

القصي

سنة ١٢٨٥

١



١٢٨٥



Handwritten signature in black ink.

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kişisi	AMEA ZADE
Yeni No	MUSEYİN PASA
Eski No	710

واندکتاب عربی

بعد از تمهید قواعدهای و تاسیس رانی ثنائی حضرت
 نافع علیه و علی الله و صبحه صلوة مضویة عن التاهی بنوده می شود
 که قبل از این اشارت مشتمل بر بنیاد که از عالی جناب امارت
 بنایه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحف
 السلطانیة مومن المملکه الحاقانیة عضد الدولة القاهر
 رکن السلطنة الزاهر بویلا الاسلام و المسلمین نظام
 الدولة و الامارة و الدنيا و الدین

کوه سردج کرامت اختر برج کمال
اقتاب اوج شجاعت سایه لطف اله
شهباز عرصه عزت علی شری انکه هست
والا و الا جناب و داور دوران شاه
مستفیض از فضل کز ارفضت جان و دل
مستنیر از لطف دای می شش مهر و ماه
دولت او با جهان و رفعت او با سپهر
فانش می گویند مردم از منی تمکین و جاه

ایاتیه الماطر

باز یادید و ام خلیفه

کای جهان از دولت ما هر چه پیوی پیوی
 وی سبها از رفعت ما هر چه پیوی پیوی
 اعز الله العزیز بمن الدارین و وحقه سبک سعادت
 المنزلین شرف صدور یافت بود عنان توجه بتالیف کتاب
 خیره التفسیر لثغرة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است
 انعطاف بدیافت و اتمام مجلد اول بر تبتی کامل و رصید
 شامل دست داده و بنظر عالی امارت بناهی رسید
 عز قبول یافت اما بواسطه وفور عادیق و هجوم عوایق
 تحریر و فی مجلدات درخیز تعویق و عقد ناخوشی
 ی افتاد تا در غرض محرم المکرم سنه سبع و تسعین
 و ثمانیة ایماء مله غیبی از عالم لاری بی بخاطر فاقه
 بند جانی حسین واعظ کاشفی رسید که عماله الوقت را
 ترجیه میرا از سخن آرای و معرا از اظهار فضیلت نمایی
 ز قمر زده کلاک بیان کردند تا حضرت مشارالیه بطلعه آن اوراق
 اهتمام تمام نمایند و معاهد کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملحوظ نمایند

نزل حکیم حید

و خاطر عاقل را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوبه و حدایق معانی که نسبت با سمر
 سالی آنحضرت به مواهب علیه اشام یافته محفوظ گردانند و آری حضرت باری جل شانہ و عز
 سلطانه جناب است که عنقریب نسیم توفیق نقاب خفا از جبهه شاهد مقصود برکشاید و عریض
 ثلثه و منصفه ظهور بجمله در آید **سبحان** و ارجو من الله نيل الواهب و بدي لم يبتغي العبد واهب
 و درین ترجیه ملاحظه حذف واضمار و تخصیص و تقسیم و حقیقت و مجاز و واضحیت بر وجهی که
 شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیاء صلوات الله
 و سلامه علیه هم آنچه واضح و اشهرست بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب
 تحقیق در مجلس صورت تقلید خواهد پذیرفت و از قرآن است معتبر روایت بکر و امام عاصم رحمهما الله
 که درین دیار صفت اشتها و ربنه اعتبار دارد مثبت می گردد و در بعضی از کلمات که حقیقت
 باو مخالف است و معنی سخن بسبب آن خلاف تفسیری کلی می یابد اشارتی و ود والله الهادی
 و علی کرمه اعتدای **اعوذ** بنامی گیر و التجای **بسم الله** بمعبود بحق خداوند مطلق
من الشیطان از شر و سوسه دیو فریبند سرکش یاد و رماند از رحمت حقیق
الرحیم راندن شد از ریاض جنان یار مید کشته از طبقات آسمان

سورة فاتحہ الکتاب سیات

بسم الله الرحمن الرحيم نام خدای سزای پرستش **الرحمن** نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیاء
الرحیم بخشاینده بر ایشان سیفا و محافظت از آفات **الحمد** هر ثنا و آفرینی که از ازل تا ابد
 موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال **الله** مژدا بر آنکه مسمی و موصوف
 به همه اسما و صفات کمالیه **العالین** آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده
 کار همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و مسیما و حیوانات آبی و جز آن **الخرین** بخشنده
 وجود یار دیگر در آخرت پس از خدای جهانیان **الحیم** بخشاینده دیگر یار برافت بر مؤمنان
 و در آوردن ایشان بهشت **مالک يوم الدين** خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهره خواهد
 یلحافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب کیان
 بندگان بحق حکم کند یا جزا دهد در روز پاداش **ایک تقبله** قزای بر ستیم و پس
 که غیر از تو سخن عبادت نیست **وایک نستعین** و خاص از تو یاری می خواهیم بر در پرستش
 تو و اخراج سایر حوائج و نعمات **افانما** ما را راهنمای **الضراط المستقیم** راهی راست در اقوال
 و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفريط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما بر
 راه مستقیم که دین اسلام و سنت سیدانام است علیه الصلاة والسلام و حضرت قطب

العارفین عوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله قدس الله تعالی سر العزیز دینی
 معنی نکتہ بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنای ما را راه راست یعنی محبت ذاتی خود
 مضرب دار تا از التفات بخود و بغیر تو آزاد گشته بقایم گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نبینم
 و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هم موجودی
 که آن موجودی که سیدای ندارد و بکمال خود بی آن نیست سید ما در همه جز تو نبینم و از توجه بغیر تو
 آزاد گردیم **صراط الدین** بنای ما را راه آنان که بفضل خود **انعمت علیهم** انعام کرده بر ایشان بعبادت
 نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنان که اهل فریبند و بکمال نعمت
 ظاهر که قبول شریعت و کمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت ایشان را معزز و مکرر ساخته
غیر المقصوب علیهم نه راه آن کسانی که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بهر من غضب تو
 در آمدند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاندن و مبارزه
 و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته **ولا الضالین** و نه راه گمراهان یعنی کسانی
 که بهر از وجود در طرق مختلف و سبل مغرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه اطمینان
 در شان مسیح و تقرب در باب جیب صلوات الله و سلامه علیه گمراه گشته اند امین خیر یار

سورة البقرة مانا سرت مانا سرت

بسم الله الرحمن الرحيم **الم** حروف مقطعه اسرار فرآشت و هر کس بران اطلاع نلارد و گفته اند
 معنی **الم** انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانای تر **ذلك** آن کثای که خداوند تعالی در کتب متقدمه
 با نزال آن وعد داده بود **الکتاب** این کتاب کامل است یعنی قرآن **لا ریب** هیچ شک و شبهه نیست
 درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمشایه است که هر که در وادی تامل کند از ترس
 باز ایستد و اندک شبهه را در و مجال نیست **هدى** دلالت کنند است و راه نمایند **للتقین**
 مرر هیز کاران را که ایشان بدان منتفع شدن اند **الذین** آنانکه از صدق عقیدت **یؤمنون** میگویند
یا نعیم بنادید که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با استغلات آن یا بیو نبیند که وحی است و گفته
 غیب فضا و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند **و یقینون** و بیای می دارند **الصلوة** نماز پنجگانه
 را بشرایط و آداب آن **و ما رزقناهم** و از آنچه بدیشان عطا کرده **ایم یتقون** بنفقه می کنند بر اهل
 و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق **والذین یؤمنون** و آنانکه ایمان می آرند **بما أنزل** بدان چیزی که
 فرو فرستاده شد است **الذین** بسوی تو از قرآن **و ما أنزل** و آنچه منزل گشته **من قبلك** پیش از تو بر پیغمبران
 دیگر جو صحت و توبه و زبور و انجیل و جز آن **و بالآخره** و بر سرای دیگر که دار الجزا است **هم** ایشان که یاد
 کرده شدند **و یقینون** بی گمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند **اولئک** آنکه و موسوم بدین صفات

بس انكروه انكشتان در كوش كند **خدا** **الذی** برای برهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاك و بیم مرگ
والله **مخطف** و خدای بولم احاطه كندن است **بالكاف** **فری** بناكرویدگان و افعال و اقوال ایشان برویشیل
و مجازات و مكافات ایشان بروجهی كه باید و شاید ایشان خواهد رسانید **كاد** **البرق** نزدیک باشد كه روشنا
برق **مخطف** بر باید **انصارهم** بینا بیاها و ایشان **كلمنا** **انما** هرگاه كه بدرخشدن برق و آن درخشیدن او روشن
كنده را **اطم** برای ایشان **مشوا** بروند ایشان **فیه** در اند و شنی **والا** **الظم** و چون باز تار يك كردد راه
علیهم برایشان بواسطه خفا نور برق **قاموا** مما بنا بایستند و تحیر كودند **لوشا** **الله** و اگر خواستی خدا
دخاب سم و بصیر ایشان **الذی** **بسمهم** هر اینه بریدی شنوایی ایشان را با و از وعد **انصارهم** و بریدی
دیدها ایشان را بدرخشدن برق **ان** **الله** بدرستی كه خدای **علی كل شی** بر همه چیز **قدیر** توانا است
حق تعالی درین تمثیل تشبیه می كند منافقان را كه در شب تار يك میان بیابان هلاك باشند و بار از سخت
و ابروتر اگر ایشان را فرود گیرد و غریب درین وعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول و از صاعقه
انكشت بر كوش نهند و در از ظلمتها اجاده برایشان بوشین شود هرگاه كه برق بدرخشد و راه هوید كردد قد
چند بروند و باز كه نور برق كه گذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان باشند ایجا اسلام را بسیاران تشبیه فرمود
كه سبب حیات قلوب است و ظلمات آنچیزهای است كه برابر اب نفاق شاق باشد چون كالیف شرع و ترك ریاست
و جهاد با اقربا و ترك اذیان قریبه و اینها را بنعم ایشان ظلمات كفته و وعد عاوف و شاداید كه بیش آید و غنیمتها
وظفرها كه روی نماید و صواعق تهدید و عید اهل كفر و نفاق بس منافقان كه بظاهر اسلام قبول كرده بودند چون احكام
جهاد و قتل كفار و امثال آن نازل میشد خوف برایشان استیلا می یافت كه نباید كه حكم الهی بقتل و جلای ایشان صدور
یابدی خواستند كه كوش از استماع قرآن بر بندند و هرگاه كه برق كوش مال و حصول غنایم برایشان رخشان شدی دین
اسلام را پسندیدند و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخمال ایشان رسیدی در سلوك اجاده دین متوقف شدند
حاصل كه باید نمت و دستند و مدح كوی و از سیر بحث دشمنند و عیب جوی **نظم** بهنگام راحت متابع شوند
بوقت مشقت متابع شوند جود و ولت در آید و هرگاه كه بنكبت زهر دشمنی بدینند **یا ایها الناس** ای مردمان **اعبدوا**
پرستید و بندگی كنید **و تكلم** برورد كار خود را كه سخن بر شش است **الذی** آن آفریدگاری كه بقوت كامله **خلقكم**
پا فرید شما را و از نیست هست گردانید **والذین** و پا فرید انكسان را نیز كه بودند **من قبلكم** پیش از شما و نتیجه این امر
آنست كه شمار اعبادت فرمود **لعلكم** تا باشد كه شما **تستقون** برهیزید از خشم و عذابا و **الذی** اخذ او تكم
كه بحت بالغه **جعل** ساخت **لكم** برای نفع و فایده شما **الارض** زمین را **افراشا** باطلی باز كسترده جهت آدم
دور و حرکت برو **واقتماء** و گردانید شما را **بنا** سقنی بر افراشته **وانزل** و فرو فرستاد **دین السماء** از آسمان
یا از ابر **ماء** آبی بر فایده یعنی باران **فانزل** و بس پروان آورد **یه** بسبب آن آب وقتی كه خاك آسخته شد **دین**
السماء از انواع میوهها و نباتها **وزف** روزی ساخته و پرداخته **لكم** برای شما **فلا تجعلوا** بس مگیرید **لله**
مرخا را **انما** امتایان و نباتان در ملك او **وانتم** و حال آنكه شما **تعملون** میدانید كه او مثل نیست و نشاید
كه باشد چه عجز او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات قادر نیست **وان كنتم** و اگر هستید شما **فان**

در شك و گمان **فانزلنا** از الجیزی كه مافرو فرستاد بر او ابتدا **رج** **علی عبیدنا** تا بریند ما كه محمد است و میگویند كه
آن ساخته و بافته اوست **فانزلنا** بس پایید شما كه اهل براعت و بلاغتید **بسورة** بقدری سخن كه در فصاحت و جبر
و اخبار از امور غیبیه باشد **من قبلكم** مانند قرآن **واذعوا** و بخوانید اگر خود توانای معارضه بنارید **شهدكم** حاضر را
محافل خود را از شعر و خطبا یا بخوانید یا خود را بمدد كاری یا هر كرا معاوت بخوانید بخوانید **من دین الله** جز خدای
ان كنتم اگر هستید **مستاجرین** راست كویان در آنكه این كلام بشر است **فان** **تفعلوا** بسا اگر معارضه نكردید در زمان
گذشته و مثل آن سوره نیا و ردید **فان تفعلوا** و در زمان آید نیز كن نتوانید معارضه كردن **فان** **تفعلوا** بسا هر
النار از آتش و زرخ **الذی** آن آتشی كه متنازست از سایر آتشنا با آنكه **وقودها** آتش انكیزان **الناس** مردم مانند
كافران **النجاة** و سنگ گبریت كه حرارت آن صعبتر و بوی آن ناخوشتر **اعدت** آماده كرده شده است انجینی
آتشی **لكافرون** برای نا كرویدگان **و یثرب الذین** و نشادند ده انكسانی را كه بنوفی حی **اسوا** كرویدند بخدا و رسول و قرآن
و عملوا الصالحات و بجای آوردند كارها نیکو از ادای فرائض و سنن و صوم و زکات و حیات **ان كنتم** انكه مرایشان راست
در آخرت **جنات** بوسنای كی كه در همه نوع میوهها باشد **نجرى** می رود **من تحتها** از زیر درختان یا تحت غرها
و منظرها آن **الانهار** جویها آب شیر و خمر و حل **كلما** **ذوقوا** هرگاه كه روزی داده شوند بهشتیان **منها** از
درختان **من ثمره** میوه **و ذوقوا** روزی ساخته و طعمای پردلخته **قالوا** كویند **هذا الذی** این آن میوه است كه **ذوقنا**
داده و خوردیم بودند **ما من قبل** پیش ازین در دینی و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهرست **و انوار** و
بیادند پیش مؤمنان از میوه بهشت **منشأها** مانند میوههای دنیا برینك و صورت اما بطعم مختلف باشد چه من
هم میوهها درین میوه بهشت هست **فقطر** و مر اهل بهشت راست **فیه** در بوسنای بهشت **انوار** زنان
از حوری و انسی **مطهر** با كین صحنی صافی جوهر و نیکو منظر یا با ك از عجبها و آهنگها كه زنان دینی را باشد **هذه** **فیه**
و بهشتیان در آن بوسنایها **خاللون** جاوید باشند كاند **ان الله** بدرستی كه خدای **لا ینسخ** ترك نكند و با
ندارد **ان یقریب** انكه بیان كند **مثلا** ما مثلی بهر چه باشد و برای هر كه باشد آورده اند كه یهود در قرآن ذكر مكر و عنكبوت
شده است برای كردن كه این سخنها سخن خدای چه مانند سخن جحانه این آیه فرستاد كه خدای ارض را مثل شرم ندارد و اگر
چه مثل به **بموضع** بشه خورد **فما فوقها** بس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنكبوت **فاما الذین آمنوا** **فان** **انكنا**
كه كروید اند و دانسته كه قرآن كلام خواست **فیعلمون** بس می بینید مانند **ان الله** **الذی** آن مثل با صبر یا مثل درست و در
منهم از نزد پروردگار ایشان **وانما الذین** **تقرؤا** و اما كه بوشید اند **خوایف** **تقولون** بس میگویند از وی
و عباد از راه طعن و افسوس **ما ذا** چه جبر **اراد الله** خواست خدای **بهذا** بدین كه گفت **مثلا** از روی مثل آباگا
نمیدانند كه حق تعالی بعدل خویش **یفضل** كراه كند **یه** بدان مثل **كثیرا** بسیار و منافقان كه در
قابل مكنند و حكمت آن در دنیا بلند **میری** و بفضل خود راه نماید بهمان مثل **كثیرا** بسیار كه سنان از مؤمنان
در آن تفكر نمایند **وما یفضل** و كراه نكند خدای **یه** بدان مثل كه زده **الا** **الفاسقین** مكر پرورن رفكان از مقام فر
بر داری **الذین** این فاسقان آنانكه **یقتضون** میكشند بعدل و خیات **عقد الله** میان خدایا و كبرایشان
كوفه است **من یؤدی** از بس اسواری آن جهان مراد عهد است كه در توبه و با نی اسرا ایل بسته اند بر متابعت پیغمبر

بخش نون - اندوهناك شوند **والذين كفروا** و آن كسانی كه بپوشیدند حق را و كذب را با **آیات** و بدو وع داشتند
دلیل و حدایت ما را یا او نکرند و فرمود **اولئك اهل النار** اهل آتشند **هم فيها** و ایشان در آتش
خالدون جایدمانند **یا ایها الذین آمنوا** ای فرزندان یعقوب **اذکروا** یاد کنید **نعیمی** نعمتهای مرا از لفظ
و احسن و معنی و جمع **آلی** آن نعمتها که از فضل خود **انعمت** انعام کردم **علیکم** بریدلان و گذشتگان شما و بگو
بجای آبا و اجداد من که بگویند بجای اولاد که بگویند و بساغات بدان ایشان از این حاصل است **واقفوا** و وفا کنید **یعنی** به
پایانی که در شان پیغمبرای با شما بسته ام در توبه **اوت** تا وفا کنم **بعهدکم** بعد شما یعنی چیزی ای وفاداری شما را
وایای و ازین **فازهبون** بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان **واینوا** و بگو **وایا انزلک** آنچه فرو فرستاد
از قرآن **مصدقاً** درحالی که آن فرو فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید **یا معمر** مرا بخیر که با شما
یعنی توبه و **مکونوا** و بپوشید **اولکافرا** اول که و می ناکارید از اهل کذب **یه بقرآن** و **لا تشکروا** و بدل کنید **بایای**
بایتهای کاتب من که توبه است **تمنا قلیلاً** بها، اندک را مخاطب علمای یهود و نیکو با و صلات کعب بن اشرف و اشال
او آیات توبه را تحریف کرد و دوا و محمد و اصل الله علیه و سلم می پوشیدند **وایا فاقصون** و ازین بترسید در فروختن کار
ربانی بچطام فانی **وایا تلبسوا** و میسازید **للقی** سخن راست و درست که در توبه است از صفات محمد صلی الله علیه و سلم
بالباطل بناحق که شاید است خود می پوشید **وتمکونا** و می پوشید **للقی** حق را که صفت مصطفی است **والتغفلون**
و شاید ایند که این آن پیغمبر است که گفت او را می پوشید **واقیموا الصلوة** و میاید دارید نماز مسلمانان را بران وجه که ایست
ی که از نماز **انزلک** و بپوشید زکوة مال را بطریق اهل اسلام **واذکروا** و نماز گذارید **الزکوة** کار که گذارند
یعنی با جماعت مسلمانان **انما موعظتان** آیای فرماید و نماز **ایالی** بر نیکی و **تقون** و فراموش میکنید **انفسکم** نفسها
خود را **واستمر** و حال آنکه شما **تلون الکتاب** بخوانید توبه را **افلا تعقلون** یا چرا خود را کار نمی فرمایید در شان بعضی
از یهود و مدینه است که یاران خود را بقیه اسلام در آورده بودند و برانقتاد احکام شرع محمدی علیه السلام و السلام
ترغیب میکردند و خود سلوک سبیل مسلمانان تحاشی می نمودند **واستعینوا** و یاری خواهید **بالصبر** بشکیبایی
کردن در ادای طاعت یا بپروزه داشتن **والصلوة** و بگذارن فرایض **وانما** و بدستی که نماز بطریق مسلمانان **لکم**
بزرگوار و دشوار و گران است **الا مکرر علی الناس** برتر سکاران و آرام گرفتگان بر طاعت که مؤمنانند و عباد
برایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بیستش مرا خشن شد و در مقابل ریاضات نفس عطاها از اضافات خود
رسید **بفت** چمدن تا نور و خشان شود تا سلوک و خشن آسان شود پس در صفت خاشعان میفرماید که
الذین انانکم یظنون یعنی خود اندانم **انکم** ایشان **ملا قوا ربهم** رسند مانند بجز آوردن کار خویش **وانهم**
و بدستی که این بر می آید که ایشان **الیه** بسوی پروردگار خود جهت یاداش رفتن **واجفون** باز گردانند
یا ایها الذین آمنوا ای ایسان اهل ایل یاد کنید **نعیمی** نیکیهای مرا **آلی** آن نیکیهای که من **انعمت** انعام کردم
بر شما **واقی** و آنرا یاد کنید که من **فضلکم** فضل کردم اجداد شما را و فضل نهادم **علی العالمین** بر عالمیان که در
دور کار ایشان بودند **واقفوا** و بترسید **یوما** از عذاب روزی که دران روز **لا تحجی** حق گذاری نکنند و نتوانند **نفسی**
هم نفس منمده **عن نفسی** از نفس کافره **شیئا** اندک چیزی از کمالات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چنان عذاب

ولا یقبل و پذیرفته نشود **نفسها** از نفس کافره یعنی برای او **شفاعة** در خواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند
ولا یؤخذ و فرا گرفته نشود **نفسها** از آن نفس **عذک** فدی که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب **ولا هم** و بنا
گافرای که دران روز **نفسون** یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در دفع عذاب **واذبحنکم** و یاد کنید
ای بنی اسرایل چون بر هایدیم شما را اجداد ایشانست منت بفرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا و اجداد
باش و هایدیم ایشان از که بود **من آل فرعون** از انبیا و متعلقان **فرعون** **یسومکم** عذاب میکردند یا میخواستند
شمار **سوء العذاب** سخت ترین و بدترین عذاب **یذبحنکم** میکشند بران شمار در طفولیت بسبب خوابی که بر
دید بود که در میان بنی اسرایل سری متولد شود که هلاک قبط و خرابی ملک بردست او بود **والتحیون** و باقی بگذار
نساءکم دختران شمار برای خدمت **وفی ذلکم** و درین ذبح بران و خدمت فرمودن دختران **بلا** و محنتی و آزمایشی بود
شمار **انترنکم** از نزد پروردگار شما **عظیم** بزرگ و بی نهایت **واذ فرقتنا** و یاد کنید آنرا نیز که شکافتم **یکم**
بشما یعنی بسبب نجات شما **البقر** در بای قلم را و فقی که از فرعون می کشید و در یاد و پیش شما بود و لشکر دشمن از عیب
شما **فانحنکم** پس بر هایدیم شما را از ضرر آن لشکر **واقرقتنا** و باب فرود **الفرعون** کسان فرعون را **وانتم** و حال
آنکه شما **نظرون** می نگرستید بر دیکه چگونه شکافتم میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چه سان عرق میشدند
واذ ناموسی و یاد کنید آنرا که وعد دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعد داد موسی ما را با آمدن بجانب طور **انترنکم**
لنملکم چهل شبان روز یعنی بی از انقضای آن **نواخذکم** پس و گرفتیم شما **البقر** کوساله را بخدای **من بعد** بعد از
ارفتن موسی بطور **واستمر** و شما **طالمون** **سنکارانید** بوضع عبادت حق در غیر موضع آن **تم عفتون** تا بس عفو کرد
فرود گذاریدیم **عنکم** بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شمار **من بعد ذلک** از پس آن که چنین عمل نمکارا شاهد شد
و این عفو برای آن بود **لعلکم** مگر شما **تشتکرون** **شکر** گوید خدا را بر عفو **واذ انما موسی** و یاد کنید آنرا
بزرگوار و موسی را **الکتاب** توبه و **الفرقان** و حجتی جدا کنند میان حق و باطل **اهلکم** تا مگر شما **تمتدون** راه
راست یابید بدان کتاب و حجت **واذ قال موسی** و یاد آوردید آنرا که گفت موسی **ایقوب** قوم خود را یعنی آنها که عباد
اگر بود بودند **یا قوم** ای گروه من **انکم** بدستی که شما **ظلمتم** ستم کردید **انفسکم** بر نفسها **واخوش** **لنناخذکم**
بفر گرفتن شما **البقر** کوساله را بخدای **موتوبوا** پس باز گردید بضرع و زاری **الی باریکم** بسوی آفریدگار خود
فاقتلوا پس بکشید **انفسکم** نفسها خود را یعنی ای کسانی که کوساله برستید ای بکشید کسان خود را از کوسا
برستان **ذلکم** این کشته شدن **لکم** بهتر است شمار از زندگانی **ذین عندنا** و **یکم** نزدیک آفریدگار شما بعد
ازین حکم عید عملی از فتنه و برانوار آمدن مرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام یاد آورده هر امر دشمنها
کشید پامل و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار ایشان بکشتند پس رب العزم میفرماید که چون زمان حق قبول کرد
فانکم پس توبه شما بپذیرفت **انتم** **هو** بدستی که اوست **من عباد التواب** بپذیرن توبه را خاصیان **التوب**
مهرای بر توبه کاران در لطایف فشر فرمود که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما توبه بر بنی اسرایل آن بود که قتل نفی
باشکار و توبه خواص این است قتل نفس است در نمازخانه ریاضات در بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن تواند
گردد و کافر اما قتل نفس در باطن جز مؤمن حال را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد نفس خود را کشتن چنانچه ازین

خواه را کشت و او را بکشد کن تو طمع داری که او را بچسباید بسته داری در وقت و در وقت هر چه را بکنی
موسی باید که از درها کشد و از قلم و یاد کند آنرا که گفتند یعنی هفتاد تن از یار و قوم شما که با موسی علیه السلام
رفته بودند تا کلام حق بجا نماند و شنیدند بعد از شنیدن آن گفتند **یا موسی انزلنا** ای موسی ما قصد حق کنیم **لک**
مرزاد این که این سخن که از وی می شنیدند سخن خواست **حق** تا وقتی که بدین سر نری **الله** به بنیم خدا
جمعه آشکارا و روی بروی **ما خلتکم الصاعقه** پس گرفتار شما را بدین کس تاخی بود که در آتش که از آسمان
فرود آمد و **لستم** و شما یعنی آن مردم شما **انتظرون** نمی ترسیدید بدان آتش و کوفت صاعقه آوازی مهیب بود که
از آسمان پیامد و چون آن قوم شنیدند بیکار شدند و موسی بخیر در ایشان می نگریست و می گفت خداوند منم با منی
چه گوید که بزرگان قوم ایشان بجا شدند حق بجا نماند ایشان را زند کرد ایند جانی بود **و نزلناکم** پس بر آن گنیم
وزن کرد ایند شمار **ان من یؤمن بکم** پس از آن که می رانید بود در صاعقه **لعلکم** تا باشد که شما **انتظرون**
سبب داری کنید حق را در زند کردن شما که حیات از اصول غم است **وظللتنا** و سایبان ساختیم **علیکم** بر شما
الغمام ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تنه ماندند و در میان ایشان
و سایبان نبود **وانزلنا** و فرود فرستادیم **علیکم** بر شما در تنه **المن** ترجمان و **التلوی** و مرغی بر شکل نمایی
و آن طایر بیت در طرف بن از کجش بزرگوار که تو خورد تو در تفسیر من گوید آن مرغان بر شاخهای کوه
نشستند و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس باری بر ایشان وزید و بر
ایشان بخی می بودی با کین و بر میان و در و خون و استخوان بی اسرا نبل بر میداشتند و با تو نیکویی
کلا و گفتیم بخورید **من طیبات ما رزقناکم** از پاکیزه ها آنچه روزی که روزی که در شمار ای هر چه هر روزی
بخورید و برای فردا ذخیره منهدید پس ایشان خلاص کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر میشد و **ما طعموا**
و ستم نکردند بر مایه این ناهمانی **و لکن کانوا** و لیکن بودند که از روی نادانی **انفسهم** بر نفسها خود **ظنوا**
ستم میکردند که بر روزی حق اعطاد نمانده با دوا می کشیدند **واذ قلنا** و یاد آوردید چون گفتیم شما را که **اطعموا**
در آید **هذه القرية** درین دیه را بیا یا ارحم که فریاد جبار است **فکلوا** پس بخورید **منها** ازین دیه یعنی
و طعامهای وی **حیث شئتم** هر جا خواهید و هر چه خواهید **وقلوا** خوردی که او بداند **واذ قلنا** و در آید
بدی از درها این دیه **محمد** بعد کنان شکرانه خلاص یافتن از تنه **وقلوا** و بگوید **حطه** در خواست
ما حطه است این لفظ کلمه استغفار را ایشان بود یعنی آنکه بیگنی از ما کاهانرا **انفقر** **لکم** تا بیا مرز و مرز ما شمار
خطایا که کاهان شما بخورد و دعا **و تزیید** و زود باشد که زیاده کین **الحسین** نیکو کاران را در ثواب
ایشان **بقبل الذین** پس بگردانیدند از روی استنرا آنکه ایشان **ظلموا** ستم کردند بر خود **تولا** آن
سخنی را که ما مرور بودند گفتن آن **غیر الله** بخیر آنچه **قیل لهم** گفته شد بود در ایشان را خوبان فرموده بود
که بگوید حطه ایشان گفتند هطام ثنائی یعنی کندم سبب بد کردند تو به رابط طلب خود از خوردنی **فانزلنا**
پس فرود فرستادیم **علی الذین ظلموا** بر ایشان که ستم کردند تغییر قول **رجعوا** عاقلی و عقوبتی **من السماء** از آسمان
بما بد آنچیزی که **کانوا** بودند که بدان چیز **نفسقون** بیرون رفتند از در فرزان و آن عذاب آتش بود که در

و هر را بسوخت و اطاعتون بر ایشان کاشته شد که یک ساعت بیت و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار
والله المستقی موسی و یاد کند آنرا چون موسی آب خواست از **النفی** برای قوم خود که بعد از خوردن بن و سالی
گشته شدند **قلنا** پس گفتیم ما را که ای موسی **اضرب** بزنی **بعضاک** بعضای خود که از شعب علیه السلام
بنور رسید **الحجر** سنگی معین را و آن سنگی بود مرغ بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود تو
و کوبید سنگی معین بنور موسی علیه السلام بر همان سولی عصار بر سنگ زد **فانفجر** پس شکافت شد **منها** از
سنگ **اشتا عشر عینا** دوازده چشمه بعد از اسباطی اسرا نبل **قد علم** بدستی که دانشی **کلی الامین** هر یک
از آدمیان یعنی از اسباط **مشرقههم** اینخور خود را **کلوا** بخورید ازین و سولی **واشربوا** و بیا شامید **من**
رزق الله از روزی که خدای تعالی در رخ و لب بشاداده **ولا تعشوا** و از چند در مگذرید **فی الارض** در زمین
منفسین در حالتی که شامیه کار آیند **والذین یابسون** و یاد آوردید آنرا که گفتید ای موسی **ان نصیر** ما هر که نصیر
کردی **علی طعام واحد** بر طعام یکانه یعنی بن و سولی هر چند طعام دو بود اما در هر سر بسته یکی می خاستند **فادع**
لنا پس بخوان از برای ما **ربک** پروردگار خود را و از در خواه تا بگذری خود **مخرج لنا** بیرون آرد برای
قرا از آنچیزی که او را **نبت الارض** میروید و از زمین نسبت انبات برین بجا است چه بحقیقت حق بجا نماند
من قبلها از سبزه ها و ترها ازین **وقتیانها** و از بخار و باد رنگ او **وقتیانها** و از کندم یا سیر او **وعلیها** و
او **وقتیانها** و بپار او **قال** گفت خدای تعالی یا موسی فرمود که **استبذلون** آید بکشد **الذی** آنچیزی که کج
واقع **فوادنی** او فرو تو خوار ترست چون سیر و بپار **الذی** با آنچیزی که فی نفس الامر **هو خیر** او بهتر و نیکوتر
چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کشید **اهبطوا** فرود وید **مضرا** در شهری از شهرهای ارض مقدسه
فانکم پس بدستی که در آن شهر می شمار است **ما نزلناکم** آنچه خواستید از بقول **وقرئت** و زده شد یعنی
لزام کشت **علیهم** بر ایشان بخورای که آن نعمت و عدم رضا بقسمت **الله** خواری و فریاد یکی بخیر **داد و التلک**
و دیگر بر ایشان وضع کرده شده و بشی و بچاری که هر چند توانک باشند خود را در زنی محتاجی و بی توانی بجا نماند
وقالوا و باز گفتند **بعضیهم** بخشی از خدای یعنی بن و او را خشم خدای شدند **ذلک** آن خواری و بچاری
و خشم خدای را ایشان **یا نهم** با آنست که بودند ایشان **کانوا یکفرون** بودند که کافر میشدند **یا ایها الله** یا ایها
تورید را **و یقتلون** و میکشدند **النبیین** پیغمبران چون زکریا و یحیی و شعب علیه السلام **بعین الحق** بنا خورنا
و اجبای یعنی بر نعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیاء در نمیشد **ذلک** آن کفر و قتل ایشان **یا معصوا**
بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای **و کانوا یعتدون** و بودند که از چند در میکشدند و بخور از چند فرمان ادا می کردند
عصیان یعنی هر چند مصیبت بیشتر کنند **ذلک** برای نیک و دل بیشتر نشیند **نظم** هر که در نیکست بر مرآت دل
دل شود زین رنگها خوار و غل جو زیناد کشت دل را نیکو نفس دوزن را بیش کرد ذخیری **ان الذین** بدستی **لکنا**
که از روی نفاق **انما** گویند یعنی هر بنیان افرا کردند **والذین هادوا** و آگاه که به یهودیت در آمدند **والصا**
و قریبایان **والصالحین** و آنها که از دینی بدینی گرانند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند **ذلک** می رسید و روز
بکعبه نازی که دارند و گفته اند صایان زبانه اند و استاره بر ستان **من ان** هر که ایمان آرد با خلاص تمام ازین طوا

عندیکم نوبت بود کار ایشان

بالحق بخدای وصفات سبله و شوقی و والیم الاخری و بروز قیامت و متعلقات آن **و جعل ما یحیا** و بکنده عمل شایسته
قل لهم اخی لهم پس ایشانراست از کار ایشان **ولا خوف** و ترس نباشد **علیهم** بر ایشان روز محشر و **لا یخوفهم**
و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات **ولا یخوفهم** و یاد کنید آنرا که فراتر از قیامت از شما **انکم** بیان شمارا **انما**
موسی علیه السلام و عمل با احکام توریه **و کرم** و بر داشتیم **موقر** برز بر سر شما **الظفر** کوه را تا بیا بسند بقی
اسرائیل بعد از نزول توریه نبرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کتاب بجا نیست ما آنرا که از زنی فهمیده ایم
گویم از کوه هاهو فلسطین که آنرا طور گفتند و در تفسیر قرطبی آمد که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل فرغان
داد نابور پس ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی از رخ و در عقب دریای زخار بود آمد و چون کریر
گاهی دیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تعالی گفت **خذوا** فکر کنید **ما انما** آنچه عطا داد بر شمارا از احکام
شرع **بقی** بجزی تمام و جملی قوی **واذکروا** و یاد کنید و یاد بیاورید **ما فی** آنچه در دست از ثواب و عقاب
نعمکم شکر کنید **شکرون** باشد که شما بر همین میزدان شایسته **انتم** پس روی بگردانید از فرمان من **و یذکر** از پس
عهدی که کردید **قلوا لا فضل الله** پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی **علیکم** بر شما **و رخصه** و بخشش و نسبت شما **الکثیر**
هر آنکه که بودید شما **الخاسرین** از جمله زبان زدگان **و لقد علم** و هر آنکه که دانسته اید شما آنرا که در زمان او
علیه السلام **اقتلوا** از خود بمان در گذارند **نکم** از قوم شما در ایامه **و التبت** در حکم روز نشد که منع کرده بودید رسید
ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را می گرفتند **فقلنا لهم** پس ما گفتیم بر ایشان که چون خلاف امر کردید
فکونوا یا بشید **قوله** بوزن کان **خاسرین** خوار شدگان و غایب این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد **فقلنا**
پس ما کردیم آن عقوبت را **انما** لا عزای و عجزی که بندگان و بند دهند باشد **ما یومئذ** مران کسان که پیش
ایشان حاضر بودند رسیدند **و ما خلقها** و آنرا که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شوند **و موعظه** و کردیم
آنرا بسند **اللیقین** از برای بر هر کاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و سلم **واذ قال موسی** و یاد کنید آنرا
که گفت موسی علیه السلام **لقومیه** مکر و خود را بوقی که در میان خود کشته یافته بودند عاقل نام و میخواستند
که قاتل او معلوم گردد **ان الله یأمرکم** بدرستی خطای میفرماید شمارا **ان تدعوا** آنکه بسمل کنید **بقعه** کاوی را
تا بعضی از بر مرده زنده و زنده شود و گوید که قاتل او کیست **قالوا** گفتند قوم موسی **انما** تا آیا فراموشی ما را
هزوا اهل ضلوس یعنی با ما سخن نمیگویم که عاقل را که کشته است و قوم موسی که کاوی بکشید **قال لهم** و الله
موسی گفت بنام میگویم بخدای **ان اکون** از آنکه باشم من **لنأهلین** از نادانان و احموس کنند **قالوا** و الله گفتند
بخوان و سوال کن از برای ما **ربک** پروردگار خویش را **یأبیرک** تا بیان کند برای ما **ما فی** که آن کاو و اصف چیست
و سال او جدست سوال با هیئت چنان بود که هر کس چنین چیزی ندید و نشنید بودند که از نوع بقر این صورت را
فغانند پس او را جاری بخیر چیزی داشتند که کویا حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از اهلیت
نبود بلکه از سن و سال او پرسیدند لاجرم در جواب ایشان **قال** گفت موسی علیه السلام **انما یقول** بدرستی که میگو
خدای **انما بقی** آن کاو و است **لا فاریض** نه بر و از کار افتاده **ولا یکره** و نه جوان و نارسیدن **عوان** میانه
است **بیرک** میان آنچه مکرور شد از پیری و جوانی **ما فعلوا** پس بکنید **ما تومرون** آنچه شمارا نموده اند **قالوا**

گفتند یاد کنید **انما ربک** بخوان از برای ما پروردگار خود را **یأبیرک** تا بیان کند برای ما **ما فی** که آن کاو و اصف چیست
که چیست **ربک** آن بقر **قال الله یقول** گفت موسی که خدای میگوید **انما بقی** آن کاو و است **لا فاریض** نه بر و از کار افتاده
عایت زردی رنگ **لو تسوا** و الله **الطایرین** آن کاو و شاد میگرداند و سرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان را بوی
قالوا و الله گفتند بخوان از برای ما **ربک** خداوند خود را **یأبیرک** تا آشکارا کرد اند برای ما **ما فی**
که آن کاو و است **ربک** و الله **الطایرین** آن کاو و شاد میگرداند و سرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان را بوی
سال و زردی رنگ بسیارند **و انما** و بدرستی که ما **ان شاء الله** اگر خواهد خدای **لنمقدون** از جمله راه یافتگان باشیم
بدین کاو و از حضرت رسالت بنام علیه صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتند که هر کس از آن کاو و را
نیافتند **قال الله یقول** گفت موسی که میگوید خدای **انما بقی** آن کاو و است **لا فاریض** نه بر و از کار افتاده
بجگر زارع **شیء الارض** بشو و از زمین را **و لا تسعی** و نه کاو و است که آب دهد کشت را یعنی آب کشت برای
زراعت **سمله** دست باز داشته شده است از هر کارها و بر خود جاسکند یا عیب است و تمام خلقت
لا شیء نیست هیچ رنگی مخالف رنگ زردی باشد **فما** در چون بنی اسرائیل از نشانها شنیدند **قالوا** و الله گفتند
که اکنون که این صفتها بیان کردی **بالحق** آوردی راستی را و صفت تمام و روشن باز گفتی و آن کاو و مذبحه نام
داشت و بدست جوانی بود بر هر کار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل خریدند آن کاو و را بآنکه بوست او را
بروز کشند **فما** پس بکشند او را و آنکه در کشتن او سر زنی و ساله بوستان بود و بدیشان نمود که بنی نوع
آنچه شایسته این را بخرج است القصه او را زنج کردند **و ما کادوا یفعلون** و نمیخواستند که بکشند این کار را بسبب
گراف بها **او و اذ قتلکم** اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشید **نفسا** یکی را که آن عاقل بود **قالوا**
پس اختلاف کردند **فما** در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او **و الله یخرج** و خدای بیرون آوردند است و ظاهر می کنند
ما کنتم آنچه بکشید **تکفون** انجین بر آنکه هستید شما که میوشیدید آنرا از قتل بناحق **فقلنا** پس گفتیم ما که برینان کشته
شد **و بعضیها** بیاره از آن کاو و بچندم بود یا زبان یا گوش و بر هر نقدی خون بروی زدند و رنگ شد و خون از
گردن او بر ریخت و نام قاتلان خود بگفت و آن دو برادر زاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرای برد و بقتل رسان
بودند و بعد از تسبیح ایشان در حال مقتاد و بر **صک** بجهانکد این مرده را زنده کرد **انما یحیی الله** زنده کرد
خدای **انما یحیی الله** هر مردگان را **و یریکم** و می نماید شما خطاب با آنجا عتست که در مجلس اجاء عاقل حاضر بودند و میباید
که منکران زمان حضرت رسالت و صلوات الله و سلامه علیه میگوید که انکار حشر میکنند که آخرت را شما نمائید **ایاتیه** دلا
خود را در احیا **لعلکم** مکر باشد که شما **تفعلون** فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی
هر آنکه بر احیا بر نفس مکرور خواهد بود **ثم قست** پس سخت کشت **قلوبکم** دلهای شما ای یهود **ثم بعد** از آن
زنده شدن عاقل **فما** پس آن دلهای که شمارا است **کالحجاره** همچون سنگست در سختی و درشتی **او اشد** بلکه سخت
ترست در قسوة و غلظت از سنگ **و ان** و الله **و یریکم** و می نماید شما که بعضی سنگهاست **ما یخرج** آنچه هر آنکه روان میگردند **الانهار**
از وجوهیهای بزرگ **و ان** و الله **و یریکم** و می نماید شما که بعضی دیگر است از **ما یخرج** آنچه هر آنکه بشکافند **فخرج** پس بیرون آید **منها** از
آب خور و جوشها **و ان** و الله **و یریکم** و می نماید شما که بعضی دیگر است از **ما یخرج** آنچه هر آنکه بشکافند **فخرج** پس بیرون آید **منها** از

از نرس جلای **وَاللّٰهُ** نیست خدای **يَا مَعْزِلُ** عاقل از آنچه میگوید میگوید **أَيُّهَا** ای مومنان **أَنْتُمْ** ای مومنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان **لَكُمْ** مر شما را در آنچه میگوید که بیدار از غفلت بیدار
دین اسلام **وَقَدْ كَانُوا** و حال آنکه بودند **فَرِحُوا** گریه از اسلام ایشان که واسطه **يَسْمَعُونَ** می شنیدند
كَلَامَ کلام **اللّٰهِ** سخن خدا را بر او که طور **يَسْمَعُونَ** پس بر آنکه دانسته بود
و دریافت چون بیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنودیم و لیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم که
توانید بکشید و اگر قادر نباشید بر ادای آن بکشید و بکشید و بکشید **وَقَدْ كَانُوا** و ایشان میدانند که اکثری نمی آیند
یاسع آورده که روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که جهودان بعد از این مدینه در دنیا بکشید که از در آمدن ایشان خنده ها
میشود بعضی از منافقان جهود اول روز مدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و آخر روز باز کشته پیران خود می
ی پیوستند کافال الله تعالی **وَلَا تَقُولُوا** و چون ملاقات کنند جهود **الَّذِينَ آمَنُوا** آنان که ایمان آورده اند از اصحاب
رسول صلی الله علیه و سلم **قَالُوا** انما کونید ما نیر کونید **وَلَا تَقُولُوا** و چون خلوت کنند بعضی **بَعْضُهُمْ** برخی از اصحاب ایشان
إِلَى بَعْضٍ بعضی از اکابر چون کعب و حنی **قَالُوا** کونید آن اکابر ایشان که **أَعَدُّوا** ایام احادیث می کشید و خبر
میداد اصحاب محمدر **يَا قَوْمِ** ای قوم **اللّٰهُ** بدایه کشاده است خدای ابواب دانش آنرا **مَلِكٌ** بر شما در کتاب قولی است که
بعضی از جهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه اصحاب را از صفت و نعمت وی که در توره می گذرد
بود خبر دادند و رسا ایشان از آن خبر یافته خبر از اسیران خود کردند که شما ایشان را از صفت و نعمت و محبت و محبت و محبت
ناخامت کنند و حجت بکنند **بَلَاغَةً** بلایه دانسته باشند **عَلَيْكُمْ** نزد پروردگار شمار روز قیامت و کونید و کونید و کونید
و متابعت نکردید **فَلَا تَعْقِلُونَ** آیا جود فی باید این مقدار که اسیر خود با خصم در میان بناید نهاد **وَلَا تَعْقِلُونَ**
آیا نمیدانند جهودان که **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ** تحقیق خدای تعالی میداند **مَا يَسْتُرُونَ** آنچه پنهان میدارند **وَلَا تَعْقِلُونَ**
و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بیخفا پس هر که دانند حق سبحانه و تعالی دانی آشکارا و پنهان است باند
که ظاهر خود را پنهان بآورداری اراسته سازد و باطن خود را از لوث نا پاک و بی باکی پروراند **يَسْتُرُونَ** بکرم و بی باکی است
که دانی نه از آشکارا است **فَبِمَنْ هُمْ** و از جهودان **آمِنُونَ** جماعتی اند تا نویسند و فاش کنند **لَا يَفْقَهُوا** و اینها که
نمیدانند توره را و لای شنا سنده در وجه جبرست **الْأَمَانَةُ** مگر از روهها خود را یعنی آنچه موافق هوای
ایشان باشد یا و عدها دروغ که از عا خود می شنوند که بهشت خلاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را
شفاعت خواهند کرد **وَلَنْ هُمْ** و نیستند ایشان **الْأَنْظِلُونَ** مگر آنکه کافی بر نرسند **بَلْ** پس عذاب یا اندو **وَالَّذِينَ**
مرا آنرا است که ایشان **يَكْتُمُونَ** **الْكِتَابَ** می نویسند نوشته مخفی را **بِأَيْدِيهِمْ** بدست خود یعنی خود مباشر
کتابت اند و بیکری نمی نمایند **يَقُولُونَ** پس میگویند **هَذَا** این نوشته **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد خدای تعالی است و
چنین میکنند **لِيُشْرُوا** تا بخورند یعنی استبدال کنند **بِهِ** بدان کلام تحریف داده **مِنْ قَلِيلَةٍ** بها اندک را یعنی علما
يهود بواسطه اخذ رشوت صفت محمد صلوات الله و سلامه علیه که در توره برین وجه بوده که مردی نیکو روی
جسد وی کند م کون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد از چشم
سفید پوست و هشت موی یک چشم باشد و این صفت در حال است و با عوام خود گفتند این آن پیغمبر و عود

يَقُولُونَ پس وی را ایشان **أَمَّا كُنْتُمْ** از آنچه نوشت و تغییر کرد **أَنْتُمْ** شما **وَلَنْ هُمْ** و بیکری نمی نمایند
و بیکری نمی نمایند **يَقُولُونَ** از آنچه میگوید که کسب میکند از رشوت و ماکل حرام **وَقَالُوا** و گفتند يهود
بر نعم خود **لَنْ نَمُتَ النَّارَ** ما را سب کند آتش دوزخ و بماند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر بقدر روزی چند شمریم که
آن هفت روز را هر روزی در مقابل هر سال از آن هفت هر سال که عمر دنیا است یا جهل روز که بدان عدد قوم
کو ساله بر سید اند **قُلْ** بگوی محمد را ایشان **أَتُخَذُوا** آیا گرفته اید **عِنْدَ اللَّهِ** از نزد خدای تعالی **عَقْدًا** عهد
و پیمانی که شمار از یاد از آنچه میگوید عذاب خواهد کرد و اگر چنین وعد هست **قُلْ** خدای تعالی پس خلاص کند خدا
عَقْدًا و عد خود را **أَنْتُمْ** بلکه میگویند وافر می کنید **عَلَى اللَّهِ** بر خدای تعالی **لَا تَعْقِلُونَ** آنچه نمیدانید **بَلَى**
نه چنانست که ایشان میگویند بلکه **مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً** هر که بدی کند یعنی شرک آورد **وَلَا حَاطَةَ بِهِ** و فرایند کرد و کرد و
خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بر و سستی شود تا بیکری میرد **فَأُولَٰئِكَ** پس آنکه و شرکان **أَخْطَبُ النَّارِ** اهل دوزخ و
ساکنان آنند **فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آتش جاوید مانند کاشان **الَّذِينَ آمَنُوا** و آنان که رویدند بخدای تعالی و آنچه از
نزد او آمد است **وَجَاءُوا الصَّلَاةَ** و عمل کردند نیکو و پاکیزه **وَأُولَٰئِكَ** و آنان که رویدند بخدای تعالی و آنچه از
هَمْز ایشان غیر ایشان **فِيهَا خَالِدُونَ** در بهشت جاوید باشند مانند **وَلَا تَأْخُذُ** و یاد کنید چون فرایند می رود
توره **يَسْأَلُ بَنِي إِسْرَءِيلَ** و عود پیران فرزندان یعقوب را و گفتیم **لَا تَعْبُدُونَ** نرسیدند شما **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدا را که
سپری بر ستی داشت **وَبِأُولَٰئِكَ** و بیکری کید بد و مادر **أَحْسَنًا** نیکوی کردی **وَذِي الْقُرْبَىٰ** و بیکری
خویشاں **وَالْيَتَامَىٰ** و یتیمان **وَالْمَسَاكِينَ** و بیچارگان **وَقُولُوا** و بگویند **لِلنَّاسِ** مر عامه مر ما را **أَحْسَنًا** سخنی
که مشتمل بر نیکویی باشد یا بامردم جهان سخن گویند که دوست دارید که با شما گویند **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** و نماز را بسایه دارید
باشی ای **وَأَتُوا الزَّكَاةَ** و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام **فَرَّقُوا** پس رویت کرد ایند بعد از این بیان و بر
از عهد و پیمان **الْأَقْلِيَّةَ** مگر اندکی از شما را بعضی از اسلام ایشانند که بر شریعت توره را استقامت داشتند **وَأَنْتُمْ**
تَقْرَأُونَ و حال آنکه شما اعراض کنید از آنکه توره که در مناجات محمد صلی الله علیه و سلم صادر شد **وَلَا تَحْذَرُوا** و نترسید
نیز یاد کنید که فرستید **مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** بیان از اسلاف شما و ایشان عهد بستیم که **لَا تَسْفِكُوا دِمَاءَكُمْ** خونها را افروغ
دیان خود را **وَتَحْزَنُوا** و بگریید **وَيَسْكُنُوا** و بکنند کسان خود را بر ستم **وَيَذَرُوا** از خان و مان خویش و عهدی دیگر آن
بود که اسیران بنی اسرائیل را با خود می بردند **فَرَّقُوا** پس از آنکه کردید یعنی قبول نمودید **وَأَسْرَرْتُمْ** و پنهان نمودید
گویند که آیا شما این عهد نموده اند **أَنْتُمْ** پس شما انکر و هید که بیان از شکسته **تَقُولُونَ** **أَنْتُمْ** می کشید کس
خود را **وَتَحْزَنُوا** و بگریید **وَيَسْكُنُوا** و بکنند کسان خود را بر ستم **وَيَذَرُوا** از خان و مان خویش و عهدی دیگر آن
بشت شدید **طَائِفَةً** بران قوم مغلوب شد از شما **بِأَلَا تَحْزَنُوا** و بگریید **وَيَسْكُنُوا** و بکنند کسان خود را بر ستم
از یهودی و قریظه و دیگر نصیر که با هر مقامه کردند و قبل از هجرت و قبيله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج
بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نصیر با خزرج اتفاق کردند و هر دو از یهود بمعاضت حلیف خود با آن دیگری قرار کردند
و بعد از غلبه در خزرج بنی اسرائیل ایشان کو شیدند تا تمام قوم مغلوب بجای آنها آمدی و چون کسی اسیر شدی یا اتفاق دادند
جناحه می فرستاد **وَلَنْ يَأْتِيَكُمْ** و اگر شما آیند **أَسَاوِي** اسیران بنی اسرائیل **تَقَادَرُوا** و هر یک ایشان را مدی می دهد یعنی باسیری دیگر

بدان میگوید **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا** و در بعضی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کرد و در حال آنست که حرام شدن امری
بر شما حکم بشاید **إِنْ أَحْبَبْتُمْ بَيْتَكُمْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ** آری میگوید شما بعضی کتاب بیارید
احکام توبه که خدا بر شما است **وَلَا تَقْرَأُوا بَعْضَ الْكِتَابِ بَعْضًا** و بعضی دیگر که قتل و اخراج است **فَأَجْرُكُمْ أَتَىٰ عَلَىٰ الْكَلْبِ**
بسی نیست مکافات آنکس که بکند **ذَلِكَ** این چنین عهد شکنی و نافرمانی **مَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا يَبُذَرُهُ مِنَ الْكَلْبِ** مگر خوار
و رسوای **وَالْحَيُّونَ الَّذِينَ** در روز قضا این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجماع بنی النضیر و بنی المصطلق و در روز سنج
وَرَوْفٌ باز گردانیدن شوند از حشرگاه **إِلَىٰ أَهْلِ الْعِلَادِ** بسوی تحت ترین عذاب که در روز است و یکی از راه از
شلت دوام است **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** و خدای غافل نیست **فَمَا يَعْلَمُونَ** از آنچه که عهد شکنان میکنند و بعضی بجا
میخوانند و مخاطب هم میبودند با خطاب عام است **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ** این ها آنانند که از پیروی **أَشْرَوْا الْحَيُّونَ الَّذِينَ**
خبرین اند و بدل کرده اند از نیکوئی خود را با ایالاتی و بیعت جاوید آن سرای دیگر **وَلَا يَخْشَوْنَ** میسب کرده نشود **عَنْهُمْ**
أَقْرَبُ از ایشان عذاب در دینی بقصصان جز و در آخرت بر روح از آتش **وَمَا يَشْعُرُونَ** و نباشند ایشان که باری در
شوند در دینی بدفع آفات از ایشان و در آخرت بخفیف عقوبت **وَلَقَدْ آتَيْنَاهُم بَعْضَ مَا كَانُوا يَرْجُونَ** و در سستی که ما عطا کردیم موسی را
الْكِتَابَ تَوْبَةً وَتَقِينَا و از خدا آوردیم **بَعْضَ مَا نَزَّلْنَا** از این موسی بفرستادگان چون توبه و داد و دیوان
و ایاس و زکریا و یحیی علیهم السلام و **أَتَيْنَاهُم بَعْضَ مَا كَانُوا يَرْجُونَ** و عطا کردیم عیسی را که کسی بی بود **الْيَتَامَاتِ** یتیمان
روشن و بعضی از هر یک از اخبار از غیب و احادیثی و **وَأَنبَأَهُمْ** و خبر و صد کرد ایندیر او را و وقت داد **بِرُوحِ الْقُدُسِ**
بجان پاکیزه با جبرئیل که در هر وقت فری عیسی بود علیها السلام با اسم اعظم که بیست آن مرده زند کردی با اجماع که تا روزی
و زندگی دل و جان از آن یافتندی **نُظْمٌ** دل از آن که حضرت دارد **جَازِ** جاز فلان از صلوات دارد **أَوْ كَلِمَاتٍ**
آیا هر که که از نزد ما **كَرَسُولٍ** آمد بشما فرستاده **بِمَا لَا تَعْلَمُونَ** با آنچه دوست ندارید **أَنْفُسَكُمْ** نفسها بشما و خبر
او بر وفق هوا و مرعاشا باشد **سَكَبَ** سب کردید و درین نهادید **فَرِيقًا كَذِبْتُمْ** و کوهی را از ایشان بدو عطا
چون محمد و عیسی علیهما السلام و **فَرِيقًا تَقْتُلُونَ** و کوهی را بکشید چون زکریا و یحیی علیهما السلام و **وَالسَّامِ** و **وَالسَّامِ**
و کشتن بود **فَلَوْ يَتَذَكَّرُونَ** دلها مادر خلافت میفرمودند از قهر و باز داشته شدن از قبول قول محمد بن حنفی
نامیده میگردانیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آن حضرت حق بجانب رد حق ایشان نمیکرد
بعضی نجاست که ایشان میگویند **بَلِ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** بلکه خدای ایشان را ندانست و مدد لطف را از ایشان باز گرفته **كَذِبْتُمْ**
بسیبنا کردید ایشان **فَقِيلَ مَا يَوْسُفُونَ** پس اندک از ایشان ایمانی آوردند چون این سلام و احسان او **وَمَا جَاءَهُمْ**
و آنچه نام که بر ایشان آمد **كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** نوشته از نزد خدای که آن **فَرَأَيْتُمْ مَصْدِقًا** کوا و موافق **يَا بَعْضُهُمْ** مرن
کتاب را که ایشانست در توحید و نبوت و آخرت اصول دین باشد قبول نکردند و بدل نکردند **وَمَا كَانُوا مِنْ قَبْلِ**
و حال آنکه بودند پیش از نزول آن کتاب که در وقت فروماند **كَتَبْتُمْ** طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب
و یکی که این کتاب بر او فرود آید هر که که کفار عرب قصد یهود کردند و کار بر ایشان تنگ شدی و دشمنان ایشان
با آن خدایان صفتی خواهیم از تو محمد که رسول آخر الزمان است **عَلَىٰ الَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه نکریدند اندک شران عرب **فَمَا جَاءَهُمْ**
پس آن وقت که آمد بدیشان **سَاعَةٌ** آنکس که شناخته بودند **كَفَرُوا** کافر شدند **وَيُرْجَوْنَ** بر وجهی از آن بود که آن خبر از

پس این خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود و در کافران شدند **لَقَدْ عَلِمْتُمْ** پس لعن خدای علی **الْكَافِرِينَ** بر ناکر و بدکاران
که بداند خود کار نکردند و عذاب و در زندان **أَشْرَوْا** بدین است که ایشان فروختند **بِأَجْنِبِ أَنْفُسَهُمْ**
پس نفسها خود را و آنچه که نام است **أَنْ يَكْفُرُوا** آنکه کافر میشوند **يَا أَتَىٰ اللَّهُ** بدین خبر و فرستاد خدای که آن فرات
بَعْضًا از جهت **لَمْ يَكُنْ** یعنی رشک بردن آن **عَلَىٰ اللَّهِ** بر آنکه فرو فرستاد خدای **بِأَجْنِبِ** فضل خود را که کتاب و وحی
عَلَىٰ نَبِيِّنَا بر آنکس که خواهد **بِأَجْنِبِ** از بدکاران خود که سر او را آن باشد **يَا** پس باز کشتند و در آن **بَعْضًا**
بخشی از خدای با شوق کشتند و خشمی **بِأَجْنِبِ** بالای خشم دیگر با نیکار عیسی علیه السلام و انجیل و خشمی با نیکار محمد صلی
الله علیه و سلم و قرآن **وَالْكَافِرِينَ** و بر کافران و است **عَلَىٰ بَعْضِهِمْ** عذاب خوار کردن و **وَأَذِيقُوا لَهُمْ** و چون کوبیدند یهود را **السَّامِ**
بگوید **يَا أَتَىٰ اللَّهُ** آنچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن **قَالَ الْيَهُودُ** که میزد مای کروی **يَا أَتَىٰ اللَّهُ** آنچه بر ما فرستاده
بعضی توبه **وَيَكْفُرُونَ** و کافر میشوند **يَا وَرَاءَهُ** بدین خبر کتاب ایشانست **وَهُوَ الْحَقُّ** و آن ما و را یعنی انجیل و قرآن
درست و راست است **مَصْدِقًا** در حقی که آن حق باورد ازین است **بِمَا كَانُوا يَرْجُونَ** مر آن کتاب را که بایشانست راز
اینجا که ایشان توبه لازم می آید چه کفر یا آنچه موافق چیز نیست کفر باشد یا آنچه **قُلْ** بگوای محمد در جواب آنکه بگوید
توبه ایمان دار **يَوْمَ** پس **الْقَاتِلُونَ** می کشید **أَنْبِيَاءَ** الله پیغمبران خدای را **فَلَمْ يَنْفَعُوا** پیش ازین **كُتِبَ** اگر
بود **بِمَا كَانُوا يَرْجُونَ** که بیدار توبه **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ بَعْضُ مَا يَتَذَكَّرُونَ** و هر آنکه که آمد بشما موسی علیه السلام **بِالْيَتَامَاتِ** یتیمان
درست و بجهلها راست که احکام الواح است **ثُمَّ أَخَذْنَا مِنَ النَّاسِ مِيثَاقًا** پس شما را گرفتید که ساله را بجهلها **بِأَجْنِبِ**
از پس رفتن موسی علیه السلام بطور **فَأَمَّا طَائِفَةٌ** و شما باید اگر آیند بر نفس خود **وَلَا تَحْذَرُوا** و یاد کنید چون **فَكَرَ**
مِيثَاقَهُمْ بمان شما را **وَرَفَعْنَا** و برداشتم **فَوَكَرَهُمُ الطَّوْرُ** بر سر شما کوهی را که منسوب بود بطور بنی اسمعیل
از کوههای فلسطین و آن شهریت از بلاد شام **خُنُوا** گفتیم که فراموش **يَا أَتَيْنَاهُمْ** آنچه بشما داده ایم یعنی توبه
بِقُوَّةٍ بفری درست و جدی تمام **وَأَسْمَعُوا** و بشنید یعنی فرمان **بِأَجْنِبِ** گفتند باشکارا شنیدیم
و بدین رفیق و بهمانی بخود گفتند **وَعَصَيْنَا** و نافرمانی کردیم **وَمَا كُنَّا بِمُحْسِنِينَ** و ما شیعیان **وَأَشْرَوْا** و خود را
یعنی در آوردند **فَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ** در دلهای ایشان دوستی کوه ساله **بِكُفْرِهِمْ** بسبب خود و انکار ایشان **قُلْ** بگو
يَسْمَاعِيلُ یا **يَا كُفْرًا** بدین نیست آنچه میفرماید شما را **بِأَجْنِبِ** ایمان شما و آن کفرست بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
أَنْ كُتِبَ اگر هسید شما **مُؤْمِنِينَ** و کروی که بدکاران بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمیفرماید و چه بود آن
با این هر رسوای می کشند بهشت بر جای ما خواهد بود خداوند تعالی فرمود که **قُلْ** بگوای محمد در جواب این دعوی
ایشان که **أَنْ كَانَتْ** اگر هست بر شما **أَلَمْ يَكُنْ** مر شما اسیرای آخرت و نعمت بهشت **عِنْدَ اللَّهِ** نزدیک
خدای **خَالِصَةً** پاکیزه و خاصه **بِرُؤُوسِ النَّاسِ** و دیگر مردمان **فَتَقْتُلُوا النَّفْسَ** پس از آن که بکشید **وَلَا أَنْ كُتِبَ** و **فَتَقْتُلُوا**
اگر هسید و است کویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست جدی **قُلْ** بدان سزا تو از رسیدن **عَلَامَتِ** ایشان
لقاست هر که مشتاق تر آرد و منتر **يَوْمَ** مر که دوست دار سزا **وَقَوْلُ** آن است که او بر ک شادان نبود
وَلَمْ يَتَّقُوا و آرد و نکند جهودان **لَا يَدْرَأُونَ** که **يَا قَدْ مَتَّ** با آنچه پیش فرستاده است **أَلَمْ يَكُنْ** دستها و ایشان
از قتل **أَنْبِيَاءَ** و غیره حضرت مصطفی علیه الصلاة و علیهم السلام **وَاللَّهُ عَالِمٌ** و خدای داناست **بِالظَّالِمِينَ** بر ستمکاران

قیم

و در حق کویان و بندگان و هر اینکه یاری تو جهود از **آخر الناس** و بعضی ترین مردمان **علی حقیق** بر زمین کانی
دنیا و من **الذین اشکروا** و از آنکسان نیز که شکر آورده اند یعنی کفار عرب و اجماع اینست که مراد اینجا مشرکان مجوس است
زیرا که هیچکس از بندگان را دوستی از ایشان نیست **یودا احد هم** دوست سیدارد یکی از ایشان یعنی از یهودان **لوقم**
که کاشی بر داده شود **الف سنة** هر سال و از نیست که نجات مجوس چون هم رسد اینست که مراد ارسال بری و نود
بعضی از علما گفتن این لفظ مکرر است **و ما هو یوم یوم** و نیست که دهانند او باشد **و العذاب** از عذاب و دوزخ
ان یغفر آنکه عمن داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست **والله بصیر** و خدای بیناست **یا یعلمون** یا بخند
ی کنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب مجوس بر است و او یهودی و در فروعی آورد و اسلاف امارا
از جبریل رحمت بسیار رسید و اکثر ملام و عذاب بر انبیاء ما نازل شد اگر جای او سکا یل بودی بابی القاسم یا اونی
حق سبحانه فرمود که **قل** بگوی مجوس **کان هم** باشد **عدو الجبریل** دشمن جبریل و این نالی است عمن فایس و یانی و
او عبد الله است و او امین خزان و می باشد پس هر که دشمن باشد و در او کوار خشم **یربانه نزل** پس بدستی
و راستی که او فرمود و فراتر از **قلیلت** بردن نور **یا ذر الله** بفرمان خدای **مصدق** که در حالتی که قرآن تصدیق است
یا بانی یلد مرا بخیر بر که پیش از روی نازل شد و حالا پیش ایشانست از کتاب مجوس چون توری و در نور و هدی
و قرآن را همانند است **و بشری** و مرده دهند **للمومنین** من مومنان را ایجات و هجرات **من کان** هر که باشد
عدو الله دشمن من خدای را **و لا یکنه** و فرشتگان او را **و رسوله** و فرستادگان او را **و جبریل و میکائیل** و این دو
فرشته مقرب و اقرب **الله** پس تحقیق که خدای تعالی **عدو للکافین** دشمن است مرکا و از آنکه دشمن ملاکه و در ملاکه
فلقد انزلنا و هر اینه ما فرستاد **ایک** بسوی تو ایالت **بنیات** نشانه افروشن یا انتها در دست و راست یعنی
قرآن **و ما یکنه** با و کار نشوند باز آنها **الا القاسم** مکرر بر و در فشان از فرمان خدای **او کما آها** که
یهود **کا هدر** عهد کردند **عهدک** عهد کردی **بنده** بشکند **ایز** از **فی بنهم** گروهی از ایشان **بل انهم** بلکه بنده
بسیاری از ایشان **لا یؤمنون** نمی گردند توری و **و ما جاءهم** و آنهاست که آمد بدیشان **رسول** فرستاده
از نزدیک خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله **مصدق** با و در او **یا تعلمون** مرقوریه را که با ایشانست **بنده** بیگانه
فریق گروهی **من الذین اوتوا الکتاب** از آنکه عطا داده شده اند توری یعنی علماء ایشان بیند اخذند **کتاب الله**
توری و با قرآن را **قد آه** **مفهومهم** پس بشت خود **کا فتر** گوید که آن **ما لا یعلمون** نمیدانند که قرآن کلام
الله است و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله **و اتبعوا** و پیروی کردند این یهود **ما تلو الشیاطین** آنچه را که شیطانان
دیوان **علی تلك شیطانات** در زمان بادشاهی سلیمان علیه السلام و آن جان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام
شعبه ها صد رنگ را با نیرنگها که انت بر آینه نوشته بودند در میان از او و جمال شایع شده بود سلیمان
علیه السلام بر آن اطلاع یافته بفرمود آن نوشته ها را آوردند و در صندوق نهاد و مغل ساخته در زیر تخت
خود دفن کرد بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آورده جان فرمودند که سلیمان بن
سرها و شعبه ها بادشاهی میکرده و یهود بعد از آن سلیمان را بر سر نیت میدادند حق سبحانه ابراهیم و یافث و نوح
و ما کفر سلیمان و هر که کافر شد سلیمان را جادوی نکرد **و کفر الشیاطین** ولیکن دیوان زمان او **کفر** و کافر شد

یعلمون الناس در حق آموختند مردمان را **التی جادوسی و ما انزل و دیگر** یهود متابعت کردند آنجی را که فر
فرستاده شد از **علی الملکین** مرد و فرشته **یسایل** در شهر یابل **ها روت و ما روت** نام آن دو فرشته است و ایشان
بر آنکسان که کار طاعت میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شمارا نیز آن حالت که ایشان را هست
صبر و عملها بدتر افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان اسبوعاد نمودند و حق سبحانه و تعالی نفس بشری بدیشان
داده و برای حکومت خلق بر زمین فرستاده بر زمین هم نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل با حق و بطن صم اقدام
نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع فرمود و عزای ایشان در بر جهان مقرر شد و حال در جاه بابل بوی سر او
معدنند و از آن صحرای ایشان نجات آن بود که در آن زمان صحرای نبوت میگردید حق سبحانه در زمان حکومت و قبل از عصمت
ابو علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام کیفیت این علم را ایشان را در آموخت تا جایی که بر کار را تعلیم دهند و ایشان
بر کیفیت صحر و حقیقت آن مطلع شدن معارض مدعیان نبوت کردند **و ما یعلمون** و نیاموزند این دو فرشته در زمین
که در جاه اند **یا احد** هیچکس را جاد و نبی **حق یقول** تا گویند پیش از آنکه از ایشان آنکس را که **انما یختره** خشنود
که ما از ما این خلقم از خدای **فلا تکفر** پس تو کافر مشو با اعتقاد کردن که بر عمل کاهی مرتب نیست **فستعلمون**
پس آموختند **نما** از آن دو **ما یفرقون** یا بخیر بر آنکه ای افکنند بدان **بینی و بینهم** میان مرد و زن او و ما
هم و نیستند جاد و **بصایر** ضرر رسانند **هم** یعنی **احد** هیچکس را **الا ما ذر الله** مکرر بقضا و قدر خدای
و یعلمون و آموختند **ما یفرقون** آنچه ایشان را از این رسانند **و ما یفقهونهم** و سود نهند و **لقد علموا** و هر اینه نیل
داستند یهود **ذین اشکروا** هر که سر را بخرد یعنی با آموزد و کار بند **ما له** نیست او را **فی الاخر** در آن سوی **الآخر**
بهر از آنکه **و یلیس** یا شری و او بد چیز است آنکه فر فرستند **هم** بد بخیر **انفسهم** نفسها بخود را یعنی عمل اختیار
کردند **لو کانوا یعلمون** اگر هستند ایشان که دانند زبان این سود را و **لو کانهم** و اگر این یهودان **استوا** گردیدند
محمد صلی الله علیه و آله و **انفقوا** و بر هر که کردندی از صحر و یکتی یهودی با دایش بافتندی و پوشیدن نیست که **لمشوة** هارینه
با دایش **من عند الله** از نزدیک خدای **خیر** بهتر است از شوت که بر کتمان است بفر صلوات الله و سلامه علیه بیستامند
لو کانوا یعلمون اگر بودند آنکه بدانستند **ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گردید اید **لا تقولوا** **اعنا** مگویند لفظ **اعنا**
در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه و آله که یهود گفتار شمارا درست است و نیز ساخته با آنحضرت این کلمه می گویند و در لغت
ایشان دشنامی فاحش است و مومنان بدان معنی می گفتند که مرا ماتش کن صحر ما را یعنی بشنوی حق سبحانه فرمود که این کلمه
مگویند **و قولوا** و بگویند **انظرنا** یعنی بنگر بسوی ما **و استمعوا** و بشنوی حکم خدای را **بسم قول و للکافین** و مرکا و از آن
یعنی آنها را که بر سبیل مروت این کلمه میگویند **علی الجبر** عذاب در ناله که هر که انقطاع نیابد **یا یود** دوست ندارد **للا**
کفر آنانکه حق را پوشیدند **ان من کل الکتاب** از اهل کتاب یعنی یهود **و لا المشرکین** و مشرکان **ان یقول** آنکه فر فرستاده
شود **علیکم** بر شما **من یجوع** بیکوی **من ذنکم** از نزد پروردگار شمارا و وحی است و قرآن که جامع هر چیز هاست **یود**
نی خواستند که نبوت با ل اسعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید غیره و نغم تقی رسد **الله**
یخص و خدای اختصاص میدهد **بر ختیه** بر نبوت و وحی خود **من یشاء** هر که ای خواهد **والله** و خدای **ذو**
الفصل العظیم خداوند فضل بزرگست بر هر که او را نبوت داده و در صفت فضل اعظمت اشارت یافته است

باکی و جیجی اور است بل نه چنانست که ایشان میگویند که مرور است **سالی السموات** کبر در آسمانهاست و **الأرض** و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین هم ملوک و هم بوبی باشند پس عیسی و مروری و در آنجا بود چه ولدی باشد الا از جنس والدین الملک الملک کل هم آنچه در زمین و آسمان باشد که **فانتون** مروری فرمان بردارند **بیع السموات والأرض** از نویدید آید آسمانها و زمینهاست و **لا ائحق** و ملازم خواهد بود و کندی کار بر او **فما یقول** که پس برین نیست که گوید بر آنجا که **کی** بیانش **فیحکون** پس باشد **وقال الذین** و گفتند آنکه **لا یعلمون** نمیدانند خدا را و علم بخوانند اند چون مشرکان که **لولا بیکنا الله** چراغی نمیکوید خدای ما **اوتینا انیة** یا بر یکی از ما بیای نمی آید **کن ذلک** بجهت آنکه این مشرکان میگویند **قال الذین** گفتند آنکه بودند **فیلبهم** بیش از ایشان از یهود و نصاری **یشق قلوبهم** مانند گفتن ایشان و اقتران کردن بر اینها بود از ظهور و جبر آن **تشبهت قلوبهم** میگردید شباهت است خدای کفار و مشرکان اهل کتاب در کفر و فساد و وسوای از روی عناد و کدورت **قدینا الایات** هر آینه میان کردی نشانها بر وجود و نبوت **لیقوم یوفون** برای روی که طالب یقین اند نه تابع تود و توخین **انا انزلناک** بدرستی که ما فرستادیم تو را ای محمد **بالحق** راستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با حق و درین اسلام **بیشرا** مرده دهند و ممان **وقیل لولا** و بیم کشدن کافران **والمثل** و بر سیدن محو شد روز قیامت **عن الکتاب المحجیر** از آنکه اهل حیم اند و حیم آتش سوزند بسیار زبانه تابند روزی بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود در روز عذاب بکشد و او را غنیمت خود بدیشان نماید غالب است که از بیم عذاب ایستاده باز آیند و بجهت این آیه فرستاد که ایشان اهل کتاب **المحجیر** اند و ما را نخواهیم بر سید که ایمان نیاوردند بر تواد رسالت است و بر صاحب اهل مملکت **وکی ترضی** و هر کی رضی نشوند **عنک** از تو الهی **و قال النصارى** نه چندان و نه قریبایان **حتى تتبع** تا آنکه که بر روی **تلقم** کش ایشان را **قل** بگوی مجروحی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند **هوی الله** بدرستی که راه نمودن خدای **هو الهی** است راه نمودن حق شام و یهودیه و نصرانیت و خوانند و او را با سلام راه میفایند و **و لکن استع** و اگر استغاثی ای محمد **انهم** آرزوها ایشان را در باب **ین بعد الذین** بعد از آن جینی که بر راستی **جاءک** آمد است بنو **من العلم** از دانشی که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان **مالک** نیست ترا **شر الله** از عذاب خدای **من** و بی دوستی رها شدن **و لا نصیب** و نه کسی ماری دهند صورت خطاب حضرت است و معنی را بصحبت **الذین** آنکه **انینا هم الکتاب** عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریه بقولی که آیت در شان ابن سلام و صاحب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اهل کتاب سفینه بود از ملازمان بجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه مدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمد باشد و بر هر تقدیر **متلونه** میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حق **لا و نه** چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است **اولئک** آنکه و **یوفون** به ایمان دارند بکتاب **و انما که** خوفی کردند و **من یفر به** و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا انقیاد **هد فاولئک** پس آنکه و **هم النصارى** ایشانند زبان زدگان **یا ایها السراسل** ای فرستادگان به حق **ادکولوا** یا دکنید **فیعتی** نعمتها **اما الله** آن نعمتها که **انتم علیکم** انعام کردم شما و بر اسلام شما **و انتم** و بدرستی که در آن شمار انقیاد کردم **علی العالمین** بر مایان زمان ایشان که بر این آیه

جهت نفرین و تکریم شما الهی است **واستقوا** و بترسید **یومنا** از عذاب روزی که از هیبت آن **لا یخفی** کفایت نکند **نفس من نفس** کسی از کسی **شیئا** چیزی را از عذاب **و لا یقبل منها** و قبول کرده نشود از هیچ نفسی **قل ایها الذین** بگو ای کسانی که بویض او موجب گردد **و لا تنفعها** و سود نکند هیچ نفسی **لا شفاعة** خواهش خواهند که بر تقدیر وجود شیعی **و لا یمنعون** و نیاشنند کافران که منع کردند از عذاب یعنی ایشان را **ح** سودی نکند یاری هر یک که هست **و لا استلی** و یا گمانی محمد و قتی که پاموز یعنی امر کرد **ابراهم** **نیز** ابراهیم را برود کار او **بکلمات** بهمانان یعنی او امر و خواهی یا اسلج یا آنچه از فطرت اعلام شمرند و آن فرست یعنی شکافتن سوی سر و در نیم ساختن آنرا که می دارد و بیضه و استنشاق و سواک و جیدن سوی و کرفتن ناخن و بر کندن سوی زیر بغل و صلی و عانه و خسته و استنجای **باب فاتحه** پس ابراهیم با تمام رسانیدن آنرا و قیام نمودن **قال** گفت خدای که چون متابعت فرمان کردی **او علی** بدرستی که من گرداندم توام **لئلا** پس برای مردمان **ایمانا** بیش از درین که هر یک از اجداد تو توافق کردند و آنکه حق سبحانه و تعالی را از هر چه که از ابراهیم و از هر چه که از ایزد امر کرد که ملت اسلام ابراهیم برای بخواند این وحی است و چون خدای ابراهیم را بشرف امامت نواز شد فرمود **قال** گفت با حق تعالی **و من ذریه** و از فرزندان و بنیان کار من نیز امامت پیدا کنی **قال** گفت خدای در جواب او **لئن انا لم یسد** **عقدی** عهد من بقرین و بقرین احمد رسالت یا امامت مسلمانان **الطالین** ستارگان را یعنی کافران از ذریه **و اذ جعلنا** و یاد کن آنکه گردانیدم **البیت** خانه کعبه را **شانه** جای بازگشت یا موضع ثواب **لئلا** پس بر مایان این حاجان که هر سال بوی باز گردند و با حق تعالی حساب رسند **و انما** و گردانیدم آنرا موضع ای که در و کسی را نکشند و **انما** و فرای بی یونان اجداد آنکه شرف حرم دانستند **من مقام ابراهیم** از مقامی که منسوب به ابراهیم است **نصلی** نازک و آن موضعی است که در روی جوی وضع کرده اند و اثر قدیمهای بدارک آنحضرت بروست **و عهدنا** و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم **الی ابراهیم و اسمعیل** سوی ابراهیم و اسمعیل **ان طهر** آنکه پاک سازد **بیتی** خانه مرا از اوثان و انجاس و نجاست و معاصی و طواف جنب و حیاض **لیطا نغیب** برای طواف کنندگان **و العاکفین** و برای معیت کفان **و الکیع الشقی** و برای کعب کنندگان و سجود آیدگان یعنی کافران و اهل اشارت برانند که پاک دارند خانه در آن حرم دوست است از ادناس و خلقت کوفین و گفته اند نظایر از ادناس و اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار طاعت اگر بر دل از غیر دوست سازی پاک صفای صفت و صوفی و از **و لا قال ابراهیم** و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم **یوفو** و اگر کردی **و لا یصل** ای بروردگار من گردان **هنا** این مکان را که برای تو در خانه ساختیم **بلک است** شهری این از خط و خسف و اهل او از جور و ستم و اهل او از خود در **و لا ذی** و در ده اهل این بلد **ایمن** **الشیک** از شیوه ها حق تعالی این را ما را مستجاب گردانید حکم فرمود تا جبریل یکی از دیهافلسطین را که مشتمل بود بر ثبات بسیار از زمین منقطع ساختند بیک آورد و هفت بار بر گرد خانه طواف داده در زمین نهاده پس مرحله از آنکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف کویند و میوه اهل که از انجاست پس ابراهیم تخصیص کرد و چون از آن گفت **من انی** روزی که هر یک ایمان دارند **منهم** از آنکه کافران این شهر باشند **بالله** خدای و **الیوم** و از روزی باز پسین **قال** گفت خدای **منی** کفر و هر که کافر شود **فانتعه** بر او را بر خورداری **دم قلیل** بر خورداری اندک یعنی هر روز در دنیا **نظره** بر او را به بیجاری بر افرازد **عذاب النار** عذاب دوزخ و **من المصیر** و بدین معنی است

ادراك

گفته اند صبغة الله رتبة ولایت و درجه محبت است هر که بر آن دو سنی بر آوردند از همه مالش بر سر آوردند و نزد
محققان صبغة الله رنگی و ناکسی از رنگ آسمانی و پاک نشود رنگ صبغة الله نیکو در خلاصه رسایل درویشا و
نقا و عبارت و اشارت ایشان بیان حق این صبغة الله است و بحقیقت آن ازین بر مایه که صاحب لوح سحرین خلال خطا و
تلمذ کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده بی می توان هر **نظم** بنویسد نکست یلاد کجواه ای دل
فان نشوی بر رنگ ناکاه ای دل اصل هر رنگها از آن رنگی است من احسن صبغة من الله ای دل وجود طهارت از ترس نکست
قرآنی دیگر ماره در وسطه تعصب افتاده گفتند حق اینا الله و لاجان ما را که شرف دوستی و عزت فرزند حق بجهت ثابته باشد
بوی سوار تر فرزند اسلامان از حق طایر غیر خود را فرمود که **قل** بگوید در جواب ایشان **انما جئناکم باخلاص** میگوید ما با حق
در دین خدای و دعوی اولویت در امتساب حق **و هو ربنا** اصل آنکه او پروردگار است **و ربکم** و او پروردگار شماست
و بوی او هم لازم است بر عودت او بر همه واجب باشد **و کنا اغانیا** و ما را است جز آنکه او را ما و **و کنا اغانیا** و ما را است
و شما را است حکایات علمای شما **انما جئناکم باخلاص** و ما را در اعتقاد و عمل **انما جئناکم باخلاص** میگوید
و نصاری و بعضی خطاب می خواند یعنی شاهی که بیدار و نورسایان **لا اله الا هو** و **انما جئناکم باخلاص** و بعضی
که این سخن و سخن را که **انما جئناکم باخلاص** بود نزد بر دین یهودی و این قول جمهور است **انما جئناکم باخلاص** و بعضی
و این سخن ترسایان است **قل** تو بگو **انما جئناکم باخلاص** آیا شما را تا نرسید بادیان انبیا **انما جئناکم باخلاص** ایشان را بدان سخن
کرد این **و من اظلم** و کست ستمکار تر بر خود **من** **قل** از آنکس که میوشد شما **انما جئناکم باخلاص** و بعضی
باشد **من** **قل** از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود نم برین اهل کتاب است بکمان شهادت در برابر نبوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم **و ما الله الا وحده** و نیست خدای **من** **قل** از آنکه شما می کنید از کمان خود و کتاب
قرآن و انکار محرم صلوات الله و سلامه علیه **انما جئناکم باخلاص** آن فهم مذکور و روی بود که **قل** **قل** رفتند و در گذشتند
انما جئناکم باخلاص مرا ایشان را همان رسید که خود کسب کرده اند و **انما جئناکم باخلاص** و شهادت این همان خواهد رسید که کسب
کردید **و انما جئناکم باخلاص** و مسئول می شوید **انما جئناکم باخلاص** از آنجایی که دیگران کرده اند آنکه اگر آیه برای تاکید
و تفسیر یا جهت تنبیه و تذکره است **انما جئناکم باخلاص** حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از جهت بدینه فرمان رسید روی به بیت المقدس باز کرد و یهود را این
سبحه شدن می گفتند اگر محمد درین ماند از باری بقیله ما غار می گذارد باری می گفتند این مرد و اصحاب او را بقیله نمی دند
و اما ما را ندیدند جهت قبيله را نیاختند خاطر خطیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فرمان الهی صادر شد که
روی از بیت المقدس بکعبه آمد و بعد از آن از حجاز به مدینه آمد و در مدینه ماند و در آن حال خبر رسید که
سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ لِمَ كُنْتُمْ مَكِينًا از آنکه شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند
جه چیزها باز کرد و ایند سلما **انما جئناکم باخلاص** از قبيله ایشان **انما جئناکم باخلاص** آن قبيله که بودند **انما جئناکم باخلاص** و بعضی
المقدس **قل** بگو **انما جئناکم باخلاص** از آنکه شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند
المقدس در آن صوبه واقع شد **انما جئناکم باخلاص** از آنکه شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند
و قبيله ابراهیم است علیه السلام **و کذلک** و میخاکه قبيله اش را از سلیمان افضل قبيله ها ساختند **جئناکم باخلاص** که شما را هم

کرد ایند **انما جئناکم باخلاص** و بعضی **انما جئناکم باخلاص** از آنکه شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند
مکوان نبوت و روز قیامت **و یكون الرسول** و باشد فرستاده من یعنی محمد **انما جئناکم باخلاص** که بر آسمانی **انما جئناکم باخلاص** که او را می
دو می **و یجئناکم باخلاص** و ساختیم قبيله عبادت **انما جئناکم باخلاص** آن قبيله را که **انما جئناکم باخلاص** که او را می
مکر برای آنکه تمیز سازد و بعد از آن **انما جئناکم باخلاص** آنکس که باری روی رسول کند در آن قبيله **انما جئناکم باخلاص** از آنکس
که هر کرد **انما جئناکم باخلاص** بر آسمانی **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
که هست قبيله یعنی خوی **انما جئناکم باخلاص** از آنکه شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند
خود استند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه آنکه بختند در آن قبيله و یکی آن بود که گفتند اگر قبيله حق جهت کعبه است بی
آنکه بجانب بیت المقدس نماز کرد و از آنکه شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند و شما را از مدینه می خواندند
رضی الله عنه ابرضا لانه مرده باشد حق تعالی فرمود که **انما جئناکم باخلاص** و نیست خدای با فضل و کرم **انما جئناکم باخلاص** که او را می
کرد آن نماز را هر طرف که کرد اید یا نه کند همان نماز که بیت المقدس داشته اید **انما جئناکم باخلاص** که او را می
بر مردمان **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
که مای بنیم **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
سید الصلوات علیه السلام از قول یهود که می گفتند محمد روی بقبيله ما نماز می گذارد معلوم شد و از روی که قبيله او کعبه باشد
کعبه ابراهیم است و اقدم القبلت و درین باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل منسوبه مقام خود شد سید کائنات علیه
افضل الصلوات هر ساعت از روی بآسمانی می کرد و منظر روحی بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که ما قیوم ترا
بآسمان دیدیم **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
بس بگردان روی خود را در همه بدست **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
رجب در سال دوم از هجرت خواجه صلی الله علیه و سلم در مسجد بنی سله دور کعبه از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد
در نماز روی از حجاز کرد اید بنیاب توجه فرمود و آن مسجد بنی و القبلتین استنار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت هجرت
بعصم حکم انش را میگوید **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
گذارد **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
داده اند ایشان را توبه **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
از پیش پروردگار ایشان است چه در توبه خوانده اند که بیعت بر آسمان بدو قبيله نماز گذارد و در آخر قبيله که بران ماند که
است **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
ای محمد **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
هر جویی و بر مای که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
نیز نیستی تا به قبيله **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می
کنند قبيله بعضی را جهت کعبه نصاری شریف است و از آن یهودی و عجمی میان این مرد و من حضرت **انما جئناکم باخلاص** که او را می
روی کفی بر سیدل فرض **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می **انما جئناکم باخلاص** که او را می

ج

برند با نفسی که خود ناکندست در انتظار **ثانی** که **قوله** سه قروآن بمذهب امام شافعی و امام مالک و جماعت
سه طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله سه حیض و غایب خلاف در معتد ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه
کرد عادت منقضی شد قبول آنکه قمر طهر را گویند و بقول آنکه حیض را اگر در انقطاع عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه است
ولا یجوز الحن و حلال باشد زمانه آن **نکته** آنکه بیوشند **ما خلق الله** آنچه آفرین است خدای تعالی **در جمیع**
ایشان از فرزندان چون کفایت از زن بسبب اطلاق حیض است پس از زنان روا بود **ان یؤمنن** اگر هستند که ایضا
دارند **والیوم الاخر** عذای و روز قیامت **و یقولن** بشوهرن ایشانی **ان حق** سزاوارترند **بردهن** رجوع کرد
بایشان **فی ذلک** در زمان نرسیدن آن **اذا** اگر خواهند شوهران بعد از رجعت **اصلا** بصلح آوردن کار زنان
نمیزور و اگر رسایند با ایشان در ابتدا اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد عدت برآید رجعت
ی که نزد شوهر با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح **و الحن** و زنان است بر مردان از
حقوق **مثل الذی علیهن** مانند آن حقوق که مردان بر ایشان است **بالمعروف** بخوبی عیبت و حسن معاشرت حق
مرد بر زن است که در ملأ او برود و نه او را نکام دارد و در امر عفت و صیانت بیرون نهادن حق زن بر مرد است
که با او زن کافی بر وجه احسن کند و آنچه از ملأ دین بکار آید بوی آموزاند **و للرجل** و مرد از است **علیهن** بر زن
افزونی و بلندی بر آنکه مهر برایشانست و نفقه از ایشان یا میراث که ضعف زنانی بر مرد اطلاق و رجعت که سر رشته
اختیار آن بدست رجال است و در حقایق نتیجه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعدا **و لا یجوز**
و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته و وقت کامل شدند آسبه بنت مزاحم بر بنیت
عمران رضی الله عنها **راقة** عریض و عذای فالبست یعنی بر نیکو اندام و از او فضل میرسد بر زنان **حکیمه** داناست
حکمت حکم میکند بر بندگان **الطلاق** طلاق شرعی که در آن رجعت باشد **مزان** و دو بارست عد طلاق در جاهلیت مقرر
بنوده اگر وضاده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق میدادند و نزدیکی با نفقضا
عدت رجوع نموده دیگر باره رهای کردند و زنی در بخت عادت صدیقه رضی الله عنها آمد و از جور شوهر که بیوخته
او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بسامع علیه بنو تیره رسید آیه نازل شد که طلاق
رجعی دو بارست و بعد از دو طلاق **فانسا** که **بیمروا** یا خود گرفتن است رجعت او **نسی** یا هرگاه کردن **یا خسان** بنیکو
یعنی بکراتش نامت میکند بعد از آن که خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بیوخته بکری حاصل آید و زنان
زن بنکاح شوهر دیگر رسد بر آن مرد حلال نشود **ولا یجوز لکم** و حلال نیست شمارای مرد **ان تآخذوا** آنکه فراموش
یا ایتمو از آنچه داده آید زن خود را **شیئا** چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باخی حساب مهر بر زن خون داده بود
زن از و بر ای طایفه همان کاین خود را با زنی و آیه نازل شد که و ایما شد چیزی طلبیدن از زنان در زمان طلاق
الا ان یحایا تا آنکه دانند مرد و زن **الا ان یحایا** آنکه بیای فی توانند داشت **خود الله** احکام الهی را در جهت و معاشرت
تا **نقضتم** پس اگر دانستید حکام که امر از و اعطای دست شاست **الا یقربا** آنکه آن مرد و زن فاقبت نمی توانند
کرد **خود الله** حکمهای خدای را **فلا جناح علیهما** پس هیچ وزر و وبال نیست بر مرد و زنی **فیما اقررت** به در آنچه زنی
دهد بشوهر و خود را با زنی و جناحه زن ثابت کرد **تلك** این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و طهر **خود الله**

انداها و خطایست که برای مصالح بندگان مقرر کرده **ولا تعقدوها** پس از آن در مکذوب **و من سجد** و هر که در رکعت
خود الله از اندازهای خدای **فانسا** پس آنکه و معتد بان **هم الظالمون** ایشانند سخاکاران بر نفس خود **و انما**
پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را **فلا جناح لهما** پس آن زن حلال باشد بر آن مرد **بعد** بعد از طلاق
ثالثه **حتى تنکح** تا وقتی که بنکاح در آید **فجاء غیره** شوهر دیگر را و زوج ثانی از بنیاست او بر خورد دختر عبد الرحمن
فرمود که مطلقه ثانیه بود و بعد شوهر دیگر درآمد خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از بنیاست زوج ثانی
حضرت رسالت علی الله علیه و آله منع فرمود و گفت **لا یجوز** نه و عسیر و بدو عسیر **فان طلقها** پس اگر طلاق دهد
شوهر ثانی او را بطول نمیکند بعد از بنیاست **فلا جناح علیهما** هیچ کس که بیوخته نیست بر زوج اول و این طلقه **ان یحایا**
آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح بعد از عدت است **ان طلقا** اگر دو باشند و امکانی بر زن **ان یحایا** آنکه
بیای دارند **خود الله** احکام خدای را و حق یکدیگر شناسند **و تلك** و این که گفت شد از تحریر و تحلیل **خود الله** از آن
احکام است که خدای تعالی **بینهما** بیان میکند **ان یحایا** بیان میکند **ان یحایا** بیان میکند **ان یحایا** بیان میکند
واذا اطلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان **فلا یقبلن** پس بر سندان نزدیک مدت یعنی با نفقضا عدت **فانسا**
بیمروا پس رجعت کنید بدیشان و نکاه در اول شان بطریق اصلاح نه بوجه اضطرار **و من یحایا** یا هرگاه ایشان را
بیمروا پس رجعت کنید با عدت ایشان منقضی کرد و دو مالک نفس خود شوند ثابت پس با رضای الله عنه زن خود را
طلاق حلال و سه روز مان **بوزع** عدت پس آید او رجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین در نهم ماه سه طلاق
داد و سه بار رجعت نمود و حق تعالی در این آیه از آن نفی کرد و فرمود که **لا تمسکوهن** و باز مردار ایشان را رجعت
نکند **خود الله** از روی نهج رسانیدن **لن تعقدوا** تا ستم کنید بدیشان بدواری عدت **و من یحایا** و هر
چنین کند و ضرر مسلمانی رساند **فلا یقبلن** پس بیدار کرد ما است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورد
و از آن رساندن بر زبان صاحب شریعت ملعون است در اخلاق و کینه آورده که در امت موسی علیه السلام هر که خواستند
که دمای بد کنند گفتند بد کردار و دلا از او بوجه هر که از او پیشه کند زود در ورطه هلاک افتد **ط**
نکخواهم مردم نباشد بدش نوز و کسی یکمیک افندش **شرا** هر چه هر چه شود جو کردم که با خانه کسی رود **ولا تعقدوا**
و فراموشید **یا ایات الله** حکمها **اخیرا** **وا** با فوسوس یعنی امری میکند از آن و نه او را نباید در عمل بدان در شان
جاستیت که امر نکاح و طلاق راست میکردند و میگفتند باری میکرد **و اذکروا** و یاد کنید **نعمه الله** نعمتهای خدای
که خالص میکرد اند **علیکم** بر شما خصوص صلابت و استقامت وجه در شرایع امم سالفة هیچ کس را زیاده از این زن در رقیقه نکاح
روان بودی که غیر از او اینجا چهارم در عفتی و استقامت و آقا از بعد از طلاق مرا رجعت جایز نبودی و اینجا روا
و مادام که زن مطلقه زن بودی مرد را حلال بودی و زوج بر زن دیگر زوجی درین شریعت حلال است **و انما** **علیکم**
و دیگر که کنید آنچه را که بر شما فرستاده است **من الکتاب** از قرآن **و الحکمة** و احکام و حدود آن **یعلّمکم** پس بدید خدای
شارا **و یقرآن** و منع میکند از امر او و بخادش و غیر آن **و انقول الله** و بنی سید از خدای و مخالف احکام **و انقل الله** و بداند
آنکه خدای **علیکم** همه چیزها از اعمال شما با مصالح روزگار داد اناست **واذا اطلقتم النساء** و چون طلاق دهید
زنان **فلا یقبلن** پس بر سندان آنها آمدت **فلا تعقدوهن** پس منع میکند ایشان را و باز مردان **ان یحایا** آنکه بنکاح

زد

طلا دادی از مهر سی جلی بر و لادم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شده که متعه و غیره
بدین آیه حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت **الآن یفقیهون** مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته
باشند از بلوغ و رشد و عقل **یا انک عفو کن** آنکه عفو کنی که **بید عقده النکاح** بدست است عقد نکاح حلیلی
و بی قول فدا امام شافعی رحمه الله و این وقت است که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رحمه الله فرمود
که مرد از این کس شوهرت که در گذارده یعنی فضل کند و تمام مهر بدهد و میباید قول است آنکه میگوید **وان تعفوا** و آنکه
در گذارید شما که شوهر ایندو تمام مهر بدهید **اقریب** نزدیکتر است **للتقوی** بر هر کاری از بیداد و **و کشفوا الفضل**
و فراموش کنید و ترک میکنید بفضل و **ببینکم** میان یکدیگر میبیند که این زن بعد من محبوس بوده و از
وصال من محروم و مایوس شدن او را تمام مهر میباید شد اگر از او زن بفرستد کند که این مرد من نرسیده و از وصیت
من هم منکر گشت اهل آنکه از هیچ بکر **ان الله** بدستی که خدای **بما تعلمون** بدانچه میدانید از خبر و فضل نصیب
بیناست **حافظوا** محافظت کنید و ایستادگی نمائید **علی الصلوات** بر نمازهای فرضیه بوقت و صلا و در حقوق
ان و الصلوات الوسیطی و نماز میانی و محافظت بخصوصه بنسبت صلوة و سطحی رعایت کنید و نماز میان بقیه نمازها
و محافظت بجهل و جاوید و ایستادگی نماز بامداد است که میان سوادیل و میان نمازها از آن بایمان و نماز اول
و دو نمازها درست یا از هر طرف نماز نیست که در آن قصص میکند و بقیه نمازها را در آن نماز و بعد از آن نماز بقیه
و وجه و سطی است آنکه او را در وسط نماز میکند از آن یا او وسط صلوة نماز است و باین طریق و در بعضی رعایت
و ام سلمه و حفصه و ابی بنی اسود و جمیع دیگر از صحابه رضوان الله علیهم از نماز **در روزی باب**
واقع شده در هر یک از آن که شغل نماز الوسیطی صلوة العصر و آنرا وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از
بلک جانب دارد که در یکی قصر است و در دیگری دو نماز شب از طرف دیگر همین وجه دارد و بروایتی از ابن عباس رضیه
ابن زبیب رضی الله عنهما از امام است و او بیان نمازهاست در نمازهاست که در نماز عصر و آنرا دو و او
مابین اکثر و اقل واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لایله بدین است یا مابین دو نماز است که قصر را بدین از راه
نیست و تخصیص هر یک از این نمازها و نکاتی که بر آن متفرع باشد در جواب التفسیر بشری مستوفی مذکور است **فقیه**
و دیگر امر میکند که بیای ایستید **ربی** برای خدای **فانیتین** در سالی که فرمان بردار ایند یعنی نماز گذارند که آنرا گفته
قنوت سکوت است در نماز و بدین از هر رضی الله عنه فرمود که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله در نماز ایستاد
خود سخن میگفت چون قنوت الله فانتین نماز شد ساکت شدند **فان خفتم** پس اگر ترسید از دشمن بجاها یا از سبع
ضاری یا از خیرات و ذریه **فیرجلا** پس بپا ده نماز کنید در حال رفعت اگر محال و قوف ممکن نباشد بقول امام اعظم
رحمه الله و نیز امام شافعی رحمه الله در وقت شکی با وجود خوف نماز توان گذار خواه اسکان و قوف باشد و خوا
نباشد **اقرجائنا** یا سوره نماز گذارید و جنگ بهر نوع که باشد روی بقبیله یا پشت بدین **فاذا انتم** پس چون شما این
شوید **فاذکروا لله** پس نماز گذارید یا اتفاقا که ملائمت از آن نماز است و گویند که مستحبی چون این شود که
گویند **خیر است** **ما لم یکن** چنانکه در آن نماز شمار ادا نماز یا بیابط نشد **فاذکروا لله** آنجا که بنویسد که شما
آنرا اند **واللین یفقیهون** و آنرا که وفات کنید **منکر** از شما **و یذرون** از جا و بیکار اند و آنرا سر عرب چنان بود

کزنان شوهر مرد یکسال عدت میداشتند و جامها بکنه پوشیده قاعدن ترین و تجمل فرسیدند اگر از اهل
مهر بودی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردی یا اولیای زن در همان منزل برای او خانه بنا کردی و اهل و برادر
برای ایشان خانه جلایا کنه تب ساختند و یکسال از آن خانه بیرون نیامدند و نفقه از اولیای شوهر گرفتند و
که از خانه بیرون آمدند نفقه ساقط شدی جز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمذنبه آمد مردی طایفی در رکعت
و از وزنی و مادری و بدی بماند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترکه را بوالدین و ولد قسمت کرد و زن از نصیبی عین فرمودند
حکم کرد یکسال از نفقه بدور رسانند و آن محل آن آیت نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما بیرون زن از ایشان
باز آیند **وصیته** فرمود شد وصیتی و حصص بچند خوانند یعنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردی **لا و لاجم** برای
زنان ایشان **متاعا** متعه دادن نفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر **الی الخول** تا یکسال عین **اخی** بیرون کردن
وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون رود قبل از انقضای سال ایشان نفقه نباشد **فان خیر** پس اگر بیرون آیند بعد از
گذشتن سال **فلا جناح علیکم** پس گاهی نیست بر شما ای اولیای شوهر **فما تعالی** در آنچه ایشان کنند **فما یفقیهون** در نفس
خود از زینت و طلب شوهر **بنی معروفی** از آنچه میگوید و بر وفق شریع باشد **والله** و خدای غالب است انتقام کشا از هر که
مخالفت امر وی کند **حکیم** صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم میراث زن که بجزیای نبی باشد از ترکه منسوخ است
و عدت یکسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانچه گذشت **و لا تطلقا** و مرد زن طلاق داده شد و اگر مسکر کرده یا
متاعا متعه است که بدان **و حور دار شوند** **بالمعروف** بطریق نیکی و توسط در غلو و تقصیر **حقا** سزاوار گردانند
خدای این را سزاوار گردانند **فی المتقین** بر هر یک از کاران مراد متقیانند از شرک یعنی همسایگان **لذلک** چنانکه
این احکام بیان کرد **بنی الله** و روشن میکرد اند خدای **لکم انما یتیم** برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید
لکم تعقلون شاید که عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرماید **انکم** آیتند ای بندگان ای بندگان
و بنظر عجیب نگاه نکرده **الی الذین یحییون** ای کسانی که بیرون رفتند **بنی یاربهم** از منزلها و میهای خود **و هم الوف**
و ایشان نماز را از آن بودند امام سدی گوید رحمه الله که در فرید آوردن از حوالی واسط طاعون بدین آمد بعضی بزرگ
رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد اهل دیکه هشت
هزار بودند یا جهل هزار یا هفتاد هزار یا یکصد هزار و بیرون رفتند **عند الموت** جهت اخراج کردن از سر و بجا
میرفتند نادر وادی میزد و گوید فرمودند **فما یفقیهون** پس گفت مرا ایشان از خدای **و قوا** بپایند در عالم آورده
که حق سبحانه و در فرشته فرستاد تا یکی از اهل وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بپایند به سبک و بپایند بجا
بایان خود مردم از اطراف و جواب بدین ایشان آمدند **عجز کشتند** و آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند
از انجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند **انما یتیم** پس زن کرد ایشان را
و این صورت جان بود که روزی خزیل بن یزید را که ثالث خلفا سوسی علیه السلام بود بران موضع گذارند و آن
نوده های استخوان مشاهده فرمود گفت **اللهی** چنانچه از هیبت بدیشان نموده نظر رحمت بر ایشان افکند از حق سبحانه
خطاب رسید که فلان که بگویند ایشان را زن کرد از خزیل آن کلمه بر زبان راند و حق سبحانه ایشان را زن ساخت
ان الله بدستی که خدای **للفضل** هر اینه خداوند فضل و رحمت است **علی الناس** مردم را و **و لی الکلی الناس**

ولیکن بسیاری از مردمان **لایستگاری** و **سبک داری** میکنند خصوصاً بنی اسرائیل که بنی عجمی دیدند و فرمان
خدا کردند نهادند شما ای مسلمانان بجهت **کیر بیکر** **تالوا** و کارزار کنید **فی سبیل الله** در راه خدای برای لشکرا
کردن دین حق **اعلموا ان الله وبلایند** آنکه خدای **تیمم** شنو است قول خلفا را از جهاد که با عذر و تلبسته دیدن نمیکند
می نمایند **علیهم السلام** داناست بضمایر ایشان **بنی الدین** کیست آنکه بطور نیت **فرض الله** و لم دهد خدا را یعنی نزد
درماند او را که و خواهد **فرضاً حاشا** و لم دادنی نیکو یعنی در و ام دادن انجیل کند یا منت نهمنید یا طالب ع
نباشد و بحدیث صحیح ثابت شد که ثواب فرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضامین محذوف باشد
ای فرض عباد الله واضح است که انچه اخذ و انضاری نیست و مراد از فرض صدقه است تشبیه که صدقه را فی سبیل
در نوم جنایوام که بشبه اصطلاح فرض دران لازم است و فرض حسن و برین تقدیر آنست که خاص از برای خدا
دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استقامت را بر معنی یکدینی یا کسی هست که فرض دهد
فیضا عفا پس ناخدا میضاعف کرد اند و زیاده بر زیاده سازد بجز آن فرض **الله** برای او **انصافاً کثیر**
ضعفای بسیاریم که از است تا انضاف کثیر را بیرون از حد تصور کنند این آیه که نازل شد یهود و بطور گفته
که مگر خدای چیزی ندارد که از ما فرض میطلبد مسلمانان بوجه حق و ائق بودند در معامله این فرض مبارک نمودند
اولاً بوالاصلاح انضاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این فرض را بر ما میطلبد حضرت رسالت صلی
الله و سلام علیه فرمود که می خواهید تا شمار ابواسطه آن بهشت برد ابو الاحاح گفت یا رسول الله این فرض را بر ما
و بهتر آن جنبه نام دارد اگر آنرا فرض دهیم شاید آن بهشت میشود سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که من ضایع
میشوم که حق بجهانم در جندان در ریاض بهشت بتوار زانی دارد گفت ای سید بشر ط آنکه فرزندان من و مادر ایشان
با من نباشند خواه فرمود که اری چنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفت و جنبه را در او حق سبحا
صدقه داد و فی الحال بدو خوشامستان آمد مادر فرزندان را گفت یا امام الاحاح این حدیث را صدق کردم بشرط آنکه
در بهشت دو چنین بستانم و تو و کودکان با من باشید امام الاحاح گفت خوش بود اینست بار الله لك فیما
اشبهت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در باره او فرمود که من عذوق را در و در افیاض فی الجنة لا یوالله اح
و الله یفیظ و خدای فرامیگرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان **انتم و بنی یثرب**
و کشاده میکرد اند و زرق را بر جمیع بنی یثرب و قسمت خود و مصلحت و منفعت ایشان در آنست **و لایله** و بسوی حق
یعنی بیاد او **و ترجمون** باز گردانیدن خواهد شد در معنی قابض و باسط محققان از آنجا که در معنی قابض
گفته که فرامیگردانند از اغنیانند آنکه ستانند او است منت بر فقری نهمنند و بسطی کند بر فقر آنرا از حق ببینند
و منت اغنیان نکشند قابض او است نادیده شود اغنیان و و نه ببینند باسط او است نابصر بصیرت فقر ابروی
مشاهد نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در دزدان خودی گرفتار کردند و یکی را بسط از خودی رها کردند
بخود متوجه سازد بر طریقت قدس سر فرموده که الهی هرگاه بخود نکم گویم از تو زارت کیست و چون نه تو نکم گویم
از تو بزرگواری کیست **کاهی** که بخود در نکم هست شوم **کاهی** که بدو نکم هست شوم **الفرق** ایانند و بی
ندانستی و علم قنونی نشد **الی الله** بجز جلال اشراف و ارباب دای **بنی اسرائیل** از فرزندان یعقوب **بنی یعقوب**

بعاد وفات موسی علیه السلام **اذ قالوا** چون گفتند این زکات **بنی یثرب** میبگیرند که بود ایشان را و ان قبول اصحاب شمول
بود که حق بجهانم او را بعد از الیسع بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن بی پوشش بوده یا شمعون بنصفیه و برین تقدیر گفتند
پیغمبر خود را که حکم خدای **انتم** بر آنکه از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما **ملکاً** یا دشتاهی یا امانت او **نقاتل**
کارزار کنیم **فی سبیل الله** در راه خدای بجا لوت و قوم او و ایشان عاقله بودند از بقیه عاد که هواره بتی برستیدند
و شردی مدوزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند و در میان ایشان ملکی
و کار و مایه نماند بود بسبب آن از پیغمبر خود استماع ملک و چاک کردند که بعد از او جهاد توانند کرد **قال** گفت آن پیغمبر
هل عسینم میباید از شما **انتم** چون فرض کرد **انتم** **القتال** بر شما کارزار کردن باد نشان دین **الانفا** **تالوا**
آنکه شما مقادیر نیک **قالوا** **انما** گفتند جیت ما را و بجه بران دارد **الانفا** **تالوا** که ما قاتل کنیم **فی سبیل الله** در راه
خدای **وقال** **انما** و بدستی گیر و بران کرده **انما** از مواضع و مسکن ما **و انما** و از بران مایه ما را
مجموعه را بخند از ایشان در نجاست که جلوت از انما ملوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر کرده بود و چندین کوه
از منازل ایشان بیرون کرده و بدست ایشان در بهشت حروب سالکند داشتند **بنی یثرب** پس آنکه نام که حق
شد **بنی یثرب** **القتال** بر ایشان کارزار با اعدای **تالوا** بر گشتند و از فرمان برداری بگشتند **لا یزالونهم** مگر اندکی
از ایشان و ایشان سیصد و سی و نه تن بودند **و الله یفیظ** و خدای داناست **بالظالمین** بستمکاران که از جهاد تخلف
و ردیدند و چون اشوایل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل ناکید جواب دادند از حق بجهانم استماع
ملکی از برای آن قوم نمیزناید حق بجهانم عصای و ظرفی بر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این
روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قدوی برابر باشد یا دشتاهی این قوم را سزاوارست اشوایل این خبر بقوم رسانید
و هر یک از اعظم بنی اسرائیل بجهانم او تردد آمدند و آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بخوش نیامد و عصا را با قاتل ایشان
مساولت نبود تا روزی مردی سقادیاد باغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او و اطالوت گفتندی بجهانم اشوایل
در آمد **فقال** **هذه** اقدس آغاز غلیان کرد و عصا با قات او برابر آمد **و قال لهم** و گفت مر بنی اسرائیل را **انتم** پیغمبر
ایشان **ان الله** بدستی خدای **انتم** تحقیق بر آنکه برای شما **طالوت** **ملکاً** را با دشتاهی فرمان فرمای
قالوا گفتند از روی استعداد **انتم** چگونه باشد و از کجاست **له الملك** موطالوت را با دشتاهی **علینا** **بیاض**
انتم و ما سزاوار تریم **یا الملك** بیاد دشتاهی که از بسط یهودا ایم **سنة** از او که از بسط ابن یامین است و دران بسط بنی
نبوتست و نه ملک و با وجود آنکه از بسط ملک نیست مردی سقاست **بنی یثرب** و او را عطا کرده اند **سنة** **بیاض**
و فرای **بنی یثرب** از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب ما نیست باری بایستی که صاحب خزان و دفا بن بودی تا بجهت لشکر
و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد **قال** گفت پیغمبر و جواب ایشان **ان الله** **اصطفی** بدستی خدای برگزید او را
علینکم بر شما **و اذ** و افزونی داد او را **استطه** کشادگی و بسیاری **فی العلم** در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا
بود با و سیاسی و تدبیر ملک **و الجشم** و دیگر بیفتن و داور در جسم آورده اند که طالوت مردی نمایند و با با الی
و یک سر کردن از اهل زمان خود بلند تر میفود **و الله یونی** و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است میدهد **لکم**
ملك خود را **انتم** هر که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست **ملك** ده و ملک ستان او است

الی التور بروشنای ایمان و هدایت یا از نکت برکت و یا از شک سبقت یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت
و بویبت **الذین کفروا** و آنکه حق را بشویند نه یعنی یهود و مرتدان و اصح آنست که علم کردند جمیع کفار را **اولیای الهی**
دوستان ایشان **الطالحون** طالعوتند یهود را که با شرف و حی بر احط و امثال ایشان و بت برستان از انعام
و الهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین **یحییوهم** این معاندان و بتان و دیوان که طالعوت عبارت از نشانست
بیرون می آید یعنی می خوانند کافران از **التور** از ایمان میثاقی **لی الظالمات** بسوی کفر با یهود را از ایمان که سوره و داشتند
بنکدیب آن یا مرتدان را از اقرار با کفار **اولک** آن کافران یا طو لغیت خود **أصحاب النار** ملازمان آتش دوزخ اند
هم فیها ایشان در آن آتش **خالدون** جاوید ماندگانند **الفرس** یا نازیدی و بیصیرت نظر نکردی **الی الذی یسوء**
لنکس که از روی عناد **حاج ابراهیم** چه جست و محاصره کرد با ابراهیم **فی نیر** در دین خدای و یاد ایشان ربوبیت و
برورد کار و این محاصره که کرد **ان یموت الله لک** بوقت آنکه داد بود خدای و بادشاهی این جرئت و مجادله
جرأ نمود برای آنکه خدای تعالی ملک بدو و زلفی داشت و او دست بپی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر
و کبریا عصیان بر کرد و این محادله بر دین کفان بود که هر روی زمین در نفس خدایت درین وقت که برهم نهاد
شکست و رای ارکان دولت نمودی و بر سوختن و قرار گرفت نمود و فرمود که او را ایارید چون حاضر کردند و گفت
نوح ایان ما را باطل کردی خدای تو گیت و بنیاد مناظر کرد **اف قال لهم** آن وقت که گفت ابراهیم در جواب حق او که
نی الذی برورد کارین آنکس است که از روی قدرت **یحیی** زند میکرد و اندو از علم بر وجودی آورد **و یحیی**
و از منزل بقیال خدای فانی بر **قال** گفت نمود **انا احي من هم من کفر و ایت** و میرانم پس زندانی و لاجب القتل را
که رشته امید از زندگانی قطع کرده بود طلیل و گفت اینک مرد را زند کردم و دیگر برای قتل طلیل بقتل رسانید
و گفت اینک زند را می بینیدم استغفار آن تیر طغی آن بود که مکر ایاه عفو و ولایت بقتل نمیدانست که ایما و
اما تعلق حیات و موت است در ایجاد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حصار مجلس
خود طلیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بختی روشن تر انتقال نمود **قال ابراهیم** گفت ابراهیم **قال الله** پس بدستی که
خدای **تانی بالشمس** بر آورد آفتاب را هر روز **الشرق** از افق که محل طلوع اوست **فای بها** پس بویار آنرا **من المغرب**
از جانبی که محل غروب اوست **فیهیت** پس بهودت کرد اینده **شال الذی کفر** آنکس که کافر بود یعنی نمود و حجت او شفع
گشت **والله لا یهدی قلوبهم** و خدای راه نمیدهد بطریق احتجاج **القوم الظالمین** گروه ستکاران **اولک الذی** این سخن منسوب بر آیه اولی
آنانند بدی قصه محله ابراهیم را یا نازیدی **شال الذی کفر** آنکس که او **من علی قریة** بکشت بریدی **و هی حاروت و ماروت** و دیوان فناد بود
علی غر و شهما بر سقها خود یعنی اول سقها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و این نهایت خوار است
و اشهر آنست که گذردن برین دین خراب غریز بود علیه السلام که توری حفظ داشت و از اکبر ابراهیم بود بخت نصر
اجل از برای بت المقدس او را اسیر گرفته به بابل آورد و خدای تعالی او را از فید کفر خلاصی از زلفی نمود و عزیز تو
به بیت المقدس بود بقریه صابر آباد یا بدین عیب که بر دوزخی ایلایا بود رسید و معنی پس و بران بود اما در خلد
سیوه در بود قدری اخیر حید و مقداری انکور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته اخیر جلد خرد و باقی را در سینه نهاد
و انکور را پیشتر ده باره بیاشامید و بقیه در نیکی ریخت و در از گوشه داشت در پیش خود بخت و تکیه بر دیوار کرده

درین دیواری نرسید چون آن دین را بغایت خراب دید **قال** گفت **انی یحیی** چگونه و بر چه وجه زند کرد **اولک الذین**
الله این دین را خدای یحیی چگونه آبادان سازد **بعدها یوتها** بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زند کرد و اندر بجلالت
ایشان و این نه بر طریقی استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت اجایی نمود **قال الله** پس بهر این خدای او را در وقت
این نامل و تفکر **ما تعلم** صد سال و غرو نیز برود **فکرک** بر زند کرده او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق
بهانه او را و طعام و شراب او را و حار او را از نظر خلق ببوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک
حق تعالی نوشک فارسی را برانکشت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بجلال عمارت باز آورد و این دین عیب
بیشتر بود آبادان تر شد پس هر روز زند کرد ایند گفته اند که هنگام جاشگاه او را بهر ایند و در زند و زند شد
هنوز آفتاب غروب نکرد بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که غریب زند شد و چشم می مالید **قال** گفت **مروا کز**
لیت اینجا جند وقتست که در زند کردی **قال** گفت **عزیر لیث یوما** در زند کرده ام اینجا روزی و چون بگریست هنوز
آفتاب بود گفت **و یفتر یوم** یا باز از روز **قال** گفت آن فرشته **بل** نه چنانست که تو گمان بردی بلکه **لیت** در زند
کردی اینجا **ما تعلم** صد سال و درین صد سال مرد بودی عزیر بر یل خود آمد و در زند گیت اوضاع آن موضع را بر نهج
دیگر یافت قضا و میفرمود دیگر باره با او گفت **فانظر** بی نگاه کن **الطعام** بسوی طعام خود یعنی آنچه در زند
نهاده بودی **و شربک** و شرب و انکور که در زند ریخته بودی **فیربک** هیچ تغیر نکرد آن عصیر **فانظر** و در زند کردی
حارک بسوی در از زند خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده اند که خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زند کردی
تا انار قدرت مادر نفس تو ظاهر کرد **و لیجملک** و دیگر تا کرد این ترا **آیه** نشانه و عبرتی **للسان** از برای مردمان که
در مشرب ایجاد شک دارند **فانظر** و **الطعام** و نگاه کن بسوی استخوانهای حار خود تا به بینی که بقدرت بود **کشف**
نیشرها چگونه آنرا حرکت میدهم و بعضی را بالای بعضی مرکب میسازم **فیرم نکوها** پس بی پوشیدن مردان استخوانها را
لحم کوششی عزیر علیه السلام دران استخوانهای نگر گیت ندای شخید که ای کوشش و پوست و اجزا متفرقه جمع شود
بقدرت کامله ربانی هم اجزا جمع شد صورت بدن او سمیت قسویت یافت و جاز بحد در آمدن فی الحال بر حیت و نعیم
زدن گرفت **فلا یبئک** پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیا و موتی بطریقه معاینه **قال اعلم** گفت
من میدانم حال ایمان جانچه دانسته بودم قبل ازین استلال و بیان **ان الله** آنکه خدای **علی کل شی** بر همه چیز از احیا
و امانه **قد بی** توانست پس عزیر میان قوم شد و بران قبیل او را بشناختند و گویند کسی او را شناخت و ایمان کرد
تا توری از نظر القلب املا کرد و نوشند که بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود **و اذ قال ابراهیم** و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم
رب ایتی ای پروردگار من بنای منی که بقدرت کامله **کشف** **یحیی المونی** چگونه زند میکردی مردگان را سوال برای
شهود کیفیت ایما فرمودند آنکه در اصل احیا او را بشه **بود قال** گفت خدای **اولک الذین** یا انوایان یا آورده که من بر
زند میکنم استغفار بعضی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امانه و یا نمرد گفتی **رب الذی یحیی و یمیت**
قال لی گفت ابراهیم بی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو کوید و **ولکن لیطیق** ولیکن این سوال کردم تا یار را
وساکن شود **قلی** دل این معاینه چگونه کنی آن در فتوحات مکی بدگوست که ایما متغی می باشد جانچه وجود خلق که
بعضی بکلی موجود شدن و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده و بعضی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را بسبب خلق

دیکر موجود ساخته و چون ابراهیم متوجه وجود خلق را دیدن بود و دانسته که ایضا خلق بعد از موت وجود دیگر است و آن بر
متوجه می تواند بود در خواست نمود که بنمای که ایضا کدام نوع میکی تا چون مراد علم بدین حاصل آید دل من از آن در امان است
بدید آورده اند که ابلیس را در ایامی که در آن نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و ماهیان دریا و ددان و حشرات از او
باری بودند و ابلیس را خوش داشت که در آن حیله یا فریبی که در آن نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و ماهیان دریا و ددان و حشرات از او
اجزا استغنی فرما از حواصل طیور و اجواف سبع و امعای نهنگان و ماهیان و کرم جمع توان کرد و حق سبحانه و تعالی فرمود که
که بکار خلق در بارش که دشمن من دلم مری گسترده است و سر رشته زرقی برست آورده بخواند که جمیع را بقید بر شانی
در او داخل باشد و ابلیس را در شب خود القا کرد ابراهیم علیه السلام فرمود که چه عمل خیر است همانکس که این امر را از انتم
علم بفضای صحای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از او به نفعی بساحت جهت رساند **بلیست**
کوزه که کوزه را بکشد چون بخورد باز قوی می کند آنکه دانند کوزه کردن از جهت جدی که سازد از شکسته درست
بر ابراهیم علیه السلام زبانی سوال بکشد که آری بنمای که چگونه زنده می کنی تا این طایفه باقی بماند و در آن از لزم لولیتا
تمام یابد **قال** گفت خدای که اگر شاهد این حال آرزو داری **فخذ** پس خدای که اگر شاهد این حال آرزو داری **فخذ** پس خدای که اگر شاهد این حال آرزو داری
وزاع و طاوس و غیر این نیز گفتند **نصرتهم** پس جمع کن ایشان را **النک** بوسی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیات
ایشان بگو تا آن که در فانی نباشد هر یک را بطریق خود باز بینی تا بعد از زنده شدن بفرستی و نکرند با جمیع سازگار آید
ایشان را بیکدیگر بعد از آنکه باره باره کرده باشی و سرهای ایشان را بر دست خود نگاه دار **انهم** پس وضع کن که **کل جلیل**
بر هر کس که ممکن باشد که جزوی از آنها بران توان نهاد چه قسمت این اجزا بر جمیع جبال است و در آن از قبیل ابراهیم
و ادره خاص شخصی است که بر کوه که نزدیک تو باشد و توانی به **نهی** از مرغان تفرق شدن باینکه اگر آنچه **جوز**
بار **نهی** پس بخوان این مرغان را اینها را ایشان تا اجابت نموده **یا نیک** یا ایند بوسی تو و می شنایند **نعمان**
واعلم و بدان از وی یقین **ان الله** آنکه خدای عز و جل غلبت و ما بر نیست از آنچه تو می طلیدی **حکیم** محکم کار است
در هر چه بسیار از قصه ابراهیم مرغان را در آن کرده و اجزا و اعضاء و لحم و دما و عروق و اصاب و عظام و قوا و اعضاء
ایشان را باره باره کرد بیکدیگر می یافت و گفته اند در هاون بکوفت تا خلط تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار
یا هفت باره کوه نهاد و سرهای ایشان بر دست گرفته آواز داد که ای کبوتر ای طاوس ای زاع ای خروس بیایید بجانب
سرهای خوش پس بران خدای اجزا هر یک از دیگری منقسم شد و باینکه بیکدیگر بسته ببران ایشان درست شد
بوسی سرها خود بر زمین و در آن گرفتند و حرکت در رویدن آن بود که این صورت ابلغ است در جهت و دور تر از جهت
جهت تو هم آبی شد که مرغان برین مقام می افتادند و انجالی می رسیده که شاید با میهای ایشان درست نشده باشد دیگر آنکه
ادراک باص مرکبیت مرغی را در وقت دیدن بیشتر است از ادراک آن در حال بریدن پس آن بدنهای تابش پای
ابراهیم علیه السلام می دیدند و از آنجا که باز نموده بر سرهای خود که درست می بود متصل میشدند در آنوار آورده که
هر که خواهد که نفس خود را به حیات ابدی زندگانی کند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بجل ساخته بعضی را با بعضی پیوست
تا صورت ایشان شکسته متفاد فرمان شوند و ایشان را با هدیه شرع و عقل بخواند تا بطریق متابعت شتاب گران باز آیند
محققان گفته اند که در ذبح طيور را بعد از اشارة چنان بوده که کبوتر که پیوسته با مردم مستألف است بکشی و رشته الفت

خروس را که هواریه مایل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رها کن و زاع را که منبع حرص است بقتل آرو صفت
چرخ و از آنرا بگذار و طاوس را که جمع زینت است سر بر دار و دیدن همت از آرایش دینی فرو بند که هر که بتیغ مجاهد
این چهار صفت را بقتل آرد حیات ابدی زندگانی می یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی بدین آید
و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صوت که بر که نفعی آتش است و دو پر دایه شهوت که مرغ هواس است سیم تکبوی
چرخ که عادت است چهارم تیرگی اسال که صفت خاکست و حکیم سنای روح الهی روح بدین عقی اشارتی فرموده
نظم جابر غریب طبع بدین جمله بر زمین کردن پس بایان و شوق عقل و دلیل زندگانی هر چهار را بخیل
شال الذین فقه بنفقه کردن آنکسانی که بی شایسته غرض و داعیه عوض **بنفقون** بیرون میکنند و صرفی نمایند
انهم خواستهای خود را **فی سبیل الله** در راه خدای برافزایند و بجهادان و نیز در جمیع ابواب البر راه خلاصت
و بر هر تقدیر مثل بنفقه کردن بر سفقان **شال الذین** همچون شل جبهات که در زمین طیب بکارند و آن دانند **انهم**
بر و یاند **سبیل** هفت خویشتن باین نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود
فی کل سبیل در هر خوشه **صدقة** صدقه که یکی را هفتصد حاصل آمد باشد **ان الله** و خدای زیاده کرد
این هفتصد را به هفت هزار و بیش **بنفقون** برای هر که خواهد از سفقان حسب نیت او **والله** و خدای بسیار
بخشایش است که یکی را هفتصد زیاده میدهد **علیهم** داناست بنفقه کنندگان و عمار و بنیات ایشان غرض از این
تجلیل تصویر اینها نیست و ترغیب متصدقان که چون نظر باین کنند که یکی را هفتصد است بیوسته بصدق اشتغال نمایند
آنکه بشارت بخیر است باینکه دانند یکی هفتصد است و دهد دانند باینکه شیطان مکار تازیکی هفتصد آید بسیار
الذین بنفقون آنکسانی که بنفقه میکنند **انهم** مالهای خود را **فی سبیل الله** در راه خدای در چهار یاد رسا
خیرات **نزلت** پس از این در می آید **انهم** آنچه بر آن بنفقه کرده اند **نما** منی یعنی منت بر کسی نهند در وقت
دادن و **لا آتی** و دیگر از وی در نیارند صدقه خود را آزاری یعنی فقر و درویشی را در نیارند و **لا یفلا** پس ایشان را
انهم بر صدقه ایشان **عند ربهم** نزد بزرگوار ایشان **لا خوف علیهم** و ترس نیست و ایشان را از آن که شد
مرد و **لا یخفون** و نیستند ایشان که اندوه گین شوند از خوف ثواب **قول معروف** یعنی نیکو و وعده جمل مردور
و یغفر و در کن شدن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از اطلاع و ابرام و **نهی** بفرست می شود و در دفع **بن صدقة**
از آن صدقه که نسبت بسایل **نهی** از وی در آید از آنجا و آزاری از سر زنی غیر **والله** و خدای تعالی بی نیاز است
از صدقه آنها که مشرب بنفقات خود را بخیر و خاشاک است و آزار نکند سازند **علیهم** بر دربارست تجلیل نکرد در عفو
منان و مودتی **انهم** ای که ویرکان **لا یطغوا** باطل میکنند و تباها سازند **صدقناکم** مرد صدقه های خود را
بالمی بمت نهادن بر درویشان چه مال از آن حق است و توان که حال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حال را
و حضرت حقانی بااهی اشارت باین معنی در سجده ابراهیم می یابد باز فرمود که اینک من بامنت منشی بر کردن
چون عطا بخش خدا المودیس بیکه دانان است کس در کم حیل که پیش نه خود را بکندی پیش نه پس تصد
باید که بشکند آنکه ظاهر از خیر واقع شد منت دارند باشد منت نه **والآدی** و دیگر نیست سکنید صدقه های خود را
باین معنی رخ رسانید بدویشان نه بزیان که او را بکلی می رسد و نه بقتل که در وی ترش کرده چنان که چنان

چه اگر دور و بی نشان باشد و آنکه مظهر صفت جود و کم نتواند شد **نظم** ای توانگر بجز فطرت منکر سوی کد آن
که کدای وی آینه زرد اویخته است حق بجانب دین آینه جهت نیکی اصدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بپشت و آوارام
باطل سازید **کالدی** همچون ابطال آن کسی که از طریق اخلاص غرق شد و بیست نفاق متمم گشت **نیقون** که نفقه می کند
مال خود را **و انما لئلا یس** برای نمودن مردمان **و لا یؤمن** و بحقیقت نمی گرد و **بالله و بالوالم** بخدا و روز قیامت که اگر
بخدای گردید بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگری و اگر بقیامت اعتقاد داشتی حامله برای عمارت کردی نه برای
رایات **فمشک** پس خود را صدقه این مفسد برای **کشیل صفی** همچون نمودار سنگی است خاوه هموار **علیه تراب** که بر آ
سنگ خاک خشک است **فاصابه** پس بدان سنگ رسید **و ایل** باران بزرگ قطره که سیل از رود و بسیار خیزد
فتی کس بیست آن خاک را از سنگ و بگرداشت او را **صلک** اسکی تخی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است
و خاک بر آن سنگ نمودار و فقرا آو که بر آید که ده چون قطرات باران در حساب حساب رانی درین کار کرد آثار از نفقه
محوشل سنگی حاصل یابد و تمام اعمال اهل با همین حال دارد تواضعی نشان برقی چیداید که زو افروختن شعی نشاید
لا یقدر قادر نباشند این نفقه کنندگان بر این **کلی شی** بر ثواب چیزی **فما کسوا** از آنچه تصدق کرده باشند بر
والله لا یزیدو و خدای راه نماید یعنی مرن هدایت در دله افکند **الفهم الکاف** **فرین** که و نا گردیدگان را **و رسل الدین** و ثل
نفقه آنان که با اعتقاد و اخلاص **نیقون** **کس** **و ایل** بیرون می کنند مالها خود را و بدو ویشان میدهند **انما** **و رسل الدین**
رای طلب بخشودی خدای **و تیشیتا** و از برای ثبات و یقین صادر شدن **من انفسهم** از نفسهای ایشان **ساقین** ثواب صدقه
کشیل مانند میوه بستانای است که واقع باشد **بیرین** بوضع بلند که ناشی از ثواب زود تر نوی رسد و با حلا
رویشیه زود و با برنزدیکتر و یافت مغفور شدن دلرب و تر باشد و این باغ در جین رینی **اصابها** رسید بوی
ایل باران بزرگ قطره **فانت** پس بداد و بر آورد **اکلها** میوه خود را **ضعفان** دو برابر یعنی یکجا اجندان بر دهد
از اینهای دیگر بدو سال دهد **و ان لم یضیها** پس اگر نرسد بلند باغ **و ایل** باران عظیم القطرات **فقل** پس بدو رسید باران
عیف و آن نیز او را اکلای است یعنی او را باران را ضایع نمیکند و یک و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای
لحم از است که آنچه برای ضایع خدای تصدق کنند از اداشی خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسیار **والله بانه کل**
خدای بدانچه شما میکند از روی اخلاص و یا **بصیی** بیناست و مناسب هر یک جز خواهد داد **ایو** **اکلکم** مثل دیگر
ای صدقه اهل را میفرماید که آید و دست میدارد یکی از شما همین انکار است یعنی دوست ندارد آن **کون** که آنکه
شده و راجحه بوسنانی **من تخیل** از درختان خرما و **اغراب** و انگورهای یعنی باغی مثل ازین اشجار نچری میورد
تخیا **الانهار** از درختان او و جویهای آب که صاحب باغ راست **فینا** در آن بوستانها **من کل الثمی** از همه
و هانه همین خرما و انگور و تخم صیص آنها بجهت تفصیل یا کثرت ایشان است **فاصابه** **الکبر** و حال آنکه فرارسید خداوند
باغ را بر روی بزرگ سال **و له ذریه** و مور است فرزندان درین بیری **ضعفا** خردان و ناتوانان و معیشت فرزندان
و ستان هم ازین بوستان است **فاصابا** **اغصا** پس بدین بوستان رسیدی بادی که و کویندگی بادی **فیه نمار** در آن
آتش و آلهی ازین را سوم گویند **فاخصی** پس بسوخت آن باغ بواسطه سوم و صاحب باغ خیر و مهروم فرماید این
هم منافق و منافق است که سوم عدل آلهی باغ اعیان ایشان را که بدان لید واری دارند بسوزد و ایشان همور و میمانند

[illegible]

بماند از صدقات را و قوتها الفقرا و یدیدانرا بدویشان در خفیه نفقوا بر آن اخفا حقکم بهر مت شرمنا
جه آن صدقه از آفت ریا و سمعه در میانند و در پیش نیز از مذلت اخذ و بی ناموس محفوظ باشد بعضی حکم اخفا را امام
دارند در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اخفا با الفه عظیم داشته اند هر در نفقه
فرض و هر در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرائض اظهار اولی است تا مظهر ترک زکو و بکمی
نبرد و دیگر دلیل سارعت است بامر حق بجانب و سبب غلبت فائز آن دیگر میشود با و از زکو اما در تطوع بهر حال
اخفا اولی باشد و از این عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از ملاینه بهر قدر متبه و در صدقه
آمد که صدقه السر تطوعی غضب الرب و از کمال کم الهی است که بصدقه سر و هر چه که از اخفا کنید ثوابی باشد **تکفر عنکم**
و مادر گذر انیم از شما و بعضی بگویند حق خدا در گذراندن **تینا** که بعضی از کاهان غایبی اند که ظالم نبود **والله**
بما تعملون و خطای بدینچه شما میکنید از ابد صدقه و اخفا آن **خیر** داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام جهت مها
ور ضای کمین ایشان و بهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آن که خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سیاه
ملک الصلاه و السلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهود آن کاره شدند و چون صورت حال حضرت رسالت
بنه عرض کردند آنست که **لیس علیکم** نیست بر قوی محمد **هد نفقوا** راه نمودن بهود بعد از توفیق بلکه بر توبه و هدایت
و بسوی **کن الله** و لیکن خدای بجای خود **یقدر علی شئ** راه میداند ایمان را که خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم
فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و با اتفاق علی اخراج صدقه در تطوعات چنین مسلم جایز است **و ما تنفقوا** و آنچه نفقه کنید
تختبروا مال لا تنفقکم بر آن برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه شش و شش و شش و شش و خواه
کافر **نظم** کما و میرد پیش آتش سجده تو و این برای بری دست جود خورش و به کجش و کیک و حرام
که روزی در افتد های بدام جوهر گوشه تیر یاز افکی بنگاه بقی که صدق کوی **و ما تنفقون** و نفقه نمیکند شما که نمونانید
الا انما انفقوا مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای و بعضی ثواب است کما قال افعال و او نیست من زکو و تیر و وجه الله
و ما تنفقون این خیر و آنچه نفقه میکنید از مال خود **توفی الیکم** توفیه مرد آن یکتد برای شما یعنی آن از بتای شما بپردازد
و انتم و شما لا یظلمون ستم دین نمیشود یعنی از ثواب اعمال ما چیزی که نمیکند **للفقر** این صدقه و نفقه ثوابی
درویشانست **الذین احصوا** آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای و یا در جهاد **لا تستطیعون** نمیتوانند
بواسطه اشتغال بفرایا بطامطاعت **فی با** سیر کردن فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان درویشان
مهاجر بودند و قریب چهار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه مکیه بنی نداشتند
کشب آنجا میبردند و مسکن ایشان شب حقه سجد بفرمود صلی الله علیه و سلم و بروز ملازم آنحضرت بودند و نه سایه
التفات بر کسبی انداختند و نه سوال و طلب روزی برداختند و بر سر بفرمود **تختبم الجاهل** و بنده ایشان را
مرد نادان و بخیل از ایشان **اغنیاء** که ایشان توانگر اند **بالتقشف** بسبب باز ایستادن از سوال و استغناء از خلق
تقر نفقهم قوی شناسی ایشان را ای محمد **بیمائهم** بنشانی و علامت ایشان که صفت لون است و نر از بدن و خیر و کثرت
و بسیاری اشک **لا یسألون الناس** سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان **الحاقا** از روی الحاح و ابرام و بغیر آن
نیز جهایشان موصوفند بضعف که ترک سوال جهت شفقة و رحمت می کردند که ناکاه مردم در سوال کنند و از سکاری

باز مانده اطمینان در السایل **و ما تنفقوا** و آنچه نفقه کنید **خیر** مال خود بر صاحب صفت و غیر ایشان از سخفان
فلله پس بپردستی که خدای **علیه السلام** بدان داناست میداند که یکمید و هدیه برای چه میدهند **الذین** آنانکه **یتفقون**
نفقه میکنند در راه حق برای سختی **انما انفقهم** مالهای خود را **باللیل** شب و **النهار** و بروز سیرا در نهان **و ملائینة**
و باشکار از سر استغراق اوقات با عطا صدقات در اسباب نزول آورده که علی مرتضی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بنهار
تصدق کرد و یکی در سرب و یکی شب ظلماتی و یکی بروز نورانی حق سبحانه این آیت فرستاد و مصطفی صلوته الله علیه و سلم به از برای
بر مید که مزاجه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی خوب داد که طریق صدقه را برین ازین چهار جهت ندیدیم جمع
آنرا تمام نمودم ببنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بوقوع تضارسد و صاحب کشف آورده که او بیکر صدق رضی الله عنه
جهل نمود درم صدقه داد و هر درم سر و مثل آن در ملاینه و همان مقدار در شب و همان سوال در روز و حق سبحانه درین
صدقات صدق را بستود **فلهم** پس برایشان دانست که بدین چهار نوع صدقه دهند **آخر** هر از صدقات ایشان **عند یومهم**
نزدیک بروز کار ایشان که آن بهشت باقی و تقیم جا و دانی است و گفته اند من دانست که ایشان را در مقام عتبه فرود آمد
فنفقه صدق عند ملک مقدر **ولا خوف علیهم** و خوف نباشد ایشان را **انما یخربون** و بنایشان اند که یکن شوند **الذین**
آنانکه **یا کلو من الرزق** می خوردند از رزق یعنی عامی که روزی زیاد میستانند **لا یفرون** بر حق نماند از حقهای خود برای
بست و نشور **الا کما یفهم** مگر آنچه بانه بر بغیر **الذی** آنکس که **تخططه الشیطان** بزد و میفکند او را و یا برساند و بدین **الشی**
از ستودن مراد صبر و جود است زعم عرب آن بود که چون بنی سادی نماید عقل او را و غلط و دماغ او را بخلط بسیار ازین
حق تعالی بخیر و بر وجهی که متعارف ایشان بود احوال میکرد و طبعی کام است که خوردن کاه و رزق و فست بخل کجا
باشند و اهل عصمت ایشان را بدان نشانند **ذلک** آن عذاب ایشان را **یا نفقهم قالوا** بسبب آنست که ایشان
گفتند **انما البیع** جز بیخت که بیع **شئ الرزق** ما اندر و بواسطه کفاری که در بدو درم بیع میکردند و میگفتند این رزق است
بیع است میان دیو و بیع فرو نکرند و **اهل الله البیع** و حال آنکه حق سبحانه جل کرده است بیع **راقح** و **الربوا** و حرام
ساخته بود **انما یفهم** پس هر که بیاید بدین بوی رسد **و عیطة بنی یثرب** از نزد بروز کار او که کفای است از رزق
فانتهی پس باز ایستاد از آن **فله** پس بر و راست **ما سلف** آنچه گرفته است قبل از تحریر و آنرا از و نتوان گرفت یا مر و است آنچه کوش
یعنی کاهان کشته او و مغشوش **فلم** و کار او مغشوش است **الی الله** بر خدای ایمی کار او در زمان آیند و ایستاده بخت
و عصمت خواست که توفیق رفیق او سازد تا مر تکب آن کبر و نکر و **و زعماد** و هر که باز گردد با ستحوال رزق و بیس از آنکه کجا
او را حرام گردانید **قالوا** پس آنکه و ستحوال و ناشوندگان امر و نهی **انما بالنهار** ملازمند و نه اند **هذه فیها**
خالکون ایشان در آن جا وید خواهند بود زیرا که حلال است بر او اگر است و کفر موجب خلود باشد در روز
یحیی الله الربواکم و کاست میکرد اند خدای مال را بر او یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بقصا و خسران یکشد از عجا
رضی الله عنه فرموده که هر چه از آن ال صدقه دهد یا در راه حج و غیر نفقه کند بدین رفقه نشود و این کمال بقصا است
و یرزق الصلوات و افزون گردان خدای صدقه را یعنی هر چند کم باشد مرد او بسیار خواهد بود **والله لا یحی و خدای**
دوست نمیدارد **کل کفار** هر ناسیاسی را که استحقاق رزق بود **ایشیم** بزه کاری که بار کتاب رزق او بهر باشد **الذین استوا**
بحقق آنانکه بگویدند یا مری و **علی الصالحات** و در عمل آوردند امر او را بوجبه **فانما الله** و سایه داشتند و از

هر زن از دست **القیوم** بایند که حکام هر باینده بدوست جمعی از نصاری بحران بمیدند آمدن می خوانند که حاضرین است
صلی الله علیه و آله در باب عیسی علیه السلام مناظم کنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان از اسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند
ماغاشیه اسلام بردوش و حلقه قبول دین الهی در گوش دار بر حضرت بچوب داد که شمارا نسبت زن و فرزند بحال الوهیت ان
اسلام باز داشته است و سالیان گفتند که مادر نسبت فرزند میی بجای سینه تحقیر و اگر عیسی بر او نیست بر پدر او
کیست رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه فرمود که در مذهب شما فخر بخار و او نیست و خود میداند که عیسی شریف است
خود را جشید و دیگر شما آخر این می کنید که نصیر صورت شیخ در رسم میری بقدیر او بود و هم بعقید شما هر دو در کار عالم
مصور نیست و دیگر خود میگوید که عیسی اکل و شراب داشت و رفیق و آشنای و خولع و عید لاری بدو نیست و یکدیگر حق
بجهان ازین هر دو حدس و منزه است ایشان ساکت شد از مجلس برخاستند و هشتاد و اندک از اول این سوره نازل شد
و چون نزول سالیان تار در الوهیت عیسی بود و تار در نبوت حضرت محمد صلوات الله و سلامه علیه و آله و جمیع الانبیاء الاخرین نازل
سوره ذکر الوهیت حق و حیات قیومیت او نازل شد بعد از آن در میان نبوت فرمود که **تزل** و فرستاد خدای **علیک الکتاب** بر تو
قرآن **یا محیی** بدستی در بخار و راستی در دلالت **صدقاً** در حقایق که موافق است با کتاب **لما یزید یبه** مران کجاها را
که پیش از وی بوده و آن واقعت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است **و انزل التوریه و الانجیل و الفرقان** و فرستاد توره و
انجیل **یا نزل** پیش از فرستادن قرآن **هدی للناس** راه نمایند بنی اسرایل را بطریق حق و در کتب دو کتاب نفی عبودیت ماسوی
الله مذکورست و بنی بنی بلان قبول نمود و نصاری در آنچه نسبت به عز و عیسی میکند ثابت می شود **و انزل الفرقان** و فرمود
فرستاد کلماتی دیگر که جدا کنند اندکیان حق و باطل در قفسه که آورده که قرآن مجید است که معارف انزال است بوده و عوی
صادق و کاذب بدان تمیز میشود **ان الیقین کفر** بدستی که انکسائی که نکردند **یا ایات الله** بشناها قدرت الهی با آیات
قرآنی با این که هر یک ملامتی از راهند **اللهم** مرا ایشان **عذاب شدید** عذاب و محنت یعنی بوسه و الله و خدای عز و جل
و قادر بر عذاب کفار و **ایمان** خداوند عقاب و غضب بر ایشان **ان الله** بدستی که خدای **لا یخفی علی شیء** پوشیده نمی ماند
برو چیزی از کائنات **فی الارض و فی السماء** نه در زمین و نه در آسمان بلکه عالم الهی محیط است جمیع معلولات و علم عیسی علیه السلام
بمعنی انصیبات حاصل بود و آن نیز تعلیم حق پس بچنان علم ناقص سندان توان شد بر روییت او **هو** انکه علم او محیط است
بهمه موجودات **اللی یحیی و المیت** انکسالت که تصویر میکند شما را **فی الارحام** در رحمهای مادران تا **کیف یتشاء** بهر
نوع که می خواهد در آن و کوناه و انشی میاء و سفید زشت و خوب سجد و شقی و قدر تعلیمی عالم برین و جبر و جبر و جبر
رحم بر تصویر یافته و صورت خود نتواند بود زیرا که صورت مخلوق است و مخلوق محتاج بخلاق و خلق هر **الله**
لا اله الا الله مگر وجهت بر رو عبادت است علی رغم آن نصاری که شیائ ثلاثه قایل اند **اللی یحیی و المیت** و هم او قیامت الحکیم
دانا و حکم کار **موتی الی الی** است انکه فرستاد **ما ان الکتاب** و فوق قرآن و الله یعنی این کتاب **ان الله** حکیم است
شانهای روشن است و آیههای فصل بین که در لفظ و معنی این هیچ اشکال نباشد **ان آیات** فکرمه **ان الکتاب** اصل
و معنی قرآن است و **آخر** و آیههای دیگر **بشاهات** مانند اند که یکدیگر در ظاهر و ادراک حقایق آن بی نام درست ندهند
بعضی بر آنکه حکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و مشابه انکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور دماغی در جمل
فرموده که عقل میان حکم میداند و در مشابه برین نقل دخل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه بر حرف مقطعه اند که می بود

یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فائز هر سوره از مقطعات غیر مکی را در
عقاوت بسیار بداشت بخاتم هفتاد و یک است و المصمد و شمس و یل و الورد و بیت و بی و یک و الورد و بیت و
هفتاد و یک آیه طلبی کردند بر ایشان شنبه شد و گفتند مابین ایمان و کفر حق سبحانه و تعالی **اما انکسائی** که
از جهت تقلید و تعصب **فی قلوبهم** در دلهای ایشان **یعنی** و بنای است ایشان در حق **اللی یحیی و المیت** بی روی می نمایند
ما تشابه آنچه را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل است **منه** از کتاب **انقضاء الفتنه** برای طلب کردن فتنه شریکت یا
تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال جهان بود گفتند از حسابها مختلف بر ما شنبه است و غرض آن بود که جاهلان حق خود
در شک اندازند **انقضاء** تاویل و دیگر آیههای متشابهات می کنند جهت طلب تاویل آن بر وفق ملامت و منای خود **و ما یفهم**
تاویل و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است **لا اله الا الله** مگر خدای که آنرا فرستاده امام مجاور می دهم که بدهد
اعل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الله وقف بایند کرد تا را بخان علم که بعد از این مذکور میشوند در داستان
تاویل اهل نظر در نهجه بحقیقت حق سبحانه و تعالی و آن عالم نیست **و الیقین** و ثابت قیامت **فی العلم** در دانش کمال کمال
یا هر که او را در علم روشنی بود **یقین** می گویند **ما یفهم** مگر وید این متشابه **کل من عند ربنا** همه حکمت او متشابهات
از نزد پروردگار است **ما یفهم** و یاد نکند یا بایند پذیر نشوند **الا اولو الانبیاء** مگر خداوندان و خداوندان عقول صافه **ربنا** هم قول
را بخان علم است و ایشان قیامت را در دانش خود در بر عمل بر ما راسته می گویند ای آفریدگار ما **ان الله** بیجان و معرّف ما
قلوبنا دلهای ما را از دین حق **انزل** از آنکه ما را راه نموده **و هو** کنا و بخش ما را **انزل** از نزد خود
توفیق بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت یا ما را از زلفی دار مصطفی از شک و شبهه **ان الله** است الهی بدستی که
تو می بخشند هر عطیه **ربنا** ای پروردگار ما **انک جامع الناس** بدستی که تو فراهم آرند همه مردم با یکدیگر از ایشان
لیوم لا ریب فیه برای حساب روزی که هیچ شکی نیست در وقوع آن **ان الله** بدستی که خدای **لا یخفی علی شیء** خفی نکند
و عل که در بحث و نشود فرمود **ان الیقین کفر** تحقیق آنانکه کافر شدند یعنی بهر دو قریب و نصیر یا کافر و نصیر که هر
را سرزنش میکنند که درویش است و بران نداد و خود با مال و اولاد مغرور و سکاوت می نمایند **فی غنم** دفع
نکند و باز نداد از ایشان **ان الله** ملامت ایشان که بداند می نازند **ولا اولادکم** و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم
بماهات می آفرانند **ان الله** از عذاب خدای **شیئا** هیچ چیزی نه در دینی اگر بخت در مانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی
مضیق چشم و اندام **لا یفهم** و انکروه **هو** و **قوله النار** ایشانند آتش انکیران دوزخ و عادت این شرکان یا یهود و نصاری
در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله **ما یفهم** مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام
و الیقین من قلوبهم و عادت انکسائی نیز که پیش از فرعونین بودند و چون مادی و **کن** **یا ایات الله** بدو رخ داشتند آیهها
ما را با عجزات انبیا خود را **ان الله** بی کوفت ایشان از خدای **بذنبهم** بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن
و الله **شیر** و عقاب و خدای محنت عقوبت بر کافران **قل الیقین کفر** یکوی محمد را انکسار کافر شدند از یهود و
کردند از وقعه احد **ست غلبون** زود باشد که مغلوب شوید در دینی بصورت مؤمنان بر شما **تخرون الی جهنم** و جمع
کرده شوید در عقی بیوی دوزخ **و یمنی المهاد** و بد را سکا می است دوزخ بی خطاب کافران فریض میفرماید **ان الله**
انکس بدستی که بود شما را **الله** علاقی و نشانی درست بر نبوت محمد **فی شنبه** **القیوم** در قصه دو کوه که روی و هر دو

ایشان را جزا دهد بر کف و انکار ایشان **فان حالهم** پس اگر این جهود آن باقی خصومت کنند در دین بعد از اقامت
یا نصاری بحران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام **فقل انکم** پس بگوید جواب ایشان که تسلیم
کردم **تخضع** هم خود را یعنی خودی خود و کردار و گفتار خود را سپردم **لله** مرخصا بر او **اشعیر** و آنها که بی روی
کردند را همین کردند که من کردم **وقل** و بگوید **الذین اوتوا الکتاب** مرا یکسان از آن کتاب بدیشان داده اند یعنی
یهود و نصاری و **الاشعیر** و بگوید مشرکان عرب را که کتاب ندانسته اند **انکم** آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم
استفهام است یعنی اگر معنی اسلام آرید **فان اسلموا** پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند **فقل هتدوا**
پس راه یافتند بقصود کلی و از باری صلوات بمقصد اصلی رسیدند **فقل** و اگر اعراض کردند و پشت بر
اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست **بما املک البلاغ** پس چنین نیست که بر تو پیام رسانیدنست و پس **والله**
بصیر و خدای بیناست **بالبلاغ** به بیندگان و تصدیق و تکذیب ایشان **ان الذین کفروا** بدست حق کن کفر
که کافی نیست **البلاغ** بقرآن و محمد صلوات الله و سلامه علیه یا بجهت روشن که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است
در کتابهای وی **و یقتلون النبیین** و می کشند پیغمبران را **یعنی حق** بی آنکه کشتن بر اوستی باشد در حق تکلیف است
چه قتل بی حق نبی باشد یعنی ایشان می دانستند که پیغمبر حق می کشند و این صورت افحش است از آنکه تصور کنند که بحق
می کشند از حضرت رسالت علی الهی سلم و بدست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بی اسم ایزد بجهل و سه
پیغمبر یاد ریگ است از اول روز یکشنبه پس صد و نوزده کس از زهاد و صیاد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر
سرو و معنی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز یکشنبه چنانچه خدای میفرماید **و یقتلون الذین** و میکشند آنان را نیز که
از روی حقانیت **یا مومنین** یا مومنان **بالبلاغ** میفرمایند بعد از راستی **ان الذین کفروا** از مردمان یعنی با سویی انبیاء **فبشرهم** بوقوع **البلاغ**
پس خورده ایشان را بعد از درد ناک یعنی و میداده ایشان را بجای بشارت **اطلک الذین** آنکه و قاتلان یا اسلاف و اغلا
ایشان آتاند که بی شباهت **خطت** **انما لهم** تها که کشت و نیست شد علمای ایشان که می گفتند ما بدین راه احکام
توریت ایم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بی شک اهل ایشان جبط است **فی الدنیا** در دین سرای که کس آنرا
نی ستاید **والآخره** و در این سرای که ثواب بزرگ مبتدیان می شود **و انما لهم فی الدنیا** و نیست مرایشان را یاران که در قیامت
عذاب از ایشان دفع کنند **انهم** ایای تکراری **الذین** بسوی آنانکه **اوتوا احصیاء** داده شدند بهم **را من الکتاب** از توره
یعنی آنکه جبری دانسته اند از **الذین** **الکتاب** **الله** خوانده می شوند بسوی توره **لیحكم** **ببینهم** تا تو بر حکم کنی
ایشان در قصه یهود خیرست که حکم رجم را منکر شدند در سوره مائده مذکور خواهد شد و گویند و زنی حضرت
رسول صلی و بنا علیه و جمیع از یهود را با اسلام دعوت کرد همان بن ابی اوفاکت ای محمد بن ابی قحطه در حضور علماء دین
خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از تورات که مشتمل بر نعمت و وصفت من است بیار و در بین حکم
از حکم سازید ایشان از بن قول ابا نموده آیات توره را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریت بخوانند **فقر**
توتی پس روی میکرد مانند **فری منم** گروهی از ایشان که دوسا یهودند **مع منم** و ایشان را می کشند کاند
از حق **ذلک** این اعراض از حکم توره را ایشان را **انهم قالوا** بسبب آنست که ایشان میگویند **ان شئنا التار** نخواهد
رسید بآتش دوزخ **الا یا ما نعبد** مگر روزی چند شده که هفت است یا جهل **و غرهم** و فریب داد مرایشان

فی نهیمه در کیش ایشان **ما کان یقترون** انجیزی که هستند که بر می یافند از تسهیل عقوبت و شفاعت
آباء ایشان را ایشان را **تکلیف** پس چگونه باشد حال ایشان **اذ اجتمعناهم** آن هنگام که جمع کنیم ایشان را **الذین**
از برای حساب روزی که **لا یستفید** هیچ شک نیست در وقوع آن **و یقتل کل** و داده شود هر نفسی را بنام
ما کسبت جز آن آنچه کسب کرده است **فهم لا یظنون** و ایشان ستم دیدند نشوند نقصان حسانت و زیاده سیات
عمر و بن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب که حضرت خندق میکردند ستمی بحدید آمد و صحابه از شکسته
آن عاجز آمدند و جمع حضرت پیغمبر بودند و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بدان موضع آمد و مستان بدست
مبارک گرفت و بقوت روحانی بل بنیاد دینی چنان ضربه زد و آورد که از آن سنگ سخت قدری شکست و برقی
از میان آهن و سنگ بخت که از بارقه آن آتش کوههای مدینه روشن شد بعد مدای رسید و کنگره های ایوان
کبری بنظر حاضران در آمد و بوقی دیگر حضرت آنحضرت مقداری از آن بخت و نوری درویشان شد که بر و شفا
آن عمارات منعم این ظاهر کشت نبوت ستم که لامعه ظهور نمود که قصور فیا صومر بنظر در آمد صحابه بکبر
گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که امت من بومد این ظفر یافته کوشکهای حیرت بر
در آید و آثار صلوات اهل اسلام با طرا فرود و قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریف من سایه من و دولت بر
مفارق اهل این افکند و مومنان بتهج و سرور شد شکر آلهی بقدیر رسانیدند و منافقان طرح استنزاز
سخنیت افکند زبان طعن بکشوند که عجب کاری که این مرد از سید کارزار مشرکان عرب خندق میکند و بجهل و اوز
لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بکوفتن روم و فارس و یمن و علم میدهند حق سبحانه
آیه فرستاد که **قل اللهم** بگوای بار خدای **ایک الملک** ای خداوند پادشاهی و تصرف دران **توتی الملک** عطا
ی کنی پادشاهی **فی شئنا** هر گاه می خواهی **توتی الملک** و میستانی ملک را **فی شئنا** از هر که خواهی بعضی مفران
بر آند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زیام اختیار رجحان داری بقبضه اقتدار هر که می خواهد
نیسپارد و عنان شهر براری از کف اختیار هر که می خواهد بیرون می آرد **فظم** مفتاح اختیار بدست قضای
از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گفته اند که ملک بنوبت و رسالت که از بنی اسرائیل است و بدینی
اسعیل داد یا ایالت که و حوالی آن که کفار فریشت را از آن محروم ساخته بلا در مان عینه علیه بنوبت حواله فرمود یا
ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین است از زانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است
که هر که را عطا کرد عز و جاه و جاهانی شد و از هر که باز گرفت بخلاف هر دو سرای کشت امام احمد حرب رحمه الله فرموده
که این ملک قبول دهاست و دها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هر که را مقبول قلوب سازد نظرات عنایت
صاحب دلانش بنواز د و هر که از دلهای درویشان بدید از بدشعالات نیوان بکیت و مالش بکند از **و یقتل**
و از چند میساز **فی شئنا** هر که خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان وی **و یقتل** و خوار و بپندار
میکردانی **فی شئنا** هر که خواهی بکفر و نکرست چون ابوجهل و بدو و ان او یا مراد عزت این ابدست با ستم برد یا عرب
و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار ارم یا عزت مومنان بنظر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بنظر
جز بیاض و جلوه گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخت حرص استغنائی قناعت فقیر را بصدور نیک

الکافرون تسبیحی که خدای دوست میدارد و کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر این میکند
که توبی از طاعت خدای و رسول که **استان الله اصطفی** بدستی که خدای برگزید **آدم** را که بدترین است
تعلیم اسماء و بخت ملائکه و ابوت انبیا و اصغیا و **نوحا** و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و فتح شریعت
مقدمه **والا ابراهیم** و نفس ابراهیم را بخت و نجات از آتش نمود و امامت عالمیان و بنا خانه کعبه **والک**
عمران و آل عمران که موسی و هارون بودند بر سالت و تکلیف **علی العالمین** بر عالمیان زمان ایشان و کفایت
ابن عمران بدست و آل او بر و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزید بر رابعدن و طهارت و عیسی
بکتاب و رسالت **ذریه** و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبر از انصهار بر خاندانشان **بعضی** از برخی
زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از ابا برگزید **والله یسمیع** و خدای شنواست مرا قول باطله میورد که
گفتند ی ایما الله یا مخری افات مضاری را که بنی اسرائیل گفتند این الله **علیه السلام** داناست باغراض فاسده
ایشان از این مقالات **اذ قالوا لیس فی القرآن** با دکی ای محمد چون گفت زنی عمران بن مائتان که حننه بنت فاقه بود
در وقتی که حامله شد **ذریه** ای پروردگار من بدستی که من ندانم **لک** برای تو کافی بطنی آنچه
در شکم منست **محمدا** از او زاده شد از قید تعلقات دنی تا خاص تر ابرستد و خدمت سجده تو کند در از دنیا
خدمت سجده اقصی با بزرگ میشدند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان
انقیاد و المذنب در حین نذر حاضر میبود بعد از نذر حننه شوهر او عمران گفت و بچک این چیست که کردی
در شکم تو دختر نیا شد و خدمت سجده را نشاید بر بزرگ خانه جاری شد که **تقبل فی** پس خدایا قبول کن از من
آنچه نذر کردم **انک انت السميع** بدستی که قوشنوا بی غنی را که در باب نذر گفت **العلیم** دانای بی قصه من درین
نذر که جز رضای تو نخواستم **فلما وضعها** پس آن هنگام که بنهاد بار خود را زمین و باده است بپایند
فالت گفت بر سبیل اعتدال و محرم **ذریه** ای پروردگار من بدستی که من بنهادم آن بار را **ان فی** فرزند
ماده **والله اعلم** و خدای دانای ترست **ما وضعف** با آنچه بار نهادم محض ضعف خواند یعنی خدای دانای تر بود
با آنچه حننه وضع کرد **ذریه** که گفت حننه که نیست فرزندی که من طلب کردم برای خدمت کنیسه تو **کالا فی**
همچون فرزندان ماده که بمن داده **فانی سمیها** و بدستی که من نهادم نام او را **من یم** و معنی این لفظ بزبان
ایشان امه الله است یعنی کنیز خدای **والی عهدها** و بدستی که من در بنه ای آم را **ذریه** بحضرت تو
و ذریهها و فرزندان او را **الشیطان النجم** از سوسه دیوسر کش رانده شده یا از مس او برکت دهی حننه
بروزگار میر و عیسی رسید از شیطان محفوظ ماند و در ولایت آمد که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان
او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الامیر و سیر او که ازین صورت محروس
و محفوظ بودند **تقبلها** پس فراتر رفت مریر **ذریهها** پروردگار او **تقبل حسن** بدست و نیکو جهت خدمت
خانه او **انتم** و بر و بپایند او را **ذریهها** نشو و نما داد **ذریهها** نشو و نما یعنی برورش یافت بر صلاح و معصیت
و سداد و معرفت که چون بنده سالکی رسید بانواع عبادات بر همه اجازت غالب شد و گویند برورش حسن خلق او
بود با خلق را بی القصد مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سده و چهار گفت دو نیم که هذه الذریه

فرایمید این نذر کرده شده و از آن خلاصیت بزرگان بقبول و ریخت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاده
تا حدی که قرعه زدند بر آن وجه که قلبهای خود را که بدان کتابت توریه کردند بکار آید آردن بوده در جوی آب افکند
بشرط آنکه قلم هر که بر سر آید برورش میرید و متعلق باشد القصد قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت منیم بر زکریا
علیه السلام مقرر شد **و کفالتا زکریا** و فراس بر دخی خالی مریم را بر زکریا و زکریا را بر او را بختان برده جهت انضمام دایم قرار
فرمود و چون از طفولیت در گذشت او را بمجد آورد غرقه که جز بر زبان صعود بران میسر نشد برای او ترتیب
داد و هرگاه زکریا از تعهد حال و فارغ شدی در غرقه بقیل حکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حرمت
او با قضا الخایه کوششی نمودی تا مرید بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت **کتابا دخل** هرگاه
در آمد **کتابا** بر مرید **زکریا** **الحرام** زکریا بفرقه آنجای بود **و جدی** یافت **عند هارون** نزدیک او روزی و آن
میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستان در فصل تابستان زکریا بخند نوبت این صورت عا
دید **قال یامر** گفت ای مریم **انی لک** از کجاست **مرقاها** این بوم در غیر وقت او **فالت** گفت مریم **هو**
این زندقه می بینی **عند الله** از نزدیک خداست **ان الله** بدستی که خدای **ذریه** **ذریه** روزی میدهد
هر گاه خواهد **ببین حساب** بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق بر رزق **هنا لک** در آن وقت که زکریا
ثمره تازه در هنگام آتشها که در طبعش افتاد با وجود کبر سن وجود فرزندی بر در همان محراب **دعا**
ذریه بخواند زکریا **ذریه** پروردگار خود را **قال ذریه** گفت ای آفریدگار من **هنا لی** بخش مرا **ذریه** از نزدیک
خود **ذریه** **طیبه** فرزندی پاک از آتش کجاء **انک** بدستی که توانم **سمیع الدعاء** شنونده دعا یعنی
اجابت کننده آنی **فنادته الملائکه** پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم
او را بطریق جمع یاد کرد **هو قائم** و حال آنکه زکریا ایستاده بود **یصلی فی المحراب** نماز میگذارد در محراب مریم
یا محرابی که داشت **ان الله** بدستی که خدای **یشیرک** مرده میدهد ترا **یحیی** بفرزندی که نام او حی است
و معنی حی آنست که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو زنده یافت **مصدقاً** در حالی که این فرزند با و در گشتن
بلند و ایام آردن **بکلمه** بعضی که او کلمه ایست **یر الله** از نزدیک خداوند آورده اند که اول کسی که بعیسی می
آورد حی بود علیهما السلام و دیگر صفت حی اینست **و سیداً** و مهوری محرم و تقوی که شرایط سیادت
آراست **و صورا** و باز ایستاده از دنیا یا خود را باز دارند از ظهور و لب **و نبیاً من الصالحین** و پیغمبری باشد
از ائمه استه حالان یعنی زکریا و آباء او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی او آکند که باید و
و چون زکریا را باین فرزند بشارت دادند **قال ذریه** گفت ای پروردگار من **انی بکون** از آنجا باشد مرا
غلام ببری **و قال یحیی** و بدستی که مرا فرامیسیه است بیری و بزرگ سالی **وامرئتی** و زن من یعنی ایشان
و او خواهد بر مریم **عافیه** باز آید است آیما را جوان میسزای یاد در همین بیری فرزند میدهی **تالت** گفت
خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای **کن لک** همچنین بر همین حال که هستی از بیری **الله** **فعلما** خدای میکند
همه میخواند بر وفق عادت و خلاف آن **قال ذریه** **لنصلی** گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر کردان برای من **ایه**
نشانه مرا از حمل ایشان بولد احار کند **فالت** گفت جبرئیل خدای میگوید **انک** نشانه تو **الامکان** **الناس** آنست

که سخن بنویسی یعنی قادر باشی بر سخن گفتن یا مردمان **ثلاثة ايام** سه شبانه روز **الدرج** مکرانکه اشارت کنی
بجسم یا سر یا دست یا پیر زمین نویسی **فادک و تیک** و یاد کن برورد کار خود را **اکثیری** بسیاری و تسبیح و تسبیح
کوی او را یا **الغنی** در شبانهگاه **والابکار** و بامداد باقی قصه ذکر یا در سوره مریم خواهد آمد **فادک الملائكة** و یاد کن
آن زمانی که گفت جبریل با جی از ملائکه یا مشافهه گفتند **یا مرییم ای پرستار خدای از الله اضطعک بدستی**
که خدای ترا بر کنید برای عبادت یا قبول کرد ترا بجهت یا پرورش داد بعصمة و طهر و پاک ساخت ترا از لوث
شک یا از قاذورات که نسا را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیه و عادات قبیحه و **واضطعک** مکرر برادر
ناکیدست یعنی در شبانه تر از کنیدی **الی نساء العالمین** مردمان عالمین بانکه تری شوهر فرزندان دهد و بنده جبریل را
کرد اندام و **الغنی** ای مریم و منان بر دل کن **ین تیک** مریم فرزند و پرورد خود را **والنجی** و جوی که خدای
والابکار و **الابکار** و رکوع آریار کعب کنند کار مریم را حکم بود که ملائکه بکار با اجبار بیت المقدس **فادک**
اینها که ذکر کرده شد درین آیهها از حدیث مریم و ذکر و یا و **الغنی** از اخبار پوشیده است که ما بجهت
اظهار ایجاز تو **وجه الیک** و میگویم و بزبان جبریل تو میفرستم **و انکنت** و تو نبودی ای محمد از **الهم**
نزدیک اجبار بیت المقدس **اذ یلقون** آن هنگام که می انداختند از برای فرجه **افلا تم** قلمای کتابت خود را در
جوی اردن تا بداند **ایهم** که کدام از ایشان **یکل مریم** پانیدن شود بعهده مریم **و انکنت** و تو نبودی
نزدیک ایشان **النجی** از وقت که خصامه میکردند برای کفالت مریم **فادک الملائكة** و یاد کن آنرا که گفت
فرشتگان واضح است که جبریل گفت **یا مریم ای مریم بدستی که خدای بلیش و** مرده میدهد ترا **یکل مریم**
یکله از و مراد حضرت عیسی است علیه السلام و او را آنکه از آن گفت که بکلی حاصل شد بدی و او که هر طور
از بی آدم بواسطه این کلام آفرید شده اند اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقودست در حق عیسی لایم افتاد
حدوث او بکلمه اکل و اتم تواند بود **استله** نام آن کلمه **المسیح عیسی بن مریم** مسیح لقب و عیسی اسم و تقدیر لقب
از وجه تعظیم باشد چنانچه کو سیر نام پیغمبر ماصطفی بحسب علی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح
بعبری میگویند باشد یعنی مبارک **و جیمها** روی شناس و تمام قدرتی **الدینا** در دنیا بطاعت یا نبوت یا مخلوق
شدن بی بدی یا بر فرج بر آسمان یا بصورت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل و جال **والاخری** و در آخره بشفاعت ایلو
در وجه من المریم و از نزدیک کرد اینند شکانت بکرامت خدای **و یکل الماریم** و سخن گوید این فرزند یا مردمان
فی المهد در کنار تو بجای مهد باشد او را یا در زمان صغری بوقتی که شایسته کوهاره بود **و کله** و سخن گوید در وقتی
که کاهان شد یعنی دومی و کلام او در مهد مریم بود و در کوهلت دعوت **و من الصالحین** و از انبیاء شایسته
فالت گفت مریم از روی استغفار یا بطریق استعظام **ای تیکون** از کجا و بر چه وجه باشد **فالت** مریم از نزدیک
و لم یسنی و حال آنکه اسکرده است **تیسر** هیچ بشری و این خارج است از عادات که بی شوهر از زنی فرزند آید
قال لک گفت جبریل بر همین حال که تو هستی بی ساس بشری **الله علی ما یشاء** خدای آفریند آنچه میخواهد **الغنی**
و جوی خدای حکم کند **ای کاریرا** **فانما یقول** مریم نمیست که گوید که **مرأیجیر** که معلوم است کن یا ش
فیکون پس بیاشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت نگون اشیا بتکون او یعنی هست کردن خلق و

دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعه
بی سبب و ماده **بیست** آنکه از وی بدیگشت سبب بی سبب آفرینش عجیب قدرتی که در هر بیت حدان هست از بی سبب
و یطعم الکتاب و بیا موزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده بیش از آن چون محف شیت و ابراهیم و جبران
للکلمة و علم حلال و حرام که علم شریعت است **و التوراة** و **والانجیل** و تعلیم و هدایت و توری و انجیل تخصیص آن از کتب منزل
جهت تفصل است **فدسوکا** و گرداند او را فرستاده بحق **الغنی** ای مریم از بی سبب آفرینش از بی سبب گوید
عیسی ایشان **ای بانک** **فدسوکا** تحقیق آدمم بشای **بایه** بعلاتی **من دیکم** از پروردگار شما و آن علامت کواه
و سات من است و مراد از آیت جنس است نه فردن که بر آن علامت ذکر میکند **اول ای خلق** بدستی که من بسیار
و تصور میکنم **لکم** برای شما **الطهار** و کل **کیسنة الطبی** مانند شکل مرغی **فانفخ** پس میدهم نفس خود را
فیه در آن مرغ از کل ساخته **فیکون** پس میگردد آن کل مصور **طی** مرغی زند و پروراند **و اذ الله**
یا مریم خدای یا بشتیت او کویند شکل خفاش مرغی از کل میساخته و پرورش گرفته نفس در و میدید بقدرت
ربانی طیران آفران میکرد و میان زمین و آسمان بی وزنی آمد و گفت آنکه در نظر مریم می پرید و چون از نظر
خلق غایب میشد و در نزد مریم می افتاد و علامت دو **و ابرو** **الاکمة** و بری میکرد دائم تابینای مادر و از آن
طاعت او سیم **والا برص** و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم **و ایحی الموتی** و زنده
میکم مردگان **و اذ الله** بفرمان خدای تکرار این کلام برای دفع قوه الوهیت است زیرا که وقوع ایضا از مخلوق
مستبعد نیست و صورت بندد و مفسران بر آنکه عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد و یکی از ایشان سام
این فرج علیه السلام بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم **و انکم** و خبر میدهم شما را
یا فاکلون یا آنچه شای خورد **فانکم** و آنچه ذخیره میکنید **فی بونکم** در خانههای خویش مشهور است
که در مکتب کتی با گرد کان که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده ایشان بخانه انداخته
و کیفیت ماکولات و منخرات با ذکر گفتندی **ان فی ذلک** بدستی که درین پنج سخن **لایة** **لکم** هر آینه علامت است
مرئواری و دلائلی بر صدق مدعی **ان انکم مؤمنین** اگر هستید شما باورداران که این سخن است یا ایمان آرندگان
که من پیغمبرم **و مصدقا** و آدمم شما باورداران **یا بانی یلدی** مریم از بی سبب آفرینش از بی سبب بوده **من التوراة**
که آن کتاب موسی علیه السلام است و من نفر بر کنند شیها **انهم و اهل لکم** و دیگر برای آن آمد اما حلال
کم بر شما **انقص الذی** برخی از آنها که در شریعت موسی **علیکم** حرام کرده شد بود بر شما چون شجر غنم
و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه بر دارم **و یحیتکم** و آدمم شما **بایه** **من دیکم** بنشانی از پروردگار
شما را در معجزات و دلائل است و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه هر در دلائل حکم یک آیه دارند
فانقوا الله پس بسیدان خدای در مخالفت من **و اطيعون** و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق **ان الله**
ذی تحقیق که خلافت پروردگار من **فدکم** و آفریدگار شماست **فانقوا** پس پیوسته او را **هنا**
صراط مستقیم که اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود **فانما احسن علی** پس آن هنگام که در ایات عیسی
ننهم الکفی از یهود که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی

اغاز دعوت کرد جهودان قصدی برخواستند عیسی علیه السلام فرموده از ولایت شام بجان مصر
رفت و ببول در بای نیل جماعتی میادان دید که ماهی میکر فتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیلید تا بهتر
ازین صیادی پیش کبری گفتند آن کلام است گفت بیاید تا دم توجه در بحر فوجید اقلیم اگر اینجا شکار ما
میکنید آنجا شکار را ناالاشیا کاهی کنیم و در معال آورده که عیسی گفت بیاید تا دم در ما نرسید کنیم گفتند
تو کیستی گفت من عیسی بن مریم صمد الله و رسوله ایشان بوی ایلان آوردند بعد از آن **قال** گفت عیسی **انظروا**
کیا متند از شما یاران من **الى الله** در کار خدای تا وقتی که نصرت الله در رسد **قال المؤمنون** گفتند حواریان
یعنی این طاعت میادان و گفته اند حواریان کارزان و رنک رزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده
این خاصان در جواب عیسی فرمودند که **نحن انصار الله** ما یاران خدایم یعنی نصرت کنندگان دین وی
انما بالله بگویند ایم بخدای **واشهد** و توای عیسی گواه باش **انا نؤمنون** بانکه ما کردن نهاد کاین دین
خلایا پس دعا کردند که **ربنا انما اى** پروردگار ما ایمان آورده ایم **بما انزلک** آنچه فرو فرستادی یعنی
انجیل **وابتغنا الرسول** و بی روی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی **فاكتبنا** پس بنویس ما را بدم کرم عیسی در
جریه احسان **فدبر مع الشاهدين** با آنها که گواهانند ترا بوسه اینت و انبیا ترا بصدیق و گفته اند
کتاب معنی جمع است و مراد از شاهدین است بزکو رسید مختار و معنی دعا حواریان این که خدا یا جمع کن
میان ما و امت محمد صلی الله علیه و سلم که بیکت انحضرت از همه امتان اهل اند و افضل و بحکم عنی الاخر و الشاه
خلوای آخرت و ملک اول **يدست** هست از پیغمبران او خوبرو امتش از امتان محبوبتر و **مكتوم** و مکر
کردند آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را بر این میخواستند که هر جا
عیسی را ببینند بگفته بکشند و اصح آنست که با انواع میل عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوبش ساخته شب
هم شب با سر داشتند و علی الصباح بجمع کشته مهتر خود را که یهود انام داشت بدرون خانه فرستادند تا
عیسی را بیرون آرند و چون در آن شب عیسی را با آسمان برده بود هین که یهود انجانه آمد عیسی را ندید
و حتی بجان نه شبه عیسی را بر و افکند چون بیرون آمد و خواست که کوید عیسی در اینجا نیست در وی آویختند
و هر چند استغاثه کرد که من فلا کسر عیسی رسید و از ارش در آویختند بی یاران کردند انست که خدای تعالی
فرمود که ایشان مکر کردند **مکر الله** و خدای مکر ایشان بدیشان رسانید تا یا رخدر انجاری تمام بکشند **والله**
تختا لما کرین و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر **والله** یاد کن آنرا که گفت خدای **یا عیسی**
انی متوفیک ای عیسی من ترا کینند توام از منی **فدنا فطکلا** و بردارند توام بسوی خود یعنی بمیرم بلکه خود
و طهقنا و باک کنند و نجات دهند **توبین الذين کفروا** از مکر و فساد آنکسان که کافر شدند بتوبه **بما عمل الذين**
اقتولوا و کرد اند آنکسانی که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو **توفى الذين کفروا** بالای آفاقا فر
شدند بتوبه یعنی یهود و این توفیت بدان بود که نصاری علیه کردند بر یهود بخت و برهان در اثبات رسالت
عیسی یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاص و بیوسه تر سایان بر جهودان غالب
خوهند بود **الى يوم القيمة** تا روز سنجش **ثم الى مرجعکم** پس سوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان

و متکران او **فاخبرکم بنسبکم** پس حکم کن براسی میان شما **فما کتفهم تخلفون** در آن جوی که شما هستید که درو
اختلاف میکنید یهود و موسی را علیه السلام معتقد و عیسی و محمد را صلوات الله و سلامه علیه ما متکران و نصاری
موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد صلوات الله و سلامه علیه و علی جمیع الانبیا عنکر و ند و شبانک ثلاثه قلیل میشوند
و مومنان میگویند الله تعالی بیکست و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلو و السلام فرستادگان اویند بحق پس حواری
فرمود که بنسبت این طوائف حکم کن **فاما الذين کفروا** پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری **فانهم یس**
عذاب کم ایشان **انما اشدیدک** اعذاب سختی **فی الدنیا** درین سرای بقتل رسی و لزوم جزیم و خواری **والاخره**
و در آن سرای با انواع عقوبات و خلود درد و زخ **وانهم یستمرین** کافر از این تا ویرین **یا یاران** و نصرت
دهندگان در دفع عذاب از ایشان **وانما الذين آمنوا** و آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم
و عملوا الصالحات و عمل صالح کردند **فانهم یس** ما بتمام بدیم ایشانرا حفصه بوفهم خواند پس شهادت دهد
اجودهم مژده های ایشان در دینی نزدیک نامی و در عقبی بد و **ستکفی الله لا یحیی الظالمین** و خدای دوست
نمیدارد ستمکاران **انک** این کلام که مذکور شد در قصص انبیا **قلیله** می خوانیم آنرا بر تو **من الانبیا** و آن
از علامات نبوت و دلالات رسالت **والله** **کثیر** **هو** و از یاد کردیست حکم از نظر خل و فقر منظر
یعنی قرآن آورده اند که بعد بیان قصه عیسی نصاری بحران زبان اعتراض کشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را
دشنام میدی و نام بدی که بروی می نهی خواهی فرمود که معاذ الله که نام عیسی را دشنام باشد او متد
فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده به بقول عذر ایشانرا آتش غضب بر آفرخت و گفتند هیچ آفریدیدیک با
که انسانی بد بد مخلوق شده باشد حق تعالی آیت فرستاد که **ان مثل عیسی** بدستی که مثل عیسی و شان غریب او
عند الله نزد یک خدای یعنی در هر قل بر او که انسانی بی بدی میفرمید **کمثل ادم** همچون صفت آدم است و ثا
تصدیق میکنند که او بی بدی و مارد مخلوق شد و او را ابن الله نمی گویند پس شخصی که از یاد بی بدی در وجود آید
چگونه او را بر خدای میخوانند و گفته اند ماثلت شاکر گشت در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد
الطرفین که علم آب است یا در آنکه موجودیست خارج از مادت مستمر امام قشیری میفرماید که تخصیص
کرده در و بر این ظاهر روح ایشان از روی بر سر اصالب و بحقیقت وجه ماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بحض
قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند **خلقته** بیا فرید خدای قالب او را **من تراب** از خاک **ثم قال**
له پس گفت مران قالب بصور مسوی را که بحکم من **کن** بیاش زنده بروج **فیکون** پس بود تنبیه بفرماید
که همچنانکه خاک را کفتم آدم باش با در کفتم عیسی باش **المنی** این خبر کاز عیسی گفته شد درست و راستست و بیضا
رسید **من تراب** از پروردگار تو بتوفی **فلا تکن من المتبرین** پس بیاش از شک آنرا که مراد آنکست بر زادی بقاین
و شبان بران و اصح آنست که ظاهر خطاب من جمیع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امامت صمد خطاب است انحضرت
یعنی ای مومنان شما بنیاد انبیا است که شک دارند در آنک مثل عیسی چون مثل آدم است و در کان نیست چون نصا
که در ظلمت و تاریکی و نور انبیا و تخیل را مشاهده نکردند **فمنظروا** زایس را یقین حرفی نغوا اندازند
برندان کل محبوب را مانند بدینسان که ظاهر آفتابی بر پیش دید ایشان بجای جبهه چشم نابینا زخو رشیده

که بهود ایشان را بدین خود دعوی میکردند چنانچه در بعضی کذشت و میخواستند که از راه راست برفتند
و یابصرون و کبراه غی سازند **و لا انفسهم** مگر نفسها خود را بجه وبال اضلال بدیشان عاید است
و ما یشرعون و نمی دانند که آن زبان بخود میسازند یا اهل الکتاب ای که و یهود و نصاری **و تکفرون**
چرا که فرمودید یا ای الله بقرآن یا نبوت محمد و انشره فتنه و حال آنکه شاوکی میسازید که توریه
و انجیل خواست و نعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب ای که و یهود **و یلبسون الحق** جز
برای آبریزد راستی **و الباطل** بیک و با اسق باطل می کنند توریه را و حق را خود یابی پوشید افروزی که
قبل از نبوت پیغمبر آخر الزمان داشتید با نکاری که بعد از آن دارید **و تکفون الحق** و جرای پوشید سخن
راست را که وصف حضرت مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه **و انشره فتنه** و حال آنست که شما
می دانید که آن خواست یا میدانید که آن از قصدی پوشید و می دانید که پوشید نخواهد ماند چه جرای که
افروخته عنایت الهیست بدم هر چه در نفسی شیطانی نمیکرد و الله هم نوره پیت لشکر ادا که جهالت کرد
شمع خورشید از آن نمی بود **و قالت طایفه** و گفتند گروهی **اهل الکتاب** از یهود و ایشان دوازده تن بودند
از خیمه و عزمیه اتفاق کردند که اول روز بدین محصلی علیه و سلم در آید از روی مکر و حیل و با خبر روز
چنان فرمایند که مادر کتاب خویش تامل کرد و بیرون و احار و عجله بسیار نمود و بیرون و بیرون
آیین شاه بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست بیک که بدین حیل و بجه
از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتابند سخن خبی از روی کبرانی خواهند گفت و با وجود علم
و اضاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد خرف شد بدین مادر آید و حق
مؤمنان از این مکر کاچی داد و آیه فرستاد که میان یکدیگر گفتند که **اهل الکتاب** یعنی آن دوازده تن که
گفته شد **انما ایمان آید یعنی بر زبان افراز کنید یا الذی** بدین چیزی که **انزل علی الذین انما** و فرستاده
شد است بر مؤمنان یعنی قرآن **و نجه النهار** در اول روز و **و کفر و اخره** و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز
بدین چیزی که در اول روز افراز کرده اید **اقله** شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از افرازدن در شک افتاده
و یجرون باز کردند از دین خود و چون خبر بران دیدند که زلف ایشان ظاهر شد و مدینه را وصیت
کردند که **لا توفیوا** و تصدیق نکنید **الا ان یخرج** مگر آنکه را که روی کند **و یتکبر** دین شما را که یهودیت است
قل ان الهی بگو ایشان را که بذرستی که دین حق **هذه** دین خلاست یعنی اسلام این جمله معتبر بود در میان
سخن یهود در قول ایشان را پس باز تبه کلام ایشان را بیان میکنم که می گفتند تصدیق میکنم جرم دینان خود
و باور ما را بدین **یوفی احد** آنکه داده باشند هیچکس را **یا اونیتم** مانند آنچه شما داده اند از علم و فضل
و حکمت **و انما یجوزکم** و این دین را وور میکنم که مسلمانان با شما محامه کنند **عند ربکم** نزد یک پروردگار شما
زیر که دین شما درست ترست و بجهت شاقی تر و روشن تر **قل ان الفضل** بگو بذرستی که برتری و بهتری یا
افزونی در علم و حکمت **بید الله** بدست تفرق خداوند است **یوفی به** میدهد آنرا به هر که خواهد **والله**
واسع و خدای بسیار رحمت **قلید** دانا با اهل استحقاق در اعطاء فضل **یخص** خاص میگرداند **و یجبه**

از آدمیان **قلوا علیهم** می خواند بر ایشان **ایمان** آیتها قرآنی یا نشانهای توحید **و ینکسر** و بال می کرد اند ایشان را
از ادناس مقتضیات طبیعت بشریت بر شحات یتابع احکام شریعت یا از کون از ایشان فرامیگیرد یا کار ایشان
ما صلاحی آورد یا بر پاکی ایشان کواهی میدهد **و یعلم الکتاب** و می آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعی **و الحکمة**
و حدیث یا معارف عقلیه **و ان کانوا** و بدستی که بودند هر مردمان **من قبل** پیش از بعثت رسول **فی ضلال مبین** در
کواهی میوید و ظاهر حق را می دانستند و نه از باطل دوری می توانستند پیت تا بیک بدر ظلمت باطل هر چه
عالم زلفی روشن و نور حق گرفت **و انما اصابتکم** آیتها که بشارت **مصبیة** فابایستی از هنر و عقل و جرات
از امدادی و حال آنکه **قل اصبر** رسیدن بودید از ایشان **فیلقها** و چندان یعنی یافته بودید از کافران و دو برابر
چه ایشان در احد هفتاد تن از شما گشتند و شما در بدر هفتاد تن را بگشتید و هفتاد تن را اسیر گرفته و باو
این **قلتم** گوید از روی جرح که **ان هذا** این از کجا ما رسید و ما مسلمانان و پیغمبر خدا در میان ناست **قل هو** بگو
این که شمار ایشان آمد **من عند انفسکم** هم از نزدین شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ازین مکر نمود
و بطل غنیمت آوردید **ان الله** بدستی که خدای **علی کل شیء** بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت **قدیر** توانا
و ما اصابتکم و آنچه بشمار رسید از مکر و هات طبایع شما **یوم النور** همان در آن روزی که لشکر اوستیان با سپاه
مؤمنان روی بر روی آوردند **فیما در الله** پس با مکر خدای و بقضا و قدر او بود **و یعلم المؤمنین** و یابیند خطای
ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد **و یعلم الذین نافقوا** و نا اظهرا کنند خصوصیت آنان که نفاق و در زینت **قلید**
و گفتند بر این با و اصحاب او را در وقت بازگشت از راه مدینه که **تعالوا** بیایید و از حرب باز گردید و بجهت
تمام **قالوا فی سبیل الله** کارزار کنید با مشرکان در راه خدای **و ادفعوا** یا دفع کنید دشمنان کان را که داعیه قتل
و غارت اهل مدینه دارند **قالوا لو نعلم قلنا** گفتند اگر ما را اسم حرمی دانستیم **لا تبعنا** هر آینه متابعت
نمیکردیم شما را یا اگر دانیم که کجا حاکم خواهد بود و آیم اما بجهت واقع خواهد بود و بحمد علی علیه و سلم با افرای
خود صلح خواهد کرد **هم** این منافقان **لکنهم یومئذ** بسوی که آن روز که این سخن گفتند **انهم لا ایمان**
نزدیکتر بسوی ایمان یا با اهل کفر فریبند در یاری دادن که با اهل ایمان **بقولهم** یا فوجی میگویند بزبانها خود
ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان می گفتند که حربه نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود
که بجهت واقع شود **والله اعلم** و خدای داناترست **و یلبسون** با آنچه منافقان می پوشند از خدوع و عداوت و حسد
و مکیهت **الذین** این منافقان آنانند که از روی جمل یا بجهت فریب جهال **قالوا الاخوانهم** گفتند از برای ایشا خود
یا اقربا و هر بسبب خود که در احد شهید شد بودند **و نقعدوا** و حال آنکه این گویند کجا نشستند بودند در جای
خود و باز ایستاده از قتال **والا اطاعونا** اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون
در ساکن خود **ما قتلوا** کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم **قل** بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست
فادعوا بفرمایید **من انفسکم الموت** از نفسهای خود مرگ را **ان کسر صاع قاتین** اگر هستید و استواری
که سزای دفع قدر میکند در کشف آورده که در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید
و لا تحسبن ازین و بسند از آنان که صد و نیت **قلوا فی سبیل الله** کشته شدند اند در راه خدای **انما** که ایشان مرگ دانند

ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه صحابه را گفت که چون برادران شما روز احد
شهید شدند حق تعالی جانها را ایشان را در اجواف عرفان سپرد جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخ
طوبی آشیانه سازند و از جویها آفرودن آب بخورند و بوقت استراحت متیل ایشان قنابل زین باشد در ساینه بایز
عرش آویخته و ایشان بیکویند خلاوند که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت کثافته ایتر تارخت ایشان
بجهاد و اجتهاد زیادت کرد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان شریف این آیت را فی فرود یابد و جابوا انصار
رضی الله عنهما که از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا با زبیدی فرست تا دیگر باره شربت شهادت بحشر فرمان
رسید که حکم از بی برین و جبر و غم که آمدگان از رجوع منع باشند پس گفت خدا یا از سعادت حال و نعمتی زوال
مراده یا از آخرت کی این آیه نازل شد که شهدا مرده پسندارید **بَلْ أَجَاءَ بَلْکَ** ایشان زندگانند **وَمَنْ يَنْتَظِرْ**
نزدیک برورد کار خود بداند چنانچه که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را زنی خورد یا ایشان را غنیمت
چون سایر مردگان یار در اسلام زبیری بکند یا در سنوز زندگان **بِرِزْقُونِ** روزی داده میشود از میوه ها
بهشت **فَرِحَ جَنِّ** در حالتی که شادمانند **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** بدان چینی که عطا کرده است خدای بدیشان **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل
خویش که آن دولت خشنودی خواست و عطای و زلی آن تصور نیست در تفسیر کبی گفته که چون جواهر قدسی را با
الوہیت شوق بدید از دولت ایشان از ابحاث معارف ربانی مستنیر گردانند برزقون اشارت بانست پس
از آن منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرجین عبارت از انست و محب واقع است باحوی زیاده از وصول بقا
وصال و سرخی افزون تر از نظر بحال وجهی که بر می تواند بود **جِلَّتْ** مایه خوشدلی آجاست که دل را از آنجا
میکویند که خود را مکر آنجا فکر **وَلَيْسَتْ بَشَرُونَ** و سرور میشوند بشارت یا شادی میکنند **بِالَّذِينَ** با آنکه
هنوز **لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ** در نرسیده اند با ایشان **مِنْ خَلْفِهِمْ** از پس ایشان و امید میدارند که با ایشان رستند
و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی ایشان بانست که بر احوال اخرویة اخلاف صاحب فوق شده اند
و یقین بر دارند **الْآخِرُونَ عَلَيْهِمْ** آنکه هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد **وَلَهُمْ**
جَزَاءٌ و نباشند که اندوهناک گردند بر مغفرت دینی و آنچه در و بگذارد **بِشَرِّهِمْ** شادمانی نمایند
بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ بر نعمی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال **وَفَضَّلَ** و افزونی بر آن نعمت بقدر احتیاج
باشد و فضل آنجا زاید بر آن ببیند از زلفی دارد **وَلَهُمْ** و دیگر فرج دارند شهیدان بآنکه خدای **لَا يَضِيعُ** اجر المؤمنین
ضایع نکند و در کار مومنان و صد و مجاهد **الَّذِينَ** آنانکه از روی صدق **اسْتَجَابُوا** اجابت کردند **لِلَّهِ وَالرَّسُولِ** فرمود
خدای و رسول و وقتی که غرور از دنیا سر کرد و آن جان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله
و سلم آخر همان روز که شبیه بود هفتم شوال بدینه آمد و صباح یکشنبه بغیر بود تا لشکر بایان احد بر عقب دشمنان
بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غرور پیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه
مکه متوجه شدند و در حراره الاسد محسوسه ها بون مقرر شد شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیبت
ابتت لشکر اسلام با حیا و قیام عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیه مستاید
آنها را که اجابت خدای و رسول کردند **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** از پس آنکه رسیده بود ایشان را احرا **الَّذِينَ أَحْسَنُوا**

مر آنکس از آنیکویی کردند **شَهْمٌ** از ایشان بوفاه عهد **وَقَاتِلُوا** و بر سیدان از خدای در مخالفت امر **سِعْمًا** آخر
عَظِيمًا مردی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندانستی روی نمود و بعزم استعمال
لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد تا گاه خبر رسیدن آنحضرت بحراره الاسد با او گفت هر اسی در دل ایشان
اقتاده از روح و جوی عزیمت بکه آوردند و در راه قافلہ تجار با طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند
مبالغه بسیار نمودند که محمدیان را هر جا ببینید از مایه ترساید و چنان باز نمایند که ایشان بالشکر آواسته باز
گشته اند و جلال و قتال بلکه استیصال شما را میان پر بسته آن جماعت در حراره الاسد با اهل اسلام ملاقات
نموده بغیر موده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت الهی مسلمانان را در یافته بهیچ حال اثر نزل بیانی خلو
ایشان راه نیافت بلکه در مودت و تفلیق افزود و جواب ایشان بکلمات حسنا الله و نعم الله و کرم الله و دادند و صبح جمعه
در صفت ایشان میفرماید **الَّذِينَ** اجابت کنندگان آنانکه از جهت تخویف **قَالَ لَمْ يَأْتِ** گفتند بر ایشان امر دمان
یعنی تجار و اعراب **الَّذِينَ** بدستی که ابوسفیان و اصحاب او **قَدْ جَمَعُوا** بدستی که جمع شدن اند و متفق
الکلمه گشته **لَمْ** برای قتال **ثُمَّ** پس بر رسیدن از آمدن ایشان که شمارا با آن جماعت طلاق خردی
فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد اینند این سخن بر مومنان را **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** تصدیق و یقین در کار خود تا نرسیدند **قَالُوا** و
گفتند **حَسْبُنَا اللَّهُ** بسند است ما را خدای یاری دهند و کفایت کنند **وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** و نیکو کار و کارکنان است
حضرت برورد کار و فرزند بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از روست در غرور بدست صغری فرود آمد آورده اند که
روز احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدست و پیغمبر فرمود که در جواب او
بگو سید چنین باشد که سال کنیز دیک بود و سید ابوسفیان بشیان شده نعیم بر مسعود و اقرار کرد که بدینه رو
و لشکر اسلام را برتر سازند از قریش و خان سازد که عنان عزیمت از سفر بدو باز گشتند نعیم شرب آمد و هر چند
مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترویج داد جز جواب حسنا الله و نعم
الوکیل نشود و حضرت با عمار بن احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و با فضل مرد بودند بدست و هشت روز آنجا
توقف نمودند و بلال را با هفتایر گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع
نیامدند و حق تعالی این آیه را فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافلہ بود اینجا نعیم باشد
و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او بند و تمهه حال مومنان اینست که **قَاتِلُوا** بر باز گشتند بقول
اول از حراره الاسد و بقول ثانی از موضع بدر **بِنِعْمَةِ** یا عافیتی تمام یا ثوابی لا کلام **بِاللَّهِ** از خدای **وَفَضَّلَ** و زیاده
حرمت یا افزونی مال تجارت **لَمْ يَنْتَظِرْ** نرسیده ریشتر امر و هر بیت و جرح بلکه سلامت رفتند
و با کرامت باز آمدند **وَاتَّبَعُوا رِشْوَةَ اللَّهِ** و بی روی کردند خشنودی خدای را بر زبان برداری رسول **وَاللَّهُ** و خدای
ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان **فَاذْكُرُوا الشُّعْرَانِ** جزینیت که آن
تخویف شیطان بود **يُخْرِجُكَ** میترساند بدین دوستان خود را یعنی اعراب یا اهل قافلہ یا نعیم میکند
آنرا شیطان القا کرده بود تا بر ترساند بدین منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن غنی شکست کار و سلطان
کرد **وَلَا تَخَافُوهُمْ** پس شما ای مومنان مترسید از اولیا شیطان **وَتَخَافُونَ** و بر سیدان از من در مخالفت امر **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**

من مبین اگر هستی شام صدق کنندگان مروید و میدم را **و لا یحزبنک الذل و البأس** و اندوختن و نگرانی ترا
آنکه **یسارعون فی الذکر** میشتابند در یاری اهل کفر چون ابی و منافقان و که از جنگ احد خلف و درین روز
فرود آمدند **انفسهم** بدستی که ایشان **لن یضرنا الله** هرگز زیان نرساند خدا را یعنی دوستان خدا را **ایشان**
چیزی بسبب سارعت در کفر **یزید الله** میافزاید خدای **لا ینجی لهم** آنکه نگراند خدای را ایشان را یعنی ندهد
تخطائی الذین مهر از ثواب آن جهانی **و هم** و برین سارعت از **اعمال عظیم** عزای بزرگست یعنی بسیار و
ان الذین اشترؤا الذکر بدستی که آنانکه بخردند کفر را یعنی بدل کردند **بالایمان** با ایمان **لن یضرنا الله** هرگز زیان
نکنند خدا را **ایشان** چیزی بسبب اشتراکی بلکه ضرر ایشان با ایشان نماید که در **و هم** عزای بزرگست و مرایشان است
عزای در ذلک که اگر آن بدلهای ایشان برسد **و لا یحزبنک الذل و البأس** و ننداردند آنکسانی که کافر بودند از یهود و
نصاری و مشرکان و منافقان **انما علیکم** که آنچه مامهلت میدهم ایشان را **لا یحزبنکم** بهیچیز از نفسها و
ایشان را **انما علیکم** بدستی که ما در ذلک میدهم ایشان را **و لا یحزبنکم** و از او نازیده گشتند که را و درین اجل خود
ثبات و در ذلک **و هم** عزای بزرگست که ایشان را است عزای خواری کنند و سوا سازند **ما کان الله** خدای بران نیست که
لینذروا المؤمنین که بکند و مومنان را **انما علیکم** برا یحزنی که شما ای منافقان بر ایند از طعن بر ایشان در خفا و
با ایشان در آشکارا بلکه صرف حکمت الهی نقل حال شمار بر محاربان زند **و لا یحزبنکم** تا وقتی که خدا کند
بلید و اگر آلوده نفاق است **ابن الطیب** از آنکه یعنی مومن عاصی و این تمیز مایه هاد با هم را غافلان خلف نموده با
اعلام و مومنان نکتد چنانچه در روز احد یا ظاهر و خفوات مر ایشان که بطریق وحی میداد عالم را صلوات الله علیه
کرد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مومنان ظاهر اهل نفاق آن بودند که در وقتی که حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرمود که است بر صورت و حلیت مومن بودند همان مشابه که ذرات ذریات را با آدم علیه السلام نموده بودند و بر اهل
الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادی ضلالت سرگردان ماند منافقان را یکی که گفتند
که چون چنین دعوی بلندی کند و از حالات دل تنزل را غافل است اگر راستی گوید که علی النعمین با ما بگو که کدام
مخلص است و کدام منافق آیه آمده **و ما کان الله** لیطلعکم و جاز نیست که خدای مطلع کرد اند شمار ای منافقان
الغیب بران سر یوشید که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند **لکن الله** یحیی و لکن خدای بر گردید برای اطلاع بر
من **و لا یحزبنکم** از فرستادن خود هر که خواهد **فایمنوا** پس شما ای مومنان بگوید **بالحق** بخدای بران وجه که او
متفر است بعلیم غیب **و رسوله** و باورد در بر رسولان او را که بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب با کفار
یا منافقان باشد **و لا یحزبنکم** و الایمان آید بر وجه **و لا یحزبنکم** و بهیچیز از نافرمانی یا از شرک و نفاق
فکم از عظیمی که شمار باشد در بزرگ **و لا یحزبنکم** و ننداردند آنکه از آن آفت همت **و لا یحزبنکم** بجای
میکنند **بالحق** بدست خدای از مال دینی بر ایشان داده است **من فضله** از فضل و کرم خود **و لا یحزبنکم** که آن
جمل بهمت مر ایشان را **بل** من جاز است **و لا یحزبنکم** آن جمل بدترست مر ایشان را در دینی بذهاب برکت
از اموال و هر در آخرت با استحقاق شداید و احوال **و لا یحزبنکم** زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود
و لا یحزبنکم آنچه جمل کردند آن اموال و ذکر ندادند و این نصیحت ایشان را واقع باشد **و لا یحزبنکم** روز ستخین

چنانچه در حدیث آمده است که هر که از حق بجهان مالی عطا فرموده است و آنکس از روی بخل و کون آن را اندوخته بشمار
و تصور نکند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تنیدی زهر می بر سر او نمائند باشد و
در نکته سیاه بر بزرگ چشمهای وی آشکارا بود و چنین جیه خبیث تر نیاحتست پس آن ماری باید و طوق کرد
اوشد هم و کتاره روی و دهن او را بکشد و زبان تفریح و توجع کشاده میگوید اما مالک آن کتارک من آن مال
تو ام که در دینی بدان لاف مباحات میزدی و گنج تو ام که بسبب آن طرح مغایرت بر افران می افکندی بلیست
کج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو ما رست در معنی و کجست از دهاست **و لا یحزبنکم** و مر خدا را است **و لا یحزبنکم**
و لا یحزبنکم میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی هم میرند و ملک آسمان و ملک زمین و دعوی مدعیان
و نزاع متنازعان او را اسلام مانند **و لا یحزبنکم** الیوم الله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت جبر
کویند که ملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس احوال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته
جه عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوند است و همه ملک السموات و الارض چون اهل آسمان و زمین
بیر زاریت بصلاحت او باز رسد و درین معنی اشارت هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن جو
پس مال دیگری بخیل و درین غایت غیبت و نهایت شقاوت باشد **فقط** ای آنکه بخیل کس را باند کج
خود را بوجه مال خرسندگی این مال خداست هر فک در ره او اساک مال دیگری چند کج **و لا یحزبنکم** و خدای
بنا بر شای کین از اتفاق و مسالک **و لا یحزبنکم** داناست **لقد سمع الله** بدستی که بشنید خدای **قول المؤمنین** سخن آنها را که
گفتند **ان الله** فقیر بدستی که خدای در ویش است **و لا یحزبنکم** و ما تو انکر چه آیه اقرض الله قرضاً حسناً بهیچ
صلی الله علیه و آله فرود آمد و چون گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید
گفت **و لا یحزبنکم** زود باشد که بنویسم یعنی حفظ را بهیچیم تا بنویسند **ما قالوا** آنچه ایشان گفتند و فقر را با و غنا
بخود اسناد کردند **و لا یحزبنکم** و دیگر بخیر هم نوشت کشتن اسلاف ایشان بهیچیز از **و لا یحزبنکم** و بقول ما
میگویم ایشان از بزرگ ترک یا بوقت قیام از قبور **و لا یحزبنکم** بجشید عذاب آتش سوزند **و لا یحزبنکم** این چنین
عذاب شمار **و لا یحزبنکم** آید **و لا یحزبنکم** بسبب جزیت که از پیش فرستاده دستها شاد گردید برای تحقیق فعل است ماکر و فاعل آن
و افعال ایشان قتل مییابوده و عبادت جعل و امثال آن **و لا یحزبنکم** و دیگر این معنیه بسبب آت که خدای **لن یظلمکم** و لا یحزبنکم
نیست ستکار بر بزرگ خود پس چون تا استحقاق از روی عدل شمار احدی بسیار **و لا یحزبنکم** و لا یحزبنکم قول آنکه
گفتند **لن یحزبنکم** ایسا بدستی که خدای هر کرده و بیان فرستاده با بعضی ما را امر کرده **و لا یحزبنکم** بآنکه ما ایمان نیار
و تصدیق نکنیم و فرستاده او را **و لا یحزبنکم** تا بوقتی که یابد با و را **و لا یحزبنکم** بخورد او را آتش بنی اسرائیل را
خوردن قربانی حلال بود ما تراد و وسط بیت مکشوف سقف نهادند و پیغمبران زمین در میان خانه است سلامت
کردی و عظام بنی اسرائیل در خارج بیت سر هلد پیش گذاشته متوجه بودندی تا وقتی که بران مقبول شدی و علامت قبول آن
بود که آتشی بنفیدی و دوا و از سهیب از آسمان فرو آمد و در بران چیدی و بسوختی پس حدود آن می گفتند که در توره مذکور
که جز بیدان بهیچیکر وید که قربانی برین وجه بسیار حق بجهان ایشان را **و لا یحزبنکم** بگو تحقیق آمدند **و لا یحزبنکم**
و لا یحزبنکم فرستادن خدای پیش از ظهور **و لا یحزبنکم** بجهنمها و روشن چون عیسی علیه السلام **و لا یحزبنکم** و دیگر که میبویند

کبدان بین که گفتند یعنی فریاد بر وجهی که مدعی شاست چون ذکر یا و یحیی علیهما السلام **فَلَمْ تَقْلَهُمْ** پس چرا گفتید
ایشان را یعنی ذکر یا که صاحب مدینه بود و بر او یحیی را **اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راست گویند که ما این کتابت پیغمبر
صاحب قرآن را باید که در **قُرْآن** کن بود پس اگر کتاب کردند ترا ملول میباشند **قُلْ كَذِبْتُمْ** پس بدستی که تکذیب کرده شد
رُسُلَ قُرْآنِكُمْ فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان **جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ** آورده بودند همه را روشن و
ظاهر و بالین و مواعظ را چون با احکام شریعه و **الْكِتَابِ الْمُنِيرِ** و کتاب روشن کنند حلال و حرام **كُلِّ نَفْسٍ** هر نفس
ذَائِقَةُ الْعَذَابِ چشند مرگ است و زود باشد ای اهل کتاب و ای یهود که هر شایسته شربت بحشید و **أَمَّا قَوْمُكُمُ**
الْجُودُ که و غیر نیست که تمام داده شود مرگ ما اما خود را **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستاخیز از قیامت **رُخِيَ عَنِ السَّامِ**
هر که دور کردند از آتش دوزخ و **وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ** و در آورند بهشت **فَقُلْ فَتَارَ** پس هر آینه رستگار شده پس از پس
وَالْمُحْسِنِينَ و نیکو است و نیکوایان این جهان **الْإِنشَاءَ الْغَرُورِ** مگر بر خود داری یا باید از حیات دینی را بمتاع کشیدی که در آخر
دین آنچه غرور و بیاورد است که در دنیا دینی مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ غی از
قَطْمِرٍ در دهن اعتبار و خدایت بر هر که از لعل را نیست این نشانی که مردم و دشمن مشغول شوی رخ و زور و
لَتَبْلُغَنَّ بخدای که شایسته باشد که خواهد شد **فِي أَمْرٍ أَلَكُمُ** در مالها خویش اهل ترک بعد از جهت هماران بدین
تعدی مال و ضیاع هر یک که در که داشتند در آورده میفرختند و هر که از ایشان در راه بدستی آمدند آتش غضب میزدند
میفرختند و خنجر میزدند و فرستاد که هر آینه شامتلا میبود در مالها خود بقصدان و تلف **وَأَنْتُمْ** و در نفسها خود
بجهاد یا امر از و عمل **وَلَتَسْمَعَنَّ** و هر آینه خواهید شنید **بِالنَّارِ** و **وَأَنْتُمْ** و آنکه کای بدیشان داده اند **فِي**
قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری **فِي النَّارِ** و دیگر میشوند از آن کسان که شرک آورده اند **أَذَى كَثِيرًا** و
بسیار یعنی بخدای که بسیار خنجر خواهد شد به نسبت پیغمبر علی او علی و هم به نسبت خود **وَلَنْ تَصْبِرُوا** و اگر صبر کنید
بر آن از این گروه **وَتَسْمَعَنَّ** و بپرسید از مکافات ایشان و بمانع حقیقی که از این **قَالَ** پس بدستی که این صبر و اتقا
مِنْ عَذَابِ الدَّوْرِ از استواری کارهای دین است و بدستی نشانه آن یا از حقایق ایمانست **وَأَدْخَلَ اللَّهُ** و یاد کن آنرا
که فرمود خدای **بِشَاقِ الدِّينِ** عهد و پیمان آنکه **أَفْضَلَ الْكِتَابِ** عطا کرده اند ایشان را توری و انجیل یعنی عاقلی الهی
و مضمون عهد است که **لَتَبْلُغَنَّ** و هر آینه ایشان پیمان میکنند برای مردمان کتاب اگر در شان محبت علی السلام و مسلم
وَلَتَكُونَنَّ و نبوتند امر پیغمبر را حاضر در هر دو کلمه خطاب بخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند است
و نبوتند **فَتَبْلُغَنَّ** پس بدینا خنجر کتاب را با جان **طُورَ الْمَوْجِ** از پس پشت خود این کلمه شل است در علم **وَلَتَسْمَعَنَّ**
وَأَشْرَقَ و روشن شد یعنی بر کز بدینا و آنچه اخذ میثاق بر آن بود **فَتَبْلُغَنَّ** و هر آینه آنکه را و آن ماکل و روشن نهاده اساقفه
بود که هر سال از عوام و صفه میگردند **فَتَبْلُغَنَّ** و هر آینه آنکه بدستی که میفرماید بدینا میگردند و اینها را
بخطامه فانی **لَا تُحْسِنُ** و بدستی که از این محبت آنرا که شادی باشند **يَا أَلُو** یا آنچه آمدند یعنی که ماکل و روشن نهاده
تَوْحِيدُ و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند **بِأَلِ تَعَالَى** یا آنچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود و
پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشته بودی دیگر آغاز کردند و چنان فرمودند که برستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ
ایشان را داعیه استخوان نیز بود این آیه نازل شد در شان منافقانست که از غیر و تحلف کردند و چون غیر از آمدن زبان

با عذاب اگر کشوده توقع محبت داشتند **لَا تُحْسِنُ** پس بدینا بدی بی وای مومنان ایشان را **عَذَابُ** که اهل رسالت
عَذَابُ از عذاب قیامت یا عذاب بی چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه **عَذَابُ** و عذاب است عذاب
در دنیا که در روز سحر **وَلَهُ** و بر خدا است **لَا تُحْسِنُ** و آسمانها و زمینها و **وَاللَّهُ** و خدای علی
كُلِّ شَيْءٍ بر هر چیزی از مشیت ابرار و عقوبت اشرار **وَلَهُ** تواناست آورده اند که فریاد از یهود پرسیدند
که چنان میروی علی السلام چه بود ایشان حدیث عصار وید با بحیرات دیگر در میان آورند و از نصاری ایجاب
علیه السلام سوال کرده احیا سوئی و ابراهامی باز گفتند پس عذاب نبوت بنه آمد گفتند ای محمد از محبت تو
و عیسی خبر نیافته ام و بطلب محبت تو بدین جانب شتافته اگر کرم سفار از رسالتی آنرا علامت یکا میگوید تو
میدانم خویشتن را این فرستاد که اگر شاطالب آیات و وحدانیت اید **فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ** بدستی که در آفرینش آسمانها
و آنچه در ویست **وَالْأَرْضِ** و در آفرینش زمین و آنچه بر ویست **وَالْجَلَالِ** و در آفرینش شب و روز و اختلاف
ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت **لَا يَمَسُّهُ** هر آینه نشانه است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او
لَا يُولِي الْأَلْبَابَ مگر خداوندان خود را که عقول ایشان از شواحب حس و هو و صافی و بادرک دقایق اسرار و حقایق آثار
وافی باشد **الَّذِينَ** و این اولو الالباب آنانند که از روی خلوص **يَذْكُرُونَ** یاد میکنند خدا را **يَا قَوْمًا** در حالت
ایستادن و **وَقُعُودًا** و در وقت نشستن و **وَعَلَى خُفْيَةٍ** و در زمان تنگی کردن بر پهلوهای خود مراد و ام دگرت
یعنی ایم با ذکر حق و بند و پیوسته در دریای محبت مستغرق مناجات اکتی کردن بلیت شد و روزم جز از یاد تو در غلظ
بلکه در خلوت جان غیر تو نمیخواه نیست پسر از ذکر غایت که برین هیات سه کانه میگذرانند بر حسب طاعت خود
یا ذکر بعضی شکر است یعنی سباسب داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و بوقوف خود که باید از صحت
درانست و بر راحت اضطرار و منام که اسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر دل است که زبر کردیم
ذکر لسان ممکن نیست اما ذکر را مقصود و قصوری نمی باشد پس مراد ازین ذکر آن صاحب دلانست که مشغول بد کردن بجای
قیام در حالتی که قیام اند یعنی توجیه یا امر الکی و قعود اوقاعند یعنی باز ایستاده از ملامی و علی جنون و برجا
اند از ارتکاب مناهای با قیامند بر آستانه خطی و قاعه اند بر بساط قربت و علی جنون و آسود کاند در بارگاه وجد
و حال بر کاره از پندار و غرور و خیال **قَطْمِرٍ** حجاب کثرت از هم بر درید و خلوتگاه وحدت آرامید
روم و غرور و خویش بسته و بن پیوسته و از خویش رست **وَتَتَفَكَّرُونَ** و اندیش میکنند از روی استدلال **فِي خَلْقِ**
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشان را راه نماید صانع قدیم و مدبر حکم و مجیب
بعد و جرم آن از نظر دل ایشان بر خاسته از حجب بحضور آید از روی شهید بر زبان نیاز گویند **وَتَسَاءَلُونَ** ای پروردگار ما ما
خَلَقْتَ هَذَا اینها فریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است **بِأَيِّ لَاحِدَةٍ** باطل یا خلق نکردی آنرا بعثت و هر **لَتَسْمَعَنَّ**
با که مراد است از آنکه چنان باطل یا فریبی **فَقُلْ** پس نگاه دار و از اجماع لطف خود **عَذَابُ النَّارِ** از عذاب آتش دوزخ
وَتَسَاءَلُونَ ای آفریدگار ما بدستی که ترازوی عدل **فِي تَنْزِيلِ النَّارِ** هر که را در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد **عَذَابُ النَّارِ**
پس بدستی که او را خوا کرد ایندی بعقوبت **وَاللَّطَّائِلِينَ** و نیست مرسته گران از شرک و یهود و نصاری و امثال ایشان
مِنْ أَنْصَارٍ چنانکه از ایشان که عذاب ایشان منافع سازند **وَتَسَاءَلُونَ** ای پروردگار ما **أَتَنْتَ** بخلق که ما **عَذَابُ النَّارِ** شد

[illegible]

واولاد ایشان چندتا بخود وورشوند همان حکم دارند و **بنات الاخت** و دختران خواهر از هر وجه که اخیت بحق
 یابد و این نیز متساوی بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشانست هر چند بایان روند همان داخل بنات اخت اند
و آنها که حرام کرده اند بر شما مادران شمارا الا فی ان ترضعکم آنها که ششرا شیر داده اند بر شما مادران و مادر می گویند
 از برای عزت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهند و و زنی را که شیر داده
 باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه یا ام ولدا و رضاع واقع شود هم رضاعی اند **واذا انکم من الرضا عه** و چون
 شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنکه حکم رضاع بآنکه و بسیار از شیر خوردن ثابت
 است و غیره امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بکبر تر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود و **انما**
یسایکم و مادران زنان شما و جلات متکبره از قبل مادر و پدر و نسب و رضاع همین حکم دارند و **و باینکم** و دختران زنان
 شما **الا فی فی نجو** که آن دختران که در بکار تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد
 شدن باشند **من نسیاکم الا فی ان زانی فی دخلتموهن** شما یا مادران یا پدران که با شما باشید **فان لم تکنوا** پس
 اگر نباشید شما که بخلوات **دخلتموهن** در آمل باشید با ایشان این دخول نکات از میا شست **فلا جناح علیکم**
 پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح و بایب **و لا یبایبکم** و دیگر از عرصات زنان بر شما اند **الا فی ان** پس از این
 آن بر آن که از شبها شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که شیر خور
 آنحضرت بود طلاق داد و بمقد نکاح و در آورد مشرکان آغاز سر زنی کردند که زن بر خود را خواسته این زن آمه
 حلیه بر ضلعی رام است زن کسی که او را بر سر خواند باشند **فلا یجوز** و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید **بنات**
الاخت میان دو خواهر در یک نکاح **الا ما تملک** مگر آنچه مالک شده است **ایناکم** دستها شما او سید خد
 و برخی از مفسران بر آنکه که مراد از ما قبل سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیما ماد
 یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در ردی وی حلال بوده **ان الله کان** بدستی که خدای هست **عفو**
 آمرزگار و آنکسان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند **حیاء** مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده
 بعد از آن توبه کرده و مامل در معنی این دو اسم مفسران بی بصاعت دلسر ماهیه تمام است سرایه عاصیان پیاز او امید
 غفران تو و رحمت بوعلیت **انما من اجزا الشیء** و **الخصائ** و حرام کرده شد
 بر شما شوهر داران **من النساء** از زنان **الا ما تملک** مگر آنچه مالک شده است **ایناکم** دستها شما او سید خد
 رضی الله عنه نقل میکند که در عرب چنین از غنایم و اطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهر
 ایشان را بحسب و نسب می شناسید و بقیه اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان شوهر دارا را معلوم شد بوی
 در حل و حرمت اسیران متردد کشیم و ایشان را اگر چه ملک می بین بودند از قبیل محصنات می شمردیم و بعد از غرض از
 بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه این ایت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب
 سبی ملک می بین شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب و از اوج ایشان و این قول
 امام اعظم است و باقی این مجرم سبی ایشان را حلال میدانند **کتاب الله** ملازم باشد و غرض خدا برادر بایب نکاحات یا
 مصدر و کرمت یعنی آنکه نوشت خدای نوشتی **علیکم** بر شما در عرصات **واصلکم** و حلال کرد ایند شمار از حضرت

مجهول خوانده و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما تا و زانکه **لکم** آنچه ضرایب نجات مذکور است و بحدیث نیز عبارت
ثابت شد چون نکاح مراه برعه او و بر خاله او و بر خواهر زاده او و برادر زاده او و نکاح مطلقه ثلاثه بی تحلیل
و نکاح معتد و نکاح امیر آزاد و تروج بنامه و نکاح ملامحه و تفصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون
حق بجانب پان حلال و حرام فرموده پس و با باشد شما را **ان یستعوا** آنکه بطلبید زنانی که غیر محرم باشند یعنی نکاح
در آورید و کاوی کنید یا **انکم** با آنها خود **تخصیص** در حالتی که آن تروج مستعفف باشد یعنی درین خود را با آن
نکاح در سبب آید **غیر سناحین** و نباشید زنا کنندگان **فاستمتعتم** پس هر که بر خورداری یافته اید **به بدو**
نهی از ایشان بسبب نکاح **فا توهم** پس بدید ایشان را **اجوزهم** مهرها ایشان را **فیه** مقرر کرده و مقرر
ساخته مهر در مقابل استماع است **ولا جناح علیکم** و هیچ وبالی و کاه نیست بر شما که از اوج زیجایت **فیه**
تراضیتم را آنچه از یکدیگر راضی شوید **یا یحیی بن عبد القیصر** از پس آن مری که فرض شد باشد در میان عقد و غیر آن
زن ابر کنند از مهر و مرد در حق آن چیزی بوی دهد یا زنا و هر که کند و مرد زیاد سازد و گفته اند تراضی در فقه
است یا در محبت و مفارقت **ان الله کان علیما بدستی** که خدای هست دانای باصباح بندها **تکلیما** حکم کار در میان نکاح
ایشان **من لم یستطعکم** و هر که را استطاعت نیست از شما **طولا** از روی توانایی و توانگری **ان تکلفوا** **الحضرات**
آنکه نکاح در آورن زان را ذکر کردید **را فیا لکلت انما حکمکم** پس باید که بخواهد برنی آنچه مالک آنست دستها شما
نهی **فیا لکم** **الموتیات** از کتبی که شما کردید و بگذاشتید **والله اعلم** و خدای دانای ترست **یا ایها النبی** بگو و بدین تفصیل
که میان شما باشد و ایمان **تفصیر** برخی از شما که عید و اما اند **نهی** از برخی دیگر ندی هر مشترک در ایمان
از یکدیگر در نسب و پدر و مادر است علیه السلام **فا نکوهن** پس بخواهید کتبی که از ما **یا ایها النبی** بدستوری
خدا و دین ایشان به ایشان ملوک دیگری اند **فا توهم** و بدید بکتنی نکاح **اجوزهم** مهرهای ایشان **یا المعرو**
بنیکوی یعنی بی کاس و مضایقه و دادن مهر با ایشان مبادن مالکان ایشان باید **تخصیص** در حالتی که این کتبی
نگاه دارند و فرج خود یا شدند **غیر سناحین** مذکور کنندگان باشکار **ولا یخذا علیهم** و نه فرایند زنا دوست
بر بهنای **ولا الحین** پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فرج خود از حرام بسبب تروج و بعضی صیغه مجرول
خواند و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر کرده شدند **ان اتین بقلیحه** پس اگر بیایند بزنا **تفصیل** پس بر شما
لازم بود **نصف ماله** **الحضرات** آنچه لازم است بر زنان آزادی شوهر **العقاب** از روی که خدای مقرر کرده حد
زن آزادی شوهر حد از امانه است از آن کتبی که بخواه تا زبانه باشد و زن آزاد را تعزیر عام است امام شافعی
و هر که سیکوید غویب کتبی که نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان بطل و نفی جمع نکنند مگر برای
سیاست و بهینه مذاهب در زنا عید و اما درج نیست **ذلک** آن نکاح کتبی که **ان شیء الغنت** نیست مگر برای
کیه که رسید از رنج سخت یعنی از شقت آنکه در زنا افتد **منکم** از شما که میباید **ان یخصروا** و آنکه مبرکین از نکاح **یا ایها**
نهی **لکم** بهر متی شما را و با حیا طرد نکند در صیانت و ولد خود از بندگی **والله غفور** و خدای آمرزنده
مگر اگر صبر نتواند کرد از نکاح **اما یحیی** مهری است در رخصت دادن بندها در آن **یبرئ الله** میخواهد
خدای **تبین** **لکم** آنکه پان کنند برای شما احکام حلال و حرام **و یفیدکم** و راه نماید شما را **سنن الدین** راهها

انکسان که بودند **نهی** **لکم** بیش از شما را دین ابراهیم و اسمعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل
حق **و یوفی علیکم** و باز کردد شما بتسبیل اقبال و رفع احوال و تخفیف احکام و مغفرت اثم **والله اعلم** و خدای
بود آنست بمصلحت شاد را آنچه فرماید **حکیم** درست کار و راست گفتار است در هر چه حکم کند **والله یرید** و خدا
میخواهد **ان یوفی علیکم** آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بجزی که سبب توبه شما کردد **و یرید الدین** و میخواهد
که آنکه از سر غفلت یا از روی عناد **تبیغوا الشیء** **ت** روی میکنند از روزه و نفی **انکم** **تبیغوا** آنکه میل کنید شما
از راه راست **سید عظیم** میل کردی بزرگ چون آیه تحریم خواهر زاده و برادر زاده نازل شد یهود اعتراض
کردند که نکاح دختر عم و دختر خاله حلال است یا آنکه خاندن عم و خاندن برادر است خواهر زاده و برادر
حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای خواهد که شما را
توبه دهد و چه مردان می خواهند که شما را خرف سازند **یرید الله** می خواهد خدای **ان یخفف عنکم** آنکه سبک کرد
از شما را احکام نکاح و روجی که سبک یا بشود شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اقبال
عبادات و توبه از جنایات و تروک استیصال بعقوبات بخلاف ام ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار
بوده **و خلق الانسان** و آفرید شده است آدمی **ضعیف** ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لایحرم
بر روی سبک کردم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از آن آفرید شده قال تعالی خلقکم من ضعف یا
در هم زنان و قوت آنکه خود را از ایشان باز دارد مذلل و یاد رس و ضعیف و محنت شکنایت محققان
گویند که حق بجانب از غایت مری که بایند دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت نقصی
نماید یا بسبب متابعت از روی نفس تقوی در حال او بدید آید مستضعفی که بر مخرج حال او کشید شد و باز اعتد
بکشاید و تسبیل او بظلم و جهول هم ازین قوله است **من انظروا** و جهول که اول گفتی جایب از ضعفای که در روز
یا ایها الذین امنوا ای ذری که ویدگان **لا تاكلوا أموالکم** مخورید مالهای یکدیگر را **بیتکم** در میان یکدیگر **یا ایها الذین امنوا** یا ای
حلال نیاشد در شریعت چون غضب و ربوا و قمار و خیانت و سر قریب بقصد فاسده یا بسو کنند در رنج یا بد عوی
باطل و کلاه زور القصد بناحق را مال یکدیگر تصرف میکنند **الا ان یقولن** مگر آنکه باشد جهت تصرف **تجارة** بازرگانی
و بیع صادر **عن غرض** **منکم** از خوشدلی هر یک از شما که متافذ نمایند **لا تقتلوا انفسکم** و میکشید بناحق و نارسا
خود را یعنی اهل دین خود را هم مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کثیر واحد یا نفس خود را میکشید و هلاک زان
جانبی حال ازین برسان حد خود را برای قربانی کنند یا خود را در هلاک و مخاطرات میفکنند یا از تکایاری میکنند
که مودی قبل شما شود اهل تحقیق گفته اند میکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بتبایعت هر ای و یا
ببشارت اهل که موجب عجز و بانی است **ان الله یردستی** که خدای **کان یکرم** هست بشما ای است محمد **رحیم** مهربان و
و نهی که میفرماید از غایت رحمت است **فمن فعل الذکر** و هر که بکند و بفعل در آرد نهیات مذکوره را **عذوانا** از روی نفی
و تجاوز از حد **و ظلمنا** و از وجه ستم و پیدای **فسوق فیصلیه** بوز و باشد که در آرد او را نارا در آتش مراد آتش
دوزخ است **و کاذب** و هست این در آوردن یا آتش **فی الله یردستی** از خدای سهل و آسان **ان یختلوا** اگر یک طرف
شود و بهلوتی کند یعنی بر هر یک **یا ایها الذین امنوا** از گناهان بزرگ که نفی کرده شده اید **عن انان** **تکفروا** در گناه

و عفو کثیر عتق و تبتا نک از شما کاهان خود شمار از نمازی تا نمازی و از جمع تا جمع و از رضای تا رضای و قد خلک
و در آری شمار انداخته ایم که در موضع بزرگ و شریف که آن عشقت مخصوص آنست که هر که از یکایم برهیز کند صغایر او
معفو شود نه بر میل و عجب بلکه بطریق جوارحه همیشه باید که حق سبحانه از یکایم عفو کند و بصغایر مواخذ نماید یا عذر
علما و در یکایم اختلاف بعضی گفته اند که هر کجای که خدای تعالی از آن نریزه است کبیر است و گفته اند هر چند آن آتش
باشد چنانچه بدین نام را یا غضب و لعنت مانند غضب الله عظیم و لعنهم یا عذاب و نکال چنانچه وطم عزای ایمان کبیر است
و غیر آنرا از کاهان صغیر گویند و احوال فرموده که اقرب اقاویل است که کبیر آنست که شارع بران حدی نزدیک
یا در باب او عیدی تصریح وارد گشت یا حرم است و بدلیل قطعی نباشد درنا و یکتا گشتی که درست که اگر برهیزد از یکایم
که ایشان غیرست در وجود و اقرار بوجود غیو سیات شما را عفو کنیم یعنی تلویحات ظهور قلب و نفس را عفو گردانید چه بعد
از ظهور نور توحید صفات ایشان را ایشان نباشد و در آری شمار ابدی که هر که حضرت جمع است بیست تا یکی در قمره شریفی
غمره شود بحد دریا ی جمع در لایح فرموده که قمره عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق با مومنان و مومنه برکنش سازد و
آنکه از هم بشاهد واحد بردازی و بیست جو تفرقه است حاصل زهره در لایح کبیر و کسل زهره در اسباب نزاع و در
که کم سله رضی الله تعالی عنهما بعضی رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید که مردان شریف جدا در دوزخ و زنان از آن شویب محرومند و جا
با وجود احوال از غنایم و قوت تحصیل مکاسب و برابری از مال میراثی بر زن و زنان باضعف حال و کثرت احتیاج نصف
مردان گرفته اند و حضرت سیدنا شکی از او در دایره رجولیت داخل بودی تا از ثواب چهارم و نصیب میراث بهمی منند
می شد ایرانه آمد که **و لا تموتوا** و آرزو میرید **ما فضل الله** آنچیز که خدای تعالی افزونی دادید بدانچیز از مال و جاه و نصیب
برخی را از شما که مردانند علی بعضی و برخی دیگر که زنانند **للی حال نصیب** مردان را بهمی است **مقرء الکتاب** از ثواب آنچه
کس کرده اند چون جهاد و سایر اعمال غیر **و لیسأ نصیب** و مردان را نیز بهمی است **مقرء الکتاب** از ثواب آنچه تعلق به
ایشان دارد چون عفت و طاعت از ولج بس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مقرر در اید از روزی به دیگری میرید
و انما الو الله و عی اید از خدای و طلب کنید **تر فضله** از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد **ان الله کان** بدستی که خدای
بکلی و علیما بهم چیزها دانا و چون معلوم شد که وی دانا است بسو هر چه دهد و بهر کس دهد جان باید و جوان
نمایشد **بیست** که مغلس و کر تو انکرت کرد اند او مصلحت نواز تو بومی داند در زمان جاهلیت فرزندان اجنبی را نیز
می خوانند و در میراث داخل سایر و در شریعت حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود که **و لیکل و برای هر یک از شما جعلنا** آفرید
مواکلی عصبه و میراث خوانان تا احوال نصیب خود گشتند **ما ترک الوالدین** از آنچه باز گذارند بدو و مادر و الا **مومن و**
خویشاوندان نزدیک و دیگر و سر بود که با یکدیگر معاقلی گردند و سر مخالفت و معااهد در میان می آورند و سر
از معاقله برین میگفت حربی و مسلمانی دوست و دشمن تو دشمن من تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو
تو معاقله من باشی و من عاقله تو و این بخان را بسو کند و مکد میساختند و حلیف را سدی از میراث حلیف مقرر بودند
آینه عوارش نازل شد یکی را صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما سلفا دارند که با خلی میراث از یکدیگر بیمان بسته اند و سلم الله
در باب میراث فرمود آمد و هیچ معاقله مگذارند از آن تا آن گشت که **و لایعقلات** و آنکسانی که در مخالفت باشند
ایما شکر دستهای شما اسناد معاقله یا بدی بر طرف مجاز است و سبب ردین اسناد آنکه مخالفان در وقت بیعت دستهای

باسلام یا قرآن یا نبوت **میشاه** هر که اینها را بدو میداند که استحقاق آن دارد و الله ذو الفضل العظیم و خداوند فضل بزرگست بر مومنان و **این فصل کتاب** و از اهل کتاب که اگر او را امین سازی **مقتضای** همزار و دویست و یک از مال **یودیه** **الیک** ادا کنند آن مال را بتو و او بعد از سه سال بدو ردی الله عنه که یکی از آن را هزار و دویست و یک از مال یودیه داده بود بامانت و این سلام او را داد کرد و **نیت** و از ایشان باشند **ان تامة** کسی که اگر او را امین کرد انی **یدینار** یک دینار از **یودیه** **الیک** ادا کنند و باز نهد بتو **ان الامانة** مگر آنکه مادام باسی **علیه** **یا ایها** بر سر وی ایستاده بحجت تقاضا و آن شخص بن عاذ و یا بود از اجار یهود که بکن یا را بامانت بوی داده بود و در آن خیانت کرد **ذلک** این خیانت می یهود را **یا هم قالوا** با نیت که گفتند **لیس علینا** نیت بر ما فی **الامین** در باب خیانت با عرب که خوانند و نویسنده نیستند **سبیل** گاهی و عقوقی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریه ندانند لیت و مال الخ یا بخود حلال می دانستند و دیگری گفتند که توریه روا داشته است که با مخالفان درین خود خیانت کنیم و **یقولون** و میگویند درین معنی **علی الله الکتب** بر خدای دروغ چه در هر مل و شرایع یاد امانت حکم رفته است و **هم یقولون** و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است **تلی** نه جانت که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما کوفت هست در خیانت عرب و حکم اینست که **من اوفی بعهده** هر که وفا کند بعهدهی که خدای او بسته در توریه یاد امانت و ترک خیانت **دافعی** و بر همین در باب حلال و حرام **قال الله** بس بدستی که خدای **یحیی** **الیقین** دوست میدارد بر همین کارا **ان الذین یبغضون** میفروشتند و بدلی گفتند **یجد الله** عهدی را که بخدای بسته **ان ایمانت** بحمد صلی الله علیه و سلم و **یا ایها** و سوگند آن دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تفسیر آن میخوانند **قلیلا** بیهای اندک و آن صاعی چند جو و کزی چند کوباس بوده که از کعب بن الاشرف ستانده اند و وقت پیغمبر را تحریف کرده و برین افترا در پیش عوام سوگند خورده **اولیک** آنکس و عهد شکنان و سوگند بدروغ خوردگان **لا خلقت لهم** هیچ نصیبی نیست ایشان را فی **الآخرة** در آن سری از ثواب خدای **و یکلمهم الله** و سخن گوید خدای با ایشان سخن که بدان خوشدل گردند **که یظفر بهم** و بنظر حجت بدیشان تنگ **دویم** **الغمة** و دزد ستیز **و کبر** **کبهم** و باک نثار دایشان از ثواب **فهم عزای الیم** و مرایشان را باشد عذاب که آن الم منقطع نکرد **دوین** **یم** و بدستی که از نبی و دین **فریق** **کبر** هستند چون کعب و ابوبایس و جی که از روی ناز استی **یقولون** **السنم** و میچا نند یا نهای خود را با **کتاب** میخوانند کتب که نوشته و بر یافته اجارا ایشان است و آن مفتی را باطلت عبری میخوانند **لجسیر** نا شما پندارید که آنجا ایشان میخوانند **ین** **الکتاب** از توریه است و **اهون** **لکتاب** و حال آنکه نیست از توریه و **یقولون** و میگویند **هن** **من** **یقولون** محرف و مفتی از تزییل خدای است و **اهون** **من** **الله** و نیست آن از نزد خدای **یقولون** **علی الله الکتب** و میگویند بخدای دروغ که سخن او را سخن او میدانند **فهم یقولون** و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از آن تحریف یهود و ذرافتر نصاری میکنند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و است را بعبادت خود فرموده و بر د قول ایشان اسیر نماید **که کان** **لیس** هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفرید را یعنی عیسی **ان یوتیه الله** **الکتاب** یا آنکه بدهد او را خدای انجیل و **اللمکة** و فهم آن یا فضل امور و افضیه و **البوة** و پیغمبر **یم** **یقول** که بکنس گوید **لنا** و مراست خود را که **کونوا عبادا لی** باشید شما بندگان یا برستندگان **من** **یور الله** جز از خدای و **لکن کونوا** و لیکن گوید

انفساخ و انوار اشراق از صفحه وجه اولاج کرد و بصفت سعت و کسب یعنی قلب عبدی المؤمن متصف نشسته
مظهر اسرار بیسیع و بیسیر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب بدانها بر مطلق خود است
ی کند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی قدس سر فرموده که مقام ابراهیم مقام
خلقت هر که بدین مقام در آید از همه قتها این کرد و در آمدن بحرم سبب صورت اما نسبت از شیخ دشمن و دشمن
در حرم معنی واسطه ای باشد از شمشیر قطیعت دوست عاشقان از هیچ الم از الم فراق زیادت نیست بلیت
بیتهم که در ذی بانی ندارم بحیران کشتی طاقت ندارم **و لله** و مر خوار است **علی الناس** بر مردمان **حج البیت**
قصه خانه که **من استطاع** هر که توانایی دارد **الیه** بسوی بیت **سبیلا** از جهت راه و استطاعت بقول الم
شافعی زاد و راه است و سخن امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسی که زاد از آن حاصل شود و امام
اعظم مجموع زاد و راه است و استطاعت گوید و این طریق نیز شرط است **فمن کفر** و هر که نکور و بدعتیست
فان الله پس بدین کسی که خدای عز و جل **عن العالمین** بی نیاز است از همه عالمیان **قل یا اهل الکتاب** بگوی اهل کتاب
لیکفرن برای پوشید یا نمی پوشید یا ایات **الله** یا ایها که خدا در وجوب فرستاده **و الله** شهادت و خطای
مطلع است و **قل یا اهل الکتاب** بر آنچه شای کیند از کتمان حق و کفر با یا ایات ربانی **قل یا اهل الکتاب** بگوی اهل
توریه **لیکفرن** چرا باز میدانید **عن سبیل الله** از راه خدای که دین اسلام است و منع می کند **ان** کسی را
که بگوید بخدای دین حق را قبول کرده مراد عار بایست و رفقاً او که یهود ایشان را بکشتن خویش می خوانند
تکفروا می طلبید برای آن راه راست **هو** حاجی و انحراف یهود مسلمانان را می گفتند در دین شما کجی هست
یعنی این شخص که متابعت او میکنند آن پیغمبر خود نیست و نفی و صفت او را بر وجهی که تحریف داده بود
با اهل اسلام می گفتند حق بجانب فرمود که کجی طلبید در دین اسلام **وانتم** شما **اذا** و حال آنکه شما که اهل اسلام را آنکه
راه راست و دین بسندید اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید **و ما الله** بجا اید
و خدای بخیریت **فما تملکون** از آنچه شای کیند یا ایها **الذین یؤمنون** ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار
رضی الله عنهم میگردانید **لیطیعوا** اگر شما فرمان برید **فما** که می دانید **ان الله** از یهود که شاس بر قیصر و احکام
اویند **بر ذلکم** باز گردانید شما را **ایمانکم** پس از ایمان شما **کافرون** ماکو ویدگان یعنی اگر متابعت شاس
و متابعت او کنید شما را بر دین سازند و این شاس جهودی حقوق خود بود پیوسته عیب جوئی و بدی که مسلمانان
کردی و خواستی که سنگ تفرقه در جمع انصار افکند و ایشان دو قبله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میاز ایشان
حرب و قتال دایره فایز بودی چون مسلمانان شدند آن خصوصیت بود و اتحاد بدید شد شاس از روی حسد بدید
انگیزت که مکن عداوت میان آن دو فریق تازه کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند
و از واقعه بعثت که حری غطیه بوده میان قبیلین سخنی در میان افکند و قصید که در آن ایام مشتمل بر مذمت
خزرج گفته بود بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ایات قصیده بمساع خزرجیان رسید
از غایت آشتی ایشان نیز زبان بجاء اوسیان کشودند و میان تحمل نکرد آغان سبب خزرجیان کردند و
کار از محاربه قاتل کشید و در این طرفین مضامین قابل و میدار محاربه بسیار استند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن

کرده اند عمار از هر که میبایست بکشد قطعه زین چنانکه روی زرم بردان ز دیگری سوی جمع درنگ و تاز
در افتادند همچو شیر خزان بکر زوین و شمشیر بران فی الحال جبریل بدینها نازل شد و خواج عالم صلی الله علیه
بهر که ایشان در آمدن در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شما بر داعیه رسوم جاهلیت
دارم و پس از آنکه خدای شما را با سلام کرامی ساخته طریق دین داری فرمود میگردانید بشنود که خدای چه میفرماید پس
این آیه را بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بر بختند و اشک در آن یکدیگر را کار گرفتند و دانستند
که اگر فرمان یهودی بریزد از ایمان بکفر باز میگرداند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند **و کیف تکفرون**
و چگونه کافر میشوید **انتم** و حال آنست که شما باید که خوانند میشوید **علیکم** بر شما **ایات الله** قرآن و **فیکر رسول**
و در میان شماست رسول او **و من نعیم الله** و هر که جنک در زند بدین خدای یا کتاب **و نقد هدی** پس بدین
که راه نموده شود **الی حق** **استقیم** بسوی راه راست **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه که ویدگان از اوس و خزرج
اتقوا الله بترسید از خدای **حق** **تقوا** چنانچه سزای تو رسید است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه
تقوی بران وجه که حق او باشد همگی را می تواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرموده
ناصح این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بهیز کار می کنید بدان مقدار که مقدور شماست **و یزید**
الا و انتم **ستلکون** مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ ظنی بر موت واقع شد اما فی الحقیقه امر است باقامت
اسلام تا بر مسلمانان میزند **و اعصموا** و جنگ در زندی انصار **بجمل الله** بدین خدای که جل متار **خیما**
شما و بقول بعضی جل الله ایضا فراموشت یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند که جمع باشند در
اعتصام بدین متابعت سعید نام چه بی آنکه بظاهر و باطن جنگ در اتباع انحضرت زند نه راه بمقتضا اصیل
توان بودند بطول بر حقیقتی توان رسید **قطر** حاکم و متابعت سید رسل هر که کسی بنزد مقصود رسیده
از هیچ روی هیچ دری نه میدهد آنرا که آستانه او روی در ایات **و انتم** **فما** و بر آنکه مشوید از خدمت وی
و اذکروا و یاد کنید **نعمه الله** **علیکم** نعمتهای خدای را که بر شما افزوده کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر صلی
ایشان **او کفرون** آنرا یاد کنید که بودید شما با یکدیگر **اعداء** دشمنان که پیوسته با یکدیگر حرب میکردید **قال**
پس خدای بیوند داد **بین** **قلوبکم** میان دلهای شما بیکت اسلام و عین خدمت خواج امام **فاستخیر** پس
کشید شما **بینه** **اخوانا** بر حمت خدای برادران یکدیگر **و کشت** و بودید شما بواسطه صلالت و جهالت **فی شفا**
خفر **یکما** و مغانی **من النار** از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بوقوع دوزان و اگر مگر شما را بران حال ریافتی
هر آینه بدوزخ میرفتید **فاقتدر** **کم** پس شما را باز رهانید خدای **منها** از آن حفرم یا از آن آتش **لذلک** **مجهیز**
که میان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجد **ربیبی** **الله** میان میکند خدای و روشن میکرد و اند **لکم**
ایات برای شما دلایل و صلاحت خود را **لعلکم** **تقصدون** تا باشد که شما ثابت مایند بر طریق هدایت **و لکن** **منکم**
و هر آینه باید که باشد از شما **انتم** گروهی که ایشان **بذی** **الحج** بخوانند در میان با یکدیگر یعنی با اسلام یا بایلا
مؤمنان یا کافر و جمعی بر آنکه اس داعمیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای می خوانند **و یزید** **و یزید**
و بفرمایند بیکدیگر **و یزید** **و یزید** و باز دارند از مکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و مکر آنکه

وَيَوْمَ يَنْفَخُ الْمَوتُ وَفِي يَوْمٍ يَكُونُ فِيهِ الْمَوْتُ وَفِي يَوْمٍ يَكُونُ فِيهِ الْمَوْتُ وَفِي يَوْمٍ يَكُونُ فِيهِ الْمَوْتُ
خبر است و اشتغال این است و اول آن و آنکه در این ایام قایم موصوفه بدین صفات که مذکور شد **وَالْقَالُونَ** از جمله
شایستگان و بسندیدگان **وَمَا تَفْعَلُوا** و آنچه می کنید **وَيَوْمَ يَكُونُ فِيهِ الْمَوْتُ** پس هر این سه سبب را داشته نخواهد
شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما خواهد رسید نقص ثواب اگران گفته جانم قوی ثواب را لشکر میگوید قوی و
کان معکم مشکور و نقص در هر دو کلمه میخواند یعنی آنچه میکنند قایم از خیر است که در آن سار عمل ایشان
ضایع نخواهد شد **وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** و خدای داناست **بِالْمُتَّقِينَ** با حواله بر هر کارای **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** آنکه کافر شدند
بقرآن و محمد و آن که برین لاشرف و اصحاب او بودند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** باز دارند از ایشان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** مالهای ایشان که
بر شوق میل دهند و طلا خود را یا نقره را یا هر چه میگردانند از مال قوم خود **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و فرزندان ایشان که با امانت
و امداد ایشان ستیزه میزدند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** از عذاب خدای عزوجل **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه در کارهای ایشان در ملازمان آتش
دور خندند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** ایشان در آتش جاوید مانند کافرانند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** مثل آنچه نفقه می کنند و خود را بر
طلا خود یا اوسنیان و اصحاب و در حرب احد خرج لشکر کار می نمایند یا اخراجات شرکان در عید هاربتان خود
یا نفقه سنا حقان بر یا و سعه **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** درین زندگانی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** مانند باد است که باشد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
در آن باد سناحت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بر سر دشت زار و بی کشت و کاری **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** ستم کردند بر نفسها و خود را با حق
خدای عزوجل **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** پس هلاک و نابود گردانید آن باد ستمگشت ایشان را **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و ستم نکردند بر خدا
بنابود شدن و زوالت ایشان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** ستم میکنند و کار
عیل که بدان ستمی عقوبت میشود صاحب کشف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه کردند بر قوم و در
اشغال بدان کشت و زار میازد که شفقتی از آن بگریزد و گفتند مثل انفاق ناسندید ایشان در اهلان ایشان بود
مثل ریج مهلکه است در اهلان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** ای گروه کور و کورگان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** فرامیگیرید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** دوستی نماید
وَالَّذِينَ كَفَرُوا از دین مومنان که اینها جنسی همانند جمعی از صاحب با سنا حقان دوستی داشتند یا با یهود عقد و موالات بسته بود
بسبب نسبت قرابت یا حق رضاء یا قرب جوار و سر صداقت و فریاد استند خو تعالی نهی کرد مومنان از صمیمین
ایشان که بیکانه هرگز آشنا نشود **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** ای گروه کور و کورگان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** از روی تباهی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** دوست
دارند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** آنکه شما در آن باشید از رخ و شفقت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بتحقیق آشکارا شد است دشمنی یعنی
علامت عداوت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** از دهنها ایشان یعنی از سخنی که بر دهان ایشان می گزید و یهود پیوسته در تجسبی
عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنچه شما
میدارید دلهای ایشان از عداوت و بغضا **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان می رانند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** هر اینها
کردیم **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** برای شما آیه ها در روز موالات آشنایان و موالات یگانگان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** آنکه اگر هستید شما که از روی انصاف
وَالَّذِينَ كَفَرُوا تعقل کنید و در باید واقع نفع را که دوستان جانی اند و کسان ضرر را که دشمنان جانی اند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** تلبیه
بر خطا یاران که با غیاء و دوستی میزنند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** تغییر است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** تحقیر و حق آنکه آگاه باشید شما میدان خطا کاران
که با جفا کاران طرح دوستی افکنند پس با خطا می کنند بر وجهی که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** شما دوست میدانید ایشان را و میخواهد

که بر بهترین چیزی بر سرند که اسلام است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و ایمان دست تمیز دند و میخیزند شما را بدترین چیزی که
کفر است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و شما ایمان را در دنیا **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** کلمه به همه کابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و هر گاه شما
رسیدند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** گفتند ما نیز ایمان آوردیم مثل شما **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و چون با یکدیگر خلوت کنند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** الا ان
می نمایند و میگویند بر دشمنی شما را انگشتان از این **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** از غایت خشم و کینه **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بگوای محمد را ایشان را که شما
وَالَّذِينَ كَفَرُوا می بینید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که در دل دارید بیکدیگر را نیز توبیخ
بر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بل درستی که خدای داناست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بدان غلها که در دهان است و مطلع بر آن کینه که در
سینه های شماست بعضی بر آنند که این کلام دعا علیه است حق سبحانه پیغمبر خود را صولات علیه و سلام فرمود که بهلاک
ایشان دعا کند پس حق آنست که خدای عزوجل بر اینها در دهان خشم و کینه و خسد و رشک که دارید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
بیرای از حسد پیوسته عکین که جز می کنند نخواهد داد تسکین **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** اگر بر سر شما نصرتی و غنیمتی چنان
در حرب بدر بود **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** دلتان کرد اندل ایشان را و بد حال شوند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و اگر شما را سنا حق و الهی
چنانچه در حرب احد واقع شد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** خوشدل و فرحان شوند بدان و این علامت کمال اوست که بنعم
کیه شاهمان و بشادمانی کسی غنا کند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و اگر شما ای مومنان سیر کنید بر جفا یهود یا یکدیگر منافقان
یا از انکار **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و بی هر یک از مخالفه امداد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** شمار از این نکند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** مگر و جمله ایشان هیچ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بل درستی که خدای عزوجل **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** بدانچه شما می کنید از صبر و تقوی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و سنا حق است و لاطاله کنند بعلم
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن ای محمد چون امداد بیرون شدی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** از من و عایشه رضی الله عنهما که اهل بیت بقول بعضی آنروز
احزاب یابا ریده و صبح و اشهر روز احد است و آن هفتم شوال سنه ثلاث من الهجرة بوده آورده اند که ابوسفیان
لشکری از احباب عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت و یاسه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست
اسب با ایشان بود بجای احد فرمود آمد و حضرت رسالت علی علیه السلام پیوسته است که در مدینه توقف کند و در شهر را حاکم
مقتله نماید جمیع لیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مهاجر کردند و حضرت با هر کس از
مهاجر و انصار بقفال ایشان توبه فرمود و در اثنا طریق عبد الله ابی با سید منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مر لیر
نمودند و سید العاصی بن اهل سیم با هفتصد کس در برابر دشمن صف بر کشید که او اهل بر قفا و عینین را بر سوار کرد
و روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیر انداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر
فرمود و بتوقف در آن مرکز و عافقت آن بمالغ بسیار نمود و بنفش نفیس خود بتسویه صف مسکرها یون اقدام کرد
و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** سیساختی و میبایم کرد
بجهت مومنان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** جایهای ایستادن **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** برای کارزار و آن جانی بود که میباید لشکر بزرگ عوام نامزد
کرد و میسر بمقداد اسود داد و قلب را بجمع سپید و علی را بملازمت خود تعیین فرمود **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و خدای عزوجل
قوله های شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن می گفتید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** داناست بر بیستهای شما و بعلم قدیر دانسته بود
اذ همت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** چون قصد کردند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** دو گروه از شما که مسلمانیان بنوعار شما از اوس و بنو سلمه از خزرج **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
آنکه بدرستی کنند و باز گردند بوقتی که این ابی بزرگ گشت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و اوست یعنی بگونه که بر نژاد و باز گردند و حال آنکه خدای

وَلَهُمْ يَارَ وَكَهْدَارِ اِنْ دُرُو بُوَد وَفِي اللَّهِ وَبِرِضَايِ نَبِيِّهِ وَفِي كُلِّ الْمَوْتُونَ بَابُ كَيْفَ كُنْتُمْ مَعَنَا
تَا اِيْشَانِ نَصْرَتِ دَهْرٍ لَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ وَبَدَّ سَيِّئَ كَيْفَ نَصْرَتِ دَادِشَارِ اِيْشَانِ بَوْصَفِي كَرِ اَبَرِ دُرُو كُوِيْنْدُو اَنْ جَاوِي اَنْ
مَنْوَبِ بِيْدِيْنِ كَلَنْ وَنَتْمِ اَذَلَّةً وَحَالِ اَنْكِه شَاوِيْدِيْنِ خَوَارِ وَجِشْتِ شَمَانِ بَعِي اَنْكِه مِيْمُوْدِيْدِيْشَانِ اَزِ اَنْ
شَا اَحْسَانِي اِيْشَانِ قَا تَقُو اللَّهُ بَسِي بِي سِيْدِي اَزِ اَنْكِه وَبِكُشْتِ مَشْرُكَانِ وَبَارِ كُشْتِ مَنَا فَعَانِ بِيْدِي اَشُوِيْدِ اَعْلَمُ
تَشْكُرُوْنِ شَايْدِ كُتُوْفِي يَاسِيْدِ وَشُكْرُ كُوِيْدِ نَافَعَتِ نَصْرَتِ بِي شَاوِيْدِي اَدَبِ كَرْدِي اَزِ نَصْرَتِ مَوْمَنَانِ دَرِ حَرْبِ
خَبَرِ مِيْدِيْدِي كُوِيْدِي اَدَبِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ
اِيْكَانِيْتِ نَمِيْكُنْدِ وَبَسِيْدِي نِيْسَتِ اَزِ اَنْكِه كَرْدِي اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ
بِي اَلَا اَنْكِه اَزِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ
دُرُو اَزِ اَحْلُوِيْدِي بِي شَرْطِ صِيْرِ وَتَقُوِي جَا نِيْمِيْدِي اِيْشَانِ اِيْجَابِيْتِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ
صَبِي كُوِيْدِي اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ اَشُوِيْدِ
رَسُلِ رُوِيْدِي اَزِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
وَآخِرِ بِيْضِ اَزِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
بِي اِيْشَانِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
مَنْ اَلَا اَنْكِه اَزِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
كُدُرُو اَزِ حَرْبِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
اَزِ اَنْبِ اَسِيْلَانِ بِيْسَتِ بُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
وَمَا جَعَلَ اللَّهُ وَكَوْنِ دَايِدِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
وَبِرَايِ اَنْ تَايِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
خَدَايِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
نَمِرُ كَرْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
اَزِ اَنْكِه كَا فَرُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
كِه هَفْتَا اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
بَارِ كُرْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
اَنْ فَرُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
كُرْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
بَحَارِ بِي قِيَامِ مَوْمَنَانِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
دُرُو اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
مِيْلَانِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
مَرُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي

عليه وسلم ايشان را اگاهي در بجاي نرسيد و جمعي اندك كود ايشان بدهي رسيد با الوتوقف كردند و باقي سخن
اين خود التفات مانوده متوجه اخذ غنيمت شدن شامت مخالفت فرمان بنوي در لشكر اسلام رسيد و خال و وليد
و كنه را بجهل كه عزيمت هزيت داشتند چون رخنه كوه را از حارسان و محافظان خللديدند با جماعي از كفار
بر سر عبد الله جبري تا خنند و او را با ياران ايشان قتل آورده از عقب لشكر اسلام در آمدند و قضيه فتح منعكس شد و
ظفر كفار بچشمگان ايشان رسيد باز كشتند و اهل ايمان را كه گريختند عارفان بودند از يره سان درميان گرفتند
و سيد الشهدا حمزه رضي الله عنه با جمعي از اصحاب شريعت شهادت جشيد بر رخ ديگر روي بگريز نهادند و جمعي در
ملازميت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه هجرت كردند و از يره سان رنجيدند الفقه هم بدان انجاميد
كه بسنگ بدل و هجران در شاهوار در دج لعل ابد رسيد و بخار از رده شد فطهر بود لعلش سهيل رخنه
سنگ در اندك اهل بخنده چون سهيل رفته و فو سبك آمد سنگ در دم عقيق رنگ آمد و حضرت درميان كشتگان
افتاد و بعد جمعي از اصحاب بجانب شعب احد رفت و كفار از باز كشته روي بگريز نهادند و حضرت چون از شهادت
عم خود حزن و مشله كردن و با بعضي ديگر از كشتگان و قوف يافت بر خاطر مباركش خطور كرد كه نيز نيز بر
هدف حال اهل ضلال افكند از بارگاه كبريا و جلال ايزايت نزول اجلال يافت كه لَيْسَ لَكَ نِيْسَتِ تَرَايِنِ الْاَيْمِ
از يركار كه نيز كفارت شَيْءِ جِيْزِي عِيْنِي زِيَامِ اسْتِيْصَالِ اسْتِيْصَالِ اِيْنِ طَايِفَةِ بِيْدِيْتِ تَوْنِيْسَتِ اَوْتِيْوِيْ
عَلَيْهِمْ كَفْتِه اَنْدَاوِ اِيْجَابِيْعِي اَلَا اَنْ اسْتِيْصَالِ اِيْنِ تَوْنِيْسَتِ اِيْنِ تَوْنِيْسَتِ اِيْنِ تَوْنِيْسَتِ اِيْنِ تَوْنِيْسَتِ
اَنْتِ كِه اَوْبِرَايِ عَطْفِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
از چهار جبري يا شكسته شود در كن دولت ايشان بقتل صادد فرستد يا به هزيت روي از بيش لشكر اسلام
يا اَنْكِه تَوْبِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
قَا تَقُو اللَّهُ بَسِي بِي سِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
و بِيْخَدَا اِيْشَانِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
نِيْزِي بِيْشَا و عَزَايِ كُدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
بِرِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
تَوْبِيْوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
تا و قِي مَعِيْنِ اَنْكِه اَزِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
خَدَايِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
از عَمَلِي كِه بَرِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
بَا لَزَاتِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
تَا دِيْبِ اَطِيْعُو اَللَّه و فَرْمَانِ بَرِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُوْنِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي
كِه سَبَبِ اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي اَشُوِيْدِي

ويعلم علينا وان مراد اوله برای است تا سید کرد و **يَعْلَمُ اللَّهُ** و برای آنکه برینند جزای باید انداولیا او
الذین آمنوا صبراً تا آنکه بدو وید اند **وَيُخْلِقْ** و برای آنکه از کبر و منکم **شَهْدًا** از شما گواهان یعنی گواهان
باشید که در معرکه جهاد کلام جان فدا کرده و کد روی بگریز آورده **وَاللَّهُ** و خدای **لَا يُخَيِّطُ الظَّالِمِينَ** دوست نمی
ستکاران را که مشرکانند **وَاللَّيْطُ اللَّهُ** و نایب دیگر در مراد اوله آنست که با کد کرد اند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** مؤمنان را از
کناه جبهلهای که باهل ایمان میرسد کفر و نوب ایشانست **وَيُخْلِقُ الْكَافِرِينَ** و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلا
سازد کافران را **وَيُخْلِقُ الْكَافِرِينَ** آبی بدارید **وَيُخْلِقُ الْكَافِرِينَ** آنکه در آید بهشت **وَلَا يَخْلُقُ اللَّهُ** و ندید خدای **الَّذِينَ آمَنُوا**
مَنْ آنانرا که جهاد کردند از شما **وَيُخْلِقُ الْكَافِرِينَ** و ندید شکریان را بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم
و وقوع نوابی شخصی آنست که در محنت مجاهد برکت شاهد نتوان رسید **جِلَّتْ** بلی که ستم خارج کنند
بهر آنست که دیگر سخن کل نکند **وَلَقَدْ كُتِبَ** و بدستی که شهادت کرد از روی اشتیاق **لَقَدْ كُتِبَ** از روی
برکت یعنی شهادت را از قبل **وَلَقَدْ كُتِبَ** بدیش از آنکه شاهد کنید اسباب آنرا که هر بیت **فَقَدْ كُتِبَ** پس
تحقیق بدید آنرا که طبعید از مقامه کنار **وَلَقَدْ كُتِبَ** و حال آنکه شای نکرستید بیایان و برادران شما که
مقتول میشدند یا نظری کردید در پیغمبر علی الله علیه وسلم و او را نشناخته در خلاص خود میکوشید بد آورده
که چون حضرت رسالت صلوات الله علیه بر رخ خورده در میان کشتگان نهان شد با لبین لعین صلی الا ان عمدا
قد قتل در میان خاص و عام افکند و قوی از ضعف اهل اسلام خواست که رجوع بعد الله علی بنی موده التماس کنند که از
ابوسفیان برای ایشان خط امان بستاند و قوی دیگر بخند و بعد از آن انحضرت صلی الله علیه وسلم منفرمان
ملات میکرد که چرا فرار برقرار اختیار کردید و پشت مریدان کارزار آوردید ایشان زبان عدو کشوده گفتند **أَوَأُؤَدُّ**
قل نوشنود بر روزگار بریا شورید شد و از غایت ترس یکجخت حضرت عزت دفع عدو ایشان را آیه فرستاد که
وَأَنفِخُ و نیست بندگان سوره من **أَلَمْ يَرْسُلْ** مگر فرستاده از پیش من **قُلْ خَلَفَ** بدستی که بگذشته اند من **قُلْ**
الرَّسُولُ بدیش از روی فرستادگان **أَفَأَمَّا مَا نَسَبَ** آیا اگر میرد این پیغمبر **وَقَتْلَ مَا كُتِبَ** یا کسی که دید شما
عَلَى أَغْصَانِكُمْ بر آغصان خود یعنی ترک جهاد می کنند یا مریدان میشوید **وَلَقَدْ كُتِبَ** و هر که کرد و برین باز رود
باز نداد یا ترک جهاد کرد **وَلَقَدْ كُتِبَ** پس زاین نرساند بران بر کشتن خود خدای را **وَلَقَدْ كُتِبَ** چیزی که در روز قضا
و منافع برود و اینست **وَيُخَيِّرُ اللَّهُ** و زود باشد که خدا دهد خدای **الشَّاكِرِينَ** مر سباسب دارند که نوا و ماگان **لَقَدْ كُتِبَ**
و بنامد و منزه هیچ نفسی را ان **مُؤْتٍ** آنکه میرد **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر بهشت خدای و فرمان او و نوشته است خدای این
کم را در لوح محفوظ **كُتِبَ** نوشته **وَلَقَدْ كُتِبَ** زمان او بدیده شده کسی پیش از آن نمرد و از آن نیز درنگ دارد
درین آیه نیز سنانا است بر جهاد و دلی ساختن ایشان در میدان سنانده با اهل عناد جهر که داند که هر
مقرر و اصل و مقدر است هر آینه دلی خواهد شد در مبارزه و شوق در میان **وَلَقَدْ كُتِبَ** و هر که میخواهد
بجهادی که کند **وَلَقَدْ كُتِبَ** بادا این چنان **وَلَقَدْ كُتِبَ** بدیم او را از دنی آنچه مقدر کرد ما **وَلَقَدْ كُتِبَ** و هر که
خواهد با اهل خود **وَلَقَدْ كُتِبَ** جزای آنچنان **وَلَقَدْ كُتِبَ** بدیم او را آنچه خواهد و از روزبرد در بهشت
وَلَقَدْ كُتِبَ و زود باشد که ما بادا شایم **وَلَقَدْ كُتِبَ** بدیم شکر کنندگان را بر نعمتی که **وَلَقَدْ كُتِبَ** و جند از پیغمبران

یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق **قَاتِلْ** کارزار کرده **وَلَقَدْ كُتِبَ** و با او بودند ساه فراوان در پی نام سیاهی
که کم از هزار باشد و در معین المعانی گردیده هزار یاری بجو ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اقبایا پیغمبر
خود بودند **وَلَقَدْ كُتِبَ** پس سستی بر روزید این پیغمبران و اصحاب ایشان **وَلَقَدْ كُتِبَ** بدینجهت بدیشان رسید
از عینهای **وَلَقَدْ كُتِبَ** در جهاد با کفار **وَلَقَدْ كُتِبَ** و ضعیف نکشتند از بسیاری حرب **وَلَقَدْ كُتِبَ** و
خی نکردند با دشمنان قهر بر منزه است و آنکه ایحاب این بنوده از ابوسفیان خط امان طلبیدند **وَلَقَدْ كُتِبَ**
وَلَقَدْ كُتِبَ و خدای دوست می دارد صبر کنندگان را بر جهاد **وَلَقَدْ كُتِبَ** و ماگان **وَلَقَدْ كُتِبَ** و بنوده قول درین بعد از
قتل نبی ایشان اگر واقع شده **وَلَقَدْ كُتِبَ** آنرا که گفتند **وَلَقَدْ كُتِبَ** ای برورد کار ما میامرز **وَلَقَدْ كُتِبَ** کناه امارا
که سبب منع حضرت و قتل صاحب دعوت ما بود **وَلَقَدْ كُتِبَ** و در گذار از حد گذشتن ما را **وَلَقَدْ كُتِبَ** در کار ما **وَلَقَدْ كُتِبَ**
وَلَقَدْ كُتِبَ و استوار دارد قدمهای ما در وقت مقاتله با اعدا **وَلَقَدْ كُتِبَ** و یاری ده ما را **وَلَقَدْ كُتِبَ** بر کوه
ناگرویدگان **وَلَقَدْ كُتِبَ** پس بداد خدای ایشان را برکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب **وَلَقَدْ كُتِبَ** با د
این عالم یعنی حضرت بر دشمن و یافتن غنایم **وَلَقَدْ كُتِبَ** و دیگر عطا کرد ایشان را **وَلَقَدْ كُتِبَ** بدادش آن عالم یعنی
نعم بهشت بارضا و لغا **وَلَقَدْ كُتِبَ** و خدای دوست دارد نیکو کار را یعنی صابران را و تر و عقیان ثواب
دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و وقعه با فزید کار هر دو **وَلَقَدْ كُتِبَ** من فلاخ از هر دو و مراد و صل و پس **وَلَقَدْ كُتِبَ**
ای که و گردیدگان **وَلَقَدْ كُتِبَ** اگر فرمان بریدر کار و فرزند ایشان جمعی است که از ابوسفیان طلب امان
میکردند و در کشف آورده که منافقان مؤمنان را می گفتند این زمان پیغمبر کشته شد و روایت دولت کفار استعلا
یافت شمار دیگر باره بدین خود رجوع بایک در حق تعالی میفرمایند که اگر فرمان منافقان کار کنند **وَلَقَدْ كُتِبَ** باز کرد
شمار **وَلَقَدْ كُتِبَ** بر آغصان شما یعنی یکدیگر باز برید **وَلَقَدْ كُتِبَ** پس آنکه کردید شما **وَلَقَدْ كُتِبَ** زمین کاران در هر دو
سرای بر فرمان دشمنان **وَلَقَدْ كُتِبَ** بلکه بر این که خدای **وَلَقَدْ كُتِبَ** یا رومد کار و دست دار شماست پس با کفار
دوستی میکنند و حضرت انفرحق میگوید **وَلَقَدْ كُتِبَ** و خدای پیغمبر یاری کشت کاشت **وَلَقَدْ كُتِبَ** زود باشد
که در افکند **وَلَقَدْ كُتِبَ** در دلهای کافران **وَلَقَدْ كُتِبَ** ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احدی در دل کفار
افکند که با وجود ظفر و غلبه و جبهتی ترک کفره باز کشتند و القاء و رعب در دل ایشان بحسب بود **وَلَقَدْ كُتِبَ**
با آنکه ایشان شکر آوردند **وَلَقَدْ كُتِبَ** بخدای و اینا از کوفت **وَلَقَدْ كُتِبَ** آنچیز بر آنکه فرستاده است خدای **وَلَقَدْ كُتِبَ** با شراک آن
وَلَقَدْ كُتِبَ یعنی و برهانی تا ایشان را عذری بودی عرض نمی جفت چه اگر جمعی بودی فرستادی **وَلَقَدْ كُتِبَ** و بجای ایشان
آنست و وزخ است **وَلَقَدْ كُتِبَ** و بدادام کاهیت ستکاران را در وزخ **وَلَقَدْ كُتِبَ** و هر آینه راست
که خدای **وَلَقَدْ كُتِبَ** و عدو خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود ناصر میکردند مظفر بودند چون ترک
صبر کردند غلبه شد و در صحیح ماکر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر
خود را این نصرت نکرد که در عرب احد جمعی برین سخن انکار کردند این عباس فرمود که من از کتاب خدای می گویم
که فرمود و عدو نصرت من یا شایر است **وَلَقَدْ كُتِبَ** آنکه نام کمی کشید کافران از روی شتاب **وَلَقَدْ كُتِبَ**
بخواست خدای یا حکم او یا بنصرت او بدو اول روز ظفر شمارا بود **وَلَقَدْ كُتِبَ** تا آنکه که شایر در لشکر شد **وَلَقَدْ كُتِبَ**

سرکان برو تو بایمالت شایسته انص و صلاست **فَمَا زَجَرْتَهُ** پس بجانشین که ترا سید از رحمت حق سبحانه
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ نرم کشی برای من نه زمان احد نزول آید در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از آنرا بعت
 اهل هزیمت با ایشان تغلیط و تشدید نفرمود بلکه مرا سرود مجبور و لوازم خوش خوی بنسبت انجاعت رعایت نمود
 حق سبحانه میفرماید که نرم بخنی و مینک خوی تو بر حمت من بود **وَلَوْ كُنْتَ فَظًا** و اگر می بودی تو درشت خوی یا غش
 کوی یا جفا کننده **فَلْيُطِطِ الْقَلْبُ** سخت دل و فامه را بآن **لَا تَنْصُؤْا** هر اینه اصحاب تو بر آنند شدندی **فَرِحُوا**
 از نزد یک تو و با تو یار امیدندی **فَاغْفِرْ عَنْهُمْ** پس در گذار از ایشان و قصیری که در خدمت تو کردند
اسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان اهالی را که در ادای حقوق من و فرزندان و شاورم **وَمَا لِلدَّيْنِ**
 و مشاورت نمایی با ایشان در کاری که از حق تعالی حکم حرم بآن صادر نشده کلی کوی که مشاورت مخصوص
 بوده با مور و جاره و مقاتله با کفار **فَاِذَا لَحِقَ رَبِّي** پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت **فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**
 پس توکل بر خدای کن نه بر مشورت **اِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای **يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** دوست میدارد توکل
 کنندگان را متوکل حقیقی کیست که از غیر حق ترسد و بغیر او امیدوار نباشد **يُضَرِّكُمُ اللَّهُ** اگر خدای شما را
 نصیب دهد تانجه در حرب بدو واقع شد **فَلَا خَالِي لَكُمْ** پس نباشد علیه کنندگان بر شما **وَأَنْ يَخْلُكُمْ** و اگر
 فرو گذار شما را جانچه در حرب با احد وقوع یافت **فَنُجَا الَّذِي** پس کیست آنکه **يُنْصُرُكُمْ** یاری دهد شما را **وَأَنْ يَخْلُكُمْ**
 پس از فرو گذاشتن او **وَعَلَى اللَّهِ** و بر کرم خدای **يَلْتَوَكَّلُ الْمُؤْمِنُونَ** باید که توکل کنند با او و در بندگان و ماکان و نباشد
 و سر اینور **لَنْ يَمِيزَ بَرَاءَانِ** آنکه خیانت کنند در غیبت بعضی اغیار و عیار از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق
 میهنوند که ما را از هر غیبت که می افتد زیادت الحاح ضعفنا چیزی بد آید که خیانت پیغمبر در قسمت غیبت
 روانیت و گویند از غیبت بد کلمی با قطیفه مسیح رنگ شد و جمعی سیه کلیان از روی نفاق نسبت آن
 بحضرت سید علی الاطلاق صلوات الله و سلامه علیه کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصاً و ذمه جمیع انبیا
 از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غیبت خیانت نکند **وَمَنْ يَفْضَلْ** و هر که خیانت کند در غیبت
يَأْتِ بِمَافٍ باید بنگاه آنچه در آن خیانت کرده بر گردن **وَمَنْ يَفْضَلْ** روز ستیز و علی روس الا شهدا بدلا نصیب
 یابد اگر همه سوزنی باشد یا رشته در آخار آمده که شخصی بعد از قسمت غیبت رسن گفته که قبل از قسمت بدو
 بود نزد حضرت رسالت او و صلی الله علیه و سلم آنحضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری **وَمَنْ يَفْضَلْ**
 پس تمام داده شود در آن روز **كُلُّ نَفْسٍ** هر تنی را **مَا كَسَبَتْ** جز آن آنچه کرده باشد از خیر و شر **وَمَنْ يَفْضَلْ**
 و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جز **الَّذِينَ اتَّبَعُوا** آیه هر کوی کند **وَأَنَّ اللَّهَ** خشنودی خدای را ترک مطلقاً
 یعنی نباشد **كُنْ بَاءً** همچون کسی که باز گردد **بِحُطْأَةِ اللَّهِ** بخشی از خدای بسبب خیانت و **وَمَا وَدَّ اللَّهُ** و آرام جای او
 باشد و در حق **وَالْمُصِيبُ** و بجای بازگشتی است و در حق **هَدَى** انبیا و اهل امانت که تابع رضای حق اند **وَجَاثِ**
 خداوندان یا بیاهای بلند نام را ایشانراست در جهاد **عَنْدَ اللَّهِ** نزد خدا **وَاللَّهُ يَبْصِرُ** و خدای بیناست **وَمَا**
يُخْلُونَ یا آنچه می کنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری **أَقْدَرُ اللَّهُ** تحقیق منت نهاد خدای علی
الْمُؤْمِنِينَ بر کوی و بکل **أَدْبَعَتْ مِنْهُمْ** چون فرستاد در میان ایشان **رُسُلًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** پیغمبری هم از ایشان

یکدیگر گفتند **فَاتَوْهُم** بس بدیدیم ایشانرا **انصیبهم** بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه باینه
 اولوالارحام منسوخ گشت **ان الله کان** بدستی که خدای هست **علی کل شیء** بر همه چیزها از نهود و وثوق
 مخالفات **شهدا** حکواه آورده اند که جمیع زوج و سه عدل الربیع رضی الله عنه با جمیع زوجیه ثابت بر قبس
 ائمه نشوز بیش گرفته یا شوهر بی اطمینان بسیار گرد و شوهر از غایت اضطراب طبعان بر روی وی زده او شکایت پیش
 ببرد و با اتفاق بد بلا زمت حضرت رسالت علی علیه السلام رفته قصه گذشته را بموقع عرض رسانید و لغزمت
 تصاص بر شوهر وی حکم فرمود بدو دختر متوجه طلب قصاص شد روی بدو سجده دادند و جبریل آیه آورد که
الرجل فوامون مردان کار گذار از آمدن تسلط یافته **علی النساء** بر زنان و قایم امور معیشتی ایشان حضرت رسالت
 صلوات الله و سلامه علیه بدو دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خطای کاری خواست و الذی اراد الله
 خیر مفهوم آیه تقصیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کنند و کار فرمایند و زنانشان **افضل الله** بسبب آنجیر که تقصیل
 کرد خطای و افزونی داد **بعضهم** بعضی از ایشان را کرد **علی بعض** بر برخی دیگر گذاشتند و تقصیل مردان کمال
 عقل و علم و وفور سز و فهم است و بجهل و بکل صوم و صلوة و بجهل طاعت و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز
 عید و غار حاره و شهادت در حدود قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل
 اکمل و اشرف است **و یا انفوا** و دیگر فضیلت دادم از مردان بر زنان بسبب آنجیری که نفقه می کنند بریشان **بن اموالهم**
 از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه **فانما الحاکم** بس زنان شایسته **حاکمات** فرمان برندگان اند **خیرا**
 یا قیام کنند کل بحقوق و ازواج **حاکمات الغنیب** نگاه دارند کان مرعیان و ازواج را یعنی حفظ العیب ازواج رعایا
 کنند در عفت و عصمت **یا فضل الله** بآنکه نگاه داشت خدای ایشانرا **واللذی** و آن زنی که **خافون** میدانند **شور**
 ناخواری و تسلط ایشانرا **انظروهم** بس بنگرید بر ایشانرا از آنکه مانی که دلهای ایشانرا نم گردانند یا تعلیم و هدایت
 و آگاه کنند از تعظیم حقوق ازواج **و انجزهم** و بریزان ایشان **فی المصاحح** در مواضع که با همایی یا ایشان در میان
 خواب باشند یا بخت بریشان **کیندوا فی نوق** و بریزند ایشانرا از دزدی که نشکند و غرض او هیچ حضور از دست
 نگیرد اند گفته اند و عظم نزدیک خوف نشوز است و هیچ بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت نگرار نشوز **فان اطعتم**
 بس اگر فرمان برین شمارا و از آنچه مکر و طمع شاست باز آیند **فلا تبغوا** بس طلبید **علین سبیل** بریشان راه
 میدادی **لی الله کان** بدستی که خدای **علیا** بر تو را از آنکه بظلم بریشان راضی شود **کیس** بر تو را از آنکه
 مظلوم را فر و گذارد **وان خفتم** و اگر داند ثامای حکم شرع یا اولیاء و زوجین **فما بینهم** ناسازگاری و خلا
 میان مرد و زن **فاتبعوا** بس بر آنکس آیند برای تحقیق نشوز **حکما** داور که حکم کنند **بینهما** از کسان
 شوهر تامانی از نصیر مرد را از ریخت بزین و نفرت از او معلوم کند **و حکما علیهم** و میانجی دیگر که صلاحیت
 حکومت داشته باشند **ز اهلیا** از قبیله و اقربای زن تا او نبیند مکنون خاطر زن را از طلب محبت و میل فر
 بداند **انیریما** اگر خواهند حکمین **اصلاحا** بصلاح آوردن کار و زوجین **بوق** الله سازواری و فکند خطای
بینهما میان زن و شوهر **لی الله کان** بدستی که خدای **علیا** دانا بصلاح زوجین **جعی** آگاه
 از مقاصد حکمین **و اعبدوا الله** و بپرستید خدایرا **ولا تشركوا** و انباشد مگیرید **شیئا** بوی چیز را از صنم

وغيره **وَالَّذِينَ** ونيكویی که در حق بقول و فعل **يُنْفِقُوا** و یا خدیشان بصله رحم **وَالْيَتَامَى** و بایتمیا
بدانوازی و کار سازی **وَالسَّائِلِينَ** و بادریشان صدقات و زکوات **وَالْمَخْرُجِينَ** و با همسایه خویشاوند
بشفقت و مرحمت **وَالْمَلَائِكَةَ** و با همسایه پیکانه آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر و جد جوار ناجمل بر
مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر یا شد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان در هیچ مسلم بر وایت
رضای الله عز و ار شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن بجاره بواقعه امام قشیری قدس سره فرموده که هرگاه جاری
تو مستحق آفت است که با وی احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دست بطریق اولی که فرونگاری و خوا
ستفرقه و خیالات در تیرا از وی باز داری و یا همسایه بد دل که روح است نیکویی نمایی و او را از مسکنات
و محاورت با موجودات منحرفه های و همسایه روح را که دست از غیبت و اطمینان نمودات و بجای مکاشفات مانع شو
و از هر سن و اولتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که **فَطَمَحْ** همسایه و همنشین همی هر اوست
بادل و کد او اطلس شده هر اوست در انجمن رفیق و نهان خانه جمع با همه هر اوست ثم بالله هر اوست **وَالصَّاحِبَ بِالْجَنَّةِ**
و دیگر نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشف فرموده که مراد صاحب است و می تواند بود که رفیق سفر باشد
یا شریک در تعلیم و علم و کسوف حق و یا همنشین در سجده و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت حق صحبت است و نیازی
بر همه بانی باشد **وَالسَّبِيلَ** و بار همدان و همدانان **وَالْمَلَائِكَةَ** و باید کان و برستاران که در دست
تصرف شما اندان **اللَّهُ** بدست که خدای **لَا يَحِبُّ** دوست نمیدارد **مَنْ كَانَ** هر که باشد **خَتْلًا** خرمند به بکر
که تنگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و همدانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند **وَلَا يَحِبُّ** نازد خود
ستاید که در حقوق الهی مودی سازد و نه با احسان با خلق پرورد از **الَّذِينَ يَخْلُقُونَ** دوست ندارد خدای آنان را که بخل
میورند آورد اند که جسی از یهود انصار را از روی نصیحت میکشند مال خود بدین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و یاران هاجر او نفقه میکنند که اندک زمانی را از فرمانده و محتاج کردید و آمو کار او معلوم نیست که بیکجا خواهد کشید
این آیه نازل شد که خدای دوست نمی دارد آنان را که بخل اند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و می یوشند از خلق **وَمَا آتَيْنَاهُمُ اللَّهُ خَيْرَ خَلْقٍ** از نعمت خویش یا مراد بیا نعت
و صفت حضرت رسالت است صلوات الله و سلامه علیه که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توبه و انوار بوشیدند
وَأَعْتَدْنَا لَهُمُ الْجَنَّةَ و ما داده کرد ما ایم **لِلْكَافِرِينَ** برای یهود که عطا ی الهی یافت حضرت رسالت بنامی رای بوشند **عَذَابًا مُهِمًّا**
عذاب خوار کنند که عذاب دوزخ است **وَالَّذِينَ** و برای آنان نین که بر عداوت رسول صلی الله علیه و سلم **يَتَّبِعُونَ** و بایست
نفقه میکنند مالها خود را **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و بایست
لشکرها جمع می کردند و مالها خود خرج ایشان می نمودند یا ساقان که اتفاق ایشان مبتنی بر و یا وسعه بود یا در
یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اعراض و اعراض نفقه می کنند **وَلَا يَتَّبِعُونَ** و نمی کردند از روی حقیقت
بِاللَّهِ خَلَقَ و **بِاللَّهِ** و در روز باز میس که قیامت **وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ** و هر که باشد دیوس کش معنی الملیس
لَهُ قَرِينٌ و در یار و درم ساز **قَرِينًا** و قریبی که اوست در دینی و هراینه در آخرت نیز با او خواهد بود و ملا
حق تعالی فیلس الفی حکیم الله میباید **فَطَمَحْ** هر گاه این که در حق تو اوست آن سر این همنشین تو اوست دوستی

بند بیدار و ناخوشی

چو جان میزاید در دو عالم ترا بکار آید دیوار همنشین خوش کن نفس بد ازین خوش کن **وَمَا آتَيْنَاهُمُ اللَّهُ خَيْرَ خَلْقٍ**
و چه چیز بودی بر کافران وجه زیان داشتی بر ایشان **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و بایست
قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و بایست
آوده است خدای بدیشان **وَمَا آتَيْنَاهُمُ اللَّهُ خَيْرَ خَلْقٍ** و هست خدای **يَهْمُ** بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان **عَلِيمًا** و دانای
و اخبر آنها خواهد داد **اللَّهُ** **لَا يَنْظُمُ** بدستی که خدای **يَهْمُ** نکند **شَقَالٌ ذَرَّةً** هر سنگ ذره در وزن و ذره موی
برخ و اگر نیک که از غایت مغربی حق نظر برنگردند ظاهر نشود و آشکار است که ذره جبریت که بشعاع افتاب که از
دو افتاد در هوا ظاهر گردد و آنرا جلدان و وزنی نبود حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نرا از ثواب معین
م سنگ ذره که خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و واضح است که در عمل کافر و منافق تعدیل
ذره ظلم واقع نشود **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و بایست
افزوده گرداند تو بر تو **وَيُؤْتِي** و بدهد او را از اید بر ثواب عمل **بِإِيمَانٍ** از نزدیک خود بفضل و رحمت و استحقاق
انکس **أَجْرًا عَظِيمًا** عطا می بزرگ و بی اندازه اجر و عطا گفت بجهت آنکه تابع است و مزی بر آن **فَكَيْفَ** چگونه
خواهد بود حال کفر و وظلمه **إِذَا حُيِّنَا** وقتی که یاریر ما **يَكُنْ** است از هر کوی از ام گذشته **بَشِيرًا** کوای
که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال است خود کوای خواهد داد **وَيُحْيِي** و بیاور بر وی **يَحْيِي**
مَوْلَا برین کوی از امت تو **شَهِيدًا** گواه نا اقامت شهادت کنی بر ایمان و منان در لطایف قشیرت میگذرد
که چون پیغمبر اصلی الله علیه و سلم شفیع است ساختند شهید است نین خواهد بود و مقرر است که شهادت بنویسند
خواهد کرد که بحال شفاعت باقی ماند **وَيُؤْتِي** آنروز که واقع شود در کوی انبیاء و آن روز قیامت است **وَالَّذِينَ**
كَفَرُوا دوست دارند آنکه کافر شد خدای **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و بایست
شود **بِعَمَلِهِمُ** بدیشان زمین یعنی نفی کنند ایشان را چون مردکان و معیوف نکردند یا کتاب است از آنکه ایشان
آرزو مند آنکه کمال شوند چه زمین پاک راست شود **وَلَا يَكْتُمُونَ** و نبوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای
پوشند **حَدِيثًا** سخن را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که گوید اید بخدا و رسول **لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ** که نماز مکرر دید **وَلَمْ**
تُكَلِّمُوا و حال آنکه شما مستان یا شیدا از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست جهان عبادتیت مانع
بها بکن نهی است از آنکه سب مکرر مانع است از آداء عبادت روزی جمع از سجده در خانه عبد الرحمن معروف رضی الله
بشر بخیر که در از وقت صباح بود اشتغال داشتند و در میان سراندازی و پیوستن صدای از آن شام با سماع صحابه
گرام رسیدن نیاز برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرق را در چهار موضع که مثبت است
خلف خود و این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر نیاز نزدیک مشوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و تا وقتی که بداند **مَنْ يَقُولُونَ**
آنچیز را که در نماز خوانید محققان میگویند خطاب می کند بسوی قوی روحانیه که در قیامان شهری بر سر خطبه
دارند که نزدیک مشوید نیاز قرب در مجلس جامع دل وقتی که مستان یا شیدا از سکر غفلت و شہوت تا وقتی که از
مستی هوشیار شوید داند که چه می گوید و بشناسید که سخن یا کوی میگوید المصلی یا جری به **فَطَمَحْ**
ای که درستی هستی مانند دایم در خود برستی مانند بر سر ایوان وحدت کیرسی چون تو در زندان بستی مانند

کَلْبًا یعنی نزدیک مشوید نماز در حالی که جنب باشید و محتاج بغسل **الاعرابی** **سبیل** مگر آنکه روئد مکن
باشید در راه یعنی مسافر باشید یا شما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توان گذارد دیگر هیچ وجه روا نباشد در آن
نماز گذاردن **تَنَفُّسًا** تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوات موضع آنست یعنی جنب در سجده
مگر آنکه راه بران باشد **لَا تَسْتَمِرُّ** و اگر باشید در وقت جنابت **مَرَضًا** بیمار آن مراد بیماری است که در آن از استقامت
آب ترسید **أَوْ عَلَى سَفَرٍ** یا باشید در سفر **أَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ** از خلایای و محل
شده باشد بخروج خارجی از احد السبلین **أَوْ لَسْتُمْ مِنَ الْمَنَاءِ** یا بسوده باشید زن از امام شافعی رضی الله عنه
بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملامت بدن زن شود از غیر محارم و اجنبیه صغیر و وضو لازم شود
هر دو مستقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمة الله بر آنست که لمس شهوت و وضو می شکند و بغیر شهوت
ناقص نیست و امام اعظم رضی الله عنه میباشند فاحشتر آنکه تماس فرجین است بی جای و انتشار آن ناقص و
می دانند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محوطت بلی و غیره **فَلَا تَجِدُوا مَاءً** پس نیاید آب را
تَتَمَتَّعُوا پس قصد کنید **صَعِيدًا طَيِّبًا** خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات واقع شده و شهر غزوه بنی
المصطلق است که شبانه سیاه اسلام در منزل بی آب بود و پیش از صبح غایت محنت داشتند تا وقت
نماز خود را بآب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها کرد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا آنکه
و مرد بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رضی الله عنه بردند و او بخیر مایش
در آمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سر در کار وی نهاده در خواست صدیق زبان بطعن صدق بگشاد و سر
انگشتان نیز طعن بر نهیگاه او زد تا گاه سید عالم صلوات الله و سلامه علیه بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحت
اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توبه آنحضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نیاید
قصد کنید چیزی را از اجزای زمین که پاک باشد و دست بر آن بزنید **فَاَمْسَحُوا بِسُحٍّ مِّنْهُ** دست خود را بر آن بزنید
رویهای خویشتن را بپوشید و بسایید دستهای خود را بدان نام **قُلْ لِّلّٰهِ الْفَلَاحُ** بدستی که خدای هست **عَفْوًا** در گذشت از
شما و تخفیف کند **عَفْوًا** آمرزید کسانی را که تیمم کنند **لَا تَرَوْا** آنگاه بپوشید و نمی تری **لَا تَرَوْا** آنگاه بپوشید و نمی تری
ایشان **نَصِيحًا** از کتاب هم از علم توری **تَرَوْا** **الْفَلَاحُ** می خیزد که ای را یعنی بدل بسکت هدایت را بصلوات و هدایت
ایشان آن بود که بخت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ماری بودند و صلوات آنکه بعد از بعثت آنحضرت آنکه
وی بودند **تَرَوْا** و می خواهند این که اهل آن روزی حد و ملاوت **ان تَصَلُّوا السَّبِيلَ** آنکه شامی برای مؤمنان اگر
کنید **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ** و خدای دانای ترست **يَا مَعْزُومًا** بدشمنان شاکر بود **وَلَقَدْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ** و بسند است خدای **وَلَقَدْ كَفَىٰ** دوست
شما و متولی امور شما **وَلَقَدْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ** و بس است خدای **نَصِيحًا** یاری دهند شما بدشمنان **لَا تَرَوْا** بعضی از آنکسانی که
بدین یهودیه متدین شده اند **قُلْ لِّلّٰهِ الْفَلَاحُ** میگوید که شما را و تغییر میدهند **عَنِ الْمَوَاضِعِ** از اماکن آن مراد محراب است
بغیرست صلی الله علیه و سلم یا تا قبل کلمات توری بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که
زیر از یهود ملازمست آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول
تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منع می شد همان کلمات منبر که ایشان را حضرت می ساختند لایم برده از روی کار ایشان

بر داشته فرمود که دشمنان یهودی سخن ترا که جیب نمی از مواضع نمی گفتند **تَقُولُونَ** و میگویند **سَمِعْنَا**
شنیدیم قول ترا **وَأَوْفَعَيْنَا** و نافرمانی کردیم امر ترا الفظ عصیان آشکارا می گفتند از روی عناد و در تبسیر گویند
اظهار اطاعت و اظهار عصیان می کردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا می گفته و لسان حال
ایشان بدعصیان ناطق بوده و دیگری گفتند **لَا تَسْمَعُ** بشنود و حال که غیر شنوده شده باشی این کلمه
از وجهین است روی در ملح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس سخن
این کلمه اینست که دشنام داده و شنوده مگر و می نیاشی و برین تقدیر ده آله باشد وجه ذم آنست که اسماع
شنویندن بود میگویند بشنود غیر شنویندن شد یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را برده
نفاق می ساختند و طبع نظر ایشان وجه ملت بوده و دیگری گفتند **وَأَوْفَعَيْنَا** این کلمه نیز محتمل الوجهین است
وجه مدح است آنکه نگاه دار ما را و در نظر وجه دشمن آنکه از عنوت و حق بود و مراد یهود نیست رعوت بوده
بد آنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و را عینا می گفتند یعنی ای شبان ما تفرغ می کردی از آنحضرت را بر
غم و بر هر تقدیر این کلمه می گفته اند **لَا تَسْمَعُ** در حالت گرد ایندن و بجا ایندن سخن بر زبانهای خود می
فعل که از امرها آنست بلغت عرب که آنرا بر عنوت در می کنند بزبان خود یا لسان حب را از فصاحت او می بچاوند
و بطریق سخن را عینا می گویند و بدان دم آنحضرت می خوانند **وَلَقَدْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ** و قلح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که
پیغمبر او شبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان شبانی موسی علیه السلام معترف بودند
وَلَوْ كُنَّا نَعْلَمُ و اگر ایشان گفتند **سَمِعْنَا** شنیدیم سخن ترا **وَأَطَعْنَا** و فرمان بردیم امر ترا **وَأَسْمَعُ** و بشنو
سخن ما را **وَأَنْظَرْنَا** و در مانگاه کن **لَكَانَ** هر آینه این گفتار بودی **خَيْرًا لَّهُمْ** بهتر مرایشان را از استهزاء سیدانام
و طعن در دین اسلام **وَأَقْرَبُ** و راست تر بودی سخن ایشان **وَلَكِنْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ** و لکن رانده است خدای ایشان را و از
رحمت خود دور کرده **بِكُفْرِهِمْ** بسبب کفر ایشان و مجازاة بران **فَلَا يَزِيدُهُمْ** پس نمیکردند ایشان **إِلَّا**
قَلِيلًا کمتری مگر گویند فی ان الله یعنی ضعیف که معتد به و محترمی نباشد و آن ایماست یعنی از کتب و رسول و
بعضی با ایمان نمی آرند مگر آنکه از ایشان چون این سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در آنکس تفاسیر وارد است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم اجار یهود را چون ابن صوری و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای خود
و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند می خورم بخدای که شما میدانی که من این کلام و احکام که از انانام
بشما آورده ام حق است و شمار از توریة احوال من خبر داده اند و برایمان بمن یشاق فرما که گفت ایشان از روی عناد گفتند
ما نه ترمای این و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیه آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُلُوبُكُمُ الرِّجَالُ** ای آنکسانی که شما را کلام
داده اند یعنی توریة **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّكُمْ تَصَدِّقُونَ** تصدیق کنید و بگوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُلُوبُكُمُ الرِّجَالُ** یا آنکه مطابق کتاب توریة
نَصِيحَةً قادر راطی که باور دارند و تصدیق کنند است **لَا تَعْلَمُونَ** مرا نمی خبرید که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة
در اصول دین پس بدان بگوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُلُوبُكُمُ الرِّجَالُ** یا آنکه محکم کنیم و بهر ابعین صورت آنرا نیست سازیم تا اثر
ابرو چشم و بینی و دهان و لب بر روی آنها **فَرَأَوْهُمُ كَذِبًا** پس باز کرد اینم آن رویها را **قُلُوبُكُمُ الرِّجَالُ** بر هیات قفایهای
آن یعنی شکل رو را بر صورت پس سر بدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حجاب و عین محکم کنیم

و بر قضايت سازيم تا روي ايشان برقعا باشد و در تيسير آورده كه ايدى و ارجل و بطون و ظهور ايشان در
مواضع خورشيد ثابت باشند و رويها ايشان بر پس سر بود و اين صورتى باشد در غايت رشتى و رسوايى **اوليهم**
يا بواين ايشان را كه اصحاب و جوه اند از رحمت خود يا مسخر سازيم **كالتفت** همچنانچه برانديم يا مسخر كردن ايشان را
اخطاب التبت باران روز شنبه را معني آنكه از فرمان خدائى سر به سجده اند و روز شنبه بصيد ماهى اشتغال دارند
وكان امر الله و هست فرمان خدائى يا و عباد او **سقطوا** بود وى و هر اينه بخواد بود **ان الله لا يفتن** بدست
كه خدائى نى آرزو دان **يتركه** به آنرا كه شرك آرند بدو و شريك كنند در عبادت او **و يقف** و بپاى مردان و در
دين آن كناهى را كه غير از شرك بود **يقف** مر آنكه را كه خواهد از روى فضل و احسان نه بوسيله عبادت
و فرمان اهل زاهد رحمه الله فرموده كه مى آموزد قبل العذاب هر كه خواهد و بعد العذاب جميع عصاة را خواهد آموزد
ومن يترك يا الله و هر كه شرك آرد بخدائى و ايمان از كبر با او **وقد انت** بس بدستى كه افاضت آورده باشد و بيافته **اشا**
عظيما دروغى بزرگ و كه بدلى مستحق عذاب بزرگ كرد و چون بضمون اين آيه كه شرك مغفورت نيست و در
كه عبد عمل و بر سندان عزير بر بودند و عيلى و تهل يدى عظيم حاصل شد از روى انكار و در آمدن كفتند ما مشر
نستيم بلكه خود را از خواص بارگاه عزت و مكرمان درگاه محبت ميدانيم بدلان ما مالكان مالك نبوت و
ساكان سالك قوت بوده اند و ما بر منوال ايشان غرور و مكرم حق سبحانه سينها ايشان را نبسنديد
و فرمود **الذين** آيائى داني يا نكرى بدى بصيرت بسوى ايمان كه از روى مخالفت **يكون** ميتان
و شامى كويند **انفسهم** نفسهاى خود را باين كنى ايماناء الله يا بيا كين كوى كه كاهى نسبت بدهند چنانكه مشر
كه بحرى بن عمر و نعان بن ابى وى و مر حبان بن زيد الطفال خود را حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم آوردند و گفتند
اين كودكان را بهيم كناهى هست حضرت فرمود كنى اينها بى كناهان لذا ايشان سو كند ياد كردند بخدائى و موسى كه ما
نيز در كناهى مثل ايشان نيز را كه كناهان شب ما را برود و درى كند اند و خطبات روز ما را بشب محوى كند و حق
فرمود كه تركيه شامى را اعتبارى ندارد **بل الله** بلكه خدائى تعالى **يك من** بيا كى ياد كند يا بى كناهى
و سخن آن داند **لا يظلمون** و اين گروه كه خود را بياحق تركيه ميكند ستم رسيد نخواهند شد **فيتلا** بمقدار
آن رشته ضعيف كه در میان دانا خرم باشد يا بقدر فيله ارفخ كه میان دوانكشت بدید اید اداست كه معقوبت
تركه خود را خراشند كشيد و نقصانى بپا داش مكافات ايشان نخواهد رسيد **انظر** بنكر درين جهودان
كه از روى عناد **كفيف** و كنى **من** چگونه افترا ميكند وى بنده **على الله الكذب** بر خدائى دروغ را كه كناهى شب
و روز ما را مى آموزد و كنى **به** و بسند است آن افترا و دروغ ايشان **انما سينت** كناهى ظاهر كه بر ميسر پوشيد
نماند آورده اند كه چون حكم الهى با جلال بنى النصير صادر شد جمعى از ايشان چون يحيى بن زكريا و سلام بن بشم و كنانة
ابن ابى الحقيق در خيبر متوطن شدند و بعد از مدتى با بخت تن از اشراف قوم بگره رفتند و بوسفيان و اتباع او
بر محاربت با حضرت پيغمبر و اصحاب او برخاستند و كند و باجگاه كس از يهود فرستادند و در پس استوارى پيغمبر
بدان خانه باز جسيانيد بايمان غلاط بر حرج و جلال اهل اسلام سو كند ياد كردند و خاطر از اين مرفارغ ساختند
بنشستند درين مجلس معني از فرشتگان از روى اهل كتاب رسيدند كه طريق ما كه از ايران مى آمد و هانى ميكند و كعبه را

ميدانير و صله رحمتى را بر ما و ايم و عبادت اصنام بطريق اباى كرام خود مشغولى باشيم بعد ايت از بخت ياد بر محمد
كه در دين وقت احداث كرده و بدعت راست نام نهاده و دين بدلان ما را بدو داند و ما را كافر و جاحل ميخوانند و بعد
از استماع اين سخنان گفتند دين شما حق ترست و اين شا با نسق ترا بوسفيان گفت ما بر اعتقاد شما و قبح اعتقاد شما
كرد كه تان ما را بجلد كيند جهودان جيت و طاعتون و كه تان قريش بودند بجلد كردند حق سبحانه از معاند و مكابره
و كفر و زندگى ايشان خبر ميدهد و ميفرمايد **الذين** آيائى داني يا نكرى بدى بصيرت بسوى ايمان كه از روى مخالفت **يكون** ميتان
يضيئون مى كروند **الحج** و **الطاعات** بدو بخت كه
قريش را هست و گفته اند جيت محرمست و يهود را معتقد بودند و طاعتون شيطان و ايشان متابعت وى شدند
و نزد حق تعالى جيت نفس اماره است و طاعتون از روى ايمان و **يؤمنون** و ميكويند اين جهودان **الذين** كفر
در حق كافرين و براى ايشان كه از روى اجتهاد **يؤيدون** اين گروه كه اقرارش **اخذى** هادى قريش **الذين** انا
كه ايمان آورده اند يعنى پيغمبر و اصحاب وى **سبيلا** از جهت راه يعنى راه يافته ترند **اولئك** آن گروه منت منتع
الذين آنكه آنكه بخوارى **انهم** الله دور كرده است خدائى ايشان را از رحمت خود **ومن يترك** و هر كه اخذ اى
برانند و در سازد **كلن** **يحد** بس نيابى نور و **انصير** يارى كه دفع عذاب كند از روى **انهم** ايا ايشان را
يعنى جهودان را **انصير** **الملك** بهر از ابادشاهى استقامت است بر سبيل انكار زمر يهود آن بود كه ايشان بملك و
نبوت از غيبي خود سزاوارترند و دين سبب از متابعت عرب نيك ميدانستند وى كفتند آخر منصب ملك دارى
و حكم كزارى بخواهد رسيد حق تعالى فرمود كه ايشان را از ملك بهر نيست و اگر بغير خدا از مال و ملك بهر مند
شوند **اذا** بس آنهنگام **لا يؤمنون** **الناس** نميدهند مردمان را يعنى پيغمبر و اصحاب او را **انقيروا** بآن مقدار
كوى كه بر پشت دانه تخم است و اين مبالغه است در تحمل ايشان كه در وقت بادشاهى با فقيرى بنقيرى مضايقه
دارند بهنگام درويشى و تنگ سقى بيد است كه جبريكى **هم** **يحد** **الناس** بلكه حسدى بريند بر مردمان
يعنى قيامل عرب **على** **انهم** الله براى خدائى بد ايشان داده است **ان يفضله** از فضل خود كه آن بعثت حضرت
پيغمبر است صلى الله عليه و سلم و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه و عرب جمع و ابرو است
اطلاق ميكند كه جامع باشند آن مقدار خصال خير را كه جمع نشود الا در بسيارى از مردمان كقوله تعالى ان ابراهيم
كان امة و مراد از فضل نبوت باشد و كتاب و لغز از دين و بعضى گفته اند فضل آنست كه حق سبحانه مباح كود ايتلا و را
جمع ميان بيشتر از چهار وزن و يهود برين حسد ميردند و طعن مى زدند كه اگر او پيغمبر بودى اين هم از تو خواستى و بكار
ايشان نپر داختى حضرت عزت فرمود كه اگر حسد ايشان بر پيغمبر بواسطه نبوتست و كذاست بس بايد كه بر پيغمبران صاحب
كتاب حسد برودندى چنان صورت مخصوص بلك حضرت نيست **فقد انت** بس بدستى كه ما عطا كرديم **ال ابراهيم**
اولاد ابراهيم را كه موسى و داود و عيسى اند عليهم السلام **اي كتاب** يعنى توريه و زبور و انجيل و **الحكمة** و علم حلال
و حرام **وانت** و داد اير ايشان را با وجود نبوت **لكا عظيما** بادشاهى بزرگ چنانچه يوسف و داود عليه السلام
داشتند و كويند ملك عظيم كمت از و ارج است چنانچه يوسف رسيد كه داود صلوات داشته و سليمان هزار و درين
تفرغى يهودست كه اگر حسد شما بر محمد بواسطه كثرت از و ارج است بس داود و سليمان عليهم السلام بحد سزاوارترند

و در تیسر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است صلوات الله علیهما و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملامت عظیم و در
شهرت تأقیات یا تأسید بلا که **فمنهم من یؤمنون** کسی بود که یان آورد **یه** حدیث آل ابراهیم یا محمد
صلی الله علیه و سلم و از ایشان **نزدیک** کسی هست که اهراس کند **عنه** از خبر این باب نسا و تصدیق نکرد آن
یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید **فما کنی بحکمهم** و بسند است و در **سجده** آنشی افزوده برای عزاداری
ان الذین یکفران بدستی که انکسائی که حق را بپوشیدند و فکر و بدید **بایاتنا** بدلیل وحدت یا آیات قرآن یا حج
پیغمبر **توف نصلیهم** زود باشد که در آری ایشان **انما** در آنشی وجه آنشی **کلما یضبط** هرگاه بجهت شود یا نشود
جلودهم بوسنهای ایشان یا تیش **بذلکنا** بملک کنیم برای ایشان **جلودا غیرها** بوسنهای غیر آنکه بجهت و سوسه
شدن و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بهی وجه الله منقول است که در هر شب از روزی هفتاد بار
بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن بیرون و عیالت اول یا از آن پس این تبدیل وصف است نه بند
عین و تجدید این حال بجهت احساس عذاب است یعنی هر زمان بوسن ایشان تازه میسازد **و لیذوقوا العذاب**
تا بجهت عذاب را و آن جشدیدن دایم باشد **الله کان** بدستی که خدای هست **حق** غالب که کسی او را از اعتدال
کفار منع نتواند کرد **حکما** دانای بر عقوبت و در خیانت و بوف حکمت **قللنا نسوا** و آنکه در دین انداخته و سوسه
و علی الضالکات و بجای آورده اند طاعتها بر وفق و فرمان **سند** زود باشد که در آری ایشان **انما** در آنشی وجه آنشی
بوسنهای که برود **من تحت الابرار** از زیر درختان یا تحت مساکن ایشان جو بهای **الذین یمنون** در حالی که جا بد
باشند این بوسن در آن **ابد** همیشه یعنی زمانی که آن آخر نباشد **فما** مرین بهشتیان را باشد در آن بوسنهای
از **خارج مظفر** زنان یا کیم از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقزاد و ادناس **و ندخلهم** و در آری ایشان از **اطلاق**
ظلیل در سایه بایند که آفتاب از آن زایل نکرد و چون در بلاد عرب حرارت بسیاری باشد و سایه را اعظم اسباب را
میدانند پس ظل ظلیل که نیست از آسایش و آرامش و بدین که منع میشود عن کسی که میکوبد چون در بهشت آفتاب
نیست که حرارت او متاد و شونند پس ظل را باشد و سایه او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحیات الهی
عنایت بادشاهی است که همیشه بر مغارق بهشتیان بمسوط خواهد بود و آن سایه از زوال و انقض و انتقال
مقدس و معراست **بلیست** این سایه از زوال پذیرد و باقیست در سایه که بر آن از زوال نیست **ان الله یامرکم**
بدستی که خدای می فرماید **ان تؤدوا الامانات** آنکه او آکند امانتها را **الی اهلها** باهل آن حضرت رسالت علی الله
علیه السلام در روز قیامت که فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان بن نود
مادر و رفت و مادر کلید بوی داد و میگفت اگر از شما یکی ندانید یا شاخو اندازد و کلید که از عهد عبد الله بن عمر
ارث بمادر سید عثمان بمالعه میکرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار کشید آخر الامر محمد
و فاروق رضی الله عنهما بر سر ای سلافه آمدند و فاروق با او از بلند گفت ای عثمان زود تر بیرون ای انتظار
حضرت از منزل در میگذرد سلافه کلید بر سر داد و گفت تو بیستانی به که نیم و عدی بکیم نه عثمان بر داشته
مفتاح بن حضرت آورد و آن سر و دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه برخواست که یا رسول الله
جانبه سقایه زمین من تقوی فرموده حجاب خانه نیز منی از زانی دار عثمان بود از استماع این سخن دست باز

کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست بپیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرده عثمان خولیت
که دست باز کشید حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان یا
الله القصد حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود و تقوی علی رضی الله عنه بپیش رفت و گفت
یا رسول الله منصب حجاب یا اهل بیت عطا فرمای جانچه سقایه زمین بدیشان داده فی الحال جبریل باین آیه نازل شد
و حضرت فرمود که یا علی من شمار کاری میفرمایم که از آن بقیه مردم رسیده آنکه کان برنگد که قطع از مردم بشمار خواهد رسید
پس عثمان را طلبید و گفت خدوهایا بنی طلحه خالده تالده لاینهمه ما تم الا ظالم بن عثمان لازمست حضرت اختیار کرد
کلید برادر خود شبیه داد و تا امر و مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگر حکم یا آه امانت درین قضیه شخصی
نازل شد امانت تمام امانات درین حکم داخل است در بحواله اتفاق آورده که ذکر امانت بعد از ظل ظلیل که وجود حقیقی
دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اطلاق بنسبت با آفتاب پس بخانه وجود ظل
امانت آفتابیت و در وقتی که آفتاب جلوه گزینی تجلی نموده و با اشعه عالم افز و از افق طالع شده بزبان حال میگوید
ادوا الامانات الی اهلها که چون ظلال تلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی می شود بر همین منوال چون شعاع خورشید
وجود حقیقی عرض التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عما یملک من الملک و امانات و جودات ظلیه یا اهل آن باز
میگرد و در میان الملک الیم به الواحد القهار بظهور می آید **فظهر** جلوه هار بر پیش او فیه **ملک الملک** اوست **الکائنات**
نخمس هر شیر آمد و هر دو بر او **کل شیء هالک الا وجهه** و **انما یحکم بامر الله** و دیگر امر میکند که چون خواهد که حکم کند **بین**
القائین میان فرمان **ان یحکموا بالعدل** آنکه حکم کند براسی **ان الله** بدستی که خدای تعالی **یکم** و دیگر **یکم**
که شمار بدان پس میدهد یعنی ادای امانات و عدل در حکم است **ان الله کان** تحقیق که خدای هست **سبیحا** شنوا
بقول عثمان که گفت بکبریا بامت **الله یبصیر** بینا بر دست **بوی** یا **ایها الذین آمنوا** ای که و که ویدکان **اطیعوا الله**
فرمان برید و خدا را در فریضه **اطیعوا فی السبیل** و فرمان برداری رسول کنید در سنتها **واولی الامر منکم** و اطاعت کنید
خداوندان امر را از شما را امر او مسلمانانند که حضرت پیغمبر در عهد خود فقیهین می نمود جانچه در اسباب نزول است
که حضرت خیر البر بن خالد وید را بر سر به امیر کرد و عمار را بر سر و یابوی فرستاد جمیع خالده اصد ایشان بود خبر یافته که بگریختند
و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمد و گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من با ستمها را ایمان در منزل خود ماندم ام اگر
اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم و الا بای که بزد را نهاده سس خود کیس عمار او را امان داد و او بنا بر فرار
وی در خانه خود ساکن شد خالد با ستم و لشکر و بغاوت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن ستمان کسی را نیافتنند پس
او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند و عمار فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان خالده گفت
از ادب دور میماند که کسی با وجود امیر لشکر و مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و کوی میان خالد و
عمار بسیار شد و عمار بیعت آمدن صورت حال هر من رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم امان عمار را برقرار داشت
و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیه نازل شد که فرمان برید او **اولی الامر** یعنی امره سرایا نبلی آورده
که اولوا الامر ابو بکر و عمر بن رضی الله عنهما که وزیر برین صدق بودند و اشارت افتد و بالذین من بعدی ای بگریختند
در شان ایشان نافذ شد ابو بکر و راق رحمه الله گفته که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقه و علما یا ارباب

عقول و آراء و نزوحها اولوا الامم مشايخ اند و پیر و ن طریقت که بتربیت اهل سواد اشتغال مینمایند و سالک را
فرمان برداری ایشان لازم است **فقط** هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد که میسر شود شی روی بر آرد و در
هر که خواهد که بر منزلت مقصود رسد باید شی روی راه نمایان کردن **فان تقاتلتم** پس اگر خلاف کنید **فی شی** و در
از آوردن **فوق** **الی الله** پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای **و الرسول** و رجوع کنید به رسول در زمان حیات او
آنحضرت بعد از وفات او **ان کنتم** اگر هستید شما که از روی اخلاص **فمنون** **یا الله** می گوید بخدای **والقبر**
الآخر و بر روز سنجیده ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امری متنازع فید رجوع بخدا و رسول نمایند **ذلك**
این رجوع **خفی** بهمن است شمار **او احسن** **یا اولی** و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافعی
خصوصیت افتاده بجنگی که بیش او را فراموش خود کنند محتاج کشند یهودی منافعی را بجهت نبوت میکشید و منافعی
بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و حکم برونق مدعی یهود
صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد
عمر رویم و دیگر باره مسأله کثیر القصد بدین خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق قصد یق کرد که اگر
حال برین موال است اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم هر وضعی از عهده فرمود که شما اینجا قرار گیرید این
از خانه بیرون آیم و بر اساسی میان شما حکم کنیم ایشان توقف کردند و عمر با شمشیر کشید از خانه بیرون آمد و منافق
را بجهت افکند و فرمود که هر که حکم جان فاضی راضی نباشد من او را برین وجه باید داد و آنروز حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم عمر را فاروق لقب داد و حق بجانب این آیه فرستاد که **الفر** آید اندیدی و نگاه نکردی **الی الله** **فمنون**
پسوی آنکسانی که کافی می برند **انتم** **اسما** که ایشان گردیدند **انزل الیک** آنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن **ما**
انزل من قبلك و بابتک بیش از تو فرستاد ما از کتاب انبیا **بیرون** می خواهند با وجود دعوی ایمان **ان تحاکموا**
آنکه مرا فرستاد **الی الظلمون** پسوی کعب الانزف که بغایت طامعی و باغی است **وقل** **یا یزید** و حال آنکه مامور بود ندانند
ایمان و همگنان نیز مامورند **ان یکلموا** **یا یزید** با آنکه نکر و ند بحکم طاعت و **یرید الشیطان** و میخواهد بدور
از رحمت یاسر کشید از خدمت یعنی ابلیس **ان یضاهم** آنکه می آید اندازد اینان را که مایل طاعتند **ضلا لا یبید**
که ای دور که هر که از آن با راه راست رجوع نتواند و **ولای اقبل لهم** و چون گویند منافقان که در وقت حکم **تعالی**
بیاید **الی الله** **تعالی** حکمی خدای فرستاده است در کتاب خود **والی ان سول** و حکمی که پیغمبر اوست کند بفرمان **رأیت**
المنافقین می بینی منافقان که از روی عناد **یضد** و **عنک** اعراض میکنند از **تومنون** اعراض کردن از روی
عداوت **فکیف** پس چون باشد وجه خواهند کرد **اذا الصابتم** چون برسند بدیشان **محبیه** مقویه صدور
و اعراض **ما قادت** **ایلیهم** با آنچه ایشان کرده اند یعنی حکم بطاعت و گفته اند صیبت فل فاروق بود بر آن منافق
ثم جاک پس بیایند پسوی تو و زبان اعتدال بکشایند و بیت قیل خود طلبند **لیخلق** **یا الله** سوکنی بخود بخدای
و مضمون سوکنی ایشان آنکه **ان اردنا** غنی استم ما بعد از آنجلس شما باقی افخ بدین خانه عمر رضی الله عنه **الا**
احسانا مگر نیکویی که بالا حق شود **و تفق** و تالیف و موافقت که بین الخصمین بدید آید **اولک** آنکه و منافقا

و سوکنی خوردن گران بدو **الذی یصلی الله** آنکسانند که خدای می داند **فی قلوبهم** آنچه در دلهای ایشانست
از نفاق **فاخرجهم** پس اعراض کن از قبول اعدا ایشان **و عظمهم** و بزرگوارانند مرا ایشان را بر ملا یعنی منع کن از
نفاق و دروغ **وقل لهم** و بگوی مرا ایشان را در خلا **انفسهم** در باب نفسهای پایا لای ایشان **نیکو** **بلیع** سخن
بلیع که اگر کنند باشد در دلهای ایشان بشاید که از آن غنا که کردند و آن قیل دست بقتل باجاول کاره بدیشان اگر
تو بر نکند **ما ارسلنا من رسل** و نفرستادیم هیچ فرستاده بدین گان خود **الا لیطاع** مگر برای آنکه فرمان وی بوند
یا ذر الله با من خدای **فانکم** و اگر این منافقان **انظروا انفسهم** آنهنگام که ستم کردند بر نفسها خود با نیکو حکم
تو بیا حکم **الی الظلمون** **جاو** **ک** بیا من از حضرت **تواستغفر** **والله** طلب آمرزش کردی از خدای **واستغفر**
و آمرزش خواستی **له** **الرسول** برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را **والله** هر آینه یا فندی یعنی
دانستندی خدای **اوتاب** قبول کنند تو بیکه کاران **رحیم** **ک** مهربان بر آمرزش طلبان در محال آورده که میا
زیر و حاطب بن ابی بلتعنه صنفی واقع شد در آب راهی که هر دو از آن مرز و عات خود را آب دادندی چون عکله
ایشان بحکم سید عالم صلی الله علیه و سلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس همسایه که را حاطب در غضبش
از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش شتم بود بر میل آنحضرت بحاجب زبیر حق بجانب آیه فرستاد که **فلا** یعنی نیست حقیقت
ایمان جناح کمان میرند **وقل** **ک** بحق پروردگار تو که ایشان **لا یؤمنون** ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی **حتی**
یکرمک تا وقتی که ترا حکم سازند **فما یخرجهم** در آنچه اختلافی افتد میان ایشان و تو حکم کنی **فما یخرجهم**
پس باز نیاید **فی انفسهم** در نفسها خود **خیر** **ک** شکی یاد در دلهای خود نکنی و گرافی **ما قضیت** از آنچه تو حکم
کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد **و یستلموا** و گردن نبهند و منقاد شوند حکم ترا **استلما** **ک** فرمان برداری
بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از عکله نبوت بیرون آمدند مقدار رضی الله عنه بدیشان
رسید و رسید که حکم برای صادر شد حاطب جواب داد که برای بر عهده او و دین حق کردن تاب میداد و روی در هم کشید
یهودی آنچه حاضر بود گفت قاتل الله هو این چه کرد و هند که گویا دهد بر سالت این مرد و حکم او را ستم دارند بخدا سوگند
که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام کاهی کرده بودند موسی علیه السلام فرمود که تو بهر شما آنست که یکدیگر میکشید **ظلال**
انقیاد نموده بقتل یکدیگر میادرت نمودند تا هفتاد هزار کشته شد و پیغمبر خود را ستم نداشتند ثابت بن قیس
چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی الله علیه و سلم مرا فرماید که خود را بکشم و عمار یا سیر و ابن مسعود نیز همین
گفتند و حق بجانب فرمود که **ولو اننا** و اگر بخواهیم ما **کشتنا علیهم** فرغ میگردانید بر اینها که دعوی ایمان میکنند
ان اقتلوا انفسهم آنکه بکشید نفسها خود و آنچه بنی اسرائیل کردند **واخرجوا** یا بیرون روید **من ديارکم** از اهلها
و نیز اهلها و خویش و جانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند **ما فعلوا** نمیکردند آنچه فرموده بود **یر الاقلیل** **نفسهم** مگر اندک از ایشان
چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم **ولو انهم** و اگر ایشان که منافقانند **ما فعلوا** بکردندی **ما یو عظمون**
آنچه ایشانرا نپند میدهند و تکلیف مینمایند بران **کان خیر لهم** هر آینه بهتر بودی مرا ایشانرا در عاجل و **اول** **واشد** **بیتنا**
و نیز دیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان **واذا** و آن وقت که تثبیت حاصل شدی ایشانرا در دین ایشان
لا یتناهم هر آینه مایه ادیر ایشانرا **انزلنا** از نزدیک خویش **احر** **اعظما** **ک** مژدی بزرگ و ثوابی وافر که نعمتست

باید کرد **وَلَقَدْ لَافِضُ اللَّهِ** و اگر نه فضل خدای بودی **طَلَبُكَ** بر شما با ارسال رسل **وَرَحْمَةُ** و بخشایش او یا انزال قرآن
 و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است که اگر نه برکت اینها بودی **لَا تَبْعُهُمُ الشَّيْطَانُ** هائیه بی روی
 میگردید شیطان را **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی از شما که بعد دعوت ربانی از وسوسه شیطان این میماند و گفته اند
 قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بحضرت الهی راه راست یافتند چون در قرآن و توفیق و تقوی
 و محبت ابراهیم و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان **تَقَاتِلْ** پس نیکوکاران را که **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه
 طلعت و رضا خدای عز و جل آیه در بلاد موعود بود که حضرت رسالت علی اله علیه السلام بجهت بیدار کردن و نفی من مسعود
 مردمان از لشکر ابوسفیان بنی ساسند و بعضی از صحابه زرق زکاره بودند و حضرت فرمود که اگر همه تنها باشیم کس
 میوم این آیه فرمود آمد که اگر دیگران تخلف و روز ناز کارزار از کار تو بر و مقاتله کن **لَا تَكَلُفْ** تکلیف کرده شد
 تو در جهاد **الْاِنْشِقَافُ** مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران همانا مشورت **وَجِزْ** و جزیه **الْمُؤْمِنِينَ** و ترغیب کن مؤمنان
 را بر قتال شرکان که بر تو تحمّل است نه تکلیف **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ** شاید که خدای باز دارد از مؤمنان **بِأَسَى الَّذِينَ كَفَرُوا**
 شدت کارزار آنها را که کافر شدند یعنی فریض یا نکهت من در دل ایشان اندازد و همین حال در بد صغری واقع شد
 که ابوسفیان بر رسید و در موضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد **وَاللَّهُ أَشَدُّ بَاسًا** و خدای سخت تر است
 در هیبت و وصولت از فریبش **وَإِذَا تَشَكَّلَ** و بخت تردد و عقوبت و عذاب ایشان **فَنَنْشِئُهُمْ** هر که درخواست کند شفاعت
حَسَنَةً درخواستی نیکو که حتی بدان ثابت شود و نفی بکسی رسد و ضروری کسی منقطع گردد **يَكُنْ لَهُ** باشد امران
 شفیع و انصیب **نَهْيًا** ابرام از ثواب ایشان **وَفِي شَيْءٍ** و هر که درخواست شفاعت **سَيُنْزِلُ** درخواستی بد که بدین حق از
 حقوق فوت شود و ضروری بکسی رسد و از چیزی باز دارد **يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا** باشد هر و از انجیبی از وبال آن **وَقَدْ**
كَلَّمَ اللَّهُ و هست خدای علی کل شیء **مُقَيَّتًا** بر هر چیزی و انا صاحب قدرت یا نکهبان هر چه بخواهد بگوید و از انجیم
بِجَنَّتِهِ و چون نیت داده شود بد سلام **فَخَيَّرُوا** پس ثمان نیت گشت خود را نیت گوید **أَحْسَنُ** نیتها بیکو تر از آن
 نیت اگر او گوید السلام عليكم شما در جواب گوید و عليكم السلام و رحمة الله و آلا و سلام با رحمت جمع کند در جواب
 آن و بر کانه زیاده نکند **أَوْ دَوَّهَا** یا همان نیت را یا از گردانید یعنی در جواب السلام عليكم بگوید و عليكم السلام این
 مقدار فرزان است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواب التماس از روی بغض
 مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم سلم باشد جواب با حسن باید گفت و اگر غیر مسلم باشد برود باید کرد بلفظ
 و عليكم **إِنَّ اللَّهَ بِلَادَتِي كَخَلِيٍّ كَانَتْ لِي بَلَدِي** هست بر هر چیزی **حَسِبَ** پس شما را بر نیت و جواب آن
 حساب خواهد کرد **اللَّهُ** خدایست که بی شبهه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** هیچ معبودی سزای بر سنش نیست مگر او **لِيَجْعَلَ**
 بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور **الْأَيَّامِ الْعَمَّةِ** تا روز قیامت که بر آن نگذارند **لَا رَيْبَ فِيهِ** هیچ شکی نیست در آن
 یاد جمع **وَفِي لَفْظٍ** و بکت صادق **تَرْبِيَةِ اللَّهِ** از خدای یعنی نیست از و راست گوی **تَرْبِيَةً** از جهت قول و وعده
 یعنی کذب را در سخن و وعده حق را نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مرست آورده اند که قوی از مکه
 جهت کردند و را ثنا، طریقی ایشان شد باز گشتند و از اسلام خوشی جویدند و فرستادند مسلمانان در باب ایشان
 اختلاف افتاد بعضی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند **أَيُّهَا الْمَلِكُ** پس حجت شما

فی المناقبین در شان منافقان که متفرق شد اید **فَنُتْبِئُکُمْ** بدو فرقه و جوی برانید که بعضی هاجران ناخوشی هجرت
 مدینه و ایها ماساختار حضرت رسالت ملولین اسوسلام علی اجازت اقامت بیادید نمودند و از مدینه بیرون رفتند و
 بیوسند و صحابه را در اسلام ایشان شک بدید آمدن آیه نازل شد که جراد و کروه شدید بر کفر ایشان اتفاق کیند **وَاللّٰهُ**
اَدْرَکُکُمْ و حال آنکه خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی **مَا کَسَبُوا** بآنچه عمل کردند و وی از و منما
 بر نافته بکافران بیوسند اند **اَنْزِلُوا اَنْزِلُوا** ایامی خواهید که راه نمایید **فَاُولَئِکَ** آنرا که راه سلطه است
 خدای **وَمَنْ یُّضِلِلِ اللّٰهُ** و هر که انکار کرد اند خدای **فَلَنْ یُجِدَ** پس نیاید تو که **سَبِيلًا** مروت را و حق **وَدُّوا** دوست
 میدارند این برکت مکان از دین **لَوْ تَصْغُرُ** آنکه کافر شوید **مَا کَفَرُوا** همانا که ایشان شد اند **تَتَوَكَّرُونَ**
سَوَاءٌ تابا شدید برابر یکدیگر در ضلالت **فَلَا تَحْجِدُوا** ابرو نمیکردید **فَاُولَئِکَ** از ایشان دوستان **خَلَّی هَاجِرًا**
 تا وقتی که ایمان آرند و تحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند **فِی سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه رضای خدای هجرت خدای
 از غرض و ریاضان **فَاَنْ تَوَلَّوْا** پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت **فَتَجِدُوهُمْ** پس بکمی بد ایشان را و اسیب کیند **اَقْلَوْهُمْ**
 و یکشیدشان **حَتَّی یُجِدُوهُمْ** هر جا که بیاید در صل و صوم **وَلَا تَحْجِدُوا مِنْهُمْ** و نمیکردید از ایشان **وَلَیَّا** دوستداری
وَلَا تَصْنَعُوا و نوزیاری و مددکاری بلکه ایشان را بکمی بد و بقتل آرید **اَلَا الَّذِیْنَ یَصِلُونَ** مگر آنرا که بیوند کنند و پیان
اِلَی قَوْمٍ بکروهی واقع شد **نَبِئْتُمْ** و **بَنِیْتُمْ** میان شما و ایشان بیانی و آن قبیله خواص بودند بنی کربانی
 اسلام که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که در جوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد **اَوْ**
مَکَاوُفٌ یا به بیوند بقیومی که آمدند شما **حَصْرٌ** و حال آنکه تنگ بود سیدنها، ایشان و کراهت داشتند
اَنْ یُقَالَ لَکُمْ آنرا که با شما جنگ کنند **اَوْ یُقَالُوا لِقَوْمِهِمْ** یا کافران را کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنومدج بودند که
 بیان بستند بآنکه با پیغمبر مخالفه نکند و با فرشی نیز به همین گونه عهد کردند **وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ** و اگر خواستی خدای **لَسَلَطْنَاهُمْ**
عَلَيْکُمْ هر اینه سلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی **فَلَقَالُوا** پس هر اینه با شما
 قال کردند **یَا اَنْتَ لَوْ کُنْتَ بِسِکْرٍ** اگر از شما کاره کنند این مرتدان و طغاف و معاهلان شما **فَلَمْ یَقَالُوا لَوْ کُنْ** و کارزار نکند
 با شما **وَالْقَوْلُ اَلْبَیْکَ السَّلَامُ** و الفا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند **فَاَجْعَلِ اللّٰهُ** پس شما
فَاَجْعَلِ اللّٰهُ پس ساخت و نداد خدای **لَکُمْ** مر شما را **عَلَيْهِمْ سَبِيلًا** بدیشان راهی در قتل انفس و نهی احوال
 ایشان حکم این آیه بآنکه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است **تَحْجِدُونَ** آخرین **زُود** با شده بیاید و جوی بکفر
 یعنی عطفان و بغی اسلحه بمدینه آمدند اظهار اسلام کنند **بِرِیْدُونَ** **اَنْ یَاْمُرُکُمْ** میخواند که این باشند شما و چون
 از مدینه باز کردند کفار شوند **فَاَمَّا قَوْمُهُمْ** و اراده ایشان آنکه این شوند از قوم خود **کَلَّمَا رَدُّوا** هرگاه
 که بخوانند ایشان را **اِلَی الْفِتْنَةِ** بسوی که یا قال اهل اسلام **اَنْ کُتِبَ اَیْمَانُهُمْ** باز کردند بدین فتنه **وَاَنْ کُنْ فِتْنَةٌ**
 پس اگر از قتال شما کاره نکند **وَلَا یُلْقُوا اِلَیْکُمُ السَّلَامَ** و الفا نکند بسوی شما صل و طلب امان را **وَلَا یُلْقُوا اِلَیْکُمْ**
 و باز نزنند دستها، خود را از قتال شما **فَتَجِدُوهُمْ** پس بکمی بد ایشان را **اَقْلَوْهُمْ** و یکشیدشان **حَتَّی**
تَقْتُلُوهُمْ هر جا که بر ایشان دست یابید **وَلَوْ لَکُمْ** و انگو **وَصَلَّاهُمْ** داد بر ما **اَعْلَمَ** بر ایشان سلطان
مُبِیْنًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و از حجت وضوح کفر و وقوع غل و مکر ایشانست **وَمَا کَانَ**

و فرزند و روانی باشد **مؤمن** را که آن **مؤمن** را که بکشد و مونی را بغیر حق **الخطا** مکی
کشتی بخت **مؤمن** قتل **مؤمن** خطا و هر که مونی را بختا بکشد **فخر** بر **مؤمن** بی پروست آزاد کردن بند
مؤمن کربل و **مؤمن** **مؤمن** و پروست دینه تمام اذ کرده شد **الحیله** بوجه مقتول که قیمت کشتن آن بکشد
چون سایر موارد **الان** **مؤمن** مگر آنکه و نه قصد کنند بر قاتل و دینه را از عفو فرمایند نزول آیه در شان عیسا
ابن ربیع است که قبل از هجرت مسلمانان از قاری خود بنیان میداشت شیعی بر بخت و روی بدینه نهاد و مادر در آن
اوناله و زاری برداشت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بود نزد خج و فرغ مادر مشاهده نمود
از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانید و در که دست و بایش بر بسته
در آفتاب می انداختند تا از دین اسلام برگردد و حارث بن زید روزی بروی بگذاشت و گفتای عیاش این همه
بخت جو امیکشی منارفت دین اسلام اختیار کن و آسوده شود القصه عیاش بعد از آن از آن کله که از وی طلبید
بگفت و دیگر یاره حارث او را سر زنی کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل
بود پس تو بر باطل چرا اقام نمودی عیاش در غضب شد و سو کند خورده که اگر روزی بر تو دوست یابم به حال
که باشد ترا بکشم پس عیاش هجرت کرده تجدید اسلام نمود و حارث نیز مدینه آمد مسلمان شد و عیاش
در وقت هجرت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث در محله قیافه یافتنها و بنا بر آن سو کند او را
بقتل رسانید صحابه عیاش را ملاقت کردند که مسلمانان را با حق کشتی در قیامت ججواب خواهی داد عیاش بر آن
صورت نادم شد بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه را بر عرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر ندانستم و بیخاطا
امری واقع شد و منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد **فان کان** پس اگر باشد مقتول **مؤمن**
عدو **لکم** از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران **و همومون** و او مومین باشد **فخر** بر **مؤمن** بی پروست
قاتل است از آزاد کردن بند مومین و ادا دیت یا اهل او نشاید زیرا که میان کافر و مومین وراثت نیست **وان**
کان من قوم و اگر کشته شده از قومی باشد که **بینکم** و **بینهم** **میثاق** یا شما و ایشان عهد و بیعت یا اهل
دینه بود حکم در دیت و کفارت حکم مسلمانان است **قدینه** **سلمته** پس بر قاتل است دینه اذ کرده شده **یا**
اهله یا اهل او و **فخر** بر **مؤمن** و آزاد کردن بند مومین **فمن لم یجد** پس هر که نیابد بند و قدرت نداشته
باشد بخیرید آن **فیسلم** **شهر** **من** **مؤمن** بی پروست روزه و ماه از یکدیگر **نقیده** و این حکم کرد خدا
تا توبه دهد شمارا و این توبه دادن **من الله** از خدا است و بتوفیق او **و کان الله علیها** و هست خدای
دانا بحال قاتل و مقتول **حکما** حکم کنند در باب دینه و کفاره آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود
هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بخوابد سالت آمد صورت حال عرض رسانید انحضرت زهر فخر بر
با و نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر میدانید که کشتن هشام کیست او را بمقیس سپارید و ادا دیت او را
بر موجب بیعت ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند حدیثی تسلیم مقیس کردند و باز هر روزی
نهاد چون نزدیک شهر رسیدند سوسه شیطان مقیس را بران داشت که فخر برانی گناه بکشت و با حق گفت
نفعی را بقصاص نفسی بکشم و مرادیه سود آمد پس بر آن شد روی بک نهاد و این آیه نازل شد که **من قتل**

و هر که بکشد **مؤمن** **مؤمن** را مونی را بحد و قصد و جلال داند کشتن او را **فخر** بر **مؤمن** بی پروست
دور خست **خالد** **اینها** در حالتی که جاوید باشد در آن **و غضب الله علیه** و خشم گرفت خدای بر او **و قتلته**
و بر او اورد و در ساخت از رحمت خویش **و اعد له** و آماده ساخت برای او **و عذابا عظیما** عذاب بزرگ
بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم سیه بر سر قوی فرستاد و مرد اس و ک
از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غم خود بگریختن شد همین که سیه بگریختن
رسیدند و مرد اس او را بگریختن ایشان شنید و نیز بگریختن بر مسلمانان سلام کرد و زبان بگفتا **والله لا اله الا الله**
محمد رسول الله کشته شده از کوه بزرگ آمد اسامه بن زید و الحال بر و تاخت و بضر شمشیر سرش را بپشت
و هر چه داشت قمارت کرده کوسفندان او را بر انداخته بگریختن رسید بغایت متالم شد گفت ای اسامه کی
کشته شد که از یکا که شریک بنی انصاری بکشتن حضرت حق معترف بود اسامه بر آن عمل نادم شد گفت یا رسول الله
برای آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود که کفیف بلا آله الا الله و روایتی است که اسامه گفت یا رسول الله
کله گفتن مرد اس از ترس غیب شمشیر ما بود حضرت فرمود که هلا شقت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بود
تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیه نازل شد که **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه کویدها **اذ انتم** چون سفر
کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید **فتبینوا** پس بیک پی رسید و با هستی تفحص کنید و **تقولوا**
و میگوید **لن الی الیکم السلام** مگر کسی که القا کند شما سلام را یعنی تحت اهل اسلام گوید **لست بمؤمن** قوم مومین
نیستی بلکه بجهت اینی از ما این کلمه گفتی **تفتقوت** می طلبیدای مجاهدان **عن حق الحیوة** **الذین مال** فانی دنیا
مرا غنیمت و غم مرد اس است و اگر شاطط طلب غنیمتید **فجند الله** پس نزدیک خدای **مخافه** **کشی** غنیمتها
بسیار است که بدست شما خواهد آمد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال **کذلک** **کنتم** همچنان بودید
شما **من قبل** پیش از این یعنی با و که با اسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود تو مسل بکمر شهادت می نمودید
فمن الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما بآنکه استقامت داد شمارا در دین **فتبینوا** پس بیک روئ
و مبین سازید هم را و در قتل مردم تعجل مکنید از روی کجانی و مال زنده گذاشتن هر کافر نزد خدای کمتر است
از کشتن یک مسلمان **ان الله کان** بدستی که هست خدای **یا قتلکم** یا بجهت شما میکشد **حیال** دانا **یا**
بستوی القاعدون برابر نیستند نشینندگان در خانه های خود **من المؤمنین** از مومنان **عنی** **اولی الامر** که بنا
خداوندان پیامبری و عجم **و المجاهدون** و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای **یا مؤمنین** یا اهل ایمان خود که غنیمه
اسباب قتال و تجهیز مقاتلان می کنند **وانفسهم** و بنفسهای خود که در معرض قتل آیند و بگونه برابر تواند بود
کیسه که در مرتبه راحت تن پروری کند یا آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این
آیت فرود آمد و در غیر اولی الامر نبود این ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نایب امام و محرم از
دولت مقاتله با اعداها زمان اثار و حی بران حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المؤمنین
غیر اولی الامر **صلی الله** فضل داد خدای **المجاهدون** جهاد کنندگان را **یا مؤمنین** یا اهل ایمان و بنفسها
خود **علی القاعدین** بر نشینندگان بعد از **درجه** باینکه آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو **و کلا** و هر دو از اقا

بعد که میل جهاد دارند می توانند و مجاهدان که بخود میباشند و **عَدَا** و عده کرده است خطا
باداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب زیادتی عمل خواهد بود و **فَضْلُ اللَّهِ لِلْمُجَاهِدِ**
و تفضیل کرد خدای مجاهدان را **فَالْقَائِدُ** بر نشینندگان **عِزٌّ عَظِيمًا** عززی بزرگ که آن در **جَنَّةِ**
مِنَهُ بایها بلند است از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویست
اسب نیز و هفتاد سال **و مَغْفِرَةٌ** و آمرزش **و رَحْمَةٌ** و بخشایش **و كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ** و هست خدای آمرزنده
گاهان گذشته ایشان **و حَبِيبًا** مهر بان برایشان در از دیاد اجر ایشان در اخبار آمد که جامع از
مسلمانان چون قیس بن قاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از آنکه بمیدید هجرت نکردند و
چون روستا فریش بجانب مدینه آمدند ایشان همراه کافران حربه گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته
شدند حق سبحانه در شان ایشان فرستاده **إِنَّ الَّذِينَ يَدْرُسُونَ آلَ نَافَثَةَ تَوْفِيقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ** جان میستانند از
یشان ملائکه که اهلان ملک الموتند **طَالِيَ أَنفُسِهِمْ** در حلقی که ایشان ستکاران بودند بر نفس خود
بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافق با کفار و آن ممنوع بود **قَالُوا** گفتند ملائکه از روی سر زشت
ایشان **وَأَنفُسُهُمْ كَشَفُورٍ** درجه چیز بودید از کار دین و کلام طایفه بودید از شرکان و موحدان **قَالُوا كُنَّا**
گفتند بودیم **وَأَنفُسُهُمْ كَشَفُورٍ** ضعیفان و عاجزان **فِي الْأَرْضِ** در زمین مکه و کفار غالب بودند **قَالُوا** گفتند
فرشتگان تکذیب ایشان را **أَلَمْ تَكُنْ أَتَا بَنُو الْأَرْضِ** زمین خدای **وَأَسَفَةً** کشاده و بسیار **وَأَنفُسُهُمْ كَشَفُورٍ**
يُنْهَكُ که شایعیت کنید در طریقی دیگر از آن جا بجه مهاجران حبش و مدینه کردند **قَالُوا لَيْلِكَ** بقی آن گروه را
تارکان هجرت **وَأَنفُسُهُمْ كَشَفُورٍ** جای ایشان در رخ است **وَأَنفُسُهُمْ كَشَفُورٍ** و بد بازگشتی است ایشان را دور
و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است **إِلَّا الْمُتَضَعِّفِينَ** مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجزند
مِنَ الرِّجَالِ از مردان **وَالنِّسَاءِ** و زنان **وَالْوِلْدَانِ** و کودکان **لَا يَسْتَضَعِّفُونَ حِيلَةً** توانایی چاره سازی
ندارند **وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** و گمنا سنده مدینه را یا طریقی بیرون آمدند **قَالَ لَيْلِكَ** بقی آن گروه را
بچارگان عسی **اللَّهُ** شاید خدای **أَنفُسُهُمْ كَشَفُورٍ** آنکه عفو کنند از ایشان لفظ عفو ایما می کند بآنکه ترک هجرت
امر خطیر بوده حتی مضطر این نمی تواند بود **وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا** و هست خدای عفو کننده از عذورات
عَفُوًّا آمرزنده گاهان ایشان **وَمَنْ هَاجَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** هر که هجرت کند در راه طاعت خدای **يُحْيِي الْأَرْضَ** یا بد
در زمین **وَأَعْمَا كَثِيرًا** مواضع بسیار یعنی آرامگاهها **وَمَنْعَةً** و فراخی در روزی یا کشادگی در اظهار دین
عمر و بن دینار از حکم روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند
چون آیه تمهید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جذب بن ضمیر بسرا گرفت
که هر چند بن پی و پیارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه میدارم سستی هم
ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد در برابر همین سربزه خفته ام بیرون بروید
فرزندان غرمان بد را استقامت شده است عدا در راه میا کردند و بمنزل نعم نزول کرده اثر موت بر جنب ظاهر شد
دست راست خود بردست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دست دیگر از آن رسول تو است بگو ترا

بر آنچه بیعت کرده است رسول تو یا تو این گفت در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر عبد
رسیدی ایمان او کاملتر بودی و مزد او شاملتر حق تعالی آیه فرستاده که **مَنْ هَاجَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و هر که بیرون آید از خانه
خود **هَاجَرَ إِلَى اللَّهِ** و در حلقی که هجرت کنند باشد بیوی خدای و رسول یعنی برای ایشان **ثَمَّ يَذْكُرُهُ الْمَوْتُ**
بس در یاد او در ملک در اثناء طریقی و بجهت گاه نزد **عَفُوًّا** بی بدستی که ثابت گشت نزد **وَعَلَى اللَّهِ**
نزدیک خدای **وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا** و هست خدای آمرزنده گاه تاخیری که در هجرت کرده **وَحَبِيبًا** مهر بان در
عهد مشیت او بحسن بیت **وَإِذَا فُتِنْتُمْ فِي الْأَرْضِ** و چون سحر کنید در زمین **فَلْيَسِّرْ لَكُمْ جُنَاحُ** بس نیست
بر شما گاهی **إِنْ تَقُصُّوا عَلَى اللَّهِ فُتْنَكُمْ** و آنکه گناه سازید در نماز یعنی ربای را دور رکعت گذارید **إِنْ خِفْتُمْ** اگر ترسید
أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شمار بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه
مسلمانان را دشمنان بوده اند و جالایی ترس نیز تقصیر باید کرد **إِنْ الْكَافِرِينَ يَدْرُسُونَ كَا فَرَانِ كَا فَرَانِ كَا فَرَانِ**
هستند شما را **عَدُوًّا مُبِينًا** دشمنی آشکارا **وَلَا أَلَيْسَ فِيهِمْ** و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از
اعادی **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا** بس خواهی که اقامت کنی برایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز **فَلْيَقُصِّطْ أَيْفَتَهُمْ**
بس باید که بایستند گروهی از ایشان **مَعَكَ** با تو و نماز بکن از روی دیگر روی بروی دشمن بایستند **وَلْيَأْخُذْ**
أَسْلِحَهُمْ و باید که فو اکبرند آنکه غازی که دارند سلاحها خود را از روی حرم و احتیاط **وَإِذَا جُنُدُوا** بس چون
بجاء کنند نماز گذارندگان **فَلْيَكُونُوا** بس باید که باشند آنها که نماز نمی گذارند **وَلَا يَكُنْ** از بس شهادت
دشمن و چون آن گروه یک رکعت بگذارند و نصف لشکر یار و روند **وَلَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى** و باید که بیایند آن
طایفه دیگر که **فَلْيُصَلُّوا** نماز بگذارند و باس میداشند **فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ** بس بگذارند با تو یک رکعت
دیگر **وَلْيَأْخُذُوا** و باید که بردارند ایشان نیز با خود **حُلَّتُهُمْ** آنی که بدان حد میکنند از دشمن چون سیر و خود
و زره **وَأَسْلِحَهُمْ** و سلاحهای که بدان حرب می کشند چون چوبه و تیغ و کمان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** دوست میدارند
آنکه کافر شده اند **وَلْيَقُصِّطُوا** آنرا که خافل شوند **عَنِ السَّيْرِ** از سازهایی که خود **وَأَسْلِحَتَكُمْ** و از سازهایی
خوبش چون البسه و سایر روخت **فَلْيَمِيزُوا بَيْنَهُمْ** بس جمله آورند بر شما **مِثْلَهُ** و **أَحَدٌ** یک حله و هر چه بایند ببرند
نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمکه رفته بود همین که بعسکان رسید مشرکان عجم را دید که صف
راست کرده و جدال و قتال را میباشند حضرت رسالت فرمود تا لشکر اسلام نیز در مقابل صف برو کشیدند
و وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبیله و سپاه مسلمانان حایل بودند حضرت رسالت یا **يَا أَيُّهَا**
با قامت نماز مشغول شدند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام
نماز کافران حجت خوردند که برایشان هجوم نکرده و بترکان و شوکت دمار از ایشان بر نیامد و بر یکی از ترکان
که آواز داد که این قوم را بعد از این نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت بالغه بتقدیم میرسانند فرصت
نگاه داشت در آن وقت بر سر ایشان را نیز و بکام دل دمار از این دشمنان بر آورید و داد انعام بستانید و هنوز
وقت نماز صلاه عصر در نیامده بود که جمعی را فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه حضرت رسالت تعلیم داد و
فقها در چونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ گاهی نیست بر شما

معراجیه آمدن است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلت ماکان و ما سیکون و کان فضل الله
و هست فضل خدای **مَلَائِكَةٍ** بر تو نبوت **عَظِيمًا** بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله تو نیست
لَا خَافَ نیست نیکی بی **فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ** در بسیار از از گفتن ایشان یعنی قوم طبع که بشب مشاوره
کردند در خلاص طبع و گفته اند بجوی اسم مستجاب است یعنی هیچ نیکی در دن را از گویان نیست **الْأَمْنِ** امن
مگر آنکس که بفرماید **يَا مَدَّ قَدْرَ دَانِ** یا ام کند معروف و آن چنین نیست که بشع سحر باشد
و گفته اند معروف اینها فرمودند است یادستگیری بکار کان کردن **أَوْ اَصْلَحَ بَيْنَ النَّاسِ** یا و نماید باصلاح میان
مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان **فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ** و هر که بکند اینها که مذکور شد **اِنَّهُ اَتَى ثَمَرَاتِ اللَّهِ** برای
طلب خوشنودی خدای **فَسَوْفَ نُنَبِّئُكَ** پس زود باشد که بدیم او را **اَنْجَرًا عَظِيمًا** نری بزرگ و **فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ**
و هر که مخالفت کند با رسول **يَنْتَهِبُ** ازین آنکه ظاهر شد **لَهُ الْهُدَى** مرور راه راست بود خوف بر معجزات و
ظهور دلایل و احکام و پیغمبر و پیروی کند **غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ** غیر آن راهی را که مؤمنان برانند از اعتقاد و عمل
این آیه هم در شان طاعت ما که خوف قطع یکدیگر بخت بجا است مگر و میزد شد و آنچه نقب در خانه کسی زد دیوار زد
آمد و در زیر آن ماند و زدی که او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه در خوا
نمودند که این از مدینه کیخته و بنیاد بنیاد آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با بخار خرام
بشام رفت و در زمینی کاروانرا مشغول ساخته باره از مناع ایشان بدزدید و بگریختن آخر الامر بگریختند و سگسار کرد
و قوی آفت که از جیل در دریا نشسته بود کیسه دیاری در کشتی بدزدید و بعد از توقف بران او را در دریا انداختند
این عمل بدینا بود و عذاب آخرت را میگوید **قَوْلُهُ تَعَالَى** و اگر از دران ساری یا آنچه دوست میدارد در پس ساری
که آن کفر و دشت یعنی او را در دایره کافران و مرتدان داخل کنیم **وَنُصَلِّهِمْ** و در آری او را بدوزخ **وَنَاتِهَا** و نجات
و بدوزخ است دوزخ **اِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى** بدستی که نیامر از خدای **اِنَّ شَيْءًا لَيْسَ اَنْتَ اَنْ تَكُونَ** و بفرموده **اِنَّكَ**
ذَلِكَ و پیامر از آنچه جز ترکت **لَنْ يَشَاءَ** هر که خواهد نزول آیه در شان پیروان بوده است از امرای بجا نبیند
ماب آمدن بعضی رسانید که با رسول الله صبری لم در کاه غرق شدن الا آنست که ناخدا بر آشنایان خود بود و شولک میاورد
و چون وی کسی را دوست نکرده تمام و معصیت از روی جرات و بی ادبی کرده ام و تصویر آن نداشته ام که طرفه العینی
خدا را بگریختن حاجت کرد امر و حال آمدن ام بشیمان از نگاه و توبه کشته بود که حال من چگونه می بینی خدای بدیغ آینه
شده داد که هر کاه از اغیر از شولک ایستاد مرز هست **فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ** و هر که شولک کرد بخدای **فَقَدْ ضَلَّ** پس هر آینه
که به شد از حق **مَلَا لَا يَعْبُدُ** که راه دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال شرکان خبر میدهد که **اِنَّ يَذَّبَعُونَ**
بِزُنُوجِهِمْ بر زنهای خود **اِنَّ اَنَا اَنَا** مگر مادکان را بپان را ماده می گوید بواسطه تائیت اسماء ایشان
جوزاقت و عری و مناه و مجنیز هر قبیل را بقی بود که انبی بی فلان می گفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان بر صورت
زنان ساختند و گفته اند مراد از زنان ملائکه بزم ایشان که می گفتند فرشتگان دختران خدا **وَلَا يَذَّبَعُونَ** و
نی برستند **لَا شَيْطَانًا مِثْلَهُ** مگر دیو سرکش بیرون رفته از همان برداری یعنی ابلیس را چه او را میگوید شرکان را بجا
آنها گفته الله برانده است خدای او را و در کرده از رحمت **وَقَالَ** و گفت شیطان **لَا تَحْذَرُنَّ** از عبادت هر آینه

میگویم از زندگان **فَوَصَّيْنَا مَرْجُطًا** به هر مقرر کرده که آنرا بعت النار کوئید و از هزار کس از ادیان مفصل و تو
و نه بعت النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده **وَلَا تَصْلَحْنَهُمْ** و ایشان را که میگویند از طریق حق **وَلَا تَصْلَحْنَهُمْ** و در
آز روی افکنند ایشان را و می آید در چشم ایشان اما فی باطله و چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعت و نشنیت
یا دخول بهشت یا از کتاب ذنوب **وَلَا تَصْلَحْنَهُمْ** و می فرمایند ایشان را **فَلْيَتَنَبَّهْ** پس می شکافند **اِنَّ الْاَنْفُسَ** که شها
جها را باین را و آنچه خدای جلال ساخته حرام میگرداند مثل اشارت با آنچه عرب داشته اند از جبین و سایه و و حیل
و غیر آن چنانچه در سوره مایه **وَلَا تَصْلَحْنَهُمْ** و هر آینه می فرمایند ایشان را **فَلْيَتَنَبَّهْ** پس تخیلی میدهند **خَلَقَ**
اللَّهُ آنرا خدای را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان و تین ساختن دندان و لواط و سحر و در قمر
زدن بر روی و لب و دست و پای را تغییر و طاعت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله
وَنَزَّحَ الشَّيْطَانَ و هر که فکر بد شیطان را **وَلْيَايُزِدْهُ اللَّهُ** دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند
تَحْسِرًا تا **يَتَنَبَّهْ** زبان روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سودی بهر بودی از زبان کند بغوا
بهشت و حصول دوزخ **فَيَذَرُهمْ** و عدل میدهد ایشان را شیطان یا آنچه وفا نمیکند **وَيَذَرُهمْ** و در آری وی افکند
ایشان را بجزئی که نیابند **وَمَا يَذَرُهمْ الشَّيْطَانُ** و عدل نمی دهد ایشان را شیطان **اَلَا عَرَفْتُمْ** مگر غریب و غلام یعنی
اظهار نفع می کند در آنچه مشتمل بر ضرورت **اُولَئِكَ** آنکس که برستند بتان و منافع شیطانند **اَوْ يَهْتَمُّ** و
جای ایشان دوزخ است **وَلَا يَذَرُهمْ عَنْهَا** و نیابند از دوزخ **بِحَيْصًا** که بزرگای که بدانجا نقل کنند **وَلَا**
اَمْشُوا و آنانکه گویند اند **وَيَحْمِلُوا الصَّالِحِينَ** و عملهای بسندید کرده اند **سَنَدُهمْ** زود باشد که
در آری ایشان را **اِحْصَاءُ نَجْوَاهُمْ** بیوسناتها که میروند **مِنْ نَجْوَاهُمْ** **اَلَا تَعْلَمُونَ** آن جو بهای **اَلَا تَعْلَمُونَ**
در حالتی که این داخل نجا وید باشند در آن **اَبَدًا** تا کیدست یعنی همیشه بی انقطاع **وَقَالَ اللَّهُ** و عدل کرد خدای
و عدل کردی و راست کرد سخن خود را **حَقًّا** راست کردی **فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ** و کیست راست تر **اِنَّ اللَّهَ قَبِيلًا** از خدای
در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی یا یکدیگر مجتمع شدند و هود و نصاری آغاز گفتار
کردند که پیغمبر یا پیش از پیغمبر شما معوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منکر گشته و در بهشت نروید مگر یهودی و نصرا
مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خرافات است و کتاب ما نافع کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیه آمد که **لَيْسَ بِالْاَنبِيَاءِ**
آنچه خدای و عدل کرده از ثواب یافت نشود یا در زوهای شما ای مسلمانان **وَلَا مَالِي اَهْلِي** و نه بازوهای اهل
کتاب که گویند این بدخل الجنة الامن کان هودا و نصاری یعنی هر کار بازو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض
بهشت باید بدیلت **بَارِزًا** و هوس بر نیاید ازین معنی باب دیک و خون جگر تواند بود **مِنْ اَعْمَالِهِمْ** هر که
بعل آرد کاری بد **لَا يَجْزِيهِمْ** جزا داده شود بآن ما جلا و اجلا این حکم عام است همه ماملان را آوردند که چون آیت
فرود آمد صحابه متا کر گشتند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف العالج بعد من الایه بعد از نزول
این آیه چگونه رستگاری باشد هیچکس از کرد او را بخل نیست پس تحمل جای آن که دار حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود که نه پمار میشوی و نه اند و هنالك میگردی و نه بلاها بشو می رسد گفت یا رسول الله خواه فرمود که حق الا
آن جزا نیست و در تفسیر فرموده حضرت صلوات الله و سلامه علیه بعد از این سخن فرمود که ای ابو بکر تو و اصحاب

و در آری وی افکند

و مؤمنان را جزای نگاه در دنیای دنیا و بعد از آن در بهشت و در دوزخ و در آتش و در آید
قیامت بدیشان رسانند و حسن و قبح را در هر کس بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
عَامِلًا سِوَا اللَّهِ برای نفس خود **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** دوزخ و آتش و در آید و در آید و در آید
که عذابش بر هاند **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و هر کس که در بعضی از اعمال صلیحه و عیب که هر یک را قوت از کتاب تمام
از نیست **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** از مرد و زن و هر کس که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
بی آنکه و عمل کنندگان **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** در آورده شوند بهشت و جهنم بصیغه معلوم می خواند یعنی در آید
بجنت **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و ستم رسیدن نشوند در ثواب عمل خود **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** بمقدار نفعی که می دهد چیزی از ثواب
ایشان کم نشود **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و یکست نیکوتر از جهت دین **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** از آنکه حال کرد ایند نفس
خود را **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** برای خدای یابند که در روی خود دارد و خود حق تعالی **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و حال آنکه او آید است
به نیکو و به و ترک کنند بدین **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و در روی کرد **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و در راهی که ابراهیم را **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و در راهی که ابراهیم
یا این که در روی مایل است از هر دین به دین اسلام **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و فراتر رفت خدای ابراهیم **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** ابراهیم را در
یعنی او را بر کرد و اختصاص داد یکی از آنکه مشابهت دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم
صلوات الله و سلامه علیه قوط بدین آمد و چون مردم همواره از موایل خلیلی فواید یافته بودند درین سال هجرت
جمع بیشتر رجوع نمودند آنجا ابراهیم علیه السلام داشت برایشان ایشا کرد و همین که ایشا رفتی شد جند قطار
شتی بهر فرستادن نزدیک دوستی که معتد علیه بود تا قدری طعام از منصرفیام فرستاد چون طعام خیل بر رسید
آن دوست گفت در ولایت ما این اثر قوط و غلام ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام را برای خود
طلبیدی بهر نوع که بودی جاری توانست نمود اما شنیدیم که کسی فاقه زدگان بدو الحاق کرده اند و او یکی غریبی
و سماعت جلی می خواهد که این طعام برایشان صرف کند القصه کندی علامان ابراهیم علیه السلام نداد و بهای
نیز نیافتند بهر ورت باز کشند و ایشا را شام آمد که شش خالی شهر در آنجه بی کایان و بی نوایان چشم بران
داشتند که شش این خلیل از هر طعام فراوان خواهند رسید شش با نان در حوالی شهر جوالها پرازیل نرم کرده
بخانه آوردند ابراهیم از این حال تکل شد روی محمد نهاد و در آن حال ساره رویه ابراهیم در خواب بود و در آن
شد جوالها بر دید خرم و خوش دل شد سر یکی را بکشد آرد مید در غایت سفیدی و بانی همی آمد پاره لونا
خیم کرد و ناز بخت بیال و اطفال و درویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بشام او رسید بر رسید
که این از نجاست گفت از نزدیک دوست صریح ابراهیم علیه السلام فرمود که این از نزدیک دوست من است خدای
بد بخت و براد دوست گرفت بزنگان گرفته اند شط خلعت است سلام بنده است در هموم احوال بجز ذی الحلال
و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل سووم شد و شرم بخت فنا محاسن در محبوب و بقا و ابد و این مقام محمد
لاجرم محبیب سستی گشت و از اینجاست که ذکر خلعت بظاهر فرمود که **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** ابراهیم خلیل و ذکر بخت بکایت باز نمود
که فاقه بی محبیب که الله و درین معنی گفته اند **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** عجب آن نیست که محبوب جلال تو بطلد عجب آنست که محبان تو بخوبیا
خلیل سالک بود و خلیل مجرب سلوک نشانه هستی و فقر است و جمل بر علامت نیست و جمعیت از سلوک خلیل

بدین عبارت خبر دادند که فی ذلک اهاب الی ربی از جمله حبیب باین اشارت تشبیه کردند که اسری بعد لاجرم آنقدر که
خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات قد مکاه حبیب کرد ایندند که دنی فتللی خلیل از خلیل تا شاز سیه
سیح از جاشان بازگشت **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و مرخص است آنجا در آسمانها بود **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و آنجا در
زمینها باشد پس هر که خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی بریزد **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و هست خدای بکل شیء **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
بهمه چیزها احاطه کنند از روی علم و قدرت **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و طلب قوی میکنند از تو فی التشاء در باب
پیرایه زان یعنی خزان ام که جانش کزشت و اعتراض عینیه بن حصن که دختر و خواهر ارضف مال مید
و مانی دهیم مگر کسی که کار از او کشد و غنیمت بدست آرد **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** بگو خدای قوی میدهد یعنی میان
حکم خود را بین **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** در باب ایشان **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و دیگر قوی میدهد آنجا خوانده میشود و بر شانی **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
در قرآن **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** در شان یتیمان که زنانش **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** آنرا فی که **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** نمیدهد ایشان را **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و رغبت می کنند آن **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** آنکه بخواند ایشان را
اگر جمیل باشند و مالهای ایشان را بخورید **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و دیگر قوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بکار
وَلَا يَجِدُ فِيهَا از فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهد **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیامت
وَلَا يَجِدُ فِيهَا برای هم بنیان در هر و میراث ایشان **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و راستی **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و آنجا می کند از
نیکو در باره یتیمان و کودکان و غیر ایشان **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** پس بدوستی خدای هست به علما **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** بآن دانا و
برای جانی خواهد داد در سبابت قول آورده که مردی بر زن خود بهانه جو بود و زن بسبب علق دل بر زن زن
بمراق او رفتی داد و میگفت بر اطلاق من و هر کجای خواهی میر و کن ترا جمل کردم و گویند دختر محمد بن سلیمان
شوهر خود را فتح بن خلیج که کنی است که او را اطلاق دهد همین گفت که مرا و هاکن و من نوبت خود بدو بکر زن تو
بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و اگر زنی **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** بداند و در باب **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** او شوهر خود نشود
سر باز زد فی از صحبت او **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** یا روی کرد ایند فی از محال و مکالت **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** پس هیچ کنایه نیست
برایشان **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** در آنکه بصلاح آید میان یکدیگر **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر
ببخشد یا نوبت خود بر فی دیگر بخشد و می نیز حقوق خلعت قلبی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
وَلَا يَجِدُ فِيهَا و آشتی بهیست از خصومت و مفارقت ارباب سیر بر آنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوده بنت
زحله را رضی الله عنها اطلاق داد و او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که سید عالم بر رسید سوده بر زبان تضرع
گفت یا رسول الله رجعت نمای بر بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نماده لیکن بخوام که در زمر زنان تو محشور
شوم و نوبت خود را بعباده رضی الله عنهما بخشم حضرت بوی رجعت فرمود و زو نوبت او در خانه عایشه
رضی الله عنهما بود و این آیه در قصه وی نازل شد **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و فر آورده اند نفسها را بخلای
محبوبند نفسها بر بخیل و از نیست که هر یک از زوجین در مساحت و مروت بخل میورزند **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و اگر نیکو
و در زید زن کافی **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و بر همین بد از نشوز و اعراض **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** آنکه بوس بدوستی خدای هست **وَلَا يَجِدُ فِيهَا**
وَلَا يَجِدُ فِيهَا بآنچه می کنند از احسان و خصومت دانا و **وَلَا يَجِدُ فِيهَا** و می توانیدی کسانی که زیاده از لیل زن

دارید ان **تَعْلَمُوا** آنکه عدل و ورع و راست نگاه دارید **بَيْنَ التَّائِبِ** میان تائبان برای آنکه عدل است
که البته میل واقع نشود و آن معذرت و لهذا حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه با آنکه در قسم میان
از واج طاهران ملاحظه عدل می فرمود میگفت خدایا این قسم دران چنین نیست که من مالک آنرا وصیت و نفقه
مرا و احد مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی خواجه عایشه را دفعی از عیالها از راه واج
دوستی میداشت **وَلَوْ خَصَمْتُ** و اگر خصم میشد بر او کتاب عدل و قادیان میشد بر او **فَلَا يَمْلِكُ اَكْلُ الْمَيْلِ**
بس میل میکند تمام میل یا آنکه می غصب است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع میکند که اگر چنین
باشد **قَدْ رَوَاهُ** پس میگذازد آن دیگر را **اَكْلُ الْحَلَقَةِ** مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه طلقه باشد
و نه شوهر دارد **وَلَوْ تَصَلَّيْتُ** و اگر صلاح آنرا آنچه بخواه ساختن اید از امور زنان در زمان گذشته **وَتَقَرُّوا** و برقرار
از مثل این علما در زمان آینده **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** پس تحقیق هست خدای غفور **أَمْ زَيْنَ** آه زین کاهان ماضی **بِحُجَّتِهِ**
بر توفیق طاعت در زمان مستقبل **فَإِنَّ تَقَرُّوا** و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب و بطلاق **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ**
و نیاز کرد اند خدای هر یکی را **بِزَيْنَتِهِ** از خود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را با بدنی بدیدارد
وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و است خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود **حِكْمًا** حکم کار در افعال و احکام **وَلِلَّهِ** و در خدایا
مَافِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی **وَمَافِي الْأَرْضِ** آنچه در زمینهاست از کواکب سفلی **وَلَقَدْ فَصَّلْنَا**
و هر آنکه وصیت کرده ایم و فرموده ایم **الَّذِينَ أَوْفُوا الْكَيْفَ** آنرا که داده اند کتاب **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ما یعنی پیوسته و نوا
و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند **فَإِنَّ كَرَّ** و شمار این وصیت می کنیم یعنی می فرماییم **أَنَّهُمْ أَلْفٌ** یا آنکه بر هر روز
از شکر **وَأَن تَكْفُرُوا** و اگر کافر شوید **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدستی که خدا بر است **مَلَكِي السَّمَاوَاتِ** آنچه در آسمانهاست **وَمَافِي**
الْأَرْضِ آنچه در زمینهاست هر مخلوق و مملوک او میداند پس بگفت و معصیت شما متضمن غمگین در جنانچه ایمان و طاعت
شما متضمن نباشد **وَكَانَ اللَّهُ غَفِيرًا** و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند **حَمِيدًا**
ستوده در ذات خود اگر جدا و گویند و اگر نگویند **وَلِلَّهِ** و در خدا بر است **مَلَكِي السَّمَاوَاتِ** آنچه در آسمانها باشد
از ملائکه و سپاه و غیر آن **وَمَافِي الْأَرْضِ** آنچه در زمینها بود از ارکان و موالی و جرآن **وَكُنِّي بِاللَّهِ** و نسبت
خدای **دَكِيلًا** کا فیهیات بندگان **أَن تَشَاءَ مِنْهُمْ** آنچه خواهی خدای بر دشمنان و فانی گرداند **إِنَّمَا النَّاسُ** ای
مردمان **وَيَا أَيُّهَا النَّاسُ** و پیاد و ایجاد کنند یکی از که فرمان بردار تر باشند چون این آیه نازل شد حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت آنها قوم این اند یعنی باریسان **وَكَانَ**
اللَّهُ و هست خدای **قُلْ ذَلِكَ** برین ایجاد و اعلام **قَدِيرًا** توانا **مَنْ كَانَ يَرْيِدْ** هر که باشد که خواهد بجز
قُوَّةِ الدُّنْيَا با دشت این سرای همچون مجاهد مثلاً که از کتاب جهاد برای غنیمت کند **فَعِنْدَ اللَّهِ** پس نزد
خدا است **ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا
طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف تر چیزی باز ماند و اگر با شرف میل کرد در اخراج خواهد بود
چه اگر مجاهد و المشل برای جهاد کند او را در آخرت جنان نعمت که غنیمت دینی در جیب آن چیزی نجا
محقر باشد و غنیمت دنیوی می رسد پس توجه با صل باید کرد که فرج خود در آن است **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا**

و هست خدای شنوند **فَوَلَهَا بَصِيرًا** بینند هر فعلها یا **إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مومنان **كُونُوا قَوَّامِينَ**
باشید ایستادگان **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی هر کس که در داد من اسیر عدالت **شَهَدَاءَ لِلَّهِ** و باشید گواهان برای
خدای یعنی در شهادت کنید بر راستی **وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ** و اگر چه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که
اقرار کند بر حق که در دمه اوست در تیسیر از ابو العالیة نقل می کند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را
بر بدین حقیقت و من بر آن کلام و مولا از منیدارد از داد شهادت الادروشی و افلاسی بدین این آیه نازل شد
که گواهی باز نکند بر نفس شما باشد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** یا بدو و یار **وَالْآخِرِينَ** و خویشان نزدیک **إِنْ يَكُنْ** اگر
باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه **يُحْسِنُوا** توانگر و دقیقاً یاد و پیش یعنی برای غنی
احترام میکنند و بر نفسی بجهت فلاس و ترجم نمایند **فَاللَّهُ أَفْزَى بِهَا** پس خدای من و او ترست بتوانی و در و شوهر و اگر
دانستی که شهادت بر ایشان برای ایشان معصیت نیست حکم نفرمودی **فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى** پس شما متابعت هوای
مکنید **إِنْ تَخْلَوْا** برای آنکه میل کنید از حق **وَأَن تَلْزَمُوا** و اگر به پیچانید با نهایی خود را از گواهی راست **أَوْ تَتَّبِعُوا** یا اهل
کنند از ادای آن و پیوسته **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** پس بدستی که خدای هست **يَا تَعْلَمُونَ** بدانچه شما می کنید عدل و میل **يُحْسِنُوا**
دانا و شمار بران مکافات خواهد داد یا **إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه که ایمان آورده اید خطاب با شما انانیت یا منافقان یا
مومنان اهل کتاب که می کنند یا رسول الله ایمان دار بر تو و بر آن و بوسی و عیسی و توبه و دیگری بهر کتاب غیر
ایمان ندادند و گویند خطاب با کافران بن می شاید مسلمانان را می گوید ای کسانی که ایمان آورده اید بدان و زبان **آمِنُوا**
ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را می گوید ایمان آورده اید بر زبان ایمان آورید بدان و مومنان اهل کتاب را
میگوید ایمان آورده اید بعضی از کتب و رسول ایمان آرید تمامی آنها کافران میسر باید که ایمان آورده اید بلامت و
عزای ایمان آرید **بِاللَّهِ** بخدای **وَقَدْ سَوَّلَ** و بفرستاده او که محبت علی علیه السلام **وَالْكِتَابِ الَّذِي تَزُكُّ** و بیان کتب
که خدای فرستاده **وَلَوْ سَوَّلَ** و بفرستاده خود یعنی قرآن **وَالْكِتَابِ الَّذِي تَزُكُّ** و آن کتابها نیز که فرستاده **مِنْ قَبْلِ** پیش
از قرآن محققان گویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حیث برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و بیان یا ایمان
آورده اید از روی تصدیق ایمان آرید از روی تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس
سبح منقولست که گفتند یا ایها الذین آمنوا ائمنوا اشارتست یا آنکه در هر طریقه العینی فی این وجود بشری باید کرد و
اثبات واجب الوجود جل ذکر می باید بود **وَجُودُكَ** از بن لایق بارتب **وَأَرَضْتِ** سید الطایفین جنید قدس می
منقولست که فرمودند که بچهار سال است که در ایمان آوردم و در ایمان تازه گردیدم و هنوز در امر دینی خجسته و خجسته
بخود شعور کشف نگذاشته است ترا هم که شد نیک رهستی سوی طاعت می خود برستی خودی کم نیست خجسته و خجسته
کبر خود در حقیقت نیست موجود **وَمِنْ كَرَمِ اللَّهِ** و هر که کافر شود بخدای **وَمَلَا نَكَبَ** و بفرستگان او **وَكُنْتُ** و بگوا
او **وَسَيِّئًا** و بفرستگان او **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بر روز ستیغ **فَقُلْ خَلِّ** پس بدستی که گواه شده **فَلَا تَجْعَلُوا** که
شرف در نهایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصد **إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ** بدستی که آنانکه ایمان آورده اند و می
علیه السلام یعنی بود **فَرَقَرُوا** پس کافر شدند پس سفیدند کوه **فَرَقَرُوا** پس بدستی که آنانکه ایمان آورده اند و توبه کردند
صَفَرًا پس کافر شدند پس سفیدند کوه **فَرَقَرُوا** پس بدستی که آنانکه ایمان آورده اند و توبه کردند

[illegible]

الاولیة - مکن آنکه دل نیز در حضور مردم در خلوت یاد ذکر زبان دارند و بی آن نسبت با ذکر دلند
 در وقت القوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیض خالص است بلکه آینه ساخته اند بطرح دینی
 و دینی و هر چه در دست بغایت اندک و مخصوص و ذکر خدا از همه بزرگتر است و لذت که الله اکبر و منافقان در پای کینه
مُتَّبِعِينَ در سالتی که می رسد و متنبی **بَيْنَ ذَلِكَ** میان کفر و ایمان **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نه با کفر و مومنانند آنرا
 باشد هر چه آثار است **وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و نه با کفر است تا بر ایشان باشد هر چه بر آنهاست **وَمَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ
 بَاقٍ** خدا کی که سازد و فلان **سَبِيلًا** پس قویای هر روز را می بخشد و صواب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کفر و مومنان **لَا
 يُخَذِّلُكُمُ اللَّهُ فِي بَيْتِكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ فِيهَا** مکی بد کافران **أَوْ لِيَأْتِيَنَّكُمْ دُونُ** دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست
 که با دشمنان خدای دوستی کنند **أَوْ يَبْذُلَكُمْ** آبی خواهد **أَنْ تَعْمَلُوا فِيهِ** آنکه بدید خدا را **أَعْلَنَ كُمْ** بر عذاب
 خود **سُلْطَانًا مُبِينًا** حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و عذاب است **أَنْتُمْ لَهَا نِقَابٌ** بدستی
 که منافقان **فِي الدِّينِ** **الْأَسْفَلِ مِنَ السَّمَاءِ** در طبقه زیر ترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بدتر باشد
 بجهت آنکه ایشان بدل کافران و کفر و ایمان و استمیرن یا مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون
 منافقان را بد و زخ حکم شود و بد که اول در آوردن مالک گوید یا ناراض بهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان
 بکلمه جاری بود هر چند مجازی گفتند مادر سوختن ایشان داخل نمیکند و بر همین منوال در هر در که آتش از
 احراق با کنند تا بد که هفتم رسد آتش آن در که گوید حکم ما بر دست نه بر زبان میارید تا از دل به نشان دارید
 و چون در دل ایشان جز شریک نباشد آتش در ایشان پیچد و ابله اباد در عذاب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** و بیافنی
 مرا ایشان را **نَصِيرًا** یاری که حمایت نموده ایشان را از آن در که بیرون آرد و هم منافقان درین عذاب خواهند بود
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دُونِ الْإِيمَانِ و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان **وَلْيُحَصِّلِ
 اللَّهُ لَهُمْ** و جنگ در زند بدین خلایق و سنت پیغمبر **وَأَخْطُوا دِينَهُمْ** و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را **يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ آمَنُوا** خدای بعضی طلعت نکند مکی برای رضای حق **وَأُولَئِكَ** پس آنکه و که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند
مَعَ الْمُؤْمِنِينَ یا مومنان باشند از شمار ایشان در هر دو سرای **وَسَوْفَ يَرَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ** و زود باشد که بدین نظر
 مومنان را **أَعْمَلًا** هر روز بزرگ و ایمان با ایشان شریک باشند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** چه کند خدای عز و جل
 شما یعنی جو عزاب کند شمار **أَنْ شَكَنْتُمْ** اگر شک گوید هر روز بر همان برداری **وَأَنْتُمْ** و تصدیق کنید بوحش
 او از روی تحقیق یا ایمان آید یا نه که بجات شما بفضل او است نه بشک **وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا** و هست خدای ثواب دهان
 شاکران **عَلِيمًا** دانای محقق و شک و ایمان **الجزء السادس من أجزاء الثلاثين** **لَا يُحِبُّ اللَّهُ**
 دوست نمیدارد خدای آشکار کردن را **وَاللَّشْوَنَ** **وَاللَّغْوَ** یعنی **بِالْإِيمَانِ** مگر آشکار کردن کسی که بد و ستم کرده اند
 او را و راست که نکوهش ظلم کند یا از و ظلم نماید و گفته اند که مردی از قوم ضیافت خواست و او را طعام ندادند
 آنکس زین شکایت کشود هر جامی رسید از بد و بی آن قوم شکایت میکرد صیبا او را بد از شکایت عتاب کرد
 این آیه نازل شد در عذر او که مظلوم را شکایت از ظلم جایز نیست **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا** و هست خدای شنوای حق ظلم
وَعَلِيمًا دانایست مکار و ظالم را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** اگر آشکار کنید نیکی و طاعت را از **خُفْوًا** یا پنهان بجای آید

خداوند روحی است صادر شد از حق سبحانه و تعالی توسط اسباب **فَأَمَّا بِلِلَّهِ فَتُؤْمِنُونَ** ایمان آید بخدای و فرستاد
او خطاب با ترسیا یافت **وَلَا تَقُولُوا لَمْ يَلِدْ** و نگویید که خدا را یان ناسد اند اعتقاد یعنی از نصاری آن بود
که گفته سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاهی یعنی ذات واقعی
الابن یعنی هم واقنوم الحقیق یعنی روح القدس و این را اقالیم ثلثه می گفتند حق سبحانه و تعالی میاید که **أَشْهَدُ** باز
ایستید از تثلیث **خَبَرُ الْكُفَرِ** باز ایستادی که آن خبری شما باشد **أَمَّا اللَّهُ** خبری نیست که خدای **اللَّهُ وَاحِدٌ**
خداوند است یکانه بذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجود در راه نیست **سُبْحَانَ مَنْ يَكُنِي يَدُ سَكَنٍ** و **وَأَنَّ**
يَكُونُ لَهُ وَلَدًا از آنکه او از فرزندی باشد **مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** هر دو است آنچه در آسمانها و زمین است و هر مخلوق
اویند و مخلوق مائل خالق نباشد و فرزندان مائل باید پس اهل آسمان و زمین او را فرزندی نبود **كُنِّي بِاللَّهِ وَكَيْدًا** و
بسنده است خدای که بی همتا بندهکان تنبیه است بر استغناء حق سبحانه از اتحاد و دلجه ولد برای کفایت همتا
والد باید و خدای خود قایل است بحفظ اشیا و کافیه امور و مستغنی از نیاز و مددکار در خیرست که نصاری بر آن
گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چه چیز میگوید در شان او که شما آنرا عیب میدانید
گفتند تو میگوئی که او بنده خدا است و بنده کی عیب باشد حضرت فرمود که بنده خدا را بنده باشد و هیچ کس آنرا عیب
نشد موافق قول آنحضرت آیه آمد که **لَنْ تَنفِكُ الْمَسِيحُ** تنگ ندارد عیسی و تعظم نورزدان **يَكُونُ عَبْدًا لِلَّهِ**
از آنکه بنده باشد خدا را و چون عبد ملائکه نیز ایشان را فرزندان خدای میداد استند اثبات بندهکی ایشان نیز
ی که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و نه از بنده او عباد دارند فرشتگی که مفران بارگاه ربوبیت اند در عالم آورده که
اینها حمله عرش اند و را نوار گفته که **وَمَا يَنْبَغِي لَكُمْ عَرْشٌ وَمَنْ يَسْتَكْبِرُ** و هر که تنگ دارد **عَرْشُكَ** از پیش
خدای **وَيَسْتَكْبِرُ** و سر کشی کند از آن **يَسْتَكْبِرُ** پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی کلمات را بسوی خود
جَمِيعًا همه ایشان را تا جز او مکافات بدیشان رساند **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** فاما آنها که ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند **فَوَيْفَ لَهُمْ جُزْءُهُمْ** پس تمام بدهد خدای از هداها موعود ایشان را **وَيَرْزُقُهُمْ** و پسران نیز برای
جزای ایشان **مِنْ قَبْلِ** از آن روزی که خود **وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** و اما آنکسانی که از برتشتن خواستند کافر
و استکبار کرده اند **فَوَيْفَ لَهُمْ جُزْءُهُمْ** پس عذاب کند ایشان را **عَذَابًا أَلِيمًا** عذاب در دنا که **لَا يَجِدُونَ لَهُمْ** و نیابند
مریشان را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بخدای **وَلَيْتَ** دوستداری **وَلَا تَصْبِرَ** و نه یاری و مددکاری **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای آدمیان
قَدْ جَاءَكُمْ بدستی که آمد شما **رُحَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ** حق و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است صلی الله علیه و سلم
معجزات او یاد دین اسلام **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ** و فرستادیم بسوی شما **نُورًا** و **أَمِينًا** نوری ظاهر که قرآنست **فَأَمَّا الَّذِينَ**
آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آوردند بخدای **وَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ** و چنگ در زدند بکتاب او و یا بهاء بدو و در دنا و سو
شیطان **فَسَيُجَنَّبُهُمْ** پس زود باشد که در آرد ایشان را **فِي رَحْمَتِنَا** در رحمتی که از و باز ایمان ایشان مقرب شد
وَفَضَّلْ و زیاده بر آن از محض انعام و احسان **وَيُفِيدُهُمْ** و بخشد ایشان را بخود یا آنچه و عد کرده **صِرَاطًا**
مُسْتَقِيمًا راه راست که آن اسلامست و طاعت در دینی و طریق بهشت در حقیقی از اجبار رضای رضی الله عنه
منقولست که گفت من بهار شدم و سید عالم صلی الله و سلم بیا دین من آمد گفت یا رسول الله مرا مالی هست و من

یعنی والدین و ولدند از هم مرا خواهری چندست و پس مال خود را چگونه بدیشان قسمت کنی این آیه نازل شد که
يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلام **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** بگوئی که خدای حکم میکند **فِي الْكَلَامِ** در میراث
کلام **إِنْ أَرَادْتُمْ هَلْكَ** اگر مردی بپیرد جهان مردی که **لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ** نباشد و را فرزندی یعنی پیری جدا اگر دختر باشد
اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت **وَلَهُ أَخْتٌ** و بر و خواهری باشد **فَلَهَا يَصِفُ مَا تَرَكَتْ** پس آن خواهر
راست نیمه آنچه میگذارد از مال **وَهُوَ** و آن مرد **يَرِثُهَا** میراث میکرد از خواهر **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ** اگر نباشد
خواهر او را فرزندی اگر مرد میراث همه مال است آن فرزندی خواه مذکر خواه مؤنث و الا مرد مذکر است چه
مؤنث چه مرد را در نمیکند **فَإِنْ كَانَتْ أُنثَى** اگر نباشد خواهر آن مرد و **فَلَهَا الثُّلَاثُ** پس ایشان را دو
بِمَا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد **وَأِنْ كَانَتْ أُنثَى** و اگر نباشد و از آن او برادران و خواهران **بِمَا تَرَكَ**
مردان و زنان **فَلِلَّذِينَ هُمْ بِسُوءِ مَذْهَبٍ** پس مذکر را باشد از میراث **فَلِخَلِيقِ الْأَنْثَى** مانند بهر دو مؤنث **يُسَبِّحُ اللَّهَ**
بیان میکند خدای احکام میراث را **لَكُمْ** برای شما **أَنْ تَقُولُوا** تا گواه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست
برای کلمات آنکه می کردید **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدای به همه چیز ها در مصالح عباد از حی و اموات **عَلِيمٌ** دانای

سورة المائدة
بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید **أَقْرَبُوا** و فاکند **بِالْمَعْقُودِ** به عهد ها که با یکدیگر می کنید یعنی
شرعی چون عقد نکاح و عقد شرکت و عقد بیع و امثال آن **لَكُمْ حَلَالٌ** حلال کرده شد بر شما **بِهَيْئَةِ الْأَنْعَامِ**
چهار پایان بسته زبان که آن از واج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا گاو نوزان و وحشی چون آهو و خمر
و گاو کوهی و گور خریا ایجه که از بطون بیرون آید **لَا مَا تَلِي عَلَيْكُمْ** مگر آنکه خوانند خواهد شد بر شما در این سوره و
قول حضرت علیکم المیهة الایة **غَيْرِ الْحِلِّ** نه چنانکه حلال دارند باشند صید را **وَأَنْتُمْ حُرْمٌ** و حال آنکه شاهر
باشید حج یا عیمی یعنی هر انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنند که در حال احرام بر شما حرام است
إِنَّ اللَّهَ بدستی که خدای **يُحْكُمُ** حکم کند در حلال و حرام **مَا يَرِيدُ** آنچه خواهد یا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان **لَا**
تَحْلُوا حلال ملائکه و موت مشکنید **شَعَائِرَ اللَّهِ** مناسک حج را با نشانها **دِينِ** دین حق را آورده اند که حکم کنی که نام
او **سُجَّجَ** بن صبیعه بود و او بسفا همت و بی باکی و جهالت و با باکی در عرب شهرتی داشت بخدیت پیغمبر آمد
ای محمد است را بجز جیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلوات الله و سلم علیه فرمود که با ناک خدا را یکی دانند
و بر بر رسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و اداء زکوات مواظبت نمایند حطمت گفت آنچه فرمودی نبوت
امام امتا و او را باشد که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهاد
اگر بدین برود دین ترا قبول کن و حضرت بدیش از آمدن او فرمود بود که امر و زکسی خواهد آمد که بر زبان
شیطان سخن گوید که او را بدید و غادر بیرون رود پس حطمت بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از نواشی
مدینه غارت کرد و در عام القضا که رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه جمع قضا توجه فرموده بودند چون تنعم

ایمان را حلال است در در میان چه شاذی بنام خدای می کنید **والمحصنات** و دیگر حلال است بر شما زنان از ازداد
و بار ساری **المؤمنات** از آنها که گردیدند و این بر سبیل اولویه است و اگر نه نکاح آن مومن نه حلال است **والمحصنات**
و دیگر زنان با و ساری **الزین و اولهن** آنها که ایشان را کاتب داده اند **قبلکم** پیش از شما و محصنات نزد امام
شافعی آزادانند پس آمده کاتبه حرام باشد نه هم او و نزد امام اعظم رحمه الله عفا فیما بین بقول او حریر و اما کاتب
مساوی باشند و هر دو نکاح توان کرد **اذا انتموهن** چون بدهید ایشان را **و الجورهن** هرهای ایشان **مختص**
در حالتی که شاید آن نکاح عفت و صلاح جوید **عنی مسلخین** نه بجا هر باشد بر نال **و الخیری لخلای** و نه فرا
کیونکه دوستان بنهانی **و عنی کفر بالایمان** و هر که کافر شود بدین ایمان بدین واجب باشد انکار شریع
اسلام کند از حلال و حرام **فقط خط عسله** پس بدستی که باطل شد کرد او های او **و هو فی الاخری** و او در آن سری
من الخیارین از زنان کارا است **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه که وید که **اذا انتم الی الصلوة** چون خواهید که بر
بنار و شما محبت باشید **فاغسلوا و وجوهکم** پس بشوید رویهای خود را از نیت شعر را بر تانها و ذوق در طهر
و میان هر دو شعله کوش در عرض **و این کرم الی الی** و بشوید دستها خود را با برقیق و بر فرق و وصل دراز و دست
و امسحوا بر رؤسکم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رحمه الله عن نظر بر ظاهر آیه میفرماید که تمام سر را مسح باید
کرد و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله عنه میگوید که از مقدار که اسم مسح بر او اطلا
توان کرد کافی است **و ارجلکم** و بشوید پایها، خود را **الی الکعبین** بآن دو استخوان بیرون آمد از هر دو جانب
قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است حفص و ارجلکم بطریق جوار است همچنانکه و عذاب بر من و جبر الیر و حفص
بنصب خواند عطف بر وجه که **و ان کنت خبیثا** و اگر باشی خجاست رسید **فاطهروا** پس غسل کنید **و ان کنت من ذری**
و اگر باشی بیار آن و استعال آب شام را مضرب باشد و علی سفر یا در سفر باشد **و اما احدکم** یا یا یکی از شما
من الغائط از خلایای یعنی محرت بود **او کنت من النساء** یا بوده باشد زنان را عیاشی شورت فاحشه **فلم یجدوا**
ماء پس نیاید آب بعد از طلب یا میان آب و شما نیاید باشد از دشمن و مسح که از آن هلاک نفسی شقیق بود
یا آب در جاه باشد و آلت استقیافت نشود یا مسر و شست و شما وقت آن ندارد **فیمسحوا** پس قصد
کند خاک پاک و هر چه پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر **فانمسحوا** پس مسح کنید بر **وجوهکم و ارجلکم** رویها
و دستها، خود را **ینسحون** از آن خاک بدو وضو میگویند و یکی برای وجه و یکی برای بدن **ما یزید الله** نمیخواهد خدای در آنچه
فرض کرد از فضل و وضو و تیمم **لجعل علیکم من حرج** تا بر شما نیک فراید و **و لکن یزید** و لیکن میخواهد بطله **کم**
تا شما را پاک گرداند از احداث یا کاه جه وضو کفایت ذنوب است **و لیست بعتة** و تمام گرداند نیت خود را **علیکم**
بر شما با آنکه رخصت میدهند شما را در تیمم **فعلکم تسکرون** و تا باشید که شما شکر گوید بر نعمتها و او و شما
بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بر زبان اهل اشاعت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید نماز
که معراج شماست در رجوع بمقام قریب پس رویهای خود را که بدان وجه بدینا کرده اید بشوید یا آب نوبه و
استغفار و دستها را پاک سازید از غسک بعلایق دارین و بعلایق بافی **الکونین** و مسح کنید سرها را یعنی
کیند نفس را در راه حق و پایها را از طین طینت و قیام با نایت غسل دهید و اگر شما را خجاست رسیده است از

از التفتات بغیر ما بس که سازید نفوس را از معاصی و دلهارا از رویت طاعت و اسرار را از ملاحظه انبیا
و ارواح را از آراش بغیر ما و سر السرا از لوث و جوده که الودکی از آن کشف تر نیست **ع** وجود ذنب لا یقانی
بدست ای بر بندار وجود الود خود را پاک ساز کین طهارت سالک ده را غازی میکند **و اذ کرموا** و پاک کنید
نعمه الله نعمت خدایا که انعام کرده **علیکم** بر شما با سلام و شریع آن **و یشاکف** و یاد آورید پیمان اول **الذی**
و اتفقتم آنکه باشا میار بسته **به** بآن یعنی عهدی که خدای با شما بسته است در روز است یا شافی که در لیل العید
با حضرت یحیی علیه السلام بستید که بر سع و طاعت بیعت کردید **اذا قلتم** چون گفتید **سبحنا** شنیدیم
قول ترا **واطعنا** و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند بر ادبیعت رضوانست که در تحت شجر واقع شد در حدیث و ذکر
این هر دو بیعت بحلی میگرد خواهد شد **و اتفقوا الله** و بی سید از خدای در فراموشی نیت و شکستن پیمان او
از الله بدستی که خدای **علیکم** که **الصدق** در آن است با آنچه در سینه میباشی **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه که
کونوا قوامین باشید قیام کنندگان حق **به** برای خدا **شهداء** با **الفیسط** کوهان بر استی **و لا یخرج منکم** و بران نبارد
شمار **شنان قوم** دشمنی که و هر از مشرکان **علی ان لا تعبدوا** بر آنکه عدل کنید در باب ایشان و بعضی عهد ایشان
کنید **اقد لوا** عدل کنید **هو اقب** **و لا تقوی** که عدل نرزد یکت است به بر هر کاری و چون عدل با کفار بر تبه نغی
افزاست قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود **نظر** عدل کن زانکه در ولایت دل
در بغیر و نذر عادل عدل شاط است ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای **و اتفقوا الله** و بی سید از خدای
در ظلم **شکارای** **و الله خیر** بدستی که خدای داناست **یا اطعن** با آنچه میکنید از عدل و ظلم **و عدل الله الذین آمنوا** و عدل
کرده است خدای آنکسان که ایمان آوردند **و علی الصالحات** و عملهای ستوده کردند و عدل اینست که **لستم تعفروا**
میراث را است آمرزش گناه **و اجر عظیم** و غزوی بزرگ از فضل الله **و الذین کفروا** و آنانکه کافر شدند
کذبوا باایات و تکذیب کردند **و انزلنا اولادکم** **الحجاب** **للحجیم** آنکه و احباب و رزخ یعنی مجاوران آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در غزو غطفان بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با حضرت
خود که دشمنان غوث نام داشت بگوها متحصن شدند و لشکر اسلام را میزدند و رفتی که باران بارید
و حضرت دور تر از لشکر باین دریای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بردرخت افکند اعراب مشاهده کرده
مهر خود را افکند در پای آن درخت تکیه فرموده و باران از دور و درند درین محل برودستی توان یافت غوث
باشمشیر کشید و بیامد و گفت من عینک الیوم می کیست که ترا حمایت کند و شری را امروز از تو کفایت کند حضرت
فرمود که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبریل علیه السلام بر سینه غوث زد چنانچه شمشیر از دستش
بیفتاد سید عالم صلی الله علیه و سلم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من عینک می آن مرد گفت هیچکس ترا از من
منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بیان قوم باز رفته ایشان را با سلام دعوت کرد و این آیه آمد **یا ایها**
الذین آمنوا ای گروه که وید که **اذا کرموا** **نعمت الله علیکم** یا که کنید نعمت خدایا که بشما ارزانی فرموده **اذ هم قوام**
چون قصد کردند قومی یعنی غوث و تابعان **و ان یبسطوا الیکم** آنکه بکشایند بسوی شما **اذا یبسطون** دستهای خود
بقتل و هلاک **فکف ایدکم** پس خدای باز داشت دستهای ایشان **و اعنکم** از شما و مغفرت ایشان از شما باز کرد

ذنب

و بعضی بر آنند که نزول آیه در قصه بنی نضیر است که قصد انحراف کردند و قبیله بصره ایشان رفته بود
جهت دینه عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد **وَقَالَ اللَّهُ** و بترسید از کفران این نعمتها
وَقَالَ اللَّهُ و بر خدای **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** باید که توکل کنند و مؤمنان که رساننده خیر و دهانند از شر
اوست **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ** و هر آینه فراتر از خدای **يَا أَيُّهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** بپایان بنی اسرائیل را در موافقت موافقت
السلام و محاربت با جباران **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ** و بر آنکه خیمه از ایشان **الْحَقُّ عَشْرَ نَفْسًا** دوازده نفر یکی از
سبطی تا فتنش قوم خود کنند یا پائیدن وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بروجه
اختصار جفاست که حق سبحانه و عده داده بود موسی را علیه السلام که از من عده یعنی از یحیا و ایلیا با
ولایت شام بنی اسرائیل از قبیله دلا و این واضح درین وقت مساکین جباران بود و ایشان را عاقبتی گفتند
مردمان بلند و توانا بودند از نضیر قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بنی اسرائیل را استقامت شد
فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هر آینه دارد و در هر دیه را باغ است و جهاد کنند با جباران پس برگ
طی السلام دوازده نفر از لشکر اختیار کرد که هر یک کافله همدات سبطی باشد و با قوم خود تا نزدیک ارجا رفتند
و نقبای آنجسوس احوال حاله فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاچ بن عناق
ی گفتند درازی قداوسه هر اومی و سه کن بود و سه هر اسال عی داشت و باقی عادیان نیز قدها بلند
داشتند در تیسری آورده که از هشتصد گز ناهشتاد کن بوده پس بسایین ایشان را دیدند که خوشه آنکور
آن مقدار بود که هیچ کس توانستی برداشت و هیچ نفر دیکر نهد از پوست انار ایشان می کجید نقبای با زکشت با یک
گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکنست که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده
بصر باز کردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را بنیان دادند و ایشان را بر جنگ این قوم ترقیب نمایند پس لشکرگاه
آمد موسی و هارون علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند و نقیب بددی کرده با قوم خود جباران را بر وجهی
که دیدن بودند در میان آوردند و نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهو
بر مهند و فرار خود بایستادند و غلبه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان بدید آمد که ملایان جباران
جکوبه جنگ کینه **وَقَالَ اللَّهُ** و گفت خدای **إِنِّي مَعَكُمْ** من باشم بر حضرت دادن شایر دشمنان و دیکر گفت **إِنِّي مَعَكُمْ**
بخدای که اگر بیای دارند نماز را بشراط آن **وَأَتَيْنَاهُ الزَّكَاةَ** و بدهید زکوة را با بار با استحقاق **وَأَسْمِعْ بَرْسَلِي** و تصدیق
کنید پسران مرا **وَعَزَّزْنَاهُمْ** و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید **وَأَقْرَضْنَاهُمُ** الله و قرض دهید
خدا بر اینی نفقه کنید در راه او **وَفَرَّخْنَا حَسَنًا** نفقه داد در نیک **لَا تَقْرَبُكُمْ** هر آینه در گذارم از شما
سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را و **لَا دُخَانَ** و در آرم شمار **إِن جَاءَتْكُمْ** بیوسته آنها که باریست **مِنْ خِطْمِ الْأَنْهَارِ**
در زیر درختان آن جوینا **فَقَالَ** پس هر که کافر شود **يَعْلَمُ ذَلِكَ** بعد از این شرط موکل **مَنْ** از شما
نَقَذَ مَنَاسِلَ پس هر آینه که کرده است **سَوَاءٌ** **التَّبْيِيلُ** راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد فاکرند و خود را
فرمود که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** پس بکشند ایشان بپایان خود را **لَقَدْ أَخَذْنَا** بر اندیشه ایشان را از رحمت خود یا سخ
کرد اندیم یا خواری بنی بر ایشان وضع کرد **وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ** و گردانید دلهای ایشان را **فَاسِيَةً** سخت بنیابه

که متاثر شود از مشاهده آیات و استماع خوبیات **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ** میگردانند سخن توریه را یافت حضرت رسالت
راصلی الله علیه و سلم **وَأَنْتُمْ تَوَاضَعُوا** از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بر جای صفت پیغمبر وضع میکنند با کلمات توریه را
ی سازند تا ولایت فاسد **وَنَسُوا آخِرَ مَا كَانُوا يَكُونُونَ** تمام را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنچه پند داده شده بودند بدان در
توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان **وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ** و همیشه هستی تو که مطلع میشوی **عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ** بر خیانتی از جهود
الْأَوَّلِينَ **لَهُمْ** مگر اندک از ایشان که خیانت نمیکند چون این سلام و اصرار با **وَقَاعَفْ غَنَمَهُمْ** پس در گذران از ایشان اگر توبه
کنند و ایمان آرند **وَأَضْمَحْ** و روی بگردان از ایزاد ایشان اگر التماس جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صغیر بابت السیف
منسوخ است از **اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** **يَذَرُ** بدستی که خدای دوست میدارد نیکو کاران را **وَمِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا** و از آنکه گفته
أَنَّا نَصَارَى بدستی که ما ترسایانیه خود را بخود نصران گفتند یا نسبت دادند بدین نصرانی یا ناص که حضرت عیسی
السلام در آنجا بوده یا آنکه گفتند خدا را الله و بر هر تقدیر از ایشان **لَقَدْ أَخَذْنَا** گرفته ایم پیمان ایشان را
از یهودان که فتنه بودیم **فَنَسُوا آخِرَ مَا كَانُوا يَكُونُونَ** پس ایشان نیز توبه کردند و بدین وفای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنچه بدان بنده داده
شدند در انجیل از روی فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلام **فَأَعْرَضْنَا** پس بر آنکه خیمه بواسطه
بیلان **يَكُنْ لَهُمُ الْعَذَابُ** میان ترسایان دشمنی ظاهر **وَالْبَغْضَاءُ** و بغضی نهان در دل **إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ** تا روز
رستخیز و آنجا است که نصاری سه فرقه شده اند هر دشمن یکدیگر و بعضی مفسران بر آنند که دشمنی آنکسیم میان
یهود و ایشان **وَنُفِثْنَاهُمْ** الله و زود باشد که پاک ها اند و جز در دهان ایشان را خدای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا**
با نجه ایشان میکنند و آن خبر دادن مجرا و مکافات خواهد بود **وَالْأَهْلُ الْكَافِرُ** ای جهودان و ترسایان **لَقَدْ أَخَذْنَا**
بدستی که آمد بشما فتنه داده **مَائِيَّتَيْنِ** **لَكُمْ** روشن میگرداند برای شما **كَيْسِي** بسیاری **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنچه هتید
بنهان میدارید **مِنْ الْكِتَابِ** از توریه چون گفت محمد صلی الله علیه و سلم و آیه رحیم و از انجیل چون بشارت عیسی با حمل
السلام **وَيُفَوِّضُ** **إِلَى كَثِيرٍ** و در میگذارد از بسیاری مخفیات شایخ و خبر نمیدهد آن چه مهم دینی و ابسته
بدان نیست نقلست که یهودی یا آنحضرت گفت که کدام است آن کثیری که از آن عفو کردی حضرت از و امر از کردی
دوم و سیوم نوبت بالغه کرد و حضرت روی از وی میگردانید و قصد یهودی آن بود که منافقانه از وی ظاهر شود
بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جزا را عرض چندی شاهک نکرد بصدق آنحضرت متیقن شد فی الحال ایمن کرد
فَذُخِّرْ **لَكُمْ** **مَنْ** الله بدستی که آمد بشما از نزدیک خدای **نُورٌ** روشنائی که دفع کنند ظلمات است
وَكِتَابٌ مُبِينٌ و کتاب روشن کنند و بخود روشن گفته اند توریه حضرت رسالت است و در بحر الحقایق آورد
که وجه تسمیه آنحضرت بنور است که اول چیزی که حق سبحانه بنور کم از طلعت که علم بیرون آورد نوری بود
که او را خلق الله تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او وجود کرد آیند و در نقل الضمیر
شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشا و معالجه خلاص حضرت حقیقه الحقایق است و آن حقیقه **يَوْمَ**
و نور احمدیست صلی الله علیه و سلم که صورت حضرت و احدی احدیست جامع جمیع کالات الهی و یکی و واضح میرا
هر مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او آدم و ادیان
سخن برای تحمل او و آیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم و اناسید و لا آدم و بقوله آدم و بن و نوح تحت لوائی **فَطَمَنُوا**

علی کل شیء و خدای بر هر چیزی از مغفرت و عذاب قوی توانست **یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب**
تشریفست که آنحضرت را بقلب یاد کرد و اینها دیگر بنام مخاطب ساخت است چنانچه یا آدم اینهم یا نوح اینهم یا ابراهیم
اینهم یا موسی یا عیسی اینهم است قلت چون نوبت بمخاطب با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و علی جمیع
الانبیاء رسید و اینصفتها کمال خطاب که چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول **لا تخزن الذین** تواند و هناك نکر دلالت
کرد و آنکه آن که از روی عناد **نیستار عونی فی الکفر** میشتافتند و خود را می گفتند در کفر **الذین قالوا** از آنانکه گفتند **انما**
ایمان آوردیم ما و آن لغت حق است **یا قریبهم** بر اینها ایمان **و لم یؤمن قلوبهم** و ایمان نیاورده است دلها ایشان
مرا و منافقانند و که از ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند **و الذین هادوا** و بعضی از آنکسان که دین یهود
دارند **تسمعون** شنوند که آنند **قولوا للذین** برای آنکه دروغ گویند بر تو و چون از بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون
میروند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و میشنید بودند و اینها یهود مدینه بودند **تسمعون لوقوم اخرین** شنوند که
برای کوی دیگر که **لم یأتواک** نیامد اند مجلسی تو را میور و خیر بود که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار خیر میفرستاد
نمود آیه را بسبب آن بود که زنی یهودی از اهل خبیثه زنا کرد و مردی و محسن بودند و خدا ایشان بمحرم توبه رجوع نمود
ملاحظه بزرگی ایشان کرده و خواسته اند که آن حد بر ایشان نبرند باینکه اگر گفتند در کتاب این مرد که ثوب زود کرده رجیم نیست
و بی فریضه های و طیف و اینکس بر ایشان فرستاد احدی محسن از و یهودی که کوی از یانه زیند قول و اقرار کنید
و اگر رجیم فرمایند یعنی او مشنود پس جمعی از ایشان باز آئین بدینهم آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و گفتند
جهود و حجاب و کنانه و مالک مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از حد زاینین محسنین بر رسید حضرت
فرمود که حکم من رضای دهد گفتند آری فی الحال جبر علی السلام بحکم رجیم نازل شد و حضرت فرمود که رجیم باید که از ایشان بگذرد
و گفتند خدای در توبه فرمود که ایشان را بجهل از نیل طلا کرده بغیر زینت داشت ایشان سیاه کرد و روی سیاه کرده و باز
کوبه بر دراز گوش نشانده کرد و منازل بگردانند و جریل آنحضرت را دروغ گویند و این صورتی که اعلم ایشانست
میدانند که حکم توبه رجیم است نه جلد حضرت فرمود که در میان شاد در ملک جوانی هست سارده روی سفید پوست یک چشم که او را
این صورتی که میگفتند آری دانا تر هر روی زمین است توبه رجیم حضرت فرمود که میان ما و شما او حکم باشد در حکم توبه گفتند آری
بحکم او را می باشیم حضرت محسن را و امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند و حضرت فرمود که است این صورتی که گفت
نعم حضرت فرمود که میان من و اینها تو حکم باشی که دانا تر یهودی توبه و این صورتی که قبول کرد و حضرت سوگند داد او را
بدان خدای که توبه را بر موسی نازل کرد ایند و در بار برای شما شکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما
فرستاد که در کتاب شام از آن محسن رجیم هست یا بی این صورتی که گفت اگر نه ترس آن دارم که توبه مرا بسوزد اگر دروغ گویم
یا تغییر دهم و الا اعتراف نکردی تو بکوی که خدای توبه گفته حضرت صلوات الله علیه گفت که خدای من چنان حکم کرده که
چون چهار کس بر زنی محسن و محسنه کو اهی دهند رجیم بر ایشان واجب شود این صورتی که گفت بخدای موسی که در توبه رجیم
فرموده اما طاعه اما ملاحظه جانبا اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تخمیم قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را جر
کردند نزدیک در سجده و من چنانکه از حال ایشان خبر داد که **بخیر فون الکلمه** تغییر میدهند کلمات را بر این توبه رجیم و این
بنی یسری بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در موضع آن و بهر آن جلد و تخمیم می نویسند **یقولون** میگویند یهود خیر

ان او تبتهم هذا اگر دهند شمار این حکم عرف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم به جلد حکم کند **و یقولون** پس و اگر بیدار تو حکم کنید
و لا یقولون و اگر این حکم بشمار دهند و بجز فرمایند **خاطروا** پس جلد کنید از قبول آن **و فی قوله** و هر که خدای
خواهد ضلالت با فضیلت یا هلاکت او را **قل یحکم** بر دست تنویری آورد و مالک تنویری شد **له** برای او **و من الله شیئا** از
خدای چیزی در دفع آن گفته **اولیک** آنکه و **الذین** آنانکه که در اول **لم یؤمنوا** خواست خدای **ان یطهر** آنکه پاک سازد
از لوث کفر و انکار حق **و یطهرهم** دهها ایشان را **فی الدنیا** خدای را ایشان را است در دنی و سوائی آنکه جز نبوده اند و از
مؤمنان تر سنده **و فی الاخری** و بر ایشان است در این سرای **عذاب عظیم** عذابی بزرگ که خلودست در روز
تسمعون للکذیب ایشان شنوند که آن سخن اند برای دروغ بستن **اکالون للشح** خوردن کل حرام اند یعنی رشوت
در حکم **فان جاؤک** پس اگر بیایند بجا که نزد تو **خاطروا** پس حکم کن میان ایشان **و افرغ عنهم** یاری بکن از ایشان
حق سبحانه تعالی ساخت دین آیه آنحضرت را میان حکم و اعراض **وان فرغ عنهم** و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم کنی **فانی**
یضربونک شیئا پس زنی زن خواهند رسانید تو بجز **یا حکمت** و اگر حکم کنی **فاحکم بینهم بالقسط** حکم کن میان ایشان
براسنی و عدل **ان الله** بدستی خدای **یحب المتقین** دوست میدارد عدل کنندگان و در حکم **و کف بحکمک**
و چگونه حکم میسازند ترا **و عذبتهم التوریه** و حال آنست که توبه نبرد ایشانست **فینا حکم الله** در آن حکم خدای عز
ثم یقولون پس ایشان بر میگردند و لعنوا میگویند **نعم ذلک** از سوا آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان **و اما اولیک**
یا المومنین و بیستند این گروه باور دارند که کار خود را یا حکم ترا **انا انزلنا التوریه** بدستی که ما فرستادیم تو را
را فیها هدی در راه نمودن تو **و یقولون** و روشنی ظلمات شبهات را دفع کند **بحکم فیما التوریه** حکم کرده اند تو
پیغمبران بنی اسرائیل **الذین کلموا** آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای **الذین هادوا** برای آنانکه مبدین اند بدین یهودیه و انبیا
و حکم کرده اند **عالمای و الانبیاء** و از همان ایشان نیز برای ایشان **یا اسحق و اسحاق** بسبب آنچه ماور شده
بودند ببلدان از عاقبت توبه یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع **و کانوا قلیل** و بودند بر کتاب **شهداء** گواهان که
بیان آن کنند راستی چنانچه این صورتی که **انما یخشوا الله** و ترسید از مردمان در اجراء احکام حق **واخشون** و ازین
ترسید و در حکم ملائمه میکنند **لا تشربوا** و بدل میکنند **یا ایها** با حکام من **تعالوا** بمقامی اند که رشوت بی
اعتبار و بجاه ناپایدارست **و من لم یحکم** و آنها که حکم نکنند **یا ایها** بآنچه خدای فرموده یعنی **یا اولیک**
هو الکافرون پس آنکس و ایشان کافرانند **و کتبنا علیهم** و نوشتیم بر بنی اسرائیل **فیما** در توبه **ان التفتی بالحق**
آنکه بین من و اینکسند بقصاص یک تن و بی نفی و مخالفت حکم خدای عوض یک تن و تن میگویند از بی قیظ و العین
بالعین و دیگر حکم کردی که چشمی چشمی در بر دروشتای نذر کنند **والانف بالانف** و بینی بر بینی **والاذن بالاذن**
و گوش بگوشی **و اللسان باللسان** و دندان بدندان **و اللرجح بقصاص** و بر احتیاجات قصاص باشد یعنی قصاص کنند
و در و انجیز و اگر حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت جز
خراش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد **من تصدق** پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو کرد
فهو پس آن تصدق **کفار** که کفارت معفو عنه باشد بقصاص از و اجر عفو کنند بر خدای باشد
و من لم یحکم و آنکه خدای حکم نکردند بآنچه خدای منزل کرد ایند و آن جهود آنند که در عوض یک نفر دوش

می کشند تا و لیک پس آنکه هر الظالمون ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن و قعنا و در آورد
علی آثار هر بعضی می نویسد پیغمبران عیسی بن مریم را صدقا در حالتی که باور دارند بود با بریلید مر آنکه ایشان را
فرستاده بود پس از تورات از کتاب تورات و آییناه الانجیل و دادیم او را انجیل نیز هدی در و راه نمودنی توحید و نور
و روشی بطریق حق و صدقا و گردانید بر انجیل را موافق در اصول دین ما این بدین تورات مر آنکه ایشان را که پیش از او
بود از تورات و هدی و گردانید بر او را راهی و توحید و صدقا و در و راه نمودنی توحید و نور
و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی ملایکی با انزال الله فی باطن خدای فرستاده است در و راه حکم است در
وقتی که منسوخ نشده بود و منی از حکم و آنکه حکم نکند با انزال الله باطن خدای از گردانید چون ترسیان که از احکام
انجیل عدول نمودند تا و لیک هم الفاسقون پس آنکه و بیرون رفتگانند از حکم خدای با از ایمان اگر انکار حکم کنند
و انزلنا الیک الکتاب و فرستاد بر بسوی تو از انزال الحق بدوستی و راستی صدقا در حالتی که مطابق است با این
بدین از کتاب مر آنکه ایشان را که پیش از او بوده اند از جنس کتب منزله و هم باطنی که نگاهبانست بر کتب که محافظت و میکند
از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود یا کوا هست مر آنکه از کتب را بصحت فاکم بینه هم حکم
کن میان اهل کتاب با انزال الله باطن خدای فرستاد بر تو از رجم و تسویر در قصاص این آیه تا نسخ حکم تحمیر که قبل
از این گذشت و لا ینفع اهلکم و از پیروان و از و هاه ایشان را در حالتی که مایل باشی حاجه کن از انجیل که بتواند
از حکم است که بکنان منکم مر هر کوی بلا از شما ساختن شیعه شرعی و مناجا و راهی روشن شریعت است که
منصوص علیه باشد در کتاب و مناجا آنکه ثابت شود حدیث پیغمبر و انزال الله و اگر خواستی خدای بصلکم انه و لحد
هر آنکه میساخت شما را یکتا و متفق بر یک ملت و کون لیلو کر و لیک می آید شما را اینا انکم در آنچه بشاداده
از شریع مختلفه مناسب هر عصر و زمان نامطیع از خاصیت منی شود فاشیعو للقرات پس بشتابید و بشتابید
بسوی خیرات که اتباع شریع است الی الله عزای است من چکنه جیسا باز گذشت شاهه فیلسف که پس خبر خواهد کرد
شما را در وقت جزا دادن یا کشف فی غیبتون با آنچه حسد که در آن اختلاف می کنید از امور دین و شریعت و آن
احکم بینه هم و دیکو فرستاد بر تو آنکه حکم کن میان اهل کتاب با انزال الله باطن خدای فرستاد بر تو بسبب نزول آیت
آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تر و برند بر کردند که بیاید تا بر و بر نبرد و شاید که او را از راه
بوی و بشعبه و نیز یک فریب دهم پس پامند و کشتن و کشتن و دانسته که ما از اشیای قوم و دانیان ایشان بر
و چون ما متابعت تو کنیم را اذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اذی کنند اکنون میان ما و قوی در دما و احوال
خصوصیات و ترا حکم میسازد بر اگر قضایان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم دارد بر حق سبحانه و رسول خود
از قبول ملتقی ایشان بخلاف فرموده و گفت حکم کن بفرستاده خدای و لا ینفع اهلکم و بعد وی از و هاه ایشان کن
تا آخر هم از انجیل که از ایشان از آنکه ترا بگردانند من بعضی ما انزل الله الیک از بعضی از انجیل خدای تبارک و تعالی
فان تو پس اگر گردانند و لعن الله کتبا منکم منزل فانه انما یزید الله پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که
می خواهند خدای از انجیل بینه هم بینه هم آنکه برسانند بدیشان عقوبتها بر بخار کناهان ایشان در دینی و باقی
در عقبی و لیکر من ان انما یزید الله بینه هم بینه هم که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان گفتند

لا نری حکمک اینه لمدک احکم بالجاهلیه ای احکم جاهلیت را بیغورن می طلبند در حکم زنا و قصاص چون
حکم توری و قرآن را ضعیف میشوند و من احسن خرافه و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم دین بقوم یوسف
برای قوی که ندر می کنند از روی بهتان و میداند که احسن احکام حکم اوست آوردانند که عبادت بن الصامت رضی الله
باین الی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خصوصیت گردانید عبادت گفت مرا از طوایف یهود و مسلمانند که
در نوایب بعد و مد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدا و رسول پس است عبد الله الی گفت من از
دو بار روزگار و حوادث را بل و نه از دسترس از مظاهر و معاونت یهود که خلفا و متذکرین دارم آینه آمد که انما
الذین امنوا ای ذریه کوی که کان لا یخذلوا الله و لا نضاری را مکی رید جهودان و ترسیان را بدوستی بعضی
اولیه بقیع برخیزانند و دستا ندر بخیر را بصحت موافقت ایشان در مخالفت شما و من یوسف هم و هر که
از شما ایشان را دوست دارد و عبادت و موافقت ایشان منی کند فانه منهم پس بدوستی که او را از جلد ایشان
باشد این سخن غایت تعلیم است در و الاله یهود و نصاری ان الله بدوستی که خدای لا یبدی القوم الظالمین
راه نمی نماید که و ستم کاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند تبارک و تعالی پس توی پنی انا را که
قلوهم مرض در دلهای ایشان چاری نفاق است یعنی این آیه و اتباع او سبنا و عرفون بینه میشتابند در دوستی
و یاری جهودان یقولون میگویند سختی میترسم از نصیحت آیه از آنکه برسد ما را از گردش روزگار و خبر
یعنی کار مغلوب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود
الله ان یائی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتحی را از برای رسول و یاران او مر آنکه است یا نسخی منازله
مواضع یهود چون خیر و یق و فاک ان فی نزول یا بفرستد فرمائی از نزد خدای خود بقتل یهود و اجماع ایشان
فیضخوا پس کردند منافقان علی امثالهم فی انفسهم بر آنچه بهمان داشتند در نفسها خود از و الاله یهود و یهود
در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا در بین ایشان شدگان و بقول الذین امنوا و کونید و منان مر یکدیگر را اهل الذین
انفس الله این گروه را که سوگند بخورند بخدای جفا یا بفرستد خلیط من سوگند از خود انهم لعنکم که ایشان
باشند و امر و زبده ایشان در دین شده معلوم است که دروغی گفتند خطا اعمالهم باطل شد اعمالهای
ایشان فاصحوا خاسرین پس کشتند زبان زدگان بافتتاح در دینی و فوات ثواب در آخرت یا انما الذین
امنوا ای کوی و منان من یزید الله هر که بر گردان شایع می شود من یزید الله از دین خود این آیه جار کنی
از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام
مرتد شدند الا اهل مکة و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند جمعی بر سید کلاب و
اسدی و سجاح کاهن جمع شدند و بیعت ایشان اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد در دین حق
یاری و مدد کار نخواهد ماند نسو فی ان فی یوسف پس زود باشد که بیارد خدای قوی را که بجهت او دوست میدار
ایشان را و بجهت و ایشان دوست میدارند و اذله علی المؤمنین مواضع و منال و مهران باشند و بر
اعز علی الکافین عت دل و مغلوب و رحم باشند بر کافران و این قوم اهل این بودند یا باریان یا اشعرا که خبر
بعد از نزول آیه روی با یوسفی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت بجاهلان روز قیامت است که در اول

مرد بودند از جمع و پنج هزار از حمله و کینه و سی هزار از سایر قبایل و در تنبیه آورده که ابن عباس و حسن
بصری رضی الله عنهما برانند که این قوم ابو بکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت جنگ کردند
بجمله قرون صفت آن قوم می کنند و می گویند جهاد کنند **فی سبیل الله** در راه خدای **لا یتخافون** و نمی سند **لومة**
لا یسبون از ملامت هیچ ملامت کنند **ذلک** این صفتها که مذکور شد **فضل الله** افزونی که او است **توبتهم بشا**
عطا شد اهل بهر که می خواهند **والله اعلم** و خدای بسیار فضل است بر خلق خود **علیکم** و انا بکسی که استحقاق آن دارد عطا
در باب بجهت و بجهت غیر بجهت است اهل شریعت می گویند بجهت خدا یا بجهت ارادت و توفیق و هدایت او است در
دینی و عطا حسن ثواب و کسب حاصل در آخرت و بجهت باینکه خدای ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت
و نزد اهل طریقت بجهت حق باینکه است که او را بجهت قرب نزد یک گرداند و بجهت بندگی او را غیور و خا
کرد در باب حقیقت برانند که بجهت حق قلی است و بجهت بند حادث بلیت چون تجلی کرد اوصاف قلی
بن بسوزد و صف محدث را کلمه هرگاه که صدمت سلوان بجهت خودی الجلال از شراد و اختتام بهم وجود ذاتی
عبد را در بونه انجیل از دل دیگر یاره هبوط نجات از جن غایت بخوبی رسید آن فانی شد و باوصف بقا
متصف سازد و از محبة العبد لله افاء الناسوتیه فی بقا الناسوتیه و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیه و فنا
الناسوتیه در منازل السایرین فرموده که بجهت در بدایت تملذذت بعبادت و فرغت از فوات اسباب فقره و
نهایت دوستی ذات از برای ذات در حضرت احدیه بقا رسد و در عین اولیت از ممنون محب رسید که
بجهت چیست گفت بجهت حق باینکه می برسد از بجهت بند با حق درین معانت با خضر السلام بودم و نکته از بجهت
حق باینکه می گفته ملائکه ملکوت طاعت شنیدن آن نداشتند و هم از ممنون منقولست که در بجهت سخن میگفت
و مرغ و خوش طایر تشنه منده بدو الیه بود و در هوای هوس طیران می نمود مرغی از هوا فرو آمد و متعارف بر زمین
می زد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش بجهت که افروخته نار الله الموقد بود بر
و بالش بسوخت و جان بداد بلیت پس مرغی در غم گزاش سوخت **بجمله** بران دلش زار سوخت
حضرت شیخ قدس الله سره در فواید آورده که حق بجهت آن مرغ را فهم سخنان شیخ ممنون داد تا حال بجهت
در یافته محکوم سلطان بجهت کشت و بجهت و عطفه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت ظهور آمد و صفا
لواحه نار الله قلوبنا بلمعات و در داده فرموده که بجهت می جلیل حقیقی است بحال خودش جمعا و تفصیلا و آن باز
مقام جمع بود جمع و آن شود جمعا از است در مراتب ذات و فی توسط کایات **فقط** معشوق که من جالش ساخته
در ملک از لای خوی و لغت **فی طلس** پیغمبر بود و پیغمبر هم خود را خود نذر بجهت و باخت و و از جمع تفصیل
چنانکه آن ذات یکانه در ظاهر بجهت و در اندیشه شاهد معانی جمالی خود میکند و طالع صفات کمال خود را
فقط جانان که دشمن زندگانه کسی را نرسد بل منشی است **مرات** شود دوست در آن **بصورت** خود عشق
یا از تفصیل تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جلال مطلق را در مای تفصیل آثار می شاهد می کنند و لای
جمال می قیلا ایل را مقصود کمال اند و بلالت وصال فرسند و بجهت فرقی در دمنند کردند **فقط**
ای حسن تو کرده جلوه در پرده **صدا** مشق و معشوق بدید آورده **بروی** تو لایح چون پرده **و زشود** تو و لایح غم غم

و یا از تفصیل جمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرو و حجب و است
شیون و صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق هم و قبله که توجهات ایشان جز ذات متعلق صفات
رفیع المراتب امری دیگر نیست **فقط** هر بیرون زرد و کاین است **دلم** بر تو از اسطیجاست **دلم** فارغ ز نقابل
مرآت تعلیقات دانست **دلم** و ازین کلام حقایق اعلام جان مفهوم میشود که بجهت هر از مرتبه میل است از جمع تفصیل
و بجهت از مقام میل از تفصیل جمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبد الله قدس سره در رساله
که بر نام والدین زکوار نوشته اند فرموده اند که چون سبک ذکر می حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب خرد
دوست ندانسته است **بلیت** بجهت و بجهت جدا قرار است **بزی** پرده مکر خویش را خریدار است
زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه دلالت نیست بلکه از جهت مشاهده خود در وی است پس در حقیقت
خود را دوست داشته باشد و صاحب فطنت کامل از رتبه محبت و محبوبیت که درین آینه انسان ثابت است
بحقیقت قرب فراموشی و نوافی می توان برد تا ملی وافی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله سلام یا اتباع
خود بجهت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریضه و نظیر که خویشان ما اند بسبب غارت کیش ایشان و موافق
باسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود را از ما کسسته
دارند و با بواسطه بودن نازل از محالست اصحاب شما محرم میمانیم حال آنکه چون باشد آینه کامل که ایشان دشمنی
میکند **انما ولیکم الله** جز نیست که دوست شما بجهت خدا است **و در سوره** و فرستاده او **واللین اسوا** و انما
پیغمبر این سلام چون این آیه بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیا پس صفت مومنان میکند **الذین**
یقیمون الصلوة آنانکه بیای می دارند نماز را **و یؤتوا الزکوة** و میدهند زکوة را **و همز الکون** و حال آنکه
ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است بر یوتون یعنی زکوة میدهند
در حال رکوع خود در نماز از غایت حرص که بر احسان دارند و مسارعی که در آداء آن می نمایند در اکثر تفاسیر
مذکورست که این آیه در شان علی رضی الله عنه نازل شد را سبب آن نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
از جمع طاهر بجهت آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دید مبارک آنحضرت بر سبایلی افتاد بر
که هیچکس تو ای چیزی داد و بخاتی از رویانیت بجهت خود و گفت این خاتم بن داده اند حضرت فرمود که این عطا که
کرده است در ویش اشارت بجای کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد سبیل گفت اعطانی و هورا که حضرت پیغمبر
علیه السلام تکبیر گفت و این آیه بر خواند **و یقول الله** و هر که دوست دارد خدا را **و در سوره** و رسول الله **واللین اسوا**
و آنان که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار **فان یحب الله** پس بلاستی که لشکر خدای **هم الغالبون** ایشان
غالبانند در خست که فاعل بن زید و سوبیل بر نظارت از بهر که اظهار اسلام میکردند با خشنود و شوق
از صاحب ابا ایشان طریق مروت و صاحبی در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که **یا ایها الذین آمنوا** ای که و کردید
لا تحبوا الذین آمنوا میگویند آنان که فرستادند **دینکم** دین شما را **و اولیها** با ستم و بازی یعنی طایفه
اسلام را و محفی میدارند که **الذین آمنوا** آنانکه کاب داده اند ایشان را **فان یحب الله** بیش از شما
یعنی یهود و **الکفار** و فرامیگردانند از این **اولیها** دوستان **و تقوا الله** و بترسید از خدای بترسنا و

دلم

فابلغت رسالتك بر تلمیح نكرده رسالتها اول از آنكه كتمان بعضی ضایع می كند آنرا كه برسانید جهانج ترك بعضی
از ارکان نماز مثل نماز است **وَالله یُعَذِّبُكَ** و خدای نگاه میدارد تو را از **الناس** از شر ممان و کسی را بقتل نودست
نخواهد بود **وَالله** بدستی که خدای **لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْكَافِرِینَ** راه نماید کافران را بقسط اطاعت بر تو از انس و جنی و ملائکه منع
که آنحضرت را بشها خراست و با مسایب میگردند چون این آیه نازل شد بسیار از آن قبیله که از ادیم دوخته بودند بیرون
کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای نگاه داشت **قُلْ اَهْلَ الْكِتَابِ** بگوی که ای اهل کتاب **لَسْتُمْ عَلٰی شَیْءٍ** نیستید
شمار چیزی از دین و دیانت **تَحٰی قَبْلِی النَّوْیَةُ** تا وقتی که اقامت کنید حکم توره و تلمیح را یعنی آنچه اصول دینست از آن
یا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بحمد علی اله علیه و سلم **وَمَا اَنْزَلْنٰکُمْ** و نازل ما نمی کردیم
دارید و امر و نهی آنرا که فرستاده میشود بشما **نَحْمَ** از آن فریادگار شایع قرآن **وَلَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْكَافِرِینَ** و نمی گرداند راه کافران را
از یهود و نسا **اِنَّ اَهْلَ الْكِتَابِ** آنچه نازل شد بر تو در کار تو یعنی باستماع قرآن می فرماید ایشان را **اَطِیعُوا نَاوَلَّکُمْ**
بیدادی و ناکویدگی **فَلَا تَمَسُّ** بس اندوهناک باش **عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِینَ** بر مایه کفر و طغیان کرو که کافران **اِنَّ الَّذِینَ**
اَسْمَوْا بدستی که آنها را بیان آوردند بر زبان **وَالَّذِینَ هَانُوْا** و آنان که دین یهودی گرفتند **وَالصَّابِیْنَ** و نصاری و مسایبا
و ترسیان و مجسمین **مَنْ** هر که ایمان آورد از اینها بدل صافی و نیت خالص **بِاللهِ وَ یَوْمِ الْاٰخِرِ** بخدا و روز باز پسین
وَعَلٰی صَاحِبِ و بکنند کاری بسندید **فَلَا تُخَوِّفْهُمْ** بی هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم مقاب **وَاَنْتُمْ خَشِیْتُمْ**
و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از رفت ثواب **فَلَا تَخْذَعُوا** هر آینه مافرا که قیم بر زبان انبیا میشان **بِی اَسْمٰی**
بیان بخیر اسرائیل را در تو عهد و ایمان بحمد علی اله علیه و سلم **وَاَرْسَلْنَا** و فرستادیم **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** بسوی ایشان بفرمان
اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام **کُلَّ اَمْرٍ رَّسُولٌ** هرگاه آمد بدیشان رسولی **فَاَلَا تَهْتَفُوْنَ اَنْفُسَهُمْ** بآنچه خواست
و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعی **فَرِیْقًا لَّدُنَّ** گروهی را ننگید که در نزد چون عیسی و محمد صلوات
الله و سلام علیهما **وَرِیْقًا یَّقْنُلُوْنَ** و گروهی را بودند که می گشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام و حبیبوا
وی بنیادند بخیر اسرائیل **اِنَّ لَنَا نَفْسَهُ** آنکه باشد برای و معنی ایشان را بقتل و تکلیب انبیا **فَصَحَّوْا** پس که در شدند
ایشان از دیدن راه حق **وَصَبَّوْا** و گشتند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام **ثُمَّ نَبَّیَ اللهُ** پس بگوشت
که خدای تو بعد بر ایشان بیعت عیسی علیه السلام **ثُمَّ عَمَّوْا وَصَّوْا** پس دیگر باره که در شدند **کَثِیرًا مِنْهُمْ** بسیار
از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه و سلم **وَالله یشهد** و خدای بنیاست **بِاَیْمَانِهِمْ** بآنچه ایشان میکنند و مناسب آن باد
بدیشان خواهد رسانید **لَقَدْ کَفَرُ الَّذِینَ** بدستی که کافرانند **اِنَّ اَنَّهُمْ** از روی جهالت و بی بصیرتی **قَالُوْا اِنَّ اللهَ** گفتند
بدستی که خدای **هَؤُلَاءِ** **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ**
خدا را **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ** و گفت **سَمِعَ بَیْنَهُمُ**
باید که مخلوق را و عبادت رسید شاید نه مریوب را **اِنَّ مِنْ شَرِّ مَا یُشْرٰکُ** بدستی که هر که شرک آورد بخدای **فَقَدْ خَسِرَ** خسران
پس بدستی که خدای حرام کرد بروی بهشت را **وَمَا یُذِکُّ** و جای آورد و زخ است **وَاللَّظَالِمِ** و نیست مستکاران
که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** و هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان **لَقَدْ کَفَرُ الَّذِینَ**
بدستی که کافرانند **اِنَّ اَنَّهُمْ** از فرط نادانی **قَالُوْا اِنَّ اللهَ** گفتند که الله یکی از سدا اله است محقق

مر قوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مر و عیسی و هر یک از اینها که اند و خدای یکی از این است
وَمَا یُنِیَ اللهُ و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت **اِنَّ اللهَ وَاحِدٌ** مگر خدای یگانه که موصوفست بوجوه
و معانی از قوم شرک **وَلَا یُنِیْتُمْ** و اگر باز نه ایستند این قوم **تَقَالُیْقُوْلُوْا** از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند
لَقَسَنَ الَّذِینَ کَفَرُوْا هر آینه برسند آنان که کافر شدند **نَجْمَهُمْ** از تو مسایبان **عَلٰی الْاَمْرِ** عذابی که اله او را بر بود **اِنَّ اللهَ**
یَتَّبِعُ آید رجوع می کند **اِلَى اللهِ** بخدای از قول بتثلیث **وَلِیَسْتَغْفِرُوْهُ** و آمرزش می خواهد از او با اعتقاد بتوحید
استقامت است بعضی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند **وَالله َغَفُوْرٌ** و خدای آمرزگار است تا بیا نوا **اِحْسِبْ**
برستغفران **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** نیست مسیح بن مریم که ایشان او را خدای میگویند **اَلَا رَسُوْلٌ** مگر فرستاده از خدا
قَدْ خَلٰی مِنْ قَبْلِ بدستی که گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای او را معجزات داده است جهانج ایشان را
نیو عطا کرده بود پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام رنند شد عصائی در دست موسی علیه السلام از دهاکشت و آن
عجیب ترست که او بی درد مخلوق شد آدم نیز بی درد و ماد و موجود گشت و آن غریب ترست پس آیات انبیا ایشان را
از عبودیت بیرون می برد و الوهیت داخل می سازد **وَاِنَّهُ صَدِیْقُهُ** و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی صد
آیات ربانی می نمود که اهل عالمی و صدق بکلمات ربها و کت **كَانَ اَمَّا کَلَامُ النَّطَّامِ** بودند بر و مادر که طعام می خورد
و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق توان کرد **اَنْظُرْ**
بنگر که بگویند **لَقَدْ اٰتٰیَتْ** بیان می کنند برای ایشان دلایل توحید **اَنْظُرْ** پس باز نگر در حال ایشان **کَلِمَةً**
یُوقَلُوْنَ چگونه بری که دانستند ایشان را از در یافتن و بدین فرق حق **قُلْ** بگوی که مسایبان **وَالَّذِینَ یُزَوِّرُوْنَ** آیاتی
بدون خدای **اَلَا یَعْلَمُ** آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما **فَصَلُّوْا وَنَعْمًا** نه زیان و نه سود را یعنی عیسی
علیه السلام صرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنایا عطا کند سودی از صحت و غنا **وَالله وَخَلَا**
که معبود حق است **هَؤُلَاءِ السَّیِّعُ** او است شنوا اقوال باطله شمار **اَلْعَلِیْمُ** دانایا بصفا یا فاسد **ثُمَّ اَهْلَ الْكِتَابِ** بگو
که ای اهل کتاب از یهود و نصاری **لَا تَقُولُوْا فِی دِیْنِکُمْ** غلو میکنید در دین خود **عَنِ الْحَقِّ** غلوی که ناحق باشد مراد ما
یهود است در ملت عیسی و افرام نصاری در ملت او **وَلَا تَتَّبِعُوْا** و روی میکنید **اَهْوَاَ قَوْمِ** هواهای قومی را از
اسلاف خود که جعل **فَقُلْ** **اِنْ یَنْتَهِی** که نه شدند پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر **وَالضَّلٰوَةُ کَثِیْرًا** و جهلاد که آه ساختند
بسیار بر او **وَصَلُّوْا** و ثابت بودند بر ضلالت و کفر **اَوْ خُودَعِی سَوَاةَ السَّبِیْلِ** از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت **لَعَنَ**
الَّذِینَ کَفَرُوْا لعنت کرده شدند کافران **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** از فرزندان یعقوب یعنی جهودان **عَلٰی لِسَانِ دَاوُدَ** بر زبان
داود علیه السلام که اهل ایل و انصاری کرد و گفت اللهم العنهم **وَعَلِیْ** **بِیَوْمِ الْاٰخِرِ** و بر زبان عیسی علیه السلام نیز که اصحاب
ماید **وَاَمِنْ** **ذٰلِکَ** این لعن بر ایشان را **اَعْمَصُوْا** بسبب آن بود که نافرمانی کردند **وَاَنْتُمْ** و بودند
که از خدا در میکن شدند **کَاوَلَا یَنْتَهِی** بودند که نمی میکردند بعضی از ایشان بعضی را **عَنِ مَنِّکُمْ** از عمل شر
که میکردند **لَیْسَ** **بِمَا کَانُوْا فَعَلُوْنَ** بخدای که بدین نیست آنچه ایشان میکردند درین آیه نهذید عظیم است آنها را که نمی
نفرمایند آنچه خوانند **تَرٰی کَثِیْرًا مِنْهُمْ** یعنی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حق و حسد مسلمانان **یَقُولُوْنَ** **اَلَّذِینَ**
کَفَرُوْا دوسی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزو بدر کبری یکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانا

وکی بر شیم **شهادة الله** کواهی خدای اربعی کواهی که خدای ما را با قامت آن فرموده **إِنَّا إِذَا** بدستی که ما آن وقت که
 بیوشیم کواهی را **وَاللَّيْلِ الْأَمِينِ** از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تیم و عدی را بعد از نماز
 دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکند و رو این سوگند بر استی بخورد و رو نیز بود تا دست از ایشان باز
 داشتند بعد از آن آن اناه که شد و ارد درست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل دران باب مجادله از حد
 اطباب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این طرف را از بدیل خریدیم ایر ما بسبب آنکه ما را بینه نبود افوار نکردیم و آنکه
 بیش آوردید دیگر باره مجلسی اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم مرافعه نمودند و آیه آمد که **فَأَنْعِشْ** پس اگر
 اطلاع یافت شد علی **أَنَّهُ اسْتَحْقَّ** انما بر آنکه این دو کواهی کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت **فَأَنْعِشْ** بر دو کواهی
 دیگر **يَقُولَانِ مَا مَالَنَا بِرِجْزٍ نَدْعَاهُ** این دو تن **بِئْسَ الَّذِي اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ** از تویم انانکه خیانت بسبب ایشان واقع شد
 بر کواهان یعنی ورثه **الْأَقْرَبِينَ** انانکه اول بودند در ذکر مرادهم و اولیای میت اند و حضرت استحق معلوم می خوانند
 و اولین نیز قرأت او سبب یعنی دو کواهی که اخ و اولی اند بشهادت از آن دو پیکانه زیر که خودیشانند و شناسا با حقیقت
 امر ایشان بکواهی قیام نمایند **فَيَقْسِمُ بِاللَّهِ** پس سوگند خوردند بخدای مضمون آنکه **لَشَهَادَتُنَا** هر اینه کواهی ما
أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِكُمْ حق و راست و ملاست تراز کواهی آن دو تن که قبل ازین کواهی داده اند **وَمَا اعتَدْنَا** و ما ستم نمی
 داریم در دلی که زید درین کواهی **إِنَّا إِذَا** بدستی که ما آن هنگام که کجین کنیم **لِيُنْفِضَ الظَّالِمِينَ** از ستمکاران باشیم
 که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا عصر و عصر و مطلب
 این بی و داده برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این انا حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده
 بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انا را بپوشه بدیل دادند **ذَلِكَ** این حکم کرد که در از روی می باشد **أَفَنِي** نزدیک تر است
أَنْ تَأْتُوا آنکه باینند کواهان **بِالشَّهَادَةِ** بکواهی **قُلْ وَنَجْعُهَا** بروی جی که خوانست **أَوْ عَجَاظُهَا** و نزد بگفتنیت با آنکه بگو
أَنْ تَوَدَّ آنکه در کرده شود سوگند برید میان **بَغْلٍ أَلْيَا نَفْسِهِمْ** بعد از سوگندان که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد
 و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند **أَفَنَقِي اللَّهُ** و بی سید از خدای بخوردن سوگند دروغ **وَاسْتَعُوا**
 و بشنود امر خدای را بسبب **وَأَنَّ اللَّهَ** و خدا **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ** راه نماید فاسقان و غایبان را که کواهان
 دروغ اند **يَوْمَ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلَّذِينَ يَدِينُونَ دُونَكُمْ خِطَابًا** جمع کرد اند بجز از **أَفَقُولُ** پس گوید مر ایشان را که **مَاذَا الْخَبْرُ**
 بچه جز اجابت کرده شد بدین قوم شما تا از بجز اجابت کردند و قی که ایشان را بنویسد دعوت کرد بدین مولای برای
 توبیح منکر است یا برای ادای شهادت انبیاء علیهم السلام بروی منان **قَالُوا كَوَيْدِ بَعْزَانٍ** **لَا نَعْلَمُ** لانا هیچ علم نیست
 ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بجزیری الا آنکه تو آنرا بر ما دانی **أَنَّهُ أَنتَ** بدستی که تو **عَلَامُ الْغُيُوبِ** دانند
 نمایان می پس بنویسد آنکه با ما چه ظاهر کرد بدین زبان و چه در دل نهان داشتند و چه بجز را اجابت نمودند و چه
 انکار کردند **إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ كَيْفَ كُنْتُمْ يَوْمَ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ الرُّوحَ فَقَالَ إِنْ كُنْتُ نَزَلْتُ إِلَيْكَ فَقَدْ نَزَلْتُ**
عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَّابًا رَتُّوْا **إِنَّكَ يَادُورُكَ** یاد آید چون نقیوت کردم تو را **بِوَجْهِ الْقُدُّوسِ** بچوبل با بکلامی که بدان اجا
 دین کردی ای ایاها موی و گفته اند روح القدس انجیل است **كَلِمَةُ النَّاسِ** سخن میگوی با مردم **فِي الْمَقْدَلِ** در کوهواره
 و آن بجز نبود و **وَكَلَّمَ** سخن گوید در حال کهرت یعنی کلام تو در طغفوت و کهرت از روی فصاحت و بلاغت کیست

ما دمت بهم مادام که بودم در میان ایشان فلما تو فتنی پس آن هنگام که مرا کفری یعنی رفع کردی یا میان
یا بپایندی گفت انت الرقیب علیهم بودی تو نگاهبان ایشان یعنی مراقب احوال و اعمال ایشان و انت علی
کلی شیء و تو بر همه چیزها سنجید کوهی و مطلع بران و مراقبان ان تقدیم بهم اگر عزایب کنی ایشان بر کفر
فانهم عبادک پس بدستی که ایشان بنده کنی و نانوید و بر او مالک مطلقا اعتراض نرسد در هر چه کند و ان
تغیر لهم و اگر پیام زنی ایشان را باند که اگر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانک انت العزیز پس بدستی
که تو غالب و قادری بر ثواب و عقاب ملکیم داناد در هر چه کنی از عفو و عذاب قال الله گفت خدای مراد
آنت که گوید و ایراد لفظ ماضی را برای تحقق وقوع است گانه که قیامت قایم شد و خدای گفت قد اقم
این روز نیست که درین روز نفع الصادقین سود می رسد و راست گوینان را جدهم و راستی که واقع شده
از ایشان در دنیای طم جنان تجری مری صادقان راست بهشتها که میروند من جملة الانهار از زیر درختان
ان جويا خالدين فیها در حالتی که جاوید باشند در آن آنجا تا کیدست در خلود یعنی زمان نبودن ایشان از غایت
ندارد یعنی الله عنهم خشود کشت خدای از ایشان طاعت و روضه غنود کشتند ایشان را و برین کشتند
این خول از اصول و ان القور العظمی شکاری بزرگست و مراد از ان التوراة و الانجیل بادشاهی آسمانی است
و ما فیهم و آنچه در میان و ازین است و هو علی کل شیء قدير و او بر همه چیزها قدير و توانا است و قدس من و قدس تبارک و تعالی

سورة الانعام

الحمد لله هر ستایشها را بخداست و مرجع همه شانهها حضرت کبریاست الذي اخذ اوندی که بقدرت
کامله خلق السموات و الارض و بیافرید آسمانهای مادی و مادی و الارض و بیافرید زمین را بی اصلی و ماده و جعل
الظلمات والنور و پدید کرد تاریکیها و روشنی را در قول مجوس است که گفته اند الله خالق نورست و شیطا
فرینند ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق شدند یعنی بر آنکه مراد از ظلمت و نور شب و روز
و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هر دو ضلالت و از جهل ظلمت
بلفظ جمع آورد که ضلال تعددست و نور و البظ و اصل ایراد کرده که هر دو یکی است و در وجه المقایف فرموده که
بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پدید کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاقی سبعی شیطانی و ظما
ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی و اخلاقی ملکی ربانی ثم بس این همه دلائل و آیات الذین کفر با انانکه کافر
شدند و یمنع علیهم و برورد کار خود برابری میدهند بنا را یا عدول میکنند از آفریدگار خود و عبادت غیر او
و هو الذی خلقکم و است انکس که بیافرید بدشمار این طاعت از کل ما ابتدا کرد خلقت شمار از طاعت یعنی ابو البشر را
از ان مخلوق ساخت ثم تقی اجلا پس حکم کرد مدتی را که چون بر آید مراد بوسه و اجل یعنی عید و مدتی نام برده
و عین شده نزدیک است که کس نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قیامت باشد ثم اقم معمرین پس شما شد
حق را بدست یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از دست بس ملک بیاید که در معاد خلق بدوست و هو

الله و اوست خداوند بیعی و معبود مطلق و فی السموات و فی الارض در آسمانها و در زمینها و هر چه را جزو خدا
نیست یعنی سیر هم میدانند آنچه بینان شاست یعنی در دل و خفی را و در جهر هم و آنچه آشکار شاست یعنی
بر زبان می آید و یغیبه ما تکسبون و میدانند آنچه پنهان کنند از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد داد و در قنوحات کرد
که سرگراشت بنسبت باطنی انسان و جهر که عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از
سوی خلافتست که در انسان و بدیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنتست که آدمی
را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بحکم از امر خلق است و روح از عالم امرش از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه
خلق و در نقد المصنوع فرموده که انسان مرآتیت ذات و جهرین در یک رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر
رویش نقایص عبودیت پیدا چون خصائص ربوبیت تکی از همه موجودات بزرگوار ترست و چون نقایص
عبودیت شماری از همه کائنات خوار تر و بی قدر تر و با عیب چون در خود از اوصاف تو بایر اثری
حاشا که بود نکوتر ازین درکی و آنکه که قدس بحال خویشم نظری در هر دو جهان باشد ازین بتری پس حق سبحانه و تعالی
کمن اسرار خصائص شما در مرتبه غیبی دانه و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه
می کنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بد درجات حیوانیت و دانستن این را تا
سالن را برین دارد که با صلاح و تزکیه اعمال مشغول شد از خصلت استیفاء حفظ و حیوانی پر ذروه است
یا هم روحانی متعالی در سطح حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور کند آدمی میتواند از
گرفته بفضل در گذرد و ما نایتم من آیه و فی آیه کافران آتی من آیت و بهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن
یا ظاهر نمیشود بدیشان بحر چون انشفاق قمر و انفراج بحر و غیر آن الا کافرا مکره هستند و ما نایتم من
از ان بحر اعراض کنند کان نقلة کربا یا بحر پس بدستی که بدو روح داشتند در آن المآجا هم آن هنگام که آمدند
فستوفی لهم پس برود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان انباء ما کانوا یخبروها آنچه بودند که بدان
نیست توفیون استی میگردند و ظهور آن در دنیای بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتقاء و آیات
اسلام و اقتدار شوکت ملازمان ملک سینه خیز الانام علیه افضل الصلاة والسلام و ظهور آن اخبار بر کافرا
در آخرت روشن است ثم یروا آیات ندیدند و دانستند که ما بقوت قهاریت که اهل کما چند هلاک کردیم
من قبلهم بدیشان من قرین از کوه گذشتگان یعنی اهل زمینی که در آن پیغمبری بود و قرین هفتاد سال
است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیو ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند کما هم
فی الارض جهان کوهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان قرارگاه دادیم و اهل آن متصرف
ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکتب ما از مکتب لکم آنچه شمار اندامیم چون مردان و قوت تمام
وسعت مال و استظفار چشم و خدمت و ارسلنا النبی و فرستاده بودیم باران را از علمیم و سدا و ابر
ی در دین بهنگامی که محتاج بودند بدان و جعلنا الانهار و کردارینک بودیم جویمهای آب را که بیوسه تجوی
من تحتهم میوفت دوزیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران شرف بودند یا در تحت
تصرف ایشان بود که مزارع و بساتین خود می بودند محصل کلام آنتست که ایشان ممکن بودند در زمین و در قفا

وخصب وسعت عیش می گذرانند **فَاَهْلَكَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ** پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان
آن قوت و نعمت **وَاَنْشَاْنَا وِیْرَیْهِمْ** آوردیم **مِنْ بَعْدِهِمْ** از پس هلاک ایشان **قَوْمًا اٰخَرِیْنَ** گروهی دیگر دین آید کفار
قریش را نهادند و بگذاشتند و هلاک در اخبار آمد است که نصر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه غزو بنی نضله حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو این خواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان
بیارند و گویا دهند که این کتاب از خدا بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی می رسد چ باشد که نورسول اوی
آیت آمده **وَلَوْ تَرٰنَا عَلٰیكَ** و اگر می بینستیم بر تو **کَمَا بَاغٰی قَوْمًا** نوشته در روزی **فَلَمَّسُوْا بِاَیْدِهِمْ** می بینند
و بسیار از آمدن شما خرد و شیشه ایشان در نزول کتاب از آسمان مرتفع شود **فَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا** هر آینه
خواهند گفت آنها را که کافران **هٰذَا** نیست این که آورده ایم **بِالْاَشْیِیْ** که کافران و دشمنان هر کس
وَقَالُوْا كَفَنَّاكَ فَاِنْ لَّمَّا نَزَلْ عَلٰیكَ چرا و نفرستد بر محمد یا با او فرشته که با او بگوید این پیغمبر **وَلَوْ اَنْزَلْنَا**
مَلٰٓئِكًا و اگر ما فرستیم فرشته **لَقُتِلَ الْاَسْرَ** هر آینه حکم کرده شود هلاک هر خلق به دست الهی برین جاری شدن
که اگر حایه بپشته فرشته را بجا نطلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود **فَلَا یَسْطُرُوْنَ** بنی هملت داده نشود
از نزول ملک ملک چشم زدن و چون مشرکان می گفتند چرا فرشته رسالت بانی حق تعالی فرود که **وَلَوْ جَعَلْنَا**
مَلٰٓئِكًا و اگر ما کرد این رسول فرشته **وَالْمُحَلَّلٰتُ** هر آینه کردیم او را مثل صورت مردی چنانچه جبریل را علیه السلام بر
دخیه الکلبی مثل میسازد و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدین ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نکند
مگر جبریل را بر این طایفه الصلاة والسلام بقوه قدس شاهد ایشان توانست نمود پس با چون فرشته را فرستیم صورت بشر
فرستیم **وَلِلنَّسَا** و هر آینه در آن حال پوشیده کردیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **مَالِیْ لَیْسُوْنَ** آنچه بر خود پوشید کرده
امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طایفه زنان خواهند گفت ما هذا الاشیء بلکه
پس تسلی میدهند پیغمبر را از قول کافران تا اخبار ملائکه را طاهر از خفرت نمیشیند و میگویند **وَقَدْ لَیْسُوْنَ**
و هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند بر پیغمبری که بوده اند **مِنْ قِبَلِكَ** بیش از تو **فَإِنَّمَا** پس فرود آمده است
بِالَّذِیْنَ یَخْبَرُوْنَ به آنکه خبرت کرده اند **مِنْهُمْ** از پس یعنی با ایشان استرا نموده اند **مَّا كَانُوا لَیْسُوْنَ** چرا آنچه بودند که
بدان **بَسْتَهْزِئُوْنَ** استهزا نموده اند **مَّا كَانُوا لَیْسُوْنَ** چرا آنچه بودند که بدان **بَسْتَهْزِئُوْنَ** استهزا می کردند و آنرا
عذاب و نکال الهی بود که بگردایشان در آمد **قُلْ** بگو که اگر عذاب کنشتگان را مسلم نمیدارید **سِرُّوْا فِی الْاَرْضِ** سیر
کنید در زمین گاهی پس و گاهی بشام و بر دیار ملا و نمود بگذرید **مِنْ اَنْظَرُوْا** پس بنگرید بظهورت **کَیْفَ کَانَ** که چگونه
بوده است **عَاقِبَتُ الْمُکَذِّبِیْنَ** آخر کار تکذیب کنندگان **قُلْ** بگوی محمد و پیغمبر ایشان که **لَیْسَ فَاِیَ التَّوْحٰتِ وَالْاَرْضِ**
مرکز است آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت او ایشان جواب گویند و اگر نه **قُلْ** بگو که مظلوما
کَتَبَ نوشت خدای **عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَۃَ** بر نفس خود یعنی التزم نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول تو به است
و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش
انکه ان رحمتی است غرضی و می باید که مراد رحمت ذاتی باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتی است که
چیز را فراموشد و نتیجه آن عطا و ادراست بی سابقه سوال و استدعا و وابطه حاجت و استحقاق چنانچه در شوق

معنوی و ادرست **قَطْرًا** در دلم ما مستحقان کردیم که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضا ما نبود
لطف تو گفته ما می شود **لَیْسَ فَاِیَ التَّوْحٰتِ وَالْاَرْضِ** بگذاشتند که جمع خواهد کرد خدای **قُلْ** بگو که در روزی که
خواهد کرد شمار در قبور تا روز قیامت **لَا رَیْبَ فِیْهِ** روزی که در وقوع آن شک نیست **الَّذِیْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ** آنانکه زیان
کردند در نفسها خود یعنی طاعت اصلیه و عقل سلیم را که سیایه ایشان بود خایع ساختند **مِنْهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ** پس ایشان
ایمان نخواهند آورد **وَلَهُ** و مر خدا بر است **مَّا سَكَنَ** آنچه آرام دارد **فِی الدُّنْیَا وَالدَّارِ الْاٰخِرَةِ** در دین و در دنیای اوست مالدار
مکان و زمان و آخر زمان و مکان آخر و کوفه **وَهُوَ السَّمِیْعُ** و اوست شنوای آنچه کافران گویند **وَالْعَلِیْمُ** و انا با آنچه قصد
کنند بپس نزل آید آن بود که جمیع کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکن تو برین مبدل
که بیش گرفته ما بطریق توزیع از اشراف قبایل خذلان مال برای تو حاصل کنیم تو آنکه تو از جلا خویش خود شوی شرط
انکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه و فرود که هر چه شب و روز بران اشتمال دارد از این خدایت اگر خواهد بپذیر
خود را بخلان مال بدهد که تو آنکه تریز خلق شود **قُلْ اَعِیْنُ اللّٰهَ** بگو ای عزیز خدا را **اَتُخَذَ وَلِیًّا** فرایم دوست
یعنی غیر خدا دوست نگیرد **قَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** خدای که بدیدارند آسمان و زمین است **وَهُوَ یُطْعِمُهُمْ** و او
بخوراند خلق را یعنی روزی میدهد **وَلَا یُطْعِمُهُ** و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاج
ناله خالی مال برین روزی و او را برین طایفه ان الله هو الرزاق ذو القوۃ المتین **قُلْ اِنِّیْ اَمْرٌ** بگو بدینستی که برین
شده ام **اِنْ اَمْرٌ اَوَّلُیْنَ** بآنکه باشم اول کسی که درین عهد حکم خدای برای آنکه بی سابق امت باشد در دین **وَلَا**
تَكُوْنُ فِی الْمَشْرِکِیْنَ و مرا میگویند که میباشی از مشرکان **قُلْ اِنِّیْ اَخَافُ** بگو بدینستی که من میترسم **اِنْ**
عَصِیْتُ رَبِّیْ اگر مرا می شوم در برورد کار خود و غیر او را برستم **عَذَابُ یَوْمٍ عَظِیْمٍ** از عذاب روز بزرگ که قیامت
مِنْ خِیْرَتِ هر که کرد اند خدای عذاب **رَفَعَهُ** از و **یَوْمَ یُنْزِلُ** در آن روز بزرگ **فَقَدْ رَحِمَهُ** پس بدینستی که حق بر او بخشایش
فرموده است **وَذٰلِكَ** و این بخشش خدای **الْفَوْزُ لِلْیَمِیْنِ** رستگاری هویدا است **وَالْاَسْرَ** و اگر برساند خدای
بتو حق چون فقر و **مِنْ قُلُوبِ** که کاشف الله پس هم باز دارند و بریند نیست **اَمْ اَلَا هُوَ** مگر او **وَالْاَسْرَ** و اگر
برساند بنو نیکویی چون غنا و محبت **فَهُوَ عَلٰی سَرَّ** پس او بر همه چیز ازینها **قُلْ** توانست **وَهُوَ الْقَاهِرُ** و او
فهر کننده **فَوْزَ عَظِیْمٍ** غالب بر بندگان خود فوقیت نه بکاست بلکه تصور استعلا و غلبت حق است بقدرت و
فهر بر همه مخلوقات **وَهُوَ الْحَكِیْمُ** و اوست محکم کار در دین خود **الْحَنِیْنُ** دانا بخفایای احوال بندگان نقلت
که سفها و فریب گفتند ای محمد کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از اخبار میورد و علماء نصاری بر سید ایم که صفت
این مرد در کتب خویش دیدند ایدها انکار کرده اند اکنون کسی با نمانی که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیقت کلام
آیه آمده **قُلْ** بگو در جواب ایشان که **اِنِّیْ شَیْءٌ جَدِیْدٌ** که **اَلْکِیْ شَهَادَةُ** بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی نیست
بزرگتر از همه گواهیها **قُلْ** بگو خدای بزرگتر است از جهت شهادت **شَیْءٌ یُّنْفِیْ بِکُمْ** او گواهیست میان من و شما
یعنی کلام حقیقت من و بطلان شما اوست **وَالْحَقُّ** **اَلَا یَعْلَمُ** و حق و حقی کرده اند این قوا **اَلَا یَعْلَمُ** که **یَا شَاهِدِیْ** نا شاهده ایم
کنو بقرآن و اگر چه در و بشارحت نیو هست اما انکفا کرده با حلال الضمیر **وَقَدْ بَلَغَ** و دیگر انداز میگویم هر که از آنرا
بلور سدا از عرب و عجم و بی و انش امام مقابل رحمة الله گفته که هر که از آن بلور سید حضرت پیغمبرند بر او است

و از اینجاست که محمد کعب قوسی رحمه الله فرمود که من طبقه القرآن فکما نزل علی محمد صلی الله علیه و سلم انکم لتشهدون
ایا شما میدانید که کوهی سید هیدان مع الله انکه با خدای هستد الهه آخری خدایان دیگر یعنی بتان قل لا تشهد بکو
که من برای کوهی نمیدهم بدین قل انما هو بکو جز نیست که او الهه و لا خدای است یکا که من برین وجه کوهی مید
و آتی بری و بدستی که من میبازم **عاشق کون** از آنجایی که بوی شریک میدارد از انعام و غیر آن **الذین انبئهم**
الکتاب آنانکه ایشان را داده ایم کتاب **بغير مؤنة** میباشند رسول خدا را بعلیه وصفی که مذکور است
در توره **کما یغفر انما هم** چنانکه میباشند برین خود بعلیه وصف ایشان مراد معرفت روشن است آورد
که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما مراد حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که خدای ازل
خبر میدهد که بجهن معرفت فرزند آن است بر وجهی تواند بود این سلام رضی الله عنه گفت که من بر سالت پیغمبر صلی الله
و سلم متیقنم از آنکه بجهن نسبت به خودی چون این را از توره دانسته ام آنرا معلوم ندارم که زبان چه ساخته اند
عمر رضی الله عنه فرمود که خدای توفیق و رفیق تو کرد انرا از عبد الله فقد صدقت و اصبت **الذین خسرو انفسهم** آنانکه
زبان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب **فهم لا یؤمنون** پس ایشان ایمان نمی آرند و فی الظلم و الکین
ستمکار تو می آفری از کسی که اقرار کند و به بند علی الله که با بر خدای دروغ را که با نکه ملا که دختر آن ویند و بتان
ما از نزدیک او شنید خواهی بود **افکن یابا یابا** آنکه تکذیب کنند آیات او را که فرشت و آنرا شعر و طعنه نام
نهاده **انما یفعل الظالمون** بدستی که رستمکار نشوند ستمکاران یعنی کافران **و یوم یخسرهم جمیعاً** و یاد کن روزی که
خسرتیم هر ایشان را از عبادان و معبودان **ثم نقول یس کویم** از روی تو می آید **اشکوا** مرا تا آنکه شریک آورد مانند
این شرکاء که گمانند خدایان شاکر شریک خدایا می خند **الذین کتمت عنهم** آنانکه گمانی بر دید که شاکر شفاعت
خواهند کرد **ثم لو تکتفهم** پس نباشد عذرت ایشان **الآن قالوا لکن انک کونید و الله و لکن انک** برورد کار و
ما کامر کریم که ما بنویم شرک آوردن کار دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند شرکان چون روز قیامت مشاهده
کلمات و علود ریاضت و مقامات اهل توحید کنند بعضی بر بعضی را گویند پامید انکار شرک کنیم شاید که مانیز
نجات یابیم پس سوگند خوردند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبیده هر پرده نهایی ایشان نهاد تا جوارح ایشان
کوهی دهند **انظر کیف کذبوا بیکر** چگونه دروغ گویند علی انفسهم بر نفسها سخود یعنی از شرک ازان **و ضل عنهم**
و گشت از ایشان **ما کانوا یفقهون** آنچه بودند که اقرار میکردند از شرک مراد برانقلست که ابو سفیان و ولید
و عتبه و شیبه و ابی مرثد و ابی جحیف دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن
رسالت صلی الله علیه و سلم کردند پس نصیرین طرث را که تواریخ ملوک جمع خواند بود و اخبار کن شنگان یاد داشت
بر سیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین گفت من میدانم که میگوید الا آنکه بسی جفا اند و افسانه بیشینا
می خوانند چنانچه من هم احیاناً بر شای خوانم این آیه نازل شد **ننبئهم** و از کفایت **من تبیین** کسان هستند که گو
فرامیگردند سویی تو و منی که قرآن را خوانی و **جعلنا** و افکنده ایم **قلی قلی** بر دلهای ایشان **اکتة** پوششها
ان یفقهون تا نه می کنند **فی انفسهم** و نهاده ام بر دوشهای ایشان **و قرانی** تا سخن نشنوند **قرانی** و **فکل آیه** و اگر
بر بدین راه میروم از تو سبیلند **لا یؤمنون** ایمان نمی آرند بدین از شرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکرار

ایشان بغایت رسیده **حق کذا یجاولک** تا چون می آیند تو بخدا **لوتک** جدالی و خصومت کنند با تو **بقول الذین**
کفر و گویند آنها که کافرانند **از ههنا** نیست این کتاب تو **الا اساطیر الاثرین** مگر افسانه بیشینان و ههنا
و ایشان یعنی کافران **بنیون عتة** باز میدارند مردمان از ایمان بر رسول **و یساقون عتة** و دور میشوند بنفس
خود از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگر برای کن آرند و گفته اند آیه در شان ابوطالب است و معنی آن این که منی که
دشمنان را از نعم رسول بحایت و خود از دین او دوری جویند **و ان یفعلکون** و هلاک نمیکند بدین عمل **الا انفسهم**
مگر نفسها سخود را **و ما یشرعون** و نمی دانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند **و لو تری** و اگر بر بینی ایشان را
از و فقولی النار چون باز داشته شده باشند بر آتش هر آینه به بینی امی در غایت شاعت و ایشان را شاهد کنی
که از سخن عذاب فریاد میکنند **فقلوا** پس میگویند **واللینا نرک** کاشکی ما باز گردانید شو بر بدینی **و کذلک یبک**
بایات ربنا و پیش تکذیب تکثیر آیات برورد کار ما را **و نکون من المومنین** و باشیم از جمله او را در کار کنان **و نه جفا**
کایشان میگویند که چون بدینی روند و من باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حلی برای آنست
که **بذلک هم** ظاهر شده است مرایشان را **ما کانوا یخفون** آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی **فی قیل**
بیش ازین درد بدینی چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمای رجوع با بدینی دارند
و کوزدوا و اگر ایشان را باز گردانند بدینی **لقد اودوا** هر آینه باز گردند **ما کانوا یخفون** بسوی آنچه میگری که نهی کرده شده اند از آن
یعنی شرک و عصیان **و انتم کاذبون** و بدستی که ایشان دروغ گویند دروغ ایمان چون این آیه در وعید قیامت
بر کافران خوانده شد عت و نشر را منکر شدند **و قالوا** و گفتند **ان هی** نیست زندگانی **الا حیواتنا الدنیا** مگر زندگانی
مادی **فی انفسهم** و ما نیستیم بر آنکه شرکان از قبور **و لو تری** و اگر بر بینی تو از و **فقولی ربهم** چون باز
دارند کافران را بر حکم خدای یاد و موقف عرض **قال** گوید خدای **الذین ههنا بالحق** آیا نیست این بخت و نشر را
و درست **قالوا لای و سواکونید** حق برورد کار ما یعنی اقراری کنند و کذب سوگند **قال** گوید خدای **قد و قولوا العذاب**
بر عتید عذاب **لایا کتتمت کفر و ن** آنچه بودید که کافری شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر **قل خیرة الذین**
بدستی که زبان کردند تا آنکه **کن یولیقا** الله تکذیب کردند بدین را یا با و نکرند نفاق و ثواب و عذاب
بعد از آن **حقی اذا جاءهم الشاة** تا چون پاید بدیشان قیامت **بغتة** ناگاهان **قالوا لای خیرة لنا** گویند ای خیرت
ویشیانی ما علی **ما فرطنا** بر آنچه تقصیر کردیم **فیها** در حیوة دنیا و هم **یحملون** و ایشان بر دل دارند **و از انهم**
گاهان خود را علی **ظهورهم** بر دشتهای خود را دانست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نکرد در
معاد فرموده که چون من از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش بوی گوید برای شفاعت
مومن گویند تری شناسم گویند عمل صالح تو ام بیام سوار شو که من بسیار در دینی بر تو سوار بودم و آیه **و یولیقا**
نخراستین از این جز و فعل اشارت بدیست و چون کافر سر از خاک بردارد بیش آید او را چیزی در نهایت زشتی
و ناخوش بوی گویند ای داف کافر گویند تری شناسم گویند که در دنیا پاک تو ام بسیار در دینی بر من سوار بودی
امروز من بر تو سوار میشوم و آیه **یحملون** او را هم عبارت از نیست **الاشاة** **ما یزرون** بدانند که بدیست باز
گاهان که میکشند **و ما الحیوة الدنیا** و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند **الا الحیوة** مگر دنیای که

و مشغول دیوانگان و **والله الاخر** و هر آینه سرای آخرت **الذين يتقون** بهستی برای کسانی که بر بهشت
میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذت او خالص است و آفات و نعمتها و او این از بهر **والله يتقون**
ایا عقل نمیکند و حصص خطاب می خوانند یعنی عقل نمیکند که ازین دوسر اکرام بهشت است آورده اند که انجین
شری و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند انجین گفت یا اباالحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود صاد
یا کاذب یا لایستی بر ما مطلع نیست که اگر راست گویی باز خواستی کند ابوجهل گفت محمد راست گوی است و آنچه بیاور
آسانی است نه شیطانی اما اگر نبوت و اعتراف می کنی محذوری دارد و آن جنانست که تمام عز و شرف که اهل حر
بدان ممتاز و سرفرازند از لواستقاید و نذره و عمارت مسجد تعلق بالحق دارد اگر نبوت نیز با ایشان باز گردد
اشراف برش و بقیه آل لوی بکار می خورم میمانند و قول ابومیسر است که ابوجهل شافعه با حضرت پیچید
ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم و لیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت
آمد که **قد علمت تحقیق ما میدانیم انه لیرک الذی یقولون** بدستی که ترا اندوهگین می کرد انداخته میگویند در
تکذیب تو فانه هم بدستی که ایشان **لا یکن یونک** تکذیب نمی کنند و در حقیقت و راستی تو معنی نند
ولکن الظالمون و لیکن ایشان ستمکارانند **یا ایها الذین یحیدون** انکار میکنند آنها را از روی عناد
بس برای ستمی انحضرت میفرماید **ولقد کنیت** و بدستی که تکذیب کرده اند **من قریک** پیغمبر از ایشان از تو
نصیر و بس ایشان شکای می نمودند **علی ما کن یومر** آنچه ایشان از تکذیب کردند **داودوا** و بر آنکه رنج بد ایشان
رسانند **حتى اتهمهم** تا وقتی که آمد بدیشان **نصونا** یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابران ایضا میگویند
کرده ایم بقلبه مومنان بر کاران **و لا تمیلک** و نیست تغییر دهند **تکلیبات الله** موعدها خدا را و وحی کرد
نصرت ایمان فرموده **ولقد جاک** و هر آینه آمدن **بنی اسرائیل** از خبر فرستادگان که امام ایشان جبرائیل
بدیشان رسانید اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند که الله لاطمین انا و رسولی **وان کان کبر** و اگر
جانت که کران شد **علیک** بر تو اغراضهم روی گردانیدن ایشان از قبول دین **فان استطعت** پس اگر توانی
ان یبتغی آنکه بجوی **نقانی الارض** سوار می در زمین آورده اند که از غایت حرص که حضرت رسالت داصلی
الله علیه و سلم بر ایمان قوم بودی خواست که هر چه حق کند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که بدایره
مومنان در آید حق سبحانه این فرستاد که چون از امر این ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر توانی
که بدست آری بقی در زمین و بدایره آری **اوسلما فی التما** یا نزد بانی پد کوف و یا سان برای فتنایهم **یا ایها**
بس پیاری آبی برای ایشان جان کن **و لو شاء الله** و اگر خواستی خدای **جمعهم علی الهدی** هر آینه جمع کردی همه
ایشان بر هدایت و توفیق ایمان دای **فلا تلوون** پس تو میباش صورت خطاب متوجه آنحضرت است و در
است دایم گوید **بما شید من الجاهلین** از نادانان بدین سبب که کفر و ایمان وابسته خلان و توفیق مزانت
انما یستجیب جز نیست که اجابت می کنند دعوت **والله یرزقهم** انانکه میشوند بسمع قبول از روی نعم
و کامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید جانچه از اموات **و المونی یجمعهم الله** و مردگان را بیکدیگر
خدای نگاه بداند و دانستن سود نکند **ثم الهم یجمعون** پس بسوی او باز گردانند هر برای جز او مکافات

وقالوا و گفتند و ساء فرشتان **اولی علیکم** چرا و نمیفرستند بر محل **ایمن من ربه** ای از پروردگار او یعنی
جمع که مای طلیس از وی **اولی الله قادر** بگوید ستمی خدای قادر است **علی ان یقرب الیه** بر آنکه فرستد آبی از ستم
ایشان **ولکن اکثرهم لا یعلمون** و لیکن بسیاری از ایشان نمی دانند که انزال آن سخط بلا و عذاب بر آنکه حکم الهی بر
وجه شرف بدین فرشته که چون حق طلیس و حق سبحانه ظاهر گرداند و مقتدر جان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان
فرود آید چون قوم خود را صاحب ماید **و ما من دالیه فی الارض** نیست هیچ خبند در زمین **و کما یرید** و میخیزد
که در هوا یا لها خود این که برای تاکید است جانچه که میزند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بکوش شنیدم یا آنکه طیران
کایت از سرعت می باشد پس لفظ جانچه قطع مجازی کند و محصل کلام آنکه نیست هیچ خبند و پرورد **الامم المتفائله**
الا انک ایشان امتانند مثل شادان آفرینش و مردن و زنده شدن یا دادا آشتا الهی چه هیچ کدام از سبب حق سبحانه قافل و ذرا
نیست و ان شی الا یسبح **ما فرطنا فی الکتاب** فرود نداشتیم در لوح محفوظ **من شی** هیچ چیز را بلکه او شرف است
بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی **الذین یحیدون** پس بسوی پروردگار خود بفرستد که خواهد شد این امم با آنها
بعضی از بعضی است **و لا یزالون** و آنکه بدو غداشته اند آنها اما را **صم** که انزال از شنودن دلائل ربوبیت
و یکره که نکاتند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان **فی الظلمات** در تاریکیهای که وجه او عناد و تقلیدند **نشا**
الله یضللهم هر که خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از او منقطع سازد **و من نشاء** و هر که خواهد
یحییه که گرداند ثابت و ناکام دارد **علی صراط مستقیم** بر راه راست **قل اذا شکرتم** بگو ایشا که جمعی بینید
ان انکم عند الله اگر یادید شما عذاب خدای جانچه بگازان گشته آمد در دینی **او انکم الساعه** یا یادید شما
قیامت و هر که عذاب آخرت **اغنی الله تعون** آیا غنی خدای را می خوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی بخوانید غیر او
ان کتمه صدقیر اگر می شنید دست کوپان که بتان خوانند **بل نه جانت** که بتان را خوانید بلکه **ایاه تدعون** او را
می خوانید و تضرع می کردی که او می بیند **فیکشف** پس پرورد و رفع کند از شما در دنیا **ما تدعون الیه** آنچه او را بکشید آن
می خوانید **ان شاء** اگر خواهد **و یفسونون** و فراموش میکنند در وقت دعا یعنی دست باز می کنند **ما فی کون** آنچه در
ساخته آید یا او یعنی الله خود را **و لقد انزلنا** و بدستی که فرستاد بر رسولان **الی اسم** باستان ایشان **من قریک**
بیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند **فاخذناهم** پس گرفتیم ایشان **و یالیا ساء** یعنی و ستمی و ستمی و
بافتها و بسیار به **العلمهم یفسونون** تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در زیر پا بر و استغفار زنند
قلوا لا اذناهم باستان **یفسونون** که آمد بدیشان عذاب مازاری نکرد و روی تضرع و نذر لایدرگاه مانیان و رند که
از زاری کردند بلا منفع شدی **ولکن قست** و لیکن سخت شد بود **قلوا یفسونون** دل های ایشان و ترک تضرع و زاری از
سماوت قلبست **و من لهم الشیطان** و راسته بود برای ایشان ابلیس **ما کانوا یعلمون** آنچه بودند که بجهل آوردند
یعنی باعمال خود مجرب بودند و بجهل از جهل صفات هلاک کننده است جانچه در حدیث آمده است **ثلث مملکات شیخ**
مطاع و هو یسبح و یحسب الله بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی
ولا که از کربان هستی و سرور دسی مایه او و حق بود لایحرم سرکش تکان بودی غفلت را ازین راه بجهل
ادباری اندازد و صفت عجب و خود بینی را در نظر ایشان راسته می سازد تا بواسطه خود دیدن از حق برسدند **بما**

بطریق جانچه بر مردم

که چون مؤمنان گاه کار بوجها نیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گروید اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام کرد
که بشارت سلامت دنی و رحمت عقی و بگو بعد از اسلام که **کتب و نیکو** نوشت برورد کار شما علی **نفسه الخ**
بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وصل دلد بر حجت وصل که از شایب خلف بر او بود **انه من عمل منکم** بدستی که هر
یکند از شما **سوء** کاری بد **بجها له** بنادانی یعنی بدی کند و سالی که جاهل باشد تبعه آن و نداند عقوبت
که بران متفرست **فما تاب من بعد** پس توبه کند بعد از آن عمل **واصلح** و با صلاح آورد کار خود را با آنکه عزم کند
بر عدم عود بران گناه **فانه غفور** پس بدستی که خدای آمرزنده است تا بیاورد **رحیم** مهربانست بر ایشان
انام قشیری قدس من فرموده که اگر ملک بر تو زلت نوید ملک برای تو بر خود رحمت تو نوید پس تو را دو کتابت
یکی از وی و یکی وقتی و مقررست که کتابت وقتی کتابت از وی را باطل نمی توانست ساخت مضمون این کیه شربت شفا
مربیان و بیمارستان گاه را و شفا بشرط بر نیت یعنی توبه و استغفار **فقط** هر دو دندان کند را و روز و شب
شربتی بهتر از استغفار نیت آرزو منک و وصل با برادر جاره غیور از ناله های زار نیست **و كذلك** و همچنانکه
تفصیل کرد بر دین سوره دلایل توحید و نبوت را بجهت **تفصیل الآيات** تفصیل میکند آیات قرآن را در
مطیعان نا حق ظاهر کرد و **ولست یبین** و تاروشن شود **سبیل المجرمین** راه گمراهان یعنی خواری باطل است
یابد نفست که چون قریش از خبر رسالت او علی سلم بدین آباد دعوت کردند این آیه آمد که **قل انی نذیر** بگویند
که مرا نه کرده اند **ان عبد الذین** از آنکه برستم آنان که **شانعون** بر دوزخ الله می رسیدند بدین خدای یعنی تبار
که شمار از روی آنست که من برستش ایشان غایب **قل لا اتبعکم** بگویند می روی نکنم **اهل** از وها شمارا **قد**
خللت از بدستی که مرا شوم چون متابعت هوای شما کنم **انا انزلنا من السماء** و یا شمار از جمله راه یافتگان آورده
که نمر بر لایق و دروسا قریش گفتند ای محمد ما را چند عذاب الهی بخوبی و تهدید نمایی آنچه از عقوبت توئی ما را سان
و بدش ازین ما را می سان این آیه نازل شد که **قل انی علی بینه** بگو بدستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم **من دینی** از دوزخ
من که قرآنست و وحی با جمیع عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل **و کن بشرفیه** و شما تکیه می کنید آن دلیل ما را
ما عذری نیست نزدیک من **ما استعجلون** یا آنچه شتاب می نماید بدان یعنی عذاب **انزلنا** نیست حکم در تعجیل
و تاخیر عذاب **الا لله** مگر خدا را **بقض الحقی** میگوید خدای خبرهای درست را و **هو حی القابلی** و او بهتر از
کار گذارانست یا بیا از کنندگان **قل لولای عذری** بگو اگر نزدیک من بودی **ما استعجلون** آنچه شتاب بدان شتاب میکنند از
عذاب **بقضی الامر** هر آینه که آورده شد بودی کار **بقضی** میان من و شما یعنی شمارا اهلان کرده بودی تعجیل
و میان ما و شما انقطاع شد بودی **والله اعلم** و خدای دانان ترست **بالظالمین** بستم کار دل و وقت عذاب کردن
ایشان و **عند** و نزدیک اوست **مفاج الغیب** خرافات غیب یعنی آنچه بر شیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضای اجل و خواست اعمال **لا یعلمها** نمیدانند آنرا **الا هو** مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب و نیست به حکمت اوست
و متعلق به شیت او و از سید عالم صلی الله علیه و سلم مرویت که مفاع الغیب بخ است که کسی آنرا نداند که خدای جل و علا
این آیه خواند اند که ان الله عند علم الساعة تا آخر و معنی آیه در سوره لقمان مذکور خواهد شد **و تعلم** و میدانند
خدای مافی البی آنچه در میان است از نباتات و حیوانات و البحر و آنچه در دریاست از جوهر جانوران آبی

یا آنچه در بر عالم شهادت و بحرها رغیبت **وما تفسط من ورقه** و نیستند هیچ برگی از درخت **الا یعلمها** مگر
آنرا که بداند خدای که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بروی آتی مانند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین
چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات **لا حیه** و نیستند داننده **من**
ظلمات الارض در تاریکی زمین مراد نمی است که در زمین افتد **لا یرطب** و نه تربیت **ولا یابس** و نه خشکی است
الا یرطب یابس مگر در کتاب روشن مثبت شد یعنی لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب و یابس هر چه است
از جسمیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنکه رطب اشارتست به عالم روحانی
و یابس عبارت از عالم جسمانی است و هر دو لوح رفعت یافتند **هو الذی یوقیتکم** و اوست مظلوم و نوری که بخیر
شمارا و موقوفی میکند **ان السبیل** بسبب توفی فرافتن چیز نیست به تمام لاجرم اینجا توفی را استعاده کردن از
مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از فعل و سبب النوماخ الموت
اشارت بد نیست **و یعلم** و میدانند خدای **ما یختم** آنچه کسب کنید **بالنهار** در روز **فمن یبغضکم** پس بایکدی
شمار از خواب **فیه** در روز اطلاق بحث بر بقیه برای ترخیص در توفی **لیقضی اجل مسمی** تا وقتی که تمام کرد
شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد **ثم الیه ترجعون** پس بسوی اوست باز گشت شایع از مرگ **ثم ینبئکم** پس خبر
کند شمارا در قیامت **ما کانتم تعملون** آنچه بودید که عمل میکردید و خبری که در آنست که بخیر اهد شمارا بر کارها
شما **هو القاهر** و اوست قاهر و غالب **فوق عباده** و برینگان خود **و ینزل علیکم** و فرمیزند بر شما
حفظه فرشتگان که نگاهبانند اعمال شمارا یعنی نویسنده اعمال را روز قیامت علی روس الا شهداء بخیر اند بجهت
در ارسال حفظه آنست که بمن از فضیلت و روز ستیزانند و شیشه نوده برار کتاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خدا
او را کمال عملی جای آرد که در وقت نام خواندن خجل و شرمناک گردد **فقط** نماند هیچ از آن روزی که در روی
جگرها خون و دلهایش پنی دهشت نامه اعمال و گویند بخوبی تا کرد های خویش پنی مگر بدو کی باری در آن کوش
که اندر نامه بنویسند پنی و این کرام الکاتبین شرف حال بدکان خواهند بود **حقا انا جاء** تا وقتی که بیاید **احدکم**
الموت یکی از شمار مرگ **توقته** **دسلنا** جان او را بردارند فرشتگان مایعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته
هفت ایشان ملائکه رحمت و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن بقیع کند بهر ششکان رحمت سبار
و چون جل کافر بقیع کند بلائکه عذاب دهد **و هم لا یفرطون** و این فرشتگان تقصیر نمیکند و در قیض ارواح تاخیر
نمی نمایند **ثم ردوا** پس باز گردانید شوند مردمان بعد از موت **الی الله** بحکم و جزی خدای **مولهم الحق** آنکه خداوند
ایشانست و حق است یعنی درست گوی و راست کار **الا لله الحقکم** بدانند که حکم و راست درین روز که هیچ حاکمی و باجالی حکم
نباشد **هو اشرف المراسین** و اوست شتاب کنند ترین صاحب کنندگان گفته اند که حق سبحانه و تعالی در شریف و کرمند
شماره مکه فغان خواهد کرد با وجود کثرت عذر و جوی و بسیار اهل مال ایشان و این دلیل کمال قدرت است **قل من یحکمکم**
بگو کیست که میرواند شمارا **من ظلمات البی** از تاریکیهای میابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار **والبحر** و از ظلمات
دریا که تیرگی شب و محاب و بخارست مراد در ماندگان و سختی دشتهای و کشتیهاست **تدعونهم** می خوانند بجات دهند
خود را **تضرعوا** از روی زاری و آشکارا و **خفیه** و پنهانی **لین اخرجینا** و میگویند که اگر نجات دهد خدای

آورده اند که مالک بن ضیف که سلفه اجار میبود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و سلم آمد حضرت با وی گفت
که سوگند میدهم ترا بآن خدای که توریه را بر موسی بنزل کرد لایله که تو در توریه دیدی که خدای دانستند فرمود این
میدارد گفت آری در توریه هست حضرت فرمود که آن خبری برود خود برست تویی بود غضب شد و گفت خدا
هیچ کتاب بر هیچ کس نازل نساخته است آیه آمده که اینها را بر اینها نازل کرد و بعد از آنکه گفت **لَوْ أَنزَلْنَاهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ لَّخَلَّتْ كُلُّ أُنْسٍ مِّنَ السَّمَاءِ** چون گفتند
مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ سِوَا الْقُرْآنِ وَالْحِكْمِ است خدای علی نبی بن شیء بر هیچ شیئی هیچ چیز از وحی و احکام شرع چیزی نیست مگر آنکه
انزال کتاب و ارسال رسول است از حق بیجا نه سلب کردند **قُلْ يَكُونُ لَكُمْ أَوْلَىٰ مِمَّا يَتَّبِعُونَ** که بفرستادن کتاب را که جایز
مُوسَىٰ آمد موسی یعنی توریه **نُورًا** در عالمی که در روشنی دهند **وَهُوَ الْقُرْآنُ** و راه نمایند مردمان را
يَتَخَلَّوْنَ بِهِ شاکر دانند این را **أَنزَلَ الْقُرْآنَ** صحیفها و طومارها و در قها پرانند **بُيُوتَهُمْ** آشکارا میکنند آنچه
نیخواهند **وَيُخَفُّونَ بِهِ** و بهمان میزان بزرگوار را از آن جز وقت مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله و جبر
و غم آن **وَعَلَيْكُمْ** و آنچه شده اندای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلاة والسلام **مَا تَعْلَمُونَ** آنچه ندانسته اید
أَنَّهُم كَذَبُوا که ندانند بدان شما از امر و حق و حلال و حرام **قُلْ اللَّهُ** بگوای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست
که گفتند فرستاد و این جواب آنست که گفتند فرستاد توریه را **ثُمَّ ذَرَهُمْ** بر دست بردار از یهود و بکنار ایشان
تا بیوسته **فِي خُوضِهِمْ يَلْعَبُونَ** در باطل و ضلالت خود بازی میکنند شیخ ابو سعید رازی الحیر قدس الله روحه در
کلامه قل الله هم ذرهم فی خوضهم فرموده که الله بس و ماسوا هم بس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده اند که قل الله دلجوی او دارم ذرهم ضیاء او را و لکن از شیعیان بعضی از اصحاب خود میگفت ملک با همه روح
ماسوا بلیست چون تفرقه دست حلل زده در ایکی بسیار و بکسل زده **وَهَذَا كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ** و این قرآن کتابیست
که فرستاده ایم او را **مُبَارَكٌ** بسیار فایده و بابرکت **صَدَقَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِ** باور دارند آنچه پیش از وی بود از
کتاب **وَلْيَسِّرْ** و تا سیر کنند این کتاب و بعضی باین خوانند یعنی تا تو سیر کنی **أَمْ الْقُرْآنِ** اهل که در آن **وَلَمْ يَكُنْ** و هر
کرد اگر دیکه است یعنی مجموع اهل شرق و غرب را قری جمع قریه باشد او را از قری گرفته اند که معنی جمع است پس
هر جا جمعی باشد از شهر و دیه از قریه بولون گفت و مگر را ام القری گفت جهت آنکه تمام زمین را از تحت او بطلان
یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان در وقت حج **وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَآمَنُوا بِالَّذِي آمَنُوا وَكَانُوا بَيْنَهُمْ**
بِهِ ایمانی آورند بکتاب یا بفرجه تصدیق آنست موجب خوف عاقبتست و خوف بید بند و تفکر در آنکه نجات
بناست پیغمبر و قرآن دست دهد **وَهُمْ** و ایشان که برین کتاب میگویند **وَلَا يَخَافُونَ** بر نمازهای خود
حفاظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که سبطه کذاب و اسود غنی دعوی نبوت
کردند و حضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان عیا و لال بر صفحه خاطر بود حضرت مرتب استکبری
ایشان را شرح داد که **وَقَدْ أَظْلَمَ** و کست ستمکار تر **مِنْ أَقْوَمِي** از آنکس که افری کرد و بر بست علی الله کذباً بر خدا
دروغی گفت من پیغمبرم **وَأَقَالَ** یا گفت **أَوْحَى إِلَيَّ** وحی میکند بمن **وَلَمْ يَخُجْ إِلَيْهِ شَيْءٌ** و وحی کرده اند و چیزی
مسئله باطل و مفتیان بر همی بست و میگفت این وحی است بمن فرود آمد و اسود غنی نیز میگفت شخصی
ظاهر بشی در جمادی نخستین و سخنان برین الفاظ **وَقَدْ قَالَ** و کست ظالم تر از آنکس که گفت **تَسَاءَلُونَ** زود

باشد که نازل کرد **وَأَنزَلَ اللَّهُ** مانند آنچه خدای نازل کرد اینده این سخن عبدالله بن مسعود است که کاتب دیوان نبوت
بود روزی که آیه و لقد خلقنا الانسان من سلاله من نوبت و تغلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد
بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شیدا از روی قیاس بر زبان جاری شد که قیاس را که الله احسن الخالقین حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بنویس که همچنین نازل شد عبدالله در شان افتاد و بر نداشت گفت اگر چه صادق
بس برین هم وحی فرود آید و اگر کاذبست من هم کفتم چنانچه میگوید **وَلَوْ تَرَىٰ** و اگر بر بینی تو **إِذَا الظَّالِمُونَ** چون
باشند ظالمان یعنی کافران **فِي عَذَابِ النَّارِ** در سزات و شدت های مرگ **وَاللَّامِئَاتِ** و فرشتگان عذاب
يَاسْطُورَاتٍ این هم **كُتِبَ** کست است که در دستهای خود را برای فیض روح ایشان و در نیامیج گفته که دستها کشاده باشد
برای عذاب ایشان و بعد از آتش بر ایشان میزنند و میگویند **أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ** بیرون آید روحها خود را
از جسد های خود همچون متقاضی سلسله که از روی غلظت و عفت چیزی میطلبد یا میگوید فرشتگان که بداند آید
نفسهای خود را از عذاب اگر می توانید **الْيَوْمَ** امروز که وقت مردن شاست تا ابد الابد **يَخْرُجُونَ** خیزاده
خواهید شد **عَذَابُ الْهُوْنِ** عذاب خوار گشته **يَا كُتِبَ** میگوید که می گفتند علی الله غنی الحق
بر خدای چیزی که نه راست بود و **كُتِبَ** غنی **إِلَيْهِ** و بودید که از آفات او **نَسْتَكْبِرُونَ** کردن کثی میکردید و فطرم
می نمودید و بدان کامل و قدر نداشتید **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا** و بدستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما **فَأَنزَلْنَا** تنها
نه مال با شاست و نه فرزند و نه خدم و خشم و نه دار و نه کار **وَمَا كُنَّا خَلْقُنَاكُمْ** و آمدید چنانکه شمار آوردیم بودیم
أَوَّلَ مَنْ نَخْسِتُ باور در دم مادر و سر و پای برهنه **وَنَزَّلْنَاكُمْ** و بکنار اشتید **وَمَا نَحْنُ لَكُمْ** آنچه عطا داده بودیم
شمارا در دینی می خواندیم بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرتی می کردید بکنار اشتید **وَمَا نَحْنُ لَكُمْ** و آنچه
از پرست خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید **وَمَا نَزَّلْنَاكُمْ** و نمی بینیم یا شایسته **أَكْمَلُ الدِّينِ** و
شیعیان شمارا تا آنکه گمان می بردید از وی جهالت **أَهْمُكُمْ** و **فَكَمْ نَزَّلْنَاكُمْ** بدستی که ایشان در تربیت شما شایسته گمان می کردند
لَقَدْ قَطَّعَ بدستی که بریده شد **بَيْنَكُمْ** بیون شما و بعضی بنصب نون خواند یعنی قطع گشت آنچه میان شما
بود از وصلت و مودت **وَصَلَّ عَنْكُمْ** و کم شد از شما **مَا كُنْتُمْ تَرْجَوْنَ** آنچه بودید که گمان می بردید که بتان
شیعیان شما اندازد **اللَّهُ** بدستی که خدای **فَالْوَلِيُّ** شکافند تخم است تا از وی نبات بر وی **وَالْوَلِيُّ**
و شکافند دانند است تا از آن نهال بر آید **يَخْرُجُ الْحَيُّ** بیرون می آید زنده یعنی نبات را که بنش و نما حیاتی دار
مِنْ الْمَيْتِ از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آید و لای از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را
از جاهل **يَخْرُجُ الْمَيِّتُ** و بیرون آید مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه **مِنْ الْحَيِّ** از زنده که نبات و آدمی
و مرغ است **ذِكْرُكُمْ** این زندگتنه می رانند الله است **فَأَنزَلَ تَوَكُّونَ** پس بجا آورده اند می شوید از و **فَالْوَلِيُّ**
الْأَصْلَحُ شکافند خود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی بر در روشنی آورد **وَيَعْلَمُ اللَّيْلُ** و کو دانند شب را
شَكَارًا از آنکه خلق تا از تعجب حرکات و زبر آساید **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و ساختن آفتاب و ماه را **حُسْبَانًا**
نشانهای شمار یعنی ایشانرا ادوار مختلفه و سیرهای متوعد داد تا مشهور و مسنین بر ایشان متعین گردد **وَذَلِكَ**
این کار که تسبی و تدویر شمس و قمر است برای حساب **تَقْدِيرُ الْعِزِّ** بر تقدیر خدایندیت غالب که حکم او بر همه

و در بحر الحقائق فرموده که سنجای ظاهر است انسان را یعنی بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی که گاه را
نیز ظاهر است و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شریع و باطنی که آن صفات حیوانی است و اوصاف سبعی
و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را با استعمال شریع و دست بردارید از خلق ذمیمه نفسانی را
بخلق باطنی ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطنی را بر شما فرستاده که وسیع ملک
نعمه طاهر و باطنی است پس میگوید که و در ظاهر الامر و باطنی یعنی شکر نعمت ظاهر و باطنی ترک کنایه ظاهر و باطنی است
در ترک کنایه ظاهر نعمت نفسی است از عذاب بیخون و در ترک کنایه باطنی خلایق قلبی است از عیب و حرمان **حقیقت**
ظاهر و باطنی خود را ترک کنایه ظاهر و باطنی است از عیب و حرمان **حقیقت** ظاهر و باطنی خود را ترک کنایه ظاهر و باطنی است از عیب و حرمان
کسب میکنند گاه را ظاهر و باطنی است از عیب و حرمان **حقیقت** ظاهر و باطنی خود را ترک کنایه ظاهر و باطنی است از عیب و حرمان
که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که در اسلام آمدند گفتند که محمدی که میگوید که من پروردگارم و کعبه
فرموده که آنرا فرستاده او گفتند و اینجا چیزی که ما را از تو میگویند و مسلک و مرجع هلاک میکنند حلال و پاکست و هر چه
میکنند حلال و پاکست و ما را از این سخن و سوسه در خاطر نهاده اهل اسلام افتاد آیه آمد که **وَمَا كَلُومًا** و مغرورید **عَالَمًا**
يُنْكِرُونَ انهم الله علیه از آنجا یاد نکرده اند نام خدای بر بزرگ و امام احمد رحمه الله حرام دانستند و خروج النبی را خوا
بعد و خواه بهر و امام مالک و امام شافعی رحمه الله بخلاف این میگویند که در هیچ مسلمانان حلال است اگر چه نسبت نکرده
باشند و امام ابو حنیفه رحمه الله فرقی میکند میان عهد و نسیان اگر نسبت بعد کرد حرام است و الا حلال **وَالله لَعَنَ**
وَمَنْ دَسَّ که خوردن اوفس است **وَالله لَعَنَ** و بدست کسی که دیوان **لَوْ حَوَّ** و سوسه میکنند **وَالله لَعَنَ**
بدوستان خود از کافران **وَالله لَعَنَ** که تابانها خصوصت کنند که هر چه خود می کشید می خورد و آنچه خدایا شکر است
میکنند **وَالله لَعَنَ** و اگر شما ای مومنان فرمان برداریان را در استیلا آنچه حرام است **انکم مشرکون** بدست
که شما شرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای بر زبان برداری غیر او شرکست **وَمَنْ كَانَ يَسْتَأْذِنُكُمْ** که بدو مرده بگریه
یا ضلالت **تَأْخِذُكُمْ** بیرون کردن اندام او را با سلام یا لم یا هدرایت **وَجَعَلْنَا لَهُ نَوْرًا** و بداد بروردن نور از آفتاب
و بر این تأیید کنند میان حق و باطل **يَوْمَ فِي النَّارِ** میروند بان خود در میان مردمان بر راه راست ایستاده
کسی باشد یعنی نباشد که **مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ** مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکی مانده **لَيْسَ بِجَارِجٍ** نه
نیست بیرون آید از آن **كَذَلِكَ** چنانکه اراده اند ایمان را در دل مومنان **زِيْرًا لِّلْكَافِرِينَ** زینت داده اند
برای کافران **مَا كَانُوا لِيُفْلِحُوا** آنچه می کنند از عبادت اصنام این آیه در شان حق تعالی است و ابو جهم واقع شده در
که ابو جهم از روی جهل و جهالت نسبت با حضرت صلوات الله علیه بر او بی کرده بود که ذکر آن لایق حال و وقت و ظرف
استماع مخلصان است نیست و چون در آن روز در شکار بود چون برآمد و شکایت بی حقی ابو جهم را او حکایت کرد در آن
خشناک بر سر آن ناباک رفت و کان بر سر او زد و شکست و کلمه شهادت بر زبان راند پس زن بنو اسلام عرض است که
و گرفتار طلبات کفر و انانیت ابو جهم و گفته اند درباره عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابو جهم فرود آمد که در دو مقام
از رسید غمناک بودند و آنرا عمر دعا کرد که یارب اسلام را پس یکی ازین دو نفر عمری کرد آن دعا آن حضرت دوباره فاروق
سمت استیجاب یافت پس صاحب نور عسرت و مقید طاعت ابو جهم و محققان گفته اند موت بهولای نفس است و حیا

بخت حق یا موت بملکوت و حیات بمعرفت در کشف الاسرار فرموده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر
عالمیان حیات بشریت زند اند و در وستان حیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسرا آمد کل نفس ذایقه الموت
و هر که حیات معرفت بسرا نیاورد فلحیبه حیوة طیبة و ازینجا است که المومنین فی الدارین نیر و هر که با حیات بشریت
خوش حالی که با حیات بشریت شاه کرمان قدس سره او آیه بر خواند که او من کان میتا فاحییدا گفت نشان این حیا
سه جین است از خلق عزالت و با حق خلوت و دوام ذکر زبان و دل و بزرگی این معنی را ظاهر فرموده **قَطْمَر**
بر روی خلایق در جهت مشکلی می باشد یکی توجع بخدای غافل مشوا و ذوق دل و ذکر زبان نازند جاوید شود در ذکر
فَكَذَّبْتَ و سنجایان که در کفر و کفر استند **جَعَلْنَا** آفریدیم **فِي كُلِّ قَرْيَةٍ** در هر دهی **كَا بَرٍّ خَجْرٍ** بزرگ
که گاه کاران آن موضع اند یا اگر دانند ایم بزرگان هر دهی و شهری را همچنان که قوم **لَيْكُمُ** و **وَأَيْنَمَا** نامکر کنند و مردم
از ایمان باز دارند چنانچه روستا که بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که باید از حال بیغیر علی الله علیه
و سلم سوال کنند و سنجایان و شاعر و کاهن و اشال آن **وَمَا يَكُونُ** و مگر نمیکنند این کافران **الْأَيَّانُ** و **بَنَفْسِهِمْ** مگر
با نفسهای خود و بال کفر ایشان راجع است بدیشان **وَمَا أَشْعُرُونَ** و نمیدانند ایشان که تبعه مگر بصاحب او میسرند
و لا یحق للکمالی الا باهله آورده اند که ابو جهم و متابعان او می گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شری که دارند شرکت
داریم اکنون که می گویند که در میان ما پیغمبر است که بدو وحی می آید از حق می شود و با او وحی فرود آید چنانچه بر زبان می شود
خو سنجایان آیه فرستاده که **وَأَنذَرْنَا نَحْنُ الْآيَةَ** و چون بیاید بکفار فریاد از قرآن یا سحر در اثبات نبوت پیغمبر را از آن
تَالْوَالِي که می گویند ایمان نمی آید بر بدین آیه یا سحر **حَتَّى تَوَفَّى** تا وقتی که بدهند ما را **أَمَّا أَوَّلِي** ما را آنچه داده
شد اند **سَلِّ** پیغمبر خدای یعنی وحی و کتاب با فرود آید چنانچه بدیشان فرود آید امام تعلیمی گوید که مراد از
رسل الله حضرت پیغمبر است چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هموست و این بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعارف
آورده که تا حق سبحانه و تعالی همه انبیای وای جمع نکرد او را به یا ایها الرسل خطاب نفرمود **وَمِنْ** هر چه خوب بود در آن وقتها
در تبیان آورده که ولید مغیری با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت که اگر نبوت حق است من از تو یان سزاوارترم
جهت آنکه بمن از تو آید و یال از تو بیشتر حق سبحانه فرموده که نبوت بهر حال نیست بفضل و کمالست **الله اعلم**
خدای دانان ترست **خُفِّضْ** و **رَسَالَاتِهِ** آنچه که می دهد پیغامها خیرش را **يُصِيبُ** **الَّذِينَ آمَنُوا** و بداد باشد که بدست
انکسار که بجم شلند بکفر **مَعَارُ** خدای و سوا می **عِنْدَ** **الله** بنزدیک خدای **عَدَدًا** **شَدِيدًا** و عذاب و سخت **يَا كَاوُ**
يُنْكِرُونَ بیباید آنکه بودند که مگر میکردند با مومنان و بدیست کالیدند و حق ایشان **فِي يَوْمِهِ** که هر که
خواهد خدای آن **يُعَذِّبُهُ** آنکه او را واد نماید و بطریق حق شناسا کرد اند **يُشْرَحُ** **صَلَدُهُ** بکشاید دل او را **وَلَا تَسْلَمُ** بوی
قبول اسلام **وَمَنْ يَزِدْ** و هر که او را **لَهُ** **نَصْرُهُ** آنکه فرود آید او را و از طریق ایمان بر داند **يُجْعَلُ** **صَلَدُهُ** که داند دل او
صَبِيحًا تن **خَرَجًا** سخت بمثابة که سر باز زند و از حق ابا کند **كَأَنَّمَا يَصْقُدُ** کوی بالا می رود **فِي السَّمَاءِ** در
آسمان یعنی میگرد از قبول حق و می خواهد که با سلام رود و این نهایت تباعدست در کتب **لَكَ** **بِحَقِّ** **لَكَ** **بِحَقِّ** **لَكَ**
میگرداند که کافران **وَاللَّهُ** میگرداند خدای **الْخَفِيِّ** عزاب بالعت **وَاللَّهُ** **لَا يُؤْمِنُونَ** که دلای آنانکه
نیکو و نود و حید را بصلای نمیکنند **وَهَذَا** و این اسلام **مِنْ** **أَمْرٍ** **بِكُلِّ** **وَأَمَّا** است بسندید برورد کار و **صَبِيحًا**

وغير اشيا **الفضل للناس** تا كراه كردن مردمان را بغير علم و دانش مراد اكا بر ايشانند كه قوا را بر هم
متعلق بدیشان است يا عمر و بن كج كه موسس اين فاعله بود حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم ميفرمايد كه من اودا
ديدم در آفتاب و دوزخ و اهل دوزخ از من امتعا او برنج بودند ان الله بدستى كه خدايى **الفضل للناس**
راه نمي نهد كه ظالمين بر جاهليت اند شرکان چون اين آيت شنيدند گفتند هم افعال حلال شد پس هم
كدام است آيت آمد كه **قل يكو ايمانكم لا اجد نبي يربى اوحى سلا** در آنچه من و وحى كرده اند **نحو ما جزي حرام**
كرده شد **على طاع يطعمه** بر خوردن كه بخورد آنرا **الا ان يكون زينة** مگر آنكه باشد آنچه مرد را و **ما منع**
يا خور زينه شده مراد خورنى است كه در وقت ذبح از او داج مذبح و در ياد زنى او از يروى آيد و بگو و سوز
درين داخل نيست **افلم يحسبوا** يا كشت خورك و آنچه از تو توان خورد **فانه رنجى** پس بدستى كه او بيلدست **افسقا**
يا كشته شده بفسق و آن چهار مايست كه **اهل** اواز برداشته شده است **لغيبى الله** بغير خدا به فوت
كشتن و بغير آنچه بر نام غيبى كشته باشند و آنرا افق گفتند زير اكد بدان عمل فاسق ميشوند **بنى اضطر** پس هر كه
بر بچاى در ماند شود **فان ذلك غفور** پس بدستى كه برورد كار نو آمرز كارست مواخذ نكند آنرا كه بفرود
تناول كند **حرام** مگر بابت كچه چاكان را در آن رخصت دهه **على الذين هادوا** و بر آنكسانى كه يهودند **ختمنا**
حرام كرديم **كل ذي طفر** هر چا نوزى كه ناخن دارد چون شير و سباع و طيور و گفته اند هر چه مقدار و هم در
درين داخل است و در عالم آورده كه مراد شست و شوى مرغ و بيطه كبريشان حرام بوده **وقيل البقر والغنم**
و از كا و كو سفند **ختمنا عليهم** حرام كرديم بريشان **شئ مناهى** به ههاى كه در درون ايشان بود چون كرده
بيده و غنم **الا ما حلت** مگر آنچه برداشته بودى **فلهن** بهشتهاى ايشان بغير جسيده بوده بر پشت و بگو
ايشان از درون و پيروى **اولوا يا** يا آن جويى كه بودى كه متعلق بر ودهاى ايشان **اولا اخلط بغير** يا آنچه
آيينه بودى با شخوان چون دهنه و بيه بنا كوش و مغز استخوان **ذلك** اين تخم چيزها **جزي ناهر** باد اشرار
چهود از بغير هم سبب ظلم ايشان **وانا لصادقون** و بدستى كه ما راست گويانيم در خبر دادن از هر چيز
فان ذلك بول پس اگر ايشان تكذيب نوكند اى محمد در چيزى كه من بتو وحى كردم **فقل** پس بگو **بكم** برورد كار
دور و بگو خداوند بخشايش بسيارست كه هلك بدهد شمار با وجود اين تكذيب و تبجيل عذابى كند **و بول**
باسه و بول داشته خواهد شد عذاب او **عن القوم المجرمين** از گروه مجرمان كه مكن باشند حاصل سخن است كه اگر
امهال است اما امهال نخواهد بود **سيقول الذين اشركوا** زود باشد كه بگويند آنرا كه شرك آوردند در دين آيت
اجاز فرآن ظاهر است كه ان آمد خبر داد و بعد از نزول آيت شرکان گفتند **لو شاء الله** اگر خواستى خدايى **ما اشركنا بك**
نى آورد بيه **ولا ابائنا** و نه بدو ان ما اين سخن درستست اما نه بطريق اعتدال ميكفتند كه از كتاب اين قبايح
اوست يا آنكه استر اى كردند يا اعتقاد ايشان اين بود كه حق شروع مرضى خدا الله است كه ماى كبر بغير
اوست و اگر ما شرك نى آورديم **و كفى من اين** و حرام نى كردم هيچ چيز را بغير او و فرمود بغير اينها **لكل**
همچون اين تكذيب قوم نوكند **كذب الذين من قبلهم** تكذيب كرده اند آنرا كه بشير ايشان بوده اند **خفى افوا**

باسه تا ان وقت كه بچسبند بدينى در ايفائند عذاب ما را **قل هل عتد** بگويا هست نزد يك تمايل
همچو امرى معلومى كه بدان جت آرند بر خنان خود **فخر جوه لنا** پس برون آرند و ظاهر كنند آنرا بوى ان **التي**
شايى روى نميكند در مقالات خود **الا اظن** مگر كان و پندار خود را **وان اشركوا** و نيسيد شما مگر توى
كه دروغ ميكويد **قل** بگو اى محمد كه اگر شمارا هيچ حق نيست بر تو خود **الله الحجة البالغة** پس بر خدائى راست
حقى رسيد بنات صحت **خلقناكم** پس آن خواستى **هل لكم اجمعين** هراينه راه نمودى هه شمارا **قل هل يكو**
شهادة كره كواهل خود را **الذين يشككون** آنانرا كه كواهي دهند **ان الله حرم** كه خدائى حرام كرده است **هذا** اين
محرمات شمارا از انهم و حرث و غير آن **فان شهدوا** پس اگر كواهي دهند خود را **ولا تشهد معهم** بى تو
كواهيده با ايشان بغير تديق مكن ايشان را در آن **ولا تتبع** و از بى و افوا **الذين** از زو ههاى كسانى كه از تو
عناد كند **بما ياتنا** تكذيب كرده اند آيتها ما را در حلال و حرام **والذين لا يؤمنون** و ديگر بى روى مكن آنانرا كه نى
بالا حجة بدان مراد ديگر بى حجت برستان **وهم** و ايشان **يرهبهم** بر برورد كار خود **يقولون** بر ابر
ميكند تا نوا **قل قل** بگويا ايد اى مردمان و بشنويد تا من **اتل** بخوانم **تاتى** **م ربكم عليكم** آنچه حرام
كرده است آوريد كار شمارا تا اين آيت با روايت ديگر كه تلى اوست از تحكيمات كتابست كه احكام او در هر شراعت
منسوخ نبوده و اين ده كم است ان ارونه وى و از جمله آن **الا تشيرون** آنست كه شراب سازيد بغير شراى خدائى
چيزى را **والذين** و نيكوى كنيد بايد و مادر **احسانا** نيكوى كندى در تا ويلات آورده كه قوجده و احسان و الذين
در يك ملك انظام دلجمت آنكه ايشان سببه بدين در وجود و تربيت و دو واسطه اند كه حق تعالى ايشانرا مظهر آثار
انوار صفت ايجاد و ربوبيت خود ساخت **ولا تقنطروا** **اولادكم** و مكشيد فرزندان خود را **من اطلاق** از جهت ترس
در و بى احتياج **نحو** **نزدكم** مادوزى بدهم شمارا **واياها** و ايشان را پس چون در زوا و اولاد بر ماست نه بر شمارا
قتل با حقى شويده **تقنطروا** **الفواحش** و نزد بى كنيد بغيرى كه بشويد زشتها و ناسند بدارا و گفته اند فواحش ناه
و قدامت آن اكا بر برب جهان از مردمان را كودندى و او باش و بى كان باشكار ابر ان اقدام نمودندى حق بجهان و مظهر فرود
كه كودن نامى ديد **ما ظهروا** **بنها** آيت آشكارا باشد از ان **وما يظن** و آنچه نهان بود و گفته اند مظهر خيست و مابطن را
و محققان كويند مظهر فعل است و مابطن نيست **ولا تقنطروا** **النفوس** **الى** و مكشيد آن نفسى را كه **حرم** **الله** حرام كرد خدائى
كشتن او را **الا بالحق** مگر بحق آن قصاص است يا قتل بر تدا و بجهان **ذكم** اين چهار شى و يك امر و **صبيكم** امر
كرد خدائى به بنگاه داشت آن **لكم** **تقنطرون** تا مگر در ايد و بايد بنگاه راه راست آنست **ولا تقنطروا** و نزد بى
شويد **مال اليتيم** مال یتيم و در ان تصرف كنيد **الا بالحق** **هى** **احسن** مگر بى بلى كه آن نيكوتر باشد بغير از تلف نگاه
داريد و در ان تجارة كنيد تا بيشتر شود و از ان بخوريد و بگى مدهيد **نحو** **يسلغ** تا برسد تعليم **اشده** بقوه خود
يعنى بالغ شود **واووا** **الكل** و تمام بپايد بگى را در مكيله و **المران** و قمار و در روز و ناه **بالقسط** بعدل
و مساوت يعنى كه مدهيد و زياده مستانيد دينا بغير آورده كه بعد از نزول اين آيت صحابه گفتند يا رسول الله ما قار
نيستم بر آنكه در وزن زياده تر از وى با دونه جان برابر باشد بىك موى ميل نكند حق بجهان آيت فرستاد كه **لا تكلف**
نفسا مانكليف نى كنيد كسى **الا و شعرا** مگر آنچه كجائش او باشد بغيرى كه قصصى در كبل و وزن وى قصدا و اقم

ده نیکویی امام مازنی رحمه الله گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار فضل است بتضعیف و در بحر
 الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه بی او راست در حسن است قبل از آن تا بیان حسنه می تواند آمد حسنه
 ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت و رزق و نعمت و نسل و نازل کتب و تبیین حنات و سیات و توفیق
 و لطف و قبول حسنه و تائید حسنه وجود تکلیف دیند نتواند که حسنه بجای آید **وَقَدْ جَاءَ بِالْحَقِّ** و هر که بیاید بسینه
 یعنی فعلی بد **لَا يَجْزِي** بر خوراده نشود **الْأَشْهُارَ** مگر بمانند آن صحنی یکی یکی **وَهُمْ لَا يَنْظُرُونَ** و ایشان که لعل حسنه
 و سینه اند هم دین نخواهند مثل بقصد ثواب و زیاده و عقاب **ثَلْثَ** بگویند قوم را که تفرقه در دین خود افکنند اند که
أَنِّي هَدَيْتُ بِلَدْسِي کرده نموده است مرا **ثَلْثَةَ** بروردگار من **إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** برای راست **وَبِنَاءِ قِيَامًا**
 یعنی دینی بایزند درست **وَلَهُ أَهْلِي** که آن مله ابراهیم است علیه السلام **خَبِيرًا** در حالی که ابراهیم از همه
 دنیا بدین دین مایل بود **وَمَا كَانَ** و نبود ابراهیم علیه السلام **بِالْمُشْرِكِينَ** از مشرکان یعنی از عباد اصنام
 و از یهود و از نصاری **قُلْ إِنِّي صَلَّيْتُ** بگویند سنی که غار من **وَنَشِئْتُ** و قرار من **بِأَحَدٍ** و نیای و زندگ
 من یعنی آنچه من برافردم در زندگی **وَمَخَافِي** و آنچه بران می میرم از آزار و طلعت **لَهُ** همه مر خدا بر است **وَبِ**
الْعَالَمِينَ آفریدگار عالمیان **لَا تَمْلِكُ** که هیچ انبازی نیست و مرا یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک
 نمیکند چون بت برستان و قریب نام او میکنند بنام غیور و در سج بوقت نیل به دیگر بر آید او یاد می کنم بخلاف اهل
 جاهلیت که می گفتند لیک لا شریک لك الاشریک هو لك و گفته اند مراد از این کلمات نفوذ خود و او وجود است
 بحق سبحانه یعنی هر که کم و کوی و دارم هر برای خداست **وَيَذَلُّكَ** و بدین مامور شدن ام **وَأَنَا أَوَّلُ الْمُرْسَلِينَ**
 و من اول مسلمانان برای آنکه اسلام بی مقدم باین بر اسلام است آورده اند که در وقت مباهله کفار مرا آخرت را می
 الله علیه و سلم در رجوع باین ایشانی این آیت نازل شد که **قُلْ عَنِّي** بگو آید بدون خدای **أَنِّي رَبِّكَ** ظلم
 برورد کاری و در عبادت او را شریک سازم **وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ** و حال آنکه خدا است آفریدگار همه چیزها پس ما می
 او ربوب و مخلوق او باشند و ربوب برای ربوبیت سرور ایشانند **وَلَا تَكْفِكُ كُلِّ نَفْسٍ** و کسب نکنند
 نفسی از بدیها **لَا أَعْلِيَهَا** مگر و بال آن بر و باشد و لید معین میکند ای مبادید عرب ستاعت می کنند و کافرا
 شاد گردن من حق سبحانه و بود **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** و بر نلاد هیچ بر داند و **وَزْرَ أُخْرَى** بار دیگر بر بعضی هر کس عذاب
 گاه خود خواهد کشید **لَا يَزِيدُكُمْ** بر سویی بروردگار شاست **مَنْ جَعَلَكُمْ** بازگشت شما **فَتَكُنْ** من خبر
 خواهد داد شما و در آخرت **يَا كُنْتُمْ فِيهِ** یا آنچه بودید که در آن **تَخْلِفُونَ** اخلاف میگردید در دینی از امور دنی
 و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت **وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** و او است آنکس که داند شما را ای آدمیان **خَلْقَ الْأَرْضِ**
 خلیفه از من بعد از قوم بنی الحان با شما را ای امت محمد خلیفه ام مکن شته ساخت **وَقَدْ جَاءَكُمْ** و برداشت بعضی
 از شما **فَقُلْ بَعْضُكُمْ** ز بر برخی دیگر **دَرَجَاتٍ** بایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن **لِيُنْذِرَكُمْ**
 تا یا و نماید شما را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغیا و صبی فقرا را **إِنِّي**
رَبُّكُمْ بگویند سنی که بروردگار تو **سَيُجْزِي عَذَابًا** زود عقوبت کند است تا سباسبان و ناشکی
وَأَنَّهُ و بگویند سنی که او **تَقْوَى وَجْهِي** آمرزند و مرا بایست بر شا کمران و مباران

سُورَةُ الْأَعْرَافِ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
المص نام قرآنیست یا اسم این سوره یا حرفی اشارتست یا اسمی از اسماء الهی چون اله و لطیف و ملک و صبور یا
 هر حرفی که است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایماست یا اسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر
 اسما دارد و بعضی افعال و افعال بر چنین بود که انا الله اعلم و افضل هم خدای که میداند و میباید که از هر دانه آن
 و حق از باطل جلای کرد و آنرا و ذرات و ولایت کاشی که در است که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از
 ذات و صفت علم و میم کثایت از جامعیتی است که از معنی محمد که میزند علی الله علیه و سلم و صاد صورت محمد است علی
 الصلاة و السلام و قول ابن عباس رضی الله عنهما که من جیل بعد علی بن ابی طالب برین صحن میگذرد و در خفا یق
 می گوید الف از است و هم این و میم مایل از اول و اید و صاد اشارتست یا مثال هر متعلی و انفضال هر منفصلی و فی
 الحقیقه نه انضالی را جمال کجایش است و نه انفضال را جمال نایش **قَطْرًا** این جز را هست این بر وزن و وصل و صل
 کاند و فی فرج میگذرد اصل فی معانی عبارتست فی بیان فحوائض اشارت فی بیان برست از مرکات عقل و
 لاجرم کم کشت در وی فکر و فهم چون بگری روی گفت و گوی نیست هیچکس را جز خوشی روی نیست **كِتَابُ الْأَنْزِلِ** این کتاب
 نور ستاده شد **الَّذِي** بسوی تو **وَلَا يَكُنْ** پس باید که نباشد **فِي صُدُورِكُمْ** در سینه تو **حُجٌّ** تنگینه از
 تبلیغ او یعنی باید که دلشک نباشد از رسانیدن پیغام الهی و لا تکیب قوم اند و هان نشوی که این کتاب بر تو فرود
 آمد است **لَتَنْزِيلٍ رَّبِّهِ** تا میرسد که فران را **وَرَدِكُمْ** و تا بماند می بیند از **الْمُؤْمِنِينَ** مؤمنان را **وَالْغَايَةِ**
 بر روی کیند ای کلفان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** آنچیز را که فرستاده اند شما را **وَلَا تَكُنْ** از بروردگار شما یعنی متابعت
 قرآن کنید نگاه داشت او امر و نواهی او **وَلَا تَتَّبِعُوا** و پیروی نکنید **بِأَوَّلِي** بجز کتاب خدای **أَوَّلِيَّاءَ** دوستا
 مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست می گرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در کلاه می افکند **فَلْيَلَا**
مَائِدَتَكُمْ و آنکه پند میگیرد بدو قی که متابعت غیر حق کنند **وَلَا تَكُنْ** و بسیار از اهل دیهها و شهر
 از کفار و بخار که ما **أَهْلُكُمْ** حکم کرد بر بهلا کردن ایشان **فَجَاءَهُمْ** پس آمد اهل آن شهر و قریه **بِأَسْنَاءَ**
 عذاب ما **بِأَسْنَاءَ** در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام **أَوْفُوا بِالْعَهْدِ** و آید عاقبت بدیشان و بودند ایشان
 خفتگان در نیم روز چون قوم شعبیه علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان اسایش و استرا
 و تصور وقوع عذاب در آن نیست پس بلیه غیر منتظر صعب ترست و سختیست جنانچه نعمت غیر متوقع خوشتر
 و لذت تر است **فَمَا كَانُوا** پس نبود **وَعَوَّضَهُمْ** در خواست ایشان **إِنْ جَاءَهُمْ** وقتی که آمد بدیشان **بِأَسْنَاءَ**
 بلا و عذاب ما **إِلَّا أَنْ قَالُوا** مگر آنکه گفتند **إِنَّا كُنَّا** بدرستی که بود **بِمَا ظَالَمْنَا** ستمکاران بر نفس
 خود که کذب و سل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنه ایشان آنکه اعتراف بجزایر سبب خلاصی باشد از عذاب
 و حال آنکه نزل عذاب و ارتقاء تکلیف معارف یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد
 و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه فرمود **وَلَا تَكُنْ** پس هر آنکه خواهد رسید

یعنی اجسام ایشان از غایت دقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند
بس حذر از چنین دشمنی لازم ترست **اَنَا** بدستی که ما جعلنا الشیاطین کرد اینده ایم دیوانه اولیا و دوستان
لَا یَزِیْلُکُمْ مِنْ دِیْنِکُمْ اگر تا تو که ایمان نمی آید یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کا فرمان ساخته
وَأَن تَعْمَلُوا و چون بکنند کار و مریک شوند **فَاحْشَہُ** علی زشت را چون بت بوسی و تحریر و سبایه
و اشکال آن و کسی ایشان را از آن نمی کند **قَالَ** او میند از روی تقلید **وَجَدْنَا لَهَا** یافته ایم بدین عمل زشت **أَبَا** تا بدو
خود را **وَاللَّهِ** آنرا ماضی فرموده است **مَالِیَہَا** باین فاحشه پس تقلید را بافتی جمع کنند **قُلْ** بگوای محمد **أَفَنُفِی**
تحقیق کنای **لَا یَاکُمُ** نمی فرماید **بِالْفَحْشَاءِ** بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شد که امر
میکنند بکارم خصال و محسن خلل **أَتَقُولُونَ** آیا میگوید شما **عَلَى اللَّهِ** بر خدای از روی افتری **مَا لَآتُوهَکُمُ** آنچه
نمیدانید که او فرموده است **قُلْ** بگو **أَمْرٌ دَرَجَتِ** فرموده از یک کار من **بِالْقِسْطِ** بعدل و راستی بابتوجه که کسی هم را
وَأَقِیُوا رِجْلَکُمْ و راست کنید رویها خود را قبله **عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ** بنزدیک هر زمان مسجدی یا مکان سجودی و مراد
از سجود نماز است یا ترجمه کنید بصلوات خدای چون وقت نماز در روز و در یک هر مسجدی که باشد یعنی تاخر می کنند که
در مساجد خویش گذارید **وَادْعُوهُ** و برستید خدای را **فَخَلِصَیْکُمْ** در حالی که بآل کنندگان باشد **لَهُ الدِّیْنُ**
برای خدای طاعت را **وَأَمَّا بَدْعُکُمْ** همچنانکه پیافردین شما را در ابتدا **تَعْبُدُونَ** باز خواهید گشت تا بنیاد در
آخرت بوی با جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شمار از خاک آفرید یا ز خاک عود خواهید کرد **فَرِیْقًا هَدَیْکُمْ** گروه
را نمود بر آنکه توفیق داد بر ایمان **وَفَرِیْقًا** و گمراه کرد گروهی را بخلا و جهان کرد که **حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ** ضلالت
گشت بر ایشان گمراهی بقضای سابق بعمل الله مایشا **أَنَّهُمْ** بدستی که این گمراهان **أَخَذُوا الشَّیْطَانَ** فرما
گرفتند دیوانه **أَوَلَیْکَ** دوستان خود و فرمان ایشان بر دین **دُورَ اللَّهِ** بدون خدای **وَنَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ** و گمان
بر دند و پنداشتند که ایشان **مُفْتَلُونَ** راه یافتگان ندو یافتن لایزال **نَحْنُ** بعضی برانند که این
خطاب عام است و اکثر مفران کوبند خاص است **مُتَعَلِّمَانِ** به تحقیق و جاعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن
ایشان برهنه طواف کردند و بدین تحریر بر تبری از ذنوب فعال نمودند و بنی عامه در ایام احرام از خوردن حیوان
مجتنب بوده و باندگی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستند و تعظیم کعبه خیال بستند و اهل اسلام
گفتند ما با حیا این تعظیم و تکریم رسول و حق سبحانه ایشانرا بخدیر فرمود و گفت **خُذُوا** فرایید **بِذِیْنِکُمْ**
جامهای خود را که بدین اراسته **أَیْدِیْکُمْ** **سَبَّحَکُمْ** فردیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در آن نماز میکنید
و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکترین لباس است که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است
و امام قشیری رحمه الله میگوید براد زینت سر است نه ارایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بر زبان علم
ست و دوست برای نماز و بلسان گفت حضور است برای عرض راز و نیاز **فَطَهِّرْ** ذوق طاعت بخشود و اینها را
طالع خود را دل حاضر بر روی درگاه می **وَكَلِّسُوا** و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و جری و غیر آن از آلودگی
وَأَشْرَبُوا و با شامید شیر و سایر مشروبات **وَلَا تَقْرَبُوا** و از نزد درگاه نبردید تحریر حلال یا با فوط اطعام و
در خوردن آن **إِنَّهُ** بدستی که خدای **لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفَیْنَ** دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها را که زاده

از سیری بخورید در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار در روزی خوردن اسراف است و از بعضی سلف نقل
می فرمایند که اسراف آنست که آدمی را هر چه از او کند بخورد و در قریب مردمان آنست که همت او تمام مصرف و باشد
بفکر شراب و طعام در ایات حقایق حیات مسلسله از هیبت مذکورست **فَطَهِّرْ** من خواهم را که از معصیت شام
دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوش دلی و خوش حالی گاه بر سبکدلی خالی فارغ از اهل و عیال از دوزخ
جای او میزد است یا مطبخ شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره فرموده که اگر هر دنیا را بقریب
و در دهن درویشی نمی اسراف نماید اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی بلکه جوایز و کجی بودنی
بنزد میلاد را هیچ دردی بر کلی بر خیز نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر ریختن **قُلْ** بگو **مَنْ حَرَّمَ** که حرام
کرده است **رَبِّیْنَهُ** الله را بشی خدای مقرر فرموده یعنی جامه های تنوع **الَّتِی** آن زینتی که بخیر قدرت **أَخْرَجَ** بیرون
آورد **لِیَعْبُدُوا** برای بندهکان خود را از زیانات چون بنده و گمان و از حیوانات چون بشم و حوری و از معادن چون
زهر و خود و الطیبات و دیگر حرام کرده است **بِأَیْکُمْ هَیْئَیْنَ** از روزی یعنی مستلزمات ماکل و مشرب از نعم
و دسوم و البیان یا حلال است آن جز بجز و سبایه و جز آن **قُلْ** بگو **إِن زِیْنَتِی وَطِیْبَاتِی لِلدِّیْنِ** برای
کسانی است که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنانست **فَالْحَمْدُ لِلَّهِ** در دنیا و دنیا کار و بخار و
تبعیت شریک ایشانند و دان یکی نعم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود **وَحَالِصَةُ** باین و بی شریک **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** روز
و استخراج **کُلِّ لَبِّ** همچنانکه تفصیل کرد بر این حکما **وَأَنْفَعُ الْأَبَابِ** تفصیل میکنم نشانها احکام دیگر را
دلایل توحید را برین میساز **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** بولی که روی فهم دارند و میدانند **قُلْ** بگوای محمد **أَفَنُفِی**
جزین نیست که حرام کرد **رَبِّیْ** آفریدگار من **فَالْفَوَاحِشُ** گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است **مَا ظَهَرَ مِنْهَا**
آنچه میداست از آن چون **کُفْرًا** و آنچه نهانست چون **نِفَاقًا** و **الْأَشْمَ** و حرام گاهای را که بران جزا مقرر نیست چون
صغایر **وَالْبَغْيِ** و حرام ساختن کاری و کبر یا یعنی **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** یا حق و این تاکید است چه ظلم و کبر حق نخواهد بود **وَأَن**
تَشْرَکُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آری **اللَّهُ** بخدای و شریک کمرید در عبادت **مَالِیْکُمْ** آن چیز را که خدای بفرست
به بر رشتن **لِیَسْلُطَ** تا محیی و برهانی **وَلَا تَقُولُوا** و آنرا نیز حرام کرده است که بگویند بدو **وَإِنَّمَا** **عَلَى اللَّهِ**
بر خدای **مَا لَا تَعْلَمُونَ** آنچه نمیدانید از تحریر حق و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و **کُلِّی** **أَمْرٌ** و هر که روی
داست **أَجَلَ** مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است **وَحِیَاتِ** ایشانرا و گفته اند هر ایست را عیال و مومنان و قنایست
که در آن عذاب استصال بدیشان فرود آید **وَأَدْبَارُ** پس چون بیاید **أَجَلُکُمْ** وقت عذاب و هلاک ایشان یا
چون مدت مقرر آید **لَا یَسْتَأْذِنُکُمْ** و این بنیاد از آن اجل ساعتی ساعت در عرفا اوقات را گویند
و مراد نه ساعت بخت است **وَلَا یَسْتَفِیْذُونَ** و پیشی بگیرند بران اجل **چِلْثَ** اجل چون فرود آید از پیش و پس
پس و پیش گذاردت گفتی **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** **أَمَّا** **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** چون بیاید **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ**
مِنْکُمْ پیغمبران از شما بران شواصر آنست که امام دارند یعنی فرزند آن آدم چون بیایند فرستادگان بشا از نوع
شما **یَقْتَضُونَ** **قُلْ** بگو **مَنْ حَرَّمَ** که حرام کرده است **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** **أَمَّا** **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ** **أَمَّا** **بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ**
ببریز از شرک و تکذیب **وَالصَّحْ** و باصلاح آمد عمل خود را **وَلَا تَخْشَوْا** **عَلِیْهِمْ** پس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از

یعنی عیب می جسته در دین خدای **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** وایشان بسوی آخرت **كَافِرُونَ** ناکر و بدکاران بودند
وَنَبِيًّا و میان بهشت و دوزخ برده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حایز است چون باره از
شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند رفت کما قال تعالى فصب بینه من سور و آن حجاب را کوبید امام زاهد
فرموده که اعراف تلی باشد از مشك سفید **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ** و بر اعراف مردان باشند شرف بر بهشت و دوزخ
يَعْرِفُونَ كُلًّا بشناسند اهل بهشت و دوزخ را این رجال **بِسِيمَاهُمْ** بعلامتها ایشان به بهشتیان سفید
روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف کوبیده که ساکنان آن عارفند بحال فرقی بین
اینبا باشند یا نشند یا افضل و موثران یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت
ایشان باشد و کما متنازل خود را در بهشت می بینند و از آن متنازل میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند
و بخلافی از آن بشنود و در تفسیر امام تعلی رحمه الله نقل میکند که از ابن عباس رضی الله عنهما که اعراف موضع
بلند است از حیاط کعبه و حسن و علی و جعفر رضی الله عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتارک و سفید
روی و دشمنان خود را برین تیری و سیاهی روی و گفته اند اعراف کسانی باشند که حسنت و سیات ایشان مساوی
بود و یا یکی از اینان را حق بود و یکی نه یا مساوی باشند و هر دو برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت
نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت **وَنَاكُورًا** و ندای کنند اصحاب اعراف **أَهْلَ الْجَنَّةِ** اهل بهشت
یعنی چون در بهشت نکرند اهل بهشت را بر سبیل تعینت گویند **أَن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** تحیت خدای بر شما باد و خوش حال
شما که سلامت بداد السلام رسیدید **لَمْ يَدْخُلُوا هَؤُلَاءِ اَلْأَعْرَافِ** هنوز اهل اعراف بهشت در نیامده باشند **وَهُمْ يَنْظُرُونَ** و ایشان
طبع میدارند که در آیند قوی آنست که آخرین کسی که بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر راجع از فتوحاتی که
ملاک است که میزان حسنت و سیات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و در حق
هم کدام را می بود پس حق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیف است در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میز آنحضرت
ایشان را سجده کرد و بهشت در آیند **وَأَلْفٌ تَنْظُرُونَ** و چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهد آورده که
حق بجانب فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگردانند **لَقَدْ أَهْلًا** **أَهْلَ الْجَنَّةِ** اهل بهشت و دوزخیان ایشان بناه کوبند بحال
قَالُوا گویند **يَا بَنِي آدَمَ كَرِهْنَا لَكُمْ أَتَنْتَحِلُونَ** ای فرزندان آدم چرا ما را از تنگنا می گذارید **قَالُوا** یا گروه ظالمان یعنی میان ما
و ایشان در دوزخ جمع نمی تواند **أَهْلَ الْجَنَّةِ** اهل بهشت و اهل دوزخ را جدا کند **وَجَا لَآ يَفْقَهُمْ** مردانی را که بشناسند
بِسِيمَاهُمْ بعلامتها ایشان از سواد وجه و زرق عین و آن شناختن کلان و رسا که باشند چون ولید
و ابو جهل و عاصم بن زبیل و امثال ایشان از شرکان که در دینی میکنند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را بهشت
برد و ما را بدوزخ هر که چنین باشد و سوز کند بخوردند که خدای تعالی بدکاران و شیافان ما را بر ما تفضل کند **قَالُوا**
گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید **مَا أَفْعَىٰ عَنْكُمْ** دفع نکرد از شما عذاب را **اجْتَمَعَكُمْ** جمع مال می گردید یا کثرت
انصار شما **وَمَا أَكُنْتُمْ تَشْكُرُونَ** و آنچه بودید که در ناشی میکردید از حق یعنی استکبار شما مانع نشد از اهل
اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم و کافران را گویند **قَالُوا لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ**
این کفر و آنانند که در دینی **اقسمتم** سوگند بخوردند که **إِنَّ اللَّهَ لَنَالِهَا لَمْ يَخْلُقْ** خدای هرگز بدیشان نوساند

بخشایش خود را حال بهشت حق درخت اند چون اهل اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را
گوید **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ** در آید در بهشت **لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ** هیچ ترسی نیست بر شما از عذاب و شداید **وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ**
و نه اند و هناك شوید از خوف مطالب و مقاصد این عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اهل اعراف بهشت در آیند و در
طبع فرج بعد از یاس بر در آید گویند خدایا ما را خودشانند در بهشت دستور داده تا با ایشان سخن گویم حق سبحانه
المن فرماید که بهشتیان در دوزخ نگرند و ایشان خود را نشناسند به خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان
ایشان را بشناسند بنام و کینت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه سفیر باید **وَنَادَى**
أَهْلَ النَّارِ و او از دهند دوزخیان **أَهْلَ الْجَنَّةِ** بهشتیان را و توقع کنند **أَن يَفِضُوا** آنرا که بریزند
عَلَيْكُمْ بر ما **يَا بَنِي آدَمَ** از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را بریزد **أَوْ تَأْكُلُوا رِزْقَهُمْ** یا بدیدید ما را از آنچه روزی
کرده خدای شما را از سایر اشیا به انواع طعام تا بخورید **قَالُوا** گویند بهشتیان در جواب ایشان **إِنَّ اللَّهَ** بدید
که خدای حق **يَهْدِيكُمْ** حرام کرده است طعام و شراب بهشت **وَأَعْلَى الْكَافِرِينَ** بر ناکر و بدکاران **الَّذِينَ اتَّخَذُوا** آنانکه
فراتر رفتند **دِينَهُمْ** عید خود را **لَهُمْ** مشغول و بازی به ایشان در عید خود بحوالی که می آمدند و دست
میزند و بازی میگردند **وَعَرَفَهُمُ الْحَقُّ** و بفریفت مرایشان را از ننگانی دخی و طول مهلت تا از حق فراموش
کردند و ندانستند که دینی غدا ریت کشند و مبارکیت بازی دهند **فَطَمَرُوا** در دیدن اعتبار و خوابیت
برو گذارند بر اربابیت مشغول شویند و زردش اندیشه مکن و گرم و سودش سرمایه آفتست ز نههار
خود را ز فریب او نگذار **قَالُوا لَمْ يَنْسَیْهُمْ** بر او روز ایشان را فراموش کرد از یاد دوزخ **كَأَنَّهُمْ** چنانچه ایشان فراموش
گذاشتند و بر خاطر نگذاشتند **لَقَدْ أَهْلًا** دیدن این روز را **وَمَا كَانُوا** و چنانچه بودند که از روی غدا
بِأَيَاتِنَا **يَخْجَلُونَ** انکار میگردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را **وَلَقَدْ جِئْنَاكُمْ** و هر آنکه آورد بر برای این
گروه کفار **بِكِتَابٍ فَضَّلْنَا** کتابی که بیان کرد بر معانی آنرا و مفصل ساختیم هر چه در و بکار آید **عَلَىٰ عِلْمٍ** این
بیان بر علم کرد بر معنی اله بود بر پیوسته تفصیل **هَدَىٰ** و آورد بر این کتاب را راه غایت **وَرَحْمَةً** و مظلوم
بخشش **لِقَوْمٍ يُوَفِّيهِمْ** برای گروهی میگرداند **قُلْ يَنْظُرُونَ** آیا انتظار می بردند که فراموشی بریزند و
منتظر نیستند **إِلَّا تَأْوِيلَهُ** مگر ما قیامت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای وعد کرده است
درین کتاب از ثواب و عقاب تا بر بینند که راست میشود نه آن **يَوْمَ يَأْتِي** روزی که باید تا **أَوِيلَهُ** عاقبت کتاب
یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد **يَقُولُ الَّذِينَ كَانُوا كُفَرًا** گویند آنانکه **كُفَرًا** ترک کردند کفر و خطا
بِئْسَ الْقَوْمُ بدست کسان بودند **رَبَّنَا** فرستادگان آفریدگار ما **بِالْحَقِّ** راستی و درستی و ما تکذیب کردیم و از خطا
عظیم بود **قُلْ لَنَا** پس یا هستند ما را **سَفْعًا** درخواست کنندگان **فَنَشْفِقُوا لَنَا** تا شفاعت کنند برای
امروز **أَوْ تَرَدُّ** یا ایا بر گردید شویم بدینی **فَنُفَعِّلَ** پس تا بکنیم غیر **الَّذِي** جز آنکه **كُنَّا** بودیم **فَعَمَلُكُمْ** بودیم **فَعَمَلُكُمْ**
یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوجاهت قایل شویم نه بشرک پس کسی که ایشان را شفاعت کند و نه بدینی باز آید
قُلْ خَيْرٌ یا بدستی که زبان کردند **أَنْفُسَهُمْ** در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند

فانجنا به بنجات در بر نوح را از غرقه شدت **والله نزعنا** وانا نرانی که با وی بودند **فی الضلک** در کشتی و نوح
ایشان هشتاد تن بودند و چهل مرد و چهل زن **وکلهم نوحا** و غرق ساختیم بطوفان **الذین کذبوا بآیاتنا** آنان را
که بدو وعه شرجه بودند و لا اله الا الله و محمد بن نوح را علیه السلام بر نبوت **انهم کانوا** بدستی که قوم نوح
بودند **قوله عین** که گروه کوران که از نشانه ها و وحی نوح ناپدید شدند و باقی نوح علیه السلام در بعضی آیات و سوره
خواهد آمد **قوله عین** و فرستادیم بسوی ماد **اخاهز هودا** برادر ایشان در نسب یعنی خودشان و نذیشان هود
را علیه السلام ماد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم بدر هود است علیه السلام و ماد بر هود بن ارم بن سام بن نوح
علیه السلام و نذر اهل سیرام هود علیه السلام ماریست و او بر صالح بن ارم خشد بن سام بن نوح علیه السلام و بر بنو
از انبیا هم ماد باشد و قبیله ماد مردم تن آورده بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم
تر بود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در سرشت می کردند و ایند حق تعالی هود را علیه السلام بر ایشان
فرستاد پس هود علیه السلام عیان قبیله آمد و ایشان را نوحی دعوت کرد **قال یقوم** گفت ای قوم من **اعبدوا الله** پرستید
خدایا و یسکانی اوقایل شوید **انکم من الذین** نیست شمار معبودی غیر **نعم** بجز او و بتان سخی عبادت نیستند
افلا تعقون آیاتی بر میزبانان عذاب خدای **قال الملک** گفتند که وی از بزرگان و پیشوایان **الذین کذبوا** آنانکه کافرانند
من قوم از گروه او به بعضی از اشراف قوم او سلطان بودند چون مرتد بن سعد و اباعان او اما کافران گفتند که ای هود
انک لکذوب بدستی که ما تو را بیستیم **فی سفاهة** در بی خردی که دین قوم را می گذاری و دین محمدری آری **واذا**
و تحقیق که ما کان ی بریر ترا **من الکاذبین** از دروغ گوین در آنچه می گویی **قال یقوم** گفت هود علیه السلام که ای
گروه من **لیتی فی سفاهة** نیست مرا خفت عقل و جهالت و کثرت رسول و یکی من فرستادم **من رب العالمین**
از فرستادگان آفریدگار مالین **البلغکم** میرسانم بشمار **سالات** و بی بیاهای آفریدگار خود **وانا انکم** و من
شمارا **نارح** نصیحت کنده ام **ایمن** راست گوی و بی خیانت **ان یخشیو** آماج و آید شماران **ان جاءکم** اگر آید شمار
بشارت **کری** پنداری پانی من **و انکم** از نزد پروردگار شایسته **علی زجل** زبان مردی **نعم** از شایعین هم نسب شاگرد او را
داند و او شمارا داد و سبب فرو آمدن دیگران و آنکه **لینذرکم** شمارا هم کنان و عقوبت الهی **واذکروا** و یاد کنید
نعمت خدای را **ان جعلکم** چون گردانید شمارا **خلقتکم** پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از خضوع و تپان
من قبل قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام **وزادکم فی الخلق** و پیروز و شمارا در آفرینش شما قومی باز داده
داد شمارا بر آفریدگان خلیه و گفته اند از بسط طول قامت که مقدار کوتاه تویی قدرها ایشان شصت کی بود
و دراز ترین صد کی **فادکر** و ای یاد کنید **الا الله** نعمتها **خدا را** **العلکم تعقلون** باشد که شمارا ستکار شوید
قالوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام **ایحقتنا** آیا آمدن ما **بالنجد** الله تا بهر هاستی که برستیم **بخلل** پراوختن
یکانه و میخواستند **و نذر** و دست برداریم و بر سرشتش فرو گذاریم **و کان** **نعم** آنچه بر سرستیدند **ایمانا** تا
بدان ما از بتان و ما بهیم وجه ترک عبادت ایشان می کشیم تو ما را از عذاب سستی سانی **فایمانا** **بما عهدنا** بپار آنچه
ما را بوی و صید میکنی **ان کنت** اگر هستی **قوله الصادق** از راست گوین در نزول عذاب **قال** گفت هود علیه السلام
نذرتکم بدستی که واجب شد **علیکم** بر شما یا فرود آمد **بما** **نعم** از پروردگار شایسته **و غضب** عذاب می

لنظنک

انجاد لونی آیا عباد می کنید **ایمن** در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه
می گفتند و کان ایشان آن بود که باران بسبب ایشان می بارید و بعضی را حافظ میخواندند و بطنه آنکه نگاه بآن در سفر
ایشان اند و مجین را زرقه و ساله و این الفاظ اسامی بودند و صاحب اصنام را که عبادت بودند قدرت برینا نبود پس
هود علیه السلام فرمود که شایع را می کنید درین چیزها که از روی جهالت **تمتوها** شما نام نهاده اید **ایمانا** اگر
و بدین **ثامان** **قوله الله** نفرستاده است خدای **یها** بجز از عبادت ایشان **من سلطان** هیچ خدای و پرستش
و چون حق ظاهر شد و ایشان را عباد و مکابره اصراری نماند **فانتظروا** پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را
ایمن بدستی که من بن با شما **من المتطیرین** از منتظرانم **مروا** آورده اند که خدای سده ساله باران از
یشان باز داشت تا بقطر مبتلا شدند و بدان زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضع نمودند که خلاصانه
کعبه است و آنچه بسته ریل سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بر آنجا کردند و بعد از عمر من حاجات و طلب رفیع
آفات بمطالب فایز شدند و از عذاب و خلاصی یافتند پس قوم عاد تحیر آن سفر بوده قیل بن عنبر و بن سعد
با هفتاد تن از اعیان قبیله بکه رفتند و بر معاویه بن یکران اولاد علی بن لاو که در آن وقت حاکم مکه بودند نزول کردند
و بعد از اقامت وظایف حیاضت اجازت طلبید خواستند که بحجت دعا و طلب باران بموضع معین روند و مرد که
یکی از رؤساء قوم ماد بود و هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که دریا شمارا بران نخواهد آمد مگر رجوع به هود علیه السلام
نمایید و از درون بر و استغفار در آید **نعم** از عذاب عیانیت باران رحمت بر شما باران پس از حایره در
خواستند تا او را بکشند و نکل داشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود آنچه گفته خدایا بد قوم عاد را از آنجا
آنچه می خواهی **نعم** الحال شمارا بر آمدی **سید و یکی** سرخ و دیگری سیاه و منادی نکراد که ای قیل ازین سه
بر آنچه خواهی برای خود و قوم خود اختیار کن **قیل** او سیاه را اختیار کرد که باران آن بیش تر می باشد و از یکدیگر
آمد با قوم روی بیلاد خود نهاد و چون بودی مخفی که از ساکی ایشان بود رسیدند و بشارت ابرو مردم قبیله
رسانیدند عادیل خوشی در می و شادمان گشته بتفریح ابراز شمارا از خویش بیرون آمدند و عذاب الهی بر ایشان نازل شد
جه در آن ابرو رجع عاصف بود که آنرا باد صحرای کوبید و در هفت شب و هشت روز تمام عادیل و اهلاک کرد و هود
علیه السلام با قوم خود سلامت ماندند و فاصیل این قصه در آینه آیات مکه و خواهد شد و حق سبحانه از عذاب تو
و هلاک کافران خبر میدهد **فانجنا به** پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام **والذین نفعنا** و انا که با او بودند
یعنی درین متابعت او می نمودند **و نوحه** **میتا** و آن رهانیدن بخشیش و بخشایشی بود از ما بر ایشان **و**
قطعنا و بریدیم **ایمن** **قوله الله** شما را **ایمانا** که نکل یک کردند و نکل ویدند **ایمانا** **بشارتها** قدرت
یعنی ایشان را استاصل ما ختمه و از هیچ و بنیاد برانداختیم **و ما کانوا** و نبودند قوم عاد **من مبین** **کرو** و بزرگان
بوحیث معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام **قوله** **نعم** و فرستادیم بقبیله نمود و ایشان قبیله دیگر بودند
از هر یک نسبت ایشان بشود بن عابو بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام سستی میشود و ساکن ایشان رستی بود که
آنرا حرمی گفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بتی بر سرستیدند حق سبحانه بر ایشان فرستاد **اخاهز هودا**
برادر ایشان را در نسب که صالح بود علیه السلام و صالح بر یحییشت بشود می رسید **قال** گفت صالح چون رسالت

بدیشان آمد **يا قوم اعبدوا الله** که من می بینم خدای را بفرموده **ما لكم من الله** نیست شمار را بعد از آنکه استحقاق الوهیت داشته باشند **غیر** بحجری قوم نمود بسبب کثرت عدد و بسیار مال و توانایی جهت تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند که ما را آنچه بپای که بدان استدلال کنیم بر مسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیه میطلبید گفتند ما بعضی بیرون آید که فردا عید است بتا فراوانی داده بخل خواهیم آورد و از خلی خود چیزی در خواست و ما این از خدایان خود در خواستیم پس دعا هر که بخل اجابت رسد دیگر از امتاعت او باید کرد برین صورت قرار داد و رد دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از زبان طلبیدند اثر نجاح بظهور و نیامد پس بخل زده و رسولانش سر ملال در پیش افکندند حجاج بن عمر و دیگران اشراف قبیله بود اشارت بستنی کرد که منفرد بعضی افتاده بود و از آنجا می گفتند گفت ای صالح ازین سنگ برای ما بیرون آرناقه شایه شتر بخجی که بسیار موی و ایستنی بود صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامل خود که هر زبانی را در نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آورد شما چگونه کنید گفتند میگویم و بر شترش خدای تو میکنیم و برین شتر را سوگند یاد کردند صالح در دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن حضرت عزت اظهار آن جمع طلب نمود فی الحال بعضی در حرکت درآمد چون شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناله برآورد و چه که مدعا قوم بود بیرون آمد در فایات بزرگی و فی الحال بزرگواران مانند خود و مردان دران می نگرستند حجاج و امجد توفیق رفیع شد فی الحال ایمان آورد و بواقی اشارتی نمود در باب خدایان سرگردان ماند دست انکار از استین استکار بیرون کردند **نظم** هر یکی بنور عنایت ره هدایت یافت یکی بوادی خدایان یابد سرگردان یکی بوسوسه دیورفت سوی مقر یکی بفر روی حق گرفت ملک جنان القه آن شتر در میان قوم بماند و در محلی ایشان پیمرد و آب جاه بطریق غیب بدو رسید و صالح بعد از ظهور و مجزه گفت ای قوم **قد جاءکم** بلد سستی که آمد بشما **بیتة** سخن روشن **من ربکم** از بروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت **من هدیه فاقه الله** این شتر خدایت اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقة را از محلی که کاشه تا باشد **لکم آیه** بر شمارا برهانی بر سبغی **من قدروها** بس کنند این ناقة را تا **کل** تا بخورد گیاه **فی ارض الله** در زمین خدای و شمارا در خوردن او هیچ بونی نباشد **ولا تسوها** بر و مرا نباید بوی هیچ بدی **فی ارض الله** که و اگر شمارا **ابن الله** در دنیا استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقة است بلکه با قات ایشانست برکم بعد از شهود مجزه و عقر ناقة دلیل متواتر ایشانست درکم **واذکروا** و یاد کنید نعمت خدای را **اذ جعلکم** چون گردانید شمارا **احفاد** **من قبله** خداوندان زمین بعد از هلاک قوم **وقواکم** و بجای داد شمارا فی الارض در زمین **هم یخذون** فرامیگیرند **من سواهم** از زمینها نرم **قصورا** کوشکها برای تابستان و **یتخزون الجبال** و میکنند و سوراخ میسازند در کوهها **یبتغوا** خانهها برای زمستان **فاذکروا** بر یاد کنید **الا الله** نعمتها و خدای را از تنگن در زمین و قوت کندن کوهها **ولا تغفروا** و در غایت مجوید **فی الارض** در زمین **هم یفسدون** در حالتی که قاصدان فساد باشند ایشان از جواب صالح علیه السلام امرض نمودند و متر من موان شدند چنانچه میفرماید **قال الملأ** گفتند که و بزرگان **الذین استکبروا** انا که تکبر و سرکشی میکردند **من قومه** از قوم صالح علیه السلام **لأنهم استضعفوا** و انکسائی

[illegible]

شعيب عليه السلام با كوفي ديكر از مردم خود كه ايمان آورده بودند **لَا تَتَّبِعُوا** اگر شما متابعت كنيد **شعيب** شعيب
در سلوك طريق او و دين خود را بگذرايد **انكم** بدستى كه باشد شما **اذا اخذت** آن هنگام از زمان زندگان اين
قديم و لكاشته بدست بگريد و از روش بدتان بگذريد يا بزرگان كفر با هم گفتند كه اگر دين خود را ترك كنيد
زبان افتد و بركه ملامت شعيب شارب كوفيت و او شمار از ان منع كرد پس بدست شعيب عليه السلام نشيندند و از كفر و
باز گفتند **فَاَخَذْتُمُ الرَّجُلَ** پس گرفت ايشان از زله و در سورة هود مذكور است كه اهل مدين بصيحه هلاك شدند
علافتند اندك صيحه متكرر آمد كه زمين را بلرزاند و آنكه صيحه مقلد زلزله است چه مقرر شد كه زلزله در صبح رها
نمي باشد و در خبر آمد كه جبريل عليه السلام فرمودي كه زلزله در شهر ايشان افتاد و هر بار زلزله در آمد **فَاَصْحَبُوا** پس گفتند
فِي دَارِهِمْ خَائِبِينَ در شهر و منزل خود بروي در افتادگان يعني بر زمين افتادند جسد هاي ارواح **الَّذِينَ كَانُوا**
شُعَيْبًا آنكه تكيه كردند شعيب را هلاك شدند **كَانُوا لِقَائِهِ فِيهَا** در شهر ايشان
كَانُوا شُعَيْبًا آنكه بدو دعوت داشتند شعيب را **كَانُوا لِقَائِهِ فِيهَا** بودند ايشان زيان زندگان در ديني
و در عقي بنوت ثبوت و لزوم عقوبت آورده اند كه شعيب عليه السلام مبادي عذاب شاهد كرد از ان ملك عزيمت فرج
نمود **فَتَنَزَّلْنَا مِنْهُ** پس روي بگرد اينداز كافرين **وَقَالَ يَا قَوْمِ** و گفت از روي تحريك قوم **لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ** بلكه
كه برسانيدم **بِشَارِ رَسُولَاتِي** بشارت هاي پروردگار خود **وَنَصَحْتُ لَكُمْ** نصيحت كردم شما را از روي مهرباني و
و گفته اند اين خطاب با ايشان بعد از هلاك ايشان بود و چنانچه حضرت رسول صلى الله عليه و سلم با گفته قرش خطاب كرد
بعد از قتل ايشان در بدر و شعيب بعد از اظهار اسف و تحسر بر قوم خود در انصبيه داد و گفت **كَيْفَ أَتَى** پس
بگونه اند و خود و غمناك شوم **عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ** بر هلاك قومي از كافران كه مراد ديگر نكردند بعد از قصص
بعضي از ام خالعه و هلاك ايشان بكنيت پيغمبر تهديد بنمايد كفار قرش را و ميگرايد **وَمَا أَرْسَلْنَا** و نفرستاديم
مايي قريه در شهر و ديهي **بِنَبِيٍّ** بپيغمبري كه او را تكذيب كردند **الَّا أَخَذْنَا** مگر آنكه بگرفتيم **أَهْلَهَا**
اهل آن شهر را **بِالنَّارِ** بخي و نكي **وَالْفَرِّ** و فرج و پياري **أَعْلَمُ** بهتر **تَفَرَّقُوا** شايد كه ايشان زاري كنند و
سند بر شد نصديق بني خود نمايند تا بلا منفع گردد و چون بيلا و زحمت متنبه نشدند ايشان را بعباد و راحت بولا
كود **فَرَبَّكَ** بپس بول كرد **مَكَانَ النَّبِيِّ** بجاى ولا و شدت و غرض سلامت و صحت و راحت **حَتَّى**
عَفَوْا تا وقتي كه بسيار شدند بمال و هم بر حال ايشان از آغاز كفران كردند **وَقَالُوا** و گفتند اين ايمني و نفع
بجاي **مَنْ** و صفت از عادت و طبيعت روزگار است **قُلْ** بدستى كه رسيد **أَبَاءُ** تا بپدران ما را اين **وَالْأَنبَاءُ**
وَالشَّارِ شادي و خي و خي در زمان گذشته كه خط بود و كافي و اخي و خي صحت بود و وقتي پياري زمانى نم بود
و زمانى شادمانى اين نرسيد كفو ايمانست پس ابر همان طريق باشيم كه مي بود بر چون اين قوم بر ناسي و كفو
رسوخ و زديدند **فَاَخَذْنَا** پس بگرفتيم ايشان را **بِغِيَّتِهِ** ناكاهان يعني در حالتي كه اين بودند **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
و ايشان نميدانستند كه عذاب بد ايشان نازل خواهد شد و اين صفت از ان عظمت ترست كه ملامت عذاب را بديدند
و نيز و اين را دانسته **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى** و اگر چنانچه اهل آن ديها كه بديد عذاب مبتلا شدند و اهل كه را
أَسْمُوا بگريدند بخداي **وَأَتَقُوا** و بپرهيزي كردند از شرك و مخالفت پيغمبر **لَفَتَحْنَا** هرايه ميكشاد و ايمان را

بر ايشان و مي داد ايشان را **بِرَّكَاتٍ** بركها و زيادتها **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان بقبول دعوت ايشان يا بارين
باران **وَالْأَرْضِ** و از زمين بر و اشدن حاجات يا استقنيات **وَلَكِنْ كَذَّبُوا** وليكن ايشان تكذيب كردند
رسولان ما را **فَاَخَذْنَا** پس بگرفتيم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** ناكاهان يعني در حالتي كه اين بودند **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
در حقايق سلي و نموده كه اگر بزرگان بگريدند و بپرهيزي بوعيد من و صذر كردند از مخالفت يا بترسيدند از تهنيد من
دلها ايشان را بنور شاهد روي دادى كه بركت ما استوارت بانست و جوارح و اعضا ايشان را بجهت خود بباران
كه بركت ارض عبارت از انست **فَطَمَر** در زمين و آسمان درها جوده ميكشاند از اهل محوره از زمين و اطراف و
بر صافيت بر و زكي **أَيُّهَا** اي اين شد اهل **الْقُرَى** اهل كه و حواله آن بعد از ان بيان كه در عذاب كافران كردند
أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسًا از آنكه بپايد بر ايشان **مَطْلَبًا** در شب و **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و حال آنكه ايشان خفته باشند
يعني بپيچيدن عذاب بپايد بر ايشان در وقت غفلت ايشان **وَأَمَّا أَهْلُ الْقُرَى** و اي اين شد اهل شهرها **وَأَمَّا أَهْلُ الْقُرَى**
از آنكه بپايد بر ايشان عذاب **مَا أَصْحَى** در وقت جاست **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و حال آنكه ايشان باري ميكشند يعني بپيچيدن
در ملامت ديها كه باز چه كاه غافلانست مشغول باشند بغير محنت آنست كه بعد از تكذيب رسول از عذاب الهى اين نتوان
بود نمروزند **بِغِيَّتِهِمْ** اي اين شد اهل **الْقُرَى** اهل كه و حواله آن بعد از ان بيان كه در عذاب كافران كردند
از استدر لحيه سينه و كوتن او و رويي كه ندانند **فَلَا يَأْمَنُ** مگر الله بپايد بر ايشان نشوند از عذاب الهى **الَّذِينَ كَانُوا**
مكرور و زيان كاران كه بگرفتند و نفاق زيان زده هر دو بپايد بر ايشان **وَأَمَّا أَهْلُ الْقُرَى** و اي اين شد اهل شهرها
براي آنكه سالي كه بپايد بر ايشان **بِغِيَّتِهِمْ** اي اين شد اهل شهرها **وَأَمَّا أَهْلُ الْقُرَى** و اي اين شد اهل شهرها
حضرت رسالت آنكه ديوار امم ماضيه گرفته اند و خدای ايشان بيان كرد **أَنْ لَوْ نَشَاءُ** آنرا كه اگر خواهم **أَصْبَحْنَا**
بگيريم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را
مي فهم **عَلَى قَوْلِهِمْ** بر دلهای ايشان **فَقَوْمٌ لَا يَشْعُرُونَ** پس ايشان نميشنوند از روي فهم و عبرت بجهت ختم طبع
اگر در مشورت آنچه ميشنوند دري ايد پس كوش دل از استماع سخن حق فايد دارد نه كوش آب و گل **فَطَمَر**
اي يعني از كوش دل ايد شنوده كوش دل ايد شنوده كوش دل ايد شنوده كوش دل ايد شنوده كوش دل ايد شنوده
كوش و چون جانكويي آه كوش و سهرست اگر انده است **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را
الْقُرَى آن شهرها كه نسبت با هم ملگوره داشت جزو احقاف و حجر و موفقات و غير ان **نَقَضَ عَلَيْهِمْ** خواهم بپيچم
من **أَبْنَاءَهُمْ** بعضي از بچه ها **أَنْ** و **وَلَقَدْ بَعَثْنَا** و بدستى كه آمدند با هالي **أَنْ** و **وَلَقَدْ بَعَثْنَا** و بدستى كه آمدند با هالي
و صالح و لوط عليهم الصلاه و السلام **بِالْبَيِّنَاتِ** بچرايات روشن يا دلايل واضحه **فَاَكَاثَرُوا** و كاهان **وَالْيَوْمَ** و اين بودند
كه ايمان آرند بعد از آمدن رسول **يَا كَذَّبُوا** بپيچيدند **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را
و صلاحيت قبول ايمان نداشتند بسبب سوخ در كفر و بودن هر بدلهای ايشان **كَذَلِكَ** مانند آن مهر صحت كه بر
دلها كفار كن شده بود **بِطَبِيعِ** الله مهر خدای **عَلَى قَوْلِهِ** بگيريم ايشان را **بِغِيَّتِهِمْ** بگيريم ايشان را
كفار پيش كند خدای است كه ايمان نياورند **وَمَا وَجَدْنَا** و ما فهميدم **مَالًا** و ما فهميدم **مَالًا** و ما فهميدم **مَالًا**
عهدي كه در روز شاق بسته بودند يا عهدي كه در زمان خوف و ضرورت ميكردند كه اگر نجات يابيم ايمان آریم **وَأَنْ** و اين بودند

و بدستی که یافتیم **کشی همر** بیشتر ایشان را **القاسمیین** شکستند که عهد و پیمان **نم بعتشنا** پس از آنکه
و فرستادیم **من بعد من بعد** بعد ازین پیغمبر **موسی** موسی بن عمران را **با یائیت** بجزای که او را عطا کرده بود
الی فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن زیان و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کفر
و غیر رضا قان و نسیج که القاب سلاطین فرس و روم و چین و غیر است **و ملائکه** و بسوی ابا برقم و اوفطلی ایضا بن
سم کردند و بسوی کافر شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان جحش از غایت وضوح آن بود که بدست
مکرم و **فانظر** من بگردید بصیرت که بعد از انکار حق **کف کان** چگونه بود **عاقبة المفسدین** آخر کار و ناه
کاران که عرفتند حضرت موسی علی نبینا و علی الصلاه و السلام چون از مصر فرار نمود و در مدینه بحیث شعیب علیه السلام
رسید و دختر او صفورا را بعد از آنکه گم در آورده غم مرلجست بمهر فرود و در اثناء طریقی بودی ایمن رسید خلعت
پیغمبری یافت و پیغمبر عصار و یلید و اختصار بدین صفت جانشین تفاسیل این قصص و اشیاء و سوره آمد مذکور است و سوره
فرمود که بمهر رود و فرعون را بخلاف دعوت فرماید و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع نماید موسی علیه السلام میا
و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد **و قال موسی** و گفت موسی **یا فرعون انی رسول ربی** ای فرعون
من فرستاده ام **من رب العالمین** از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو **حقیر** سزاوارترم بر مالت
یا بآنکه تصدیق من کنی و مقرو را حق **علی ان لا اقول** بر آن که نکویر علی **الله** بر خدای الا **الحق** مگر سخن راست
قل چیتم بدستی که آمده ام بشما **بیتة** بختی روشن **من ربکم** از نزد پروردگار شما یا آورده ام بهمن پدا
و هویدا که گواه است بر حجت رسالت من **فارسیل** من بفرست باین **نهی** فرزند آن یعقوب و دوست
از استخلام ایشان که تاه کن تا بارض مقدسه که موطن آباء ایشان بوده باز گردند آورده که فرعون بنی اسرائیل را به
بنلگ میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد هم آنجا قرار گرفت و نسل ایشان
بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و اندک روزی آن فرعون یوسف علیه السلام بود
سرش و صعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعز بن ایشان نمیشد چون او بر و ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام
بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاغ افار بم لا طلی بکشا بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکرد گفت بدشما
بند ددم خریدن کسان ما بوده و شما بنده زادگان ما بید بنی ایشان را بید کردی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام بمعوت شد
و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل برد **قال** گفت فرعون **ان کنت** اگر هستی تو که در دعوی خود **حیت** باین
آورده بجهت و بختی **فای بها** پس بیا و آنرا **ان کنت من الصادقین** اگر هستی از راست گویان ببنای بجهت خود را
قال عصار پس بیفتد موسی عصار از دست خود **فلاذ اهی** پس آنجا عصار بعد از آن **نقیان** ازها
شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند و آنکه آن ازدهاست در روایت آمده که آن عصار ازدهاستی شد باین لحین
او هشتاد ذراع بود فلک اسفل بر زمین نهاد و فلک اعلی بر کتف قصر فرعون و روی بجانب تخت او آورده ملائکه
بارگاه بهر نیت رفتند و فرعون نیز بر تخت و دراز در حاکم خلاق به شکام خوار بیت و جهر از آدمی هلاک شد
و فرعون نغم زد که ما موسی سوگند میدهم قرابان خدای که فرستاده اوئی که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو
میکند موسی علیه السلام قفای تعانز آنکف همان عصار شد و فرعون آمد بر سر خود نشست و گفت هیچ چیز را

دای موسی علیه السلام گفت آری بدست راست بر میان برده بر برعایب در آورده **و نزع یدیه** و بسوی
کشید دست خود را **فلاذ اهی** پس آنجا دست او بود **نقصا** سفیدی که پیاخ او در غایت کمال بود **للتا طری**
میکند مکان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مری کشد کون بود چون دست در میان کشید
و بسوی آوردی نور اینت اویشانه بود که شعاعش بر نور افتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست
خود را بر فرعون نمود بعد از آن در گریان کرد و بسوی آورد بیضا نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز
بر میان بر دوسوی آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از مشاهده این شجره و اشیاء قوم را طلبید و دریا
موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد **قال الملک** گفتند بفرعون **من قوم فرعون** از گروه فرعون **ان هذا** بدستی
که این موسی **لساحر** جاد و نیست **علیه** دانای بن عجم و ماهر دین که جواب را ازدهای سازد و دست کشد
کو نراید بیضا بسوی آورد **یرید** می خواهد این ساحر از **نهی** آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان **من ارضکم**
از زمین شما که ولایت و حکمت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت **فماذا انتمون** پس شما
جهیز میفرمایید و او بدین حیثیت **قالوا** گفتند **ارچه** چسب کن او را **واخاه** و برادر اوهار و نرا یا تا خبری بهم
ایشان ترا و شتاب زدگی نمای **و انزل فی اللیلین** و بفرست بشهرها که تعلق بصعید مصر دارد **حاشین** گروه فر
آوردگان و جمع کنندگان را که ایشان **یا قاتل کل ساحر** یا قاتل تو هر جاساحری باشد **علیه** و انا و احاد و فر
خود آورده اند که بهیم فرزند خندان ساحر بود که در فرزند موسی علیه السلام و در ساء عجم باقی می ماند و بعد از آن
دیما طی آورد که مداین سعید و برادر بود که ایشان را در فرزند عجم هارقی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید
مادر خود را گفتند مادر ابرو بر برادر جان کرد و ایشان بدو خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا
آبناه ملک مصر ما را طلبید بحیث آنکه دو کس آمد اندکی لشکر سلاح و کار و بر و بقیل آورده و ایشان را عصا بست
چون می گفتند ازدها میشود و هر چه پیش می آید خورد فرعون را عید کرده که مار با او معارضه فرماید صاحب قیصر
داد که چون بمهر رسید بسوی که در وقتی که ایشان در خواب میشنید آن عصا همان ازدهای کرد یا که اگر میکردند
که آن جادوی نیست جبر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری ندارد چون حال برین منوال باشد نه شاکر هیچکس را
از عالمیان قوه معارضه با ایشان نخواهد بود و در زاد المسیر آورده که هفتاد هزار ساحر بمصر آمدند و پروردگار عز
جمع شدند جانشین حق بجانب میفرماید **و جاء النحش** و آمدند جادوان **فرعون** بسوی فرعون بعد از آنکه
ایشان را طلبید بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد **قالوا** گفتند **ان لنا** آیا باشد ما را **الاجرا** مزد
ان کنا اگر باشیم **نهی** **القالبین** ما غلبه کنندگان بر موسی **قال نعم** گفت فرعون آری مری باشد **وانکم**
و شما باشید **من القالبین** از نزدیکان من که هرگاه خواهید بنی من در آید آورده اند که بهمان این جاعت
جهاز بن بودند آن دو برادر که ساور و مابور میکشند و دیگر خط و مسفر و در لباب آورده که این جهاز بن را بن
مهری بود شعور نام چون بمهر آمدند و مابور و عابور و واقعه سوال و جواب بدو خود را با قوم گفتند ایشان از
قصه خواب و بیداری موسی و ازدها شدن عصی استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی در خواب است
عصی ازدها شد با سبانی میکند ایشان را تردد بدید آمد و اندیش بخاطر خطور کرد و نهان میداشتند ناو قی که در

لعین موسی علیه السلام را طلبید مقرر شد که با جادوان مناظره کنند و مجلس معارضه استقام یافت ساحران عصا
و رسی چند بیدار آوردند و فرعون بر بالای تخت بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار
ساحر بر یک طرف جمع شدند و موسی و هارون علیه السلام بر یک جانب بایستادند جادوان بر طرفی ادب پیش آمد
قَالُوا يَا مُوسَى كَفَيْتَ لَنَا مَوْسَى إِيَّاكَ نَتَّبِعُ يَا أَنْتَ كَفَيْتَ لَنَا مَوْسَى إِيَّاكَ نَتَّبِعُ و یا آنکه باشیم
نَحْنُ الْمُلُوكُ ما اقلند کل جبال و معصی خود را **قَالَ** گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلفی که ایشان
می داشتند **قَالُوا** شما بیفکنید فلما **الْقَوَا** بی آنهنگام که بیفکنند جادوان آنچه ساخته بودند **سَحَابًا مَسَكُورًا**
النَّاسِ جادوی کردند بر چشمها مردمان و بنمودند خبری بخجله که حقیقتی نداشت **وَأَسْتَرْهَبُوهُمْ** و بترسانند
مردمان را و **جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ** و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنه را بجوف تافته و بافته بودند
و بقیه مطلق کرده و جویها بزرگ را میان بجوف ساخته و بجوف همه را بر سیلاب کرده چون حرارت آفتاب بدان
رسید ذریقه در حرکت آمدند آن رسنه و جویها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدند گرفت در تنفر عین الملقی آورده که بر
زمین رانده کرده بودند و آتش بر افروخته چون حرارت آتش از تحت و روی آفتاب از فوق آنرا گردان اشکال در کمر
آمد چنان بود که همه میدان بر او مارانند **وَأَخْبَتَا** و ما می گردیدیم **إِلَى مُوسَى** بسوی موسی **أَنَّ الْوَعْدَ كَانَ نَكَدًا**
بیفکن عصای خود را بسوی موسی علیه السلام عصا بیفکنند از دهنهای شده دهن کشاد **وَمَا كُنَّا** بی آنجا که از دهن
شد بود عصای **تَلْقَفُ** فرو می برد **وَمَا يَأْتِيهِمْ** آنچه ترویر میکردند و بر روی بخلق می نمودند و از جمل خود
رسی و جوی بودند و ای کوی که رسنه و جویهای ایشان را فرو برد و روی بنظاره گیران آورد و مردم بگرنجند و خلق
عظیم در آن انبوهی مملک شدند بسوی موسی علیه السلام و در آنوقت همان عصا شد و حق سبحانه آن جبال و معصی را بنا
بود کرد ایند **فَوَقَعَ الْحَقُّ** بی ثابت شد و بید آمد استی موسی علیه السلام **وَبَطَلَ زَائِلٌ شَدَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
آنچه بودند که عمل میکردند از جادو و جادوان می گفتند بایکدیگر که اگر این سحر بودی بایستی جادوهای را باطل نکردی
تَعْلَمُونَ می مغلوب شدند جادوان **هَٰذَا لَكَ** آنجا که موسی علیه السلام غالب شد با فرعون و قوم او مغلوب و شکست
گشتند **وَأَقْبَلُوا** و باز گشتند از آن وضع **صَاحِبِينَ** خواشندگان و میانه امید و مردان **وَالْفِي الشَّجَرَةِ**
و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود **سَاجِدِينَ** سجده کنندگان و خدا را **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ایمان آوردیم
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا می خواهید ایشان گفتند که باشی را طلبید
رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ پروردگار موسی و هارونست **قَالَ فِرْعَوْنُ** گفت فرعون با جادوان **أَمْ نَحْنُ بِأَعْيُنِنَا**
آوردید موسی و تصدیق نمودید او را **قَبْلَ أَنْ آتِيَنَا** پیش از آنکه دستوری دم **لَكُمْ** شمار دادند **إِنَّ هَٰذَا** بدستی
که این اهل ملک **هَرَانِيَه** ندید بختی است که شما **مَكْرُومًا** ساخته اید آنرا **فِي الْمَدِينَةِ** در شهر مصر پیش از
بیرون آمدن بوعلم کاه یعنی ثامی موسی و واضعه کرده اید و این جمله ساختن **لِيَجْزِيَٰنِيهَا** تا بیرون کشند ازین
شهر **أَهْلًا** اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما و بی اسامی را خالص شود **فَسَوْفَ نَعْلَمُ** پس زود باشد
که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده ام بدین تقدیری بود بحمل آنکه تفصیل کرد و گفت **لَا قَطِيعَ** هرانیه
بیرم **أَيُّدِ تَكْمَلُ** دستها راست شمارا **وَأَنْتُمْ** و یاها واجب شمارا **بِخِلَافٍ** بخلاف یکدیگر یعنی از هر شتی مضوی

121
فَوَلَّاهُم مَّا شَاءُوا پس پروردگار کشته شده شمارا برای تفصیل شما و عبرت گرفتن دیگران **قَالُوا** گفتند
جادوان که ما را از امر که برتر سافی و وعید کشتن چه دهی که ما بیک مشتاق تر از تشنه بآب زلال زیری که بسبب
موت **إِنَّا** بدستی که ما **إِلَىٰ رَبِّنَا** بسوی پروردگار خود **مُسْقِلُونَ** باز گردند گانیم بس جادوگران او
نباشیم و فی المشو المعنوی **فَقَطَّرَ** تا که جانها بسته اند آب و کل چون دهن آب و کلها شادید دل
در هوای عشق و خرقصان شوند و مجوقه بر دهن نقصان شوند چون نقاب بر رخ افریدی روح از القاروح درازد
میند جان در جهان اکنون فریاد یالت فریاد بعلون **وَمَا تَشْفَعُ** و تو که فرعون سکر غیشوی **مِنَّا** از ما و عیب
نمیکنی ما را **إِلَّا أَنْ آمَنَّا** مگر آنکه ما بگوئیم **بِآيَاتِ رَبِّنَا** بنشانها قدرت آفرید کار ما **لَمَّا جَاءَنَا** آنهنگام
که آمد ما و مشاهد کردیم بر دست موسی علیه السلام بس روی از فرعون بگردانید و متوجه خوش شدن گفتند **رَبَّنَا**
ای پروردگار ما **أَفْرِغْ عَلَيْنَا** بریز بر ما و افاضه کن **صَبْرًا** شکیبایی درین بلا تا جوع نکند **وَتَوَقْنَا سِلَاسًا**
و بی این ما را سلیمان ثابت قدم بر ایمان **وَقَالَ الْمَلَأُ** و گفتند هفتان **بِنِ قَوْمِ فِرْعَوْنَ** از گروه ملازمان فرعون
أَتَنْتَ رُؤُوسَهُمْ وَ رُؤُوسُهُمْ آیا می گذاری دست باز میداری بسوی و قوم او را **بِالْفَيْسُفَةِ فِي الْأَرْضِ** تا با نهای کنند در
مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند **وَلِيَدْرَكَ** و برستش تو بکنانند **وَالْهَتَكَ** و از عبادت معبودان و خطایان
تو دست باز دارند و گفته اند که فرعون خلق را برستش خود فرمودی و خود برستند که او کب بود و واضح آنست
که او بر صورت خود بنان ساخته بود و هر یک قوم را بی داده که این را برستند تا او شمار این نزدیک گردانند
و ازین سبب می گفت آنرا یکم الا علی این ها خطایان خود در تروین خدای بزرگم القصه اعین **تَحْكُمَ** فرعون او را
تخریب و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او دانستند که او بر قتل موسی قادر نیست **قَالَ** گفت **مُسْقِلُونَ** از
باشد که بکشیم بر سر ایشان از جانشین پیش ازین می گردیم تا نسل ایشان منقطع گردد **وَنَسِيخُ نِسَاءَهُمْ** و زنک
بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت زنان ما کنند **وَأَنَا قَوْمُهُمْ** و ما بر ایشان **قَاهِرُونَ** غالب ایم و ایشان مغهور
کم ما اند چون این عهد با سمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند بطریق استغاثه دوی موسی علیه السلام آوردند و بعد
از اضطراب ایشان **قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ** گفت موسی مگر و خود را **اسْتَعِينُوا بِآلَ اللَّهِ** یاری خواهید از خدا **أَصْبِرُوا**
آزادان **وَأَصْبِرُوا** صبر کنید بر آنچه بر شما کنند **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ** بدستی که زمین بر خدای است **يُؤْتِيهَا مَنَاسِكًا** میدهد
آنرا **مَنْ يَشَاءُ** هر که خواهد **بِرِجَالِهِ** از بندگان خود درین سخن و من **هَلَاكَ قَبِيلَانِ** و در آمدن ولایت ایشان
بتم فنی اسرائیل **وَالْعَاقِبَةُ** و بنکوی عاقبت با طفر و نصرت یا بهشت **لِلْمُسْلِمِينَ** مگر هرگز کار از است بنی اسرائیل
این کتابت را که مشتمل بر چه بر شارت ایشان در یافتند و بار آغاز شکایت فرموده **قَالُوا** گفتند **أَوْ ذِي سَآ** ما را
ی رنجانید یعنی قبطیان ما را این یکدیگر **دَنَ قَبْلَ أَنْ تَأْتِيَنَا** پیش از آنکه تو بیای از مدین بنی از روز ما را خدمت
خود میفرمودند و بنی روز دیگر ازادی کردند **فَمِنْ قَبْلِ مَا جِئْنَا** و ایدای کند ما را بسوی آنکه بنی پامدی و تمام روز
کار میفرمایند با پیش ازین ایتا ما را می کشند و حال این میفرمایند که همان حال اشتغال نمایند **قَالَ** گفت موسی علیه السلام
از روی نصرت **عَسَىٰ وَرَجَحْنَاهُ** شاید که پروردگار شما و عسای از برای اطاعت است یعنی طمع میدارم از خدای **إِنْ يَهْلِكِ الْعَمَلُ**
آنکه هلاک کند دشمن شمارا که فرعونست یا قوم او **وَنَسِيخُ لَكُمْ** و خطبه کرد اند شمارا و هلاک ایشان **فِي الْأَرْضِ**

[illegible]

بصاحت امابدی بودی روح بی عملی کرد که از اواری بواحد جن وانکا و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن
فرعونیان جبریل و علیه السلام دید بود براسی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاک بر گرفته با خود داشت همین که شکل
کوساله از قابلی بیرون آمد قدری ازین خاک در دهانش ریخت بخدای تعالی آن کوساله را زند کرد ایند و بعد از آمدن بن عباس رضی
میرزا بدید جن آواز کوساله بلوغی از بنی اسرائیل رسید بچون در افتادند **الْحَمْدُ لِلَّهِ** ایانندند و نالند **اِنَّهُ**
لَا يَكُنْ لَهُمُ آنکه کوساله یا ایشان سخن نگردد و امر و نهی نکند **وَلَا يَمْنُ يَهُودٌ بِدِيلَةٍ** و به بنمایند ایشان را هیچ بجای نرسد
رَأَتْهُ وَهُوَ فلان گفتند او را بخدای **وَكَا نَظَامُ الدِّينِ** و بودند ستمکاران که در وضع عبادت می کردند و در بعضی موضع در طاعت
امام فقیه رضی الله عنه مذکور است که در دورست میان آنی که صنوع خود را بر ستند و میان آنی که عبادت صالح خود کند
يُذْنِبُ آنرا که تو ساختنی سازد کثرت سازند تست در دو عالم بیارت **وَلَمَّا سَقَطَ** و آنهم تمام که افکند شدند
است و بشیطان **فِي آيَةِ مَوْسَى** در دستهای ایشان یعنی یافتند بشیطان را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود درآرد
و این لفظ در کلام عرب کما یست از بشیطان شدن حاصل المعنی آنکه چون بشیطان شدند بعد از عبادت او **وَرَأَى**
و دیدند آنکه ایشان **قَدْ ضَلُّوا** تحقیق که گمراه شدند **قَالَ** او گفتند از وی بدست **لَنْ نَرِي خُفَا** اگر رجعت نکنند و ما
رَبَّنَا برورد کار ما بقبول تو به ما **وَتَعَفُّرْنَا** و اگر نیامرز ما را **لَنْ نَكُونَنَّ** بخدا که باشیم ما **مِنَ الظَّالِمِينَ** از زانی
کاران و هلاک شدگان **فَلَمَّا نَجَّحُوا** و آنهم تمام که بازگشت موسی علیه السلام از طور الی قومه و پیوسته قوم خود **فَقَضِيَانِ**
نخستین بجایه **أَسْعَا** اندوه ناک یا چون گفتند آورده اند که موسی علیه السلام در حال رجعت ازین قصه خبر یافت و لوح آفت
که بر سینه او را خورده بود در طور او و خشمناک ماند و تمام میان قوم آمد و از غایت غضب **قَالَ** گفت **يَسْكُنُ**
خَلْقَتُونِي بدینابت کردید ازین **مِنْ قَبْلِي** از پس من فارقت من **أَعْلَمْتُمْ** آیا بفعل کردید و بیشکی گرفتید عبادت بجز
أَمْرًا نَكْرًا بر فرمان کرد که خود و صبر نکردید تا من پیام و مکر خدای بشمار سازم **وَأَنَّى الْاَلْوَابِ** و بیفکنند موسی علیه السلام
لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب برای خدای میکرد و در میان او آورده که الواح را بیفکنند اما زود از
دست بهما دجانه کسی را چیزی نازدست بیفکنند و چه در برانکه الواح را بیفکنند و شکسته شد و شش سیح هر چه برای
مکتوب بود با سمان بردند و آن تفصیل الیها بود و یک سیح ماند که هر روز سیح بود پس موسی علیه السلام بعد از عبادت
باقوم الواح را القی کرد **وَلَخَذَ** و بگرفت **بِرَأْسِ رِجْلِهِ** موی سربار خود را یعنی هارون علیه السلام **بِحُجْرَةِ اللَّهِ** بطرف
خود میکشید و در بطرف نمازخانه از روی اهانت کلان موسی آن بود که مکر هارون علیه السلام در منع ایشان از تقصیر
فرموده **قَالَ ابْنُ أُمِّ** گفت هارون علیه السلام که ای برادر من اگر چه ایشان برادر بدی و مادر بدی بودند اما بجهت
ترقی قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت **إِنَّ الْقَوْمَ** **أَنْتُمْ تَضَعُونِي** من تقصیر نکردم اما بدستی که قوم
را بچاره دیدند و نهایی یافتند و زور گرفتند **وَكَاذِبًا** و **أَقْبَلُوا** و نزدیک بودند که **لَا يَكُونُ** **لَا** بسیاری را عبادت
در منع ایشان **فَلَا تَسْمِعْ** پس شادمان مگردان **بِی الْأَعْدَاءِ** بمن دشمنان و اوجان مگر که از روی ایشان حاصل
شود از اهانت من **وَلَا تَجْعَلْنِي** و ملازم **مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** با گروه ظالمان یعنی برادر اعدا کوساله برستان میاد
قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن **رَبِّ اغْفِرْ لِي** ای پروردگار من پیامر زرا درین عمل که با برادر برزگتر
کردم با در آنکه الواح را بیفکنند **وَلَا رِجْلِي** و پیامر برادر را اگر تاخیر کرده باشد در منع ظلم **وَلَا ظَنًّا** و در کارم را

رحمتك در بخشایش خود و گفته اند در بنام عصمه خود در دینی و ریاض جنت خود در آخرت و **لست اهل الجحیم**
و تو بهیمن بخشایش کفری بخشش هم از او بخشایش نیست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو تو بر اهل انعام کرد
که بر بچارگان انعام کردند بهر جای از دولت و ولایت ز در راهای جودت و امان کردند **الذین** بدستی که آنکه از
دو جهالت **أَعْدُوا لِلْجَهْلِ** و اگر گفتند که سواد و اندکی **سَيَأْتِيَهُمْ** و در باشد که برسد ایشان را غضب خشمی بر تویم
از برورد کار ایشان و آن خشم حق بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را و **وَلَوْ دَلَّوْهُمُ عَلَى شَيْءٍ خَلْقُوا** و الحق الله
در زندگانی دنیا که جزیه است یا الجلا از ديار ایشان **وَلَا يَكُنْ** و همچنین که با داشتن دلایر کوساله برستان **وَأَنْجِزِ الْوَعْدَ**
جز امید هم دروغ گویان و سید عالم **وَالَّذِينَ** و آنکه **يَعْلَمُوا السَّيِّئَاتِ** کردند بدینها از کجا بر وصف یا برایشان
آوردند **ثُمَّ تَابُوا** پس باز گشتند بخدا و از پس وقوع آن عملها **وَأَمَّا** و بگویند یعنی تصدیق کردند
خدا را اینچنانکه در سوره را بر پیغمبری و گویم از سیات غیر شرک باشد حق است که تصدیق کردند از آنکه حق
تعالی تو بر کینه کار از او قبول میکند **أَنْ تَكُنْ** بدستی که برورد کار تو **وَأَنْجِزِ الْوَعْدَ** از پس تو **وَلَقَدْ** هرگاه آمو
مردمان ایشان را **وَأَنْجِزِ** مهربانیت بر ایشان بقبول تو به از ایشان **وَلَمَّا سَكَتَ** و چون خاموش یعنی ساکت
عَنِ مَوْعِزِ الْغَضَبِ از موعی خشم او تشبیه کرد غضبی را که حلل موسی بود علیه السلام بران فعل یکی که اگر باشد بخیری
و بران لغز کند و از سکون او بگویند تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنکه در نفس خشم گیرند است برای غیر
علیه سر که یا که آن بنی و منق است و سکون او بنیاب سکوت الفقه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست **أَخَذَ الْأَوَّلُ**
و اگر گفت بقیه الواح را که بیفکن بود **وَفِي نَجْمَاتٍ** و در آنچه مکتوب بود **هَدًى** راه نمودن از گمراهی **وَرَحْمَةً** و
بخشایش یعنی پاک شدن از گناه **وَالَّذِينَ** برای کسانی که ایشان **لِيَرْبَهُمْ** مرقاب برورد کار خود را **وَيُهْبِطُونَ**
نرس کاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شأنه خطاب رسید موسی علیه السلام
که جوی از اجبار و بی سربل و با خود بطور برد تا از عبادت محل اعتدال کنند موسی علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند
چنانچه فرمود **وَأَخَذَ مَوْعِزَةً** و برگزید موسی **قَوْمَهُ** از قومه خود **سَبْعِينَ رَجُلًا** هفتاد مرد **وَلَمَّا تَأْتَا** از
برای میعاد موعی و قی که و عهد داده بود و قوی است که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه
بر الواح است کلام موسی است حق بجهان فرمود که ای موسی قوی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیا تا کلام من بشنوی
و بران گواها شد موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند بری بدید آمد میان موسی و ایشان جلال
شد موسی علیه السلام بر برده انعام در آمد و اخبار قوم بجهن در افتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت و امر
و نهی و وعده و وعید فرمود پس چون بر منکشف گشت و موسی علیه السلام بری و از آمد فرمود که شنیدید کلام برورد
گفتند که شنیدیم اما استکبار معلوم نبود ما و قی ایمان آری که خدا را با شک و تردید بینم مقارن این سخن صاعقه بدید آمد
و هر باسبغ موسی علیه السلام مضطرب شد آغاز نیا کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرمود **فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ**
آنهم کلام بگرفت آن هفتاد تن و صاعقه و بسوختند و قوی است که فرگفت ایشان را و از وی میپرسید و هم از و آن
بروند و گفته اند که روزی بران نام ایشان افتاد و بنا بر آنکه مفاصل و اوصال ایشان با قطع نزدیک رسید موسی علیه السلام
توسید که برینند و از نزد بنی اسرائیل بپشت ایشان تمام کرد **وَقَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **لَوْ شِئْتَ** اگر میخواستی

أَهْلَكَهُمْ هلاک کردی ایشان **فَقِيلَ** پیش از پیوند آمدن ما از میان قوم **وَأَنَّى** و مرا بین هلاک میکرد
و در حق تعالی آورده که ایشان را هلاک کردی عبادت محل و بر اهل قبلی **أَهْلَكَ** آیا هلاک میکنی ما را **يَا أَهْلَكَ**
السَّعْيَاءُ بسبب آنچه کردند چندان **يَسَاءَ** از قوم ما یعنی عبادت محل و اجرات این قوم در طلب دین **إِنْ هِيَ** نیست
این کردار از ایشان **الْأَفْثَاءُ** مکر از مایش و ابتلا تو بر بزرگان را یعنی اینان کلام خود شنو ایندی تا طایفه
کردند و از کوساله و از وی بدید آوردی تا هر روی بدید آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس است تعالی روح جماعه مذکور
که حق سبحانه و تعالی موسی را علیه السلام در مقام بسط عبادت تا بحال حل انس رسید از روی دلالت برین جرات فرمود
و دلالت در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوه العلوپ فرموده که و من ادلال الجبین من المستانسیق مناجات برج الا
القیضی کل یوم ثلث دفعات و حضرت موسی قدس می فرموده که کست سخن عاشق ترک ادب نیست مین است
نظم گفتگوی عاشقان در کرب و محوش عشقت فی ترا ادب هر کرد از جام حق یک جرعه نوش
و ادب ماند روی عقل و هوش و هم از مقام بسط است این سخن موسی علیه السلام که گفت **نُصَلِّ** که کرد ایندی **يَسَاءَ**
بدان فتنه و ابتلا **يَسَاءَ** هر که خواهی که گمراه شود **وَتَهْلِي** و راه میانی هم بدان **يَسَاءَ** هر که خواهی
که راه یابد **وَلَيْسَ** تویی را ما و متولی کار ما **وَأَنْجِزِ الْوَعْدَ** پس پامر ما را **وَأَنْجِزِ الْوَعْدَ** و بخش بر او **وَأَنْجِزِ**
خَوَالِفَ غَارِي و تو بهیمن آموزد کفی **وَالَّذِينَ** و بنویس بری مایعی ثابت کن یا عطاده ما را **وَفِي هَذِهِ اللَّيَالِي**
سوی **خَسَنَةً** نیکویی که قبول تو به است و توفیق طاعت یا روزی جلال **وَفِي الْأَيَّامِ** و در آن سراسر نیکویی ده ما را
که مغفرت یا جنت یا سعادت **أَنَا هَلْ نَأْ** بدستی که ما با از کشیم **الَّذِينَ** بسوی تو **قَالَ** گفت خدای عزالی
عذاب من از صفت او آنست که **أَصْدِيقٌ** می سام او را **أَمِنْ** **أَشَاءُ** بهر که میخواهد یعنی **وَرَجَحِي** و رجحان من از
صفت او آنست که رسید است **كُلُّ شَيْءٍ** بهر چه یعنی شامل است در دینی و دنیوی و کافرا و با فتن جان و فرستادن روزی
و گفته اند رجحان طاعت است که حق تعالی خلق از زانی داشته تا بدین بر یکدیگر مهربانی و در زنیار حتم تو به است که حق تعالی
بخلاف از خود داشته تا علی العموم در این رحمة بر هر کس و همه را با تصاف برین رحمة دعوت فرمود که و تو بیا
الی الله جمعا و نزد محققان رحمة و است یکی رحمة ذاتیه که انرا مطلقه و امتناییه گویند و از رحمت هم چیزی
فراسد چنانچه فرمود و حق وسعت کل شی و نتیجه او عطاداد است بی مابقه سوال سیال و وسیله حاجت بیا
تا نبوی استحقاق عطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه **وَالْمَشْوَى** **نظم** ای بداده را بکار صد چشم و گوش
بی زرشوب بخش کرد عقل و هوش در علم ما مستحقان کیدیم که برین جان و برین دانش زیم ما بنودیر و تقاضا من نبود
لطف تو با لقمهای شوند دوم رحمة وجوبه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمة ذاتیه فایض شد و استحقاق بدین
مر از رحمة را هم نتیجه رحمة امتناییه است که چنانچه قبل از سابقه خلعت و رابطه دعوت استحقاق وجود از زانی
فرمود بدین فایض وجود استعلا استفاده و قابلیت استفاده داد و رحمة وجوبه را مقید جهت آن گویند که مقید
بشرط چند از احوال و افعال چنانچه فرمود **وَسَاءَ كَتَبَهَا** پس زود باشد که ثابت سازم این رحمة **وَالَّذِينَ** **يَقْبُولُونَ** برای
آنکه بر هر کس از شرک **وَمَنْ يَتُوبْ** و بدهند کفر و مغرضه و **وَالَّذِينَ** و برای آنکه ایشان **بِأَيَاتِنَا** بایاز
منزه **وَمَنْ يَتُوبْ** میگرداند و رحمة الله کویک و یهود و نصاری ساری این رحمة نموده گفتند ما بایات ایمان از

یا غنی شدگان از تواضع **اغفر لهم** تا یامروز بر شما را خطیای **یکم** کما کان ثابته علیکم **الحسین** زود
باشد که افزون کرد این جز آنکه کار از این یعنی زیاد دهیم ایشان را ثواب و درجات **فذل الذین ظنوا انهم**
تغییر و تبدل دادند آنکه ستم کردند بر خود **شیئهم** از بنی اسرائیل **قوله** سخن مامور به را غنی **الذین** یعنی
آنکه **قیل لهم** گفته شد بود مرا ایشان را یعنی بدل خطه خطه فیها شعیر و این از روی استیلا بود **فازسلنا**
بن فرستادیم **علیهم** بر تغییر دهندگان **یجرأ** عذاب **بن النعمان** از آسمان که صاعقه بود یا طاعون
یماکان یطعمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لغوی را در غیر موضع او وضع نمودند **واستلمهم** و بر
لی محمد بود و را **عن القرینه** از خبر دیر و واقعه آن **التي كانت** آن دمی که بود **خاصة** البصر نزدیک دریا
و این دیده ایست میان مدین و طور بر ساحل بحر طبری و گفته اند نام آن قریه مقشاه بوده در میان مدین
و عین و او بر هر قدر اهل این دیده متشیع بشیریت بودند و از جمله فرایض بر ایشان عظیم سبت بوده که در آن
روز صید ماهی نکند و با عیال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاص از غلای خود بود بر زبان حضرت د اود علی السلام
ملعون گشتند و مسموم شدند و حق سبحانه جهت اظهار افعال از سیه یهود با حضرت رسالت علی الله علیه و سلم
خطاب میفرماید که اهل کتاب را بر سر این خبر اهل آن دیده **اذ یجئکم** چون در گذشتند از راه امر الهی و تجاوز کردند
از عظیمی که ماور بودند بدان **فی السیف** در روز شنبه که آن ترک صید ملک بوده ایشان خلاف کردند **اذ**
تأتیهم چون می آمدند بر ایشان **حیثا هم** مایان ایشان **یوم سبتهم** روز شنبه ایشان یعنی روزی
که در آن نمی بود کارهای مایان می آمدند **شیئا** ظاهر شدن بر روی آب و سرها بر داشته **و یوم لا یستویون**
و روزی که سبت عمل میکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و براتی ایام **لا تأتیهم** نمی آمدند
بدیشان مایان و این ابتلا بود از حضرت عزت مرا ایشان که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدند
بر روی آب و از آن که در روزی و چون شنبه یکشنبه رفتندی و شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی **کذلک یبلاهم** بخت
بیا از مایان ایشان را یعنی معامله از مایان کان کثیر **یماکانوا** آنچه هستند که از سبب **یفسقون** بیرون
میروند از دایره فرمان چون اهل الله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند صید کردند شکل بود و صیور کردن دشوار نبود
گشتند و با انواع حیل و تدابیر تسک جسته در طلب جاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که خوفا
ساختند و از دریا جو بهای بران برین در روز شنبه که زمان ظهور مایان بود ایشان را بدان حوضها را اندازی و درها
در پیش راه نصب کردند تا مایان آنجا بماندند و روز یکشنبه بگرفتند و جند نوبت این عمل کردند تا آنکه ظاهر شد
و از سر تعظیم سبت در گذشتند و اهل آن دیده سه گروه شدند قوی با شایر این فعل بودند و گروه ایشان را می بینیدند
و جمعی نه می کردند و نه ماهی گرفتند و ایشان فرقه ناهیه را برین ولایت میکردند چنانچه حق سبحان و عزوجل میفرماید **واذ**
قالت و به بر سر اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند **امنه** **شهم** گروهی از اهل الله که متوقف بودند در فعل و نهی بر
گروه ناهیه را **لا تعطون** چرا میدیدید **قوله** که گروهی را که در شنبه **الله** **مهلکهم** خدای هلاک کنند ایشان
در دنی و یا فراموشی و ترک تعظیم سبت **او علیهم** یا عذاب کنند ایشان **عذابا** **یذکر** در آخر که آتش
دوزخ است **قالوا** گفتند فرقه ناهیه **مغلظه** این وعظما عذر خواستی است از ما و حضرت معززه فرمودند

یعنی ندادن مایه ای حد است از ما **الی و فیکم** سوی پروردگار شایسته ام معروف و نهی منکر بر ما واجبست
ما ایشان را بدیدیم تا خدا الله معذور باشیم **و لعلمهم یفوقون** و تا باشد نیکی که ایشان برینند از خدای و ترک
معصیت کنند **فما نسوا** بی آنکه کام که بگذشتند فراموش کردند **ما ذکرنا** آنچه پند داده می شدند بدان
موقعه قبول نکردند **انجیفا** بر هاید **الذین یسبون** آنان که نهی میکردند **عن السوء** از بدی و نافرمانی
واخذنا و بگرفتیم **الذین ظلموا** آنان که ستم کردند بید منوعه **بعذاب** عذاب **یماکانوا** آنچه
بودند از روی عناد **نفقون** خارج می شدند از راه فریبان برداری و در فرقه متوقفه اختلافت که نجات یافتند
یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است بی از عذاب آن قوم خبر میدهد **فما عتقا** بی آنکه کام که کردن کشیدند
فما نفوا عنه از آنجایی که پی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی **فلما** کتیمو ما **لهم** مرا ایشان که **کونوا قردة**
باشید و روزگان **خاسین** دور شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند که مایان بعد از آن که از بند بیره قتل ایشان
نا امید شدند ترک مساکت نموده میان خانها خود و ایشان دیواری کشیدند و در آنجا خود نشان داده آمد شد
ایشان در بستند و در آنجا خود بیرون آمدند کسی از جمله فاسقان بیرون نیامد بود و در تعقیب افتادند و با افتند
بوزنه شله هر بوزنه کردگان خود کرمی کنان می گشت و روی در جمله ایشان می آید سه روز زمین بودند و روز چهارم **و**
واذ نأذون و یاد کنای مجی چون آگاهی داد **ذکرک** بروردگار تو میا سوگند خود **لیبعثن علیهم** برانگیزیم و بر یهود
الی یوم العینه تا بوزنه سختی **بن یسوءهم** کسی را که بچشاند ایشان را **سوء العذاب** عذاب سخت چون قتل و لطمه و
گفته که بختی صیابی بقتل و اسیر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را میرو بجا میداد و باج میکردند تا زمانی که
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بیحوش شده مگر فرمود بمقتضای ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا
قیامت باقیست **ان ذلک** بدستی که بروردگار تو **یرفع العقاب** زود عقوبتت مرا فراتر **وانه** و بدستی
او **لغفور** آمرزگار است هر گاه توبه کند و طلب عفو نماید **یجید** مهر بانست که بعد از توبه بکناه نکند و قطعاً
و بر آنکه کرد بر بنی اسرائیل **فی الارض** در زمین **انما** جماعتی و لایقی نیست که در آن یهودی نباشند **بنم الفلحور**
بعضی از ایشان شایستگان اند که بدین موسی علیه السلام مدین شدن تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که بجز
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایمان آورند **انها** که در شب عراج یا تحضرت کروین **و فیمهم** و از ایشان هست **دور ذلک**
فرود از صالخان یعنی کرم و فحش **و یلقونهم** و پیاز بود در اینان **بالحنسات** بنیکو مهلجون عیش و فضا و حمت **و التبا**
و به بدیهه لجن شدت و فقر و مصایب نفس و مال **لعلهم یرجعون** شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت بمانند
ایشان در وقت شکر بایست بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند از الله فقیر و محروم و در محنت صبر بایست کرد آغاز
ناستی کرد گفتند براه مغلوله بی بخل اختیار تمام میاد بیرون نیامدند **بیعت** خوش بود که عمل بر بایست
تاسیه روی شود هر که دروغ می باشد **تخلف** **بن یفیدهم** بی از پی در آمدند صلوات **خلف** **بن یفیدهم** بی از پی در آمدند صلوات
میراث گرفتند و توبه را یعنی می پوشند و از آنرا از بندان **یا خذلون** فرامیگرد **من هذا الاذی** خواسته و متاع
این چیز فرمود که دنیا است مراد اخبار زمان حضرت رسالت اند **حق تعالی** میگوید که در حکم رشوم میگردند **و یقولون**
و میگویند **سبغکم** **لنا** زود باشد که ما را یاموزند ادعای ایشان آن بود که کاه روز ایشان شب و حرم شکیل بود

آموزید میشود و ایشان اخذ شود و راکم میدارند و این یا بهر حال آنکه اگر پایدار باشند **مَرُومٌ**
خواستار از منافع دینی مثل خواسته دیگر در حرمه **مَرُومٌ** فرامیگیرند آنرا یعنی امید خدمت دارند و با وجود اصرار
بر اخذ رشوه و اکل حرام **لَمْ يَوْعَدُوا عَلَيْهِمْ** ای اگر فتنه نشد است بر ایشان **بِشَاقِ الصَّكَّابِ** عهد مکرر در توبه
أَلَا يَقُولُوا آنکه نه گویند **عَلَى اللَّهِ** بر خدای **الْأَمْنَى** مگر بخی راست ایشان دروغ گفتند و آنکه بفکران خود را در
دروغ بجهان نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توبه با ایشانست **فَذَرْهُمْ** و خوانند **أَلَا يَأْتِيهِ**
آنچه در دست و این حکم در وی نازل شد **وَاللَّذَّاتِ الْآخِرَةِ** و دستکاری برای دیگر که عقی است **تَحْتِ** بهر دست از هر دینی
لِللَّهِ **يَتَّقُونَ** مرا تا آنکه بر هر چه نازل است عمل محارم و دروغ بر خدای **أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا عقل یکستند و نفس بظلم
بخوراند یعنی درمی باید که گفته عقی بهر دست از مال دینی **وَاللَّذَّاتِ** و آنکه **عَمَتُ كُوزِ** یا **الصَّكَّابِ** نگاه میدارند کتاب را و چون
دین میزنند بر او ممانعت اهل کتابند و کتاب در دین آیه **فَرَأَيْتُمْ** و **أَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بیای داشتند نماز را تخصیص صلوات بآنکه
نسب بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات چنان تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین بوقوف بر
اقامت آن خانه دین خوش و بخت است بر ستون نماز که بنا بر یکی تا ستون بجای بود خانه دین بجای بود **أَنَا** بدستی که **أَلَا**
يُضِلُّ ضایع نکند **أَجْرُ الْمُصَلِّينَ** مزد کار و صلاح آرند که در او خود را بلکه تمام بدیشان رسانند و **لَا تَشْقَى**
و یاد کن بر آنکه در زمان خود چون بکسیم و برداشتم **لِلنَّاسِ** که طور **فَوَقَّهْمُ** بر زبان ایشان **كَأَنَّهُ طَلَمٌ** کوی که کوه
سایه باقی است بر سر ایشان **وَقَطَرًا** و دانستند آنکه کوی **وَأَقْبَعُ** هم فرو آید است بر ایشان اگر حکم توبه قبول کنند
چه خلی خبر داده بود **وَأَقْبَعُ** و گفته **فَرَأَيْتُمْ** آنکه **أَقْبَعُ** داد بر شمار از احکام **يَقْبَعُ** بجای تمام **وَأَقْبَعُ** و یاد
کنید پیوسته **يَأْتِيهِ** آنچه در دست از او بر و نواهی **لَهُمْ تَقْوَى** شاید که بر هر کاری کنند و اهل امتقیان باشند
وَأَقْبَعُ و یاد کن ای محمد چون گفت **وَقُلْتُ** برود کار تو بر من **أَدَمُ** از فرزندان آدم **مِنْ طُورِهِمْ** از پشتها ایشان **وَقُلْتُ**
فرزند ایشان را **وَأَشْهَدُ لَهُمْ** و گواه که ایند ایشان را **أَقْبَعُ** بر نفسها ایشان با فراری که درند با بعضی را بر بعضی
گواه ساخته و گفته **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** آیا هستم پروردگار شما **قَالُوا بَلَى** گفتند آری تو پروردگار ما و حق بجانب توبه
آدم را بیرون آورد بعضی از اصحاب یعنی چون نوال را با او آورد آدم علیه السلام نگر چه کسی را معلوم است
که بدو بشو است و هم از صلب او بیرون آید **وَأَقْبَعُ** و یاد کن که **أَقْبَعُ** در هیچ خود از این عباس و صفی الله صفتی که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که خلی را گرفت میثاق از ذریه آدم بنحمان و آن وادی است نزدیک مکه و آنرا **أَقْبَعُ**
مکه گویند و قبولی بطن همان خوانند و در لایحه آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن در میثاق است در وایت هند و بعد از
خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت در مدینه که میگوید که **أَقْبَعُ** بر آنکه بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنة بوده
نضاکت برود بهشت است و عمن آن می رسد و الهام است حق خلی ذریه آدم را از صلب او بیرون آورد و پیش او بجا آورد و حیا
و عقل و فطرت در ایشان پدید و بیرون خود بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند **شَهِدْنَا** ما گواه شدیم بر او
خود گفته اند چون چه در توبه بلی گفتند حق بجانب ملائکه گفت گواه باشید که گفتند شهدا و سدی فرموده که این خبر است
که حق بجانب از خود و فرشتگان بیدار که ما بر او از ذریه گواه شدیم **أَنْ يَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ** تا گویند روز قیامت که **أَنَا**
كُنَّا بدستی که بودیم ما **أَقْبَعُ** از این اقرار **عَالَمِينَ** بخوان **أَنْ يَقُولُوا** یا آنکه نگویند **أَنَا أَشْرَكٌ** بجز این نیست که شرک

آوردند **أَلَا يَأْتِيهِ** بدان **مِنْ قَبْلِ** پیش از ما **وَكُنَّا ذُرِّيَّةً** و بودیم ما فرزندان **رَبِّهِمْ** از پس
ایشان و اقتدا بدیشان کردیم **أَفَلَا يَهْتَكِرُ** آیا هلاک میکنی و عزوب میسازی **أَفَلَا تَعْلَمُ الْمُبْطِلُونَ** یا آنچه کردند آن
کج روان و در راهان یعنی بدلان ما چون شرک از تقلید داشت آویز سازند این سخن از ایشان سمع نیست زیرا
که اخذ میثاق بر توحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شد پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود ای درویشان این آیت
مکرر عمل است تا بجز این سر کجبه فطرت را سنبه سازد و الا هو شنیدن بیدار دل از آن سوال و جواب فاضل نیستند
يَهْتَكِرُ است از آنکه بجهان نشان بکوشد بفرمان خالو ابلیس در خوشی در فحاشات مکرر است که علی بن اصفهانی را فرمود
سر گفتند که روزی بلی یاد داری گفت چون ندارم کوی که دی بود شیخ الاسلام خواج عبدالله انصاری روح الله روحه
فرمود که درین سخن نقصی هست صوفی را دی و فرمود که بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روزت **فَطَمَنُ**
روز را روزی صوفی و شان کی بود از دی و از فرود ایشان آنکه از حق بیت فاضل گفتی ماضی و مستقبل حالست و پس از
حسین منصور قدس می منتقلت که فرموده اند ما از حقایق سوال است را چگونه جواب دهیم پس مخاطب و محبت
بغایت نازک است **ع** هم خود است گوید و هر خودی کند **وَكُنَّا ذُرِّيَّةً** و بجهان که بیان کردیم در میثاق و **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن
تفصیل میکنیم و بیدار میسازد بر نشانها قدرت خود را تا ندید بر کنند در آن **وَأَقْبَعُ** و یاد کن **وَأَقْبَعُ** و یاد کن
که درند از تقلید تحقیق **وَأَقْبَعُ** و بخوان ای محمد **فَلْيَسْمِعُمْ** بر قوم خود یا بر یهود **بَنَاءُ** **الَّذِي** خبر آنکس که **أَيُّهَا**
داد بر او **أَيُّهَا** علم را بآنها ما یعنی کتب منزه و آنکس امید این اوصاف بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده
بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی بعثت خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت زکریا
صلی الله علیه و سلم بعثت شد داعیه از روی حسد بوی که فرستاد آن آیتها که خواند بود بر طرف نهاد کمال قال تعالی **فَأَنصَحْ**
پس پیروز آمد **بَنَاءُ** از آن آیات بواسطه که وعده و جانشینان از بوی آن آیتها که خواند بود بر طرف نهاد کمال قال تعالی **فَأَنصَحْ**
شیطان یا او را بر روی خود فرمود **نَكَاتٌ** پس گشت آن دانند آیات **بَنَاءُ** از هر اهلان و گفته اند این کس
ابو عامر را بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنا مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در کتب الهی دید بود و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بوی کافرش را شمر است که این کس بلیع با عور بوده
از کفایان و جباران که صحف ابراهیم خواند بود و اسم اعظم می دانست در محلی که موسی علیه السلام بالشکر بنی اسرائیل است
و لای ایشان شد چهاره رجوع ببلغم کردند که مستجاب الدعوه بود و الفاسق بودند که بر موسی و قوم او عا کند و را اول با کرد
و در آخر با عوای زن آن خود فریفته گشت و رشوه از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد و حق سبحانه و تعالی از او
وی بیرون ایمان با وی نماند **فَلْيَسْمِعُمْ** و اگر میخواستیم ما **وَأَقْبَعُ** و یاد کن **وَأَقْبَعُ** و یاد کن
کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم برایت علیه و در آیات منیه که ساز از برادر و مسکن اخبار است **وَكُنَّا ذُرِّيَّةً** و بلیع بواسطه دانات
هت **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن
رشوت و استماع عمن **فَلْيَسْمِعُمْ** یا آنچه کردند آن **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن
محاکمی **عَلَيْهِ** برو و برانی او را **يَهْتَكِرُ** و بلیع از دهن بیرون افکند **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن **أَفَلَا تَعْلَمُ** یا آنچه کردند آن
هاز زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست که راندن و ناردن آن و یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترا نمیکنند بلیع

سلك صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنیا و خواست خود بر نکشت و در خواب نمودند که بنی اسرائیل
دهای بدی که نرسیدند و در وقتی که منوچهر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در آن کوشی بر وی سوار بود
با وی سخن آمد که ازین راه باز گرد و از سوابق عمل بگذرم متنبه شد شیخ الاسلام قدس سره فرموده تا با دقت بر آنجا دور
آید و بهیچ وجه روی نماید اگر از جنب فضل و زود ناز بهرام کبریا که عشق با وی راه درون عشق گرداند و اگر از طرف
دور تر جسد با بر انداخته با سکی خستین بر آری دهد **ط** آنرا بری از صومعه در دیر کبریا ان افکنی
وین را کشتی ازینک سلفه بر دل کنی چون برادر کار تو عقل زبونی را کردی فرمان ده مطلق تو و یحیی که خواهی آن کنی
ذ این مثل که گفته شد **شَلَّ الْقَوْمَ الَّذِینَ کَفَرُوا** است که از وی خود را سنجار کند **وَلَا یَا یَا یَا** دروغ
میشمرند آیتها ما را که فراتست و این گروه کفار که اند **فَقَصَّ الْقَصَصَ** بنی یحییان این خبر را و گفته اند مردان
قوم بهودند که تکذیب آیات توریه کردند و کفار رفت محیی علی السلام و یحیی را که قصه با بر ایشان خوان که اسلام
او از آیات ما مناسبت دارد با تکذیب ایشان آیات ما را **الْقَوْمُ تَفْکُرُونَ** ما شایسته که ایشان تفکر نمایند
و فکر ایشان با آن داد کنند که پند بزر شوند **سَأَلَ الْقَوْمُ مِنْ ثَلَاثِ مِثْلِ قَوْمِ الَّذِینَ کَفَرُوا یَا یَا یَا** انا که تکذیب
کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان **وَأَنفَسَهُمْ** و بر نفسها خود گمان آید **وَلَا یُظِلُّونَ**
بودند که ستم کردند و تقدیر مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بر ایشان نرسد **یَقُولُ اللَّهُ** هر گاه نماید
خدای بغیض فضل خود **تَقُولُ الْمُتَفَرِّقُونَ** و راه یافته **وَمَنْ یُضِلُّ** و هر که گمراه سازد بگمراه خود **فَاُولَئِکَ**
بنی انکر و گمراهان **فَمَنْ لِّیَ سِرٌّ** ایشان ندانند که از در هر دوی **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا** و بدستی که پافریز **بِحُكْمِهِمْ**
برای دوزخ **کَثِیرًا** بسیاری **مِنْ الْجَنَّةِ وَالْإِنْسِ** از دیوان و آدمیان که هم از ایشان صاف و ایشان صادر شد و بر مظلوم
اصول ایشان بر گزید و سوز ایشان بر شد بوشید نیست **لَهُمْ قُلُوبٌ** و ایشان را دلهاست که مطلقا **لَا یَفْقَهُونَهَا**
هیچ حقیقتی در نمی یابند بکن زیر که منوجه شناخت حق نمیکند و فلان آینه را از زنگار و انکار غفلت بصیرت و نور الهی
بال نمی سازند **وَلَهُمُ الْعِینُ** و ایشان را چشمهاست که بهیچ وجه **لَا یُبْصِرُونَ** و بیرون نمی بینند آن بر آنسب که نظر
اعتبار در مخلوقات نمی نهند **وَلَهُمُ آذَانٌ** و ایشان را گوشهاست که بهیچ روی **لَا یَسْمَعُونَ** سخن حق بآن نمی شنوند
زیر که جمیع هوای آن و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند **أُولَئِکَ** این گروه در آنکه مشاعر خود را منوجه با سبب تعبیرش
دارند و مقصود ببلات فانی شمارند **کَالْأَنْفَامِ** مانند چهار پایا است که هم ایشان جز خورد و خواب نیست و ملنگت
بغیر باقی و لذت دایمی نیستند **بَلْ هُمْ أَصْلٌ** بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفای
شرح ندانند بخلاف امر نیز متصف نیستند **أُولَئِکَ** انکر و گمراه کرده شد **هُمْ الْعَاقِلُونَ** ایشان ندانند که
و در غفلت خود که ملان صاحب حق الهی آورده که کف مامور با فوکلان است و معذور سبای نیست چه آدمی هر چه است
و هم جمعی هم عقلانی است و هم شهودی بر عقل او بر هوا غالب آمد از ملاکه افضل است و اگر درش مغلوب نفس و هوا
شد از بهایم اخذ و از دل است و درین حق گفته اند **سَمِعَ** بفر از ملک است و نصیب از دیو **فَرَادِی** و بکار و بکار و بکار
وَلِلَّهِ الْأَنْفَاءُ الْحُسْنَى و مراد است نامها **بِهَا** بنی یحییان را و از اینها مراد نموده و نه نامست که خبر
من احصاها دخل الجنة در از باب وارد شد و در زاد المسیر گوید که سبب نزول آیه آن بود که مردی در غار خرابی ایام

یا کرد و با سر رحمان بنی خواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که مالک خدا برای پرستیم بنی این میجو
دو خدای برای خواند آیه آمد که اسماء الهی بسیار است و همه میگویند او را بدین اسمها بخوانند صاحب کشاکش گفته
که خدای را صفات میگویند چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثل و امثال آن بنی او را بدین اوصاف بنمایند
و گفته اند متعلق شوی با خلق بدانی و متصف گردید بصفات حقانی **قَدْ رَوَا الدِّینَ** و بگذارید متابعت آنها را که
از روی جهل **لِیُحِیدُونَ** میل میکنند بچی **فِی آثَمَائِهِ** در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که ازین
شرح بدان لاحق نشد بخانه اعراب حق را یا ابوالکارم و یا ابیض الوجوه گفتند و نصاری یا ابیالمسیح و مجا
علت او خوانند و گفته اند اشتقاق اسماء بنان از اسماء الهی چون لات از الله و عزرا از عزیر و منات از منات
سِجِّیْنَ و زود باشد که جز داده شوند لحال **مَا کَانَ لَیْلُونَ** بجز آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر حق
که بر آتش آفرین شده بودند که شد ذکر اهل بهشت میکنند و میگویند **وَمِنْ خَلْقِنَا** و از آنها که آفریدیم ایر بر
بهشت **أَنَّهُ** گروهی از که ایشان **یَقُولُونَ** **بِالْحَقِّ** و ایمانند بحق **وَبِهِ یَعْبُدُونَ** و بحق عمل میکنند و احکام
خود را بر ما حرام و انصار و تابعان ایشانند رضوان الله علیه **أَجْعَلِی مِنَ الَّذِینَ کُنْزُوا** و آنکه تکذیب کردند **یَا یَا یَا**
آیا آنها را از این کفار که یا ستمگرانی **سَنَسْتَدْرِیْجُهُمْ** زود باشد که بکیری ایشان را پایه پاید یعنی اذلک اندک
ایشان را مهلا کند نزدیک کرد این **مِنْ خَلْقِنَا** از آنها که ندانند یعنی هرگاه که کذابی میکنند لغت بر ایشان
زیاد میکند تا در طغیان و عصیان می افتند امام قشوی قدس سره فرموده که استدراج اعطاء برست و انصاف
شکر یعنی نعمتی بایشان میدهد و سیاسی داری بود ایشان فراموش میکردند و اندکی وقتی که مستحق عقوبت شوند
وَأَبْلَى لَهُمْ و زمان دهم ایشان را ملکی بن بکیرم شان **إِنْ حَکَمِیْ** بدستی که کوفتی **مِنْ مِیْنِ** سختسازید
عملی را گویند که در خفیه باشد بر استدراج و بجهت آنکه در ظاهر احسان و در باطن خل لا است یکد گفت آورده
که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا آمد و یک یک از قریش را از عذاب خدای میترسانید یکی از آنها
گفت این ایر شاد یوانه شد که هر شب فریاد میکنند آیه آمد که **أَوَلَمْ یَتَفَكَّرُوا** آیا فکر کردند این معاندان و اندیشه
نمودند درین که **مَا یَصْأَجِبُهُمْ** نیست مریار ایشان را یعنی محمد صلی الله علیه و سلم **مِنْ جَنَّةٍ** از هیچ نوع دیوانگی
این همان عاقل است که قبل از اظهار دعوت او را محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت اشکارا کرد و چون او را
بخوانند **إِنْ هُوَ** نیست او **الْأَنْدَرُ** مگر میگویند از عذاب الهی **مِیْنِ** پیدا و هویدا ایم کردن او **وَلَمْ یَنْظُرُوا**
یا نظر نکردند بدین استدلال **مَلَکُوتِ السَّمَوَاتِ** در ملکوت آسمانها و **الْأَرْضِ** و در ملکوت زمین
گفته اند ملکوت سماجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض مجبور و سهل و جبل و شجر **وَمَا خَلَقَ اللَّهُ** و نکر نیستند
در آنچه آفرید خدای **بِشَیْءٍ** از هر چیزی تا بدین نظر که از قدرت صانع و جمال و رحمت و بزرگواری و بزرگواری و بزرگواری
وَلَنْ عَسَى و دیگر نظر کردند در آنکه شاید **أَنْ یُکُونُوا** آنکه باشد **قُلُوبٌ** بخلق نزدیک رسیده **أَجْلَهُمْ**
مدت فنا ایشان یعنی جز نظر میکنند در آنکه شاید اهل ایشان نزدیک رسید یا بشد پیش از وقوع فوق و طول
موت بر علی اقدام نمایند که موجب نجات دو جهان و واسطه فلاح جاودانی باشد **زَانِ** پیش کمال را رسد ملک
و ایام عنان سنان از خاک بر مرکب خوشترند زین مردانه داری در ره دین **فَیَا حَبِیْبِ** پس بکلام حق **تَعَالَى**

اجابت کند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي** ایام بر تبار یابهاست که در مقام خود **يُشَوِّزُ بَيْنَهُمَا** بر وند بدانه جانچه شما
بی وید **أَمْ هُمْ** آید یا ایشانرا دستهاست که چیزها را **يَبْطِشُونَ بَيْنَهُمَا** فرا گیرند بآن جانچه شما فراموشید
أَمْ هُمْ آید یا ایشانرا دیرهاست که مریات را **يَبْصُرُونَ بَيْنَهُمَا** بر بینند بدان جانچه شما ی بینند
أَمْ هُمْ آید یا ایشانرا کوشهاست که سموات را **يَنْتَبِعُونَ بَيْنَهُمَا** بشنوند بدان جانچه شما بشنوند و خود
فایمند که ایشانرا بای و او دست گیر و چشم بینا و گوش شنوایت و شما راهست پس بدینها از ایشان فاضلت
باشید و غایت جمل است که فاضل فضول را بر ستد این آید در اثبات جمل کفایت و ایشان بعد از الزام جمل
بر ایشان تحریف کردن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به الله خود و گفتند خدا یان ما را انکو هوش می کند بناد
آفتی و رنجی تو رسانند حق تعالی فرمود که **قُلْ ادْعُوا** بگوای محمد که بخوانید **شَيْءٌ كَأَنَّكُمْ** ایازان خود را که
برای خدا ساخته اند و با هم یار شوید در مروت من **ثُمَّ يَكِيدُونَ** پس بکشید بدان بعد از آنکه توانید در ایام
مکاره من **فَلَا تَنْظُرُونَ** پس مرا همت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من واقع بچفظ و حمایت الهی و از فضل
و مکرشانی ندیشم **نظم** اگر هر دو جهات خصم کردند نه نرم چون نگه دارم تو باشی **إِنْ وَلِيَ اللَّهُ** بگذرد
که بار من و منوی کار من الله است **الَّذِي أَنْ كَلَّمَكَ** که **تَرَكَّ الْكِتَابَ** و فرستاد و فراتر که حامی بندگان خواست
وَهُوَ و خدای **يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ** دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را **وَالَّذِينَ تَدْعُونَ** و آنانرا که شما
بخوانید و برستید **مِنْ دُونِهِ** بدون خدای **لَا يَسْتَطِيعُونَ** نمی توانند **نَصْرَكُمْ** یاری دادن شما را و
أَنْفُسَهُمْ و نه نفسها خود را **يَبْصُرُونَ** یاری کنند وقت کسی و حطم ایشان **وَأَنْ تَدْعُوهُمْ** و اگر بخوانید
ای مومنان کافر را **إِلَى الْهُدَى** بدین راست **لَا يَسْمَعُوا** نشنوند بسمع قبول **وَتَرْبَهُمْ** و می پویای محمد
ایشانرا که بدیدها ظاهر **نِظَرُكَ** میگردند بسوی تو **وَهُمْ** و حال آنکه ایشان **لَا يَبْصُرُونَ** نمی بینند
تو بدین بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمد و خدای
از شیخ ابو الحسن خرقانی بر سید که سر این سخن چیست که حضرت سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را
دید آتش و رخ بر و حرام شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن گفت و او را کفار و یهود و منافقان می بیند
حضرت شیخ فرمود که این دیدن را من بر و نه ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر از زمان ایشان جدا گس دیل با
و در وقت بایزید نیز جلد کس بحال او میا شده باشند **یست** برای دیدن روی تو چشم و بکرم باید
که این چشمی که من دارم حالت را می شاید **خَلَّيْتُ الْعَفْوَ** این آیه جامع مکرم اخلاق است میفرماید که **فَرَأَى** آسای را
در کار مردمان و محو از ایشان که شاق باشند بریشان با یکدیگر صفت حق و از آنکه کاران در گذر با او که فضل
اموال اغیار او آنچه بریشان مهل باشد صدقه دادن آن و برین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بود باشد **وَأَمَّا**
و بفرمای دیگر **إِلَّا بِالْعَرْفِ** بیکوی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصصت که آنرا عقل بسند و شرح
قبول کند **لَعَلَّكُمْ** و روی بگردان **مِنْ الْجَاهِلِينَ** از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان از چون
بغز و قدس سره فرمود که نفس جاهلترین جاهل است و او سر او مرتب با آنکه از او اعراض کنی در کشف او و در
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه از جبریل بر سید که بحقیقت این چیست فرمود که برورد کار تو

که پیوند کن با کسی که از تو پیرو عطا ده آنرا که ترا عروم سازد و عفو کن بر کسی که بر تو قسم کند و فی نفس الامر
امول مکرم اخلاق همینست حکیم الهی فرماید **يَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ** هر که زهرت دهد بدو و قد هر که از تو برود و میبوسند
وَأَمَّا تَوْفِيقُكَ و هر که برانگیزند و از جای بیرون ترا **مِنْ الشَّيْطَانِ** از جهت دیو تر **نزع** از جای بردی و آن در صحت
غضب تو تواند بود یا اگر از شیطان و سوسه بتورسد **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** برینا که بخدای از شر او **وَإِنَّهُ** بدستی
خدای **سَمِيعٌ** شنوید است آنرا که بریان کوی **يَلْمِزُكُمْ** دانند است آنرا که در دل داری **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا** بر روی
که آنانکه بر همین کردند از شول یا معاصی بایزیدند از حق **إِذَا اسْتَهْمَرُوا** چون برسد بدیشان **طَائِفٌ** و سوسه
مِنْ الشَّيْطَانِ از دیوسر کشی **تَدْعُوكُمْ** یاد کنند خدا را و از وعید او برانند **يَسْتَعِذُّونَ بِاللَّهِ** پس ایشان
بینند که با شنیده مواب داویدان بینای و سوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق کرانند **وَلَا تَخْلُفُوا**
و برادران کفار که شیا طر اند **يَدْعُونَهُمْ** میکشند کافر را **إِلَى الْغِي** در کراهی و غوایت را در چشم ایشان می آید
ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ پس بایزیدند از ضلال ایشان و دوست تصرف از ایشان کوتاه نمیکند **وَأَلَّا تَرَاهُمْ** و جو
نیاری تو بکافران **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از آیه قرآن معارض طلب ایشان **قَالَ لَوْ كُنْتُمْ كَوْنًا** میگویند **لَا أَجِبْتُهُمْ** چرا بر من نیافتی و بر نگریدی
این آیت را از پیش خود در بیان آورده که اهل که بر سبیل اعت آینها قرآن می طلبیدند چون در نزول آن ناخوشی
واقع شدی از روی استیلا گفتند چرا احداث و انشاک کردی و چنانچه دیگر آینها را این آیه نازل شد که **قُلْ بَكَوَايِ**
إِنَّمَا أَتَيْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ چنین نیست که من بدوی **مَكْرَهُ** آید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** آید **وَلَا تَقُولُوا** و میگویند **وَلَا تَقُولُوا** و میگویند
و من بر یافتن و سازند و از نیستیم **هَذَا** این قرآن **بَصَائِرُ** دلیلهای و حجتهاست که بدان خود دید و مواب دور
یافته شود **مِنْ رُبِّكُمْ** فرود آمده از پروردگار شما **وَهَدَى** و راه نمایند است **وَرَحْمَةً** و بخشاینده با کلام
و رحمت **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای کوی که می گردند بخدا و رسول وی در اسباب نزول آورده که چون انضاری
در عقب رسول صلی الله علیه و سلم نماز میکرد و هر چه آنحضرت قرآن میفرمود او نیز بخواند آیه آمد که **وَأَقْرَأُوا الْقُرْآنَ**
و چون خوانند شود قرآن در نماز **فَاسْتَعِزُّوا** پس بشنویید که **مَرَاتُوا وَأَنْصِتُوا** و خاموش باشید و با الم تباد
سکینه **فَلَكُمْ فِي حَمْدِهِ** شاید که رحمت کرده شود ظاهر لفظ متعقی و جوی استماع قراة قرآن از هر جا خوانند
اما طعنه بر آنکه در خارج صلوة مستحب و گفته اند مراد انصاف است بر آن خطبه امام در روز جمعه و خطبه
شتمین باشد بر آیه از قرآن **وَأَذْكُرُوا** یاد کنی ای محمد **رَبَّكَ** پروردگار خود را **فِي نَفْسِكَ** در دل خود **تَعْوِظًا**
براری **وَتَذَكُّرًا** و تیسکاری از بیم عدل او **وَقَدْ وَفَّيْتُمُوهُ** و بخوان و را خواندی و تو را بلند و اشکارا یعنی
میان سر و جهر **بِالْقُدْرَةِ** و بیا دایهای **وَالْأَصْوَالِ** و شبانگاهها مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل از
شبانروز است **وَلَا تَكُنْ** خطای بلحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراد است اند یعنی میباشید **مِنْ الْغَافِلِينَ**
از جمله پیغمبران از ذکر خدای آورده آنکه کفار که تغلم میکردند از سجده کرده مراد را و نیز فرموده میکشند انجید با نام را
و زاده رفق و حق سبحان میفرماید ای محمد اگر کافران از سجده من سر کشی میکشند **إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ** آنان از ملا که اهل
که هستند **يَعْبُدُونَ رَبَّكَ** نزد آفریدگار تو یعنی مفران با و کام عزت **لَا يَسْتَكْبِرُونَ** کردن نمیکشند **عَنْ عِبَادَتِهِ**
از پرستش حق **وَلَا يَسْتَحْجُونَ** و نمی میکشند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد **وَلَهُ** و مرور خاص **يُجْعَلُونَ**

مجلس می کنند و بعضی شکر است و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه می گویند و بعد از تلاوت در چهار
موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سوره حج مذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله است
و مذهب امام اعظم رحمه الله نیست دوم در سوره ص مذهب امام اعظم رحمه الله است و مذهب ابی حنیفه و مذهب امام
اعظم رحمه الله بعد از تلاوت بر خوانند و ششون در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازم است
و مذهب ابی حنیفه و مذهب امام اعظم رحمه الله است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را بحد ملایکه گفته
و فرموده که ما را بیاورید که درین مجوز از خصایص ملک فیض حاصل گردد تا حقیقت این مجوز را دریافته باشد
آنجا که اقرب الی الله است زیرا که هر چه صاحب بر منصف ظهور می کند و در منصفی می افتد بکس السجود از
منظر شهود روی می باید مجوز طاعت خاص بل افسریت و بنیدن مفارقت اهل خلاص **بسم**
زینت و بیس که بزرگی تاج خود مجوز و افتد کفی شرم تو باد اگر بالا و است مجوز طاعت پرورش هر چه هست
تو کی از مجوز اوسر کفی بکه ازین شیوه قدم در کفی حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که هر که در سجود
سجده است تو کی در سجود نیست کجاست و نعم مائل سرفتن مجوز است مجوز هر که این روز را در سجود

سورة الاحقار **بسم الله الرحمن الرحيم**

يَسْتَوُونَكَ می رسند و ای محمد **عَنِ الْأَنْفَالِ** ان حکم غنیمت های کفار که برین است حلال هست یا نه در وسط آید
که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند چون آنرا آمد آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت ازین ماست و بپایان گفتند که ما این
مدکار و معاون شایم و بر ما این نصیبی باید ما هم قوم را از راهی و انصار داعیه اهل غنیمت داشتند بالاخر از
جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که **قُلِ الْأَنْفَالُ** بگو که حکم غنیمت ها **لِلَّهِ** می رسد یا است **لِلرَّسُولِ**
و فرستاده او را که با ما و قسمت کند بر هر که خواهد **فَأَنْفَالُ اللَّهِ** پس برین سید از خدای و مخالفت و منازعت نماید
وَأَطِيعُوا و بصلاح آید **ذَاتِ بَيْنٍ** که می رسد یا است بواسطه یکدیگر عباد حق بن الصامت رضی الله عنه فرموده که
این آیه درباره اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف کردند و اختلافی ما از ربه اعتدال مخوف شده بود و چون
حکم آنرا بر رسول خود تفویض نمود و او میان سلمان قسمت راست فرمود و خلق های خود را اصلاح آورد و **وَأَطِيعُوا اللَّهَ**
و فرمان برین خدایا **قَدْ سَوَّلَهُ** و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنائم **إِنْ كُنْتُمْ مَوْتِينَ** اگر هستید شما
مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است **إِنَّمَا الْمَوْتُ** و چون می رسد که مؤمنان کامل **الَّذِينَ** آنانکه **إِذَا دُرِئَ اللَّهُ**
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان **وَجِلَّتْ** برینند **فَلَوْ بَعَثَهُمُ** ایشان از هدایت جلال و تصور عظمت
زال او از تقصیر اهل خود در جنب انجام و افضال او **وَأَذَانُكَ** و چون خوانند شود **عَلَيْهِمُ** بر ایشان آیتها او می
فرمان **وَأَذَانُكُمْ** تا زیاده کرد آنرا آیات ایمان ایشان را آیتها منزله یا تصدیق و یقین ایشان بفرموده حقا
سلمی که در کتب است بیک تلاوت نور یقین در باطن ظاهر گردد و زیاده طاعت بظاهر ایشان هر چه شود در رجحان طایق
آورده که ایمان حقیقی نوریت بقدر سرعت روز نهد دل در وی باید پس چون قرآن بر آید ارباب قلوب خواهند روز نهد دل ایشان

بیکت آن فرات کشاده ترک کرد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند **عَلَى رَهْمِهِ** و بر
بروردگار خود **يَقُولُونَ** توکل کنند بر دینی و اهل دینی چه هر کس در تحت سطوات غلبه نورانیت مشغول
و مقهور شد او را پر وای ماسوی نمی اند یکدیگر خیر بدین شهر او در نمی آید **مطهر** هر که او در بحر مستغرق شود
فارغ از کشتی و از زورق شود غرق در بحر دریایند عجز در ریاضت بروی نیابد **الَّذِينَ** و این مؤمنان کامل
الایمان آنانکه که از روی اخلاص **يَقْبِضُونَ الصَّلَاةَ** بیای می دارند نماز را بشراط و آداب آن **وَيَمَازُ زَقَانَهُمُ** و از این
روزی داده ایم ایشانرا **يَنْفِقُونَ** نفقه میکنند **أُولَئِكَ** آنکس که اعمال قلب را از وجع و توکل و یقین
بمال جراح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند **هَؤُلَاءِ** ایشانند و مؤمنان **حَقًّا** با ایمان راست و سیر
این عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق باشد فهو من حق **هَؤُلَاءِ** و این مؤمنان راست **وَرَجَاءُ** و رجاء
وَرَجَاءُ نزد یک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا در جات بهشت **وَتَغْفِرُ** و آمرزش و تقصیرات ایشانرا
وَرَزَقُكُمْ و روزی بزرگ که صافی باشد از کد الکتاب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده
که روز قریب آنست که مرقوق را از شهر و رزق باز ندارد **نظم** تو روزی ده بروزی و امان
از سبب بگذر سبب بر عیان از سبب بر سرده خیر و ش نیست ز اسباب و سبب طایر بدر اصل بزدیدن چون کجای
فرع بیند دیدن چون احوال بود آورده آنکه کاروان فریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابو سفیان با بعضی
از اصناد یارب سر در آید آن قافل می نمودند جبریل علیه السلام می آمد و حضرت پیغمبر را علی علیه السلام و ام سلمه را و خدیجه را و بعضی
صورت حال ابو مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال می داشتند باینکه سر راه بر کاروان گیرند پس این
قصدا از این بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته منصفه عفا ری را بجهت استمداد فریش بیک فرستاد و خود با کاروان
از راه مروی بیک نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن منضم با بسیاری از مردم از که بیرون آمدن بدر کاروان
موجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وادی فرغان بود که جبریل علیه السلام می آمد و از آمدن
لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست ای احباب الیکم ام الفیض شاملا
کاروان را دوست میدارید یا محاربه کاروان را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب
می نماید پس نام علیه الصلاة والسلام ازین سخن متغی شد و کفار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود
که کویا که بکشتن کاه قوم نظر میکنند و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جای و با
صنادید قبیله را بدین قیاس و از آنحضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد پس سخن بجهانده پیغمبر خود را میفرماید که ترا
خلی موضع بدر که مصارع کفار است خواهد بود **كَمَا أَخْبَرَكَ رَبُّكَ** چنانکه ترا بیرون آورد بروردگار تو
مِنْ بَيْنِكَ از خانه تو که مدینه است **بِالْحَقِّ** بر راستی و صواب **وَأَنْ تَقِيًّا** و بدورستی که کوهی **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از
کویا که **كَلَّاهُونَ** هر آینه کار دهند فتن بدر را و آن کاهت طبع بود از زحمت سفر و بی توکی نه کراهت
بطریق مخالفت **يُجَادِلُونَكَ** جلال میکنند با تو **فَالْحَقِّ** در اختیار حق که جهاد است **بَعْدَ مَا بَيَّنَّ** بعد از آنکه
شد بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند یا اعلام تو که بر دشمن طعن خواهند یافت و با وجود آن می روند **كَأَنَّمَا**
يَسْأَلُونَكَ کویا دارند میشوند **إِلَى الْمَوْتِ** بسوی مرگ **وَهُمْ يَنْظُرُونَ** و کویا که ایشان نمی بیند با سبب

وعلامات مرگ و از صورت بجهت قلب مرد و مرد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده تمام لشکر بلن سید و بیخ
بودند و هفتاد و شش داشتند و در واسب و شش زره و هشت شمشیر و از بعد که الله و یلوه کند آنرا که وصل داد
شار و اخلاقی **إِنَّمَا تَقْتَنِينَ بَعْضَ أَرْزُوهٍ يَكُونُ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْكُلُ** آن شارس است و **وَتَوَدُّونَ** و
دوست میدارید آن غیره **لَا تَقْتَنُوا** آنکه غیر خدا و ازین شود و صلاح یعنی کاروان **تَكُونُ لَكُمْ** باشد شمار ایشان
که در کاروان چهل سوار پیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسان تر را بیخواید و **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و بیخواید
خدا **إِنَّمَا تَقْتَنِينَ** آنکه ثابت کرد از حق را **بَعْضَ أَرْزُوهٍ** بایستی که در باب محله ذات الشوکه فرستاده یا بومرهای
وظیفه که پیغمبر خود داده یا بکلماتی که در قتل و اسیر ایشان در لوح محفوظ نوشته و **يَقْطَعُ** و پیروز و بکند
وَأَيُّ الْكَافِرِينَ و یقیناً کاروان را و مستاصل سازد معاندان را **لَا تَقْتَنُوا** ظاهر کند درین اسلام را بقتل ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را **وَيَسْطِرُّ الْبَاطِلُ** و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را **وَالْكَافِرُونَ** و اگر
جهنم خواهند و کاره باشند آنرا کاروان **إِذَا تَسْتَفْتُونَ** و یلوه کند آنرا که فریاد میخواستند و **تَكُونُ** از برورد کار
خود و میگویند اغشایا غیث المستغیثین بر بلاضربا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد
که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که تو را پرستد **فَأَسْتَجِبْ لَكُمْ** پس استجاب کرد خدایا شای
أَنِّي مُمِدُّكُمْ یا آنکه من مددکنم ام شمارا **بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ** یعنی از فرشتگان **مُرْدُونَ** ازین یکدیگر در آید
مراد ازین الف آنها آنکه مقوله لشکر ملائکه بودند و با وجود و اعیان ایشان و در تفسیر تفسیری از مجاهد رحمه الله فرمود
که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتل نکردند و آن ثلثه و خسته که در سوره آل عمران مذکور شد بجهت بشری بوده
و در عالمی میگوید الفی بود بعد از الفی با پیغمبر از شدند و **وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ** و نکرد این خدایا این امر را **وَالْآبَشْرُ** مگر برآید
شود کافی شمار این صورت و **لِيَنْطَبِقَ بِهِ** و تا آرام گیرد بدین **فَلَوْ تَكُونُ** دلهای شما و ترس و قتل و ذلت از شما دور شود و
النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن **وَالْآبَشْرُ** مگر از نزدیک خدایا ما را ملائکه و غیر ایشان **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ** بلکه
که خدایا الباست و در ستان خود را نصرت دهد **حَسْبُكُمْ** راست کار است دشمنان امر و سازد **وَأَيُّ الْكَافِرِينَ**
الْفَاسِقِينَ یا دیکند آنرا نیز که کشید در سر شما خواب سبک را در آن شب که در روزش اتفاق افتاد و بقیعین خواست
بود در غلغله عظیم دست داد بجهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که روزی را قدم در خاک فرو میرفت و آب بین
نداشتند حق بجانب خواب بر ایشان کاشت **أَسْنَدَ** برآه امی **مِنْهُ** حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه
مختم شدند و علی الصبح شیطان آغاز و سوسه کرد که شمارا غازی باید کرد و بعضی محرمات اید و برخی جنب و آب انداخت
و بای قانود در خاک فرو میزد و کاروان در زمین شخ اند و بر آب قادی و شام میکید و مستان خدا میر و پیغمبر در میان
ماست این چگونه باشد حق بجانب در آن محل از فرستاده جانچه فرمود **وَيُنَزِّلُ** و فر فرستاده **عَلَيْكُمْ** بر شما
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از طریق آبی **لِيَطْفِئَكُمْ** تا پاک گرداند شمارا **بِمَنْ آبٍ** از احدی و جانب **وَيُنَزِّلُ**
عَنْكُمْ و بعد از شما **رَجُلٌ مِنَ الشَّيْطَانِ** و سوسه شیطانی که می گفت نصرت و جانب با هم جمع نشود آورده اند
که باران جلدان بارید که رود ها روان شدند و صحابه کرام غسل کردند و وضو ساختند و چهار بابان خود را آب دادند
و ریلها که میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و سوسه زایل گشت **وَالْيَوْمَ** و یلوه کند آنرا که **وَالْيَوْمَ** بر دلهای

اید

شما اسید واری بلطف حضرت باری و **يُنَزِّلُ** و برآه آنکه ثابت کرد اندر **بِمَنْ آبٍ** بدان باران **الْأَقْدَامُ** قدمهای شما
یعنی چون باران بر زمین ریل آید و یلوه آنرا استحکام داد پس قن کاه مؤمنان استحکام شد و در زمین شخ که منزل
کفار بود لای عظیم بدید آمد و گفته اند مراد بشارت قدم است در معرکه جهاد **إِذْ يُبْعَثُ** یا دکی ای محمد چون وحی کرد
وَبَلَكَ برورد کاروان **وَالْمَلَائِكَةُ** بسوی فرشتگان که بامداد مؤمنان را آمد بود و در ضمن وحی آن بود که **إِنِّي**
مُعْتَمِدٌ من بایشان در امداد و اعانت با ناصرو و تکیه دار شما بر از سر دشمن **الَّذِينَ آمَنُوا** پس استوار سازید
یعنی دل دهید و مؤمنان را تکیه سواد ایشان یا محاربه یا کافران واضح است که بشارت چه در مدد اید آورد که فرشتگان
بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میفرستند و میگویند بشارت با که شما غالب شوید و خدایا بارشاست
و مردانه باشد که دشمنان شما اندر کنند و نصرت مرثا راست پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید
که من **سَائِلِي** زود باشد که در آفتم **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا** در دلهای آنان که حق را پوشیدند **الْعَنْتُ** تو
ویم را **فَاضِي** پس بر نیلای ملائکه کافران **فَوَقَى الْأَعْمَى** روزی که در نهی ایشان یعنی بر مزاج و دروس ایشان
امام و احدی از این انبیا رحمة الله نقل میکند که چون ملائکه بقتال باور شدند نمیدانستند که در وضو چه صد کلام
عضوی باید که در حق بجهت فرمود که بر نیند بر سرها ایشان **وَأَصْبَحُوا مَسْهُومِينَ** و بر نیند از ایشان یعنی بر پدید **كُلُّ**
شَيْءٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پا است **ذَلِكَ** این وضو بر ایشان با **نَفْسِهِ** بسبب آنست که ایشان
شَاءَ اللَّهُ مخالفت کردند و خدایا **وَرَسُولُهُ** و فرستاده او را و **مِنَ الشَّيْطَانِ** و رسول و هر که خلاف کند خدا
و رسول او را **فَإِنَّ اللَّهَ** پس درستی خدایا **يُشَدِّدُ الْعِقَابَ** سخت عقوبت بر شما لعان از دین بکفر تباری و در
آخرت بخواری **ذَلِكَ** اینست عقوبت بای کافران **فَدَوَّوْهُ** پس بچشید آنرا با جلا و **وَالْكَافِرِينَ** و بدرستی که مر
کافران است **أَجْلًا** عذاب **النَّارِ** عذاب آتش دوزخ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنانکه گروید اید **إِذَا الْقِيَمَةُ** **الَّذِينَ كَفَرُوا**
چون برپندار آنان که کافران **حَقًّا** انبوده و در هر پوسته برای حبس شما **فَلَا تَقُولُوهُمُ الْآذِينَ** پس مگر دیند بشارت
بشمارا یعنی هر چه میکند این حکم در اول اسلام بوده که یک مؤمن را از ده کافر نشایدستی که بچین و بیایه آن خف
الله عنکم منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور کرد **وَمِنْ قَوْلِهِمْ** و هر که بکند اید بر ایشان **يَوْمَئِذٍ** در آن روز
ذُبُّوا بشت خود را **وَالْآخِزَةِ** تا مگر بر کیدین باشد برای جولان یا برای کفر و **فَلَقَاتِلُوا** من جنگ را یعنی خود را بخا
ناید که می یزد و خصم را باری دهد تا غافل شود پس باز گردد بوی **وَأَوْخِزُوا** یا بانه جوی باشد **إِلَى فِتْنَةٍ** بسوی
کروهر از مسلمانان یعنی از زمینه عیسوی رود و بر عکس و هر که بغیر ازین دو وجه بشت بر خصم کند **فَقَاتِلُوا** پس بکند
که باز کرد **بِقَضَائِهِ** **مِنْ اللَّهِ** بخشم بزرگ از خدای **وَمَا وَدَّ جَهَنَّمَ** و باز گشت او و فرخ باشد **وَالْيَوْمِ** و بد
جای باز گشتیت دوزخ آورده که چون آتش حجب شعل شد و لشکر کفار یکبار حمله آوردند حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم در عرض آغاز دعا کرد و فرمود اللهم انجز ما وعدتني خدایا و صل که در باب نصرت من فرموده بود و بار
جبر علیه السلام فرمود که کفی خاک بردار و بر طرف دشمن اقلی از حضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهد
الوجود و بر روی لشکر یکبار افکند حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمها و مشرکان رخت تا بحد مشغول شدند و ملائکه
آنرا حریف کردند و مؤمنان بکار درآمدند و هفتاد و کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد و دیگر را اسیر کردند پس از آن

اهل بدر و فخر میگردانند این می گفت کشته و از نیکی است سیر که فرموده ام که **فَلَا تَقْتُلُوا هُنَّ** بی شما نکشد دشمنان را
بقوة **وَلَكِنْ اللَّهُ قَتَلَهُنَّ** ولیکن خدای ایشان را بکشت باین که شمار انصورت داد و بر ایشان مسلط گردانید **وَمَا مَنَعَتْ**
و نیفکند توای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان **أَذْرَمْتِ** چون بیفکند و واقفند تویشا بر نبود که در خم
تام لشکر رود **وَلَكِنْ اللَّهُ رَمَى** ولیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم هر رسانید اضافه فعل بعد از راه کسب
و چون از روی خلق صاحبنا و یلالت فرموده که حق بجهان راه نمود صیغه را رضی الله عنهم بفتا افعال در سلب فعل از ایشان
و اشیاء آن سر خود را که قتل نمائیم ولیکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مقام بقا با حق بود سلب
کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذرمیت و اشیاء کرد سر خود را که ولیکن الله رمی تا افاده معنی
تفصیل کند در معین جمع میگردانند **الرَّامِي** اصل الله علیه و سلم بالله لا بنفسه در فوجات میکند آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم سبب بود در رمی بچشم کنت سمعه و بصرم و بین بس از الله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد بحسب معین
و این کلام در مرتبه فیه نفی است و در نفی انسانی در دوام انفس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی
صلی الله علیه و سلم و استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ستر
مقام فنا فی الله بود حق بجهان در کلام قد خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشاء فعل وی بود و حیث قالوا
رمیت اذرمیت آنست خاک بر روی دشمن توفه انداختی خدای تعالی انداخت و هم از آن جنس فعل از او در مقام السلام
حاصل آمد فرمود و قتل او در جالوت ای او را قتل کردی تا قوتی تا فرقی باشد میان مصطفی علیه السلام و دیگر پیغمبران زیرا
که فرق بسیار است میان آنکه فعل بن را بوی اضافه کند و بنده عمل اوقات و حوادث و میان آنکه فعل بن را بگویند و آنچه
فرماید و وی بجهان قدر و منزلت از اوقات و حوادث **نظير** ما رمیت اذرمیت گفت حق کارها بر کارها دارد سبق
کو به بر این تیر آن فی زمانت ماکان و تیر انداختن خلاصت تا نشاء مخلوق کی این سر یافت که تو خواهی آن طرف باید نشاء
و از نشوئی مولوی جهان معلوم میشود که حقیقه و ما رمیت اذرمیت در مقام فیه فرمود و این سخن در جواهر
التفسیر بیسلاف لایق است تحریر یافته **وَلَيْلِي الْمُؤْمِنِينَ** و در خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر کرد اندر قاعطا
دهد مومنان را **بَلَاءَةً** از نزدیک خود **حَسَنًا** عطا بیکو که ضرورت و فتنه در حقایق صلی از امام جعفر
صادق رضی الله عنه روایت می کند که بلا حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی کرد اندر بعد از فنا بهیوت خود
شان باقی سازد امام قشیری قدس می گوید که بلا حسن آنست که مبتلا مشاهد کند بلی را در معین **بَلَاءِ** **نظير**
جود انسانی که این در توانا گشت و رخ خویشین و پیش خرم کور و همت دهد به هم شکر و در او زخم و زنده به تر زخم
أَنَّ اللَّهَ سَمِعَ بدوستی که خدای شنواست استغاثه و دعا شاورا شنود **عَلِيمٌ** داناست بر نیات شالاجم دهها
اجابت فرماید **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اینست کار که دیدی **وَأَنَّ اللَّهَ** و آن نیز هست که خدای **مُجِيبٌ** مست است که دعا و باطل سازند
كَفَى الْكَافِرِينَ مگر و حیل کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از که به استوار هم متعلق شدن
گفتند خدایا روی بفرم محمد را بر نصرت ده از این دولشکر آنرا که راه یافته ترست و دین او فاضل و بنود و ستر
و در روز جنگ نیز باو جهل همین دعا کرد که **اللَّهُمَّ أَنْصُرْ حَبِيبَ الْفَتَنَةِ** باین سخن بجهان خطاب میکند با اهل بدر که
تفکر و میفرماید **أَنْ تَسْتَفِيقُوا** اگر طلب فتح و نصرت کردید **فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ** باین آمل بشما فتح یعنی فتح آن دین

است

که بخود دوستی است **وَلَنْ تَسْقُوتُوا** و اگر باز ایستندای کافران باقی ماندن در جنگ بدر از کفر و معادلات رسول
فَقَدْ خَسِرَ باین به ترست **لَسْتُمْ** مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم **وَلَنْ تَقُولُوا** و اگر بگوید بجهان و بر شما
نَعُدُّ باز کرد بر نصرت ایشان **وَكُنْ تَقِي** و دفع نکند **عَنْكُمْ** از شما **فَنَسْتَكْمِلُ** جماعت شما **شَيْئًا** چیزی را از بلا و **لَنْ تَقُولُوا**
و اگر به بسیار شد آن جماعت **وَأَنَّ اللَّهَ** و بدوستی که خدای **مَعَ الْمُؤْمِنِينَ** با مومنانست بنصرت و معیت **يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید **أَطِيعُوا اللَّهَ** فرمان بروید خدایا **وَرَسُولَهُ** و فرستاده او را **وَأَقِمْ وَجْهَكَ**
مگردید و اعراض نکنید **عَنْهُ** از امر بطاعت یا جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول جبر از آیه امر است عطا
پیغمبر علیه الصلاة والسلام و نیز از مخالفت او و ذکر طاعت حق تبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول است
بر او از رسول سر میاید **وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ** حال آنست که شما میشنوید که میگوید که او پیغمبر است یا می شنوید و اعراض
فرمود **وَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ** مانند آنکه **قَالُوا** گفتند **سَبْعًا** شنود بر مثل اهل کتاب یا کفر یا منافقان
وَهُمْ و حال آنکه ایشان **لَا يَشْعُرُونَ** نمیشوند شنیدنی که بدان دفع گوید بر کویا که نمیشوند مگو که بشنوم هر چه
جهش که بشنوی چون نمی شنوی **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بدوستی که بدترین چیزند کسان بر روی زمین **عِنْدَ اللَّهِ** نزد خدای
یعنی رحیم و **الْقَوْمُ** که انداز شنودن حق **النَّبِيُّ** که کانداز گفتن حق **الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** آنانکه در نمی یابند حق را
و بدترین از بهار رحمت آنست که از خود که سبب تفصیل ایشان بر سایر حیوانات آنست روی بر تافته اند و بجانب تابع
طبع و نفس شافیه در تیرانی آورده که مراد از این قوم نفی اند از بنی عبد المذکر از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند و در صحیح
ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما **وَلَوْ عَلَّمَ اللَّهُ** و اگر دانستی خدای **فِيهِمْ خَيْرًا** در ایشان نیکویی استغاثست یا اما از کفر
لَا تَشْعُرُهُمْ هاینه بشنوید ایشان را یعنی فو فی شنیدن نافع داری **وَلَوْ أَسْمَعْتُمْ** و اگر شنواید ایشان را
یعنی فو فی شنودن نافع داری **تَقُولُوا** هر اینه بر یکشنند از ایمان **وَهُمْ مَغْرُورُونَ** و ایشان اعراف کنند کانداز فو
حق قولی آنست که کفار که کشتای عمل برای ملزمن کردن نفسی بر کلام که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو کوهی دهد و
ایمان آورد و ماین بگوید حق بجهان میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنوا و کلام قصی که هر ایمان نمی آید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ای گروه مومنان **اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ** اجابت کنید خدایا **وَلِلرَّسُولِ** و فرستاده او را **إِذَا دَعَاكُمْ** چون بخواند شما را رسول
لِمَا تُحْيِيكُمْ یا بخیزید که شمار ازین که اند یعنی علوم دینی که حیات دل از دست یاعقاید محصیه و اهل فاضله که مروت جفا
ابدیر است در نفیم مقیم یا جهاد که سبب بقا شاست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کنند یا شهادت بجهاد
نزدیک حق بجهان یا فرقی که محی قلوب و منافست **وَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ** آنرا که خدای **يُخَوِّكُ** جدا کند **بَيْنَ الْمَرْءِ**
وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او صاحب انوار فرمود که تمثیل است بر فایت قریب حق را بسند و تبیه بر آنکه وی بجهان مطلع
بر مکنونات دها و گفته اند تصویر ملک خواست مرد بند را در دفع عزایر و نقض هم باعث است بر بیادوت تبصیر در
و خلوص آن بیش از آنکه جدا کند حق بجهان میان مرد و دل او بوجوب و فرمت عمل فو فی کرد و گفته اند جدا می کند میان
مرد را و با آنکه مغلب القلوب نصرف کنند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را با بند و ملکی کل
قلب اشارت بر دانست و عرفاد که کانداز بجهاد بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بیادیت از دل ناچار است و در نهایت
دل حجاب دیدار است **نظير** زمین پیش می دیدش اندر دل خویش دل بن حجاب بود برداشت زینش **وَأَنَّ** و آنرا

بیت پند که شما ایم **عشرون** بسوی او محسوس خواهد شد و عجزات عمل شما خواهد بود و انقوا و بیرون
فشنه از کماهی که اگر برسد عقوبت آن **لا تصیبون الذین ظلموا** نرسد بکسانی که ستم کردند **نیکم خاصه** از شما خاصه
یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد و بطالع و غیر ظالم از آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و
بدعتها و ملامت در امر معروف و نهی منکر و تکامل در جهاد و **اعلموا ان الله** و بداند آنکه خدای عز و جل عقوبت کند
شدید العقاب سخت عقوبت بر کسی که ضرر ظلم او متعدي یعنی او باشد **واذ کربوا** و یاد کنید ای مهاجران
اذا شد قلیل آنرا که شما اندک بودید **من تصفعون** بکارکنان **فی الارض** در زمین مگر بشیوهی **تخافون**
سستی و بیاد **تخطفکم الناس** آنکه بر مایند شما را کفار و دشمنان یا ستمگرانی که از مکه بیرون آید شرکان شما
ناخن آید **فاذکروا** و یاد کنید ای مهاجران در مدینه **واذکروا** و یاد کنید ای مهاجران در مدینه و یاری دادن خود
یا بظواهرت انصار یا با مدد ملا که در مدینه **وروزی داد شما را من الطیبات** از غنایا یا با کینه که برام
بیشین ملال نموده **لعلکم تشکرون** تا شاید که سپاس داری کنید بر نعمتها امام تعلیمی و خداوند فرموده که بعضی
صحابه بخوان از پیغمبر صلی الله علیه و سلم میشنیدند و در افتاد آن می شنیدند و منافقان بران اطلاع یافته خشمی بران
میوسانیدند و بجهان نایه فرستاد که **یا ایها الذین امنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لا تحزوا** و **والله و الرسل خائفون**
با خدای و رسول او در اظهار اسرار او و قولی است که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابولبابه را راضی از مدینه بمکه فرستاد
و یهود یا او در باب فرو آمدن از حصار مشورت نمود که گفتند محمد را با ما نخواهد کرد اگر فرو آیم ابولبابه با نکشت
اشارت بخلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال است که خیانت کرده از حصار مسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و خود را
بر تن بست تا وقتی که بر وی قمر قبول یافت و این کینه نازل شد و گفته اند خیانت مکنید با خدای و قطع طهر و نیت و بار رسوای
در قصص **و تحزوا انما انکم و خیانت** میباید را مانتها که میان یکدیگر دارید و **انتم تعلمون** و شما میدانید که و با
خیانت بسیار یا میباید که ضبط امانت بر شما واجبست **واعلموا** و بداند آنکه **انما اولادکم** آنکه اولادکم
و فرزندان شما **فشنه** یعنی اندک خدای که بدان شما را میباید پس بدید و سستی و محبت فرزندان شما بوقوع بران ندارد
احدا نظر آنکه پس فرموده که چون چنانچه مال و فرزندان را فتنه تا از فتنه یکسور و بر و مایه بسته آن فتنه را زیاد
میخواهم **ملکت** جوان و پیر که در بند مال و فرزندان نه مقلند که طفلان ناخر و مندند **واذ الله** و بداند آنکه خدای
عند نزد اوست **ای عظیم** نزدی بزرگ پس طلب آن میباید و جمع مال و ولد را بداند **یا ایها الذین امنوا**
ای گروه باورداران که **ان تنفقوا الله** اگر بتوسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید **نجمکم** سازد برای شما
یعنی بردها شما را **فرقا** نصرفی که بدان جلا شود حق از سبیل اهدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل
یا جدای میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا بخت از عجز و ذلت یا عجز از شهوات یا ظهوری که بدان شهر و کرد و وصیت شما
به همه اطراف رسد و در بر آورده که حق بجهان سبب تقوی فاضله کند بر شما با سر و جلال خود بیعی کلی از انوار جلال حق
ناظر و کند میان حدوث و قدوم و بشناسید سر وجود و عدم و از عجزان حضرت شیخ و متابعلی او چنان معلوم میشود
که حق را بجهان و تعالی و قایم خود گرفته باشد و ذات و صفات و افعال فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفات او در
صفات حق مستملک گشته بدست که شد چون سایه اندر آفتاب یا چون کل در اجزای کلب و **نیکم عظمکم**

و به بوشاند و در کنار از شما **ستون** بدیها شما را **و یغفر لکم** و پامزد شما را **والله** و خدای و فضل
العظیم خدای و فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شود صحابه عزیمت مدینه فرمودند و جبراب و بکر و
رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماز فرشتی ازین حال تیرد شدن بدار اندوز جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ عجل
بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم استشاره نمود و یکی را گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را
بر آورد و از روز نایب و نان بوی میداد تا ببرد ابلیس این رای را بنسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آوردند و یاران او
آشنا رفتند و ابلیس هاشم نیز درین شهر بسیار زنده افتاد و با شما جنگ کند و او را خلاص دهند دیگری گفت او را از
ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت هر جایی و در مردم فریفت او میشود و جری را فریب میدهد و
میاید و با شما مقاتله کند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش و طلفا ایشان یک کس را بطلبیم تا با اتفاق
او را بکشند و خون او در قیابیل منتشر کرد و بنوا هاشم را تمام قیابیل مجاریه نموانند نمود با ضرورت بدیه راضی شوند
ابلیس گفت رای اینست ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند پس علی علیه السلام خبر
آورد و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه علی را کرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله عنه
بفار رفت و حق بجهان و تعالی پیغمبر خود را از آن نعت یاد میداد و میفرمود **یا محمد** و یاد کرد آنرا که مکرر در دست و پا
کفر و آنرا که تکرر میداد **لیثینون** تا حبس کنند **ان یقولوا** یا بکشند بشمشیرهای مختلف **افخرجونک** یا
بیرون کنند از آنکه **و یقولون** و ایشان بدو میسکالند **و یقولون** و میسکالند و میسکالند و میسکالند و میسکالند و میسکالند
خیر الما یرون و خدای بهتر من جز اینها که است مکران را و جز آنست که مکر ایشان را بدیشان و بدین
و ایشان را در جای که برای دیگران کند اندکی **ملکت** هر که در راهی کسی جای کند خویش را بخود در آنجا افکند
آورده اند که نضر بن ظالم لعنه الله ببلاد فارس تجارت آمد بود قصه رستم و اسفندیار بخیرید و معرب ساخته
با خود بکه آورد و گفت اینک افسانه آورده ام شیخی ترا از افسانه های که محمل بر می آید حق سبحان و تعالی از انصاف
خبر میدهد که **واذ انشلی** و چون خواند شود **علیهم** بر نفس و متابعلی او **یا ایها انما کلاب ما قالوا** گویند
قد سمعنا بدست کسی شنیدیم این کلام را **والنشا** اگر خواهیم ما **انقلنا** هر آینه بگوئیم **شیل هذا** ما
این را این لاف و کذاف بود زیرا که حق بجهان فرمود عرب را که فاتو امثله و ایشان عیال شدند پس عزرا بن المها
مکابره و عناد بود که گفت من مثل این میگویم و دیگری گفت **ان هذا** نیست این **الا اساطیر الا و لیل** مکی
قصهای که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که وی بر تو این کلام آله است و منزل من عند الله نضر در مقابل این سخن و ما کرد چنانچه حق سبحان از آن خبر مید
واذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعلی او و او مستغرق بود که با رخسار **ان کان هذا** اگر هست این
هو الحق راست و درست و منزل **من عندک** از نزدیک **وقام طیر علیک** پس بیاران بویا **اجاره بن النما**
سنکی از آسمان چنانکه بر صاحب فیل بلو اندی **او انما** یا بیار **یا تحذاب الهم** عذابی و مالهک غرض ازین
دعایا اظهار یقین است از نشان بطلان **ان و ما کان الله لیعین بهم** و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر
چه بدعای طلبند و استیصال میکنند **وانت فهم** و حال آنکه تود در میان ایشان و سنت الهی بران جاری شده که ستا

نکرد اند قومی که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که نور حجت عالمیانی و **مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ** و نیست خدا
عذاب کنند ایشان **وَهُمْ لَا يَشْفَعُونَ** و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند
یا اگر استغفار نکنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتب می گم الله وجهه منقولست که در زمین دو اهل بود
یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنکه ماند استغفارست ای عزیز استغفار مانع
دست از ترا که و شیاتین بکرم و محو و ال اوست پس باید غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد
فاستغفر و لا تغفر لکم **نظم** گفت حق که از پیش ازین میطلب که از طلب بر معذور باشد سبب
ازین که نهاده ایشونی هست استغفار و توبه قوی **وَمَا لَهُمْ** و جیت ایشان را وجه جای آنست **الْأَعْيُنُ بِمُ اللَّهِ** آنکه
خدای عزاب کنند ایشان را **وَهُمْ يُصَدُّونَ** و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را **وَأَمَّا الْجِدَارُ** از
طواف مسجد حرام و از کبر و بیرون میکنند **وَمَا كَانَ** و نیستند ایشان **أُولَئِكَ** متولیان امر مسجد در قول کفارست
که می کشند و لا تلمهم ما بیشکار و صاحب اختیار و هم حق بجانبند و فرمود که ایشان با وجود شرک و کفر هم
نشانید **أُولَئِكَ** نیستند سر او را توبه مسجد حرام **الْأَلْسُنُونَ** مگر بهین کاران از شرک و کفر **وَلَكِنْ** آنهم
ولیکن بیشتر ایشان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند **وَمَا كَانَ**
صَلَاتُهُمْ و نیست دهلی شرکان **عِنْدَ الْبَيْتِ** نزدیک خانه خدای **الْمَكَا** مگر میفرزدن **وَصَلَاتِهِمْ** و
بردست کوفت و غلات بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفی میزدند و دست بر می زدند
و غوی آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز میکردند ایشان برای تقلید آنحضرت این عمل میکردند و برین
نقد بر مراد از صلوة نماز ما و بر باشد **قَدْ وَقَّوْا الْعَذَابَ** پس مجسیدای کافران عذاب را که قتل و اسارت
در روز بزرگ و حرق و زجرست در روز جزا **يَا كَذِبُكُمْ** یا کذب است که کفر میورزیدیم با اعتقاد و هر
بعل آوردند آنکه بعد از خروج جاهل که و هر یک در روز و از ده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یک از ایشان در روز
لشکر و اطعام دهند پس هر تن از ایشان ده شتر یا نه شتر در روز یک شتر در حق بجانب میفرماید **أَنَّ الدِّينَ كَمَا بَلَ**
که کافران یعنی مطهرین بدین شفقوت **نَفَقَهُ** میکند **أَمْوَالَهُمْ** خواسته آنها خود را و شتر میخرند و میکنند و بکافران
لِيَصُدُّوا تا باز دارند و مانع **عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابو سفیان بعد از خروج
بلد و هر از هر یک یک شتر یا یک شتر را که خود می آمدند یا صاحب آن کاروان که ابو سفیان که بر اینند
سود بصاعت خود را که بجهاد هزار شغال را بود و خرج لشکر کردند و بجای خود رفتند و این آیه نازل شد که ماله خود را
خرج می کنند **فَسَبِّحُوا بِمَا رَزَقْنَاكُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ** پس باشد آن نفقه **عَلَيْهِمْ**
بریشان **حَسْرَةً** بشیانی و غم مال رفته باشد و مقصود حاصل باشد **ثُمَّ يَغْلِبُونَ** پس مغلوب گردند و در آخر
کار یعنی در روز جزا که و این از دلایل مجازات است که خبر داد از جزای قبل از وقوع آن **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
باشند بر کفر **بِأَجْزِهِمْ** بسوی دوزخ **يُخْشَرُونَ** و اندن میشوند **لِيَسْبِيَ اللَّهُ** و این مغلوب شدن کا
برای آنست تا جدا گردند خدای **الْخَيْبِ** من **الطَّيِّبِ** نابال که کافرست از بال که مومنت **وَيَجْعَلُ الْجَنَّةَ** مع
کن و بر هر افکن کافران **بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ** برخی را بر برخی **فِي كَذِبٍ** که جیبهای بر هم جفتانند **وَيَجْعَلُ فِي جَهَنَّمَ**

هر در آورده را در دوزخ **أُولَئِكَ** آنکه و خبیث یا مستحق بد **وَهُمْ لَا يَشْفَعُونَ** ایشانند و این کاران در احوال
و اموال خود **ثُمَّ يَغْلِبُونَ** پس مغلوب گردند و در آخر روز جزا **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
از کفر و عداوت رسول **يُخْشَرُونَ** پس مغلوب گردند و در آخر روز جزا **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
ایشان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
الْأُولَئِكَ سفت الهی در پیشینیان که پیغمبران لشکر کشیدند و با خبر مستاصل گشتند که ایشان نیز همین
جسم دارند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
مشک نمایند از وقتی و اهل کتاب **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
و بی **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
بآنچه شما میکنند **بَصِيرَةٍ** بیناست و مناسب آن عمل باشد خواهد داد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
حرب باز نایستند **بِأَلْمَدَائِدِ** پس بدینند آنکه خدای **يَوْمَئِذٍ** ناصر و مددگار شاست **ثُمَّ الْمَوْئِلُ** نیک
یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نکند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
غالب سازد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
که آنچه غنیمت گرفتند آن کافران **بِقَهْرٍ** از هر چه اسم شی بران اطلاق نول کرد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
خُمْسَهُ پنج یک آن **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
المطلب **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
السَّبِيلِ و مسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند چه در راه و چه در احوال و چه در احوال
و از غنیمت چهار قسم برای مسلمانان و یک بخش منقسم به پنج قسم شد برای رسول الله علیه و آله و چهار طایفه مذکور
مقر دست و حال اسم رسول صلوات الله و سلامه علیه بصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با هم یا با هم یا با هم
منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمه الله بوفاته حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهم ایشان و ذی القربی ماقط است و تمام
بشکله باقی صرف کنند و نزد امام مالک رحمه الله تقسیم آن موقوف برای امام است بهر جا که اهل باشد صرف نماید و ابوالکلام
و ربع رحمة الله میفرزدند برین قول که خمس غنیمت را دیش قسم باید کرد قسمی بر خدا و قسمی بر پیغمبر و چهار
قسم چهار طایفه مذکور را و قسمی که نامزد خدای تعالی است به عادت خانه که عظمی الله و ذی القربی آن صرف باید کرد
و محل با بحث تقسیم غنایم بر چهار باب و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدینندای معالمان که خمس غنایم برای
خدای و رسول و طوایف مذکور است پس بدیشان تسلیم کنید و یا قسام اربعه یا فیه قناعت غایب **إِنْ كُنْتُمْ**
اگر هستید تا که از روز تحقیق **يَوْمَ نَسُوفُ السَّيْرِ** ایمان آورده اید بخدای **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر
یا مدت فیه و حضرت **عَلَى عَقْدٍ** یا بر بند ما که محبت **يَوْمَ الْقُرْآنِ** روز بزرگ جدا شدن حق از باطل در بود **يَوْمَ**
التَّقِي لِلْجَنَّةِ روزی که روی بروی آورده اند و کرده کافران و مسلمانان و آن روز جمع بود هفدهم رمضان در
سنه نایمان از هجرت **وَاللَّهُ** و خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیزی **قَدِيرٌ** تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر
بسیار غالب سازد **إِذَا نَزَلَ** یا د کنید آنرا که بودید شما **بِالْعَزَّةِ** بکراه وادی نزدیک ترید و این دیکستان

بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید **و هفتم** و ایشان یعنی دشمنان شما بودند **و هشتم** **الفصل فی القضا** بکار وادی دور تو از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب غلبه بودند **و نهم** و سواران کاروان یعنی اوسغیان و اصحاب او بودند **و عاشر** **و یازدهم** **و کف** زیرا تو از مکان شامگاه فرج همه ایشان در بدر از راه منحرف شد بطریق مغرب و ساحل نمودند **و کف** **و نوزدهم** و اگر وعد قتال بودی میان شما و قریشیا که در مدینه قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت الحلف ایشان خبر می یافتید **و اختلفتم** هر آینه خلاف میکردید **فی المعادی** در وعد خود از خوف ایشان چه شما از آن بودید روی سلاح و ایشان بسیار بودند و مسلح **و کف** و لیکن خدای جمیع کرد میان شما و ایشان فی معاد **لیقضی الله** تا حکم کند خدای یا تمام سازد **امن** کاری که آن **کلان** **تفعولکم** بود که این در علم او و سزاوار بود بانکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اهل **الیهلک** و برای آنکه تا هلاک شود **من هلک** هر که هلاک می شود **عن بنی نضیر** از حجت روشن قایم **و یحیی** و بزید **بن حنی** هر که سینه بد **عن بنی نضیر** از حجت هویدا مشهور یعنی دایم بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر میبرد و اگر میزید او را حجتی و عدلی نیست یا مراد از من هلاک و من حی اهل کفر و اسلامند یعنی صدور کفر و اسلام بر حجتی و اخلاص است و هر که کافر گردد در بطلان او و روشنائی و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقدر و معین **و ان الله لسیع** و بدستی که خدای شنواست را اقبال مومن و کافرا **علیم** داناست بالحوال ایشان در ترجمه دشمنی مذکور است که کوم شب افز و زعفران و هر چنانچه در حق سبب دوستان میسارند در آستانین دشمنان تو دانی نیز نمیدانید **هلک** من بنیة و یحیی من حی بنیة یعنی باز تو نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدین همدی میگردند و اگر از طرف قهر و عداست استقامت بدیدر سبب اختلاف اصرار بر دین دشمنان شود بیض به کین و ایهوی به کین **انظر** خدایان که عقل رهبر اوست هر دو طایفه بطبع عباد اوست * عقل کل و همانی جلد است * ان نه عقلت کان عقیده است * نقلت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن شب که روزش جنگ بدر واقع بود در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قتل و ذل و ناوایل فرمود بانکه دوستان غالب دشمنان مغلوب خواهند شد و مومنان بعد از استماع این روایا و تغییر آن بغایت سرور و فریا شدند و حق سبحانه و تعالی فرمود و میگوید یاد کن ای محمد **اذ یزیکهم الله** آنرا که چون بخود خدای ایشان را **و منامیک** در خواب تو **قلیلا** آنکه تا چون اصحاب را خبر دادی دلیوشانند و بر عدل نصرت مستظهر گشتند **و لو ان یریکهم** و اگر خدای بتو نمودی ایشان را **کثیرا** بسیاری و تو خبر دادی **افهشلتهم** هر آینه بد دل میشدیدی اصحاب **و لئن ان یریکهم** و هر آینه نزع میکردید **فی الامر** در کار قتال که آیا حریب کینه را فرار نمایی **و لکن الله** و لیکن خدای **سک** سلامت داشته شمارا از بیداری و فتانغ یا از مضرت اعادی **ان الله علیکم** بدستی که او داناست **کرامی الصدور** * بآنچه در سینههاست از حیات و یم و جی و تسلیم **و اذ یریکهم منم** و آنرا یاد کنید ای صاحب که خدای بنمود دشمنان را شما را **النفسم** چون ملاقات کردید **فانضی** در جشها و شما **قلیلا** اندکی تا دل شاقی شد بر حریف ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدن مسلمانان اندک گردانید برای بنشست ایشان و تصدیق روایا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التماس معین با کسی که در راههای او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که نزدیک بعد از بنی باشند

و حال آنکه ایشان مقصد و بجهاد بودند و قیلکم فی اعینهم و انلاک کرد ایند شمارانیز در جنبهها دشمنان
نادیوشند در کار و زار شما و از آن حسابی بر نداشتند و نهید اسباب جنگ کا بیغی نکردند نفست که ابو جهل
و گفت سلاح با ایشان جنگ مکنید بلکه بگیرید و برسها ببرید و چون حرب مشغول شدند حق سبحانه و متنازا
در نظر ایشان بعضی شرکل دو برابر ایشان نمود و پیرو هم مثلیم رای العین بدین سبب دل شکسته و بیوقوف شدند
و شکست بردشان افتاد و این صورت از آیات است که بطور اگرچه بسی قلیل و اکثر یا کثیر را قلیل دینک این حد تواند
بود که قریب بهزار تن را حلق بنید و نزدیک بسیصد نفر را هر او منفصل عدد و هر آینه قدرت کامله ربانی باز
داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شرط و رویه و لَقِضَى اللَّهُ أَمْرًا تَابُوا وَاجْزَأَ
حکمی را که آن **كَانَ مَفْعُولًا** هست بودنی در طرا و **وَاللَّهِ يُخْرِجُ الْأُمُورَ** و بسوی خدای باز کرد ایند
شود کارها یا **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان اذ **الْقِسْمَةُ** چون بد پیشد **فَنَهْ** گروهی را از کفار که قصد
کنند باشما فائتوا بسو یا بستید و از مقاتله ایشان روی نماید **وَإِذَا كُنَّا لِلَّهِ عَاكِفِينَ** و یاکند خدا برا **كَثِيرًا** یاد
کردن بسیار بدل و زبان **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** مکرر باشید که ظفر باید بر اهل گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت
شمس روزه یاد ها بد بر کفار برین وجه که اللهم احطلم اللهم احطلم قطع دیو هر مردین آیه تنبیه است بر آنکه باید
که بمن راهم شعلی از کفر خدای باز ندارد **نَقَطُ** تو بهم حالی که باشی روز شب یک نفس غافل باش از ذکر
در خوشی ذکر تو شکر هفت در بلاها التماس حضرت **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَبَّكُمْ** و فرمان برید خدا و مرا **وَرَسُولَهُ** و فرستاده
او را در امر محاد و شان قدم در معرکه قتال **وَلَا تُنَادَوْا** و خلاف مکنید **فَتَفْسِلُوا** که از مخالفت بدل دل شود
وَلَنْ يَغْنَصَكُمُ و برود دولت و قوت شایع مستعار از دولت در غنی امور و وفاداران مشابه
بادست در ره بوی و نفوذ او گفته اند اذ اهت ریاضت فاغتتها بعضی برانند که مراد باد حقیقی است چه نصرت
نی باشد الا یادی که حق سبحانه از همین فتح فرستد و آنرا هیچ النصرة گویند و در حدیث آمده که نصرت بالعبار
اضْبُرُوا و شکیامی کنید در مقاتله **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای مع الصابرين باضا برانست بحفظ و هنر **وَلَا**
تَكُونُوا و میباشد که **الَّذِينَ أَحْرَجُوا** مانند آنانکه پیروز آمدند **بِنِيبٍ** و یاربهم از سرها و منزههای خویش **بَطَرًا**
از روی کمالاتی و غیر **وَرِيَاءَ النَّاسِ** و برای نمایش خلق مراد اهل مکة آنکه حمایت کاروان پیروز آمدند و در راه خبرید
رسیده که کاروان سلامت از بلد گذشت و مردم عزیمت رجوع کردند و وجهی گفت لا بدست از آنکه بید رویره و نیز
خبر اشتغال غایب تا اواز ایهت مادر ارجاع عرب منتشر گردد و مردم از تشاعت و شوکت صاحبان پیروز بن خدای
مؤمنان امیر نمایند که شا از دیار خود چون کفار پیروز میاید که ایشان عجیب روز ندو یا میکنند **وَيَضْحَكُونَ** و مزاح
مردمان از **سِبِيلِ اللَّهِ** از بن خدای **وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ** و خدای آنچه میکنند **مُحِيطٌ** عالم است و بر آنها اجر خواهد
داد آورده اند که چون قریش از کم پیروز آمدند و بجوالی نبولی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیر که میان ایشان بود
اندیشانک شد خواستند که باز گردند بلای پس بصورت همراه بن مالک که همتی گناه بود برآمد با ایشان ملاقات نمود
و گفت نیکو حاجتی میکنید بروید و من ضامن که از بنی کنانه ضروری بشمارم سد و من بنظر حق رفاقت محمد صلی الله علیه و آله
با جمعی از شیاطین همه ایشان روی ببد آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد **وَأَذِّنْ** و یاد کنید آنرا که بار آ

لحم الشيطان برای کافران و بوسه کشی که ابلیس آنها را **عالمهم** علماء ایشان را در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حقانیت
آورده که قوت ایشان را بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند و **قال** و گفت ابلیس **لا تألبسکم البوس** هیچ یک را کشتن
نیست بر شما امروز **الناس** از مردمان محبت کثرت لشکر شما و راستی ایشان **والی جبارکم** و بدوستی که می فرمایند
در روزها در دهنه مرثا را از قوم کافران **الفتان** بی آنکه کام که بدیدند در دهنه و گروید لشکر یکدیگر را **الناس**
با زکشت شیطان **علی عقیبه** بود و باشند خود و این عبارتست از هر بیت کردن یکدیگر و حیل آورده اند که در روز بدر
چون ملاکه فرو آمدند ابلیس ایشان را دید روی به رو آورد و دران محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث
گفت ای سراقه در چنین حالی را از او میگردی ابلیس دست او بر سینه زد و **قال** و گفت **بر** من باز مینم
از زنها و شما **ای ای** بدوستی که من می بینم **مالا تعرفون** آنچه شایسته بدین معنی فرشتگان که بعد مومنان می آیند **انما**
الله بدوستی که من می بینم از خدای اوی عباس رضی الله عنه گفته که در دهنه کشته آن دشمن خدای اگر از خدای ترسیدی
کار او بجز رسیدن **والله** و خدای **شديد العقاب** سخت عقوبت بر کسی که از او ترسد و نقلت که من زمانی بدرج
از رجوع بکس سراقه را پیغام فرستاد که لشکر مرا از تو بنور ساختی مرا که در دهنه کشته شدیم از زنها و شما
و قوف بنا فرستید هر معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت مرا نهاده **اذ يقول المنافقون** آنرا نیز یاد کنید
چون گفتند منافقان مدینه **والذين في قلوبهم** و آنانکه در دهنه کشته شدند **شكوا** شک و نفاق بعضی منافقان یا شرکان
و اصحاب آنست که قوی از فرشتگان اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بر دولت بهر سو افراز نشدند و در وقت خروج قوی
بیدار آمدند و نیت ایشان آنکه لشکر که بیشتر باشد ایشان بران میل نمایند چون بفرستادند نافرمانی کرده بودند و در
بلد شامستان آن بلایان رسید و وقت مومنان شاهد نموده گفتند **عز** بفرشته است **هو** آن گروه مومنان را
دينهم دین ایشان که با وجود قدرت و علم عدت دو برابر چنین لشکر آراسته آمدند حق تعالی در جواب ایشان فرمود
ومن يتوكل و هر که توکل کند **علي الله** بر خدای و کار خود را با او گذارد **فان الله** پس تحقیق که خدای **عز** غلظت
سوی او را و توکل را در **حليم** حکم کند است که اصل توکل را یاری کند **لو ترى** و اگر میدیدی ای محمد از **الذين كفروا**
چون سخن میگویند و احوال آنان را که کافرانند **الملك** فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حجب بدر حجاب از شما
مکه چون علی بن ابی طالب و بنی امیه و بنی الحجاج السهمی کشته شدند حق تعالی فرمود که ای جیب من اگر شاهد میکردی ملاکه
بوقت قبض روح ایشان **يضرعون** میزدند و میروند آتش **في جوفهم** بر رویها ایشان **و اذا بارهم** و بر پشتها
ایشان **قدوتوا** و می گفتند **عذاب الجحيم** عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخ است هر اینه میدید که از تو
و کار بر هر که یاد ملاکه میگفتند **ذلك** این ضرب یا مازاب **ما قلتم** بسبب آن علمات که پیش فرستاده اید **ايديكم**
دستها شما از صاحب و نون محبت **وان الله** و دیگری بسبب آنست که خدای **ليس بظالم للعبيد** نیست ستم کننده **للعبيد**
بر بندگان که ایشان را میجویم و تو عهد بکفار میزدی دست من برای تسلیه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه میگوید
عادت مشرکان فرشتان باقی **كذب ال فرعون** همچون عادت منافقان فرعون است با حضرت موسی علی نبیا و علیله
الصالح و السلام **والذين من قبلهم** و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بوده اند یعنی مادی و ثنوی و پیغمبران ایشان
و ان عادت جود کفر و آیات **الله** کافرانند بنشانها خدای یعنی بر لای که بر تو حیل خود نصب کرده بود و این

انبياء **فاخذهم الله** پس گرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد **بذنوبهم** بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود **ان الله** ملاکه
کند **قوى** با قوت و قدرت **شديد العقاب** سخت عقوبت بر منکران و مسکنان **ذلك** این گروه و عقوبت
بیشتر **باز الله** بسبب آنست که خدای **كذبوا** دروغ گفتند و قتل کردند و قتل کردند **انهمها** یعنی که انعام
کرده باشد **على قوم** بر گروهی از منکران **حتى ينجيهم** تا بکشدند آن حال را که در نفسها ایشان است بحال
بدتر از آن تهدید فرشتگان است که ایشان حال خود را کتب برستی و مردار خواری بود عبادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و تکذیب قرآن و استهزاء ایدان و ایدان و از او مومنان بدتر ساختند **وان الله** و بدوستی که خدای **سميع** شنواست مومنان
ناظر جم شرکان را **واعلمهم** و آنا ببقایید باطله ایشان دیگر یاره برلی تا بکشد میفرماید که کار فرشتگان در تکذیب **نوح** نوح
فرعون همچون طریقه قوم فرعونست **والذين من قبلهم** و آنانکه قبل از ایشان بودند **كذبوا بايات** و تکذیب کردند
مرايات برورد کار خود را **فاهلكهم** پس هلاک کرد بر ایشان را **بذنوبهم** بگناهان ایشان یا فرشتگان تکذیب قرآن نمود
و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختند **واغرقنا** و غرق کرد اندیم در دریا **ال فرعون** اتباع فرعون را
و كل و هر گروهی از غرقان قبط و قتلان فرشتگان **كانوا ظالمين** بودند ستمکاران بر نفسها خود بکفر و عصیان
ان شئ الذواب بدوستی که بدین چنین منکران بر روی زمین **عند الله** نزد خدای **الذين كفروا** آنانکه
که راجع شدند در کفر مراد معاندان فرشتگان بودند و بعضی و امثال ایشان یا مکاران یهود چون کعب بن
اشرف و چون اخطب و جدی و انصار ایشان **انهم لا يؤمنون** پس ایشان ایمان نمی آورند و دیگری بدین دروغ
الذين كفروا آنانکه کفر میکنند با ایشان **انهم** از کفار و ایشان بفرشته بودند که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
با ایشان معامله فرموده بودند **ثم ينقضون** پس میشکنند **عهدهم** عهد خود را **في كل مرة** در هر بار که عهد
می کنند و در جریان آورده که بفرشته عهد کرده بودند که دشمنان رسول را صلی الله علیه و سلم یاری نمایند روز بدر
مشرکان را بسلاح سدد کاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگری باره عهد بستند و روز بدر خدای
با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بستند **و هم لا يتقون** و ایشان بر عهد نمیکنند از نقض عهد با منی ترسند
از عقوبت **عذرا ما شفقتهم** پس اگر دریایی ایشان را **في الحرب** در جنگ **تشرذ** پور شدند کردن و شتر ق
ساز **بهم** بسبب قتل ایشان **من خلفهم** آنان را که از من ایشان فرستادند از اعدا شایعنی چون بر ایشان دست یابی
جندل از ایشان بکشد که هیت توان کافران دیگر را از مقابل تو بر ماند **لعلهم** باشد که آن زندگان **ين كوفون**
بندگی و عبرت بکنند **واما تخافون** و اگر بدانی و دریایی **من قوم** از گروهی که با تو عهد از دل **خائن** نقض از عهد
بعلاست که بر تو روشن شود **فان الله** پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را از اعدا شایعنی اعلام کن پیش از قتل با ایشان
که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشند **علي سوا** بر او در عهد نقض عهد **ان الله** بدوستی که خدای **لا**
يحب الخائنين دوست نمیدارد خائنان کنندگان را و می بیند اعمال ایشان را **ما تحسن الذين كفروا** و منکر
ای محمد آنان را که کافرانند که ایشان **سبقتوا** پیشی گرفتند بر عذاب ما را اگر خائنان بداند یا کشته کنندگان
عهد میفرماید که پسند آنکه ما عاجز کشیم از عقوبت ایشان **انهم لا يحجزون** بدوستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را
از عذاب خود حفص و لا یحسب بغیبت می خواهد یعنی باید که کافران نه بدارند که ما از تعزيب ایشان عاجز نمی گردانیم **والله**

دشمن خدا را و عدوكم

یا ایها السبی ای دفع قدر یا خبر کنند **بِحُضْرِ الْمَوْءِیَّاتِ** محرمین کن مومنان را یعنی بآنکزان و کم نما
ایشان را علی القیال بکارزد کردن یا کافران یکی **مِنْكُمْ** اگر باشد از شما **عِشْرُونَ** بیست تن **صَابِرُونَ** صبر
کنند تا در معرکه قال **يَغْلِبُوا مَا بَيْنَهُمْ** غالب شوند بر دو بیست نفر از شرکان شرط یعنی امت است یعنی باید که یکی از شما
در مقابل ده تن از دشمنان شکیبایی و روزی و وفادار نکند **وَأَنْ تَكُنْ مِنْكُمْ** و اگر باشد از شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يُغْلِبُوا**
أَلْفًا غالب شوند بیاید الهی بر هزار تن **مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنکه کافر شدند و این غلبت شما بر ایشان **بِأَنفُسِهِمْ**
بسیب است که ایشان **قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ** گروهی اند که نمیدانند و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از غیظ و زور
خاطر بلند در زمین خانه قوت ثبات و شکیبایی مومنان ندارند بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یاده اند ایشان
شدند و بر ایشان دشوار آمدن بجای این آیه را منسوخ گردانید فرموده که **الْآنَ** اکنون که این حکم شمارا کوان
بار ساخت **حَقَّقَ اللَّهُ** سبک گردانید برای **عَنْكُمْ** از شما **وَعَلِمَ** و دانید **أَنْ فِيكُمْ ضَعْفًا** آنکه در شما سستی
هست یعنی ضعف بدن **وَأَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ** بر اگر باشد از شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يُغْلِبُوا مَا بَيْنَهُمْ** صحتن شکیبایی **يَا أَيُّهَا السَّابِقُونَ** غالب
شوند بر دو بیست تن این شرط یعنی امت است یعنی یکی از شما باید که در مقابل دو تن صبر کند و نگوید **وَأَنْ تَكُنْ مِنْكُمْ**
و اگر بود از شما **أَلْفًا** هزار کسی **يَغْلِبُوا الْفَاقِينَ** غالب شوند بر دو هزار **يَا أَيُّهَا اللَّهُ** یا مژدای و یاری او **وَاللَّهُ**
مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صابراست یا عانت و مددکاری بر هر که صبر کند ظریف باید الصبر علیه الظفر فظلم
صبر ظفر هر دو دوسان قیام اند صبر کن ای که بعد از آن ظفر آید از جنج بر رخ متاب که روزی بالغ شود بر شوخ و کلیر آید
آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با کابو محظبه شورت نموده
از قوم مهاجر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود که کابو و اصاع را بر قوم اطوبی و عشا بر تو اند که هر یک بقدر طاق و استقامت
فدا نمایند یا شند که روی بدولت هدایت بر منند و حال اعدا و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت ای رسول
اینان را نه کفر نه ذمه را بر من ای تا کردن بر منند و بحال الله که حق سبحانه و تعالی از خدا مستغنی گردانید و از گروه انصار و عبد
رواحه رضی الله عنه واضح است که سعد بن عباد رضی الله عنه فرمود که اشارت کن تا این اشوار را بشواری تیغ اتش بار
بسوزی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بقول صدق و بی نموده فدیر مفر فرمود و حق سبحانه و تعالی فرستاد که **مَا كَانَ**
نسزد و نشاید **لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ** پیغمبر بر آنکه باشد **لَهُ أَسْرَى** مرودا اسیران که از ایشان فدا گیر **وَحَقِّيْ خُنْ** ناکام
که بکشد بسیاری از ایشان **فِي الْأَرْضِ** در زمین جایی نبود سبب قلت و قلت کفار و موجب عسر است اسلام و
ظهور رشوکت با بر است **يُرِيدُونَ** می خواهند **ثُمَّ عَزَّ وَجَلَّ** خواسته دنیا که عرض سماع الزوال است **وَاللَّهُ**
و خدای **يُرِيدُ الْآخِرَةَ** می خواهد برای شما و این آخرت که بهشت و نعمت لا ینزال است **وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** و خدای غالب
دوستان را بر دشمنان علی هد **حَكِيمٌ** داناست در آنچه باینکه آن کند **وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** و خدای که هر حکمی و فرمانی **مِنَ اللَّهِ** از خدا
سَبَقَ پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی هیچ عقوبت نکند یا بانداف و موافقت نمایند یا اهل
بلند اعدا بفرازد یا غنا بر شما حلال سازد **لَسْتُ كُمْ** هر آینه من سید شما **فِيَا أَهْلَ كُمْ** در آنچه و اگر فدا
از فدا **أَبِ عَظِيمٍ** عذاب بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عذاب
فرود آمدی غیر من و سعد رضی الله عنهما از آن نجات نیافتند کسی ندید که آن هر دو نفر کفار را می بودند نه با خدا فدا

و بعد از نزول این آیه از غنایم بدو دست باز کشیدند آیه آمد که **فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ إِذَا عَصِفَتُمْ** از غنایم
 گرفتند و در آن زمان است **حَلَالٌ لَّطَيْبٌ** خوردنی حلال و پاک و **وَأَتَقُوا اللَّهَ** و بتو سید از خدای در مخالفت امر وی آن
اللَّهُ بدستی که خدای **عَفْوَرٌ** آمرزنده است عفو کرد گناه شما را **وَجِزْمٌ** همراهیست که خنجر بر شما حلال کرد و بگویم
 دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود یاد او کرد
 نفس خود و در برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبه بن محمد تکلیف کرد عباس گفت ای محمد رو
 ی از آن که من تو خواستاری درویش و درویش خویش و سپکا ندست بیرون کن من این همه مال از آنجا آمدم حضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود که آن بردهای زده که وقت خروج از آنجا بام الفضل دادی و خنجر و خنجر سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این
 سخن را نهفته گفته بودم ترا که خبر کردی و در آن روز من پیغام فرستادم عباس گفت که گواه باش و حدایت حق و راست
 تو که ای محمد من فرستادم و سه کس دیگر برد و آیه آمد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائْتِ بِكُلِّ بَغْيٍ** ای پیغمبر هر بگویند **فِي أَيْدِيكُمْ** مرا بکنند و را
 که در دست شما اند **مِنَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي أَسْرَىٰ بِهَا** از اسیران آن که از اسیران و بندگان **فِي قُلُوبِكُمْ** در دلها شما خنجرها بکنی
 از ایمان و اخلاص **تُؤْتِيكُمْ خَيْرًا** بدهد شما را بهتری **مِمَّا أَخَذْتُمْ** از آنچه گرفته اند از شما یعنی زری که بجای داده اند
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و پامزد شما را و **اللَّهُ عَفْوَرٌ رَّحِيمٌ** و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده همراهیست
 که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت خدای تعالی مراد و وعده داده بود یکی آنکه بهتری از آنچه گرفته اند
 بدهد بدین وعده و پاک کرد خلاصیت بدادیم که هر یک بر آتش بهر بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقا به زمین
 نیز بن داد که از هر اسیر عرب دوستی میدادیم و عدل دوم بهر نفرست و امیدوارم که بدین نیز وفای نماید و پامزد
 بدو عدل که بر خلاف نیست عدلت خلاف عدل محالست که گویا آید **لَيْسَ** اگر نکند و عدل و وفا شاید **وَأَنْ يُّؤْتِيَهُ**
 و اگر بخواند اسیران که سلطان شده اند **يُخَالِصُكُمْ** خیانت کردن با تو بقض عهد یا بر کشتن از دین **فَقَدْ خَانَ اللَّهُ بَيْنَ**
 بدستی که خیانت کردند با خدای من **قَبْلَ** پیش از این بکن **فَأَمَّا كَيْفَ** پس خدای توانا چو داد ترا بر ایشان تا در روزید
 بدست تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا مگر که اند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای داناست بمال بندگان **حَكِيمٌ**
 حکم کننده بر احوال ایشان **رَأَى الَّذِينَ آمَنُوا** بدستی که آنانکه ایمان آوردند **وَهَاجَرُوا** و هجرت کردند بدستی خدای و
 از وطنها خود **وَجَاهَدُوا** و جهاد کردند **بِمَا مَوَّلَاهُمْ** بملطی خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند **وَالْمُهَيِّمِينَ**
 و بیفهم آخویش که میا شرفال شدند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای و ایشان قوم مهاجرند **وَالَّذِينَ آوَوْا** و آنانکه بجا
 دادند مهاجران را **وَنَصَرُوا** و نصرت کردند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را در کوه انصارند **وَالَّذِينَ بَعْضُهُمْ**
 آنکه و بعضی از ایشان **أُولَئِكَ بَعْضُ** دوستان بعضی دیگر و متولی در میراث در میان کار حکم بوده که مهاجر و انصار
 از یکدیگر میراث گیرند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه ایمان آوردند **وَلَمْ يَهَاجَرُوا** و هجرت نکردند **مَا لَكُمْ** نیست شما را **بَيْنَ**
وَلَا يَتَمَنَّوْنَ از تولى ایشان در میراث **بَيْنَ شَيْءٍ** هیچ چیز **حَقِّ يَهَاجَرُوا** تا وقتی که هجرت کنند **وَلَا اسْتَصْرَفُوا** و اگر مومنان
 خبر مهاجر طلب نصرت کنند از شما **فِي الدِّينِ** در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار و منافقانه افتد و از شما یاری طلبند
فَعَلَيْكُمْ نصرت بر شما واجبست یاری کردن ایشان **الْأَعْلَىٰ قَوْمٌ** مکی و مکه و مشرکان که باشند **بَيْنَكُمْ**
وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان **مِثْلَ** عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد و معاهد میکند **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای

باینجی کنند از وفاء عهد و نقض آن **بَصِيرٌ** بیناست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر شدند **بَعْضُهُمْ** برخی از ایشان
أُولَئِكَ بَعْضُ دوستان برخی دیگر و در مظاهر و معاشرت **الْأَتَقَعَلُوا** اگر ننگند آنرا که فرمودم از پیوستگی
 بایکدیگر و تعاون و دوستی **تَكُنْ فِتْنَةً** حاصل شود فتنه **فِي الْأَرْضِ** در زمین **وَفَسَادٌ كَبِيرٌ** و فساد بزرگ
 در دین یعنی آن مومنان دوست یکدیگر نباشند و هم یاری نکنند هم ایشان روی بخوابند و اهل کفر ظهور کنند
 و فساد و فتنه از این بزرگتر نتواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن نهادند
 دیگر باره از خبر آن هجرت و نصرت ایشان خبر میداد و میفرمود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه بکر و بدین بخوابند و رسول و
هَاجَرُوا و هجرت نمودند **وَجَاهَدُوا** و جهاد کردند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای خدای **وَالَّذِينَ آوَوْا** و آنانکه
 بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را **وَنَصَرُوا** و یاری کردند در پیغمبر را در قتال مشرکان **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
وَالَّذِينَ هُمْ ایشانند مومنان **حَقًّا** راستی **لَهُمْ** مرایشان است **مَغْفِرَةٌ** آمرزش از خدای و **وَبِرْزُقٌ**
كَبِيرٌ و روزی بزرگ و نجات و انتقام **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه ایمان آوردند **بَيْنَ بَعْضِهِمْ** از بین صلح میدادند و هجرت
 و هجرت کردند چون ابوبصر و ابوجندل و غیر ایشان **وَجَاهَدُوا** و جهاد کردند **مَعَكُمْ** با شما یعنی در شما باشند
فَأُولَئِكَ بر آنکه **بَيْنَكُمْ** از جمله شما اند یعنی لاحقان یا سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد **وَأُولَئِكَ الْأَصْحَابُ**
 و خداوندان خویشا یعنی افرای **بَعْضُهُمْ** برخی از ایشان **أُولَئِكَ بَعْضُ** سزاوارترین بعضی در میراث گرفتن **فِي**
سَكَاةٍ در حکم خدای یاد دل و حق محفوظ این آیه نافع توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت بر شما
 می کردند **وَاللَّهُ** بدستی که خدای **يُكَلِّ شَيْءٌ** همه چیزها از توارث یا حکمت در اعتبار نسبت و هجرت و نصرت و
 اعتبار و موقوفیت ثانیاً **عَلَيْكُمْ** داناست که یارب و چون و چنانست **فِي دَرَاهِمٍ** اوست چون و چنان **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و خدای

سورة التوبة تدبر و می نامد و شرح و تفسیر

و این سوره را بوقت وفات و غریبه و مشقت و سوره العذاب نیز میگویند و تریه تسمیه در وی هجرت آنست
 که بسبب الله سبب آنست و این سوره برای رفع امان نازل شد و گفته اند که صاحب رخصت و عفو استم اخلاف کرده اند و آنکه
 انفال و توبه بیک سوره اند که هفتم سبع طول باشد یا دو سوره بس فرجه میان سورین گذارند و بسم الله نوشته اند
 و هر دو سوره را فرمایند گفته اند و در ترجمه اسباب نزول از بیستان فقیه ابواللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات شایع
 ببعثت از ذی النورین روایت کرده اند که کاتب خانه یسار الوانک عن الانفال و فاتحه براه من الله من بودم حضرت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم میان این دو سوره املا تسمیه فرمود و آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم میاجل آیه از اوایل سوره بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلا و او را اسیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل بیتم
 خوانند و بعد از روزی از رفتن صدیق رضی الله عنه ساطع فرمود و بر نایقه اعضبا سوار ساخت و از عقب
 ابوبکر رضی الله عنه فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرأت کند و چون از بی حال بر رسیدن جواب داد که جبریل
 من آمد و گفت داده این پیغام ننگند مگر تو یا کسی که از تو باشد بر علی ابوبکر رضی الله عنه الا حق شد و در روز توبه صدیق

صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و بعد از آن علیه و آله فرمود و در روز غزای کربلا و جبهه نزدیک جرم عقبه
آیت الله ابراهیم و هم خواند **بسم الله الرحمن الرحیم** این بزرگوار است **الله** از خدای **و رسول** و از فرستاده او **إلى الذين يأخذون**
بسی از آنکه پیاز بسته آید ایشان **بن المشرکین** از شرک آن زمان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله با بعضی از
مشرکان عرب عهد بسته بود هر قوی را تا وقتی که این همه ایشان میبوی خمر و بنی کنانه عهد شکسته و بنی
این آیه فرستاده و مضمونش بر آنست بفرستید و نقض عقد شرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدای و رسول شکسته
رسول نیز بر همان خلا نقض عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید کوی ایشان **فسیحوا** بسوی کینه در **الأرض**
دو زمین یعنی بپایید و بر ویل این از غرض مسلمانان **أربعة أشهر** چهار ماه از روز عید غزای کربلا و فرستاده است
تا در هر سبب الاخر قوی است که آیه در اول شوال فرود آمد بسوی تواتر و آخر محرم است امام شعبی رحمه الله آورده که اجل
بعضی حاضران که نقض عهد کرده بودند چهار ماه کمتر بود و از آن برخی پیشتر تا آنکه اجل ایشان کتب بود مهلت دادند
ماه تا در کار خود فکری کنند و آنان که پیشتر بود چهار ماه اقصا کرد تا در هر خود ندی بپایند و آنان که عهد
شکسته بودند ایشان را تا انقضای مهلت ایشان امان داد و آنان که عهد گرفت **واغفلوا** و بپایند **کن**
آنکه **عنه یخبری الله** نه آید که عاجز کنند که خدا باشد از غلبه خود هر چند شارب مهلت داد **و الله** و این
نیز بداند که خدای **بخبري الله** رسول است که فرستاد در دینی بکشتن و در عقوبت پیوستن و **أذان** و
اعلام است و آگاه ساختن **بن الله و رسول** از خدای و رسول **إلى الناس** بسوی عرب و قوم **الحج الکبری**
روز پنج بزرگ یعنی عید غدیر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و غز و روزه و دست یا آلبی اعتبار آن بود که احیاء
اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز و یاد آن روز عزت مسلمانان و خدای کاوان ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون
اعلام گد است **أن الله** آنکه خدای **یری** بزرگوار است **بن المشرکین** از کافران و مشرکان ایشان **و رسول** و پیغمبر او
بزرگوار است **فان یلتزم** بسوی آن که باز گردید از کفر و قدر **فهو** بسوی آن باز گشت **جی لکم** یعنی باشد شما از اقامت
بر آن **وان یلزم** و اگر باز گردید بپوشید که کفر نکند **فاغفلوا** آنکه بسوی بپایند که **عنه یخبري الله** نه آید
کنند که این خبر را بر بعضی نتوانید که از و نزدیک یا با او ستیزید **و یخبري الله** که **و یخبري الله** که **و یخبري الله** که
الیس بعد از در ناک در آخرت چون حکم شود تا آنکه از فرمود در باب بی خمن و بی گمانه که در حد پیغمبر کرده بود
و نقض عهد نموده بودند میگوید **إلا الذين** مگر آنکه **عاهدکم** عهد کردید با ایشان **بن المشرکین** از شرک
آورندگان **ثم یفصوکم** بسوی ایشان کم نکردند **شیئا** چیزی از عهدهای شما یعنی شکستند میان شما و **اولم یظنوا**
و یاری و هم نشستی نکردند **علیکم** بر قتال شما **أحد** یکی را از دشمنان شما **فأما تموا** ایستادند **بن الله** بسوی ایشان
عنه یخبري الله عهد ایشان را **إلى مدینه** تا مدتی که مقرر شد و ایشان را چون تا آنکه بر چهار ماه و بسوی مهلت مدید
إن الله بدو سستی که خدای **یحب المتقین** دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی و قیام است و اتمام شرایط
شیخ نصر آبادی فرمود که متقی را چهار نشانیست حفظ الحدود و الوفا بالعهود و الوفا بالعقود و القناعة بالوجود و بروری
نعمه یافته است **نظم** شریف ابو جبار نشان حفظ احکام شرح اول آن ثانیاً انجدهت بر باشد بر غیر از دو کار
عهد را وفا کنند و نیز هر چه باشد آن شود خشنود و چون حکم معاهدان شرک بین شد بر لب شرکان غیر معاهد مفرمان

فأما استلخ پس چون بلدد **الاشهر الحرم** ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قوی است
که آیه در شان معاهدان نازل شد و اشهر حرم چهار ماهه مذکور است و محرم با اعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم در دست
یا آنکه حرام بود در بی چهار ماهه تقریبی کفار معاهد و تقوی که از زمان نزول سوره کینه و از وقت تبلیغ انقضای عهد بعد
از استلخ ماههای حرام است اخذ ذی القعد و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها متقی کرد **فأما تموا**
بسوی ایشان شرکان را که عهد کرده آید با ایشان با عهد شما شکسته **خیث و یجی یوههم** هر جا که بایید در محل و محرم و **و یجی**
و بیکری ایشان را بسوی **و اخبروهم** و باز در او ایشان از طواف مسجد الحرام **و أقعدوا لهم** و بنشینید بر آن ایشان
کل من صد هر چه بر بعضی بسته کرد آید بر ایشان و اهما تا نشستن نشوند در بلاد و قری **فان تابوا** بسوی آن که گردان
شرک بایمان **و أقاموا الصلوة** و میای دارند نماز را **و آتوا الزکوة** و بدهند زکوة اموال خود و ازین هر دو عمل
تصدیق ایشان روشن شود **فأما سیبناهم** بسوی غلبه کنند با ایشان را یعنی دست بدارند از ایشان و راه دهد
تا هر جا خواهند **و ان الله** بدو سستی که خدای **عفو** است مگر کسان که گشته ایشان را **و یجی** و هر بایست
بدان ثواب و حساب بد ایشان **و ان احد** و اگر یکی از **بن المشرکین** از شرکان که تقریبی ایشان میاید که بعد از انقضای
اشهر حرم **استخارک** و بنشیند از تو **فاجزه** بسوی این سال او را و زینها رده **حتى یسمع** تا بشنود **کلام الله**
سخنی خدای را که فرستاد **ثم ابلغه** بسوی اگر اسلام نیارد برسان **أما منته** بخانه که موضع امن اوست و بعد از آن
با او مقاتله نماید **ذلك** این از دادن **یا تشفم** بسبب آنست که ایشان **قوم لا یعلمون** و روی اند که نمیدانند
خدا را و بعضی او نشنودند و این امان بایست تا بشنوند و در آن ندر و تفکر نمایند **کیف یکون** چگونه باشد استقام
یعنی انکار است و استیجاب یعنی نیست و چگونه تواند بود **للمشرکین** عهد میفرماید عهدی **عند الله** نزد
خدای **و یخبري الله** و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل **إلا الذين عاهدوا** مگر آنان که عهد
بسته آید با ایشان یعنی بی گمانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عهد بسته بود با ایشان **عند المسیح الحی** نزد
مجدد حرام یعنی در حدیقه که قریب است بکه مقلد **فما استقاموا** بسوی ما و امان که ایشان استقامت و روزه در **و یخبري الله**
بر **فما استقاموا** بسوی شما مستقیم باشید بر همان خود **لهم** برای ایشان **أن الله** بدو سستی که خدای **یحب المتقین**
دوست میدارد بر بعضی که از آن که بر عهد و پیمان استقامت و روزه **کیف** چگونه باشید بر عهد شرکان **وان یظنوا**
آنکه اگر ایشان ظن نمایند **علیکم** بر شما **لا یز قیوا فیکم** نگاه ندارد در دیب شما **الا حق** و **و یخبري الله** و نه وفای عهدی
یرضوکم خشنود میگردانند شما را یا **فأولهم** بر شما **و یخبري الله** و نه وفای عهدی یا سخنان شیرین
سیکون **و یخبري الله** و سوزان بر شند **فأما یخبري الله** و امان که دشمنان از ایشان باز بماند که نیست بیست
در خیال غرور و زبان دزدان **عنه** ای من غلام آنکه دشمنان از ایشان باز بماند که نیست بیست
بیرون اندازد و بر همان میامر کنند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد نمیامانند **و یخبري الله**
بدان که ندو بر کین **یا ایات الله** بدو سستی که خدای **عنه** بدو سستی که خدای **عنه** بدو سستی که خدای **عنه**
تطبیح حطام دینی کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و در طبع افتاده در صدر قتل مسلمانان
آمدند **فصل** بسوی اعراسی که در **عن سبیل** از طاعت خدای باز داشتند مردم را از زواج خانه خدای **انهم** بدو

کارا بشی برین و این را بیتی نقلست که در سال نهم از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عزم عروه بنول شد و در آن
حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی قتل الحال میکردند و چون فرمود رسید که صاحب کربلا بر میان اجتماع دست نهاد
عزیمت بر آن نمود و عطفون سازند ایشان بسبب سبقت و کثرت اعدا و وقت زانو کردی و بگویم طبع در وقتیکه کاس سوز
آید که **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گرویده اید **یا کفر** چیست شارب که بر روی اهل کفر درین **اذا قیل لهم انصرفوا** چون
گویند که برگردید **یا ایها الذین آمنوا** در راه خدای جهاد کنید **انا قلتم** کوان چنین و در آن کینه یعنی بر اثر
الی الاخر پس زمین از روی کاهلی باطل کنند و زود است و ثلث آن **ارضینم** آیا راضی شدید و غرضند کشید
بالحقن دنیا که در دنیا **یا ایها الذین آمنوا** از توای آخرت میکند و دنیا را بر آخرت مکن بیند **فما** پس نیست **شیء** شیء الحق
الدنیا خود داری از دنیا که در دنیا **یا ایها الذین آمنوا** در جنب روی آخرت و غنیم آن **الاقلیل** مگر اندک محقر و هیچ حاصل نبرد
از دست ندهد برای خوردن **مطمئن** شایع این جهان فانی و محبوب غنیمت این جهان فانی و غریب جزا که در دنیا فانی گردد
بغیر از فانی می رود **یا ایها الذین آمنوا** اگر بیرون نروید و بگریزید که از این جهان شد **لعلکم** غلب کند خدای شما **اعلموا** یا ایها
عزیز در دنیا یا آنکه دشمن را بر شایسته و دل بسبب از اسباب شایسته شادمانی و لذت و **و یستبدل** و بداند که دنیا **ما عوكم**
بقوی جز آنکه در این جهان برین و این جهان فانی و دنیا **و لا تضرکم** و نوزادین توانید شایسته چیزی می خورید و از نوازست از هر جا
رسول آورد که در دنیا عصمت اوست **والله** و خدای **قلی** **قلی** بر هر چیزی از تغییر و تبدل **قلی** توانست **الانصر** اگر نصرت
ندهید جزا و از دین باشد خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگیرد از دنیا و در ماضی فرو نگیرد از دنیا **فقل** **نصی** الله
بیرون رستی که نصرت کرد و او را خدای **یا ایها الذین آمنوا** آنکه که قصد بیرون کردن او کرد و کافران از آنکه حق سبحانه و او را در
خروج **کافی** **اشیق** دو عالم که دوم دو بود و نصرت داد **یا ایها الذین آمنوا** بوقتی که بیرون نروید و در **و فی القار** در غارت و در آن غارت
برای جمل ثور اطمینان در جانب من از آنکه عیسای صاعقی از ساعت جان و در آن وقت کسی را نجات نرسید و هات و اهل کفر
از نزل و از آن فارغ نبودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شب پنجشنبه غریب الیوم از شهر که از خانه صدیق رضی الله عنه
بر یافت وی بیرون آمدن بدان غارت و قیوم نمود و شب در آنجا بیدار بود و در دیوار کفار و طلب حضرت بیرون آمدن و در
خدا آوردند و حق سبحانه در آن شب درخت خیلان بر در غارت و در یابند و جفت کبوتر و شمشیر امر کرد تا آنجا آتشانه کوفه سینه نهاد
و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غارت تنید کافیل **مطمئن** ظنوا التمام و ظنوا العنکبوت علی خیر البیوت لم تنفع و لم تحم
القصة کفار و در غارت رسید بسبب آن حالات که دلالت بر خلوص مقام از انعام داشت منصرف غارت شد و صدیق رضی الله عنه
میگفت یا رسول الله اگر یکی از این شرکان در زمره خود نگاه کند هر اینها را بیند و بخواهد کاینات فرمود که ما ظنک با شریک الله
تا شما حق سبحانه از این حال خبر میدهند **لا یقول** چون گفت پیغمبر **یا صاحبو** مرا بخود **یا ایها الذین آمنوا** اندوه غمور **ان الله**
بلدستی که خدای **یا ایها الذین آمنوا** با ما است نصرت بر اهل مدینه و عصمت از عوادی **یا ایها الذین آمنوا** پس فرستاد خدای **سکینة** در حجة خود را
که سبب آرامش است **علیه** و رسول و اشهر است که بر صدیق رضی الله عنه فرموده **مطمئن** خواهد اول که اول یار اوست
بود و چون فرمود این عطار در باب نزول مکیه بر صدیق رضی الله عنه فرموده **مطمئن** خواهد اول که اول یار اوست
ثانی اشق از غارت و غارت اوست چون سینه شد و حق نزل بر او کشت مشکها و اهل بر او **و ابد** و قوت داد خدا
پیغمبر خود را **یا ایها الذین آمنوا** بلشکها ملک که شایسته **یا ایها الذین آمنوا** ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غارت

و محافظت او نمودند و یاراد ملائکه اندر دیدند و احزاب و مخین **و جعل** و گردانید **یا ایها الذین آمنوا** کله آنها که
شدند **السفلی** فرو تویند عیون هم که بر آنکه از ایشان صادر میشد خوار و بیقدار ساخت **و کلمة الله** و کلمه خدای یعنی
دعوت اسلام یا حق حید یا کلمه شهادت **هی العلیا** آن بلند و در رفیع قدر ترست **والله عزیز** و خدای عالست عزیز
که داند اهل و جید **حکیم** داناست خوار سازد اهل شرک را به مقصود از این قصه غار در اثنا امر فرمود بتو که گفت
که اگر شای کارها را جبار داری نکنید پیغمبر امن او را یاری کنر چنانچه در آن محل که با او یک کس پیش نبود و تمام صنادید
بقتل او برخاسته بودند پس باری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه افتاد و دست
و ما النص الامن عند الله **فطمئن** یاری این چنین و از خیل و سپاه و از میان کوفی بیامی و شاه هر گز یاری کم بر تو شود
هر که داد و افکنده بر تو شود **انصر** یا بیرون و در غارت تو **یا ایها الذین آمنوا** سبک باران **و یثقل** و کلان باران و غمرا
در خفاف و ثقال و ثقال است حاصلش آنکه مراد سوار اند و سپاه دکان یا سندستان و سپاهان یا جوانان و بر این یاد و در ایشان
و تو انکوان یا بیلاخان و متسلحان یا عزیزان و کفران یا انان و فریهان یا متفرجان و خد شکاران سلی رحم الله
میگوید سبک و جان باز کاب طاعت و کفران از انباشت مخالفت امام قشیری رحمه الله میفرماید که خفاف آنانکه از سبیل
شود ماسوی آزادند و ثقال آنانکه از بندش ماسوی آزادند و ثقال آنانکه بقیه تعلقات مقید اند در رجوع القی
آورده که خفاف و جمل و باند از کشتش عنایت بر او مسلول و در آمدن اند و ثقال ساکنانند بر او و در هدایت متوجهین
خفای شد اند و در هدایت جمل و در آمدن اند و ثقال ساکنانند بر او و در هدایت متوجهین
عالی و از بیرون کند و آنکه بیال اقبال میرد بدی بساط مشاهد ماسوی را طی کند مرد عارف چون بدان بر میرد
در دمی از غفلت می بگذرد سیر زاهد در دمی می بگذرد سیر عارف هر زمان ناست شاه در اسباب غرور کند که می
بپایه ضایع شدن ضیاع و بریشانی کارها این جهانی داعیه خلف از غرور توک داشتند حق سبحانه و عذر ایشان قبول
نکرد و گفت میرود و دید آنها که سبکد از بار مال و مال و آنها که کرانید با حال اشغال **یا ایها الذین آمنوا** و جاهد و جهاد کنید یا ایها الذین آمنوا
بما آتوكم من فضله و تهمید و سلاح کنید **و انفسکم** و بنفسها خود که مباشر کارزار کردید **یا ایها الذین آمنوا** در راه
خدای **یا ایها الذین آمنوا** این بیرون رفتن و جوی کردن **خیلکم** بهتر است مرشدا از خلف و تو که جهاد **ان کنتم**
تقاتلون اگر هستی که بدانید توای جهاد و عقاب خلف را آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در راه
بغزو توک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند تا بسمع اطاعت شوند و آن اکابر و ثقات
و انصار بودند و بعضی ضعیفان و منان و کوران آمدن افرمان خدای و حکم رسول و ابروهای فغیر اختیار کردند
و برخی دستوری لغات و خلف طلیلند و آنها ما نفاقان بودند و در شان ایشان نازل شد که **لو کان** اگر بودی
آنچه توایشان را بدین دعوت میکنی **عزما** خواسته دنیاوی **قریب** نزدیک بفرار کردن **و سفرا** قاصدا و سفری میانه
آسان **لا یقول** هر آینه بیرون نمیگردد بطمع مال و لکن **تجودت** و لیکن دور شد **علیهم** الشقة بر ایشان مسا
که بهشت قطع آن بایز کرد و **سجلفون** الله و زود باشد که سوختن خود را بخدای و این خبر از جهات قرآنیست که از تو
آنچه میگویند که چون از توک باز آیی متعلقان بطریق اعتدال فرود تو قسم یاد کنند که **لو استطعنا** اگر توانستیم سفر
کردن و استقامت داشتی **یا ایها الذین آمنوا** هر آینه بیرون نمی آیدیم **معکم** با شما و در واقعت و واقعت می فرودیم **یا ایها الذین آمنوا**

بها بدانی الحیوة الدنیا در دنیا کافیه بیا بسبب تقوی و شقت در جمع مال و حفظان و انچه بدیشان برسد از سبب
فرزدان و تنزه انفسهم و بیرون درو جانهای ایشان از ابرار بصورت بسیار و هم کافرون و ایشان کافرا
باشند یعنی بر کفر بیرون مال ایشان را دست گیر و نه فرزند بدار ایشان رسد چون بر آن کشد کردن کردن در بند
توان استیغره جستان از آن هم کند و آن لحظه که دست لیل از پای فکند نه مال بفرزاد رسد نه فرزند و بختیغرون بالله
و سکنند بخیر و بد بخیر ای انهم لمنکم که ایشان از جمله شاهان یعنی از اهل اسلام اند و ما هم منکم و نیستند ایشان از
شما بجهت ابطال کفر و لکنهم و لیکن ایشان قوم بقر قون و کوهی اند که می رسند از شما که با ایشان از فضل و کرم
آن نکند که با شما کار میکنند پس به تبعیت اطهار اسلام میکنند و بختیغرون بختیغرون اگر می بیند بناهی که بدل القاتون اند
کرد از قلعه یا سر کوه یا جزیره او متغارت یا غارها در کوهها یا سربدها او متغارت یا سوارچی که در آنجا سوارانند بخیر
اولو الله هر آنکه روی میکنند بدان از ترس شما و هم بختیغرون و ایشان می بیند بناهی که بدل القاتون اند
چون اسیر کش آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسمت غنیمت می فرمود ابوالمو الحظ منافق گفت صاحب خود را می
که صدقات شما را بر اعیان غنیمت دهد و کلن میرد که عدل میکند آیه آمد که و منهم و از منافقان من بزرگ کسی
هست که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقات گفته اند از این در شان این ذوالخویص یعنی
خر قوس بن زهیر که سر خواجه بوده فرمود آمد که بوقت قسمت غنایم چنین که حضرت بجهت تالیف قلوب می فرستاد
حظ وافر از غنایم بدیشان داد و بر آن طعن کرد یا طلاء غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه ازین فرستاده بود
و حضرت عامر آنرا بجهت کسی از اشراف عرب که امت فرمود جرات نموده با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت که اهل
یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویک ان اهل ان بیدل و آنحضرت صلوات الله علیه او را و قوم
او را مار قیظ لقب نهاد و در دنیا هیچ مذکور است که عمار بن ابی لهبه فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام شافعی در تفسیر خود
از ابو سعید خدری یعنی الله عزوجل میکند که من در غزوه آن حاضر بودم که مرتضی علی الله به ایشان قتال کرد و فضیل این
حکایت در جواب التفسیر قول یافت و گفته اند عیب کنند قسمت بقر قون فرمود که در قسمت غنایم طعن می کرد و تفسیر
جز تفسیر خود بوده جائز می فرماید فان اعطوا ای اگر داده شوند آنها از آن صدقات جدا بجهت دشواری ایشان باشد
رضوا بیسند آن قسمت را و ان لم یعطوا ای اگر داده نشوند از آن بجهت برادره ایشان اذ هم یخطون
ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند و لو انهم و اگر ایشان بیسند نه ما انهم الله آنچه در ایشان از اخای
قد جوله و فرستاده او را از غنیمت و صدقه و بدان می رسند کردند و قالوا و کونید حسبا الله پس است ما را فضل
خدا می سیوینا الله و در باشد که بدهد ما را اخای از فضل خود غنیمت دیگری و رسول و فرستاده او را
عطا کند ما را بیشتر ازین که ما را اعطا فرموده انالی الله بدستی که ما بخیرای راغبون باز کردیم و کاین و لم یل
دارند که از هر اینه این بهتر باشد ایشان را ازین که رضا بجهت سبب بجهت است و جوع دادن موجب محنت علی از ابرار
ادم قدس الله هم افعال میکند که هر که بمقدار بخوشی رسد از غم و ملال باز دست بدست رضا بدارد و جوعی که بکشا
که برین وقوع را اختیار نکند است و در همین معنی فرموده است انما یستویون بشتوابن تکه که خود را از غم زاده کنی
خون خوری که طلاء روزی نهاد کنی پس بیان مصادف صدقات میکند تا دانند که آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قسمت غنایم

کرده عین صواب بوده انما الصدقات جز نیست که صدقات یعنی زکوة الفتنه را می رسد ایشان راست و المساکین
و بیچارگان را ایام اعظم رحمة الله فرموده که فقیر است که سوال نکند بجهت آنکه کفاف حال نیندازد و زکوة امام شافعی
رحمة الله بر عکس اینست و قالوا لیکن علیها و دیگر می رسد که کفایت آنرا برین معنی جوعی که کسی بکشد در تحصیل آن و الوافه
قولیهم و قوی که بهم آورده شده اند لها ایشان یعنی اسلام آورده اند که اما لها ایشان خالص نیست بجهت تالیف
ایشان با اسلام ایشانرا محفوظ باید ساخت و مولف قلوب اشراف عرب بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نظر بر الفت
دلهای ایشان بدین حق و قرب اسلام امثال ایشانرا از غنایم چنین قسمت کل داد چون ابو سفیان و عقیقه بن حصین و ارفع
ابن جابس و غیر ایشان و چون سهم مولف قلوب بر او این لغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام با جماع صحابه مافوظ شد
و فی الزیاد و دیگر زکوة بر آن صرف کردست در کشادن کردنها بندگان از رقبه بندگان مراد بدست آید که در
از خود بیم بازی خود در آنجا بجم کتابت او را بکوة مدح باید کرد و الغار مبین و دیگر و ام داران مغفلی که بر آن
قوس گرفته باشند و در غیر مصیبت صرف کرده و فی سبیل الله و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای آنکه نفقه
کنند بر غاربان در ویش با سلاح خرد برای مجاهدان و گفته اند سلفین بل و در باطن نیز ازین جمله است و فی سبیل
و دیگر برای راه گذاری که از مال خود دور ماند باشند بی حیا برای این جماعت قوس کرده است زکوة را و فی سبیل
فرض کردن من الله ثابت از نزد خدا خدای و الله علیه و خدای اناست بمسحقان حکیم حکم کنند است
بقسمت بر وجهی که شاید و این نظر حق تعالی چون در قسمت کشاده هر کسی را آنچه می بایست داد
نیست واقع اندلان قسمت قسط بند را خواهی رضا خواهی صیقل آورده اند که خلاص و احباب و چون رفاه و سبک
و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه و سلم خالی نبود در خطا و لغو
بجینها که زیاده احوال آن نیست نسبت می کردند که گفت خاموش باشید که اگر بیستم آنحضرت رسد جمیع شمار سوا شوید
گفتند عجب کوشش شود دارد ما هر چه بخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگوشتن بخیر و بریکه گفته ایم یا و میگویند یا بختیغرون
بیوسته سخن نجوی کردی و اسم او مسلمانان را با منافقان در میان نهادهای چون او استمع کردند گفت محمل بودی سخن شوم
مانفی و اثبات هر چه می گوید بقر قول میکند آیه آمد که و منهم و از منافقان الذین یؤذون النبی انما یؤذون انفسهم
و یقولون و میگویند هو اذن او مردی خوش شوست که هر چه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشانرا که او اذن
خفی لکم شنوند چنینست شما را یعنی او اذن است نه بوجهی که شما از روی مذمت میگویند بلکه شنوند و قبول کنند
نیکیست بر من و الله تصدیق میکند خدا را در هر چه گفته و میگوید و یومئذ یلقون صلیق و صدق میکند و منافق و سخن
ایشان بقر قبول برساند بسبب خلوص نیات ایشان و رحمة و او رحمتست الذین آمنوا مرا نکسانرا که اطهار اایا
کردند منکم از شما یعنی نه نیست که بقول شما انا نیست صدق و کذب شما میداند امروده از روی کار او بر نمیدارد و از روی
بر شمارتی نماید الذین یؤذون و انا انکری از آن قبول و فعل رسول الله فرستاده خدا را انهم مرا ایشانرا است عقاب
ایم عذاب درد ناله در آخرت علقون الله سوگندی خوردن بخدای لکم برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند
لیؤذونک ناشاء را خشنود که در انداز خود و الله و رسول و رسول او احق سزاوارترند از من و انکه خشنود
سازند منافقان و بر این رسول را جوعی در اندازد و اخر رسول است و گفته اند خدا را و توحید صبیح دلالت بر تلازم

رضایان دارد یعنی خشنودی خدا و استخسار رسول است پس خدای و رسول را خشنود باید ساختن **کافرا**
مؤمنین اگر هستند و منازجانه که می بیند **اَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ آيَاتٍ تَذَكَّرُونَ** آنکه هر کس خلاف کند
با خدای و رسول و بار رسول او و از حد گذارد **فَانْ كَلِمَةً** پس می توان باشد و در **تَارِجَتُمْ** آنکه در **خَالِدًا**
فَمَا در حالتی که با وید باشد در **ذَلِكَ** آن خود در در **وَنَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ اَسْفَلَ سَوَابِغًا**
از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر می خیزند و بر سر سر و است بر سر سر
می گردند و بعضی از ایشان تنهای بودند که می بودی که مار آمد تا زبانه زدند و از آسمانی پیامی که سبب نصیحت می
شدی این آیه نازل شد **كَيْدُ الْمُنَافِقِينَ** کید میکنند منافقان **اَنْ تَقُولَ عَلَيْهِمْ** از آنکه فرمود شود بر تو
سُورَةُ سوره از قرآن **يُنَبِّئُهُمْ** که می آید از آن سوره و منازجانه و خود در **يَا قَوْمِ بَرِّئُوا** آنچه در در منافقان
از کفر و نفاق **فَلْيَسْتَفْزِزُوا** بگوای مجرای ایشان را که افسوس در آید امر تو به و تهدید است یعنی استیزان کنید که خدای
یافت و خبر آنست که برای تفصیح شما **اِنَّ** الله بدستی که خدای **مُحَرِّجٌ** ظاهر کند است **مُتَحَدِّثُونَ** آنچه را که در
میکنند از اظهار آن یعنی سوا و اخلاق و اوصاف که شمار است آورده اند که در غرض و بگو و در بحث بن ثابت با جمعی
از منافقان پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفتند و می گفتند به بنیادین مرد یعنی مجرای که می آید که حصارهای ایشان
یکروز و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر طاعت آنحضرت ظاهر شد با امارای رضی الله عنه گفت
آن قوم را در باب که بسوختند و از ایشان استفسار نماید که می گفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین می گفتند عمار
رضی الله عنه پیغام بر ساند و ایشان پیش آنحضرت آمدند و از خود می گفتند که من رسول می آید و با و می خیزد و در
باشد که کفیر است آمده **وَلَقِنْ سَاءَ لَكُمْ** و اگر بر سر می مجرای ایشان را که می گفتند **لَقَوْلِهِمْ** هر آینه گویند **اِنَّا كُنَّا** چنین
که بودیم که مجرای سافران **خَوْفٌ** خونی می گردیم در هر نوع از سخنان **وَلَقَدْ** و بازی می کردیم در آنچه می گفتیم **قُلْ بَلَّوْا**
ایشان را بر سبیل تو **يَا** الله آیه خدای **وَاَيَا** الله و بخوان روی **وَرَسُولِهِ** و بفرستاده وی **كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** که هستید
که استیزان کنید و استیزان ایشان را **لَا تَقْدِرُوا** عذر مگویند که اعتدال شما دروغ محض است **قُلْ كَفَرْتُمْ** بدستی که
اطهار کفر کردید بطن در رسول خدای صلی الله علیه و آله **بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ** بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید **اِنْ تَعْفُ** اگر
عفو کنید **عَنْ طَائِفَةٍ** از گروهی **مِنْكُمْ** از شما که تو به کنند و آن سخن بر سر مجرای ایشان که تو به کرد و از خود می خیزد و در
که شرف شهادت در آید و در حرم می آید **نَعْفُ** عفو طایفه دیگر را با **اِنَّكُمْ كَانُوا** بسبب آنکه
هستند **مُخْرِجُونَ** که آگاهان با صراحت بر نفاق **الْمُنَافِقُونَ** مردان منافق که سبب نفر بودند **وَالْمُنَافِقَاتُ** زنان
منافق که در هفتاد تن بودند **بَعْضُهُمْ** من بعضی برخی از ایشان از برخی دیگر در نفاق و شقاق **يَا** مومن میفرمایند
يَا مَنكَو بکار داشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم **وَسَيُؤْتِي** و باز می آید از **عَنِ** العرفه و از سبب آنکه
که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم **وَيَقْضُونَ** و قوای می بیند **اِيْنَهُمْ** دستها
خود را یعنی فرمودند از خیرات و صدقات یا از رفع بر آن دعا و مناجات و سلمی فرمود که از اجابت و صفا و ابرار
حاجات **تَسْأَلُ** الله ترک کردند فرمان برداری خدا را **وَنَسِيَهُمْ** پس فرکان است خدای ایشان را و باز داشت فضل
خود را از ایشان **اِنَّ الْمُنَافِقِينَ** بدستی که منافقان زن و مرد ایشان **هُمُ** العاصي **سُقُونَ** ایشانند پس روز قضا

از دایره ایمان **وَعَدَ** الله **الْمُنَافِقِينَ** وعده داده است خدای مردان منافق را **وَالْمُنَافِقَاتُ** و زنان منافق را
وَالْكُفَّارَ و ناکار ویدگان از مرد و زن **تَارِجَتُمْ** آنکه در **خَالِدًا** در **فِي** جهنم **يَا** حسنه **يَسْمِعُ**
آن آتش بر است ایشان را برای عقوبت **وَلَعَنَهُمُ** الله و در کفر خدای ایشان را از جهنم **وَلَهُمْ** و مرایشان را
در آخرت **عَذَابٌ مُّقِيمٌ** عذاب پاینده که انقطاع ندارد و در دوزخ عذاب می رسد دارند که آن تعجب نفاق و در **نَصْرُ**
ای که در دوزخ حال بد روزی در باطن آن نفاق افزونی در هر نیت شعله غم بیشتر است میسوزد در آن شعله که خود
كَالَّذِينَ ایضا خفا هستند شما مانند آنکه بودند **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی ام ماضیه **كَانُوا** **اَشْدَّ** **نَكْمًا** بودند
سخن نازشما **قُوَّةً** از روی قوت یعنی تن از شاقری بودند **وَالْكَثُرُ** و بیشتر بودند از شما **اِنَّ** الله **اَوَّلًا** از روی **اَلْ**
و فرزند از علی و فرزند ایشان پیش از شما بود **فَاسْتَعْمُوا** پس بفرمایند که گفتند **يَا** حسنه **بَنَصِيبِ** خود از لذت دنیا و دوزخ
مال و فرزند بهر مرد استند **فَاسْتَعْمُوا** پس شما نیز منع کنید بنصیب خویش از دوزخها **فَإِنَّ** **كَاسْتَعْمُوا** **الَّذِينَ**
چنانکه منع یافتند آنانکه بودند **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما **يَا** حسنه **بَنَصِيبِ** خویش **وَصَصَّكُمْ** و خویش کردید
و شروع نمودید در باطل **كَالَّذِينَ** سمیع خویش که گشتگان **خَصَّوْا** خویش بودند و چون رفتند **اَوَّلَكُمْ** آنکه
حِطَّتْ نابود و تها کشت **اَعْمَالَهُمْ** کورهای ایشان **فِي** **الدُّنْيَا** در دنیا که مال و فرزندان با ایشان و فاکر
وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بر آن ملأ مرتب نکست **وَالْوَلَدُ** و آنکه و **هُمُ** **الْمُخْلَصُونَ** ایشانند بانی زدگان در
دو جهان **اِنَّ** **يَا** حسنه **اَيَا** اینا مدد ایشان یعنی منافقان که بلات دینی مغرور و تحصیل لذات با قیله میجویند
يَا **الَّذِينَ** **مِنْ قَبْلِهِمْ** خصم عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند **فَوَيْلٌ** **لَّكَ** کوه نوح که بطوفان غرق شدند
وَعَمَّا و کوه عاد که بباد صحر هلاک شدند **وَتُحُودٌ** و قوم ثمود که بر جبهه میجویند و قوم **اِبْرَاهِيمَ** و کوه ابراهیم
که با انواع عذاب مبتلا شدند و خود به نیش پشه زهر هلاک جشید **وَالْحَالِ** **يَا** حسنه **وَأَهْلَ** **مَدْيَنَ** و اهل مدین که قوم شعبه علیه السلام
بودند که عذاب یوم الظلمه کشته شدند **وَالْمُؤْتَفِكَاتِ** و اهل دیهها از یوز بر شد یعنی قوم لوط علیه السلام که نوع هلا
شدند **اِنَّهُمْ** **رَبَّاهُمْ** آمدند به ایشان فرستادگان **مِنَ** **الْبَنَاتِ** **بِاجْتِهَادٍ** و روشن و دشمنها **اَدْرَسَتْ** **فَمَا** **كَانَ** **اللَّهُ** **بِشَيْءٍ**
تو خدای **يُظْلِمُهُمْ** که ستم کند بر ایشان یعنی در جرم بر ایشان عذاب فرستد و **لَكِنْ** **كَانُوا** ولیکن بودند ایشان **اَعْمَاهُمْ**
يُظْلِمُونَ که بر نفسها خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا ستم حق عقوبت کنند **وَالْمُؤْمِنُونَ** و مردان مومن **وَالْمُؤْمِنَاتُ**
و زنان مومن **بَعْضُهُمْ** برخی از ایشان **اُولَئِكَ** **بَعْضُ** دوستان برخی دیگر در تعاون و تناصر **يَا** مومن **يَا** مومن
میفرمایند بیکدیگر که ای مومن و فرمان بردار **يَسْتَعِينُوا** **بِالنَّكَرِ** و باز می آید از نذاری که کفر و کفر است **وَيَقِيمُوا** **الصَّلَاةَ**
و بای می آید از نذاری **وَيُؤْتُوا** **الزَّكَاةَ** و می دهند کوه را با داب متعلق بدان **وَيُطِيعُوا** **اللَّهَ** و فرمان می آورند
خدا را **وَرَسُولَهُ** و پیغمبر او را و همه امور **اُولَئِكَ** آنکه و **سَيُجْزِيهِمُ** **اللَّهُ** زود باشد که رحمت خدای بر ایشان **اِنَّ** **اللَّهَ**
عَزِيزٌ بدستی که خدای غالب است هر چه خواهد کند **حَكِيمٌ** داناست بوضع هر شی در موضع او **وَعَدَ** **اللَّهُ** **الْمُؤْمِنِينَ** و مومن
داد خدای مردان مومن **وَالْمُؤْمِنَاتِ** و زنان مومن را **جَنَاتٍ** **مُجَرَّجَةٍ** بوستانها **مُتَشَابِهَةٍ** و یکی و عدل داد ایشان را
الْاَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها **خَالِدِينَ** **فِيهَا** جاویدان مانند دران **وَسَاكِنِينَ** و ساکنین و یکی و عدل داد ایشان را
مسکینا **بَاكِينَ** و خوشی **فِي** **جَنَّاتٍ** **عِلَّالٍ** در بهشتها **بَايُنَ** **جَنَاتٍ** **عِلَّالٍ** در بهشت که چشمه تسنیم در آن

میسوز

و باشد با اهل در جات بهشت است امام نبلی کید که هر بیت در جنت که بوسه ها بر هر دو کفاره اوست **و رضوان الله**
و خوشنودی از نزد یک خدای مومنان **اَنْكَبَر** بزرگتر است از بهشت و نعم او بزرگتر است از جنت و منشا تمام
کلمات رضا حضرت عزت است و مودی بیل وصال و فوز لقاء و دلجلا اوست و محققان راه و هار فان آگاه را در
گاه و بیجا جز رضای حضرت الله مطلوب نیست **نظم** یکی خواهد از توجیه وجود یکی خواهد که از دوزخ شود دور
ولیکن ما شیخ ایم این و آن است رضای اهل خوشنودی است جو خوشنود کشتی در دوزخ عالم معین مقصود پس و الله اعلم
در احادیث صحیح و درست که حق سبحانه و تعالی فرمود که یا اهل الجنة کونید لیلک و نیا و سعد لیلک و الحی فی دینک پس فرماید که
خوشنود شدید کونید جیست ملا که خوشنود شوم و حال آنکه عطا کرده یا آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا کرده حق تعالی کرد
ایا بدم شمارا فاضلت ازین عطاها بهشتیان کونید آن چیز توان بود که ازینها فاضلت باشد خطاب رسد که فرود آید بر شما
خوشنودی خود را و هرگز بر شما نکی از رضوان معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلت نیست **ذلك** از خوشنودی
هو الفوز العظيم اوست فیروزی بزرگ که نعم دینی در جنت آن محقر بلکه بغیر بهشت با و آه او مخصوص است **ما انما**
النبي ابي جبريل الكفار جهاد کی با کافران بشمشیر **و المنا و فقیهین** و با منافقان با الزام حجت و اقامت
حدود بر ایشان **و اعظم علیهم** و درشت باشد با ایشان در جهاد و محابله کی **و ما انهم جهنم** و بزرگتر است هم اینها که دوزخ
و یسیر المصیر و در بار کشت دوزخ آورده اند که حق تعالی غرور بولک جلا پس سویل بر دوزخ کوشی سوار از
جانب قیام بدینه آمد و از برای تنفر مردم از آن سفر کفت اگر آنچه محمد آورده حق باشد من ازین دوزخ کوشی که بروی سوارم
بر شما بشم سیر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت خیر علی علیه السلام رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید بحضور
از آن مقاله سوال کرد جلاس سوگند یاد کرد که نکفت ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان
که صدق سخن من از آن معلوم گردد و حق سبحانه و تعالی فرستاد که **يُحْيِيهِمُ اللَّهُ** سوگند بخورند بخدای که طلق **ما قالوا** نکفت از آن
سخن را **و لقد قالوا** و هر آنکه نکفت **كلمة الكفر** کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شکی آوردند در کلام سید المرسلین
و کفر و کفر ظاهر ساختند بعد اسلام بعد از اظهار اسلام و **هو** و قصد کردند **بالميل و لا یکنی** نیافتند و مقصود ایشان
خراج بغیر علی علیه السلام و اهل بیت را بود از زمین به آنکه تاج سلطنت بر سر ایشان بی نهند و او را بپادشاه
بردارند **و ما نفعوا** و کینه نداشتند با رسول و مومنان **الا ان اغنیهم الله** مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را **و رسوله**
و فرستاده او **من فضله** از فضل و تکی خود یعنی اهل بدینه محتاج و تنگ میشد بودند چون قدم مبارک حضرت خیر علی
الله و سلام علیه بر اجاز رسید برکت آنحضرت عباد بسیار و بدست ایشان آمد و فوا کوشیدند پس موجب علا و توفیق یافتند
مگر آنکه مستغنی شدند و کوشیدند جلا کشته شدند و حضرت فرمود تا دوازده هزار دردم بوی دادند و فوا کوشیدند و دوا
هزار دردم زیادت بر دیت بود و آن از فضل و کرم رسول بود صلوات الله و سلام علیه اینجا بفرماید میگوید که سبب این کینه و دشمنی
نیست مگر آنکه توانگری **و ان یخوفوا** ای کوفه بر کشتن از نفاق **یک** باشند آن بزرگتر **خیر لهم** بهتر مرا ایشان را و **ان یخوفوا**
و اگر برکردند از توبه و مصیبت باشند بر نفاق **یَعْلَمُ بِهِمُ اللَّهُ** عزاب کند خدای ایشان را **عذاب الیم** عذاب دردناک
فی الدنيا در دینی بکشتن **و الاخری** و در آخرت بسوختن **و ما هم فی الارض** و نیست ایشان را در زمین **و یولی دوزخ**
که دست گیرد **و لا یصیر** و نه یاری که عذاب ایشان باز دارد متعولست که جلاس بعد از نزول آیت توبه کرد و از جلا عاصیان

است

محسوبت آورده اند که تعلیه انصاری که از زهاد صحابه بود یلا زست حضرت در حالت صلوات الله و سلام علیه آمد و در خوا
مود که از خدای تعالی در خواهد او را توانگر کرد اند جز این آنحضرت او را پسندد که ازین ملامت و دگر سودمند یافتند
حضرت صلوات الله و سلام علیه طیار از خدای درخواست تا او را بدخواه او مال دهد القصد تیرد عابد و فاجابت رسید
حق تعالی بر کوه سفندان او برکت کرد تا سر کی در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی بپایه آورد و از اقامت نماز جماعت محرو
شد و چون روز آدینه بی تو اوست آمد بالاخر از آن نیز باز ماند و چون اهل صدقات ازین حضرت سید کاینات علیه افضل
الصلوات و اهل النجیات و التسلیمات بنزدیک وی رفت و کوه طلبید محبت مال و دیوانه داشت که از زمان نبوی علیه الصلوة
و السلام هر کشتی کرده کفت این که محمد را می طلبید خبری است بر کوه نژاد و خبر به پیغمبر رسید محبت کشته شد و این آیت نازل
شد **و انهم** و از اهل نفاق **من عاهد الله** کس هست که با خدای عهد کرده که **ان یمنی** اگر بدهد خدای مال **من فضله**
از فضل خویش **لنصفه ثمن** هر آنکه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم **و لنکونن** و هر آنکه با شتم تصدق **من الصالحین**
از جمله یکان و شایستگان **فیما اتیمهم** پس آنست که بپاداش از مال بسیار **من فضله** از فضل و کرم خود بخدای اید
بخشید که آن بپای خوشنودی ندادند **و یقولوا** و روی برگردانید از عهد و پیمان **و هم یفرضون** و ایشان اصرار میکنند
از عهد و پیمان **فاحقبهم** پس ازین در آورد آن عمل وضع زکوة ایشان را **انما قانی فلی یهیم** نفاقی تنگی در دلهای ایشان که
باقی باشند و اهل نفاق **الیوم یلقون** تا روز که به بینند عمل خود یعنی جز آن را و آن روز قیامت باشد **بما اظفوا الله**
بسیب آنکه خلاف کردند با خدای **ما عطف** آنچه وصل کرده بودند از تصدق و صلاح **و ما کانوا** و بسبب آنکه بودند که در حق
کذبون دروغ گفتند **الذین یقولوا** ایانی داشتند مخالفان و من **ان الله یعلم** آنکه خدای میداند **سیرهم** آنچه پیمان
ایشانست از نفاق و عهد و پیمان **و یخوفهم** و آنچه را از میکوشید با یکدیگر که ازین زکوة جز بدست **وان الله** و آید
که خدای **ملکم الغیوب** دانند نهانها و پوشیده ها است درین آیت تقدیر عظمت است مگر اندیشه عسایر و جودانی که
مبین در روی این و آن چون میانی می بیند نفست که حضرت پیغمبر صلوات الله و سلام علیه بر اصحاب و بر افاق و امانت در بجهت
تبول و غرض خود و صدق و صدق ازین می هر چه داشت بیاید و فارق رضای الله عنده نفسی از مال خود تصدق کرد و دوز
النورین یعنی از عهده سید شتر چهار سببه و کل و هزار شقال طلا نزد پیغمبر آورد و علی بن حنفی الله عنه چهار صد و قیبه طلا
یا چهار هزار دردم صدقه نمود و هر یک از این عباس و طهم و سعد و عباد و محمد و سلم و رضی الله عنهم مبلغ مال آوردند و این همه نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع شد و از آخر تمام بر عری صد و سق خنک که دوازده هزار و چهار صد تن باشد در بجهت آن لشکر داد و ابو عقیل انصاری
صاحب خنک آورد کفت اشب تا صاحب بخت مردم آید از جاه کشید ام و د و صاع خنک با جری بنی دلا و اندکی بر آ عیال خود ملاقات
و دیگر بر آورد ام حضرت فرمود تا آن صاع خنک را بر بالای دیکر صدقات که صحابه آورده بودند نهادند منافقان افان و زو
غیر کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بر دادند و خدای و رسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بپاد
مردم دهد از صدقات چیزی نیست ندانند نازل شد که **الذین یلمزوا المطوعین** آنانکه عیب میکنند از پیروان دهنندگان **یا من**
المؤمنین اگر کویکان **فی الصدقات** در داد صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که برانست سید هدیه **واللین لا یجوز**
و آنان را نیز عیب میکنند که نباید **الا یخفد هم** مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی ابو عقیل را که میگوید خدای رسول از صاع
او مستغنی است **و یخفون** **منهم** پس افسوس میداند از ایشان یعنی خیر می کنند با ایشان **سبحی الله** **هم** جز اهل خدای

میداند

اصلا در ان حدیث اقله نمی رود غریزی می رود که هر کس بداند بخرد و بپسندد و انا بود او وارد شود و از حق تعالی امارا
بخزند و بیعوب مادا ناپوده امید است که از درگاه کم رد نکند و در نقحات الامتی از او بود و روز بخانی نقل میکند
نظم تو بگویم از امر لایکی دیدی آنکه بیعید بخردی تو بفران و بیعید همان رد ملک آن خود پسندیدی
و در حقیقت این بیع و شری و پیمان آنکه خود را مشتری گفت و مایه و مایه و نفس و مال را با یکدیگر اختصاص داد و در این
در باب بعد اخل نکردند گمان و محققان و اعیان و عیب و اشارات غریب هست بعضی از آن در جواب امر التفسیر است
تخریب یافته **بلیت** هر که خواهد گزید و بدوی کو تا مشایخ آن کلماتی و بعد از پیمان مشتری پیمان با الله اکثر
میکند و میگوید **بِقَائِلُون** کار او میکنند این مومن که نصرا ایشان خریدن شده است **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه
خرای و طلب رضای و **فَيَقْتُلُونَ** پس کجای میکشد دشمنان را و **وَيُقَاتِلُونَ** و کجای کشته میشوند بر دست ایشان
وَعَدًا عَلَيْهِ و عدا داده است خدای ایشان را برین بیع و شری و عدا دادنی **حَقًّا** ثابت و باقی که خلاف نیست در این
فِي التَّوْبَةِ وَالْإِجْرَاءِ و التوبه در این کارها دلیل است بر آنکه اهل توبه و انجیل مامور بوده اند و قتال **وَمَنْ أُوْفِيَ بِهِ** و
کست وفا کنند تو بعد خود **رَضِيَ اللَّهُ** از عجزی که کردی است و کرم خلق در و عدل روان دارد **فَمَا تَسْتَشِيرُوا** پس
شما دمان باشید **يَتَّبِعُكُمْ** بخرد و فروخت خود **الَّذِي يَأْتُمُّ بِهِ** آنکه مایه کردید و آن **وَذَلِكَ** و آن بیع **هُوَ الْقَوْلُ**
الْعَظِيمُ اورستکاری بزرگست در مدارک از امام جمعها حق رضی الله عنه نقل میکند کجای مومنان قیمت شما
نیست الا بهشت پس مغر و شید خویش را الا بدان یعنی خود را بمتاع غر و ردی مغر و شید قیمت شما باقی نفعیم
جاودانی است و در مشنوی آورده **بلیت** خویش را شناخت سکین آبی از فرونی آمد و شد در کجی
خویش و آبی از آن فروخت بود اهل حق خویش را بر دلی و دخت **التَّائِبُونَ** مومنان باز گردیدند که
از عاصی باز رجوع کنند کان بحق سبحانه تمامی **الْقَائِدُونَ** برستندگان حق باطنی یا قایم بشرایط حضرت **الْحَامِلُونَ**
سائندگان حق باطنی بخدمت ایشان رسد از سوا و یا شایستگان نعم اللهی در هر خط و طرفة **الشَّائِحُونَ** روزه
داران یا سایر کتندگان طلب علم یا پیروی آیندگان از بادی نفس و دوزندگان بر منزل انس **الْوَكُوفُونَ** و کوع کنندگان
در نماز یا خضوع آریندگان بر درگاه و نیاز **الشَّائِحُونَ** سجده کنندگان در طلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات
الْأَيُّمُونَ بالمعروفی فرمایندگان بمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم **وَالْقَاهُونَ** عن المشرك
و باز دارندگان از کفر و معصیت و از تکاب بدعت و لو ثمانیه است یا بر امتضا دیمان امر و فی چون ثببات و
ایکار یا محبت جمع میلان امر معروف و نهی منکر که کویا شی و احادند و هر یک با دیگری باید که منضم باشند **وَالْحَامِلُونَ**
و نگاه دارندگان **يُحْدِثُ اللَّهُ** مرا حکم خدا را و سلی گویند که ما دارندگان او را و او را بر جوارح و قلوب
و اسرار و ارواح **وَيَتَّبِعُوا الْمُؤْمِنِينَ** و دشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوفند وضع مظهر دلیست بر آنکه
ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و محارف بشره یا اشارت بتعظیم و تکیه بر آن آورده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم بعد از زیارت قبر خود گویند کان فرمود که دستوری طلبیدم می آید از ایشانست و این آیه آمد که **مَّا كَانَ**
صحیح نباشد و او نبود **لِلنَّبِيِّ** من غیر او **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه گویند اند **إِنْ تَسْتَغْفِرُوا** آنکه طلب آمرزش کنند
لِلنَّبِيِّ برای شرک آریندگان و گفته اند پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ابوطالب در مرض موت بعد از آنکه از ایمان او توبه شد

فروید طلب امرش کند برای تو مادام که مرا منع نکنند از آن وبعد از وفات وی برای وی استغفار میکردی و چون دانستند که حضرت بجهت ابوطالب امرش مطیعند گفتند ما جز از برای ابا و اقربا خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الله علیه علی برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر برای عم خود استغفار میکند آیه آمده که در اینست غیر و مومنان و اگر برای اهل شریک تو طلبند **وَلَوْ كَانُوا** و اگر چه باشند آن شرکان **أُولَئِكَ فِیْ** خداوندان قرابت **مِنْ نَبِیِّهِ** مائیتانی از موان که دروشن شد **لَهُمْ** دریشانرا **أَنَّهُمْ** انکار بابت شرک **أَفَحُكُمَ الْجَحِیْمُ** ملازمان دوزخند **وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِیْمَ** و نبود امرش خواستن ابراهیم **لِإِبْرَاهِیْمَ** انبیا بدو خود **الْأَقْرَبُ** مکران برای او کردن و حال که در وقت مناظم **وَعَدَهَا إِيَّاهُ** وعده کرده بود پدر خود آنجا که گفت ساستغفر لك ربی و پدر یاسع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مردی که من ایمان آورم پس وعده استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که من طلب غفرت کنم برای تو وقتی که بگویی **فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ** پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم **وَأَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ** انکار او دشمن است من خدایا را یعنی بگفته بود و توفیق ایمان یافت یا بوی معلوم شد و روا که از ایمان نخواهد آورد **تَبَيَّنَ لَهُ** بنماید کرد از و قطع استغفار نمود **إِنَّ إِبْرَاهِیْمَ لَأَوَّاهٌ** بدست که ابراهیم بسیار آه کند بود گفت از وقت قلب و کثرت تراحم **أَوْ حَلِیْمٌ** در کار بود عجزی که بدی گفت لادخلك و او جواب میداد که ما منغیر لك درینست پس جدا بنه ناله نمیداد و هر سوله و مومنان می گفت که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بران موافقتی اند و **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا** و نیست خدای که قوی را ضایع و بنیاه گرداند یا ایشان را بگوید جناحه اهل ملائک را **بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ** بعد از آنکه راه خود ایشان را با سلام **حَتَّىٰ تَبَيَّنَ لَهُمْ** تا وقتی که روشن گرداند بر ایشان **مَآقِفُهُمْ** احوه واجب است که از آن بر وی کنند و گفته اند این آیه در شان جمیعت که قبل از تحویل قبله در گذشتند بایشان آنکه خراسان اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند کف نیست **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای **يُكَفِّرُ** بهد چه چیزها از احوال او و آخر ایشان **عَلَيْهِمْ** و انماست **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای **كُهُ** مرواست **مَلَكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** بادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کرد بی مافی و منازعی **يُحْيِ** زندگ گرداند مردگان را **وَنُفِيتُ** و بمیراند مردگان را **وَمَا لَكُمْ** و نیست شمارای مومنان **بِرَدِّ** و **إِنَّ اللَّهَ** بحر خدای **بِرَدِّ** کار سازی **وَالْأَصْبَحُ** و نماز و مدد کاری و میباید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدایا بر او سستی کنی که شمارا یعنی وی متولی امری نیست که حکم عفا از شما دفع کند و جز او یاری که خدا را شما باز آورد **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ** بدستی که توبه بدیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت **عَلَيْكَ** و پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در خلف پایبان توبه بدیده حضرت پیغمبر علی الله علیه و سلم میکند از تقلا بدو ب کمال ایضا **لَكَ** الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر یا عشت است بر توبه یعنی محکمی نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کسی را مقایست که ما دون آن بنسبت وی مقصود خواهد بود پس حق باد و نکاحی است که از آن توبه ملازم باشد و بیش بعضی وانی لا استغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت علی الله علیه و سلم نیست چه توجا حضرت پیغمبر خود تصور نمود پس علی رحمه الله گوید که توبه پیغمبر برای آنست تا مقدمه توبه است باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بوجه نقل بر در بدیرفت خدای توبه را از پیغمبر و **وَالْمُحَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ** و ملازمان و انصار یعنی جمع از ایشان که کاهه و ناله

مرفوعه بول و بطبع نبعاد **الذين اتبعوه** آنانکه پیروی کردند پیغمبر را **في ساعة العسرة** در زمان محنت و تنگی
لشکر بول را جیش العسرة یعنی کفایت بجفت آنانکه عسرت عظیم بود درم که بده تن یک شتر داشتند و در نوشته که
دو کس روزی یک خر مابری بودند و در آب که با وجود قلت مراکب شتر را می کشند و بر طوایف اجواف و احاد آن
دهان خویش ترمیم میکنند و هوا بگفت کرم میکند شتر پس حق سبحانه و تعالی می کند که درین زمان تنگی ثابت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بود **من بعد ما كان** از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت **يخرج** میل کند و از جای بیرون **قلوب غریب** دهان کرم
منهم از ایشان یکی را بران رسیده بود که حجتی از جهاد باز کردند از متابعت رسول صلوات الله و سلامه علیه دست باز دارند
بواسطه شدت و مشقت **ثم تأت عليهم** پس خدای در گذشت از آنکه که قلوب ایشان از شدت بر ایمان بل کرده بود **ان الله**
يهدى بدستی که خدای ایشان **رؤف** بسیار دافعت است چون توبه کنند **رجيم** مهربانت بقتضای بر ایشان **و على**
اللائمة الذين ظلموا و دیگر توبه دار و بخشید بولن من که باز پس شدند یعنی خلف کردند از عزم و ایمان ایشان و خوف
بر حکم الهی بود قبل این سبق ذکر یافت که هم کعب و هلال و مراره در تاریخ افتاد حضرت رسالت بنا علیه صلوات الله
حکم فرمود که کسی با ایشان کالمه و محالطه نمایند و بعد از چهل روز فرمود که از زمان خود دور شوند و در هلال بخند
و که مردی بر وضیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر میان تنگ آمد **حتى اذا صاقت** تا وقتی
که تنگ شد **عليهم الارض** بر ایشان زمین **بما ربحوا** با وجود کثافتی که و این کنایت از شدت حیرت و
نهایت بر ایشان است **فصاقت عليهم** و تنگ شد بر ایشان **انفسهم** دهان ایشان از بسیاری عجز و
عجزتگی که فرج و انس را دران راه نبود **وظنوا** و دانستند **ان لا ملجأ** آنکه نمانی نیست **من الله** از حتم خدا
الا يئس مگر بوی و آس و زش خواستن از کرم وی **ثم تأت عليهم** پس چون در زمان دور و بیچارگی خود داناشدند و توبه
توبه داخلای ایشان را **التوبوا** تا توبه کردند و چون باز گشتند و مقرر است که تا او توبه توفیق ندهد و توبه
قبول نکند تا توبه هیچ تائب درست نیست **نظم** که لطف تواری نماید نخست هم توبه شکسته است و هم ایمان
چون توبه بامید بفرقت است تا توبه بپذیری نشود توبه درست الفصیح بعد از بجا و روان که فرمودند و توبه
ایشان بپذیرفته گشت **ان الله** بدستی که خدای **هو التواب** اوست قبول کند توبه را تا پایان **الرجيم** شقظ
برست بر ایشان **يا ايها الذين آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید و مومنان بنسبت از خدای و مثل این فعل که مخالف امر باشد حایریت میکنند
و كنوا مع الصادقين و باشید با راست گویان در افعال خود چون که بر سالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر و باطل
یاوردند و بسبب راستی که من صدق بخاد و دل بجات یافتند **نظم** از این خطب با اهل کابین است یعنی ای که ویدکان بوی
راستی خویش نهان کن کرد بر غزاست زبان کن کرد و گفته اند این خطب با اهل کابین است یعنی ای که ویدکان بوی
و علی علیها السلام بر میدار مخالف محمد صلی الله علیه و سلم و باشید با صادقان که اهل باخار و راست بزرگوار و مند
ما كنوا مع المنافقين و نمانید با اهل **الذين هم باطن** و **من حوهم** و آنانکه کرد ایشان را **الذين هم باطن** آنانکه
خلف کنند و باز پس روند **عن رسول الله** از حکم رسول خدای یعنی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن
بجهت قرب بود و معرفت ایشان بخرج آنحضرت بطرف بول و **لا یزعموا** و فرستاد ایشان را که رغبت کنند بنها
خود **عن نفسهم** از نفس وی یعنی خویشی بدارند و خود را بر طرف داران از کشیدن آن رنجاکه او می کشد و نیست

که ابو خیمه انصاری رضی الله عنه در زمان بود بعد از چند روز که از غزیه رسول صلی الله علیه و سلم یک شتر روزی بخا
خود در آمد و آن روز غایت کرم بود و او دوزخ داشت زبان وی هر یک در عیشی نشسته بودند و آنرا و فیه
و آب زده و کوزه های آب سرد می ساخت و طعمای نیکوترین می نمود ابو خیمه بر در پیش پایستاد و در زمان تنگی
آن تنگی ملاحظه نمود گفت روایا شد که رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه در میان شدت حرارت و باد کرم
در زمان ابو خیمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و باز زبان خویش و خوشبوی معاشرت کند بخدا
سوکند که در هیچ عیشی نیاید و ازین طعام و آب بخورم تا زمانی که بدان حضرت محی تشوم پس اندک روزی بر داشته روی
براء آورد و در منزل بول یک عسکری را از او ملحق شد **ذلك** آن و جوب تاعت و ترک تخلف **بأنهم** بسبب آنست که
ایشان چون با رسول باشند **لا یصدیقهم** فرستاد ایشان را **طما** تشنگی **ولا تقصروا** و در عجزی **ولا تحضروا** و در سستی
فی سبیل الله در راه خدای **ولا یطعنون** و فسرند **موطنا** مکانی از آنکه کفار و کفار اسب یا کف شتر یا بهر بابها
خود سپردن که **یغیظ الکفار** بخشم آرد کفار را **ولا یبالون** و نیابند **من عذرتهم** از دشمنی هر بافتی
از فضل و عفو و کس و اس و هر میت و جناحت **الا کتب لهم** مگر نوشته شود بر آ ایشان **به** بآن **عمل صالح** کار کار
شایسته یعنی هر یک از اینها که بدیشان رسد بحق ثواب شوند ابو عباس رضی الله عنه فرمود که بهر توبه که از دشمنی
ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می نویسند **ان الله** بدستی که خدای **لا یضیع** ضایع نمی گرداند
و تبا می کند **أهل المحسنین** مردنیکو کار را یعنی بجاهلان را **ولا یفقدون** و نفقه نکند **نفقة صغیر** نفقه
اندر و خرد چون علامه تا زمانه افضل اسی با صاع خربای که در هفتاد و پنج امانت **و لا یفقدون** و نه نفقه
بزرگ جنبانم و خورین و عبد الرحمن عوفی رضی الله عنه دادند **ولا یفقدون** و قطع نکند در سیر خود **و ادبا** هیچ
آید و میل و امر از زمین است یعنی هیچ را قطع نکند **الا کتب لهم** مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشته
از برای جیت **لیخرجهم الله** تا جازاد خدای ایشان را **أحسن ما كانوا** نیکوترین آنرا که در راه حق **یعملون** عمل
می کردند و چون احسن را جازاد جازا حسن فی بدن الحاق کنند بجهت توفیق امر و نیکوترین آنرا که در راه حق **یعملون** عمل
غازی را هر طاعت باشد و یکی از هر نیکوترین توفیق تعالی از ثواب عظیم دهد و نه صله و نذر دیگر را بطیف الایات
کند و هر یک را بر آن ثواب دهد تا کرم او بنسبت مجاهدان بر هر کس ظاهر گردد **بیت** مجاهدان شرفیخین از آن دارند
که در غزاه کوسعی بر میان برفت آورده اند که چون انواع تهدیدات در بلب مضطغان نازل شد و موانع چارم شدن بران
که چون غیر مجاهد بر آید تمامی توبه می شوند آید **و ما کان المؤمنون** و دو نیست و نشاید و موانع را **لیفرروا**
آنکه بیرون روند **فما کان** همه ایشان به امر عیشت محلی ماند **قلوب غریب** پس بر این برون نروند یک کس یا دو تن
یا بیشتر **من کل فرقة** از هر جمعی که **منهم** از ایشان مراد قبیل و اهل بلد اند **طائفة** گروه اند که بجا دو باقی توقف نمایند
لیتفرقوا تا طلب دانش کنند **فی الدین** در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویت که مراد اصحاب حدیث
و لیفرقوا و تا میر کنند **فما کان** و مراد از **اذا جئوا الیهم** چون باز گردند از غزوه و بسوی ایشان **لعلهم**
یجدون نیابند که ایشان حله نمایند از آنچه میم کرده میشوند از آن **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گردید آید
قالوا الذین کارزار کنید یا آنانکه **یلونکم** نزدیک شالند **من الکفار** از ناکر ویدکان مثل یهودی که در حوالی ایشان

و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه است و بر هر تقدیر بقتال کنند با دشمنان
نزدیک **و یجیدوا** و باید که بیایند کافران و فحش کنند **فیکر علیظ** در شام و شتی نسبت خود یعنی در مقام قبل
از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه **و اعلموا ان الله ویرائکم الخ** و بدانید که خدای تعالی
با برهین کاروانست بحفظ و اعانت و نصرت در قوت و حاکم و مست که حق بجانبه و موافق باقتال کفار اقرب میفرماید
و هیچ دشمنی از نفس اماره کافرت تر نیست و نزدیکترین دشمنان بتواست اعدا و کون نفسش التي با برهین
بی و قتال او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی و انصبی نماید و الیه الاشارة فی المثنوی **نظم**
ای شاعر کشیم باختم برون مانند از و خصمی تر در اندرون قد جفا من جهاد الاغیر این زمان اندر جهاد اکبر
سهل مردی دان که صفا بشکند مرد آزادان که خود را بشکند **و اذا انما اولت و چون فرستاده شود سوره پاره**
از قرآن **ثم من یقول** پس از منافقان کس هست که کوبد بمنافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا باضعف آن مؤمنان کوبد
انکم زادن کیست از شما آنکه بیفزود او را **هذه** این سوره ایماناً که روید یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان
او را زیاده کرد **فاما الذین اسوا** پس اما آنکه روید اندر برستی **ثم اذ انکم** و ایتلی و ایت کرد این سوره ایشان را یعنی
و نبات در دین تا چون زیاده شد علم ایشان بر واسطه نزدین سوره و ایمان بدین سوره منضم گشت بایمان
ایشان سوره های دیگر **ثم یستبشرون** و ایشان شادمان میشوند جزو آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه
ارتفاع حال ایشانست **واما الذین اسوا** و اما آنکه **فی قلوبهم مرض** در دلها ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد
و بغض اسلام است **ثم اذ انکم** پس زیاده کرد آن سوره ایشان را **یجسسون** شکی مضموم بشک ایشان یعنی در
سوره های دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بلان شک تا بغیر و دیگر ایشان بر کفر و **و اما**
و بر دین یعنی احکام یافت از صفت در ایشان تا وقتی که بودند **و هم کافرون** و ایشان کافران بودند و **و لا یؤمنون** آیتها
فی بینة این منافقان **انهم یفتنون** آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و غط و غیر آن یا نفاق و کفر
ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان **فی کل قادم** در هر سالی **ثم اوتوا** و بکار یاد و بار **ثم لا یؤمنون** پس تو بر می کنند
از نفاق **و لا هم یله کون** و نه من میگیرند **و اذا انما اولت و چون فرستاده شود سوره** از قرآن که درین عیب ایشان
مذکور باشد **نظر بعضهم** نظر کنند برخی از ایشان **الی بعض** بسوی برخی دیگر یعنی بجهنم بیکدیگر را اشارت
کنند از روی انکار و تحریف بدان سوره یا از راه خشم و بخت یا استعجاب و عجب خود یا بتعجب از عیون ایمانی که بتبرکات و احادیث
و بایر کونین **ثم یجسسون** آیتها و بیتی که از مسلمانان شمارا اگر مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند اقامت کند و اگر
نه بیند بر خیزد **ثم انصر** پس بر خیزد از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم **و قال الله** بگوید خدای **قلوبهم** دلها ایشان
از هم فراتر یا قبول ایمان واضح است که از قبول بیگوییها این کلام حینت و اختلاف دارد یعنی بگوید خدای **و اما**
ایشان را از چیزهای **ثم** بسبب آنکه ایشان **ثم لا یؤمنون** و روی آنکه در نمی یابند حق و فهم نمیکند **فقد جاءکم** که
هر انبه بدستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان **رسول** فرستاده حکم خدا **من انفسکم** از شما یعنی از جنس شما درشت
تا بواسطه جنسیت مخالطه نماید و فاده و استفاده و وجود کبر و یا آمد بشما ای اعراب و سولی از شما سکر بلغت شما
یا از قسله شما ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم رفته و

پیوسته بود بدان و در قراة شاده من انفسکم یعنی فاختواند اند یعنی از فاضلترین و شریفترین شام در نسب و هم در
ثم یجسسون دشواری برو **و اعینکم** آنچه در رنج افتید بدان و بعضی بلفظ عزیز و قهر کرده اند و آنرا صفت رسول
داشتند و معنی علیه ما عنتم را بریز فرود آنکه بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتدال آن بروی است و روز قیامت که بشما
تلاک آن خواهان بود و درین حق گفته اند **نظم** نماید بصیایان کسی در کوه که دارد چنین میدی پیش رو
اگر دقت از کنه پاک نیست جواهر خواست بود پاک نیست **ثم یجسسون** صفت دیگرش این که بر صیاست
بر اسلام **ثم یجسسون** بکی ویدکان **و قوف** **و جسر** مهربانست و بخشاید حق سبحانه و تعالی پیغمبر را اینجا
بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر را خود را فرمود که بالناس و قوف و جسر و در باره وی گفت یا مؤمنین و
رجس و یک وجه تفصیل آنحضرت بر این است که دیگر علیه و علیه الصلوات و السلام اینست **فان قولوا** پس اگر بگردن منافقان
از یاری و هواداری و خلف نمایند از زمین بر داری **فقل** پس تو بگو **حسبی الله** بسند است من خدای که شهادت
کفایت کند و مرا بر غالب سازد **لا اله الا هو** هیچ معبودی بحق نیست مگر وی **علیه توکلت** بروی توکل کردم و
خود را با وی گذاشتم **و هو** و اوست **رب العرش العظیم** خلاق و عزیزی که مرا مدد عظیم است یا هر شی که قله
و مطلق ملائکه باشد اشارت بحال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که برش در این عظمت که هشت هزار درین
دارد و بر وی اتق میسر در از قاعد و از هر قاعد تا قاعد سیصد هزار ساله و از آن ملوای ذات و صفات و صفات بعد
کامله تکامل دارد قدرت که مرا از شر منافقان در پناه آورد که حافظین کان و ناصر سرافکنندگان اوست **نظم**
از خواه یاری که یاری اوست بدو ای تقوا که زمین را اوست کسی را که آورد در دنیا چه نمود از وقت که نخواه
مطالعه لطایف و اشارات این دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر والله اعلم المولى و نعم النصی

سورة یونس **بسم الله الرحمن الرحیم**

الحروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله ساسی سورت و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را
همچو خواهد و گفته اند ان الله الرحمن الرحیم در رجب الحقایق آورده که حروفی اشارت است از حق تعالی و صلی الله علیه و سلم
میگوید سورتی بخیرم بالای من بر تو در ازل و بلفظ با تو در وجود و برافتن قرائت این جویب قسرت **تلاک** این سوره
آیات الکتاب الحکیم آیتها قرآن مشتمل بر حکمت است یا حکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه در نسخ
برو کشید نشود یا کسی که بر تغییر وی قادر نشود این عباس رضی الله عنهما فرموده که چون اساس نبوت محمد صلی الله علیه و سلم
تأکید یافت و حضرت برورد کار و شان او را بر سالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند بحکمت
که خدای تعالی با طایمان از آدمیان رسول فرستاد و جمله بنیه ابوطالب و اختیار کند حق سبحانه فرمود **اكان للناس** آیا
هست مردمان را **عجباً** شکفتی **ان او حیاً** آنکه او زنده و زنده **رجل** بسوی مردی **ثم انهم** از جنس ایشان و از
قبیله ایشان و صفون و حیاجیت **ان انزلناکم** آنکه بیرون کردیم **من انفسکم** از شما یعنی از جنس شما درشت
خالی از صفی نباشد که او باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت و ابا اهل ایمان که کفار را صفی که سبب بشارت

باشد نیست پس فرمود **وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا** و مرده ده تا آنکه گوید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** با آنکه مرایشان راست **قَدِيمٌ صَدِيقٌ**
بیش روئیک **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه از نیست که حق و
راست داده در نجات مومنان در عالمی که در مقام صدق که در روز و لال نیست یا ایمان صادق یا مومنان الله یا دعا
ملاکه درباره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف برسد یا اولاد صالحه پیش از ایشان
در گذشته یا نقد حق بجهان این امتداجانج خوی منی الاخرون السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و در عالم الحاقی آورده که حضرت رسول و امالی علیه السلام از قدم صدق برسدند و بود که شفاعتی بود
بی ادبکم و مقرر است که گناه کاران بپناه روزگار و هیچ وسیله برای آمرزش بر او شفاعت آنحضرت نیست **بَعِثْ**
گفتی کن شفاعت عالمی از خواه دل بر امیدان کم اقتدار در گناه **قَالَ الْكَافِرُونَ** گفتند اگر ویکان بعد از آمدن خبر
بدیشان و نبودن خوار و عبادت **إِنْ هَذَا بَدِيسٌ كَذِبٌ** این مرد **لَسْأَجِرٌ مِثْلُ** جاد و بیست اشکارا **إِنْ يَكُ اللهُ**
الَّذِي يَدْعُو بدستی که برورد کار شما الله است آن خلا و ندی که بقدرت و بجز رحمت و تصور **عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** یا
آسمانها و زمینها را که برکتی اجسام این عالم اند **فِي سِتْرَةٍ آيَاتٍ** در مقدار شش روز از روزهای دینی **فِي سِتْرَةٍ**
پس مستولی شد **عَلَى الْعَرْشِ** بر عرش که اعظم مخلوقات است **يُدَبِّرُ الْأُمُورَ** می سازد امور کائنات را بر مقتضای حکمت
یا تقدیر میکند بود دنیا را بر وجهی که می خواهد **بِإِذْنِ شَفِيعٍ** نیست هیچ شفاعت کنند روز قیامت **الَّذِينَ يُعَلِّمُونَ**
اِذْنَهُمْ مگر پس از استوری دادن خدای مرور در شفاعت این کلام در شفاعت اله است و اثبات شفاعت
مادون **ذِكْرُ اللهِ** آن خداوندی که موصوف بصفات خالق و تدبیر و استیلاست **رَبُّكُمْ** برورد کار شماست
نه غیر او چه غیر او را با او در بر صفته ها که شریک نیست **فَاعْبُدُوهُ** پس او را یکا کنی بر سجد **أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ**
ایا ندیدید یا تفکر می کنید که در سستی عبادت او است **مَعْبُودَانِ** شما **إِلَهُ** بسوی او است **مِنْ جَعَلَكُمْ جِبَعًا**
بازگشت شما به بیوت و نشور نه بغیر او پس آمده باشد جواب سوال او **وَعَلَى اللهِ** و عده داد خدای شما را و
دادنی **حَقًّا** است و دوست **إِنَّهُ يَنْفَخُ فِي سَافِرٍ** در سستی خدای در اول بافرین خلق را **فَتَمِيزُ** پس
بعد از مرز زنده گرداند و بر امقصور و انابد و اماره ثواب و عقابست چنانچه فرمود **لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا** تا جزا دهد
آنان که گوید **وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** و عملها بپسندیده کرده اند **بِالْقِسْطِ** بعد از خود یا مکارفات کند ایشان را
بعد از ایشان یعنی بر مایه عدل که در امور فرموده باشند یا ایمان جایمان عدل قویست و در برابر آن شر را ظلم عظیم
و این وجهه بر آه مقابل او چه است چه ارفاد می کنند این کلام را بقوله **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر شدند
لَهُمْ مرایشان است **شَرَابٌ مِنْ جَمِيمٍ** آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند زلعا و احشا ایشان پاره پاره
گردد **وَقَذَابٌ أَلِيمٌ** و دیگر ایشان را بر دوزخ در ناله که تخفیف نیابد **يَا كَاذِبًا** انا بسبب آنکه بودند که بخدا
و رسول **كَفَرُوا** کافر میشدند **هُوَ الَّذِي** او است آن خداوندی که بقدرت کامله **جَعَلَ الشَّمْسُ** گرداند افتاب را
ضِيَاءً خداوند روشنی و القی نور و ماه را خداوند نور و طراوتند که اگر روشنی الذات باشد ضیاست و اگر از غیر
باشد نور است و در انوار آمده است که حق بجهان دین آیه تنبیه فرمود با آنکه افتاب ذات خود دیر است و قمر عرض نیز
می باشد و آن مقدار مقابل او است یا شمس چنانچه در علمیهات مبین شده **وَقَدْ رُءِیَ قَوْمًا** و قد رید کرد برای قمر **تَارَةً** متروکها

بیست و هشت گانه که معاین و مشهور است و قریب پیش از روزی قطع منبری کند **لَتَعْلَمُوْا** تا بداند شما **عَمَلُ**
الْقَبْرِ وَالْحِسَابِ شمار سالها و چون سال شستل بر ماهها باشد که ماه نکرد **مَا خَلَقَ اللهُ** دنیا و زمین را بجز برای آنکه **مُذَكَّرًا**
الْأَخْلَاقِ مگر برای سستی نه بیازی و گویند یا بعضی نام است یعنی مگر برای بیان حق **يُفَصِّلُ الْآيَاتِ** روشن میکند بعضی
یفضل بعضی اند یعنی برای بیان میکند لایل قدرت خود را **لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** برای گروهی که می دانند یعنی در از آن باشد
میکنند و از آن نفع می برند **لِيُخْلِفَ اللَّهُ** و در آنچه آفرید خدای **السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها **الْآيَاتِ**
هر این نشانیهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او **لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** مگر و هر که بتوسل از او
احوال و خواسته او و بعضی حال آل و عباد برانند و از سوا بی خبر ترسنان گردند که آن اندیشه و خوف باعث
بود ایشان را در دین و تفکر **إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ** که آنانکه **لَا يَرْجُونَ** امید ندارند **لِقَاءَ رَبِّهِمْ** دیدار او را یعنی متوکلند
آخرت را که عمل لغاست **وَرَضُوا** و خشنود شدند **بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا** بزرگای دنی و پسندیدند آنرا و **لَا يَتَوَقَّعُونَ**
و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانی مقصور گردانیدند و از نعم خانی و لذتهای
جاودانی غافل شدند یا آنکه در دینی ساکن گشتند که گویا هرگز ایشان را از اجار صحت نخواهد بود و ندانستند که محله
نقطه دست اجل بطول جیل فرو خواهد کوفت **فَظَنُّوا** آنست که دل نهاد و فراع بنشت پنداشت که مهلتی و تاخیری
کوچکتر از آنچه می باید کند کورخت منکر باری باید است **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **مِنْ آيَاتِنَا** از آیات کتاب ما
یا از دلایل را **غَافِلُونَ** ناگهان و بجزر اند **أُولَئِكَ** آنکه و هر که یاد کرده شد **مَوْعِدُهُمْ** التاء جای بودن ایشان است
دو رخ است **يَا كَاثِبًا** یا کاسبون **يَا كَاثِبًا** یا کاسبون **يَا كَاثِبًا** یا کاسبون **يَا كَاثِبًا** یا کاسبون **يَا كَاثِبًا** یا کاسبون
که آنانکه ایمان آوردند و **عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته **يَهْدِيهِمْ** راه نماید ایشان را برورد کار ایشان
در آخرت **بِإِيمَانِهِمْ** بخور ایمان ایشان بر راه بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید سلوک مسیری که مودی با او
حقایق باشد **تَجْمُرِي** می رود **مِنْ تَحْتِهِمُ** **الْأَنْهَارُ** از زیر مسکن ایشان جویها آب **فِي حَقَائِقِ النِّعَمِ** در
بوستانهای با نعم **دَعْوُهُمْ** خوانند **بِشَقِيانِ** بر خدای را **رَبِّهِمْ** در بهشت و قی که آنچه از وی ایشان باشد
طلبند آنست که گویند **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** یا کی یاد میکنی برای بار خدای و این ذکر بجهت تلاذ نبودن برای عبادت و بجز
این کلام گویند آنچه شتهای ایشان را نشانند ایشان حاضر گردد **وَرَحْمَتُهُمْ** و درود ایشان بر یکدیگر **فِيهَا** در بهشت یا
در دوزخ یا تحت ملاکه برایشان **سَلَامٌ** سلام بود و **أَخِرُ دَعْوَاهُمْ** و آخر دعا ایشان **إِنْ الْحُجَّةَ** ایشان باشد که گویند حد
مرضا را **وَبِالْغَالِبِينَ** که برورند عالمیاست و گفته اند چون مومنان بهشت درآمد انوار عظمی و کبریا حضرت
عزت مشاهده نمایند باز نعمت جلال و تسمیه ملل و حال بکشایند و ملاکه یا حق بجهان برایشان سلام کرده یا انواع کر آقا
و علوم مقامات بشکر گردند و طایف حمد و ثناء الهی بجای آورده و ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید
ایشان را از جمیع لذتها بهشت خوشتر آید **نَظَرُ** ذوق ناشناخته شوق و آرزو از بهشت جاودانی خوشتر است
که بعد از در شرف نعمت است و وصل او از هر لذتی خوشتر است و در عین الحاقی آورده یکی از بر دیگران **مِنْ حَقِّهِمْ**
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر اسباب گردانید و آن اسبی مگر بخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف کنند

بودند بر کفر در زمان بعثت رسول یعنی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین بر هم نهادند
تجدید بودند **فَاخْتَلَفُوا** پس مختلف شدند بسبب هم و این یکی که در جاهلیت اختراع کرد **وَلَوْلَا كَلِمَةُ** و اگر نه کلمه
سَبَقَتْ که پیش گرفته است **مِنْ رَبِّكَ** از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده تاخیر من از آن که فاسد و فاسد باشد
میان مختلفان و اگر نه **لَقَفَّيْ بِهِنَّ** هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان **يَمُوتُ** و آنچه که ایشان در آن **يَمُوتُ**
اختلاف می کنند یعنی مژده ای پامدی و سطل هلاک شدی و حق بماندی **وَيَقُولُونَ** و می گویند حق همان آیات یعنی شرکان که
لَوْلَا أَنْزَلْنَاكَ چرا فرستاده نشدی **عَلَيْهِ** بر محمد صلی الله علیه و آله **إِنَّهُ** معجزه **مِنْ رَبِّهِ** از پروردگار او از معجزاتی که ما
می طلبیم که آن تغییر آنهاست و اسقاط سماء و بوالی آیات در سوره بنی اسرائیل من کور خواهد **فَقُلْ** پس بگو در جواب
ایشان که نزول آنها غیب است و بی شبهه **فَالْغَيْبُ** جز آن نیست که علم غیب **يَوْمَ** روزی است شاید که در حق آن
مقرر شده باشد که باز در آیتها را از نزول **فَانْظُرُوا** پس شما انتظار بفرمایید نزول مقتضیات را **إِنِّي مَعَكُمْ**
بر دستم که من نیز با شما **مِنْ الْمُنْظَرِينَ** از منتظران **أَنْتُمْ** از منتظران **فَرَاغَ** فرغ کرد **بَيْنَهُمْ** بین شما و ما **وَأَمَّا** و اما
یا فراتر از آن که **إِذَا هُمْ** چون در تکیه می آید **فَرَاغَ** فرغ کرد **بَيْنَهُمْ** بین شما و ما **وَأَمَّا** و اما **فَرَاغَ** فرغ کرد **بَيْنَهُمْ** بین شما و ما
و در باره پیغمبر که نمایند آورده اند که اهل که هفت سال بیلا تخط و غلامتلا می کردند چون رفت دینی و در سجده
از الله آن بلیه خود بفتح کلام الهی و قصد حضرت رسالت بنا می نمودند و بکای و جمل تنگ می بستند و چون
فرمود که **قُلْ اللَّهُ يَكُونُ مَعَهُ مَكْرًا** و در فرستادن از شما در ساینده جز آنکه بشاید یعنی پیش از ظهور
کبد شما نبول عذاب بر شما خواهد کرد **إِنْ رُسُلًا** بدستی که فرستادگان یعنی ملائکه حفظ **يَكُونُونَ** می شوند
مَأْمُورُونَ آنچه شما می اندیشید از آنکه بعد از آنکه تدبیر خفی شما از فرشتگان مابود شده نیست برواکی آنها
خواهد بود معنوی از کلام تحقیق انتقام است **هَؤُلَاءِ** اوست آنکه **يُسَبِّحُونَ** می خوانند و قدرت می دهد
در قطع ساق شام **فَالْبَرْ** در خشکی بر کعبه چون آب و شتر **وَالْبَرْ** و در تری بر کعبه خشک چون کشتی و در
حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید **فِي الْفَلَاحِ** در کشتی **وَجَزَيْنَ** و گشتی می بیند و ندانند که در وی اند **بِرَحْمَةِ**
بیاد خوش که نرم میوزد فایده دل از غلبه غیبت مبالغه است یعنی گویا که این صورت مذکور است و غیر محال
نیز تا می شود و ندانند احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی می آید راست که باندازه صلاح کشتی میوزد و میوزد
وَجَزَيْنَ و گشتی می بیند و ندانند احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی می آید راست که باندازه صلاح کشتی میوزد و میوزد
آورد **وَجَزَيْنَ** و گشتی می بیند و ندانند احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی می آید راست که باندازه صلاح کشتی میوزد و میوزد
موج در آید **وَنُظُنُّوا** و یقین کنند **أَنَّهُمْ** آنکه فرموده است **بَلَاهُمْ** براه ایشان **أَنْزَلْنَا** آنرا از جهنم **فَوَاللَّهِ**
بخواند خدا را بکشف آن بلا از ایشان **مُخْلِصِينَ** در حالتی که با آن کنندگان باشند **لَهُ** **الَّذِينَ** بر آن خدایان را یعنی
از خود و این خود را خالص سازند و فقط تا اصل طهر و کد و عوارض نفسانیه و شیطانیه را از خود و گویند
لَنْ نَجْعَلَنَّ اگر ما را نجات دهی **مِنْ هَذِهِ** از این احوال و بلا **لَنَكُونَنَّ** هر آینه باشیم **مِنْ الشَّاكِرِينَ** از شاکیان
دارندگان نعمت بجات را **فَلَا نَجْعَلَنَّ** پس چون باز رها شد ایشان از آنجایی که بودند **إِذَا هُمْ** چون بنی ایشان را

يَقُولُونَ می گویند در زمین و میشتابند بهمان کارها که بران بودند از شرک و فساد **يَقُولُونَ** می گویند
تا کیدست یعنی فساد ایشان یعنی خواست هم با اعتقاد ایشان جدی است که در آن عمل بسط **إِنَّا نَبْنِئُ السَّمَاءَ** ای مردمان
أَنَّا نَبْنِئُكُمْ برین نیست که شما **عَلَى أَنْفُسِكُمْ** بر نفسا شماست یعنی وبال آن راجع بشماست **هَكَذَا** هر که اوین میکند و شیعه
یا خونه میکند و گفته اند بفرمایید علی انفسکم مبتدایست خبر و متاع **الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** معنی آنکه شما و میلاد شما بر خورداری
حقوق دنیا است یعنی دوسه روزه منتقم نمایم از دست ملت آن روز بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و بعضی متاع و آن
خواهد و صلا و فعل و عوف و داند یعنی روزی جز بری خوردید بر خوردید از آن کافران **إِنَّا نَبْنِئُكُمْ** ای بسوی **أَعْمَلَكُمْ**
بازگشت شماست در قیامت **فَلْيَنْتَبِهُ** پس خبر بشمارا **يَا كَاذِبُونَ** آنچه حسنه که عمل می کنید و مناسب
آن بادا شما را **وَأَنَّا نَسْأَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** برین نیست که مثل از کافران در حق است انقضای او با آن بعد از آن **أَقْبَا**
كُنَّا مانند آنست یعنی بر آن که ما **أَنْزَلْنَاهُ** فرو فرستادیم **وَأَمَّا السَّمَاءُ** از آسمان یا البر **فَاخْتَلَفُوا** به پس
بیاضت آن آب **بَنَاتُ الْأَرْضِ** گیاه رسته از زمین **يَا أَيُّهَا كَلِّ النَّاسِ** از آنچه می خوردند از گیاهان چون خوب غذا دین
و غار و بقوله **الْأَنْصَا** و از آنچه می خوردند گیاهان چون گیاهها **أَتَرَوْكُمْ خَشْيَةً إِنْ أَوَّلَيْتُمْ** تا وقتی که
فر ا گرفت زمین **رُخْصَةً** بر شما می خورد و **وَأَنْزَلْنَاهُ** و راسته شد بحصول کون و ثنات و کون و ثنات **وَنُظِّنْ لَهُمْ**
و کان بودند اهل آن زمین **أَنَّهُمْ قَادِرُونَ** آنکه ایشان قادرند **عَلَيْهَا** بر روزی که و بر چیز میوه های آن **أَيُّهَا**
ناکامان آمدن در زمین **أَمْزَقْنَا** عذاب ما یعنی زبان ما عذاب آن در رسید **لَيْلًا** در شب **أَوْ نَارًا** یا در روز
فَنُحِطُّنَا پس در آید از کشت و وزع را **وَحَصِيدًا** شیب یا آنچه در روده باشند یا از اهل بر کنند **كَانَ لَمْ تَعْرِ** یا **الْأَرْضِ**
گویا هیچ نبود دی روز **يَكْفُرُ** تخفیف که درین تخیل تفصیل کردیم **تَفْصِيلُ الْآيَاتِ** جزای کینه و دوشی و سب از دیار
قدرت خود را **الْقَوْمِ يَتَفَكَّرُونَ** بآه قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند از تشبیه و کیست حال
دنیا را در آنرا یعنی غیر و زوال اموال او و ظهور و ادبار بعد از وفور و اقبال تشبیه کند بحال گیاه زمین که بعد از تابانگی
و طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صفت و آخریت کوریت مبدل دینا یعنی نور و تابانگی
دولت است و ستمه آن که از شربت و حیرت **نُظْمَرُ** مترا باند روی زمین فصل نور بهار مانند نقش خانه های بنی
وقت خزان بر کد را چون جو بکری نصف شری که لایق بر باد دادند و گفته اند مثل باب یا دانست و مثل بال جهان
و در وجه شبه مال دینی باب باران غنای گفته اند در کشف الامر آورده که تشبیه اموال دنیوی و خطوط آن باب باران
از آن رویت که باران بحد و تدبیر آید از ابر و میاید بلکه بقدر بر باری و مشیت سبحانه روی بناید مال دینی نیز بحد
و تدبیر و مکر و تدبیر و جمع نکرد بلکه حکم ازلی و قسمت ازلی بدست آید **نُظْمَرُ** روز و مقسم است و از آن مکرر کرد
همگی را پیش از آن حاصل نمیکرد و بحد هر چه می آید پیش و کم بران فرستد باش تا آنچه خولی را آسان نازل نمیکرد و بحد
دیگر آنکه بولان مادام که بار بود دست باکی و با کوی و موسم بود اما چون در موضع مکت نمایم و مکتی که بایا بباران
و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از او قطع میاید و مال دینی نیز چون بسبب اتفاق جوانان در دست بدست درون
کرد و بسندین و مقبول باشد چون در مضی و محال و اساک خدیان با نال و کوهید و مژوم بود و در مشی و فرود
نُظْمَرُ ماله جزا نیست و تا باشد در آن فیه یا باشد در اهل جهان خلد و روزی که بباران کند و حاصل است و تیره و ناز

چیز را که اعمی احوال از ادراک آن محروم بود **ان الله يبدئ خلقه كما يشاء لا يعلم الناس شيئا** علم نکرد بر مردمان هیچ
چیز یعنی سلب نکرد حواس و عقول ایشان را و **لكن الناس** ولیکن مردمان **انفسهم بظلمهم** ستم کردند الله
بر نفسیه خود و حق و عقل را که آلت ادراک آیات قدرت و ملامت و مصلحت و فواید آن مباحثات از
یشان قایت کرد و **يبدئ** جسر از برای دیدن یک قدرت کوش از و شنیدن اخبار حکمت **يبدئ**
هر که که حق نبیند و حق نشود کسی که در کس است بلکه از آن هم بتر کسی **و يوم نحشرهم** و روزی که جمع کنیم و محض
بغیت بخواند یعنی طایفه جمع کنندگان را و از اول آن روز مدت بودن در دنیا و در قیامت ایشان را که ناهامد **كان لهم**
گویا در آن نکرده اند **الا ساعه** مگر زمانی اندک **من النهار** از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتقد در نفسی عذاب
تبرید این آیه استدلال نموده گویند اگر کار در دوزخ عذاب بود مدت بدین دوزخ ایشان را اندک نمودی جواب میگوید
که این صورت بسبب صعبت احوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب تیر و جنب آن یک ساعت نماید و چون از
قبر برانگیخته شوند **تعارفون بينهم** آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هر ایشانی که با یکدیگر در دنیا معاشرت کرده اند
و این در اول عذاب باشد پس از آن بسبب تواتر احوال قیامت آن آشنایی و معاشرت قطع و باید از یکدیگر فراموش کنند **و نحشرهم**
الذين تحقیق از این که در دوزخ و عذاب خواهند بود **ان الله يبدئ خلقه كما يشاء لا يعلم الناس شيئا** علم نکرد بر مردمان هیچ
چیز یعنی سلب نکرد حواس و عقول ایشان را و **لكن الناس** ولیکن مردمان **انفسهم بظلمهم** ستم کردند الله
بر نفسیه خود و حق و عقل را که آلت ادراک آیات قدرت و ملامت و مصلحت و فواید آن مباحثات از
یشان قایت کرد و **يبدئ** جسر از برای دیدن یک قدرت کوش از و شنیدن اخبار حکمت **يبدئ**
هر که که حق نبیند و حق نشود کسی که در کس است بلکه از آن هم بتر کسی **و يوم نحشرهم** و روزی که جمع کنیم و محض
بغیت بخواند یعنی طایفه جمع کنندگان را و از اول آن روز مدت بودن در دنیا و در قیامت ایشان را که ناهامد **كان لهم**
گویا در آن نکرده اند **الا ساعه** مگر زمانی اندک **من النهار** از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتقد در نفسی عذاب
تبرید این آیه استدلال نموده گویند اگر کار در دوزخ عذاب بود مدت بدین دوزخ ایشان را اندک نمودی جواب میگوید
که این صورت بسبب صعبت احوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب تیر و جنب آن یک ساعت نماید و چون از
قبر برانگیخته شوند **تعارفون بينهم** آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هر ایشانی که با یکدیگر در دنیا معاشرت کرده اند
و این در اول عذاب باشد پس از آن بسبب تواتر احوال قیامت آن آشنایی و معاشرت قطع و باید از یکدیگر فراموش کنند **و نحشرهم**

تبرید خود را و روی خود را که در دنیا هر چه که فریاد می نمودند **قل** بگوای **واستعجلوا** ایادیدید و در استعجال یعنی
خبر دهید **ان الله يبدئ خلقه كما يشاء لا يعلم الناس شيئا** علم نکرد بر مردمان هیچ
چیز یعنی سلب نکرد حواس و عقول ایشان را و **لكن الناس** ولیکن مردمان **انفسهم بظلمهم** ستم کردند الله
بر نفسیه خود و حق و عقل را که آلت ادراک آیات قدرت و ملامت و مصلحت و فواید آن مباحثات از
یشان قایت کرد و **يبدئ** جسر از برای دیدن یک قدرت کوش از و شنیدن اخبار حکمت **يبدئ**
هر که که حق نبیند و حق نشود کسی که در کس است بلکه از آن هم بتر کسی **و يوم نحشرهم** و روزی که جمع کنیم و محض
بغیت بخواند یعنی طایفه جمع کنندگان را و از اول آن روز مدت بودن در دنیا و در قیامت ایشان را که ناهامد **كان لهم**
گویا در آن نکرده اند **الا ساعه** مگر زمانی اندک **من النهار** از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتقد در نفسی عذاب
تبرید این آیه استدلال نموده گویند اگر کار در دوزخ عذاب بود مدت بدین دوزخ ایشان را اندک نمودی جواب میگوید
که این صورت بسبب صعبت احوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب تیر و جنب آن یک ساعت نماید و چون از
قبر برانگیخته شوند **تعارفون بينهم** آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هر ایشانی که با یکدیگر در دنیا معاشرت کرده اند
و این در اول عذاب باشد پس از آن بسبب تواتر احوال قیامت آن آشنایی و معاشرت قطع و باید از یکدیگر فراموش کنند **و نحشرهم**
الذين تحقیق از این که در دوزخ و عذاب خواهند بود **ان الله يبدئ خلقه كما يشاء لا يعلم الناس شيئا** علم نکرد بر مردمان هیچ
چیز یعنی سلب نکرد حواس و عقول ایشان را و **لكن الناس** ولیکن مردمان **انفسهم بظلمهم** ستم کردند الله
بر نفسیه خود و حق و عقل را که آلت ادراک آیات قدرت و ملامت و مصلحت و فواید آن مباحثات از
یشان قایت کرد و **يبدئ** جسر از برای دیدن یک قدرت کوش از و شنیدن اخبار حکمت **يبدئ**
هر که که حق نبیند و حق نشود کسی که در کس است بلکه از آن هم بتر کسی **و يوم نحشرهم** و روزی که جمع کنیم و محض
بغیت بخواند یعنی طایفه جمع کنندگان را و از اول آن روز مدت بودن در دنیا و در قیامت ایشان را که ناهامد **كان لهم**
گویا در آن نکرده اند **الا ساعه** مگر زمانی اندک **من النهار** از روز در تفسیر زاهدی آورده که معتقد در نفسی عذاب
تبرید این آیه استدلال نموده گویند اگر کار در دوزخ عذاب بود مدت بدین دوزخ ایشان را اندک نمودی جواب میگوید
که این صورت بسبب صعبت احوال و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب تیر و جنب آن یک ساعت نماید و چون از
قبر برانگیخته شوند **تعارفون بينهم** آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی هر ایشانی که با یکدیگر در دنیا معاشرت کرده اند
و این در اول عذاب باشد پس از آن بسبب تواتر احوال قیامت آن آشنایی و معاشرت قطع و باید از یکدیگر فراموش کنند **و نحشرهم**

ملاحت شرکت در ربهیت نباشد پس جادات و اشربلیق بحاجه ساختن حالت و نهایت ضلالت و مایل
و چه چیز را متابعت میکنند **الذین یذنبون** آنانکه میخوانند و میسرستند **دُونَ اللَّهِ شَيْءًا** یعنی خدای شریک را
یا متابعت نمیکند آنانکه بخدا برای برستند آنانکه شرکای میگویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربهیت محال است
بلکه **ان یذنبون** بی رویی کنند در عبادت شرک **إِلَّا الظُّلُمَاتِ** مگر همان تاریکی که شرک است حق پرده اند **و انهم**
و نیستند ایشان **الْأَخْرَاصُونَ** مگر دروغی گویند در نسبت کن شرکت و غیر از نفی شرکت تنبیه می کند بر کار و
و حکمت تابان استلال بر خرافات و وحایف و انورده دانسته استحقاق عبادت او راست و پس جانمایی گوید **هَوَ**
الَّذِي أَوْسَتْ آنکه کسی که بقدرت کامله **حَقْلَ لَكُمْ النَّسَبِ** ساخت بر آتش و آیت **لِئَلَّاسُكُنْ أَفِئَةٍ** تا یار امید
دور از تعب و روز بر آساید **و انهم رُسُلُهُمْ** و روز و روشن تا بر انجام هم خود قیام نمایند **ان فی ذلک لآیة**
که در آفرین روز و شب و نور و ظلمت ایشان **لآیات** هر آینه نشانه است بر حق و صانع حکم **لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ**
مگر و میباشند و قرآن را بگویند و در آن تفکر و تدبر نمایند **قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا** گفتند چه میانی می ده که فرزند خدای
و لک فرزند یعنی لک را بر فرزند گرفت سبحانه پاکست خدای تعالی از گرفت فرزند **هُوَ الْعَزِيزُ** او بی نیاز است از خلق
و لای طلب و لای اضعیف کن تا بد و قوت گیر و با فقری تا با غنا است او روزگار گذراننده لایلی تا بسبب فرزند عزت
و شرف یابد یا حقیری که نام تاب و لایسی و رسی پیدا کند و مجموع اینها علامت است بر کسی که غنی مطلق باشد
هر آینه اتخاذ و لایذنی بود یا کسی بیرون و لای بعضی از والد است پس این صورت مستعدی ترکیب باشد و هر یکی یکی است
و هر یک محتاج بغنی و لایب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بد و راه نباشد بود کمال غنی از صفات ذاتی او
کیست که هست غنی یک بود بیک محتاج و اشارت بر بیان غنا است اینست **لَهُ مَرْوَاتُ** از روی مالکیه **فِي السَّمَوَاتِ** آنچه
در آسمانهاست از غنای علویات **و مافی الارض** و آنچه در زمین است از غنای سفلیات **ان یحسدکم** نیست
نزدیک شای شرکان **مِنْ سُلْطَانٍ** هیچ غنی و پرهانی **یَعْلَمُ** باین خدای فرزند ندارد **اتَّعَزَّوْنَ** آیا میگویند
عَلَى اللَّهِ بر خدای بد و غنی و افتر **أَمَّا لَا تَعْلَمُونَ** آنچه می دانید **قُلْ بَكَوای محمد ان الذین یفترون** تحقیق آنانکه افتر
کنند و برینند **عَلَى اللَّهِ الْکَرَمُ** بر خدای دروغ را با غنا و ولد و اضافه شرک بوی **لَا یَفْلَحُونَ** و رسکاری نیاید
یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند **مَتَاعٌ** مریش از است بر خورداری اندک **فِي الدُّنْيَا** در دنیای دوسه
روز مهلت دارند و مهل فرصتی را بگذرانند و بگذرانند **بِیَسْرٍ** بی سوزی باشد **مِنْ جَهَنَّمَ** بازگشت ایشان **ثُمَّ**
یَذِیْقُهُمْ پس بچشاند ایشان از **عَذَابِ اللَّهِ** عذاب یعنی دایره و انقطاع **یَا کَاذِبُونَ** سبب آنکه بودند
که بکتاب و پیغمبران **مَایکفرُونَ** کافر میشدند و **أَنُلَّ** و بخوان **عَلَيْهِمْ** بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه
بِنَاءُ نَوْحٍ قصه نوح علیه السلام **أَذَقَاکَ** و یاد کن چون گفت **لِقَوْمٍ** مگر و خود را یعنی آنها که مشرک بودند
یَا قَوْمِ ای گروه من **ان کان کبر** اگر هست که بزرگ شدن و گداز گشته **عَلَيْکُمْ** بر شما **مَقَامِ** اقامت من یا قیام من در غایت
نصر کلام ربانی پس است از آنکه حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای دعوت کرد و جدا و از ایشان
تخل کرد و چون جدا قوم بغایت رسید گفت ای قوم که بر شما شاق بگذرد مک من در میان شما **و تذکیر** و تذکره دادن
بر شما **و آیات** **اللَّهُ** بعلامتها روشن بر صراحت خلایق و صدق نموده می رانید **فَعَلَى اللَّهِ** پس بر خدای توکل

قول کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اهل **فاجیبوا** پس گرد آرید و محکم سازید **انکم** کار خود را یعنی عزیمت
کنید بر آن یا جمع کنید خداوندان امر را در دو ساق و **و شرکاءکم** و بخوانید شرکان خود را یعنی آنانکه بر
خود شرکای حق میدانند بخوانند آنکه شاهم بقصد من اتفاق کنید **ثُمَّ لَا یُکْفِی** پس باینکه نباشد **انکم** کار شما را
قصص **عَلَيْکُمْ عَشَّةٌ** بر شما پوشید یعنی ظاهر متوجه من شوید **ثُمَّ أَفْضَلُ إِلَی سِدَاکُمْ** پس بخوانید این آنچه خواهد
بکنید از کاره آنچه اراده شماست **و لَا تُظْهِرُونَ** و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابم از مشقت مقام و محنت کلام من
این سخن دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوقی تمام برضی ملک عالم داشته و
مخوایسته که امت او بدین معنی نه برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشان را خداوندان ابری در یاقه از قول وی
اعراض نمودند و وی فرمود **فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ** اگر روی برگردانید از قبول قول من اعراض نمودید **فَمَا سَآئِلُکُمْ** پس من
نخوایستم بر ادای رسالت خود **مِنْ آجُرٍ** مزی که بیا عرض شما از من فوت شدن باشد **ان آجری** نیست مزد من بر آ
دعوت **الْأَعْلَى** **اللَّهُ** مگر بر خدای و او مرا بر آن توایب خواهد داد خواه شما ایمان آرید و خواه اعراض کنید **و انکم**
و فرموده شد **ام ان کون** یا آنکه باشم **مِنْ السَّالِطِينَ** ساز کردن نهادگان بر حکم خدا بر این خلاف امر او نکنند و مرد
رسالت از غیر او بخیر **فَلَمَّا بَوَّه** پس بدو فرمود داشتند قوم نوح علیه السلام مرور را یعنی اصرار کردند بکذب او بعد
از الزام بجهت بر ایشان **فَجَعَلْنَا** پس با نجات داد بر نوح را از غرق شدن **و من معه** و آنانکه نیز با وی بودند **فَاللَّهُ**
در کشتی و اهل سفینه بقول اجماع هشتاد تن بودند از ذکور و اناث **و جَعَلْنَا هُمْ** و گردانیدیم اهل کشتی را **أَحْلَافًا**
در زمین از بس هلاک شدگان **وَاغْرَقْنَا** و غرق کردیم بطوفان **الَّذین کذبوا** آنانکه تکذیب کردند **بِآیَاتِنَا** آیات ما را
که با نوح بود یعنی معجزات او **فَانْظُرْ** پس در تکیه نکرند بدلیل عبرت و برین **کیف کان** چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِ**
عاقبت کاریم کرده شدگان یعنی شرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت است علی علیه السلام
و هر تهدید اهل کفر و ضلالت **ثُمَّ نَعْتَنَّا** پس بآیند **مِنْ بَعْدِهِ** از بعد نوح **و سَلَا** و ستادگان **إِلَى قَوْمِهِمْ**
بسیوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم
علیه السلام بقوم بابل و شیخ علیه السلام باصحاب یک و اهل مدین **و جَاءَهُمْ** پس آمدند رسولان ما باستان خود **بِآیَاتِنَا**
بمعجزات و روایات و دلیلهای **وَاخْرَجْنَا** ما را **مِنْ قُلُوبِهِمْ** پس بودند ایمان این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاد بایشان
بِآیَاتِنَا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نکرید بودند **بِآیَاتِنَا** بآن **مِنْ قَبْلِ** پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب
حق را عادت کرده بودند قبل بعثت پس بعد از بعثت بر اهل و پیغمبر سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند یا چیزی که
تکذیب آنکرده بودند پیش ازین نمودند یا ایمان نیاوردند یا چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز
مشاق **كَذَلِکَ** مثل این مری که بر دلهای مکران نام ماضیه نهاده بود **فَیَرْتَضِعُ** مهر می خیم علی قلوب
الْمُتَعَذِّلِينَ بر دلهای خود در گذردگان در تکذیب یعنی مکران فریض و اخراج ایشان ازین امت **ثُمَّ نَعْتَنَّا**
پس بآیند **مِنْ بَعْدِهِمْ** از پس این پیغمبران **مُوسَى وَ هَارُونَ** موسی و هارون و برادر او هارون **وَاخْرَجْنَا**
بسیوی و لیل بن مصعب یا قوی که فرعون آن زبان بود **و مَلَأْنَاهُ** و اشراق قوم او **بِآیَاتِنَا** باینکه آما می
معجزات و روشن چون عصا و یبرضا **فَاسْتَنْبِرُوا** پس گردن کشی کردند از قول ایشان و متابعت نمودند

وكانوا يهودا ايشان قوما مجريين كروى جرم آرندكان بعضى متاد بكنيا ونيان و تهاون يايات كبرى قلم
جاءهم بس آفتكلام كه آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا از نزد يك مايعنى موسى بدیشان آمد
و سخن حق بدیشان القافه بود و بجز بدیشان نمود قالوا كفتند از فطعنا و نرد ان هذا بدستى كه اين چو نرود
و بجز نام كرده ليحق مبين هر اين جادوى است اشكارا قال موسى كفت موسى قايلان اين قول را اتقون آيا
يكيد شام الحق سخن راست و صريح روشن را ماخا كه آفتكلام كه بشما آمد كه اين سخن است اين هذا يا محرم
اين كه من بشما نمودم استفهام است بطريق انكار يعنى اين جادوى نيست ولا يفلح الساجرون و فريزى نياست
ساجران و بمراد نرسند قالوا كفتند از شرف قوم فرعون موسى را عليه السلام اجبتنا آيا آمدى قوما لليلتنا تا
بگويى ما را و ما و جدنا از آنچه يافته ايم ما عليه بر آنچه آيا تا بدين خود را مراد عبادت فرعون است يعنى آمدن تلمذ
از بريت فرعون بازدارى و تكون لكما الكبرياء و باشد هر شاه و پادشاهى في الارض دوزخين مصرى و ما
سخن و نيتى ما لكما مراد و ما بوسنين از تصديق كندكان و قال فرعون و كفت فرعون جدى از ملازمتا
خود اين موسى كل ساجر ياريد من هر ساجرى عليهم دانا در حق خود تا معلوم كنند با موسى پس جرم راجع كردند و
بر وجهى كه در سورة اعراف كزشت بوليد عليه مستظهر ساخته روز موعود موضح معلوم آوردند فلما جاء الحق
بس آفتكلام كه آمد بجهاد و باز در مقابل موسى عليه السلام قال لهم موسى كفت بر ايشان از موسى عليه السلام القوا
بفكندنا انتم ملقون انجشا افكندكان ايند مراد از دشمنها و عساها فلما القوا بس جرم بيفكندكان با دو
جال و بعضى خود را و بسبب عوارى هوارى كه آمد بجهنم مردم بشكل مار نمود قال موسى كفت موسى عليه السلام
ما جيتنم به آنچه آورده ايد شما التضرع آن جادوى است نه آنچه من آورده ام و شما انرا سخن ميگويد ان الله
سليطه زود باشد كه حق سبحانه او را باطل كند و نابود سازد ان الله بدستى كه خدائى لا يضلح بصلاح يا
و تقويت سكند عمل المغنيدون كار تباها كار انرا و الحق الله على و ثابت كرد انرا خدائى و از بيش بر حق يعنى
آنچه من آورده ام بكم كما به بختان خویش يعنى بجهنم و قضاء خود يا بوعن نصرت و بعلبكه با من فرموده و لو
كنه الجرمون و اگر چه كراهت دارند شركان و دشوار آيد بدیشان يعنى حق سبحانه از بوجن نصرت دوستان و با
كند و انجمن و كراهت دشمنان باك ندارد و در دشوى معنوى اشارى بدین معنى هست فظلم حق تعالى انهم و ختم خاتم
كنان را و اولاد را هم مفسدان و رسل و مع كند سلك نورما كه مرع كند خن خسانه ميرود و بر دوى آيد
آيد صافى ميرود و بظلمت ارب مصطفى مديشكان و نم شب و از اينجا ايد كه بطلب آن سياه مرده زندى كند
و از جهاد انجمن سلك كند ما الحق موسى بس ليلان يا و رند موسى عليه السلام در مبداء امر او الادريه من قوم مكر
نورندان از قوم موسى عليه السلام و ان جهان بود كه چون موسى از مدين بصر آمد بى اسرائيل را بجهنم دعوت فرمود بدين
بروكان اجابت نكردند و بعضى از جوانان بوى كرويدند على خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون و ملائمه و من
اگر چه خود بيقولان در دوزخ و ميان قوم مراد آنست كه جى از بى اسرائيل ايمان آوردند موسى عليه السلام با نكلى ترسيدند
هم از فرعون و هم از كسان خود ان يفتنهم انك عذاب كند فرعون ايشان را و جرح كند آيا ايشان بفرعون تابا كردند
ايشان انكفر و ان فرعون لعل و بدستى كه فرعون متكبر بود و طغى في الارض در نصير و غالب بر اهل آن و الله و بزر

بود اولين السرفين از حد برزدكان دگر و سر كشى تا حدى كه دعوى ربوبيت كرد و بى اسرائيل را بدين كى كرفت
وقال موسى و كفت موسى عليه السلام من مونا و اوقو كه آثار خوف از نشان مشاهده نمود يا قوم اى گروه من انكفر انتم
اگر عبيد شما كروين ايد الله بخداي و دانسته ايد كه اصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار است فعليه توكلوا
پس بر توكل كنيد و كار خود يا اولاد ايد ان كنتم مسلمين اگر عبيد كردن نهادكان مرا حكام قضا اولاد و انوار
آورده كه اين از قبل تعلق حكم بشرطين است چه متعلق بايمان و جوب توكل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان
كفته اند حقيقت توكل اسقاط خوف و رجاست از ماسوى الله بلكه استعراق ديگر شهر و سبب و انقطاع از ملاحظه اسباب
و كفته اند تعلق دست بخت قادر مطلق و نسيان غير او يعنى خود را و غير خود را قوت و تاثير اثبات نكند بلكه متفاد باشد
نحت الحكم الازلى مشابهت در بيش مثال قطر هر در بر توكل و كشت همن از ماسوى الله در كنش
اين توكل كه دارد در غما من حسيب خندانى كنها و چون موسى عليه السلام ايشان را بتوكل فرمود فقالوا بس كفتند على
الله بر خدائى نه بر غير او و توكلنا توكل كرديم و بطلب لوايى شد و چون دعا مستوكل با جاف معتبر است بزيان ساز
آفازد عاكرده كفتند رب اى پروردگار ما لا تجعلنا فتنه مكران ما را عمل عذاب اللقم الظالمين بزرگوار
ستكردان يعنى ايشان را بر اسطاسار تا بدست ايشان معذب نشويم و نجنا و خلاص ده ما را بر خصميك بهر لاي
و بخش خود من القوم الكافرين از گروه ناكرويكان يعنى از قصد و كيد ايشان يا از ملاقات با ايشان آورده اند كه
بعد از ايمان اين قوم موسى عليه السلام و اشتغال ايشان بعبادت حق سبحانه و تعالى فرعون بفرمود تا مساجد و عابد
كه بر سر محافل و در ميان اسواق ساخته بودند خراب كند ايشان را از اداء نماز منع نمود حق سبحانه و تعالى موسى را بفرمود تا در در
خانهاى ايشان عابدان بفرزدند تا كاهان بر عبادت ايشان مطلع نكردند چنانچه كوييدوا و جينا و وحى كردى ما الى موسى
و آنچه موسى و پادشاهيها السلام ان نبوا انك فراكيريد بجلي باز كشت لقون كما براى قوم خود بمضرت در شهر مصر
بيوتنا خانها كه جمع كند بآن جهت بر ستش خدائى تشبه ضمير اشارت است با نكده تخصيص معابد و تعين قبله آن خلق
است با بيمه قوم و ددان عمل امام ايشان موسى بود و در مدين عليه السلام و جعلوا و ديكر حاكم كردى كه با زيد شاه و ديكر
و قوم ثنائى و حقه خانها خود را گرفته ايد قبله مسجد هاستوجه قبله يعنى كعبه و موسى عليه السلام نماز بجهت كعبه كرد
واقبوا الصلوة و بپاى دارند نماز را در آن مواضع جمع ضمير بجهت آنست كه انجا مساجد و اقامت مبلو تعلق بهر دارد
و بشر المؤمنين و بشارت ده لى موسى و مونا را بجهت دينى و رجاست عبقى توحيد ضمير مشيرت با نكده بشارت و طيف
صاحب شريعت است و آن موسى بود عليه السلام و قال موسى و كفت موسى در دعا خود و ربنا اى افريدگار ما انك
ايتت بدستى كه دلاى تو فرعون و ملاه فزون و كوه او را زينه جزى كه بآن آرايش كند از لباس و بپايه و متاع
خانه و املا و داده ايشان را ما لها از نفوذ و انعام و ضياع في الحياه الدنيا در زندگى دني اين عباسى و صانعها فرود
كه از فطاط مصر تا زباى حبشه كوهها كه در آن عاذر ذهب و فضه و زبرجد بود تعلق بفرعون داشت و فرمان او درين
مواضع روان بود بدين سبب بال بسيار مجوزه تصرف بقطر آمدن متول و بجهل كشتن و بسبب ضلال و اضلال ايشان شد
پس موسى عليه السلام بعد از آنكه رد هاى خود كفت اى پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زينت داده ديكر باره برا
الحاج در تضرع نكر اكرده كه ربنا اى افريدگار ما ايشان را اينها داده ليضلوا تا كوه كردند بندگان ترا من سيدك

اما غلبه غیبت است و محفوظ است از شک و شبهات در آنچه بر وی منزل شده و از همین قبیل
این خطاب دیگر که **وَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ** و میباش **مِنَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ** از کسانی که تکذیب کردند بایات **اللَّهِ** و آیات خدا را
که قرآنست **تَكْفُرُونَ** پس ایشان را تکذیب کنی **مِنَ الْخَائِبِينَ** از دنیا بآن زدگان **أَنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ** بدستی که آنکه
واجب شده است **عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ زَيْلٍ** قول برورد که از تو یعنی قوی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان برگزیده
میوند و ملاکه را بران خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لا ملان جهنم هولا فی النار و الا بالی و بر هر تقدیر چون که
در شان ایشان ثابت شد **لَا يُؤْمِنُونَ** ایمان نمی آورند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب علی ایمان
ایشان را که تعلق اراده الله باشد بدان مقتودست مطلقا ایمان نیارند **وَلَوْ جَلَّتْ عَنْهُمْ** و اگر چه آید بدیشان **كُلُّ آيَةٍ**
هر آیتی که اقتراح می کنند **حَقٌّ يَوْمَ تَأْتِي بَشِيرُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ** عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و چون
از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت **فَلَوْ كَانَتْ**
قُرْآنٌ در بیان آورده که اکثر بخوبیان برانند که لوح ایجاب یعنی مافیه است یعنی نبودند اهل دینی از بهر عاصیه
که بوقت نزول عذاب **أَمْسَتْ** ایمان آوردند **فَنَفَعَهَا** بی سود نرساند اهل آن دیدم **إِنَّمَا** ایمان ایشان در آن
وقت **لَا قَوْمَ يُؤْمِنُ** مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان **لَمَّا آمَنُوا أَنفَعْنَاهُمْ** که ایمان آوردند **كَشَفْنَا عَنْهُمْ**
برد داشتیم و بر دیگران ایشان **عَذَابَ الْخُزِيِّ** عذاب رسوایی را **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در دنیا و **وَنَجَّاهُمْ**
و بر خوداری بگذاشتیم ایشان را **إِلَى حَيَاتٍ** که نجات رساندیم ایشان را و بر تقدیر این معنی که گفته شد ایشان
در الا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان پس مخصوص باشد باین قوم و مستثنا باشد از حکم آن آیه که فم یکن فیهم
ایمانهم لما را و با سنا و جوی برانند که معنی آیه نیست که جی اهل قری ایمان نیارند قبل از عین عذاب و تفصیل
نکردند پیش از حصول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان یکی قوم یونس علیه السلام چون علامت عذاب شاهد بود
تاخیر نکردند ایمان خود را تا وقت حلول ایمان آوردند و برین تقدیر استثناء قطع باشد و قصه دوم یونس علیه السلام
بر سبیل ایجاز بیان بود که حق سبحانه او را با اهل نبوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای دعوت کرد و ایشان
ابا نموده و بر او میخاندند آخر بیک آمد گفت اهل قوم من مرا نکذیب کردند فانی علیهم نعمت حق سبحانه اجابت فرمود
و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان رفت
یونس روزی در میان شکاف کوهی پنهان شد چون زمان وعده نزدیک رسید حق سبحانه بآلک دوزخ خطاب کرد که بگذار
شعیر از قوم دوزخ باین قوم فرست سالک فرمان الهی بجای آورد و آن قوم بصورت ابری سیاه یا دودی غلیظ و
شوارت آتش پدید آمد که مدینه ینوی فرود گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته روی بآلک خود
آوردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام طلب کنید هر چند جهل کردید یونس را نیاقتند ملک گفت اگر
یونس بر رفت خدای که اوصار بد و دعوت می کرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هم جاره نیست الا انکجه و شکسته
و تضرع بکرگاه او بر برین ملک سو و یای برهنه بلاشی در پوشید و رها بیهوش صورت روی بجهل نهادند و روزی
و خود و یونس را فرو برد در کف کدوکان را از مادر جدا کرد و در یکجا آید تا صبح صاخره او از مردان شدند
که آسمان با جابه یونس علیه السلام و از اولی الحجه تا ما ششم برین وجه می آید و درین چهل روز از غفلان و نادانها

در دمنده و بچاری بوقت عرس و ساینده نظم جاره ما ساز که یاورید که قوی بانی بگرد آورید
بی طریقه سازند و چون نوازند و نوازند و بیش تو کی می رو یا آمدید هم باید تو خدا آمدید قوم می گفتند خداوند
یونس علیه السلام ما را گفته بود که بندگان را بخیرید و از آذیند مایند کان تویم ما را میم خود از آن کی جماعت دیگری نایند
آنها ما را یونس علیه السلام خبر داد که تو خداوند فرموده که بچهارکان و در میان کان را دست کسی بدیا بچاره و در میان
بفضل خود ما را دستگیر کنی دیگر بعضی میسازند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر
ستم کند از دور گذارند خدا با ما بگاه بر خود دستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر از آن گونه ادا می کنند که خدا با تو
علیه السلام ما را می گفت که پروردگار من گفته است که سایلان را در مکیله با سایلان روی بدرگاه کرم آورده ایم
ما را در مکن **نظم** ما قی دستان بر آوردم دست در دعا نقد فنی برین دست که کاه قاضی حاجات در ایشان
بر و لکن لو کرم حاجات بسیار القصه روزی که آمدند بود و عاشورا اثر حاجات داسوز ایشان ظهور نموده بر
نجات از دیوان رحمة نوشته شد و طاعت صاحب مرتفع گشته ابر رحمة سایه رفت بر مغارق ایشان افکند یونس علیه
السلام بعد از چهل روز توحه ینوی شد می خواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بصورت واقع
مطلع شد ملال بسیار بر و غلبه کرده گفت من ایشان را از عذاب ترساندم و عذاب بر حمت بدل گشت اگر من بدین شهر و
مرا بکب نسبت دهند روی بصر نهاد و قصه رفتن او بدینا و مجوس کشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و ما قاف
مذکور خواهد شد **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ** و اگر خواستی پروردگار تو **لَمَّا هَانِ** ایمان آوردند **مِنَ فِي الْأَرْضِ**
هر که در زمین است **كُلُّهُمْ جَمِيعًا** همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بایمان می
بغایت خرس بود و چون ایمان می آوردند عبا را ملال بر آینه دل انحضرت می نشست حق سبحانه این آیه فرمود
و ایمان خلق را بشیت خود باز نیست و فرمود که **أَفَأَنْتَ** آیا تو **تَكْفُرُ النَّاسَ** اگر او می کند مردمان را **حَقٌّ يَكُونُ**
مُؤْمِنِينَ تا گردند مؤمنان بشیت من این آیه منسوخ است بآیه **وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ** و نشاید و نیست
هیچ من **أَنْ تَقُولَ** آنکه ایمان آورد **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر با اراده و توفیق و قضاء الهی **وَيَجْعَلُ الْإِنْسَانَ** و میسازد
عذاب را یا خوش میگرد یا سلسط میگرد شیطان را و بعضی یای خواند یعنی خدای غضب میکند علی **الَّذِينَ** بر او آنا
لَا يَتَّقُونَ تعقل نمی نمایند در حج و آیات **فَلْيَنْظُرُوا** بگوای محمد شکران را که از تو طلب آیات می کنند که نکند
بجشمه را یا لحظه کند بدین **سِرِّ مَا فِي السَّمَوَاتِ** تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت و **الْأَرْضِ**
و در زمین از بدایع قدرت تا شمارا دلال کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکم بادشاهی **وَمَا تَقْرَأُ إِلَّا** و دفع
می کند دیدن آیهها و **الَّذِينَ** و استماع کلام می کنند کان یعنی سل عذاب الهی را علی **قَوْمَ لَا يُؤْمِنُونَ** از گروهی که در
و حکم من واقع است که نخواهند که در **يَنْظُرُونَ** پس چشم نمی آرد از این شرکان **إِلَّا** مگر ایای را یعنی و افشا
شَلَّ أَنْفَامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنکه **خَلَقُوا مِنْ قَبْلِهِمْ** کن شدند پیش از ایشان چون قوم ماد و ثمود و اصحاب ابره
و اهل یثرب که برانند و از عذاب است **فَلْيَنْظُرُوا** بگوای یونس انظار برین عذاب را که بشما نازل خواهد شد **فَلْيَنْظُرُوا**
بدستی که من باشم **الْمُتَّقِينَ** از **يَنْظُرُوا** از هلاک شمار **فَلْيَنْظُرُوا** پس بابر هاست **فَلْيَنْظُرُوا** یعنی این
خود را هرگاه که عذاب بکشد بآن ایشان فرود آمد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نجات داد بر آنان که گروید بودند و ایشان

نکه

كذلك محبين که بجات داد و رساند ایشان و **لَحَقَّا عَلَيْنَا** و ملاقات و دوستی از آنکه بوقت هلاک
مشکان **نَجَّ الْمُؤْمِنِينَ** نجات و نجات دهنده و برساند ایشان را که محبت علی علیه السلام و صاحب اورشاه و عین حق بود
بِأَيِّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل که است **أَنْ كُتِبَ فِي شَيْئٍ** اگر هستی در کار و درین از محبت دین برین
بیان کم دین خود را از برای شما **فَلَا تُغْبِطُوا لِلَّذِينَ يَبْغُونَ** شما می پرستید آنان که **تَبْغُونَ** شای می پرستید **بِذَوَاللَّهِ** بخدا
از انصاف و ملاک و **لَكِنْ أَغْبِطُوا اللَّهَ** و لیکن پرستش میکنید خدا را **الَّذِي يَتَّبِعُكُمْ** آن خدای که می پیوندد شما را
تخصیص توفیق بجهت تمهید بدست و وفات اهل شرک معاد خطاب ایشانست **وَأَمَّا مَنْ** و من مامور شده ام
أَنْ أَكُونَ آنکه باشم **بِالْمُؤْمِنِينَ** اگر ویدکان با احکام الهی و اخبار الهی **وَأَنْ أَتَوَخَّجَكُمْ** و دیگر امر کرده اند مرا
یا وحی فرستاده اند که پای در عمل خود را **لِلَّذِينَ** از برای دین یعنی خاص ساز آنرا **أَخْبِطُوا** در حالی که با ایشان
ادب و بدین اسلام **وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** از شرک گردانان این خطاب توجیه حضرت است **وَلَا تَدْعُوا** و نخواند
بِذَوَاللَّهِ بخدا **وَلَا تَقْرَأُوا بِاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَقْرَأُوا بِاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَقْرَأُوا بِاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَقْرَأُوا بِاللَّهِ** بخدا
فَأَنْفَعَتْ پس اگر بکنی بعضی بخوانی چیزی را **فَأَنْفَعَتْ** پس بدستی که تواند **أَنْفَعَتْ** پس بدستی که تواند
که وضع دهد و بر موضع او **وَلَكِنْ يَنْفَعُكَ اللَّهُ** و اگر برساند خطای تو بر منی باشد **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس
بهر دفعه کند و باز در آن نیست **وَلَا تَكُنْ لَهُ** مگر او که الله است **وَلَا تَكُنْ لَهُ** مگر او که الله است
و غنا **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
بر آنکه تو بخواهی متفضل است بار داده خیر بر بندگان **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
یا آنکه می خواهد **بِذَوَاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
الرَّحِيمِ مهربانست پس طاعت اسیر در رحمت او بنده **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبر راست **بِذَوَاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
هر که راه یافت بپایان و متابعت **فَأَنْفَعَتْ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
وَلَا تَكُنْ لَهُ پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
خللا بروست **وَمَا أَنَا** و نیست من **فَأَنْفَعَتْ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
ناخ اینست **وَأَنْفَعَتْ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
و صبر کن بروست و در آید که بتورسد شکبایی و روز حق **بِذَوَاللَّهِ** بخدا
بصورت تو یا امر فرماید بقتال و شنی و جزیره کنایی **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سر او و احتیاج به پند و گواه ندارد
بلیت از سفیدی تاسیاهی که بر وز لوح و قلم یک درم از خط کشش و هو خیر و لای کفر

سوره هود
بسم الله الرحمن الرحيم

الر در احصاف فرموده که حروف معطوف نسبت با صلاح وضع و عمر و معهود امراد نیست پس برکتوم باشد
و موی این قولست آنکه شعری را از معنی مغزالت بر سید فرمود که سر الله فلا طلبوه و بعضی بر آنست که معنی الر آنست که
انا الله الراعی من خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عامیان را و هر کس را سبب عمل و جزا خواهد داد پس این کلمه
شکل است بر و عدل و عدل **كِتَابٌ** این کتاب است صفت و این که **أَحْكَمْتُ** استوار کرده شده است **أَيَّامُهُ** ایامها
او حج و دلایل یا ششم گشت است بنظمی حکم جوینا مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد **فَصَلِّتْ** پس جل کرده
شده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در آنچه بدو عطا گردید پسین شده است **بِذَوَاللَّهِ** بخدا
نزدیک حکم کنند یا حکمت بخشند **خَبِيرٌ** و انا بهمه چیزها **أَلَّا تَعْبُدُوا** بر آن تا نبپرستید **إِلَّا اللَّهَ** مگر خدای را
أَنْتَ **لَكُمْ** بدستی که من شما را **أَمِنَهُ** از وی یعنی با من **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
بشوبت بر تو حید و ایمان **وَأَنْفَعَتْ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
خود بر آن گاهان گذشته **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
دهد شما و **أَمَّا حَسَنًا** بر خود داری بگو یعنی مورد از ازانی دارد تا مردم از شما نفع کنند و شما را از بدی
دهد و ایمنی و ندرستی **أَلَّا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
بدانچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محبت در لطایف امام فخری رحمه الله فرموده است که بر خود داری
بگو آنست که حاجت مردمان بر دست او گذارده شود **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
در دین **فَضْلُهُ** ثواب و جزا افضل او هم در دین هم در آخرت این معهود را از عهده فرموده که در فضل کسی باشد که ستا
او فضل باشد از سیات او و جوهرانی قدس هر کفته و فضل آنست که در دیوان اصل بنام او نشان فضل نوشته
باشند و هر آینه بعد از وجود برین شرف خواهد رسید **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
از اسلام یا امراتی کند از متابعت من **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
عزب روز بزرگ که روز قیامتست و در تیسیر کوید روز بزرگ کفته اند روز شدت و مشقت و آن امتلا کفار بوده
بقوط و غلام حادی که مرده و مردار بخورند **إِلَّا اللَّهَ** بسوی مجازاة است **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
و او بر هر چیزی از اعاده و اثبات و تعزیر **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
رسول علی علیه السلام میفرمود در احضار آن میگوشتند روزی یا یکدیگر ملاقات خود کردند گفتند
چون برده افر و گذارد و خود را بجا میباشیم و سینه خود را فراموش کردیم در عداوة محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد
خو بجانم آفرینست که **إِلَّا أَنْفَعَتْ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
جیب من ملا و ناسکرد اند و تا کردن سینه مبارکت از بوشیدن داشتن را زد و دل یعنی دشمنی به خود در دین
دل میگوید **لَيْسَ خَفَوًا** تابنهان دارند **بِذَوَاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
در سر کشند چاهها شود و بر فراش خود جای گیرند **فَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
وَمَا يَعْلَمُونَ و میداند آنچه آشکارای کنند بر اینها و سر ولایت ایشان بنسبت علم او میکانست **أَنْفَعَتْ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست
که او داناست **بِذَوَاللَّهِ** بخدا **وَلَا تَكُنْ لَهُ** پس هیچ دفعه کند و باز گردانند نیست

ملت ای که در دل نهان کی سری انکدر آفرید میداند در اسباب نزول آورده که این بذر در شان اخیس
نازل شد که مردی سخن گزار شیرین زبان بود بملازم حضرت رسالت صلوات الله علیه آمدی و سخن خوش آید
او اگر ملاف هوا داری و بیکجی زدی اما ظاهرش غلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن می نمود حق سبحانه
خست عقیدت او را بدیر آیت آشکار کرد تا کسی صفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره
فرموده که منافق شباهت دارد درونش زهر و بیرونش نقش و نگار است **ملت** صورت ظاهر ندارد اعتبار
باطن را بدین از غبار **الحزب الثاني عشر من اجزاء التکلیف و تاسیس دایه** نیست هیچ چینه **فی الارض**
در زمین مراد جمیع حیوانات **الاعلی الله** مگر بر خاست **و رزقها** روزی ایشان از روی مقصود و رحمت ابراهیم
علی که مفید و جویست و شرح بجهت تحقیق رزق و تقوی و کفایت علی بعضی من است یعنی روزی هر از هر است
یا بعضی از بعضی روزی مغرض حق تعالی است که خواهد ببط کند و اگر او را نماید بقی کند **و یفکرم** و میاندیشد **و یفکرها**
قرارگاه حیوانات در زمین جوی **و یفکرها** و اگر او را نماید بقی کند و اگر او را نماید بقی کند و اگر او را نماید بقی کند
از زمین و آب و هوا و مستوع موضع قرار ایشان قبل از استقرار بر زمین و در بعضی کلام **کل** هر که یاد کرده شد از
دو ابر و رزق و مستوع و مستوع ایشان مذکور و مستور است **فی کتاب یسین** در کتاب روشن بقول لوح محفوظ
و هو الذی و اوست آنکه **خلق السموات و الارض** میا فرید آسمانها و زمین را **فی سته ايام** در شش روز از روزها
دنی که اول او یکشنبه و آخر او آدینه بود **و کان عزه شة علی الماء** و بعدیش از آفریدن ارض و سما را و بایر
برخی تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبداء آفرینش با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی
حق سبحانه را در ایام آفرینش با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی با قوت سبزی
آب بر باد اعتبار عظیم است هر اهل فکر را از عباد و حق تعالی میا فرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را **یسئلکم**
تا بیاوراید شمار یعنی حامله آری میاندکان کند ظاهر شود که **ایکم** کدام شما **احسن عملکم** نیکوتر است از روی عملی
شکری که بیشتر است بر حق تعالی یا تصدیق که کاملتر است در عرش و آب و عرش و آب و عرش و آب و عرش و آب و عرش
ای محرم خود را **انکم متبعون** بدستی که شما را نیکه شد که ایندین **بجیلکم** از بوم **لیقولن الذین** که را
هر اینه کونینا که نگویند **ان هذا** نیست این سخن که در باب بحث میگوید **الایسین** مگر ما متدعی آشکارا در حق
یا بطلان **و انما** و اگر تا آخر کینه **عظیم العذاب** از ایشان عذاب را که داده ایم **لی اینه معذرة** تا هنگام
شمرده شد یعنی وقتی معلوم **لیقولن** هر اینه کونینا از روی استهزا **اما یحییسه** چه چیز باز میدارد عذاب از نزول و فرج
الایونم یا نهیم بدایند که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدست **لیس مفرقا** نباشد آن عذاب باز داشته **فهم**
از ایشان یعنی چون وقت عذاب درسد بهم وجه از ایشان مندرج نکرد و در مایه فرموده که این عذاب قبل جبریل است
موسسه زبان را چنانچه مضمون **لنا کفینا** که استهزایان از آن خبر میدهند و در سوره مجید مذکور خواهد شد **و ساقی بهم**
و اسلحه کرده بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی که بیا که گرفته است جهات ایشان را **اما**
آنچه بودند که از روی جهل **به یستفزون** بدان استهزا میگردند و بوقوع از استهزا می نمودند **و لیکن اذنا الاناس** و گو
بخشاینده یعنی بهیم آدمی را **ما دحمة** از نزد ما نستی که در مایه از آن **انما** **تفنها** پس باز ستایم آنرا **منه** از او

ان الله یوسدستی که او را امیدست بجهت بصیری و عدم اعتقاد بر کرم ما **لنفور** ناسبا است در وقت گذشت
و لیکن اذنا و اگر بخشاینده او را **تفنها** نیکوی و غنا **لنفور** بعد سخن که بدو رسید باشد چون میا فرید
لیقولن هر اینه کونینا **هت الشیات** بر فتنه یهایی صایب و مکاره که مراد میا فرید و رشد **فتی** ازین **ان**
بدستی که انسان **لنفیج** شادمانست بجهت و غرور و آن **خویر** نازیدن و غرور کنند بر مردمان و فرج و غرور
غافل ساخته اند از شکر نعمه و قیام حق **ان الذین صبروا** مگر آنکه شکای می نمودند در رحمت و بلا **و علی القابلات**
و گردن علماء و نیکویی و طایف شکر بقدیر و ساینند در نعمه و رضا **اولک لهم** آنکه و که بجهت صبر و شکر موسومند
مرا ایشان است **مغنی** آنروزش که اهلان **فانجی کسبی** و نوری بزرگ که اقل از شصت شش شیخ العالم فرموده
که در جنت نفعی هست که هر نیم بهشت در جنت آن محقر و مختصر باشد یعنی شاهدان او را **لما** ما بهشت بهر حال در جنت
بی بقول جنت محقر است آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کائنات علیه افضل
الصلوات و التسلیمات میگردند و با کلام قدیر و کتاب کبریا بر بطریق نهان و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقترحات
ایشان آن بود که هر گاهی بدو ندادند یا یکی تصدیق او فرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از عدم قبول دعوی استهزا
و محقریت ایشان تنگ دل میشد حق سبحانه برای تهییج آنحضرت در آراء و رسالت و عدم موالات ایشان بر دو انگار آیت
فرستاد که **قل لکم ناری** پس شاید که توبه ترک کنند یا شی امام سابق روی رحمة الله میگوید که استفهام یعنی نیت نیک
مکن **بعض ما یوحی** برخی از آنچه وحی کرده شد است **الیک** بسوی تو یعنی آنچه مخالف نیت شرکانت و الله ایشان **و صفا**
و نکست **به** باظهار آن **صدرك** سینه تو **ان یقولن** از تو پرس آنکه گویند **اولا انزل** چرا او فرستاده نشد است **تکلم**
کنو بگوئید که نفعه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند **انما** **نعمه** یا بر این امید با او **ملک** فرشته بجهت کوی
بر نبوت او و بسبب این مخالفت از آراء رسالت بازمان **انما انت** جز نبوت که تو ندیدی **یم** یم کشته بر تو انداخته است
و تو در آن تقصیر نمایی چرا از دروغ و انکار ایشان تنگ دل باید شد **ملت** در شی مهابت مهابت مهابت
از سکن و عوایشان **جاک و الله علی کل شی** و خدای بر همه چیز ها **و کبر** که خواست یا کار گذار آنکه کار یا او گذارد و نگاه
دارد آنکه خود را بدو بسیار پس تو که بروی و از گفت و شنود هر جسد و عنود باک مدار **ان یقولن** بلکه میگویند
کافران **انتم** محمد بری با فلانچه میگوید که بن میگویند یعنی قرآن خودی سازد **قل فاقول** بگو پس بیاورید **بعشر سورة**
ده سوره **یشبه** مثل قرآن در بیان و حسن نظم **مفتی بایه** برافته از نزدیک خود یعنی نعم شما آنست که قرآن از
خود بری توین یافت و بن این کان و پرید که من از خودی سازم شما فصاحت برید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء
مثل این کلام بلکه شما ازین قادر ترید بجهت وقوف ثواب قصص و اخبار و قصود شما بر انشاء اشعار **و ادعوا** **استغفر**
و بخوانید بر او معاونت بر معارضه هر که او ایندین **و الله** بخندایان **کشته صا قی** اگر هتید و استهزا
که این کلام مفتی و مختلف است و چون ایشان از معارضه بعشر سوره را میزدند دیگر آمد فاقوا بسوة من شله
و بخوانید از این ابرادیک سوره نیز بر هر کس ظاهر شد **ان لم یستجیبوا** ابو کر اجابت نکردند **لکم** و شما را از انشاء
آنچه گفتید از اینان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر بر آن تعظم باشد و گفته اند مراد منانند که ایشان نیز
تحمی میگردند بر اهل بیت و میگویند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مفتی میگوید و شما نیز با مفتی او و عا

کنید پس حق بجانب و مود که اگر ایشان در معرجه جواب نیامدند **فَاعْلَمُوا** پس بدیند **انما انزلنا** که بفرستاده شد **الحکم**
الله بجهت اینست که بعضی را که خاصه اوست و آن علمت بمصالح عباد و آنجا ایشان را بکار آید در معاش و عباد
وان لا اله الا الله و بدینسانکه نیست معبودی پس **الا اله الا هو** مگر او که عالم است بآنچه غیروند و قادر است بر آنچه غیرو
تواند **فَعَلَّ أَنْتُمْ** پس رسید شما **مُسْلِمُونَ** تا اینک بر اسلام و استغفار یعنی هر که می توان بود یعنی بر اسلام باشید
چون بخار قرآن نزد شما تصدیق شد **فَمَنْ كَانَ** هر که باشد از ذنابت همت **بِرَبِّهِ الْجَوْنِ الدُّنْيَا** خواهد زد که کافری
وَقَدْ نَهَا و از ایشان آنرا در مقابل اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل دنیا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که
علم است بر جمیع مردم سائر که هر که از ایشان با حسن و اعلال بر خود دنیا خواهد **تَوَقَّعَ الْيَوْمَ** بتمام باز گذاردن ایشان
أَعْمَالُهُمْ جزا که داراها ایشان را **فِيهَا** در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد و **فِيهَا** و ایشان
در دنیا **لَا يَخْشَوْنَ** کاسته نشوند یعنی از مردن ایشان چیزی کم نکنند **أُولَئِكَ الَّذِينَ** آنکه و آنانکه **لَيْسَ لَهُمْ** نباشد
ایشان را **فِي الْآخِرَةِ** در آن سرای دیگر **الْآثَارُ** مگر آثار و دوزخ چه ایشان استیفاء نزدی که بر صور اعمال ایشان
متوجه بوده اند و اندوختن فاسد و عمل بر اطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده **وَحِطُّ** و بقاء کشت
مَنْشُورًا آنچه کرده اند **فِيهَا** در دنیا چه توانا خیرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل محض نبوده اند **بِاطِلٍ**
و ناجیز است فی نفس الامر **مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ** آنچه بودند که میکردند از دنیا و سوده و غیر آن **الَّذِينَ كَانُوا** آیها که بانه
عَلَى نَبْتَةٍ بر برهانی **بَرَزِيَّة** از برورد کار خود که اولاد لالت کند بطریق صواب **وَنَبْتُهُ** و از خود آید برها
اورا که دلیل عقلی است **شَاهِدٌ مِنْهُ** کوهی از خدای که محبت آن را می دهد و آنرا آنست بر ابر باشد با کسی که زینت
دینی طلبد و عمل بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بین مومنان اهل کتابند یا هر مومنی محض و شاهدی غیرت و گفته اند
بین غیرت صلی الله علیه و سلم و تابع اوست شاهدی که آنجریست علیه السلام یا ملکی که حافظ او بود یا ابوبکر صدیق یا علی
مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آنحضرت که هر که بدین انصاف دوی نگرستی و نوار حق و آثار صدق در بشرد او شاهد بود
لَدُنَّ ای چه سعادت عجیب نه بود آن حسن جرات تقدس و تعالی بعضی بر آنکه بفرمانست و بگویند بعضی
بفرمود و شاهد جبریل علیه السلام یا سلمان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا الهام و نظم او و اگر توبه بعضی بفرمود
شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بصدق و بشارت و اگر چه پیش از و نازل شده **وَمِنْ قَبْلِهِ**
و پیش از انجیل با قرآن تابع او بوده **كِتَابٌ مُوسَى** کتاب موسی یعنی توراتی که او بر او صدق نبی و بشارت بود
و تابع است یعنی موافق هر قرآن **إِنَّمَا** در حالتی که توبه پیشو بوده مر اهل دین را **وَرَحْمَةً** و سبب بخشایش بر منزل
علیم **أُولَئِكَ** آنکه و صاحب بین اند **بِرَبِّهِمْ** بیکر و بفرمان **وَمِنْ قَبْلِهِمْ** و هر که کافر شود بفرمان **بِالْآخِرَةِ**
از کوه جدا که اهل که اند و آنکه خیر ایشانست در دولت و بفرمان **بِالْآخِرَةِ** پس آنش دوزخ و عذاب که اوست
و لا محاله بلذت **فَلَا تَلْذُتْ** بپوشش **فِي مَرْبَعَةٍ** در مکان **مِنْهُ** ازین **وَعَدَ اللَّهُ الْحَقُّ** بدستی که این وعده درست و راست
بِرَبِّكَ از برورد کار تو **وَلَكِنَّ اللَّهَ لَنَالِيهِ** لیکن بیشتر از مردمان **لَا يُؤْمِنُونَ** که مردمان و نصایق نمیکند و **بِمَنْ**
أَعْلَمُ و کیست ستمکار تر یعنی کافر تر **مِنْ قَبْلِ** از آنکس که بریند **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدای دروغی یعنی نفی و کذب و اثبات
شریک بر او **أُولَئِكَ** آنکه و مفتیان **بِالْآخِرَةِ** خود را کرده خواهند شد در موقف **عَلَى رَبِّهِمْ** بر برورد کار خود

وَيَقُولُ الْإِسْهَادُ و خواهد گفت کوهان یعنی حیطه و دهرام الکاشین یا پیمان بر او ایضا و جوارح
ایشان کوهی دهند که **هَوَ كَذِبٌ** این کوه و آنانند از روی عناد **كُنْ بَوَالِي رَبِّهِمْ** دروغ گفتند بر پروردگار
خویش باخاد و ولد و شریک **الْإِلَهَةِ اللَّهِ** بدینکه لعنت خدای **عَلَى الظَّالِمِينَ** بر ستمکارانست یعنی کافران و مراد
از لعنت خدای دوی باشد از درگاه قرب بر صفت ظالمان می کند و میگوید **الَّذِينَ يَصْلَحُونَ** آنانکه باز میگردند و مراد
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او **وَيَسْئَلُونَ** و میپرسند یعنی وصفی کنند راه خدای را **عَوَجًا** بکجی و انحرفی از راه
وَهُمْ و ایشان **بِالْآخِرَةِ** بدان سرای **هَم كَارُونَ** ایشان ناکو و بد کنندگی بر صبر و صبر جهت تاکید که ایشانست
بآخرت **أُولَئِكَ** آنکه و کافران **كَمْ يَكُونُونَ** نباشند یعنی **يَت** عاجز کنندگان از خدا را از عمل اب خود **فِي الْآخِرَةِ**
در زمین یعنی در دنیا و **مَا كَانُوا** هم و نیست مر ایشان را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** جز خدای **مِنْ أَوْلِيَاءِهِ** هیچکس از دوستان
که عقوبت الهی ایشان باز دارد بلکه **بِضَاعَتِهِ** افزوده شود **لَهُمُ الْعَذَابُ** برای خود ایشان عذاب یعنی در دوزخ
معذیب گردند جهت ضلال و اضلال **مَا كَانُوا** نبودند که در دنیا **كَمْ يَكُونُونَ** توانستند شنید یعنی حق را
چند از شنیدن آن که بودند **مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ** و نبودند که بدینند یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن که بودند
أُولَئِكَ الَّذِينَ آنکه و آنانکه در دنیا از راه **خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** زیان کردند و فتنه یا خویش را یعنی زیان آن بدیشان
باز کردند و **فَضَّلَ عَنْهُمْ** و کر شد از ایشان **مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ** آنچه بودند که از راه شفاعت بستان و درخواست بستانند
لَا جَزَاءَ لَهُمْ و شک و شبهه ایشان **فِي الْآخِرَةِ** در آن سرای **هَم كَارُونَ** ایشانند زیان کار تر از زیان کاران چه
بر ستمی بکار بر پوستش خدای خیر اند و متاع دنی فانی را بر نعم باقی عقی اختیار کرده و درین سوداغبی فاحش
نَظَرُ مانند دین را بدین ادن از دوزخ نیست **وَأَنَّهُ** زانکه دینی بکلی رحمت و رحمت است نفی فانی ستانی و دوزخ
اندین بود و در دوزخ اند که من فاحش است **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدستی که آنانکه از روی اخلاص و ایمانند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
و کرده اند طاعت شایسته از ادب و فرائض و تعبد و اقل **وَأَخْبَتُوا** و آرام گرفته اند **إِلَى رَبِّهِمْ** بیکر و برورد کار خود یا
تواضع کرده اند و در ادب و ادب او از ماسوی منقطع شده اند **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** آنکه و ملازمان بهشتند **فِيهَا** آنان
در بوستان جنان **كُلَّ يَوْمٍ** و آید و باقی اند **مِثْلَ الْقَرِيفَةِ** صفت دو کوه که زمین و کافران **لَا عَمَلُ فِي الْأَعْمَى** مانند
کور و کور **وَالْبَصِيرَةِ** و مانند بینا و شنوا **أَهْلُ السُّبْحَانِ** آیها بر دین این دو فرقی **مِثْلًا** در صفت و شبهه یعنی
برابر نیستند **فَلَا تَنْ كَفُونَ** آیها بیکر و بدین شهادت و امل می نماید در آن نشیبه کرده است کافران را باینجا جهت عذاب
شاهد امور آیات قدرت را و به ناشنوا بسبب تصام او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنین بسبب و بصیرت جهت آنست که
حال مومنین در سع و وجوه و رضای حال کافرانست در بحال تقاین فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و بصیر
کیست که حق را حق بیند و بی روی کند و باطل را باطل بیند و احساب نماید و بصیرت نماید و حق را حق شنود و باطل را باطل
باطل اند و از آن جز نماید و بحقیقت بصیرت کیست که بدین بصیرت بکلی بی بصیرت یافته باشد و بصیرت کسی که گوش هفتش شود
بی بصیرت ارسته باشد که بجای بیند خدای بدیند و هر که بخدا شنود و جزا شنود کوهی که بکلی باز بود در هر حال
او هیچ نمی شنود و از انحراف و آن دیدن کوه و بدیند و او را هر چه بود آینه دوست غای **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدینست
فرستادیم **نُوحًا عَلَى قَوْمِهِ** نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را **إِنِّي لَكُمْ** بدستی که من و شما را **أَنْذِي بِرُحْمَةٍ**

مرا و ترجمانی و معنای برین آنگاه که از میان کاران قبل از یونان گفته شد که ای نوح اهدی
فرود آئی از کشتی بسلامت منشا بسلامتی حاصل از حضرت مایا سلام و تحقیق از یارب تو و بزرگات و زیادتیا علیک
برو یعنی در نسل تو آدم ثانی باشد در انساب آدمیان بتوفیق آشت که از اهل کشتی غیر از نوح علیه السلام و سه پسر
عقب ماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام نر و عیسی و یافث بدو از نوح و حام بدو
و قحطی امیم و برکت بر روی جلد من معک از آنها که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی تو
و امم و از آنها که با تو اند یعنی چند نفری ناشی خواهند شد که شتمت معهم رود باشد که بر خود داری هم ایشان را در
بغرض عیش و سعت رزق شتمت معهم پس برسد ایشان را از ما و از ابیالیم عذاب دردناک در کفرت مراد کفار
و در وسط از قوطی و جاده نقل میکند که هیچ یونی و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل است درین اسلام
و برکت و هیچ کافر و کافر نبود الا که داخل در دین منم و عذاب تلک این فصل که مکرر شد من انباء الغیب انجوا
غیب که ما بواسطه جبریل فرجه الیک و حی که در آن سوی تو که محوری ما کنت تغلبها بنودی که بدی از انانت
ولا فیک نه تو و نه قوم تو که فرشتان من قبل از این وقت فاصیر من شکیبایی کن بر ایله قوم و مشقت تبلیغ
همچنانچه نوح علیه السلام صبر کرد ان العاقبة للصابین بدستی که اقامت نیکو للصابین مریه که کاروان است در دینی بظفر
بر اعلا و در آخرت بدیجات اعلی بر طریقت قدس مرده که صبر کند استکیاست و شکیبایی علاج خستکیها
نیجی شکیبایی بظرفیت و کار و صبران هر روز بترست نظم صبر است که بکلی مقصود بی صبر در راه نکشود
کر صبر که مراد یابی از یابی درانی از شتابی و الی عاید و فرستاد و بر قوم عاد احاطهم هو و اولاد ایشان و
ذکر اخوت جهت نسبت جناحه در سوره اعراف گذشت قال کنت هود یا قوم ای گروه من اعبدا الله به برینید
خدا را بیکانگی ما که من الله نیست شما را معبودی غیره مجزوی و تمام و در شریک اثبات می کند از انتم نیستید
شما الا مغفرت و منکر افوا کنندگان بر خدا با اتخاذ شرک یا قوم ای قوم من لا استعکم بمعصیام شما را علیه بر تبلیغ
رسالت انجرا مژدی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از بی طبعی خود خرداده اند جهت از انتم و خلوص
ضعیف به دعوت و قتی نیجی دهد و موعظه از زمان فایده رساند که بطامع فاسد آلوده نباشد و طم
طمع بند و در فریاد شکست بشوی طمع بکسل و هر چه خواهی بکوی لاجرم پیغمبران مرد نبوت از قوم غواستند جناحه
هود علیه السلام گفت انا آخری نیست مرد من الا علی الله مکرر آنکس که بعضی قدرت قطعه بیاورد مرا اقله
تعقلون آیا فهم نمیکند و عقل خود را کار نمی فرمایند الحق را از بطل و حق را از باطل تمیز کنند آورده اند که ادا
دعوت هود را علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه و تعالی آن شال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را
عاق و عقیم ساخت و چون ایشان صاحب زلمات بودند و دشمنان نیرداشتند بر ازارعت بیاران و برای رفع
احادی با و لا محتاج شدن هود علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا و ای گروه من استغفار کنید و امرزش
طلبد و انکم از برورد کار خویش بایمان ثم تو بوا بس باز گردید الیه بدو از عبادت غیر او و نسیل النصار
تا بفرستد از آسمان علیکم بر مروتات شما مکررا باران پیوسته و بر دشتکم و پیروز یار و زیاده کند شمارا
ثم الی قوت بکفر قوتی شایع فرزند از دهد شمارا تا بعد از ایشان بر دفع احادی قادر شوید پس سخن

بتوبید و لا تقولوا و بر مکرر دید از من و لعرض نمایم از پیغام الهی بخیر ماین در حالتی که من باشید بر کناهان
قالوا کفند ما جئناک ببیتة ای هود یاوردی باینجی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه
السلام معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند و ما نحی و نیستیم و ما
بیتا که الهیتا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عن قولک از سخن تو که بوی خدایان برستید و ما
نحی لک و نیستیم ما تو را یومنین و اگر و بیکان از ان نقول نمیکویم ما در شان تو الا اعتزیک مکی
انکه رسانیده اند تو بغض الهیتا برخی از خدایان ما یسوس و رنجی و گردی و علقی و گویند مراد جنونست عادی
گفتند که چون خود شتام میدی خدایان ما را ایشان را دیوانه ساخته اند تا سخنان که نه بر طریق عقل است از تو شنوده
میشود قال کنت هود علیه السلام ای بدستی که من استهد الله کواه میسازم خدایا و استهدا و شایسته گواه باشید
آئی بوی برانکه من بیزم تمام انشرون از آنچه شما ایاز میگردید من دونه بدو خدای یعنی در عبادت او دیگر بر ایشان
میسازید فیکدی بی اجتماع کنند بر یکدی به نسبت من جمیعاً هه شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمایند
ثم لا نظرون پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که باک ندارم و بحایت عصمت الهی از حضرت
و معرفت شانه اندیش و این از جمله معجزات هود بود علیه السلام که تنی نهاد در مواجهه جمعی که از جباران و اهل
بطش و سطوت و ارباب شوکه و قوت که بخوار و تشنه بودند این همه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بی
مهلت در هلاک من می نمایند و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن آنکه ضروری بدو
شدند و نعم ماقبل بدست تو خدا را شو اگر چه جهان در ریاست بخدا گرسوی قدرت ترکردد و چون هود علیه
السلام بکم الهی و ثوی تمام داشت گفت ای تو کلت بدستی که من تو را کرم علی الله برخدای دینی و دینکم
که برورد کار من و شاست و هم خود را بوی باز کن اشم مان دابة هیم چندند نیست الا هو احد مکر خدا
فرایک نه است بیاصدینا بوی پیشانی او را یعنی تلک اوست و قادر و غالب بر و اخذ نواصی تمیل مالکیت و قلاد
و قصر نیست ان دینی بدستی که آفریدار من علی صراط مستقیم بر طریقی عدل و حقت هر کس بر تو توکل کند
او اصابه نکرده اند در بحر الحقایق آورده که صراط مستقیم است که مستحق بحق باشد نه بغیر او کافال و الی دینک المستفی
و در نقد النصوص قدس مرجه مکرر است در باب احصیه افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه
که فی الحقیقه مصدر جامع افعال و مؤثر در تمام منفعلات است بجمک تربیت هر یکی را بحسب قابلیت بسوی حضرت خود
می کشاند اینست سر آخذ بناصیهها از بی طبعی صراط مستقیم بدست کشی کشانتی کشد کانا الید الیجون
و ازین قول است قول قابل بدست چون هداه اوست از جبر و است تو بهره که نیروی او راست
چون از و بود ابتدا هه هم بدو باشد انتها هه فان قولی اینی اگر بر کردید ازین و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت
باشید فقد بلغت کمر بس بدستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به انجین بر اگفر و فرستاده شدن بودم بان انکم
بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت کردم و چون قبول کردید حق سبحانه و تعالی را هلاک کند و بظلمت
و جان بشین شما که اندازد دینی آفریدار من تو ما غنی کمر کرده و راعی شما و لا تقصرت شایا و زیان نماند رسانید
خود را چیزی با اعراض ازین و ابا از قبول دعوت حق ان دینی بدستی که برورد کلام من علی کل شیء بر هر جنس ها

تفقیق آمدند **رسلنا** فرستادگان ما از ملکه کیهان و از ده یاهفت یا هشت بودند و میایند و میگویند
فرشته یعنی جبریل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوایان ساده روی صاحب جمال آمدند **ابراهم بنو**
ابراهم صلوات الرحمن علیهم و **بالتشوی** بشده دادند و بفرزندان باهلاک قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی که
که بشارت بود بدوام خلقت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنوخت که و انحن الله ابراهیم خلیلا
باخر بدوام خلقت بشارت داده از قطیعت این ساخت و هم در حقایق آورده که آن فرشته بود بطه و حضرت سید
انبیا از صلب وی بآنکه خاتم پیغمبران و صاحب لوی حدیث و بشارت در مقابل این توانا بود که بدریاجین بری
باشد **نظم** خوش وقت آن بزرگ خیر باشدش بسره شایان از آن صدق که چنین برورد که
آیا او مکه و اینابد و عزیز صلواتی مالم الشمس والقمر و میایند آورده که بر بل بهلاک قوم لوط علیه السلام
آمد بود و اسرافیل آمد بود بشارت و لوط ابراهیم را علیه السلام و میکائیل علیه السلام بجا فطنت لوط علیه السلام و اسرافیل
وی و اسرافیل ایشان از تو فکات القصه چون نزد خلیل آمدند **قالوا سلاما** گفتند سلام می کنید بر نوسلام کرد
قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در همان
خانه بنشانید **فما کنت** پس در آن نکر **ان جاء** تا آنکه آورد **بجمل جسد** کوساله بریان کرده بر سنگ گداز
پس خوان یکسره و وصل آورد و ایشان دست بطعام دراز کردند **فما رای** پس آنفکام که دید ابراهیم علیه
السلام **انید بهم** دستها ایشان را که مطلقا **لا تقبل الیه** نمی صدم بدان کوساله یعنی دست بطعام نمی کنند **نظم**
انکار کرد ایشان را یعنی منکر شد **و اقبح** و در دل آورد **فنهض خیفه** از ایشان ترسید در آن زمان هر که
قصه کسی داشتی از طعام او تناول نمودی و چون ایشان از طعام وی خوردند ترسید که در آن باشند و ضروری بود
و ساند چون فرشتگان احساس ترس نمودند از وی **قالوا** گفتند ابراهیم **لا تخف** متوس **انا انزلناک** ما فرشتگان
فرستاده شد **الی قوم لوط** بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را عذاب کنیم **واما انک** و ذن ابراهیم علیه السلام ساز
بنت هاران **قائمه** ایستاده بود در پس پرده و مخملی که استماع میفرمود یا بر آن خدمت بر سر بهانان ایستاد که داشت
چهار ساره عمر یافته بود و بر کشته و از کسی روی نمیداشت همین که سخن فرشتگان شود **تضحک** بوسخندید
از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام بود یا بر آن هلاک اهل فساد و گویند خند
او از تعب بود تعب میکرد از غله قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعب بود از غل ملکی و
بشرایب گفت می ماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سر تن یا وجود بسیاری چشم و خدم و بر هر تقدیر چون
ساره بخندید **فلتبشیرا** بشارت داد بر او و از زبان ملائکه **یا یسحق** بوجود فرزند یسحق نام **وین ورا**
انحوت یعقوب و از پس اسحق یعقوب بشارت بشارت بسیار و جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزندانش
و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجر بری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس فرزندش خود
قالت یا ولینا گفت ای عجباء **الذابا من بنیام** و **انا عجزو** و حال آنکه من بفرزند در آن وقت نود و نه سال از عمر
گذشته بود و **هذا انلی** و این شوهر من **یشیخا** در حالی که بیست و سه ساله یا صد و زاده **ان هذا**
بدستی که این خبری که می رسید **لنشی عجیب** چیزی عجیب است و این از راه عادت بودن از روی قدرت **قالوا**

ست

نیم

گفتند فرشتگان بر ساره و **العجیب** ای شکفت سیدری **من امر الله** او کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع و اله
و فضل و علیت از میان دوین و فرزند بیرون آرد **بیست** قدری که بر کل بود که چنان از و حال بود **رحمة الله**
بخشایش خدای **و بر کانه** و بر کانه یعنی زیادتی خیرات او **علیکم اهل البیت** بر شما اهل بیت محققان بر آنکه از تو
آنگاه آن بود که اسباط و جمیع انبیا بنی اسرایل از ابراهیم صلوات الرحمن علیه و از ساره رخی الله سبحانه بیدار شدند **ان الله**
بلدستی که خدای **حمید** ستوده است با عطا **مجدد** بفرزوارست با اظهار کرم **فلما ذهب** پس آن وقت که برفت
عن ابراهیم از ابراهیم ترس و فری که داشت **وجاءته البشیر** و آمد بسوی بشارت اولاد **فجاء لنا** در ایستاد
و مجاد که کرد با فرشتگان **ما فی قوم لوط** در شان قوم لوط علیه السلام آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید
اهل فریاد که در و صدمه من باشند گفتند فرمود که اگر نود باشند گفتند هلاک نمی کنید بجز آنکه ده کمی کرد تا بمان
رسید و بجز پس یکی ملائکه گفتند دردی که یک من باشند را هلاک ایشان فرما نیست ابراهیم علیه السلام فرمود
که از آنها لوط را که لوط و بیات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
انا ابراهیم حکیم بلدستی که ابراهیم بر دیار بود تعبیل نداشت در انتقام از بدکاران **اواه** آه زننده و ناسف خوین
بر آدمیان **منیت** رجوع کنند بجزرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد که حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه وقت قلب
و فرط نرم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در وقت افتد شاید که قومه کنند ملائکه گفتند **یا ابراهیم عرض** ای ابراهیم
دوی کردان و در گذر **عن هذا** ازین جدال **انک قلنا** بلدستی که آمد است **انم و یلک** فرمان آفریدگار تو بعد از ایشان
وانتم انتم و بدستی که آیند است بدیشان **عذاب عظیم** عذاب باز ناگردد بجلال و دعای ملائکه ابراهیم
علیه السلام و داع نموده روی و فکات نهادند و آن چهارستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون بفر
سردم رسیدند که لوط علیه السلام در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد و پیش وی رفتند و سلام
کردند **فما جاءک** و آنفکام که آمدند فرشتگان **ما لوطا** بسوی لوط **بی و یوم** اند و هیکل شد بدیشان
و ضاق بهم ذرا و تنگدل شد بجهت ایشان از آن گراحت همان داری بلکه بسبب آنکه ایشان را دیدند و میخواست و خوا
دکشی از بدی و بیکی قوم اندیشید **وقال** و گفت **هذا قوم عصبیه** این دوزخخت بر من آورده اند که حق تعالی
بالمائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت ببدی قوم خود کواهی ندهد ایشان را هلاک نکنند لوط سه بار نوازدید گفت شما
نرسید است حال اهل این شهر و کار ایشان گفتند بیست کار ایشان لوط علیه السلام شرم داشت گفت کواهی میدهم که
بدترین اهل عالم این قوم اند جبریل علیه السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت بس لوط علیه السلام با ایشان
روی بشهر نهاد و جز بد و زور و رسید ملکی سخن را که از فرمود و چون بشهر آمدند دیگر باره اعادت نمود و چون خانه
رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت او بعد وجود گرفت بعضی مردم همانان لوط علیه السلام دیدند و خبر بدیدار
رسیدند لوط علیه السلام اکابر قوم را خبر کرد روی بدو خانه لوط علیه السلام نهادند **وجاءه قوم** و آمدند لوط علیه السلام
قوم **یفرعون الیه** بشتاب دو ایند بسوی او **و من قبل** و پیش ازین وقت نیز **کانوا یعملون الشیات** بودند
که عملها بد میکردند از لوط و کبوتر بازی و صفر زدن در محالی و بر آن نشستن بر سر راهها چون قوم بدو خانه لوط
علیه السلام آمدند و طلب همان کردند **قالوا** گفت ای قوم که می **هو که بنا فی** اینک دختران من ایشان را بخواهید **همن**

یک

ایشان **اطهارکم** باین قرین شمار ترویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت و ترویج مؤمنان با کفار
می توانست کرد حضرت لوط علیه السلام از طوفان و کرم حیمه و دخی از افزای همانان کرد و گفته اند مراد به نباتات
ایشان بوده چه هر چه در زمانه خودست از حیثه تربیت و رحمت یعنی زینت و جلال که شمار ایشانند **فَانْقَلَبُوا** بپای
از برای بزرگوارتر و **وَمِنْهُمْ** و مراد سوا میکنند **فِي ضَيْفِي** در شان مهمانان **بِالنِّسْبَةِ** باینست از شما
رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شمار اینده و از علمها بدیدار دارد **قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ** گفتند ای لوط بدستی
نومیدانی که **مَالِكًا** نیست ما را فی بنایت **كَانَ** در دخترا نومن **حَقٌّ** هیچ حلی و **وَأَنْتَ لَتَعْلَمُ** و تحقیق تو میدانی
مَنْزِلَتَهُ آنچه می خواهی از ایشان فاحشه **قَالَ** گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان **تَوَلَّيْتُ لَكُمْ نَفْسِي** کاشکی
مرا باشد دفع شافری یا اگر مرا فانی باشد در نفس من مرا به شمار دفع کن **أَوْ اِي** یا بیا که میم و باز کردم **لِيُكْرِ**
شَدِيدٌ بر کسی سخت یعنی عسیر و قیله که بعد از ایشان دفع شافری کرد در احادیث صحاح و اوست که حضرت رسالت
اصطلاح نم فرموده که مراد از لوط ماوی الی در کشید یعنی بنی ابناء که گفت و حق بجانب او داری داد به بجا در ماند
جز درگاه او نیست **نظم** استانی که قبل که است از هر آتی پناه هست هر که دل در حمایتش نیست
از هم هر دو کون و اوست است آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از بن دریا ایشان مجادلی بود
ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بمانند و لوط علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک شده ملاکه که
او را بران صحرای و خروش و بیخ دیلند **قَالُوا لَللُّوْطِ** گفتند ای لوط **أَنَّا نَرَى رَجُلًا** ما فرستادگان پروردگار تو
و بعد از ایشان نازل شده ای مرد قوی اگر ایشان **لِيُصَلُّوا إِلَيْكَ** نمی رسند با خود و او را تو یعنی ضرر ایشان تو
نمی رسد تو قدم از میان بیرون میز و ما را با ایشان بگذار پس جبریل علیه السلام بر خود را بر روی ایشان مالد همه
کو رشتند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دوید و گفتند حدی که همانان لوط ساحر اند پس جبریل علیه السلام
فرمود **فَأَسْبَغَ إِلَيْكَ** بر کسان خود را بقطیع **مِنَ اللَّيْلِ** به یازده از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و **وَكَا**
يَلْتَفَتُوا و باید که التفات و او را خود نم کرد **مَنْكُمْ أَحَدٌ** از شما یکی پس هر اهل خود را پس **الْأَمْرُ لَكُمْ** مکرر نمود
که او کافره است **أَنَّهُ يُصَلِّبُهَا** بدستی که رسند است او را **أَمَّا أَهْلُهَا** آنچنان رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی
کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگ دلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبریل علیه السلام
گفت **أَنْ تَوَعِّدَهُمُ** و وعده بدستی که هنگام عذاب ایشان جمع است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت
جبریل گفت **لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ** آیینست صبح نزدیک یعنی نزدیک است **فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا** پس آن وقت که آمدن ما
ما عذاب ایشان جبریل را فرمود بر تیر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و بر داشت تا بجا نماند که بر دگر
آسمان بانگ غروب و آواز سنگ ایشان شنود پس حکم کردیم تا بیکدیگر و ما بقدرت کامله **جَعَلْنَا** کرد اینده
تَالِيَمًا سَائِلِيهَا زیر آن شهر را از بر آن یعنی بر تیرگون ساختیم **وَأَمْطَرْنَا** و بارانیدیم **عَلَيْهَا** بر آن شهر را بعد
از تیرگون شدن آن **بِحِجَارَةٍ** سنگها **مِنْ تَحْتِهَا** از کل تیر جبریل بر سنگ کل است و آن کل آتش خفته شده
چون آجری با جگر که هست در آسمان یا نام آسمان دنیا است یا جگر است که نام جگر باشد یعنی آن سنگ باران برایش
از آسمان بود یا از دوزخ و از سنگها بود **مَنْصُورٌ** بر هر نهاده یا دوزخ **سُوءَةً** نشان کرده شده بخط سیه

و سفید چون جگر یا بر پیاخ و جبروت در زاد المسیر گویند هر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر نقطهها سیاه
و برخی سیاه و بر نقطهها سفید یا نام هر کسی که بر و باران شد بر آن نوشته بود یا آماده گشته **عَنْدَرَيْكُ** در
خواب پروردگار تو بر روی عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او بر برخی بود و خورد او بر آب و
قوی آنست که سنگ بر جلعلی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر یک از ایشان کسی بود سنگی تهر بنام
وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بزم مکدر آمد و تا جمل روز آن سنگ که نام زد او بود در
صواعق بایستاد چون که از حرم بیرون آمد و روی آمد و هلاک شد **وَمَا هِيَ** نیست آن سنگ عذاب **مِنْ**
الْقَالِمِينَ **بِعَبْدٍ** از ظالمین دوری ایشان را استحقاق آنست که بریشان سنگ بارند **نظم**
جوهر از سنگی نیک دارد عجب نبود که بر روی سنگ بارد سکار سنگ در خوردست بسیار جو ظالم را به پنی سنگ برد
و گفته اند صبری راجع بقدر است که نیت غیر ملکی و بعضی دیار قوم لوط علیه السلام از سنگباران که دور نیست در اثنا
اسفار بران دیار می گذشتند و آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان
باصلاح آرزو **وَاللَّذِينَ** و فرستاد بر او لاد مدین یا با ساکنان بلاد مدین **أَخَاهُمْ شُعَبًا** براد ایشان شعبه را علیه السلام
قَالَ **لَا أَقْرَبُ** **عَلَيْهِ** **وَاللَّهُ** گفت ای قوم من بیروستید خدایا یکا کی **مَا كُنْتُمْ** نیست شما را **مِنْ** **إِلَهِ غَيْرِي** هیچ خدای غیر من و **وَكَا**
نَقُصُّوا إِلَيْكَ و گاهید که می کنید بماند را در میرون **وَالَّذِينَ** و تر از و در سجدین موزونات **أَتَى**
أَنْتُمْ **بِحِجَارَةٍ** بدستی که من می بینم شما را یا توانگری و نفعه یعنی در ماند و محتاج نیستید که دلی باشد شما را بخانه
بلکه مردم منم و توانگرید رسم خود را می آنست که مردم از مال خود بزم مند سارید نه آنکه از حقوق ایشان بزرگوار
وَأَتَى و بدستی که من **أَخَافُ عَلَيْكُمْ** می ترسم بر شما بدین خیانت که دارید **عَلَيْكُمْ** **بِحِجَارَةٍ** عذاب دوزخی کرد
در آیند تو صیغ یوم با حاطه که صفت عذاب است بجهت وقوع آنست در آن یعنی در آن روز عذابی که دشوار و بیکرد که
همچو سحرهای نیاید براد عذاب قیامت یا عذاب استیصال و چون می کرد از تقصیر کل و وزن او میکند یا بیاخته آن
و این غایت مبالغه است **وَأَقْرَبُ** و ای گروه من **أَوْفَى إِلَيْكُمْ** تمام بیاید یکبار بیا به پناه **وَالَّذِينَ** و تمام
بسجده موزون را بر او **وَالْقِسْطُ** بعد از راستی و آن قوم با وجود خیانت در کل و وزن هر چه می میدادند
از من آن چیزی باز میکردند و اطراف مردم و دیار را برین دوزخ و در آن باب میگوید **وَالْجَحْشُ** **النَّاسُ** و کم میکند
مردمان **وَالْأَشْيَاءُ** **هَمٌّ** چیزها ایشان یعنی به هر چه خرید یا فواضله که از دنیا و مردم می پرید **وَكَا** **تَعْنَقُوا** و بغایت
تباهی جویدید **الْأَرْضِ** در زمین بلاد خود **فَقَسِدْتُمْ** در حالی که تباها کلان باشید **بِقِيَّةِ** **اللَّهِ** آنچه خدایا
گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام **خَيْرٌ لَّكُمْ** بهتر است شما را از آنچه خیانت جمع میکنند **أَنْ كُنْتُمْ**
مُؤْمِنِينَ اگر هستید با و در آن گان مرقول **وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ** و من نیستم بر شما **بِحِجَارَةٍ** **مَكَاهِلًا** که
شمار از قبایح بلزادرم یا از عذاب محافظت کنز بلکه من رسول ام پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانید
و پس بلیست من آنچه شرط بلاغت با تو میگوید تو خواه از سخنم بگریز خواه ملال آورده اند که انبیا علیه
الصلوة والسلام بر د و قسم بودند بعضی آنکه ایشان را از آن حرب بود چون موسی و او دو طبلان علم السلام و برخی آنکه
ایشان را بچیز نفع فرمودند و شعبه علیه السلام از آنجمله بود که رخصت حرم بداشت قوم راهبر دوزخ و عطفی گفت و خود هم

ما زبیکار داره قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلانک نامک ایما مارهای تو میفرمایند و آن تو را تکلیف
انکه ما ترک کنیم یا نه یا نه آنجا بر سیدان اند بر دلان ما از بیان او آن نفعی یادست بداریم آنچه میگویم فی الواقع
در مالها خود مانده اند آنچه خواهیم از نقصان کل و وزن یا باز کردن بن یا قطع اطراف دایره و دانی آنکه لایق الحلیم
بدستی که تو بر داری از شعیب راه یافته بر هم خود و این سخن از روی تمکین گفتند و مراد ایشان اصداد این صنعتها
بود یا بطریق استعدای گفتند که تو با آنکه علم و رشد و موسوم و موصوفی جز این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب
که ای گروه من از این سخن چون می شنید و چه می بیند آن کشت علی بنیت اگر با شتم من بر بصیرت و حجتی بر حق از نزد پرورد
خود و در حق و در روی داده باشد مرا این از نزدیک خود در حق است و روزی که بوسی نبوت و رسالت یا مال
حلال به خیرات بخش و تقطیف یا مراد دولت کمال و تکمیل از او داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا شود
رو باشد که من در دوی اخیانت کنم و تا از این ان اخطا کنم و نمی خواهم که من مخالفت کنم شما را و بیاورم ای ما انهم کم عنده بوی
آنچه که شما از آن نمی شنید یعنی شما را از چیزی من نمیکنم تا خودی که آن شوم بلکه از هر چه شما را از یاد دارم خودی
بازی ایستم آن را برید نمی خواهم الا الاصلاح مگر صلاح آوردن کار شما ما استطعت مادکم که توانم و ما توفیقی
و نیست توفیق من در اصلاح او را بر رسیدن بر منزل صلاح و موایب الا یا شعیب که بهادیت و معونت خدای علیه توکلت
بر روی توکل میکنم که قادر است بر هر چیزی و غیر او عاجز اند و الیه انید و بسوی وی باز میگردم در هر چه نیست میکنم
و یا قوم و ای گروه من لایق نیست که شما را بران نذر در شقاقی دشمنی و ستیزه کاری یا من ان یصیبکم
که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه بر رسید قوم نوح که و نوح و علیه السلام از طوفان او قوم خود را با قوم خود
از بار و صرا و قوم صالح یا گروه صالح را از رجف و ما قوم لوط و نیستند که و لوط متکم بیعید از شما دوری
در میان و زمان شما نزدیک اند از آن که شت عبرت نمیکرد از ایشان عبرت گیرید و استغفر و انکم و طلب مغفرت
کنید از پروردگار خود بایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او و ربی بدستی که پروردگار
رحیم بخشند بر مستغفرانست و درود دوستداران بیاست و درود یعنی فاعل آید یعنی بندگان او دوست دارد
و بعضی مغفول بود یعنی بندگان او را دوست دارد و قطب الارض و کما یعقوب جرحی قدس سر در شرح اسماء الله معنی الود
برین وجه آورده که دوست دارند یکی بهر خلق و دوست دلهای یعنی اوست یکی را دوست میدارد و دیگران او را دوست
میدارند و فی القیمة دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون منظر تحقیق در تکی اصل حسن و احسان که سبب محبت
ی باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و درین باب نکته بجد در آیه مجیم و چگونه بر منظر همان
جلوه نمود و الولد العزیزیت خایه صغیرا فظم ای جز تو داده یوسف را خوبی و زشتی تو کرده عاشقان یعقوبی
گویند که نظر کسی غیر توفیق در مرتبه عجب و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه فهم میگویند کثرت ایما
تقول بسیاری از آنچه میگوئی از وجوب ترجیح و محبت تظیف و این بواسطه ظهور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا
این سخن از روی عنادی گفتند اگر چه فهم کلام نکرده اند و او خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند و انما لکم و ما یبین
فیما در میان ما ضعیفا بی قوت در دفع مایا ضعیف البصر و لا رفقک و اکون قوم تو بودی که بر دین ما اند
و ما ایشان را عزیز میداریم لکن جهناک هر اینه ترا سکار می کردیم و ما انت و نیستی تو علما بعین بر ما عزیزیم

که عزت تو مانع رحم یا موجب رحم باشد قال یا قوم گفت شعیب ای گروه من از صلی ایما عشره و قوم من عشره علیه
عزیز ترند بر شما و دوستی نزد شما من الله از خدا و اخذت و گرفتارید شما را و او را که ازین پشت خود ظاهر
همچون تیر و کفر اموش شد یعنی حق بتارین نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکند ان ربی بلا
که آنرا کار من یا تعلمون یا نه می بیند محیط اکاهست بروی که هیچ بر رویش نیست و برین
شما را اجازات خواهد فرمود و یا قوم اقلوا و ای گروه من عمل کنید علی مکارنا که بر حالهای خود که دارید از
شرک و نجس انا عاقل که من بنوعی عمل کنند ام در کار خود سوق تعلمون زود باشد که بدین حق یا شعیب
انکس را که باید بدو عذاب بخشد علی ای گروه او را رسوا کند یا بفضیلت تمام هلاک سازد و من هو کا دیت
و انکس که او دروغ گویت بر من شما یعنی زود باشد که بدین که من بر حتم یا شعیب و انظار برید آنرا
که من بگویم ای معکم و قیبت که من نیز یا شما منظر و لکما انما و انهم کام که آمد عذاب ما نجی شعیبا
نجات دادیم شعیب را و اللین اسوائه و انما انکما ایمان آورده بودند با او بر حق مینا بیخاستن از فضل
و اخذت اللین ظلموا و بگرفت آنرا که کافر بودند الضحیة او از جیب علی السلام ایشان را که گفت و متوا
جسعا فاصبحوا یا یاربهم پس گشتند در سرهای خود جاثیای مردگان و بر زمین افتادگان کان لم نغفوا کما
که هرگز اقامت ننموده اند فیما دران دیار الایم الی دین بدانند که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت
کما یبوءت ثور و مجانی هلاک شدند و ملعون گشتند نمود تشبیه کرد مدین را بشو دجعت آنکه عذاب هر دو قوم
میچورد و در تیسیر آورد که این عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم
شعیب و قوم صالح علیهما السلام اما قوم ثمود را هیچ از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان و لقد
از سلبنا و تحقیق ما فرستادیم موسی را با میخزانی که نشانه اوست نبوت او بودند و سلطه
مبین و بجای ظاهر واضح که آن عصا بود از عصا بن کرخت و صبح اوست الی فرعون بوی فرعون و لای
و گروه اشراف از قوم او فاصبحوا بی خبر روی کردند آن گروه انفرعون فرمان فرعون را در کافوشن بر علی
السلام و ما انفرعون و بنود کافر فرعون بر شعیب بر هیچ رشد و صواب و چون امر و متابعت او کردند و در این
تابع او باشند یقینم فیما بیشتر روی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز سخن کافور و دهم النار رسد و آورد
شان بدوزخ و فی النار الی نور و در کما نیست در آمدن شد درو یعنی آتش دوزخ چه مورد که ایش خورست بر
تیر بجای و تسکین عطش باشد و آتش و در دست برضدان و انبعوا و ازین دو آمدن شدند فرعون و قوم او و هذه
لغته درین برای لغته را و یوم القیمة و روز قیامت نیز لغت در فاشانست فیما فی الیوم المرفود بدعطاء
داده شد بدیشان یعنی اوست هر دو جهان ذلک این خبر من انباء الغر از اخبار دیمهای هلاک شدن که نقصه
علیک قصه آنرا تو میخوانی منها بعضی از آنها قاری ما فی است یا ابادان چون رزق قایم ایستاده و حصید
و برخی ازین خفقودست یا غراب چون کشت در دوده و گفته اند که قایم آنست که اژدان دین میشود چون دیار
عاد شود و حصید آنکه اژدان باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام و ما اطلنا هم و ستم نکردیم بر اهل این
دیهما با هلاک ایشان و لکن ظلموا ولیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسها خود را با کتاب انجیم

عذاب بود **مَا أَغْنَتْ** بن هیچ سود نکردند یا قوت دفع نداشتند **عَنْهُمْ** از ایشان **الْهَيْئَةُ الَّتِي** انداخته ایان که
از روی جهل **يَتْلَوْنَ** بودند که می خوانند و می پرستیدند **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بخدای یعنی اله ایشان باز داشتند
از ایشان **مِنْ شَيْءٍ** هیچ چیزی **لَمَّا جَاءَ الْوَرْثُ** وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعد از ایشان **وَمَا أَدْرَاهُمْ**
و نیز بودند ایشان را بآن **فَتَنِي بَنِي إِسْرَءِيلَ** جزو آن کاری و هلاکت **وَأَكْثَرُ لَكُمْ** و مانند این گرفتار است **أَخَذَ**
رَبُّكَ گرفتار پروردگار تو **إِذَا أَخَذَ الْفَرْقَ** چون بگیرد اهل دیه هار **وَفِي ظِلْمَةٍ** و حال آنکه اهل آنها
ظالم باشند **أَخَذَ** بدرستی که گرفتار خدای **الْبُشْرَى** دردناک و سخت و از آن گرفتار کسی را روی
خلاصی و راهی نیست **فَظَمَ** کسی که ضرر و غلظت دادم چراغ می شود مظلومان ببرد نمی رسد از آن کارزارها
اگر چه دیگر گرفتار **دَارِ فِي ذَلِكْ** بدرستی که درین جایا که دریم از قصص **لَا يَهْدِيهِمْ** هر آینه عبرت نیست **لَنْ**
تَنَالَ هر کسی که بتو عذاب **الْآخِرَ** از عذاب آن برای **ذَلِكَ** روز قیامت **نَعْمُ** روز نیست **مَجْمُوعٌ** که
النَّاسُ جمع کرده شده از به روی مردمان یعنی هر خلق را در روی جمع کنند **وَذَلِكَ** و آن روز **نَوْمٌ** مشهور **وَقَدْ**
حاضر شد در روی اهل آسمان و زمین **وَمَا يَفْقَهُ** و مبارز بنی نوح را بر آن روز **الْأَجَلِ** معذور **وَمَكَرَ** مکر برای کشته
مرت شمرده یعنی تا وقتی در زند قیام نکرد **يَوْمَ يَأْتِي** روزی که بیاید آن روز مشهور **لَا تَكْمُرُ** نفس نمی کشد
هیچکس نمی کشد که او را نفع رساند **لَا يَأْتِيهِ** مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد و موقعی دیگر نباشد که در
اجازت سخن گفتن نبود و در ایام **لَا يَنْطَفِقُ** و لا یوذن لم فیعتدزون **فَنِعْمُ** بر اهل موقف **شَقِیٌّ** بدختری باشد
که بمقتضی وعید و وعظ جای او بود **وَسُوءٌ** و نیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوی او بود در حقایق علمی
از شقیق علمی قدس سره نقل میکنند که علامت سعادت پنج چیز است نوح دل و بسیاری که در وفات از دنیا و کوناهی
امل و شرفی و نشانه شقاوت پنج است سخن دل و خشکی دید و رغبت بدینا و طول امل و بی حیای شیخ ابو سعید خدری
قدس سره فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست بجاری و سطوت قهاری که در ازل و
کافی بر آورده و دیگر حکم ازلی که سعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت علی الله علیه السلام از هیبت
آن خبر و سطوت آن حکم فرمود که شیفنی سوره هر **فَظَمَ** آن یکی را از ازل لوح سعادت بر صکناره
وین یکی را تا ابد لوح شقاوت بر جبین **عَلَّامٌ** و میراند آنرا سوی اصحاب الشال و فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا و اما آنانکه بد بخت شدند **فَبِی النَّارِ** بر در آتش و در خند **لَهُمْ فِيهَا** مریشانراست در آن آتش
زُفِرُوا فریاد سخت و **شَهْقٍ** و ناله از آرزو و غیر صورت شدید را گویند و استعمال او در صدای صوت حارست و شهیق
صورت ضعیف بود و در آخر نفیق استعمال باشد تشبیه میکند فریاد اشقیاء را با ناله صوت و این بد بختان باین ناله
و افغان **خَالِدِينَ فِيهَا** جاویدان باشند در دروزخ **مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ** همیشه آسمانها و زمینها بجای است این
کلمات در عرف عرب عبارت از نایب و تخلیل است بر دوام و دو زیان بدو ام آسمان و زمین را نیست نباشد به نحو
دال بر نایب اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما و اوردست بر اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیاء عبارت از ایشانست
جاوید در دروزخ خواهند بود **الْأَمْشَاءُ** و **رَبُّكَ** مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار عذاب زهر بر
معذب سازد یا عذاب دیگری غیر از عذاب آتش جهنم در دروزخ انواع عذاب و عقوبت است و یکی از آنها آنست که با تشرعرا

کنند بر استنشا از خلود باشد در عذاب نار در از خلود در دروزخ **إِنْ رَأَيْتَ** بدرستی که او را کار تو **فَعَالَ** و اما آنانکه نیک بخت شدند **فَفِي الْجَنَّةِ** بر
ایشان در بهشتند **خَالِدِينَ فِيهَا** جاویدان در آن **مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ** مادام که باشد آسمان آخرت و زمین
آن بحکم یوم تبدل الارض و السموات زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در
فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان بر اوست نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند که
نور و تحت است جمع هر چه بالی باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق
باشد سعادت و بهشت باشند **الْأَمْشَاءُ** و **رَبُّكَ** مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعيم چنان بدو لطف رساند
زیادت از آن که آن رتبه و رتبه و رتبه و رتبه که آنرا ندانند مگر وی که عالم است جمیع معلومات و گفته
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین موبدان قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر و رضوان خیر الله
اکبر صه ذکر یافته و باید دانست که علماء تفسیر درین استنشا سخن بسیار گفته اند در زلد المسیر آورده که استنشا
لا یفعله در عالم فرموده که خدا بدین استنشا انا ترست و اگر احوال همه آورده شود شرط الحیاری که در اول عمر باشد
باقی نماید و الله الباقی له الحكم و الیه ترجعون **عَطَاءٌ** عطا داد ایشانرا عطا دادنی **غَيْرَ مَحْذُورٍ** و نه
منقطع یعنی تمتد لغیر النهایة **فَلَا تَكُ** پس مایش **فَرْمُوزِيَّة** در کان مخاطب حضرت رسالت علی علیه السلام و
حقیقت خطاب داعی بامنه میفرماید که بشک بیاشید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از آنجایی پرستند این شرکان در آنکه ضلال
مردی به لاک یعنی شک میکنند در آنکه آن عبادت کی اهدیت که آخر به لاک ایشان کشد چنانچه کفر نام ماخیه سبب
عذاب ایشان شد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** نمی پرستند اهل شرک بیان را **الْأَكْمَامُ** مگر بر وجهی که می پرستیدند
أَبَاءَهُمْ من قبل بدین ایشان پیش ازین یعنی باطل را **وَأَنَّا لَوْ فَوْهُمْ** و بدرستی که ما تمام رسانند ایم بدیشان **نُصِيبُهُمْ**
بهتر ایشانرا از عذاب **غَيْرِ مَسْقُوضٍ** در صالحی که آن عذاب ناکاسته نباشد **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و هر آینه ما دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را تورات **فَاخْتَلَفَ فِيهِ** بر اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بلا
کردند و بعضی کاف شدند همچون اختلاف قوم تود در قرآن **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ** و اگر نه سخن است پیشی گرفته **مِنْ**
رَبِّكَ از او را کار تو بیاخیزد از ایشان **لَقَبَضْنَاهُمْ** هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا بطل
بعد از استیصال شلا کشتی و عتق از آن نجات یافتی **وَأَنَّهُمْ** و بدرستی که کفار قوم تو لقی **شَرِكٌ** هر آینه در کائنات
مَنْهُ از قرآن **يُوسُفُ** حکای در ریت افکنند یعنی نفس را مضطرب و عقل را شورید کنند **وَأَن كَلَّمَ** و بدرستی که
هر یک از خلفان **لَمَّا لَوْ فَنِيْنَاهُمْ** از آن جمله اند که هر آینه نام خواهد داد **وَرَبُّكَ** پروردگار تو **أَعْمَاهُمْ** جمیع
علماء ایشانرا بعضی از آنانیه بداند و لما یعنی الایمنی هیچکس نیست مگر که خدای تعالی چرا علی او بر وجهی
که باید بدو رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر بر محذوفی باید کرد برین
وجه که و ان کلاما بعثوا النوفیه و چون لغز این کلام خللی از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نبود این جو
بر تقدیر نشد باید بود اگر مخفف خوانند صاحب کشف فرموده که لام لما موطیه قسم است و تنوین عوضی از
مضاف الیه و ما را بد و تقدیرش چنین باشد که و ان کلاما لبوفیه **أَنَّهُ** بدرستی که خدای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بایه

کومند از ایشان که یهود بود یا رسول **لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ** مکشید یوسف را که قتل یک کسان عظیم است **وَالْقَوَّةَ** و بکشید
او را **فِي غِيَابَاتٍ لِّجَنَّتِ** در قمر جاه **يَلْقَاهُ** تا فراموش نماند در **تَعْقُصُ الشَّيْءَ** یعنی از راه گذران که بداند چاره و ببرد
بناحت دیگر و شاه از او باز میداد یعنی چون غرضش را ناپدید است برین وجهی باید کرد **أَنْ تَكُونَ فَا عِلِّي** اگر هستید شما کار
کنندگان بشورت پس هر برین امر متفق شدند و نزد پدر آمد گفتند فصل بهار رسید و سبزه ها از زمین دیدم **نظم**
سبل جوانه باز کرده گل دست بدو در آورده سیرابی سبزه های نوخیز از لوله تو زمره انگیز چه شود اگر بوسه
باما بصحرای قستی تا روزی بفرج و نشاط یکنوازه یعقوب علیه السلام فرمود که من در بهار رخسار یوسف چون بیل خزان
دیدم خوام بود و اما دیدم که شاد و گلزار باشد و من بخار رخسار چون گرفتار **نظم** حرفان در بهار میشن خندان
من اندک خنم خود و در میان فرزندان یعقوب علیه السلام در مذهب پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و
شبه با او در میان آورده گفتند **مست** موسم گل دوسه روز است غنیمت دایند که در کتب تاریخ خزان خواهد
یوسف علیه السلام نام تماشای شبنم خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران پیش پدر آمد و التماس اجازت نمود حضور
این مقام بزبان حال عرض رسانید **نظم** زیر تنگای خلوت خاطر بجزای کشد که بوستان بهر خوش بدهد بخام را
یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاد **قَالُوا** گفتند برادران یوسف **يَا أَبَانَا** ای پدر ما **مَا لَكَ لَا تَأْتِيَنَا**
جست ترا که این می داری ما را **أَقْلِي بِنُفْسٍ** بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او **وَأَنَّا لَكُم مَّا مَرُورًا**
لَنَا جُحُونَ نیک خواهانیم و نهایت بروی ما **أَرْسِلْهُ مَعَنَا** بفرست او با ما **عَدَا** فردا بجانب مصر
يُرْتَع تا در سعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد **وَيَلْعَبُوا** بازی کنند تیر انداختن و شتر و واندان **وَأَنَّا**
لَكُم و بدو سستی که ما را و **لَا يَفْظُونَ** نکام با نانی از کارهای از سیاه و هرام **فَا ك** گفت یعقوب علیه السلام **إِنِّي**
لَخَيْرٌ فِي بَدَنِي بدستی که مرا اندوه کین دارد **أَنْ تَذْهَبُوا** بپایان کشید بازی کنند تیر انداختن و شتر و واندان **وَأَنَّا**
و صبر از مشاهده وی که **وَأَخَافُ** و دیگری ترس **أَنْ يَكَلِّهَ الذِّبْ** از آنکه او را بخورد و کربلانی زمین که شایر و
کوکان دهنه باشند با داک که کی قصه می کند **وَأَنْتُمْ** و شما **فَافْتَنُوا** آزمون بچران باشد بسبب اشتغال تماشای اقله
اهتمام در محافظت و **نظم** اثنی ترم کز وفا قاشینید ز غفلت صورت حلقه نمینید درین دیرینه دست شکسته
کن که برودن از کین نیز **قَالُوا** گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام **لَنْ نَكَلِّهَ الذِّبْ** بجز آنکه اگر بخورد او را
کوک و **نَحْنُ غَضَبُهُ** و حال آنکه ما مردم توانا و قوی هستیم که هر یک از ما با ده شیر در عمارت مقاومتی تواند
کرد **أَنَا إِذَا** بدستی که ما آن وقت که برادر را بکشد **نَحْنُ سِرُونَ** هر اینه زبان کاران باشیم بر چون حق
علیه السلام با لاف فرزندان شنید و پس دل یوسف علیه السلام بکشت داشت و تماشای کوچه و صحرای دیدل برادران نهاد
و بعضی بیانی مضاد و بعضی موافق یوسف را بشنید و مویش شان زده جامها خوش درو بوشانیدند و
قیصرا بر لیم صلوات الرحمن علیه السلام از بهشت آورده بود بوقت القادراتش برود و درو بوشانید بود
و میراث یعقوب علیه السلام رسید چون غمیدی بر باز و پیش بست و میباید فرزندان تا شیخه الوداع که در در
دروازه کنگان بود بر روی آمد یوسف علیه السلام در کار گرفته که میکان با غار و دایع کرد و روزی که در در ورود
طوفان شک تا بگریان رسید بود یوسف علیه السلام که بدو را کربلانی دید قطرات کلاب بر رخسار او ریخت و گریه و دانه

مروارید خوشاب بالماس مره سفت آغاز کرد **ع** **ثَالِثَهُ** از ترکس و بارید و کلر آید داد و گفتای بد سبب کشته
زبان حال یعقوب علیه السلام مضمون این قصه بجمع آن نور بصیر رسانید **نظم** میان بزم سفر بسته و بر سر راهت
سروش دین من برود که راه بگیرد ای یوسف ازین رفتن تو را بچه اندوه عظیم بشام دل من برسد و نمی از که سر انجام
کار بکند خواهد کشید باری لا تنسای فانی لا انساك مرا فراموش کن که من ترا فراموش نخواهم کرد فراموشی نه شرط دوستی است
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام با لاف بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته و بر راه آوردند
یعقوب علیه السلام در ایشان می نگرست و از شوق لقا و فرزند از حسرتی که است **نظم** هنوز بر و روانم ز چشم نداشت
دل از تصور دوری جوید لرزانت و چون فرزندان از نظری غلب شدند روی بکنعان نهاد **قَالُوا هَبُوا بِنَا** ای
آن هنگام که برینند برادران یوسف را کردند و او نیز کردند و صایا بدر و بر طرف نهاد یوسف را بر زمین زدند
و آغاز طعن و طعنه نمودی که کشیدی صاحب دیا کاذب بچایند آن کوکب که ترا بچند کردند تا امروزت از دست ما برهانند
یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد ای کنعان برانداشید و بر کوی وضع حال من بر آید
باری دیدم که در او دور گشته ام و می بینم که زخم لور از گشته ام القصه بعضی و القات ناموده طباغچه بر روی او میزدند
و در خاک خوری که سنده و تشنه بودی میکشیدند تا به لاکت نزد یک رسیدید و بعد از آن صورت مشاهده نمود ما را
دور از این حالت گرفت و گفت دست تعلی در استین توقف کشید آفرینه با من عهد کرد مایه که قصد قتل او نمایند
ایشان تسکین یافته از سر قتل او در گذشتن **وَأَجْعَلُوا** و راه خود را بفرستند **أَنْ يَجْعَلُوا** با آنکه میکشند او را
فِي غِيَابَاتٍ لِّجَنَّتِ در قمر جاه و آن جامه بود بر سره و بختی کنگان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر جاه
تنگ بود و بایان او کشاده و هفتاد کز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بر سر جاه آوردند و چون دست در هر یک از
ایشان میزد دستی بر بستند و سنی در میانش حکم کرده بجاه فرو گذاشتند و امن بی این او بر سستی که در سر جاه
بود در آویخت بر این از برش بر کشیدند و چون بایان جامه رسیدن برینند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب
بطایر ایشان سده المتهی رسید که در آن بعلی جبریل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتنگ جاه رسیده بود رسیده و او را
با جگر مقدسه خود گرفته بر بالا جفتی که در تن جامه بود بنشانند و از طعام و شراب بهشت بوی داده بر لحن طبعی که
تقریب داده و بر باز داشت در و بوشانید **وَأَوْضِئَا إِلَيْهِ** و ما و جی فرستاد بر بسوی او بواسطه جبریل یا الهام داد
او را که اندوه کن باشد که بر روی ترا از خضیف پناه بدو و جاه رسانید و برادران را بجا بخت مندی نزد یک قرار
لَتَنبِتَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** باین کار که کرده اند و بختی که بنور ساینده اند **فَلَمْ لَا يَشْعُرُونَ** و ما
آنکه ایشان ندانند که توی جهت علوشان و رفعت مکان تو فاندک زمانی را این صورت دست داد که بخیر است
او آمدند و او را نشانند و هم لمعکرون اما چون یوسف در جاه افتاد و برادران باز گشته بر سر رفتند و بر
بکشند و بر لحن یوسف بخون آلوده ساختند **وَجَاءُوا أَبَاهُمْ** و آمدند نزد پدر خود **عِشَاءً** **يَنْكُرُونَ** **نظم** شام
و بدو غمی که نیستند یعقوب علیه السلام اولی که برین فرزندان شنید سر اسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را
چه می شود و یوسف بن کجاست که او را نمی بینم **قَالُوا يَا أَبَانَا** گفتند ای پدر ما **أَنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ** ما رفتیم و بجا میشتی
ی که قیسم بر یکدیگر کرد و دیدن و تیر افکندن **وَنَزَّ كُنَّا يَوْسُفَ** و بکاشتم یوسف را و تنها **عَدْنَا مَتَاعِنَا** نزد یک

رفت و بار ما فاکله الذب بین بخورد او را رک و ما انت یومنین و بنسب تو ماورد ازین **لک** ما را می بینی
ما را باور نمی کنی و کو کما صادقین و اگر چه هستیم ما راست گویان در هر کار ما اما اینجا میست بر کانی که نیست
ماداری ما را دروغ گویی بنیادی و لیلی دیگر را بر می خوردن کرک یوسف را و آن بر این است **و کما فوا** و آمدند
علی قصیده بر بر این یوسف بدیم **کزیب** بخورند و یوسف آوردند بر این یوسف را نزد پدر بخون کرده ساخته
بدروغ و یوسف علیه السلام که بر این خون الود دیدد عزمه هلاک یوسف علیه السلام در دلش برید آمد اما چون الکر
بر این در دست بود و بود که می بود که یوسف را خورده و قرض بر بر این می نکرده پس از روی **عقاب مالک**
گفت با فرزند که نه چیز است که شای کوبید **بل سؤلک لک** بلکه راسته است برای تمام **انفسک** نفسها شای
و آسان ساخته **انما** کاری بزرگ را از هلاک یوسف **قصی حیثیل** بی کار من جویست بگو یعنی شکبای
که آن شکایت باشد که با خدا و **الله المستعان** و خدای است یاری خواسته شد یعنی یاری از وی خواهم
علی تاصفون بر این خاصیت می کند از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در آن جا بود صباح
روز چهارم مرده نجات بوی رسید **فجاءت سیارة** و آمد کاروانی بزرگ و آن جوی بودند که از مدینه
می رفتند **فادسوا** این فرستادند **واردهم** وارد خود را بسوی آن جا و وارد کسی را گویند که آب کشید کاروان
شعلی بد باشد و دارد آن کاروان مالک بن زعفران بود از اهل مدینه چون بر پناه آمد **فادلی لوه** بر پناه
فرود داشت دلو خود را و وی رسید یوسف علیه السلام که در دلو نشین **ع** ای یوسف آخر عمرت این دلو در پناه آمد
یوسف علیه السلام در دلو نشست در حال آورده که دیوارهای جا به بفرق یوسف علیه السلام بگریستند و از آن می زد
فرمود که مالک در کشیدن دلو چنان بهانه دلو را بغایت کران دید در جا نگرست و آن ماه وارد دلو مشاهد
کرد **قال** گفت **یا بشیری** ای خرده و شادمانی و گفته اند بشیری نام صاحب بود او را برای امانت طلبیده گفت **هذا**
غلام این بر دیت که دلو را کران ساخته بی ملدکاری او یوسف را از جا بر آورد **نظم** جوان به جهان آرا بر آمد
ز جانفش ملک با بشیری بر آمد بشورت که چنین تاریک جای بر آمد بی جهان آرزوهای **و استرو** و نهاده داشتند او را
از کار و اینان **بصاعه** در حالی که متاع تجارت بود یا بهان ساختند او را از کار و اینان و گفته اند که اهل این
آب با داده اند تا بر آید ایشان بجهت و شیم و کوبیدند بر سر و راجع بر او راست یعنی برادران حال او را بهان
داشتند و گفتند که بنده ما است و اینچنان بود که از حال کاروان خبر یافته بسوی جا آمدند و یوسف را دیدند گفتند
این غلام از ما کوخته او را بخیرید **و الله عليم** و خدای داناست **یا یعلمون** با خبر می کنید یعنی اولاد یعقوب با ابله
و برادران کار و اینان از اخوان امور یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند بنیان عربی با او گفتند آنچه
ما می گویم اگر خلاف آن گویی البته قاتل رسایم یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و گفتند این بنده گریز بایست
و نا فرمان و دل برضت ندارد او را می فروشیم از ما بخیر و با خود بشهر دیگر بر تازان دورا فتد و خبر او بشهر مالک
گفت بن زری که داشته ام بضاعت خریدن ام و مابین در می چند اسامه ماند است گفتند قوسیدانی که بها این غلام بسیار
اما ما بتو میسازیم بهر داری بر دست یوسف علیه السلام بر دست مالک دادند **و شرو** و بفرخواستند او را **و یمن**
نجس بیگانه اندک و اعتبار در راه **مخلو** در می چند شده شد عادت اهل آن روز کار جهان بود که ماد و جمل

دوم دای می شدند و با فرق از وزن می کردند که در دهها خود را بشمر دهند عدد بود یا نیست هر برادری دوم
برداشتند در وسط آورده که بهر دای می گفت گفت القصه مالک یوسف را بخیرید **و کما فوا** و بودند برادران **فیه**
در یوسف **و انما یهدین** از بر غبتان یعنی نمی خواستند که او را ایشان باشد یا کار و اینان در خریدن او و غبت
بودند جهت که بخین و نا فرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان بادشاه مصر ملک دیران بود یا ولید علی بن و
تمام امور خود را بدست قطیف یا اطیغی مصری که عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان می بهر آمد و کاشتن
عزیز میرا راه کاروان آمد یوسف را دیدند از راه حال او آشفته و چون بر کشند خبری بر مصر بودند و او را
را بهیل یا تکا نام و مشهور است که او را از لیا گفتندی در عین المعانی بضم ز ا و فتح لام تصحیح کرده و در السند بفتح ز
و کلام شهرت دارد القصه چون عزیز یوسف علیه السلام شنید مالک پیغام داد که غلام خود را بمانی آورد
روز دیگر مالک یوسف را راسته ساخته بیا را آورد و بملوک آن حال شریین شور از مصریان برآمد مدت
آراست آن یار بیا را زد آمد فریاد و فغان از در و دیوار برآمد خریداران بنی برید آمدن هر کس در بهاجری
اضافه می کردند تا بدینجا رسید که هم سنگ او ز رونقرم و مشک و دیبا بدهند عزیزم خریلاری پیش نهاد **نظم**
خریداران دیکر بلب بستند بی زانو می خاموشی نشستند عزیز بهاداد و یوسف را بخانه آورد **و قال الذی اشتراه**
و گفت آنکس که خرید یوسف را **من مصر** از اهل مصر یعنی عزیز **لا تران** مرزن خود را یعنی لیا **اکبری شواه** کرکی
دار جای این غلام را کانیست از نیکو داشتن او و حسن تمهید به نشانند کسی را بمانی میگوید دلیل عزت و احترام
است یعنی این غلام را نیکو دار **عسی ان ینفعنا** شاید آنکه سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سر انجام مصالح
رو کار ما **ان یتخذ** یا فرکی بر او را **قلنا** بفرزدی گویند زن عزیز عقیق بود گفت او را بفرزدی کی بر وجه آثار
رشد در بشره او ظاهر بود **و کذلک** و همچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای داد **و کذلک یوسف** جای داد
یوسف را و ممکن ساختیم **فی الارض** در زمین مصر تا تصدیق کند در آن **و لیعلمه** و تا بیاموزد بر او را **و ان یتوب**
الاحادیث از قصیر خوابها یا معانی کتب الهی **و الله عاک** و خدای غالبست **علی امی** بر کار خود هیچکس چیز بر او از آن
دستوان کرد و در چیزی از آن مناعت نتواند نمود یا غالبست در امر یوسف علیه السلام که برادران را درو
خواهشی بود و خدایا خواهشی واقع نشد الا آنچه خدای خواست **فلیست** و هر کسی را در کوه نه رای
نباشد مگر آنچه خواهد خدای **و لکن اکثر الناس** و لیکن بیشتر مردمان **لا یعلمون** نمیدانند که نام
امور بقبضه قدرت و مشیت است **و لما بلغ** و آن هنگام که یوسف رسید **اشده** بفرمود بهر ده سالگی
یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل **اتیناه** داد بر او را **احکما** حکم که بنو است یا حکم و آن علمی باشد بود
بعل **و یحکم** و دیگر داد بر او را دانش درین **و کذلک** و مانند این **نجمی المحسنین** باداش میدهم نیکوکاران را
آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخاندل و لیا و ستاد و لکن حسنش
مناع صبر و سکون او را پیغمبر **نظم** ز لیا چون بریش دید بکشاده بیکد برایش افتاد آنچه افتاده
ز حسن صورت و لطف شایلی اسیر شد بیکدل نه بصد دل بعد از آنکه عشق بغایت کشید و شوق به نهایت انجامید
صورت حال یوسف در میان آورد **و راوده** و درخواست یوسف را **الذی هو فی بیتها** آن زنی که یوسف

در خانه او بود یعنی زلیخا را آورده کرد یوسف را یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام
و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یک یک ساخته در آورد و **وَقُلْتُ يَا زَلِيخَا اِنَّكَ كَانَتْ لَكِ
هَيْتٌ لَكَ** بشتاب و پیش آید که من ترا می بینم یوسف که این حال بدید **قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ** گفت بیا همگی بر بخوابی بپناه گزینی
اِنَّهُ رَجُلٌ بَدِيسِي که خدای که بروردگار من است **اَحْسَنَ مَثَوًى** نیکی ساخته است منزل من از دیدن بارگاه فریب
یا غریبه من نیست و ترا به نیکی داشت من فرموده پس من حجت او و حق نیت او را به فرموده دست خجسته در حرم
در آید که گفته **اِنَّهُ بَدِيسِي** که **لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ** رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق باشناسان که در عرض نیکی
بدی کنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمات است و از زبان حال یوسف که باز زلیخا خطاب میکرد گفته اند **نظم**
وَجِلَّتْ که در روز قیامت جوارق بر زناکاران غرامت جزای آن جفاکشانشان نویسند مراسد و قیامتشان نویسند
وَلَقَدْ فَتَنَتْهُ و بدستی که قصد کرد آن زن بخاطره یوسف و **وَهَوَّاهَا** و قصد کرد یوسف علیه السلام بفرغ او را
فرار **لَوْ اَنَّ ذَاكَ** اگر بدیدی یوسف **بِرَهْمَانِ** بر همان بروردگار خود را هر آینه قصد بخاطره او کردی و آن
بر همان بقول اصغر نور عصمت **اَللّٰهُمَّ** و بدستی یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خدای باشد پس
یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد قوت در آن حال خود را نگاه داشت **كَذَلِكَ** همین او را نشان دادیم **لَمْ يَلْمِ**
ناگردد **عَنْهُ الشَّوْءُ** از بدی یعنی خجسته در حرم عزیز **وَالْفَحْشَاءُ** و عمل زشت یعنی زنا **اِنَّهُ** بدستی که او را **عَبْدُ اللَّهِ**
الْمُحْجِبِينَ از بندگان خالص است یعنی پاک شد از هر ناشایست آورد **اِنَّهُ** یوسف علیه السلام از زلیخا
فرار کرده بهر در بسته که رسید بکمر فتح الابواب کشاده میشد و زلیخا از عقب او میدوید **وَأَسْبَقَ الْبَابَ** و پیش
ی که رفتند یوسف و زلیخا بسوی درگاه زلیخا یوسف رسید و دست در روی زده باز یوسف کشید **وَقَدْ** و بدید در
کشید **فَمَيَّصَهُ** بر همان یوسف را **بَيْنَ دُبُرٍ** از قفا و الفی و یافتند **سِتْرَهَا** شوهر زن یعنی **بِرَهْمَانِ** که **لَا**
الْبَابَ نزدیک در پس رو چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته
بیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دست یوسف و در اندیشه بخت در آمد **قَالَ** گفت **مَا جَاءَ مِنْكَ** از آنکه جلیست
جز آنکه کسی که خولده **أَهْلِكَ سُوءٌ** بکسان تو بدی مرادش یعنی خود دست درین بخت خواست که ابراهیم خود کند
از نگاه و خجل فرمایند که گناه یوسف است پس گفت مکافات کسی که بچشم تو قصد کند چه تواند بود **إِلَّا أَنْ يَشْفَعِيَ** مگر
آنکه بزندان کرده شود یعنی با دانی او زندان است **أَوْ قَدْ أَبَى إِلَيْهِ** یا عجز او در دنا یعنی ادب کردن و زن بتاری
چون یوسف این سخن بشنید که بزندان و عقوبت نهادند **يَكُنْ** گفت **يَا دَوْخِي** او درخواست کرد **مِنْ أَقْنِ**
نَفْسِي از نفس من و من تن بوی در نادم و از روی بگریختم عزیر گفت استی این سخن بجدانیم و هیچکس ازین واقعه
خبر ندارد یوسف گفت در آن خانه کودک چهار ماهه درگاه هواره بود که او را من اوست و آن کودک بر خاله زلیخا
بود عزیز گفت کودک چهار ماهه داند چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادر است بر آنکه
او را بسوی در آرد در لطایف سببی آورده که عزیز از آن کودک پرسید که توجیه میگوید بقدرت ربانی کودک سخن
داده و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر میدهد **وَقَدْ** که **شَهِدَ** و گواهی داد
شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا گواهی از کس از زلیخا گفته اند گواه بر عمر زلیخا آورده که از روی حکمت گفته که ای عزیز **كَانَ قَصَصُهُ**

الکرم است گریبان بر این یوسف **مَنْ يَنْصِلُ** در دین شد از بیش **فَصَدَّقَتْ** پس زلیخا راست میگوید و
هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغ گوایست پس این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف می کرد از خود
که گویان او از بیش در دین شد **وَأَنَّ كَارِئِيصَهُ** و اگر هست بر این یوسف **قَدْ يَنْصِلُ** از یوسف در دین شد **قَالَ**
پس زلیخا دروغ می گوید **وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ** و یوسف از راست گویان است پس این حالت دلالت بر آن دارد
که یوسف از روی کینه و او را در دین و او را بخود کشید که بر او افسوس در دین **قَالَ** ای یوسف این گناه که بدید عزیز **فَمَيَّصَهُ**
بر این یوسف را که **قَدْ يَنْصِلُ** در دین از یوسف روی زلیخا کرد و از روی غضب **قَالَ** **اِنَّهُ** گفت بدستی که این کار می کند
از تو که و حیل نشان است **اَنْ يَكُ كَسِي** بدستی که یک شام **عَظِيمٌ** بزرگ است زود در دین می آید و زود در نفس
تا بشود میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار گفت **يُوسُفُ** ای یوسف در دین و لغو سخن **مَنْ هَذَا**
از این مهم و پنهان دار **وَأَسْتَغْفِرُ** و ای زلیخا تو از من ترس **لَنْ يَكُنَ** از براهها جان خود در تفسیر زاهدی گفته که
عذر خواه از یوسف که غریبت و تو او را پیار داری **اِنَّكَ كُنْتَ** بدستی که بودی **مِنْ الْخَاطِئِينَ** از گناهکاران
تذکیر برای تعلیم است آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را شنید اما سخی عشق نهان که ماند نه ازین واقعه در
و افواه افتاده بعضی از خواتین هر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را لغوای ملامت در کار است نه بود
سلامت یار **فَقَطَعُوا** بساز عشق را که سلامت خوشامروای و کوی ملامت غم عشق از ملامت تازه کرد
و نیز غوغا بلند از او کرد **وَقَالَ نِسْوَةٌ** و گفتند گروه زنان در کشف آورد که هیچ زن بودند از آن خواص ملک ریان
یعنی حجب و ساتی و خجسته و زنان و صاحب دایه که بایکدی نشستند گفتند **فِي الْمَدِينَةِ** در شهر مصر یعنی
عینی الشمس کوبید حضور سخن ایشان اینکه **أَمْرَةُ الْعَزِيزِ** زن عزیز یعنی زلیخا **وَأُودِفَتْ** طلب کرده است غلام
مِنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواست است از او که کام او بدید **قَدْ شَفَعَهَا** بدستی که بشکافه است غلاف
دل او **وَحَبَّتْ** از محبت دوستی یعنی محبت یوسف بدرون دل او در آمد **إِنَّا نَأْتِيهَا** بدستی که مای پشیمان
زن را **فِي صَلَاتٍ** در کار می میرد و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفه و زنیف در دم
خبر کند **وَدَلَّهَا سَمْعَتٌ** پس چون شنید زلیخا **يَكُونُ هَرَقٌ** مگر ایشان را یعنی سخن کرد در خفیه گفتند **أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ**
فرستاد بسوی ایشان و استماع نمود که بدو معیت او حاضر شوند آورده اند که جعل زلیخا طلبید و آن سخن ملا
کوی در میان ایشان بودند و چون بزور وی در آمدند در اسم اعجاز بخواب آورد **وَأَعْدَتْ** و آماده کرد برای
ایشان **مَشْكَاةً** تکیه گاهی از بالشها لطیف با هم کرد این طعام با کینه یا بساخت مجلس طعام در خجسته که ایشان
تکیده طعام می خوردند **وَأَتَتْ** و بلاد **كُلَّ** و **لَحِظَ** و **مَنْهَنَ** هر یک را ازین زنان **سِكِّينًا** کاردی تا گوشت ریزه
کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمد و جامه صر در رویشانند تاج مکرر بر سر نهاد **وَقَالَتِ الْخَنُوزُ** و گفت
بیرون آی **فَلَمَّا** پس از آن یوسف علیه السلام با نمود و زلیخا در میان افروزد و توفیق که یوسف را بیرون آورد
بیت زلیخا خانه آن کج نهفته بود و آمد جو کزاری شکفته **فَلَمَّا رَأَتْهُ** پس آن گناهکار زن از او دیدند
أَكْبَرَتْ بزرگوار گفتند در حال پیکار و شیفه دیدار او گشته از خود فراموش کردند **وَقَطَعَتْ** و بریدند
أَيْدِيَهُنَّ دستها خود را و بالران محسن نشاندند حقایق سلی ملامت که حق بیگانه بد آینه مدعیان محبت

دعا

بدون خدای **الْأَسْمَاءُ** مکرانها یعنی چیزی چند را با اعتبار نامها که در جهت و برهان **سَمِعْتُمْهَا** نام نهادن
آنرا **أَنْتُمْ وَأَبَاءُكُمْ** شایو پدران شما **أَنْتُمْ أَنْتُمْ** فرموده است خداوند **لَهُمَا** بر برینش آنها را **سَلْطَانِ**
همچو که دلالت کند بر تحقیق حقیقت ایشان بر شامی بوسیله الاسرار جلدی سی **إِنْ لَكُمْ** نیست حکم
عبادت **الْأَلَهُ** مگر خدای که مستحق پرستش است **أَمْرٌ** فرمان داد بر زبان پیغمبران هم خلق را **الْأَقْبَدُ** آنکه
بوسیله **الْآيَاتِ** مکرور **ذَلِكَ** اینست **الَّذِينَ الْقَتِيلُ** دین حق روشن و درست و راست **وَلَكِنْ**
الْقَارِ و لیکن بیشتر آدمیان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند راه حق را و در یاد و بر جهالت سرگردان می شوند تا
صَاحِبِ السَّحَرِ او را بران زندان **أَمَّا أَطْرَافُكُمْ** اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاص باید **فَلْيَسْمِعِ**
رَبُّكُمْ پس بپاشانند تربیت کنند خود را **خَيْرًا** شایب جانچه بیشتر می بود **وَأَمَّا الْآخَرُ** و اما آن دیگر که طباط
فِيضْلِهِ بر بر آنجته شود بر دار و او را بکنارند نامضی کرد **فَمَا كُلُّ الطَّيْرِ** پس بخورند بران شکاری **بِزِيَارِ**
کله وی ایشان یا یکی از ایشان گفت در دفع کفتر و هم خواب ندید بود بر یوسف علیه السلام فرمود **فِيضْلِي الْأَمْرَ الَّذِي**
حکم کرده شد و حکم ساخته گشته کار آن خواب که **شَا قَبْلَهُ تَسْتَفْتِيَانِ** در آن از مطلب تاویل کرد ما بدو خلاص آنچه کنیم **عَمَّا**
بود **وَقَالَ** و گفت یوسف علیه السلام **لِلَّذِي ظَنَّنَ** مرا آنکس را که دانست **أَنَّهُ نَاجٍ** آنکه او درستی است **بَيْنَهُمَا** از آن هر دو
یعنی ساقی را گفت **أَذْكُرْنِي** یاد کن مرا **عِنْدَ رَبِّكَ** نزد یک مردی خود یعنی حال پیکاری من برین ملک رسان تا مرا ازین
باز رها کند **فَطَم** بگوشت اندلان زندان غریبی **فَعَلَّاهُ** در دوران بی نصیبی جیش نه که می پسندید
که هست این طریق محلات دور آورده اند که چون سد و برآمد ملک فرستاد تا طباط را که خیانت او ثابت شد بود بردار
کرد و ساقی که گفت امانت او تحقیق یافته از من بخت بد و دادند اما او چون بر تبه تقریب رسید و از ساغر جا و
سرخش کردید از زندان و اهل آن فاعل **تَنْفِيسِ الشَّيْطَانِ** بر او پیش کرد بروی شیطان **ذِكْرُ رَبِّهِ** یاد کردن
یوسف را از زندان بری خود **فَلْيَسْمِعِ فِي السَّحَرِ** پس درین کرد یوسف علیه السلام در زندان **بَضْعَ سَبْعِينَ** جلد سال بضع
عده است بهم میان سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقع هفت سال در زندان بود و شهور آنست که از اول تا آخر
دو روز سال در زندان ماند در محال التزیل ازین بصری قدس سر نقل میکند که روزی جبریل علیه السلام بر زندان درآمد
یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المصطفی جیست که می پند ترا در منزل کنه کلان جبریل فرمود که یا طاهر الطاهر
حضرت رب العالمین تو اسلام میرساند و میگوید هم نزاری که آدمی را سبب خلاصی میدانی و بدو استشفاع میکنی بجزت و یلک
که ترا جلد سال در زندان بلام یوسف گفت درین حال ازین راضی هست یا گفت آری از تو خوشتر هست یوسف علیه السلام
گفت اذالای الی اکنون که او را خست من هیچ باک ندارم و فی المشق المعنوی **فَطَم** پس چرا آنکه دید و رامعین
ماند یوسف حبس در بضع سنین که چه قصیر کند از عمر و صاحب ناتوانی و خوی از یک و سرب اما چون مدت بخت برآمد ملک
دین خلود بر هیبت و با ملائمتی حکما و نداد اطیید **وَقَالَ الْمَلِكُ** و گفت ملک **إِنِّي أَرَى** بدستی من خواب دیدم **سَبْعَ**
بَقَرَاتٍ سَيَّانٍ هفت کاه و بر که از نفر این برود آمدند و بر زبان **يَا كَلْبُ** بخورند و فرود بردند اینان را **سَبْعَ عَجَائِ**
هفت کاه و لاغور و دشکهای ایشان هم زیاده نشد **سَبْعَ سَنَةٍ** و دیدم هفت خوشه **خَضِرٍ** سبز و نواز
که دانها ایشان سققل شد بود **وَأَخِي** و هفت خوشه دیدم **يَا سَيِّدَتِ** خشک یعنی رسید و بدو آمدن بر لبی

خوشه سبز جمیدند و در حال زیر کردند ایشان را و بپوشیدند **يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ** ای گروه کاهنان و مجازان و خراف و قوم **فَتَوَدَّ**
فتوی دید یعنی جواب میداد **فِي رُؤْيَايَ** در تعبیر خواب من **أَنْ كُنْتُ** اگر هستم شما که از روی دانش **وَأَتَعْبُرُونَ**
من خواب را تعبیر میگوید **قَالُوا** گفتند حکما و اهل مکر که مخاطب بودند **أَضْعَافُ أَلْفٍ** این خوابها شورید است و **مَآخِرُ**
و نیست و **يَا بَنِي الْأَخْلَامِ** بتعبیر این نوع خوابها **يَا مَلِكُ** دانایان چه مابعد منامات صادق میگویم و این
از قبیل منامات طلاله است ملک ریان از جواب ایشان شکر گشته در دریا و فکر و فکرم خورد که آیا این مشکل من که کشاید
وراء تعبیر این واقع که من ناید **ع** یا رب این خواب بریشان مرا تعبیر جیت ساقی که ملک را شکر لال دید یوسفش یاد کند
وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکس که **كُتِبَ مِنْهُمَا** نجات یافته بود از آن و بنده زندانی **وَأَذْكُرُ** و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام
که **أَذْكُرُ** که در زندان **بَعْدَ أَمْرٍ** پس از زمانی دور دراز **أَنَا** این **أَنْتُمْ** من خبر دهم شما را **يَا بَنِي** بتعبیر این خوابها **يَا سَلَامُ**
پس بپرسید بر این زندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر بگوید اند ملک ازین خبر شدان گشت حکم فرمود که زود بروی
بیار ساقی و وارشد بر زندان آمد و گفت **يُوسُفُ** ای یوسف **أَنْتَ** ای یوسف **الْقَدِيرُ** ای نیک نیک راست گویند **أَفْتِنَا** فتوی
ده ما را **فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سَيَّانٍ** در هفت کاه و بر که **يَا كَلْبُ** بخورند ایشان را **سَبْعَ عَجَائِ** هفت کاه و لاغور و
سَبْعَ سَنَةٍ و در هفت خوشه سبز و **يَا سَيِّدَتِ** و هفت خوشه دیدم **يَا سَيِّدَتِ** خشک یعنی رسید و بدو آمدن بر لبی
خشک سال و ده سال درین حیرانند جواب کوی **لَعَلِّي أَرْجِعُ** تا باشد که باز گردم جواب تمام **إِلَى النَّاسِ** بسوی
یعنی ملک و ملائمت و **لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ** شاید که بگویند تو بر این تعبیر این واقع را یا شرف و فضل تو معلوم کرد **وَقَالَ**
گفت یوسف که **شَا تَزْعُمُونَ** گشت کنید **سَبْعَ سَنَةٍ** هفت سال که بقرات ملان اشارت یافت **وَأَبَا** و افعی بر
ستمن خود **فَمَا حَصَدْتُمْ** پس آنچه بدوید و غلات **فَلَا تَزْعُمُونَ** پس بگوید از آن **فِي سَنَةٍ** در خوشه او یعنی جواب ملک
مکند تا از شیشه و آفات این باشد و غلات را با خوشه ذخیره کنید **الْأَوَّلِيَّةَ** مکرانند که بقدر حاجت **يَأْتِيَا كَلْبُونَ**
از آنچه بخورید که آنرا باک سازید **ثُمَّ يَأْتِي** پس بپایند **بِزِيَارِ** بر این سالها **سَبْعَ سَنَةٍ** هفت سال
سخت که سبع عجا عبارت از آنست **يَا كَلْبُ** بخورند اهل این سالها یعنی ساقی که در آن زندان باشند **فَمَا قَدَّمْتُمْ** آنچه
از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده **لَهُنَّ** بر آن سالها **الْأَوَّلِيَّةَ** مکرانند که **يَأْتِيَا كَلْبُونَ** از آنچه نگاه دارید و
ضبط کنید بر آن **ثُمَّ يَأْتِي** پس بپایند **بِزِيَارِ** از بی از سالها **فَمَا قَدَّمْتُمْ** سالی که در **يَأْتِيَا كَلْبُونَ**
فریاد رسید شوند مردمان یا باران داده شوند **فِيهِ** و درین سال **يَقْصُرُونَ** بپشند آنچه افشردنی باشد
شالانور و بخور و زیت و امثال آن و این نهایت از کرمت شمارست و گفته اند اشارت است بر و شیدک شیوازیستان
کاه و کوسفند و این عبارت از فراخ سالی است و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک آمد
و در عمل عام آن سخنان را بر وجهی که شنید بود تقریر نمود ملک را پسندید **يَا** افتاد و خواست که بکوش خود از زندان یوسف
بشنود **يَا بَنِي الْأَخْلَامِ** و گفت ملک **يُوسُفُ** ای یوسف **يَا بَنِي الْأَخْلَامِ** ای یوسف **يَا بَنِي الْأَخْلَامِ** ای یوسف
که آمد بدو فرستاده ملک **قَالَ** **رَجِعْ** گفت باز گرد **إِلَى رَبِّكَ** بسوی همتی خود **فَأَسْأَلُ** پس بر سر او را یعنی در خوا
کن تا برسد و شخص ناید **بِأَلِ السُّنُوءِ** که چه بود حال آن زندان که در مجلس **لِخَالِ قَطْعِنِ** **يَا بَنِي** برین دستها
خود را از **رَبِّي** بدستی که آفرید کار من **بِكَلْبِهِ** مکرانند و فریب ایشان **عَلَيْهِ** داناست یوسف علیه السلام

صبح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از بی برده سخن گفت و او را شناختند پس یوسف علیه السلام
ایشان را بر سید که شاه کسانند که جاسوسان را میبندد گفتند ای ملک معاذ الله ما بر از یک بدیم که یعقوب صفتی است
گفت بدو شاه چند فرزند دارد گفتند و از ده برده داشت یکی را در صحنی که خورد و یکی را در بری خدمت نگاه داشته
و ماده تن بلا زنت آمدن ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شاه را شناسد گفتند مردم مصر را و بعد از آن
گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروی و آن برادر را پدید و حال شاه و بیرون روشن کرد ایشان فرمودند بنام شعوب بر آمدن
وی و ایستاد و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعه ایشان بستاند و عوض آن کتبی بدیشان داد و **لَا تَجْزَمُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ** و آنرا
که بضاعه یوسف کار ایشان و هر یک را یک شتر و بار داد گفتند شتر و بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پادشاه بود
علیه السلام گفت من شمار مردم غله میدهم نه شمار شتر ایشان را بفرمودند **قَالَ اسْتَوْفُوا نَفْسَكُمْ يَوْمَ الْبَيْعِ وَلَا يَجْزِي لَكُمْ**
مِنْ أَثَرِكُمْ برادری که شتر است از پدر شایع ملائمت نهایی **لَا تَزُونَ** آبی نبیند **أَنْ أَوْفَى الْكَيْلَ** آنرا که تمام می
باشد را و حق کسی باز نمیکرد **وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ** و من بهتر فرزند آنرا که در آنجا همان و اگر ام و احسان با ایشان
دقیقه فرونی گذارم **فَإِنْ تَأْوِي إِلَيْيَ** اگر نیاید بر آن برادر و **فَلَا يَكِلُ الْكَافِرُ كَيْفَ يَكُنْ** بی شتر از یک من کجاست یعنی
طعام **وَأَنْ تَقْرَبُونَ** و نزدیک شوید من و در ولایت من نیاید **قَالُوا كَفَدْنَا عَنْهُ آبَاءَهُ** و پیرا بطلمیوس از پدر
کشید و آن **وَأَنَا الْفَاهِلُونَ** و بدستی که ما کشیدیم آنجا را بگویم **وَقَالَ** و گفت یوسف **لَيْسَتْ بِي** من فلاحان که
کیلا فلاحان خلق بدیشان داشت **اجْعَلُوا بَضَاعَتَهُمْ** نهید بار ایشان را که بیهای گندم آورده اند و آن ادبی و کشتی چند
بود یوسف علیه السلام خواست که گندم بیاورد بدیشان و فرمودند که بضاعه آنها ایشان را در ج کیند **فِي رِحَالِهِمْ** در بار
دانه آنها ایشان و دیگر خواست که دیانت ایشان اقتضا آن خواهد کرد که آن بضاعه را چون ثمن گندم بوده باز آورند
جهت گفت **أَعْلَهُمْ يَفْرُقُونَ** شاید که ایشان بشناسند بضاعه خود را **إِذَا انْقَلَبُوا** چون باز گردند **إِلَى أَهْلِهِمْ** بگو
کسان خود و بار بکشایند **لَقَدْ هُمُ يَجْعَلُونَ** شاید که باز گردند و برادر بر آید **قَالَ وَجْعَلُوا** بی آنکه گندم که باز گفتند
فرزند از یعقوب علیه السلام **إِلَى آبَائِهِمْ** بسوی پدر خود **قَالُوا يَا أَبَانَا** گفتند ای پدر ما **يَنْتَعِ رَنَا الْكَيْلَ** منع شد از ما
به بودن طعام یعقوب ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما ندهد بیا بیا اگر بی یامین را نبیند **فَإِنْ زِلْ** بضاعه یعقوب بیا ما **أَخَانَا**
برادر ما را **نَكْتَلُ** تا فرکی بر کیل از برادر خود و از برادر او **وَأَنَا لَهُ نَحَافَتُونَ** و تحقیق که ما مرد و نگاه دارن که اینها از
رسیدن مگر در بیرو **قَالَ** گفت یعقوب که ای فرزندان **هَلْ أَمْنَكُمْ** آیا شما را امین دارم **عَلَيْهِ** برو **إِلَّا كَمَا**
أَمَرْتُكُمْ مگر بآنچه من امر شما را **أَعْلَى** آنچه بر برادر او **بَيْنَ قَبْلِ** پیش از این که گفتند و آناله حافظون و من بر
عاقبت شما اعتماد ندارم **فَأَتَتْهُمْ** پس خدای بهتر است **حَفِظُوا** از جهت نگاه داشتن و حفظ حافظان را **بِأَوْ**
بمورد حال که نگاه دارند است بی توکل برو میگویم و کار خود را او میگذارم **وَهُوَ** و او از **حُرِّ الرِّجَالِ** بخشایند
ترین بخشایند که است شاید که حافظت او بر من بخشاید و بصیبت در فرزند را استلا سازد **وَلَمَّْا نَفَقُوا** و آن هنگام
که بکشادند **مَتَاعَهُمْ** با و راه خود را **وَجَدُوا بَضَاعَتَهُمْ** یافتند بضاعه خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارها
خویش و بکار یوسف **وَرَدَّتْ إِلَيْهِمْ** باز گردانید بدیشان **قَالُوا يَا أَبَانَا** گفتند ای پدر ما **مَا بَنَيْتَ** چیزی
و بطلمیوس از احسان و راه این که **هَذِهِ بَضَاعَتُنَا** اینست بضاعه ما که غله بدین بضاعه با فروختند **وَرَدَّتْ إِلَيْنَا** باز

کرد ایند اند یامین ما بدین اگر ام رجوع کنید ملک **وَقِيلَ أَهْلًا** و طعام آری کسان خود را و **حَفِظُوا أَخَانَا** و نگاه
بانی کنید برادر خود را در رفتن و آمدن **وَقَدْ دَاوَدُ** و زیاد بهستانیم **كَيْلَ** بیرون شتری یعنی یک شتر
و او بصاحت برادر زیادت بیارید **ذَلِكَ** این یک شتر و از **كَيْلَ** یک شتر **كَيْلَ** یک شتر و از **كَيْلَ** یک شتر و از **كَيْلَ** یک شتر
مضایقه نخواهد کرد **قَالَ** گفت یعقوب علیه السلام **لَنْ أَرْسِلَهُ** نمیفرستم بن یامین را **مَعَكُمْ** با شما **خِي تَوْنُور**
ناید هیدر **أَوْ تَقَارَمُ اللَّهُ** بیانی بود که بزرگ خدای در بیان آورده که او را بشانم تا وقتی که سوگند خوردید بخون عیسی
الله علیه و سلم خاتم النبیین و سید المرسلین **لَنْ أَرْسِلَهُ** نمیفرستم بن یامین را **مَعَكُمْ** با شما **خِي تَوْنُور**
و هم هلا کرد بدیشان یوسف و قول فرموده بمنزل حضرت یعقوب علیه السلام سوگند خورد که در هم بن یامین
نگذارد **قَالَ أَنَا** پس چون دادند بدو **أَنْ تَقْرَبُونَ** میان و عهد خود **قَالَ اللَّهُ** گفت یعقوب علیه السلام که خدا
عَلَى مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم **مِنْ أَمْرِهِمْ** و میان و عهد و پیمان **وَكَيْفَ** چگونه **وَقَالَ** و گفت یعقوب علیه
السلام از وی شفقت **يَا بَنِي** ای فرزندان من **لَا تَدْخُلُوا** در میانید در شهر مصر **مِنْ أَبْوَابِهَا** از بیکار
یعنی هم برادران با هم از یک دروازه بشهر بروید تا نگاه چشم بدی در شانزدهمین شهر را با این حال و شوکت
و ا بهت بر بینند **وَأَدْخَلُوا** و در آید هر دو سه **بِأَبْوَابِهَا** در درهای پراکنده و آن شهر را دوازده دروازه
بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول هر بدی پیدا کرد و در آخر هر بدی شکار کرد که **وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ**
و من دفع نمیکند از ثوابی نصیب که کردم **مِنْ اللَّهِ** از خدا **خَلَا مِنْ شَيْءٍ** چیزی را که حذر دفع قدر نمیکند و نوقوع
الله تقدیر نیست **مِنْ جَهْدِ** من جهد می کنم قضا میگوید **بِزَيْنِ** بیرون ز کفایت تو کار کرد است **إِلَّا لِيُحْكَمَ** نیست حکم و
إِلَّا قَبْلَهُ مگر من خدا برادر هر چه خواهد علیه **تَوَكَّلْ** تو توکل کردم من **وَعَلَيْهِ** و بر تو **تَوَكَّلْ** تو توکل کن **يَا بَنِي** بزرگوار
گفتند که من غیر او که کفایت هر چه توکل است برو من توکل علی الله نه حسیب **وَلَمَّْا دَخَلُوا** و آن هنگام که در آمدند
او را یعقوب علیه السلام **مِنْ خِيَتِ امْرِئِهِمْ** از آنچه که فرموده بود ایشان را **أَبُوهُمْ** برادر ایشان از ابواب مغربه **مَا كَانَتْ** یعنی
بنود دفع کند **عَنْهُمْ** از ایشان را یعقوب علیه السلام **مِنْ اللَّهِ** از خدا **خَلَا مِنْ شَيْءٍ** چیزی را که حذر دفع قدر نمیکند و نوقوع
چیز را بلکه نصیبت دردی بر یامین افتاد و برادران اند و هکین شدن و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف
گشت بن یامین یعقوب فایده نداد **إِلَّا سَاجِدَةً** مگر آنکه حاجتی بود **فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ** در نفس یعقوب یعنی شفقت
بر او که در از وقت **قَضِيَّتُهَا** ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن **وَأَنَّهُ لَوْ عَلِمَ** و بدستی که یعقوب خلا و ندانش
بود و میدانست که **لَمَّا عَلِمْتُ** مرا آن چیزی که بدو آموخت بود بر طریق و می و از آن بود که گفت **وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ** و لیکن
أَنْتُمْ خَيْرُ النَّاسِ و لیکن بدیشتر آدمیان **لَا تَقْلَقُوا** نگرانند سر خود را یا جاهلند آنکه ندی بر تقدیر غلبه نواز
کرد **بِصِيَّتِ** تدبیر کنند بدن و تقدیر نراندن **تَقَرَّبُوا** و بدی بر فاند **وَلَمَّْا دَخَلُوا** و آن وقت که در آمدند و اولاد
یعقوب علیه السلام **عَلَى يَوْسُفَ** بر یوسف و بارگاه او رسیدند و یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو
گذاشته بر سید که کسانند گفتند که خانیان اینها را گفته بودند که برادر خود را پدید او را از پدر درخواست کرده ایم و
و پنهان آورده ایم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان در عایشه بساط بنشینند و حکم شده شش
خواری است در پیش ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک مادر و پدر یک خان طعام خوردید و هر دو

بريك خان شستند و بن يامين نهادند بگريه در آمد و بگريه تابش شد يوسف عليه السلام بفرمود تا كلاب
بروي و يزدند و چون بهوش باز آمد پرسيد كه اي جوان كه خاني تر لبه شد كه بهوش شدي گفت اي ملك فرموديد كه ملك
با برادر اهياني خود بريك خان نشيندم برادر بريد و سادري من كه يوسف نام داشت بيا دآمد با خود گفتم اگر او بودي اين
بريك خان شستی و نهادنای از شوق این حال بطاعت شدم و سبب گریه و بهوشی من این بود يوسف عليه السلام گفت پادشاه
برادر تو باشد و با تو بريك خان طعام خود من بفرمود تا بخان و برادر او شدند و درین برده آوردند و او را نیز طلبید
و بدین بهانه **اَوَيْ اِلَيْهِ** جای ای بسوی خود **اَخَاهُ** برادر خود را و يوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد و چون
این یامین را نظر برد دست يوسف افتاد بگریه يوسف پرسید که باز این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است از دست
تو بدست برادر من يوسف همین که يوسف این کله شنید طاقش بر رسید نقاب از چشم برداشت و بن یلمین را **قَالَ**
كُنْتَ اِنْ اَنَا اَخُوكَ بدستی که منم برادر تو **فَلَا تَبْتَئِسْ** پس اندوهناك مباش **يَا كَاكُلُ اَيْمَنُ** آنچه کردی
برادران در حق یامین چون این سخن بشنید و روی يوسف را دید دیگر یاره از هوش بر رفت و با خود آمد دست
در کردن يوسف افکند و بزبان سال گفت **بَيْتِ** آنچه منم بر پدر است یارب بخواب خوشی را در خیز و حرکت
آنکه دست در دامن يوسف زد و گفت دیگر از تو غارت نمی کنم يوسف عليه السلام گفت ای برادر اتمام بد بشان تو
دانسته ام اگر تو را بخواه باز دارم اندوه بدر زبانه شود اگر صلت دانی تو را بر شمع منم سازم تا نزد من بمانی
یامین گفت از آن ملك ندادم پس يوسف فرمود که نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بن یامین از این برده پیوست
آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند **فَلَمَّا جَهَّزُوهُم بِمَنَاسِكِهِمْ** بی آنکه کام که کار سازی کرد ایشان و **اجلُ التَّجَارَةِ**
بنهاد ستان را و آن مشرب بود از زر یا نقر یا ز برنج رصع بچاهی که ملك آب از آن خوردی درین وقت محبت
عزت و وفات طعام آنرا مله ساخته بودند يوسف بفرمود تا محرم او را تعبیه کرد **فِي بَيْتِ اَخِيهِ** در بار برادر
و بارهای دیگر از او مکل کردند و ایشان را اجازه رفتن داد و چون از شهر بیرون رفته براه درآمد نجیبی از ملازمان
یوسف از عقب کاروان رسیدند **فَرَأَوْهُمُ** پس ندانند که **اَيْتَهُمَا الْعَبْدُ** ای کاروانیان **اَنُكُمُ لَسَاوُءُ**
بدستی که شما در دیند بدان معنی که يوسف را از بدر دید و گفته اند ندانند که این سخن را نه بفرمان تو
گفت القصة چون این ملازم فرزند یعقوب عليه السلام رسید **قَالَ كُنْتُمْ وَاَقْبَلُوا اَهْلِيكُمْ** و روی آوردند
بلان جمع که شما **اَذْهَبْتُمْ** چه چون کرده اید که جوابی **قَالَ اَنْتُمْ** گفتند که میجویم **صَوَّعَ الْمَلِكُ** شرم
ملك را که سانه غله بوده **وَلَمْ يَجْزِ** و بر آه هر کسی که یار د آنرا **اجلُ بَعْثِ** شتر واری طعام مقرست **وَاَنَا**
بِعَمِيمٍ و نیز که منادی گم کفیل و پادشاه بن شتر طعام **قَالَ اَنَا لَكَ** گفتند بخدای **لَقَدْ عَلِمْتُمْ** که شما
ی دانید که ما مردمانیستیم ضاعتی که در بار مانده بودید در کتب اول چون این نوبت پیامد بر باز آورد بر
وی بنید که دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان بخورند **مِنْ اَحْسَنِ** نیامد ایم ما از کفیلان **لَنْ نَسِيكَ**
تا باده کاری کنیم **فِي الْاَرْضِ** در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آیم **وَمَا كُنَّا** و نبوده ایم و نیستیم
سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار نیست **قَالَ اَفَاخْبَرُكُمْ** گفتند ملازمان يوسف که چیست **فَجَاءَ دُزُلَانِ** آنکه
كَادَ بَيْنَ اگر شما باشید دروغ گویند و بر آه ذمه خود یعنی شما میگوید که ما در زمینستیم اگر رخصت ما در میان بار

بیداشود از اجام مکافات خواهد بود **قَالَ اَخْبَرُكُمْ** گفتند حق اسرقه سارق من **وَيُحَدِّثُ رُخْلَهُ** که رفتن آنکس است
که یافت شود و دزدید در بار **فَقَالَ هُوَ هُوَ** پس هوسوت جراه او پس او را بربندی باید گرفت در دین بد را **كَذَلِكَ** همچنین
نَجَزَى الظَّالِمِينَ پادشاه میدهم ستمکاران را یعنی دزدان را با کز داندید بمصر آوردند و در راه باز کرد انبیا
بصر آوردند و بر درگاه باز داشتند **فَبَيَّ** پس آغاز کرد و دزد گفته اند يوسف عليه السلام **يَا قَوْعِي** میا و اونها ایضا
قَالَ وَهَؤُلَاءِ اَخِيهِ پیش از بار داند برادر او برای نفی تهمت **فَرَأَوْهُمُ** پس دیدند آورد ستایید **مِنْ وَهَؤُلَاءِ اَخِيهِ** از
بار داند برادر او **فَكُنْ** همچنین **قَالَ يَوْسُفُ** تعلیم داد بر يوسف را با طعام برادران يوسف از حیا سر در پیش
انداختند و زبان طعن برین یامین کشادند **مَا كَانَ** نبود يوسف یعنی نشایست و سزا نبود از **وَلْيَاخُذْ لَهَا** که فرا
گیرم برادر خود را **فِي دِرِّ الْمَلِكِ** در کیش ملك صبح حکم ملك درین باب ضرب و تفریر بود نه استیفاق پس بگریه
يوسف برادر خود را **اَلَا اَنْ تَشَاءَ** الله مگر بخواست خدای و دستوری او **وَنُفِعَ دَرَجَاتٍ** بر میدارم از روی درجه
بعدم و حکمت **مِنْ نَفْسٍ** هر گاه می خواهم **وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ** و زهر هر چند اندکی دانستی و دانایی است درجه او بلندتر
آنکه يوسف عليه السلام فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شدی گفتید که ما بفرزادگانیم **قَالَ اَلَا اَنْ تَشَاءَ** گفتند اگر
دزدی کنی بن یامین چه عجب **فَقَدْ تَرَفَّقَ** پس بدستی که دزدی کرده است **اِنَّ** که برادر اعیانی که او را بوده **مِنْ قَبْلِ**
پیش ازین یعنی يوسف در مدارک آورده که در خانه یعقوب عليه السلام ماکانی بود سایل بدستخانه آمد و همکس حاضر نبود
يوسف عليه السلام آن مرغ را سایل داد برادران او را بدزدی نسبت کردند و اقوال دیگر نیز هست **فَاَسْتَرْهَبُوا** پس
بنیان داشت يوسف آن مقاله را **فِي نَفْسِهِ** در نفس خود و **فَرَسَدَهَا** و ظاهر نکرد آنرا **وَالْهَمُّ** بریشان **قَالَ**
گفت یا خود که **اِنَّ شَرَّ مَكَانًا** بدترین جهت منزلت دزدی که بسر را از بدر دیدید **وَاللَّهُ** و خدا
دانا ترست **بِمَا تَصْنَعُونَ** با آنچه شما صفت میکنید پس يوسف بن یامین را یکسان خود سپرد و برادران در احتلا
او چنانچه سخن گفتند بجای فرستاد و وی را آتش خشم شعله زد و گرفت و ویها را تنوی سر از جامه بیرون کرد و گفت
ای ملک برادر را بکار و اگر نه فرای گیر که هر چه حاصله درین شهر باشد بار بدهد يوسف عليه السلام دید که رویل در غضبت
بسو خورد خود را گفت برو و دست به پشت وی زد و از چون دست وی رویل رسید شعله غضب وی انطفا یافت
روی بر برادران کرد که شما مرا می گردید گفتند که فرمود که دوزخ بدی از یعقوب هست چه هر گاه که یکی را از ایشان خشم
آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را می گردی تسکین یا نفعی در عالم آورده که دیگر یاره در غضب شد آنکس سخت يوسف
عليه السلام کرد يوسف نقاب بسته از تحت فرود آمد و او را در بود و بر دست آورده باز بفرزین نهاد و گفت ای کفیلان
شما بفرز خود و فرزند خود بجهت خود میاید و بیدارید که کسی بوشا طلبه تواند کرد **بَيْتِ** خلاصی که بلا دست آورد
فر دست هر دست دست آفرید ایشان دیدند که هم فرزند پیش رو را از دزدی را آمدند **قَالَ اَنَا اَيْتَهُمَا** گفتند
ای عزیزان **اَلَمْ** بدستی که بن یامین را **اَبَا** بدست **يَسْحَاكُمَا** میوی بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک بر خود
يوسف بدو انش و الفت دارد **فَخَذَ اَخَاهُ** نایب و اگر یکی را از ما به بندی **مَكَانَهُ** بجای او و او را هک **اَنَا** **مَرْيَمَ**
بدستی که می بینیم تو را **مِنْ الْحَسَنِينَ** آنکه کاران نسبت یامین احسان خود را با تمام رسان **فَاَلَا اَحْسَنُ**
قَالَ عَزَّ يوسف گفت بنام میگویم بخدای یا هر قتی **اَنْ تَخُذَا** از آنکه بگریم **اَلَا اَنْ** و بعد تا مگر آنرا که یافتیم

شاعنا عند شاع خود را بنزدیک او را بجای او دیگر بر یکدیگر **آنا اذا** باشیم ما نگاه **لظالمون** ستمکاران
دروغ شایسته **استلوا** این وقت که نمید شدند **منه** از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمی دهد
خلصوا اینجا باین کار و شدند آن گویان و از هر کوهی بر آواز کردند **قال کبر ههم** گفت بزرگ ایشان درس یعنی بول
یاد دردی می بود **انزلتكموا** ایای می آیند شما **ان انا** که آنرا که پدر شما **انزلتكم** تحقیق فرار کوفت شما
موتفا عیدی و عیانی **من الله** از خدای یعنی بدستوری در عافیت بن یامین و شما سوگند خوردید بجد آخر از باقی
الله و ملا علی که شاد در شان وی عذر نگویید و اکنون این صورت واقع شد **من قبل ما فرطتم** و بیش از این تقصیر کردید **یوسف**
در شان یوسف **لن ابرح الارض** پس بی جدان شوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیام **حتى یاذن** تا وقتی که
دستوری دهد **لی** مرا آمدن **لی** بدین **او حکم الله** بخدای حکم کند **لی** برای من بروجع بابد و با غلیظ
برادر **یوسف** **لما کبر** و او بهتری حکم کنندگان است به مراستی حکم کند و میل و مدانه در حکم او نیست **لما کبر**
شما باز کردید **لی** ایای که بسوی پدر خود **تقولوا** ایایا تا باین بگویدید **ان انا** **ان انا** بدستی که بر توین
سرق دزدی کرد و **ما شهدنا** و ما گواهی نمیدیم **الا بما علمنا** مگر آنچه میدانیم که صوامع الملك از بار او بیرون
آمد **وما کنا** و نیستیم **بالغیب** مراد من سال را **خافطین** نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او را ندید
الاف نفس الامر خبر داد که در واقع بروی صوامع و در بار او نهادند با خود او با شلی می امده و
اسأل القرية التي و پرس از لعل آن دیه **کنتا فیها** بودید در بعضی صوامع را آنست که بفرست و از صوامع
بیرون **والعیر التي** و لو کاروان نیزه و اگر **ما اقبلنا فیها** روی نهاده بودیم بکفاز در میان ایشان و آن
جمع کفایان بودند از هر سایگان یعقوب علیه السلام **وانا لصادقون** و بدستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب
علیه السلام حکم روید با بهر داری کفایان نهادند و بجهت پدر آمدند و آنچه برادر گفته بود بوقف عزیز رسانید **قال**
گفت یعقوب علیه السلام **لی قولت** بلکه ما راسته است **لک** برای شما **انفسکم** نفسها **انما** کار و اگر خاصه
و با هم قرار داده و اگر ملک مصر می دانند که جز آسارق است **فصل جلیل** پس برین است شکبایی
یکو علی الله آن **بانی** شایند خدای یار **بهم جسیما** همه ایشان را برین یوسف و بن یامین و آن برادر دیگر که در
مصر است **انه هو العلیم** بدستی که او را دانست بحال **من المکرم** و راست گارست در آنچه می کند پس یعقوب علیه
از غایت ملالت و به بیت الاخران فرمود **و تعالی عنهم** و روی بکرد ایند از ایشان **وقال یا اسحق** گفت ای اندوه
علی یوسف بروی یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از جبریل علیه السلام پرسید که بعد
یعقوب علیه السلام و حزین او چه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبریل فرمود که برابر هفتاد و مادر فرزندان
مرده حضرت فرمود که او را به مقدار مرد دادند گفت مرد صد شهیداری میبکس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه
سوءخت چهل سال و بیقراری شتاد سال از وقت فروق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از کرم خشک نشد و از
با دوا و کرمی که بشت سار کشم گرفت **و انقضت** و سفید شد **عینا** هر دو چشم او **من الحزن** از اندوه **نهو**
کظیم پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش متلی بود از غیظ اولاد و ظاهر می کرد در دیت در سینه که گفت
وین طهر که آن نبی معقون توانم اما جو فرزندان فریاد با سنی شنید اضطراب پدر را شاهد کردند **قالوا** گفتند

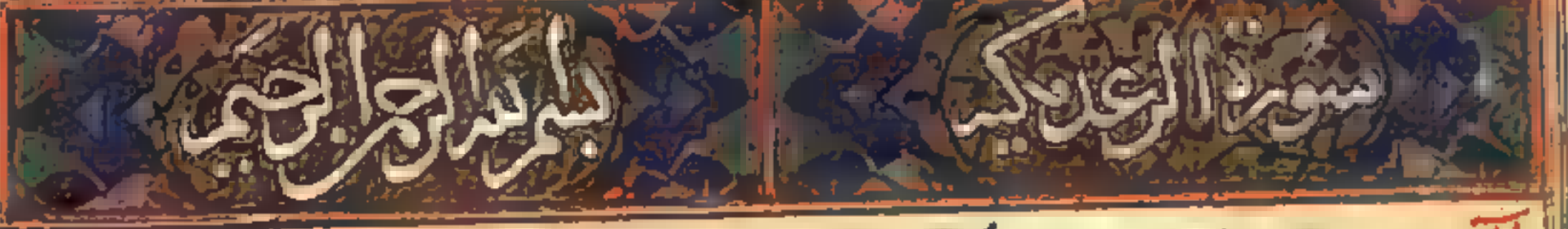
قال الله گفتند خدای همیشه باشی که ناله و زاری **من یوسف** یاد کنی یوسف **لا حتی** تا وقتی که بیمار شو
بیماری شرف بر موت **ان تکون من الها لیک** یا باشی از جمله هلاک شکنان **قال** گفت با فرزندان **انما اشکوا** چون
نیست که شکایت می کنند **یوسف** و حزین غم و اندوه خود را **لا الله** خدای نه بشا و نه بفرمانش زیرا که کسی بیکسان و بجهت
اوست **نظم** حاجتی که از تو می جوید **یا کسی** که با تو می گوید **لا کرم** و زکویر خلق خویشم **یا تو** که بر بزرگوار شوم
در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت اما اشکوبی و حزین **لا الله** حق بجهت و حق فرستاد که ای یعقوب
بفرست و جلال من که که یوسف و بن یامین مرده بودند بدین ناله که تو کردی من ایشان را زین ساخته بتو باز رسانید و ملا
مرده بود که یعقوب علیه السلام گفت **و اعلم من الله** و میدانم از خدای **ما لا تفکرون** آنچه شما می دانید از ایشان
و رسیدن و بنی و گفته اند معنی ملک الموت زیارت و آمدن بود یعقوب علیه السلام سوگند برود که روح یوسف مرا دفع
کرده گفت نه یعقوب بل از امید و لی گفت **یا بنی** از هر اهلان من بروید **فحسبوا** این نفسی که یوسف
و اخیه از حال یوسف و برادر او **ولا یاسوا** و امید به امید **یوسف** و فضل خدای **انه لا یسل** بدستی
نا امید نشوید **من روح الله** از روح خدای **الا القوم** **الکافر** و زکویر که یوسف علیه السلام نامه شوی
برین وجه که از یعقوب اسراش الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بود آن اهل قسیم که بلدا
موکل با گردانید ابراهیم را دست و پای بر بسته ددانش فرود آفتند و حق بجهت او را نجات داد و بدین
کار بطریق نهادند خدای برای او فرستاد و بر ابروی فرزندانش برادران او را بصرای برد
و بیاض خون آورد و کشته او را کوه خور و درین فریق او جلال کریم که چشم سفید شد و او را برادر یوسف
که بدو تعلی داشت و او را بدزدی گرفته نگاه داشت و نامه از آن خاندانیم که از مادر یوسف زیاده از این فرزندان
بنی می فیها و او بود و ما کم که اثر آن بفرزند هفتین یوسف و السلام و نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از بزم خود
و پیوسته آن ترتیب نموده ایشان را بر فرستاد و ایشان بر آمد و برادر را که آنجا بود ملاقات کردند و اتفاق روی
بیادگاه یوسف نهادند **فلما دخلوا** پس آنهم که که دو آمدند برادران یوسف **علیه** بروی **قالوا یا ابانا** **البرکات**
ای عزیز **مستنا** رسید است ما را و **اهلنا** **القصر** و کساق ما و اسحق و یوسف و کوسکی و **یوسف** **یوسف** **یوسف**
بضاعتی **من جاک** اندک و اعتبار **فا و ف لنا** **الکمل** پس تمام کن برای ما کمال **و تصدق** **علیک** و تصدق کن بر ما
بقبول بضاعت یا بنی یاده از بها **ما ان الله** بدستی که خدای **المستصدقین** یادش و لهد بر یکوی آنرا
که از روی تفصل تصدق میسازند که نام یعقوب علیه السلام را بر کوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام چون نام را
گوید و طلب کرد و عیان مالک از دست دفته **قال** گفت ای برادران **هل علمتم** آیا می دانید **ما فعلتم** آنچه کردید **یوسف**
و اخیه یا یوسف و برادر او بر سبیل احوال گفت نه از روی تفصل چه فعل ایشان با یوسف ظاهر است و یا بن یامین آن
بود که او را بخوار و اجبار میداشت اندک با بهیم یک سخن می گفت **الا از روی** **یوسف** **یوسف** **یوسف**
دانسته اید **فما** آنرا که یوسف و برادر او کرده اند **یا از آن** **توبه** **فرمودید** **از انما کاهلون** **کاهلون** **کاهلون**
بودید یعقوب فرسید و شوق با جاهل بودید یعقوب **بلد** و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلام ازین سخن را
از روی ملاحظت گفت نه بر وجه معایت آنکه نقاب بر آفتند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شامیل افتاد

قالوا كفتند انك لانت يوسف استقام تقريرت بولت توبى يوسف كمال ديك برانواند بود
كه دارد از همه خوبان رخ چنين كه تودارى ع تبارك الله لزي روى از اين كه تودارى قال كفت انا يوسف وهذا اخي
من يوسف واني برادر من بنامين است قلن الله بدستى كه مت فاد خدای عينا بر باسلامت و كرامت الله من يتق
بدستى كه هر كه بتى سدا خدای ويضير و صبر كنند بر طاعت يا از عصيت بر هر روز فارق الله بن تحقيق كه خدای لا يضيع
ضايح نكند آخر المحسين مردنيكو كارانرا وضع مظهر و موضع مضى تبنيه است بر آنكه حسن است كه جمع
كند میان تقوى و صبر چون برادران يوسف را بشناختند روى بخت آورده خواستند كه باى يوسف دايوسند
يوسف از غمت فرو آمده ايشان را در كار گرفت قالوا الله كفتند بخداى سوگند كه بحسن صورت و كمال سورت لقتل
انقر الله هرايه بر كويدن تر سداى عينا بر ماوان كفا و بدستى كه هستيم ما كفا طين كفا ما كفا
بلان عينا كه كرده ام قال كفت يوسف در جواب ايشان لا تشيب هم سر زنى نيت علكرا الزم بر ما امروز
و من هر كديك كفا شما بر روى شما يارم تنفي الله لكم بيا سر زدى مر شمارا كه اعتراف كويد بجا و هو
آخرا كجريت و او بخشايد ترين بخشايد كاست نظم باي سر زدى بجاى كفا باشكي بشويد روزيه
بدرومانه بخت شايه عدا بدرومانكان هر چه خواهي دهه بر چون بولاش بزرگانه دل برادران را تازه ساخت بكار
دلفكار بر داخت و كفت اذ هو اقبصى هذا بيولدين بر اهن بر او ان فيس خيل بود كه جبريل در قهر چاه بوى بو شايه
ووى بر و سايه بود كه انا بكنان فرستد فرود كه بر يد قالوا بن بكنند انا على وجه ابي بروى بدستى اين
بصيرا تا با ز كرد دينا و چشمش ببال اول باز ايد و انوفى و پاييد بن با هلكم اجمعين شايه كسان خود را زخا
و خمد آورده اند كه يهودا كفت اى يوسف بياهن خون كود بيش بدستى برده ام اين بر اهن بن حواله كن كه ميرم شايد
كه فرج اين قيس تبارك خزان قيس كند يوسف عليه السلام بر اهن بوى داد و اسباب راه جهت بدرومعلقان عينا
ساخته بر برادران تسليم كرد يهودا از مصر برون آمد هرا برادران متوجه كنعان كشت قلما فصل العيسى
و آنوقت كه جدا شد بوى برون آمد كاروان از عمارات مصر و بعضا اسرار رسيد با دسبا از حق بجهان دستورى حرا
بوى بر اهن يوسف بشام يعقوب رسانيد قال ابو هشر كفت بدرايشان جبري كه خاصي بودند از بغير كان او
اني لا تجد بدستى كه من بام رج يوسف بوى يوسف را لك ان تفندوز اگر شام اينقصان قتل نسبت
نكند و نكوبيد بى ريش و بنى خواست رسيد قالوا الله انك كفتند انا كجدا كه توهنوز لفي خلا لك القدير
در همان بخت قدي از بسيار و بخت يوسف و كرا و وقوع ملاقات او بعد از جهل با هشتاد سال قلما ان حواء
البشير بى انك كدام كه آمد مرده دهند بوى يهودا آورده اند كه يهودا برادران ناستاد و موباي بر همد كويد
آغاز كرد تا بكنان رسيد و نوزد بر آمد القبه سيفكند بر اهن يوسف را على وجه بروى بدرومعلقان
بى كشت و بنا و الهاد خود قال كفت الراقل كم فيكتم شارا انا اعلم انكم من ميان فرج الله الهام خدای
قالا قتلون كجدا شاميد ايند و ان حيات يوسف بود و بومستى ميان بن و او بر قيس راه نمود كه در ايشان پيو
بود از كور و انات توجه سر شدند برادران ديگر رسيد و در دست بوى بر افتاده قالوا كفتند يا ابا نا
اى بدرا استغفر لنا آمرش طلب براى از خدای دونا كمانها نارا انا كفا بدستى كه هستيم ما كفا طين

كه كادان قال كفت يعقوب عليه السلام سوف استغفر لكر زود باشد كه آمرش خواهم براى شما ربي از روى
خود انه هو الغفور بدستى كه او آمرش تا بياست بخود نوب الرحيم بر اهن يوسف بر اهن يوسف بر اهن يوسف
تاخير كرد تا شب جبهه يا وقت حركه منطه اجابت دعواست يا خواست كه بداند آكر كه يوسف از نشان عفو كرده يافى
واصح است كه تاخير كرد تا وقتى كه بموس رسيد شب بر ناست بار و بعد از نيمه روى بقبله بايستاد و يوسف را طله
در فقا خود بداشت و برادران در عفا و او اخضرمت دعا كرد و فرزندان آيين كفتند و حو سجده اجابت فرمود العفا
چون يعقوب عليه السلام بنزد يك مصر رسيد يوسف عليه السلام باسلان ديان و اشرف مصر و بالشكرى اداست با استقبال
شناخت و يعقوب با فرزندان بر بالاي تلى بر آمدن تفرج ان كوكبه و راستى ميگردند بر سبل عليه السلام فرود آمد و يعقوب
عليه السلام كفت از اين لشكر و عمل عجب و داي بيا لكر كجند و ملاكه از زمين تا هلك بفرج آمد بشادى تو مشهور و
جناحه دين ملك از اندوه و غمخون و در بخود بودند بر يوسف عليه السلام چون بدرومعلقان كود آمد خواست
كه بر يد سلام كند جبري كفت بگذار تا بر بروى سلام كند در خبر است كه يعقوب بى زياده شد و چون چشمش بر حال
يوسف افتاد كفت السلام عليك يا مذهب الاخران و هر دو دستها بكوند يك يود آورده از شادى ميگردند نظم
چون خوشحالى است روى و دست بلك بر اهن يوسف بى كرا رسيدن شرا بخوشش را نوتى كردن بشادى دست در آغوش كرد
بكام دل زانى آرميدن بهم كفت بنى و هم شنيدن ز دلبر حال عجز از كردن ز عاشق و ترغم باز كردن بى
درومعلقان هر موضعي بود از ان يوسف و قصى رفيع در آنجا ساخته بودند يوسف در آنجا نزل فرمود قلما دخلوا
بى انك كدام كه در آمدند على يوسف يوسف در ان نزل اوى الله حاي داد بسوى خود اقبصى بدرومعلقان خود
كه بجاي مادرش بود و ديگر ماره بدرومعلقان كرا كفت و خاله را بر سرش نمود و برادران و برادران اداكان را نوازش كرد
وقال اذ خلو امير و كفت در آميد بصر ايشاء الله اميرين اگر خواهد خدای در حالى كه ايماننا باشيد از قسط و معنا و
ويلا استشا از داخل است در امن ندر در خول و چون بصر در آمدن ايشان در منزل خود فرود آورد و رفع اوبند
و بر داشت بدرومعلقان خود را بى بالادى على القرش بر تخت خود و خروا و بروى در افتادند بدرومعلقان و برادران
كه مروا بجهت ا در حالى كه بجهت كنان بودند و نوحيت و قنطم ايشان در ان زمان بجهت بوده يوسف كه ان حال
مشاهد نمود اظهار مرست و بجهت فرمود وقال كفت يا ايت اى بدستى هذا از بجهت كردن شام ابا و
دو ياي تعبير خواب منست كه ديدم من قبل بيش از اين در ايام صبا قلما جعت لها بدستى كه در ايند او ربي
بر و دكان حقا راست قلما احسن بوى بدستى كه نيكوى كرده است بنى آفرين كراين اذ اخير بوى بدستى
آورد مرا من البشير از زندان ذكر چاه كرا تا برادران متفعل نشوند و كرا و آورده شارا من البشير از نوبه
و كن موضعي بود از فلسطين در ولايت شام كه يعقوب عليه السلام آجانبشستى و كن نزديك كنعان بود يوسف عليه السلام
جهت شكر نمرود كه حق بجهت مر از نذران بخت رسانيد و شارا از ياد بيه نرديك من آورد تا با يك يكر نشستم
من بعد از ان كه نزع الشيطان افساد كرد شيطان و مخالفت افكند بيني ميان بن و بيقا اخوي و ميان برادران
ان ربي بدستى كه آفرين كراين لطيف رسانند بى است ليا ايشاء مر هر كرا خواهد الله هو العليم تحقيق اوست
دانا بوجه تدبيرات الحكيم حكم كرد در تعيين مواقع تقديرات در لطيف آورده كه چون بخت و چهار سال از ان

واقعه بگذشت یعقوب را علیه السلام وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام برادر او را
دید که گوید که ای یوسف بشتاب که عظیم شتاق لقاء توام و تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف از خواب درآمد و
برادرین را طلبید و مصیبتا کرد و میوه دارا و عهد ساخته فرزند را بر او سپرد و بطریق مناجات گفت **رَبِّ اِيْ يٰرَبِّ**
قَدْ اَتَيْتَنِيْ بِدُرْسَتِيْ كَدَايِيْ مِمَّا مَلَكَتْ يَدَايْ وَبِمَا وَخَعْنِيْ وَاَنْتَ اَوَّلُ الْاَحَادِثِ
از تعبیر خوابها **اَفَاظِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اِيْ بَدِيْكَ** و آفریننده آسمانها و زمینها **اَنْتَ وَلِيٌّ تُوَاوِيْنِيْ وَتُؤْتِيْ**
كَارِزِيْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ درین سر و دران سر **اَوْفَىٰ سُبُلًا** بمرمان مراد حالق که کردن نهاده باشم امر تو ای یوسف
مرسلان بمرمان **وَالْحَقُّنِيْ** و دروستان مرا **بِالصَّالِحِيْنَ** چه بدوین شایسته من آورده اند که بعد از سه روز
از او خبر دید و بدو بر وضه وصال و صحت فرمود و حضرت حقایق باقی قدس سر در قصه یوسف و زلیخا که لباس
نظم دلیر پوشانید و بحر بر بعضی آیات از ان درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف علیه السلام برین نظم ذکر
میفرماید **نظم** بکف جبریل حاضر داشت **بَشِيْرٌ كَمَا خَلَقَ الْاَنْبِيَاۡتَ** زینجی جو یوسف را بدست است **بَنِيَّ**
روان آن یوسف را بویید و جان داد **بَلِيْزَانُكَتْ** باغ بقایافت **اَزْاَنُكَتْ** بسوی باغ بشتافت **بِالْاَنْجَمِ** آنچه یاد کرده
شد از قصه یوسف **بِنِ اَنْبِيَاۡءِ الْغَيْبِ** از خبرها غیب که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز **نُوحِيْهِمُ الْبَلَكُ** و بی بیکتر آنرا
بتو **وَاَنْتَ كُنْتَ لَدَيْهِمْ** و نبودی تو نزد یک برادران یوسف **اِذَا جِئْتَهُمُ الْمَرْءُ اَنْفَعُكُمْ** که جمع کردند را بخود برافکنند
یوسف بجا **وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ** و ایشان مکر میکردند یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام و چون تو آنجا نبودی
و مکنان تو میدادند که از کی نشیند و خبر میدی چنانچه بود بدلیل روشن است بر آنکه بوی آسمان **وَمَا اَكْثَرُ**
الْقَارِيْنَ و نیستند اکثر زمان **وَلَوْ خَرَصْتَ** و اگر چه حوس میوزی بر ایمان ایشان **يَوْمَ مَنِيْنٍ** که دیدگان
بجهت نهاد و تصمیم ایشان در کفر و فساد **وَمَا اَنْتَ اَمْ** و فی خواهی از ایشان **مَلِكٌ** بر تبلیغ و اداء احکام و یا بر توجیه
نصص قرآنی **بِنِ اَحْمَدِيْ** چنانچه قصه گویند می خواهند **اِنْ هُوَ نَبِيٌّ** قرآن **اِنْ اَدَّكَ** مکر میزند از خدای
لِلْعَالَمِيْنَ مر عالمیان را و نه تنها مشرکان که از خبر تو روی میکردند **كَانَ مِنْ اٰيَاتِهِ** و بسانها قدرت و دلایل
داله که بر وجوه صانع و حکمت او هست **فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** و آسمانها و زمینها که آن معاندان **يَوْمَ مَنِيْنٍ** می کنند
بران **وَهُمْ عَنَّا** و ایشان از ان آیاتها **مُعْرِضُوْنَ** روی گردانند که ننگه دران فکرت کنند و نه از ان خبر بگیرند
وَمَا يُوْنِسَ الْكُفْرُ و فکر کنند بیشترین ایشان **بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ** **اَوْ هُمْ مُشْرِكُوْنَ** مگر ایشان شرک آورندگان باشند گویند
مواد ازین لغا که اند که گفتند ربنا الله و ازین در آوردند که الملائکه سات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدا و گفتند
عن ربنا الله یا نصاری که بخدای خود ویند و گفتند المسیح ابن الله **اَفَاٰمِنُوْا** آیا امنی شدند مشرکان **اِنْ اَنْتُمْ اِلٰهٌ اِلَّا اَنْتُمْ**
بیا بدیشان **عَاشِيَةً** معقوب پوشیده یعنی فرزند ایشان را **مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ** از عذاب خدای **اِنْ اَنْتُمْ اِلٰهٌ**
الْقَاعَةُ یا بیا بدیشان قیامت **بَعَثْنَا** ناکهان **وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ** و ایشان ندانند که آمدن آنرا و کما از
نگرده باشند **فَلْيَكُوْنُوْا مِمَّنْ هَؤُلَاءِ** این دعوت بتو جسد **سَبِيْلِيْ** راه من است و برین راه تا بهم **اَنْزَلُوْا اِلَى اللّٰهِ**
می خوانم خلق را بخدای **فَلْيَكُوْنُوْا مِمَّنْ هَؤُلَاءِ** بیان هویدا و جوی روشن **اَنَا** من تا کنون تغییر مستمر است در او و هو **مِنْ اَتَّبَعِيْ**
و می خواند بخدای هر که روی من کرده است **وَبَشِّرِ اَرْاۡنَ اللّٰهَ** و پاکست خدای از شرکی که شما اورادان وصف می کنید

وَمَا اَنَا وَنَيْسَمُ مِنْ اِلٰهٍ از شرک آورندگان امام زاهد گفته که کافران گفتند خدایا فرشتگان هست چرا
آدمیان را بر سالت فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود **وَمَا اَرْسَلْنَا وَاَنْفَرْنَا دِيْمَ مِنْ قَبْلِكَ** پیش
از تو بر سالت **اِلَّا رِجَالًا** مگر مردانی که **يُوْحٰى اِلَيْهِمْ** و می فرستاده شد بدیشان حضرت یوسفی بخواند حق ما و می فرستاده
بسوی ایشان **مِنْ اَهْلِ الْقَرْيَةِ** از اهل شهرها و دیهها در وسط امام حسن بصری علیه السلام نقل میکند که حق سبحان و تعالی
بغیر ی خلق فرستاد از اهل بادی و نه از جنی و نه از زنان و در باب ججاج کاهنه که دعوی نبوت میکردند گفته اند **ظَهَرَ**
اصبغت نبیتنا انی نطوف بهما و لم نزل انبیا الله ذکرانا **اَفَلَمْ نَسِيْرْهُ** یا سیری کنند کافران **فِي الْاَرْضِ** در زمین
شام وین و بر در یار داد و خودی گذرند یعنی باید که بگذرند **فَيَنْظُرُوْا** پس بر بینند بنظر برت **كَيْفَ كَانَ** چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ آخر کارا تا آنکه از سنگین و مکنان که بودند **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان پس پند برداشته اند که نیکو
و قرآن خدا کند **وَلَا اَرْاۡنَ** و هر اینه سوا آخرت یعنی بهشت و نعمت او **يَحْيٰى** بهتر است از لذت فانی **فِي الْاٰخِرَةِ**
اَتَقْتَرٰ مرا تا از که بر همین گردند از شرک و نافرمانی **اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ** آیا تفکر می کنید و نمی اندیشید تا باینکه آن
بهتر است **فَقَطِّرْ** چه نسبت بهاه سفلی را بر سر تگاه و صافی چه مانند کف تیغ و کشتن سلاطینی بر پای که حاکمان
زمان تو نماید ایام حیات و دولت خود و فرور نشوند که ام ماضی را مهلت داد **يَرْحَمُ اللّٰهُ الشَّيْطٰنَ الرَّسُوْلَ** تا آگاه
که نمید شدند فرستادگان از ایمان ایشان **وَقَطِّرْ** و کان بودند رسولان **اَنْهَمُ** یا کله ایشان **قَدْ كُنْ يَوْمَ اِلٰهِيْ** که
مکروب بر شد یعنی کافر تو بعد ایمان بایشان دروغ گفتند یا کافران کان بودند که رسل بایشان دروغ می گویند
در و عا و وعید **بِاٰتَمُ** نا آمدن پیغمبران یاری کردن مایع عذاب بران قوم فرود آمد **فَيَحْيٰى** پس بمانند
مثل **مَنْ شَاءَ** هر که ای خواستم یعنی پیغمبر و متابعان او **وَكَايَرُوْا** و باز گردانید نشود **بِاَسَا** عذاب ما **يَوْمَ**
الْقِيٰمَةِ از کرون کافران و قوی که بدیشان فرود آید **لَقَدْ كَانَ** بدستی که هست **فِي قِصَّةِهِمْ** در قصه
انبیا و ام ایشان یاد قصه یوسف علیه السلام و برادران **عَبَسَ** اعتباری و بنی **لَا اِلٰهَ اِلَّا اِلٰهِيْ** خداوند
عقود را صلی بر اهل امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرار است پس اعتبار از
قصه ارباب اسرار باشد و حقایق کلام در آینه دل بر علی ایشان روی نمایند **فَقَطِّرْ** دلی در بیدار اسرار معانی
که روشن شد بنور سوادانی **مَا كَانَ** نیست قرآن **حَدِيْثًا** یعنی سخن که بر یافته باشد **وَلَكِنْ** و لیکن هست **قَصْدٌ**
الَّذِيْ تصدیق آن چیز که بوده **بِنِ قَدِيْدَةٍ** بدیش از و از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی
وَقَفِيْلُ كُلِّ شَيْءٍ و بیان هر چه که محتاج الیه باشد در دین و دنیا **وَهُدًى** و راه نمایند است **مِنْ اَلْاَنْبِيَاۡ**
و خشن است **لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ** مگر می که بر وضو و طهارت و نبوت صلی الله علیه و سلم و علی الله و حبه اجمعین



المر حروف مقطعه مختصر است از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کند چنانچه در امر گفته اند که الف آه اوست و لام
لطف بر مشتهاد او و میم ملک بی زوال و راه رفت بر کمال و قوی آنست که بعضی از ان دلال بر اسماء الهی دارند و برخی

بر افعال و جنانچه الموعود انا الله اعلم واری **ثالث** این آیات **آیات الکتاب** آیات قرآنی و **آیات النور** و
نور و فتاده شده است **البیك** بسوی تو من و **ذلك** از پروردگار تو الحق درست و راستست چنانکه در این
و بدان مملی و لیکن **الکفر** التباس و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه **لا یؤمنون** میگویند بدان جهت علم تفکر در
معانی آن **الله** خدای **الذی رفع السموات** آسمانها را یعنی پیا فرید برداشته **یعنی عمدا**
بیستونی که بران قائم باشد **ترونها** می بینید شما آسمانها را مرفوع بیستونی که بران قائم باشد و گفته اند بر
آسمان بیستونی که شای پیوند بس لازم می آید که ستونی هست و لیکن مری نیست و آن قدر نیست که آسمان بدان
مرفوع می باشد و در قول السلول آورده که باری تعالی مرفوع عالم و سطوح مرفوعه مساوات را بی قائم که
توانید نمود بر او داشت و بیستونی که مشاهده تواند نمود بلند بر داشت یعنی ستون هست اما معنی است و قی
موجود است اما غیر مری است و آن علت تواند بود که با اهل قامت السموات نظم آسمان و زمین بیدل پاست
حق شاهان غیر مدخل خواست که نباشد ستون غیر بجای که بود خیمه بیستونی برای **الاستوی** پس قصد کرد
على العرش یا فریدن عرش یا استولی شد بر و با اقتدار و وفادار حکم با عرش ملک باشد و او قصد فرود آمدن بخت
و تدبیر **شمس و القمر** و در کم کردن آفتاب و ماه را بجهت صالح عباد آنچه خواست از حرکات ایشان بر حذر
كل هر يك از ایشان **یحیی** می رود و حرکت می کند **لاجل مسی** تا وقتی نام برده شده یعنی مدت حین گذر
خود یا تمام رساندن یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام الساعة **یکدیگر** تدبیر میکند خدای
کار سگوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و امانه **بیت الایات** بیان میکند آنها قرآن را یعنی
مفصل بسیار دایم و نهی با الحاد دلایل قدرت می کند یکی بعد از دیگری **لعلکم** شاید که شما **بلیقا و ربکم**
بیدار بر و پروردگار خود یعنی بدین جور که خواهد داد در قیامت **توقنون** بی گمان گردید و دانید که هر که
فادست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعماده و احیاء **هو الذی یملأ الارض** و اوست آنکه بکشد زمین را
بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب جویان باشد **جعل فیها** و پیا فرید در آن **نوار** کوههای
حکم بای بر جای که هیچ زمینی بود **وانها** و پید کرد در زمین جویهای آب روان **من کل الثمرات** و از همه میوهها
جعل فیها میا فرید در زمین **نور** و جبین **اشیاء** دو صنف مثل اسلحه و سفید خورد و بزرگ تر و شیرین طر و بزرگ
بری و بوستانی و امثال آن اشین تاکید و جبین است که هر دو با العرب فی کلامهم **یعنی اللیل النهار** و یوشا
و در میکشاند شب را بر روز تا هر ابعلاز آنکه روشن بوده تا در یک میشود و از ایجاد می توان یافت که نقش روز
نیز در شبست تا هر که بعد از تاریکی روشن بوده باز تاریک میشود **ان فی ذلك** بدرستی که درین آثار قدرت که
مذکور شد **آیات** هر اینه نشانه روشنست **لنقوم** **بمفکر** و **نمکر** و هر که تفکر کند در آن و در اندیشه نکند
این اشیا و تخصیص هر یک بحیر و دلیل بر وجود ضابط حکم است **و فی الامین** و در زمین قطع **نجا** و
بارهاست بسوی سیکل که این بتی یکی از دلایل قدرت است که قطعههای زمین سیکل که بسوی است بعضی
شایسته از راحت و بری شوره و در و قدری ریل آیت و قطعه سنگستان **و جبال** و دیگر در زمین پست
من اعقاب از انکور و زرع و کشتها و **خیل** و غنایان **صنوان** چند شاخ از یک اصل جسته و غیر **منوا**

است

و در جنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر يك شاخ از یک سر و سه **یعنی یما و اهل** داده می شوند این ها شجر و زرع
بیک آب و **تفضل بعضها** و تفضل میدهم بعضی را از آن **على بعض** و بعضی دیگر **فی الاكل** در میوه و بعضی
دلون و ایچ و طهران **فی ذلك** بدرستی که درین چه ذکر کرده شد **آیات** دلالتها و احسن **لنقوم** **بمفکر**
مکروهی که تعقل کنند و اعلی نمایند که اختلاف سیوها بر اشجار یا آنکه از یک آب برورش می نمایند و تواند بود الا بارادات
قادر بخمارد و بقیان آورده که این مثل بخارم است در اختلاف اللون و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه بدر
همه یکی است و در مدلا آورده که مثل اختلاف قلوبیت در آثار و انوار و اسرار و هر چه در و اصفی و هر صفتی را نتیجه دلی
موصوف با ناکار و استیکار که قلوب هم منکر و هم مستکبرین و باز دلی بود آرمیده بر پروردگار که و طبع قلوب هم بدر
الله ع **ببین** تفاوت و از یک است **و ان** **تفحی** و اگر چه بیداری ای محال است تا گردیدن کافران بیک اصل و صحت **تفحی**
توقنهم پس شکست قول ایشان یعنی جای آنست که تسبیح شوند از سخن ایشان که می گویند **اننا کنا** ایا آن وقت که بایم
نرا اما خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم **اننا** ایا ما **نقی** **خلو** **جیدیل** باشد و در آفرینش نوعی باز ما را از آن
گرداند و عمل تعجب آنست که ایشان خدای او خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمی کردند که هر که بر این افتاد
باشد بر اعماده نیز قادر تواند بود **نظم** آنکه پیداست سخن کارش بوده و ندکی دادند و دشوارتر بود **اولا الذین**
انکروا **اننا** که ایشان **کفر** و **بر** **نهم** نکردند و پروردگار خود بجهت ناکویدن بقدرت او بر حشر و فشر
و اولک الاغلال و آنکه و هند که **فی اعنارهم** در گردنهای آنها آنست یعنی میبندند با غلال و خلال و ایشان را
امید خلاصی نیست یا روز قیامت علی آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت که از درد و رخ این باشد **و اولک و**
انکروا **أصحاب النار** ملازمان آتش و در خند **هم فیها** ایشان در آن آتش **خالدون** جاوید اند و خبر
که نصیر حارث و اشیاء او استیصال عذاب میکردند بر سبیل استیصال حق سینه میفرماید که **و لیستجیلونک** و طلب
نجیل میکنند از تو **و لیستجیلونک** بمعنوی که خدای ایشان را مقدر کرده **فصل الحکمت** **بیت** از امانت حق سینه عدا
استیصال را ازین است صرف کرده و تعذیب کردن آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تا خیر فرموده و اقامت آفکندن آن
تا جرحه است و آن استیصال سینه و کافران استیصال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الله بر ایشان بناخیر
آن و محبت از ایشان که عذاب می طلبند **و قد خلعت** و حال آنکه گذشت است **من قبلهم المثلات** **بیت** پیش از آن
عقوبت بر یکدیگر چون خشف و مسخ و رجف و ایشان دانسته اند پس جوابان اعتبار نمیکند و بر آ خود مثل آن
می طلبند **و انک** و بدستی که پروردگار تو **لقد** **مغفر** هر اینه خداوند آمرزش است **لش** **بیت** برای مردمان
یعنی کافران که ایمان آرند و صلی حق کنند خدای پیا مرز ایشان را **اعلی** **ظلمهم** با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر
جایمان هادم جبرایم کفرست **و ان** **ربک** و بدرستی که آفریدگار تو **لشدید العقاب** عین عقوبت بر کافران
بانکار و استیکار محققان بر آنند که تمید تواند حد خوف و رجاء در آنست است سفاک که از زند است تا از رجاء
نا امید نشوند و عقوبت کنند است تا از هیبت او این نباشند و در حدیث آمده که اگر غرض از این بودی پیش هیچ
احدی کواردند نشدی و اگر غرض حق بودی هر کس تیکه بر عفو کرده از عمل با و ماندی **بیت** و حق میترس تا عفو کردی
مشویند تا بداند اگر **و یقول الذین کفروا** و میگویند آنانکه کافر شدند **لولا انزل** چرا فرود نرسانده نمیشود **کلمه**

بر محمد آیه من و بیه نشانه از برورد کار او یعنی معجزه که ما و طایفه چون عصا موسی و احیاء علیها السلام **انما انت**
مُنْذِرٌ جز این نیست که تو می گویی بیه نشانه شد برای هم کردن بر تو همین بلاغت و بر تراد و اظهار امانت چه
اختیار و **کل قوم هاد** و هر گروه را هدایت نمود ایست یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بحجری در صورت آنچه غالب
بود بر قوم او چون محمد در میان موسی علیه السلام و طایفه و در میان عیسی علیه السلام بن مجر و موسی و عیسی که شایع بود لقا
بر میان ایشان داشته و جز فصاحت و شاعری نیست قوی ترین معجزه من قرآنست فاقو بسوره من شمله **اللهم علم**
و دانست **ما تحل** آنچه بر او در **کل انشی** هر نفس از فرزندان نروماده و سیاه و سفید خوب و زشت دراز و
کوتاه و جز آن **ما یقضی الا نظام** و دانست بکامد و همایونی حق سبحانه بکامد در رحم از کودکی که تمام خلقت
بر او نیاید **ما تزداد** و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افروز کرد اند در جبهه و لدا از اعضا و زاید و گفته اند
مراد از زیاده و کم عدد و ولد است چه در شتم و باشد از یک فرزند تا چهار و نهایتا و اولاد در رحم چهار است نزد
امام اعظم رحمه الله و در انوار از امام شافعی رحمه الله نقل میکنند که در غنی زنی بطن بزرگ در هر بطنی پنج فرزند
قادر علی ایضا یا مراد است حمل است و اقل آن با اتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم دو سال و نزد امام شافعی
چهار سال و بیش امام مالک رحمه الله پنج سال **کل شیء** و هر چیزی **عند** نزدیک او **مقدار** با اندازه ایست که از
کم و زیاده نکرده در **الغیب** اوست دانست بوشیدها از حق **و الشهادة** و آشکارا یعنی حاضر بر حواس
الکبری بزرگ **المتعال** برتر از همه **سواء** بیکسانست از شاد و غم و علم او **من انشئ** هر که بپوشد سخن را
در نفس خود و **من جهه** و هر که آشکار کند آنرا بادی که **فی حق** و هر که طلب خفای کند وی بپوشد عمل خود
یا لیس شب و ساریت و هر که ظاهر است و آشکارای کند عمل خود را **یا لیس** و هر که بپوشد عمل خود را
و فعل او علانیه بپوشد نیست **له** مراد بر است **معیقات** ملائکه که در پی یا انکس را که بپوشد آشکارا
و کند قول و فعل خود را فرشتگانند در احوال و اعمال او روز و شب **بانی** از پیش روی او **من خلفه**
و از پس او **و یحفظونه** نگاه میدارند او را **من امر الله** بفرمان خدای و آنچه از صادر میشود می نویسند و ایشان را بر
و کلام الکاتبین گویند و بیان آورده که ایشان در ملک اند بروز و شب و صبح و شام و هر که در ملک اند بروز
و در شب و گفته اند حق سبحانه فرشتگان آفرید تا بندگان او را نگاه میدارند از تضار و مکاره و در زاد و المسیر از کعب
الاجبار نقل میکنند که اگر خدای ملائکه را موعول آدمیان نکرده هر آنکه جانی ایشان را بر بودندی از روی زمین و گفته اند
ضمیم بچفظونه باید است بحضرت رسالت علی الله علیه و سلم یعنی هر که از فرشتگانند که محافظت آنحضرت می کنند از ضرر
اعاری جناح از شر عامر بن طفیل و از بن ربه و او را نگاه داشت و من قریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت **ان**
الله بدست خدای **لا یغیب** تغییر نمیکند **ما یقوم** آنچه بگردد و می باشد از عافیت و نعمت **حق** یعنی حق و انا و قوه که آنکس
تغییر دهند **یا انفسهم** آنچه در نفسها ایشانست یعنی بدست احوال جلیل را با خلق و زبده سلکی گویند که تغییر
دهند دهار از بر خود و زبانه را از ذکر او و مادام که دل را با او راست دارند و غفلت نوزند تا از غیب ایشان
منصل بود **بیت** کورت هاست که دلداری نکند بپای نگاه دارد رسته تا آنکه دارد **و اذ ان الله و جود**
خدای **یقوم** شود بگروهی مذاب و عقوبه و هلاک **فلا مرد** **له** پس باز کرد ایندن نیست امر آنرا در کند از خود

یادگیری **و ما لهم** و نیست آن قوم را **من دونه** بجز خدای **من قال** کسی که متولی امر ایشان شود در دفع خدا
و یاری کند ایشان **هو الذي** اوست آنکه **یریکم** البرق بشاید برق را و آن لحظه ایست سریع الزوال که از عکاس
ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای برق را می نماید **خوفا** از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند **و**
طمعاً و برای طمع مقیم و جمعی که پیادان محتاج باشند **و یثی** و بر دارد در هوا **التحاب** التحاب ابرو ها را که بآب
کران بازند **و یسیح** و تسبیح و گویند **و یسیح** ملتس بجز خدای یعنی تسبیح را با تسبیح مقیم می سازد و در عید
ملکیست که سحاب را می باند و برق تا زیاده اوست در حقایق علی از این رحمتی رحمه الله نقل میکنند که در هر صاعقه فرشتگان
و برق آن بر سوز و باران کریم ایشان **و الملائكة** و تسبیح می کنند جمیع فرشتگان یا آنکه اهل آن رعدند **و یثی**
از ترس خدای **و یثی** و فرستاده صاعقه را از **و یثی** **بها** پس می رسد آنرا **من یثی** هر که
می خواهد که بداند هلاک سازد چون از بدین رجه آورده اند که در سال فهم عامر بن طفیل یا اربد بن ربه یا اربد بن
قیس گفت که بدین محمد بن ویر و چون او را سخن مشغول کرد از ترس و غیبی درای و شمشیر و قتل و وی فرمود
بجلس در آمدند عامر آنحضرت را سخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار
جوار از سوار و پیاده بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بن ویر آمد آنحضرت فرمود که اللهم اکنینهما یا شیت لبی
عامر یا اربد گفت آن هر وصیت که باشد اید گفت هرگاه اراده تسبیح زدن کردم تو میان من و او جانی شدی الفصح چون از
مدینه بیرون آمدند صاعقه پدید آمد و اربد را بسوخت و عامر نیز به بدین ترس حالی در راه بود و گفته اند یهودی بنی بنی
بنیوت آمد گفت یا ابا القاسم خورده مرا که خدای تو از چه چیز است از تو و اید یا ایا قوت یا ز سرخ فی الحال از عتاب
غضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه بر هر که خواهد فرستد از کافران
و هر یجاد لوت و ایشان جلال میکنند **فی الله** در حق خدای که او از چه چیز است با جلال ایشان تکیه می بفرست
در آنچه خدای ایدان وصفی کند از کمال قدرت و تعزیر و الوهیت **و هو علی الحال** و خدای محنت عقوبت بر عباد
له مراد بر است **دعوة الحق** خواندن حق که کلام لا اله الا الله است یا مراد بر است **من واری** آنکه بیاید او را
یا او را است دعوت مجانبه یعنی چون بخوانند شایعیت کند **و الذین یقرون** و آنان را کسی خوانند **من دونه** بجز وی یعنی
بنار که مشرکان می خوانند **لا یتحییون** **له** اجابت نمیکند ایشان را **بشی** بجزی از مرادات **الا کما یطیعون** مگر بخو
اجابت کسی که بکشد و دو کف خود را **الی الماء** بسوی آب یعنی تشنه که بر سر جای رسد و با او دور رسد آن نبود
هر دو دست خود را بکشد و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد **لیبلغ** **قاه** تا به بدن او برسد **و ما هو** و نیست
آب **بیا لیه** رسد بدین او زیرا که آب جامد است دانایست بخوانند و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع
نی تواند که از مرکز محیط حرکت کند و اسام نیز نیست داعیان خود همین حال دارند **و ما دعاة الکافر** و نیست
خواندگان فراموشان را **الا من لا یحیی** و بطلان و نا امید و ضایع بودن **و الله یجحد** و مر خدایا
سجده کند **من فی السموات** هر که در آسمانهاست **و لا ترین** و هر که در زمین است **مکوناً** از روی فرمان برداری
مراد می مانند که در آسمانی و دشواری فرمان بریند و سجده کنند **و کنها** و از روی کراهت و ناخوابگی مراد
کافرانند که در وقت محنت و شدت ضرورت سجده می کنند **و فلا لهم** و سجده نمیکند سایه اهل آسمان و زمین مراد

او را من هاید توفیق دهند که راه نماید **مفسر** مکر از اوست **عذاب** عقیق الخلق **الذین** از او در جهنم در روز قیامت
 دینی بقتل و اسرو و غط و سایر مصایب و **لعن** ابی **الآخرین** و هر اینه از ایشان سرای **اشقی** عقیق و ستوار ترست
 بر ایشان و **ما لهم** و نیست ایشان را **من الله** از عذاب خدای **بن وانی** نگاه دارند که نکند از که معذب شوند **مثل**
الجنة التي از آنچه بر تو خواند ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت **وعد** **المتقون** و من داده شدن آن
 بر هر کاران که بوی در آیند **تجری** میورد پیوسته **بن** **نجهما** **الانها** از زبرد رخسان یا از عت سکن بهشتیان
 جوینا **الکها** میوه آن بوستان **دایره** همیشه باشد و هر که سقط نشود بخلاف میوه آن دینی **وظلها**
 و همچنین سایه او منسوخ نکرد و چنانچه سایه آن دینی بلکه مرود باشد امام فقیه یی در حق الله فرموده که اهل ایمان
 امروز در ظل حیات و عارفان بدینی و عقیق ظل عنایت که پیوسته ظلیل است **بیت** سایه دولت او در دوجان نجاور
 او خوش آن **بیت** کاین سایه قدر سر او **نیک** این بهشت موصوف **عقیق** **الذین** **انفقوا** مال حال و صنعتی کار آنا نیست
 که بر هر کار کردند و **عقیق** **الکافر** **النار** و عاقبت مهم کاران آنش دوزخ است **والذین** **انفقوا** **الکتاب** و آنرا
 عطا کرد ایم کتاب مراد منان اهل کاتبین جوز عبد الله سلام و احباب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که جعل حجرا
 بودند و هشت بنی موسی و وحشی این جماعت **بفرحون** شاد میشوند **بما** **انزل** **اليك** آنچه فرود فرستاد میسر
 بتو قرآن **و من** **الآخر** و از لشکرها که فرود داشت یعنی کفر اهل کتاب چون عیسی را خطیب و کاتب بن الریح و اتباع
 ایشان از یهود و سید و عاقب و اشباع ایشان از نصاری **بن** **ینکرو** کسی هست که انکار کند **بعضه** بعضی از آنکه
 مخالف شرع ایشانست **قل** **انما** **ارسلت** بگو مرا ایشان را که جز بنیت که من مامور شده ام **ان** **اعبد** **الله** بلکه برستم
 خدای را پس گمانی **ولا** **اشرك** به و شرک نیاروم بوی چنانکه شما آوردید و عیرو مسیح را بعد از او فرستاد **اليك** بخدای
 نه بغیر او **ادعوا** بخوان و خلق را **والکلمه** **ما** **یسو** **یوست** بازگشتن **و كذلك** و میخوا که فرستاده ایم کتب
 باینها گذشته بزبان ام ایشان **انزلنا** فرستادیم بتو قرآن **احکما** کتابی بحکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا
 حکم کنند میان حق و باطل **عرب** **بن** **یم** **باعترب** تا ایشان را فهمد و حفظ وی آسان باشد **ولنر** **النتع** و اگر نت
 کن **اهو** **هم** از رویهای شرک را که تو بدین آبا دعوت می کنیدی اما می جهودان را که تو رجوع بقبله خود می خواند
فما جاءک پس از آنکه آمدتو **بن** **العالم** از دانش یعنی اجد از آنکه دانستی بطلان کیش بت برستان یا نسخ حکم
 ملامه بقبله یهود اگر بی و ایشان را نشوی **مالک** نیست ترا **بن** **الله** از عذاب خدای **بن وانی** هیچ یاری که نفع رساند
لا وانی و نه نیکه داری که عذاب حق را تو باز دارد آورده اند که یهود سوزنشی می کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 سلم می گفتند همت این مرد هر بام نکاح مهر و فاست و هوام باز دواج و امتزاج با زنان شغوف اکو او پیغمبر
 دی هر اینه امر نبوت او را از اشتغال بهم نوان باز داشتی آیه آمده که **ولقد ارسلنا** و هر اینه فرستادیم **رسلا** **بن**
بنک پیغمبران پیش از تو **وجعلناهم** و بلادیر ایشان را **از و اجاز** زنان و ذریت و فرزندان و ما گان
 نیاشد و نشاید **بن** **سول** مرفرستاده را یعنی در وسع او نباشد آن **بانی** **آیه** آنکه پیار دهم که از او اقول می کنند
لا یاذر الله مکر با من خدای را بتقدیر او جواب شرک نیست که بجهنم طلب محزاتی می کردند سینه را بیکه پیغمبر بخود
 و اند آورد مکر خدای خواهد و بقدیرت خود بدل کند در وقتی که صلاح داند **کل** **اجل** هر موقع را **کتاب** حکمی است

نوشته شد که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اهل را از اجل اخلاقی کتابیت نزد خدای که جزو
کس بر اجل خلق اطلاع ندارد **يَحْيُو الله** محو کند خدای **مَآيَشَاءُ** آنچه می خواهد حکم **وَدَيْتُ** و اثبات می کند آنچه بخیر
بجست **وَعَفَدَ** و نزدیک است **أَمَّ** **الْكِتَابِ** اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاری نباشد الا که نوشته بوده
و می گفتند می توانند از دیوان حفظ آنچه می خواهد که هیچ جز این است و بگذارد و غیر آنرا یعنی حفظه
و بپرده آنجا از بند صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بوقف عمر و رسانند
حق سبحانه تعالی و فعلی را که ثوابی و عقابی بر آن متفرع نیست محو کند و یا بی و اثبات بگذارد یا سیات تا بیا بر محو
نماید و بدل از حسنات اثبات نماید یا بعضی از احکام شرع را بحسب مصالح زمان نسخ کند و حکمی دیگر را اثبات فرماید
یا محو کند تا کسی و قوت جوانی را و اثبات کند پشیمانی و ضعف بی و اعلا آید و بدین بر آنست که محو کند آنچه خواهد از شی
چیز که رقم محو بر آن نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و دراز و السیر آورد که نزدیک حق سبحانه
دو کتابت می آید از ام کتاب محو و اثبات لغوی بدان دو کتاب دارد اما تعمیر نام کتاب شده می آید و باور او را درستی
عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقل میکند که خوف سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که در آن
محو کند آن نظر نمی کند و هر چه خواهد از محو کند و هر چه خواهد در وقت نماید در فصول فرموده که محو کند از حق
افکار از نظر می آید و اثبات کند بجا آن روز از سر اسرار صلی از محو را از حق الله نقل میکند که شنودم از شبلی فرمود
که محو کند آنچه خواهد از شیء عبودیت و لازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شیء ربوبیت و لوازم آن در کشف
الاسرار فرمود که از دل خایف را می ستود و از خاص می خدش که می برد و یقینی می آید و محو می کند جو ثبات می
شود بر می آید قناعت می آید حدی می ستود شفت می خدش و از دل اختیاری می برد و تسلیمی می خدش و فقره محو می کند
جمع اثبات می نماید از دل محب رسوم انسانی می ستود سعوت را نیست و خدای نام قشیری رحمة الله فرموده که محو حفظ
نفسانی می کند و با ثبات حقوق ربانی می نماید یا شیء خود خلق می برد و شیء خود حق می آید یا آثار بشریت محو میکند و انوار احد
ثابت می ماند از ان بند می گذارد و از ان خودی افزایش تا بخواهی باور خود بود با حق هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قد
س فرموده که اهل جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات راه اضافت برداشت از ان من می گاست و از ان
خود می آید و در آنجا آن شد که باور بود **نَظَرُ** محو در دنیا و دایه و کل است بیش از دل و کل چه بود آن حاصل
در عالم رغبت خانه داشته ایم رفتن بدان خانه که سر منزل است **وَأَمَّا تَرْتِيكَ** و اگر بنام **وَأَبْغَضُ** **الَّذِي** برخی از آنچه
نَعِدُكُمْ وعده دادیم کافر از ان از غلبه **أَوْ تَتَّقِيكَ** یا تر اعمی این بیش از ان **فَأَمَّا عَمَلُكَ** **الْبَلَاغُ** پس جز نیست
که بر تو رساییدن پیغام و تبلیغ احکام است و پس **وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ** و بر ماست شمار و یاد داشتن ایشان **أَوَّلُكُمْ تَرْتِيكَ** آیا
نی پیشت اهل که نمی دانند **أَمَّا تَرْتِيكَ** **الْأَرْضُ** بدستی که می آید یعنی فرمان می آید بر من کفار **تَنْقُصُهَا** می گاه
پاره پاره **مِنْ أَظْفَرِهَا** از کرا آنها آن یعنی از صرف ایشان می برد می کشند و بجزه تسخیر مسلمانان در دین آورده و گویند
این سخن را جمع بیهودست یعنی حق سبحانه فرمود که ما از من ایشان را یعنی جوارها و ضعیف و عقاربیه و در مسلمانان می کشد
وَاللهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بقتضای الهی بیهود و اولاد ایشان و از دیار بلاد اهل اسلام و اقبال ایشان **لَا يُقْبَلُ**
هم در کشند و باز پس گردانند نیست **لِيُحْكِمَ** **عَمَّ** **وَأَوْ هُوَ سَرَّ** **الْحِسَابُ** و او است زود حساب این جزو

حساب کنند ایشان را در دنیا بقتل و جلا و قتل **مَلِكِ الدِّينِ** و بدین سستی که در آن یهودان یا مشرکان که پیش
از یهود یا کفر زمان تو بودند یا پسران خود **قُلْ لِلَّهِ الْمُلْكُ جَمِيعًا** می رسد یا است یعنی نزدیک است جزا هر یک
ایشان **يَعْلَمُ مِثْلَ مَا تَكْتُمُ كُلُّ نَفْسٍ** هر چه می کند و نهضت از خیر و شر و جزا آن آماده می سازد و **وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ**
و زود باشد که بدانند کاروان از یهود و عبد اصنام که فردا قیامت **لَنْ غَفَى الدَّارُ** هر که باشد حاجت بسندین
دوران برای **وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گویند آنانکه نیکو و بدند از مشرکان که یا روستا یهود که نو که محوری **أَنْتَ مِنْ سَلَامٍ**
فرستاده از پیش خدای بد نبوت و دعوت **قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَلَاغًا بَلِيدًا** است **شَهِيدًا** گواه **بَيْنَ يَدَيْكُمْ** میان
مژ و شما با آنکه من پیغمبرم بشما **وَمَنْ عِنْدَ عَلَمِ الْكِتَابِ** و در یکی که نزدیک است علم کتاب
یعنی لوح محفوظ و آن جبریل است علیه السلام که وحی از لوح فرو می گیرد یا علم قرآن و آن مؤمنانند
و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است کرم الله وجهه یا علم تورات و آن عبد الله سلام است و احباب و روضی الله عنهم

سورة ابرهیم **بسم الله الرحمن الرحيم**

الر در شرح تاویلات از امام مازنی رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست بر تصدیق مومن و تکذیب کافران
و خدای بندگان را بهر چه خواهد افشان کند و جمیع برات که این حرفی اسامی فرستاده بدین وجه فوکان گفت الی قیامت
كُنَّا أَنْزَلْنَاهُ كِتَابًا کتابیست که فرستاده بر آنرا **إِلَيْكَ** بسوی تو **نُفِخَ النَّاسُ** تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت
کردن بصورت آن **مِنْ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیها که با اتفاق یا شدت **إِلَى النُّورِ** بروشنی ایمن یا اخلاص یا یقین
یا سلف **بِإِذْنِ رَبِّهِمْ** بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان اعلی قشیری رحمه الله گفته که از ظلمت تدبیر نور شود و تقدیر
بحر کوی از ظلمات خلقیه بنور تجلی صفت ربوبیه و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از
ظلمات جمیع افعال و اسما و صفات بنور وحدت ذات و حقیقه آنست که ظلمت را برابری هستی نیست چون رنگا
این تیرگی از آینه دل بصیقل فی خاطر و تجرید از مشاغل زده گردد نور هستی حق بجامه بر آه باطن برنوا کند و بسا
را از و از مناجات فی او باز هاند تا نه خودش شعور ماند و نه عدم شعور نیز بخود دادند **يَا رَبِّ عَذِّبْ كَرْدِي** خود
و زنده ببری و از بیری خود بزم در هستی خود مرا از خود بچو کن تا از خودی و بچو دی خود بزم و گفته اند انواع خلل در
ظلمات داخل است و نور و اصناف هدایت را شامل یعنی بدعت قرآن مردمان از گمراهی بر هدایت و بر راه راست برسانی فلان
که می گوید **إِلَى صِرَاطٍ الْعَرْشِ** بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنای یعنی برای خداوند **الْحَمْدُ** مستوده و آن راه
دین اسلام است بر صفت عزیز حمید میفرماید **اللَّهُ الَّذِي مَعْبُودٌ** آنکه **لَهُ** مرواست **مَا فِي السَّمَوَاتِ** آنچه در
آسمانهاست از موجودات **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینهاست از مبدعات **وَيَوْمَ لَا يُكْفَرُ عَنْ وُجُوهٍ** و شققت مرگ و دیکان را
بقرآن **مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ** از عذاب سخت که بدیشان رسد **الَّذِينَ كَانُوا أَنْتَ لَكَ** از روی جهالت **يَتَجَبَّرُ السُّفْهَانُ** دنیا
دوست میل دارند و بر میگردند از کافی دنیا را **عَلَى الْأَخْيَرِ** بران سرای **وَيَصْدُرُونَ** و باز میل دارند و مانع **عَنِ سَبِيلِ**
اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان بدین غیر و قرآن **وَيَقُولُوا هَؤُلَاءِ مَبْنُوءٌ بَرَاءةٌ** و حق **عَنْ جَعَلِي** میگویند

این بر آه است و نیز از مقصود می رسد **أُولَئِكَ** آنکه و که بدین صفتها موسومند **فِي ضَلَالٍ عَمِيدٍ** در گمراهی اند و دور
از حق بعد از حقیقه صفت ضالست و وصف ضلال بدو از قبل اسناد مجاز نیست در زاد المسیر آورده که قریشی گفتند
چه حالت که هر کس بدین صفت است ایچ فرود آمدن و کتابی که بخود آید و بیت آیه آمده **وَمَا أَرْسَلْنَا** و فرستادیم **مِنْ دُونِ**
هیچ پیغمبری **إِلَّا بِالْبَيِّنَاتِ** و هر یک بر بایسان تو را و بیکی که و او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و معیشت بدیشان
چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس بجهان انبیا و این بان قوم ایشان بدیشان فرستاده **لِيُبَيِّنَ لَهُمْ**
تأیید کند بر آ ایشان اول و نواهی و ایشان فهم کنند و فزادند که سخن این پی را در حق بایم و گفته اند غیر قوم راجع
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و جمیع کتب بافت عربی منزل شد و جبریل علیه السلام یا پیغمبر هر قومی ترجمه کرده آنرا بافت
علیم و در بابی که در غیرت را بهر پیغمبری مگر بزبان قومی که بدیشان بعثت بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهر مومنان
و در جواب کسی که گوید که پیغمبری که بمعصیت بام خنثه است یا یسوی که بروکت متعدد باشد ایشان فرود آمدی گفته اند که
اختلاف السنه و سوری یا اختلاف کلمات و لغات فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که بزبان ایشانست و هر یک از اهل
منشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض است و معنی است **فَيُضِلُّ اللَّهُ** پس که گردانند از **بَيِّنَاتٍ** هر که خواهد
یعنی فرود آمدن آنرا شود و **يَهْدِي رَبُّنَا** و راه نماید هر که خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد و **هِيَ الْعَزِيزُ** و او است غالب
در کم خود **لِلْمَكِيدِ** راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحِي** و هر آینه ما فرستادیم **مِنْ**
بَيِّنَاتٍ بدلائل قدرت یا بامیزان روشن چون عصاوید بپناه و گفتیم **أَنْ أَخْرِجَ** آنکه بیرون آر **فَقُلْ** که خود را که بنوا
اسرائیل اند **مِنْ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیها جهالت و شغف **إِلَى النُّورِ** بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم فطرا که بدیشان
بعثت از تاریکی که بروشنای ایمان **وَذُرْهُمْ** و بذرده ایشان را **بِأَيَّامِ اللَّهِ** بروزهای حق بجهان عذاب کردگان گذشت
در آن یا یاد دهنی بر اهل اروزهای که در آن گرفتار بودند دست فرعونیان **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدستی که درین چه یاد کردیم
آيَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی **لِكُلِّ قَبَلَةٍ** بر هر صحر که کند را بر **لَا تُشْكِرُونَ** شکر کنین را بر **الْأَوَادِ**
قَالَ مُوسَى و یاد کنی آنرا که گفت موسی علیه السلام **لِقَوْمِهِ** من قوم خود یعنی بنی اسرائیل را یا قوم **أَذْكُرُوا** ای که
من یاد کنید **نِعْمَةً اللَّهِ** نعمتها را که انعام فرموده **عَلَيْكُمْ** بر شما **إِذْ أَخْرَجَكُمْ** چون بر هاند شما را **مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ**
از کسان **فِرْعَوْنَ** یسوی **نَكْرًا** ی جشاندند شما را **سُوءَ الْعَذَابِ** بدی عذاب بخود هاند شما را **بِأَيَّامِ اللَّهِ** بدین صحر که یاد کردیم
بدستی که فرستاده کارهای سخت می فرودند **وَيَذَرُكُمْ** و میکشند **أَنْبَاءً** که سران شما را که بجهان گفته بودند که در بنی اسرائیل
بسیری متولد شود که هلا از فرعون بسبب او باشد **وَتَسْتَحْيُونَ** و وزن میکنید **نِسَاءً** که دختران شما را تا خدمت زنان
ایشان کنند **وَفِي ذَلِكَ** و در آن سخت و شدت **بَلَاءٌ** آزمونایی بود شما را **مِنْ رَبِّكُمْ** از او بیکار شما یا در آن سختی
از حق تعالی شما را **عَظِيمًا** بزرگ **وَإِذْ نَادَى** و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را **وَبِكُرْ** بروید که
شما **لَنْ تَكُونَ** اگر شما کنید بفرعونها **أَنْ لَا تَزِيدَكُمْ** هر آینه افزون گزیر شما نیست **وَلَنْ تَكُونَ** و اگر ناسیاسی نمائید بر آن
أَنْ تَكُونَ بدستی که عذاب من **شَدِيدٌ** سخت است بر ناسیاسان و شدت عذاب من بسیار بود در دینی و موقع عفت و در
عفتی شیخ ابو عبد الله حسن سلمی از ابو علی جرجانی فرمود **مَنْ** ماضی می کند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاد کند آنرا ایمان و اگر سیاسی
داری کنید ایمان افزون گردد آنرا احسان و اگر بر آن شکر کنید زیاد سازم معرفت و اگر بر آن شاکر باشید بر سام بقلامت

والا تراشکری که مید بالابرام بر وجه قرب و بشکر آن نعمت در آرم مخلوقگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم می شود
که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجاست و فی المشقوی المعنوی شکر نعمت لغز که در کس زبان بر شکر گفتن مجرب کند
شکر باشد دفع علمت آدل سود دارد شکر از سود آدل **وَقَالَ تَعَالَى وَكَفَى مَوْعِظَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ** که کافر
شومید یا ناسیاسی کند شما و من فی الارض حیجا و هر که هست در زمین هم ایشان از بری و آدمی **فَإِن لِّلَّ لَعْنَةً** پس بدستی
که خدای بی نیازست از عبادت و شکر شما **حَسْبُكَ** استودی است بی ستایش خلق و ذرات مخلوقات نعمت او مطلق اند و الله
جیم اشیا بنسب و جدا و جاری نیست بگو شکر را موجودات کمال هم او را ندی شوق و جویا **الْحَمْدُ لِلَّهِ** آیا نیاید شما
نعمه کلام موسی علیه السلام است یا ایستاد سخن است از حق بجهانده یا اهل زمان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
میفرماید که آیا نیاید شما یعنی آمدن **بِأَنَّكَ تَعْلَمُ** خبر آنکه پیش از شما بودند **قَوْمٌ نَّجَّحُوا** گروه نوح و قمار و قبیل
عاد و ثمود و قوم ثمود **وَالَّذِينَ يَنْبَغِي** و آنانکه بعد از ایشان بودند **لَا يَعْلَمُهُمْ** نمیدانند در ایشان از بسیاری **اللَّهُ**
مکمل خدای در قیامت فرموده که خدای بسیار امد از هر چه و بجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که خبر خدای کسی بران
اطلاع ندارد و در عالم از این عباس رضی الله عنه نقل میکند که میان مردمان و ابراهیم صلوات الله علیه سخن گفتن و از اهل
آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق بجهانده **جَاءَهُمْ** آوردند به پیشینیان **رُسُلَهُمْ** پیغمبران ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بجهانده
روشن است که کتاب الهی بود یا معجزات ایشان **فَرَدَّوْا** و این **يَهْمُ** پس باز گردانیدند دستها و خود را **فِي أَقْبَاهِهِمْ** در دهنها نمودند
یعنی انسان دستها و خود را بدندان گرفتند از خشم و رسل بادت برده ان نهادند از روی تعجب یا اصرار خود را بر دهن
نهادند که خاموش باشید و گفتند اندلیدی خود را بر افرواه رسل نهادند که سخن مگویند **قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا** و گفتند ما کفر ویدیم
بِمَا أُرْسِلُوا بِهِ یا بخیری که شما فرستاده شد اید بآن بر نعم خود **وَأَنَّا لَمُشْكِرُونَ** و بدستی که ما در شکر **فَأَنذَرْنَا** آنگاه خبری
ما را **إِلَيْهِ** بسوی آن از توحید و ایمان **مُرْسِلِينَ** شکی در نعمت افکند یعنی با وجود شکر رسولان ما را نماند میدانشند و با
فاسد **قَالَتْ رُسُلُهُمْ** گفتند رسولان ایشان که ما شما را بجهانی دعوت می کنیم **إِنِّي أَنذَرْنَا** آگاه دار وجود خدای شکی هست
و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شکر را بجا نماند **فَاطْرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست **هَـ**
يَنْعُوْكُمْ و خواندند شما را بایمان **لِيَعْلَمَ لَكُمْ** تا بیاورد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آرد **مِنْ دُونِكُمْ** یعنی
بعضی که ناها را شارا یعنی آنکه قبل الایمان بوده **وَيَوْمَ نَخْرُجُكُمْ** و تا باز بر سر دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را **إِلَى آخِرَتِكُمْ**
تا وقتی نام برده شد که آخر اها را شاربود **قَالُوا كَفَرْتُمْ** گفتند ایشان در جواب رسولان **إِنَّا نَعْبُدُ إِلَٰهًا** شکر
آدمی مثل ما در صورت و هیأت و هیچ فضیلتی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما محض صید نبوت از میان ما **تُرِيدُونَ** میخواهد
أَن تَصُدُّنَا آنکه باز اید ما را بر دعوت پیغمبری **مَا كَا رَبُّنَا** از آنچه بود که می پرسیدند **أَبَا** تا بدان از انصاف ما را
بِسُلْطَانٍ بی پلاید محقق **مُتَّبِعِينَ** و دشمن بر صحت دعوی خود یا بر استحسان فضیلت نبوت و عزت رسالت کویا ایشان
میفرمودند که این اعتباری نبود و از روی عناد و بواج افتخار دیگر میگردیدند بجهانده معاندان زمان پیغمبر صلی الله
علیه و آله **قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ** گفتند و ایشان را پیغمبران ایشان **أَن نَّخُشَّ** نیستیم ما **الْأَبَشْرُ** مثل شما
یعنی شادان در جنسیت مسلمید را بر **وَلَكِنَّ اللَّهَ** و لیک خدای **يُمِيزُ** متی نه بد نبوت و کرامت رسالت **فَلْيَرْسِلْ**
بر هر که می خواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود **وَمَا كَانَ لَنَا** و نیست ما را و می توانیم **أَن نَّاتِيَكُمْ** تا نیایم **بِسُلْطَانٍ** آنکه یاریم بر شما

چنین یعنی مجرب که می طلبید **إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر بر اذن خدای و بعینت او یعنی ما از پیش خود بجهانده خدای کاری نمی توانیم کرد
و هیچ نمی توانیم ساخت **مَطْمَئِنَّا** ناقلانی و عجز لازم است **فَزِدْ** و اختیار از ان خلاص است **كَارِهًا** و احکم راست گشت
او تواناست هر چه خواست کند **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدای **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** باید که توکل کنند و بدکان **وَمَا لَنَا** و جلیست
ما را یعنی چه در داری **إِلَّا أَنْتَ** در آنکه توکل نکنیم **عَلَى اللَّهِ** بر خدای **وَقَدْ هَمَمْنَا** و حال آنکه راه راه نمود ما را **سَبَّ كُنَّا**
بر اها آراست یعنی راهی که بدانی شناسیم او را و میدانی که از همه امور بدست قدرت اوست **وَلَنَنْصُرَنَّ** و بخدای که صبر خواهیم
کرد **عَلَى مَا أَذَيْتُمَا** بر آنچه اید ما را بکنید و مخالفت **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدای **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** باید که ثابت باشد
توکل و کلان **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنانکه کافر بودند **لَوْ سَلِمَ لَكُمْ** مرسولان خود را **لَا تَخْشَوْنَ** هر اینه بیرون نمی شود
مِنْ أَفْئَتِهِ از زمین و در این خود **أَوْ تَقْوَرُ** تا آنکه عود کنید یعنی واقعت نماید یا مایه **فَلْيَتَلَطَّفْ** در کیش ما یا مراد عود جاعلی باشد
که ایمان آورده باشند از ان قوم **فَأَفْحَسْ** و محکم کرد به پیغمبران **رَبُّهُمْ** برورد که را ایشان و سوگند یاد فرمود که
لَنَمْلِكَنَّ **الظَّالِمِينَ** هر اینه هلاک کرد انیم شکار این را یعنی کافران **وَأَن لَّنُفْلِتَنَّ** **الْأَرْضَ** و ساکنان زمین شارا و در زمین
ایشان **مِنْ بَعْدِهِمْ** پس از هلاکت ایشان **ذَلِكَ** این امر مقدور و این وعد راست است **لَنُفْلِتَنَّ** **الْأَرْضَ** بر آنکس که برسد
تَعَالَى از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقعی که من حکم می کنم بر بندگان باز دارند **وَنُفْلِتَنَّ**
وَنُفْلِتَنَّ و بر کسی که ترسل کرد از زمین و عذاب **وَأَسْتَفْتُوا** و طلب فتح کردند پیغمبران حضرت خواستند از خدای بجهانده
دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعدای یا انبیا و ام طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب بدو فرماید
خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان بخت یافتند **وَعَابَ** و فرمود ما ندی بهی گشت از خلاصی **كُلِّ جَبَانٍ** هر گردن گشی
عَنِيدٍ ستیزیدن با حق یا معصن از طاعت او **وَنَزَلْنَا** از پیش او و در رخ است یعنی در روز حشر رجوع او بران خواهد
بود بران وجه که او را در ان افکند **وَيَسْقِي** و پاشا مانند **مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ** از آبی غش لطیف و باری و زرد آید که از آن خون
جگر و کوسند آبی مثل صندیل **تَجَرَّعُهُ** بشکفت و درج تمام جرعه جرعه خورد آنرا **وَأَكَا** و بگاد **بِصَيْغَةٍ** و فی زمانه که بگوف و برود
از تلخی و کندی **وَيَأْتِيَهُمُ** و می آید بر الام و شداید **مِنْ كُلِّ مَكَانٍ** از هر جایی از هر جایی از اعضا او و تا آنکه از هیچ
مویها و میان انگشتها و **وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ** و نیست او مرده یعنی مردی تا پاشا مایه در عین العالی فرمود که روح در جگر او ماند
باشد بیرون آید تا او میبرد و نه بنی باز گردد تا زنده باشد بلکه حکم لایموت فیها و لایحی میان مردی و زنی می گذرانند
وَنَزَلْنَا و در پیش اوست با وجود چنین محقق **عَذَابٍ غَلِيظٍ** عذابی سخت یعنی از ان بدتر و آن مخلوق دست در دروغ **تَقُولُ**
الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه بر تو خواند میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند **بِرَبِّهِمْ** با فرید کا خود و صفت او نیست
أَعْمَالُهُمْ کرد اها ایشان **كَرَّمُوا** **أَشْدَدَّتْ** همچون خاکستریست که سخت بگذرد **بِهِ** **الرَّجْعُ** بدو باد **فِي نَوْمٍ عَاصِفٍ** در روز
که باشد باد عصفق اشتداد بادست و روز ما را وصف کردند نهایت سبالغ باشد شخص معنی آنست که اهل کافران که در
صورت خوی نماید جز صله و رحم و ازاد کردن بندگان و اکرام بهمانان و امثال آن مانند نود و خاکستریست که باد سخت برآ
زد و بر هوا برود با طراف بر آنکه سازد و هیچ کس بر جمیع آن قادر نبود و از ان منع نکرد و محقق در روز قیامت **لَا يَقْدِرُونَ**
قادر باشند کافران **مَا كَسَبُوا** از آنچه کرده اند در دنی **فَلْيُشْرِكْ** بر هیچ چیز چه حیطه شد باشد و هبا مشهور گفته
و مطلقا اثری از ثواب آن بدانی **ذَلِكَ** آن بداند ایشان که مایه کوی کرده ایم **فَقُلْ** **الْبَعْدُ** او که در دست خوی

انکه بر آنکه شوق **قال** گفت ای بروردگار من **یا اَعُوذُ بِكَ** سوگند میخورم باغوی تو **یا اَعُوذُ بِكَ** شوق
یارایم برای آدمیان کام **یا اَعُوذُ بِكَ** در زمین دینی که دارم و دست در مدارک آورده که ابلیس و نوبت سوگند یاد کن
برای اغوی آدمیان یکی بصفت ذات که فخر من لاغویم و یکی بصفت فعل که با اغویتم و فقها فرقی که ندیمان این هر دو
و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفت ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت بمن است و سوگند بصفت فعلی چون رحمت
و عطا و لطف و انانیت و احد است که ایمان منی بر عرف باشد هر چه عرف مردمان آنرا سوگند تواند گفت باین است
و الا و بر برخی بر آنند که باور با اغویتم یا سبیه یعنی سبب آنکه مرا که ای مردی من یارایم و ابروهایم و دامن مردمان را
و لا اَعُوذُ بِهِمْ اَجْمَعِينَ و همه ایشان را بیک ای دارم **اَلْاِجْمَاعُ** که میگویند که آنرا تو از ایشان **اَلْمَخْلَصِينَ** خالص بگو
از شواهد شرک علی و خدی که مکر و فریب برادر ایشان اثر نباشد **قال** گفت خدای **هَذَا** این اخلاص در ایمان **مَوْظُوعًا**
و اهدیت که خدایت **عَلَى** برین صلیت آن **سَمْتِ** که است یعنی یکی ندارد و زود بنزد و بماند و گویند علی
یعنی لا است یعنی اخلاص را می است است پس من **اِنْ عِبَادِي** بدوستی که بندگان منی یعنی مخلصان **لَيْتَ لَكَ** نیست
ترا علیهم **سُلْطَانٌ** بر ایشان قوت و تسلطی در اغوا و اضلال **اَلْاَمْرُ اَنْتَ مَلِكٌ** آنکه که ثابت تو کنی **اَلْاَمْرُ**
آنکه امان تو بر و مسلط توئی شد **و اَنْتَ** و بدوستی که دوزخ **لَوْ عَمِلَ هُمْ** و عمل که ایشانست یعنی نابایان تو
اَجْمَعِينَ همه ایشان **هَذَا** مردوخ را **سَبْعَةُ** ابواب هفت در است **اَبْوَابُ** **بَابُ** هر مردی را **سَبْعَةُ** از که امان
جَنَّةٍ **مَقْسُومٌ** بهم است قسمت کرده شد مراد از ابواب طبقات است و بر هر طبقه قوی مقرر و معین شد که سهم جا
که کار است از اهل قید لفظی مقام تر سایانست حطه ما وای چه بود است سیر از آن سایانست سفر مقرر است
چیمبر محل شرکانت ها وید که در ک اسفل گویند نامزد منافقانت امام ابو منصور رحمه الله تعالی درنا و بیلان فرموده
که مراد از ابواب طبقات و چون و زمان جلوس در دوزخ نیستند ایشان را در طبقه بنا شدند پس طبقه اول نامزد دوم
و دوم از آن نموده است و شرکان عرب سیم از آن و ابراهیم که مطلقا شرک رسالتند چهارم از آن یهود پنجم از آن مغولی ششم از آن
مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق فرموده که دوزخ بعد و حیران راهفت درست حیر و شر و حقد و حسد و
و شتم و کبر و در توبه و شرف مذکور شد که دوزخ و اهفت در از است که اعضا هفت کانه آدمی که چشم و گوش و زبان و
بطن و فرج و دست و پایست هفت در بیلان کشوده اند و هر عضو را از ابوابی که در این **سَبْعَةُ** هفت در و دوزخ است
ساخته نفسشان در دوزخ بندند همین که در دست نیست غفل امروزه دهر هفت حکم اندر بند **اِنْ اَلْمُتَّقِينَ** بدوستی که برهن
کنند کان از یزد و وی ابلیس **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** و بدوستانها اند و چشمها یعنی در باطنها که دران چشمها و زبان بود از شر
و خور و جز آن **اَدْخُلُوا** که بندگان شرکانت متغیانرا که در آید بدین بوستانها **بِسْمِ** مقرر و سلامت از آنها فوات
یا بسلاهی از خدای **اَمِينٌ** که طاعتی که ایمانی باشد از دوزال **و تَزَعْتَا** و بیرون کشیم **مَا فِي صُلُوحِهِمْ** آنچه در سینهها
بهشتیان باشند **بَلْ اِنْ كُنْتُمْ كَادِرِينَ** که در دینی با هم داشته باشند از برقی علی کم و اهو و همه منقولست که امید بر آدم کین
و طحله و وزیر ایشان باشیم و گفته اند صفت حسد از ایشان نزع کند تا بر درجات و مراتب یکدیگر و شرک بنوع **اَلْاَمْرُ**
در آید در بهشت در حالیکه برادران باشند یکدیگر را یعنی در هر بابی و در سیدای **عَلَى سُرٍّ** نهشته و بر آنها
از و در مکل **مَوَاقِفَ** رویا یکدیگر آورده اند که بهشتیان قضای یکدیگر نه بینند و هر جای و زود روی بیلان

ی کتلت بختها ایشان نیز می رود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر بینند **لَا يَنْتَهُم** نمی رسد ایشان را
فِيهَا در بهشت **نَصَبٌ** رنج و شوقی چه آن سرای تنم و راحتست **وَمَا هُمْ فِيهَا** و نیستند ایشان از بهشت
يَخْرُجُونَ نمی روند کرده شد کان یعنی جا وید در بهشت باشند آورده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن
بنی شیبیه بمحل الحرام که آمد جمعی از صحابه را دید که می خندیدند فرمود که مالی را اگر نفع کن چیست شمارا که خدا ن
می بینم و ایچه عنای ازین سخن استشام نمودند و آنحضرت در گذشت هنوز بحضرت رسید باز گشت و گفت چه خبر
علیه السلام بن آمد و پیغام آورد که بندگان ما نا امید بسیاری **يَا عِيسَى** خبر ده بندگان مرا **اِنَّا اَلْقَعُورُ**
با نگرین امروزند ام کسی را که امروز طلبید **اَلْحَبِيرُ** بخشند ام بر کسی که تو بر کن **وَاَنْ عَزَلِي** و بداند که عذاب من
بروهای که از تو بر و استغفار و خراف است **هُوَ الْعَذَابُ** **اَلْاَلَمُ** از آن عذاب است در دنا که محققان گفته اند در توبه
ذات بعفرت و رحمت و در تعزیه و عقوبت ترجیح و عدل لطف است و ناگید صفت عفو که هر چه من از مرد بین
سبقت رحمتی از آن بیشتر است چه عجب که عذاب بنمایند بر کنده بیشک از بخشاید **وَيَنْتَهُم** و خبر ده بندگان مرا **عَنِ**
خَفِيفِ اَبْرَاهِيمَ از همانان ابراهیم علیه السلام و آن سه فرشته است یا هشت یاد وارده که بشارت ابراهیم و هلاک
قوم لوط علیهما السلام بر روز و زول کردند **اِذْ دَخَلُوا اَعْلَى** چون در آمدند بر و **قَالُوا سَلَامًا** بگویند سلام میکنم
بر تو سلام کردی **قال** گفت ابراهیم **اَنَا نَذِيرٌ** بدوستی که ما از شما **وَجُلُودٌ** و تو سیم و هفت فرس آن بود که
اذن و بی وقت آمد بودند یا آنکه اختری وی بخوردند فرشتگان این سخن شنوده **قَالُوا لَا تَعْجَلْ** گفتند متوس **اِنَّا**
بَشِيرٌ بدوستی که ما تو را می دهیم **بِعِلْمٍ** به بیری اسحاق نام **عَلَيْهِ** دانا یعنی وقتی که بلاغ رسد علم نبوت
بوی خواهد رسید **قال** **اَبْرَاهِيمُ** گفت آیا بشارت میدیدم **عَلَى اَنْ مَتْنِي** بعد از آنکه رسید است **اَلْحَبِيرُ**
بزرگ سالکی تعجب شد از آنکه بر بزرگ سال و اسر بریده و عیب باشد یعنی این جوان که در دیار برهان پیری که باشد این و زود
وجود کرد **يَقُولُ** بگویند و بگویند **يَقُولُ** **وَقَالَ اَبْرَاهِيمُ** **اَلْاَمْرُ** گفتند مرده داد بر تو **اَلْحَقُّ**
براستی و بدوستی پیش و شبیه **فَلَا تَكُنْ** بویهای **بِرَّ الْقَانِطِينَ** از نا امیدان یعنی بدین مرده امید واریانی که
انکه قادر است بر خلق بشر و ابوی هر اینه توانا است بر اخراج و لدا بر هر دم و مجبور عاقر **قال** گفت ابراهیم علیه
و کین امید نیست از رحمت پروردگار **وَمَنْ يَقْطَعْ** و کیت که نا امید شود **بِرَّ دَخِرَةٍ** از بخشش پروردگار خود
اَلَا اَلْقَالُونَ مگر که امان که طریق معرفت نشناخته اند و سخت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابراهیم
علیه السلام فرشتگان بسیار دیدند و تا می افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن
ایشان بهیچ یکی خواهد بود **قال** **فَاَخَذَ** گفت چیست کار شما **اِنَّا اَلْمُتَلَوُونَ** ای فرستادگان و کجای بود
قَالُوا اِنَّا اَمْلَاكُ که ما را فرستاده اند **لَا قُوَّةَ لِمَنْ يَخْرِبُهُ** بدوستی که ما حاجت دهندگانیم ایشان
اَجْعَلِينَ **اَلْاَمْرُ** که مکرزن او را **قَدْ دَنَا** فضا کرده ایم ما آنرا که آن **لَمْ يَلَمْ** **اَلْقَانِطِينَ** از نا امیدان
باشد در شهر سناها بر او عذاب است و ملا که تغذیر و لایحی با آنکه فعل اله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود
فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند **اَلْاَمْرُ** بخاواده **لَوْ اَلْمُتَلَوُونَ** و فرشتگان فرستاده شد **قال** گفت

لوط علیه السلام انکرم بدستی که شاقم منکر و کرمه بیکانک اند یعنی نمی شناسیم شمارا قالوا بل جیالک
گفتند ما بیکانک نه ایم بلکه آمدیم بنما کافرا یا بخیری که بود ندوم تو که از روی جهل و عناد فیما بین و من
دران چنین شک میکردند یعنی آمدیم بعد از آنکه ایشان را داده بودی و ایشان شک داشتند و انما لک بالمحق
و آورده ایم بتو راستی و یعنی عذاب ایشان حق است و انما الصادقون و بدستی که ماریست که بایم در پی خبر فاسد
یا اهلک پس پرواز بران زمین ظاهر اهل خود را بشب بقیع من اللیل در باره که از شب بگذرد و آنچه از بارم و غیر
برو از بی ایشان نداشت آب کفی ایشان را در رفتی و لا یلتفت و باید که باز من نکند منکر اکل یکی از شما یعنی یکی
از شما باز من نکند تا هول عذاب را نبیند و امضوا و بروید حیث توفی و انما که فرموده شده اید یعنی بشام یا
مصر یا صفر که شهرتان بهم است و اهل آن هلاک خواهند شد و قضینا و حکم کرد بر مایا و حی فرستاد بر الیه و تو
او ذلک الامر آن کار را که تفسیر اینست آن را بروی بدستی که بنیاد این گروه مقطوع بود و برکن است
نصیحین در حالتی که صبح در آمد یعنی قوم خود در محبت اهل خود اند که یکی از ایشان باقی ماند در صورت که زن
لوط علیه السلام همانان بگوید و برادری بر قوم فرستاد و اهل المدینه آمدند اهل شهر مدوم بر در خانه لوط
علیه السلام نیست بشیر و نژده میلادند بر یکدیگر و ایدان همانان و طبع فساد داشتند با ایشان قال گفت
لوط ان هؤلاء فیه بدستی که این گروه همانان نیستند فلا تفحصون پس مرا و شما کنید نصیحت ایشان و اتقوا الله
و بر سید از خدای در ارتکاب فاحشه و تخرون و خوار و خجل سازید بر ایشان همانان قالوا و انهم شک گفتند
ایا ما تو انی نکر دیر عن العالمین از حمایت عالمان چه فاحشه ایشان مخصوص بفرموده قال هؤلاء باقی گفتند اینک
اینها دخترانند یعنی زنان قوم حنی را باینکه بدست یا بنات خود را گفت بشادم بشرط اسلام ان گفتند او
هستند شما قال علی کشتگان بخیری که من بگویم لست لک بزرگانی تو ای محمد بدستی که بود ندوم
لوط ای شک گفت که در کجای خود نیست نهون سرگردان می شدند و از سنی غفلت کرده می گشتند در تا و ولایت
ما نری آورد که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را از سب که جز عبادی او نکند خورد در
تبدان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای نیاورید هیچ کس را ای ترا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بحیات
هیچکس سو کند بخورد الا بحیات او سلمی قدس سر آورده که سو کند یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه و سلم و سلام علیه زیرا که
حیات او بحق بود و او بر سیاط قریب در قبضه حق بود نظم چون بخیر از هستی خود سرباست
فوق باکی از عمر ناسخ یافت داشت از حق زندگی و زندگی شد عمر کجای آن زندگی آورده اند که لوط علیه السلام
اهل خود را بیرون برد و جبریل علیه السلام وقت جمع بود که بانک بر ایشان زد فاعلم انهم القیه بی فر ا گرفت
ایشان را بانک هایل ملک شریفین در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت شهرها ایشان را
و نیز دیک آسمان برده نکونسا ریاضت فحشاءا قال علیا پس ما کرد ایدیم ز بران شهرها را تا فلها ز بران یعنی
خیز و بر کرد بر آنرا و انظرنا علیهم و بیار ایدیم بر ایشان و گفته اند بر خرمی از ایشان که غایب بودند از آنرا
بجازه سنی من بخیل از کجای حکم شد یا سنی بران نوشته نام هر کسی که نامزد او بوده ان فی ذلک بدستی که
هلاک کردن با قوم لوط را لایات هر آینه نشانهات برای عبرت القومیمین سر خداوندان فرات را که بر

دنو ندر حقیقت اشیا را بهمان او بشناسند و این صفت مؤمنانست بخانه در حدیث آمده که اتقوا فرستاد
فانه بنظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگوار خواجه عبد الحاق محمد و ابی قیس سر روزی در معرفت سخن می گفتند تا
جوانی در آمد بصورت فزادند خرقه در بر و بجا بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی بخواست و گفت خیر
رسالت علی الله علیه و سلم فرمود که اتقوا فرستاد المؤمن فانه بنظر بنور الله سر این حدیث چیست حضرت خواجه قدس سر
فرمودند که سر این حدیث چیست حضرت خواجه قدس سر فرمودند که سر این حدیث آنست که زبانی بیوی و ایمان آوری
جوان گفت لغو باد الله که مرا زنا را باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند تا خرقه از سر آن جوان بر کشید و زنا و بدی را
جوان فی الحال زنا را برید و اعلان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یار این بیاید با بر موافقت این نوعی که زنا را ظاهر
بیاید مینازنارها و باطنی را قطع کنی خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند قطعه
توبه جو باشد بشان آمده بود حق و مسلمانی آمده عام را توبه زکار بدیده خاص را توبه زکار بدیده خود بود و انما
و بدستی که شهر ستانها موافق که لیسیل بر اهی یقیمه و ابر السلوکست یعنی بر راهیست که فافلهای بیرون و آثار آن
می بینند ان فی ذلک بدستی که در زجر یاد کرد در لایه القومین هر آینه نشانهاست که وید که از بر قدرت ربانی
و انکان و بدستی که بودند اخطاب الایکة اصحابا یکم یعنی قوم شعب علیه السلام لفظا لمبین ستمکاران
بکفر آید در حقان بسیار در هم رفته را گویند و بدان ایشان را باعتبار آنکه در میان پیشا و مرغراها بود آید
می گفتند و شعب علیه السلام با اهل مدین و اهل یکم معوث بود اهل مدین تکلیب وی نموده بصیحه هلاک شدند
جانبه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحابا یکم نیز نافرمانی کردند فاشقنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان
بعذاب یوم الظل و آن دوسوره شعر آمد که خواهد شد انهم و بدستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین را با نام
مبین بر راه روشن و هوید است که مردم می گزیدند و می بستند و لقد کذب و بدستی که تکذیب نمودند اخطاب
البحر اهل یارب یعنی خود المی سلبین و سناد کان یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل آید بی جمع رسالت
و انینا هم و دادیم ما خود را آیات آنها کتاب ما که بر بی ایشان نزول بوده و چون نزول بر صالح علیه السلام
معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر هجرات حمل کردند و خروج نافرمانی است مشتمل بر بسیاری از اعدا
جوز بزرگی خلقت که هر گز شتری بوعظ آن نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه شود را کافی بوده
و بر سر راه آمدن در روز نوبت او آب تمام خوردن بیک نوبت حاصل نمی آنکه این همه نشانها شود نمودیم
فکانوا یسودن عینا از آن آیات شریفین روی کرد اندکان و کانوا یخجلون و بودند که می بریدند و می
من الجبال از کوهها یسودن عینا از آن آیات شریفین در حالتی که این بودند از انهدام و نقبزدن دزدان دزدان یا می بنداشتند
که آن خانه اسارت خواهد کرد ایشان را و از عذاب دزدان این خواهند بود فاعلم انهم القیه بی فر ا گرفت ایشان را صیحه
عذاب نصیحین در حالتی که در آیند کان بودند در صبح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبریل علیه السلام هلاک شدند
جانبه در سوره هود علیه السلام گذشت ما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان تا کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب
میکنند از اموال و امتعه یا آنچه میگردند از دنیا نبوت و ما خلقنا السموات الارض و ما فیها و ما فیها و ما فیها و ما فیها
و آنچه میان ایشانست الا للمحق مگر حکمت یا بسبب ظلم و حق یا بر آنکه بیان حق و ان الشاعره و بدستی که قیامت لایه

در نفس آدمی دریاها بدید کرد چون دریای حوض و شغل و غفلت و برآ عبور از ان کشتیها تعیین نموده هر که
در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی بضاعت از دریای شغل بساحل فرج رسد و هر که
در کشتی قناعت جل کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل کمال آید
و هر که بکشتی توکل از دریای فقره بساحل جود رسد و حقیقت فقره در بقا است و جودیت در فناء با خود
آن در مملکت فقره اند و پیچیدان در مملکت جمع **نظم** بحساب خودی قلم در کشتی دوره پیچیدی علم بر کشتی
ناچار و بلا نوبی راه کی رسیدی در بحر الهی **و الفی فی الکفر** و بسا فریدی و نهاد در زمین **و تواریدی** که ههات بلند
و بزرگ **ان یمیدکم** تا میل کند شما زمین یعنی بحر و مضطرب نگردد و شما را نیکو داند در بحر است که چون حق سبحانه
فرمانی را مبادید بروی آب متحرک و به قرار بود ملائکه گفتند این بساط مفرجه یکی می تواند بود حق تعالی بر روی کوه
بیا فرید تا فرات گرفت و در تنبسی فرموده که چون زمین آفرید شد بغایت مضطرب بود و متحرک حق سبحانه فرستاد
که او را صاعدا میل کنید بر ستاد و بیفرمود تا بای بر زمین نهاد و زمین بکلی بای او بر جای قرار گرفت پس کوه
را به زمین ساخت تا بایستاد **و انهارا** و دیگر در زمین پیافرید جویها چون بل و فرات و دجله و غیره و چون
و امثال آن **و نبلا** و دیگر بدید کرد در زمین راهها از هر موضعی موضعی **فما کرم فقتدون** بایا باشد که شاره
باید بنواز و مفاصل خود **و علامات** و دیگر بدید کرد نشانهها راه برای روندگان از کوهها و بیشها و غیر آن
و الجبال و بیستارگان چون ثریا و نبات النخس و فرقین و شجره ی و سماکین و جوی و مانند آن **فما یفتنون**
ایشان یعنی فرشته در تری و خشکی راهی بایند اگر چه اندک انجم هم مسافران و امیسی است اما ایشان شهر بودند
در حله الشما و الصیف بانکه راه را بسته اند از هر مردم بهی می شناسند **اقن عین خلقی** آیا کسی کی آفرید این همه
خلوقات را که مذکور شد **کن لا یخلفی** باشد چون کسی که نمی آفرید مراد آنها اند که ایشان را بدرون خدای می پرستند
چون عیسی و غیره و ملائکه و انسان یعنی خالق را با مخلوق هیچ شایسته نیست پس عاجز بر اثر یک قادری ساختن غایت
عناد و نهایت جهل است **انکلا تن کرؤن** آیا یاد نمیکند اینها را یعنی پاک کنید تا در باید فساد اعتقاد خود را
وان تعدوا و اگر خواهید که بشمارید بشارت **نعمه الله** نعمها محذیر که شما از انی داشته **لا تحصوها** نتوانید شمرد
آنرا چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشمار آن قیام نوایند **ان الله لغفور یدور** کسی که خدای مرزنده است
اگر در اد اشکو تقصیر کنید در می گذرانند **حسبکم** هر کس است که بتقصیر شک از انی نعمه از شما باز نمیدارد **والله**
یفعله و خدای میل اند **ما یسترون** آنچه بهمان می دارند از عقاید **و ما یعلونون** و آنچه آشکارا کنند از اعمال **و**
الذین یلعونون و آنکه از الهه باطله ای خوانند کفار و می پرستند **دور الله** غیر خدای **لا یخلقون** **و شانه**
خی آفرینند چیز را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند **و هم یخلقون** و حال آنکه ایشان آفرید شد اند و هر که
مخلوق بود محتاج بود در وجود دیگری و محتاج ممکن باشد خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت خوار دانند
انکلا و ایشان با وجود مخلوقیه مرکب اند **غیبا** نه زندگان یعنی بسان جادات نمی شنوند و نمی بینند
و نمیکویند **و ما یشرعون** و نمی اندازند **یا یفعلون** که کی برانگیخته خواهند شد ایشان با عبد ایشان بیرون
وقت بحث خود و غیر خود را انداخته چگونه را توانند در دسترسندگان خود را و معبود باند که عشر زندگان خود را

بود و بر اصال حق بر ایشان توانا میسایم آورده که روز قیامت بتان برانگیز بدو ذات ارواح از عبد خود برانگیزند
الحکم خدای شما **والله** و بعد خدای یکا و یکا است **قال الذین لا یؤمنون** پس آنکسان که نمی روند **بالآخره** بسرای دیگر یعنی
تصلی و بحث نمیکند **قلو لهم ینکفون** دلها ایشان ناشناسند است و راستی را ناپایز برند **و هم مستکبرون** و ایشان
سرکش اند از متابعت پیغمبر را که در کشتی میکنند از قبول ایمان **لا یجزم** هر انیه راست و درست است **ان الله یعلم** آنکه
خدای میل اند **ما یسترون** آنچه بهمان می سازند از مکر بر رسول خدای **و ما یعلونون** و آنچه آشکارا میکنند از حق
و غایب با وی **ان الله** بدستی که خدا و **لا یحبب** **المستکبرین** دوست نمی دارد مستکبران را که از تو حید خدای و صد
پیغمبر می کشند **و لا اقبل لهم** و چون گویند مستکبران را یعنی اتباع و سفله بر ستاد و سوا و اشرف **که نادا انزل به**
چیز فرستاد **یکم** بروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تمسک است به ایشان بنزول قرآن مقرر نبودند
اما چون کسی استهزا بر سیدی که خدای جعفر فرستاده است **قالوا** گفتند ای **طاهر الاولین** آن فرستاد شدن
که سرکشها بیش دنیا نیست هم نفرستاده و آنچه او بخواند اصاطی الاولین است کفار بدین سخن قوم را که راست
حق تعالی فرمود که این عمل کردند **یخلوا** تا بر دارند **او ز ادم** بارگاه خود را **کامله** بتمام **نعم القیمه** روز قیامت
و فی او ز الذین و بر دارند بعضی از کاهان آنکه **یصلونهم** که راه ساخته یعنی **یصلونهم** بر دانشی بدان مقدار که حصه
اضلا باشد یعنی هم عقوبت که خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قوی که بجهل و نادانی ایشان اکره کرده اند
الاسماء بدینند که بدیاریست **ما یزرون** آن باری که ایشان می کشند **قل ملک الذین** بدستی که مکر کردند
آنکه بودند **من قبلهم** پیش از اهل که بقصد و تلبی انبیا **قالی الله** پس بیا مدبران خدای **بیان** بناها که
بر افراشته بودند یعنی امر خدا بخیر او اینده ایشان صادر شد **من القوام** از جهت اساس با عمل که بنا بران موضع بود
و خیر پس بفتاد **علیهم** **السقف** بر ایشان سقف خانهها **من فوهم** از زیر ایشان یعنی اولام بر ایشان فرورد
آید پس جوارها و بر ایشان است یا نه نام کلی و هلاک ایشان در آن موضع بعضی برانند که مراد از این بنا صبح
نمزد است که بیابان ساخته بود در ارتفاع آن بنجر از آن گویند و فرسنگ طول آن و غرض آن بود که ترصد امور آنها
کند و بخدا ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه مطلع شد با وی معانیه نماید بعد از انعام صبح بادی از صعب هیت الکلی
بوزیر و آن بنا را از بنج و بنیاد بکند در تفسیر تعلیمی آورده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهها نمزد و
افتاد و اولان هیت از آن بدید آمد زبان قوم متبلبل شد یعنی بهر برآمدن سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه
آن شهر که کوثر نام داشته بیابان نیست محرم بر طبری و حرم الله آورده که زبان هم مردمان در زمان نمزد و سربانی
بود چون سقوط صبح واقع شد زبانها را اختلاف بدید آمد و هر قوی بر بانی سخن آغاز کرد و هر یک
زبان آن دیکوی داشت و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم بدید آمد پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که آن قوم که پیش از
مکر ندانند یعنی نمزد و اتباع او مایخی باها ایشان حکم کرد و **و انهم العذاب** و پامد ایشان عذاب **من یخیر**
لا یشرعون از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع ندانستند از امری که متوقع نبودند میسایم آورده که مراد از این
عذاب بعوضه است که بر لشکر نمزد و مسلط شد در برابر فرموده که خدای تعالی نمزد و در استلا کرد اینله بشه که در بعضی
اورفته درام الاماع جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در اینجا ماند و درین مدت بیست و سه مظهر بر سر او برزد

کشف الشیء برادر آن سختی که از وی نالید **عشکر** از شما **اذا فریتم** هر که میوه ای شما یعنی کفار **یربهم** بشیر کون
بخداوند خود شرک آردی محققان بر آنند که شرک ایضا ملاحظه اسباب است **لما آیتناهم** بآیه ایشان ندادیم از نعمت و
کشف سخت **فتفتحو** پس بر خورید امر تعدیل است یعنی ای کافرانان دوسه روزی کام خود برانید و از دنیا بهر برآ
فتفتحو پس زود باشد که بداند عاقبت امر خود را این سخن بر وی عید است اهل کفر انرا **فتفتحو** و می کند کار
یعنی مقرر می سازد **لما لا یفلون** برای آنکه آن نمی افتند یعنی تیان ایشان را علم نیست یا برآ آنچه خود می دانند از شفاعت
اسنام تعیین میکنند بجهت ایشان **نصیبنا** بهر **نماز و قنایم** از آنچه بدیشان داده ایم از کشتن و چهار بابان جانچه
فرمود و جعلوا الله معاذرا من الحرب والافعام نصیب الاله و بیان کلام دوسه انعام کنشت **لما لا یفلون** سوگند
بخدا که بر سید خود خلیل شد روز قیامت **لما لا یفلون** از آنچه می گویید که هستید که افتی می کنید و بر می آید که بتای خدا
و ما نصیبنا من انعام بدیشان تقریبی کنیم **فتفتحو** و میگوید و میسازد **لله الشان** مرزبار دختران خرازم
و کنانه می گفتند که ملائکه دختران خرازم یعنی بنو ملجم آن بود که حق بجانب حاجت صاهرت کرد و ملائکه متوال شد
نصیبنا با کست خدای از قول ایشان که می گویند خدای دختران دارد **و لکم ما یشتون** و مریشان است آنچه آرزو
دارند و بدین نازند یعنی بران **و اذا بشر** و چون خبر داده شود **احلکم** بکفر ایشان **بالانی** بکودت دختر یعنی چون
را از کافران خبر دهند که نرا دختری منول شد **طل و حجه** کرد روی او **سودا** سیاه از اندوه و غم و شرمندگی
در میان قوم **و هو کصیم** و او بر باشد بر زن خود از خشم که جزا دختر زاده **یتوا** نهان شود و خود را بپوشد
من القوم از گروه آشنایان و خویشان **بن و ما یشر** بان بدی و نا خوشی آنچه او را خبر داده باشند بان یعنی از قوم
خود نهان دارد که مراد دختر زیاد و در فکر افتد که **ایسکه** آنگاه دارد آن مولود را **علی هون** بر خوری و لذت آن
یدسه یا بپوشد او را **فی التراب** در خاک یعنی زن در خاک کور کند چنانچه بنو نمیر و بنو مضر میکردند **الاساءه** بداند
که بدست **ما یخجلون** آنچه حکم می کنند شرکان یعنی دختری که قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند **لایین** کایون
مر آنرا که می گویند **بالآخر** برای عقبی **مثل السوء** صفت بدست یعنی حاجت بر زن و فرزند و کواحت نبات و زن در
خاک کردن **و یقو المثل الاغلی** و مرزبار است صفت بدست یعنی بچوبه ذاتی و غنای مطلق وجود شامل و تغذیه را صاحب
و ولد **و هو العز و انا ابست** و قادر بر هلاک کفار **للیکبر** حکم کنند بمهلت ایشان تا وقت معلوم **و لوی یؤخذ الله**
الناس و اگر یکدیگر خدای مردمان یعنی کافران **مطلبهم** بستم یعنی بکفر ایشان **ما تری ک یفلون** نگذار در روی زمین
مزدان هیچ جنبند به بشوی که **و لکن یومهم** و لکن باز پس دارد ایشان را و مهلت دهد **الی اجل مسمی** تا وقتی
نام برده شده برای موت یا هلاک ایشان **یا ذا الجاهلین** چون بیاید **اجلهم** وقت مقتل ایشان برای عقوبت یا مروت
یستأخرون ساعة باز می آیند ساعتی از آن **و لا یستقلون** یعنی بکونند ساعتی بدان بلکه محض بشوند و میرند همان لحظه
که وقت رسید **و یخجلون** و حاکمی کنند **لله** مرزبار را یعنی برآ **و ما یکنی هون** آنچه می خواهند برای خود یعنی دختران
یا شرکت در هتاری و تصف و یا وجود این میگوید **للیکبر** زبانه ها ایشان دروغ را یعنی میگویند **آی**
لهم الحسنى آنکه ایشان را است بهشت یا پاداش بیکو کافران می کنند که اگر فضا رجوع نماید یا خدا باشد از زن و پاداش
نیکو خواهد بود از آن جهت الحسنى حق همان میفرماید که دروغ میگویند **لکن** حقایق است که فردا قیامت **ان لهم النار**

یعنی از شما نالید عشکر از شما اذا فریتم هر که میوه ای شما یعنی کفار یربهم بشیر کون

بلدستی که باشد ایشان را و در **و انهم مفرطون** و تحقیق که ایشان متروکان و مجهولانند در آفت و اعتبار و بعد از
مذمت مشرکان و مال کار ایشان بجهت تسلیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید **لقد ارسلنا** خدا که ما
تحقیق میفرستادیم پیغمبران **الی امم** بسوی ایشان که بودند **من قبلک** پیش از تو **فرت** پس بیار است **لهم الشیطان**
برای ایشان دیوسرکتی یعنی ابلیس **انما لهم** کردارها ایشان تا تکن بیکدند **فهم** پس شیطان **و لهم البوم** دوست
ایشان است امروز یعنی با کافران زمان خود دوستی می کند و همان نوع می آید در چشم ایشان علمها ازشت و اما تکذیب نمی کنند
و لهم و مریشان است یعنی ابلیس و ایشان را فرد **اعطاک الیم** مذهب دردناک **و ما انزلنا** و نفرستادیم **علیک الکتاب**
بر تو **انرا الا لشیقین** مکر برای آنکه پان کنی و روشن کردانی **للیس** بر آردمان **الذی یخلفوا** آنچیز را که اختلاف کردند **فیه**
دوران از امور توحید و احوال حاد و **هله** و منزلت ما خیر که بر آید راه نمودن و **رحمة** و برای رحمت **لقوم یؤمنون** مر
کوهی که بگردند **ان الله انزل** و خدای فرستاد **من السماء** از آسمان **ماء** آبی **فأخشیبه الارض** پس زمین را گردانید بدان آب
زیین را بیاد **بعد یوتها** پس از پیر مردگان و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن که سبب حیات مومنانست و زمین را گردانید
بدان دلهای مرده **و ان فی ذلک** بدستی که درین جزا کور شد **لا یر** هر اینه نشانه است آشکار **للقوم یستحقون** مر
کوهی که بشوند بکوشن بر و استماع کنند بسبع اضاف **وان لکم** و بدستی که مرشان است **فی الانعام** و در وجود چهار بابا
لعبی دلالتیست که بآن عبودیت از جهل بعل **تسقیکم** و آشامانید شارب **انما فی بطونهم** بعضی از آنچه در شکمها آذوا
الباست از جنین **ثم من یفر فی ذلک** از میان مرگین و خونی **لینا** شیعی **خالصا** پاک از لون دم و ریح و فرت **سایفا** و آرد
للیس مرشانند کافران عباس رضی الله عنهما فرمود که چون بهی طبعی بخورد و در شکم او بچند که در دسه طبقه دروید
شود اسفل و فرت است و اوسط و اعلی و دم پس خون در صوف جاری میگرد و شیر برستان می رود و فرت از عمر
خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رضی الله عنهما آنست که اوسط او ماده لذت است و اعلی ماده دمن را
که پس دم در کوشش ممکن نمیشوند بلکه خلاصه آن ماکول را بعد از هضم جگر جذب می کنند و نقل آنرا که فرت می گذارد و آن
یکوس را هضمی تمام می دهد تا خلط اربع حادث می گردد و بخش می کند آنرا بر اعضا بجهتی که قادر بر کسیر درویدیت نهاده پس
اگر حیوانی حامل باشد خلط او بقدر غذا او می آید از جهت استیلاء برودت و رطوبت بر ارمیه اناث و آن خلط زاید
برای جنین برود و چون تولد شد آن زاید را بعضی از آن بیستان میبرد و بجهت آنکه گوشت بیستان قدر سفیدست
آن خلط بخار و آن سفید میگرد و آنرا شیر میگویند و رنگش از کلات بعضی حیوانات که خا و خاشاک یا طاف بر
و خروج او بآن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آبی لاج و ولایتی واضح است بر حکمت الهی و قدرت بادشاهی **یست**
از خون مرغ شیر سفید آرد برون و ذخایر خسل کل ترکند بدید و در قوت القلوب آورده که نای نعمت بخلوس لذت است
یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرت و دم باشد نفع تمام نبود و طبع او قبول نکند بچنین حامله بندگان یا بعلی که خالص بود
که اگر بشور فرت را و دم هوا آخته کرد از خلوص و روان نظر قبول میجوید و بر زیر اگر ریاد عمل شرک خفی است و
صفا عمل بسبب شوب عمل استغنی در بیان نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بهر عمل خالی از آلودگی نیست **نظم**
طاعت آلوده نیاید کار مشک جو سوده نلارد صیاد هر چه نلارد که آلودگی افتاد پاک بیش نظر هانود تا بنانک **و من یؤات**
الخبیل و مرشان است از وی و هانویان **والاعناب** و ناکها **انکور** و **نجد و رینه** آنچه بکیرید از آن **سکرا**

مست کنند آیه قبل از تحریر خیر نازل شد یا مراد نبی است که از حق ما و میر کسند و از مغیران ابو عبید و رحه الله فرمود
که سکر می کرد و گوشت بخت حبشه یعنی هر که می کرد **وَرَزَقًا حَسَنًا** و روزی یکبار چون خواب و در خواب **وَاللَّهُ يَدْعُو**
که درین بیهوشی و خفت و غریب ایشان **لَا يَهْدِيهِمْ** هر آینه دلیل روشن است بر توانایی باری تعالی **لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ** مگر
را که تعقل کنند و بنظر اهل دین نرسد **وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ** و الهام فرستاد بر و در کار تو **لِيُخْلِصَ بِسُورَةِ النَّبِيِّ** بسوی زبور آن عمل یعنی در دل
ایشان افکند **أَن لَّيْلِي** آنرا که فرا گیرد **بِالْجَنَابِ** از شکاف کوهها **يُؤْتِيهَا** خامه ها سس و مساوی آراسته بخت
و بخت نعمت **وَمِنَ النَّجْوَىٰ** و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید و قی که مالکی و صاحبی نداشته باشید
وَمِمَّا يُغْنِي عَنْكُمْ و آنچه که از آنجا که در آنجا که باری تعالی می آید یعنی آنجا که شما چون کند و غیر آن **ثُمَّ كَلَّمَ** پس بخورد **بِالْغَيْثِ** و از هم بپوشد که خواهید تلخ و شیرین بر ملا آنرا و از هارست **فَأَنسَلَخْنَا** پس بر وید **بِسُورَةِ النَّبِيِّ** بر وید و در کار شما یعنی
طریق که الهام داده است در عمل **وَلَا** در حالتی که باشید رام شده امر او را و چون زبور آن امر الهی را که رسته از کلام
و شکوفه ها بجز در درون ایشان سفید کرد و بشیر شیرین و آنرا می کنند بر او ذخیره و زیستان و اینست که حق سبحانه و
تعالی میگوید **يُخْرِجُ** بیرون می آید **بِالْغَيْثِ** از شکوفه ها ایشان بطریق **ثُمَّ كَلَّمَ** پس بخورد **بِالْغَيْثِ** پس بخورد
أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگها و او یعنی سفید که عمل زبور جو است و زرد که از آن میان است و سبز که از آن بیرون است
و سیاه و سبزی نادر باشد و گفته اند اخلاق الوان عمل بحسب اختلاف فضولت **فِيهِ** در آن شراب **شِفَاءٌ لِلنَّاسِ**
شفاست مردم را از این بخت خود بخورند و در امر این بخت با غلبه با غلبه خود بخورند و در امر این بخت با غلبه با غلبه خود بخورند
جزوی از وی بود و فاده رضی الله عنه فرموده که مردی به از دست حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله برادر
می نالد از شکم خود فرمود که اسقه العسل برفت و باز آمد که اسقه العسل فرمود داشت دیگر باره بدان فرمود و همان حال اول
دست داد در نبوت سیم با چهارم فرمود که اذهب اسقه عسلا فقد صدق الله و کن بطن اهلك درین نوبت بدان شراب
شفاء تمام یافت و گویند بفرموده راجع به آنست که در شفا و دهات جانها جای دیگر فرمود و نیز این القرآن ما هو شفاء و حجه
و از این معجزه در حق الله منقولست که حکیم بالشفای القرآن و العسل آری شفا آلام ظاهره و باطن و آلام اسقام باطن
آن یکی معصیه قاله بلذی الکر و اندوین دیگر بجا ریه قلب و علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معوی
دوای آن از قرآن حاصل است و هر مرضی که باشد قلبی و قالی قرآن را شفا حاصل کامل **يُخْرِجُ** ریح اگر بسیار باشد و هم خورم
چون شفا جان بیمار می نوی **إِنِّي فِي ذَلِكَ** بدستی که در امر عمل **لَا يَهْدِيهِمْ** هر آینه بختی باشد روشن بر وقت ربانی
لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ مگر و هر که تفکر کند در اختصاص عمل بصالح دقیقه و لیس و قیده و هارینه اینها وجود نکند الا از کلام
دانای توانا که چندین حکمت در جانور و ضعیف و دبیعت نهاده انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان شرف نشود اما آنی که میوه تلخ
خورند و عمل شیرین باز دهند و می که خورند و طاعتی که هرگز فرمان میسر و اخلاقی نکند مگر که در شکله
بروند و باز بطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذوران نشیند و از آن بخورند صانع که اگر همه بنایان عالم جمع شود
چون خانه ها سس و سس ایشان ساختن نتواند پس هم چنانکه از عمل ایشان شفا آلام ظاهره حاصل شود از تفکر در سوال ایشان
شفاء مرض باطن که جمل است دست دهد **فَلْيَسِّرْ** فکر در آنیک با تکلین کند کام جان و چون عمل شریک کند
شراب فکر از یکبار رسد جاشنی آن بماند تا ابد **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ** و خدای پافری شما را و از دم وجود آورد و **تَوَفَّيْكُمْ**

پس بماند شما را دیگر باره بعد از باز برد **وَمِنْكُمْ** و از شما من برد کس هست که در کرده شود **إِنِّي أَرَىٰ فِي السَّمَاءِ** بسوی خدایت
از یکبار یعنی من پری و مخالفت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است **يَكُونُ كَيْفَ أَمَرُ** تا نماند آن بیرون **بَعْدَ عَمَلٍ**
بعد از دانستن **شَيْئًا** چیزی بیکه یعنی بحال طفولیت باز رود در دنیای دنیا طایفه فرموده که هر که ادکار و ندرجه مسلمانان را
زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای **عَلِيمٌ** داناست و چهل برد انانی او طاری نشود
قَدِيرٌ تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد **وَاللَّهُ تَعَالَىٰ** و خدای عز و ج داد **بِقَضَائِكُمْ** بر حق از شما را **أَعْلَىٰ** یعنی
بر برخی دیگر **فِي رِزْقٍ** در روزی یعنی در مال دنی بایکی توانگر شد و یکی در دینی یکی مری یافت و دیگری جای گری **فَمَا**
الَّذِينَ فَضَّلْنَا پس نیستند آنانکه فرموده اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال همت و توانگر و مالک رقاب جویان
جای شده اند نیستند **بِرِزْقٍ** باز گردانند مال خود را یعنی دهند و بخش کنند **عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ** بر آنجا
که مالک شده است دستها ایشان ایشان را یعنی خواجگان مالها خود را بر یکدیگر نیندهند که اگر مالکان ملوک را در اموال
خود شریک سازند **فَفِيهِ سَوَاءٌ** پس باشند و لا و معاد در مال داری یکسان در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان غیر
که در تبلیه می کنند لیلیک الا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه میفرماید که شما بخوبی می کنید که بنیکان شما در مال شریک
شما باشند پس چگونه رو امید آید که بتان شریک من باشند در الوهیت **أَفَبِعَذَابِنَا** آیا بسخنه خدای **يُخْرِجُ** و انکار
میکنند و بعضی غیبه میخوانند یعنی کافران انکار دم او می کنند و چون ثابت شد که معصوم جمع نعم اوست پس هر که را شریک
او گوید میگویند او شده باشد **فَاللَّهُ جَعَلَ** و خدای پافری **لَكُمْ** برای شما **مِنْ أَنْفُسِكُمْ** از جنسی شما **أَزْوَاجًا** زنانه
با ایشان آرام گیرید **وَجَعَلَ** و آفرید برای شما **مِنْ أَنْفُسِكُمْ** از زنان شما **نِسَاءً** بمرل و **وَجَعَلَ** و دختران
یا دامادان یا اولاد اولاد یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند **وَرَزَقَكُمْ** و روزی داد شما را **مِنْ الطَّيِّبَاتِ**
از پاکیزه ها و لذیذها **أَفَبِلَا طَلِيبٍ** آیا بپسوده **يُؤْتِيَنَا** میگویند این شرکان **وَبِعَذَابِنَا** و بسخنه خدای **يُخْرِجُ**
ایشان میگویند باطل عقیده است که به بیان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت برستش حق است بیگانگی با طاعت
آخر نیست که حرام کردند از تحمیر و سبایه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند باطل شیطانست
و ایشان بدو میگویند و نعمت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و بدو ایمان می آورند **وَيَعْبُدُونَ** و می پرستند **بِغَيْرِ**
دِينِ اللَّهِ بدون خدای **بِالْأَيْمَانِ** ایمان نیست یعنی باز برای ایشان **رِزْقًا** روزی دادن **مِنْ التَّوْبَاتِ**
از آسمانها یعنی باران **وَالْأَرْضِ** و از زمین یعنی نباتات و حیوانات که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان بتوانند روز
دادن **شَيْئًا** چیزی بپسوندگان از طرف نباتات **وَلَا تَسْتَطِيعُونَ** و هرگز نمی توانند که روزی دهند و مقرر است که
پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکل نعمة است و هیچ نعمی عظیمتر از آفریدن و روزی دادن نیست
و این دو وصف خطایر انا نیست نه اصنام را **فَلَا تَضُرُّوهُ** پس مزید یعنی سازید **بِاللَّهِ الْأَمْثَالِ** بر آخرا مثلها بر آ
وجه که قیاس کنید بتان را و او شریک دهید با او من لاله المثل لا تقرب له المثل **إِنَّ اللَّهَ** نعم بدستی که خدای می داند
فساد قول شما را **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما نمیدانید و اگر داند برین اشوال جرات نکند یا شما بر آ و او مثل من نیکد امید
که چون نه مثل بایزد و شما ندانید پس حق سبحانه و مثل بر آ و اگر بر عبودان باطل ایشان اول فرمود **مَرْبِّ اللَّهِ تَعَالَىٰ**
زود خدای یعنی پید کرد مثل و آن کلام است **عَبْدًا أَمْلُوكَا** بنده دوم خدای غیر محاسب و غیر برادون که او **لَا يَذُنُّ**

المبین و ساینده مقام است اشکارا و چون بپایان رسانید اعراض ایشان تراز میان نکند نیز چون
ی شناسند شرکان **نِعْمَةُ اللَّهِ** نعمه خدا را که شمرده شد بدیشان معتقدند که ایها از دست **نِعْمَتِ رَبِّکُمْ وَنِعْمَ الْکَرَمُ**
یکتد آنرا برستش غیر منعم با ی که میدنعت او داده بشفاعت بتان یاد رفت سختی میشناسند و در حال آسانی منکر
ی شوند با بزیان عارفند و بدل منکر و میشا بد که نعمه الله نبوت حضرت محالت باشد علی الله علیه و سلم آنرا بجزان شناختند
که حق است و بعدا منکر شد **وَالْکُفْرُ الْکَافِرُونَ** و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجابین و صبیان ناکر و بیگانه
وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بتوستان ایشان را از روزی که برانگیزیم **مَنْ کُلَّ اَنْفُسِکُمْ** هر کوهی **شَهِیدًا** گواهی بر ایمان و کفر ایشان
مرد بجز آن امتست **فَرَاکُونَ** پس دستوری بدهند **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** موافقا آنرا که کافر شد در عذر خواهی یا در عذر
بدنی **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و بدیشان مطالب شوند با سترضای یعنی بگویند که شما خشود سازید خدا را یعنی عمل
کنید که خدای از شما خشود کرد در بر که آخرت سرای تکلیف نیست و در تا ویلات امام مازیری آورد که ایشان را
دستوری اختار بدهند و اگر خدا را بپندیرند **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و جوی به بدین دران سرای **لِلَّذِینَ ظَنُّوا اَنَّا**
شوک آوردند **الْعَذَابُ** عذاب دوزخ را و در آنرا ایشان را بدوزخ فریاد آرند و از آنال تخفیف عذاب طلبند
فَلَا یَخَفُکُمْ پس سبک کرده نشود **عَنْهُمْ** از ایشان عذاب **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** همان ایشان همت داده شوند یعنی زمان
ایشان را همت ندهند و عذاب نگذارند **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و چون ببینند و قیامت **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه شرک آوردند **شَرَّ کَامٍ**
اینان خود را یعنی بتان که ایشان را شرک خدای گفتند **قَالُوا اَنْتُمْ کُفَرْتُمْ** که ای پروردگار ما **عَمَّ کَانَ**
این گروه شرکا **مَا لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه بودیم که ایشان را برستیدیم **مِنْ دُونِکَ** بدون تو و فرمان ایشان
میشود و بدو کفر **فَاَنْفَعَا** پس میکنند بتان **الَّذِینَ کَفَرُوا** بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی بتان را که با
کرد اندازد ایشان را جواب بدهند و گویند **لَا یَذُنُّکُمْ** بدستی که شما دروغ گویند هرگز شما را نفرمودیم به
برستش خود یا شما را را نمی برستید بلکه هوا خود را برستش میکردید و در بیان گوید که نصاری و یهود و بنی بلع
عیسی و غیر و ملانکه را علیهم السلام در بهشت بپشت بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدا یا ما اینان را برستیدیم
با ما ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ گویند و ایشان شرمند و محزون گردند و بجهت برایشان لازم
شود اندیشه دیگر گفتند **الْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ** و میکنند بخدای **يَوْمَئِذٍ السَّعْدُ** دستان روز صلح را یعنی خواهند که از صلح در آیند و
شوند نگاه و در دوزخ حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد **ع** چون کار دست رفت فریاد چه سود **وَمَنْ کَفَرُوا**
عَنْهُمْ و که کرد و از ایشان یعنی ضایع و باطل شود **مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ** آنچه بودند که دروغ بری افتند از شفاعت بتان
و دستگیری ایشان بجای شفاعت از بتان شاعت پستد **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه نکر و بدند خدای **وَصَدُّوا** و بازدا
مردمان را **سَبِيلَ اللَّهِ** از راه خدای یعنی از ایمان حضرت مصطفی علی الله علیه و سلم **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و زنا هر پیغمبر ایشان را
عَذَابًا نَزَلَ عذاب عذابی بر عذابی **بِمَا کَانُوا** بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام **یَقْبِلُونَ** تباهی می کردند
بسبب عذاب بر آنرا که ایشان است و یکی بر آن منع دیگر از اسلام و گفتند از یاد دوزخ است که ما را از دوزخ خلافت
و که دامن عظیم جبهه بدیشان کارزد و ایشان از آنان که برین شد خواهند که در میان آتش نهان شوند و در دوزخ
آورده که هیچ جوی از وی خلافت بر طرف ایشان روان گردد و به جوی از آن عذاب شوند در دوزخ ساعات شبی از شبها

دنی و بدو جوی دیگر در مدت اندازد روزی از روزها **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و کوبید از یاد دوزخ عذاب بر پیغمبر باشد **وَمَنْ کَفَرُوا**
و یاد کنی ای محمد روزی که برانگیزیم **مَنْ کُلَّ اَنْفُسِکُمْ** در میان هر گروه **شَهِیدًا** گواهی بر کفر و کردار ایشان
مرد بجز آن امتست **فَرَاکُونَ** پس دستوری بدهند **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** موافقا آنرا که کافر شد در عذر خواهی یا در عذر
بدنی **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و بدیشان مطالب شوند با سترضای یعنی بگویند که شما خشود سازید خدا را یعنی عمل
کنید که خدای از شما خشود کرد در بر که آخرت سرای تکلیف نیست و در تا ویلات امام مازیری آورد که ایشان را
دستوری اختار بدهند و اگر خدا را بپندیرند **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و جوی به بدین دران سرای **لِلَّذِینَ ظَنُّوا اَنَّا**
شوک آوردند **الْعَذَابُ** عذاب دوزخ را و در آنرا ایشان را بدوزخ فریاد آرند و از آنال تخفیف عذاب طلبند
فَلَا یَخَفُکُمْ پس سبک کرده نشود **عَنْهُمْ** از ایشان عذاب **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** همان ایشان همت داده شوند یعنی زمان
ایشان را همت ندهند و عذاب نگذارند **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و چون ببینند و قیامت **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه شرک آوردند **شَرَّ کَامٍ**
اینان خود را یعنی بتان که ایشان را شرک خدای گفتند **قَالُوا اَنْتُمْ کُفَرْتُمْ** که ای پروردگار ما **عَمَّ کَانَ**
این گروه شرکا **مَا لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه بودیم که ایشان را برستیدیم **مِنْ دُونِکَ** بدون تو و فرمان ایشان
میشود و بدو کفر **فَاَنْفَعَا** پس میکنند بتان **الَّذِینَ کَفَرُوا** بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی بتان را که با
کرد اندازد ایشان را جواب بدهند و گویند **لَا یَذُنُّکُمْ** بدستی که شما دروغ گویند هرگز شما را نفرمودیم به
برستش خود یا شما را را نمی برستید بلکه هوا خود را برستش میکردید و در بیان گوید که نصاری و یهود و بنی بلع
عیسی و غیر و ملانکه را علیهم السلام در بهشت بپشت بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدا یا ما اینان را برستیدیم
با ما ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ گویند و ایشان شرمند و محزون گردند و بجهت برایشان لازم
شود اندیشه دیگر گفتند **الْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ** و میکنند بخدای **يَوْمَئِذٍ السَّعْدُ** دستان روز صلح را یعنی خواهند که از صلح در آیند و
شوند نگاه و در دوزخ حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد **ع** چون کار دست رفت فریاد چه سود **وَمَنْ کَفَرُوا**
عَنْهُمْ و که کرد و از ایشان یعنی ضایع و باطل شود **مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ** آنچه بودند که دروغ بری افتند از شفاعت بتان
و دستگیری ایشان بجای شفاعت از بتان شاعت پستد **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه نکر و بدند خدای **وَصَدُّوا** و بازدا
مردمان را **سَبِيلَ اللَّهِ** از راه خدای یعنی از ایمان حضرت مصطفی علی الله علیه و سلم **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و زنا هر پیغمبر ایشان را
عَذَابًا نَزَلَ عذاب عذابی بر عذابی **بِمَا کَانُوا** بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام **یَقْبِلُونَ** تباهی می کردند
بسبب عذاب بر آنرا که ایشان است و یکی بر آن منع دیگر از اسلام و گفتند از یاد دوزخ است که ما را از دوزخ خلافت
و که دامن عظیم جبهه بدیشان کارزد و ایشان از آنان که برین شد خواهند که در میان آتش نهان شوند و در دوزخ
آورده که هیچ جوی از وی خلافت بر طرف ایشان روان گردد و به جوی از آن عذاب شوند در دوزخ ساعات شبی از شبها

دنی و بدو جوی دیگر در مدت اندازد روزی از روزها **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و کوبید از یاد دوزخ عذاب بر پیغمبر باشد **وَمَنْ کَفَرُوا**
و یاد کنی ای محمد روزی که برانگیزیم **مَنْ کُلَّ اَنْفُسِکُمْ** در میان هر گروه **شَهِیدًا** گواهی بر کفر و کردار ایشان
مرد بجز آن امتست **فَرَاکُونَ** پس دستوری بدهند **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** موافقا آنرا که کافر شد در عذر خواهی یا در عذر
بدنی **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و بدیشان مطالب شوند با سترضای یعنی بگویند که شما خشود سازید خدا را یعنی عمل
کنید که خدای از شما خشود کرد در بر که آخرت سرای تکلیف نیست و در تا ویلات امام مازیری آورد که ایشان را
دستوری اختار بدهند و اگر خدا را بپندیرند **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و جوی به بدین دران سرای **لِلَّذِینَ ظَنُّوا اَنَّا**
شوک آوردند **الْعَذَابُ** عذاب دوزخ را و در آنرا ایشان را بدوزخ فریاد آرند و از آنال تخفیف عذاب طلبند
فَلَا یَخَفُکُمْ پس سبک کرده نشود **عَنْهُمْ** از ایشان عذاب **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** همان ایشان همت داده شوند یعنی زمان
ایشان را همت ندهند و عذاب نگذارند **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و چون ببینند و قیامت **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه شرک آوردند **شَرَّ کَامٍ**
اینان خود را یعنی بتان که ایشان را شرک خدای گفتند **قَالُوا اَنْتُمْ کُفَرْتُمْ** که ای پروردگار ما **عَمَّ کَانَ**
این گروه شرکا **مَا لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه بودیم که ایشان را برستیدیم **مِنْ دُونِکَ** بدون تو و فرمان ایشان
میشود و بدو کفر **فَاَنْفَعَا** پس میکنند بتان **الَّذِینَ کَفَرُوا** بسوی ایشان سخن را یعنی خدای تعالی بتان را که با
کرد اندازد ایشان را جواب بدهند و گویند **لَا یَذُنُّکُمْ** بدستی که شما دروغ گویند هرگز شما را نفرمودیم به
برستش خود یا شما را را نمی برستید بلکه هوا خود را برستش میکردید و در بیان گوید که نصاری و یهود و بنی بلع
عیسی و غیر و ملانکه را علیهم السلام در بهشت بپشت بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدا یا ما اینان را برستیدیم
با ما ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ گویند و ایشان شرمند و محزون گردند و بجهت برایشان لازم
شود اندیشه دیگر گفتند **الْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ** و میکنند بخدای **يَوْمَئِذٍ السَّعْدُ** دستان روز صلح را یعنی خواهند که از صلح در آیند و
شوند نگاه و در دوزخ حکم خدای را یا اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد **ع** چون کار دست رفت فریاد چه سود **وَمَنْ کَفَرُوا**
عَنْهُمْ و که کرد و از ایشان یعنی ضایع و باطل شود **مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ** آنچه بودند که دروغ بری افتند از شفاعت بتان
و دستگیری ایشان بجای شفاعت از بتان شاعت پستد **لِلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه نکر و بدند خدای **وَصَدُّوا** و بازدا
مردمان را **سَبِيلَ اللَّهِ** از راه خدای یعنی از ایمان حضرت مصطفی علی الله علیه و سلم **وَمَنْ یَسْتَعْجِلْ** و زنا هر پیغمبر ایشان را
عَذَابًا نَزَلَ عذاب عذابی بر عذابی **بِمَا کَانُوا** بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام **یَقْبِلُونَ** تباهی می کردند
بسبب عذاب بر آنرا که ایشان است و یکی بر آن منع دیگر از اسلام و گفتند از یاد دوزخ است که ما را از دوزخ خلافت
و که دامن عظیم جبهه بدیشان کارزد و ایشان از آنان که برین شد خواهند که در میان آتش نهان شوند و در دوزخ
آورده که هیچ جوی از وی خلافت بر طرف ایشان روان گردد و به جوی از آن عذاب شوند در دوزخ ساعات شبی از شبها

همچو شمشیر نیست که ایشان **فی الاخره** در ساری دیگر **همه الغایرون** ایشانند زیان زدگان چه سرمایه هر ضایع کرد
در بازار دینی سودی بدست نیارند و مغلس را در بازار قیامت جز دست نهی و دل بر حرمت و نماز نخواهد بود
نظم قیامت که باز از میوه نهند منازل با مال بگویند بضاعه جز آنکه آری بری و کوفت شری ساری بری
که باز از خدا نکه اند تر تعی دست دال بر آنکه **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
کودن بسوی بدنه چون خباب و صیب و سال و بلال رضی الله عنهم **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
ایده نام یافته **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
مهر است ایشان را توفیق طاعت دهد و زمان آید **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
هر اسنانی **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
مطیع کوید که جرات طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
نشوند در مقامات **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
جبار **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
ایشان **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
یعنی اهل آن کفران و روزی بندگان **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
ذوق و آبرو ادواک خور و لباس و آبرو چیزی که کسی را فراموش و بیوشد یعنی حق بجهان جان کرد که دریا قند ضرر
جمع و خوف را که بر ایشان شتمل بود این عباس رضی الله عنهما فرموده است که این مثل بر آه اهل مکه است که امین
بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و منصب می گذرانیدند همین که بغبت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود
خدا بیل کرد ایند فرای ایشان را بقطر تاهفت سال در جیب خشک سالی ماند از نهایت جوع مرداری خوردند و غری
و آن بعد از آنحضرت بود که اللهم اشد و طامک علی مضر و ابغ علیهم سنین یوسف و دیگر اینی ایشان را بیل کرد
بجوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک کرد و در سفر شام نمودند و **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
و بدستی که آمد بدیشان **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
بشر و مکن بی آورده اند که قریش کسی بجز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه
زمان و کودکان چیست که از عطف بریدن نزدیک از حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بکند بر دند و آیه آمد که **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
بر بخورید از نان و کودکان که **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
و باک و گویند خطاب با مومنانست ایشان را می باید بایک حلال خوردن و **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
خدا را **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری

حرام کرد **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
تین **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
خوردند بالای سیری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
در رخصت او **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وصف زین خود میگوید **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
آنکه گفتند **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
یعنی همان که مذکور شد و راست بر زبان ما میگوید که این حلال و آن حرام است **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
رستگاری نیابند از عذاب قیامت **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
در دینی و **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
یهودیت در آمدن **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
در سوره با مقام و صوفیه تعالی علی الذین یهادوا عننا ذی طفر الا **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
یعنی جمل **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
و **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
علیه **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
من الله مستنکر از جمیع العالمین **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
گویند پیش از القاء وی در آتش بروی زمین غیر از وی و منی نبود پس او تنها امتی بوده **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
مخدا را قایم بر او **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
چنانکه زعم قریش است **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
وَنَزَّاهُ بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
او را **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
دارند و گویند **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
عالم است که اللهم صل علی و علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
در آن برای **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری
داد در دینی که بخورند از حسنات او در آخرت **وَنَزَّاهُ** بری بری بری **وَنَزَّاهُ** بری بری بری

گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خواندن که و آت ذی القریٰ حقه جواب داد که خواند ام و کویا شما اهل آن وقتید
که خدای امر کرده است با عطا خونت امام فرمود که آری اهل آن قرابت ما بین **وَالْمُسْتَكِينِ** و بدن در پیش **وَالْأَنْفَالِ** و در
گذر و برایشان از زکوة **وَلَا تَبْذُرُوا** و اسراف مکن یعنی بر آنکه ساز مال خود را در آنچه شاید **تَبْذِيرًا** بر آنکه سیاه
بجاء وجه الله فرموده که بر آنکه احد در در وجه خیر صفتی بکنند اسراف نباشد و اگر جوی یا جبهه در باطل صرف نمایند اسراف
باشد **الْمُبْدِي** بدو صفتی که اسراف بکنند **كَانُوا** هستند **أَخْوَارَ الشَّيْءِ طَبِيعِي** بر او در دیون یعنی امثال ایشان در شرار
و امثال اموال هر یک از آن مادت قوی کند و متابع امور ایشان نماید که بندگان خود آورده اند که کفار اموال خود را
و هر چه خرج میکردند و جهت یک همان شتران متعددی کشتند و حق سبحانه ایشان را نگرش میکند در توضیع اموال ایشان
و بپاشند **وَكُلَّ الشَّيْءِ طَبِيعِي** و هست دیو **لَوْ بَدِ** بر پروردگار خود را **أَكْفَرُوا** منکر یعنی جا حلفت او پس باید که کسی
فرمان برورد در جنت که بلال و صهیب و جناب و بعضی از فقرا صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در برخی از اوقات از حضرت
رسالت علی علیه السلام چیزی طلبیدند که حاضر نبود و آنحضرت از غایت شرم و آردم از ایشان امرای فرمودی آید که **وَأَمَّا أَنْتُمْ**
عَنْهُمْ و اگر امرای کنی از محتاجان صحابه **ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ** بر آنکه انتظار روزی که **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ كَفْرًا** از نزد یک بروردگار خود امید
ی داری آنرا **تَقْلُ لَهْرًا** بی بکوی ایشان **قَوْلًا مَبْنُورًا** سخن نرم یادمان بر آنکه در پیشان با سستی کشیدن با رفقا و
ده ایشان را بیکوی آورده اند که بعد از نزول این آیه چون از آن حضرت چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی که برز قنا
الله و آیا کرد و اسباب از آن آورده که سله یا یهودیه کرو بستند و مضمون این آنکه حضرت رسالت علی علیه السلام و هم از آن
سخنی ترست و جهت از مایش دختر خود را بجناب نبوت مایه فرستاد و دختر آمد که یار رسول الله مادرین از شما بپوشید
که در بر شاست حضرت عیسی در آمدن بر این پرویز کرد و بوی داد و خود برهنه بنیشت بلال اقامت کشید و یاران نظر
خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون می آید آیه نازل شد **وَلِكُلِّ نَفْسٍ مِّنْكُمْ مَّا رَزَقْنَاهَا ذَرْعًا** و ساز دست خود را **أَعْلَاقًا إِلَىٰ عِصَاكُم**
بر بسته بگردن خود تا بر بسط او قادر و توانا باشی بر دست کتایت از اساک **وَلَا تَبْطُلُوا** و مکشای دست را
كُلَّ الْبَسِطِ همه کشادنی بسطید عبارتست از عطا و کل البسط اشارت است بر اسراف یعنی اسراف مکن **فَتَقَعَّدَ** که نشینی
مَلُومًا ملالت کرده شد **مَحْجُورًا** در ماند و محتاج حق تعالی با عدل صفت خایه نماید و از طریق آنکه تقصیر و تبذیر
منع کند و در جمع الهی بر توفیق قطع در معنی آیه آمد نظم منبذ سر اساک دست در کردن که خصلت نکوهیده بشو
مکن بچنانکه از این چندان میل که هست یکدم کنی زدست و جا جور میانه این در و راه جزائی تفاوتست که از آفتاب تابشها
بر اختیار وسط است در جمع امور بلذذ دل از امور اوسها **إِنَّ رَبَّكَ** بدستی که بروردگار تو **يَبْطُلُ الرِّزْقَ** کفای
که اندر روز **الْزَّيْنَاءِ** بر آنکه خواهد **وَيَقْدِرُ** و تنگ میسازد بر هر که ارادت او امتضای کند و این بعضی وسط
از بعضی حکمت و کس زهر اعراض ندارد **إِنَّ رَبَّكَ** بدستی که هست **جَبَّارًا** بمصالح بندگان خود **جَبَّارًا** دانا
و پنا **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید **أَوْلَادَكُمْ** فرزندان خود را **خَشْيَةَ الْمَلَائِكَةِ** از ترس درویشی **فَنُزِّلْنَاهُ** ما روزی بید
ایشان را **وَأَنَّا كَرِهٌ** و شمارام بر غم روزی ایشان خورد که هر کس او جان دهان دهد **إِنَّ قَتْلَهُمْ** بدستی که کشتن
ایشان **كَارِخَطَاةٍ** هست خطا **كَبِيرَةٍ** بزرگ جمل است بر قطع ناسل و انقطاع نوع **وَلَا تَقْتُلُوا** از آن فرود
مشوید بر آنکه آن مکروید **إِنَّ رَبَّكَ** بدستی که زنا **كَانَ قَاتِلًا** هست عملی زشت **وَأَنَّا نَبِيلٌ** و بد را هست در تعبیر

زاهدی آورده که راه خان کبر است **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید **الْفُتَىٰ** آن نفسی که **حَرَّمَ** الله حرام کرده است خدای
قتل او را و آن اهل ایمانند و زنی و معاخذ که ایشان را شاید کشتن **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر حکم راستی یعنی قصاص بر و لازم آید باینکه
کرد و یا زنا کند بشرط احصان **وَقَوْلُ قَتْلٍ** و هر که کشته شود **تَقْلُوبًا** در حالتی که ستم رسید باشد یعنی مستوجب قتل
نبود **فَقَدْ جَعَلْنَا** پس بدستی که ماد اید **لَوْلِيٍّ** مر و ارث او را که بعد از قتل او متولی امر است **سَلْطًا** تا سلاطی
و قوی که قصاص کند قاتل را یا بدست بستاند **فَلَا يَتَرَفَّعُ** پس باید که ولی اسراف نکند **فِي الْقَتْلِ** در کشتن آن که قصاص بر
لازم شد یعنی بعد از قتل او را مکند یا غیر قاتل را نکند **إِنَّ رَبَّكَ** بدستی که ولی **كَانَ مَشْهُورًا** هست یاری داده
شد در قصاص بیعت امر او حکام **وَلَا تَقْرَبُوا** و نزدیک مشوید **مَالَ الْيَتِيمِ** مال یتیم و دانی تصرف نمکند **إِلَّا بِالْحَقِّ**
مگر بآن طریق که شرع فرماید **أَحْسَنُ** آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کند که اصل اید بر او و ی بماند و روح آن بوجه معا
وی نشیند و این حق الزم نماید **حَتَّىٰ يَبْلُغَ** تا برسد یتیم **أَشَدُّ** بغایت قوت یعنی بالغ رسد و آثار رشد بر وی
ظاهر باشد **وَأَوْفُوا** و وفا کنید **بِالْعَهْدِ** بعدی که خدای بسته است با شما از تکالیف شرعی یا پمانی که با یکدیگر می بید
إِنَّ الْعَهْدَ بدستی که صاحب ایمان **كَانَ مَسْئُورًا** هست سوال کرده شد یعنی او را از نفع آن و فایده آن خواهند پرسید
سلی رحمه الله فرمود که خدا بر او عهد است بر جوارح آدمی علاوه بر نفس او با آفرینش و بر دل او بوجوه و خفیت
و بروح او باینکه از مقام برود و بر سر او باینکه شاهد ماسوی نکند و از هر مصلحتی خواهد پرسید **ع**
تا کسی از عهد این عهد چون آید بر او **وَأَوْفُوا** و تمام بپایید **بِالْعَهْدِ** و تمام بپایید **بِالْعَهْدِ** و تمام بپایید **بِالْعَهْدِ**
وَرَبُّنَا و بسجده **بِالْقِسْطِ** باینکه **الْمُسْتَقِيمِ** بر ترازوی راست یا کیمیا **ذَلِكَ** این تمام بیودن و راست بخشدن **تَحِيَّتًا** بجهت
شمار از حیانه **وَأَحْسَنُ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** آنچه بر آنکه نیست **تَرَاهُ عِلْمًا**
با آنچه دانی یعنی بقیه و کان از پی چیزی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و
رضی الله عنه فرمود که کوهی دروغ مد **إِنَّ التَّمَعَّ** بدستی که گوش **وَالْهَوَا** و چشم **وَالْفَوَادِ** و دل **كُلُّ أُولَٰئِكَ** هر یک
از اینها **كَانَ عَثَرَةً** باشد از نفس خود **مَسْئُورًا** پرسیدند شدن یعنی از ایشان خواهد پرسید که صاحب تمام باشد معامله
کرده است یا از سمع مولا گفت که چه شنیدی و برای چه شنیدی و چشم را کویند چه دیدی و چرا دیدی و از دل بر
که چه دانستی و بر آنکه دانستی **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و
إِنَّكَ بدستی که **تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و
از روی دانی است یعنی کسی زمین را نتواند دید و با کوهها را نمی تواند نمود او را بیکر و بطنم را باید که **يَدِينُ**
زخاک آفرینند خداوند بالا **بِأَيِّ يَدٍ** ابتدای کنی **جَوَاحِرُ** **كُلُّ ذَلِكَ** همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه انجیل
مع الله آله آتی تا اینجا مکرر شده و آن یازده امر و چهارده نهی است و این عباس رضی الله عنه فرموده که اینها در لوح موی علی السلام
مکتوب بوده **كَانَ مَسْئُورًا** هست بدستی که از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و
ذَلِكَ آنچه مکرر شده از احکام **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و
خواست از آن و دانستن خبر عمل به **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **وَمَا لِيَ لَكَ** تا و
نوحید اصل هر احکام است و خدا در معتمد و مختم این امور بر فرموده از شرک و در اول نیکی که در دینش بران مشورت باشد و کرد

که او را می کند و خواهد که انتقام کشد از ما و گفت که **منا و هراينه** و ای که **بنی آدم** فرزندان آدم را و **جملنا هم**
و بر داشتیم ایشان را یعنی سوار کردیم **فی البحر** در میان بهارایان و **و در دریا بکشتیم** و **و قنایم** و در
دادیم ایشان را **من الطیلبان** از طعمه ها بگویند و **و قنایم** و افزونی دادیم ایشان را **کثیر من خلقنا** بر بسیاری
از آنچه آفرینیم **ایم تفضیلا** افزونی دادی ملا را در نگر انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین وجه بقول عام
اکتفا برود صاحب الحقایق قدس سره فرموده که گرامت انسان دو قسمت جسدانی و روحانی جسدانی تمام ایشان را باشد
از مومن و کافر و آن تخریط است ایشانست بیدین و تصویر در دم در حسن صورت و مزاج قریب با عدل و راستی قامت
واحد بیدین و اکمال اصابع و ترمیم لجه و ذواب و شیز و عقل و افهام و بطور و اشارت و خط و دوا و یافتن با سباب
معیشت و مکن از حرف و صناعت و روحانی دو قسمت عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریک اند
چون نفع روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و اسما قول الست بر کبر و انطاق بحجاب علی و معبودیت و
زایماندن بر فطرت و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب بر ایشان و ترغیب بمشروبات حلالی و تنزیف از عقوبات
نیروی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما اگر است در صانیت خاصه آنست که انبیاء و اولیا و مومنان را
بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر الی الله و
الله و بالله و عبودیت و مقامات و ترقی مضایق تا سویی مجزبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهیوت و گرامی که در حد
نیاید محمد کجس رحه الله گفته که گرامت آدمیان با آنست که محمد رسول الله از ایشانست **نظم** ای شرف دوده آدم خو
روشنی دین عالم تو کیست در رخخانه که خلت تو نیست جیت برین جوان که طفیل تو نیست از تو صلی است آمل نیست بهای نیست
در حقایق علی رحه الله آمد که گرامی ما خیر آدمیان را معرفت و توحید و بود استیم ایشان را در نفس پر و جو قلب گفته
بر آنست که ظهور در او از لغوت و صفات و مجر آنست مستور است از حقایق ذات در نوا و بیلات کاشی آورده که بر عالم اجسا
بود و بحر عالم ارواح و بر داشتن ایشان را در هر دو و ترکیب ایشان است از هر دو و وزی و ادیر ایشان را از طلیات علی
و حار و تفضیل از لوف داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشان را انصوب ایشان بینا ساختیم و مستقی جنس ملاک اند یا
خواص ایشان و عمل را در تفضیل ملا و بیشتر مباحث دور و دراز است آنچه جهو را اهل امر برانند آنست که رسل بی آدم فاضلند
از رسل ملا که و رسل ملا که افضل اند از اولیا یعنی آدم و اولیه بی آدم شریفترند از اولیا ملا که و صلیا اهل اسلام را افضل
بر عوام ملا که و عوام ملا که بهترند از فساق و فساد امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بی آدم مومنانند که کفار و
بنی و بنی از الله فاله من کرم از کرم هیچ ضمیمی نیست و تکی بر مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بنویس مجله است
و باطن ایشان را تحقیق مشاهده نمود ساخت و چنانچه کافر مومنان را تکی بر عام از لوف داشته است محمد و صلی الله علیه و آله
تکی بر خاص داده از جمله بنی رقی که رقی الله عنهم و رزوا عنه و درجه محبت که بجهنم و بجهنم و تشریف ذکر که
فاذکر و فی ذکر و علی السلام این آیه دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات سر آه صافی جهت انعکاس صفات
الهی است و پس چنانچه از مضمون این آیات حقایق صفات مهم توان کرد **نظم** آمد آینه جمله کوز و سیه
محو آنست که در جمیع نمودند و بوجه کمال صورت ذوالجلال و الاضلال مظهر کمال جامع مرفعات و صفات و افع
زانکه بدین فرق و صافی مانع از سر جامع احادیث است آدم جلایان است شهابان ذلت و احوال صفات شرفا صلی کوز و سیه

بر مثال صفت اول بوی این دایره مکل شد اخیر نقطه صفت اول شد **یوم ندعوا** یاد کن روزی که بخوانیم **کل اناس**
هر که و هر از زمان **یا مامیهم** بر پیشوای ایشان یعنی بنی که بر ایشان بیعت بوده چنانچه گویند یا المة موسی یا المة عیسی یا
کافی که بر ایشان منزل شد چنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدس که در مذهب متابعت او نموده باشند چنان
ندارند که یا حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع است فردا خلق را
بمادران باز خوانند بجهت گرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما یا بر آه آنکه اولاد الزنی رسوا
نشوند و در لیا با از رقی علی رضی الله عنه نقل میکنند که در آن روز هر قوی را بخوانند یا امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان
و سنت بخوانند و قوی آنست که نفع از اسباب برید و در دو نسبت اعمال بماند پس هر که در آن کتاب عمل ایشان خوانند
و گویند یا صاحب کتاب کذا **فی اونی** پس هر که داده شود **کتابه بمیسینه** نوشته عمل او بدست راست است **و قال ذلك**
پس آنکه و **نقروا کتابهم** بخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نویسی بعد از نوبتی چه در آن علمای بیکو
می پندند **و یظنون فی کتابهم** میگویند در روز خود بخود بخوانند از روی که بین اصابع باشد یعنی قصور و
در باد اش ایشان بکسی چیزی و این آیه دلالت دارد بر آنکه هر که انامه بدست جب دهند از غالت و حیرت زبانش
از خواندن در ماند **و من کان و هر که هست فی هدی** درین دینی **اغنی** نایبنا یعنی دین دلی را معصوب نمیدند
نفوقی الاخر پس او در لغت **اغنی** نایبنا بود یعنی مریجات نیاید **و اصل سبیل** و گرامه توازن نایبنا نیز بهجت
زوال استوار و عدم فست محققان گویند که هر که نایبنا بود در دینی از طاعت نایبنا بود در عقوبت از ثواب هر که اینجا
روی تو به نایبنا آگاه حال حضرت شاهان نکند آورد مانند که وفای ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بنویس و فقی که مارا
یکسال اربیت برستی بکند ای و زمین طایفه که ارامگاه ماست چون می بریم که محرم کرد ای و ما را در نماز از رکوع و سجده
مخلف داری و اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو که خدای من مرا بدین فرمود است آیه آمد که **و ان کادوا** و بدین
که خواستند ثقیف **لیفتنونا** که بگردانند ترا **من الذی افحشا** از انجیری که وحی کرده امیر **اللیک** بنویسند
یا افتر الکی و بر بنی **علیما غیبا** بر ما بر آنچه وحی کرده ایم یعنی بگوئی که خدای من مرا فرموده **و اذ الانخذلک** و آنکه که فر
جانبی کنی که بگردانند ترا **خلیلا** دوست و گفته اند که قریب با انحضرت گفتند که کنی که از این تر که استقامت عجز کنی تا فقی
که مس کنی بتان ما را و اگر چه بر آنست باشد انحضرت صلی الله علیه و آله از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارکش
خطور کرد که چه باشد اگر چنین کنم و خدای من مرا بدین کار فرموده این آیه فرموده که ایشان سخن گفتند که ترا بگردانند از وحی
و بدو سخن بگو **و لا یزال یشتا** که او را نماند آنست که ترا ثبات داد بر بر راستی بعد عصمت خود **لقد کنت ترکونی** بدین سخن که
نزدیک بود که میل کنی **الیهم** بسوی آن روی ایشان **شیئا قلیلا** کمیل کردی از آنکه و نوزاد محققان آن خطور که مذکور
شر محقق نیست بلکه می گویند که تودر صد میل بودی اگر ما تو ثابت نمی کرد ایندیر اما عصمت ما تو را دریافت و منع شد
از آنکه نزدیک شوی پس و این بضر محبت با آنکه میل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد در بیان گفته که انحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم معصوم بود اما برای تعویض است تا میل سخن شرکان نکند این آیه آمد که **اذا الاذ قال** آنکه که میل کردی هر آینه
می چشایند ترا **واضعف للیسوق** غلابند که می در دینی **واضعف للمات** و غلاب عریضی در آخرت **نزل لا یجد**
پس می افتی تو **لک** بر آن خود **علیما** بود غلاب یا **فصیر** باری که بسبب آن از غلاب باز ره امام تعلق آورده

بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تکن لی فی نفسی طرفه عین **مفسر** الکی بوده خود دارا
دی با نفسی مملک دارا آورده اند که اهل که در خارج آنحضرت مشورت کردند و ایشان بر آن قرار گرفت که در
جدی افراط نمایند که آنحضرت را بی ضرورت بیرون بیاورند و این آیه نازل شد که **وَأَن کَادُوا** و بدینوسیله خواستند
اهل که **لَیْسَ فَرَقًا** تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که **لَیْسَ فَرَقًا** تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که
لَیْسَ فَرَقًا تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که **لَیْسَ فَرَقًا** تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که
که بعد از هجرت با نازل شد و مانی واقع بدست داد و هلاک کشند و قوی است که بعد از اقامت آنحضرت در مدینه
حسد آمد گفتند ای ابوالقاسم انبیاء پیشین زمین شام بوده اگر تو پیغمبری خواهی که ترا صدق کنیم باید که در آنجا
و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزت شام مصمم فرمود و این است آمد که یهود خواهد که تو از زمین شرب دور کنی و اگر
چنین باشد پس از تو جلدی نیاید آنحضرت فرمود عزت کرد آنکه زمانی را قبایل یهود قتل و اطلاق شدند پس
بدین قول این آیه مدنی باشد و بقول اول کی بی غیر باید که سفت نهاد ایر **مُسْتَهْزِئَةً** قتل رسانست نهادی
آنها که فرستاده **ایر قَبَائِلَ** پیش از توین **وَسَلَّاتُ** از فرستادگان و آن سفت هلاک ایشانست بکن بی غیران **وَلَوْ جَدَّ**
وَنَابُوا لَیْسَ فَرَقًا تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که **لَیْسَ فَرَقًا** تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که
وَنَابُوا لَیْسَ فَرَقًا تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که **لَیْسَ فَرَقًا** تا تر املز اند به شبنم **بِأَن الْأَرْضِ** از زمین که
ای **عَسَى** اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال غایت پیشین است و بسین تا غسق اللیل تا شام و خفتن **وَقَرَّانَ** الفجر و
بیای دارغان بلدا دارغان را قرآن گفت بر آنکه قرآن در آن فرض است **إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ** بدین سخن که غار باید
کَانَ مَشْهُودًا هست دیدن شدن یعنی بینند او را ملاک لیل و نهار و فرشتگان شب او را مشاهده می نمایند و در
آخر دیوان اعلی است که در ملاک روز و اوری بینند و افتتاح دیوان اهل نهار بدوی کتبی **وَبِیْنَ اللَّیْلِ** و بعضی
از شب **فَتَحَقَّقُوا** پس بدین شود بقرآن یعنی باز **تَارَفَ لَکَ** دیداتی تو بر صلوات مفرضه یا فیصلی مریز یا غنی
و کتبی مخصوص بنوعی **أَن یَبْعَثَ لَکَ رِجَالًا** شاید و البته چنین بود که بدر دخولی تو **مَقَامًا مَّخْمُومًا** در مقام بسند باد
یعنی مخفی که قایم در دستوده باشد بستانش هم ستایند کان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را علی **الطَّلَاسِ**
در آن مقام ستایش کنند خلق اول و آخرین و او بر هر شرف باشد و در زلا المسیر آورده که حق بجهان و برادر روز قیامت بر
عرش نشاند و در باب لایم المومنین هر چه فی السعنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام خود فرموده که نزد
کرد اند و احوالی و پیشان بخود بر عرش افراط است اینست که بدیننی الله فی قعر فی حدی علی العرش و جسد را همان مخفی میکند
که عندی را در آن آیه که **لَنُؤْتِیَنَّ عَذَابَکَ** یعنی عذاب مکنانت و منزلتست نه منزل امام تباری آورده که استواء
حق بجهان بر عرش و جوی نیست که ماس او شود یا مکن او کرد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آمدن عرش
بود چه از لا و ایدایم بذات خودست پس نشان از مصطفی صلی الله علیه و سلم بر عرش یا بر زمین با ذات خودش یکست
و مقصود از اجلای او بر عرش تکیه و تعظیم آنحضرتست و در همین اعلای فرموده که مقام خود مقامیست از عرش که بفر
بدو کتبی کتبی است که مقام خود آجات که لو آن حضرت آنحضرت دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام
و خواه فریو الا که در تحت او او باشد **یَعْلَمُ** نه یعنی زیاده و ولش ما یموس آدم و منی دونه تحت او مصطفی
صاحب قیامت پس بر آورده که مقام خود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که مختص است

بمقامات و از خاص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و باب شفاعت درین مقام کشاده میشود در وجه الخاق فرمود که
الله است و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحق من نفس خود بلبان اشارت مقام خودست **بِیَسْت**
ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمدا و قیامت محمدا **وَقُلْ رَبِّ** و بگوید پروردگار من **أَدِیْنِی** در آن
در حق **مَدِیْنِی** در آوردن بسندید و بدینامت **وَأَخِیْنِی** و بیرون از تو **خُجِیْ** صدق بیرون آوردن
ستوده و با کرامت و یاد آر بدین غایر و بیرون از آنکه ساله یاد آر که بجهت حق و بیرون از آنکه بجهت حق
یاد آر بهشت و بیرون از آنکه یاد آر دعوت نبوت و بیرون از آنکه بلیغ رسالت **وَأَجَلِی** و بیرون
مَدِیْنِی از تو بدین خود **سَلَطًا مَّا نَصِیرًا** محیی باری دهند و قوی اعانه کنند **وَقُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ** و بگوید آنحضرت پیغمبر
اسلام **وَرَحْمَتُ الْبَاطِلِ** و ناجین شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق فرستاد و باطل شیطان هر جا و آن ظهور کند شیطان
مخفی گردد **دِیْ** و بگوید که از آن قوم که قرآن خوانند **إِنَّ السَّاطِلَ** بدینستی که باطل **کَانَ رَهْطًا** هست نیست شدن
و ناجین کشته امام قشیری فرموده که حق آنست که بر آن خدا بود و باطل آنکه بر آن غیر او باشد صاحب تا ویلات بر آن
که حق وجود ثابت و اجبت عز شأنه که از وی ابدیست و باطل وجود بشری کمائی که قابل فنا و زوالست و چون
اشعه احوال وجود حقایق ظاهر گردد وجود و عدم مکن در حجاب متلاشی و مضطرب شود **هَمَّ** هم هستند از آن که شوند
که با هستیش نام هستی بریند چون سلطان عزت علم بر کشد جهان را محیب دم در کشد **وَنَزَلَ** و فرو میفرستیم بر تو
الْقُرْآنَ از قرآن **مَاهُ** انجیزی که او **شَفَاعَهُ** شفاعت مرا مرا بر این و چون فاعله آیات شفا یا شفاست مرا بر این چهل
و شبهه را واضح آنست که من را پائی دارم یعنی هر قرآن شفاست از مرها و صوری و معنوی و قالی و قلبی **وَرَحْمَتُهُ**
و عطا یا شفاست **لِلْمُؤْمِنِیْنَ** مؤمنان را که بدان نفع میکند **وَقَدْ کَانَ یَدُ الْظَّالِمِیْنَ** یعنی از اید قرآن ستمکاران را **وَالْآ**
خَسَارَ و هلاکت می کند و می کند و می کند **وَأَذِیْنِی** و چون انعام کنیم **عَلَى الْإِنْسَانِ** بر
آدمی بجهت و اینی و تو انگری **أَخِیْرَ** و می کرد اند از یاد ما را گرفت که چون خدای غمزه و دلا با نزل کتاب و ارسال
رسول و غیر آن از نعمت اظاهر باطن اعراض کند **وَأَجَلِی** و بیرون از آنکه بلیغ رسالت را علی **الطَّلَاسِ**
حق بر طرف رود **وَأَذِیْنِی** و چون ببرد بدو بیماری و فقر و قوی **کَانَ یَوْمًا** باشد تا امید از روح الکی یعنی باطل
بود بفضل بادشاهی و واثق نباشد بکرم نامشاهی اما مومن در نعمت شکر کند و در نعمت باید فرج صبر نماید **قُلْ كُلُّ** بگوید
هر کس **یَعْمَلْ** عمل میکند **عَلَى شَاکِلَتِهِ** بر طریقه که شاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر و مومن اعراض
و در نعمت یاس دارد و مومن در سراسر یاس داری و در ضراشکی باسی و زرد و گفته اند شاکله طبیعتست یا خلقت یا ساند
یا دین یا مقدار غیبت و طاعت و معنی هر را بجهت با آنکه هر کس آن کند که از سوز **ع** هر کس آن کند که از سوز
قدیم بر رسید که کلام آید در قرآن امید و لذتست فرمود که کل عمل شاکله گفتند که درین آیه از جایب نیست
کتابت بدین جفا و خطا آید و آنجا از لیبی او شاید و لذت اعطا و و آید و آنچه از کرمی و سوز **ع** از آن که آید و این اینر
از تو کم آید و قوی **قُلْ** بگو **مِنْ** بر پروردگار **أَعْلَمُ** دانانست **بِیْنَهُ** بدان که **أَوَّاهُ** **سَبِيلًا** راه یا منه **وَرَحْمَتُهُ**
و بصواب زیاده از نعمت دین و نه از هلاکت که کفار بر غیر از حلیت و لیبی خلف و عینه بی ای عیط را بدین فرستاده
تا از یهود و ثوب حال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استفسار نمایند چون ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهودیست

چهارم است از جودان فرای حضرت شیخ من در این را جود العاقلان و فرموده که بحقیقه این جود الجلی است زیرا
که خشوع او و وقوع تجلی باشد بر ظاهر باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع می
الا از تجلی الهی پس زیاده خشوع دلیل بر ندادی تجلی باشد باین تقدیر جود تجلی بود و سلسله بلی که برکت این جود از
فیض تجلی بهر بند کرد و در خشوع و خضوع او بیفزاید ما تجلی الهی لا ینصنع له **نظم** لحد نور تجلی از قدیم
بر جودش افتد و در هر روز بی خضوع ایجاز و ال هستی است و آن بلند می و جلیان نیست آورد و اندک حضرت علی علیه السلام
در جود می گفت یا الله ما من شرکاء بایکدیگر گفتند که محراب را از بر سیدین جود علی مع کی کرد و خود و خدا برای خواند
آیه **قل ادعوا الله** یکنون این دعا را **ادعوا الرحمن** یا بخوانید رحمان را که در دو لفظ در ذات واحد اطلاق می کنند
هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کفر گفتند که خدای در تو دیده ذکر رحمان بسیار کرده
و تو بدین اسم گویای کنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق بر او نازل **ایمانا تدعوا** هر کدام را بخوانید بگو
و بدان حق را خواند باشد **قل لا اله الا الله** پس هر دو است نامها آنیکو بعضی ال بر صفات جلال و بر غنی شغل و صفها
اگر ام این پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن بجز پیغمبر و در جمیع نمازها هر وقت که در صلوات بومی در سجده
للهام قرآن کردی اهل شرک با لغو و طعنه و تصدیق مشغول شدند تا شاید که آنحضرت در حفظ افتاده ترک قرآن کند حق
بجانه فرمود که **لا یخلف صلاتک** و آشکارا مکن قرآن نماز خود را یعنی بلند بخوان تا شرکان استغفر نکنند و **خافوا بها**
و آواز فرمودند از آن حلی که آنها که در عقب تو نماز می کنند نشنوند و **انبع** و بطلب **بین ذلک** میان
جهنم و خفاقت **سبیلا** راه میان به اقتضای دهر امور محبوبیت آورده اند که صدیق رضی الله عنه و کرم و
قرآن آهسته می خواند و می گفت یا خدای مناجات می کند و حاجت می بیند و فاروق رضی الله عنه بلند می خواند
و می گفت شیطان را می رانز و خفته را پیدا می کند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت ابوبکر
رضی الله عنه فرمود که قدری آواز بلند کن و فاروق رضی الله عنه گفت که قدری آواز خود را فرود آور و گویند
و گویند معنی آیت اینست که چه ممکن در هر نماز و اخفات سفرهای در هر و میان این دو راهی بدین معنی در
صلوات بومی اخفات و در لیل به **جهنم و قل الحمد لله** و بگو ستایش و ثنا من بخوانا **الذی یخجلنا** آنکه فراتر رفت **ولما**
فرزندی را دید و نصاری و بنوملج است که حق را فرزند ایشان می کردند **قل یکن الله** و نیست مرور **ایمک فی**
الملك این بازی در بادشاهی در شرکانت که بتان را شرک حق می گفتند **قل یکن الله** و نیست مرور **ولی دینی**
ین الذی از جهت مدنی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز که در عالم الهی همه فرموده که حق سبحانه و تعالی
تکبر تا بسبب ایشان عزیز کرد یا بعد ایشان از دل برسد بلکه دوست کبر و با بلطف وی از حلیض بزرگ
با وج عزت توفی کند **و یکن** و تعظیم کن او را **تخیر** تعظیم کردن یعنی حق را بزرگتر دان از وصف و اصنان
و معرفت عارفان **نظم** فکرها عاجز است از او صافش عقلاها هر چه میزد لافش عقل غلبت بجان جانست او
اگر آن بر قوت است او و گفته اند حق که است بگوید الله اکبر علی از فاروق رضی الله عنه نقل میکنند که بند را
گفتن کلمه الله اکبر به تنیست از دنیا و هر چه در دست آیت آخرین را از این سوره آیت العز گویند
و هر کوی که از پی عبدالمطلب یعنی در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیت را بسد و آوستی

م

سوره الکوف **بسم الله الرحمن الرحیم**
الحمد ستایش **الله** مراد ابراهیم **الذی انزل** آنکه فرو فرستاد **علی عتبه** بر بند خود یعنی محمد صلی الله
علیه و آله **و لم** **الکتاب** قرآن را بر تپا استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن از اعظم نعمتها ملک مناست که
بلندکان از او داشته **و لا یخجل** و نهاده **الله** و عو **عجا** چیزی را که با اختلاف لفظ و تفاوت معنی با هم در لغت
بیاطل و گردانند او را **تیمما** و است یعنی معتدل بی مت افراط و صفت تقریبا معتدلیه و بیع علی یا قایم بصلح
عیاد و در قیادت آورده که ضعیف را به راجع بعید است و معنی آنکه ندانند خود را امیلی یعنی خود و گردانند او را
مستقیم در جمیع احوال **لیست** تا بسید کند محمد یا قرآن مرکا و از **ایمانا یخجل** بجزاب تحت که استیصال است
یا عقوبت خود و در خمد او صادر شدن **من الذین** از نزدیک خدای که معذبا و است نه غیرو **و یشیر المؤمنین**
و تا شری دهد پیغمبر یا قرآن مرکا و بیدکان **والذین یعملون الفیقا** آنانکه می کنند کارها پسندید **ان لهم** بآنکه
ایشان است **آی احسن** مراد بنویس یعنی با دشت پسندیدن و تمام **ما یشیر** در حالتی که معین باشند **و یر**
اجر **ایمانا** همیشه می انقطاع و انقطاع علی قدس سر آورده که صلح است که چیزی برای خدای نبود و اجر حق
آنکه مانع دولت لغا و **و یشیر الذین** و بسید کند آنانکه از روی جمل **قالی الخذل الله** گفتند فراتر رفت خدای **ولما**
فرزندی و قایلان به و دزد و نصاری و بنوملج **ما لهم** نیست این گویند کار را به **یر** فرزند می یابند معنی که میگویند
من عیبه هیچ دانی بلکه بگوهر کا ذبا الفا این قولی کنند **لا یأثم** و نه دانی بود مردان ایشان و او را ب
اگر تقلید باقی شد **کثر کلمه** بزرگ کلمه است آن کلمه تقلید از روی جرات **تخی** بیرون می آید **من اقرهم**
از دهان ایشان از هر قوطا که اقرار این کلمه را بطریق استغفار ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و
احتیاج و انصاف بصفات حدوث **ان یقولون** نمیگویند **لا یأثم** مگر دروغی که از روی کفر و کینه و کینه و کینه
که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جای برود و تکاد السموات ینفطرزنده و تنشق الارض و یخر الجبال هذا
ان دعوا للرحمن ولما آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از استماع این کلام غناک شد و امید می که با میان ایشان
میداشت با انقطاع فردیک رسید حق سبحانه و تعالی لسلوک او فرمود که **قل ک** پس مگر تو با حق **قل**
گشتن من نفس خود را **علی آثارهم** بعد از بکشتن ایشان از تو یا پس از افکار ایشان قرآنی که ایشان بر
خود آسان گیر و غم بردن در ظل من **ان یقولوا** اگر ایمان نیاوردند **قل الذین** باین معنی یعنی قرآن و بر وی کفر
و عصیان ایشان خود را اهلان **اسقام** از روی اندوه یا جوع یا حزن یا غضب **انما یخجلنا** بدین معنی
که ما گردانیدیم **ما علی الارض** آنچه را که بر زمین است از معاد و نبات و حیوانات **زیمه** آرایش و اهل زمین را
محققان بر آنکه که ما معنی من است و مراد اینها اند با اهل یا حفظه قرآن که زمین زمین ایشانند و جوی گویند که این
زمین بر جلال الله است از آن روی قیام عالم بوجود شریف ایشان باز نیست است روی زمین بطلعه ایشان می شود
چون آسمان بر هر و خورشید و شتری و گفته اند مراد از ما علی الارض او مشتهیات محرمات است که حق سبحانه فرموده

و عار و نجابت و حق الله عنهم که بوی حق ایشان را امتا دی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو محالست
کینه از آینه نازل شد و **اصبر نفسك** و باز دارن خود را و شب بکبابی کن **مَعَ الَّذِينَ بَا أَنَا لَكَ يَدْعُونَ بِكُمْ** ی بر
برورد که خود را با **الْعَدَاءِ وَالْعَشِيِّ** به بامداد و شبانگاه مراد در فی النهار است یا صلوات فخر و عمر یا جامع اوقات
یعنی شب و روز بر سرش حق مشغولند **يُرِيدُونَ وَجْهَهُ** می خواهند رضای او را یا او را میجویند و جویا خبر او نیستند
و نزد محققان این آیه مدنیست و سبب نزول آن بوده که جمعی از بولعه قلوب چون عیینه بن حصن و افرع بن مایس
و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشرقت عرییر یا سلمان و ابوذر و فقراء مسلمانان هم نشینی تو اینتر کرد اگر تو با
دور سازی ما نزدیک تو آمدن تعلیم احکام شرع قیام غایب آیه آمده صبر کن بر محبت درویشان که اوقات صبح شان
برای رضای خدا بر سرش لوی گذارند **وَلَا تَعْدُ** و باید که در نکلز **دَعْنَاكَ عَنَّمْ** چشمها تو از ایشان بپوش
نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات نکن **تُرِيدُ** می خواهی **زينة الجنة الدنيا** آرایش زندگی را بپوشانند
که حضرت راصلوات الله و سلامه علیه هرگز بدنی و زینت او میل ننوده بلکه معنی آنست که مکن عمل کسی که مایل بر زینت
دنی است جلیل بر زینت دنی از فقر محروم و بر اخیا تمیل باشد **وَلَا تَطْلَعُ** و فرمان بر من **كَفَلْنَا** آنرا که فاکر کرد ایندیم
قَلْبُهُ دل او را **عَنْ ذِكْرِنَا** از یاد کرد ما و آنکس آیتت بخل بود و اتباع او یا عیینه و اشباع او که حضرت را
بطرف فقر می فرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم **وَأَنبَغُ** و او بی روی کرده است **هَوْبَةُ** آرزوی
نفس خود را **وَكَانَ أَمْرُهُ** و هست کار او **فَرَطًا** به تمامه و ضایع یا سوچ حسرت و ندم و هلاکت **وَقُلْ** و بگو **وَأَنبَغُ**
که آنچه بشما آورد ما معنی قرآن **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ مَقَامِ قَهْرِهِمْ** و بخردن دست از آفریند که دشمن **شَاءَ** می خواست
کوین **فَلْيُؤْمِنُوا بِيَوْمِ بَايَكُ** بگویند **وَمَنْ شَاءَ** و هر که خواهد تا کوین **فَلْيَكْفُرْ** گویند و امام زاهد آورده که این
و نهو نیست نه امر اجازت و ایاحت این عیام رضی الله عنهما فرموده که امر یعنی اخبار است یعنی هر که اخلای خواهد
ایمان آورد هر اینه ایمان آورد هر که خواهد که کافر گردد و پیشک کافر گردد و ما نشان و الا ان یشاء الله العظیم
بدان تعلق شدن از سمت تخیر بر او از صفت تبدیل عراست **يَهْتَدِ** هر که خواهد بران و هر که خواهد بخوار
حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست **أَنَا أَعْتَدُ** یا بدستی که ما آماده کرده ایم **لِلْقَوْمِ الْمَذِينِ** برای ستمکاران یعنی
ناک و بدکاران **وَأَنَّا لَنَاطِقُ بِهِمْ** آتی بلکه بگو در آورده ایشانرا **سَرَادِقُهَا** سر برده های آن تشبیه کرد آتش را که
محیط بود بکاران چون سر برده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سر
نار چهار دیوار است غلط هر یک از آن جهل ماله راه که بکر دکان در آمد **وَأَن تَسْتَفِئُوا** و اگر فریاد خواهی که بتدار
تشنگی **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** فریاد رسیدن شوند باقی **كُلُّكُمْ لَنَا** مانند دردی زیت یا مس که داشته که بیش دهن ایشان
برند **يُشَوُّونَ** بویان کنند و بسوزد رویها را از فرط حرارت **بَنَى الشَّرَابِ** بدر است ممل **وَسَاءَ مَا يَدْعُونَ**
آتش **مِنْ نَفْقَا** بجای بودن **أَنَّ الَّذِينَ سَوَّاهُ** بدستی که آنانکه ایمان آورده اند بخدای و کتاب و رسول او **وَعَمِلُوا**
الْقَالِيَاتِ و بگردن کارها شایسته **أَنَّا لَا نَفْضِغُ** تحقیق ما ضایع نکردیم **أَمْرًا** از آنکس که نیکو است
از روی کردار **أُولَئِكَ** آنکس و مومنان و بسندین کاران **لَهُمْ** مرایشان است **جَنَّاتُ مَقْدُونٍ** بوستانها آفامند
یعنی بهشتها که در آن قیام باشند **عَجْرِي** می رود من **تَحْتِ** **الْأَشْجَارِ** از زیر شاخه ایشان با مرایشان جویا **يَجْلُونَ** بپوشا

بسته شوند **بِهِمَا** در آن بوستانها **بَيْنَ السَّوْدِ** از دستوانها ساخته شد **مِنْ ذَهَبٍ** از زرد زرداد المسیر
از این خبر رضی الله عنه نقل میکند که هر یک از بهشتیان دانسته دستوانه بود یکی از زرد و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و
وَالْيَسُونِ و بهر پوشند **ثِيَابًا** جامها **خَفَافًا** سبب **مِنْ سُنْدُسٍ** از دیبا **وَأَزْوَاجٍ** و دیباها **سَطْرًا**
خورد روی هر یک **مَتَكِينَ** تکیه زدگان باشند **بِهِمَا** در بهشت **عَلَى الْأَرَائِكِ** بر تختها **جَانِبَ عِلَاقَتِ مَقْدُونٍ**
نَعْمَ الثَّوَابُ نیک باد اشیست بهشت و نعم آن **وَحَسَنَتٌ** و نیکوست آن تختها **مِنْ نَفْقَا** تکیه گاه یا نیکوست
بهشت منزل و آرامگاه **وَأَخْرَجَتْ لَهُمْ** و بیدار کن برای مومنان و کافران شلی و آن مثل کدام است **رَجُلَيْنِ** دود
که برادران بودند از بنی اسرائیل که یهودا یا یلیخا او مومنین بود و دیگری قطرس و او کافر بود بهشت هر دینداران
بلریدنشان بر سر رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدین ضیاع و عفار و سماع خانه خرید و مومنین هم را در
وجه خویش و فرزند خویشان و ملاها ایشان بخشیدند که **جَعَلْنَا الْأَحْجَادَ** دادیم برای ایشان یعنی قطرس را **أَحْجَادِينَ**
دو بوستان **مِنْ أَغْنَابٍ** از ناگها **وَأَنكَورٌ** و **حَقْفَانِ** **وَأَخْلَجَ** و معنوف کرد ایندیر آنرا **بِأَنَّهُ** یعنی در خان خنیا کرد اگر دکان
در آورد **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا** و بیدار کرد بر میان آن دو باغ **وَرَمَا** گشت زاری تا آن موضع جامع اوقات و فوکه باشد
كُلَّمَا لَبَسْتَنِ آن دو باغ **أَتَتْ** **أَكْهَمَا** بلا دی میوه و محصول خود را تمام **وَلَمْ تَقْظِمِ** و ستم نکردی یعنی کر نساخ
زِينَةَ شَيْءٍ از میوه و مهر و چیز بی اینی در اخلی است که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باها تمام آمد
وَنَجْرَتَا و روان کرد **مِنْ خِلَافَتِهِمَا** میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایر باشد **وَكَانَ لَهُ** و بود هر کافرا
نَهْرٌ هر میوه یعنی غیر از آنکور و خنیا میوهها دیگر داشت و اختصاص آنها بزرگ جهت قابلیت بوده آورده اند که میوه
عجای شد و جمیع بر برادر نموده از در بهشت توقع مسافر کرد و قطرس و ستم گفت ز من تو برادر بودی من این باغ
و سماع بیدار کردم و علامان و خادمان دارم تو چرا اندک دست و پودیشان حلی یهودا گفت ای برادر تو بدین ماله باغ
دنی خری و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی و من درخت خانه که فخر تو کردی اشتری و من مهر جورا العین
دادم تو غلام و کنیز را جمع کردی و من طلب و لدان و غلمان نمودم قطرس و او را ملاست نهادن آغاز کرد و فرمود که ز تو نقد
بامید نسیه از دست داری و خود را خوار و محتاج کرد ایندی **فَقَالَ** بگو گفت قطرس **لِصَاحِبِهِ** مراد خود
وَهُوَ يَخْجَرُ و او مجادله می کرد با او و می باز میکرد ایندی این میگفت و او جواب میداد که **فَمِثْلُ مَا أَنَا لَكَ مِنْكَ**
من بیشتر از تو **مَا لَكَ** از جهت مال **وَلَقَدْ نَقَرْنَا** و هرگز نترسم از قبل او **وَلَا دُونَ حَشَمٍ** و خدمت یهودا گرفت
وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و در آمد باغ خود **وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ** و حال آنکه ستم کننده بود بسبب عیب و مغایرت بر نفس خود
قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ گفت کان نمیرم **أَنكَ** فانی و نابود کرد این بوستان من **أَبَدًا** هرگز یا مطنه من نیست که
این دنیا سپری شود **وَمَا أَظُنُّ النَّاسَ** و کان نمیرم قیامت را **قَائِمَةً** آیند **وَلَكِنْ زِدُّنِي** و اگر باز کرد ایند شوم من
تو ای دینی بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوی و مرا برانگیرند **لَا أَجِدُ** بخدای که بپایر **خَيْرًا** بهتر از این
بوستانها **مُنْقَلَبًا** بجای باز گشت یعنی استحقاق من مقصی است که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن
داده **قَالَ لَهُ** گفت مر قطرس **لِصَاحِبِهِ** یهودا را **وَهُوَ يَخْجَرُ** و حال آنکه او بدال میکرد با او **أَلَمْ تَرَ** آیا کافر
شدی یا کار بهشت و تو در دران **بِالَّذِي ظَلَمْتَ** با آنکسی که بپایر بر آنکه اصل داده تست یا خود داده اصل تو این **وَأَنْتَ**

از خاک **فَمِنْ نَظْفَقَ مِنْ نَظْفَقِهِ** که ماده نوزدیکت است **سَمَّيْتُ رَجُلًا** پس را است که در مردی رسید و درست
اندام **لَكِنْ** لیکن من بگویم **هُوَ اللَّهُ** اوست خداوند بحق **رَبِّي** پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه **وَلَا اَشْكُرُ**
و این را نمی گردانم **بِرَبِّي اَعْطَا** بخداوند خود هیچ کس را **وَلَا اَكْذِبُكَ** از **دَعْوَتِكَ** مرا چون در آمدی **جَنَّتْ** بیوستان
خود **فَكَتَّ** **مَنْ شَاءَ** الله تکلفی آنچه خدای خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت
اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد رفتی گرداند **لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** نیست قوه هیچ کس را مگر بخدای بایستی که بجز خود
اعتراف کنی و در آن که ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شد مددگاری لطف حضرت باریست **ان تَرَاهَا** اگر می
مرا **اَقْلَمْتُ** کمتر از تو **وَلَا اَوَّلَ** از جهت سال و روز **فَقَسِيَتْ** **رَبِّي** آن تو بی بس شاید که بدی هر روزگار من را بویست
تَحِيَّتُكَ بهتر از بیوستان خود در دینی یاد آخرت بجهت ایمان من **وَبَرَسِلْ** و در فرستند **عَلَيْهَا** بر بیوستان
تو بسبب کفر تو **حَسْبًا** ما صاعقهایی مذبذب **مِنْ السَّمَاءِ** از آسمان **فَتَضَيَّعَ** بس کردی بیوستان تو **وَصَعِيدًا**
رَقْلًا و زمین هاسون بی گیاه که بای بر و بلخزد **اَوْ يَضَعُ** یا بگذرد **اَوْ يَأْتِي** آید **بِوَسْطَانِ** غور **اَوْ** فورده
در زمین **فَلَنْ تَنْتَظِعَ** بی توانی **وَلَهُ** مران آب زمین فرو رفتند **اَطْلُبْ** جستنی یعنی طلب آن آب مقدور تو بود
بس باز آوردن چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه و تعالی آن مومن را راست گردانید و عذاب اهلک و استقام
بدین باغ فرستاد **وَأَحْبَطَ** و فرافکند عذاب الهی **بِمَنْعِهِ** بمنوعه باغ کافور و تیار شد جمیع اشجار و اثمار آن و خواب
گشت هر گیاه که در آن باغ ساخته بود **فَأَصْبَحَ** بس بامداد کرد قطره و آن حال را شاهد نمود **يَقْلِبُ** می گردانید
كُنْهَهُ هر دو کف خود را یعنی از روی حیرت کف بر کف میزد و بشیامی می خورد **عَلَى مَا أَتَقَى** بر آن چیزی که خج کرد
بود **يَنْهَا** در عمارت آن **وَهِيَ** و حال آنکه بیاهاه آن باغ **خَاوِيَةً** افتاده بود **عَلَى عَرْشِهَا** بر سقها خود یعنی
اول سقف ساقط شد و چنان بر روی در افتاد یا چندی که بسته بودند پافتاد آنکه تا کجا بروی فرد آمد و بر هر تندی
چون قطره می شاهد آن عذاب کرد دست بردست میزد **وَقَبُولُ** و می گفت **يَا لَيْتَنِي** کاش من **لَمْ أَفْرِكْ** اینانی که
و شریک نپساختم **رَبِّي اَعْطَا** بپروردگار خود دیگر را تا بیوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد **وَلَمْ تَكُنْ لَهُ**
و نبود من و در **فَلَمْ يَنْصُرْنِي** و هیچ کس یاری دهند در دفع عذاب از باغ او **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بخدای که او بران قادر بود
و او انصر کرد و **مَا كَانَ** و نبود **مُنْقِصًا** یاری دهند مر خود را و انتقام کشند از خدای **هَذَا لَكَ** آنچه یعنی وقت
زوال نماز یاد روز قیامت یا بگویند جز **الْوَكِيلُ** حضرت دادن و یاری کردن در خرابی است و بس **الْحَقُّ** خدای راست گوی
درست کار **هُوَ خَيْرٌ** او بهتر است **ثَوَابًا** از جهت یادش هر روز که بدو امیدوار بود **وَجَزَاءً** و بهتر است
از جهت عاقبت بر بند تر و کار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او صاحب تا ویلات تمیل میکند
و طبع را یعنی کافور و قلب مومن و جنتی را به او و دنیا که مشتمل اند بر اعصاب شهوات و فعل مستلذات و زرع **مَنْ**
بهیمه و در بوالی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و معنی بیان آن جواهر النفس است **وَأَصْرِبُ لَهُمْ** و پدید آید بر آ
جهانیان **شَلَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** مثل زندگانی ایشان درین جهان **كَأَنَّهُمْ** **أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ** مانند گیاه رسته از آبی که فرو
فرستاد بر آنرا از عذاب یا از عذاب **سَامًا** **أَخْلَطَ** بس پایت **بِهِ** بیان آب **يَتَأَنَّ** آن گیاه رسته از زمین و
گرفت و بنشور نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و نرم شد **فَأَصْبَحَ** بس بامداد کرد یعنی روزی دیگر گشت

آن گیاه تازه زیبا **هَشِيمًا** خشک گشته و در هم شکسته **مِثْلًا** به آن که از خشکی و شکستگی **تَذَرُ** **الرَّيَاحُ** بر آید و کند
اورا بادها و ازین بر می کند و به هر طریقی **وَكَا** **اللَّهُ** و هست خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر هر چیز از انشا و افشا
مُقْتَدِرًا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بیکاهی که از آب باران سبز شود و بیاد و بکال رسد و وقت آن در آید که از
نفع گیرند تا که آب باران از او منقطع گردد و خشک و بی فایده ماند بجهت آبی بر زمین و تا زنی که در خوش بر آید همین
نام عزرا عنوان می یابان رسد متعلق اجل در آمد نهال نهاد او را بصورتی فاشک سازد و خوشیها آرزو میابد و فاشی
برده **فَلَيْسَتْ** بهار بر روی دل و زینت نیست **وَلَيْسَ** و جسد که در خون مرگ از بی دوسا و حرب بال و وزند و نخر
و میاهات میگردند و بهر صلی الله علیه و سلم بر آنکه درویش است و بر سر درازد و طعن میزد و نخر بجهت فقر **وَلَا يَلْبُثُونَ**
مال و بران **زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** آرایش زندگانی دنیا اند نه زاده مرگ و توشه معاد چه بماند زلفی عرضند تلف و هدف
زوال خواهد شد **وَالْبَاقِيَ الصَّالِحِينَ** و کارها شایسته بایست که عمر آن ابدال آباد باقی ماند **فَتَحْيِي عَمْدًا** بهتر است
نزدیک پروردگار تو **لَوْ كُنَّا** از جهت یادش **وَجَزَاءً** **مَلَا** و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید بداد
از خود بماند در آخرت باید بعضی از اعمال بر آنکه باقیات الصالحات نمازها بجا بماند و کوفت کلمات خست است اعنی بجان
الله و الحی و الله **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سکا نه لا اله الا الله و استغفر الله
و علی الله علی جمیع الخلق یا سخنان خوش که سبب فرج قلوب گردد یا نیاتی بسندین که موجب قبول اعمال بود یا نیات صالحات
که بحکم حق ستمین الناس سبب خلاصی و دل بر باشد امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات آن عملی است که شوق
بطبع و عرف باشد بلکه خالصا وجه الله بود یا تقیه آن این است بقا مومنین و برود و برود و برود که خلوص
عمل است که رویت از تو برقع شود یعنی عمل از خود نه بینی و ندانی **وَقِيمَ شَيْئًا** و یاد کن روزی که بر این کوه ها را یعنی
از پنج بر یکند و در هوا بر آید **سَارِیةً** و برین نیز **بَارِزَةً** ظاهر شد از زیر کوه ها و مردگان هم برود
زمین آمد **وَحَشَرَ نَافِثًا** و حشر کند هر را یعنی جمع سازد در موقف **قُلْ نَعَادُ مَنْ نَعَادُ مِنْ دُونِ اللَّهِ** از ایشان کی کسی
ناکوه **وَعِزُّوا** و عرض کرده شوند **عَلَى رَبِّكَ** بر حسب آفریدگار تو **صَفَا** ایستاده صف کشیدن و حق بجا نه فرما
لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آنکه آمدید یا نهایی خرم و خشم و مال و مال **كَمَا تَخْلُقْنَا** که همین آنکه آفرید بودیم **ثُمَّ** **أَوَّلَ نَفْثَةٍ** اول
بار که هیچ چیز نداشتند **بَلْ زَعَمْتُمْ** بلکه کان بر دید و بنداشتید **أَنْ لَنْ يَخْلُقَ** آنکه نسا زیم **أَنْكُمْ** بر آید **ثُمَّ** **أَوَّلَ نَفْثَةٍ** و حق
بر آید **أَنْهَارُ** و یاسکانی که موهود بود برای محاسبه این خطاب خاص بر ایشان **بِثَابِ** است **وَوَجَّعَ الْكُتَّابُ** و نهاده شود
نوشته اعمال در دست و اهل حشر را کتبهای کرد و ایشان در میزان **فَتَنِي** **الْجَحِيمِ** بس برین گیاه که در آنرا **أَشْفَقْتَنِي**
ترسان و لرزان گشتن کان **يَا قَوْمِ** از آنچه می کردی کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کردید باشند چون بران مطلع گرد
خوف بریشان ستمی کرد و **وَيَقُولُونَ** و گویند **يَا قَوْمِ** و ای بر ما **إِن هَذَا إِلَّا كُتَّابٌ** چه بوده است این نامه را که
مطلقا **لَا يُغَيِّرُ** و فرغ نداشت **صَحِيحًا** و **لَا كِبْرًا** کما هان جز و بزرگ **إِلَّا أَخْصَا** مگر شمع شده است هم آنرا
و ضبط کرده نگاه داشت **وَجَدُوا** و پدید آمد آنچه کرده اند **خَاضِرًا** و درین آمد **وَلَا يَخْلُقُ** **رَبُّكَ** و ستم
نکند پروردگار تو **أَحَدًا** بر کسی بقصر خسته او یا زبانی سیه او **وَلَا قُلْنَا** **لَا يَخْلُقُ** و یاد کن آنرا که گفتیم
مفرشتگان را که بجهت کشند **لَا دَمَ** مرادم را **فَتَجِدُوا** بس بجهت کردند هم **إِلَّا أَلَيْسَ** مگر الیس **كَانَ** بود **مِنْ لَيْتَنِي**

او از آن پند بر گیرد آورده اند که موسی علی الصلوٰه والسلام بعد از هلاک فرعون بنی اسرائیل را جمع کرده
خطبه خواند که فغان از ستمان برآمد و هر درادی آن کلمات و تامل در معانی و حقایق آن سخن بشنید و بزرگوار عظمای قی
گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین از تو و اقامت موسی علیه السلام فرمود که عید آمد در ده عالم از خود و نام تو و
گویند در ضمیر میار کش این صورت کن نشستی که بدان تلفظ فرماید حق سبحانه و تعالی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بین
که اخضا می داده ایم او را بعلر خاص بر روی یکی از خواص خود تلمیذ وی و با خود ماهی بریان همراه بود که او توان بداند راه
خواهد نمود موسی علیه السلام غصه فرموده روی برآورد و **وَلَا قَالَ مُوسَى** و یاد کردی ای محمد صلی الله علیه و آله چون گفت
علیه السلام **لَقَبْتُ** من خادم خود یعنی پوشش بن نون که بطلب خضر علیه السلام **لَا أَنْتَ** همیشه خواهم رفت **حَتَّى**
أَبْلُغَ تا برسیم **مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ** مجمع بحرین که مکان اوس و اوسلتی بحر فارس و روم بود و گویند آن موضع از افریقیه بود
و در زاد المسیر آورده که طایفه مغرب آورده و در بند شروان نیز گفته اند از قصه موسی علیه السلام فرمود که مردم بیرون
تا برسیم منزل او **وَأَمَّا خُضْرًا** تا برسیم و زمان دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیم وجه روی از سفر می نامی **نَظَرُ**
دست از طلب دارم تا کام من برآید ای پوشش تو باین موافقت میمانی در طلب این بند صالح پوشش فرمود که آری او
موافقت می نماید و رفاقت ترا مقصدم می شمارم خوش آوری که او را که هر چه جانی باشد بین پوشش تهی جزایان و ماهی بریا
بود داشته با اتفاق موسی علیه السلام روا شد **فَلَمَّا بَلَغَا** بی آنکه کام که برسیدند **مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ** مجمع که میان دو
دریست آنجا بر خیزد که بر کنار چشمه بود بنشیند و موسی علیه السلام بخواب رفت و پوشش در آن آب وضو ساخت
و قطره از دست وی بران ماهی بریان جکیده الحال زند شده روی برآورد و پوشش بگریخت و موسی از خواب
در آمد و شخص حال پوشش و ماهی نامیده روی برآورد و نهاد و از غایت بجهل سفر **فَتَسَاءَلَا عَنْهُمَا** فراموش کردند ماهی
خود **فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ** بی فکر رفت ماهی را خورد در **الْبَحْرِ** در دنیا **سَبِيلًا** مثل سردابه که در آن توان رفت
هر جا ماهی میرفت آب بالای آن چون طاقی مرتفع می شد از زمین خشک می شد **فَلَمَّا جَاوَزَا** پس وقتی که در گذشتند
از مجمع البحرین **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **لَقَبْتُ** مر جوامع خود یعنی پوشش را که وقت حاجت شد **إِنَّمَا عَلَّمَنَا** یا
طعام حاجت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم و دی بر آسایم **لَقَدْ لَقَبْتَنَا** هر آنکه دیدیم **فَتَسَاءَلَا** ازین سفر
کرد بر **نَصَبًا** تزیین و معنی چون پوشش سفر پیش آورد قصه ماهی پادش آمد **قَالَ** گفت آیا دیدی یعنی خبر داری
إِذَا قَرَّبْنَا إِلَى الْفُجُورِ چون جای گرفته بود بر بران صخره بر کنار چشمه **قَالَ** بی بدرستی که من **نَسِيتُ الْخُوتَ** فراموش
کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو بگویم **وَمَا أَنْتَ بِإِنْسَانٍ** و فراموش نکردی من ذکر او را **إِلَّا الشَّيْطَانُ** مگر شیطان که مرا
مشغول ساخت **أَنْ أَذْكَرُ** از آنکه یاد دهم ترا **وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ** و رفت ماهی خود را **فِي الْبَحْرِ** در دریا **عَجَبًا** راهی عجیب
هر جا میرفت راه فراخ پیدا می شد و زمین نیز خشک می شد **قَالَ** گفت موسی علیه السلام **ذَلِكَ** این قصه ماهی است
مَا كُنَّا نَبْغُ آنچه بود بر کسی طلبیدیم چه حق سبحانه و تعالی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که طلب
قَارُونَ پس از کشند **عَلَى أَثَارِهِمَا** بر نشانه ها قدم خود **فَصَصَا** زنی رفتی تا رسیدند بدان موضع که ماهی
بر دیار آمد بود راهی دیدند کشاده و خشک بدان در آمدند **فَوَجَدَا** بی یافتند **عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا** بنده
از بندگان که بعضی غایب **أَتَيْنَاهُ** داده ایم او را **رَحْمَةً** بخششی **مِنْ عَذَابِنَا** از عذاب ما که آن را میست و نبوی

بفوی که او را پند برداشتند یا طول هر مذهب آنها که بدین وقت اقبال نیستند **وَعَلَّمَنَاهُ** و پیامو خیم او را **فِي الْبَحْرِ**
از نزدیک ما علی که خاص است با او کسی آنرا انداخته و در حقایق سلی از ذوالنون مصری رحمه الله نقل می نماید
که علم را می آست که حکم کنند بر خلق بواقع توفیق و خیر از آنکه علم است که حاصل شود بی واسطه کس
و توفیق حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند این علم محقق است از یافته سخن گوید در قوت حاکم از سلطان
العلوین قدس سره نقل می کند که با جمعی دانشمندان می گفته اند که هر طریقی که میسازد میت و اخرا را علم الحق الی الذی
لا یبوت قطعی کشتی که نقل روید یکدم است کشتی که عشق روید خست کشتی که کل و دگر در دنیا
کشتی که کل و دگر در دنیا کشتی که علم چون بر دل زدی باری بود علم چون بر کل زدی باری شود آورده اند که چون ماهی
رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود در سر کشید موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی جل آورده گفت
تو کیستی گفت من موسی ام بنی اسرائیل حق تعالی فرمود که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی
گویند پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفت آنکه رسولی باید که اعلم باشد از منیل الیهم در آنچه بداند
آورده از اصول و فروع دین و هر چه نه ازین قبیل باشد تعلیم آن منافی نبوت نیست و نکته آخر علم با نور دنیا که
موسس این قول است **قَالَ لَهُ مُوسَى** گفت موسی من خضر را بلیها السلام **هَلْ أَتَيْتَكَ** آیا بی روی کنه تو را **فِي الْبَحْرِ**
بر شرط بیاموزی **فَرَأَى عِلْمَ** از آنچه تو آموخته اند **رُشْدًا** علی که سنی برد شد باشد یعنی اصابت خیر **قَالَ**
أَنْتَ گفت خضر بدرستی که تو **لَنْ تَنْتَظِرَ** نمی توانی صبر **بِأَنْ** باین شکایای کردن موسی علیه السلام گفت چرا
صبر نتوان کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو ظاهر است شاید ازین علم یاد شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته
نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و بران صبر کردن نتوانی **وَكَيْفَ تَصْبِرُ** چگونه صبر کنی **عَلَى مَا لَمْ يَحِطْ** بر آنچه نمی
که احاطه نموده **بِمَا** با آنچه خبر **خَبَرٌ** از روی دانش یعنی علم تو باین رسید **قَالَ سَتَجِدُنِي** گفت موسی علیه السلام
زود باشد که یا بی **وَاللَّهِ** الله صبر کنند بر آنچه از تو بدین **وَلَا أَجِدُ** و نا توانی بکنم **أَنْتَ** تو را در هیچ امری
قَالَ گفت خضر که ای موسی **فَإِنْ أَتَيْتَنِي** پس اگر بی روی کنی **فَلَا تَسْأَلَنِي** پس من پس مرا عن شیخ از آن
که منکر باشد وجه صحت آن را می بینی امتناع بسوال کن **حَتَّى** **أَخْبِرَ** **لَكَ** تا من تو سازم برای تو **مِنْهُ** از آنچه
ذَكَرَا میانی که تو دریایی موسی علیه السلام قبول فرمود و ماهی روی برآورد و پوشش از عقب ایشان بر
فَاتَّطَلَعَا پس میروفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استعلامی کردید در آن نمودند ملاحان
در لول یعنی نشاندند و در آن خضر را شناخته تبعظیم بکشتی در آوردند **حَتَّى** **إِذَا رَكِبَا** تا چون نشیندند
فِي السَّفِينَةِ در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تیری برداشت و بهمان از قوم **خَرَقَهَا** سوراخ کرد کشتی
قَالَ خَرَقَهَا گفت موسی یا سوراخ کردی کشتی را **فَتَرَقَّ** **أَهْلُهَا** تا غرق گردانی اهل کشتی را **عَجَبًا** سوراخ
سبب دخول آبست در آن و دخول آب موجب غرق شد **سَفِينَهُ** **لَقَدْ جِئْتَ** بدرستی که آوردی **شَيْئًا** **أَمْرًا**
چیزی شکست و شنیع و بر دل آن **قَالَ لَهُ أَفَلَا** گفت خضر که آیا ندانستی که تو **لَنْ تَنْتَظِرَ** نمی توانی صبر
صَبْرًا **بِأَنْ** باین صبر کردن **قَالَ** گفت موسی که آن سخن از خاطر من رفت بود **لَا تَوَالِطَنِي** مواخذه مکن مرا **بِأَنْ** باین
با آنچه فراموش کردم **وَلَا تَرْهَقْنِي** و در رسان مرا **مِنْ** **أَمْرٍ** از کار من **عَشْرًا** و شواری یعنی بر من سخت فرمای و این

سکندر روی بوده و در نبوت و اخلاق کرده اند **قل بگوای محمد سائو اهلکم** زود باشد که بخواند بر شما
منه و کرا از و خبری و بیانی **انا انکجا** در رسی که ماسکوک کرد بر بعضی دست رس داد بر **که** مرور با استیلا
الارض در زمین و **اتیناه** و عطا کرد بر او **من کل شیء** از هر چیزی که خلق بدو محتاج بودند یا از آنچه
سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها یا عمارت یا اعدا یا دایر او را از هر چیزی که می خواست **سببا** مست
آویزی که بدان سبب او را جری میسر شد آورده اند که حق سبحانه و تعالی را سخر او کرد ایند و در زاد المسیر گوید
که صاحب بفرمان او گرد تا بر و سوار شد هر جا که خواست میرفت روزی از روم بیرون آمد و مصر را سخر ساخت
و باز بفرمان او گردید و بر ایشان غالب شد عزم مغرب کرده **فانبع سببا** پس از این در رفت سببی را که بفرمان او
رفت و آن سبب قوسل بسته میرفت **حقا ابلغ** تا چون رسید **مغرب الشمس** بجای فرو رفتن آفتاب یعنی تمام
عمارت در جانب مغرب **و جد هات** آفتاب را برای الهی که **تغرب** فرو میرفت **فی عین حیسه** در چشمه آب گرم
و بعضی حنثی خوانند یعنی چشمه آب مکرر لای آینه **و جد عتدها** و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط
غربی **قومها** گروهی را که ناسک کویند و ایشان قومی بودند بت برست سببی چشمه سرخ موی تا و با هیبت
لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت جانوران آبی **قلنا یا ذا القرنین** که ای ذو القرنین
این را اگر او نبوده باشد بوحی است و اگر نبوده باشد با الهام یا بر لسان پیغمبر زمان او و بر هر تقدیر سخن آنست
که **اما ان تعذب** یا آنست که عذاب می کنی این قوم را یعنی می کنی اگر ایمان نیاورند **اما ان تخلدوا** آنکه فراموشی کردی
فیه در باب ایشان **حسنا** نیکی اگر بگویند **قال** گفت ذو القرنین **انا من ظلمه** اما کسی که ستم کند یعنی
بر کفر خود ثابت باشد **فستوف تعذب** به بس زود باشد که عذاب کنی یعنی من و هر که با من است بکشیم او را و
عذاب دنیا است **فترد** پس باز گشته شود **الی ربه** بسوی جزا و پورکار خود در قیامت **فيعذب** پس
عذاب کند خدای او را **عذابا نارا** عذاب آبی و منکر که مثل او معهود نباشد **اما من امن** و اما هر که بگوید
و عمل صالحا و عمل کند شایسته یعنی بر مقتضای ایمان **قله** پس مرور است در هر دو سرای **جزا للمنتقی**
با دایر نیکی **و ستقول له** و زود باشد که بگویم مرور **من ائمتنا** از فرمان ما یعنی از آنچه ما فرماییم **نسر**
کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک کاشت تا بگویند و در حق ایشان در آمدند و
خواستند بوی ایمان آورند **ثم انبع سببا** پس یکی باره از او در آمد بسوی را که بشرق تواند رفت و قوم ناسک را
با خود برده لشکر نور را از پیش روین کرده مسلک ظلمت را از عقب برداشت و بجانب جنوب متوجه شد قوم ها و باری
که در نظر این بودند سخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بفرمان **حقا ابلغ** تا چون رسید
مطلع الشمس بجای بر آمدن آفتاب یعنی وضعی که مبداء عمارت است از جانب شرق **فجد هات** یافت آفتاب را که
با مراد **نطلع** بر آید و شعله او می افتد **علی قوم** بر گروهی که **لم یعمل** نکرده اند و بریدند **لهم** برای
ایشان **من دونه** از دونه آفتاب در وقت طلوع **سرا** پوششی از لباس دنیا که میان ایشان و آفتاب حایل باشد
چرا ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز نماند که فی داشت از غایت نری و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی
بسر ابعاد آمد زنی تا وقتی که ارتفاع بدن برقی و از سمت راست ایشان دو کشتی از زیر زمین بیرون آمد ماهی

گرفتند و بافتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودند **كذلك** بجهان کرد اسکندر با ایشان
که با اهل مغرب کرد یام جانان باغ سبب کرد و بجانب قطر ایسروان شد و بقوی رسید که ایشان را تاویل گویند
و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل **و قل احطنا** و بد رسی که ما احاطه داشتیم **بما لدیه** آنچه نزدیک
او بود **و خبرا** از روی آگاهی یعنی لشکر ها و اوقات حرب و اسباب جهالتی که بر وجه جمع شدن بود بهمه محیط
بود و بر مجموع داد انستیم **فرا انبع** پس اسکندر از او در آمد **سببا** واهی و طریق دیگر را از مشرق
بشمال **حقا ابلغ** تا چون رسید در نقطه ارض ترک **بني السدین** میان دو کوه که از بس آنها زمین
یا جوی و یا جوی است **و جبلین دونهما** یافت در پیش آن دو کوه **وق ما** گروهی با هیبتها عجیب و شکله
غریب **لا یکان دونه** نزدیک نبودند از کمی فطمت که **بقفون** **وق** در هر یک مانند غنی را و کسی نیز از لشکر ذو
القرنین سخن ایشان را در می یافت **قالوا یا ذا القرنین** گفتند یعنی هر چه ایشان گفت ای ذو القرنین **ان باجج**
وما جوج بد رسی که یا جوج و یا جوج **مفسدون** تیار کنندگانند **فی الارض** در زمینها هر که که از بس
این کوهها بیرون می آیند از کجاء آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک بود یا خورد بیرون و تمام افعام مارا می کشند و بخورند
و اگر چهار پدیان نیافتند آذوقه از بعضی آن بکار میبرند و ایشان از قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در غیر
المان آورده که آدم را علیه السلام احلام افتاد سخن او بجا آورد شد آدم علی نبینا و علی الصلوة و السلام از آن حال
اند و هناك گشت و حق تعالی این دو قوم را از آن خال آلوده یعنی ابو البشر پیاورد و بقول کسی که گوید انیا عظم نمی شود
این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند و از منضمی که کم الله تعالی وجهه جنتی آمد است
که قامت بعضی از ایشان بقدر شریست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمد که صفی از ایشان بر مثال شجر ازین
و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بیست و دو صنفی را طول و عرض ساویدست و صنفی آنست که ازین کوش
فراش و از دیگری لحاف سازند و در صفت ایشان گفته اند **نظم** بکناه جشی سکی جیفه جوی
بگویش دراز از خرن برده کوی نه شری و نه نیش در نواز دران چشم کوتاه و گوش دراز بهنگام خفتن بخسبند سیر
بگویش بالا و در دیگری بویژ شکی بر شکی جی بر و ایشان کشان ریش تانیز و انوشان بر روی آمد اشکشان چون کوه
شام بهی با خود و گردن دراز جو بوزنیکن آمد در وجوده شمره زرد و رخسرخ و دیده بکودند ازین جز خوار و خرم
نیویدی که تا نژاد هر از القصة آنکوه با سکر گفته اند ازین قوم بندگان آمد ایم **فهل یعمل** پس آیا بکنند
یعنی مقرر سازیم **لک** برای تو و از میان الهای خود بیرون آیم **حقا** مژدی **علی ان یعمل** بر شرط آنکه کنی
یتینا و **یتیم** میان ما و میان ایشان **سدا** بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن **قال** گفت اسکندر
ما کنی آنچه دست در داده مرا **و فی** آفریدگار من **تخیر** بهتر است از آنچه شای خواهد که من
دهید **فایمنونی** پس بر آید و دهید **بقوم** بر توانایی یعنی مردان توانا یا چیزی که بدان قوت یا بر درین کار
اجعل تا بکنم **یتیم** میان شما و ایشان **ردما** بجای بحث که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد **اتونی**
بیارید بر آن **زیر الحید** قطعه های آهن منقوست که فرمود ناخشته از آهن بساختند
مغان دردی با جانان زدند هر روز و شب خشت آهن زدند آنکه حکم کرد که میان دو کوه را که چهار هزار و نیم

که ومن بوقت الحکمة فقد اوتی خبر اکثیر از نعم محل آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره
می خوانید و ما اوتینم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه درین آیت فرمود که علم حق
فعلی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی که از کوی تواند بود و منظم علم از بحر علم قطره است
و چون خورشید است و اینها ذره است. هر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود **قل یقولی محمد انما**
انا بشر عجزت فیه کسین آدم **مثلا کفر** مانند شما و دعوی احاطه بعلوم الهی نمی کنم این مقدار هست
که بواسطه جبریل **یوحی الی** و وحی کرده می شود بن **انما الهکم** جزیر نیست که معبود شما **الله واحد** معبود
یکاست و شرک **فمن کان یشک** پس هر که امید میدارد **لقاء ربیه** دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که
بترسد از سید بن حق و باز گشتن بدو و روز سخت **فلیقل** پس باید که بکند **علا صالحا** کرداری شایسته و
بسندیدن خدای در عرصات او آورده که عمل صالح متابعت پیغمبران است و سلوک صالح سنت ایشان بظواهر که ترک دنیا و دنیا
فقر و دوا لم عبودیت است و بهر باطن که ویرانست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیدن ایشان از شاهد ماسوی بر
و جز مشاهده حضرت مولی نشود. کما قال ازاع البصر و ما لطفی **بیت** روی از همه ناقص و سویی نو کردم
چشم از هر برستم و دیدم تو دیدم. آورده اند که خدای بن زهر عالمی رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا کند اما چون کسی بران مطلع شد خوش دل میگردم حضرت فرمود
که خدای عملی را که غیر از این شرک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق بحق پیغمبر خود را فرستاد **ولا یشک**
و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیارد و اینها سازد **ربیعیا ذوقه** در برستن پروردگار خود **احل** احلی
یعنی بریا و تصنع عمل نکند که یا شرک اصغر است عیبا که کنند عمل خود را الله بن الیا و غنصره بر من و قیوم الزلال

و رایتی است که ملک الموت از کثرت طاعت در پیش علی السلام مشتاق و دیر روی شد و بام حق سبحانه و تعالی آمد
او را در یافت و باذن الهی بالقرآن در پیش علی السلام جانفش داشت و باز حق سبحانه و تعالی بوی داده و بر آسمان برد و در
بدونموده از اینجا بهشت رفت دیگر پروزیامد **اولئك** آنکه و انبیا که مذکور شدند از ذکر یا نادری علی
السلام **الَّذِينَ انعم الله** آنانکه انعام کرد خدای **عليهم** بر ایشان با انواع نعم دنییه و دنیویه و اصناف
مواهب و مزی و موهبت **من الجنة** از بهشت بران وصول است یعنی آنان بغير امتداد **ذرية آدم** از ذریه
آدم که ادریس است و اقی ایشان **و من خلقت** و از ذریه آنها که برداشتم ایشان از در کشتی **مع نوح** با نوح علیه
السلام و آنها غری در سین **ذرية ابراهيم** و از فرزندان ابراهیم علیه السلام **و ايسا ايل** و از ذریه یعقوب علیه السلام
و من خلقت و از جمیع آنها که راه نمود بر حق ایشان را **واجبت** و برگزید ایشان را از میان مردمان بنو
ادان از ذریه **عليهم** چون خوانند شود بر ایشان **آيات الرحمن** آیههای در کتب منزله **نحروا** بروی در اوقاتند
مجتدا در حالتی که بجهنم کنندگان بودند در خطای **و بكتبا** و گردیدگان از خوفی که بر ایشان را باستانع تلاوت
کلام ربانی تسبیح خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانند و بگویند و اگر خوانند خود را با تکلف بگویند و در این
صالح مری و صبر انده نموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت علی علیه السلام خواندم فرمود که یا صالح هذه القران
فان الکلام دوست مهم شوق است چون آنش شوق در کانون دل برافروخته گردد از دیدن آب حرم ریختن گیرد
و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول تری اعمهم تغیر من الله مع بیت **لور** خدایان بنده را بشنای تا شاد دل و زیاده اندی
اشک کلان از بهر باران خلق که هر است و اشک بنده از خلق **ابن** بنده است از جلال کلام الهی و حضرت شیخ قدس
س این سخن را که بجهنم تلاوت آیات رحمتی و قوی بیدار بود انعام عالم گفته و کرد که مستمع و بویست آنرا که بر هیچ
و سر رسید از درجه رحمت رحمانیت و غنای لطف و در افتست و موجب بهشت و سعادت است و طریقت نه اند و نه
خلق من بعدهم پس در رسیدند از ایشان **خلق** فرزندان که از فرط غفلت **افغوا الصلوات** فرمودند که از
راستی ترک کردند **و انشعروا** و در روی نمودند از راه نفس و از انواع معاصی چون شر و خمر و زنا و
آن **فمنهم** پس از آنکه بهشت **غیا** پس از آنکه با بندگان کاری یا عذاب و زیان و کوبندگی جاهلیت
در روز که اهل دوزخ از عذاب اهل آن بخوابند و بیدار و بویست وادی است در جهنم آتش او نیز تر و عذاب او
بهر که می نماز و نماز و نماز آنرا در روز و در اینجا **الان** مگر آنکه باز گشته باشد از معصیت **و ان** و این
آورده باشد بدل و زبان **و عمل صالحا** و کرده باشد کردارهای شایسته **فاولئك** پس آنکه و نایب و مومنین
و خلون الجنة در آورده شوند و حصص فعل معلوم خوانند و چون در آمده بهشت **ولا يظلمون** و ستم دیده
نشوند **شيئا** چیزی از یادش یعنی از مرد ایشان چیزی که نکند و آنچه بهشت باشد که ایشان را در آنجا
معدن بوستانهای اقامت **التي وعد الرحمن** آنها که وعده داده است خدای بدان **عباده** بندگان خود را
بالغيب بپوشیده یعنی وعده داد ایشان را به بهشت و آن از ایشان بپوشیده است و غایب است ایشان از آن
غایبند چون وعده است از آن حیثیت بالکلیت **ان** بدستی که او است **و فعل ما يترا** و عمل کرد
آیند یعنی موعود و آنکه بهشت آمد نیست و مومنین در آن رسیدنی **لا يسمعون** نشنوند بهشتیان **فيها**

در آن بهشت **النعيم** سخن پیورده و بپناه **الاسلام** لیکن شوقند سلام از خدای یا از ملائکه یا از یکی که **و لهم**
و مرایشان را بود **و زعمهم** روزی ایشان از نعم بهشتی **فيها** در بهشت **نكوة** بامداد و **عشيتا** و شبانگاه
بمقدار طریق روز ایشان از نعمتهای بهشت خوراند چنانچه عادت متعارف است که روزی و نوبت طعام خوردند
یا مراد دوام روز باشد و نوبتی آن و در بهشت اگر چه شب و روز نبود اما ملائکه باشد که بر آن نوبت را لیل و نهار ایشان
و در عین الحالی آورده که زمان لیل بفرموده داشتی بوده و بستی درها معلوم شود و زمان نهار رخصت و بفتح ابواب
و در تبیان آورده که در زمان لیل کثیران بهشت خدمت کنند و زمان را و اوقات نهار خلل و ولان **تلك الجنة**
التي وعدك آن بهشتی که ذکر کردی آنست که ما میراث بدیهی **من عبادنا** از بندگان ما **من كان تقيا** هر که تقی
باشد آورده اند که حضرت رسالت علی علیه السلام از اصحاب کعب و ذوالفرقان و روح سوال کردند فرمود که فردا
بیاید تا جواب دهم و استنا کرد پانزده یاد و از ده یا بیست و پنج روز جزای علی علیه السلام و حق فرمود و در حضرت
رسول علی علیه السلام بعد از نزول و بی با او گفت در آمدی من منتظر بودم بجزای علی علیه السلام جواب داد و قول او در قرآن
است **وما تترك** و فرمودی آسمان فرشتگان **الا باقر و بك** مگر بقران و دستوری برورد کار تو **له** مروت است
ما بين يدينا آنچه از پیش ما است از کارهای آیند **و ما خلقنا** و آنچه از پیش ما است از کارهای آیند **و ما بين يدينا**
و آنچه در میان ما کن است یعنی در حال پام و راست حکم در آیند آفرینش ما و انما آجال ما و آنچه در میان
حیات ما هست **و ما كان** و نیست و نبود و نخواهد بود **و بك نسيا** برورد کار تو فرمودی کارهای آیند و آنچه در میان
است هر که که خواهد ما را بفرستد **و السماوات و الارض** او است آفریدگار آسمان و زمین **و ما بين يدينا** و آنچه در میان
ایشانست پس آفریننده ارض و سما و پروردن اهالی آن نشاید که فراموش کار بود **فاعبدوه** پس او را پرستش کن **و اعظموا**
و شکیا باش **لما دونه** مریستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرد بر عبادت خود ثابت باش و بر ابطا
و عی دلتش مشو **و اعظموا له عبيدا** بپایندگی خدا را مانند کسی که او را اله قرار گفت پیام نایب یعنی بپایندگی کسی
اهنام بوده باشد یکی از آثار سلطنت الهی آن بوده که هیچکس از اهل شرک عبود خود را الهه نکند بلکه آلهی گفتند
احدیت و غیرت الوهیت این اسم سالی را از تصرف کفار در آن و تمییز بدان در حصص اهل محفوط داشت و زبان
اهل ایمان را در حق و محبت و سر او را بکنار آن نام نایب جاری کرد آیند **فقط** الله الله جده طرفه نام است این
خز دل و در جان تمام است این **من** پس بود نزد صاحب حق **حسبا** که او این دعوی **و يقول الانسان** و میگوید انسان
یعنی در میان انسان میگوید یا الی و خلق استخوانهای بدن شده و بپوشیده است و میگوید **ان الله امايت** آیهی است
بیم من **سوف اخرج** هر آینه بیرون آورده شوم از خاک **حيثا** و زند یعنی چگونه تواند بود که مرده زند شود و از خاک
بیرون آید یکی چنانچه در جواب میفرماید که **اولا** **لا ينكح الانسان انثى** ایندیشد و یاد نمیکند آدمی **انا خلقناه** آنکه
یا فرموده ما اولاد **من قبل** پیش ازین **و لم نك شيئا** و نبود چیزی بلکه مد صرف بود و باید که مذکور کرد این معنی را
که ایجاد معدوم شکست نیست از جمیع مواد بعد از آن **فوق ذلك** پس بجز پروردگار تو که بعد از قیام قیامت
لنخترنهم هر آینه حشر کن ایشان را یعنی کافران را **و الشياطين** بادیوان یعنی فرنا از شیاطین که در دینش آشفته
باشند هر یکی را با قرین او در یک سلسله مقید سازند **لنخترنهم** پس حاضر کرد ایشان را و گفته همه آدمیان را

ایشان کرد ایندی **نازهرا** از ایشان چنانند ایشانرا احبایند فی بعضی تخمین میکنند ایشانرا بر معاصی و
 از جای می برند بتسویلات و سوا و **فلا یجزل علیهم** پس مشتاق بر ایشان یعنی بهر باب ایشان فحشاءهای
انما اعد لهم عذابا پس بر نیست که جزای این منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقر شد **یوم** یاد کن
 روزی که ما **عشر المتقین** فراهم آریم بر همین کارانرا و جمع کنیم **لا الا حسن** بسوی بهشت خدای
 بخشایند **وقد اعدوا** که سواران باشند بر ناخهای بهشت یعنی ایشانرا سواره بهشت برند چنان
 وافر از ابر درگاه ملوک می برند امام قشیری قدس می فرموده که بعضی بر نجای طاعات و عبادت باشند و قوی
 بر من اگر هم نیات آنکه بر من کتب طاعات باشند بهشت جویانند ایشانرا بر وضه جان برند و ایشان که
 بر نجای بهشت باشند خدای طلبانند ایشانرا بر قرب و محبت در کشف الاسرار آورده که مشاهد نبوی
 در نوح بود و در ویشی در پیش وی ایستاده دعا میکرد که خدا یا بر و رحمت کن و بهشت او را اگر است کن مشاهد
 بانکه بر وی زد که ای خدای من سالت تا بهشت را با شرف و عرف و حور و قصور بر من جلوه میدهند و من کن
 چشم من بر و نیکنده ام اکنون که بدرگاه قرب میروم زحمت خود آورده و برای من بهشت و جنة بنویس ای بهشت
 باغ خود و من را برای دیدنش بیاور ای حیال من روضه جنت چه کار آید **ان تسوق الحمرین** و بر اینم کار **ان الی**
جنت بسوی دوزخ جانم بهایم را رانند **وردا** تشنگان یا یادگان یا تنهائماندگان **لا یجلی کون**
الشفاعة نتوانند و نیابند و مستحق و نه بجز در خواست هیچ شفعی **لا الا من اتخذ** مگر کسی را که فاکر باشد
عند الرحمن نزدیک خدای **عند** بیانی برای شفاعت و آن همان توحید است یا عمل صالح یا آنکه کسی نتواند
 کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد **وقالوا** و گفتند کفار بنی مکه و یهود و نصاری از وی
 جهل که **اتخذ الرحمن** فرافکت خدای **ولدا** فرزندی یعنی ملنکه و عیسی و عزیر علیه السلام بگوید می در ایشان
لقد جئتموهم بدستی که آوردید **شیئا** **اذا** چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بد بانه **تکاد السموات** نزدیک
 شد که آسمانها **تنفطرن** شکافته شوند **منها** از غفلت آن سخن **وتنشق الارض** و بلرزد و زمین و **وتنزع**
الجبال و بپند کوهها **هدها** و بشکند شکستی یعنی باره باره کردد **ان دعوا** از آنکه خوانند **للرحمن وللا**
 من خدا بر او زنده **وما ینبی الی الرحمن ان یخلف ولدا** و نسزد اینکه فرای خدای فرزند چه اتخاذ و ولد مقتضای محبت
 زیرا که ولد از جنس والد باید و خدای تعالی از جناس من است یا بیفای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و من
 و الفت با ایشان و استظهار و نری از ایشان **ان کل من فی السموات و الارض** نیست هر که در آسمانها و زمین
 است **الا انی الرحمن** مگر آیند در قیامت بسوی خدای **عند** در حالتی که بده باشد **لقد اخصیهم** بدرستی
 که هر را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند **وعدههم**
 و شده است **الخاص و افعال** ایشانرا **عند** **الکرم** در **و کلههم** و همه ایشان **اتیه** آیند گمانند وی **یوم القيمة**
 روز استخیر **فرذا** تنهای اتباع و انصار **ان الذین استخروا** بدستی آنکه بگویند **و یصلوا الصالحات** و گویند
 عملهای پسندیده **سیتجعل لهم الرحمن** زود باشد که بدیدند برای ایشان خدای **وذا** گویند در دلهای خلق
 یعنی محبت ایشان در دلهای آنکه در اسباب و وسایط آن و در حدیث آمد که چون حق تعالی بین رادوست دارد و با

علیه السلام گویند که من فلا نراد و دست می دارم تو هر از و راد و دست دار جبرئیل علیه السلام او را دست گیر و من
 خدا کند در میان اهل آسمان و زمین که حق تعالی فلا نراد و دست میدارد شما نیز او را دست دارید پس آسمانها او را
 دوست دارند انکه محبت او را وضع کنند در زمین نازنینان نیز او را دوست گیرند **فاما یسئرون** پس
 جز این نیست که آسمان گردانند و از آنرا بانه منزل ساخته **ایر لیسانک** بر زبان تو یعنی بخت عرب یا خواندن
 آن بر زبان تو آسان کرده **ایر لیستتر** تا شده **بهم** **المتقین** بدو بر همین کارانرا که از شمول اجتناب نموده اند
وتنذیرهم و بیم کنی بآن **فما لذلک** و کوهی سینه کاران سخت خصومت را **و که اهل کتب** و جده هلاک
 کرد **فما یسئرون** بیش از قوم تو **قرنی** از اهل زمان یعنی در هر فرقی از ایشان که از اهل کتب رسانید **یرسل**
تخشی هیچ می بادی و بی **نهم** از آن هلاک شدگان **بی اهل کتب** **لا اوتیهم** یا میشنوی بر ایشان را
رکرا آواز بوشید یعنی چون عذاب مبادیشان فر و آمد ستاصل شدند از ایشان شخصی باقی ماند که کسی
 بیند و آواز برای کسی که ان بشنود بلکه و کل **ایر لیسانک** کدام در ساخته و هر را بدست فدا در دام خول و نیان از انکه ان
 لم یخلقوا **ایر لیسانک** کوننا از سخن آن تا جداره سوختیم **شما** **کایموی** نکال شد و خول

سورة طه

طه در هیچ یک از حروف مجاری سوره این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانستند
 گویند اسطر قراست یا اسم سوره یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جوی بر آنکه اسمی است از اسماء
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنانچه منزل و مدبر بر منادی باشد حرف غدا از حروف یا اشارت بدوام آخرت
 که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بر شرف یا طاهر از نوب و هادی بر حرف عالم الغیوب یا طهارت دل
 اوست از غیور حق و هدایت او بر حق و در حقایق علی آورده که طه اشارت با آنکه می کرده شد نقوش از صفی سر محوری
 صلی الله علیه و سلم و هادی بر نیت از آنکه هدایت یافت بر غیر مگر بر مری و بقول بعضی این دو حرف منقسم به ابدال
 و هر یک اشارت بخیری در بینان گویند قسم بطول و هدایت الهیت یا بطیبت بالذات و همت عالی حضرت رسالت
 و در تفسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل کرده که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم
 که طه تعالی و بطهر که نظیر او بقولی بطوری و هادی که اشارت بخت و ناز باشد و در زاد المسیر آورده که طه طیب است
 و هادی که وید بر دو حرف محترم قمر واد میکند یا طاهر از نوب و هادی که طهر از نوب یا طهر از نوب یا طهر از نوب
 نیران قوی بر آنکه این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است باز او یا بر جلالت که یا حبشه یا نبطیه
 یا سر یا نبیه که اقبل از السفاهه طاهراتی خلاصم و دیگری گفته هفت بطاهراتی الفتنال فیم تحب و برین قول زیاد
 حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و سلم و در بعضی تفاسیر هست که طه محبت حبل باشد و هادی و مجموع چهارده
 باشد و غلبه آنست که ماه را بر نیت در چهاردهم حاصل میشود پس در ضمن این خطاب مندرج است کای ما شب
 چهارده و منادی حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و بدین اشارت کمال می تابد جامعیت حضرت کمالی فی الخیر

کامکار

ای موسی خواجه و نعلی از جهت استیضای موسی علیه السلام در حقیت باوی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست
استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا بحجاب بینی **تاک** گفت موسی علیه السلام **هی عَصَا** ای عسلی من است
و آن عصا از جیب مورد بهشت بود طول او ده کوسه و او شاخه و در زیر او ستانی نشان و نمایش خلقت بود باینکه
از آدم علی نبیا و علیه السلام میراث بشعوب علیه السلام بود و از موسی علیه السلام رسید القصه جواب داد و جهت
تقدار دهنم ربانی برای او افزود و گفت **اَنْتَ وَ عَلِيَّاهُ** تکیه میکند بر آن عصا وقتی که مانند می شود در راه یافتی که بر سر راه
ی بشری که بر نزل **اَنْشُر** و فر میسریم بزرگ از درخت **بها** بدان عصا **عَلَى غَنِي** بر تو مفضلان خود **وَلِي فِيهَا** و مراد
عصا **عَارِبِ اخِي** کارهای دیگر هست آورد مانند که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی و از سیاه و هوشم او را نگاه داشتی
و از دشمنی بر سر کردی و چون در خواب شدی رفته و نگاه داشتی و چون بر جای رسیدی تنه او جل و شعبتین او
دلو شدی و چون بر زبان زدنی در حق میاید در کشتی و هر سیه و خوب که موسی علی نبیا و علیه الصلاة والسلام آن روز بر روی
بروی بدیده و در شبهای بی چون شمع و چراغ نور داری و چون موسی با حال گفت که مرا با او کار هست **تاک** گفت
خدا **يَا مُوسَى** بگو آن ای موسی حضرت موسی کلان برده که او را چون غلین دور می باید آنگذا **قَالَ لَقِيمَا** پس
بیفتند آنرا از فضای خود و الحال او را بی عظم بکوش او رسید باز نگریت **قَالَ اَيْ** پس اینجا آن **عَصَا حَيَّةٌ تَسْعَى**
ماری بود میشتافت بهر جانب آورده اند که اول لری زرد پیری عصا بعد از آن بزرگ شدی برابر اشتر نخج و دراز
گشته و بر چهار پای رفیق افاز کرد و میان کارهای دهن او هفتاد یا چهل ذرع بود و در دهان و دندانهای بزرگ
بود و در چشمش چون برق میدرخشید و بسنگها عظیم رسیدی یک لغه کردی و در دستهای بزرگ از پنج بر کردی
و بخوردی چون موسی علیه السلام او را بدید ترسان شد روی بگری نهاد **قَالَ اخذها** گفت خدای که بگری و **و لا تخف**
و ترس از وی **سُبْحَانَا** زود باز کرد این و بر او را **سَبَّحُهَا الْاَوَّلَى** حمیات نخستین که داشت یعنی همان عصا
سازیر چون خطاب الکی موسی رسید روی باز دهان او را شد دست خود در دهانش کرد و نخستین او را بکوف نهاد
عصا شد و وشبهه در دست می دل موسی علیه السلام آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که **واخضعتم لک** ضمر کن و بیزد
خود را **اِلَى جَنَاحِکَ** بسوی پهلوی خود در زیر بغل **تَخَرَّجَ** تا بیرون آید **بَيْضَاءَ** سفیدی روشن **عَبْرَ**
سُوءِ بی عیبی و علی بنی سفیدی که بر من نباشد بلکه سفید و درخشان و با شعاع بود مانند برق **اِنَّ اخِي** فلک
آبی و علانی دیگر بر منوت خود **لِئَلَّیْکَ** اینچنین کردی و بنا بر این **اَيَا اَنَا الْکِبْرَى** بعضی از نشانهای بزرگ ما
اِذْهَبْ برو بدین دو سخن **اِلَى فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون و دعوت کن او را بر سستی من **اِنَّهُ طَغَى** بزدستی که او را
از در گذارسته و دعوی بوسی می کند چون موسی علی نبیا و علیه الصلاة والسلام ماور شد بر دعوت فرعون یا خود
اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت نمایم پس از خدای تعویذ طلبید آغاز دعا کرد و از روی نماز
قَالَ بگفت **وَمَا تَشِیْخَ عَلَی** ای بروردگار من کشاده گردان برای من **مَنْدَرِی** سینه مرا تا در وی بکشد انچه من می
میکنی یا مرا تحمل و بر دبار ساز تا از هر خنقی تنگ دل نشود **وَلِئَلَّیْکَ** و آسان کن برای من **اِنْ مَرِی** کار مرا که تبلیغ رسالت
قَاتِلْ و بکشای **عَقْدَ** که را من **لِیَسَانِی** از زبان من **مِنْ یَقِیْهُمُ اَنْتَ عَلَی** ناظم کنست سخن مرا آورد که فرمود
روزی موسی علیه السلام بر کنار داشت موسی علیه السلام دست بر پیش رجم او دراز کرد و قدری از آن بکرفت و بیکند فرمود

خشم گرفت بقل او حکم کرد آسبه خاقان عز و خواهی اغاز کرد که این کودک که هر درخشان دید بدان متوجه شد اگر
چهره اش پندید دست بدان خواهد رسانید پس فرعون بفرمود ناطشتی را آتش و ظرفی پر یافت نیش موسی علیه السلام
آوردند موسی خواست که دست بجانب یافت دراز کند جبرئیل دست ویرا گرفته بسوی جبرائیل آتش برد تا جبرائیل از آن
برداشته در درهن نهاد زبانش بسوخت و کرمی بران بماند خنثی بین نغم نمیشد اینجا در خواست کرد تا آن اعتقاد
بخلی کرد و دیگر گفت **وَاجْعَلْ لِي** و گردان برای من یعنی مفر کن **قَدِيرًا** یاری دهنده یا بار بردارنده **نِي اَهْلِي** از
کسان من **هُوَ** **اَخِي** هارون برادر من **اَشْدُدْ بِي** محکم کن بوی **اَزِي** پشت مرا **وَأَمِّرْ** و امیران کن او را بی
اَمْرِي حکام من یعنی هر یک ساز او را در نبوت با من **كَيْ تَسْجُدَ** تا بایک یا دیگر یا برای تو یا نازد او **كَيْتَيَا**
بسیاری **وَيَذْكُرْ** **كَلِمَتِي** و یاد کنیز ترا بعد و ثنای بسیار **اَنْتَ** بدستی کن **قَتَلْتَنِيَا** هستی با هوای **اَبْصَرُ**
بینا یا نودانی آنچه صلاح مادر است **قَالَ قَدْ اَوْفَيْتَ** گفت خدای تحقیق داده شدی **سُؤْلُكَ يَا مُوسَى** **طَلُوبُ** **سَأَلُ**
خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی بود **اَدِيرْ وَلَقَدْ مَنَّتَا** و بدرستی که منت نهاده ایم **عَلَيْكَ** بر تو و نعمت داده ایم
ترا **مَنْ اَخْرَجْتَنِي** در وقتی دیگر **فَاَوْفَيْتَا** چون وحی کرد **يُرِ الْاِيَاتِكَ** بسوی مادر تو **مَا يَوْحِي** آنچه متولیان دانست
مگر بوی یعنی او را الهام داد **اَدِيرْ** در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب بران بودند که بشکند و او بکار تو در ما
شد بود ما ملهم ساختیم و او را بنیان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیام کرد **بِرِ اَنْتَ فِيهِ** آنکه بیفکن او را ای هر چه
فِي التَّابُوتِ در صندوق یعنی آنکه چندی در وی نهاده باشی و سر او را بغير محکم کرده **فَاَقُولُ فِيهِ** پس بیفکن آن تا بگوید **يَا**
فِي السِّحْرِ در دریا بی نیل **فَلْيَلْقِهِ السَّحَرُ** پس باید که بیفکند دریا صورتش اس است و معیشش خیر یعنی او را در بیانی **الْكَلْبَةِ**
يَا السَّاحِلِ بگذارد **يَا خَلَّةُ** تا او را **اَلْعَدُوَّ** دشمنی که مراست یعنی فرعون **وَعَدُوَّهُ** نکر او و عدو صحت ماله
عداوت او است آورده اند که مادر موسی علیه السلام با مرالهی او را در صندوق نهاده بدیای نیل افکند و جوی از او دریا
بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی میان فرعون در آمد و او یازن خود آسبه بر کنار جوی بود چون صندوق
پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کردند و کود را راه روی سیاه چشم بیرون آمد ماه زیست و روی او زیاده
بچشم ترس بچشم چشم تو رساند از دست فاده فرمود که در چشمهای موسی علی نبینا و علی الصلاة و السلام ملاحظی بود که هر که
او را دید و دوست داشتی آسبه فرعون که چشم او را دیدن رحمت وی در دل ایشان بدیدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید
وَالْقَيْتَ عَلَيْهِ و آنکه دم بر تو **مَحَبَّةً** دوستی کامل از من یعنی تخم محبت تو را در دلها بکاشم تا بر تو مهر بانی و روزند
وَلْيَضْحَكُوا و تپان و روده شوی **عَلَى عَيْنِي** بر دیدن من یعنی بجز او را در دست من در خیر است که فرعون و آسبه او را هر روزند
برداشتند و بتربیت مهد و قیاض دایه او اشتغال نمودند هر چند دایه او را در خدمت او انکرفت و مادر موسی دختر
خود بر مرالکته بود که بر کنار نیل میرو و چشم صندوق بر دراز تالکانه و در جوی صندوق با فرعون در آمد بر سرین و خود
درباغ انداخت و صورت حال شاهد کرد که برادرش شیر کسی را می ستاند خود را پیش آسبه افکند **اَدْنَى** و از او دور
میرفت **اَخْتُكَ** خواهر تو **تَقُولُ** بر گفت **هَلْ اَدْ لَكُمْ** آیا دلالت کنر شمارای حاضران **عَلَى نِي كَفَلَهُ** بر کسی که
تکفل از طفل کند و او را شرد و هد آسبه گفت اگر چنین کنی با تو احسان کنم من بر بیرون آمدن وی **لَا اَلَا** مادر را پیاورد
و موسی را بر کنار وی نهاند **فَرَجَعْنَاكَ** پس باز کرد این ترا **اِلَى اَيْتِكَ** بسوی مادر تو و بوعده وفا کرد **فَرَجَعْنَاكَ**

عینهها تا شاید روشن شود چشمه مادر بلفای قولا **و قالوا له هناك نكر دبر فراق نو وقتك نفسا** و گفته
نفسی را یعنی قبطی را که بنی اسرائیل بنواستغانه کرد از و فرعون یازده استند و قصد قتل تو کردند بجهت فصلی **فنجناك**
بن برهاندیم ترا **انما الفجر** از غمگشتن و امر کردی فرعون را که **و قتلک** و بیازمودی ترا **فوقنا** از نو در بنی تراد
نوبت با شما آمدند و باک و حالش بیرون آمدی خصه و کلات موسی و قتل قبطی و هجرت بدین در سوره قصص شروع
می آید انشاء الله تعالی **فلینت سینین** بی درنگ کردی سالها فی اهل مدین **دومیان** اهل مدین و آن همدیه بابین
و هشت سال است **فنجیت** بی آمدی تو بدین وادی **علی قدر** براندازه که مقدر کرده بودی **یا موسی** ای موسی
و اینجا با تو سخن گفتند **واظننک** و ترا برگزیدیم و خاص ساختیم **لنفسی** برای غمت خود یعنی ترا دوست گرفتیم
اذ هبناک بروی و **انوار** و برادر تو **یاسا** یعنی هاشم و **کاتبنا** و سستی میکند فی **دگری** در دستان
ذکر بن توحید و عبادت **اذ هبنا** بروید هر دو **الی فرعون** بسوی فرعون **انما طعی** بدستی که در عصا
از نعل کشیده است **فقولاه** بی سخن گوید با او **فوقک کینا** سخن گفتنی نرم یعنی مدار نمایند یا او را دعوت
کنند در صورت مشورت مثل اهل آن آن ترک سازد که یا او در شقی نیاید و بر نه غضب کند یا آنکه حق تر است بود
خوش بخی می دارد و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقولی ابو الولید و او بر نیز گفتند و بر هر چند
هفت میکند **لقله یذکر** شاید که او بیدار کرد بکلام شما **ان یخشی** یا ترسد از عذاب خدا تر که بهر تحقیق
است و خشیه حصه منور بی موسی علیه السلام از بنی محمل منوجه مصر شد و اسرا اهل و عیال خود رفت در تبصر
آورده که کسان موسی علیه السلام از شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی خبر نیافتند و در آن سخن اخیر نامزد
قضا را عیال اهل مدین آید رسیدند و صف و آشناخته بیش بدش بردند و بعد از خرجه شدن فرعون خبری بود
بدیشان از سید القصد چون بر توجیه نمود موسی آمد بهارون علیه السلام که با استقبال برادر برادر مدین روا
شود و انشاء الله طریق با موسی ملاقات فرمود موسی علیه السلام شرح احوال بنمای باز گفت و ویرا از آنکه با اتفاق پیش
فرعون می باید رفت و او را عیال دعوت باید فرمود خبر داد هارون علیه السلام گفت ای برادر در سلط و شوکت فرعون
از آنچه تو دیدی زیادت شد و یاد فرسی هر نقل و قطع و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشناک شد و هر دو
برادر اتفاق **قالا ربنا** گفتند ای آفریدگار ما **اننا نخاف** بدستی که ماست و بیم **ان یفرط علینا** از آنکه فرعون
بیش کرد بر ما یعنی بخیال کند بفریب ما و نکلارد که بعضی بدو نمایند **ان یطغی** یا زیاده کند بطغیان خود
و نسبت با حضرت مقدس تو یعنی بی ادبانه گوید **قال** گفت خدای که ای موسی و هارون **لا تخافا** مترسد از
افراط و طغیان او **انی معکم** بدستی که من باشم حفظ و عنایت **استمع** بشنوم دعای شما را یا الهی اولو که
بنسبت **قاری** و می بیند آنچه کند انما یعنی خاطر جمع دارید که شنو و بینا ام نکلانم که ضرر شما را نماند **انما**
بن بروید و **نقول** بی گوید **انما نؤکدک** تحقیق که ما هر دو فرستاده بروردگار تویم **فارسلا**
معنا بی **انما** بی بیست با ما فرزدان یعقوب را تا با ارض مقدسه باز ویرد که سکن آبا ما بوده **ولا**
تعدی بهم و عدل میکن ایشا و تکلیف اعمال شافه و کوفتن مغالطه و قتل اولاد **فدجیلاک** بدستی که ما
آورده ایم نشان فی یعنی **من یزید** از نزد آفریدگار تو **والسلام** و سلام مسلک یعنی خند بهشت **علی بن اسیح**

المکری بر آنکسی است که روی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت هر دو سراسر و راست **انما اولو النبا**
بدستی که و می کرده اند با بعضی بروردگار ما حکم فرمود **انما العذاب** بآنکه عذاب دینی و آخرت **علی بن کنان** بر آنکس
که تکلیب کند آفریدگار آورده **ایم و قوتی** و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید بسوی و هارون علی نبینا و علیهما الصلاة
و السلام بحکم الهی بدستگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میس شد گفتند ما رسولان بروردگار داریم و ترا
به عبادت او میخوانیم و آن کلمات که حق سبحانه تلقین کرده بود داد اگر ند **قال** گفت فرعون **فنی ذبکما یا موسی**
بسرکست بروردگار شما ای موسی که مرا برستش او دعوت می کند که در آنکه موسی را تخصیص کرد بآنکه خطاب
باهر و برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان او عقد هست و عیال اوینک مفهوم نمیشود خواست که
او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقد خبر نداشت بسوی بر زبان فصیح **قال** گفت **ربنا انذ**
بروردگار ما آنکس است که از محض رحمت **اعطی** داده است **کل شیء** هر چیزی را از انواع مخلوقات **خلق**
صورت او و شکل او لایق حال او یا در هر یکی از خلق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدانت
ثم هدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کرد ایند بکیفیت انتفاع از آن یا هر حیوانی را از وجهه داد نظیر او در
صورت و راه از دواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیر کلام اینست داد آفریدگان
خود را هر چیزی که بدان محتاج اند و چون مقصود پیاصلی است آنرا تقدیر کرد فرعون که این سخن بشنید
بترسد که بساد اقوم او عبادت چنین خدائی میل نمایند عیال را بجای دیگر کشانید و جهت تفریح موسی علیه السلام
قال گفت فرعون **فابال القرون الاولى** سرچست حال اهل قریه های نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود
که این خدایان را نبستیدند این زمان در سعادت و دولتند یا در شقاوت و سخت **قال** گفت موسی **علیها**
صلوات الله علیها **ان یغدر ربی** نزدیک آفریدگار من است **فی کتاب** در لوح محفوظ نوشته شده **لا یضل** خطای کرد
و فرعون کذا **ربی** بروردگار من هیچ چیز را **ولا یفتی** و فراموشی نمیکند بلکه دانست او همه جز محیط است
و من بند ام مثل نمایند او را که آنچه مرا از آن خبر دهد و گفته اند **ان یفرعون** استفسار حال قیامت بود گفت جیت
حال گذشتگان که بر آنکس نمیشوند موسی علی نبینا و علیهما الصلاة و السلام جواب داد که از این خدایان کسی دیگر
نمیداند و از بهمان سرخی اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و میگفت بروردگار من **الذی جعل** آفست که کرد
لکم الارض برای شما زمین **یا مهند** فراتر گسترده که بران می نشینید و سکن میسازید **وسلک لکم** و در
کرد برای شما **فیها** در زمین **سبلا** راهها تا بدان راه از زمین بر زمین بر وید و مصالح خود قیام میسازید
وانزلنا السماء و فر فرستاد از آسمان **ماء** آب را که بار داشت **فاخرجنا به** بی بیرون آورد و بر حسب آن آب انقضا
از غیبت بشکله تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یو کسی را چو ما اخرج میسر نیست مایه رن و آورد بر باب بالان
ازوالنا اصناف کوناگون **من نبات شیء** از رسته نباتها بر آنکه که لوز و طعم و رایحه هر یک مخالف آن دیگر است از
انحداب و زمین **کلوا** بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از غار و جوب **فانزلنا** و بخورید
انما انکم چهار بابا یا خود را در جوارهاها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را ناپدید **ان فی ذلک** بدستی که درین که
مک و رشد **لا یات** هر ایزه دلالتهاست بر قدرت ربانی و رحمت او **اولی الشیء** مر خداوندان خبری در آنکه

عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبايح **منها** از زمین **خلقنا** کم آفریدیم شمارا یعنی اصل خلقت
بدن شما و مواد بدن شما خاک از زمین است در زمین فرو رفته که حق سبحانه و تعالی سبقت از حال موضوعی را
کیسه خواهد بود قدری بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود است میریزد و آنکه که از آن تراب و نطفه مخلوق میگردد
بهمان خاک مدغون میشود و چنانچه حق تعالی فرمود که شمارا از زمین آفریدیم **و فیها نعیدکم** و در زمین باز برید
از میان **و منها نخرجکم** و از زمین بیرون آری **ناره اخرى** باری دیگر بجهت حساب و جزا و حکیم فرمودی راست **نظم**
بخاکت در آرد و در آن خاک ذکر و پرواز از زیر خاک بدان حال که چنانکه اندرون بر آن کوه از خاک آلودی و در
اگر آن در خاک گیریم تمام بر آبی از بیا که و با کتب نام پس فرعون و جمعی طلبید و حضرت موسی علیه السلام
و علی الصلاة والسلام عصایف کند از دها شد و باز گرفت همان عصا شد و دید پضایوی نمود و از آیات تسبیح
ی دید و وی کرد و چنانچه حق سبحانه فرمود **و لقد آتیناه و بدیسی** که بنور فرعون را **ایاتنا کالهاما** هم چنانکه بگو
داده بودیم **فکذب** پس بدو و نسبت داد موسی را **و آتی** و سی باز از آنکه ایمان آورد و زمان بر داری کند
از وی عناد **قال** گفت **ایحیتنا** ای آمدن بسوی ما **نخرجکنا** نایرون کنی ما را **من آرضنا** از زمین ما که حضرت
یسیر باری جادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که قساحی و جادوی که ما را بجز از مصر بیرون کنی و بی
را متکی سازی و پادشاهی کنی بر ایشان **فلما یتک** **یسیر** پس هر اینه ما بسیار برای تو جادوی که **مشیه** مانند
جادوی تو و آن با تو معارضه کنیم تا مردمان بداند که تو پندیر نیستی جادو و کری **فاجعل** بسوی تو **یتک**
میان ما **و یتک** و میان خود **معدا** و عدل بجهت معارضه خان و عدل که هیچ وجه **لا خلیفه** خلاف نکنیم
نحی و کانت نه ما و نه تو و چون عدل برسد حاضر شویم **مکانا سوسی** در جای که مساوی باشد سافت
قوم ما و تو بآن باسکان مستوی یعنی هموار که دروستی و بلندی نباشد تا مردم نظاره تو مانند کرد **قال** گفت
علیه السلام **معدا** که زمان عدل **ثانیوم الزینة** روز آرایش قبطیاست و آن روز صیدی بود و اهل مصر را که هر آن
در موضعی حاضر شدند و تماشا کردند و آن روز نوروز بود و یا عاشورا **و ان یخرجکنا** و آنکه جبر کرده
شوند در دمان **فحی** در جانشن کاهی که روشنتر است از باقی روز یعنی موعود و روز و اجتماع آمیاز است بوقت
جاست حضرت موسی آن روز را عهدین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی روس الامشهاد سمت وقوع بدید و
آن با طرف و اکثر عالم رسد **فتولی فرعون** پس بر گشت فرعون از مجلس و خلوت در آمد بجهت جمع کردن مردم را
زد و کسان فرستاد **فجمع** **کینه** پس جمع کرد آنچیز را که باز کند کنند بفرعون و آلات **فجمع** **اتی** پس آمد بوعن
گاه ساحران **قال لهم** **موسی** گفت موسی جادوان را بجز ملاقات نمود با ایشان که ای قوم **و لیکم** و ای بر شما
لا تعفروا افسوس نکنید و مسندید علی **الله** **کذبا** بر خدای دروغی که آیت او را سحر گوید و خواهید که با آن
کنید یا دروغ بر خدای مسندید بیشتر دیکری با او **فینصتکم** که مستاصل گردان و از سحر برگردان شمارا **ایقنا**
بعد از آنکه نازل شد از شما **وقد خاب** و بدیسی که بی و نا امید ماند **من افتری** هر که آفری که در خدای **فناخو**
پس گفت و شنود کرد و جادوان **انهم** در کار خود **یتهم** میاز یکدیگر بعد از استماع کلام موسی علیه السلام
و گفتند این سحر بیاد و از نمی ناید **و استروا التی** و بهمان داشتند از گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار داد

که اگر بر ما غالب آید متابعت او می باید کرد آورده اند که فرعون از غرزدید که ایشان بایکدیگر سخن میگویند بر سید
که ای هم چه میگوید ایشان از ترس فرعون **قالوا** گفتند **اهلک** بدیسی که ای هر دو **و لست احیان** جادوان را
یریدان می خواهند از **نخرجکم** **کم** آنکه میروند و نکند شمارا **من آرضکم** از زمین شما **یسیر** **هیا** بجادوی خود و مملکت
مصر بلاد تصرف آرند **و یتهم** و بدیسی که **الشی** **الشی** مذهب شمارا که افضل مذهب است و بدیسی که
خود آشکارا کنند یا برند اشرف و اکابر شمارا یعنی روی دل ایشان را از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند
و عاقلان را در لفظ هذین اختلافت گویند اسم آن است و بلغت خشم تشنه در هر سه حال از لعاب بلفی باشد و این
حرف و افواش ایشان واقع شد بآن معنی هم باشد و هذین بند اجانبان و صاحبها و حفص که آن تخفیف بخواند و
نافیه دارد و لام را یعنی الا یعنی هذین الا ساحران القصه فرعون از سخن شنید که موسی و همی و سحر اینند و
اخراج قبطیان دارند از مصر بر آشت و گفت **فاجعل** **کینه** **کینه** پس چون حال چنین است جمع کنید او را و بکنید
یعنی آلات سحر را **ثم انا اوصفا** پس بپایید صف کشید عیدان ناهیت شمارا در دل مردم افتد و چنانکه با و
غالب شود **یقل** **افلح** **الفرعون** و بدیسی که فریافت و بطول خود رسید امر **من استغلی** هر که بر تو آمد در سحر پس
جادوان معتقد از ربابی و سه هزار صف کشیدند و بسوی و هار و طبلها السلام در برابر ایشان بایستادند
موسی بقولی میصد و خوار جل و جوب میان نمی کرده برزق سلخته بمیدان آوردند و بطریق **قالوا یا موسی**
گفتند ای موسی **ایمان تلقی** یا آنکه می آگهی عصای خود را **و اننا ان نکون** و یا آنکه ما با شما **اول من تلقی** نخست
کسی که بگفتند موسی علیه السلام از وی مقابل ادب بالادب یا از وجهی اعتبار روی حساب **ان قالوا** گفتند که
شما میفکنید ایشان جادو و سحر خود میکنند و بسبب حرارت هوا و زینق در اضطراب آمدند **فاجعل** **عصیهم**
پس آنچنان سحرها و عصاهای ایشان **تخیل الیه** نموده شد بسوی **من یخرجهم** از جادوی و کید ایشان که گویی
انما نسعی بدیسی که میروند و میشتابند **فاجعل** **من یصد** **خیفة موسی** در دل خود خونی و
از آنکه نظار کسان میان سحر و سحر فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون این و هم بر موسی طاری شد
فلما گفتند **ما لا تحف** متوسل آنچیز برادر و هم انداخته که امر قیاز غایت وضوح بر خاص و عام ملین تر خواهد
انک انت الاعلی بدیسی که تو بر تر از ایشان و غالب بر ایشان **و انی** و میتوان **مافی یمینک** آنچه در دست راست
تست تحقیر و عصایم کن یعنی از بسیاری عصا و من ایشان بالا برادر و آن جواب که در دست تست میتوان **تلقف**
نا فرمود **ما صنعوا** آنچه ساخته اند **انما صنعوا** بدیسی که آنچه ساختند **کینه** **ساحر** فریب جادو است و
لا یفیک **الساحر** و دستکاری نیابد ساحر و فریب و نشود **خیت** **اتی** هر جا باشد و سحر جادو و حضرت موسی
علیه السلام و علی الصلاة والسلام عصایف کند در الحال از دها عظیم شد و دهن خود کشاد تمام ادوات جادوان را
فرورد و مردم از ترس وی روی برگردانند موسی علیه السلام او را که گفت همان عصا شد جادوان را دانستند که آن
سحر نیست زیرا که سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خداوند و سحر موسی است **قال فی التسمی** پس در افکند و بشد یعنی
نام این سحر ایشان را در وی افکند **بجدا** در حالتی که کتکان بودند و از وی تصدیق **قالوا امنا** گفتند
که بدیسی ما بر **تفرعون** **موسی** بیرون کرد کارها و موسی تقدیر هارون بجهت رعایت قواصل و ملاحظه رؤس آیت

فرعون که این صورت مشاهده کرد **قَالَ أَهَئِهِ مُتَكَبِّرٌ** گفت آیا ایمان آورده اید و خصمنانم خواند بر سبیل اخبار
خبر شما بگو و بدید **مَنْ مَوْسَى** از آنکه دستور دهم شما را و فرمایم که بدو بگو و بدید **أَنَّهُ**
بدستی که موسی **الْحَكِيمُ** هر آینه بزرگ شاست **الَّذِي عَلَّمَكُمُ النَّجْمَ** آنکه بیاموخت شما را و بدی یعنی
استاد و معلم و مترجم و اوست شما را با هم ساخته اید و میگوید که دین مرا بر اندازید **فَلَا تَقْطَعْنَ** پس هر آینه
بهر **أَيُّكُمْ** و از **جَلْمِكُمْ** دستها و پایهای شما را **فَإِنْ خَلَّافَ** مخالف بیکدیگر یعنی یکی را از جیب دیگری از راست
وَصَلَبْتُمْ و بر او بزم شما را **فَإِنْ خَلَّافَ** بر تنها درخت خنما که دراز تر بود و خنماست تا هر کس شما را ببیند
گوید **وَالْقُلُوبُ** و ناپدید کند کلام از باطنی من یا خدای موسی که بدو کردید **وَأَشَدَّ عَذَابًا** سخت تر از دوزخ
عذاب **وَأَنفَعِي** و باین تر از جهت عقاب ماحول چون از جام جلد بر دانی مست شده بودند و از انوار ملائکه
حقانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شدن **بَيْت** خورد یکدیگر از کف مافی هر چه فایست کرده در باقی
دامن از فکر غیبت افشاندن **لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُ** خواندن **قَالُوا لَنْ نَبْرُكَ** گفتند ما تر آنکه نینیم و اختیار کنیم **فَلْيَأْجُرْ**
بر آنجیزی که آمد **بِأَيِّ الْيَتَامَى** از هیچ ایت یتیمات و گوید در حیرت و غم و غم آنرا بدیشان نمودند
پس گفتند ما نیت ترا نمیکنیم بر آنچه دیدی در انشاها و روش و سوگندی خوریم **وَالَّذِي نَفْسُكَ** بخدای که ما را
آفرید **فَأَقِمْ** پس یکی **مَا أَنْتَ قَائِمٌ** هر چه هستی گفتند آن یعنی هر چه خواهی با ما کنی که ما بروی آن نازل شدیم **وَأَنفَعِي**
نَقِصِي چنین نیست که حکم کنی **هَذِهِ الدُّنْيَا** درین دوزخانی دنی یعنی حکم تو درین جهان که هستیم بیش از
نیست هر چه خواهی یکی در آخرت که بهتر است و باین تر از حکم تو درین دوزخانی دوزخانی خواهی بود **بَيْت**
امروز بخور هر چه خواهی یکی فردا تو هر چه خواهی بده **أَنَا أَنَا** بدستی که ما کردیم **بِرَبِّنَا** بروردگار و انبیا
لَنَا تا بیا مرز ما را **وَإِنَّا كُنَّا** کما هان ما را از کفر و معاصی **وَمَا أَكُنَّا** و ما روز آنچه اگر کردی ما را **عَلَيْهِ** بر
آنچه **بِالنَّجْمِ** از آموختن چاد و بدی آورد ما را که فرعون مردم را بر تو سخن میگویم اگر او سبک دیا خواندن او ایشان را اگر
بود چه عجز حکم سلطانی اگر است و ایشان از خدای غفرت آن اگر او طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با که او مایل
بوده و این مواخذ از است رسول علی او بدی و بدی برداشته شده **وَاللَّهُ خَيْرٌ** و خدای بهتر است از روی بادا و **وَأَنفَعِي**
و باین تر از جهت ثواب تو ما را بکفر مرزی میدی که انقطاع بدان راه دارد و خدای را عیان اجری عطا میکند که در دوزخ
کرد آن نکرد **أَلَمْ نَكُنْ** بدستی که هر که آید **وَقَبْلَهُ** بنزدیک بروردگار خود **نَحْمَدُكَ** یعنی هر که میبرد **وَأَنفَعِي**
جَهَنَّمَ پس بدستی که مرور است دوزخ **لَا يُؤْمِنُ** غیر دران تا از عذاب برهد **وَأَنفَعِي** و نوزدن باشد که
بزرگانی که خوش گذشتند **وَمَنْ يَأْتِهِ** و هر که بیاید بوی **مُؤْمِنًا** در حالتی که مؤمن باشد **قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ** بجهت
کردارها شایسته **فَأُولَئِكَ** پس آنکه و مؤمنان و نیکوکاران **لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى** مریشان است درجهان بلند که
که آن درجهان **عَلَدَن** بوستانهای اقل است **نَجْمِي** میرود و پسته **مِنْ نَجْمِ الْأَلْمَنَارِ** از زبراجها یا ستار
آن جوهرها **خَالِدِينَ** در حالتی که آنکه و جاودان باشند **فِيهَا** دران بوستانها و **وَأَنفَعِي** و این ثواب **بِحُجَّتِهِ**
بادا و این است که بکمال باشد از آنکه و کفر و اجسام عسبان یا مظهر بود مطاعت و اعمال خیر تا بجا کلام حق است
و جود قصه ایشان بشرح لایق در سوره اعراف گذشت بود اینجا بر سبیل اقتصاد دوسه کلام آورده شده بر مضمون

آیات اقتصاد بود **وَلَقَدْ عَلَّمْنَاهُ** و هر آینه ما وی کردیم **أَلَمْ نَكُنْ** موسی یعنی و خدی فرعون از روی عجزات ستا و نشاند
و در قند بی اسرائیل از و ما گفتیم موسی **أَنْتَ نَبِيٌّ** آنکه بشب بر مبدکان مرا از مصر و چون بکار در یاد دستند
و لشکر فرعون از عقب پایند با که مدار **فَأَخْبِرْهُمْ** پس فرای ایشان **طَرِيقًا** راهی این عباس رخی او را فرمود
بن عساکر سازیر برای ایشان **وَأَخْبِرْهُمْ** در دریا خشک که در و آب وای بود **لَا خَافَ** نترسید **وَكَا** از
در یافتن دشمن یعنی این باشد که فرعونیان شمارا در نیابند **وَأَنفَعِي** و ترس از خفه شدن که شمارا بسلامت بگذرانیم پس
موسی را **وَأَخْبِرْهُمْ** از مصر بر و بر و دیگر روز فطیان خبردار شدند مادر خانه هر یک از ایشان مصیبت عظیم
افتاد که بخود در ماندند و دیگر لشکرها جمع شدند **فَأَتَتْهُمْ** پس از و آمدند بنی اسرائیل را **فَرَعُونَ** فرعون فرمود
بالشکرها خود بکار در ریای برده رسیدند موسی با فرعون خود گذشت بود فرعون بالشکرها خود در آمد **فَخَشِيَ** پس
در یافت ایشان **وَأَنفَعِي** از دریا **مَاءًا عَسِيمًا** آنچه در یافت ایمان از برای تخم بسند اید است یعنی موسی در یافت ایشان را
که کس بکینان نرسد **وَأَنفَعِي** از برای وی وضع فواید کرد **وَأَصْلُ** و فرعون **قَوْمُهُ** که و خود را از دین **وَأَهْلُهُ**
و راه نمود ایشان را هدایه فرعون نه گفت چه او گفت و ما اهدایم **وَأَسْبَلُ** از اشد و گفته اند فرعون قوم خود را در دینا که
کرد و خود نیز نجات نیافت **وَأَنفَعِي** ای فرزندان یعقوب **قَدْ أَخْبَرْنَاكُمْ** بلا سوگند که هر آینه شما را **وَأَنفَعِي**
از دشمنان شما که فرعون و فرعونیان بودند **وَأَعْلَنَّاكُمْ** و و در داد بر غیر شما را بجهت انزال توبه برای شما **وَأَنفَعِي**
الطُّورِ الْأَمِينِ جانب راست که طور **وَنَزَّلْنَا** و فر فرستاد **فَرِغْنَا** **وَأَنفَعِي** بر شما نجات **وَأَنفَعِي** و فر فرستاد
و فری که در تپه میگردان بودید و گفتیم **كُلُوا** بخورید **مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از نیکو ها و حلالها که شما را روزی
کرده ایم **وَأَنفَعِي** و از حد در سکنید **فِيهِ** در آنجا **وَأَنفَعِي** از حد در سکنید و ستم نکنید و هر یک حصه خود را بپذیرید
و ذخیره منهدید برای روز دیگر یا شکی خود فرو مگردانید که شکی نیست موجود و صید نعمت مفقود است **بَيْت**
شکر نعمت واجب آمد و فرود نه بکشاید و دشمن اید و گفته اند قوت از نعمت را بصیبت صرف میکند که اگر چنین کند
فَيَجْعَلُ پس فرود آید **عَلَيْكُمْ** بر شما **عَظِيمٍ** و هر که فرود آید بدو **عَظِيمٍ** عظیم **وَأَنفَعِي**
پس تحقیق افتاد در راه وید یا هلاک شد **وَأَنفَعِي** و بدستی که هر آینه نیک بنک امروزند **أَمْ لَمْ تَأْتِ** مرا نیک
که توبه کرد از شر **وَأَنفَعِي** و ایمان آورد و جرات یافت **وَأَنفَعِي** و بگردن یکویی و نصیحتا ادا نمود **وَأَنفَعِي**
پس راه راست یافت یعنی بر سبب پیغمبر و اطاعت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت **وَأَنفَعِي**
راه سنت و از خواهرها استقیم **وَأَنفَعِي** که سنن را می بود موسی و صای ذاللقن هر چه در شوم و بی چون نزل نزلاد که سنن نزلد و خواهد
آورد مانند که بنی اسرائیل از هلاک فرعون از موسی استقامت نمودند که از برای ما فریاد شرعی و قواعد احکام آن معین و بین
ساز موسی علیه السلام در نیاید با حضرت دبا لاریاب مناجات فرمود و خطاب رسید که با جمعی از ایشان بنی اسرائیل بگوید طور
آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بود هر موسی علیه السلام هارون و اجلی خود بگذاشت و با وجود قوم که هفتاد تن بودند
توجه طور شدند و قوم را و عد کرد که چهل روز دیگر می آید و کتابی آمد و چون نزدیک طور رسید قوم را بگذاشت
و از زاین ایشان که بکلام و باری داشت و در میان ای که بر آمد خطاب الکی در رسید که **وَأَنفَعِي** و وجه چیز شتابا
ساخت ترا تا بفیصل کردی و بدستی که آمدی **عَنْ قَوْمِكَ** یا موسی از کون خودای موسی **وَأَنفَعِي** گفت موسی ایشان یعنی کون

وَأَنفَعِي

اینکه ای پسر من و ساحت بساعت برسد و بخت و **ویشا فتم الملك رب** بسوی توای برورد کار
لترقی تا خشنود کردی ازین جه امتثال امر موجب رضای من است یعنی پیش آمدن من از قوم من بجهت تعظیم بود برایشان
بلکه طلب خشنودی تو کردم **قال فاشا** گفت خدای من بر روی که ما از قشتا در قنده انداختیم **قوتك** قوم ترا
و مبتلا ساختیم بعبادت بعل بن **بعلك** بن از بیرون آمدن تو از میان ایشان **واصلهم الساعی** و گناه کرد یعنی بعب
گناه ایشان شد سامی و او سر دی بود منسوب بقیسله سامه از غطفانی اس ایل و کوی از گمان بوده یا از سر باو
از قوم منی اس ایل بود بلکه از خبی که ساله برستان بود و او را موسی بن طغر گفتندی واضح است که از بنی اس ایل است
و در وقتی که فرعون پناه ایشان می گشت او متولد شد و مادر دهلاز تولد او را در کنار ایل در جریز افکند و حق سبحانه
چیز ایل را از فرموده تا او را پرورش دهد و او را کول و مشروب و لباسها دارد و در پی سبب او جریز ایل را شناخته و در روز
شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده درین وقت که موسی علیه السلام بطور رفت سامی
نزد هارون آمد و گفت خدای من ای که از قبطیان بعبادت گرفته ای و نزد ما با مانست ما را در آن تصرف کن روایت
ووی پسر کنی اس ایل از جریز و سیف و شمشیر فرمای تا هر راجع کند و بسوزند و از طایفه السلام فرمود تا هر راجع
کرد و در حفر ریخته آتش در آن زدند و سامی ز کوی جلال بود همین که آن زرها را باخته وی قالی ساخته بود
آن زرها را که باخته را در آن قالب ریخت و بشکل کوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جریز که آن فرعون
ی گفت در روز وی ریخت فی الحال گوشت و پوست بر وی پدید آمدند و گوشت و پوست و باو از دست و کوی پزند و نشد لیکن
همان وضع که ریخته بود باو از دست و جوار آن از قوم منی اس ایل او را چون کردند و حق سبحانه موسی علیه السلام خبر کرد
که قوم تو بعد از خروج تو کوساله برست شدند **فخرج موسی** بن از کشت موسی علیه السلام از زیارات خود بعد از آنکه جمل
روز گذشت و الواح فراگرفته **الی قومیه** بسوی قوم خود **غضبان** خشمناک برشت **اسفا** اندوه کین
از عمل ایشان و چون میان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که کرد اگر کوساله دوزخ میزدند و نفس میگردانند
آغاز کرد و از روی ملالت **قال یا قوم** گفت ای کوی من **الزبید کر** آیا او عد نداده بود شما را **و بکر** آفرین کار شما
وعدا حسنا و عد و راست و نیکو که توبه بشما داده و من با شما از قوم شما طلب آن رفته بودم **افطال** آباد را
شد **علیکم العهد** بر شما زمانه مفارقت من و من چهل روز و عد کرده بودم و همان و عد باز آمدم **انم اودم** یا تو
انجل علیکم آنکه زود آید بشما **غضب بن بکر** خشمی از برای شما بعبادت بعل **فاخلفتم** بن خلاف کردید **و علی**
عهد بر اب و عد که کرده بودید بیات بر ایمان و قیام بر او من **قالوا** گفتند کوساله برستان **ما اختلفنا معک**
خلاف نکردیم باو عد ترا **بملکنا** بقوه و اختیار خود **و لیکما خلتنا** ولیکن برداشته بودید و حق سبحانه
بجمله از باب تعظیم بعل تحویل کرده شد بر ما آنست که ما را تکلیف کردند تا بر داشتیم **اوتارا** بارها بن زینه القوم
از بیرون کرده فقط که رعایت گرفته بودید **فقدنا هاهنا** میگردیدیم با او در آتش بجهت هر دو **فکذلک** بن چنانکه ما افکند
بودیم **الی السامری** سامی نیز آنچه با او بود در آتش افکند **فاخرج لهم** بن بکراخت از سامی و بیرون
آورد از بی ایشان **عجله** کوساله **جسداله حواره** کالبدی از زر که در میان کوساله بود **فقالوا** بگفتند
و متابعان او **هذا الهکم** این کوساله خدای شماست **والله نوبی** و خدای موسی **فلیس** بن فراموش کرد موسی خدای را

و بطلب او بکوم طور رفت این قول صد محبت و کوی زنی قول حق سبحانه و تعالی است یعنی ترک کرد سامی آنچه بر او بود از
بیات بر ایمان **انما یرون** آیینی بینند و نمیدانند کوساله برستان **الآن یخرج** آنکه باز نمی گرداند کوساله **الیهم** بسوی
ایشان **قول لا** معنی را یعنی هر چند او را می خوانند جواب نمیدهد **لا یمیکلکم** و نمیتواند برای ایشان **صرا** زبانی و
تفعلا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر سایندن زبان و سود بکسی و چنین چیزی را که در لای خود را جواب دهد و بر
انفراع و اضرا را ایشان قادر نباشد چگونه توان برستید **ولقد قال** و بدرستی که گفت **لهم هرون** مریشا و اهل او
علیه السلام **بن قیل** پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی وعظمه که **یا قوم** ای کوی من **انما اقمتم** چه چیز نیست که مبتلا
شد ایل کوساله یعنی برستش او **وانکم الی تحن** و بدرستی که برورد کار شما خدای بسیار بخشایش است **یا قوم**
بسوی روی کنید بر بعبادت او **واطیعوا امری** و گردن نهید فرمان را و بر دین ثابت باشید **قالوا** بنی ح گفتند
ما میوسته باشیم **علیه** بر برستش کوساله **عکفین** مجاوران و مقیمان **خی یخرج** تا وقتی که باو گردد **الیا**
موسی بسوی موسی از طور و بدینیم که برستش میکند باقی با آنچه سامی گفت که این خدای موسی است راست گفته باقی
بن موسی علیه السلام باز آمد و اول با قوم خطاب کرد و جانحه گفت دیگر آنکه موسی علیه السلام از روی غضب روی پیر
آورد و موسی پیشانی او بدستی محاسن او بدستی دیگر گرفته بسوی خود کشید و از روی عتاب **قال یا هرون** گفت ای هرون
ما شعلک چه چیز باز داشت ترا **از آیههم** چون دیدی که ایشان گناه شدند **الآن یفین** از آنکه متابعت من
کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا آنکه از من بدستی و خود را بن رسانی **انصبت امری** یا اگر کشیدی از من
قال گفت هارون علیه السلام از روی استغاثه **یا ابن ام** ای پسر مادر من آنچه برادر بدست داری بود اما اگر ما
کرد برای رفتن دل موسی و بیایست گفت **لا تاخذ** فرامیگیر **بمختی** محاسن مرا **یا اسی** و نه موسی بر **ان یخشی**
بدرستی که من ترسیدم که اگر متانگم با ایشان یا ایشان را بکند ارم و از بی تو **ان نقول** آنرا که تو کوی **قوتک** بن
بنی اس ایل جدای انداختی میان بنی اس ایل و **لم ترفق** و نگاه نداشتی **قوتی** معنی مرا که گفته بودم و اصل
جه صلاح نگاه داشت جماعت است و مدار با ایشان موسی علیه السلام این عذر مسلم داشت و روی بیامی
قال فاطخطیک یا سامی گفت حلیت کار عظیم توای یعنی این چیست که کردی **قال تعزرت** گفت سامی که
پیشا شدم **یا لم یصوروا** با چیزی که بینا نبودند بنی اس ایل **و ی** بدایجی بر لای علیه السلام دیدم و پیشا شتم
فقبضت بن گرفت **قبضه** مشت **قال بن ابراهیم** از نشان سر اسب رسول یعنی جریز علیه السلام را
آنست که خاک سر اسب وی گرفت و به خود داشت چون کوساله را از قاب بیرون آوردم **فقبضت** بن گرفت
آزاد درون کوساله نازیدن شد و باو از آمد **و کذلک** و همچنین که گفت **سؤلت** بنیاد است این کار را در
نظرم و نیکو آورد **نفی** نفس من در لای مذکورست که موسی علیه السلام قصد قتل سامی کردی از حق سبحانه
و می آمد که او را مکتی که صفت سخاوت و بروفالست و چون خلق را از خلق او منفعت بوده حیات از وی استوان
داشت و ما ما منافع الناس فیکفی فی الارض ایضا ظاهر میشود **بعیت** هر نهالی که برک دارد و بسو
باز آب حیات تازه و تر و آنچه میاید باشد و سایه به که کرد و تنور را میاید **قال** گفت موسی بر سامی را که جو
از قتل تو منع کردند **فادعیت** بسوی بیرون و از میان ما **فان لك** بن بدرستی که هست ترا از عقوبت **فی الحیوة**

در نزدیکی توان **تَقُولُ** آنکه کسی که از نزدیک تواند **لَا يَسْمَعُ** ساس مکن مراد و در شوجه مفر شدن که هرگز
نزدیک شود بوی او را و آنکه در دین میماند از و ستر شد و او تنها چون وحشیان در دهر می گشت
و هر که از دور میدید بمالعه می کرد که نزدیک می میاد و بعضی از تعاسیر هست که جی از او لاسامی درین بنابر
نیز همان حال دارند قصه موسی علیه السلام سامی را حکم کرد بر فتن و گفتن لاساس و فرمود که ای موسی بگو
قَالَ لَكَ و بدرستی که من عذاب تراست **تَوَعَّدَا** و عذاب آخرت که بهیچ وجه **لَنْ تَخْلِفَهُ** خلاف نکند در آن
بافو بلکه بوفارسانند **وَانْظُرْ** و نگاه کن **إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ** بودی بر بریتش
او **مَا كَيْفًا** مقیم **لَخِيفَتُهُ** هر آینه بسوزد او را بر آتش و این بر قول کسی است که گوید آن کاو و گوشت و پوست
بوده یا بسوهان او براده سازد و این بر آن قول بود که او جسدی بود در زمین بی حیات **لَمْ تَنْفِثْهُ** پس بر
سازیم خاکستر یا براده او را **فِي النَّيْمِ** در دریا **تَنْسَقَا** برآند ساختن تا بدل آنکه چیزی که او را توان سخت
یا براده توان ساخت صفت الوهیت بر و طلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است **أَيُّهَا الْهَكْمُ** جز
نیست که معبود شما که مستحق عبادت است **اللَّهُ الَّذِي هُوَ خَدَّيْكَ** که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نیست معبودی فی الحقیقه
جز **مَسِيح** فرار سید است **كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا** بهیچ چیزها از روی دانش یعنی خدای حق است که علم
او محیط باشد بر همه چیزها نه فالب کوساله که اگر نیز زنده باشد شلست در غیاب و نادانی پس موسی علیه السلام
فرمود تا آن محل را بسوختند و خاکسترش در دریا ریختند **ع** بادست موسی وجه زنده سامی
كَذَلِكَ هَجَّاهُ که این قصه موسی علیه السلام را بر تو خواندیم **نَقُصُّ عَلَيْكَ** می خوانیم بر تو ای محمد بن
أَنْبَاءَ از خبرها **لَقَدْ بَيَّنَّا** آنچه تحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و فرزندیه ترا خبر میدهم
تا بحیث تو بود و نبیه و ند که مستبصران از است **تَوَقَّدَ أَنْتَ** و بدرستی که ما دادیم ترا **الْزُّكْرَ** از ذکر
مَا ذُكِّرَ یاد کردی که من جبرئیل باشم یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر افاضیص و اخبار من **فَرَضَ** هر که رو
بگرداند **عَنَّا** از من ذکر که نبوت یا قرآن **فَأَنَّهُ** پس بدرستی که آن مرز **نَحْمِلُ** بردارد **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز قیامت
وَرَوَّارًا بار بار که کفایت **خَلَّابِزْ** در حالتی که جاوید باشند در آن روز یعنی در خدای آن جمع خالین و خد
اخر من حلیست بر منی و لفظ **وَسَاءَ** و بدست من ایشان **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** **خَلَّابِزْ** روز قیامت بار ایشان که کفر نکند
است **يَوْمَ يُنْفَخُ** روز که دمید شود **فِي الصُّورِ** در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور دمید **تَخْشَعُ الْجِبَالُ**
و خستند و مکنه کار از این یعنی آنها را که شک آورده اند **يَوْمَ يُنْفَخُ** **زُرْقًا** در آن روز که در جهان و در خست
که زرقه عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند خست کینر ایشان را تشنگان یا کور
چه غالباً چشم در عین می گود میشود و از غایب تشنگی نیز بزرگ میل میکند و چون خست کینر ایشان را
يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ نهان و آهسته میگویند میان یکدیگر **إِنْ لَيْسَ** در آن روز که دید در کورهای **الْأَعْمَشَ** مکرده
شیان و زیاده در دنیا این مقدار پیش نبود یعنی بسبب درازی آخرت کوناه شش ندمت دنی و **إِنْ**
ما که خداوند **يَوْمَ يَأْتِيهِمْ** **يَقُولُونَ** دانایان را آنچه ایشان میگویند **يَقُولُونَ** چون گوید **يَوْمَ يَأْتِيهِمْ**
نما من ایشان از روی عقل **إِنْ لَيْسَ** در آن روز که دید در دنیا **يَوْمَ يَأْتِيهِمْ** مکر روزی یعنی مدت

لبث شهادت دینی یا در مقدار بلیت یا روز پیش نبوده گویند هول قیامت بر ایشان فراوانش کرد از مدت بود ایشان
در دینی و یا قبر بنسبت آن درازی روز عمر دنیا را کوتاه شش نه خصوصاً صاعی که بجهالت و ضلالت میروند باشد **ع**
عمری که بدل انسان کند و کونه **وَأُورِدَهُ** اند که مشرکان عرب یا یکی از تعقیف از حضرت رسالت علی الله علیه و آله بر میسدند که
حال که ما با وجود صلاحت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود **يَوْمَ يَأْتِيهِمْ** **يَقُولُونَ** وی بر سندها **وَالْحَالُ**
از کوهها یعنی حال آن **فَقُلْ** پس بگوی در جواب ایشان که بقدرت **يَنْفِثُهَا** برآند سازد آنرا **فِي آفَاقٍ**
من **تَنْسَقَا** برآند ساختن صاحب لایاب آورده که بر کینر آنرا از هیچ پس اجزا او را پاره پاره سازد و زمین و
کرد اند جوز و بلیت پس یاد بود در این سندها آنرا برآند سازد در دنیا آورده که کوهها را از اماکی ایشان برآند
و در دریا افکند **فَيَذَرُهَا كَالْغُفِّ** پس بگذارد از آن اسوار **لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا** نه بطنی در آن بستی و خان
وَلَا أَمْتًا و نه بلند و نه پشته **يَوْمَ يَنْفِثُ** در آن روز **يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** بی روی کنند همه مردمان او را خوانند
یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بجز کاه **لَا يَخُفُّ** که هیچ میل بکنی نکند و در این می تواند که مدول کند خوانند
بلکه هر انقیاد نمایند مؤمنان بر همت و کافران بدین و گفته اند آتشی پایدار و کافران را بر آند تا محروم **تَخْشَعُ**
الْأَصْوَاتُ و بست شود آوازه ها **لِلرَّحْمَنِ** برای حق گفتن خدای با عظمت و مهابت او **وَلَا تَسْمَعُ** بشنوی
تو در آن روز **الْأَنفَاسُ** مگر از آن **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ**
سود ندارد در درخواست کسی مگر **إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ** مگر آن که دستور دهد **لَهُ الرَّحْمَنُ** مرشفاست او را خدا
وَرَفِيعًا و بیسند برای وی **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ**
از امور آخرت **وَمَا تَطْلُقُهَا** و آنچه از ایشان از کار دنیا **وَلَا يَخْطُبُونَ** و احاطه نمی توانند کرد جمیع طالبان
بِأَعْيُنِنَا بذات خدای از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نکرد زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است بدو
و حقیقه علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیز را که ذات او مقتضی
عدم احاطه است بدان متعجب باشد چه زوال ذرات و غلبه جفا و روانیت و عدم احاطه علم بدو نه از قصور
نسبت علمیت و نقصان است بلکه از کمال ذات معالی و بی نهایتی است **فَقُلْ** بجا در باید و عقل و الال
که بیرون است از این حد ادراک **نَمَاشُ** میکن اما وصفانش که **أَكْثَرُ** نیست که از ذات **وَعَنَتِ السَّجُودُ** و خوار
و فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز قیامت همه مردمان ذلیل و خاشع باشند **لِلَّهِ الْقِيَمُ** من خدای بزرگ
باینکه **لَا يَحِيطُونَ** اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجوس **وَقَدْ خَابَ** و بدرستی که نا امید گشت
و بی بهمن ماند **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ** **يَوْمَ يَنْفِثُ** **الذَّابِحُ**
از کارهای ستوده **وَقُلْ** و حال آنکه او من باشد چه در محنت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است برای
هر مومنی که عمل نیکو کند **فَلَا يَخَافُ** پس نرسد در آن روز **ظُلُمًا** از ستم و پیدای که زیاده بیست است **وَلَا**
هَضْمًا **وَلَا** از گرس و شکست که نقصان حسانت یعنی از حسانت موسی چیزی که کمتر و نه بیست است او را
وَلَكِنْ و بجا آنکه من را ساختیم این آیات متضمنه میگرداند **أَنْزَلْنَاهُ** **فَرُوفَرَسًا** **فَرُوفَرَسًا** **فَرُوفَرَسًا**
بلغت نازی **وَصَوَّرْنَا** و مکرر کرد ایند **فَرُوفَرَسًا** **فَرُوفَرَسًا** **فَرُوفَرَسًا** **فَرُوفَرَسًا** **فَرُوفَرَسًا**
در آن از آیات و عید چون ذکر طوفان و رحمت و عید و عید

کافران از گفتن خود را **الَّذِينَ ظَلَمُوا** گفتند آنانکه ستم کردند بر خود بشیرك و حصيف **هَذَا** آیه است
این که شمار دعوت میکند یعنی **عَمَّا لَا يَشْعُرُونَ** مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و بخی پس او
رسالت داشتند و رسول باید که فرشته باشد **أَتَأْتُونَ النَّبِيَّ** آیا میروید شما مجاد و بی عیب و عیوب میکنید
حق را و اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت علی اهل بیت و علی مرتضی و خاندان محراب
وَأَنْتُمْ تَجْهَرُونَ و شما میپندید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکری کنید هم او را در هر شکند
خوبی بماند پیغمبر خود را از اساره خبر داد و فرمود که در جواب ایشان **قُلْ بَلَّوْا حُجَّتِي** و حق و حقیقت را بگویند
در جواب ایشان میگوید که **وَقُلْ بَرُّوْا كَارِهُنَّ الْقَوْلَ** میدان گفتن هر کویند **فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** در
آسمان و زمین اگر بگویند و اگر بسوی **وَهُوَ السَّيِّعُ** و اوست شوق گفتار کفار و **الْعَلِيمُ** داناست باسار و
ضمای ایشان **بَلْ قَالُوا أَضَلَّتْ سَبِيلَ النَّبِيِّ** بلکه بر بسته است از خود و او فرمود که بر خدا
بر ایشان یعنی بر آنکه از هر جای و سخن خدای نیست **بَلْ أَصْرَبَ** بلکه بر بسته است از خود و او فرمود که بر خدا
و انجان نیز نیست **بَلْ هُوَ شَاعِرٌ** بلکه او شاعر است کلامی شعر میگوید و در خیال سامع میافکند معنی کلامی خدا که
همچو حقیقتی ندارد و حاصل که ایشان در کار حضرت رسالت علی اهل بیت و مرتضی و خاندان محراب و او را شاعر و فنی
سأمر و زمانی بختری و بوقی بر ایشان سخن بگویند و میگویند که **فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ** پس باید که
بیارد برای ما سخن **كَأَنَّهُمْ لَا يَتْلُونَ** همچنان بجزی که فرستاده شده بودند بان بآیات ظاهر و بعد از آن فرمود که
وید و میخواند و میخواند حق تعالی فرمود که **مَا أَتَيْنَتْ** نکر وید بودند بآیات ظاهر و بعد از آن فرمود که
بَيْنَ يَدَيْهِ أَمْلَکًا هیچ اهل شهری که هلاک کرد در ایشانرا یعنی ام که گزشته آیتها طلبید اند و بعد از آن فرمود که ایمان
نیار و در دنیا و بکار و تکلیب هلاک شدند **أَفَهَذَا يُؤْمِنُونَ** آیا ایشان ایمان آوردند که این آیتها را دید یعنی بیارند
بواسطه آنکه حضرت دل و ستیزند و ترند از شرک از گشته **وَمَا أَرْسَلْنَا** و فرستادیم **قَبْلَكَ** پیش از تو پیغمبری
الَّذِي آتَىٰ مِثْلَ مَا آتَىٰكَ مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حضرت موسی و عیسی و محمد و فرستادیم بسوی ایشان یعنی هیچ
پیغمبری ملک نبوده هم بشیر بوده نامیان ایشان و ام بسبب چیست افاده و استفاده و جود کرد **وَنَسْتَلُوا** پس
بر رسید این سخن را که انبیای ایشان بوده اند **الَّذِينَ كَذَّبُوا** از اهل کتاب که با خیال انبیایان اند **أَنَّا نَكْتُمُ الْأَنْفُسَ**
اگر هستی که نمی دانید که رسول باید که بشیر باشد و اعتقاد کرده اند که پیغمبر را چون خورد و خواب باشد **وَلَا جُنَّةَ**
و ما نساخیم پیغمبر از **حَسَدٍ** اخلا و ندر جبری که بان **لَا يَأْكُلُ الرِّجْلُ مَا يَحْمِلُ** خوردن خودی و **وَمَا كَانُوا** و نبودند
خَالِدِينَ باقی در دنیا که نیرند **ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ** پس راست گردانیدیم وعده ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرد بود
از قابلیت و محراب و مغلوبیت مشرکان **فَأَنجَيْنَاهُمْ** پس نجات دادیم انبیای را و **بَيْنَ يَدَيْهِ** و هر که خواستیم از تو
یا کسائی که در انبای ایشان حکمی بود **وَأَهْلَكَ الْمَشْرِيقَ** و هلاک کردیم کراف کویناز **الْقَدْرَ** هر آنکه
فرستادیم بسوی شما ای کون و پیش **بِحَبَابٍ** در کف کانی که در دست شرف نام و او از شما باند و
شما **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکند شما را بر آنکه بدان بگویند بگویند که اصل قرآن را نشنید نام
و تکرار کلام است و خبر اشرف امتی حله القرآن و مید و مکرر این اجلال و اکرام است اهل قرآن اهل السور

اندیشان که رسد و بولوس اهل باشد جن و جن از کلام نیست جنی که بر پر زدم هر که اندر دام نفس اند
اهل شیطانتی اهل خدا آورده اند که در ولایت این دینی بود که از حضور یا حضور گفتندی حضرت
پیغمبر ایشان فرستاد و ولور از روی ستیزه و عناد بکشند غضب ربانی بختصر را بر ایشان کاشت تا شمشیر
در ایشان نهاد و ندای از آسمان پیام که یا اشارات الانبیای یعنی فصاحت پیغمبران بیاید که وقت شما در آمد ایشان
نادم شدند و نداشت در از وقت نفعی نکر و بمانی هلاک شدند کمال اهل خالی **وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ** و چند
در هر شکستیم اهل دینی را که بودند **ظَالِمَةً** ستمکاره یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم اهل شهر و دینی را که سبب
شرک بودند و سبب دین ستمکاره **وَأَنشَأْنَا** و بدید کردیم **بَعْدَهَا** بعد از هلاک اهل آن موضع **قَوْمًا آخَرِينَ**
گروهی از دیگران بجای ایشان نهادیم یکس که کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک ایشان تواناست
بر هلاک این آمدگان **قَالُوا أَهَلْكَامُ** که اهل آن دین یعنی حضور بان در یافتند **يَا سَنَّا** عذاب هلا
و شاهد کردند که لشکر بختصر کرد ایشانرا گرفته است **إِذَا هُمْ** آنجا ایشان **بَنِي كَنْعَانَ** بنی کنعانی میگردند
و شتاب بر بلندند چهار بایان خود را پس ملائکه بطریق استر از گفتند **لَا تَكُونُوا** مروید و بای بختیاری و از غدا
خدای مکرر دید **وَأَنجُوا** و باز گردید **إِلَىٰ مَا أَتَوْتُمْ** بسوی آنجایی که منصرف شدید **فِيهِ** در آنجایی که **وَمَا كُنْتُمْ**
و باز آید بسکها خود **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** شاید که شاکر شوید از فضل پیغمبر خود چون اهل حضور مقربا
عذاب را دیدند و خلاصی را و جی یافتند **قَالُوا يَا وَيْلَنَا** گفتند ای وای بر ما **أَنَّا كُنَّا** بدستی که بودیم **بِظُلْمٍ**
ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم **قَالَ اللَّهُ** بر همیشه بود **بَلَّكَ** **دَعَوْتُمْ** آن خواندن ایشانرا
کله یا ویلنا میگویند **خَتْمَ جَهَنَّمَ** تا وقتی که گردانیدیم ایشانرا **أَحْصِيَهُ** کیاهی درود و جانچه گیاه را بدین در
ایشانرا بدین شمشیر درودند و ساختیم ایشانرا **أَخَاهِدِينَ** هر دکان و اهر دکان **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ**
نیار و در آسمان و زمین را و **مَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان ایشانرا **لَا عِيبَ** در حالی که بازی کنندگان بودیم یعنی
ایشانرا ایمازی نیافریدیم بلکه برای صبر اهل پیش و نذر کردیم ارباب دانش مشون کردانیم با نوحی عذاب و بدایع و
اصناف صنایع و عجایب **بِئْسَ** بیک بخت فکر از ترش تابش در هیچ دزد نیست که هر چه نیست
لَوْ أَدْرَاكَ اگر خواستیم **أَن نَّخْلُقَ** آنکه **فَالْكَرِيمُ** جبری که بدان بازی کنند و بر وید و مستان شوند چون زن
و فرزند **لَا تَخْذَلْهُ** هر آینه **وَالْكَرِيمُ** **لَوْ شَاءَ** از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود بروی که لایق حضرت است
فراموشیست **أَن نَّخْلُقَ** **أَلَمْ نَكُنْ** که ما بودیم **كُنَّا** این کار از اتحاد و توفیق است از صاحب و ولایتی هر که
فرانگیز **بَلْ نَقْذِرُ الْبَاقِيَ** بلکه بقیه خود را که جلست **عَلَىٰ الْبَاقِي** بر بطل یعنی هو و لعب یا اسلام را بر که تسلط کنیم
فَيَذَرُوهَا پس فرو شکند او را **فَأَنفَعُ** پس انجا از یعنی هو یا کفر **وَأَهْوَىٰ** عمو شده باشد و زایل گشته **وَلَكُمْ** **الْوَيْلُ**
و مر شمارست و بل و بل کلمه حضرت و نداشت با شما راست شدت عذاب **وَمَا تَصِفُونَ** **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** از آنچه صفت میکنید خدا
بوصفی که نشاید از کوفتن زرد و فرزند **وَلَهُ** و مر و راست **بَيْنَ السَّمَاءِ** هر که در آسمانهاست از روحانیات و
الْأَرْضِ و هر چه در زمین است از جمعیات یعنی اهل آسمان و زمین ملوک و مخلوق و بند و **عَبْدٌ** و کسائی که زبلا
اوین یعنی ملائکه و افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقرر باز نگاه الوهیت اند و شما ایشانرا

موسی و هرون القرآن موسی و هرون کانی جلا کنند میان حق و باطل با نصرت بر اهادی با شکاف تو دریا و ضیاء
ودادیر ایشان از روشنی یعنی کبابی روشن که متابعان او بدان اطلاعات حیرت جهالت باز دهند و ذکر الحقین
مورین کادرا الا الذین یخشون آنانکه ترسند زبهنم از عذاب پروردگار خود بالغیب پیوشید که بعضی خدا را نادان
از وی ترسند و عذاب را مشاهده نکرده از بیم طرز و ترس کارند به بنیان جناح اظلماء خوف میکنند با شکلا
در مخرج از این عباسی یعنی الله عزوجل منتقل میکنند که هر ایمان آورد بوجدانیت خدای و بگردیده هشت و دوزخ و عروج
وین از بدستی ترسید است از خدای غیبی و همن و بر هیو کار او این الشاعیه از اهل قیامت شفقون ترسند
و همن و بر هیو کار او این الشاعیه از اهل قیامت شفقون ترسند
آنانکه ترسند از آیه الله شفقون ترسند از آیه الله شفقون ترسند
یافتن او بوجوه صلاح بن قریل پیش از موسی و هرون یا قبل از موسی و هرون یا پیش از موسی و هرون
داد و در کتاب علیین و بود و در استحقاق او و عطاها را دانایان فرخوار استحقاق او و نوازش فرموده اند
یاد کن جو گفت لایس بد خود از در و قیوم و هر کوه خود یعنی اهل ابل را ناهید التامیل الله چیست این
شکله و هیاه که پیوسته است لهما شاعران یعنی پیوستن آن ماکنون و مجاورین و آن هفتاد و دو
بوده و در تیسر کوبید و دیت بوده بزرگتر هر را از زرساخته بودند و کوه شاهر و در چشمه ای او ترسیده
و در بنیان آورد و مکه سورته بودند بر هیات سیاح و بطور و بهای و انسان و بقول بعضی تامل بر صورت هاکر کاک
بوده و بر هر تقدیر ابراهیم علی نبیا و علیه السلام فرمود که این چه صورته است که می رسیدند قالوا و بئنا کفنه فیم
مالا تا بدان خود را لهما عاید بن مرانها بر سهندگان ساینه تقلید ایشان کردیم قال گفت ابراهیم علیه السلام
لقد کفنه انتم بخدای که بودید شما و اباکم و بران شافی خلایق بین و در کله ای روشن و خطه آشکارا قالوا
گفتند و در میان از روی نجیب آجیتنا با حق آیا آوردی این سخن را بر اخی و جلا مانت یا نوری الا یحیی از
بازی کتک کان که بر سبیل ملاعیه و طایفه سخن میگوید استعاده کردن از خلیل خود و نجیل آب خود قال گفت ابراهیم
علیه السلام بلی نیستیم بازی کردند و تکرار ازین کار شمارت السموات و الارض آخر کار آسمان و زمین است الذي
قطر هتی آنکه او آخر بد آسمان و زمین یا تامل شمارا و انا علی ذکر وین بر آنچه پروردگار من و شماست بنی الشاهد
از کواها از یخ از روی تحقیق ادای شهادت مینایم آورده اند که هر و در میان روز عید داشتند که در آن روز بعضی از خدای
ونا آخر روز نماشا گردندی و در بار کشان به بتخانه در آمد و بتانرا آراسته بر زمین ها بنواختند که سر زمین نما
و در سن برستی بجای آورده بخانه های خود باز کشند و چون ابراهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تامل مائل فرمود
گفتند فر عید ماست بیرون آیم بیتی که دین و آیین ما چه زیاست ابراهیم علیه السلام بلا و هم جواب ایشان گفتند
دیگر که بر فرستد و خواستند که او را بر بند بهانه بهاری پیش آورد که قال از سقیم ایشان دست از بوازد اشتند و فرستد
ابراهیم علیه السلام بهان از ایشان فرمود که قاله و بخدای سوگند من لا یجبت هراینه تدبیر کم و جد کم تابشکم
اقتنا تمک بیان شمارا بقدر آن تو را بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بر روی بید که و ما شنیدید برین
برویش از کشندگان یعنی وقتی که بتان را بگردانید و بهما شکا که خود و دید یکی از ان جمع این سخن را شنید و باکی گفت چون

بوفتند حضرت خلیل جلیل بر برداشته به بتخانه در آمد و بتخانه یس کرد انید بتان از بنم بر جلد ایا باره باره
الا کبر الحکم من بزرگی که ان احضام را بود یعنی بزرگتر از شکست بلکه نیرو را بر گردان و نهاده بیرون آمد اهلکم
الیه شاید قوم و فرودیان بت بزرگتری بر جملون باز گردند یعنی بدو رجوع کرده اند و بی سندی که شکست بتان
یکست جدا از شان معبود است که در اصل شکلات رجوع بوی نمایند و عمن ابراهیم علیه السلام ازین عمل تکیست قوم و
و گفته اند غیر الیراجع بابر ابراهیم است علیه السلام یعنی وی بتانرا شکست تا شاید که رجوع بوی کنند و او عجز بتانرا بخت
بریشان ثابت کند قصه چون فرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متعجب شدند قالوا انی نقل
گفتند که کرده است هذا بالهتیا این عمل از ایشان ما و ایشانرا در شکست است انهم الظالمین بدستی که او را
از ستکار است بر آنکه جدا ایشانرا از عظیمی باید کرد او اهانت کرده است یا از ظلم است بر نفس خود که بدین عمل
خود را در ورطه هلاکت افکند است فرود و وقوع او در شخص افتاد و خواستند که بت شکنی را بد سازند انکس که کما
ناهه لایکد اصنامکم از ابراهیم شنید بود یاد دیگری گفت و فی الحال زبان زبان با مرا غرور رسید قالوا گفتند
بمانور که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا قتی شنیدیم را از جوانی که بزرگتریم یاد میکرد بتان را
نقال له ابراهیم میگوید و ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قالوا گفتند و در و امر او و انا و اید پس بیاید
او را علی آیین التلی و چشمها آمد در میان یعنی چنان کنند که مردم او را به بینند اهلکم تشریفون شاید که کوهی
دهند که اینست که بتانرا انکوش میکند پس ابراهیم را که فرشته پیش فرود حاضر کردند قالوا انت گفتند آیا تو نقلت
هذا کرده این را که می بینیم از کسی و قلع بالهتیا یا ابراهیم بخدایان ما ابراهیم قال گفت من نگرده ام بل نقله
بلکه کرده است این را که می بینم هذا این بزرگ ایشان از روی چشم بریشان که با وجود من جلا ایشانرا می برستند
فمنلوهم پس بر رسید شما از ایشان که شکسته است ایشانرا ان کانوا یطغون اگر هستند که سخن گویند
فرجوا الی انفسهم پس باز کشند یا عقول بیکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم الظالمون بدستی که او را
ستکاران بر ستمگری که نکو بدو نشنودیم نکسوا پس نکو ساز شدند علی و سیم بر سر های خود یعنی سر در
پیش افکندند از بحالت و جورت و گفتند لقد علمت بدستی که تو داشته که ما هوی و یطغون این بتان سخن گویند
جلا امر میگوید از ایشان بر رسید و چون اعتراف نمودند بعضی الهه خود قال گفت ابراهیم انتم تعبدون ایا برستی
میکنید بنی و در الله عزوجل الا یستغفکم شما آنرا که سودنرساند بشما چیزی را اگر او را برستید و یضی کم و دران
نرساند شمارا اگر نرساند برستی او کیند اقل لکم زشتی و ناخوشی هر شمارا و ایا تعبدون و من انجیر بر اکی برستید
من و در الله عزوجل الا یستغفکم ایا درنی باید قیامت عمل خود را چون قوم فرود این سخن شنیدند از عجز
نقل کردند قالوا اخری تو گفتند بسوزید و اگر عقیبت آتش با هو است و اخری و الفتنه و یاری کنید خدایان خود را
با مقام کشیدن از وی انکم اگر هستید فاعلیین کستار کان نصرت یعنی یاری دهندگان من بتانرا پس فرود کم
کرد ناخظیر در پیش کوهی بنا کردند از نفع آتش که و قرب بیکاه هیو کشید آنرا بر ساختند و در و غن و اوا
براز عجز آتش در زدند و ابراهیم را صلوات الرحمن علیه و علی عیالیه اعلی کردند و بتانرا دست و پای نهاده از بالا بخت
با آتش افکندند جبریل علیه السلام در هوا بوی رسید گفت هلاک من حاجه هیه حلیجی داری جواب داد که اما الله فلا حاجه

دهد **قَالَ تَاللَّهِ** واز من مان **بِحَدِّهِ** کسی هست که از روی سستی جلال کند **فِي اللَّهِ** در کلام خدا
یا قدرت او تکرار از برای تاکید است یا امر از مجادله اول و سوا که اند چون ضروری و اضرب ایشان و از
ثانی نجه و مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جلالی افکند **بِقِيَّتِهِ** علم بود انشی که بدیشان داده باشند
هُدًى و بی دلیل که راه نماید بقصد **وَلَا كِتَابُ شَيْءٍ** و بی کتابی روشن که بدان موافق از خطا متمیز میکرد
مجادله میکند و سندی از استدلال یا و بی بلکه در صد در صد است بحضرت تقلید و تقلید بحضرت **ثَانِي عَظِيمَةٍ**
در حالتی که بچند دامن خود دست و این کتابت از متکبر چه متکبر دامن از هر چیزی دری چید بس این متکبر
تجرب جلال میکند **لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** تا که راه گرداند مردم را از راه خدای تعالی و از زمان برداری او که **فِي الدُّنْيَا**
مروست در دنیا **عَنْ رِجْلَيْ رَسُوْلٍ** و سوا بیقتل و بی جانچه در بدر بود **وَلَا يَفْقَهُ** و بچشایند او را **أَيُّمُ الْيَقِيْنَةِ** دور
رستخیز **مَذَابِ الْيَقِيْنِ** مذهب آنست سوزن و کرم **ذَلِكَ** این خری و عذاب **بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَىٰ آبَائِكُمْ** بسبب آنچه
که از پیش فرستاده دستهای نوی یعنی آنچه کس کرده از کم و معصیت **وَأَنَّ اللَّهَ** و بسبب آنست که خدای تعالی **يُنْظِرُ**
نیست ستم گستن **لِلْعَبِيدِ** بر بندگان خود ابراد صیغه مبالغه جهت کثرت عید است آورده اند که سببی اعراب
بدین آمده شیخ اسلام در یافتند بس هر که از ایشان مرعی عارض نشد و نشی بری برادر و اسباب و که خود آورد
و مواشی و تنایج نیکو دادند گفت اسلام نیکو دینی است و مر اسبب قبول آن نیکو بهایش آمدن و ایسلام آورد
شد و اگر این قضیه بر عکس آمد ازین بر گشت گفت اسلام بر من بیوز نیست این تافاز شد که **قَالَ تَاللَّهِ** و ازین
مَنْ يُفْعَلُ اللَّهُ کسی هست که برستند خدا را **عَلَىٰ خَيْرٍ** بر اخلاف و اضطراب یا بر طریقی بر کاره ایستاده و غیر ممکن
و ماوردی فرموده که در نعت دوزخ **فَانْصَابُهُ** بی کسی برسد او را **خَيْرٌ** نیکویی جز نعت و غنا **الْمَالِ**
ارام گردان و ثابت شود بران بسبب آنچه **وَأَنَّ أَصَابَةَ نَفْسٍ** و اگر برسد او را از مانی چون مرض و فقر **أَنْفَلَتْ**
بگرد **عَلَىٰ وَجْهِهِ** بروی خود یعنی از جفتی که آمدن بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام
دست باز دارد قول اول آنست که یکی از یهود ایمان آورد و یابینا شد و بلاهایش وی آمد با حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله گفت من دین اسلام را شوم کرم مرا افلا که کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا ینال یهودی مرشد
و این است آمد که هر که از دین بر گشت **خَيْرٌ الدُّنْيَا** زیان کرد در دنیا که بران رسید **وَالْآخِرَةُ** و زیان کند در آخر
که عملهای او نابود شود **ذَلِكَ** این زیان هر دو سرا **هُوَ الْخَيْرَانِ الْمُبِينِ** آنست زیان هویدا بر هر مصلحتی
که زیان از ان عظیم تر نیست **بِهِت** نه مال نه علم نه دنیا و نه دین **فِي لَامِعَةٍ** صد و نه انوار یقین **دَهْرٍ** در
جهان نه غل و خوار و غریب **الْقَصْدُ** زیانی نبود بر تراز **يَدْعُو** می خواند روی برستند و یا مشرک **بِهِتُ** و **وَاللَّهِ**
جز خدای **مَالًا يَصْنَعُ** آنچه را که ضرر دهنده و نرساند اگر برستند او را **وَالْآيَةُ** و سود ندهد او را اگر برستند کند
ذَلِكَ آن برستنی **هُوَ الضَّلَالُ** **لِلْبُعْدِ** آنست که می دور از مقصد **يَدْعُو** می برستند **لِيُصَيَّ** آنرا که ضرر
برستند او که فتنای عذاب آخرت **أَقْرَبُ** نزدیک ترست **مِنْ نَفْعِهِ** از سود او که توقع شفاعت و غیر
حضرت عزت **لَيْسَ الْوَلِيُّ هَائِلُهُ** بدین است **بِوَلِيَّتِي الْعَشِيرَةِ** و بدین صاحب و آیین کاری **أَنَّ اللَّهَ** بدین
که خدای **يُدْخِلُ الدُّنْيَا** در می آرد آنرا که قصد بخدا و رسول گردند **وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** و کارهای شایسته

بجای آوردند **خَالَتِ تَحْرِى** در بوستانها که می رود **مِنْ تَحْتِ الْأَشْجَارِ** از زیر اشجار آن جو یا وفایت نزهت باغ
و بوستان یا آب روانست **أَنَّ اللَّهَ يَقْعَلُ** بدستی که خدای میکند **مَا يُرِيدُ** آنچه می خواهد از کافات شرکان و مومنان
آورده اند که گویی از عطفان در قبول اسلام نوبتی نمودند گفته اند که شاید مهم عهد از پیش نرود و دوستی که میان ما و
یهودست منقطع گشت مدد ایشان بماند حق سبحانه آیه فرستاد که **مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنَّ لَهُ كَانِ بِرَدَّكَ** **لِيُفَصِّلَ** **اللَّهُ**
آنکه حضرت نهد خدای غیر خود را **فِي الدُّنْيَا** در دنیا با ملا کلمه و اظهار محبت و غلبه بر اعدای **وَالْآخِرَةِ** و در آخر معلو
دوجه و شفاعت و غیره که است **فَلْيَنْدِرْ يَسْئَلِ** بس باید که فرو گردان درستی **وَالسَّمَاءِ** یعنی رسی از سقف یا و بر
و در خود بند **ثُمَّ لِيَقْطَعْ** بس بیرون رس و تا بر زمین افتد و بر دین رس در گردن افکند و محقق شود و گفته اند
رسی از اسان دنیا با و بر دست در از زرع قطع مسافت کند تا بعلک رسد و در دفع حضرت از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و جهاد نام **فَلْيَنْظُرْ** بس درنگ در نظر نامل که با وجود این کلفها **أَهْلُ دِينِهِ** آیامی برسد **كَيْدُهُ** فعل
حلت آمین **بِمَا يُفْعَلُ** آنچه او را بچشم آورده است از کار و پیغمبر و مقلدان که شاید تصور نشود **وَكَيْدُهُ** و کینه
یاد کرد بر کار و روشن گردانید **أَنَّ اللَّهَ** فرو فرستاد **فَرَأَى الْأَيَّاتِ** آیهها روشن در احکام و
تابشها و بر کرد **وَأَنَّ اللَّهَ** و بدستی که خدای **يَهْدِي** راه نماید بران راه را ثابت دارد **وَمِنْ بَرْدِهِ** که
خواهد ان **الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** آنکه گویند **وَالَّذِينَ هَادُوا** و آنکه یهودی شدند **وَالْقَائِمِينَ** و ستاده برستان
وَالنَّصَارَى و قریبایان **وَالْجُوسِ** و کران **وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا** و آنکه شرک آوردند یعنی عید احسان **أَنَّ اللَّهَ يَقْعَلُ** بدستی
که خدای جدا کند **بَيْنَهُمْ** میان ایشان **نَوْمَ الْيَقِيْنَةِ** روز و سخن بحکم و قضای میم تا محقق از مصلحت غیر گردد **وَأَنَّ**
اللَّهُ محقق کرد **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر هر چیز **هَاشِمِيَّةً** که راه است و از حال هرگاه **أَلَمْ تَرَ أَيُّ بَنِي إِسْرَءِيلَ**
أَنَّ اللَّهَ يُخَذِّلُ که آنرا که بدستی خدا بر احد میکند و در **أَنَّ فِي السَّمَوَاتِ** هر که در آسمانهاست ملاک بحس طرح
و باقی بچن **تَحْرِى** و **فِي الْأَرْضِ** و هر که در زمینهاست مومنان بحس طاعت و دیگران بحس خضوع و ذلت **وَالشَّمْسُ**
و آفتاب بطول و غروب **وَالْقَمَرُ** و ماه بشروق و افول **وَالنَّجْمُ** و ستارگان بر فتن و آمدن **وَالْجِبَالُ** و کوهها
بحرمان یا بجمع و برورش معادن **وَالشَّجَرُ** و درختها با ساقه **وَالْدَّوَابُّ** و چهار پایا یا بترکیب **وَكُلِّ شَيْءٍ** **وَاللَّهُ**
و بسیاری از زمان بحد کند او را بحس طاعت **وَكُلِّ شَيْءٍ** و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از بحس **وَقَدْ عَلِمَهُ**
الْقَدِيرُ حکم شد است بر عذاب در احقاق آورده که بحقیقه وضع جیمه بر زمین بحس دینست جد او که از
استغاثه پیش کسی بیش از بر زمین نهد آن را از حساب بچن نی شمارند بلکه بچن نشان خضوع دل و نهایت توامع **وَمِنْ**
و غایت تعظیم و تکریم است و هر دوازده عالم سر خدا بر اخص و خاشع و ذلت حال که اخص است از ذلالت معال
قَطْرٍ در نگر تا پیش ازین شهوده جلد ذلت چهاراد بحسده این بحد ششم است از بحران فراتر بقان
ملا و در فوجا این را بحد شاهد و اعتبار گفته و فرموده که از هر اشیا غیر آدمیان را بحسب کرده بس باید که بدار
نماید بچن تا از کثیر اول باشد که اهل بچن و افترا باند از کثیر ثانی که محقق عذاب و عقابند **وَمِنْ نَهْرِ اللَّهِ** و هر که
خوار گرداند خدای شفاعت یا امتثال یا خذلان یا دخول در دوزخ **قَالَ** **بِمَنْزِلَتِهِ** او را **مِنْ مَلِكٍ** هر که از
و نوازند و عزت سازند بسجودت یا هدایت یا توفیق یا وصول بهشت **أَنَّ اللَّهَ يَقْعَلُ** بدستی که خدای **يَهْدِي** **وَاللَّهُ**

نک

انچه خواهد از اهلانت و اگر ام آورده اند که اهل کتاب با من اصحاب در مقام خاصه آمد گفتند بفرمایند
و درینا فایده است و ما بحقیقه سزاوارتر از شما مومنان جواب دادند که ما بفرموده و بفرستادیم بیکم و بیک
خود و کتاب شما را از این فرستادیم بفرستادیم و کتاب ما را از شما سید از وی حسد بدان کرد و بدین حق در طرف ما باشد
نه جانب ما حق بجهان آید فرستاد که **هَذَا خَصْمَانِ** این دو گروه دشمنان **اخْتَصَمُوا** جنگ کردند و جلا نمودند
فِي رَجْمِهِمْ در در بر و در کار خود و از ابودر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگندی بخورم بخدا که این آیه در شان
شش کس است که در روز بزرگتر سبقت کردند بهار از آن جانب کفار و عیبه و شیبه و ولید و از طرف مومنان حسن و علی
بر رضی و عید رضی الله عنهم و در بیان از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نقل نموده که نزول آیه فی سبیل الله از انکار
یوم بزر و در وسط آورده که فرق و در خمسة مذکور یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصم
و مومنان علی کرم الله وجهه و این دو خصم بیوسته در ذات و صفات خدای جنگ کنند **فَالَّذِينَ كَفَرُوا** و این آنکه
نکر و بدیدند **فَقَطَعَتْ لَهُمْ** بریدند برای ایشان بمقدار جسته ایشان **ثِيَابًا مِنْ ثِيَابِهِمْ** جامه از آن ثوب که جسد ایشان را
فرود کرد و چون احاطه جامه تن **يُصَبِّ** ریخته میشود **مِنْ قُوَى رُسُلِهِمْ** از زیر سرها ایشان یعنی بریزند بر سر
ایشان **الْحَبِيرُ** آن کرم که از غایت حرارت **يُصَفِّرُهُ** به کلاخه شود بآن **مَنْ فِي بَطُونِهِمْ** آنچه در شکمهای ایشان
از اسما و احنا **وَالْمَلُودُ** و بگذارد بپوشنای ایشان یعنی اثر آن حرارت و ظاهر و باطن ایشان برسد و **يُظْفَرُ** و بریزد
ایشان را **مَقَاتِلُ** میگزیدها باشد در دست زبانیه **مِنْ حَبِيرٍ** از آهن **كَلِمَاتٍ** کلمات **أَرَادُوا** هر که کفار خواهند آن **يُخْرِجُوا**
رَيْحًا آنکه بیرون آید از آتش **مِنْ قُوَى رُسُلِهِمْ** از جهت جرمی که ایشان را در یافته باشد **أُمِيدُوا** باز گردانند شوند بدان
گزاره **يُنْفَخُ** بدو رخ یعنی چون بکوبند و رخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه که بر ایشان زده ایشان را
بدو رخ باز نسوزد و بسوزد **وَقُوَى** بجهت **عَذَابِ الْحَرِيقِ** عذاب آتش بخورند **إِنَّ اللَّهَ** تحقیق که
خدای **يُنْفَخُ** از آتش **أَسْوَدَ** را در آتش آنرا که گردیدند از پند خدا و رسول **وَعَلَوْا الصَّلَاةَ** و کذبهای شایسته **جَنَاحَ**
نَجْرٍ در پوست آنها که میروند **مِنْ نَجْمَاتِ الْإِنْفَارِ** از زیر ساقی و قصور آن **جَوَاهِرُ كَلْبَتُونَ** اوست که در اندک و بر
بند ایشان را **يُنْفَخُ** در بهشت **مِنْ أَسَاوِرَ** بدست و **يُنْفَخُ** از **وَلَوْ** و بپایند ایشان بر و **يُنْفَخُ** و **يُنْفَخُ**
يُنْفَخُ و بپایند ایشان در بهشت **جِيْرَ** بر آب و شکر و عسل است در حدیث آمده که هر کس بر یوشد در دینی
بنوشد از آنرا در آخرت بر او مردان استند که لبس بر بر ایشان حرام است **وَهُدُوا** و راه نموده شدند مومنان **إِلَى الظُّلُمِ**
مِنْ الْقَوْلِ بیا که از قول یعنی سخن بآید که راه نماید ایشان را و چون بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذي اذهب عنا
الحر و چون در شان خود قرار گیرند بگویند الحمد لله الذي صدقنا و عهدنا با قول بآیند بر زبان رانند که در بهشت لغو و غش نگویند
و نشنوند لا یسمعون فيها النوا و لا نایما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دینی که گفتن بیک
شهادت یافتن یا استغفار سلی رحمه الله آورده که قول طیب ذکر الله است یا صبیح مومنان و گفته اند از شام و یا
است یا دعای مسلمانان یا الم هم و هم منکر و لطایف خشری منکر است که فی طیب آنست که صادر شود از دل مومنان
و صافی و معتدل بود بر ضای حضرت ائمه و در کشف الاسرار آورده که کلام بآیند آنست که از دعوی بآید باشد و از
دور و بنیان نزدیک سهر استی رحمه الله فرموده که درین کار نظر کردم هیچگاه بجز نزدیک از بنیان ندیدم و هیچ مجلسی بجز

از دعوی بیافتراین آباد است این راه نیاز ترک نازش و بپایان به سباز و بپایان دعوی و دعوی بگو و بگو و بگو
وَهُدُوا و راه یافته شد اند اهل ایمان **إِلَى جَوَارِحِ الْحَيَاةِ** براه خداوند ستوده که دین اسلام است **إِلَى الَّذِينَ كَفَرُوا** بجهت
آنکه نکر و بدیدند از رسول **وَصَدَقُوا** و بپایند از **سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکند
وَالْحَبِيرُ و از طواف مسجد حرام بقول شهر برادر و زحیدیه که بفرستاد و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند
الَّذِينَ جَعَلُوا از سجده که ساختیم او را **لِلشَّيْءِ** برای هر مردمان و مخصوص نیست ببعضی و بعضی **سَوَاءٌ**
یکسانست **الْعَاكِفُ فِيهِ** مقیم در و **وَالْبَالِغُ** و آید یعنی غریب و شهری در قضا مناسب حج و اداء و لازم
خانه مساوی اند و در قیله یاد را برین بودن دران و برین قول را از مسجد نفس او باشد و این نزد بعضی است و بفر
بعضی دیگر از مسجد حرام است و در سبکی که و نزول در شان آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و غیر
در مسجد هرگز که خواهند نزول نمایند اما شکان بیعت و الخارج نکند و از بعضی منقولست که در موسم سناری فرود
که درهای مسافری که در رستگاری اندکان هر جا که خواهند فرود آیند **فِي بَنِي قُرَيْشٍ** و هر که خواهد در حرم **بِالْحَادِ**
میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند که در کشتی از راه راست **بِظُلْمِ** بستم کاری **فِي قُرَيْشٍ** بجهت ایشان و از **عَدَابِ**
الْإِسْمِ از عذاب دردناک و لکه در موسم بقول بعضی اسفل حرام است و گفته اند آنچه منتهی است حق شام دار
خادم و در تیسر کوبل احتکار طعام و اکثر ملامت آنکه اراده کند در حرم مومنان تحقیق عزالت و هر که قصد کند
کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سینه بر او نویسد و اگر بی اراده حرم که اگر اندیشه کند یا کند یا کند یا کند یا کند
بر روی نویسد این سوره فرموده که اگر کسی در حرم قصد فعلی کند بجهت ایشان نباید که کسی را در حرم بکشد ملامت البر
خواهد چشید و امام علم الهدی رحمه الله فرموده که چون بجهت مومنان مضاعف حد است چه غازی در و با جاذب غازی
در غیر او برابر است پس جز مساوی دران کلیت است از سایر مواضع حرام که در اول آیه گفته محذوفست تقدیر بر آنکه
آنکس از هلاک شدن یا زبان کار کشند **وَأَذْبُوا** و یاد کن چون معین و میان گردانید **لَا بُرَاهِمَ** برای ابراهیم
خلیل **سَكَارَ الْبَيْتِ** جای خانه که در برای ساختن بآنکه ابری فرستاد بر تاسایه گرد بران مقدار که زمین خانه بود یا یاد
بر آنکه خشم تا بران اندازه زمین را بر و رفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستاد بر وی **أَنْ لَا تَقْرَأَ** آنکه شریک سازد و این
مکرم **فِي شَيْءٍ** بجهت بر آنکه من از شریک منزه و مقدس **وَطِيقَةُ بَيْتِي** و مالک دار خانه مرا از بنان و از بنانهای ناخدا
لِلطَّاغُتِينَ برای طووف کنندگان کرد اگر دوی از افاقیان **وَالْقَارِعِينَ** و برای ایستادگان یعنی مومنان بلاد
گفته اند برای مایه ایستادگان در غار **وَالنَّجْمِ** و برای رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از انجاس
و اقدار پاک سازید تا و بر طواف کنند و دران غار از بنان بخیل بلسان اهل علم است اما بنیان اشارت میفرماید که در
خود را که دار الملک کبریا است از هر چیز پاک کن و غیر بر او راه مد که بیانه شریف محبت ماست القلوب و اولاده
فی الارض فاجعلوا فی الله اصفاها و حی آمد بدو و علی بن ابی طالب و الصلاة والسلام که برای من خانه پاک ساز که نظر حضرت
بوی فرود آید و او فرمود و ای بیت یسک که کدام خانه است که حضرت و جلال ترا شاید فرمود که دل من مومنان است و او
علیه السلام فرمود که او را چگونه پاک سازم گفت آتش عشق در دوزن تاهر بفرست بسوزد خوش آن آتش که در دل بر فرو
بجز حق هر چه بدیش آید بسوزد چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را غلام کرد و وحی آمد که هر دامن از بنان و از بنانهای ناخدا و از بنانهای ناخدا

مانند است دودی سیاه منان از آن بر می آید و در آن فواحی ناله هلاک شدگان میشنودند **فَسِيرُوا** آیات و
غیر و مذکور می شود و سیر نمیکند **فِي الْأَرْضِ** در زمین بین و شام تا آیات عذاب در مصادع منکران مشاهده کنند
و عبرت گیرند **فَتَكُونُ لَهُمْ مِثْلَ مَا يَخْلُقُ** پس باشند ایشان را قلوبی **يَخْلُقُ** بپاشد که آن فعل کنند چیزی را که سبب استبصار
یا مودی یا اعتبار باشد **وَأَذَانٌ يَسْمَعُونَ** یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بان که شما خبر ابرام ماحیه و وقایع
ایشان را **وَأَنَّهُمْ** بی قصه اینست که **لَا تَعْنِي الْأَبْصَارُ** نابینائی شود دیدهای حق یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست
همه چیزی نیستند **لَكِن تَعْنِي الْقُلُوبُ الَّتِي** و لکن نابینائی شود از مشاهده لعنیه آن ده که هست **فِي الصُّدُورِ**
در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نیکوید **تَقْطَعُ**
چشم دل یکایک این بی نظاره هر طریقی است قدرت آشکار چشم هر جزو خود چیزی ندید چشم هر در هر جزو چیزی رسید
وَنُجِيبُ لَكُمْ فِيهَا مِثْلَ مَا يُعْذِرُ و جواب میدادیم از تو کار آن که چون ضرر عذاب و احزاب و بی تعلیلی نماید **وَالْعَذَابُ** بفرود
عذاب و عود **وَلَا يَخْلِفُ اللَّهُ** و خلاف نخواهد کرد و خدای **وَعَدُ** و عهد خود را که در نزول عذاب ایشان فرمود
أَن يَوْمَ أُولَئِكَ فِي عَذَابٍ مُّتَسَاوِينَ آن روزی که روزهای شما **وَيَكُونُ** نزدیک آن روز که تو کاف **سَنَةِ** مانند هر سال است **مِثْلًا**
تَعْدُونَ از آنچه شما بدین نزدیکی نزدیک کار یک روز و هر سال برابر است زیرا که حکم زمان بر جاری نیست پس
و عهد و قلمت و کثرت آن نزدیک او یکسانست هر که خواهد عذاب فرستد و در این حال میان عقوبت و عجز جزئی نیست
بِمِثْلِ نادرسد و عذر هر که هست هر چند که چند عجز می رسد **وَكُلٌّ مِنْهُمْ** و چند از دینها یعنی
اهل آن که بعضی رحمت رحمت **أَن لَّيْتُمْ لَهَا** مهلت دادم اهل آن را تا آخر عذاب **وَلَا تَعْلَمُونَ** و حال آنکه آن فریب می رود
در آن ستمکاران بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بجزو باز گردند **فَرَأَى** پس بفرمود ایشان را عذاب
بخت در دینی چون توبه نکردند **وَالَّذِي الْمَصِيرُ** و بسوی نیست باز گشت در آخرت و آنچه نیز عجز خواهند رسید **قُلْ أَنِ**
النَّاسُ بگوای آدمیان **أَنَا أَنَا اللَّهُ** چه نیست که من شما را **بِأَنِّي** می بینم **هَوِيلًا** یا آشکارا
کنند آنچه بدان می بینم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنکه گردیدند آنچه گردیدند بدان واجب است **وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرد
طاعتها و نیکوهای **لَهُمْ** مریشان است **مَغْفِرَةٌ** آمرزش گناهان آن شده **وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** و روزی نیکو در حال یعنی رزق
بی رخ و منت و یا بهشت در آخرت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه بشتافتند **فِي آيَاتِنَا** در و در و بطلان آیات ما یعنی قرآن
مُعَاجِرِينَ در حال که پیشی می زنند گناهان خود خواهند که از مادر گذرانند و پیشی می زنند و عذاب ما از ایشان
فوت شود **أُولَئِكَ** آنکه **أَصْحَابُ الْجَحِيمِ** ملازمان در که همیشه در بعضی نفسا سیر فضا العا شیطان در
است پسر علی علیه السلام بروجه آورده اند که من اهل تحقیق نیست و مان تا ویلات علم الهی و تبسیر و دیگر که
معتبر چون محمد و معتمد و روضه الاحباب مدت اوار جمال مولفه الی یوم الحساب آنرا اینجا برادر کردیم پس
که سخن اهل سنت است آورده اند که چون سوره و انجم نازل شد سید عالم علی علیه السلام از آن در محفل المرام در جمع رفت
می خواندند و در میان آنها توقف می نمود تا مردم تلقی نموده یا دیگرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاهُوتِ**
و سوره الثالثة الاخری من وقف شد و شیطان در آن محفل مجال یافته بگوشت شرکان رسانید که تلك المراسن العلی و ان شفا
لترجی حاصل کنی آنکه ایشان بزبان نور و ابرامان بلند پروازند و امید شفاعت ایشان ستوان داشت که از باستان ابرو کار

خوش دل شدن پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خواند و میان ایشان راستایش کرد لاجرم در آن سوره که حضرت
باسمنا و بسمنا کردند اهل شرک اتفاق نمودند بر علی السلام فرود آمد و صورت حال عرض آنحضرت رسانید و دل مبارک
بسیار از آن و نهان شد و حق احوال جهت تسلیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آیت فرستاد که **وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ**
و نفرستادیم پیش از تو **رَسُولًا** هیچ رسولی **وَلَا نَبِيًّا** و نه نبی و فرمود میان بنی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت
و بنی تابع او در آن شریعت چون بوط که بر شریعت ابراهیم دعوت میکرد و همچنین پوشش و موسی و شعرون و عیسی علیهم السلام
یا رسول او است بشیرت خاص بنی شامل و عام است بر و را و دیگر که مفر شریعت سابق باشد پس بنی عامتر است از
رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند بجز را با کتاب که منزل باشد بر و بنی که غیر رسول بودند آنست که کتابی بر و
نازل نموده و گویند رسول آن بود که فرشته بودی بد و فر و آید بنی آنکه اواری شوند یا ملامت کرد یا خواب ببرد
و بر هر قدر بر سر می آید که هیچ رسول و بنی نفرستادیم **إِلَّا آدَمُ** مگر چون تلاوت کرد **الْحَقُّ الشَّيْطَانُ** بیفکند
شیطان **فِي أَشْيَتِهِ** خرد بک تلاوت او آنچه می خواست جنبه بوقت تلاوت پیغمبر شیطانی که او را امین گویند بخل
آواز آنحضرت این کلمات بر خواند و جمعی گمان بردند که آن تلاوت پیغمبر نیست **فَنَسِخَ اللَّهُ** پس نایل و باطل گردانند خدای
تَالْحَقِّ الشَّيْطَانُ آنچه در افکند باشد شیطان از کلمات که **فَرَأَى** پس ثابت کند خدای **آيَاتِهِ** آنها بخود را
که پیغمبر می خواند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** و خدای داناست با احوال بندگان حکم کند بجز بر ایشان **لِيَحْكُمَ** و الفا که در شیطا
بوقت تلاوت اینها ناکردند خدای **تَالْحَقِّ الشَّيْطَانُ** آنچه می خواند که الفا می کشد شیطان **فَنَسِخَ اللَّهُ** از مایش و اینها **الَّذِينَ**
فِي قُلُوبِهِمْ مرا تا آنکه در دلهای ایشان **مَرَضٌ** بیماری شک و تردید است یعنی منافقان **وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ** و قسای
که سخت دهان ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از افکای شیطان در شک و حیرت افتند **وَالْأَعْمَى**
و درستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر موضع مضمهر مکر است بر ایشان بظاهر یعنی فرقه که اهل اتفاق **لَفِي**
شِقَاقٍ بَیْنَهُمْ هراسید در خلاف دور و دراز و ستین و عناد بی یابانند **وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ** و دیگر الفا برای آنست تا
بدانند تا آنکه **أَوْفُوا بِالْعَهْدِ** داده شدن اهل ایمان بدانند **أَنَّهُ** الحق آنکه قرآن خواست **مِنْ رَبِّكَ** نازل
از پروردگار تو و شیطان را محال تصرف در آن نیست **فَيُؤَيِّدُ بِيُؤَيِّدُ** پس ایمان آرند بقرآن **فَنُحْيِيكَ لَهُ** پس نرم شود
برای قرآن **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند **وَاللَّهُ** و تحقیق خدای **لَهُمُ الدِّينُ** آنرا و نمایان
است آنرا که گردیدند **أَنْدَ الصِّرَاطِ مُسْتَقِيمٌ** بسوی راه راست یعنی هر چه ایشان را مشرک شود حق بجهت راه راست
ایشان را نظر هیچ و فکر سلیم نازد و مقصود رسند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و ایشان را که کفر و بداند
مَرِئَةً مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از افکای شیطان چه کفار که می کشند چه مشرکان که از ستایش بان یا
بشیان شد پس ایشان هوار در شک این **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ناوفا که باید بدان قیامت یا امر که قیامت حق
یا باید بدان اشرار الساعه **بَعَثْنَا** ناکاهان **أَوْيَايَتِهِمْ** یا باید بدان ایشان **عَذَابٌ يَوْمَ عَقَابِ اللَّهِ** عذاب روزی که
ایشان برافند چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است بعد از آن روزی خواهد بود **الْمَلَأْنَا** بادشا
و فرماید **يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ** آن روز خدا بر است بی مانع و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را داحیه سلطنت و ملوک
داری هست و در آن روز کبر از ایشان منکران و خیر از ایشان منکران و نیک از سر خسران بر بایند دعویها منتقم گردد

اینکه ابراهیم کیش پدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریه ابراهیم علی نبینا و علیه الصلاة والسلام بود
تعلیق کرد ایشان را بر همه نامها آنکه او پدر پیغمبر است علی الله علیه و سلم و انحضرت پدر است و پدر بر حکم پدر
هو خدای تعالی **مُحَمَّدٌ الْمَسِينُ** نام نهاده شمار اسلام آنان **بِئْسَ الْقَبِيلُ** پیش از قرآن در کتب منزه و **وَقَدْ** و در قرآن
نیز با ابراهیم علیه السلام تسمیه کرد شمار او مسلم خواند در زمان خود و درین زمان نیز شمار را با اسلام یاد فرمود
چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریه امة مسلمة لك من ملام ذم و او باشد **لِيَكُونَ الرَّسُولُ** تا باشد
یعنی پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه روز قیامت **شَهِيدًا عَلَيْكُمْ** گواه بر شما بقبول دعوت و متابعت من خلیل
وَكُنُوا أَشْهَادًا و تا باشید شما گواهان **عَلَى النَّاسِ** بر مردمان بر ساینده انبیاء دعوت حق را بدیشان
تَأْتِيَهُمُ الصَّلَوةُ پس و گزارد نماز را بجهت تعظیم امر خدا **وَأَتَى الزَّكَاةَ** و بدیند زکوة را برای شفقت بر خلق
خدا **وَأَتَى زَكَاةً** و چنانکه در زمین بفضل خدا یعنی در جمیع امور خود اعتقاد بر او کند و باری از او طلبد
و با محاکم و سنت نمک شود علی قدری من فرموده که اعتصام بحمل اموال است و با الله کار خواص اما اعتصام
بحمل الله و وفقت بر من و او را و نواهی و اعتصام بالله خلود است از ناسوی حضرت **الَّتِي هُوَ قَائِمٌ** اوست
یا بریندگان و متوکلان و مانند آن **يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ** پس نیکو یار است و **وَنِعْمَ النَّصِيرُ** و نیکو یار داری پاری
می شود و یار داری گاهان بخت و یاری از جوی که از یاری در غایت مدد داری از او طلب که از داری کار می شود
از یاری خلق بکار داری در خدا یا طلب از آنکه از وی وفا کار تو تواند که باز در وقت دست تو تواند که بیکر دم

سورة المؤمنین که بیست و نهمین سوره است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** کس دستی که رستگار شدند و مقصود رسیدن از دنیا
الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان **فِي صَلَواتِهِمْ** در نماز خود **خاشعون** خاشع بر سجده کا نهاده و بدین بر درگاه
مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت علی الله علیه و سلم بوقت اداء نماز نظر بکجا آسمان میفرمود
چون آنرا نازل شد نظر بر موضع سجود داشت در لبای آورده که در سالت قیام دیدن بر سجده کا باین نهاد
مگر بکه معظه که نظر بچانه نمک باید داشت و گفته اند خروج آنست که مصی ندانند که بر راست و چپا و کست
و اسطی قدس من فرموده که خضوع و خشوع اداء نماز است **لَهُ فِيهِ مَلاَحِظَةُ الْعَرَضِ** و اغواض در محققان و فرمود
که خضوع در ظاهر آنست که سر به پیش افکند و دیدن را از التفات بجهت راست منع کند و دست راست بر سینه
چپ نهاده و فرات از روی حضور بود و در باطن آنکه خوار و عاجز و اسخ کند و بر سر آفتاب حق باشد و در
شهر و سفر و کشته از شعله آتار ظهور و انوار جلال و جلال از محقق فرموده که در نماز اول از خود بیزار باید
شدن پس طالب و مولی بر بیار باید داشت **نَظَرُ** باری از سالت و توفیقی اول از خود خویش را بیزار کرد
کز تو بگذرد باقی اند است **خَرَقَ قُبُورَ رِزَارِكُنْ** خوش بر کلاه و عمارت و دره مندی و چون عطار کن
وَالَّذِينَ هُمْ و آنکسانی که ایشان **عَنِ الْغَوْرِ** از غی باطرا و کردار ناشایست **يُفَرِّقُونَ** اعراض کنند که تامل نمایی

در هر اندر فرموده که هر چه برای خدا نیست حشواست و آنچه از خدای باز دارد سهوست و آنچه بیند و در آن خطی با
لهوست و آنچه از خدا نبود لغوست و حقیقت آنست که لغو جز بر آکونند از احوال و افعال که هیچ کار نایند **وَالَّذِينَ هُمْ**
و آنانکه ایشان **لِلنَّارِ** مرز که واجب از ازال خود **قَاعِلُونَ** ادا کنند که تندر گفته اند که فطر یا مد فاد
نطوع و **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **فِي صَلَواتِهِمْ** در نماز خود از حرام **يَأْفِطُونَ** نگاه دارند که تامل از ازال
مکر از زمان خود **أَوْ مَا لَكَ** یا از آنکه مالک شدن است ایشان **أَلَمَّا تَخَذُوا مَنَازِلَ** نگاه دارند که تامل از ازال
يَأْفِطُونَ پس بدستی که نگاه دارند که از فرج **عَنِ الْمَوْتِ** ملامت کرده نیستند بر اینان ایشان بشرط آنکه در
حضور و نفاس و دروزه و احرام نباشند و در عینا بی هیچ روی نباید **مَنْ أَتَى** پس هر که جوید برای میان
وَأَذَى غیر زنا و کینین خود **فَأُولَئِكَ يَنْفَعُهُمْ** جویدگان **هَؤُلَاءِ الْعَادُونَ** ایشان در گذرندگان
از سلال بحرام یا کاملا متدرستم کاری **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **أَلَمَّا تَخَذُوا مَنَازِلَ** نگاه دارند که تامل از ازال
بدان امیر ساخته اند از امانتها و در ابع خلق یا آنچه امانت خواست چون نماز و روزه و غسل جنابت
وَعَقْدُهُمْ عهد و عهدها را که با حق و خلق بندند **وَالَّذِينَ هُمْ** رعایت کنند که تامل از ازال
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان **عَنِ صَلَواتِهِمْ** بر نمازهای خویش **يَأْفِطُونَ** محافظت میکنند یعنی بران ملامت
می نمایند و پیش از ابد و آداب آن در اوقات ادا می نمایند ذکر صلوة در سبها و منتهای این اوصاف که موجب
فلاح مؤمنان است اشارت به تعظیم شان نماز و نماز را در گذر است **أُولَئِكَ** آنکه و مؤمنان که جامع این شش صفت
هَؤُلَاءِ الْوَارِثُونَ ایشانند و وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد **الَّذِينَ** آنانکه از دوز
استحقاق **يَرِثُونَ الْإِبْرَهْمَ** میراث بر ندر فرمودی را که بلند ترین درجات بهشت و کونین سزال کفار را
از بهشت میراث بر ندرند **هَؤُلَاءِ** از مؤمنان و کفار از افرادر بهشت و دوزخ منور لبست منزل مؤمنان از دوزخ افرادر
منزل کفار کنند و منور لها ایشان را از بهشت بر منزل مؤمنان افرایند و دوزخ المسیر آورده که بهشت و افرادر
کفار در آورده و منور لها ایشان را که اکیان آورده اند از ایشان بودی بدیشان نمایند تا سبب حرمت ایشان گردد
بِئْسَ نظر از دور در جنان بدان ملائکه کافرا بهشت از دور و بیایند و آن سوزد که باشد **هَؤُلَاءِ** ایشان که
و از آنان فرود و سزال **يَأْفِطُونَ** در بهشت جا و در مانند کنند **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ** و بدستی که آفرید آدم را **بِئْسَ**
سَلَالَةً از خلایق و نقایه بیرون کشید **بِئْسَ طَبِيعٌ** از کل نایاب فریدر آدمیان از انسی که بیرون آمد از کل که آدم است
علی الخاف و علیه الصلاة والسلام **ثُمَّ خَلَقْنَا نَظْفَةً** پس گردانیدر نسل او را یعنی آفرید بر از نطفه و بر نفسی فانی ما ختم
جوهر بیرون آمد بر از نطفه جلی که رفتی **فِي فَرْجٍ مَبِينٍ** در فرج که استوار یعنی در رسم و جمل روز او را اسفید
نگاه داشتیم **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ** پس گردانیدیم نطفه سفید را **عَلَقَةً** باره خویش بسته جمل روز دیگر **ثُمَّ خَلَقْنَا**
الْمُضْغَةَ پس ما ختم آن خون را **شُعْبَةً** آن مقدار که گوشت کیسجا گردانید که گوشت بی استخوان جمل روز دیگر **ثُمَّ خَلَقْنَا**
الْمُضْغَةَ پس ما ختم آن گوشت را **عِظًا** استخوان بانکه محکم گردانیدر او را بعد از از ارض **فَكَسَّوْنَا الْعِظَاطَ** پس
پوشانیدر استخوان **لَحْمًا** گوشتی یعنی پرو و پرویایند بر گوشت بعد از از سن موزی و اعصاب و لوا و عصب
پرو **ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ** پس پافریدر او را **عِظًا** استخوان آفرید بر در بطی ام یعنی روح در و میدر نازند شد بعد از از آنکه

و صدق و وفا و حلم و کرم و نیکو خوی و کمال علم با وجود عدم قهر **تفهم** که بس تا ایشان سرور **نیکو** و منکران
و ناشناسند که از ایشان یعنی نه آنست که می شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند پیکانه است و محققیت
حالا و را نمی آید **آنم یقولون** یا میگویند به **جنت** در دوزخ است که از حق او حساب ندارند **بل** نه جنان است
که ایشان میگویند **جنت** هم آمدن محمد بر ایشان **یا الحق** بدین درست یعنی اسلام یا حق راست که فراتست **و اکثرهم**
و بیشتر کافران **اللیهم** کار **یهون** سر حق را ناخواه اند که مخالف طبع و از روی ایشانست قید اکثر برای آنست که بعضی
از کفار از ننگ نوحی مردم نمی گردیدند نه از روی کراهیت حق **و لیو اتبع الحق** و اگر بی روی کردی حق جانه **اهو**
از روی کافران را در وجود الهه شکی یعنی اگر بعضی خدا یان واقع بودی **لغسدت السموات و الارض** هر اینها
و ناجیز شدندی آسمان و زمین **فحق فیهم** و هر که در آسمان و زمین است از ناله و جی و انی جانم در کرب و کوا
نیم الهه الا الله نفسدا کذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر ساجد از روی کافران کردی یعنی بیکار
شدی حق جانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و آهالی آن بنده و هلاک شدند **بل ایشانم** **یدکرهم** بلکه آورد
بدیشان کافری که وعظ ایشانست یاد بدین عزت و صیت شرف ایشان در آنست **تفهم عن ذکرهم** پس ایشان از وعظ
خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت آنست **مغضون** در می گردانند که اندام **تشافه** یا آنکه تو
می خواهی از ایشان بر ادای رسالت **حق** مژ می تا بسبب طبع رسالت ایشان توانستم دارند بر رسالت **حق** **و لیکن**
پس بر زور و کار و نو که روزی دینی و فواید عیونست **حق** بهستیست تر از از ایشان **و هو حق الزادین** و از
روزی رسالت آنست **و انکم لندعوهم** و بدینستی که تو بخوانی ایشان را می زنی **الی حق** **ایستقیم** برای راست که
دین اسلام است **فبان الذین لا یؤمنون** و بدینستی که آنانکه نمیکارند **بالحق** بسوی دیگر یعنی نجات و مصلحتان آن
عن القریط از راه راست **لن اکون** گردانند و میل کنند کل به پیمان آن که می **و لو تخلفناهم** و اگر میخواستیم بر ایشان
و کشفنا و بر ادای ما **بهم** آنچه بدیشان واقع است **من حق** از حق یعنی خطه که بر نشان غلبه کرده **للیحق** هر اینها ستیزند
کنند **فی طعنناهم** در سر کشی خود **یعنی** **مغضون** سر کشه می و زور و در میان بدی که بر ایشان دفع میکنیم بخلاف
از روی ستیزی و عناد بر کف نجات خواهند بود **بیت** ستیزی که کار و پودر درست ستیزی نه را دشمنی با خود
آورد اند که چون ضریف خط بغایت رسید و اهل که بخوردن مردم و مردار مبتلا شدند از بوسه یان بدینه آمده
با حضرت پیغمبر علی الله علیه و سلم گفت نه تو گمان میبری که رحمت ما لمیانی و اهل که بر رحمت دعای تو در مانده اند بدو را
بشمار کنی و فرزند را با آنی که سنی بسوختن حق سبحانه آیه فرستاده که **و لو اخرجناهم** و بدینستی که ساکن قیام
مکد را **یا القذاب** بعد از قتل در روز مژ **ما استکانوا** پس فریاد کردند **لیهم** بر زور و کار خود را **و ما یقتضون**
وضع و زاری نمودند بلکه همچنان بر سر کی و نافرمانی بایستادند **حق** **اذا اخطا** قلعون بکشاد بر طعنیم بر نشان
یا ابا عدل **ایستد** **بل** دری خداوند عزاب سخت که آن جوع است و شدت آن از قتل و اسیریشیست **اذا هم**
فیو ملسون آنجا ایشان در از عزاب ناله میدان و فریاد میزدان و اندوهشکنا و می گردانند تا حدی که آغشی
ایشان از نوح طلب عافیه و رحمت نمایند **و هو الذی انشا** و اوست آنکه پاف و پدید آورد **لکم** **السنج** برای شما کوفی
تامی شود بدان شود دنیا **و الاضار** و دیدها نای بیند بدان دیدنها **و الاضار** و دلهارا تا فکر میکند بآن و الله

ی نماید از سهو و جهل و بصیرت بر قدرت فاطر مبدعات و شایسته **ما تشکرون** اندکی را شکر می گردانید و محمل
در شکر گذاری آنست که اسما را کیندایان آلات را در آنچه مودی ایشانست خالق آن باشد **و هو الذی ذرأکم** و اوست
آنکه پاف و پدید آورد و منتشر ساخت **فی الارض** در زمین **و الیه ترجعون** و بسوی او جمع کرده خواهید شد و در قیامت
بعلاز تفرق اعضا و اجزا **و هو الذی یحیی** و اوست آنکه زند میگرداند **و یحیی** و می زند **و الیه ترجعون** و بسوی او جمع کرده خواهید شد و در قیامت
و مرده است یعنی با اوست مخالفت شب و روز در از زیاده و انقاص تا اتفاق ایشان میگرداند **و انکم لنعلمون** و ایما
تعقل نمیکند که قدرت ماهر کایات را از عدم بوجود آورده و بعثت نیز از انجمله است چه جلد را و احوال از مرد
زند خواهیم ساخت پس چرا انکار میکنید کفار که و تعقل نمی نمایند **بل قالوا** بلکه گفتند بی تدبیر و تعقل **بل**
ما قال الا قولن مانند آنکه گفته بودند پیشینان از کفار **قالوا** گفتند **و انما انشا** ای چون میروا **و انما**
نرا و با شما ما خالق و عطا **ما** و استخوان خالی گشته **انما لم یفهمون** ایما بر انجمله شد که نمی فهمیم و بسبب
انکارست و تکرار از برای آید آن یعنی چون خالق کردی هر چه و بعثت چگونه باره باید گفت **و انما انشا** هر اینها و عدل
داده شد **ما و انما** و بدینان **ما هذا** این سخن را این **قیل** بیش از آمدن محمد یعنی ما را و بدینان **ما و انما**
خشی و نشر و تحریف کردند و این و عدل راست شد **انما هذا** نیست این قول **الا استطیعوا الاطین** مگر ایتما
پیشینان و اکاذیب ایشان که در حایف نوشته اند و کذاشته **قیل** بگوای محمد بر من منکر آنرا که **لی الذین**
مرگ است زمین **و فی فیها** و آنچه در و لبست از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین است جواب
مر آن **لستم تعلمون** اگر هستید که می دانید **سبقتهم** زود باشد که در جواب تو گویند که زمین و آنچه در و لبست
لله مر خدا بر است شر که از یک معنی بودند بآنکه آفرید کار زمین و اهل آن الله است پس ترا چنین جواب دهند
قیل **افلا تدرون** بگو آیا پند می آید بر در می باید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن زمین و اهل از ثانی
از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهند بود **قیل** بگو دیگر باره **من رب السموات السبع** کیست آفریدگار آنها
هفت کانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیبت خرب آن **و رب العرش العظيم** و کیست بروردگار عرش
بزرگ که اعظم مخلوقاتست **سبقتهم** زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم **لله** مر خدا بر است
و ربهم اوست **قیل** **افلا تدرون** بگو آیا پند می آید از شریک نیست چنین خالق و هم از مخلوقات او او را
شریکی می سازد **قیل** **من یبیل** بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بیضه اختار اوست **لکموت کل شیء** بادشا
هم جز و در موی آورده که معنی و منفعت اشیا یا خرابی آن **و هو یحیی** و او زمین را زده و بفریاد رسد و کاه
دارد و این گردان از عزاب خود هر که خواهد **و کما یحیی** و زمین را زده شود بر و می کسی نتواند که کسی از خدا
او این گردان و در دنیا آرد و زمین را زده و جواب گویند **ان کستم تعلمون** اگر هستید که بدانید **سبقتهم** زود
بود که گویند این صفات که تو میگوئی **لله** مر خدا بر است که مالک ملکوت و مجرب کذاشته **قیل** **فانی** **لستم** بگو می آید
فریب یافته میشود و چگونه از راه حق بر میگردید و با وجود ظهور نور و ظهور لایل بر و صحت ملائجه این
حق را کذاشته کجا میروید **بیت** ای که فی نفس و هوایی روی راه نداشت خطای روی راه روان و از راه دیگر
پس تو بدین راه میروی منرا مقصود در آنجا نیست پس تو از بسوی کجایی روی **بل ایشانم** **یا الحق** بلکه آورد

نهای

دوند

نصیر حبیب و الله المستعان **بیعت** صبری کثیر تا کم او چه میکند باین دینی نکست هم او چه میکند سفارین
حال اثر و صبری بر آنحضرت ظاهر شد آیات بر آنکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بگویند و دروغ بزرگ و دروغ
عایشه رضی الله عنها **عَصِيَّةٌ مِنْكُمْ** که دروغی از شما است یعنی بودند عده الله او و زمین و فاعل و حان شاعر و سطر و آینه
بسر و الصدوق و سحر و بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رضی الله عنها **لَا تَحْسَبُوهُ سُبْحَانًا** دروغ را شکر **لَكُمْ**
بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت است علی الله علیه و سلم و عایشه و صفول میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود میداند
بَلْ هُوَ بَلَدٌ لَا خَيْرَ لَكُمْ بهرست شما را بسبب آنکه نواب عظیم یافتند و در برات شما ایستادند و در کرامت و تعظیم شما و کرم
ظاهر گشت و در عید کی در باره دروغ و کویان و قریع یافت **كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ** هر یکی از این مشکلمان با آنکه **الْكَتَبُ** جز آنست
که کس کرده **مِنْ الْإِسْرَارِ** از کتمان بعد از آن که خوش کرده بعضی خدایان بودند و بعضی بخان فاحش تر گشته و بعضی خوشتر شدن
و منع نکرد **وَالَّذِي تَوَلَّى** و آنکس که واگرفت **صَكْبِي** عظم آن سخن و شیع تر آنرا **مِنْهُمْ** از انجاست مراد این است لعنه الله
لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ مراد است عذاب بزرگ در آخرت یا در دینی یا در دنیای که در روز خود و در روز و در روز و کویان که حان
بوده که با خیر نباشد یا مسطر که دستهای او شل گشت **وَلَا إِذْ يَتَفَقَّهُوهُ** بر آنکه که شنیدند این سخن و اهل **الْوَقْفِ**
وَالْمَوْتِ کمان بر دزدی مردان و زنان و کویان **بِأَنْفُسِهِمْ** بهم دینان خوش **حَسْرًا** نیکی و جانچه بنفیس خود که
برند و در اول از خطاب بغیبت و از نظر و بطن و الله است در دفع و از شعار با آنکه ایمان مقتضی کان نیست باهل ایمان یعنی
که مومن بعد از استماع این دروغ کان نیک بر دزدی عایشه و صفوان **وَقَالُوا** و گفتندی جانچه مردی متین که بر حال
مطلع باشد کویان **هَذَا** این سخن **إِنْ كُنْتُمْ** دروغی و شفت و سخن بجهان از او باج میفرماید و آنکه سید از نسل اینها
بعضی و کمر بر ایشان **لَوْ جَاءُوا عَصِيَّةً** بر اینها و در دین برین سخن **بِأَرْبَعَةِ شَهَدَةٍ** چهار کوا که کویان دهند بر آنکه کویان
فزع میکنند **وَأَنْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ** اکنون که نیاوردند کوا همان چهار کوا که **فَأُولَئِكَ** پس آنکه که **عِنْدَ اللَّهِ** نزد کویان
یعنی در حکم او **أَكْذِبُونَ** ایشانند دروغ کویان در ظاهر و باطن که کوا که آوردند در ظاهر و باطن که کوا که کاذب و
اماد و باطن کاذب بودند زیر این صورت و از او باج میفرماید و چون کوا که نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند و
لَوْ أَفْضَلَ اللَّهُ و اگر نه افزونی که خدای بودی **عَلَيْكُمْ** بر شما **وَرَحْمَةً** و مهربانی و فی **الدُّنْيَا** در دنیای متوفیق بود
وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت **لَكُمْ** هر آینه بر سیدی شما را **إِنَّمَا أَنْفُسُكُمْ** فی **دَرَجَتِي** که خوش کرده اید
در آن از دروغ بر صد بقیه رضی الله عنها **عَذَابٌ عَظِيمٌ** عذاب بزرگ که حریف و ولایت مردم در جنان حقیر
بودی و شما را آن عذاب رسیدی **إِذْ تَلْقَوْنَهُ** آنکه که فرامیگردید آن سخن **بِأَرْبَعَةِ شَهَدَةٍ** بر اینها و خورد که بعضی از این
ی بر سیدی **تَقُولُونَ** یا تو **أَهْلِكُمْ** و میگویند بدینهای خود **بِأَرْبَعَةِ شَهَدَةٍ** آنچیز بر آنکه بدان علم داشتند
یعنی سخن از روی جهل میگویند **وَتَحْسَبُونَهُ** و میبندارید آنچیز را که گفته اند **هَيْتَا** سهل و آسان که هیچ شعله بر این
سفرع نباشد **وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ** حال آنکه آن سخن بزرگ خدای بزرگست و عقوبت بسیار بر آن مترقیه است
عاست باهل بیت نبوت و تندی بر آن و استخفاف بنسب رسالت و در احقاق مذکورست که ام ایوب و زوجه ابویوب
انضاری رضی الله عنها باو گفت که شنیدم سخن که مردم در باب عایشه میگویند ابویوب گفت شنیده ام و آن دروغ است چه
تو بنسبت من این فعل و لیس داری ام ابویوب گفت لا والله ابویوب گفت و الله که عایشه بهتر از منست پس بنسبت پیغمبر این عمل

کی رطاد این بهتان عظیم است سخن بجهان فرمود که **وَلَا إِذْ يَتَفَقَّهُوهُ** و چرا نه چون شنیدند این سخن را **يَتَفَقَّهُوهُ** میگویند
یعنی چون این سخن استماع کردند بر آنکه گفتند چون ابویوب رضی الله عنه **تَأْتِيكُمْ** غیر از ما و غیر از ما **هَذَا** این کلام **بِهَذَا**
آنکه سخن کویان بدین قول **بِهَذَا** با کست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر و قریح توان کرد **هَذَا** این کلام **بِهَذَا** عظیم
افترا بزرگ است بر مافقه منافقان **يُفْطِنُكُمْ اللَّهُ** بنسبت خدای شما را **أَنْ تَعُدُّوا** از آنکه باز گردید **لِلْمَلِكِ** ای
بمثل این سخن هر که یعنی نادانی که زند باشد **الْكُفْرُ تَوْبَتُهُ** اگر هسندید که ویدکان چه ایمان مانفت از طعن در
باره مسلمانان خصوصاً الهام مومنان **وَيُبَيِّنُ اللَّهُ** و بیان میکند و روشن میکند از آن خدای **لَكُمْ** آیات **بِرَأْيِ**
شما آیتها که دلالت دارد بر محاسن ادب تا بنسبت کویان و از طریق ادب اخراج نور زید **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای
داناست بطهارت عایشه **بِحُكْمِهِ** حکم کنند بر آه ذمه او از عیب و عار و عمت تا کویان از دشمنی کس از کویان
و زید و عیب جز آنکه از سر ناپا و وجهه زیبا گفته است **كِرَامًا** که عیب دینی ناک که میگویند کرامت کرامت
إِنَّ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بدستی آنکه دوست دارند **أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ** آنکه فاش شود در زشت نالی یعنی نسبت فاحشه
فِي الدُّنْيَا در دین آنکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذاب
عذاب در دین **فِي الدُّنْيَا** در دین برای محذوف ویدانی **وَالْآخِرَةِ** و در دین برای **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای
میدانند آنچه خوش کرده اید در آن **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما آنرا نمیدانید **وَلَوْ أَنَّكُمْ** اگر که فضل خدای تو
بر داری **عَلَيْكُمْ** بر شما **وَرَحْمَةً** و بخشایش او بجهان برای بروردکاری **وَاللَّهُ رَؤُوفٌ** و آنکه خدای مهربانست
بر امت ذمه معذوف را ظاهر گردانند **رَحِيمٌ** بخشایش است توبه جانت فلا ف را در کز زان و اگر نه
هر آینه عقوبت کلی بشمار آمدی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که کویان اید **لَا تَتَّبِعُوا** بدوی می کنید **خُطُوبَاتِ**
الشَّيْطَانِ کاهای ابلیس یعنی راههای او را بعصیت یا وسوسه او را در زلف عایشه و بنسبت **خُطُوبَاتِ**
الشَّيْطَانِ و هر که بدوی آورد و آثار او را متابعت کرد **فَأَنَّهُ يَأْمُرُ** پس بدستی که میفرماید دیو او را **بِالْفَحْشَاءِ**
بکاری که زشتست در عرف و عقل **وَالْمُنْكَرِ** و بعلی با بسندیدن در حکم شیخ **وَلَوْ أَنَّكُمْ** اگر که کرم الکی بودی
عَلَيْكُمْ بر شما متوفیق یا تعیین خدای که کفارت کاهست **وَرَحْمَةً** و بخشایش او بجهان برای **مِنْكُمْ** بالانگشت
از شما **أَحَدٌ** هیچ یک **أَبَدًا** تا آخر در از دین این عیب جوی **وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي** ولیکن خدای پاک سازد بقیه از توبه
مَنْ شَاءَ هر که خواهد **وَاللَّهُ يَجْعَلُ** و خدای شنوایت بمفالات مردمان **عَلِيمٌ** دانایینها آیشان که میگویند صدق
رضی الله عنه سوگند خورده بود که بجهان خود یعنی سطح که یکی از سکه از آنکه او بود که نفقه نکند و مطلقا با او نیکی
نمایند سخن بجهان آیه فرستاده که **وَلَا يَأْتَلِ** و باید که سوگند بخورند **أَوْ لَوْ أَنَّ الْقَضَلَ** خداوندان فضل در دین **مِنْكُمْ** از
شما **وَالنَّعَّةَ** و خداوند دستکاه و توانایی و فراخی در مال را د ابویوب صدق است رضی الله عنه و حق سبوح از خدای فرمود
که چنین باید که جان مردم سوگند بخورند **أَنْ يَتُوبُوا** بدانکه که دهند نفقه **أَوَّلِي النَّفَقَةِ** خودشان و ندان **وَالْمَسْكِينِ**
و درویشان و محتاجان را **وَالْفَاقِرِينَ** فی **سَبِيلِ اللَّهِ** و مهاجران را در راه خدای و مسطر هم خوش است و هم مسکین و هم
مهاجر و **لْيَتَّقُوا** و باید که خوف کنند جریه را که از ایشان صادر شدن **وَلْيَتَّقُوا** و دروی بگردانند از آنکه نام و ایمان
فرمایند **الْأَجْتَنُونَ** آید دوست نمیدارید **أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ** **لَكُمْ** آنرا که بیاورد خدای شما را پس شما نیز از سر کاه کار

باک

در گذرید **و الله عفو و خلاق** امر زنده است با کمال قدرت بر استقامت **و جسد** سهریان بر احوال و اقام
و شمایز مخلوق با خلق وی شوید ملائکة استدلان فضل صدیق کرده اند صاحب احقاق فرموده و به بخت
ان الفضل المطلق و حکیم بنای در پی بایست فرموده **نظم** بود خدا از کسب و فضلش که اولوا الفضل خوانند و توفیق
صورت و سیرت و ثمره و جان بود و از چشم حرام نهان بود و روز و شب سال و ماه و روزگار و ثانی این از همان
ان الذین بدست ایشان که **مؤمن الخصاص** می میکنند و از محضه را **الغافل** است بخیران از آنم قدر
میکند ایشان را بدان **المؤمنات** کویدگان بخیر و رسول را از رایج پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در وسط آورده
که خاجه مایشه مراد است و گفته اند در شان مهاجرات و بعضی عام میدارند و بر هر قدر بر آنها که مذهب خیر
جامعی میکنند **لننوا** دور کرده شده اند **الذین لا یزالوا فی الاخرة** در دنیا نام نیکو و در آخرت از رحمت بخیر
عالم مرد و در و ماحوسند و در آن سوا بسعوض و مطرود و **و لهم عذاب عظیم** و بر ایشان است عذاب بزرگ بجهت
کنایه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود **و یوم تشهد علیهم** روزی که گواهی دهد بر ایشان **السنه** زبانهای ایشان
با فک و بهمان یعنی زبان خود اعتراف کنند **و یوم یوم** و گواهی دهد بر دستهای ایشان **و یوم یوم** و بایه های ایشان
یا کافوا یا یعلمون با بخت بودند که کسب کردند از جبر و مآثر **و یوم یوم** آن روز **و یوم یوم** بدهد خدای
ایشان را **و یوم الحق** جزای که سزاوارست بایشان **و یوم یوم** و بداند در آن روز **ان الله انکه خدای حق**
الحق المبین اوست ثابت بذات خود و بیدار الوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب **و یوم یوم** و ثواب
ناشایسته و نایاب **و یوم یوم** مرنا با کان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بداند که شون و **و یوم یوم**
و بداند نیز شایسته اند از ایشان بلید و راجه طبع ایشان بدان مایل است از حیثه خبانت **و یوم یوم** و کما
با کین **و یوم یوم** مردان با کین است یعنی از ایشان سبایت کند **و یوم یوم** و با کین کان نیز در خوردند
سخنان **و یوم یوم** کل آنه یترشح بمافیه **مصرع** از کور همان یروز تراود که در دست و گفته اند تزل نایاب
برای مردان نایاب کند و مردان نایاب الداعی بدیشان و زبان با کین برای مردان با کین مایل بدیشان
ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم که اکثرین موجودات است حرمی با کین چون عایشه
صدیقہ رضی الله عنها از درجه جنسیت سبب است و به است و الیه الاشارة فی المثنوی المعنوی **نظم**
دیده که در هر ارض و به است معنی خود را بجاگاه و کما است **نظم** نایاب از نایابان را بجا بیدند **نظم** نایاب از نایابان را بجا بیدند
اهل الجلال از نایابان کشند **نظم** اهل حق از اهل حق هم خوشند طیب است آمدن برای طیبین **نظم** لطیفات لطیف است همان
ذکر فضایل و خصایص صدیقہ رضی الله عنها و عن ابیها در رسالت الصفا بر سبیل استقصا بخت ذکر یافته بجز
اینجا بر نجه آیات اقتضای میرود **اولیک** آنکه و یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عایشه و صفوان رضی الله
میر و ت میرا کرده شد کان یعنی نزه و میرا اند **و یوم یوم** از آنجه میگویند را باب اول منصب رسالت از آن
عالمیست که ذیل عصمت زوج طاهر او بود و چنین شبهتی آورد کرد و در صفوان نیز مردی با کین و از اولیا آگاه
او را نیز بدین نعمت هم توان داشت **و یوم یوم** میثاق از خدای **و یوم یوم** و روزی نیکویی بود
و بسیار و بیدار از نعم بهشت **یا ایها الذین امنوا** ای کسانی که گردیدید بخیر و رسول **لا تَدْخُلُوا** در میاید

سر زده **بیوتک** در خانه **غیر بیوتک** در خانه های خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه پیکانه در میاید **نظم**
تستأمنوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید **و تستأمنوا** و سلام کنید **علی اهلها** بر اهل آن خانه و در
روایت آمده است که بگویند السلام علیکم آء دخلها امام ثعلبی آورده که ذی انصاریه بجناب نبوت آمد
بوقف عز و رسالت که مادر خانه های خود بر صفی می باشد که می خواهیم که هیچکس را از آن حال بیدار نکند و کسی از
کسان ما بخانه در می آید و ما را نه بر وجهی که شاید بدین حق بجهت این آیه دست او حکم کرد که بخانه کسان در نهد
در میاید **لکم** از است سلام و استیذان **خیر لکم** بهتر است شما را از آنکه در اجازه در آید و گفته اند که
بر عمل خود در می آید باید که بگوید یا ایا و از بای یا غفر الله له کما یغفر الله له و اهل آن خانه بستر عورت و دفع مکروهات
اقدام نمایند و این حکم کرد **و یوم یوم** که شاید که شاید که **و یوم یوم** این گویاید **و یوم یوم** در خانه های
غیر خود **احدا** یکی را که دستوری خواهید **لا تَدْخُلُوا** در خانه های در آن **خیر لکم** تا وقتی که دستوری
دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازه در خانه خود بدهد **و یوم یوم** در خانه خودی از آن کسی عمل نیست **و یوم یوم**
و یوم یوم اگر کوید شما را از استیذان که باز گردید **و یوم یوم** پس از گردید بوقف و بجا بکند
و بر در خانه نشینید که آن حضرت صاحب بیت است **هو اذی** آن باز کشن با کین و بسندین ترست **لکم**
مشار **و الله یعلمون** و خدای آنچه شما میکنند از استیازه و ابرام **علیکم** داناست و بر آن مکافات خواهد
داد بعد از نزول این آیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از رسالت که یار رسول الله در راه عراق و شام اهل تجارت و انصاف
ی اهل در خانه و در باط بساط اقامت بکستند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه
فرود آمد که **لن یس علیکم** نیست بر شما **و یوم یوم** کما **ان تَدْخُلُوا** از آنکه در آید **و یوم یوم** غیر مسکون و در خانه های
که مسکون نیست یعنی کسی در آن اقامت نمیکند بلکه می آید و روی و در چون کاروان سر او را بط **و یوم یوم** در آن خانه های
غیر مسکون بر خورداری و نفع است **لکم** شمار که از سر ما و کویدان بینه گیرید و رخصت و انعام شما در آن محفوظ
می ماند **و الله یعلم** و خدای میداند **و یوم یوم** و آنجه آشکارای کنید از استیذان **و یوم یوم** و آنجه می شنید
از نیت دخول در خانه افضا **و یوم یوم** بگوای **للمؤمنین یغضوا** مردان کوید را که فر گیرند و بیوشند **و یوم یوم**
دیده های خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در زخیره الملوك آورده که تیز رو نویی یکی در وجود انسان
شیطان را جنت زیر که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند و ناجری بدیشان نیرسد و راستند از آن مشغول می گردند
شد اما بدین حاسه ایست که از دور و نزدیک اهل و اقام را در درک و صید میکند **نظم** این همه آفت که بقی می رسد
از نظر نویی شک می رسد **و یوم یوم** در پوش خود در صدف **و یوم یوم** نانشوی تیر را در اهراف **و یوم یوم** در نخل از آن لاشی در بر می
نقل میکند که بگویند پوشند دین **و یوم یوم** در دل را از ماسوی الله **و یوم یوم** و نگاه دارند **و یوم یوم** و نگاه دارند
خود را از حرام بپوشند عورت خود را از سر تا پا که **و یوم یوم** آن پوشیدن چشم و محافظت فرج **و یوم یوم** با کین ترست
و سودمند تر **لکم** مردان را در دینی و آخرت **ان الله یخیر** بدستی که خدای داناست **و یوم یوم** با کین میگردان
نظم بجل و حرم و استعمال جوارح در طاعات و اقام **و یوم یوم** و بگویند مردان کوید را که از روی عفت **و یوم یوم**
و یوم یوم بیوشند دیده های خود را و ننگند مردان نامحرم **و یوم یوم** و نگاه دارند فرجه های خود را از زنا

که یکتا و ظاهر سازند و **زینهن** را پیش خود را از بر ایه و جامها و زینها و جز آن **الانما** مکرر آید ظاهر
شود **زینها** از زینت بوقت ساختن کارها چون خاق و اطراف و باب و کل در میان و خضاب در کف و کفنه اند
مراد از زینت واضح است پس مستثنی وجه باشد و کفین **و لیسون** و باید که در و لکن از **بجوه** حق متغیرهای
خود را **لیسون** بر کربانهای خویش یعنی کردن خود را بقتله میوشند تا موی بنا گوش و گرد و سینه ایشان
پوشید مانند **و لیسون** و آشکارا کنند **زینهن** مواضع زینت خود را چون سرو و ماعد و سینه و ساق
که موضع تاج و دستبند و گردن بند و خط است **الالبعضون** مکرر از برای شوهران خویش که تزیین از برای ایشان
اوالبعضون یا بدین خویش و بدین در حکم بردارد **اوالبعضون** یا بدین شوهران خویش که ایشان حکم آباد از
اوالبعضون یا بمران خویش و بمر هر چند هست درین و انجاست **اوالبعضون** یا بمران شوهران خویش چه
ایشان در حکم بمر اند و **اوالبعضون** یا برادران خویش **اوالبعضون** یا بمران برادران خود که حکم برادران
اوالبعضون یا بمران خویش و بمران خود و انبها جاعلی اند که نکاح زبانشان را و نیست و در محارم رضای بمر
حکم داخل است و ذکر اهرام و احوال نکرد زیرا که ایشان در حکم آخر اند و در انوار آمد که احوط است که مواضع
زینت هم و خال نمایند که شاید ایشان نزدیک بمران خود تمهید کنند و موجب غنه نکرد **اوالبعضون** یا برای
زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بختیانات نمایند و در بنیان آورده که یهود و نصرانی و مجوس و سنی و شیعه
حکم مردان بیکانند و در مسئله را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و غیر
رسم آشنایی برانداخته است و عفاف را نیز از ملاقات فاسق اجتناب باید نمود و بعضی برانداخته مراد همه
زنان و از ایشان بر هر چیز نباید کرد **اوالبعضون** یا آنچه مالک شده است از اوستهای ایشان یعنی بر هر چیز
زنان از آنکه مالک عین ایشان باشند از کسیرکان خواه مومن و خواه کافر و با آنکه ایشان در نسا و اخلاص اند
کرد تا معلوم شود که از آن غیر مسئله احتراز لازم نیست و کویید مراد همه بندگان زنند از اما و جید و فو و آنست
که اگر ظلم عقیق باشد نظر او بر زینت و الا فلا و در احتیاط آورده که باین سبب مراد هر که سرور نکرد از آن
الفاظ و مالکیت یا مافق که آن در باب امامست نه عید و عید زن حکم مرد اجوی دارد و جایز نیست نظر او بر عی و
و در بعضی از مواضع زینت وی **اوالبعضون** یا بدین بندگان **عق و اولی الامر** جز خداوندان حاجت بزرگان
بنی الاموال از دین شایسته آنها که بجهت طلب خوردنی بجانهای آیند و بزرگان حاجت نداشتند از بعضی در غرضه شهور
نیست ایشان را چون بمر سالخورده و عین و ابلهای که مطلقا از شهرت خبر ندارند و هست ایشان جز مقصور بر طعام
و اکثر ایه حنفی برانداخته که عی و عین در حمت نظر حکم اجابت دارند چه ایشان را از روی مباشرت هست
غایتش که توانای بران نیست **اوالبعضون** یا بمران آنکه **لنظهن** مطلع نیستند **عق و اولی الامر**
بر عود از زنان یعنی غیر زنان و از حال مباشرت با ایشان بچیزند یا آنکه قادر نیستند بر بیان زنان یعنی بالغ
نشدند و بحد شهور رسید **والبعضون** و زینت زنان با آنها احتیاط دارد خود را بر زمین بوقت رفتن
لیسون نداشتند نشود **والبعضون** آنچه بجهان میدارند **زینهن** از بر ایه خود که خطا است یعنی باید که آواز
خلخال خود بکوش مردم نرسد که موجب میل مردان بدیشان نشود **والبعضون** و باز کردید بخلای جمیعاً هم

ای **والبعضون** ای کردید بخلای جمیعاً هم شاید که شمار سنگار شود و بگوید در این بوجه هیچ یک
از خط و جرمی خالی نیست امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکیب نبوده است که خود را محتاج توبه نداند
در کشف الاسرار آورده که همه را از طبع و عاصی بگوید و تا صافی بخورده نشود چه اگر فرمودی ای کینه کاران ثاقب
کینه موجب سواهی ایشان شدی چون در دینی ایشان را سواهی خواهد آمد مت که در آخرت نیز سوا کند **نظم**
چو سوا کردی بحدی خطا درین عالم بیش شاه و کلاه دران عالم هم بر نفس و عام بیمار زور سوا ملک و الملام
والبعضون و بیکاح در از بدی زان و بی شوهر از **انکم** از شما یعنی مردی که زن ندارد که خدا سازید و زنی
که شوهر ندارد بعد کسی را آید **والبعضون** و دیگر نکاح کنند بندگان و شاه بندگان را از بندگان خود
والبعضون و کینه بخل خود تخصیص صالخان جهت اهتمام است نشان ایشان و آنکه کسب ترویج و ترویج در پرده
بمانند **انکم** اگر باشند ایامی و صلی از عباد و اما **انکم** در نشان و تکه نشان **انکم** غنی گردان ایشان
خرای **انکم** از فضل خود بقتاعت یا با جنت و دور زدن منزل **انکم** و خدای فراخ بخشایش است
وسعت معیشت او دهد **انکم** با استحقاق فقر است طبعاً و در آنکه **انکم** و باید که باز
ایستند از خیر و عفت و زدن آنکه **انکم** یا بندگان **انکم** اسباب نکاح از هر منفعتی **انکم**
تا وقتی که توان کرد از خدای ایشان **انکم** از فرقی که خود و بیابان آنچه بدان گذران توان شد **انکم**
و آنکه **انکم** طلب میکند مکاتبه و امن **انکم** از آنچه مالکست آنرا عین شایسته آنها از بندگان
شما که مکاتبه جویند **انکم** بمران مکاتب سازید ایشان را امر استجاب است و مکاتبه است که خواصین خود را
کویید مکاتب کرد ایند بمران و از مال بمران چون بندگان مال آید از آنکه آورد مانند کسب غلام خط
ابن عبد العزیز از مکاتبه طلبید این آیت نازل شد و جویند که اگر غلام یا کنیز را مکاتبه طلبید ایشان را
مکاتب سازید **انکم** اگر دانسته این **انکم** در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوه انصاف و قوه
برادر مال یا آنکه بجهت کسب مال از مردم سوال کنند چه بمران و هست که بندگان مال کسب باز دهند از مالان
رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مال داری گفتی گفت من قوه کسب هست گفتی فلان گفت بمران که مرا
از ادناس و اوساع مردم بجهت کسب مال از بندگان **انکم** و بجهت بندگان مکاتب **انکم** یعنی
از مال خدای **انکم** آنچه بشمارده و بجهت بندگان مکاتب ساخته بود بجهت از استماع این آیه
بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد میگویند و آنهم خطابست با مولی و واجب است از مال کسب بجهت
بمکاتب بخشیدن امام احمد رحمه الله ربع مال میگوید و امام شافعی رضی الله عنه تفویض برای خواصه میفرماید و امام عظیم
و امام مالک رحمه الله ایضا واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب و آنهم راجع بجهت مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب
و زکوّه بدو دهند تا مال کسب ادا کنند و در خود را از طرق بدی مخلوق بیرون و بدین سبب این خبر را اند
رقبه میگویند و از عقبه عقیبت بدوی قول کنند **نظم** بشنود از تنگی زین دل و زین سر که بیتی یاد کرد
که بلفظ آفراده را بدین سازه که با احسان زین از آن آورده اند که عبد الله بن شمس کثیر از حیدر است و ایشان را
اگره میگویند و بر سبیل مفاطحه جبری میگویند معاده و سبب که از آنها بایکد یک گفتند اگر این کار که ما میکنیم خیر است

و خطا و لغزش و در طرف غریب از آن جز خطبه و طریقه و ولایت قریب و آن بلکه نسبت و ادنی و ولایت شام است یا نه
در آفتاب است فاشتر و کرد و در ملامت در سایه نامیده او خاندان بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهم مندرست و هم از تاب
و فایده سایه محفوظ است بهر روی و هم الله فرموده که اصل این سخن را از بهشت بدین آورده اند پس از آنجا این عالم نیست که در
شش قدمی بر او اطلاق توان کرد **یکاد ز نیشها** نزدیلا است که دروغ آن درخت **نیشی** روشنی دهد بطن خود
و کلام نیش و اگر چه نرسیده باشد **نیش** آتش یعنی در درختندگی و برای نمایه است که بی آتش و ششای بخشد **نور علی**
نور روشنی از نور و نور روشنی یعنی صفای زینت یا روشن شدن یا نور جبر و لطافت و جلاله بر آن افزوده در مشکو که ضابط
اشعه و جامع انوار است **نور علی الله** راه میانه خدای **نور** نور معرفت خود **نیش** هر گاه می خواهد **نور علی الله**
و میز خدای مثلها را یعنی عقول و ادب و صورت محسوسات بیان میکند **للتقاس** برای هر دو در میان و
مقصود سخن بر نشان هویدا کرد **و الله یحیی** و خدای همه چیزها را از ذوق و عقول و محسوسات و حقایق جلای
و خضیات **علیه السلام** دانست علماء را در باب این تمثیل سخن بسیار است و لایحه العلماء امام محمد باقر ازین قدس می در امر الله
فرموده که مراد نور یا نیت که حق بجهان نشیبه کرد سینه و سینه را بشکوه و دل و در سینه بقتل و در سینه در سینه
و ایمان را بجای از خسته در قتل و قتل را بکوی درختندگی و کلمه اخلاص را بجای مبارکه که از تاب آفتاب
خوف و ظلال نوال رجا بهر دارد و نیز دیکت که فیض کلمه بی آنکه بر زبان می گویند و در علم را روشن کنند چون آفران بر زبان
جاری شود و قصد جان با آن یا رکت نور از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات علیات امام است روح الله
روحه که نور ایمان را بجای از نشیبه کرد بخت آنکه در هر خانه که چراغ بود در زیر این آن نکرد و همچنین در هر گاه که
ایمان باشد شیطان را بدو راه ننهد یا آنکه بجای از داخل خانه روشن شود و از روزنها بر نوری با خارج خانه افتد
و از این نور روشنی بخشد به سبب سوال نور ایمان در دل روشن کردن و از آنجا شعاع معرفت بر روزنها حواس افتاده
انوار طامات بر جوارح و اعضا بآید و بیاورد و چون از نور الله **ع** سیاهی هر گاه از دل او میسر د خیره و نشیبه
فرمود دل مؤمن را با یکدک تا آنرا بسبب ظلم و جفا نشکند که با یکدک شکسته میسازد و در زخمی که دل شکسته
زخم میزدن **نظم** چو از آینه این دل چرخ نازک هر چند بیشتر شکنج نیز نشود و گفته اند آن نور نور
اسرار الهی است یعنی این معرفت در رجا به دل عارف و مشکو سینه او آفریننده است از برکت زینت تلقین سخن
و چون مبارک عمری صلی الله علیه و آله که در شرفیت و نه غریب بلکه یکی است و مکه سینه عالم است و از فراتر عارف آن را
را از تعلیم سید ابورس نور علی نور معلوم توان کرد فرقی آنست که آن نور فراتر است و قلب مؤمن رجا به و زبان او سکون
و فراتر صبا و شش و وحی الهی نه مخلوقست و نه مخلوق نیز دیکت که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حج آن بر هر گاه و افصح
شود پس چون ببلان قرآن کثر نور از نور و در روح الهی او آفریده که آن نور محسوسات علی الله علیه و آله و مشکو
آدم باشد و رجا به نوح و زینت به ابراهیم که در بهر یهودیت مایل است و نه بنصر اندک بهر و غریب راقبه است
و نصاری روی بر آورده اند و مصباح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشد که ابراهیم است و رجا به اسماعیل و جبر
حضرت بهر صلی الله علیه و آله و شش و شش نبوت که در کتب و نه در دل باشد مشکو سینه شش انحضرت و رجا به در
صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شش خلق شامل او که در در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و نه در جانب

بل

اعتدال که خیر الامور و وسطها واقع شدن و وسطی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور بخت جید
یا نور بخت خلیل نور علی نور است **بیت** بدر نور و بهر نوریت شهسور از بیخافم کن نور علی نور باقی نکات
متعلقه بآیه النور و در جواب التفسیر بسطی لایق مذکور و مسطور و الی الله تعالی الامور **فی بیوت اذن الله لیسع کون**
خدا را در خانه های که دستوری در ادخال او امر کرد **آن سخن** آنکه برداشته شود قدر او ببطعیر یعنی از رفیع
قدر و بزرگتر نبوده اند و باید از در آن آوازه های برداشته شود بخت بهر آنکه جاهدان بیوت **بیت**
و یاد کرده شود **فیما انشأه** در آن خانه نام او را از این بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن جمع
بقاع آنست و در آنجا بزرگ و نماز استغفار باید نمود و از بعضی دینی حکم مالا یعنی محترم تر باید بود یا بیوت انبیا
علیهم السلام یا بیوت مدینه یا بخت طاهر و بعضی رفع راحل کنند بر ساختن و آفرایش بنای جنان و ازین
ابراهیم القوام و کونین بیوت عبارت از چهار خانه است که با هر یکی منصفی عبارت آن پسران بوده اند که به
بسی خلیل و مراد اسمعیل نام شد و بیوت المقدس که قوام آن در آیام خلافت او و و انتم آن بردست سلمان علیهما
السلام اتفاق افتاد و سجده درین و سجده که عبارت هر دو و باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بوده **نیش**
گفته شود یا نماز گذارند **که** من خلیل **فیما** در آن بیوت **بالقدرة و الاتصال** با خدا و در شبانگاه **رجال** صحابه
یا مصلیان هر دو آنکه از غایت استغفار و در مقام شهسور **لا تلهیهم** مشغول غم سازد و باز غمیدار و انبیا
نظم باز کافیه خیرین شایع که توقع سود بود **نیش** و نه فرخ و خن آنها یعنی داد و ستد و خیر و بد و
ایشان را مانع نبوده **و کی الله** از یاد کردن خدای **و اقام الصلوة** و از بیای داشت نماز **و اقام الصلوة** و از یاد
زکوة محققان بر آنکه جوهر و شری که اعظم اشغال دنیویست ایشان را از ذکر مانع نبوده باقی استغفار بطریق
صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهسور اما وصفات حق و بختندگی
روشن خواجگان ما و آلاء الهیست آورده اند که ملک حسین کون که والی همدان بود از حضرت قطب الاقطاب شیخ
بهاء الدین محمد نقشبند قدس می پرسید که در طریق شهادت که چه خلوت و بیامی باشد فرمود که بی باشد پس
گفت بنای طریقه شایر چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بیاطن با حق **بیت**
از درون سواشنا و از بیرون یکانه و شش اینجین ز پیار و شکر بود اندر جهان جنانچه حق بجهان سیف مایل الله
تجارت و لایع من ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت خفایق بنای قدس می در بیان این طریقه ایتمه فرمود
نظم سر رشته دولت ای برادر بخت ویر غیر کرا و بخت مکنار دایره همه جا با هر که در هر کار
میدار نهفته جشود **یا ربنا** **نظم** میترسند از دران با وجود این توجه و استغفار **و یوما تنقلب**
از روزی که بگرد **فی القلوب** در آن روزها یعنی از هر نیمی کرد و در صفت از اشی با ضطر از صغر شود
و الانبیا و بگرد در دهرها و از هر طرفی میروند تا بهرینکه نامها و از یکا با و می آید **نظم** **الله** متعلق است
بجافون یعنی ترسند تا جاده خدای ایشان را بسبب این ترس **احسن ما عملوا** بیکو ترس بجای آنچه کرده اند
یعنی بهشت می رود **و یوم یبدلهم** و زیاده کنند در آتش ایشان **و فی فضل** از فضل خود یعنی در آخر ای می رود
ایشان را عطاها که است و باید که هر که در خاطر ایشان خطور نکند باشد **و الله یزق** و خدای روزی میدهد در

ده اند

وَأَكْمَلُوا و جواز باشد **سَعَةً** با رسول وی علی علیه السلام علی امر جاریج بر کاری حج آردن یعنی بی که ایشان را بشرع مجتمع باید شد چون جماعت و ایجاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا **لَمْ يَذْهَبُوا** و نودند از نزدیک وی **حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا** تا وقتی که دستوری طلبند از او و او تشریف اذن از آن فرماید **الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ** بدست کسی آنکه دستوری طلبند از تو **أُولَئِكَ الَّذِينَ** آنکروه آنانند که از روی صدق **يَقُولُونَ بِاللَّهِ** میگویند بخدا و رسول او و قصد می نمایند هر چه منافق است که در غرض قبول بخلف از جهاد دستوری می دهند و در باره ایشان نازل شد **لَا تَأْمُرُوا** ایستادند از آنکه ایستادند با الله الایه **فَأَذِّنْ لِمَنْ يَشَاءُ** پس چون طلب اذن کنی از مومنان مخلص از تو **بِقِصَصِ** برای اصلاح و اتمام بعضی از کارها خود **فَأَذِّنْ** پس دستوری ده **لِمَنْ يَشَاءُ** مقرر هر که خواهی از ایشان که مددی واضح دارند **وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ** و الله و با وجود اجازت طلب از پیش کی برای ایشان از خدای به تقدیر مورد نیاز برای هم دین و اگر بعد از آن خالی از خطی نیست و بر آنکه خروج از جهات اکثر این برای ایشان استغفار کن **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** پس خدای آمرزنده است تصویب کند کار را **وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ** هر گاه نیست بر تخفیف تکلیف از ایشان **لَا تَجْهَلُوا أَعْوَابَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ** و مدد دهید و مدد از خداوند رسول را **يَسْتَأْذِنُكُمْ** میان خود **كُلُّ مَا يَفْعَلُكُمْ** همچون خواندن بعضی از شما **بِقِصَصِ** برخی را یعنی قیاس کند بخواند رسول را بر خواندن یکدیگر که این خواندن کرد یاد در جواب ساهله نماید و در وجه مبارک با او واجبست و لازمست و چون بغیر از او حرام و ناروایا دعای او را برای شما چون دعای یکدیگر نمایند که آن دعای مثل مستجابست و مقبول حضرت رب العالیانند کردن شما خواندن در رسول را باید که چون سادات یکدیگر باشد که بخود نام خوانند بلکه باید که از روی عظم باشد چنانچه یاد رسول الهی بانی الله چه حضرت عزت همه اینها را باید آملست خطاب کرد و وجیب خود را علی الله علیه و السلام بندگان است **بِقِصَصِ** یا آدم است باید را بنی خطاب یا ایها النبی خطاب محمد است آورده اند که چون حضرت رسالت علی علیه السلام خطبه خواندن می یافتان متفرق شدن یکدیگر را بانه شدند و از مسجد بیرون رفتند آیت آمده که **قَدْ خَلَقَ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** تحقیق میداند خدای آنانکه از روی کراهت **يَسْتَأْذِنُونَكَ** **يَسْتَأْذِنُونَكَ** بیرون میروند از آنکه از میان شما **لَوْ أَدْرَاكُمْ** در حالت بنه جستی یکدیگر و بوشیدن هم را **وَالَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ** پس باید که بترسند آنکه **يَسْتَأْذِنُونَكَ** مخالفت میکنند و اعراض می نمایند **فَإِنْ أَمْرٌ** و از آنها خدای از نصیب **يَسْتَأْذِنُونَكَ** از آنکه برسد بدیشان **فَتَسْتَأْذِنُونَكَ** از مایه از حق که اگر اهیست یا تخلف در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا هر غفلت بردن یاد تو به جند قدس می فرموده که گفته سخن درست و متاثر شدن او از معرفت الهی **أَوْ يُصِيبَهُمْ** یا برسد ایشانرا **عَذَابُ اللَّهِ** عذاب دردناک در آخر **إِلَّا أَنْ تَقُولُوا** بدانند بدستی که خدا را راست **مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** آنچه در آسمانها و زمینهاست همه ملک اویند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه اوست **قَدْ يَعْلَمُكُمْ** بدستی که میداند ما **مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ** آنچه شما ای کلغان بر ایند از موافقت و مخالفت و نفاق و خلاص و طاعت و معصیت **وَيَوْمَ يُجْعَلُونَ** و میدانند و وزیر اگر باز گردید شوند **إِلَيْهِ** بسوی جزا **أَوْ يُنَبِّئُهُمْ** بر خبر دهد ایشانرا **بِمَا عَمِلُوا** بدانند کرده اند از عملها بد و بدین سکا فات کند **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدای همه چیزها علیم داناست و هیچ چیز و غنی نماند نیست **أَنْتُمْ** آنکس که باز گردیدید و نهان **جَوْزِ** نشاندن و بدید بجان

سورة الفرقان **بسم الله الرحمن الرحيم**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از دست و این اشارت بکار سازی و بند نوازی خواست دوم آنکه بر کوار و بر ترست و این بیا صفت سرمدی و نشان عزت از این و اید است سیم آنکه دایر ثابت است این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آنکه **نَزَّلَ الْفُرْقَانَ** فرو فرستاد قرآن که جدا کنند است میان حق و باطل و حلال و حرام **عَلَيْكُمْ** بر بند خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم **لِيُخَوِّنَ** تا باشد بند **أُولَئِكَ الَّذِينَ** مراد میان و بریان را **يَسْتَأْذِنُونَكَ** میگویند از عذاب الهی و باشد قرآن اهل مرقی در هر زمانی ترسانند از سوجیات و عذاب الهی که **يَسْتَأْذِنُونَكَ** که مرواست **مَلِكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** بادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفر دست باقرین آنها بسیار آمد نصرت در آن **وَلَمْ يَخْشَ فَرَقْدَةَ خَدَايَ** فرزند خدای را که فرزند خدایم بود و نصاریست **وَتَزَكِّيَهُ** و نیست **شَرِيكَ** **وَاللَّهِ** ابزاری در بادشاهی چنانچه شوی و و ثنیه گویند یعنی مرواست بادشاهی فرزند که تمام مقام او نواز بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد **وَقَدْ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ** و بیافرید هر چیزها را از نواد مخصوصه بهیات مختلفه و اشکال منومه **فَقَدْ** بی اندازه کرد آنچه را تقدیر **يَسْتَأْذِنُونَكَ** کردنی یعنی و را میا ساخت برای خصایص و افعالی که از وی خواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم **وَلَا تَخْذَعُوا** و فرار کنند که تار **وَيَوْمَ يُنْفَخُ** **الْحِجَابُ** و لا یخفون خدایان که نیافریند **شَيْئًا** چیز بر او قادر باشد بر خلق هیچ چیز **يَوْمَ تَخْلَقُونَ** و حال آنکه ایشان آفرین شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود خالق و محتاج خدای را نشان بدین بیان که بدن ایشان ایشان می ترسند و هر وجهی که خواهند تصور میکنند بجز سرای بر شش باشد **وَلَا يَخْلُقُونَ** و با وجود مخلوقیتی توانند و استطاعت ندارند **لَا أَنْفُسَهُمْ** بر نفسهای خود **خَسِرَ** باز داشتن ضرر **وَلَا أَنْفُسَهُمْ** و نه جزیب نفی یعنی سودی بخود میگویند رسانند و نه زبانی از خود باز میگویند داشت و حال آنکه خدای قادر و قادر باید **وَلَا يَخْلُقُونَ** و نمی توانند الهیه باطل و قادر نیستند **مَوْثِقًا** بر میروند کسی **وَلَا خَوْفٌ** و نه بر زنده کردن کسی اول یا بر ابقای حیات او **وَلَا نَشْوَرًا** و نه بر عیش و حشر او ثانی و خدای محیی و ممیت و باهت باید **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنانکه کفر ویدند **إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْفِتْرِ** این قرآن که محمد می آورده **إِلَّا قَوْلُ الْفِتْرِ** مکر دروغی که خود برافه است **أَنْتُمْ** و آینه و باری داده اند او را **عَلَيْهِ** بر ساختن آن دروغ **قَوْمٌ آخَرُونَ** گروه دیگر چون جبر و دیار یا اهل اس با فیکه روی یعنی ایشان اخبار سابقه بروی خوانند و او عبادت عربی بر ما القای کند **فَقَدْ تَجَاوَزَ** بدستی که آمده اند این قوم **ظُلُمًا** و دروغ یعنی باری دهندگان وی و بر تقدیر بر این بقید کلام کفار باشد واضح است که این سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار در پی که میگویند که قرآن دروغ است و بعد قومی برافه می شود آمدند بشوئک و ستم و بهمان **وَقَالُوا اسْأَلُوا الْأَوَّلِينَ** و دیگر گفتند کلام وی افسانهها پیشینیان است که در کتابها نوشته اند **الْأَوَّلِينَ** می نویساند آنچه خود می توان نوشت **فَبِعِزَّتِ اللَّهِ** بی

در وقتی **وَقِيَامًا** و برای ایستادگان در وقت دیگر از سجده و قیام نماز است **وَالَّذِينَ** و ایشان آنانند که با وجود
در طاعت و انصاف بخشوع روز و خضوع شب **يَقُولُونَ** میگویند از روی ترسکاری که دنیا **اصْفَى** لی بر روز
ما بگردان **عَمَّا** از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را از عذابها بدو سق که عذاب دوزخ **كَانَ غَرَامًا** هست و ایم
و لازم بودی جاوید بیت آنها **يَحْفَظُونَ** که دوزخ **سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** بداند که حکایت **وَقَمًا** و بدی جای بودی **وَالَّذِينَ**
إِذَا انْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند **لَمْ يَنْتَفِعُوا** اسراف نمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و عیوبات
صرف نکردند **وَلَمْ يَنْتَفِعُوا** و نفع نبردند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از سخی با نذر داشتند **وَكَانَ** و بود ایشان را
بِئْسَ ذَلِكَ میان اسراف و انصاف **قَوْلًا** است ایستادنی یعنی طریقه اعتدال در عیاشی و اشتغال و از طرفین که گویند
اصغر از نمودن **بِئْسَ** و سطر امکن هر که از کفدها که خیر امور و واسطها آورد و اندک بعضی از شرک بجای
رسالت مآب علی علیه السلام آمد گفتند ای محمد ما شریک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور و افساد دور
یافته اگر این خدای که تو ما را بر ستی و بیخواری از سر این کاهان در سبک زد ما می توانیم که ایمان آریم آیت آمد که **وَالَّذِينَ**
لَا يَلْعَنُونَ و بندگان خدای آنانند که بخوانند و نرسند **مَعَ اللَّهِ** با خدای حق **الْحَيُّ** خدای دیگر و **لَا يَقُولُونَ**
الْفُتَى و نکند آن نفس را که **حَقَّم** الله مرام کرده است خدای فعل آن نفس یعنی نفس من و معاهد **الْإِيمَانِ**
مگر حق یعنی بوجاهت فعل که آن در دست و زنا و قتل ناحق و سبی در زمین بفساد **وَلَا يَنْفَرُونَ** و زنا نکنند و جهات
معاصی این سه کس اند و در صحیحین از ابی سعید رضی الله عنه آورده اند که از رسول خدای رسیدم که کدام کلاه
برو که دست فرمود که آنکه هتا کوی خدای را و حال آنکه او ترایا فرین گفتم پس دیگر کدام کلاه فرمود آنکه فروز خود را بکش
از ترس آنکه با تو طعام خورد گفتم پس دیگر کدام کلاه گفت آنکه زانگی با زن همای خود پس خدای تو را بفرماید
علیه السلام این آیه آمد که بندگان پسندین شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند **يَقُولُونَ** و هر که بگوید آنچه مذکور
شد از کلاه **يَلْبَسُ** **أَنَّا** که ببیند بجای بی کاری خود گفته اند **أَنَّا** و ادی است در دوزخ که زنا کاران را در آن عقوبت
خواهند کرد یا چیز است که سیل از اجسام دوزخیان مثل خون و دریا آتام و می و جاهد در دوزخ
برای جمع مفر **يَصْطَلِفُونَ** و تو کرده شود **لَهُ** **الْعَذَابُ** مرکب این کارها را عذاب **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز سنجش و **يَلْبَسُونَ**
و جاوید ماند **فِيهِ** در عذاب **عَمَّا** در حالی که خوار و بی اعتبار باشند **الْأَمْرُ** مگر آنکس که توبه کند از شرک و
أَنَّهُ و بگوید و رسول و عمل **عَمَّا** و بکند کردنی شایسته یعنی باز کار اسلام عمل نماید **وَالَّذِينَ** پس آنکه و
يُبْدِلُ اللَّهُ بدل میکند خدای **بِئْسَ** **حَسَنًا** کاهان ایشان را بیکو میهای یعنی سوابق معاصی را بنوبه بخوبی کند و لایق
طاعت بجای آن ثبت کند یا بدل نماید بلکه معصیت را در نفس بلکه طاعت یا توفیق دهد او را با صدراعمال یا سلف
یا در دنیا بدل کند که را با ایمان و در آخرت بدل سازد سینه او را بحسنه **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای **عَفُورًا** آمرزین
که کاران بنوبه **رَحِيمًا** مهربان بر ایشان با ثبات توبه در دل ایشان **وَقَوْلًا** و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک
و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر از اینها توبه کند و دست باز دارد **وَقَوْلًا** و بکند عمل نموده یعنی
تلافی با قات نماید **فَأَنَّهُ** پس بدو سق که باز بکند **إِلَى اللَّهِ** بنوبه خدای **تَابًا** باز گشتی توبه را جمع میکند یعنی رجوع
پسندید **وَالَّذِينَ** و بندگان حق آنانند که **لَا يَشْفَعُونَ** از روز حاضر نشوند بعد مشرکان یا یهود و نصاری یا یبازاری که ایشان

یا مجلس نما یا بصحبت مبتذلان یا کوای دروغ ندهند **وَالَّذِينَ** و چون بکنند سجده یا بسندید **مَرُوءًا** یا بکنند
بر درازان یا بر همکاران یا بخی کشندگان از آن **وَالَّذِينَ** و بندگان حق آنانند که چون بنده داده شوند یا بکنند
بآیتهای پروردگار ایشان یعنی مواظب قرآن **لَمْ يَخْرُجُوا** بروی نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزد دیگران آنها
آنها **عَمِلًا** و نه گویان که نه ببینند انوار آن را بلکه بکوش هوش شنیدند و بدید بصورت جلالت آوا دیدند
حاصل آنکه در آیات الهی غافل نه ورزیدند **وَالَّذِينَ** و آنانند که میگویند **بِأَهْبَ لَنَا** ای پروردگار ما
بخش ما را **بِأَهْبَ لَنَا** از زمان ما و **بِأَهْبَ لَنَا** و فرزندان ما **أَعْيَنَ** کسی که روشنی دیدن ما بود مراد اهل اولاد
صلحا آنکه چون مومن اهل و اولاد خود را صالح و پاک معیشت ببیند دل او شاد و چشم او روشن گردد **وَالَّذِينَ**
و گردان ما را **الْمُتَّقِينَ** **أَمَّا** برای بر همکاران پیشوایان یا بر بندگان پر هیز کاری ده که شایسته است مستقیما
باشیم **أُولَئِكَ** آنکه و که مذکور شدند **وَالَّذِينَ** **بِأَهْبَ لَنَا** با اشداده شوند یعنی فر بهشت یعنی بلند تر موضع دین
و گفته اند غرض اسمی از آنها بهشت است و در قصه عبد الوهاب آورده که شکاه است بر چهار قافیه داده از زور و
ولولو و مرجان و اینچنین ساز از ایشان دهند **بِأَهْبَ لَنَا** با آنچه صبر کردند در شقت دینی و ایذا که کار و تر است و
یا بفر و یا خیر یا برادای فرایض **وَيَقُولُونَ** و ببینند یعنی ببینند و خفض یلقون بپشتید و بر صیغه مجهول یعنی
عطا داده شوند **فِيهِ** در بهشت **حَسَنَةً** زین کاف باقی **وَسَلَامًا** و سلامتی از آفات یا دعا از نگر و سلامت شوند و اولاد
بر ایشان نجات و سلام گویند یا تحت از ملا که یا بند و سلام از خدا شوند **بِأَهْبَ لَنَا** در حالی که جاوید باشند
در غر یا در بهشت **حَسَنَةً** نیکو و ارکاهیت بهشت **وَقَمًا** و جای بودی **وَلَمْ يَكُنْ** بگوی مجبور که
مَا يَنْفَعُ بَعْضُ چه وزن نه خدای شمارا یعنی قدر باشد شمار از خدای **لَوْ كُنَّا** که اگر نه خوانند و برینند
شما باشد و در وجه شرف انسان بشناخت و عبادت **فَقَدْ كُنَّا** بجز پس بدو سق که شاکد کپ کردید مراد و تقصیر
در عبادت حق **فَقَوْلًا** پس زود باشد تکلیب شما **وَأَمَّا** ملازم شما که ترک نکنید و یا باشد عقوبت
تکلیب لازم شما و قی که شمارا بدوزخ رساند و آنچه این ملازم شما بود و گویند ملازم قتل روز بدست و الله اعلم

سورة السجدة

طس در معال از فتاده رحه الله نقل میکند که این حرف از اسماء الهی است یا هر حرفی اشارت با معنی جانی
طس بطاهر و سائر و مجید و گفته اند شمس است بطوبی و مدبر و محمد صلی الله علیه و سلم و در بحر آورده که کطا اشار
بطیران بر غان هوای وحدت که طایرند بالله و سیم جبارت از سیم و زندگان طریقت که سائرند بالله و معنی ایمانی میکند
بشیو سالکان عبودیت که می و زنده و فی الله یا اشارت بطلب مبتدیان و سر و سر و سلطان و شاهان منتهمیان حیات
گشت الاسرار فرمود که سیم جبارت قسم یا بدو سق که بطاهر عز ازلی و سنا جبروت ابدی و مجد جلال سمدی جواب
قسم **أَنَّهُ تِلْكَ** این سرور **أَيُّهَا** **الْمَلَكُ** **الْمَلِكُ** **الْمَلِكُ** اینها کتاب هویدا است یعنی قرآن که روش است احکام حلال و حرام
و میر نفعی مید آکنند نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میکرد و اند و مقام هدایت و نجات ضلالت را آشکارا

ع آن حکایت که نشود استماع

که

و روز دیگر خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قطعی یکی از اعراس قوم برد و بعضی را شغل شدند
و در این روز فرعون جمع کرد لشکر امر کرد **فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ** بشهرستانها که در یک
تخت نزدیک بود **كَاشِيرِينَ** جمع کنندگان لشکر را و گفت **إِنَّ هَؤُلَاءِ بَدِيعَتِي** که این گروه بی اسباب لشکر منند **فَلْيُلَاقُوا**
گروهی اند از اندوختن آنکه در میان کارهای بی اسباب که در سن از بیت گذشته و پشت فرسید بودند شنیده
و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از نسا و سببان و کجول ایشان هزار هزار و دویست هزار و کسری بود اما
فرعون لشکر ایشان را بنسبت بالشکر خود اندک میسر گفت ایان که روی بسیار اندک اند **وَأَتَاهُمُ** و ایشان **لَنَا** ما را
لَقَاءُ نَظَرُونَ بنظر آرندگان آنکه از آنکه بخت اند و این اهلای قوم ما بود **وَأَنَا جَبَّيْتُ** و ما همه یعنی لشکرهای بسیار در
سلاح دارانیم و دانند که این اسم حرب را نمی شناسد با آنکه قوم منی در سلاح تمام دارند و نه علم حرب دانانند **فَانْجِبَا**
بیرون آورد فرعونان را یعنی داعیه خروج در ایشان بدید آورد و فرمایند **وَأَمَّا نَجَاتُ** از بوسنه های
وَعَبُورُ و از جسته سارها و **وَكُنُوزُ** و از گنجهای درون و **وَمَقَامُ كَيْمٍ** و از نخلهای نیکو **كَذَلِكَ** همچنین کردم و ایشان
وَأَوْفَرْنَا هَآوٍ و ایشان را در بوم و بوستان و گنج و جایهای ایشان را **بِأَيِّ شَيْءٍ** از این فرزند باغبان راجه قوی است که ای
بدر از هلاک فرعونیان بمصر آمد همه اموال قطره را محیطه تصرف آوردند و هیچ آنست که در زمان دولت سلیمان
و داد و دیه السلام بر ملان مصر استیلا یافته تصرف جهات قطران شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار و
لشکر روان کرد و ششصد هزار بر سینه تعیین فرمود و ششصد هزار بر پیس نامزد نمود و ششصد هزار در سازه
لشکر فر کرد و خود با خلق بیشتر در قله قرار گرفت **نَظَرُوا** یکی لشکر را بفرق جوشن شده و هیچ چون درایان
جوشم دبران بر یک و خونریز بقصد خون مردم تیغهای **فَانْبَعَثَ** بر از در آمدند بی اسباب **وَأَشْرَفُوا**
قصد کنندگان بجهت مشرف که لشکر بی اسباب در صوبه بودند و یا داخل شدن در وقت شروق آفتاب بود
بهنگام طلوع آفتاب بی اسباب رسیدند و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکار دریا رسیدند و در هر روز و عروسی
که نگاه اثر فرعونیان بدید آمدند **لَمَّا رَأَى الْفِرْعَوْنُ أَنَّ هَؤُلَاءِ فِي الْفَخَّافِ** که دیدند یکدیگر را **قَالَ أَتَعْطَبُونَ** گفتند از موسی **إِنَّا**
لَمُنْذُكُونَ هر آنکه مادر یافته شد گایم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد
قَالَ گفت موسی علیه السلام **كَلَّا** نه جبار است ایشان شمار در دنیا باند **أَنْتُمْ بَعْدَ رِسْقِي** که بمانست یاری و مدد کار
برورد کار من **سَيَبْقَى** زود راه نماید را در پی جبر و طغیان بدید آمد عطفان گفتند آنکه موسی علیه السلام در
کلام خود معیت را ندیده داشت که آن معی دبی و حضرت پیغمبر اصلی الهی و ملامت در قول خود که از الله معیت را نافر
فرمود تا بر ضایع فاروشن کرد که کلمه از خود بحق نکرست و آن مقام میردت و جید از حق بخود نظر کرد و این رتبه
مرادست سر بر دایره که بیدار کند و مراد هر چه فرماید جان کند **مَعِي** این شکر را روی او در روی و دویست
و آن در روی او خود سوسوست آورده اند که لشکر فرعون نزدیک بی اسباب رسیدند و حق سبحانه و تعالی از بخاریا
فرمود بدید آورد و جانی که بر روی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آید تا آفتاب ارتفاع یافته بخواران بر خیزد
و ما بر ایشان و فرمود که راه خالص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر را از عقب ایشان بجا خواهند کشت
بجاری که زهر سو که نالای اما بی اسباب اضطرار بر تبه رسانیدند که موسی علیه السلام بخون عالی نیاید و روی رسید که

در دریا بکمر تو کردی او را بکیت بخون و بر و حکم فرمای جانچه فرود **فَأَوْفَيْنَا** پس ما وحی کردیم **إِلَى مُوسَى** بسوی موسی
أَيُّ صَبْرٍ آنکه برون **وَعَصَاكَ الْجَنَّةَ** بعضای خود در برای فلان را موسی علیه السلام بولید در آمد و عصای روی زد و گفت
یا ابا خالد ما را داده **فَأَنقَلَبْ** پس شکافت دریا و در و زده راه بدید آمد **فَكَانَ** پس بود کل **فَرَقَ** غر بار و جدا
شد از یکدیگر **وَالطُّورُ الْعَظِيمُ** همچون کوه بزرگ و فی الحال با در تنگ دریا و در تنگ کل او پیش کشید و موسی از
راهی بدید آمدند **وَأَزْفَقْنَا** جمع کردیم **فَرَقْنَا** جدا کردیم **وَأَزْفَقْنَا** جدا کردیم **وَأَزْفَقْنَا** جدا کردیم **وَأَزْفَقْنَا** جدا کردیم
فلان کرد آوردیم و فرجی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال را مشاهده کرد و خواست که سفهای قوم
را فریب دهد گفت ای قوم به بینید که چون دریا از هیبت من شکافته شد همانا بطریق مسان با وی گفت که تو خود
میدانی که این صورت بدای موسی و القاست زینهار که بدید یار دینایی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان بر نابد
جبریل بر مادی نشست خود را پیش فرعون بدید یافتند و فرعون بر این فری نندی سوار شد بود این فری مادیان
شدید و عنان تالک از دست فرعون بیرون برده روی بدید یارها و لشکر بان هر فری از بدید آمدند و کابل
علیه السلام بر عقب آن لشکر آمد و ایشان را بر انداخته تمام بدید آمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود بازو
و یکبار آنها بر پیوست و مجموع فرعونیان فرقه شدند و بی اسباب سلامت عورت کرده بر کنار دریا فری کردند
کما قال الله **فَلَمَّا رَأَى الْفِرْعَوْنُ أَنَّهُ مُخْرَجٌ فِرْعَوْنِي** و چون فرعون را بدید آمدند **وَأَنَّهُمْ** و ایشان را **وَأَنَّهُمْ** و ایشان را
پس فرقه کردند بدید دیگر **وَأَنَّهُمْ** بدستی که در آنجا موسی و قوم او و هلاک فرعون و خرب و **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**
عالمی است روشن و دالانی هویدا بر قدرت الهی **وَمَا كَانَ** و نبودند بیشتر قوم فرعون و خوب **وَأَوْفَيْنَا**
کرویدگان چه از نای قطره خربل که مؤمنان فرعون بود کونین کسی ایمان نیار و دوا با حضرت موسی علیه السلام از
مصر بیرون آمد **وَأَنَّهُمْ** و بدستی که آفریدگار تو **وَأَنَّهُمْ** اوست غالب و کسی را بر قدرت او غلبه نیست
الْحَيُّ که با ناست عقوبت نکند در الزام **وَأَنَّهُمْ** و بخوان **وَأَنَّهُمْ** بر سر کار **وَأَنَّهُمْ** خبر ابراهیم که ایشان را
خود بدید درست میکنند و بعضی زنی او مفتی و مستظهر **وَأَنَّهُمْ** یاد کن آنرا که گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** مرید خود از **وَأَنَّهُمْ**
و گروه خود بی اسباب را و از ایشان پرسید که **وَأَنَّهُمْ** چیست آنچه بر سید **وَأَنَّهُمْ** گفتند می بر سیم **وَأَنَّهُمْ**
بتانرا **وَأَنَّهُمْ** و باشیم **وَأَنَّهُمْ** مرانها را **وَأَنَّهُمْ** مجاوران و ملازم بر عبادت ایشان از انشا اله است که
ساخته بودند از انواع فلزات بصورت مختلفه و بر عبادت آنها ملامت میکردند **وَأَنَّهُمْ** گفت ابراهیم که بتان شما
وَأَنَّهُمْ یا بشنوند خواندن شما **وَأَنَّهُمْ** و وقتی که بخوانید ایشان را خوانند و را اجابت میکنند **وَأَنَّهُمْ**
وَأَنَّهُمْ یا سود میروانند شما را که بر ستش ایشان میکنند و روزی میدهند **وَأَنَّهُمْ** یا زیاری و ساند شما
که اعراس میکنند از عبادت ایشان و ایشان را نگوشت میباید قوم ابراهیم علی نبیا و علی الصلاه و السلام تنوا کنند
که او را بنم جوایز دهند بهمانه تقلید بیش آوردند **وَأَنَّهُمْ** گفتند فی از ایشان آنچه گفتی در یافتیم اما با فاه
وَأَنَّهُمْ یا بدوان خود را که ایشان **وَأَنَّهُمْ** میکنند **وَأَنَّهُمْ** میکنند **وَأَنَّهُمْ** میکنند **وَأَنَّهُمْ** میکنند
بودند **وَأَنَّهُمْ** گفت ابراهیم **وَأَنَّهُمْ** یا بدیدید و دانستید یعنی بدیدید که به حال **وَأَنَّهُمْ** آنچه هستید
که می بر سید **وَأَنَّهُمْ** شما **وَأَنَّهُمْ** و بدوان دیرینه شما نیز بر سید **وَأَنَّهُمْ** یا بدیدید

آن معبودان **عَلَمٌ** در شمعان ندمایق شمار که بر ستند کائید ایشانرا تصور بر او کرد در نفس خود بر سبیل
تقریب ایشان چه آن در نصیحت انفع است و دشمنی ایشان بر عین خود و اظهار سنت چه ضرری که از عبادت ایشان
رسد از هیچ دشمنی تصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم ایشانرا بجهت هر که دشمن دارند و نیز دشمن است ایشان
خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی بن مخالف و معادی ایشان **الْأَرْضِ الْعَالِيَةِ** لیکن دوست من برورد
عالیان است **الَّذِي خَلَقَنِي** آنکه مرا بیافرید و از عدم بوجود آورد **فَهُوَ قَدِيرٌ** پس او را میباید بر این سخن قوی
و فعل با بیافرید برای اقامت حق و راه میباید بر عین خلق **وَيَسْتَقِينُ** و می کشاید شایسته که موجب تسکین
عطش و سبب تربیت اعضای من است در عین الهی آورد که مراد طعام الفت و شراب زلفت صاحب بحر و هو
که طعام عبودیت است که در آب آن زند بود و شراب ظهور تجلی صفة ربوبیت که ارواح پاک نازد باشد و در کشف
الاسرار از ذوالنون مصری قدس می نقل میکند که این طعام طعام معرفت است و این شراب شراب محبت و این بیت
خواندند **شعشع شراب الحبه خير للشراب** و کل شراب سواه سراب و از غنای کلام محققان بشه از اسرار او
حقایق نظام ایت عذری بطبعی و یسعی فی توان برد **نظم** ترانوایه دما دم زخوار بطبعی ترابا لعلم از غنای
مراقبه در دینی از انشیک گفتیم بر همان که کم دینکم و دینی **وَادِ اَوْفَتْ** و چون بیار شوم **فَهُوَ تَشْفِينُ** پس او مرا
شفادهد از مایه جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیار شوم بگاه مرا شفا دهد و به سلیحه مرا شفا دهد
که من بر رویت اختیار است و شفا میباید انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری به تعلقات کونین است و شفا
بقطع خلق و ان وابسته است بجز عنایت که چون در رسد سالک از ازم منقطع ساخته می شود یعنی بشری
تجربید از تعلقات بازدهاند **بیت** کجاست که خوب آمدی به صفت بیک نفس هم در درم او کرده **وَالَّذِي يَخْتَرُ**
و آنکسی که غیر از خدا در دینی بوقت انقضای اجل **فَرَحِيحِي** پس زند کرد اندر برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته
که غیر از خدا در دین کند فضل و گفته اند اما نه یعنی معصیت است و اجابت طاعت یا اما نه بجهل است و اجابت طاعت یا اما
بطبع است و اجابت طاعت یا اما نه بفرافقت و اجابت خوف و اجابت غفلت و ذکر یا با ستیاری و بجهل صاحب بحر فرمود که
ببینان را از اوصاف بشری و زند سازد با خلاق و حیثیت و باز بر این از صفات و حیثیت و زند کرد اندر صفات و حیثیت
و حقیقت آنست که غیر از خدا در دین و زند کرد اندر صفات و حیثیت و زند کرد اندر صفات و حیثیت
بجوهر عرفانی و انوی صغیرین **نحوه** جان بر غم را تو بی جان **نور** و **الذات طبع** و آنکه که طبع میدارم **ان خیر لایک**
بیام ز در **خطی** کناهان **راحم** **الذی** روزی اسناد گاه بخود با وجود عصمت نبوت که نفس است و علم
است و در تعلیم آورده که مراد خطای است معنی علی الله و کم که خلیل از ملا طویل استدعای غفران نموده **وَدَعَيْتُ**
ای برورد کار من بخش او و طاک **حکما** کالی در علم نایاب است و خلاف حق و راست خلق کردم **وَالْحَقُّ** و در رساندن
بسیب و فو ق کال در علم **الصالحین** بشایستگان راه و بر کزندگان درگاه **فَلْيَجْلُ** و کردان از برای من **لِاسْتَعِيدَ**
زبان راست یعنی تنای **الاجیری** در میان بر کمدگان یعنی تنای یکو چاری کن و تنای نای و آن من بر زبان کسی که
از پس من آید این دعا بر اجابت رسید جمیع ام از مجموع و بهود و نصاری و اهل اسلام تنای حضرت خلیل الرحمن و بر کمدگان
براد از لسان صدق و صداقت و معنی این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کوی در آخرین استان و مراد حضرت

وَالَّذِي يَخْتَرُ لِيَاكُ اَوْفَتْ و چون بیار شوم فَهُوَ تَشْفِينُ پس او مرا شفا دهد از مایه جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیار شوم بگاه مرا شفا دهد و به سلیحه مرا شفا دهد

رسالت باشد صلی الله علیه و سلم **وَالْحَقُّ** و کردان من **وَدَعَيْتُ** از زبان حضرت بر نفعت یعنی مرا از انهارا
که در منازل بهشت نزول میکنند **وَالْغَفَرُ** و بیام ز در **راحم** **الذی** روزی کن تا آرزین شود **ان الله** بدستی که
اَوْكَا هست **وَالصَّالِحِينَ** از کراهان **وَالْأَخْرَجَنِي** و رسوا ساز مرا **وَيَوْمَ يُنْفَخُونَ** روزی که برانگیخته شوند
مردمان از قبرهای خود و این نیز تعلیم است و الا اینها را خواری و رسوایی نباشد **وَيَوْمَ لَا يُنْفَعُ** روزی که سو
نکند و بکار نیاید **بِالْأَلِّ** خواسته **وَالْأَخْرَجَنِي** و رسوا ساز مرا **وَيَوْمَ يُنْفَخُونَ** روزی که برانگیخته شوند
سَلِيمٌ بدنی خالص از کفر و معصیت چه او را خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزند او را به حق ارشاد
نموده هر آینه آن مال و فرزندان او را نفع رسانند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله
محمد رسول الله قوی آنست که قلب سلیم از حید دنیا و کونین از حسد و خیانت و در تبس می گوید از نفس اهل بیت
و ازواج و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در حق من امام فخری قدس می فرموده که قلب سلیم آنست که خالی باشد از غیر
خدای سالی و روح الهی و روح فرموده که در دوزخ اقامت دینی بخور و نه مصالح عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطاعین بسنت
از سید الطایفه قدس می منقولست که سلیم مار کرم بود و مار کرم را بیوسته خلق واضطر است بر زبان معنی
بیان میکند که در سلیم دلی است در مقام جرح و نفع و زاری از خوف قلیقت یا از شوق و صلح **نظم**
ز شوق و صلح و نام و در دستم دهد روزی **ربیم** چه میگوید که ناکه در کین باشد **هَام** از کرب خونین و سوز دل که در
ندانستی که حال عشق از آن اضمحیل باشد **وَالْأَخْرَجَنِي** و روزی که نزدیک کرد ایند شود بهشت **لِلْمُتَّقِينَ** بولی
بر هر کاران تا از خوف آنرا به بیستد و میباید منازل خود سرور شوند **وَيَوْمَ يُنْفَخُونَ** و ظاهر ساخته شود
دو رخ **لِلْمُتَّقِينَ** برای کراهان تا دران نکرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بفراید **وَقِيلَ لَهُمْ** و گویند
مرا ایشانرا یعنی فرشتگان حکم خدای تعالی از ایشان پرسند که **آيَا كُنْتُمْ كَاذِبِينَ** انداخته بودید که بیوسته **تَعْبُدُونَ**
می پرسند **آيَا كُنْتُمْ كَاذِبِينَ** بجز خدای تعالی که از خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید **هَلْ نُنْفِئُكُمْ** و نیکم هیچ
یاری میدهند شما را بر دفع عذاب از شما **وَالْأَخْرَجَنِي** و کراهان یعنی بر ستندگان ایشان **وَيَوْمَ يُنْفَخُونَ** و در
بوسه افکنند شوند **يُنْفَخُونَ** در دوزخ **هَمَّ وَالْغَاوُونَ** و کراهان یعنی بر ستندگان ایشان **وَيَوْمَ يُنْفَخُونَ** و در
در افکنند شوند لشکریهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس **أَجْمَعُونَ** همه ایشان **قَالُوا كُونِمْ كَاوُونَ** و هم
يُنْفَخُونَ و حال آنکه ایشان در دوزخ **يُنْفَخُونَ** دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عین و احصاء می کنند
بر ستان بایشان میگویند **تَاللَّهِ** از کنا بخدا که ما بود **وَلَقَدْ جَاءَنَا** در کنا می میداو و هویدا **وَالَّذِينَ نَزَّلْنَا**
که بر او میگردید شمار را در استحقاق عبادت **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** بهر پروردگار عالیهان **وَمَا أَفْلَحْنَا** و کراهان نکرند
مارا و بر خلالت نداشتند **إِلَّا الْخَيْرُونَ** مکریدان و بدکاران و مهربان ما از دیوان **قَالُوا** بر نیست
مارا اکنون **بِرَبِّ شَا فَعِينِ** هیچکس از شفاعت کشندگان جانیخو منانرا هست **وَلَا صَدَقَیْ** و نه دوستی **وَدَعَيْتُ**
مهربان و یا شفقت در قوف القلوب آورده که حجم در اصل همین بوده که هارا بجای دل کرده اند جهت قرب
عجز و همیم ما خود را از اقامت یعنی باری که در انروز اقامت کند در هم کافران و شرط دوستی بجای آورده اند
بود الا خلا بوسه بعضی بعضی عروا **وَالْمُتَّقِينَ** آنکه کافران از دوزخ نروند **لَنَا** پس کاشکی بودی **وَالْأَخْرَجَنِي**

خ

باز گشتی **تَكُونُ** نای بود **مِنْ مَوَاقِفِ الْمُؤْمِنِينَ** از باوردانندگان و کردیدگان **أَنْ فِي ذَلِكَ** بدستی که در حق
 و احتیاج او با هم **لَا يَهْدِيهِمْ** هارینه ملاقی است که عقلا بدان عبرت گیرند **وَمَا كَانَ كَثَرُكُمْ** و نبودند بیشتر قوم از هم
مُؤْمِنِينَ کردیدگان چه از اهل بابل چو دختر نژاد کسی باو ایمان نیاورده بود **وَأَنَّ رَبَّكَ** و بدستی که او را
 تو **طَوَّلَ الْعَزِيزُ** اوست غلبه کنند بر مشرکان که سطوت او مردود نکرد **وَالْحَمْدُ** بخشایند که توبه بندگان در
 ننگد و بی احتیاج بدیشان عذاب فرستد **كَذَّبَتْ** تکذیب کردند **نُوحَ الْفُؤَسَلِينَ** کوه نوح فرستادگان
 را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند **إِذْ قَالَ لَهُمْ** یاد کن چون گفت مرایشان **أَوَلَمْ**
نُوحُ برادر ایشان نوح مراد او خدای است **الْأَشْفَقُونَ** ایامی تو سید از خدای که ترک عبادت او می کند
إِنِّي لَكُمْ بدستی که من شمار **أَرْسُلَ إِيَّائِي** فرستاده ام با امانت **فَاتَّقُوا اللَّهَ** بس بتی سید از خدای و بتی بزرند
وَأَطِيعُوا و فرمان بریدر از قبول ایمان **وَمَا سَأَلُكُمْ** و نخواهم شمار **أَعْلَيْهِ** برادای رسالت **بِأَمْرِ** هیچ مردی
إِنِّي أَخْبِرُكُمُ نیست احرم رسالت من **إِنِّي أَخْبِرُكُمُ** مگر بر ورورد کار عالمان **فَاتَّقُوا اللَّهَ** بس بتی سید از عفو بت
 خدای **وَأَطِيعُوا** و فرمان برداری من کنید **تَكْرِيماً** تقوی و اطاعت جهت ناکند است چه قوم نوح علی بنیاد
 الصلاة و السلام بواجب سخت دل روی آرد بودند **قَالُوا** گفتند در جواب نوح علیه السلام **أَنْتُمْ لَنْ** آیا ایمان آید و
 کنیم ترا **وَاتَّبَعُوا** و حال آنکه بی روی تو کرده اند سفکدان و بی قدران و ایشان بظاهر مطیع اند و باطن مخالف
قَالَ گفت نوح علیه السلام **وَمَا عَلَيَّ** و نیست دانش من رسند **يَا كَاذِبُونَ** با آنچه هستند که می کنند یعنی
 حکم من بر ظاهر است ایشان عمل مومنان میکنند اما من دانم که از روی اخلاص است یا بطنی توافق **إِنْ جَاءَكُمْ** نیست
 حساب باطنهای ایشان **إِنِّي أَخْبِرُكُمُ** مگر بر ورورد کار من که مطلع است بر آن **وَنُفُورُونَ** اگر آید که عالم الغیب
 اوست و بس دانند که من راست بگویم بس قوم گفتند این را از او از مجلس خود بران تابایم و من تو بشنوم نوح
 علیه السلام گفت **وَمَا أَنَا** و نیستم من **بِطَّارِدِ الْمُؤْمِنِينَ** برانند مومنان **إِنْ أَنَا** نیستم من **إِلَّا نَذِيرٌ** مگر بیم
 کنند آشکارا یعنی بعوث شد ام بدعوت مکلان خواه افسا و خواه خمر **قَالُوا** گفتند کار آن **لَنْ نَزْنِيَهُ** و نوح
 اگر بازند ایستی نوح از انجیسوی یعنی دعوت و انداز **تَكُونُ** هارینه باشی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از رانندگان گذشته
 شدگان بسند **قَالَ** گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و فایده ای از ایمان قوم **رَبِّ** ای بروردگان
أَنْ قَوْمِي بدستی که گروه من **كَذَّبُونِ** تکذیب کردند مرا و بد دفع داشتند سخنان مرا **فَاتَّقُوا** بس حکم کن **يُنْفِقُ** و نیستم
 من و ایشان **نَحْنُ** حکم کنی **وَيُخَيِّرُ** و یارزدان را از قصد ایشان **وَمَنْ يَخِي** و هر که با من است **يَنْفِرُ** از کردگان
فَاتَّخِذْنَاهُ بر حالت داد بر او **وَمَنْ نَعَمْ** و هر که با او بوده **فِي الْغُلَاظِ الْمَشْهُورِ** و در گشتی پر از آدمی و حیوانات و امته
 و ماکولات **فَرَأَوْهُمُ** بس غره ساختیم **بَعْدَ الْبَاقِينَ** بس از رانندگان و دیگران از اقوم **أَنْ فِي ذَلِكَ** بدستی
 که در صبر او بر این اقوم **لَا يَهْدِيهِمْ** هارینه دلالتی است بر آنکه صبر موجب غفرت نیست **بَلِيتُ** کار تو از صبر نکتور شود
 هر که شکایت مظفر شود **وَمَا كَانَ كَثَرُكُمْ** و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام **مُؤْمِنِينَ** مگر و بدگان بخدای و غیر او
 بلکه از امت او هفتاد و بن ایمان آورده باوی در گشتی بودند **وَأَنَّ رَبَّكَ** و بدستی که خداوند تو **طَوَّلَ الْعَزِيزُ** اوست و با
 بر عفو بت کاروان **وَالْحَمْدُ** و بر ناخیز عذاب ایشان با بر تقوی و پغیران در علم و برداری و احتیاج بر ایشان

کذبت بدو و داشتند **عَادَ إِلَى سَبِيلِهِ** قوم داد فرستادگان را و هر یک یک پیغمبر را میفرستاد و هر یک را میفرستاد
 باشد **قَالَ لَهُمْ** یاد کن آنکه گفت مرا ایشان **أَتَوْهُمْ هُودٌ** برادر نسی ایشان بود علیه السلام **الْأَشْقَوْنَ** آیا برهیز
 نمیکند از شرک و از عقوبت الهی خائف نمیشود **إِنِّي لَكُمْ** بدستی که من بر شما را **رَسُولٌ** ای **قُرْئَانَهُ** فرستاده ایمم بر روی و
 رسالت **فَأَنذَرْتُ اللَّهَ** پس برترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید **وَأَطِيعُوا** و فرمان بریدم را و آنچه شما را بدانید
 میکنم **وَمَا أَنَا لَكُمْ بِعَزِيزٍ** و نیستم از شما بخوارند خود من **إِنِّي مُزِدُّكُمْ مَالًا وَمَتَاعًا** از دین من **أَجْرِي** نیست بدان
 من **عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ** مگر بر آفریدگار عالمیان **أَتَتَّبِعُونَ** آیا شما می کنید **بِكُلِّ رِيحٍ** به هر موضع بلند آیه **عَلَانِي**
 برای تماشا می کنید و دروند **تَعْبَثُونَ** بازی می کنید بدان بنا یعنی بنای می سازید و دران ساکن نمیشوید کویا که
 عبث است و گویند که بر راهها خانه ها ساخته در آنجا نشستند و هر کس بریشان گذشتی با او بازی کردی یا مرام
 کبوتر خانه است **وَتَجِدُونَ** و فرایکری **بِدِمَائِهِمْ** حوضهای آب یا کوشکها حکم یا آینه رفیع **لَقَدْ كُنْتُمْ تَخْلَدُونَ**
 کویا که اوید خواهید بود دران **وَلَا أَتَّبِعْتُمْ** و چون بحث میکنید و حمله میریزید **بَطْشَتُمْ** میگریزید یعنی **بِأَرْبَعِ**
 در حالتی که متکبر میشد و سرکشان یهود و شفقت و نامهربان یا چون مقام یک کسی داشت مقام ستمکارانه می کشید **وَأَنذَرْتُ**
اللَّهَ پس برترسید از خدای و از سطوت جاری که لا اله الا هو **تَجِدُونَ** و فرایکری **وَأَطِيعُوا** و فرمان بریدم را
 که سود شما در نیست **وَأَنذَرْتُ إِلَى مَتَلَكُمُ** و برترسید ازان خدای که مددکاری کرد شما را **يَا مَعْشَرَ الْفِرْعَوْنَ** یا بنجر میشتا
 از انواع نعمتها **أَتَكْفُرُونَ** امداد کرد شما را بچهار بایان چون شتر و گاو و کوسفند تا از ایشان اخذ فراید
 میکنید **وَيَتَّبِعُونَ** و پیغمبران نادره حال پادشاهان و مددکار شما باشند **وَجَنَاتٍ** و بوستانها که از زمین آن منتفع میشوید
وَيَعْبُدُونَ و بجهشهای آب که هر سقیا و شوی و غنای رزق بدان با تمام رسید **إِنِّي أَخَافُ** بدستی که من می ترسم **عَلَيْكُمْ**
 بر شما اگر بر شرک ثابت باشید **تَذَابُ نَارٍ عَظِيمَةٍ** عذاب دوزخی برز که روز هبوب صحرست یا روز قیامت **قَالُوا**
 گفتند عا در این در جواب بود علی بنیاسر علیه الصلاة والسلام **سَوَاءٌ مَلِكٌ** یکسانست بر ما **أَوْ عَظَمَاءُ** یا پادشاهان
 ما را **أَمْ لَمْ تَكُنْ** یا پادشاهان **يَا أَيُّهَا الْمَطْلُوبُونَ** از پند دهندگان یعنی ملحقه خود را دست ندیم **أَزْهَدًا** نیست این کار
 که ما برانیم از تربت برستی و بجز و عمارت بناهای مرتفع **الْأَعْلَى** **الْأَوَّلِينَ** مکررات بیشینان از ما **وَأَتَاخُذُ بَعْدَ ذَلِكَ**
 و نیستیم با عذاب که شدگان برین عذابها **أَتَكْفُرُونَ** پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام **فَأَهْلَكْنَاهُمْ**
 پس هلا کردیم و ما ایشان را **بِأَصْحَابِ** بدستی که در هلاک قوم عاد **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** نشانه است دلالت کستن
 بر آنکه اهل تکذیب و افاقیت کار به عقوبت کشد **وَمَا كَانَ** و نبودند **أَلَمْ تَكُنْ** بدستی که من می ترسم **عَلَيْكُمْ**
 آنکه از ان قبیله با هود علیه السلام در خط بودند و باقی در معرض عطف **أَرْبَابِكُمْ** و تحقیق برورد کرد تو **كُلُّ الْعَرَبِ**
 اوست غالب که از عربی که خدا را **بِأَصْحَابِ** بدستی که من می ترسم **عَلَيْكُمْ** بدستی که من می ترسم **عَلَيْكُمْ**
 نیست دادند **ثُمَّ دَعَا إِلَى سَبِيلِهِ** قبیله هود فرستادگان خدای را یعنی صالح و انبیا سابق را بر علیه السلام **أَذْهَبَ**
لَهُمْ یاد کن چون گفت مرا ایشان **أَتَوْهُمْ صَالِحٌ** برادر ایشان از حنیفه و ارباب صالح بر علیه السلام **الْأَشْقَوْنَ** آیا
 نمیترسید از عذاب خدای که بر شما را **إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ** بدستی که من می ترسم **عَلَيْكُمْ** بدستی که من می ترسم **عَلَيْكُمْ**
 و راستی **فَأَنذَرْتُ اللَّهَ** پس برترسید و عذاب خدای **وَأَطِيعُوا** و فرمان بریدم را و **وَمَا أَنَا لَكُمْ** و نیستم از شما

تختی بود که همگی را از سلاطین بنوده در وضع آورده که برین تخت او دست نهاده بود برای کار بران و
بر بسیاری دویست هزار دیگری برای اشراف جن و بر جانب دست سلیمان سو و پنج من نهادند و اجار آدمیان بران
نشستند و بر جبا و بهمین عدد سبها بودی و اجار جنیان بران قرار گرفتند و جن و انس بر یک سپاه نشسته
استماع کردند و سلیمان بر بالای تخت بودی و **خُشِرَ لِسُلَيْمَانَ** و جمع کرده شد برای سلیمان **جُودُهُ** لشکرها او
بِئَلَىٰ اَزْدِيَّوَانَ وَالْاَرْنَ و آدمیان و الطیر و مرغان **نَهَمَ** پس این لشکر **نُورُ عَوْنٍ** و اندن شدند بوقت
سیر و یاباز داشته شدن بودند نری تا هر درم میوزند نام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد
مهمل و بر نشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بر تبه بود که همگی از لشکر یا از من خود پیش و پس بخوا
رفت و در کشف و اکثر نفا سیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود و دست و پنج فرسخ برای لشکر جن
و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیور و موازی آن برای وحوش و بخت وی بساطی باقی بود و در یک فرسخ
در یک فرسخ از او پیش و تخت او در میان بساط نهادند و اشراف و اکابر بر یک سیمه که در حوالی تخت
بود نشستند و یاد آن بساط را برداشتی و روزی یک ماهه راه پیری روزی از ولایت شام بطرفین
توجه نموده می رفتند **خُتَّىٰ اِذَا اَنْتَا** ناوختی که پیامند **قُلْ اِذَا اَنْتَا** بروادی غل یعنی از زمر آن وادی
که در جنوبی طایف است در آمدند **قَالَ نَسَلُهُ** گفت و روجه نیک که آنرا مندره یا طاحنه یا ملاحنه یا خر
نام بود و در و بال داشت و در کشف عالی آورده که برابر خروسی بود و در زیر یک و در زاد المسیر بضم فحیه گفته
و در احقاف ساوی کوی و او سه مروج کان آن وادی بود چون لشکر سلیمان علیه السلام دید بر بلندای
برآمد و گفت **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْخُلُوا** در آید **مَسَاكِنَكُمْ** در مسکنهای خود **لَا تَحْطَبْنَهَا**
نباید که در هم شکند **اَلَا اَسْلَمَانُ وَجُودُهُ** سلیمان و لشکرهای او مراد از منی لشکر از حطم نهی مروجها
از توقف بجایی که عرضه تلف شوند **وَهُمْ** و لشکران سلیمان **لَا يَشْعُرُونَ** ندانند که شمار آریا یا مال سازند و آورد
که با دین علی را از سه میل راه بهم سلیمان علی بنیا و علیه الصلاة والسلام رسانید **فَنَبَسَمَ** پس تبسم کرد **فَاِذَا جَا**
در حالتی که سبب بود **دِينُ قَوْلِهَا** از گفتار آن موجه و گفته اند شادمان و خرم بود با درالامانه نمل آورده اند
که او را طلبیده گفت ای موجه ندانستی که لشکر من ستم نکند گفت دانستم اما من بهتر این قوم مرا از نصیحت ایشان
چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا بیاال کردند جواب داد که من من آن نبود که شکسته شود
مراد من آن بود بسیار که نظر یکیکه و بدیده نو کنند و بظان لشکر تو مشغول شد از ذکرهای باز ماند و در رسید
غفلت بایاال خزان کردن یا ملک ترایه بیت و آرزوی دینی در دل ایشان بدید آید و دینی بخوش خواست و در گفته
الامر را آورده که سلیمان از نور بر سید که لشکر تو خدست گفت من چهل هزار سوار و ده هزار پیاده و ده هزار
هزار از نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت جبر لشکر خود را بر من بیاری جواب داد که یا رسول الله
ما را روی زمین میداند اختیار نکرد و در زیر زمین جای کریم تا حال ما را بخیر خدای کسی نداند که گفت ای خیر
خدای از عطا های که حق تعالی تراده یکی بکوی گفت با درام که با ما خسته خد و ما شمر و در او شاهر گفت دانی که ای
چه معنی دارد یعنی هر چه تراده ماند از ملک دینی چون بادست در آید و نه باید و درین معنی گفته اند

نبرد بر دین حق و شاه و شام سر بر سلیمان علیه السلام با خرن دیگری که بر یاد رفت خنک آنکه باد افش و در اد رفت
سلیمان بعد از استماع این کلام روی بناجات حضرت ملک علام جل جلاله آورد **قَالَ رَبِّ اَنْزِلْنِي** و گفت ای پروردگار
من را الهام ده **اَنْ اَشْكُرَ** یا آنکه شکر گو **فَنَزَّلَ اِلَيْهِ اَنْ نَفْسِي** که بجهنم **اَنْتَ** انعام کردی بر من و **قُلْ**
وَاللَّهِ و بگویم سخن انعام فرمودی بر ما در وید من چه نفع آن نعم را بهم بودی **وَدَانِ اَعْمَالِهَا** و یا آنکه بگویم کردار
شایسته که بفضل خود **نَرَضِيهِ** بیسندی **اَوْ اَدْخِلْنِي** و در آرم **اَبْرَحْمَتِكَ** بخشایش خود **فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ**
در میان مذکبان ستوده خود بهشت در بحر الحقایق نشیند وادی غل را بهوای نفس خویس بردنی و غل انداز
را بنفشی و اوامه و سلیمان از اقبال و سکن را بخواص و از نام دل درین سخن باقی قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان طوی
عشق پیشنا سدا ظاهر است **بعلیت** چون ندیدی می سلیمان را توجه دانی زبان مرغان را آورده اند که در میان
سفر بوادی قیاب رسید و وقت غار آمد و سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدر بود
او را طلب کرد دنیا نقد و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود نگاه فرجه در مغلله طیور بدید آمد آفتاب بر روی غل
نگاه کرد موضع هدر هدر داخل دید شخصی در آمد **وَقَفَّ اَلطَّيْرُ** و باز جست مرغان را هدر هدر میان ایشان نبود **قَالَ**
يَا كَلْبُ چیست مرا که در خیل طیر **لَا اَرَىٰ لَهْزَمَةً** یعنی بنیم هدر را آیا چشم من بر روی غل افتد **اَمْ كَانُ** یا هست **يَا**
اَلْغَابِيْنَ از غایب شدن آن ازین مجمع **لَا اَعْلَيْتُهُ** هر آینه ندانم او را بجهت تادیب و حمله **يَعْلَمُ اَشْيَاءَ اَعْدَا**
صفت که برهای او را بر کم و او را در آفتاب اندازم با میان او و جفت او و جلالی حکم کم و او را با خدا داد و در قضی
محبوس مانم یا از خدمت خودش بر افرا **اَوْ لَا اَدْرِي** یا بگویم او را برای عبرت دیگر مرغان **اَوْ لَيْتَ اَنْتَ** یا بیاید **بِزُجْلَةٍ**
يَسِينِ بجای روشن که سبب خفت او چه بوده **فَنَكَتَ** پس در نل کرد هدر **عَنْ بَعِيدٍ** زمانی نه دیر و نه دور
و باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاینه آغاز نهاد **قَالَ** بر گفت هدر **اَحَطْتُ** مشاهده کردم و رسیدم **بِأَمْرِ عَطَا**
بِمَا با بخیری که تو مشاهده نکرده و نرسید **وَجِئْتُكَ** و آمد ام **بِمَنْ سَبَّاهُ** از شهر سبکه ماری کوی **بِزُجْلَةٍ** و بقی
بخیری محقق یعنی از سبب بخیری آورده ام و خبر آنست که در هوا هدر هدر رسیدم که از آن ولایت بود و با من
عظمت باد شاه خود و خوبی آن هوا فقر پر کرده و من شاهد آن نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام بر سید
که باد شاه ایشان کیست و دین او چیست او چیست گفت **اِنِّي وَجَدْتُ اَمْرًا** بدوستی که من یافته رفتم و بایست
نام که از روی اقتدار **اَوْ تَلَكَّمْتُ** بادشاهی میکند اهل سباز **اَوْ تَلَكَّمْتُ** و داده شده است آن زن **بِمَنْ كَلَّمَ شَيْءًا** از هر چیزی
که بادشاهان را بکار آید **وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ** و مرغان زن را تخت بزرگست بنسبت با او یا یا اختیای سلاطین
دیگر آورده اند که کسی که درسی که یا هشتاد در هشتاد عرض و سبک آن تخت بود از زر و نقره سکه و جواهر و **وَلَهَا**
یا فتم آن زن **اَوْ تَلَكَّمْتُ** و کرد و او را که از روی چهل **اَوْ تَلَكَّمْتُ** **لِلشَّمْسِ** بعد میکند مرافق را و می بر ستند
بِرُوحِ اللَّهِ بخبر خدای **وَقَرْنِ** و بسیار است **لَهُمُ الشَّيْطَانُ** برای ایشان شیطان **اَعْلَاهُمْ** که درها اند
از عبادت شمس و سایر اعمال **فَصَدَّقَهُمْ** پس باز داشته است ایشان را و بوسه کش **عَنِ السَّبِيلِ** از راه راست
فَهَمَّ لَا يَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمی یابند بطریق خویشان ایشان از راه راست باز میدارد **اَلَا يَهْتَدُونَ**
تا بحد نکند **لَهُ** من خیر **اَللّٰهُ** انخرا می که بتواند **يُخْرِجُ لُحْيًا** بیرون می آید جوید **مِنْ رَافِي السَّمَوَاتِ**

از هر کسی بیشتر است **فَمَا أَتَانِي اللَّهُ** بر این عطا کرد مرا خدای از ملک و نبوت و علم **خَيْرٌ مَّا أَتَيْتُكُمْ** بهتر است از آنچه بشاداده از شتاع دنیای **لَمْ يَكُنْ لَكُمْ نَفْسٌ خَيْرٌ** مدینه خود شاد میشود و می تواند نیز که بر حیوة دنیا مطلع نظر هست شایسته بدیت آنکه بر و از کند جانب ملوی جوهای **دَنِي** اندر نظر هست او مردار است **إِنِّي** ای رسول باز کرد **بِالْبَيْتِ** بسوی بلقیس و قوم او و بگو نایابند و اگر نیابند **فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بَخْبَرٍ غَيْرِ** پس هر آنکه بیارم بدیشان لشکر ها که از غایت کثرت و قوه **لَا أَقْبَلُ لَهُمْ** طاقت مقاومت نباشد ایشان را **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای بنی اسرائیل که از لشکر ها و **بِخَيْرٍ** و هر آنکه بیرون کنم ایشان را **إِنِّي** از ملک سبا **إِلَّا اللَّهُ** در حالتی که بی حمت و بی عزت باشد **وَهُمْ صَاعِقُونَ** و ایشان خوار شدند و شوند و اسیران شدند باز گشت و تمامست احوال باز نمود بلقیس قهیه را که در تخت خود در خانه مضبوط ساخت و نگاه بانان بر آن گاشت و در خانه قفل کرده کلید برداشت و بالشکر متوجه بایر مرد سلیمان علیه السلام شدند و چون خبر یافته اند شیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال عقل البته باز دواج او میل کند و او سلیمان را بر سر ارجی اطلاع دهد و کار بر او بابتک آید صلاح است که طعنه زنی بر جمال و کمال او تا عیسا و در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جی پیش تخت آمدن بموقعه عزت رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منج صواب بخوف میگرد و بای او ماتدم حارست آنکست ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را آزمایش کند **قَالَ** گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ** ای کون بزرگان **أَتَكْفُرُونَ** کدام از شما با تینی **عِزِّي** می آرید تخت بلقیس را **أَقْبَلُ** آن با تونی پیش از آنکه بیایند **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** سلیمانان چه هرگاه که سلیمان آمدند کفر فتنه او را و دانست مکر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی سده سی بر فتنه یابی و بجواب آن بر عقل او **يَا أَبَا قُرَيْبٍ** گفت دیوی بلیدی ناخوش **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** از قوم جن نام او **ذُو كَوَانٍ** یا صحنی **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ** من بیار تو آن **قَالَ** از قوم پیش از آنکه بر چیزی **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** از مقام خود یعنی مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام نا نصف النهار در مجلس حکم نشست **وَلَوْ عَلِيٍّ** و بدستی که من بر حال آن تخت **لَقَوْلِي لَمِينَ** خوانام و اسمم بر جواهر یعنی در آن خیانت نکنم و بیانات بتو سافر سلیمان علیه السلام فرمود که زود تر از این خواهم **قَالَ لِلدَّيِّ** گفت آنکس که نزدیک او بود **عَلِمْتُ** دانستی **لَمْ أَكُنْ** از کتب منزله یعنی کتب خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس حاضر بود علیه السلام یا ابوضبه که ابو القبیله است و در تیسری آورده که بنوضبه این دعا دارنده که **الَّذِي عِنْدَ عِلْمٍ** من الکتاب **يَلِدُ** و گفته اند حضرت سلیمان بوده یا من دستجاب **لِلرَّحْمَةِ** که او را ملحق گفتندی یا ذوالنون یا اسطوخ یا ملکی که تو سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبریل علیه السلام و بر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد برادر از کابر لوح محفوظات و شاهراست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ** من بیارم تخت بلقیس را **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** از آنکه باز کرد **رَدَّ إِلَيْكَ** بسوی **وَلَوْ عَلِيٍّ** چشم فرستید چون در چیزی نگر و چشم از آن برداری **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** و بر اساف کو دانم سلیمان دستوری داد و او بیچون در افتاده گفت یا حی یا قیوم که عبیری آهیا شراها باشد و بقول بعضی گفته اند یا ذالجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس بوضع خود بر زمین فرو رفت و طهر الهی را پیش تخت سلیمان علیه السلام از زمین برآمد و در تیسری آورده که خوشخانه او را آنجا معدوم کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود

فَمَا أَتَانِي اللَّهُ بر این عطا کرد مرا خدای از ملک و نبوت و علم **خَيْرٌ مَّا أَتَيْتُكُمْ** بهتر است از آنچه بشاداده از شتاع دنیای **لَمْ يَكُنْ لَكُمْ نَفْسٌ خَيْرٌ** مدینه خود شاد میشود و می تواند نیز که بر حیوة دنیا مطلع نظر هست شایسته بدیت آنکه بر و از کند جانب ملوی جوهای **دَنِي** اندر نظر هست او مردار است **إِنِّي** ای رسول باز کرد **بِالْبَيْتِ** بسوی بلقیس و قوم او و بگو نایابند و اگر نیابند **فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بَخْبَرٍ غَيْرِ** پس هر آنکه بیارم بدیشان لشکر ها که از غایت کثرت و قوه **لَا أَقْبَلُ لَهُمْ** طاقت مقاومت نباشد ایشان را **يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ** ای بنی اسرائیل که از لشکر ها و **بِخَيْرٍ** و هر آنکه بیرون کنم ایشان را **إِنِّي** از ملک سبا **إِلَّا اللَّهُ** در حالتی که بی حمت و بی عزت باشد **وَهُمْ صَاعِقُونَ** و ایشان خوار شدند و شوند و اسیران شدند باز گشت و تمامست احوال باز نمود بلقیس قهیه را که در تخت خود در خانه مضبوط ساخت و نگاه بانان بر آن گاشت و در خانه قفل کرده کلید برداشت و بالشکر متوجه بایر مرد سلیمان علیه السلام شدند و چون خبر یافته اند شیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال عقل البته باز دواج او میل کند و او سلیمان را بر سر ارجی اطلاع دهد و کار بر او بابتک آید صلاح است که طعنه زنی بر جمال و کمال او تا عیسا و در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جی پیش تخت آمدن بموقعه عزت رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منج صواب بخوف میگرد و بای او ماتدم حارست آنکست ندارد سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را آزمایش کند **قَالَ** گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ** ای کون بزرگان **أَتَكْفُرُونَ** کدام از شما با تینی **عِزِّي** می آرید تخت بلقیس را **أَقْبَلُ** آن با تونی پیش از آنکه بیایند **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** سلیمانان چه هرگاه که سلیمان آمدند کفر فتنه او را و دانست مکر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی سده سی بر فتنه یابی و بجواب آن بر عقل او **يَا أَبَا قُرَيْبٍ** گفت دیوی بلیدی ناخوش **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** از قوم جن نام او **ذُو كَوَانٍ** یا صحنی **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ** من بیار تو آن **قَالَ** از قوم پیش از آنکه بر چیزی **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** از مقام خود یعنی مجلس حکومت و سلیمان علیه السلام نا نصف النهار در مجلس حکم نشست **وَلَوْ عَلِيٍّ** و بدستی که من بر حال آن تخت **لَقَوْلِي لَمِينَ** خوانام و اسمم بر جواهر یعنی در آن خیانت نکنم و بیانات بتو سافر سلیمان علیه السلام فرمود که زود تر از این خواهم **قَالَ لِلدَّيِّ** گفت آنکس که نزدیک او بود **عَلِمْتُ** دانستی **لَمْ أَكُنْ** از کتب منزله یعنی کتب خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس حاضر بود علیه السلام یا ابوضبه که ابو القبیله است و در تیسری آورده که بنوضبه این دعا دارنده که **الَّذِي عِنْدَ عِلْمٍ** من الکتاب **يَلِدُ** و گفته اند حضرت سلیمان بوده یا من دستجاب **لِلرَّحْمَةِ** که او را ملحق گفتندی یا ذوالنون یا اسطوخ یا ملکی که تو سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبریل علیه السلام و بر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد برادر از کابر لوح محفوظات و شاهراست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت **يَا أَيُّهَا الْمَلَأَةُ** من بیارم تخت بلقیس را **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** از آنکه باز کرد **رَدَّ إِلَيْكَ** بسوی **وَلَوْ عَلِيٍّ** چشم فرستید چون در چیزی نگر و چشم از آن برداری **بِئْسَ لِي سُلَيْمِينَ** و بر اساف کو دانم سلیمان دستوری داد و او بیچون در افتاده گفت یا حی یا قیوم که عبیری آهیا شراها باشد و بقول بعضی گفته اند یا ذالجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس بوضع خود بر زمین فرو رفت و طهر الهی را پیش تخت سلیمان علیه السلام از زمین برآمد و در تیسری آورده که خوشخانه او را آنجا معدوم کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود

کار

گفت که من از اینجا شنوده ام که در فلان شب ما از آنجای فرعون می رسیدیم و خاکی را بر سر او ریختند و دست از او برداشتند
بدان رو بگردانید و خود را بوی علاج کسیر بر روی او آید و از روی او بر سر او آن دخن را بپاشید و در آن حال از او
گشت **ع** آمد طبیب در در محلی یافت **وَقَالَ لِمَنْ فَرَّ مِنْهُ** و گفت از فرعون آسید به من نام او را از قوم منی است
بود ما از سبط بنوف و در عین المعانی آورده که او هم موسی بوده علیه السلام و بر هر قدر گفت با فرعون که **كَفَرْتَ بَعْدَ عَهْدِي**
این کودک روشنی چشمش **لِي وَقَالَ** مرا و ترا که بسبب او فرزند ما شنا یافت **لَا تَقْتُلُوهُ** بکشید او را لفظ
جمع برای نظم است **عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا** شاید که سود رساند ما را که امارت این و علامات برکت بر جبین بین او
لا محبت **أَنْ تَقْتُلُوهُ** یا تو اگر بر او را **وَلَكِنْ** فرزند من که او اهل بیت آن دارد فرعون او را با آسید بخشید و آسید بر او
مشغول گشت **وَهُمْ** و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او **لَا يَشْعُرُونَ** نمیدانستند که هلاک ایشان در در
اوست **وَأَتَيْنَاهُ** و گشت **فَوَلَّاهُ مَمْنُونِي** دل مادر موسی **قَارِئًا** خلی از مصر و عقل چون شنید که این صدوق و صفت
فرعونیان افتاده بی صبر و قرار شد **أَن تَكُونَ** بدستی که نزدیک بود که از اضطرار **بِأَسْمَاءٍ** آشکارا در قصه
موسی را گوید که این فرزند منست بکشید و قوی آنست که چون شنید که او را بر فرزند من برداشته اند دل او فراق
شد از هم و اندوه و نزدیک بود که از فوج شادی گوید که این فرزند منست **لَوْ أَنَّ** آینه آن بود که ما ببیند نهادیم
فَلْيَقُلْهَا بود او یعنی یسنم و محکم کردید دل او را بر صبر و ثبات و بر لطف کردید **لَتَكُونَ** تا باشد آن زن **بِأَسْمَاءٍ**
از او آورد و از آن کان سر و عمل ما را و اگر نه این ظاهر کردی سر بر خود را **وَقَالَ** و گفت مادر موسی علیه السلام
لَا تَحْزَنِي مر خواهی و بر او اصرار است که نام او بگویم بود و شوهر او را غالب بر او شاک گفتندی مادر موسی
او را گفت **فَقَضِيهِ** بری برادر خود و روز و آخر که بگویم برادرگاه فرعون آمد **فَقَضِيهِ** بهی برید برادر خود
فَمِنْ حَيْثُ از دور در کنار آسید **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و ایشان ندانستند که او خواهی و نیست **وَحَقْنًا** و حرام کردی و ما
عَلَيْهِ الْمَلِكُ بر موسی شیردایکان را **بِأَسْمَاءٍ** پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبان روز موسی شیر
کس نکوت نا آسید و قوم او بیچاره شدند ما موسی علیه السلام انکشت سینه خود را بر میکید و شیر را بدی روزی از
ی خود چون بگویم دانست که آسید برای دایه مضطر نیست **فَقَالَ** پس گفت **هَلْ أَتَاكُمْ** آیا دلائل کم شما را
فَلْيَأْخُذْ بَيْتَ بَرَاءِ بر اهل خانه که از روی شفقت **يَكْفُلُوهُ** در روزی از این کودک را **لَكُمْ** برای شما **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**
و آن اهل بیت و روزی از این خواهر باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر نمایند آورده اند که چون همامان این
سخن بشنید گفت این زن را بگریز که او میداند که این کودک را از آن کان داده است بگویم در یافت گفت من
بدین معنی گفتم که و هم ملک تا سخن یعنی نیک خواه فرعونند نه از آن کودک پس او را دلاری داده گفتند برو و انکس
را که گفتی پاره برفت و مادر او را آورد و در آن حال موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آورده اند موسی را
بر میداشت موسی روی از وی می داشت و شیر وی می ستد چون او را در کنار مادر نهادند و بوی مادر بشام
وی رسید بوی توجه گشته بستان وی گرفت دست بوی خوشی فرمود که زبانه بپاشید از آب آتش افشانید
فرعون گفت تو کسی که این وضع بد بستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه و شیرین به عبادت توست
هم طبعی از من بیارند که شیر من بپوشد فرعون بپوشد تا این او می گرداند موسی را بوی سبزه و کف خانه

خود برود و در هفته یک روز پیش مادر موسی او را بر گرفته شادمان و خوشدل روی بخانه نهاد و و عمل علی
جل و عادت شد چنانچه فرمود **فَرَدَّاهُ** پس باز کرد انیدم موسی را **إِلَى آبَتِهِ** موسی مادر او را **تَقَرَّبَتْ** تار و شوق
چشم او بر زن **وَلَا تَحْزَنِي** و اندوهناک نشو و بفراق او **وَلْيَعْلَمْ** و تابانند بپلم شاهد **أَنْ وَضَعَ اللَّهُ** آنکه و من خدای حق
راست **وَلَكِنْ** **الْكُفْرُ** و یکی بیشتر فطیان **لَا يَفْقَهُونَ** بودند که نمی دانستند **وَلَمَّا بَلَغَ** و آنوقت که رسید موسی **إِلَى**
بغایت قوم و کمال جوانی که از سی سالگی تا چهل سالگی است **وَأَسْتَوَى** و راست شد کمال رسید عقل او در آن سن مراد اینجا
چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید **أَتَيْنَاهُ** داده ایم او را **أَحْكَامًا** بنویس **وَلَمَّا بَلَغَ** و آنوقت که رسید
این که موسی و مادر او که در از لطف و کرم **بِعَمَلِ الْحَسَنِ** یادش میدهم نیکوکاران را که این بنویس در اثنای این
قصه بیان صدق می و و عمل است که چنانچه او را بپادرسا بپادرسا بنویس هم داد **وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ** و در آمد موسی شهر
مصر یا بنهر منیف که از ولایت مصر بود یا بیلان جای این برود و فرقی مصر یا بهی القصر از نوعی مصر و در تفسیر نقل
گفت که با سکنند و بر و قول اشهر آنست که مصر در آمد **عَلَى حِينِ غَمٍّ** هنگام غم غم غم که واقع بود در این اهلها از اهل مصر
یعنی میان شام و خفق کرد آن وقت هر کسی به هم خود مشغول و گفته اند وقت قیلوله در آمد **وَبَدَأَ** پس یافت
در آن شهر **بَطْنِ** دوم **بِغَيْثِ** خصوصت میکرد **هَذَا** این یکی **بِشَيْعَةٍ** از بی روان موسی یعنی بی اسم ایلی
نام او اسمی و گفته اند **مِثْلَ** و آن دیگری **بِغَيْثِ** از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاقون یا فلقون و او
خوار فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف میزد مگر چون موسی علیه السلام آنجا رسید **فَأَسْتَأْذَنَ** **الَّذِي فِي بَيْتِهِ**
پس فراد خواست موسی آنکی که از گروه او بود **عَلَى** بر آنکی که از دشمنان او بود یعنی باری طلیع
سبطی از موسی بر رخ قبطی موسی علیه السلام قبطی را گفت که دست از او بردار قبطی سخن موسی را در کرد **فَرَدَّ** موسی
پس شقی زد موسی او را **فَقَضِيهِ** پس بگشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر موسی و موسی علیه السلام او را
از کشتن او **وَقَالَ هَذَا** گفت این کار من **عَلَى الشَّيْطَانِ** از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل ایشان **أَنَّهُ**
بدستی که شیطان **عَدُوٌّ** دشمنی است **مِثْلُ** که که گفته **مِثْلِ** هویدا دشمنی او چون بپیران از نافرمانی خدای
فعلی بقصد عصیان و زلت ایشان می باشد لا از طریق سهو و این بنیبت از بیته ایشان دنف باشد پس حرم
موسی علیه السلام بطر تو مناجات **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **أَوَّلْتَ** بدستی که من ستم کردم بر نفس خود
بقتل قبطی پیش از آمدن **فَأَعْفِرْ** پس بپارم ز مرا **عَفْرَةً** که من میارم ز بد خدای و بر با ستمغاری **أَنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ** بد
که خدای امر زنده است و میزدان **الرَّحِيمُ** هر با نیست بر ایشان **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من سوگند می خورم
بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ تا آنچه انعام کرده بر من بخرمت و غیر آن که تو به میگویم **فَلَنْ أَكُونَ** پس نباشم هرگز **ظَهَرَ** **أَمَّ** پشت و بار
الْمُحْسِنِينَ مریدان را از این مظاهر کسی نکم که سود باشد بجزی و خیانتی همچون عاونه سبطی که موسی شد بقتل قبطی
فَأَجِبْ پس بپادرسا **وَالْمَدِينَةَ** در آن شهر **فَأَجِبْ** فرسان و هر اسان **بِغَيْثِ** انتظار بپیرد و ستم صمدی بود که دم
بدم که کسی او را طلبید و قصاص جوید **فَأَدَا** پس نگاه **الَّذِي أَنْشَأَهُ** آنکس که طلب یاری میکرد از او **وَالْأَمْسِ** دی روز
تَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری می طلبد بر قبطی دیگر **قَالَ لَهُ** موسی گفت موسی مران اسرائیلی را **أَنَّكَ** بدستی
تو **لَقَوِي** مردی که مرا می بین **بِمِثْلِ** بپادرسا که مرا می تو یعنی دی روز سبب قتل کی شدی **فَأَدَا** پس آنکس که خوا

بصر و نه یاری که ندی و در این دور **الله** بخندای و ما کان و بنودین التصیری و انفع کتدر کان عذاب از خود بیخ
 مگر عذاب از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشت **واجب الذین یؤمنوا** و یامد از گردن آنان که آرزوی کردند
سکانه منزلت و جاه او را **یا الایمن** دی روزی آرزو بردگان کشند بعد از خست وی که ایندگان بصلاح
یقولون میگفتند هر یک باد یکی **و یکان الله** و یک یعنی و یک باشد و اجماعیست یعنی وی بر فواید آنکه
 خدای **بسط الرزق** کشاد میگرداند و زیر **الرشا** برای هر که می خواهد **یعماد** و از ایندگان خود نه یکی است که
 مقتضی بسط بود بل بعضی ارادت و **یقید** و ننگ میسازد بر هر که می خواهد نه بدلی که نقاضای فعل کند بلکه بعضی
 مشیت **لولا ان الله** اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد **علینا** بر ما و یامد از گردن اینجی منتی بود **و یخفف بنا**
 هر آینه بر زمین فرو برده بود ندی مارا و حفص فعل معلوم خواند یعنی خدای از زمین فرو بردی **و یکانه** وی
 کلمه قدیم است و کان برای تشبیه و در باب اطرطی نقل میکند که مجموع و یکان یعنی الموعود و الموعود است یعنی
 نبدانی و غیبتی آنکه **لا یغفر الذنوب الا الله** است کاردی نمی یامد تا گردان یاکا و نغمتان یا تا کتب کتدر **تلك**
الذات الاخری آن ساری دیگر که شنیدید و دانسته مراد بهشت است **تجعلها** ساخته ایم آنرا **لای** برای لای که
 ایشان **لا یزیدون** می خواهند **علوا** برتری و تکرر **فی الارض** در زمین با اهل آن **و یفکاد** و نه بناه کاری و ستر
 بر مردمان جهانجه فارون خواست **و العاقبة** و سبب انجام نیکو **للتقین** مربر هر کاران راست صاحب بحر فرموده
 که مرای رضای جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شدن از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریت
 طالب علو باشد چون نفوس فاعنه و جابره و فساد بخون یعنی نظر از غیر حضرت برداشته التفات به عکس
 و هیچ چیز ننماید و عالم ملکوت را بصرف مالک الملوك باز گذارند تا ملکیت و مالکیت هر نصرفی که در کو
 و مکان خواهد کند و ایشانرا بدان زبان اعتراف می نمود **ع** هر چه خواهد یکی که ملک تر است **من جبار** و **الحسنه** هر که
 بیار در خصلتی نیکو یا معرفتی بنویسد ربانی یا طاعتی یا خلاص **قله** پس هر راست **تجربین** نیکویی از آن خصلت
 یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیک در دنیا و را باشد بهتری از آن در آخرت **و من جبار** و **الحسنه** هر که بیارد نیک
 چون **شرك** و **تکلیف** **فلا یخیر الذین یؤمنون** پس هر داده نشوند آنانکه **علو الشیاء** کرد نبدیدها را **الا ما کانوا یعملون**
 مگر مثل انجیری که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و با آن
 سینه مثل آن و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تسبیح حال بکار راست بکار سینه برایشان و فواید این صورت
 انزجار عقلا از ارتکاب سیئات بلیست هر چه در شرع عقل بد باشد ننگ هر که با خرد باشد آورده اند که حضرت
 رسالت علی علیه السلام در زمان هجرت بحضرت رسید شوق حرم و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت چهره سلطه
 السلام بدین آید و آمد **ان الذین یؤمنون** بدستی که آنکه فرض کرده است **علیک القرآن** بر تو تبلیغ قرآن یا عامل
 بدان **لو انک** هر آینه باز گرداننده هست **الاحد** بجای باز گشت یعنی که و کو بدلی و عمل نفع که بود و نبرد
 بعضی معاد جنت است و در قیامت کاشی آورده که معاد فانی اند است در احلیت ذات و بقا با اهل دروغا
 تحقق جمیع صفات و بر سالک تبصر اینجی سینه بد و الیه یعود روشن بکشد در نظم چون از زبان و آثار اند
 هم بد و باید که باشد آنها نورهایی که گردان خلق جلاله را هم سوری او باشد **و ج** **قل** بگوای محمد **و فی العلم**

هر روز کار من در انانست **من جبار** و **الحسنه** بکسی که آورده راه راست یا نوجید یا قرآن و آن منم **و من جبار** و **الحسنه** بکسی که
فی فضل الایمن در یک ای هوید است چون منکران من **و ما کنت توجها** و بنودی تو که امید داشته باشی **ان یلقی الذین**
الکتاب آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس مانعی ستاد بر تو کتاب را **الارحمة** مگر جهت بخشایش **من جبار**
 از آن دیگر که تو بر تو **تکون** پس باشی **طهیرا** هم بهشت و یار **لکافرین** هم ناکر ویدگان را یعنی بد را ممکن باشد
 و ملتس ایشان را اجابت مفرهای که **تصدقک** و باید که کافران باز دارند **را عیون الایمان** الله از خواندن آیتهای خدای
 و عمل کردن بدان **تغذی انزلت الیک** پس از آنکه فرود آمد است **تورادع** و بخوان خلق را **الی ربک** بسوی عباد
 برورد کار خود و **تکون من المشرکین** و میباش از شرک آردگان **و لا تدع** و ضلوع **مع الله** با خدای بجای **الحسنه**
 دیگر زیرا که **لا اله الا هو** نیست خدای سزاوار خواندن مگر او و مخاطب درین آیه حضرت رسالت است
 صلی الله علیه و سلم و مراد است و فایده خطاب با آنحضرت قطع طمع مشرکان است از نوافقت وی با ایشان **کل شی**
 هم چیزی **ما لک** فانیست **الا وجهه** مگر ذات حق سبحانه یا هم علمها باطل است مگر آنکه بآن وجهه الله طلبند که
الحکم مرور است فرمای **و الیه ترجعون** و بسوی او باز گشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست
 که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از وی حقیقت ماسوی فانی باشند صاحب کشف الامر در تفسیر این
 آیه از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتواضع بجز کس هم از تو بتوبه هر قوی و بی **ع**
 الاکلشی من خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق رفع رسوم باطل است و اسباب منحل است و در متلش و خلاصه ربانی
 و حق بکار و بنود باقی در شرح حواری مذکور است که گفت بهمان نام معلوم شود که چه بوده اشیا در وجود او و او را
 و حواله شاهد این حال بعد از در حق بنویستیم بر روز عید او و زایه فرمای **ع** با وجود زمین و آواز نایند که منم

سورة العنکبوت **بسم الله الرحمن الرحیم**

الح حروف مقطعه جهت تجزیه خلق است تا دانند که کسی را بجهت این کتاب راه نیست و هیچ عارف کامل از کتب
 این کلام اکامنی خرد عاجز و فهم در وی که است در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت با اسم الله است
 و لام باطن و میم بحمد میفرماید که الله منم روی طاعت من آر لطیف منم اخلاص منم در طاعت منم و کن از بحمد منم
 دیگران مسلم مدار **احسب الناس** آیا ندانستند در زمان **ان یومکون** آنکه در گذشته شوند **ان یقولوا** یا آنکه
 گویند **انتا ایمان** آوردیم یعنی می بندارند که بجز قول آماندست از ایشان باز دارند **و لا یفتنون** و حال آنکه ایشان
 آزموده نشوند با و ام و نواهی یا مبتلا نکرند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشانرا بهجت و جهاد و اشال آن
 آیند در شان جمعی مسلمانا از است که در سکه بودند و ایشانرا بهجت و جهاد از دیار و دار قرار د شواری آمد و مهاجرا
 از مدینه بدیشان پیغام میدادند که زود تو توجه نمایند و مشرکان آگاه شد ایشانرا از راه برگردانند حق
 سبحانه جهت تسلیه ایشان فرستاد که تصور کنی باید کرد که بی کشاکش بلاد دعوی و لادست بود **بیش**
 عاشقان را در دل بسیاری باید کشید جور یار و طعنه اغیاری باید کشید و امح آنست که هیچ کس را ی غم **الحسنه**

رضی الله عنه روز بدین ختم تیغ عمار حضرت شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت بنام علیه صلوات الله انکشت
که پیش رو شهیدان اهل توحید و خواهد بود و در روز قیامت هیچ کس را جزای خود نماند و حق سبحانه و تعالی فرستاد
که بگوید قول ایمان بی بلا و امتحان کاری از پیش خود و در وقت **قَدْ نَشَأَ** و بدستی که امتحان کرد و در وقت **الَّذِينَ**
بِزَيْنَتِهِمْ آنان را که پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در هر ام واقعه بوده و نقد دعوی هر یک را بر عمل بلا
آورده اند **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ** بظاهر میگرداند خدای **الَّذِينَ صَدَقُوا** آنان را که راست گفتند در دعوی ایمان **وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ**
و متین بسیار در دفع کوبان را در دین یا سینه اندازد هر دو گروه را بخلق با جریمه اید اید ایشان را بدین میگرداند از
صدق و کذب ایشان **فَطَمَحَ** در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بروی تند کرد و صد و یکصد بار خوا
و در بود کاذب کریم را از بلا **حَسْبُ الْإِيمَانِ** بلکه می بنداند آنان که **يَقُولُونَ الشَّيْءَ** میکنند بدیها چون کفر و معصی
أَنْ يَشْفَوْا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر سوا و ایشان **سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** بد حکایت
آنکه میکنند در قیامت مذکور است که آیاتی بندارند گفته کاران که بسیار خود بر مغفرت و شمول رحمت منصف
گیرند این حکم نایبندین است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب عیب باشد بیست
کرگاه تو از حد بدیش است سبقت رحمتی از ان پیش است **مَنْ كَانَ يَرْجُوا** هر که باشد که امید میدارد **لِقَاءَ اللَّهِ** لقاء
خدا برادر بهشت یا وصول بانوار الهی و گفته اند هر که ترسد از رنج و عجز و بر سر پای او برآمده باش
فَأَنْ يَحْمِلَ اللَّهُ بدستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لغایا **الْآيَاتِ** هر آینه آیت است **وَهُوَ السَّمِيعُ** و او است
شنوای گفتار بندگانش **الْعَلِيمُ** و آنا بصیر و اسرار ایشان **فَمَنْ جَاهَدْ** و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس
عذر او **مَنْ جَاهَدْ** پس جز نیست که جهاد میکند **لِنَفْسِهِ** برای نفس خود چه توان آن عاید بدوست **إِنَّ اللَّهَ لَنَفِي**
بدستی که خدای هر آینه بی نیاز است **عَنِ الْعَالَمِينَ** از طاعت و مجاهدان عالمیان و تکلیف عباد بعبادت جهت
حلال احوال ایشان است **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنان که گردیدند **عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای نیکو **لَنُكَفِّرَنَّ** هر آینه بخشنیم
عَمَلَهُمْ از ایشان **بِزَيْنَتِهِمْ** بدیهای ایشان را **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ** و هر آینه پاداش دهیم ایشان را **الْحَسَنَ** نیکوترین عمل
را **أَنَّكَ كَانُوا يَفْقَهُونَ** بودند که می کردند یعنی توحید را که بهستی عمل ایشانست و باقی اعمال را با آنکه در فضیلت
مساوی آن نیست بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی داده و زیاده ناهفتصد
زیر که ایشان محتاجند و بی نیاز از رسم باشد که غنی چیزی رسد محتاج را نه آورده اند که چون سعد و قاص
رضی الله عنه بدو است اسلام سرافراز گشت مادرش چنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بنمایه نروم و از
هر چه بدان مایه زندگانی مدد یابد تناول نکنم تا از تو دین محکم اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال را
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید و این آیه نازل شد که **وَوَضِعْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** و او را در نیکوترین
أَوْحَسْنَا نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد **وَأَرْحَقْنَا** و اگر کوشش نمایان و ازین و جلال و جلال کنند بانو
لَتَشْكُرَنَّ لِي تا شکر آری بن و این را بگیری **مَالِكِ لَكَ** آنچه نیکتر از آن نیست **تَوَابِعُ عِلْمٍ** بالو هیت او دانشی غیر کرد از حق
الو هیت بنی علم آن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف کنند یا آنکه این را بگیری بر این چیز را که الو هیت آن نازل و فی
الواقع الو هیت ثابت نیست جز **مَنْ أَفَلَا تَعْلَمُ** پس فرمان ایشان میگرد که اطاعت مخلوق در مصیبت خالق روا

نیست **الْحَقُّ** بسوی مجازات نیست **مَنْ جَعَلَ** باز گشت شما از مومن و مشرک و بار و عاق **فَأَنْتُمْ كَرِهْتُمُوهَا** پس با کاهان
شمارا وقت جزا دادن **يَا كَاذِبُونَ** یا کاذبان **يَا كَاذِبُونَ** یا کاذبان **يَا كَاذِبُونَ** یا کاذبان **يَا كَاذِبُونَ** یا کاذبان
عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد **لَنَنْصِلَنَّ** هر آینه داخل گردانیم ایشان را فی الصالحین
در روز ستودگان یا در آری در میان ایشان که بهشت است **وَبَيْنَ النَّاسِ** و از میان **مَنْ يَقُولُ كَيْفَ هِيَ** که میگوید
أَمَّا بِلَهِ که بگوید و این را در منافقانند یا قوی ضعیف ایمان که می گفتند ایمان دارم **وَإِذَا أُوذِيَ** می جوید این را
کرده **فِي اللَّهِ** در راه خدای بسبب دین و این چون کفر او را عذاب کنند **جَعَلَ** گردانند یعنی در آرد و شمار
فَتَنَةُ النَّاسِ و عذاب در میان **الْعَذَابِ** الله مانند عذاب خدای **وَلَنُجَازِيَنَّ** و اگر باید **نُصَوِّرُ** می گردانیم و اگر
توبه نمی و عیبی **لَيَقُولَنَّ** هر آینه گویند **أَنَا كُنَّا مَعَكُمْ** بدستی که ما هستیم یا شما در دین و ملت پس ما را در غیبت
شریک سازید **وَلَيْسَ اللَّهُ** آیا نیست خدای **يَا عَلِمَهُ** دانایان همه دانایان **يَا فَيُضِلُّهُمُ اللَّهُ** یا بجهت در دلهای
عالمیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق **وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ** و هر آینه میداند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** آنان را که گردیدند
بد **وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ** و میداند منافقان را ایشان را در دین منین خواهند ساخت با تلافی امتحان در بلا سخت
و بیست جوهر مردان شناخته شود چنانچه با آتش عیار ز روز و فقر معلوم میگردد **نُظْمُ** بشکوهیات ایشان روز
قولان بصورت و تحمل شناخت جوهر مرد **أَكْرَبَ** اگر نه پاک بود از بلا بخوارند و گشت و کرد در اصل بود پاک صبر خواهد کرد
در باب آورده که ابوسفیان و اینست بن خلف عمر بن الخطاب و جناب گفتند که از دین محبت روی بر باید و طریقه
قد بر بدان فرو میگردانند و اگر در قامت بر دین آیا کاهی باشد یا آنرا بر دین و شمار او زیر بارگاه نکلد از حق
بیحانه فرمود که **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنان که **يَكْرِوْنَهُ** گردیدند **الَّذِينَ آمَنُوا** و آنان را که تصدیق کردند **أَتَشْعُرُ أَسِيلًا**
بی روی کنید ما را یعنی منابع کیش بدین باشند **وَلَنُحْمِلَهُ** و باید که بر داری **خَطَايَا** گناهان شما امرت در اول
جز اینی اگر متابعت ما کنید ما خطاهای شما را بر داری **وَمَا نَحْمِلُ** و حال آنکه نیستند که **وَأَنْ يَحْمِلُونَ** بر داری **وَلَنُحْمِلَهُ**
از گناهان و **مَنْ شَيْءٌ** هیچ چیز **نَحْمِلُ** بدستی که ایشان **لَكَ ذُنُوبٌ** گناه و گناهان و بدستی که میگوید یا خطایا
مومنان بر داری و ایشان بر حمل آن از آنکه و بسیار قادر نخواهند بود بجهت کثرتی با گناهان آنان نیز که بسبب
ایشان گناه شده اند **كَمَا قَالَ جِهَنَّمُ** و تعالی **وَلَنُحْمِلُهُنَّ** و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت **أَتَقَالَهُنَّ** بارهای گناه
گناهان خود را **وَأَتَقَالَهُنَّ** و بارهای گناه دیگر را **أَتَقَالَهُنَّ** یا بارهای گناه خود یعنی وز و وبال آنان را که گناهان
اضافه آقام و جرایب ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناهان گناهان کم گردد و **لَيَسْأَلَنَّ** و هر آینه سوال کرده
خواهند شد تا با جان و سبوعان **نِعْمَ الْقِيَمَةُ** روز و سخن **عَمَّا كَانُوا يَفْقَهُونَ** آنرا بجهت هستند که بر می یافتند از ابا طیلان چهل
که سبب ضلال خلق میشود **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدستی که ما فرستادیم **رُوحًا إِلَى قَوْمٍ بَعْدَ قَوْمِ نُوحٍ** و بسوی قوم او نیکوست بودند
کرد **فِيهِمْ** در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق **أَلَمْ يَسْتَفِ** هر سال **الْأَخْيَرِ** عا **عَامًا** مگر بجهت سال و بجهت
اشهر آنست که فرج علیه السلام چهل سال مبعوث شد و مقصد و بجهت سال خلق را بجهت دعوت کرد و بعد از طوفان و
سال بزیست و در احقاق از و هفت نعل میکند که عمر فرج علیه السلام هزار و چهار صد سال بوده صاحب عین المعانی فرمود
که سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و مقصد و بجهت سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و بجهت سال دیگر بزیست

زهار

هم

الميت ويرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد و بجای الارض وزن می کند و زمین را
بیکاه بلند می نماید پس از مردگی و از مردگی آن **وَلَا تَكُنْ** و مانند این اخراج **تَخْرُجُونَ** بیرون آورده خواهد
شد از قبور و زمین آیات و از نشانه های قدرت خدای آن **خَلَقَكُمْ** آنست که پیافری اصل شما یعنی آدم علیه السلام
پس از آنکه از خاک ایش **إِذَا تَمَّ بِنُكُونِ** اکنون شما بشی مردماند **تَنْشُرُونَ** برآکن میشود در زمین برای نصرت
در اسباب عیشت **فِي آيَاتِهِ** و از علامات توانایی او **أَن خَلَقَ لَكُمْ** آنست که پیافری برای شما **فِي أَنْفُسِكُمْ** هم
از شما یعنی از جنس شما **أَرْوَاجًا** زنان **لِتَنْكُحُنَّ أَلْفَهُنَّ** فامیل کنند بحسب جنسیت بریشان و آرام گیرید با
ایشان چه جنسیت سبب ملائمت و مخالفت واسطه منافرت **فَطَمَسَ** محسوس کردن هر جنس آنهاست
ندارد هیچ کس از جنس خود تنگ بحسب خویش در اریل هر جنس فرشته با فرشته انس با انس و جمل **تَبَيَّنَ**
و ساخت یعنی بدید آورد میان شما و ازواج شما **مُؤَدَّ** دوستی و مهری در موضع آورده که مودت بخرد
تزوج و رحمت بسبب زادن زنده می شود بر خرد سالان و رحمت بر بریزان **إِنْ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در آفرینش
ازواج شایه و مشاکل مردان در بشریت **آيَاتٍ** هر آینه دلالتهاست **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** مرگ و هی که فکر
کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند **فِي آيَاتِهِ** و از دلالتها قدرت او **خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** آفریدن
آسمانها و زمینهاست **وَإِخْلَافَ السَّيِّئَاتِ** و مخالفت زیانهای شاد رحمتی گفتن چه باورهای است و بلند
بعضا و لکن یا اختلاف لغتهای اعرابی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در باب آورده که اصول تمام
زبانهای مختلف هفتاد و دوست نوزده در اولاد سلام است و هفتاد و دو فرزند از جام و می و شش درین
وَأَلْوَانَكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شاد در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی و در خطی طایف اعضا و هیات و
اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در هیچ چیز شایه آدمی دیگر نیست حتی نوکین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان
البته در بعضی چیزها مختلف خواهد بود **إِنْ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر
زاده اند **آيَاتٍ** نشانه های قدرت و حکمت است **لِلْعَالَمِينَ** من عالمها را یعنی بر هیچ عامل از ملک و جن و انس
بوشید نیست که درین اختلاف حکمی که مندرجست جداگر بر وجه بودی امتیاز بین ایشان خاص شکل بود
و بسیاری از همات معطلمانند و محض بکرم خواند یعنی این دلالات مردانایا از است که در آن نظر کنند
و بغور آن برسند **فِي آيَاتِهِ** و از علامات قدرت کامله او است **مَنَّاكُمْ** خواب کردن شما **بِالْبَلَدِ وَالنَّهَارِ** شب
و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوه قوی طبعی **وَإِتِّقُوا** و جستن شاد و زری **فِي أَنْفُسِكُمْ** از بخشش
او یعنی طلب عاشر بروز و شب و گفته اند نام مخصوص بشیست و استغناء بروز و در آیه تقدیر و ناخیر
بحسب محنی تقدیرش آنکه منام کم بالبلد و ابتعا کم من فضل النهار **إِنْ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در خواب شب
و عیشت روز **آيَاتٍ** دلالتهاست و غیر آنها **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** برای کوهی که بشنوند بگوشت و هوشت و بی
آيَاتِهِ و از نشانه های حکمت او **يُؤَيِّدُ الْبَنِيَّ** آنست که می نماید بشما برو **وَإِنْ تَرَوْا سُحُورًا**
از صغقه و طبعاً و در طبع افکندن مقیم برای باران **فَيُنْزِلُ** و قوی فرستد **فِي السَّمَاءِ مَاءً** از جهت آسمان
یا از ابر آبی را **فَيُنْزِلُ** می ریزد می داند **بِالْأَرْضِ** بدان آب زمین را تا از و یکا ترونازمیر و یاند **تَبَدُّدًا**

نویشت پس از آنکه مردگی و بر مردگی آن **إِنْ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در برق و باران **آيَاتٍ** علامتهاست و بفرست
آبی **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** مرگ و هی که تقابل کنند در تلوز حادثات نابریشان ظاهر کرد کمال قدرت صنع درین
فِي آيَاتِهِ و از نشانه های توانایی او **أَن تَقُومَ السَّمَاءُ** آنست که می ایستد آسمان بی ستون و **الْأَرْضُ** و زمین بر
آب **يَامُنِي** یغمان و یعنی بنگاه داشت او بر ایشان **وَإِذَا دَعَاكُمْ** پس چون بخواند شمارا اسمی اهل بنده این
دَعَاكُمْ خواندنی بدین نوع که یا ایها الملقی اخراجی مرگ کن بیرون آید **فِي الْأَرْضِ** از زمین **إِذَا تَمَّ** شما
تَخْرُجُونَ بیرون آید از فرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست **وَلَهُ** و بر و است
سَبْطُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست هم مخلوق و ملوک و مرئوس و **يَبْدَأُ كُلَّ لَه** هر مرد را
فَاتَمُّونَ فرمان بردار باشید در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او ترمذنی توان و وزید
وَهُوَ و اوست **الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ** آنکه اول بار پیافری خلق را آنکه می راند **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** پس از زنده کرد اند و او **وَهُوَ**
و بار آوردن او **أَهْوَنُ** آسانست **عَلَيْكُمْ** بر خدای میسر است سخت آفریدن یا اعاده با اعتقاد شما آسانتر است
از ابد است پس چون بپردازد اقرار در اید اعاده را بر امنکرید و اید و اعاده نیز قدرت او یکسانست **فَطَمَسَ**
چون قدرت او منزه از نقصان است آوردن خلق و بریدن یکسانست نسبت بین وقوع هر دو شایه بود در قدرت بر کمال و کمال
وَلَا تَشْأَلُ الْأَعْمَى و هر دو است صفت بر نری و بر نری چون قدرت کامله و حکمت شامه و وحدت ذات و عظمت صفات
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینهاست **وَهُوَ الْعَزِيزُ** و اوست غالب که عاجز نشود از اید امکن و اعاده او **وَالْحَكِيمُ**
دانا بصواب که افعال او بقتضی حکمت باشد **فَقُوتُكُمْ** میان می کند خدای برای شما **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** شلی که از قدرت احوال
نفسهای شما **لَكُمْ** آهست شمارای آزاد **فِي أَنْفُسِكُمْ** از مالیک شما که ملک عین اند **فِي شَرْكَائِهِمْ** هیچ انبازان
فِيمَا زُفَّ قُلُوبُكُمْ در آنچه داده اید شمارا از احوال و اسباب **فَانْتَمِمْ** پس شما و ایشان **فِيهِ** در آن جی **تَوَافَّقُكُمْ** یکسان باشند یعنی جلی
شما نصرت می کنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند **فَانْتَمِمْ** شما **فَوَقَّكُمْ** ترسید از ایشان که در نصرت مستقل شوند **فَيُخَلِّقُوا**
مثل ترسیدن شما ای آزادان **فَانْتَمِمْ** از نفسها شما یعنی از شر یکان آزاد محض می آنست که آیا ای خواجگان
شما بیدار در مال و ملک شریک خودی سازید تا در نصرت در آن و تسلط بر آن ساری باشید و از اسبند او **فَتَمْلِكُوا**
ایشان ترسان شوید و در عین المعافی و بعضی دیگر از تفاسیر است که چون حضرت رسالت بناء علیه صلوٰه الله علیه
بر مناد بدینش خواند گفتند کلا واه لا یکرز ذلك ابدا احاشا که این هر که تواند بود آنحضرت صلوات الله علیه و سلامه
فرمود که شما بیدار نوادر ملک خود شرکت نمیدید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدا بیدار در ملک او شریک می سازید
فَطَمَسَ خلق جز بندگان سر و پیش ماند در بندگی خالق خویش **جَلَامُ** بند اند و هم بزرگی ترسند بند را خداوندی
كَذَلِكَ مانند این تفصیل **تَفْصِيلُ آيَاتِهِ** تفصیل میکنم و بین میسازد دلایل و حجت را **لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** برای کوهی
که عقل خود را در بند برایشان بکار برند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بخیر ندانند **الَّذِينَ** بلکه می
میکنند **أَنَّا نَكْذِبُ** اسم کردند بر خود **وَلَا يَرْجِعُونَ** **أَهْوَأَ** آرزوهای نفس خود را **فَيُفْتِنُ عِلْمُ** و دانشی **فَرْتَقِدُ** پس
کیست که راه نماید **فِي أَنْفُسِهِمْ** آنرا که فرود گذشت خدای و بیدار خدایان که شد **وَمَا لَهُمْ** و نیست شرکان که او را **فَرْتَقِدُ**
نَاصِرِينَ یاران و هواداران که از عذاب و زخشان خلاصی دهند **فَرْتَقِدُ** پس راست دارای محمد و پیوست

یعنی کار ایشان در دفع گفت است در بر نیای و در آن سرای **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و بعد از سوگند ایشان بر عدم بشردر نیای
آنکه **أَوْتُوا الْعِلْمَ** شده اند ایشان را دانش و **وَالْإِيمَانُ** و گردیدن یعنی مومنان و علم از ملائکه و انس گویند در حق
لَقَدْ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ یعنی که در آن که دید در دینی و مکش شامد کور و مسطور است **فِي كِتَابٍ** در لوح محفوظ یا در قرآن
که گفت و بنویسند هم بر رخ ایوم بچشون یاد علم الکی یا در فضای او یا در آنچه بر شام نوشته که زمان مکش شام باشد
و شام بدان مقدار در دینی یا در قبور بوده **أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** تا روز برای این که **نَحْنُ** اینست روز برای این که
که انکار میکردید و **لَكُنْكُمْ كُفْرًا** و لیکن بودید شما که از طریقه عمل و عدم فکر **لَا تَعْلَمُونَ** نمیدانستید که بحث حق
است بر کافران آغاز اعتقاد کرده برای تدارک با فایده طلب جمیع کنند بدینی و اجازت نیابند **فَيَقُولُوا** پس آنروز
يَنْفَعُ سَوْدُكُمْ سود نکند **الَّذِينَ ظَنُّوا** آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر **تَعَذُّبُهُمْ** عذاب خواهد بود ایشان را **وَلَا هُمْ** و نه ایشان نیست عذاب
خواند شوند بخیر که از آله عذاب ایشان کند یعنی ایشانرا نکند که استرضای خدای کنند پس از عذاب ایشان را ضعیف
نشود **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ** و هر آنکه بیان کرد در **الْبَاسِ** برای مردمان **فِي هَذَا الْقُرْآنِ** در این قرآن **كُلِّ شَيْءٍ** از هر شئی که بکار آید در
بیان توحید و حشر و صدق و سل **وَلَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا بُرْهَانًا** و اگر بیاری قوی محمد بر ایشان یعنی بر کافران و معاندان یعنی که بطلاند **لِيَقُولَ الَّذِينَ**
كُفَرُوا و هر آنکه گویند آنکه نکند و بداند از فرط عذاب و عاقبت نبرد و فساد **أَنْ تَنْتَفِعُوا** نیستند شما یعنی پیغمبر و مومنان **الَّذِينَ ظَنُّوا**
شما کاران و دروغ گویان و بر با فساد کان **كَذَلِكَ** همچنین **يَطْمَعُ اللَّهُ** مهربانست خدای **عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ** بر دل های آنان که
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در طلب دانش نیستند **فَأَصْحَابُ** صاحبان **مِثْلِ** میسجای که ای محمد بر آزار ایشان **أَنْ وَقَالَ اللَّهُ** بدین شئی که
وعد خدای بضررت و او را که غالب شد بدین **فَرَحًا** راضیست و خدای بدین وفا خواهد کرد **وَلَا تَسْتَعْجِلُ لَهُ** و تو عجله از او
الَّذِينَ آنانکه **لَا يَتَّقُونَ** بیکان نمیشوند در امر معاد یا بران بنیاد که فجعل کی در دعای عذاب بر ایشان کسان بوقت مقرر باز
است و چون آن وقت در آید حکم الکی بطور رسد **بَلَسَتْ** نکند در وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز بسته است

سُورَةُ النِّسَاءِ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

الحروف قطعه مبارکی سور و معانی کوز بر نرد و در الم گفته اند الف اشارتست با نا و لام بر بی و می بر بی
انا الله لی من جمیع صفات الکمال و من الغفران و الاحسان **تِلْكَ** این آیات **آيَاتُ الْكِتَابِ** اینها قرآنست **الْحَكِيمِ**
خداوند حکمت یا ستمی حکمت یا محکم در و نافع نیست **بَلَاغًا** بجا که بجا و علم حکم **كُلُّهُ** را همانند است **وَرَحْمَةً**
و بخششی از خدای **لِلْحَسَنِينَ** مرنیکو کاران **الَّذِينَ** آنانکه **بِقِيَمَةِ الصَّلَاةِ** بپای میدارند نمازهای مفرضه را **وَالَّذِينَ**
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة و آنچه را **وَهُمْ** و ایشان **بِالْآخِرَةِ** برای دیگر **يُوقِنُونَ** ایشان بیکانند بی جهت و چیزی را
نصدیق میکنند **أُولَئِكَ** آنکه و که بدین صفات موسوم اند **عَلَى هُدًى** بر راه راستند **مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** از آن بکار خود و اولاد
و آنکه **وَهُمُ الْمَقْتُولُونَ** ایشانند در سنگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که نفس برین حادث تجارت بجانب فارس رفته بود
و قصه رستم و اسفندیار خردین در جمیع قریش بنویسم اسم ایشان می رسد که هر شیفته و فریفته میشد اند و لاف
میزد که اگر چه از قصه عادی و نمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهند من از سبقت ملک و وفور ایت ملک عجم میگوید

دلیل است بر آنکه از واج بنوا اهل بیت و میدود و رو می طراز نمیکند که مراد از اهل بیت از واج و بنوا
خطاب گذشته و آئین و ضمیمه مذکور در بطور که بجهت تعلیم است به پیغمبر علی علیه السلام و در میان ایشان بود
و در زاد المسیر آورده که عام است از واج و اولاد را و در احقاق از ابو منصور ما نریدی و هر چه الله همین نقل میکند
و صاحب بن العالی فرمود که ظاهر تفسیر دلالت بران دارد که اهل بیت از واج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابوسعد نقل
و انس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه علیها السلام و حسن و حسین از رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و در اسباب نزول
آورده که ام سلمه رضی الله عنها فرمود که پیغمبر علی علیه السلام در خانه من بر کتبی که بر فراش وی افتاد بودم نشسته بود
فاطمه رضی الله عنها در آمد و جهت بدر سبوسات یا کوشش بخانه آورد و حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزندت را
بخوان تا برین خواند با هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی علی علیه السلام آن کلیم بر ایشان نوشید و گفت
خدایا اینها اهل بیت هستند پس از ایشان بیرو ایشان را با کتبی که در آن و این آیه نازل شد و من سر خود در
کلیم کردم که رسول الله من نه از اهل بیت تو ام فرمود که اندکی خبر و از پنجه تست که آل عبا برین پنج تن اطلاق
می کنند **نَحْنُ** آل عبا رسول الله و اینست **وَالْمَرْءُ نَفْسُهُ** و از اجوعه و در تفسیر و بعضی دیگر از تفسیر
میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر علی علیه السلام چون وقت نماز بدو خطبه فاطمه رضی الله عنها بایستاد
گفتی ایامیر اهل بیت من که اهل بیت و بطور که نظر **أَوَّلُكُمْ** و یاد کنند ای زنان پیغمبر **بِأَنَّهُ**
خواند میشد بر شما **فِي يَوْمِ تَكُونُ** در خاتهای **شَايِزُ آيَاتِ اللَّهِ** از آینهها کلام الله **وَالْحِكْمَةُ** و از حیضان پیغمبر کخص
حکمت است این آیه است **يَكُنْ** میکند و حفظ قرآن و حدیث **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدین شئی که خدای هست **لِيُطِيعَا** نیکو
کار باشد **خَيْرًا** **أَدْنَاهَا** اقل و افضل شامد بعد از نزول این آیات در باره از واج طهارات جمعی زنان مسلمانان
گفتند برای ما باری هیچ نازل نشد بی بجهان آیه فرستاد که **إِنَّ السَّيْلِيَّ** بدین شئی که مردان که منقاد حکم خدا
وَالْمَسْلُوبَاتِ و زنان و میان بریدن **وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا** و باورد از زنکان از رجال و نساء **وَالْقَائِمِينَ** و القائمات
و شیات کنند کان بر فرمان برداری از مردان و زنان **وَالصَّادِقِينَ** و الصادقات و راست گویان در قول عمل
از ذکر و انان **وَالصَّابِرِينَ** و الصابرات و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق **وَالْمُتَّقِينَ**
وَالْمُتَّقِينَ و متقین و مواضع کنندگان از مردان و زنان **وَالْمُتَّقِينَ** و المتقین و صدقه دهندگان از هر دو
طایفه **وَالصَّالِحِينَ** و الصالحات و روزگاران بر ای خدای فرضا یا اقتلا از رجال و نساء **وَالْمُطَافِطِينَ** **فَرُوحَهُمْ**
وَالْمُطَافِطِينَ و مردان و زنان نگاه دارند و بجهای خود را از حرام **وَالَّذِينَ كَرِهُوا** و مردان ذکر گویند که
خدایا بر اوصیای **وَالَّذِينَ كَرِهُوا** و زنان یاد کنند مرد را **عَدَلَ اللَّهِ** آماده کرده است خدای **لَهُمْ** مر ایشان را
از ذکر و انان **مُغْفِرَةً** آمرزش گناهان **وَأَجْرًا عَظِيمًا** و مردی بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهت زینب بن حارثه رضی الله عنها خواستگاری فرمود
و زینب بیکان آنکه برای خودی خواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زینب بوده اباکر چه حال
زیبا داشت و در خمره آنحضرت بود و گفت چرا من زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله بن زید را با
با خواهر اتفاق داشت خوشی بجهان آیه فرستاد که **وَمَا كَانَ** و نرسد و نشاید **لِيُؤْتِيَ** هیچ مرد گویند و انحضرت

می آید و بالا می رود و در مدتی که اگر آدمی آید و در جزیره سال میسر نشود زیر که از زمین تا آسمان با فصد ساله را
بنی مقدار نزول و عروج هر سال بود **و ذلك** آنکه او نداند که تدبیر امر میکند **عالم الغیب والشهاده** دانای بود
وین است یعنی اندام و رخت و دنیا را یا عالم است یا آنچه بود **و الغیبه** غایب است در تقدیر
الغیبه مهر بافت بر بندگان در دنیا **و الذی احسن کل شیء خلقه** او آنکس است که نیکی کرد هر چیزی را که بیافرید یعنی
بیاد است بروی نیکی و مقتضی حکمت **و ظم** کردنی آنچه در جهان شاید کرده آنجا که می باید از خود
کوفت کار هر که نوی آفرید کار هر نقش زیبا بلوح خاک از دست دل دانا و جان پاک از دست **و ما** و آغاز کرد
خلق الانسان آفریدن آدم علی بنیا و علیه الصلاة والسلام **من طین** از گل **و جعل** بس پیافرید **تسکله** فرزندان او را
من سلاله از سلاله پیرون آورده از صلب **ترک** میهنی از آنجی ضعیف و خوار یعنی نطفه **ثم سواه** پس راست
کرد قاب آدم را **و رفع** و دیدد درونی **روح** از روح خویش این اضافه نکرد و تشریف است و اظهار آنکه روی
خلوق شریفست **و جعل** و بساخت **لکم** برای شما **التسبیح** تسبیح کوش تایی شنوید **و الاجثار** و دیدها تایی شنوید **و الاغصان**
و دله تادری باید **فقلنا ما تشکرون** آنکه سپاس دادی می کنید بر نعمت **و قالوا** و گفتند منکران است و بود
لی بخلق و امثال او **و اذ قلنا ایا جون** که شوهر **و الارض** در زمین یعنی خاک شوهر و آنچه کردی در جانی خاک
اعضای ما از خاک زمین ستم نباشد **اما انی خلقکم علی ذل** ایامادر آن زمین بود این استقامت بر سبیل
انکار است یعنی چون خاک شوهر آن زمین نوی اتعلق نخواهد گرفت **بلکم** نه جفاست که می کند بلکه ایشان **بقا** بقیه
بقا برورد کار خود **کافرون** ناکر ویدگان بد معنی آنکه کفر است ایمل ندارند **قل** بگوی هر منکران باشد
که زود زود **یقینکم** فراگیر روح شمار **ما ملک الموت** فرشته مرگ که هر انیست علیه السلام **الذی یقل** بگو آنکه
که موکل کرده و برگزاشته شد است بقیض ارواح **ثم انزلکم** پس بر روی آفرید کار خود **و رجعون** باز گردید شوند
برای حساب و جزا در کشف آورده که هر امل ارواح را بخی اند جواب دهند پس اعوان خود را بقیض آن فرماید امام
ابوالمیث آورده که ملک الموت باروی است از آنش که بدان بر کاروان ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و روی
دارد از طاعت که بدان روح منافقان را گرد و روی دارد مشاوری آدمیان بدان ارواح مومنان توفیه کند و روی
اورا از نور که بدان ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند و عجب از آدمی که با وجود خیر
حریفی در یکین جلوه لاف آسایش میزند **بلیت** آسودگی بخوبی که از من متاعیل کس بانداده اند بر او مسلمی **و لو تری**
و اگر ببینی ای **یومئذ** چون شرکان در روز حشر **نالكوا و رؤسهم** فکندگان باشند سرهای خود را بفرمان
بخاک و نداشت سر و پیش فکند **و بعد** **و بعد** نزد برورد کار خود در موقف همایه یعنی کاری بر هول و دران حال **و لو**
تربا ای آفرید کار ما **انتم** دیدد آنچه وعد کرده بودی **و بعد** و شنویدم از تو صدیق پیغمبران یا هول و تنخیر
دیدم و لو از صور شنیدم **فارجعنا** پس باز گردان ما را بدینی **نعل صالحا** ما بکنیم کار و شایسته **انا سو قون** بد
که ساری کانایم بر سر حقیری زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند آنکه حق بجهانم کوید **و لو شیتنا** و اگر می خواستیم **لاینا**
همایه میدادیم در دینی **فعل نفیس** من خسی **اهدیما** آنچه راه یافتی **یا یایمان** و هر صلح **و لیکن حق القول** و لیکن ثابت
شد است این حکم **نی** از من که **لا ملأ** همایه بر سازم **جهنم** دوزخ را **و الجنة** و **و الناس** از کفار و پیرو آدمی **انجیان**

همه ایشان **فلقوا** بر چشید شاعذاب را **یا نسیتم** بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید **لقاء یومکم**
قد دیدن این روز را یعنی ایامان را دید بملقا این روز **یا نسیتم** که بدست می ماین ترک کردید و بگذاشتیم شمارا
در عذاب **و دقوا و جشید عذاب الخلد** عذاب جاودانی را **یا نسیتم** که بدست می ماین ترک کردید و بگذاشتیم شمارا
یومئذ جزین نیست که میگویند **یا یایمان** باینها کلام ما **الذین لا ذکر** آنانکه چون بگذاده شوند **بها** بآن آنها
خرجوا بروی در افتند **نجد** بجهن کشتگان **و یجی** و تنزیه کنند برورد کار خود را از آنچه لایق عظمت
و کبریا او نباشد نسبتی معنی **نجد** بجهن کشتگان **و یجی** و تنزیه کنند برورد کار خود را از آنچه لایق عظمت
بستاید بصفتای موافق لاریجور گویند **بجهن** **و هم لا یستکبرون** و ایشان سر کشی نکنند از ایمان
و طاعت و سجود این سخن نه است بقول عالم اعظم و دهر بقول عالم شافع رحمة الله و خضع شیخ قدس من این
را بجهن تلر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آنچه را که از ان غافل شد و تصدیق کند دلالات وجود و احد را
که آن دلالتها در همه اشیا موجود است **ع** فقی کل شیء له آیه **ه** هذرا از الله ناباهی بود اینتنی داده گواهی
همه اجزای کون از نعمت او است جو اینی دلیل وحدت او است آورده اند که ساز از بعضی از صفا الله عنهم از سجد
سید ابرار صلی الله علیه و آله در روز جزا شام را با خود نام علیه الصلاة والسلام را اگر ندی بجهنمان تا بوقت عشا
در سجد توقف نموده نماز گذارند و نیز لهای خود نرسند **یا ادای خفتن** بجماعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این
سجانه در شان ایشان فرستاد که **تجانی جیوه** **و هم** دور میشود بهلوهای ایشان **من المضاجع** از خوابگاهها
یذخرون بجهنم یعنی اندر برورد کار خود را **خوفا** از بیم خشیه او **و طعنا** و بامید خشنودی او ابوالمیث آورده
فرموده که این آیه در شان کسی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارد و گفته اند در شان مجاهدان و شبخیزان است
که چون برده شب فرزند و گرانند و جهانمان سر بیالین غفلت نهند ایشان بهلوا از ستر نرم و فراش گرم نمی دردم
نیاز بایستند و در شب دراز را از حضرت بی نیاز گویند از سبیل یابین یعنی او پس قرنی قدس می منقولست که در شب
میگفت هذه لیلة الروع و بعد رکوع یسر میرد و در شبی دیگری فرمود هذه لیلة السجود و بعد رکوع یسر میرد
گفتند ای او پس چون طاعت داری که شبها بدین درازی بر یک منوال میگذرانی گفت بجماعت شب دراز کاشکی
از او بایک شب بودی تا بیک سجد با آخر بر روی و دران سجد ناله های زار و گریه های بشمار کردی **یلت**
بنیم شب که هست خوب خوش باشند من و خیال تو و ناله ها در **و الود** **و تبار** **و قفاهم** و از آنچه خطا کرده ابر ایشان را
یتفقون تفقه میکنند در وجه خیر یعنی شب بردگاه مادا گذارای و روز در راه مادا گذارایان **و بعد** **فلا**
تفلم نفوس پس نمیدانند هیچ نفسی نه ملک مغرب و نه بنی رسول **یا انخفی** **لکم** آنچه پنهان شده است برای بهلوهی
کنند کار از مضاجع **من** **و انهم** از روشنی چشمهای یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حریت قدس آمد که
اعترفت لعبادی الصالحین بالاعین و ان لا اذن صحت و لا خطر علی غلبه یسر محققان بر آنکه انطب است که از آن
نعت سخن گویند چله فلا تلم نفوس و لا خطر علی غلبه یسر و گویند بر آن که دعوی لاف دریافت آن لایق نیست و
ایشان جزا داده میشوند **جزا** جزا دادی **یا کافرا** بسبب آنچه بودند که با خلعت نیت و صدق طوبیت **تلقون**
عمل میکردند بر روی فرموده که چون عمل پنهان کردند جز اینها نیست تا جائی که کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد

و معسکرم ایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با صاحب دیارب محاربه اهادی که بعد بسیار و صلاح
اراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد بوقت عرض رسانید و رای حضرت آنرا مشورت
قبول از رای داشته و زمین بر محاربه قیمت کرد و بوقت خندق اشارت نمود و صاحب دیارب کار اشتغال نموده حضرت بخود
نیو میانش کشیدن خاک و بالابر دراز خاک می شد و باران را و عدل ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الحق و فاعفر
للانصار و المهاجرین بر زبان می شنیدند و اثناء این حالت سستی در رعایت صلابت بدید آمد که تیر و سینه بران
کار نمیکرد آنحضرت را خبر کردند پس سنان آمدن سینه بدست مبارک گرفت و بلیه که کویان بران سنان زد و دو دانک
ازان بشکست و نوری مانند برق ازان بخت و دران روشنی نظر انور رسید انام علیه الصلاة والسلام بر فوهای شام
افتاد گفت الله اکبر خاتمه شام می دلانند فوبه و دیگر که ضربه بران شخص زد و دو دانک دیگر شکست شد و نوری دیگر
ظاهر گشت و تصویرین نظر این آنحضرت در کمد و گفت اها کبریا خاتمه بر در دست اختیار من نهادند سیم بارعام سنان
دوم شکست و نوری که ازان در نشان شد و کوهی کسی بران حضرت عیان شد و گفت الله اکبر خاتمه مالک فارس
بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس شام
وین وعده میدهد الفقه بعد از شش روز که هم خندق تمام یافت لشکر اهادی رسیدند مالک بن عوف و عیینه بن حصین
مانی اسد و عطفان و هزاره و یهود از بر وادی که بخت شرمه مدینه است در آمدند و ابوسفیان با الحابش فرس و کمانه
از میان وادی که هر غریب ظاهر شدند و یهود فریقه که با حضرت رسالت بناه علیه صلوات الله علیه بدست بودند بخوای
حی و اخطب محمد بشکست مددکاری بکار کشند و از عین آن لشکر و کشتن در ایشان دل ضعفه اهل اسلام از سبک
رفت چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود **اذْجَاوْهُ** یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرهای حق **فَکُمْ** از بر شما یعنی از الحارث و
وَمِنْ اَنْفَلْکُمْ و از بر شما یعنی اسفل وادی **وَ اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا** و چون بکشت دیدها در احادیث و غیره شد از خوف و بلیت
الْقُلُوبِ الْخَافِجَةِ و بر رسید لها بخبرها از ترس چه شش از شدت روح منتقم کرد و قبل بار نفع او تا بچشم می رسد
وَتُطْفَوْنَ و کمان بردید **يَا اَللّٰهُ الظُّلُمَاتِ** بخدای انواع کافها اعطاس آنرا که مظنه آنکه بچشم جانده دید خود غالب کرد اند
و موسسان از حضرت دهر و منافقان کمان آنکه لشکر اسلام تا بچشم حارب نیامورده مستاصل کردند **هَٰذَا لَکَ الْاَنْبِیَاءُ الْمُرْسَلُونَ**
آنجا از بوده شدند و نشان و ثابت قدمان از اهل ترزل سناز کشند **وَقُلْ لَّوْا** و جنبانید شدند **لَا اَسْأَلُکُمْ ثَوَابًا**
حق یعنی از جای بر فتنه بشما که بر دلای عزم سفر این المعرفه بودند و ناشکیبایان اوراق الفرائی مالا یطابقان تکرار می نمودند
بَلِیت ارام در دل ایشان از جای هوش از سر رفت و قوت از نای **وَلَا یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ** و یاد کن آنرا که گفتند منافقات
چون این فشر و غیر **وَالَّذِینَ** و آنانکه **فَیْلُوْهُمْ** در دلها ایشان چهار بست یعنی ضعف اعتقاد **وَمَا وَعَدَنا اللّٰهُ** و
نزد ما را خدای **فَدَسَّوْهُ** و پیغمبر فرستاد او در فتنه شام و بی **الْاَعْرَافِ** و هر کس بدین معنی که مردم را بازی دهد و **لَا**
قَالَ و آنرا نیز یاد کرد گفتند **طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** گروهی از منافقان چون اوس بن قبطی و ابوجهم و ابی ابی **تَاْهَلُ ثَرْبِ** ای اهل
ثرب یثرب یعنی است که مدینه طیبه و طیبه طاهرا در ناحیه از واقع شدن و بی است که مدینه را یثرب گویند الفقه این
منافقان مردم مدینه را گفتند **لَا مَقَامَ لَکُمْ** جای بود در نیست شمار در لشکر که بخود ایستاد ایستاده و وجه دارد **وَاَوْجُوْا**
پس اگر درین زمانه خود که در مدینه دارید با آنکه اقامت بر دین اسلام و حق در رجعت کنید بدین بدین و او را بدست

دشمن باز دهید **وَقَسَّیْتُمْ** و دستوری می طلبید **وَقَبِیْ** گروهی **یَنْبَغِیْ** از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سله
یَقُولُ میگویند **اِنَّ یُؤْتِنَا** بدستی که خافه آمد در مدینه **عَوْرَةً** خالیت و استخفا می و ندارد **وَاَمَّا یَعْقُوبُ** و
حال آنکه خافه ای ایشان خالی و باطل نیست بلکه استخفا می نام دارد **اِنَّ یُؤْتِنَا** و می خواهند بدین رفتن **الْاَفْرَافِ** اگر مکرر کن
از جنگ **وَلَا یَخْلُتْ** و اگر در آمدن شود مدینه یعنی لشکر که در آمدند **وَعَلِیْهِمْ** بر منافقان و هجوم کنند **مِنْ اَقْطَارِهَا**
از جواب آن یعنی بیکار در مدینه در آیند و کرد اگر در ایشان فرو گیرند **سَلِّوْا النَّفْثَةَ** بر خواسته شوند فتنه را یعنی
دعوت کنند ایشان را بشکر یا ببقا که مسلمانان **لَا تَوْفَیْهَا** هر انچه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان **وَاَوْ تَلْقَوْا**
و درنگ نکنند **بِهَا** با اجابت فتنه **اَلَا یَسْمَعُونَ** مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند یا اهل اسلام **لَقَدْ کَانُوا**
و بدستی که بودند بنو حارثه و بنو سله که از روی نابت **عَاهَدُوا اللّٰهَ** عهد کردند با خدای **مِنْ قَبْلِ** پیش ازین یعنی در روز احد
عهد کرده بودند که هر **لَا یُؤْتِنَا** دشمنان بر نگردانند و کارزارهای **وَ کَانَ عَهْدُ اللّٰهِ** و هست عهد خدای **سَلِّوْا**
بر رسید شد یعنی سوال خواهند کرد ازان و بر نفقان و وفایان جز نخواهند داد **قُلْ** بگوای محمد که هیچ وجه **لَنْ یَنْفَعَكُمْ**
الْفِرَارُ سود ندارد شارب اگر چنین **اِنْ فَرَرْتُمْ** اگر بگریزید **مِنْ اَرْضِکُمْ** یا از کشتن جدا بگریزید **مِنْ اَرْضِکُمْ** از
مرا با فضل و روقی همین که حکم قضایان نافذ کرد **وَ اِذَا** و آنهنگام که بگریزید یعنی اگر مثلاً فرار نفع کند و هم شمارد تاخیر
افضل **لَمْ تَشْعُرُوْا** بخورده نخواهید شد **اَلَا قَلِیْلٌ** مگر زمانی اندک چه آخر شرب فنا نوشید نیست و غرق فواید و بلیت
بلیت که می نهادم اندر سرای کون و فساد که باز روی براه نمی آرد **قُلْ** بگویند **اَللّٰهِ یَعْصِمُکُمْ** کیست که از
دارد شمار **اِنَّ اللّٰهَ** از اهل بخدای **اِنْ اَرَادَ** اگر خواهد بخدای **بِکُمْ سُوْءٌ** بشما بدی و هتایی **وَاَرَادَ لَکُمْ رَحْمَةً** بخوای
بشما انصافی و نصرتی آن کیست که نسخ کند آنرا **لَا یَجْلُوْهُنَّ** و نمی بایند در میان برای خویش **مِنْ دُوْرِ اللّٰهِ** بجز خدای **وَلِیَا**
دوستی که نفع رساند **وَالْاَضْمِیْ** و نه یاری که ضرر باز دارد در از مسیر آورده که مردی از لشکر که حضرت رسالت
بناه علیه صلوات الله علیه بدین رفت برادر اعیانی خود را دید بساط طلب آماده ساخته و بنید و فغان پیش خود نهاده
گفتای برادر تو اینجا بطرب نشینی و حضرت رسالت علیه السلام در میان من و و شمشیر چو کمان کن برادر جواب داد
که تو بیاد و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فر و گرفته و محرمی که ازین بر طله سلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت
بروم و آنحضرت را از مقامات و خبر کنیز چون نزد یک حضرت سید رسید چسب علی علیه السلام برو پیشی که فزاین آید آورده
بود که **لَا یَعْلَمُ** الله بدستی که میداند خدای **الْمُتَّقِیْنَ** باز دارند کمان از نصرت رسول **مِنْکُمْ** از کوه شمار **وَالْقَائِلِیْنَ** بخوای
و گویند کمان برادران خود را که **هَلُمَّ اِلَیْهَا** بیایید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را از خوف میگردند با بوسفیان یا
یهود منافقان را می گفتند خود را در معرض تلف می کنید و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول تلفی شد از جنگ
بملوتقی میکردند چنانکه میفرماید **وَاِنْ اِلَیْهَا** و می آیند منافقان بکارزار کفار **اَلَا قَلِیْلٌ** مگر اندکی یا کارزار اهل
از روی و با وسعه **اِسْتَحْتَمَلْتُمْ** در حالتی که بخیر اند بعاونت یا نفعه بر شما نمی خواهد که ظفر و فتنه بر شما را باشد
فَاَدْلَاکُمُ و چون باید ترس دشمن **رَأِیْتُمْ** بینی ایشان را که از غایت بدی **نَظَرُوا** میگردند بدستی
تَدْرُوْا غنیهم میکرد دشمنهای ایشان در حلقه حب و راست **کَالَّذِیْ یُعْشِیْ عَلَیْهِ** مانند کسی که پوشیده باشند برو
یعنی غش آورده و بهوش شد **مِنْ اَلْوَتِ** از سکران ترک **وَ اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا** و چون برود ترسناک **تُسَلْقَوْنَ**

طمع میکردند که در تصرف آن حضرت نبود و سبب دیگر هم مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته از دنیا
اعتنای نمود و بعلیه در مسجد که خانه وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شد بود بجزیر
طیبه السلام آنجا تشریف فرمود و در آنجا **الَّتِي قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ای پیغمبر بگو مردمان خود را این کشتی نجات بگو
شما که میخواهید الحیوة الدنیا را در کافیه یعنی تعمودان و زینتها و لذایش آنرا چون ثیاب ظلم و بیابانها بپوشانید
فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ ای باید که بدین شمار استعلا طلاق و استعلا و درها که شما را استعلا بجمله کرده که در دنیا نیکو
بر غیبت از روی کراهت **وَأَنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و اگر هستید که می خواهید قبول خلاصه را و رسوله و خشنودی رسول
ویرا **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و هم سرای دیگر را **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدستی که خدای آموخته کرده است **لِلْخَيْرَاتِ**
مردمان نیکوکار را **يُنْفِئُ عَنْكُمْ** از شایعه ای آنها که اختیار شق ثانی کنند **أَجْرًا عَظِيمًا** مژدی بزرگ که در خوف دینی جز
آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی از اوج طهارت که خدا و رسول را اختیار نمود مایشه صدقه بود
رضی الله عنه و عن ابیها **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای زنان پیغمبر **يَا بَنِي مَنكِ** هر که باید از شما **يَا فَاحِشَةً** بکار نایبند
سَيِّئَةً پیدا کرده و روشن شدن و حصص بکسر یا خواندن یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است
الله میسر **يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ** دو تو کرده شود و در عذاب **يُضَاعَفُ** دو برابر آنکه زنان دیگر انوار باشد
چه کنه از ایشان زشت است **وَكَانَ ذَلِكَ** و هست این تضعیف عذاب **عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** بر خدای آسان
الْجُزْءِ الثَّانِي فِي الْغُسْلِ و در غسل **وَمِنْ ثَمَرَاتِ الْغُسْلِ** و هر که مداومت کند بر طاعت **يُنْفِئُ** از شما که از طاعت
پیغمبر و فرمان بردن رسول و رضای و رسول او را **وَقَدْ صَلَّيْنَا** و بکنند کاری بسندیدن و شایسته **تَوْبَتِهَا** بدین
اول **أَجْرًا** مزد و **مَنْ تَتَّقِ** دو بار بکار برای طاعت خدای و بکار برای طاعت خشنودی پیغمبر **وَلَقَدْ نَالَهَا**
و آماده ساز برای آن زن **وَنَفَقَاتُهَا** و روزی نیکو در بهشت زیاده از مرد **وَأَيُّهَا النَّبِيُّ** ای زنان پیغمبر
لَسْتُ نیستید شما که **أَخْلَسَ النِّسَاءُ** مانند یکی از زنان است چه شما را فضل بسیار است بر سایر نساء **وَأَنْ**
أَتَقَاتِ اگر متنی سید از خدای و فرمانی برید **فَلَا تَخْضَعْنَ** بر نری و فرو نمی کنید **بِالْقَوْلِ** یعنی گفتن جو
با کسی که گوید **يُطِيعُ الَّذِي** که آنکه طمع کند در شما آنکس که **فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ** در دل او بیمار است یعنی نفاق با او
نحو **وَقُلْ** و بگو **وَقَوْلُهُ مَرُوفًا** سخن نیکو و بسندیدن و در از ریت و **وَقَرَنَ** و آرام گیر بدنی **يُؤْتِيكَ**
در خانه آخوش **وَكُلَّ جَنٍّ** و اظهار بر اینها **يُنْفِئُ عَنْكُمْ** از شما که **الْأُولَى** چون اظهار زنان در جاهلیت عالم
نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن زنان ادریس بوده و اوقات بوج علیها السلام و اصح آنست که جاهلیت
اولی در زمان ابراهیم علیه السلام بوده که زنان لباسها از نوارید یافته پوشید خود را بر مردان عرض کردند
و جاهلیت آخری میان عیسی و محمد است علیها السلام و بعضی معنی آن برین وجه گفته اند که عمر آمد در
وقت چون بر آمدن جاهلیت اولی **وَأَتَتْهُ الصَّلَاةُ** و بیاید ازین نماز را که اصل طاعات بدینه است **وَأَتَتْهُ الرُّكُوعُ**
و بدهید که **وَأَتَتْهُ عِبَادَاتُ مَا لَيْلَهُ** و فرمان برید خدای را در فراموشی **وَرَسُولُهُ** و پیغمبر او را
درستی **أَتَاهُ رِبُّهُ** عزیز نیست که پیغمبر خدای **يُنْفِئُ عَنْكُمْ** از شما که **وَأَهْلُ الْبَيْتِ** ای
بیت پیغمبر **وَيُطَهِّرُكُمْ** و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گرداند و این صاحب کشف آورده که این آیت

قیام می نمودند و بعد از یکسال اسفل عصای او را به الارض بخورد و او بر زمین افتاده بمکان را بسوی او ملحق
شد و در بیان حال فرموده در شکاف و جبال و اجواف بودی که **يُنْفِئُ عَنْكُمْ** ای پیغمبر
که قضا کرد **وَيُنْفِئُ عَنْكُمْ** بر سلیمان را و او را بر عصا تکیه دادند **مَا كُنْتُمْ** دلالت نکرد دیوان را **وَأَيُّهَا النَّبِيُّ**
وَأَوَّلُ آيَةِ الْآخِرَةِ مگر خوب خوار که از زیر زمین بر آمدن تا **كُلُّ** پیغمبر **مِنْ سَائِلَةِ** عصای او را **فَلَا تَخْضَعْنَ** بگو
که بیفتاد سلیمان **تَنَفَّسَتْ** **لِلْجَنِّ** دانستند دیوان **أَنْ لَوْ كَانُوا** آنکه اگر بودندی که البته **تَعْلَمُونَ** الغیب دانستند
غیب را **وَأَنْ** آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق میفرمود که اگر ایشان غیب دانایان
مَالِكًا درنگ کردی یکسال **فِي الْعَذَابِ الْمُهَيَّمِ** در عذاب خوار کنند یعنی کالیف شافه که ایشان را در عمل عبادت
بود **لَقَدْ كَانَ** بدستی که بود **لَيْسَ بَأْسًا** مرا و لا بسیار **بِشَيْءٍ** بنحیب بن یعقوب بن خطان را **فِي مَسْأَلَتِهِمْ** در مسکنها
ایشان **آيَةُ** علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورد که فرندان مبارک در حوالی ما زبان ولایت
بن نری بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزلت فرج و شرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه دریا
کوهی که بودی که فاضل آب از ولایت شرب آب ایشان ختم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان بود
درخواست کردند تا سدی بست در میان دو کوه تا آبهای اعلی و از اید آنجا جمع میشود و سه نبعه بران سد ترتیب
گردان اول نبعه اعلی که فاضل آب را بر زمین خود بریزد و چون کمتر شوند وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر میان و پس
منزل خود با هم داشتند شغل بر درختان میوه دار **كَمَا تَأْكُلُ الْجَنَّةُ** آنجا که در ساکن اهل ساکنه شد و در
عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان اگر چه از هر طرف بلای بسیار بوده اما از تقارب با هم بپایه یک
باغ میفرمود **كُلُّهَا** گفت پیغمبر ایشان را ایشان را که بخورید **وَيَزِيْرُكُمْ** از روزی برورد که بخورد کشتی میوه ایشان
پیشانی بود که کسی زنبیلی بر سر بریزد درختان بکشدنی آن ظرف بر میوه شدی که بدست باز کردند پس پیغمبر
گفت از این نعمتهای بخورید **وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ** و شکر گوید خدا را **بِالْطَّيِّبَةِ** این شهر که خدای شما را در آن روزی میدهد
شهری با کرم است و هوای تند است و آب شیرین و خاک پاک **سَوَاءٌ** شهری جو بهشت است و کوی چون بلای ارم نزار
در آنجا باشد و مکمل و مردم نبود و شبنم در جامه یفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شبنم در جامه او بر روی **وَقَدْ**
وَقَدْ غَفَرُوا و برورد کار روزی دهند و از شما شکر گویند **آمَنْتُمْ** است هر کسی که توبه کند از شنی **فَلَا تَعْرِضُوا**
پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکر گزاری نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر پیش از آمدن را بکشد
کردند پیغمبر آخری در زمان پادشاهی ذی الاذکار بر زمینشان بعد از رفع عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بدین
آمد و او را بسیار بر نیایدند حق بجهان موشهای دشتی در زیر پند ایشان بدید آورده بعضی بودند تا بند اسوار
کردند و نیم شب که هر دو خواب بودند شکسته شد و وسیل آمد منازل و عیای ایشان پیغمبر شکست و بسیار
مردم و چهارای هلاک شدند چنانچه فرمود که چون امر بکردن **فَلَا تَعْرِضُوا** بسوی فرستاد بر ایشان **سَبِيلَ الصِّرَاطِ**
سبیل صعب و گفته اند هم بند است و نام وادی که آب از او آید اسم موش دشتی که بند اسوار کرد **وَقَدْ لَنَا** و در
دادیم ایشان را **بِحَبْلِهِمْ** بیابهای ایشان **جَنَّتَيْنِ** دو باغ **وَلَقَدْ لَنَا** خط خداوند و موشهای **وَلَقَدْ** و در حقی
موضعی را جنت **لَقَدْ** بطریق شاکله است **وَشَيْءٌ** و چیزی **يُنْفِئُ عَنْكُمْ** از شما که **وَأَهْلُ الْبَيْتِ** ای
بیت پیغمبر **وَيُطَهِّرُكُمْ** و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گرداند و این صاحب کشف آورده که این آیت

ندی

دوی

بوشکیایی و **الحی الله** و بسوی خدای **تج الامور** باز گردانید شود هر کارها و ترا بر صبر و ایستادگی و ابرو نگین چنان
دهد **یا ایها الناس افرحوا بما آتاكم الله** بدو سستی و عدل و خداداد و خیر و خیر **احق** راست و در آن خلف نباشد
فلا تعجزوا پس باید که بازی ندهد شمار و نفرمید **الحق الله** زندگانی دینی از آن خیر فراموش نکند و **لا تعجزوا** و باید
که فریفته نکند شمار **الله** بگویم خدای **الغفور** شیطان فریبند یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی مغفرت
در دل افکند و اگر چه این ممکن است اما مشابه تا اول و هر است با عدل دفع طبع از آن فرکان گفته اند که یکی از مکاید
البلیس در توبیات یعنی توبه بین راد و لغیر می افکند که فریفته بافتست عسرت نقد را از دست مدد **بلیس**
است به شب یاری و شاهد باشی چون روز شود تو برین روزها باشی عاقل باید که بدین فریب از آن پرو و در آن که انقضای
من صاحب غافل نکردد عازر با فردا فکر کنی هر فردا که دیدی **الشيطان لك** بدستی که شیطان بر شمار
قد و دشمنی است بعد از آن قدری میرانی **فانتخذه عدوا** پس فکر کن بدین تمام و در دشمنی و از خود فرموده در جمیع احوال
بر واقعه اسما مید از بزرگی برسدند که چگونه شیطان را دشمن کنی و بگفت از آن آرزوی و دید و منابع هوای نفس خود
مشوید و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف نفس باشد **فانتخذه عدوا** جز نیست که می خواند شیطان با تمام عز و جل
بر دنیا **خبر** گروه خود یعنی بی روان و فرمان برداران را **لا تیکونوا** قایما باشند در آخرت با او **من اصحاب السعير** از
یاران آتش یعنی پل از زمان دوزخ **الذين كفروا** آنانکه کافرشند و دعوت ایشان را اجابت کردند **هم** مرایشان را
طلب شد بدین حد و در آخرت **والذين آمنوا** آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند و **عملوا الصالحات**
و کردند عملها صالح و پاکیزه **هم** مرایشان را از امر زشت از بر و در کار ایشان **واجب کپی** و منی بزرگ
یعنی ثوابی وافر در بهشت **انهم** آنکه آگاهی که آراسته شد برای او **راسوا** علیه پس بدین عمل زشت و **احسن**
نیکی باشد چون کسی که تمیز کند حسن را از قبح و هر یک را بدین مصفی که واقع باشد در موضع آورده که مراد او همان است
با عاص بن ولید و سو عمل ایشان شرک و تکلیف ماوردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سو عمل ایشان عبادت کوا
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اخراج و سو عمل ایشان تاویلات باطله **ای الله** بدستی که خدای **مستجاب**
فر و گزارد و گمراه کرد از هر که خواهد **یهدی** و راه نماید و توفیق دهد **من یشاء** هر که خواهد **فلا تذهب نفسك** پس
باید که نرو و نفس تو یعنی هلاک نشود **طهرهم** بر کمرای ایشان **حسرات** برای حسرت های متوالی که می خوری و قاتل
کونا کونی که داری بر **ناخوش** ایشان که هر یک از آن مقتضی جرئت یعنی زجر مجوز بر ایشان و جان در سر کار
ایشان ممکن **ان الله** که خدای **علیه** داناست **یا یغفر** یا آنچه ایشان میکنند و بران ایشان از آن
خواهد داد **الله** و خدای **الذی یسل الیراح** آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب و غیر آنها **یا ای**
بر آنکه ایشان ابرو را بر او ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت است **فسفناه** پس
بر انداختیم آن ابرو را و دل شکم جهت استحضار فعلست یعنی ما تو را ایم و بس که برانیم ابرو را **لای یست** بر این مرد
و اضربه یعنی اجبار آن **فانتخبتا** پس زنند **به الارض** بانی که از ابرو نازل شدن من و **انفجرت** و **بها** بر او
و اضربه **کذلک** مجاز است **التشور** گردن کردن یعنی اجبار الهوان و بر آنکه این اوقات در حد مقدور و بهر
من کان هر که باشد که برای خود **یرید الحق** خواهد از چند که طلب عزت از بر مشق خدای کن **الله** الحق **حیجایی**

زشتی و از راه

و میگرداند **الذین یلقون** آنانکه بودند که میرسانند **رسالات الله** پیغامهای خدا بر ابرامتان خود و **یحشرون**
و میترسند از **و لا یحشرون** او و ترسند از هیچکس **الا الله** مگر از خدای **و کفی بالله** و بسند است خدای
حسبنا کافی ترسندگان یا شمار کنند بندگان و چون شمار بندگان بدست اوست باید که ترس نیز از او باشد و
از واقعه زینب و اهل بیت و از طعن بی دینان در از شد که این مرد را میگوید که زنان بصران بر شمار امان اند
و خود می گویند و بیدار آنکه بصر خواند بود در حکم شرع مثل بصران اصیل میباشند و حسیانه فرمود **ما کان محمد**
بنا بدو هیچ یک **من رجاکم** از مردان شمار و اگر چه بدو ظاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان مبلغ رجال نباشد
پس او را فی الحقیقه فی مصلی نیست که میان او و آن بصر حرمیت مصافقت باشد **و کفی رسول الله** و یکی او فرستاده
خلاصت **و خاتم النبیین** و هر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبر از ابد و ختم کردند و خاتم یعنی آخر
نیز هست یعنی اوست آخر اینها بنور ظهور و بختان اول ایشان بوده بظهور نور **و کان الله** و هست خدای **یکل**
شیخ علیا بجهت جیز هاد انان پس میداند که کیست سر او و آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که
هر کزانی بهر اوست و حجتان پیغمبر را هر کف داد اند که تعجب محبت الهی جزیم است حضرت رسالت بناهی صلی الله
و کم توان کرد آن کس که بخواند فایعونی و شرف و بزرگواری کتاب بهر اوست شرف جلالت انبیا نیز بدین حضرت
و شاهد هر کزانی بهر اوست پس شاهد در محکم فایست او خواهد بود و جینا بک علی هلا شهیدان و چون کتابی را
مهر کردند که ابد ربانی شد چون نبوت بدو انحضرت صحت اختتام یافت در نبوت بدو و بسند کشت و دیگر
چون از همه انبیا بهر نبوت مخصوص بوده بختیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المنزلی العنوی **نظم**
بر این خاتمه شد است او که بخود مثل او فی نبوت و فی خولاند بود چون که در صفت بود استلا و فی توفیق ختم صفت بر
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گروید و ایمان آورد **الله** یاد کنید خدا را **ذکر** یاد کردن بسیار یعنی در اوقات
اوقات یا با انواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکیب و تحمید و تسبیح و تسبیح کنید او را یا نازک از ابرو برای وی **بکرم**
و اصیلا با ممداد و شبانگاه چه غار صبح و شام اشواست از روی اداسی قدس من فرموده که مراد از ذکر گویند
ذکر دست چه دوام ذکر بزبان مکی نیست و در لطافت فیری مذکور است که امر بدو ذکر کثیر اشارت بخت
یعنی او را دوست دارد و بهر مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فرما و است دوستی بکن از
که زبان از ذکر دوست یادی از فکر او خالی ماند **بلیس** در هر مکان نیم ذکر خالی در هر زمان نیم ذکر ظاهر
هو الذی یصلی اوست خداوندی که در و میدهد یعنی رحمت میکند **علیکم** بر شما **و لا تکتفون** و خوشنگان و
در و میدهد یعنی آمرزش بخواند بکنها و این شمار و این در و خدا و ملائکه **لینحکم** برای آنست تا بر وزن آرد
شمار **ان الظلمات** از تاریکیهای کفر **الی النور** بروشنی ایمان مراد از اخراج اداست و استقامت بر خیر و چه
در وقت صلوات خدا و ملائکه ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت
یا از نشک بیقین یا از تاریکی بلب بر بشود نور تقدر و در و جلاله فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
و کان و هست خدای **الغفور** بگویند بکنها و این که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بر او
ایشان میفرماید **یحشرون** تحت مومنان از خدای **یوم یلقونه** روزی که به پیشند **سلام** سلامت که بخیرانند

بلکه اندرون فرازیدان او ساخته ایواید که ترکیب او از هر نریند ماهی در نگاه داشت او همان حال
که مادر او بر فرزند باشد رعایت میفود و سر از آب برداشته میرفت و بوش در درون او نفس می
ناسه روز یا هفت روز و او شهر آفت که چهل روز در درون ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت
و حق سبحانه و تعالی او را نازک ساخته بود چون آبکینه تا بوش علیه السلام عجایب و غرایب
مشاهده کرد و بیوسته بدو حق تعالی اشتغال داشت **قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** پس اگر نه آفت که بوش **كَانَ**
مِنَ السَّحَابِ بود از تسبیح کشتگان در شکر ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انک انت الظالمین
یا اگر نه آفت که او در شکم ماهی از فکریان یا نازک اندکان بود **لَيْسَتْ** هریزه درنگ کردی **فِي بَطْنِهِ** در شکم
حوت **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** مار و زنی که برانگخته شوند در مان اما برکت ذکر پروردگارش رسید او را زود خلا
داد **فَسَدَّ نَافَهُ** پس میگفتند او را یعنی ماهی را الهام داد ویر تا او را از درون خود بیرون آورد و میگفتند
يَا لَقَوْلٍ لِّمَنْ يَرْجُو یعنی صحرایی که در درخت و گیاه و کوه و بنه بود او را در چنین موضعی میگفتند **يَوْمَ**
يَقْبُضُونَ و حال آنکه او بیچاره بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود **وَأَنبَأَ عَلَيْهِ** و بر او
بروز بر او **وَجَعَلَ مِنْ بَقِيَّتِهِ** درختی از کدو تا بر کهای خود او را سایه کرد در زاد الحسیر آورده که خاصیت
و دق بقیطین آنست که مکر کرد آن نکر در حق سبحانه و تعالی بدو درخت بقیطین پیوسته از آفت ذباب و حشرات
آفتاب این شد و بزکوی را فرمان داد نای آمد و بستان در دهان بوش نهاد تا او شیرین خورد تا وقتی
که بوش بوی محکم شد و گوشت وی با قزاق اصل رفت **وَأَرْسَلْنَاهُ** و فرستاد او را در یکی بان **إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ**
بسی صد هزار مرد **أَوْ زَيْدُونَ** و زیاد به بیست هزار یا هفتاد هزار و چون خبر آمدن بوش علیه السلام
با هر انبوی رسید ملک با تمام قوم با استقبال وی بیرون آمدند **فَأَسْوَأَ** پس بر وی بدین معنی هر دست
وی تجدید ایمان کردند **فَسَخَّرْنَا هَؤُلَاءِ** پس بر خور داری داد و ایشان را **إِلَى حَبِيبٍ** ما هنگام اجل ایشان و بعد
از آنکه متقاضی اجل با ستر داد و در وقت روح متوجه کرد در نه بدو اذیت ابطال منع او میرست و نه بیدار
اموال دفع او متصور **بِأَعْيُنِهِ** روزی که اجل دست کشاید به ستین و زبهر هلاک بر کشد بخجرتین
فی وقت اجل بودند هنگام حمله و روی غایت نه یاری کریز **فَأَسْتَفْتِيهِمْ** پس بر ایشان از بی خواجه و بی علم
که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قمت سوال کن **إِلَى تِلْكَ الْبَنَاتِ** ایام برورد کار برادر خدای
وَلَهُمُ الْبُيُوتُ و بر ایشان اسیران **أَمْ خَلَقْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةَ** یا ما آفریدیم او فرشتگان را **أَمْ أَنَا نَرَانَا** و **وَهُمْ شَاهِدُونَ**
و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما را ایشان را **إِلَّا أَنَّهُمْ** بدانکه ایشان **بَنَیْنَاهُمْ** از دروغ و لغو
خود **لَيَقُولُنَّ** میگویند **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بزد خدای یعنی برای او بخوانند فرزندان **وَلَهُمْ** و ایشان در انساب
والدیت بخدای **كَذَابُونَ** هریزه دروغ گو یا نند **أَصْطَفَى الْبَنَاتِ** ایابن کن بدخدا دختران را که کن
طباع شما اند **إِلَى الْبَنَاتِ** بر ایشان که ماده افتخار و استظهار شما ایشانند **مَا لَكُمْ** چیست شما را درین
قسمت **كَيْفَ تَحْكُمُونَ** چگونه حکم میکنید و نسبت میدهد بخدای آنرا که برای خود فی بسندید **أَنَّا**
تَدْعُونَهُ آیا اندیشه نمیکند حق سبحانه و تعالی است از صامه و ولد و ولد از جنس مولودی باید و شلالو

ی شاید و حضرت رب العز از مثل و شبیه مقدس است **أَمْ لَكُمْ** یا شما راست درین سخن که ملائکه بنات اله
سُلْطَانُ مُبِينٍ حق روشن یا کفایتی فرود آمد از آسمان مشتمل بر اثبات آن **فَأَنبَأَ بَعْضَهُمْ** پس بارید
آن کتاب منزل را **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بوش
گفتند که حق سبحانه و تعالی با جن صاهم کرده و بعضی از سر و ات ایشان اختیار فرمود و ملائکه از ایشان متولد شدند
یا بوش بر اندک خدای و شیطان برادرانند حق سبحانه و تعالی میفرماید که **وَجَعَلُوا** و ساختند **بَيْنَهُ** میان خدای
وَبَيْنَ الْحَيَّةِ و میا بری که دیوانه شایانست **نَسِيًا** خویشی و نسبی **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الْحَيَّةَ** و بدو سنی که میدانم
دیوان و بریان که روز قیامت **انهم** ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان **لَا يَخْشَوْنَ** حاضر کرده شد
باشند برای عذاب جبری برانند که مراد از جن ملائکه اند هر چه از دیده بوشید بود عرب آنرا جی خواند و
ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبی ساختند یعنی گفتند در خیران و بنید و ملائکه میدانند که ایشان را برای
سوال حاضر خواهند کرد و از بر ستش کنار مر ایشان خواهند پرسید و ایشان جواب خواهند داد که بل
کاوا بعدون **الْحَيَّ جَانِحٍ** در سوال سابق ذکر یافت **سُبْحَانَ اللَّهِ** پاکست خدای **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه
صفت میکند کافران یعنی نسبت قربت و ولادت بوی برار نیست او را از صفات کفار و شراره ایشان بد
نوع خدا را وصف میکنند **الْأَعْيَادُ** مکر بندگان خدای **الْمُخْلِصِينَ** پاک شدگان از الوان شکر
و شبهات که ایشان بسن استایش میفایند **وَأَن تَكُونَ** پس تحقیق شما ای کافران **فَمَا تَعْبُدُونَ** آنچه پرستید
لوزبان **مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ** نیستید شما را آنچه پرستید **يَعْبُدُونِي** مرا که کتدگان و بنه سازندگان **الْأَنفُسُ**
مکر آنکس را که او **صَلَّى الْحَجِيمِ** در آید است بدو رخ یعنی ملان املق گرفته بر آنکه بی شبهه بدو رخ خوا
رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت میکنند که ایشان میگویند **وَمَا نَعْبُدُهُ**
و نیست از ما هیچکس **إِلَّا اللَّهُ** مکر آنکه مر و **أَقَامُوا مَعْلُومًا** مقایست در عبادت و عظمت دانسته شدن و
مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر و راق قدس سرع فرموده که مراد مقام سنیه است چون حرف
و رجا و محبت و رضا که هر یک از مفر بان حضار ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مغای از آن نمکنند **وَأَنَّا**
لَنَحْنُ الصَّافُونَ و بدو سنی که ماصف کشند کاین مراد ای طاعت و موقع ملازمت **وَأَنَّا لَنَحْنُ الْمُسْتَقِيمُونَ**
و بدو سنی که ماصبیج کوبند کاین مراد و ندر و ندر و ندر کتدگان از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در برابر
آورده که این کلام بضمیر و مناسبت کسی که بیز هر یک از مافر دماغی معلوم دارد در بدو هشت و امر و زو صف
کار استاده او را بنای یاد کنندگان مر خدای را و ناکدات این دو جمله بان و کام و توسیط فضل دلیل است
بر مواظبت طاعت و دوام ذکر شبایه تصور و تصور خواهیست ملائکه که مراد و خواه بلسبت سیدانام **وَلَهُمُ**
الصَّلَوةُ و السلام و سایر ایمان از احباب عظام علیه رضوان الملك العلام **وَأَن كَانُوا** و بدو سنی که بوزند کافران
فرایش که بعد از آن **لَنَحْنُ الصَّافُونَ** مکر آنکه مر و **أَقَامُوا مَعْلُومًا** مقایست در عبادت و عظمت دانسته شدن و
مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر و راق قدس سرع فرموده که مراد مقام سنیه است چون حرف
و رجا و محبت و رضا که هر یک از مفر بان حضار ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مغای از آن نمکنند **وَأَنَّا**
لَنَحْنُ الصَّافُونَ و بدو سنی که ماصف کشند کاین مراد ای طاعت و موقع ملازمت **وَأَنَّا لَنَحْنُ الْمُسْتَقِيمُونَ**
و بدو سنی که ماصبیج کوبند کاین مراد و ندر و ندر و ندر کتدگان از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در برابر
آورده که این کلام بضمیر و مناسبت کسی که بیز هر یک از مافر دماغی معلوم دارد در بدو هشت و امر و زو صف
کار استاده او را بنای یاد کنندگان مر خدای را و ناکدات این دو جمله بان و کام و توسیط فضل دلیل است
بر مواظبت طاعت و دوام ذکر شبایه تصور و تصور خواهیست ملائکه که مراد و خواه بلسبت سیدانام **وَلَهُمُ**
الصَّلَوةُ و السلام و سایر ایمان از احباب عظام علیه رضوان الملك العلام **وَأَن كَانُوا** و بدو سنی که بوزند کافران
فرایش که بعد از آن **لَنَحْنُ الصَّافُونَ** مکر آنکه مر و **أَقَامُوا مَعْلُومًا** مقایست در عبادت و عظمت دانسته شدن و
مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر و راق قدس سرع فرموده که مراد مقام سنیه است چون حرف
و رجا و محبت و رضا که هر یک از مفر بان حضار ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مغای از آن نمکنند **وَأَنَّا**
لَنَحْنُ الصَّافُونَ و بدو سنی که ماصف کشند کاین مراد ای طاعت و موقع ملازمت **وَأَنَّا لَنَحْنُ الْمُسْتَقِيمُونَ**

اند

است

فَكَرُّوا بِلَهُ بِسْ كَافَرْتَن دَوِي **فَسَوْفَ يَكْفُرُونَ** پس زود بود که بدانند ما قوت کفر خود را که عقوبت و عتاب است **وَلَقَدْ صَبَقَ** و هراینه پیش گرفته است **كَلِمَتًا** سخن یا یعنی وعده نصرت که کرده **أَمْرًا لِّعِبَادِنَا الَّذِينَ** برای بندگان فرستاده شد یعنی پیغمبران و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت است **كَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهْلُبُنَا أَوْرَاقَ** **الْأَشْجَارِ** بدستی که پیغمبران **لَهُمُ النَّصُورُ** هراینه ایشانند یاری کرده شد **كَانَ وَارِثُهَا** و بدستی که لشکرها یعنی متابعان اینها **لَهُمُ الْعَالِيُونَ** هراینه ایشان غلبه کنند کما بقدر بخت یا نصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بر سبیل قدرت است **فَقَوْلُ عَنَّمْ** پس روی بگردان ای محمد از ایشان **حَتَّى حِينٍ** تا هنگامی که امر بقتال یا زمان وعده نصرت که روز بدرست یا روز فتح که **وَأَنْصُرُكُمْ** و بدیسی حال ایشان را در آن روز **فَسَوْفَ يَكْفُرُونَ** پس زود باشد که به پشت ایشان در دین نصرت تراود و آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعده خوف میروند شنیدند گفتند که ای که خواهد بود آیت آمد که **أَنْتُمْ لَا يَأْتِيَانِي إِلَّا عِبَادٌ مُّشْكِرُونَ** شائبه بگفتند و وقت نزول آن میسرند **فَإِذَا أَنْزَلْ** پس چون فرود آید آن عذاب **بِأَسْفَلِهِمْ** به پیشگاه منزل ایشان **فَتَأْتِيَهُمُ الْمُؤَذِّنُونَ** پس بد باشد صبح میسر کرده شدگان آورده اند که در میان غرپ قتل و غارت بسیار شود و هر لشکری که قصد قبیله داشتند شب هم شب راه میبرد و وقت حرکت زمان خواب کردن ایشانست محال ایشان در آمدن روی دست لغارت و تاراج بر کشاده قوم را متاصل ساختندی و بدیسی سبب که اغلب غارت در صبح واقع میشد غارت را صبح نام نهادند و هر چند در وقت دیگر و فوج می یافتی همان صبح گفتندی آیه تشبیه کرد صلابت لشکری که ناکاه بریشان هجوم خواهد کرد و بد غارتی بریشان واقع خواهد شد که از عذاب استیصال است و رویت که در آن صبح که حضرت رسالت نباء علیه صلوات الله بر نبی خیر رسید و قلاع و حصون ایشان دید فرمود که الله اکبر خیر از آنرا بساخته قوم ضا صبح المذنبین بر جو سجانه دیگر بار بجهت ناکاه میفرماید **وَتَوَكَّلْ** و روی بگردان ای محمد و اعراض کن **عَنَّمْ** از ایشان **حَتَّى حِينٍ** تا وقتی که آیه السیف نازل شود **وَأَنْصُرُكُمْ** و بدیسی که عذاب بریشان فرود آید **فَسَوْفَ يَكْفُرُونَ** پس زود بود که به پشت دلوای عقوبت نهاد ریزی و عقبی **يُنْخَازُ رِيكٌ** باکست برورد کار تو ریت **الْعِزَّةُ** خداوند غلبه و قوت **يَا يَكْفُرُونَ** از آنجه وصف میکند مشرکان **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** و سلام بر فرستاده شدگان **وَالْحَمْدُ** و هم ستایشها **رَبِّ الْعَالَمِينَ** من خدا را که برورد کار عالمیانست درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید می کند و امام محی السنه رحمه الله در عالم التنزیل باساند خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که هر که دوست میدارد که بروی نیامدند و ثواب را به بیمانه بزرگتر باید که ختم کلام او از مجلس و این آیه باشد

سُورَةُ صَافَاتُ

ص ابوروق و قطروب و رحما الله برانند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفارت که هر وقت که حضرت رسالت علی علیه السلام در نماز و غیر آن قرآن مجید تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صغیر زدند

و دست بدست گرفتند و آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شدن از تعلیط بازی مانند در دین حروف مخصوصه گفته اند که نام خدا است یا اسم قرآن یا علم سور یا مفتاح اسرار و صانع و صادق الوعد یا اشارت بصرف الله و صدق محمد و در احقاق فرموده که اسم محمد است صلی الله علیه و سلم مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که نام محمد است در آسمان صاحب لباب گفته که آن محبت که عرش را مدار بر آنست یا دریا بیست که حق تعالی بدان مردگان را زند کرد اندام قشیری رحمه الله آورده که قفس را بدینکند مصفای محبت دوستان سلمی رحمه الله گفته که بصفا دل ارفان در تاولات آورده که بصورت محمدیه و در بحر الحقایق کوید که قسمت بصاد صمدیه و از ازل و بصاد صمدیه اونا ابدا و بصاد صافیت او باینها **وَالْقُرْآنُ** و بحق قرآن **ذِي الْذَرِّ** خداوند عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب این که کار نه آنست که کفار بندگانند **بِالَّذِينَ كَفَرُوا** بلکه آنانکه نکر و بدندان و ساعرب **فِي عَنَقِهِمْ** در سر کشی انداز قبول حق **وَشِقَاقُ** و در مخالفت خدای و عداوت رسول **كَمْ أَهْلَكْنَا** چند که هلاک کردیم **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از کفار که **مِنْ قَبْلِهِمْ** از اهل روزگار یعنی ام گذشته بجهت استکار و شقاق ایشان **فَنَادَوْا** پس ندا کردند و از بلند بر داشتند تا کسی ایشان را بفرماید **وَكَلَّ** و نیست آنهم **حِينَ مَنَاصُ** هنگام جمع بگریگاه در عالم آورده که عادت کفار آن بود که چون در کار از کار بریشان را در شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که هنگام حلول عذاب در بر مناص مناص خواهد گفت و آنجا جای گریزگاه نخواهد بود **وَيَحْجُبُوا** و شکت دارند کافران **أَنْ جَاءَهُمْ** آنکه آمد بریشان **مَنْذُورٌ** بگری میم کنند **شَهْرًا** از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان **فَقَالُوا** **الْكَافِرُونَ** پس گفتند ناکار و بدگان **هَذَا** این منذر **سَاجِرٌ** چادرست در آنجا از خوار و علات برای نماید **كِتَابٌ** دروغ گویت در دعوی نبوت یا باساند قرآن بخدای چه تیر و بلای که لمعات و جی را از زبان یکی می آید از نکر و بدی بصیرت که آثار شعاعان صدق را از ظلمات کذب باز نشناهند **فَطَمَسَ** کشته طالع افتابی انجین عالم فروزه دین خفاش را بیکروز دروی نوروز از شعاع روز روشن روی کتی مستنیر تیرگی شب غمناز دید و دیده آورده اند که بعد از اسلام حق و مهر رضی الله عنهما اشرف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمد گفتند ای ابی عبد مناف تو بزرگتر و مهر مایه ما اند ای ناسیان ما و برادر زاده خود حکم فرمای که یک اشقهها **فَوَمَّ** ما را سیفر میرود و بدی محبت و این مجدد خود بریشان جلوه میدهد سنگ نقره در میان ما افکن است و نزدیک با آن رسید که دست نداشت از اطفا این تاین عاجز آید ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم طلبید گفته ای محمد قوم تو آمد اند و ایشان از قوم مایه است بیکارگی طریق اخلاف مورد و رسد علی ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش طلبید شما از من چه چنین است گفتند آنکه دست از تقصیر دین ما برداری و سب الله ما فرود گداری تا ما نیز بتصرف تو و شایسته نو شویم حضرت فرمود که من هم از تقوی طلبم که بیک کل با من متفق شوید تا ما لک عرب شمارا سخن شود و اکابر هم که فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کدام است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله بیکار از ایشان

از آنحضرت اعراض نموده بایکدیگر گفتند **أَجَلُ الْإِلَهَةِ** ای اگر دانید عهد خدا یان را **وَالْهَآ وَآجِلُ خَدَائِهِ** یکانه و یگانا
أَقْرَبُ بدوستی که یکانی خدای **لَيْسَ بِخَاجٍ** چیزی نیست نیک شکست به سبب و شصت که ملائکه
کار ملک شهر که راست نمیتواند کرد یک خدای که محکم یکدیگر تمام عالم چگونه تواند ساخت **وَأَنْطَلَقَ لِلَّهِ وَبَشَا**
رفتند از خانه ابوطالب بزرگان قوم **وَمِنْهُمْ** از جماعت قریش و یکدیگر را می گفتند **أَنْ مَشُوا** آنکه بروید و **أَضْرَبُوا**
و شکیبایی و رزید **بَلَّ الْهَيْكَلُ** به بر سرش خدایان خود **أَقْرَبُ** بدوستی که مخالف محمد با **الشَّيْءُ يَزِيدُ**
چیزیست که خواسته اند با از حوادث زمان و از وقوع آن جاری نیست یا نفع و استعلا که مدعی محمد است
چیزیست که خواسته میشود یعنی هر کس بخواهد که رفع و ببرد **وَسَيُؤْتِيهِمْ سَيِّئَاتِهِمْ بِمَا قَدَّمُوا** نشود و اینها را و سبب
از و حد این خدای **فِي الْمَلَأَةِ الْآخِرَةِ** در مملکت باز پسین که یافته اند بر دین خود را بران یاد و مملکت عیسی علیه السلام
که آخرین مملکتی است که ایشان بتکلیف قایلند به توحید **أَنْ هَذَا** نیست این توحید که او میگوید **لَا أَنْتَ**
مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود بری با **أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ** آیا فرستاده اند بر وی قرآن
مِنْ بَيْنَتِهِ از میان مابین جبر از جماعت مادی مخصوص باشد و جبر و بر کل قوم محروم باشد و ایشان این سخن
از وی حسد میکنند **بَلَّغْهُمْ** بلکه ایشان **فِي شَكٍّ** در گمانند **مِنْ ذِكْرِ** از وی **مِنْ بَلِّغْهُمْ** بلکه ایشان
عذاب را و چون بچند شک او را میزدند و او اندک هر چه بغیر از طریق وحی و الهام کرده حق بود یعنی بوقت نزول
عذاب بر ایشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد **أَنْهُمْ عِنْدَهُمْ** آنگاه نزدیک ایشانست **خَرَّابٍ رِيَّابٍ**
خرابیه آن روز برورد کار حق **الْعَرَبِ** برورد کاری که مغلوب نکرد **وَالْوَهَّابِ** بخشند که هر چه بخشند مستحق آن
بخشد یعنی مبالغه نبوت بدست کافران و مقصر ایشان نیست تا بعضی از بنادین خود دهند بلکه عطیة است
از حضرت عزت سبحانه که بفضل خود از زانی دارد بهر که خواهد **فَظَرُّ** جز زحمت استحقاق آبی
هر چه خواهد هر که خواهد دیگر از این تصرف کی رواست اختیار این تصرفها تراست **أَمْ لَكُمْ** مگر شما را
مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهای آسمانها و زمینها **وَأَيُّكُمْ** و آنچه میان ایشانست و اگر ایشان را ملک
این ملک اند **فَلْيَرْفَعُوا** پس بایکد بالا روند **فِي الْأَسْبَابِ** در سببها که بدان با سامان میروند و لباب آورده
که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بملک با خنجر خود بران اعتماد نموده طیاران میکنند **فَلْيُخْضِرُوا**
که اگر کفار را در ملک آسمان اختیاری و اقتداری هست بایکد بروند بر آسمان و قرار گیرند و تهدید بر او
ماله اشتغال اکتد و وحی از هر که خواهند کرد اند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایه حکمت است **جَنَّةُ**
ایشان لشکر و اندوخته لشکر **هَذَا لَكُمْ** آنجا اشارت بمصارع ایشان در بدر **مِنْهُمْ** و **لَشَرِكِيكُمْ**
شد **مِنْ الْأَخْرَابِ** از آن گروهها که لشکر یکشده اند و بارسل جنگ میکرده یکی از دلایل اجماع قرآن است
که خدای تعالی خبر داد که در که عنقریب لشکر قریش متول و مهزوم خواهند شد **فَتَذَكَّرَ** تذکره کرد
قَبْلَهُمْ پیش از آنکه قوم **فَوْزِ** قوم فوج علیه السلام و بر او **وَقَادَ** و قوم مدهود را علیه السلام **وَفَرَعُونَ** و
فرعون موسی را علیه السلام **ذُو الْأَوْتَارِ** خداوند میوه صفت فرعون و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد
ملک او را بجمه که اطنبه آن با و تاد است حکام یا بدو گویند بر ادجها و میخست که مو مناز را بد از تعذیب بنمود

وَتَذَكَّرَ و تذکره کردند و محمد صالح را علیه السلام در نیک العیون آورده که تذکره قوم صالح علیه السلام بود
در وقت دعوت ثانی بود **وَجَاءَ** که صالح علیه السلام قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات
کرد مردم کشند و خنجر از او را زدند و ایند بدیشان فرستاد و درین نوبت او را شناختند و برهان
طلبیدند و خارج نافر واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر فاقه هلاک شدند و
قَوْمُ لُوطٍ و قوم لوط و را علیه السلام **وَأَخْطَبَ الْأَنْبِيَاءَ** و اهل بیته شعبه علیه السلام **وَلَبَنَ الْآخِرَى**
آنکه و هیز خنجرهای که زبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهد شد **أَنْ كُلُّ** نبودند هیچ یک از ایشان
الْأَكْذِبُ **الرَّسُلُ** مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان حق **عِقَابٍ** پس سزاوار شد عقوبت بر ایشان
و فرود آمد عذاب بر بدیشان **وَمَا يَنْظُرُ** نمیکنند و انتظار نمیبرند **هَؤُلَاءِ** این گروه از قوم نوا **الْأَصْنَعُ**
وَأَجَلٌ مگر یک صیغه را که نفعه اولی است و هم بران میبرند **هَآ** نیست آن صیغه را **بَيْنَ قَوَائِمٍ** هیچ رجوعی
بعضی نمی توانند که انرا رد کنند و باز کردند **وَقَالُوا** و گفتند عاندان قریش چون نصیب حارث و اضراب او
که ای بروید کار ما **عَجَلْنَا** بشتاب بد ما را **قَطَعْنَا** بهر ما را از عذابی که محمد را بران وحید میکند از
روی تعجل بد ما را **بِحِفْظِ** اعمال ما تا دران نگر **مِنْ قَبْلِ** **يَوْمِ الْحِسَابِ** بدین از روز شمار این استعجال از روز
استمر تا مگر در خطاطی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ملول شد حق سبحانه فرمود که **أَصْبِرْ** شکیبایی کن
عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند این حکم بایه السیف منسوخ است **وَأَذْكُرْ** **عِنْدَ نَادٍ** و یاد کن بدن ماد او را
علیه السلام **وَالْآلِ** خداوند قوت در دین یاد رحب یاد ملک داری و گفته اند در عبادت چه بنما از شما
بطاعت میکنند و روزی روز سید داشت و روزی افطار میکرد **وَأَنَّهُ** **أَوَّابٌ** بدوستی که او باز گردانند
بود **بِمَا آتَاكُمْ مِنَ الْجَبَالِ** بدوستی که ما را م کرد **وَمِنْ كَوْنِهَا** او را تاباد او را هر جا که میخواست میرفتند **مَعَهُ** **يُسْتَحَرُّ**
با او تسبیح میکردند **بِالْقِسِيِّ** بشتابگاه **وَالْإِشْرَاقِ** و بوقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح
کوهها و سنگها اگر چه بر معالما پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصاد درست مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم یکی از شواهد قدسیت یکی از اولیای سنی و ادب که زبان قطرات باران آب از میچیکد ساخته
توقف نموده بمثل دران نگریت سنگ با وی بجای آمد که ای ولی خدای جند بر سالمت که خدای تعالی بر آفرید
و از پیوسته است او را اشک حسرت میزد آن وی مناجات کرد که خدایا این سنگ را این گردان دمای او بر آسمان
بیوست و همان سنگ را دیده بدیشتر از بدیشتر قطره های سخت فرمود که ای سنگ چون این شدی این که بران حیثیت
جواب داد که اول میکریم از خوف طبیعت و حال میکریم از شادمانی و سلامت ما بر این درگاه جز کریمیت
کاری نیست شیخ الاسلام قدس می فرمود که دوس جرم کینه دور و درازند **أَنْ** که از حسرت که بران از نابلیت
از سنگ کوبیده و مگوگان تر شحت و زکی ناله دان و بسندار کان صدامت **وَالطَّيْرِ** و سحر کرد فرمود و رمان
مَحْشُورَةٌ جمع کرده نند و وی وصف زده بالای سوری **كُلُّ** **لَهُ** هر یک از کوهها و رمان داود را **وَأَوَّابٌ**
مطیع بودند یا بار کردند او از خود را با وی تسبیح **وَشَدَّ** **نَاوُ** محکم کرد **مُلْكُهُ** پادشاهی و پادشاهی مظلومان
یا نورای نصیحت کنند یا کوه ناه کرد **وَمِنْ** **ظُلْمِ** **الْأَعْيُنِ** یا بالقای رعب در دل عادی و یا ساقی زره و ساقی

الات حرب یا بیساری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه هر شب می و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام
ابوالمثرب رحمه الله فرموده که استقامت را بدان بود که حق جلالت از آسمان سلسله بفرستاد و آن سلسله بالای
عمود او دایره ایستاد و از خصمین هر کدام برخیزد دست او بلسله رسیدی و آن دیگر بر اخلاص قادر و بنوری
وَأَيُّهَا الْمَلِكُ و دادید و او را حکمت یعنی تمام علم و کمال علم **وَفَضْلُ الْخُطَابِ** و کمال با کین که مخاطب آن
کلام مقصود خود را بشنود در یافتی با معنی بیانه فی اشباع مل و اختصار محل بر تفضی علی کرم الله وجهه فضل الخطاب
چنین تفسیر کرد که البینه علی المدنی و البیوع علی آنکه و بحقیقت کلام خصوم برین حکم منقطع میشود
و بیاید دانست که در قصه داور علیه السلام و ترویج زن او را اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران آنرا
بر وجهی ایراد کرده اند که شیخ و عقل از قبول آن ابایسند و آنچه بصحت اقرب می نماید آنست که او را زنی را خطبه
کرده بود و نزدیک رسید که با وی عقد کند اولیاء زن را با وی نقاری افتاد بوی بدادند و حضرت داور علیه السلام
خطبه فرمود و برانود و زن بود آنرا نیز بخاست در زاد المسیر آورد که کتاب الکی با وی آن بود که بعد از
خطبه او را ویرا خطبه کرد و صورت معانه در فرآن برین وجه است که **وَهَلْ أَيْتُكَ** و آیا آمدتونی **لِلْخَصْمِ**
خبر و گوئی که خصومت کردند و در میان آورد که جبرئیل و میکائیل علیه السلام در صورت دو خصم نزد او
علیه السلام آمد با هر یک جمعی از ملائکه بودند و حضرت داور علیه السلام روزها را قسمت کرد و هر روزی عبادت
کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ کنی و روزی بهمان خاص خود اشتغال فرمودی و روزی عبادت بالا
خانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاد مردم را از در آمدن بروی منع کردند ملائکه آن روز بصورت انسان
بخانه داور علیه السلام آمدند و عبادت خانه وی بالا رفتند و چنانچه میفرمایند **أَتَسْتَوُونَ بِالْحَرَابِ** یاد کن چون
بالا رفتند بر سوی غره و می **أَزِدْ خَلُوهَا** چون در آمدند علی **دَاوُدَ** بر داور علیه السلام و ایشان را دید
فَقَالَ پس پس سید **نَهْمُ** از ایشان جوی اجازت از بالا غره در آمدند **قَالُوا لَا تَخَفْ** گفتند من برای داور
نَحْنُ ماد و گوهر و خصم یکدیگر **بِمَنْ بَقِصْنَا** ستم کردند بر خنای را ما علی **بَقِصُ** بر برخی دیگر **فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا**
پس حکم کن میان ما **بِالْحَقِّ** بر راستی **وَلَا تَشْطِطْ** و جور مکن در حکم خود **وَأَهْدِ نَاوِرَهُ** نای ما را **الْوَيْلُ وَالْطُّوْطُ**
براه میانه آن عدالت و راستی داور علیه السلام فرمود که سخن گوید یکی از ایشان اشاره بدیگری کرده و یاد او
گفت **إِنَّ هَذَا بَدِيسِي** که این مرد **أَخِي** برادر منی است در در بر و محبت **لَهُ فَنُفِخَ وَتَنُفَعُونَ نَجْمَةً** مروارید
نمود و بدین است **وَلِي نَجْمَةٌ وَاحِدَةٌ** و هر یک پیش **فَقَالَ** پس گفت **أَفَلَيْسَ هَآؤُلَآئِهَا** آنرا ضعیف کن کردن و تمیلکین
وَعَزَّيْ و غلبه کرد بر من **فِي الْخُطَابِ** در سخن گفتن و نگذاشت که فعل کند در آن **قَالَ** گفت داور علیه السلام
که اگر حال برینوالست **لَقَدْ ظَلَمْتُمْ** بخدای کرده است بر تو **يَسْأَلُ نَجْمَتَكَ** بخواستن میش تو و جمع
کردن آن **إِلَى نَجْمَتِهِ** با پیشهای خود **وَأَنْ كَيْفَ** و بدستی که بسیاری **مِنْ الْخَلْقِ** از شما که مال بهم خط
سخت **لَيْسَ بِي** هر آنه ستم میکند **بِقِصَّتِهِمْ** علی **بَقِصُ** برخی از ایشان بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند **لَا**
الَّذِينَ اسْتَأْذَنُوا آنانکه گرویدند **فَقِيلَ** و **الْقَاتِلَاتِ** و کرده اند **عَمَلُهُمْ** استوده **وَقَلِيلٌ** و اندکند ایشان در میان
شربکان چون داور علیه السلام این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر و مایب شدند داور علیه السلام در ملائکه

۲۹۹
وَلَمْ يَزِدْ دَاوُدَ و گمان برد داور **أَتَمَّا فَتَنَاهُ** آنکه ما او را امتحان کردیم و بدین حکمت فتنه کرد داور را
فَأَسْتَفْعَمُ پس طلب آمزش کرد **رَبِّهِ** از برورد کار خود **وَحَرَى رَاصِعًا** و بیفتاد در روی در حالیکه
بجمن کنند بود **وَأَنَابَ** و باز گشت بخدای این بجمن نزد امام اعظم رحمه الله بجهن عزیمت است و میگوید بلا و
وی بجمن باید کرد در غار و غیر نماز و نزد امام شافعی رحمه الله از غار از نیست و از امام احمد حنبل رحمه الله دور است
و این بجمن دهم است بقول امام اعظم رحمه الله و در فوق جات سکین و اسجمن انا بیت گفته و فرموده که بقال
لها بجهن الشکر حضرت داور علیه السلام بجهن ها شکر **أَفَعَزَّ نَالَ** پس بیامرزید فرمود داور علیه السلام
ذَلِكَ آنجا را فرستاد کرد و بود **وَأَنَالَ** و بدرستی که **وَرَاعِنْدَ تَا نَزْدِيكُ** ما **لَوْ لَقِي** فریت است بود
از غنیمت **وَحَرَى تَابَ** و نیکی باز گشت در بهشت و گفتیم **وَرَاكَ يَا دَاوُدَ** انا **جَعَلْنَا** ای داور
مانرا کرد ایند **خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت در زمین بتوازی داشتی و از لایله
اینجا که پیش از تو بوده اند ساختیم **فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ** پس حکم کن میان مردمان **بِالْحَقِّ** بر راستی **وَلَا تَتَّبِعِ**
الْهَوَى و پیروی کنی **هَوَى** نفس و لذت و زوای او را **فَيُضِلَّكَ** که گمراه گرداند **هَوَا تَرَا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه
خدای **أَنَّ الَّذِينَ أَنَا نَكُ يُضِلُّونَ** گمراه میشوند **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدای یعنی از دلالی که برای خویش
کرده اند **لَهُمْ** میانشان است **عَذَابٌ شَدِيدٌ** عذاب سخت **يَمَّا نَسُوا** بسبب آنکه فراموش کرده اند **يَوْمَ**
لِلْحِسَابِ روز شمار و برای آن روز کاری ساخته اند در فواید السلوك آورده که بکنر که باد شاهی چه صعب
کاری و شهر پاری چه کن باری که داور علیه السلام با کمال درجه نبوت و جلال رتبه رسالت بجلال
چنین امری مامور کرد و در خطب افعال چنین خطابی مخاطب شود که فاحر بین الناس بلحق میان مردمان حکم
کن عدالت و بصفت و داور بر منج عدل و انصاف نمای قدم بر جاده حق نه بر طریق باطل و متابعت هوای نفس
بر مشایعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از سالک مرا خنای مگمراه گرداند و در سلسله الذهب میفرماید **فَظَم**
نص فرآن شود که حق فرمود در مقام خطاب داور که ترا از خلیفگی داد بر سوی خلق جهان فرستاد بر
نادی ملک از مملکات **سَمِعَ** حکم را می بول بین الناس هر که را می زود دستور است از مقام خلیفگی دور است
آنکه کرد ستم رد و بسوق عقل چون خواند خلیفگی **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَبَيْنَهُمَا** و آسمان و زمین را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و ماست **بِأَطْلَافٍ** آفریدی با ماطل یعنی اینها را بعثت بنا فرموده ایم بلکه برای آنکه استدل
کنند بران بر قدرت کامله و حکم شامله **ذَلِكَ** این آفریدن اشیای معنی باشد **فَلْيُذَكِّرْ** که **كَفَرُوا** کار آنانست
که کافر شدند و بر آفریدن بی بردند **تَوَلَّى** پس ولی **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** من آنانکه نکر و بدیدند و بدین نوع مکان بدر
مِنْ النَّارِ از آتش و رخ آورده اند که کفار پیش میروند از آنکه مامور در آخرت برابر شما یا بدینتر از شما عطا
خواهند داد آیه آنکه **كُلَّ** که نه جفاست **يُجْعَلُ** **الَّذِينَ اسْتَأْذَنُوا** سبک دانی آنانکه گرویدند **وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ**
و کارهای ستوده کردند **وَجَزَاءُ عَمَلِكُمْ** مانند نیا کاران **فِي الْأَرْضِ** در زمین **أَمْ يَجْعَلُ**
الْمُتَّقِينَ یا سبک دانی بر هر کار آنرا **كَافِرًا** مانند بدان و بدکاران و نایکاران یعنی نمیکرد این
كِتَابَ این کتابت یعنی **وَأَنَّا** **فَرَفَرْنَا** **إِلَيْكَ** بسوی تو **يَا دَاوُدَ** برکت داده و بیستاد

لَيْتَ بَرُّوا نَا انديشه کنند آياتي در آيتي که آن و تفکلي نمایند در معاني و حقايق آن **وَلَيْتَ تَكْفُرُوا** و ناپسند
بذير شوند **أُولَ الْأَنْبِيَاءِ** خداوند عقول صافيه **وَوَهَبْنَا لَهُ أَوْدَ** و بخشيد به او دود را عليه السلام **سَلَامًا**
يعني فرمودي که آن سليمان است **نِعْمَ الْعَبْدُ** نيکينده بود سليمان **أَنَّهُ أَوَّلَ بَدْسَةٍ** بدستى که او رجوع گشتن بود
بخداي در هر حال آورده اند که سليمان عليه السلام با کفار دمشق و نصيبين کارزار کرد و هزار اسب از ايشان
گرفت و گويند او در عليه السلام با عالمه غرض کرده بود و هزار اسب گرفته و ميراث سليمان عليه السلام رسيد و
معالم کرد که اسبان در ياي بود و نرو برداشتند و توان از بحر ياي سليمان عليه السلام آورده بود و نرو
هر قدر سليمان عليه السلام خواست که ايشان را تماشا کند بعد از نماز ديگر بعضى آنها مشغول شدند و سليمان
عليه السلام بسبب آن از رودي که در آخر روز داشت باز ماند و هر را قربان کرد چنانچه حق سبحانه و تعالي فرمود **وَإِذْ**
عُرِضَ عَنْكَ يَادْ كُيُوحَ جُودٍ شد بر سليمان عليه السلام **بِالْعِشِيِّ** يا عيسى **بِالْعِشِيِّ** يا عيسى **بِالْعِشِيِّ** يا عيسى **بِالْعِشِيِّ** يا عيسى
اسبان اسباده بر سه پاي و بر کناره سرازير فاني چهارم و ايس صفيق بندي است در اسب **بِالْعِشِيِّ** يا عيسى
نيز رو و او بنظر ايشان مشغول شد تا وارد او فوت گشت **فَقَالَ** پس گفت **إِنِّي أَخْبَتُ** بدستى که من برگرد
حَبِ الْخَنَازِيرِ دوستي حال بسيار يعني اسبان بحري که باز ماندم **عَنْ ذِكْرِ دَسِينِ** از ياد برورد کار تو
يعني وردی که داشتم در آخر روز **عَنْ ذِكْرِ دَسِينِ** از ياد برورد کار تو **بِالْحِجَابِ** بپرده شب
و گفته اند حجاب کوهي است محيط بلر زمين **رَدُّهَا** باز کرد ايند اسبان **عَلَى** برين و چون باز کرد ايند
فَطَفِقَ پس رايستاد و ميروشش **رَأْسًا** سودني **بِالشَّوْقِ** بساقي اسبان يعني نديگر ايشان
وَالْأَعْنَاقِ و بگردن ها ايشان يعني پير پير ها ايشان از او دران زمان گشت اسب حلال بود و آن را
در راه خدای برای قربان ذبح ميکرد و اندر بعضي از علماء بر آنند که مراد از ذکر نماز است که از سليمان عليه السلام
بسبب مطالع انبسان فوت شد و آفتاب غروب کرد سليمان عليه السلام با دوزخ خدای تعالی ملائکه را که سوار بود
بر آفتاب فرمود که رد و ها علی باز کرد ايند آفتاب را برای حق سبحانه و تعالي فرمود تا آفتاب را باز کرد ايند زانو
آن نماز را داد اگر و آنکه آفتاب بدعا حضرت پيغمبر صلي الله عليه وسلم در سه هاي خيبر بعد از غروب باز گشت
و بجای عصر آمد تا رختي علی کم الله وجهه نماز عصر گذارد نزد محمد ثانی شهرت و امام طحاوی رحمه الله در
خوش آورده که رولت ايس حديث ثقات و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم و اسرار و انديشه که نفاذ کنند
از حفظ اين حديث زير که از علامات نبوت **فَطَفِقَ** که دعوتش گرفته که پياز آفتاب بالا کشيد از بحري
که فرس بدر ايس کرد چون چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضرب شان آورده اند که حضرت و اهل العظيما
سليمان را عليه السلام بسيار زاني فرمود چنانچه از ديوان از ترس آنکه مباد که او نيز چون بدر ايشان را بخور
نخبر در آورد اجتمع نمود بر قتل و اتفاق کردند سليمان عليه السلام خبر اقامت او را بحساب سرب تايضاع او
قيام نمايد و از ايشان ايس باشد قضا را آن پير برد و او را مرده بر تخت سليمان عليه السلام افکند حق سبحانه و تعالي
خبر داد که **وَلَقَدْ تَنَبَّأَ سُلَيْمَانُ** و بدستى که ما از خود يرد و در قضا افکند سليمان را **وَالْقَتْلَانِ** و انداخت
عَلَى كُرْسِيِّ بر تخت او **جَسَدًا** پسر او را جسد روح سليمان از آنجه کرده بود نادم شد **عَلَى كُرْسِيِّ** بر تخت او

بخداي و بر عليا از ثابت شده قتل بر عرش خدای بايد کرد و در لياب آورده که سليمان عليه السلام پياش شد بمشابه
که از غايت ضعف بدن بدو روح سيند و او را بر تخت مي نشاندند تا همسان ملک خل بندي در پس باز گشت بعفت و
شهر آورست که بواسطه نزاع ادبي انکسرين ملک وى بدست خنجر خنجر افتاد و جمل روز بر تخت سليمان عليه السلام
نشست و بار از آخر بدست سليمان عليه السلام آمد ملک باز گشت و از زوى نياز بدعا اشتغال نموده **فَالْتَفَتَ**
رَبِّ اغْفِرْ لِي اى پروردگار من يا مرمز مرا در انچه از من صادر شد **هَبْ لِي** بخش مرا **مَلِكًا** لا يَنْبَغِي بادشاهي
که نسزد و نشايد **لَا حُدُودَ لِي** مر بى را پس از من يا جدين ملک بحرين بود و کسى از من سلب نتواند که چون خنجر
در جگر فرمود که مر ملکي که در ديگر هوس طلب آن نکند و در غنه نيغته چه در ملکي بدان عظمت جبريوت نبوت
از قضا ايس توان بود **أَنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** بدستى که تو بخشند و هر چه خواهى بهر خواهى دهى امام فخر
رحمه الله فرمود که سليمان عليه السلام با الهام الهى دانسته بود که حضرت پيغمبر صلي الله عليه وسلم مالک دينى المقات
نخو اهد فرمود بجهت آن برين دعا جاسارت نمود و از نيست که صاحب قوجات قدس سر آورده که مر اسليمان
عليه السلام آن بود که مى الملک بخش که ظهور آن بالفعل گي را فتن دجه بالقره حضرت رسالت بناه را عليه صلوات الله ان
ملك حاصل بود و چنانچه در صحيفين مذکور است که حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم فرمود که عفتي پس در آمد که نماز
برين قطع کند خدای مرا قوه داد و ممکن کرد تا او را بکفر و خواست که برست و فتنه هاى سجد بنديم تا شادمان
نگرد بر ياي کردم دعاي سليمان را عليه السلام که و هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي او را ها کردم تا ياي
و نالاميد باز گشت **فَتَحَنَّنَ** تا ايس نام کرد ايند **لَهُ الْيَتِيمِ** مر سليمان را ياد تا ايس نام وى بر بحري و برود
يَا كَرِيمُ بفرمان او **رُحْمًا** نرم و خوش **خَيْفَ أَصَابَ** هر چه قصد کرده باشد **وَالشَّيْطَانِ** و سحر کرد بر مرورا
ديوان **كُلِّ بَيْتٍ** هر بنا گشت در بر تاي راى وى عمارتها سازند **وَعَوَاصٍ** و غرض نمايند در بحري بجهت رى استخراج
جواهر گشت **وَالْأَخْيَرِ** و ديگر نام ساخته مروراد چون ديگر **مَقَرَّ نَبِيٍّ** نام بسته **فِي الْأَخْيَرِ** در بنده ايسى هر
گرام از شياطين که مملع بودند بر اى وى کارى کردند و جى ديگر کرده بودند در بنده كشيدي اخير بر مردم نرساند پس
گفتيم وى **أَكْهَدًا** اينخير شليك که بتود ايد **عَطَاءُ بَنِي** بخشش است **بَنِي فُلَانٍ** پس منت نه بر هر خواهى و
او را از ان محظوظ کردن **أَوْ أَمْسَكَ** يا باز داري عطاي خود را از هر خواهى **بِعَيْنِ حِسَابٍ** بحساب
و ايسا كيعني نصف دران عيشيت تست و بدان بحساب خواهى بود **وَلَزَلَهُ** و بدستى که سليمان راست **عِنْدَ نَا** نزد
لَزَلْنِي فرجت قبول طاعت او ياد و آخرت از قربان درگاه صديت خواهد بود و با وجود ملكي عظيم که در د
داشت **وَحَسَنُ مَالٍ** و مرور است نيکوي باز گشت يعنى در جات جات **وَأَذْكُرُ عَبْدًا** و ياد کرد
ما ايوپ را **أَذْنًا** چون بخواند **رَبِّهِ** آفريد کار خود را **إِنِّي** بانکه مرا **أَسْتَعِيذُ** الشيطان **بِنَصْبٍ** پس ميکند
شياطين برنجي يعنى بر مازين رنج **وَعَلَّامٍ** و الم و آنچنان بود که ابليس شامت ميکرد و مر ايوپ را عليه السلام
سوز نشي نمود که کردى حق سبحانه و تعالي فرمودم از تو باز گرفت و شد بدلم بر تو گشت و گفته اند و سوسه ميکرد تا باع
او را تا حدی که او را از يار خود پير و نرو کرد و بخايشايت ايوپ عليه السلام در سور انبيا مذکور شد الفصحى
سجانه دعاي او را اجابت فرمود جبريل را عليه السلام بنزد وى فرستاد جبريل را يامد و مرور گفت **أَرْكَضُ بِرَجُلِكَ** بزني يا

خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین بایستاد که بر زمین زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشید
گرفت یکی گرم و یکی سرد جبریل فرمود که **هَذَا مَقْتَسَلٌ** این چشمه گرم جای غسل کردن است یا ابیت که بدین
غسل کند و این چشمه دیگر **بَارِدٌ وَشَرِبٌ** آبی سرد است و آشامیدن این ایوب علیه السلام در آن چشمه حاره
غسل فرمود و جمیع امراض از وی محو شد و از آن چشمه سردی آشامید علی باطنی تمام زایل گشت و گفته اند
یکی بود بوقت خوردن سرد بود و هنگام غسل کردن گرم **وَقَدْ هَمَّ أَنْ لَا** و بچشیده و بر روی بوی عطر کردیم
أَهْلَهُ کسان و پراهنی فرزندان و پسران و کوری **وَمَقْلَمٌ مَعَهُمْ** و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او و برادر
آن شدند که بودند **رَحْمَةً مِنَّا** از برای بخششی که فایض شد از ما **وَدُرِّ كَرِي** و برای بندگرفتن **لِلْأُولَى الْأَلْبَابِ**
فرخنده و انداختن آنها را تا در راه انتظار کشند و بیایند و بیاورند که رحمت الهی فرج را بصیرت از
ع اصبر فان الصبر مفتاح الفرج **نظم** کلید صبر کی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید
بشام تیر محبت بیاور و صبرهای که دم بدم حرا برده روی بنماید آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا و علی
الصلوة والسلام زوجه او رجوع می رفت بود و در میان او ایوب سوگند خورد که او را صد جوب زن چون بنا
جمع صحت از آن رجوع روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت تنه و تنگی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را
راست گرداند خطاب رسید **وَقَدْ بَدَّلْتُكَ** و بیکری بدست خود **وَفُتْنًا** دسته جوب از خن یا از خنایان
خشن شدن که بعد صد باشد **فَأَضْرِبْ بِدَسِيسِ** بر زن زوجه خود را بد از دست یکه **وَلَا تَحْتَفِظْ** و حاشا شتر
در سوگند خود **أَنَا وَجَنَانُهُ** بدستی که ما یا اقیمر ایوب را **صَابِرًا** شکیار و آنچه بنفس و مال و ولد رسید
نَعْمَ الْعَبْدُ نیکویند ایست ایوب **أَنَّ أَهْلَهُ** بدستی که او رجوع کتد است بدد کا ما بکلیه خود
وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ وَنَحْنُ** و بیاور حق و بیاور حق و بیاور حق
و نبین او و بیاور حق **أُولَى الْأَيْدِي** خداوند از دستها **وَالْأَبْصَارِ** و دیدن ها مراد اعمال شریفه و
نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن مباهرت ایدی باشد و بدین از عارف که افری مبادی
آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت است در طاعت و از ابصار بصیرت در دین **إِنَّا أَخْلَصْنَاكُمْ** بدستی
که ما را صحت کرد ایند بر ایشان **إِنَّا أَخْلَصْنَاكُمْ** بصله باک از شواوب معایب یا نفسی خالص از لوث مثالب که آن
فِي كَرِّ الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت چه مطمح نظر اینیاجی بغور لغای حضرت کبریا نیست و آن در آخر
میسر شود **وَأَنْتُمْ** و بدستی که این بیغیران **عَنْدَنَا** نزد دیک **مَالِكِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ** از جمله
برکن یدکان و نیکان اند **وَأَكْرَمُ سَجِيلٍ** و یاد کن اسمعیل از بچ **وَالْيَسَّعُ** و الیسع و الیسع بن الخلیل و الیسع
بود علیه السلام و با حق خلعت بیغیر یافت **وَذَلِكَ** و خداوند پدید آورد که جسم بیایف بود و وضو
که از قبل میکر بخیر اندر تکمل شدن و در تیان فرموده که او بر ایوب علیه السلام که از الیاس علیه السلام متکمل
شد که بر امر دین تمام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیاس از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف **وَكُلُّ** و همه
این نام بردگان بودند **وَالْأَخْيَارُ** از کن بدکان خلق **هَذَا** این خبر **إِنْ ذُكِّرَ** سبب یاد کرد بدست
که عهدی و قهر تراوان **لِلْمُتَّقِينَ** و بدستی که بر هر یک از آن **تَابِ** نیکویند باز گشت و باز گشت

که آن **جَنَاتٍ عَذْبٍ** بوستانهای اقامت **مُفْتَحَةٌ** در حالتی که گشاده باشد **لَهُمُ الْأَنْبَاءُ** برای ایشان
درهای آن بوستانهاست **حَسْبُكَ** و ایشان نیکو زکات باشند بر آن **فِيهَا** در آن باغها جانچه متعنان برای
راحت **يَدْعُونَ** میخوانند و میخوانند **فِيهَا** در آن بوستانها **بِقَافِ كَهْفَةٍ كَثِيرَةٍ** سیوه سیوه راجع تفکر برای
تلذذ دست و تغذی بجهت تحلا و آنجا تحلیل نباشد پس از طعام بغیرا که میل بیش رکعت **وَشَرَابٌ** و دیگر خواهند آشامید
بسیار و **عِنْدَهُمْ** و نزد دیک ایشان باشد **قَائِمَاتُ الطَّرِيقِ** کویا جشان یعنی زمانی که از غیر شوهر باز گردند **وَأَنْبَاءُ**
هم زلای یعنی هم ایشان در دین من و گفته اند تمام زمان بهشت در سن مساوی اوج باشد مجموع سی و سه ساله
و بعضی بر آنند که مراد از آنرا اب آنست که هر زمان مساوی باشد در حسن یعنی هر یک را بر دیگری فضل نبود در
ناطع بفاصله کشد و از مفضوله منصرف کرد **هَذَا** گویند ملائکه بهشتیان را که اینست **مَا تَقْوَعُونَ** آنچه
وعد داده شدن بود و بدان **لَيَوْمٍ لِلْغَايِبِ** در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند **إِنَّ هَذَا**
بدستی که اینمای بدست از نعمت **لَيَوْمٍ قَدْ** هر آینه روزی است که حضرت را از قیامت بیاوردانی داشته **سَالَهُ**
نیت مراد این **مَنْ** هیچ کی و انقطاعی **هَذَا** اینست آنچه بهشتیان را باشد **وَالْمُطْعَمِينَ** و بدستی که نام
لحظه فراوان است **لَيْسَ تَابِ** بدی باز گشت یعنی به باز گشت بد آن **جَهَنَّمَ** دوزخ است **يُضَلُّونَهَا** در
بدان دوزخ **فَيُكَلِّسُ إِلَيْهَا** بداد اسکا هیت دوزخ **هَذَا** عذاب اینست **فَلْيَذْ قُوهُ** پس باید که بجشد
آنرا **حَسْبُكَ** آن آب که بهشت در نهایت حرارت که چون بیش لب رسد آن را بسوزد و چون بخورد و در
بارد شود **وَعَسَا قُ** و زهر بری که دوزخیان را بری و دت بسوزد و جانچه آتش حرارت میسوزد و گویند
عساق چیزی کنند و گویند بلع ترک و مراد ایضا ریت که از گوشت و پوست دوزخیان و از فوج زانیان سیلان میکند
آنرا جمع کرده بدیشان میخوانند **وَأَشْرَأُ** و ایشان از عذاب دیگرست **مِنْ شَكْلِهِ** مثل این عذاب که مذکور شد **وَأَفْجُ**
نوعها ایضا این عذاب که گوشت اما هم متشابه یکدیگرند در عذیب و الام آورده اند که چون رو سالی که او بدوزخ
در آید تبعه ایشان از این با ایشان در آید و ملائکه رو سارا گویند **هَذَا** فوج این کوی **مُشَقَّرٌ** و در آید که آید
در دوزخ و بر حق با شما ایشان گویند **لَا مَجْلِسَ لَهُمْ** هیچ مرجع با شما ایشان **بَدَسْتِي** بدستی که ایشان **مَالُوا النَّارَ**
دو آمدگانند با آتش بشوی علم خود جانچه ماد و آمد ایمر جاکله ایست که برای اکرام مهمان گویند و سامر تا بعد
خود را نفر نکند به لامر جابهم و چون تا بعد از اینست و عان این سخن بشوند **قَالُوا** گویند **بَلْ أَنتُمْ** بلکه شما **لَا تَزْكِيَانِي**
مر جاباد شارا و شما بدین نفر بر سن و او برید **أَشْرَقَ قَدْ سَمِعُوا** شما فراموش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را
افزاکردید تا بسبب ضلال شما بدوزخ در آمد **فَيُكَلِّسُ إِلَيْهَا** پس بد فرار کا هیت دوزخ آنکه تا بعد از دیکر باره
قَالُوا و اینست که بدی بر روزگار ما **قَدْ كُنَّا** هر که فراموش داشت برای ما **هَذَا** این کفر و ضلال را و ما را از راه
خو بفرمایند **فَزِدْ** پس زیاده کن او را **عَذَابًا أَضْعَافًا عَذَابِي** و دوباره **فِي النَّارِ** در آتش یعنی آن مقدار عذاب که
دارد از آرد و جندان کن و گفته اند جنات و عقوب دوزخ را بر ایشان **قَالُوا** و گویند صنادید فریض در دوزخ
مَالِكًا جیت سارا که امروز **لَا تَزْكِي** نمی بینیم **رَجَاءَ** **أَعْدَمُ** مردانی که بود که میسریم **دِيمَ** ایشان را در دینی
مِنْ الْأَشْرَارِ از بدین و مردود آن در مخرج آورده که کفار فریض چون در دوزخ نکرند و فقر اسلامان چون

عاری و صهیب و جباب و بلال را نه بیند گویند **اغذناهم بحزنا** استغفام برای کسی است یقی ما ایشان
فرار قیصر و هم و با ایشان است و محبت کرد بر ایشان از بد و خ در دنیا و دهر اند **امذام زاعث** یاد آورده اند
وسیل کرده است **عظم الانصار** از ایشان چشمهای مایهانی بدیند ایشان را در آثار آمد که خوشی از آنکه
فقر و بر غفوات بهشت چون دهد تا کفار به بیست و حسرت ایشان بیفزاید **ان ذلک** بدستی که آنج حکایت
کرد بر از و زخیان **حق** هر آنکه راست و آنست **تخاضر اهل النار** خشک و جدال اهل دوزخ و با حق
ایشان **قل** بگو شرکان که **انما انا بشر** نیست که من **مشی** دیر گشتن ام و ترسانند از عذاب خدای **و ما من**
اله و نیست هیچ خدای جز یی بر تش **الا اله الا واحد** مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثر و
بوجد آورده نباشد **الفقار** فقر گشته که بناه آمل را بقواصف آجال درم شکند یا شوکت تنوم و کثر
و اعتبار را که فی نفس الامر وجودی ندارد در نظر عارف مضمحل و مشاشی سازد **فظم** غیر غیر در جهان نکند
و حدتش رسوایی و آن برداشت که شود جلالت بندار نزد انوار واحد قهار **رب السموات والارض** آفریدگار
آسمانها و زمین **فما بینهما** و آنچه میان ایشانست **الغیر** خداوندی که غالب بود در عذاب کردن **الفقار**
آمر کاری که باک ندارد از آرزیدن **قل** هو بگو آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبه روز قیامت **بنا عظیم** چیز
بزرگ **انتم** شما از آن **معرضون** روی کرد اندک انداز غافله غفلت یا نبوت من شایسته بزرگ دارد و شالوار
امر این میباید آخر در یکی بد اگر من نبوی و وی نبی نیامدی **ما کان لی** نبودی مرا هیچ دانشی **باللذی الاطی**
بر روی برتری میباید که **ادخلكم** آنکه که گفت و شود سیر کرد در شان آدم که انجیل فیها الایه پس بر بنویس من لیل
ازین روشنتر نیست که قصه آدم و ملائکه بیان میگرد و جی که در کتب مقدسه مذکور است و مطالع کانی
سای از اسنادی **ان یوحی** وحی کرده میشود **لی** بسوی من **الا انما انا مکرر** آنکه جزین نیست که من **نذیر مبین**
بیر گشتن ام آشکارا یا هویدا آید و محبت عذاب **اد قال ربك** یاد کن چون گفت برورد کار حق **للاذکر**
فرشتگان **انی خالق** که من آفریدم ام **بشر** آدمی را من **طین** از گرا مراد آدم است علیه السلام **فواذ استوی** بی
چون تمام کنر خلقت او را بخوبی شکل بر دادم **ونفخت فیہ** و بدم دروین **روحی** از روح خود حق بجان روح او
مشرق و مکرر خلقت بشر خرافات صحت طهارت و نظافت او و شخص حق آنست که چون روح بقال و وی در آدم و زین
نفخوا له پس در وی در آید برای وی **ساجدین** بعد کتکان از جهت تعظیم و تکریم او **و سجدا الملائکه**
پس چون کردند فرشتگان **کلهم راجعون** همه ایشان بنام مراد را بعد از نفع روح درو **الا ابلیس** مکر ابلیس که چون
کرد **استکبر** بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد **و کان** و گشت بدین نافرمانی **من انکا فنی** از ناگو و بدکان
قال ابلیس یا منک **کفت** حق بجان که ای ابلیس چه جین باز داشت ترا **ان تسجد** از آنکه چون کنی **لما خلقک** از آنکه
کیا فریدم **بیذنی** بدو دست خود زد که برای تحقیق خلقت خلق است بخی بجان و نفالی میی من بنفس خود
او را آفریدم بی توسطه او و در او آفریده که ذکر میدی **فیه** است بر مزید قدرت در آفرینش آدم و در
نفسی آمد که من آید قدرت و بدو نعمت است و در رفوعات فرمود که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات
پس بدین تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابد است از آنکه در سید حق باشد که دلالت کند بر شرف آدم

السلام پس جل جلاله بر سبب تنبیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب مینماید و در جلاله او آورد
که مراد صفتی لطیف و قهرت جبه این دو صفت و جمیع صفات الهی مشتملند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف با قهر خالی
باشد و هیچ جلای اندر بر خجله تبارک اسمریک ذوالجلال و الاکرام هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت
بود و چنانکه ملک مظهر لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر جمیع صفات است و بدین جامعیت قابلیت سجود و
و درین صفتی گفته اند **فظم** آمد آینه جلوه و وی میجو آینه نکرد جمعی گشت آدم جلای این برکت شریمان ذات او
مظهر گشت کلی و جامع **سراج** و صفات از و لامر القصه خوب بماند گفت جبرائیل مکرری مخلوق بدین **من استکبر** یا
تکر کردی یا استحقاق **ان** **کنت یا هسی** **من العالمین** از بر تو که استحقاق بقوت دارند ابلیس شوقی اختیار کرده
قال **کنت** **انا** **خیر منه** من بهتر از آن مخلوق پس و جبریت را بیا از من گشت که **خلقنی** بیافریدی مرا **یا** از آتش و لای
لطافت و نورانیت **و خلقته** و بیافریدی او را **من طین** از گل که در دو کافقت و ظلمت است و درین قیاس خطا کردی
از آن در سوره اعراف مذکور است در کشتن الامر از فرموده که **ان** **ش** **بیه** **فرقت** و خاک سبب وصلت از آتش گشتن آمد
و از خاک میوسن آدم از خاک بوده به بیوست تا خلقت فرخنده یافت ابلیس که از آتش بود بکست تا بفرموده فاهم طین
مرد و گشت روزی شورید با سلطان العارفين گفت چه بودی اگر این خاک بی خاک نبودی ابویز بدینان بروز که اگر
نبودی آتش عشق آفر و خفته نشدی و سوز سینهها و آب دیدها ظاهر نکشی اگر خاک نبودی بوی مهر از آن که شنودی و ایشان
زیر از آن که بودی **فظم** ای خالیه خوش طینت قابل داری کلهای لطیف که در گل دلق در عزت و کبر و کبر
تسلی و نند و نود در دلدی **قال** **کنت** **حق** **تعالی** **من ابلیس** **باجاز** **دعوی** **خیریت** که **فاخرج منها** **بن** **روز** **و از**
یا از آسمان و از صورت ملائکه **فانک** **دعیم** **بن** **دستی** **که** **توراند** **از** **رحمت** **و دور** **شدن** **از** **تبه** **کرامت** **و از** **علک** **و بدستی** **که**
لغنی **و اندک** **خشم** **من** **الانوم** **الذین** **تا روزی** **قال** **رب** **کفت** **ای** **آفریدگار** **من** **فانظری** **بن** **مرا** **بعلد** **مرا** **چون** **براند**
الیوم **یعشون** **تا روزی** **که** **انکجه** **شوند** **مرا** **من** **ابلیس** **آن** **بود** **که** **شربت** **مرا** **نشد** **قال** **فانک** **کفت** **خدای** **بدی**
که **تو** **من** **المنظرین** **از ملک** **دله** **شدگان** **الیوم** **الوقت** **العالوم** **تا روزی** **که** **وقت** **معلوم** **است** **یعنی** **نیاز** **نفع** **اولی** **که** **مرا**
ببر **فان** **ابصر** **کفت** **ابلیس** **که** **بفایت** **و قهرت** **نی** **سوی** **که** **بهر** **وجه** **که** **تو** **امرا** **لاخو** **نهم** **هر** **آنکه** **مرا** **که** **دافر** **اولاد** **آدم** **را**
اجمعین **همه** **ایشان** **الاعباد** **ک** **مرا** **بند** **کافی** **منهم** **المخلصین** **از ایشان** **بال** **شدگان** **از** **اولاد** **شرک** **و عصیان** **قال**
کفت **خدای** **قال** **الحی** **پس** **راستی** **و درستی** **از من** **است** **و لای** **اقول** **و درست** **و راست** **سیک** **و لا** **ملائک** **جهنم** **هر** **آنکه** **پرسید**
دوزخ **را** **منک** **از** **تو** **من** **سوال** **و از** **انها** **که** **در** **وی** **گفتند** **منهم** **از** **آدمیان** **و دیوان** **اجمعین** **همه** **ایشان** **قل** **بگو**
ای **محمد** **یا** **الساکم** **نهی** **امرا** **علیه** **بر** **تبلیغ** **وحی** **و ادای** **رسالت** **من** **اجری** **همه** **مزدی** **و انا** **ونیم** **من** **من** **التکفیرین**
از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که تصنع از خود بخیر ظاهر کنند که ندارند صاحب کشف آورده که متکلف باشد
علامت یکی آنکه نزاع کند با کسی که بر ترازوست دویم خواهد که فرا کرد آنچه یافتن آن نه مقدور است
سیر کوید چیزی که ندانند **هو** **نیت** **قرآن** **الا** **ذکر** **مکر** **بدی** **للعالمین** **من** **مالمین** **را** **الزین** **و انی**
و لتعلمن **بنا** **و زود** **باشد** **که** **بر** **این** **خبر** **فرآن** **را** **یعنی** **آنچه** **دروست** **از** **وعد** **و وعید** **یا** **بدین** **خبر** **محمد** **را** **صدق** **کن**
او را قبول کنید **ذکر** **حین** **بعد** **هنگامی** **که** **آن** **چون** **وقت** **یا** **روز** **قیامت** **یا** **وقت** **ظهور** **اسلام**

صفات

و فریغ ایمان خبر بدین جواب اقبال در هوای کمال طیران توان نمود که لو وزن خوف المومنین و جوار لا قتلا فطر
که چندی طاعت از همتش این باشد و و که کاری و فیض و لیس و برادر نیک ترسان شو که قهر است بیرون از قیاس
باش این خوشدل که لطف است افزون از شمار **قُلْ بگوای محمداً یستوی ایا برایشان الذین یقولون انما کنتم داند حال بود**
چون از باب فضایل **و الذین لا یقولون** و آنکه ندانند یکا کی حق و چون صاحب ردایل **انما یتذکر من یستوی** که بید بر پیش
بدلیل قدرت من **اولوا الالباب** خداوندان خودهای خالص از آلودگی هم **قُلْ یا عباد بگوای بندگان من الذین استوا** آنکه
کویده اند **انما یقولون** می سیدان برورد کار خود و بریزید و علامت تقوی از کتاب طاعت و اجتناب از عصیت
الذین احسن انما است که بگوئی که ندان بکفایت کلمه شهادت **فی هذه الدنیا** درین دنی **حسنة** شوی بگوئی که
که بهشت یا آقا است که احسان خود ندانم طاعت در دنی با داری نیکو که آن محبت است یا عافیت یا آنرا که صف
شدند اخلاق الهی و شفی دست و تازگی روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنرا که هیأت بطریقش اهل کردند حسنة
در دنی که شود انوار تجلیات جالی است و چون بقول بعضی از علما این آیت در شان مصلحان حبشه است چون جعفر بن
ابو طالب و اصحاب ارضی الله عنهم پس احسان از محبت تفسیر کرده اند بعضی آنها را که محبت کردند و احسان از اعدای و احسان
از برای ایشان **وارض الله** و زمین خدای برای محبت **واسعة** کشاده است مگر کسی را که اراده محبت کند **انما یوفی**
جز بر نیست که تمام داده میشود **الصابرون** صبر کنندگان را بر مفارقت اوطان یا بر کثرت غربت یا بر شقت عباد
یا بر تحمل اذیات **آخرهم** از خود را **یعنی حساب** بیشتر یعنی برتبه که در شمار نیاید و حساب حساب از احسان
بدان عاجز باشد و در عالم هست که روز قیامت بلا کشان صابر را بر عصا حاضر آید و نه برای ایشان میان نصیب
کند و نه دیولی وضع نمایند بلکه برایشان فروزین در دنیهای ایشان را بحساب و کار بدیشان بدو رسد که
عافیت که در دنی عالمی و مستی نبوده باشند نمایان که کاشکی احسان از ابقای پاره یان ساخته بودند و نام روز اهل
بلادریک سلک آمدندی **فطر** قوی و بخوری غمزدگان کاندان و غمزدان بندگان هر که از زخمها هم بیشتر
لطف بر شو دهم بیشتر آورده اند که کفار که حضرت یحیی علیه السلام گفتند که تراج بران سیدار که احکام کنی
دینی و آیینی که مخالف روش است آخر دینیکر بله جد و مادات قوم خود که همه عبادت لات و عزیزی میکردند تو بنی جهان
کیش درای و بیامای آیت آمده **قُلْ انی امرت بگو بدستی که من مامور شده ام ان اعبد الله** بآنکه برستم خدا را **اعلما**
له الذین بآنکه کت برای او دین را از شرک یعنی موجد باشم و داعی بتوحید **وامرت** و فرموده شده ام **لان اکون** بآنکه
باشم **اول المسلمین** او کردن نهادگان ازین است زیرا که من پیش روایشانم در دنیا و آخرت **قُلْ بگوید یکبار** **انما یتذکر**
بدستی که من میسر **ان عصیت** دینی که می شوم در پروردگار خود و شرک آوردم و شاکریم **عذاب یوم عظیم**
عذاب روزی که بزرگست احوال او بسیار است احوال او **قُلْ الله اعبد بگو خدا را برستش میکنم غلطاً که** برای او
بآنکه کتد **دینی** کیش خود را از شرک یا خالص سازند عمل خود را از دنیا **فان عبدوا ما شیئتم** پس بپسندید شما آنچه
خواهید **منه** و نه بخود را بر تقدیر است و تنبیه بر خدایان و بر از ایشان و بآیه السیف منسوخ است آورده اند که
شکران بعد از سماع این آیه که گفتند ای محمد میان کردی در مخالفت دین بدلان خود این آیه نازل شده **قُلْ انما یشرک**
بگو بدستی که زایل کاران الذین یحسروا آنکه زیان کردند **انفسهم** در نفسها خود که گمرا شدند و اهل بهر

و در کسان خود **یوم القیمة** روز قیامت که از ایشان جدا باشد این عباس رخی از آنها فرموده که حق سبحانه برای هر انشا
منزل و اهل در بهشت آفرین پس هر که فرمان پر خدای و رسول را او را بهشت در آید و منزل اهل او را بدو دهند و هر که
نا فرمانی کند او را بدوزخ بریند و اهل منزل او بدو بکند و هر که مطیع باشد پس کار از روز قیامت زیان دارند و اهل
و منزل **الاذلک** بدانند که آنست **هو الخسران المبین** آن زیان هوی که بر هیچکس از اهل بوقت پوشید نمائند **هم**
مرد یا کار است **من یوفیهم** از بدیشان **ظلم من النار** سایه بانها از آتش **من یحتم ظلم** و از بدیشان
نیز سایه بانهاست جمعی دیگر که در دوزخ برترایشانند و منی است که در که از همه زیر منافقان است و ایضا مردگان را
و مراد از ظلم فراش و بهادست و ذکر ظلم بطریقین وجه باشد در کلام **ذلک** آن عذاب که مذکور شد **یخوف الله به**
مست ساند خدای بنان **عباده** بندگان خود را تا بر همین ندان چیزی که ایشان بدان مبتلا گردانند چون شرک **یا عباد**
ای بندگان من **فاقرب** پس بت سیدان من یعنی ستمن شود و موجبات خشم را آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی
آفریدگار افرا کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل رضی الله عنهم و حق تعالی در شان ایشان
سفر نایده **و الذین احسنوا** و آنکه بر همین کردند و بیک سوی رفتند **الطاعون** از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی از
هر چه بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند **انما یستدبرونهم** از آنکه پرستند آن را **و انما یستدبرونهم** و باز کشند **الی الله**
بفرمان خدای بنمای و روی خود بجهت آوردند **یوم النشور** می شان است مرده در دنی بران ملاکه بوقت موقوف
عینی بفرمت کاهان و جنت جاودان در اسباب نزول آورده که چون صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت
رسالت علی علیه السلام و سرافراز شد شش تن از عسکرمیشی چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن مسعود و قاسم
و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخار نمودند و از سخنانی که او فرمود در لجه
صدق استخار نموده مسلمان شدند و درباره ایشان نازل شد که **فی یوم عباد** پس مرده بندگان من **الذین انما**
یستیعون القول بپسندیدند گفتار را بیکر و رضی الله عنه **فی یوم النشور** پس بی روی بپسندیدند بیکر و رضی الله عنه
از احسن نیکو است چه قول او هر حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع حسن آن عمری دارد و مراد از قول **قُلْ**
و احسن او حکم باشد و در منسوخ و عزیمت بدون رخصت در اخلاف آورده که در قرآن سفاح اعدا و مباح اولیا
ایشان متابع احسن بنمایند که ملاطیقه نبوی است علی بنیا و علی الصالح و السلام دون سیرت فرعون و علی هذا
القیاس و در باب گفته که مراد اقاویل اهل ملک است و احسن هر اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول اخلاف
که در مجالس و محافل کتد و اهل در متابعت احسن احوال یکنند و اشال آید که خدا صافا و دع ما کدر **یست**
قول که چون بشنوی در روی کامل کن تمام صاف را بر داری و در دین راهان و السلام و در بحر الحقایق فرموده که قول
اعم است از سخن خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد و کبیر و شیطان بجای خود
و نفس با زوهار غبت کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که و بتل الیه تنبیل پس بندگان
خالص آنانند که احسن احوال را که خطاب رب را بر باب است و از زبان رسول علی علیه السلام استماع نموده اند و روی
کنند **اولک** آنکه که متابع سخنان نیکو ترند **الذین هد بهم الله** آنانند که راه خود خدای ایشان را بمنزل مقصود
و اولک هم و آنکه و ایشانند **اولوا الالباب** خداوندان عقول صافه از شوائب او هام و خالی از غوازی

از فواخکان با کرام قوی است که بیغمیران و ملک و مومنان کشته شدند و قوی است که بیست و بیرون شد
و جیب کشته شد یا با سامان رفت **وَمَا أَتَى لَنَا وَفَرَسْنَا دِيمَ مَا عَلَى قَوْمٍ جِيبٌ مِنْ قَدَمٍ** از بس قوی
او **مِنْ جَنْدِهِمْ** لشکری **مِنْ السَّمَاءِ** از آسمان برای هلاک کافران **وَمَا كُنَّا مِنْ لَدُنْهُمْ** و نیستیم ما فروغی سنده
لشکری برای هلاک قوی یعنی کفار از آن خوار و بی مقدارند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال ملائکه در روز
بد و چنین برای اعظم پیغمبر بوده **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده باشند **كَانَتْ** بنوعی
اهل انظار که **الْأَصْحَابُ** و **الْمُرَادُ** میگوید که جیب هر دو بازوی در شمشیر ایشان گرفته بود **وَمَا كُنَّا مِنْ لَدُنْهُمْ** پس اینجا
ایشان **خَامِدُونَ** فرو بردگان بودند یعنی بیک نفر جیب هر دو بازوی در شمشیر ایشان گرفته بود **وَمَا كُنَّا مِنْ لَدُنْهُمْ**
عَلَى الْعِبَادِ ای دینداران **مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ** نیامد بدیشان هیچ پیغمبری **إِلَّا كَانُوا بِهِ مَكَرُونَ** مکر بودند که
با او **يَسْتَهْزِئُونَ** استهزا میکردند **وَلَا يَذْكُرُونَ** ایانندیدند و نداشتند که **مَا كُنَّا مِنْ لَدُنْهُمْ** چندان که در قیام
پیش از ایشان **مِنْ الْقُرُونِ** از اهل دوزخ را **أَنَّهُمْ إِلَهُهُمْ** و شاهد نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان
لَا يَنْجُونَ باز نمیکردند یعنی بدی محاربت نمیکند **وَأَنْ كَلَّمَ** و نیستند هم ایشان **لَا يَجِيبُ** مگر بهم
جمع شده **لَدُنْهَا مُحْضَرُونَ** نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنها را که هلاک کرده
از پیشینیان با این مخالفان پس ماند هم در عرصه کاه حشر بعضی حاضر خواهند شد و مناسب کردار و
کفایت خود را خواهند یافت یعنی عذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در محبس جحیم و مضیق
خللان محبوس اند و محبوس خواهند گشت **وَزُفَّتْ جَنَاحُ عِزٍّ** و زلفت جانی عزم جاودانی **وَالْيَدِ** و نشان از نشانهای
قدرت **سَاهَمَ الْأَرْضَ الْمَشْرِقَةَ** مگر افرازان زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران **أَخْيَلْنَا**
زند کرده ایم **أَتَرَأَوْا جَنَاحَ عِزٍّ** و بیرون آوردیم از وی **جَنَاحًا** دانه درودنی را جویب غاذیه است **وَقَدْ** پس
از آن دانه **يَأْكُلُونَ** میخورند **وَجَعَلْنَا** و آفریدیم **فِيهَا** در زمین **جَنَاحًا** بوستانها را **يَجْعَلُ** از این بوستانها
بنان و **أَخْيَلْنَا** و اصناف ناکسان و **يَجْعَلُ** و روان کردیم **فِيهَا** در زمین از جنسها **يَأْكُلُونَ** تا حیوان
مِنْ نَمْلِ از نیلوه آنچه مذکور شد **وَمَا عَمَلُكُمْ** آنچه کرده است **أَيُّهُمْ** دستها ایشان مثل دوشاب و غیره و جنس
ما عمل می کنند و ما را نافی میداند یعنی میخورند از نیلوه و دستها ایشان آن عمل کرده است بلکه بعضی قدر
آفرین شده است **أَفَلَا يَشْكُرُونَ** آیا شکر نمیکند باز این نعمتها و نعم را برستش نمی نمایند صاحب بحر الطاف
فرمود که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که زمین دلازانند که دریم بیاران غایت و بیرون آوردیم از آن حظ
نا اوج از آن غذای یابند و ما خیم بوستانها از نخل از کافرا و اعصاب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم
تا از آنها کاشفات و مشاهدات تمتع میکنند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات و غیرات آسایش و داری
نمیکند یعنی سباسبی باید داشت برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب می داند آن شود که لشکر قزاقان کم نظیر
کرشکی زیاد کرد و نعمت و زول بر دهنه پیش و کت بس زود بر سر نهاده و سودی از منج شکر از نخل و قدرت
سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله **خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا** بیافرید همه صنفها و نوعها **وَمَا يَشَاءُ الْأَرْضُ** از
آنچه بر ویانند زمین چون نبات و اشجار و **مِنْ أَلْفِ** و از تنفسها ایشان یعنی از بشو چون ذکر واتی **وَمَا لَا يَعْلَمُ**

و از آنچه نمی داند از اقسام خلایق **وَأَيُّهُمْ اللَّيْلُ** و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شست که از وی حکمت **نَسْلَخُ**
در میکشیم و در وی میکشیم **مِنْهُ النَّهَارَ** از روز و از **فَلَا** پس نگاه ایشان **مُظْلِمُونَ** در آیند کاند تا تاریکی
وَالْقَمَرُ چرخ و آید دیگر افتاب است که می رود **بِاسْتِقْرَارٍ** بقدر کاهی که او را هست و در صحیح مسلم آورده که مستقر
افتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر جحیم است که دور او بدو منتهی میشود **ذَلِكَ** آن رفتن او
خود **تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ** خداوندیست غالب بقدرت خود بر هر مقدوری **الْعَلِيمِ** دانای هر معلومی **وَالْقَرْنِ قَدْ زَاهَا**
و ماه را مقدور و مقرر کرد بر این سیر او **وَأَسْأَلُ** در سترهای بیست و هشت گانه از بروج اثنا عشر که هر چه هر یکی
از منازل دوزخ و نخل باشد و هر روز قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعی نور و لوی فراید و در منازل
استقبالیه میگاهد و سیر او را و تقوی میکند **خَتَّى** تا **كَانَ الْعَرْشُ الْقَدِيمَ** تا وقتی که در دماستد جویبار
یکساله از این میان که خشک شده باشد و یک کشته بشکوهایی **لَا تَشْمُسُ** نه افتاب **بِئْسَ** پس او را
و شاید آن **تَدْرِكُ الْقُرَى** آنکه در یابد قریه را در مکان او در سرعت او جوی یکی بر فلک اولست و یکی بر سیم چهارم
یا شاید آنکه در یابد قریه را در سرعت سیر او و هر چه تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و افتاب در سالی پس
اگر افتاب در سرعت جوی ماه باشد فصول سه از وضع خود بیفتد و خطایه نکون نبات و نعیش حیوان رسد **وَلَا**
الْقَلِيلُ و نه شب **سَابِقُ النَّهَارِ** پیشی که برده است بر روزیان معنی که کند بروشتی و هر اوقات شب کرد و در
متعاقب اوست و گفته اند مراد شب و روز آتین ایشانند یعنی افتاب و ماه و مراد آنست که چنانچه شمس از
سرعت قمر را در می یابد قمر نیز از جهت خضای افتاب سبقت نمیکند **وَكُلٌّ** و هر یکی یک از زمین و جحیم **فِي فَلَكٍ**
در آسمان **يَسْبَحُونَ** بکشاد میروند چنانچه ماهی در آب **وَأَيُّهُمْ** و نشان دیگر ایشان را **أَنَّا خَلَقْنَا** آنست
که ما بر داشتیم **ذُرِّيَّتَهُمْ** بدوران ایشان را یعنی نشانده **فِي الْفَلَاقِ الْمَشْهُورِ** در کشتی بر باز مردم و سایر
حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبیا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه اولادند یعنی فرزندان جوی
قوة سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم **وَخَلَقْنَا لَهُمْ** و بیافریدیم برای مردمان **مِنْ مِثْلِهِ** یا
کشتی **مِنْ كِبُونٍ** آنچه سواری میکند بر آن چون زورق و صندل و ناو و مانند آن و گفته اند مراد شمس
که کشتی بیابانند **وَلِيَّ** نشان و اگر خواهیم که **نَعْرِفَهُمْ** عرقه سازیم اهل کشتی را **فَلَا** پس هیچ فریاد نیست
مردمان را که از غرق شدن نگاه دارد **وَلَا** و ایشان **يَقْدِرُونَ**رها کرده شوند از **الْأَرْضِ** زمین
مگر آنکه میخشم بر ایشان بخشیدنی از نزدیک ما **وَأَسْأَلُ** و بر خوردار و دهم ایشان را بر خوردار و دهم
لِلْحَيَاتِ تا زمانی که اجل ایشان برسد **وَلَا** و چون گفته شود **هَلُمَّ** ای کافران که بتی رسید **يَا بَنِي**
آيِدْكُمْ از عدایی که پیش از شما میگویند بان رسید **وَمَا تَخْلَفُكُمْ** و از عدایی که در عقب شماست یعنی در آخرت
و ایمان آرید **لَقَدْ كُنْتُمْ مِنْهُمْ** شاید که بر شما میخشد ایشان اعراض نمایند و در کاب و عناد افزایند **وَمَا**
تَأْتِيَهُمْ و نباید بدیشان **يَنْ آيَةٍ** هیچ آیتی **يَنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ** از آیههای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از ادلیل
و حدت **الْأَكْفَرُ** مگر باشند **مِنْهُمْ** از ایشان **وَلَا** و آنکه در اندکان **وَلَا** و آنکه در اندکان **وَلَا** و آنکه در اندکان **وَلَا**
که بر دوشان و عذابان **أَنْتُمْ** و آنکه در اندکان **وَلَا** و آنکه در اندکان **وَلَا** و آنکه در اندکان **وَلَا** و آنکه در اندکان **وَلَا**

بسم الله الرحمن الرحيم اینست روزی که ما را و عدل میدادند که کوفتاری **هذه يوم الفصل** اینست روزی که
یا روزی که در آن روز که بودید شما که بان **تکذوبون** تکذیب میکردید و با
نمیداشتید پس از خوشی آن روز رسد بلا که **أخشروا الذين ظلموا** جمع کنید و بهر آید آنرا که ستم کرد
بر خود **بشرک و آزارهم** و اشیاء ایشان را یعنی بت بر ست و بایست و ستان بر ست و باستان بر ست
و علی هذا یا فرزندان ایشان را از دیوان ایشان را که کافر بودند و کوفتاری را از ظلمه ستمکارانند و خلق
بیخود و بر خود بیکاه و حشر آنست که ایشان را در موقف بدارند با اشغال ایشان را با زانی و غار و
باخر و اعوان ایشان را از ملایمان و مددکاران بر ظلمه در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک که
س بر سید که من خاتم و احیاناً تا بی ظلمه سید و زم ناکاه از اعوان ایشان با شرا و المبلد گفت که نواز
اعوان نیستی بلکه از ظلمانی اعوان ظلمه آنها اندک سوز و درشته بتو میفر و شد بیت یا ظالم باشی تا شوی
روز حشر را بشان ایشان واضح آنست که این ظلمه شکر کنند بدلیل آنکه میگویند حشر ایشان را **و ما كانوا یهدون**
و آنچه را نیز که بودند که بر ستش میکردند **و یرون الله** بجز خدای از اصنام و غیره های ابلیس و لشکر او و این
مالی است اختصاص یافته بان الذین سیقت لهم من الحسنی اولئک عنما بودند **و ناهدوهم** پس بخوانند ظلمه
و معبودان ایشان را یاد لاک کنند **الذین اطاعوا الحیوس** براه دوزخ **و یفوقوهم** و چون روی بدوزخ آید
باز آید ایشان را در موقف بیاوریل **انهم یستنون** بدستی که ایشان بر سید شدن کان خواهند بود یعنی
ایشان را از عقاید و اعمال ایشان خواهند بر سید بجهت زیاده فی نوح و فقر **ما لکم لا تتاصرون** چیست
شمار که باری نمیکند یکدیگر را و از جلیس و وقف خلاص نمیدهد ایشان جواب بدهند و حق سبحانه که بدارد
که ایشان یکدیگر نصیبت ندهند **بالمه السفور** بلکه ایشان امروز **تستسلمون** کردن نهاد کاند و از روی
عجز سقا شدند کان **و اقبل بعضهم** و در موقف روی آید بعضی ایشان **على بعض** بر بعضی دیگر یعنی روستا
قوم و وضعه ایشان **یتساءلون** از یکدیگر میپرسند که این چه حالتیست که ما را پیش آمد یا سز نش میکنند
یکدیگر را **قالوا** گویند اتباع من روستا قوم را که **انکم** بدستی که شما **کنتم** تا تو نتا بودید که در می آمدید یا
من الیوم از روی نصیحت و نیک خواهی وین بزم شما یا از قه و قهر یا از طریق و کندی یعنی فهم یاد میکردید که دین
اینست که شما را بدین می خوانیم **قالوا** گویند روستا در جواب ایشان که نه چنین است **بل انکم کونوا** بلکه نبودید
مؤمنین که گوید کان بعضی شما را راه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم **فما کان لکم** و نبود ما را
علیکم من سلطان بر شما هیچ قوی و قدرتی که با کراه و اجبار شما را بر ضلالت دعوت نموده ایست **کنتم**
بلکه بودید شما بعضی خود **قوا ماطا غیب** که و از انداز در کن شتکان **حق هلیت** پس واجب شد
بر همه **قول و یتساءلون** سخن برورد که اما کلمه العذاب است **انما الذایقون** بدستی که ما جشند کانم و عذاب را
درین روز **فاغنونکم** پس شما را دعوت کردیم بیک راهی جهت آنکه **انما کاغابون** ما بودیم که راهان و خوا
که شما این مثل ما باشید و در مثل است که من سوخته خن من سوخته طلبد بلیست من ستم و خواهم که فهم شوی
تا منجی من سوخته از دست شوی حق سبحانه فرمود که **فانکم** پس تحقیق تا جان و نبوهان **و یومئذ** آن روزی که خدا

تستحقون در کشید و عذاب ایشان را باشند جانچه در غایت شریک بوده اند **انما الذلک** بدستی که
بجین **فعل بالمجرین** میکنیم یا شکر کان **انهم** بدستی که ایشان **کانوا اذا قیل لهم** هستند که چون ایشان
گویند که بگویند **لا اله الا الله** یعنی کلمه توحید بر زبان را نند **یتستکبرون** سر کشی نمایند از گفتار آن یا نکرد سوز
بر دای خود **و یقولون** و میگویند **انما ایا ما التارکوا الهینا** ترک کنند کان بر عبادت خدایان خود را **الشاعیر**
تجنون برای شاعر پوشید عقل یعنی یعنی او ترک عبادت اصنام نکنیم که از حضرت رسالت و اصل الله علیه
و سلم بشعر و چون نسبت میکردند خود را به ستم میفرماید که **بل جاء** نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد
صلی الله علیه و سلم بر ایشان **بالحق** راستی و درستی **و صدق المرسلین** و تصدیق کرد بغیر از آنکه پیش از او بود
انکم بدستی که شما ای کافران **للاقیما العذاب** هر اینه جشند کان بدست عذاب در دناک را در دوزخ بسید
شرک و تکذیب **و انجز قوت** و با دناش داده نخواهید شد **الا ما کنتم تعلمون** ممکن جای آنچه را که هستید که
عمل میکنید **الایجاد الله** لیکن بندگان خدای **المخلصین** پاک کرده شدند از الوات شک و شرک و جبر ایشان
مضاعف خواهد بود **اولئک** آن بندگان مخلص **لهم** مرایشان است **رزق معلوم** روزی دانسته شده بعضی
ظاهره پوشیده یا معلوم است از خصایص او از دوام و قیام و لذت محض **و اکه** و آن رزق میوه است از غیر
تروشن **لهم مکنون** و ایشان فواخ کاند فی **جناح النعیم** در بوستانهای با ناز و نعمت **على سریر** بر
اراسته **متقابلین** روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند **بطعام** گردانید میشود **علیهم**
بر ایشان یعنی سابقان بهشت بر سر ایشان سکر دانند **یکایک** جای **برین معاین** از خیری ظاهر شد بر چشمه های با
از چشمه های **انصاف** خیری سفید که میاض او از شیر بیشتر باشد **لذق** بالذات و خوش خوار **لشاربین** مرشانند
لا یفها نیست در آن شراب غش **آقی و ملق** که بر خور دینی من نیست چون ضا حال و ذهاب عقل و جبر آن
و لا هم عنها و نه از بهشتیان که از شراب نیز **فون** ست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود **و یفهمهم** و فرود
ایشان یعنی در میان ایشان **فاصول الطریق** کنیزکان فرود داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند یا خ
جشان **کافون** گویند ایشان **بیض مکنون** بیضیای پوشیدند اند خشیه میکنند حور از در ماست و با کثرت
رنگی به بیضه لغام چه مقررست که شتر مرغ بیضه را به بر خود بیوشد تا غباری بر آن ننشیند و بیضه ایشان
سفیدی باشد مایل بانرک صغری و احسن الوان نزدیک آن بود **فما قبل بعضهم** پس روی آوردند برخی
بهشتیان **على بعض** بر برخی دیگر **یتساءلون** می پرسند از احوال دینی و ماجرای ایشان یادوست و دشمن
قال قایل گویند کوفتاری **انهم** از اهل بهشت میریان خود را **انی** بدستی که من بوقی که در دینی بودم **کان**
قرین بودم یا باری و منشی که منک است بودم مقابل گوید که ایمان آن دو برادر باشند که در سون الکف
در ایشان هست **یعود المؤمن** است و او گوید با بهشتیان که مر ابداری بود قطره و من نام که در دینی سرز نشکر
یقول میگفت **انما لکن المصدقین** آیا او را باور دارند کان مر حشر را **انما امینا** آیا چون بمیریم و **و کنا**
نرا یا و کردی رخاک **و عظامنا** و استخوانها آهسته **انما المذنبون** آیا ما یا دناش داد کان باشیم یعنی از آنند
کردند و با دناش دهند **قال** گویند یهود ام اهل جنت را که **هل انتم تطیعون** آیا شما دین و را نید یعنی میبندید

اهل دوزخ را بر آید آنست که به بیند دوزخیان را تا حال برادرش معلوم کند که در کدام دره است و چه غذا
بستاده باشند بهشتیان گویند که تو او را نیکو میشناسی تو فرونگی دوزخ **فاطلع** پس فرونگی دوزخ **اقراه** پس به
قطر و سبزی و **نحوه الجحیم** در میان دوزخ **قال** گوید یهودا با او که ای قطره و سبزی **ان کن ت** بخدای که تحقیق
نزدیک بودی تو که از راه صلاک **لن یبین** هلاک کردی مرا بوسه و از راه بیری **ولا یتمه ربی** و اگر نه بخشش
برورد کار من بود که مرا بجای راه نمود و از قنیه تو نگاه داشت **لکن من المحضین** هر آینه بودی از حاضر شدگان
با تو در دوزخ پس یهودا فرشتگان گوید جانم برادر او بشنود **اما نحن یسین** آیا ما نیستیم مردگان در
یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود نخواهیم مرد **الأمواتنا الأولى** مگر مردن نخستین در دوزخ **و ما نحن یسین** و نیستیم
ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بی هرگز نیرید و عذاب نشوید گوید **ان هذا بدستی که این نعمت**
خلود و ابدی از عذاب **هو الفوز العظیم** و دستکاری بزرگست **بذلک** از برای مثل این نعمت **انما یعمل العالمان**
پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و نه برای وجه دنی که بر شرف زوال و صدد انتقال است **فقط**
کرار کنی بار نکاری باری و کار کنی برای باری و در روی بخاک راه خواهی پدید بر خاک در طرفه نکاری باری
آنکه حق بجهان میگوید **اذلک** آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان **خیر** بهتر است **نزل** از روی نزل و بیشک
انهم یخرجون با درخت زقوم و آن درخت است در ولایت نهاده که بر کهای خرد دارد و میوه او بغایت نمن و
نخلت خوشمزه درختی که میوه آن نزل دوزخیان باشد و اگر آه ایشان خوانند بدین اسم می گویند و فرمود
که **انا جعلنما** بدستی که ما کرد این درخت زقوم را **فنته** تحت و عذاب **للظالمین** مرستگار از اهل آفرین
و با تلافی امتحان مرایشان از در دوزخ ایشان بعد از آن که شوند نکه زقوم درخت است در دوزخ که شد این گونه
بود و حال آنکه آتش آهن با سیکل از دوزخ است که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتش چون سمنند تواناست بر آفرین
شجره آتش و حفظ آن از احوال در عالم آورده که این الی بری قریش را گفت محمد ما را سیرسانند زقوم و از بلایه
بر بر و فیه مسکه و خمار را گویند او چهل بر خاست و کار بر عرب را بخانه آورده که نیک خود را گفت زقیفا
یعنی زقوم ده ما را کنیزک زید و تمرا آورد او چهل گفت بخورید که این زقوم است که محمد ما را بدان وعید میکند
خوشمزه آید فرستاده زقوم آن نیست که ایشان گمان میبردند **انما یخرج** بدستی که آن درخت است
که بیرون می آید **فصل الجحیم** در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شد بسیار در کات سیرند **ظلمها**
خوشه آن درخت **کانه** گویند که او **دوسر الشیاطین** سرهای دیوانه است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند
شیاطین مارهای قبیح بر پوست و گویند سگهای سیاه بود در حوالی که دوسر الشیاطین میگویند **فانهم**
پس دوزخیان **لا یأکلون منها** خوردن اندازان درخت زقوم **قالون** پس بر کنند اند **الذینما یطعون** از آن
شکمه از بغایت جمع یا بخورند ایشان را اگر **انهم** پس بدستی که مرد و زن خانان **انهم** بخوردن آن
لشوبا اینست **من جحیم** از آبی که جان آبی که در معارفه باران کند یعنی چون زقوم بخورند آید
برای آید بدیشان دهند تا باز زقوم آخته کرد **فانهم** پس بدستی که باز گشت ایشان بعد
از آن زقوم و شرب جحیم **لا یخرجون** بسوی دوزخ است و اینها پیش کش و حاضریت **انهم** بدستی

که ایشان **الغوا اباة هم** یافتند بدین خود را **صالیین** مگر اهان **فهم علی آثارهم** پس ایشان بر پیه های ایشان
یفرعون می شتابند یعنی تقلید ایشان می کنند **فانهم** و بدستی که گمراه شدند **فانهم** بدستی از قوم
الاولین بیشتر پیشینان چون قوم نوح و عاد و ثمود و **انهم** و تحقیق ما فرستاد **فهم**
در میان ایشان **منذریین** بیهوشندگان یعنی بیهوشان که ایشان را از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول
نکردند **فانظر کیف کان** پس در نگر که چگونه بود **عاقبة المتذریین** آخر کار بیهوش کرده شدگان یعنی عذاب
و عقوبت بدیشان فرود آید **العیباد الله** مگر بندگان خدای **المخلصین** بآل کرده شدگان که با نازل منتقم
گشتند **فانهم** و تحقیق بخوانند ما نوح و هلاک قوم در خواست و ما الجابت کرد **فانهم** و تحقیق بخوانند
پس نیک اجابت کنند که اگر غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان **فانهم** و اجابت دادیم او را و گمان
او را **انهم** از اندوه بزرگ که عزت است یا از ارقوم **و جعلنا ذریته** و ساختیم فرزندان مسکانه
او را **الناقیین** ایشان را باقیان از جهت نسل نایبات چه در خبر است که از اهل سفینه جز سام و نوح
و یافث و زنان ایشان کسی نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام بدعرب و قار و س و روم است و یافث بدرد
ترک و خز و سقلا و جام بدرد هند و حبش و زنک و بری **و قننا** و باقی که اشتهر **علیه** بر نوح و نسل او
فی الاخرین در میان بسینان یعنی است محصلی الله علیه و آله را از آنکه اشتهر که انسان میگویند **سلام علی نوح**
سلام بر نوح **فی العالمین** در میان عالمیان قوی آنست که این آیه را تلاوت می است و خدای سلام میگوید بر نوح
علیه السلام و میگوید که **انا کذلک** ما همچنین که نوح را خبر دادیم **نوحی المحسنین** بادا ش میگوید نیکو کاران را
انهم بدستی که نوح **نعمادنا المؤمنین** آن بندگان که دین ماست **نعم** **انهم** بدستی که نوح **نعم** از دعای نوح خرقه
کرد ایندیو دیگر از اینی کافران قوم او را **انهم** و بدستی که از بدین نوح **نعم** بدستی که نوح **نعم** بدستی که نوح
دعا و صلوات است و در طریق تو جیدی و او بوده و در باب از قرار حمد الله نعل میکند که ضعیف ماید بخیر و راست
است علی الله علیه و آله کتایت خیر مذکور و ابراهیم صلوات الله علی بنیا و علیه و آله که بصورت سابق بوده اما بجای تالیف
اوست زیرا که همچون بیرون فضل او معترف بوده و دین او را ستوده و بر روی دعا گفته که ربنا و ابعث فیهم رسولا
الآیه **فقط** پیش از تو آمدند پس اینها و تو را آخر آمدی **راشواوی** قوی خوان خلیل است نکلان خواند تو
بر خون اصطفای نکل اینها قوی **اذ جاء ربک** یاد کن آنرا که ابراهیم آمد بر روی کار خود را **یقلب سلیم** بدستی که
از ملائق با خالی از محبت دنی با فایده از محبت یعنی روی نهاد بدینگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حفظ
نفس و از طبع و ایراد خد **اذ قال لا یبیم و قوم** و یاد کن چون گفت ابراهیم مرد خود از تو که و خود را
ما اذ تعبدون این چه عبادت است که می برستید **انهم** آیا از روی دروغ **الهة** خدایان را **والله** جز خدا
تربدون بخواهید **فما ظنکم** بر چیست که شما **العالملین** پیرو کار عالمیان که شمار عذاب نکردند
برستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می برستید قوم سخن ابراهیم را علیه الصلوة والسلام
این جواب دادند که فردا عید ماست و بصر این روز خواهیم شد امروز طعامهای بریز و بر حوالی بتان سیکل از بر تا
چون از صبح از کردیم به بخانه درآمد بر رسم بترک آن طعامها را قسمت کنیم تو با و جمع ما را تا شاک و از آنجا

باشند این دو بند **مثلاً** از روی ماندگی و بیشک نباشد چه یکی بتنازع خواجگان در ماندن باشد و هم از روی
و دیگری از تجاذب شرکالم بود و خداوند از و خشنود اول مثل شرکت که دل خود را بعبادت هر یک از معبود
خود متفرق ساخت و روح الضمیر و برایش از طاعت و ثانی مثل وحدت که غیر مستود و دست ندارد غیر خدا را
و غیر او امید ندارد یک یار و یار کند که چون یک دل داری **الحمد لله** هم ستایشها هم خدا را که در خداوندی مثل
ندارد بل **الکفر هم** بلکه بیشتر مردمان **لا یعلمون** نمیدانند مالکیه او را علی الاطلاق آورده اند که کفار و کفیفند
نترسند بر ویب الهیون چشم میدارند که محرم نیست و از و باز هم حق سبحانه فرمود که **انک** بدستی که توانی محمد
مست مرد خواهی شد **انهم یستون** و بدستی که مشرکان مرد کنند یعنی زود بپایند پس انتظار ایشان مرد دیگر
بآنکه از مرد خود این نیستند از غایت جهالت است **انکم** بدستی که شما ای مؤمنان یا کافران **یوم القيمة** روز
رسخیزید **عند ربکم** نزدیک آن یار خود **تخصمون** خصومت کنید و امر دین و حجت شما را باشد بر
و گفته اند مراد اختصاص عام است که بعضی مردمان یا بعضی محاصره کنند در قضای دنیوی و هر کس بخود
الجزایع و التفرع من اجزاء الثلاثین **فی ظلم** ترک است ستمکاری **فی کذب** از کسی که
دروغ گوید **علی الله** بر خدای او و این در و فرزند و شرک نسبت دهد **کذب بالصدق** و دروغ شمرد سخن راست
که فرات از حقا **ه** چون بیاید بوی و گفته اند مراد از صدق است یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم چون بوی کند
کند **اللی** آیت یعنی هست **فی حقیقت** در و در **شوی للکافرین** منزل و مقام مرا که ویدکان را و **الذی**
جاء و آنکه آمد **بالصدق** یعنی راست و **صدق** به و آنکه راست شمرد آنرا **اولیک** انکر و **هم الملقون** ایشان
بر همین کار انداختند چون بل است که فرات بیاورد و صدق محمد را صلی الله علیه و سلم که صدق بود و قبول تلقی فرمود و
گفت اند جای پهرت و صدق او بر کسی است و در بیان از عباد رضی الله عنه نقل میکند که صدق علیه است و
اصغه و گفته اند هم مؤمنان صدقند **هم** مردمان راست **ما یثاؤون** آنچه خواهند و ناکند از نعمت و کرامت **عند**
ربهم نزد یک برود کار ایشان **ذلک** است **جزایه المحسنین** با داری تو که کاران یعنی اهل صدق و حق تعالی
ایشان را با داری میدهد **لیکفر الله** تا محو کند و بیوسد خدای **عنهم** از ایشان **انما الذی عملوا** بدین آنچه کرده
باشند و کس برای ساله است یعنی هرگاه که آن را می پوشد بپوشد او **فی حقیقتهم** و با داری دهد ایشان **الجزایر**
مرد ایشان **یا حسن الذی** بنیکوترین آنچه **کانوا یعملون** بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن
اعمال ایشان از جزایه دهند و زبانی مملوهای ایشان را بپایند و ستودند و عطا فرمایند **اللی** **یکافی** آیت خدای
کفایت کنند **عند الله** نزد خود یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم که کفایت خواهد کرد شردنشان را از روی و نصرت
خواهد داد و بپایند شرکان و طلب خواهد ساختند و این را در میان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
حاجب الله باطله کافران کرد ایشان گفتند چنین مگوی با داری که خدا باین مانت و هیچ رساند و حال تو نبای ایضا معنی
فرمود که **و یحیی قلوبکم** و بستر مانند شرکان **یا الذین** یا آنکه ای سرزین **و یحیی قلوبکم** و بستر مانند شرکان
که راه از خدای اخفیف کند کسی را آنکه جادیت را بایستغ و لا یغنی **ما له** پس نیست آن که راه را **من هاهنا** هیچ راهی
که باره آورد **من هاهنا** و هر که راه نماید خدای ناچار از وی **سما له** پس نیست آن که بافتد **من هاهنا** هیچ راهی

که از راه بیفتد **اللی** **یکافی** آیت خدای نیست یعنی هست خدای غلبه کنند بر دشمنان **فی استقام** خداوند کند
ستادن از کافران **و لیکن ساء لکم** و اگر تو بر روی از مشرکان **که من خلق السوء** کبیای فرید اسماعیل
و زمین را **اللی** **یکافی** آیت خدای هر آینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لایح هست بر تو و اینا لقیه **قل** **یا ایا**
جودی **ما تدرعون** آن را که میخواهند **من دور الله** بخندای یعنی بتانرا که می پرستید **ان الله** **یکافی** آیت خدای
خدای **من یحیی** معنی و معنی **هل هن** آیا هستند آن بتان **کاشفات** **ضی** دفع کنند مراد معنی را که خدای **من** **یا**
اولاد الذی **یکافی** آیت خدای را ده کند را **من** **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
نعمت را ازین مقدار **رحم الله** گوید که بیضمیر صلی الله علیه و سلم از ایشان این سوال کرد و ساکت شد و حق تعالی فرمود که **قل** **یکافی**
الله **یکافی** آیت خدای در رساندن خیر و یارداشتن شر **علیه** بروی زعفران و **یکافی** آیت خدای **یکافی** آیت خدای
سیکت تو کل کنندگان و کار خود با وی میکنند ازین ع تو با خدای خود انداز کار و دل خوشتر از **قل** **یا قوم** **اعملوا** **یکافی**
قوم من عمل کنید **علی** **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
نور **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
رسو اگر اند **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
بود و حق سبحانه رسو اگر دشمنان آنحضرت در روز بدر که جمعی از ایشان در روز بدر کشتند و کشتی و کشتی
بقید مذلت و سلسله نکت گرفتار شدند **ع** این سرباد داده و آن دستهای بند **ایا** **انزلنا** **یکافی** آیت خدای **یکافی** آیت خدای
علیک **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
عاش و معاد ایشانست **فی** **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
فایده آن **و من** **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
بر نفس خود چه و بال آن بروست **و ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
اقتدای اوکل ایشان نیستی در اختیار هدی برضلات بلکه بر توفیق جز بلاغ و پس **الله** **یکافی** آیت خدای **یکافی** آیت خدای
سیکند نفسهارا **چین** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
در خواب او امام محمد الشیخ رحمه الله در محال فرموده که در هر آدی واد و نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما
نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مردک و بزوال او نفس تمیز تیر و ایل میگرد و نفس تمیز مفارقت میخاید
بوقت خواب و بزوال او نفس حیات ذوالی نماید و در لحاف از این جبر و روح الله نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند
بیان ارواح احوال و احوال تا با یکدیگر ایشان میدهند **فی** **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
که قبل ازین **نفس علیها الموت** قضا کرده است بروی **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
است بپایند ایشان **لی** **یکافی** آیت خدای **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
نفوس راست که در خواب فرض کرده باشد **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون** **ما تدرعون**
لا یأت هر آینه علامتهات بر کمال قدرت و نشانهات برای شروعت **لقوم** **یکافی** آیت خدای **یکافی** آیت خدای
کنند و امر امام که مشابه نموست و احیاء که مثل بقیض است و در توفیر مذکور است که ای فرزند آدم جان خود را خواب

بهوتان یا انتظار می برند که با ایشان بکنند **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ** و روشن کرد در صحنه عشر بنور زنها بنور و در کار آن
یعنی نوری که خدای در آن بیا فرزند و گفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق و خلائق بدان ظاهر گردد و ملک ظلم
مندفع شود **وَوُضِعَ الْكِتَابُ** و نهاده شود نوشته های صحیفه اعمال در راست و جیب اعمال **وَيُحْيَى بِالْقَبْرَيْنِ** و آوند
بغیر از برای دعوی ابلاغ بر است **وَالشُّرَكَاءُ** و کواهان برای محبت دعوی ایشان مراد است محمد صلی الله علیه و آله
و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند رفیق پیغمبران محبت شرف ایشان **وَنُفِیَ بَيْنَهُمْ** و حکم کرده شود
میان زندگان **بِالْحَقِّ** بر راستی و عدل **وَهُمْ لَا يظْلُمُونَ** و ایشان ستم دیده نشوند بقصدان ثواب و از روی عقاب شود
و تمام داده شود **كُلِّ نَفْسٍ** هر نفسی را **بِمَا عَمِلَتْ** بر آنچه کسب کرده است **وَهُوَ** و خدای اعلم **دَانًا** دانسته است **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**
با آنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد **وَسَيُقَالُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** و دانند شوند آنانکه نکر وید اندر آنکه
إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ **زُمرًا** گروه گروه بعضی در بعضی **وَيُحْيَى** و زنده میگردانند **أَجَادًا** و چون بیایند بدوزخ **نَفَثًا** و کشا
شود **أَنْبُوتًا** درهای هفت گانه آن برای در آمدن ایشان **وَقَالَ لَهُمْ** و گویند ایشان **خَرْتُمْ** خازنان دوزخ
از روی سر زنی **أَمْ يَأْتِيَانِي** آیا می آیند شما **رُسُلٌ مِنْكُمْ** رسولان از جنس شما که بحق بجا نه **يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ** بخوانند
بر شما **آيَاتِ رَبِّكُمْ** آیات پروردگار شما را که فرو فرستاده بود **وَيُنذِرُونَكُمْ** و بیم میکنند شمار **بِالْقَاءِ** و بگویند **هَذَا**
از دیدن این دوزخ شما **قَالُوا** گویند کافران **يَكُنْ** آری یا آمدند و ما را بیم کردند **وَلَكِنْ نَحْنُ** و لیکن واجب شد **عَلَيْكُمْ**
الْعَذَابُ عذابی که خدای یعنی حکم او عذاب علی **الْكَافِرِينَ** بر ناکر ویدگان **قِيلَ** گفتند **أَدْخَلُوا** گفتند **شُدُّوا** که در آید
أَنْوَابَ جَهَنَّمَ درهای دوزخ **خَالِدِينَ فِيهَا** جاویدگان در آن **وَلَكِنْ نَفْسٌ شَقِيَّةٌ** پس بدار کما حیت
متکبر اندازد دوزخ **وَسَيُقَالُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا** و برانند آنانکه بتی رسیدند **رَبِّكُمْ** از عذاب پروردگار خود را از عذاب
و ملایمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن **إِلَى الْجَنَّةِ** بسوی بهشت **زُمرًا** گروه گروه بر تفاوت مراتب
ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مرکب ایشان را برانند به متقیان اسوار بهشت خواهند برد
حَتَّى إِذَا بَلَغُوا تا چون بیایند بهشت بسعادت تمام و دولت لاکلام فایز گردند **وَنُفِثَتْ أَنْبُوتُهُمْ** و کشاده شود
درهای آن بیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند **وَقَالَ لَهُمْ** و گویند ایشان **خَرْتُمْ** خازنان
بهشت **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** سلام بر شما یا ایمنی و سلامتی لازم حال شما **طِبُّكُمْ** باد بودید و در روز از معاصی بیا کین است
شمار اسقام و از نفعی علی کرامه و همه متقوس است که چون بهشتیان بد بهشت رسند آنجا درختی بیتد که از زیر
آن دو چشمه بر روی آید بر در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیز شود و از دیگری میاشامند باطن ایشان طهر
و منور گردد درین محل ملائکه گویند پاک شدید بظاهر و باطن **فَادْخُلُوا فِيهَا** پس در آید بهشت **خَالِدِينَ فِيهَا** جاوید
ماندگان در آن **وَقَالُوا** و گویند مؤمنان چون بهشت در آید **لَحْمٌ طَيِّبٌ** همه شها و ستایشها من خدایا **الَّذِي**
صَدَقْنَا آنکه راست کرد ما **أَوْفَوْا** و عن خود را ثواب **وَأَوْفَوْا الْأَرْضَ** و میراث داد ما را زمین بهشت تا از روی
نمکن **تَبَوُّوا** جای میگیرند **إِلَى الْجَنَّةِ** از بهشت **حَيْثُ نَشَاءُ** هر یکا می خواهیم **فِي عَمَةٍ** پس نیکوست **أَجْرُ الْعَامِلِينَ**
مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان **وَمَنْ يَكُنْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ** و پیغمبر فرشتگان را و فو که در مقعد و در عینه
باشی و هر طرف میگری پی ملائکه را **حَافِظِينَ** فرو گزینان **مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ** گرد اگر در پیش می طواف کنند کار بجواب

آن **يَسْمِعُونَ** تسبیح میگویند **يُحْمَدُونَ** تسبیح مقتدرن ستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله
بتسبیح نفی ناسر می کنند از ذات الهی و بجز ایشان صفات سزا می کنند و میرا **وَقَفِي** و حکم کرده شود **بَيْنَهُمْ** میان
خلق **بِالْحَقِّ** بر راستی یعنی هر کس را عقیق او فرود آرند **وَقِيلَ** و گفته شود یعنی ملائکه یا مؤمنان گویند **لَحْمٌ طَيِّبٌ**
لِلَّهِ و **رَبِّ الْعَالَمِينَ** ستایش من خدا را که آفریدگار عالمیاست بخانه در ابتدا خلق آسمان و زمین ستایش خود
فرمود که **لَهُمُ الْمُلْكُ** از خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش
کرد تا دانند که در رفاه و خانه مستحق جز و ثواب است بلیت در خود ستایش نبوده غیر تو کسی هر یکا که ستایش ترا بیلد
سُورَةُ الْحَجَرِ مَكِّيَّةٌ
سوره اولست از احکام و در تفسیر امام ابواللث رحه الله با سناد او مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
هر که خواهد تاجر کند در روزنها بهشت باید که خوابم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من داده اند طوطی و طواسین و حوامین از الواح موسی علیه السلام و در عالم از
این سعادت یعنی عذبتی که چون در آخر فرشته کویا که افتاده ام در بوستانهای که برین نرم واقع شده و شجیب
در آن منکر ام ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که کلماتی که در لباب و لباب القرآن الحوامین و بعضی از حوامین رضی الله عنهم و قائل
قدس الله و ارحمهم آل حم را عریس القرآن و دیباج القرآن میگویند **حَمْدُ** حرف و مقطعه بقول بعضی از علمای مفسرین اند
هر حرفی اشارت بکلمه است بخانه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از نام بر اینها اشارت بحکم حق است که خطارد
و منع بران کشید و نشود و سیم ایمانست بلکه او که زوال و فساد کرد در اوقات آن راه نیابد جواب قسم **أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**
الْكِتَابِ فر فرستادن قرآن **مِنْ رَبِّكَ** از خدا است **الْعَزِيزُ** خدای غالب که قادر است بر تنزیل آن **الْعَلِيمُ** و دانایان
فرستد بر هر کسی و در هر وقت **مَنْ أَرَادَ** آنرا نیکو کسی را که بصدف گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و
قَابِلُ التَّوْبِ و پذیرنده توبه از گوینده کلمه **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه
ذِي الْقَوْلِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او
إِلَهُ الْمُحْسِنِينَ کسی اوست بازگشت همه بندگان برای بجز او ایشان **سَاجِدُونَ** جلال نکنند و طعنه نزنند **عَنْ**
آيَاتِ اللَّهِ در آیات کتاب خدای بعد از آن که تنزیل آن محقق شد **إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** مگر آنانکه بگویند اند خویدا
فَلَا يَفْقَهُوْا پس باید که قریب نه و در آن **أَتَقْلَهُمْ** گردیدند کافران **فِي الْبِلَادِ** در شهرهای شام و بین برای تجارت
یعنی بدایا که ایشان را سعادتی و فرستی هست که عاقبت کار و خانه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید **كَلَّا**
قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو **قَوْمٌ نَوحٌ** قوم نوح **مُرُوا بِالْأَنْبِيَاءِ** و تکذیب کردند و هیچ چند کسبیه
بر روی رسول میکشیدند **مِنْ بَعْدِهِمْ** از پس قوم نوح مر پیغمبر از چون قوم مر پیغمبر از چون قوم عاد و ثمود **وَقَدْ**
كُلُّ لَمَرَةٍ و قصد کردند هر یک گروه از اینها **بِأَسْوَأَ** بد پیغمبر فرستاده بر ایشان **لِيَأْخُذَهُ** تا بکین نذر او را و هر
ایز که خواهند بوی و ساندند **وَجَادِلُوا** و خصومت کردند با پیغمبران خود **بِالْبَاطِلِ** بضا بیوده خود **لِيُخْضَرُوا**

تا زایل گردانند و عاجز کنند به **لَقَدْ بَاطَلَ خُودُ خُودِ حَقِّ دَکَ سَاجِدَتِ** آن واجب بود **فَاَعْلَنَ تَهُم** پس می گویند ایشان را
و هلاک کردیم بکافات آن **فَكَيْفَ كَان** پس چگونه بود **عِقَاب** عقوبت بن ایشان را **وَ كَذَلِكَ** و چنانچه و
شد بود عذاب بر مکه بآن ام ماضیه **حَقَّتْ** واجب شد است **كَلِمَةً رَبِّكَ** حکم پروردگار تو عذاب و عقاب
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنها که کافر شدند از قوم تو **وَأَنَّهُمْ** بسبب آنکه ایشان **أَخْطَابُ النَّارِ** ملازمان دوزخند
یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو عبادت حق روی بگردانند زیانی بک و یی نیست و بر
که برستند و شاکرینند او بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان **الَّذِينَ يَخْلُقُونَ أَلْفُ شَيْءٍ** آنانکه برستند
عرش را و جمله عرش اشرف ملائکه اند در کشف آورده که می بچانه جمیع فرشتگان را میسر می آید از روی ملک
و اگر ام بر جمله عرش سلام میکنند **وَمِنْ حَوْلِهِ** و آنانکه در آن عرش اند از کرمیان که طواف میکنند و ایشان هفتاد
هزار صفتند و عرش را در میان کف **تَسْبِيحٌ مِّمَّنْ يَكُونُ** تسبیح میگویند تسبیحی که **يُسَبِّحُونَ** ستایش می رود
ایشان یعنی خدا را و اگر در جمیع شایان صفات جلال و اکرام در عالم از شهر بر جوش می آید که جمله عرش
چهار میگویند سبحانك اللهم وبحمدك المجد لك المجد لك و چهار دیگر میگویند سبحانك اللهم وبحمدك المجد لك
بعد از آن و گویند که ایشان بنسبت کرم الهی با ذنوب بی آدم این کلمات میگویند **يُؤْمِنُونَ بِهِ** و میگویند
پروردگار خود و **يَسْتَغْفِرُونَ** و آمرزش بخوانند از خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** برای آنانکه گویید اند و میگویند **يَسْتَغْفِرُونَ**
ای آفریدگار ما و **يَسْتَغْفِرُونَ** فرار سید **كُلِّ شَيْءٍ** همه چیزها **وَحَمْدٌ وَجَلَّ** از روی بخشش و دانشی رحمت و علم
تو همه چیزها رسیده است **فَالْعَفْوَ** پس بپارم از **الَّذِينَ آمَنُوا** مرا آنرا که توبه کرده اند و توبه بازگشته و انبیا
و پیروی نموده اند **سَبِيلَكَ** راه ترا که دین اسلام است و **فَيَعْلَمُونَ** و نگاه دارند ایشان را **عَذَابُ الْحَرِيمِ** از عذاب آتش
رَبِّكَ ای پروردگار ما الطاف کن و از **خَلْقِهِمْ** و در آرایان و در دین با همه مؤمنان را **أَخْبَابُ عَدْنِ**
در بوسنای اقلیت **أَلَيْسَ** آن بوسنای که بحض فضل و **عَدْنُهُمْ** و مد داده ایشان را **فَتَنُ صَاحِبِ** و در آریا
ایشان در بهشت هر که شایسته بود **مِنْ أَلْفِهِمْ** از بندگان ایشان و از **أَلْفِهِمْ** و زمان ایشان و **ذُرِّيَّاتِهِمْ**
و فرزندان ایشان تا سرور ایشان بدیدار ایشان نام کرد **وَأَنَّكَ** انت **الْعَزِيزُ** پرستی که تو مالمی و از هیچ خدای
عاجز نشوی **لِلْحَكِيمِ** دانایی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود و **يَوْمَ السَّيِّئَاتِ** و بازدار از ایشان بدیها
یعنی عاصی را و در دینی **وَمِنْ قَوْلِ السَّيِّئَاتِ** و هر که بازدار از بدیها را **يَوْمَ السَّيِّئَاتِ** امروز در دین جهان **نَقَلَ خَيْرَتَهُ**
پس بدستی که بخشیدی پروردگار **وَذَلِكَ** و آن نگاه داشت **فِي هَذِهِ الْقُورِ الْعَظِيمَةِ** آن پروردگاری بزرگست
چه هر صاحب دولتی که امروز در بنیاد عصمت الهیست فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین باب گفته اند
قَطْمَر امروز کسی را که در آری بنیاد فردا بنام فرشتی پناه و آنرا که در دینی ناله بردگاه فردا کند که نیکو ناله آید
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدستی که آنانکه کافر شدند **يَنَادُونَ** نادرده شوند بران فرشتگان یعنی بوقی که کفار را
در آیند و با نفسها خود شنی آغاز کرده زبان مناب و ملامت بکشایند که در زمان اختیار ایمان نیامورده
ملاک ایشان را نکند و گویند **لَقَدْ كَفَرَ** هر آینه دشمنی خدای را بر کفر **أَبُو** بزرگتر است **مِنْ قَتْلِكَ**
از دشمنی شما **أَنفُسَكُمْ** مرخصای شما را و خدا شمن داشت **أَذْنُ عَوْنٍ** چون خوانند شدید **إِلَى الْإِيمَانِ** بوی

کروید که بخدا و رسول **فَتَكْفُرُونَ** پس شما کافر نشدید و نمی گردید **قَالُوا رَبَّنَا** گویند کافران ای پروردگار
ما **أَشْنَأْنَا** اشتنا **الْأَشْيَاءَ** اینانیدی ما را و **وَأَحْيَيْنَا** **الْأَشْيَاءَ** و زنده کردیدی و با امانه اولی با نقضا اجلست
در دینی و احیاء اول در دینی و امانه ثانیه هر دو قبر و احیاء ثانیه در دین و در میان آورد که ذریه آدم را که از طهر او
بیرون آورد و میثاق از ایشان فر گرفت و میباید امانه نخستین آنست و در دین که نطفه بودند زنده گردانیدی
در دینی پس اندود و آخرت زنده کرد اند و بر تقدیر کافران با امانه و احیاء آخر کنند و گویند **فَأَعْنِ** **فَأَعْنِ** **فَأَعْنِ** **فَأَعْنِ**
يَا نَبِيَّ یاکهان سا که انکار و تکذیب بود **فَهَلْ لَكَ** **خَرَجٌ** پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دین
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بدان سالوک کنیم از دوزخ برهم و بیست و هشت برسم مراد ایشان قبول یا ان
فرشتگان ایشان را نامید ساخته گویند **ذَلِكَ** آنچه شهادت آید از حکم ابد **يَا نَبِيَّ** بسبب آنست که در دینی **أَدْعِي**
اللَّهُ چون می خوانند خدا را **وَقَدْ** یکنوا و یکنه **كَفَرْتُمْ** کافر میشدید یکنوا و می گفتید لعل الله الهما
واحد **وَأَنْ تَقْرَأُوا** و چون شرک می آوردند بدین معنی شرک را بوی اضافه میکردند **تَوْحِيدًا** میگویند بدین
فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار کناری مراد است **الْعَلِيِّ** خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند **الْكِبَرِيِّ** بزرگوار تر از آنکه
غیر بیا او مساوی سازند **فَقُولِ** اوست آن خلافتی که بحال قدرت **يُرِيكُمْ** مینماید شما **آيَاتِهِ**
نشانه ها دلالت بر وحدت خود **وَيُرِيكُمْ** و فر میسرست **لَكُمْ** برای شما **مِنْ التَّمَارِ** **يَزَقَا** از آسمان اسباب
روز بر اجون باران یا ملائکه را بتدبیر آنچه سبب رزقت **وَمَا يَتَذَكَّرُ** و بند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد
بدین **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **يُنَبِّئُكُمْ** مگر کسی که باز کرد دین را یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد **فَادْعُوا اللَّهَ** پس
پرستید خدا را **وَأَحْيَيْنَا** در حالی که پاک سازندگان باشید **لَهُ** **الَّذِينَ** برای او طاعت خود را از شرک
دور **وَأَقْرَبُ** **الْكَاذِبِينَ** و اگر چه کار هندی کافران اخلاص شمارد و توحید زیرا که ایشان بنعت ایمان کافرند
و شایان نعمت شاکر پس میان شما منافرت و اقبال و افعال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار
و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است **وَفِضِّحْ** **الذُّرْجَاتِ** اوست بر دارند درجه های بندگان هم
در دینی و هم در عقوبت و در بنی تفاوت طبقات و در عقوبت بتباین مراتب و مقامات یا ارفع درجات انبیاست
درجه آدم را بصفت بر داشت و نوح را بر دعوت و ابراهیم را بحکمت و موسی را بقرت و عیسی را بر هلاوت و محمد
صلی الله علیه و سلم و علی جمیع انبیاء بشفاعت سلی رحمه الله فرموده که بر دارند درجه های بندگان
و بقا بحیثیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا الفناء تا شریعت فنا شود یعنی خلعت بقا نبوتی **قَطْمَر**
نبوتی در فنا که بقا نبوتی خلی که زاد راه بقا در دین خایان است و خال خویش فنا شود برین و اعطار که باقی و مشاغل و الا
ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطنت است **يُلْقِي الْقُرْآنَ** یی افکند
و می دین **أَمْرٍ** بر میان خود یا میسرستد چنانچه **يُلْقِي الْقُرْآنَ** تا بپرسد کند آنکه وحی آمد بدو و **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان
خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند به هر که خواهد **يُنَادُونَ** تا بپرسد کند آنکه وحی آمد بدو و **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان
روزی یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین
یا معبودان و عبادان یا ظالمان و مظلومان یا هر عالمی ملاقی شود و عمل خود را **يَوْمَ تَحْشُرُهُمْ** روزی که ایشان

یعنی عباد با و زورون آشکارا باشند از قبرها برآمدن **لَا يَخْفَى** پوشیده نشود **عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ** بر خدا از ایشان
و اعمال و افعال بندگان با وجود کثرت ایشان **شَيْءٌ** چیزی بلکه هر واحد و برونق عمل جز از او و منادی ندا کنند
لَيْسَ الْمَلِكُ الْيَقِينُ مگر است بادشاهی و کارگذاری ام و زبیر بندگان با اتفاق یکدیگر جواب دهند که **لِلَّهِ الْوَلَدُ**
میرزا بر آنکه یگانه است در حکم **الْعَهْدِ** شکستن سازغان و پدیدمان ملک چون کفار را علم ضروری حاصل شد
باشد بوجدانیت الهی درین جواب با یومنان واقف باشند **الْيَوْمَ نَجْزِي** امروز یادش داده شود **كُلَّ نَفْسٍ** هر کس را
بِمَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است **لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ** ستم نیست امروز و نه از ثواب کسی که کند و نه بر عقاب کسی افزاید
و نه کسی را بکاه کسی بکشد و نه یکی را با دایره دهد **إِنَّ اللَّهَ** بدوستی که خدای **يَسِيرُ الْحِسَابِ** رود شمارت
بوقت حساب او و اشانی از اشانی باز ندارد در وسط آورد که حضرت رسالت بنیاد علیه صلوات الله فرموده که خدای
تعالی کویدن بادشاه جز از او ندهد ام نشاید هیچ بهشتی که بیست در آید و نه هیچ دوزخی که در دوزخ شود و نه از
ایشان ظلم باشد از انحصار کسی بر این اینخواند که **الْيَوْمَ نَجْزِي كُلَّ نَفْسٍ** **نَقْصَمُ** درو عن اهل الظلم و العجب
و درین ظلم را و ابالی عجب است از ظلم بیهوش که در دوزخ را **لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ** کوشتی عجب است **وَأَنْتُمْ** و بیکری کافران را
و بیهوش **يَوْمَ الْإِزْفَةِ** از عذاب دوزخی نزدیک یعنی دوزخ است که هر اینه میاید و هر جایند باشد نزدیک است
بر رسیدن **إِذَا الْقُلُوبُ** بترسان ایشان از چون دلهای ایشان **لَدَى الْحَنَاجِرِ** نزدیک حلقه های ایشان بود یعنی
از فرج آن دوزخ دلهای از اسکن خود میل خروج نموده بملقه های آنها با نندنه باز توانند گشت تا صاحب ایشان
بیا ساید و نه بر آید تا خلاص یابد و صاحب چنین قلوب باشند **كَأَظْمِنَ غَمَّانَ** و از غم پر برآمدگان **تَاللَّظَالِمِينَ**
نیست بر ستمکاران یعنی کافران از دوزخ **يَوْمَ نَجْزِي** هیچ خوش بهمان و باری مشفق که عذاب از ایشان دفع کند
وَأَنْتُمْ و نه درخواست کنند که فرمان او بر ندهی شفیعی که شفاعت او بجز قبول رسد **يَعْلَمُ** میدانند
خَاتَمُ الْأَعْيَانِ خاتم جشمهای یعنی نظر یا آنچه حرام است یا غیر کردن بهایب مردم یا کذب در رویت و عزم در و
امام قشیری قدس سره فرموده که خاتم عجمان آنست که در اوقات مناجات خواب را بر این آن گذارند چنانچه در خواب
که دروغ گوید هر که دعوی محبت می کند و چون شب در آید چشم او بخواب رود و من نام می نامد و صالی او نم ما قال
نَقْصَمُ خواب را باین هاشمجه کاره چشم او چون شمع باشد آشکاره چشمهای عاشقان از خواب نیست بگفتن آنچه می آید
وَمَا تَخْفَى الْقُدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینه های صغیر و بزرگ را بر همه رای شناسد **وَاللَّهُ تَعْلَمُ**
و خدای حکم میکند **بِالْحَقِّ** بر راستی در جای حسن و سی **وَالَّذِينَ بَدَعُوا** و آنان را که می بر ستمند شرکان **يَوْمَ نَجْزِي**
بدون خدای **لَا يَنْصُرُونَ** حکم نمیکند ایشان **بَشَى** بجزی زیرا که اگر جادو ندانند ایشان از قدرت بران نیست و اگر جادو
مخلوق و ملوکند و ملوک را قوت حکم و فرمان نیست **إِنَّ اللَّهَ** بدوستی که خدای **هُوَ السَّمِيعُ** اوست شنوای گفتار
بندگان **الْبَصِيرُ** بینا بکار ایشان **أَوَلَمْ يَسِيرُوا** آیا سیر نمیکند و سیر نمینمایند شرکان که **فِي الْأَرْضِ** در زمین
یروز شام برای تجارت **فَيَسِيرُوا** و **كُلَّ** بر آنکه ندانند چگونه بود **عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا** سر انجام کار آنها که بودند
يَوْمَ قُلُوبِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود واد بآب نمونند که دیار ایشان مر میار فرشت است **كَانُوا**
بودند پیشین **أَشَدَّ نَجْمًا** سختی از میان **قُوَّةِ** از جهت بزرگوئی و قدرت و تمکن **وَأَمَّا** و بیشتر از جهت

نشانها ایشان **فِي الْأَرْضِ** در زمین دیار ایشان چون قلمهای بلند و شهرها بزرگ **فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ** پس گرفت ایشان
خدای و عقوبت کرد **بِذُنُوبِهِمْ** بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب **وَمَا كَانُوا** و نبودم ایشان را **بِإِنَّ اللَّهَ** از عذاب
خدای **يَوْمَ قُلُوبِهِمْ** هیچ نگاه دارند که دفع کند از ایشان **ذَلِكَ** این گرفتن یا **نَقْمًا** کانت **تَأْنِيهِمْ** بسبب آن بود
آمدند بدیشان **رُسُلَهُمْ** بفرستادن ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بچهارا روشن و بچهارا محرم **وَأَمَّا قُلُوبُهُمْ** پس کافرانند
بدان و انکار کردند از آن **فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ** پس گرفت خدای ایشان را و عاقبت کرد ایشان **أَنَّهُ قُوَّةٌ** بدوستی که خدای
تواناست و متمکن در هر چه خواهد **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت بر اهل شرک **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدوستی
که ما فرستادیم **نُوحِي** موسی و اعلیه السلام **بِآيَاتِنَا** بچهارا که تسع آیات بود **وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ** و بچهارا
و گفته اند از ادعاست و افراد او بد که جهت تعظیم و تقییم است یا آیات دعوت است بچهارا سلطان بین بچهارا و بچهارا
بدعوت و بچهارا فرستادیم او را **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون که اعظم عالمه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد و
هَامَانَ و هامان که وزیر او بود **وَقَارُونَ** و قارون که سحر و شیر او بود و ایشان را بچهارا دعوت نموده الله
بچهارا فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند **فَقَالُوا** پس گفتند **سَاحِرٌ** اوجا و دست که خارق عادت باینها از روی
سحر **كَذَّابٌ** دروغ گو است در آنکه می گوید که خدای هست و من رسول او **يَوْمَ قُلُوبُهُمْ** پس چون آمدند
پیغام راست و درست **بِرُسُلِنَا** از نزدیک ما **قَالُوا** گفتند **بِكُشْدَانَا** **الَّذِينَ آمَنُوا** بچهارا انانرا که بودند
نَحْنُ ما موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشند و بعد از ولادت او دست
باز داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت کرد باز امر او فرعون گفتند که بسرا بر این امر را بفر
آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند **وَأَسْتَحْيَا** **أَيُّهَا** و زند بکند از دیدن ایشان را تا نماند
زنان قط که دایه ایشان این کید کردند **وَمَا كُنَّا** و نیست سحرنا که ویدگان نسبت اینها و مومنان **الْأَخِي**
مُحَمَّدٌ مگر در بر او و پیروی کی یعنی از پیش زرد و وبال آن هم بدیشان باز کرد پس فرعون در باره موسی را خوا
خود مشورت کرد گفتند او را می باید کشت باز گفتند بباد که او سحر کرده باشد بر کشتن خود و از آن خجل بود
یا آنکه مردم کوید فرعون یا او معارضه متناقض کرد او را بقتل رسانید صلاح در آن است که ساحر از اطمینان بابا او
گفته فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدادست که بیضیرست از قتل او میترسد اما نزد قوم اظهار بجز کرد **وَقَالَ**
فِرْعَوْنُ **دُرُوفِي** و گفت فرعون بکند از دیدن او تا بچهارا **أَقْتُلْ** **مُوسَى** بکشد موسی را **وَأَلْبِسْ** **رَبِّي** و کو او بچهارا خدای خود را
تا قتل را از او باز دارد **إِنِّي أَخَافُ** بدوستی که من میترسم **أَنْ يَبْدِلَ** **دِينَكُمْ** از آنکه او بتغییر سازد کیش شما را و از عبادت
من باز دارد **وَأَنْ يَنْظُرَ** یا آنکه ظاهر کردد بسبب دعوت او **فِي الْأَرْضِ** **الْفَسَادَ** در زمین مصر بپای و دوزخ
حفظ بضم یا و کسر ها و نصب دال یعنی موسی ظاهر کرد اندر دین فساد را یعنی چون نابالغان وی بسیار
شوند یا تا حارب کنند **وَقَالَ** **مُوسَى** و گفت موسی هر قوم خود را چون این خبر بوی رسید **إِنِّي عَذْتُ** بدوستی که من
گویم **بِرَبِّي** **وَرَبِّكُمْ** بیروورد کار و پروردگار شما **كُلٌّ** **مُنْكَرٌ** از شر هر که دشمنی که بسبب تعظیم **لِرَبِّي** **نَكِرٌ**
يَوْمَ الْحِسَابِ **يَوْمَ** روز شمار فرعون را نام نبرد و بوسی ذکر کرده شامل او و ایمان درگاه او بود و چون خبر قتل
موسی علیه السلام فاش شد و حشاشان از او هلاک و دشمنان شادمان گشتند **وَقَالَ** **بُجُلٌ** **مُؤْمِنٌ** و گفت مردی که

اند

بن ال فرعون از خوشان فرعون یعنی خیریل یا شمعان که مدعی بود که بطریق حرم **یکم** ی پوشید از فرعون و ابله
او با آنکه گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان داشت وی پوشید چون خبر قصد فرعون یوشید گفت
اقتلون رجلا آبی کشید و در آن **يقول** برای آنکه ی کوی **بقي الله** آفرید کارن خداست **و قد جاءكم بالبينات**
و حال آنکه آورده است بشما حجت روشن و استدلال هویدا **من ربكم** از پروردگار شما **وانزلنا** و اگر او باشد
كاذبا دروغ گوی **فعلیه كذب** پس بربو باشد و بال آن و او را هلاک سازد **وانزلنا** و اگر راست گوی باشد
فبصركم برسد بشما **بفتن الذي بعدكم** بعضی از آنچه شما را وعید میداد یعنی میگوید عذاب دنی و آخرت بشما خواهد
رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنی باشد عاجل بشما رسد **ان الله لا يهدي** بدستی خدای
راه نیتاید یعنی توفیق راه یافتن نمی دهد **من هو خيركم** کسی را که از خود برگزیده است در ریختن خون خود که
بیکاه **كذب** دروغ گویند است در دعوی خدای **يا قوم** ای گروه من **انكم الملائكة** من شما راست باد شای
امروز **ظاهر** در حالی که غالباً بیدین اسباب و برتر از ایشان **في الاخر** در زمین مصر **من ينص** تا برکت
که یاری دهد و حمایت کند ما را **من باي الله** از عذاب خدای **ان جاء** تا اگر یاید باین قصد موی کشند و دست
از وی باز دارند **قال فرعون** گفت فرعون مان و من را که از قتل موی نمی گرد و جمع دیگر را که نزد وی بودند **ما**
اربعكم تنم شما را **الا ما اري** مگر آنچه بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در گشتن او و دیدن بودم صلاح در آن
وما اهداكم و نمی نمایم شما را **الا سبيل الرشاد** مگر راه راستی من **بل اني** سخن استماع نمودم دیگر باره و محبتش
در حرکت آمد و بر ایمان جوشیدن آغاز کرده بتخويف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید **قال الذي**
امن و گفت آنکسی که ایمان آورده بود **يا قوم** ای اخوان ای گروه من بدستی که من می بینم **عليكم** بر شما محبت
نکذیب موی و بعضی او مثل **يوم الاخر** مثل روز آن لشکر ها که نکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشان است آنکه
تفصیل میکند **بل يا قوم** مایند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند **و اعاد** و گروه ماد که یار
صرص متاصل **و نمود** و قوم نمود که بیک صحه مردند **والذين من بعدي** و مانند حال آنانکه از ایشان بودند
چون اهل مکه که شهر ایشان زیر و برکت و چون اهل ایکه که بعد از طه گرفتار شدند **وما الله بريدونيت**
خدای که خواهد **ظلمنا للعباد** ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بیکاه عذاب نکند پس شام ظلم نکند تا عذاب
نکردید **يا قوم** ای وای گروه بدستی که من **اخاف** می ترسم بر شما **يوم التنازع** در باب روزی که دیگر
خواندن یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را خوانند با استفاده و هیچکس بر یاد کسی نرسد یا اهل بهشت و دوزخ
یکدیگر را ندانند چنانچه در امر آن گذشت یا بعد از ذبح موت ندانند که یا اهل الجنة خود را موت و یا اهل النار
خود را موت یا در آن روز ندانند که فلان نیک بختی شد که هرگز بد بخت نگردد و فلان بد بختی شد که نا ابله
نیک بختی نیابد **يوم تؤولون** و روزی که برگردید شوی از موقف حساب و بر وید **نذير** بازگشتگان
از اینجا بسوی دوزخ **ما لكم** شما را **يا ايها الذين آمنوا** از عذاب خدای **من عاصي** هیچگاه دارند که نتواند در راه
گفتن **وقضى الله امره** و خدا فرمود و گذارد و در ضلالت **ما لكم** پس نیست **و من هادي** مگر راه نمایند که بزرگوار
رساند **و قد جاءكم** و بدستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب بیکه السلام **من قبل** پیش از موی **البيان**

چنانچه هویدا گفته اند فرعون موی همان فرعون زمان یوسف بود علیها السلام و یوسف اسب قیقو او را که بر دین
زند کرد ایند و فرعون ایمان آورد و چون یوسف علیه السلام در گذشت فرعون از دین برگشت و از زمان موی
علیه السلام مر یافت پس موی گفت یوسف علیه السلام پیش ازین آمد بشما بجهت روشن که احیا فرس بود و شما
طعن بر برات او و بعضی گفته اند فرعون موی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب بن ابرهیم
برسالت موی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و بجهت بدیشان نمود بدو نکر و بدین موی از آن
از آن خبر داد که یوسف بشما آمد **قال لهم** پس هوان بودید **في شك** در کار **يا جماعة** کثرت از آنچه آورده
بود بشما از امر دین **حتى اذا هلك** تا آنکه که او در گذشت **قلتم** گفتید **كن يبعث الله** بر نخواهد آنکس خدا
من قبل از پس او **رسولا** فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنودید یکی نیز نخواهد آمد از ترس
آنکه قول او را نیز رد نکیم **كذلك** همچنین **يضل الله** خدای که راه سازد در نوادی طغیان **من هو خير**
هر که از خود تجاوز نکند است در انکار **من تاتي** شک دارند در آنچه بجهت ثابت شود پس در صفت اهل
اسراف و ارتباب یگوید **الذين يجادلون** آنانکه جدال میکنند با انبیاء **في آيات الله** در ابطال آیتها خدا
و دفع آن **يعني سلطان** آنهم و بجهت و برهانی که بدیشان آمده باشد **كبر** بزرگست جدال ایشان **مفتحا** از
جهت بعضی **عند الله** نزد خدای **و عند الذين آمنوا** و نزدیک آنانکه گرویدند اند یعنی خدای سخت دشمن بدو
جدال ایشان را و موان نیز دشمن آنند **كذلك** همچنین **يطع الله** مهربانی خدای **كل قلب منكبي**
بر هر دلی شخصی تنگ که سر کشد از فرمان پر داری **جبار** خود کاه که خود را از دیگران برتر دارد و دانند پس
در اثنا مواظب خیریل فرعون اندیشه کرد که ناکاه سخن او در مستعان اثر نکند و زیر خود را طلبید و حق
داوم در مان را بجهت دیگر مشغول گردانید **وقال فرعون** و گفت فرعون **يا هامان ابن كهل** ای هامان بن کهل
من هو هذا بنای افراشته **قل** شاید **من ابغ** استیاء بر سر میدرها یا راهها **التي اتت** در راه
آسمانها یا راهها از آسمان یا ساحل **فاطرح** پس دین و رشوم یعنی تنگم **الي الله** بسوی خدای موی
کردم بر احوال او **واني لا ظننه** و بدستی که من **كان** ی بر موی **لا كاذبا** دروغ گوی در رسالت یاد را نیک
او را خدا ای هست که آفرید کار اسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند و موی علیه السلام بنا لید و می آمد که اند
شو و بین که من با او چکنم پس حق سبحانه بعد از بنا او را خراب گردانید چنانچه در سور قصص گذشت **و كذلك**
و همچنین **زين** از ایشان داده شد برای فرعون **سوء عمله** بدی کرد او و **صلد** و باز داشته شد
عن السيل از راه راست و طریق صواب **و ما كيد فرعون** و نبود مگر فرعون در ساختن صرح و تبلیغ
بر قوم او **الا في تباي** مگر در تباهی و نیستی **وقال الذي امن** و گفت آنکس که گروید بود یعنی خیریل **يا قوم**
انتم ای قوم ای روی کنید مرا **اهدكم** تا بنمایم شما را **السبيل الرشاد** راه راستی و هدایت **يا قوم** ای گروه
من انما هذه **الدنيا** جز نیست که این نزد کافی **دي متاع** بخورداری ایست که زود منقطع گردد یعنی
بساط عیش او را باندک فرسخی در خوردند و مانند معاشر قمار و قمار ابطال در کشند **ظنم** بلیغ دهر که برون از نیک
بهاش غم که رخ حران زنی دارد زمان ناز نگیرد و بدست واد باره چه رنگ و جو که نشانی زباغ نگذارد **والا الاخر**

و خوشبخت

در میان ایشان توری و راهی و **وَدَّعَى** وندهند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** وندهند و ندانند عقول سلیمه
فَأَصْبَحَ پس صبحی ای محمد بر از کفایت **وَقَدْ لَاقَى** حق بدستی که و بعد خدای بضره انبیا و هلاک اعدا را سفت
و درست و خلاف بدان راه نیابد و استنباط کمال محال موسی و فرعون **وَأَسْتَغْفِرُ** و طلب آمرزش برای **لَذَنِيكَ** برای تبار
آنچه واقع شده باشد از ترک او در وسط او رده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت رسالت علی اله علیه وسلم
تعبید نماید خدا را با استغفار جهت مزید رجوع و ناستی شود بعد از و مرامت را و حضرت رسالت بناه علیه
صلوات الله و روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرموده اند و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش
طلب کن گناهان آنرا که بحضرت تو امید دارند **ظَمِر** کریم گشای از تکوی حریفی ز برای ما بگوئی یعنی که
بعد از خواهی ماه از حالت هر گاهی ماه نزدیک خدا کنی شفاعت ما را بر هائی از شفاعت **وَسَبِّحْ** و تسبیح کن **مُحَمَّدَ**
زَيْلِكَ پیوسته بستانیش برورد کار خود **بِالْعَمَلِ وَالْإِيمَانِ** بشبانگاه و بامداری بکوی جهان الهی که
آورده اند که کفار در باب بحث و قرآن مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بحث محال است حق سبحانه آیت فرشتا
که **إِنَّا إِلَهِكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ** بدستی که آنرا که جدال کنند فی آیات **اللَّهُ** در جلال آیات خدای و در دفع آن گویند
يَعْنِي سُلْطَانِ أَيْمَهُمْ یعنی حجتی که آمد باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقلی **فِي صَلَواتِهِمْ**
نیست در سینه های ایشان **الْأَكْبَرُ** مگر سر کبی از حجتی یا ارادت سروری و حکومت یا عظمتی و جود که هرگز
ما هم نیستند ایشان **بِالْإِيمَانِ** رسد بدان **فَأَسْتَغْفِرُ** پس بانه گیر خدای از ایشان **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَلَدُ**
که او شنونده است احوال ایشان **الْبَصِيرُ** بیناست با افعال ایشان **الْخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** هر آینه آفرین آسمان
و زمین **أَكْبَرُ** بزرگتر است نزد شما **مِنْ خَلْقِ النَّاسِ** از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما
با وجود عظمت و وسعت و آن او را بی اصل و ماد هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیاً از اصلی و ماد **وَلَكِنْ**
أَكْثَرُ النَّاسِ و یکی بیشتر از مردمان **لَا يَعْقِلُونَ** نمیدانند که آفرین آسمانست فوق بعضی نفس را آنست
که جدال کنند یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب نیستی بلکه او ابو یوسف بن سح داور است
یعنی جدال که سلطنت او بر روی و فرار سد و جویهای آب با او روان باشند و باد شاهی با او آرد و او آید است
از آیتها سخن بچانه حق تعالی این آیه نازل گردانند که آنرا که منازعت میکند در باب دجال و او را آیه الهی میدانند
دلها و ایشان که بریت یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس توبه بکن از شرف دجال و دیگر
میکنند که چنانچه اولی علم است از چنان آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و
مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات و بیاید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقدر وجه بزرگ
فیل جشمست و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر علی اله علیه وسلم امارت ظهور وی بیان کرده
که مردم سه سال پیش از ظهور وی بخطر و غلامت بشوند سال اول آسمان از آبی باریدی ثقی باز کرد و زمین از آبی
روییی ثقی بکاه دارد و در سال دوم و ثلث باز کرد و در سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین بکاه رود
پس دجال بیرون آید و باری سر و قوی بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند از من عصه الهی و باری هشت
و دوزخی باشد و دیوان دارد که مثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید که اگر ما روید و ترانند کرد نام اقرار کنی

بر رویه من گوید ای خدای تعالی دیوان من شکل شود بصورت ابوبن او و میرا گوید که ای فرزند متابعت وی کن که
آفرید کارت القصد همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه را که ملائکه آنرا با سبائی کنند و چون کار بر موشان تنگ
آید حق سبحانه و تعالی عیسی را علی نبیا و علیه السلام از آسمان فرود فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند
بنامی ستاصل گردند و نه از نزول عیسی علیه السلام در سور و خرف مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز **وَمَا يَسْتَوِي**
الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ و مساوی نیست نابینا و بینا یعنی عاقل و جاهل و عالم **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و یکسا
نباشند آنانکه گروید اند و عملهای شایسته کرده **وَالْمَسِيحُ** و مبدکار یعنی کافر مراد آنست که جناحی الهی و بصیر
ساوی نیستند در دینی و بین و کافر مساوی نباشند در قیامت یکی ساکن در جات بوده و یکی مفیم در کت
قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ اندکی بندگی پذیرید و جزو ثابت شد که محسن و مسمی برابر نیستند در ثواب و عقاب
و دینی در تکلیف است نه در جزای او لا بد است از سرای دیگر که در آن بادا اش یا بند و آن دو قیامت خواهد بود **وَأَنَّ**
السَّاعَةَ بدستی که ساعت قیامت **لَا يَتَّبِعُ** هر آینه آید است **لَا رَيْبَ فِيهَا** شک نیست در آمدن آن چه علم
و سل یوقیح آن وعد داده اند **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** و یکی بیشتر آدمیان **لَا يُؤْمِنُونَ** نمیکروند قیامت
و تصدیق آن نمیکند از قصور نظر و الفت یا محسوسات **وَقَالَ رَبِّكُمْ** و گفت هرورد کار شما **أَدْعُوَنِي** بخوانید
مر **أَسْتَجِبُ لَكُمْ** اجابت کنم شمارا یعنی مرا بر رسید تا ثواب دهم اغلب علماء در پی آید دعا را بر عبادت فرد
آورده اند و میگویند که خدای میگوید **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدستی آنانکه سر کبی میانند **عَنْ عِبَادِي** از
از بر ستش من **سَيَخْلُقُ جَهَنَّمَ** زود آورد شوند بدوزخ و حصص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ دارند
دَاجِرِينَ بچارگان و خوار شدگان و گویند ما معنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بر دوزخ در میانند
نا شمارا برادر رسم و بقول جوی مراد از دما سواست یعنی بخوانید تا بدهم که خزان رحمت ما لا اله الا الله و کم
بخشایند آمل که کم کرد ای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش نهادم و کدام محتاج زبان سوال
کشاد که رفته حاجتش را بتوقع اجابت و شمع ساختم بلیت بر آستان ارادت که سر نهادی که لطف دوست بر تو
هر از در کشاد و گفته اند ما معنی شاست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا شانش کند تا بغیض کامل ثانی انص
شمارا قبول کنر ما مراد از دعا توبه است به تائب خدای را می خواند بوقت رجوع با او و اجابت بدی رفیق تو بر کنده تا
بیدیم بلیت که تو بر کبی بدیم از روی کم و آنکه ز سر جریات در کلام **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ** خدای بخوانست که **يَا**
لَكَمُ اللَّيْلِ برای شما شب تیره را و برنج بارد **لَسْتُ كَأُولَئِكَ** ناساکن شوید در وجهت ضعف حرکت و در
حواس و التماس و میافزید روز **سَبْعِينَ** روشن کنند و بجزایح حادثات تا به بینید چنانچه احوال و حرکات شاد و کتسا
معاش قوی شود **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای **لَهُ فَضْلٌ** هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیار است **عَلَى النَّاسِ**
بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار یا خلق و رزق یا بتییب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان **لَا يَشْكُرُونَ** سپاس داری نمیکند **وَلَكُمْ** الله آنکه این کارها
کنده است **رَبِّكُمْ** برورد کار شما **خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ** آفریننده هر چیزها **إِلَّا إِلَهُهُ** هیچ معبودی جز او نیست
مرا و **فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** پس بگویند و بجه بر گردانید میشود از عبادت او عبادت غیر او **وَكَذَلِكَ** بچنانکه

کردید شد نداین قوم **يَوْمَكَ الَّذِينَ** برگردانید میشوند آنانکه **كَانُوا** هستند که از روی مناد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
يَكْفُرُونَ ایها کفار ایها کفار میگردانید و از بر رفتن آن بازی ایستند **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ** اخذای که ساخت **لَكُمْ**
الْأَرْضَ برای شما زمین را **فَرَأَوْا** موضع آردم نابد و میروید و می نشینید **وَالسَّمَاءَ بَنَاءً** و گردانید آسمان را
بنایی برافراشته **وَصَوَّرَكُمْ** و بنکاشت شما را ای آدمیان **فَاحْسِنُوا صُورَكُمْ** پس نیکو ساخت صورت های شما را
بصورتی قلمهای شما را است کرد و رویهای شما را بایکدی و اعضای شما را متناسب آفرید **وَوَضَعَكُمْ** و روزی داد
شمارا **مِنَ الطَّيِّبَاتِ** از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ و مستیز کرد ایند و روزی شمارا از روزی حیوانات در بحر الحقا
فرمود که حسن صورت انسان در آنست که او مرات جهاناست هر حقایق ملوی و سفلی و مجموع در قیاق صوری
و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات آثار شناخت صفات از آینه حقیقه جامع اولایح **نَظَرُ**
ای صورت تو آینه سر وجود و روشن ز رخسار تو انوار وجود مجموع هر دو کوئی و کس جوئیست در ملک صورت تو
ذَلِكَ اللَّهُ آنکه چنین تصویر کرد خدا نیست **وَتَبَكَّرَ** آفرید کار شما **فَتَبَارَكَ اللَّهُ** برترست خدای و بزرگوارتر
رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردن عالمیان از جن و انس و جن آن **هُوَ الْحَيُّ** آوست زند یعنی متغیر عجایب ازلی
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او **فَادْعُوهُ** پس بپرسید او را **عَلَىٰ صِفَتِهِ** در حق
که مال سازند کار نایشید **لَهُ الدِّينُ** برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوید **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ**
الْعَالَمِينَ همه ستایشها و سباسبها را خدا را است که پرورد کار عالمیانست **قُلْ** بگوای محرمین مشرکان را که
آیا او احد از خودستند **يَسْتَوِي** بشوید **إِنِّي نَهَيْتُ** بدو سستی که نمی کرده شده ام **أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ** از آنکه برستم آثار را
فَلْيَعْبُدُوا بپرسید شما **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** آنهنگامی که بمن آمد است **وَاللَّهُ**
مِنْ دُونِ اللَّهِ از نزد پروردگار من **وَأَمْرُهُ** و ماور شده ام **أَنْ أَسْلِمَ** بانکه کردن فهم و انقیاد کنم **لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**
مرا **فَرَأَوْا** کارهای شما را **هُوَ الَّذِي** اوست آنکی که او **خَلَقَكُمْ** بیافرید بدو شما آدم را **مِنْ نَارٍ** از خاک **فَرَأَوْا**
پس شما را ای فرزندان وی **مِنْ نَظْفَةٍ** از آب منی **ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ** پس از علقه که منی بعد از حمل روز بدان شکوای
می آید **ثُمَّ مِنْ نَجَسٍ** پس بیرون می آید در هر یک شمارا از رحم مادر **طَفْلًا كَوْدًا** **ثُمَّ** پس باقی میگذارد شمارا **وَالْتَلَوُا**
تا برسید **إِلَىٰ شَدَّكُمْ** بغایت قوت خود که منتهای شباهت **ثُمَّ** پس ازین درجه بالا میبرد **لِتَكُونُوا نَاسًا تَكُونُوا**
پس از **وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوبُ** و از شما کسی باشد که پیرانید شود **مِنْ قَبْلِ** پیش از نبلوغ است و قبل از شیوختگی **وَالْتَلَوُا**
و بفهمید شمارا تا برسید **إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى** بدقی نام برده شده که وقت موت و **وَعَلَّامُ الْغُيُوبِ** و شاید
شما قتل کنید و آفرینش خود و انتقال از درجه بدو **هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** اوست آنکه زند کرد اند و میسازد
فَإِذَا أَقْبَضَ پس چون خواهد و حکم کند کارها **فَإِنَّمَا يَقُولُ** پس چینی نیست که گوید که **كُنْ** مراد را و اگر
بپاش **فَيَكُونُ** پس باشد بی مصلحتی چون کن و ادا احتیاج باقی و عدلی و فرضی و کلفی نیست **نَظَرُ**
فعل او را که عیب و عیب نیست و متوقف بهیچ علت نیست و نظم زلف کاف و طر نون هر زمان سکی آورد بیرون
الْمُتَرَاتِبُ ایها متکثری **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنانکه **يُجَادِلُونَ** جدال و نزاع میکنند **فِي آيَاتِ اللَّهِ** در آیههای خدا
یعنی قرآن را منکرند **أَفَنُصَرِّفُونَ** چگونه و چون برگردانید میشوند از قصد و بیدان **الَّذِينَ كَذَّبُوا**

مجادلان با آنانکه تکذیب کردند و نکریدند **بِالْكِتَابِ** بقرآن یا بکتاب آسمانی **وَمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلًا** و آنچه فرستاد
بآنچه بیخبران خود را از احکام و شرایع **فَتُوبُوا** پس توبه در انداخت عاقبت تکذیب و انکار
وَالَّذِينَ كَفَرُوا آنکه که غلهاه آتش باشد **فِي غَنَاقِهِمْ** در گردنهای ایشان **وَالسَّلَاسِلُ** و زنجیرهای ایشان
بود **يَتَجَبَّرُونَ** کشاده میشوند در روی بدان زنجیرها تا انکه کشند ایشان را **فِي الْحَمِيمِ** در آب جوشان که در دنیا
حرارت بود **ثُمَّ فِي النَّارِ** **يَسْجَرُونَ** پس از آن در آتش و آب معذب کردند **ثُمَّ فِي قَبْلِ** پس کویدر ایشان را
أَنَّمَا كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ گمانند آنانکه بودند شما که انبار گرفتید ایشان را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** از غیر و خدای **قَالُوا كُنَّا**
دورخیزان **كَانَ شِرْكًا** **وَلَوْ أَنَّ** اگر شدند از ما و بیایم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان را دارد
بلا بگزاشتند **بَلْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ آيَةً** نبود که خواند باشیم **مِنْ قَبْلِ** پیش ازین در دینی **شَيْئًا** چیزی را یعنی
روشن شد که چیز برایی برسید ایر بلکه ایشان را که عبارت میکرد **يُرْسِلُ** فرستاده اند و ما ایشان را چیزی ندانست
كَذَلِكَ همچنان که **مُجَادِلُونَ** از او و گذاشت **بِغَضَبٍ** **اللَّهُ الْكَافِرِينَ** فرستاد خدای کافران را **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
که از و متعجب شدند در آخرت پس ایشان را گویند **لَكُمُ** این خدایان شما امر روزی **يَا كُفِّرُوا** **ثُمَّ يَكُونُ** پس
آنست که بودند شما که شادی میکردید و جهان بودید **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی در دین **يَعْبُدُونَ** عجبی که
حق نبود یعنی شرک و طغیان **وَيَا كُفِّرُوا** **ثُمَّ يَكُونُ** و بجهت آنکه بودند شما که می نازید بدان خود و بیکدیگر می
أَدْخَلُوا در آید **أَوَّلَ** **جَهَنَّمَ** در دایره های هفت گانه دوزخ که برای شما جحش کرده شده است **وَمِنْكُمْ** و هر یک
بدانکه در آید **عَلَىٰ الدِّينِ** **فِيهَا** جاوید ماندگان در آن **فَيَسْأَلُهُمْ** **تَمُوتُوا** **وَالْمُتَكَبِّرِينَ** پس بدانکه می است کرد نکند از
دوزخ **فَاصْبِرْ** پس شکیبایی کن ای محمد برای اقام **إِنَّ قَوْلَ اللَّهِ** بدو سستی که وعده خدای بضریت اولیا و اهله
اعدا حق درست و راستست و بیشک واقع خواهد شد **فَأَمَّا نِزْقَاتُكَ** پس اگر بنمایر **مِنْ نِزْقِ** **الَّذِي يُعَذِّبُ**
برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسیر خود است **أَفَتُفِيكَ** یا اگر میسر اینتر باشد از ظهور آن
عذاب **قَالُوا نَزَقَهُ** پس بسوی ما باز گردانید خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت
یعنی بهیچ وجه او را فر نخواهند گذاشت حق سبحانه در بر دین بعضی از عذاب بحضرت سید ابرار صلی الله
و سلم نمود از قتل و محط و اسیر و جز آن و باقی عقوبات ایشان در عقی خواهد بود **يَلْمِزُ**
دو سنایت در دو عالم شاد و خرم میزند دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کفار که از روی
جدال افتخار آیات سنگش میکردند چنانچه یحیی عیون و اظهار بیسایان و نصاهد بر آسمان بحضور ایشان برو
که در سوره بقره این گذشت حق سبحانه این آیه فرستاد که **وَلَمَّا دَرَسْنَا** و تحقیق فرستاد **وَرُسُلًا**
فَتَكَلَّمُوا بیغیر از ایشان از تو **ثُمَّ نَزَّلْنَا** **مِنْ قَبْضَاتِكَ** آنکه که قصه های ایشان خواند ایم بر تو که
آن بیت و نیز پیغمبر **ثُمَّ نَزَّلْنَا** **مِنْ قَبْضَاتِكَ** آنکه که قصه های ایشان خواند ایم **عَلَيْكُمْ** **يَوْمَئِذٍ**
نام ایشان است **جَوْنُ** **الْبَيْعِ** و غیر آن و بعضی آنست که نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنید جمعی
بر آنست که مجموع هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که عدد
بست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در بیان بدیشان تعیین عدد و معرفت بدیشان و انساب و اسامی شرع نیست

مخوف میشوند **فِي آيَاتِنَا** در آیه های کتاب مایه ای در وطن بینایند یا تاویل باطل میکند و از طریق ثواب باز میگردد
لَا يَخْشَوْنَ غَلًّا بوشید نمی شوند بر مایه ای هم می آید انیم و جزای طعن و الحاد بدیشان پس ساینه **أَتَى نَارَ**
آیا کسی که انداخته شود در آتش یا اتفاق مفران ابو جهل است یعنی آنکه قابل سوختن باشد **خَيْرٌ** بهتر است **أَتَى نَارَ** یا کسی
که بیاید **أَمَّا** این از دوزخ **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز قیامت است که آنحضرت رسالت علی علیه السلام و گفته اند من رسول
عنه یا عمر یا عثمان یا عمار **أَعْمَلُوا** امر تهدید است کفار و امیکوید بکنید **بِأَشْيَافِهِمْ** هر چه می خواهند **أَنَّهُ** بدستی که
خدای **بِمَا تَعْمَلُونَ** بدانچه شما میکنید **بَصِيرٌ** بیناست و بران جز خواهد داد حیل و مکر ها که خدا میداند
نقد خشوع و سادگی و عامل نیست **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** تحقیق آنانکه کافر شدند **بِأَلْسِنَتِهِمْ** بکلام که به زبان یاد
کردست **لَمَّا جَاءَهُمْ أَنْفُسُكُمْ** که آمد بدیشان ایشان همانان و ستیزند که اند **وَأَنَّهُ** و بدستی که قرآن **لِكِتَابٍ**
عَزِيزٍ هر آینه کتاب است از چند و گوی از دوزخ و یا بسیار نفع یا عذیر الظفر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز
ذیر که کلام و بجز نیست که ملک عزیز رسول عزیز آورده برای امت عزیز با آنکه نام و دوست و نزديك دوست فائده و
نزد و دوستان عزیز باشد **يَلِيكُ** زمام و نامه قوی است عزیز و کرامت هر از میان گوی بدلی نامه و نامت **لَا يَأْتِيهِ**
الْبَاطِلُ نباید بران کتاب هیچ باطلی **يَنْزِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** و از پیش وی **وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی
بروی متطرقت شود یا زیاده و نقصان برود یا در اخبار او از آید و گذشته دروغی یافت نشود **يَنْزِلُ** از آید
شد **مِنْ خَلْفِهِ** از خداوند انا **حَسْبُكَ** سوره **مَا يَقَالُ لَكَ** نیکویند ترا می گویند کفار قوم تو **أَلَا مَا ظَلَمْتُمْ** مگر
آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند **لِلرُّسُلِ** مفرستادگان را **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو حضرت عزیز حبيب
خود راستی میدهد که از سخنان کفار اند و هناك میباش که پیش ازین هر خبری که بوده مکران قوم یا او همی گفته اند
که با تو میگویند **إِنَّ رَبَّكَ** بدستی که آفریدگار تو **لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ** هر چه خداوند آمرزش است و انبیا و صالحان ایشان
وَدُّوعَاقِبَاتِهِ و خداوند عقوبت در دناک من شرکان و مکران با آنکه آورده اند که کفار فرستادند که هر قرآن بلفظ محمد
فرستاد باجر بعضی از عربی نبود و بعضی عجمی نامزد و قوم از ان بهمی بر زبان آمد که **لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ** و اگر ما میفهمیدیم
این کتاب را **فَرَأَيْنَا** آنرا **عَجَبًا** قرآنی بعین لغت عرب **لَقَدْ لَوَّاهُ** آهسته می گفتند کافران هر چه **لَوْ لَا فَطَمَتْ** چرا باید
و همی نکرده اند **آيَاتُهُ** آیه های کتاب نرا بر زبان می گفتم **وَأَعْلَمُ** ای کلام عجمی و عربی و مخاطب عربی **فَلَوْ**
بگویند کتاب **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا که گویید اند **هُدًى** راهنمایند است بحی و **شَفَاءٌ** و شفا بخشند از آلام
شک و شبهه **وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** و آنانکه نمیکویند بدان **فِي آيَاتِنَا** و **فَرَدُّوا** در کوشهای ایشان کرانی است یعنی تصد
میکنند و بگویند هوش نمی شنوند **وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَزِيزٌ** و آن کتاب بدیشان بوشید که است ناجویم حال کال آن را **لَقَدْ**
أَوَّلَكَ آنکه و که از شنیدن قرآن و از دیدن آن کور و کردند **يَا دُونَ** ندانده میشوند **بِمَكَانٍ أُخْرٍ** از جای
دور یعنی شل ایشان چون کسیت که او را از سافت دور و دراز بخوانند و را بیند و ندانند او را شنود و
او را از ان جبهه رسد نادوی قابل میگوید که ای نااهلان ما بسوی نزدیک نزدیک و شامی دور دور
وَلَقَدْ آتَيْنَا و تحقیق ما را **دِيرَ مَوْحِي الْكِتَابِ** موی را نوی **فَاخْلُفْ** و **فِيهِ** پس اختلاف کردند در ان
دور آن یعنی بعضی باورد داشتند و جمعی نکرید کردند **وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ** و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است

مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه محشر یا تا خیر عذاب مکن **بِأَنَّهُ** یعنی
هر آینه حکم کرده شدی **بِأَنَّهُمْ** میان اهل تکذیب و مسلمان شدند **فَأَنفَعُ** و بدستی که یهود یا مشرکان عرب
لَقَدْ شَلَّتْ در کمانند **مِنْهُ** از توره یا قرآن **مُرْسِلٌ** کافی باضطراب آوردن **مِنْ عَمَلِهِمْ** هر که بکند **مَالِحًا** کاری
ستوده **فَلْيَنْفَسِدْ** پس از برای نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد **وَمِنْ آسَاءِهِمْ** و هر که بکند بدی **فَعَلَمْنَا** پس
بر نفس اوست یعنی ضرر آن بوی باز گردد **وَمِنْ آسَاءِهِمْ** و نیست آفریدگار نوسه کند **لِلْعَبِيدِ** مریدان
را که فراخور عمل مکافات نفرماید **الْجَزَاءُ الْخَامِسُ وَالْعَشْرُ** از اجزاء الثلاثین **وَاللَّهُ** بوی
خدا **يُرِيدُ** باز گردانیدن شود **عِلْمُ السَّاعَةِ** دانستن قیامت یعنی چون سوال کنند علم آنرا احوال حضرت وی باید کرد
که کسی جز و نداند **وَمِنْ آسَاءِهِمْ** و بدلی و نباید **مِنْ ثَمَرِهِمْ** میوه **لَمَّا جَاءَهُمْ** از غلظت خود **وَمِنْ آسَاءِهِمْ** و باز نکرد
مِنْ النَّارِ هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات **وَلَا تَضَعُ** و تهدید باز خود را **أَلَا يَعْلَمُ** مگر بدلی و بدلی و بدلی
قیامت او را نداند علم غار و نتایج نیز خاصه اوست **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ** و روزی که بخواند خدای شرکان و از روی
توبه گوید **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** کافی بجا اندازان من بر من **مَا قَالُوا** آنانکه گویند خداوند شنود و بر او گفتیم **مَا تَأْتِيهِ**
از ما **مِنْ شَيْءٍ** هیچ گاه می دهند بر شرک ایشان چه ما از ایشان تیرا کرده ابر **وَضَلَّ** و گم شود **عَنْهُمْ** از
شرکان **مَا كَانُوا يَدْعُونَ** آنچه بودند که می پرستیدند **مِنْ قَبْلُ** پیش از قیامت یعنی تا آنکه در دینی پرستیدند
در ان روز نه بیند یا از ایشان سدا نیاید **وَضَلُّوا** و یقین دانند که از عذاب و عقوبت **مَا لَهُمْ** نیست ایشانرا
مِنْ شَيْءٍ هیچ گاه **لَا يَسْمَعُ** انسان ملول نمیشوند کافران **فَرَأَيْنَا** از خواهش نیکو درین جهان **وَمِنْ**
نعت و صحت و امثال آن **وَأَنَّهُ** و آنکه برسد و بر بدی چون تکذبی و بیاری **فَيُؤَسِّسُ** پس نویدست از راحت **فَوَضَّ**
ایستادند از رحمت یا سرفروغ و صفت کافران و مکر اهانت **وَلَكِنْ أَذَقْنَاهُ** و اگر بخشایش آن کافران از رحمت **يَسْتَأْذِنُ**
بخشایشی از خود بیک ما چون تند رستی و توانگری **مِنْ جَدِّهِ** **أَمْ** **مَسْتَأْذِنٌ** پس بخشی که بدور رسید باشد **لِيَقُولَنَّ**
هر آینه گوید **هَذَا إِلَى** این خیر و عافیت برای نیست و من سختی آن را یاد ابر مرا خواهد بود و ذوال خواهد یافت و **وَمَا**
أَظُنُّ السَّاعَةَ و کلام غیر بر قیامت **أَقْرَبَ** بر خواسته یعنی حاضر شد مراد انکار حشر و بعث است **وَلَكِنْ رَجُلٌ**
و اگر باز کرد اندر **إِلَى رَبِّي** بسوی پروردگار من یعنی اگر بروی که مسلمانان تو هر کرده اند قیامت قاهر شود و مرا
بر آنکه اند **إِلَى** بدستی که مر است **عَنْهُ** نزد بیک خدای **لِلْحَسَنِ** آنچه نیکوتر باشد یعنی استخفاف من بر موت و کرامت
و ثابت است خواه در دنیا و خواه در عقبی و حق و باطل از حق و باطل محال امام فاضل از حسین بن محمد بن علی بن ابی
طالب یعنی امر عند نقل میکند که کافران او نماد عجیبی که در دنیا میگویند در قیامت نغم بهشت مرا خواهد بود و
در عقبی که گفت یا التو کنت ترابا و میگردم ازین دو مستحق وجود خواهد گرفت **فَلْيَنْتَهِزِ** **الَّذِينَ كَفَرُوا** پس بخشی که
آنانرا که گویند اند **بِمَا عَمِلُوا** آنچه کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار و تعذیب خواهد بود **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ** و هر آینه
بخشایش را ایشانرا **إِنَّ عَذَابَ عَلِيٍّ** از عذاب درشت و غلیظ و بزرگ بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند
از نعمت و کرامت **وَإِذَا النُّفُوسُ** و چون انفس کینه و در عافیت بخشایش **عَلَى الْإِنْسَانِ** بر کافران **أَخْرَجَ** پس بدی که در
از شکر و نای **بِحَاجَتِهِ** و دور شود از راه حق بخود را بر یکطرف کشد از سباسب داری **وَأَنَّهُ** و آنکه بدی که پیشی گرفته است

سورة الشورى
بسم الله الرحمن الرحيم

حسب حروف مقطعه اشارت بکوائین حوادث ووقایع است امام ثعلبی از ابن عباس رضی
الله عنهما نقل میکند که مرتضی علی کم الله وجهه فتمنا امیثناخت از جمیع حارقت ویم مهلاک وعبید
وسین مح وفاق قلف وحدیثی مرفوع است که بعد از نزول این حروف اثر آنروزه از جنین بین حضرت سید المرسلین
علیه افضل صلوات المصلین ظاهر بود چون سبب برسیدن فرمود که مرا خبر دادند بچنین ها که با من نازل خوا
شد پس در کشف و قلف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام و قولی آنست
که این حروف مبادی اسم حکیم و معجز و طاهر و سمیع و قدير است یا اشارت بصفت حلم و مجلد و سنا و مظهر و قدرت
و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمانیست بآن عطایا که حضرت حق سبحانه و حضرت رسالت بنیاد علیه صلوات
الله از نازل داشته حاوی مورو و دوست یعنی حوض کوثر که نشئه همان است و از آن سیراب کردند و میم طراک ملائک
او که از شرق تا مغرب بتصوف است او در آید و عین عز و وجود او که اعراضه را شیان از حق بجانم و فعالی او بوده و سبب
سنای مشهور او که مرثیه هیچکس بر دفتر رتبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادا شود
روز قیامت که شفاعت کبریت **بلیت** مقام تو محسوس و ناست محمد بدینسان معافی و نای که دارد **کذکر**
مثل آنچه درین سوره است از علی **يُوحَىٰ إِلَيْكَ** وحی میکند تو بپوسته **وَالَّذِينَ فِي الدِّينِ مِنْ قَبْلِكَ** وحی کرده
است بآنان که پیش از تو بوده اند از رسول الله **الْعَزِيزُ** خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او آید نتواند داشت
لِلْحَكِيمِ و آنا بحال کسی که سر او از نزول وحی است **لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ** حروف است آنچه در آسمانهاست از
عازن علویات و **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از کواکب سفلیات و **وَهُوَ الْعَلِيُّ** و اوست برتر که رفعت
شان او است **الْعَظِيمُ** بزرگترین که عظمت و سلطان مرور است **تَكَادُ السَّمَوَاتِ** نزدیک شده آسمانها که از
عظمت او **يَنْقُطُونَ** بشکافند **يَنْقُطُونَ** از بزرگی دیگر یعنی نخست آسمان بلند تر بشکافد پس از آن یک یک منطبق
گردند و در کشف آورده که این حال در ظهور یکبار و یا در حال المعظم و انست جه بالا ای همان اعلیٰ عرش و کبری و
ملاکه اند پس ابتدا انقطاع از اتحاد دلیلی بر آنار عظمت برورد کار و **وَالْمَلَائِكَةُ يَسْجُدُونَ** و فرشتگان یعنی
حاجه عرش یا همه ایشان تن زیر میکنند ذات حق را تنه بی مغفرت **يَسْجُدُونَ** بجهت برورد کار ایشان تنه سجده
و حمد و با هر میگویند یکی نفی از سزاست و یکی اثبات سزاست **وَيَسْتَغْفِرُونَ** و آمرزش میطلند از خدای **يُنَزِّلُ**
فِي الْأَرْضِ برای کسانی که در زمین اند از نوسان **أَمْ أَرَأَيْتَ** بدانند بدستی که خدای **هُوَ الْعَفْوَ** اوست
امر زدن می کند بندگان را **الْحَمِيدُ** همایان بر ایشان بقبول تو به و از میاس غفلت و رحمت اوست که ملاکه را
باستغفار که کاران فرموده **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه فرآگفتند **يُنَزِّلُ** بجهت خدای **أُولَئِكَ** دوستان یعنی
شرکا و ائمه که بدوستی ایشان برستش میکند **اللَّهُ حَقِيقٌ** خدای که مصاف **عَلَيْهِمْ** بر اقوال و اعمال و احوال
ایشان و مناسب آنها جن خواهد داد **وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ** و نیستی تو ای محمد بر ایشان **يُوكِّدُ** گواهی داده شده فاعمال

بلا و محنت **قَدْ وَدَّ عَلَیْهِ** پس خداوند عالم بزرگ و بسیار است تشبیه کرد دعا بزرگ را بخیری که نهاد او در محنت و کثرت آن **قُلْ بَلَوِیْ عِبَادَیْ** خبر دهید که فی نفسی **إِبْرَاهِیْمَ** کان اگر باشد فرقی **بَيْنَ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد یک خدا **قَدْ كَفَرْتُ بِهِ** پس کافر شد ایدین عامل بدان **سَنَ أَصْلَحُ** کیت که او **مِنْ مَعْنَى هُوَ** از آن کسی که **أَوْفَى شِقَاقِ عَصِيدٍ** در خلافت او دو روز خدای عینی که باشد از شاخ که راه ترک بپوشد در مقام ستیز و انکار و عناد و فساد و بدوضع موصول بجای صلح شرح حال و تعلیل از نزل این شایسته و در تفسیر امام ابوالملیک محمد الهی مذکور است که ابو جهل و حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم گفت که ای پیامبری ماه را بدویم کرد ابو جهل گفت ای قریش چه عمر کرد ما شمارا تا ماه جان نبود ما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیدن اند یا فی اگر اهل افاق شاهد کرده اند این آیه احدیت و اگر نه محمد صلی الله علیه و سلم بفرماید فرستادند و همه کس از روی آن خبر داد ابو جهل گفت خدا سر من را بدوی بهمه افاق و رسید حضرت عزیر آیه فرستاد که **سَنَ یَهْدِیْ** زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کفار قریش را **أَفَاقُنَا** ایشان را قدرت خود که یکی از آن خلق فرست **فِی الْأَفَاقِ** در کفارهای جهان **وَفِی أَنْفُسِهِمْ** و در نفسها ایشان یعنی که **حَقُّ یَسْمَعُ** **لَهُمْ** تاروشن شود پس از **إِنَّ اللَّهَ لَمَلِیْ** آنکه رسولان احوالست **أَوْ لَمْ یَكْفِیْ** آیا با بسند نیست برورد کار تو **أَنَّهُ** آنکه او **عَلَى كُلِّ شَیْءٍ** همه چیز **شَهِیدٌ** گواه است یعنی اگر کفار انکار بجزات تو کنند حضرت او را بکار گواه تو کفایت است بعضی برانند که دلائل افاق اخبار آنحضرت بود از حوادث آیه و وقایع کاینه چون فتح رؤ و بن و فارس و آیات انفسی که بیان اهل مکه واقع شد از قتل و قحط و خوف و مقهوریت در عالم آورده که افاق و وقایع امور ماضیه است که ایشان را خبر دادند و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب نقل کرده که افاق جمله دین اسلام است بوقت ظهور محمد صلی الله علیه و سلم انفسی آنچه بوقت بیغمی بود صلی الله علیه و سلم از فتح مکه و ورود و وفود اعراب و جمعی ضمیر را هدایت میاد میان دارند یعنی بنمایم ادیان را دلائل افاق که هم بنمایان و انفسی که هلاک ابراست یا در افاق اختلاف از من و امکنه و در نفس تفاوت کلی در احوال و امر جزایا افاق عجا مضموعانست از آسمان و زمین و سائر کار و اشجار و انهار و آثار و جزآن و انفسی بایع حکم و غرایب صنع که در نفس انما مودع است و در احقاق آورده که افاق عالم کبیر است و انفسی عالم صغیر و هر چه از دلائل قدرت در عالم کبیر هست نمودار آن در عالم صغیر هست **شَهِیدٌ** و تو عزما که جم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم است در فشاء انسان مندرج است مجمل پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر **فَطَمَرُوا** آنکه کرات ملک میکنند از عرض میباش در بی نیودرم عالم هر درخت و لیکن از جمیل بنداشته تو خویش را در عالم و تطبیق آیات افاق و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیه بگویند که قادر در تفسیر جوای سمیت گذارش خواهد یافت **أَلَا أَنشُرُهُمْ** بداند که کافران **فِی مَرِّیْدٍ** در شک اند **بِیْنِ لِقَاءِ رَبِّهِمْ** از لقان برورد کار بیعت و جزا **أَلَا أَنشُرُهُمْ** بداند که او **بِیْ كُلِّ شَیْءٍ** به همه چیزها **مُحِیطٌ** همزار سنده است بعلوم و قدرت و جل و تفصیل اشیا اند و هر چه خواهد که در ملک خود بکند تواند خاص من حضرت الهی است آنچه باید در انفس و افاق کند از حکم بادشاه راست

اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت و تبلیغ احکام شریف و کذلک و بخت آنکه وحی کرد بر پیر پیغمبری بر زبان تو
او **وَحْتًا إِلَيْكَ** وحی کرد بر تو **فَرَأَاهُ نَارًا** ناری را می بیند **لَيْسَ ذَلِكَ نَارًا** این ناری که می بیند ناری است که
سازد و شهرها را که می سازد **وَمِنْ حَوْطَاهُمَا** هر دو را که در آن است یعنی جحیم و جهنم و از میان این دو شهر است که تمام
زمین را از زمین بیکه بسط کرده اند پس اصل هر بلاد اوست و همه بر حوالی اویند و **وَنَزَّلْنَاهُمْ سِجْرًا** سیرگی هر دانا را
يَوْمَ الْجُمُعَةِ روز جمعه یعنی قیامت **لَا رَيْبَ فِيهِ** هیچ شک نیست در وقوع آن و آن را روز جمع گفت که اولین
و آخرین در آن روز جمع باشند با جمع کثرت و اوج را با اشباح یا اعمال را با اعمال یا هر کس را با مثل او و بعد از آنجا
دیگر یار ایشان است و فرستاده اند **فِي الْبَيْتِ** که روی را در بهشت برند که مؤمنان و مومنانند و **فِي رُبُوعٍ**
فِي الشَّعِيرِ که روی را در روزی که افکند که منافقان و مشرکانند **لَوْ شَاءَ اللَّهُ** و اگر خواستی خدای **يَجْعَلَهُمْ هَرَبًا**
کرد ایندی هم خلاق را **أَمَّةً وَاحِدَةً** یکباره هرات یا طریقت صلاحت و **لَكِنْ يَذَرُونَهُمْ** و لکن درمی آرد **مَنْ يَشَاءُ**
هر که می خواهد بر او غنی و غنی عبادت **فِي رَحْمَتِهِ** در رحمت خود و **وَالظَّالِمُونَ** و ستمکاران یعنی هر ستمکاران
بیابان غنایت و خلاق را از اهل کفر و نفاق **يَا لَيْسَ** نیست **مِنْ دِينِهِمْ** دین خود و **وَمَنْ يَشَاءُ** هر که می خواهد
نَصْرِي و نه یاری عذاب از ایشان باز دارد **أَمْ اتَّخَذُوا بَلَدًا مَكْرَهُ** گرفته اند که از این **دُونِهِ** یعنی خدای **أُولَئِكَ** و **دُونَهُ**
مانند اسام و لاف و سنی ایشان میزنند **قَالَ اللَّهُ** پس خدای **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** اوست و سنی که در دستان را دستگیر میکند
وَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْوَقْفِ و او زدن کردن در دکان اقدار است **بَيْنَ يَدَيْهِ** و **وَهُوَ** و خدای **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیزی
قَدِيرٌ تواناست و اسام ایشان را توانایی نیست **فَقُلْ** هر اوست قادر حکم کر فیکون غیر او عاجز و خوارند
عجز را سویی قدرش نیست و عقل از کارخانه که نیست **وَمَا اخْتَلَفْتُمْ** و آنچه اختلاف میکنند و مؤمنان **فِيهِ** در انجیر یا
کافران **بَيْنَ شَيْءٍ** از هر چیزی از او درین و دنیا **فَحُكْمُهُ** پس حکم آن مفسدات **إِلَى اللَّهِ** بخدای او حکم خواهد کرد و
قیامت **ذَلِكُمْ** آنکه حکم حق صفت اوست خداوند بخوانست **رَبِّي** پروردگار من و آفریدگار من **عَلَيْهِ**
برو نه پیغمبر او **تَوَكَّلْتُ** توکل کرده ام در همه کارها و همای خود را بکرم او تو معین نموده **وَالْيَهُودُ** و یهودی
او باز سیکر دم در هر احوالی که فی الحقیقه بنده را بر او رجوع و مال نیست **فَأَطِيعُوا أَمْرًا** و ازینند و بدینان
آسمانها و زمینها **جَعَلَ لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا** از جنس شما **أَزْوَاجًا** زنان و **مِنْ الْأَنْعَامِ** و مخلوق کرد
از چهار بابان **أَزْوَاجًا** صنفها که تا کون **بَيْنَ دَوَابٍّ** بسیار میکند اند شارا **فِيهِ** در مزاج و ناسل یاد بر
از خلقت **لَيْسَ** نیست **كَشَفَ لَكُمْ** یا ننداشت **شَيْءًا** چیزی لفظ مثل در کلام عرب زایدی باشد مثل قولی **فَالْأَعْلَى** فان اسوا بئلا
ما آستم بر ما مثل یعنی دانست چنانکه گویند **ثَلَاثَ** لا یفصل که از او درین آیه نشانید مثل یا بر حقیقت گذاشتن به مودا
باشد بنافض که اشیاء مثل و نفی است **بَلِيبٌ** ذات ترا صورت و پیوند نیست **فَوَيْلٌ** و کس نمی تواند نیست
شَيْءٌ جل المبین این ندی حقیقه **مِنْ لَّدُنَّا** المثل انصریب **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **وَهُوَ السَّمِيعُ** و او شنواست مجموع سموعا
الْبَصِيرُ بیناست به بصیرات **لَهُ** مرواست **مَقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** کلیدها از این آسمان و زمین همه
خزینة آسمان مطهرت و کجین زمین نبات **يَبْسُطُ الرِّزْقَ** کشاده میکند و زیر **الْمِيزَانَ** برای که میزنند
ارادت و **يَقْدِرُ** و ننگ بسیار از بر هر که می دهد و فوق شیت **إِنَّهُ** بدستی که او **يَكُلُّ شَيْءًا** بهر چیز از ذرات

استحقاق قبض و بسط **عَلَيْهِمْ** داناست **شَرَعَ** بیان کرد و هویدا ساخت و بر کن **لَهُمْ** برای شما **الَّذِينَ** از
طاعت و عبادت و اصل توحید **مَا وَحَّيَ** آنچه فرموده بود **يَوْمَ** بدین **فَوُحَا** فوحی بن ملک **رَأَى** و **الَّذِينَ** و **وَحْيًا**
و انجیری که وحی کرد بر **إِلَيْكَ** بتو یعنی اصل مشترکی از دین که میان تو و نوح بوده **وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ** آنچه امر کرده بود
بدان ابراهیم و موسی و عیسی ای پیغمبران از اصول دین **أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ** آنست که اقامت کنید و بیایید از دین
که اقامت با آنچه نصداق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای **وَلَا تَتَّبِعُوا فِتْنَةً** و متفرق نشوید در آن
یعنی اختلاف نکنید در آن اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات
و مصالح عباد **كَبُرَ** بزرگست و کفران و دشواری **عَلَى الْمُشْرِكِينَ** بر مشرکان **مَا تَلَّ عَوْهُمْ** آنچه تو بخوانی از این
إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک **اللَّهُ** بخدای میگذرد و جمع میکند **إِلَيْهِ** بسوی آنچه تو بخوانی یا بدین در
ولایت **مَنْ يَشَاءُ** هر که می خواهد یا سکنینند برای دوستی خود یا بجهت رسان آنرا که اراده کند **وَيَذَرُونَهُ** و راه نمایند و نفی
و ارشاد **إِلَيْهِ** بدین **مَنْ يَشَاءُ** هر که باز کرد و بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از هر امری کند و او را خواهد
خوبخانه راه راست بدو نماید **بَلِيبٌ** نخت و طایب از جمله بگذرد و بدو آورده **كَانَ** حضرت نذیر **أَيُّكُمْ** که او سر کشته راه
وَمَا تَقْرَأُ و بر آنکه نشد اندام گذشته چون عاد و ثمود و صاحب ایکه جدا نکشتند از دین **أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ**
الْعِلْمُ مگر از بس آنکه آمد دانش بر ایشان از اخبار پیغمبران یا از دین بر نکشتند و نه و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند
از آیات توفیریه و انجیل یا بعد از علم یا آنکه نفر و ضلال محضات **بَغْيًا** و این بر کشتن از روی ستمکاری و عیاری
بود که واقع است **يَنْتَهَرُ** بیان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که به پیغمبر علی هدیه و علم
داشتند **وَلَوْ لَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ** و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو در
مملکت داد از ایشان **إِلَى أَجْلِ سَبَقَتْ** تا زمانی نام برده که آخر میست و از قیامت **لَقَفْنِي بَيْنَهُمْ** هر اینه حکم
کرده شدی میان ایشان لعناب مصل و خلاص می **وَأَرْزُقُ** و بدستی تا آنکه **أَوْفُوا بِالْكَفَالَةِ** داده شد
کتاب یعنی قرآن **بِمَنْ بَقِيَ** از بس ایشان گذشته مراد کافران زمان آنحضرت اند علی هدیه و علم که از این راه
دادند و ایشان **لَيْسَ شَيْءٌ** هر اینه در شکند **مِنْهُ** از دین یا از قرآن یا از پیغمبر علی هدیه و علم **مِنْ رَبِّكَ**
شکی در قهت افکند **قَالَ لَكَ** پس برای این نفر و که از ایشان واقع شد **قَدْ دَخَلَ** پس بخوان خلق را با نفا
برملت اسلام **وَأَسْتَقِيمُ** و مستقیم باش بر دعوت **كَمَا أَمَرْتُ** چنانکه فرموده شد **بِأَن** در بنیان آورد
که ولید مغیب یا آنحضرت علی هدیه و علم گفت که از دین و دعوتی که داری رجوع کن تا من نصفی از آن خود بتو دم
از آنست نازل شد که بر دعوت مقیم و در دین مستقیم باش **وَلَا تَتَّبِعُوا فِتْنَةً** و پیروی مکن **أَهْوَاءَهُمْ** از رویهای باطل ایشان
وَقُلْ أَمْسَتْ و دیگر بگو که گویند **لَمْ يَأْتِ اللَّهُ** آنچه فرو فرستاده است **خَلْقَ** از کتاب برین و بر اینها
بیخ ازین یعنی هیچ کس منزله ایمان دارم و حق بجانب در هر کتابها بتو حیدلم کرده **وَأَمْرٌ** و فرموده شده **أَمْرٌ**
لَا تَعْمَلُ آنکه عدل کنی و سبوت نگاه دارم **بَيْنَ كُمْ** میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خواهر و در تبلیغ شرع
و حکومت میل کن **اللَّهُ** زینا و رنگ خدای خود را و شماست **لَنَا** اعمال **لَنَا** ما را است **بِرَأْيِ** که از راهی ما **وَالْكَ**
أَعْمَالُكُمْ و مر شما را است **بِأَعْمَالِكُمْ** اعمال شما **لَا حِجَّةَ** هیچ خصوصیتی نیست **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ** میان ما و شما یعنی حق ظاهر

شد و احتیاج را بحال نماید که کسی خلاف کند از روی عناد و ستکاری خواهد بود **اللهم** یجمع خدای جمع کند بینما
سیان مابقیامت **والله المصیر** و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم حجاج منسوخ است **والله یجمع الجحیم**
و آنرا که از کفار خصوص و جلال و عزت **فی الله** در دین خدای عزوجل **بن بعدما** استحب از پس آنکه اجابت
کرده اند **که** من قول خدای را یعنی در روز شاق اقرار آورده اند بر بوبیه یا مراد بهودند که سخن خدای را اجابت نمودند
در توبه و بخصطی صلی الله علیه و آله ایمان آوردند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای تعالی اجابت کرد دعای
رسول خود را یا ظاهر حجت دلائل کتبه بر صدق او **تجتهم** و **احضه** ایشان باطل است **عند ربکم**
نزدیک بروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ابراهیم خضمان عناد محض است **و علیهم غضب و بریاء**
خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین **و لهم** و بر ایشان راست بر کفر ایشان **عذاب شدید** عذابی سخت که
آن آتش دوزخ باشد **الله** خدای بقی **الذین انزل الیک الکتاب** آنکس است که او فرو فرستاده است کتاب
از آسمان **یا الحق** براسق و در سق **والیرکان** و منزل کرد ایند ترار و را که موز و فوات بآن بسجده تاد واره
خرند و فرو شدند ستم نرود محققان برانند که مراد از میزان عدلست در عملات و از عدل و راستی میزان
کنایه کرد که آن عدل است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در معین الحاقی آورده که مراد از میزان
محبت صلی الله علیه و آله که قانون عدل بدو تمهیدی باید و انزال او اسال اوست **و تا یدریک** وجه جبر و انا
کرد ترا وجه دلی **لعل الساعة** شاید وقت قیام قیامت **قرب** نزدیک بود امام زاهد در حدیث فرمود
که لعل برای تحقیق است یعنی الله ساعتی که در آن قیامت ظاهر شود نزدیک است **تستجیل** شتاب میکند
باعت یعنی بامدن آن **الذین لا یؤمنون بها** انا که نمیکردند بدان یعنی استیصال از روی استیصال و تکلیف
یا می خواهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که چون کند ناآن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بوجه باشد **والله**
آمنوا و انا که گوید اند بخدا و رسول او **شفیعون** شفاعت نمایند از قیامت چه نمی دانند که خدای با ایشان چه
کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود **و یعلمون** میدانند **انما الحق** آنکه آمدن ساعت راست است **الا**
ان الذین بدانند تحقیق انا که **نما دون** خصوص و جلال میکند **فی الساعة** در آمدن قیامت **لنضلوا**
بعید هر آینه در کراهی دورند از ضلال **الله لطیف** خدای داناست یا اینکه کار **بعید** بهر بندگان خود
در حصول همه آورده که لطیف چهار معنی دارد اول هر آن امام فقیه و قدس سر فرموده که از لطیف اوست که بیشتر
از کفایت دهد و یکی از قوه کار فرماید دوم نوازند و کدام نوازند که برابر آنکه بندگان را بخود اضافه فرمودیم
باریک دان و دور بین خفیات امور اند و اسرار صد و بر و پوشید کار کسی بر قضا و قدر او راه نبرد و در کار
او چه و چون و مثل ندارد **فقط** هر کسی چون و چرا نمی تواند زد که نقش بند حوادث و دلای چون و چراست
چرا که هر که است بسته و در شرف چون سلاف که چون نیز با عیال فاضلست در مخرج آورده که لطیف است که عمل او
امور را بعد از اند و چون ایستاده و در کمال در شرف فرموده که لطیف است که علم شامل اش محیط طوفان
معالج بود و حکمت با هم اش شش بر عیال فاضل باشد در کشف اسرار و حق لطیف بر وجه آورده که نفی بقدر خود
داد و شک بقدر بند خواست در بین آنکه نکات بسیار و فوائد بیشمارست و حواله اطالع بر بعضی از آن بطلان امور انفس

می رود **یورق** روزی میدهد بلطف خود **من یشاء** هر که خواهد که روزی دهد **هو القوی** و اوست توانا در
لطف و رحمة **الغیر** غالب در حکم و ارادت **من کان یرید** هر که باشد که خواهد بخود **عزت الاخر** کشت
خیر آن سالی یا ماداش از آن **له** بیغیر امور و در **فی حق** در رزق و خیر یا در ثواب آخر از ثواب آنچهانی بزرگ
حسرت خیر داد جهت تمیل یعنی بجا نهد کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنان مله یون و روز بروز نزد
خدای تعالی افزون میگردد تا سدی یک ذره بر او برکوه احد میشود **و من کان یرید** هر که باشد که خواهد بزرگوار
عزت الدنیا نیکو دینی وسیع کند در حصول آن متاع آن **نوبه منبها** بهیم او را از دنیا آنچه بقیعت از وی نصیب او
شد باشد **و ما له** و نیست مرود **فی الاخر** در آن سالی **من نصیب** هیچ بهره مراد کافر است که هب دنیا خواهند
بس یا منافقان که در دعوایا و مؤمنان اتفاق میشوند و در غرض ایشان غنیمت بودی و بسو درین آیه فرمود که هر که دنیا
خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بر وی دهیم و از نعمت اخیرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد
و در عقبی زیاده از زیاده فیض یابد **یلمن** دنیا طلبی بهره دنیات دهند عقی طلی هم و بیکیات دهند
امر نه چنانست که کافران تصور کرده اند **کفر** کافر **کافر** آیا مراد ایشان از انباشتد یعنی ایشان را دیوان هستند که در
محسنت شریک ایشانند **شرعوا لهم** نهاده اند برای ایشان یعنی بیارسته اند در دل ایشان **بن الذین** از انکیش
بجاهلیت **ما یأذن** آنچه دستور داده است و نفی و در **به الله** بآن خدای همگیس را مانند شرک و انکار عیث
و عمل برای دینی و تحریر بحیر و سایه و امثال آن **و لا لک الفکر** و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بنا به
سکافات ایشان **لغنی** بکنه هر آینه حکم کرده شدی میان مؤمنان و کافران یا میان شرکان و هر یک
چنانکه پس یافته بودندی اما عدل فضل میان ایشان روز قیامت **و ان الظالمین** و بدستی که ستکاران یعنی کافران
لهم مریشانست در آن روز **عذاب الیم** عذاب دردناک که دایره وی لقطاع بود **تیری الظالمین** بر بیعتی
در قیامت **شقیقین** ترسان و هر اسان **ما کسبوا** از جزا آنچه ایشان کرده باشند **هو** و وبال اعمال
ایشان **و انهم** رسند است بدیشان **والذین آمنوا** و انا که گویدند **و عملوا الصالحات** و عملهای ستوده کردند
فی روزات البشائر در روز غرارهات بهشت اند یعنی خوشترین بقعهها و نزه تری آن **لهم** مریشان راست
در بهشت **نماشون** آنچه خواهند و آرزو بریند آمده و میروشد **عند ربهم** نزدیک بروردگار ایشان **ذلك**
آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان **هو الفضل الکبیر** آنست فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی بر بندگان نصیب
فرموده و در حبیب آن نعمت فانی دینی و عیال خفیر و فرمایاست **ذلك** آن ثواب که خبر داد **الذین یشترون** آنست
که مرده میرد خدای بدان **عباده** بندگان خود را **الذین آمنوا** انا که ایمان آورده اند **و عملوا الصالحات** و کارها
شایسته کرده و تقدیر خیر باین کرامتها بهجت از زیادتی و مؤمنان است و آنکه دانند که عمل ایشان صایع نیست
بسر در مسرعه و در اجتناد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند **فقط** کار نیکو کن اگر مرز نگو سطلی
کن جزا هر چه نگو تر نگو کار دهند کار اگر نیست نماید و طلب اجر و پاش و مرز و در باران که دارد دهند امام عیالی از
خدا و رحمة نقل میکنند که هر شرکان اجتناب نموده بایکدی گفتند که هیچ دریا فایده ندارد و هر یکی که میبایست آنست
از دعوت و ابلاغ نزد پیغمبر بانی آیه آمد که **قل لا اناکم بکونی خولهم** شمار **علیه** بر ساینده پیغام **انجی** مرد

مانند کوهها در عظمت **از ایشان** اگر خواهد خدای **بسیار** را که سکن کرد اند بادی را که سبب فقر کشتی است
و چون آن باد ساکن شود **فَيُظْلِقُ** پس گردند کشتیها را و **وَإِذَا كُنَّ أَيسارًا** کسان **عَلَى ظُهُورِهِمْ** بر پشت آب و اهل کشتی
در اضطراب افتند **فِي ذَلِكَ** بدستی که در تخمین ریا و اجور و سفایر **لَا يَأْتِيهِمْ** هر ایند دلالتهاست **بِأَكْثَرِ**
هر صبر کنند را در کشتی **شُكْرًا** سپاس دارند بوقت خروج از کشتی **أَوْ يُوقِفُهُمْ** یا اگر خواهد هلاک کند
کشتیها یعنی اهالی آنرا **بِمَا كَسَبُوا** بسبب آنچه کردند از اعمال و **يَعْلَمُ** و در میگرداند **عَنْ كَثِيرٍ** از بسیار
کاهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیار را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص دهد و سزاوار هلاک
کند که از آنرا انتقام کشید باشد از ایشان **وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُخَادِلُوا** و باید دانست آنها که خصوصیت میکنند **فِي الْبُحْرِ**
در دریا بفرستد یا که در محل نزول **بِمَا كَسَبُوا** نیست مردشان را **بِمَنْ يَحْيِيهِمْ** هیچ کس را که **فَمَا أَوْفَيْتُمْ** پس اوفاد
شدن این **بِمَنْ شِئْتُمْ** از چیزی که تعلق بدین جهان دارد و چون مال و فرزندان **فَتَنَّاكَ** **الَّذِينَ** پس آن برخورد
زندگانی دنیاست یعنی نازند آید از آن تمنع میکرد **وَمَا عَدَلْنَا** و آنچه نزد یک خداست از ثواب آخرت و نعم
بهشت **خَيْرٌ وَأَبْقَى** بهتر است و بایند **فَرَلَّ الَّذِينَ** برای آنکسان که گردیدند **عَلَى رُءُوسِهِمْ** و بر آفرید
خود تو که میکنند **وَالَّذِينَ** و برای آنانکه **يُجَنَّبُونَ** بر همین میکنند و با کسب و رند **كِبَارًا** از کاهان
بزرگ **وَالْفَوَاحِشُ** و از کارهای زشت **وَإِذَا مَا غَضِبُوا** و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنج و زاری
و مکر و حیله بر ایشان رسانند ایشانرا **نُفِثَ فَرُوقُهُمْ** و در میگرداند و غم میگرداند و دلایل آورده که آید در شان
فاروق اعظم است رضی الله عنه که او را بکه دشنام میدادند و چون در خشم میشدند و میخوردند و تفرقه می یافتند
نمیکرد و در برتیبان فرموده که در بیان ابوبکر صدیق است رضی الله عنه که او را بر اتفاق تمام مال ملامت کردند و شتم
و سبیدند و او حلم میورزید و متعز از ایمان نیکست بلیت مستغرق و کار خود را تمام کرد که پروای ملامت دیگران
وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا و برای آنانکه اجابت کردند **لِرَبِّهِمْ** هر چه برورد کار خود را میاد انصار اند که حضرت رسالت علی
الله علیه و سلم ایشانرا بایمان خواند و فی الحال طوع و رغبت قبول نمودند **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بیای داشتند نماز
را یعنی ادا کردند بشرا بطوارکان در اوقات آن **وَأَمْرُهُمْ** و کار ایشان **شُورَى** **يُنْفِثُهُمْ** مشورت میان ایشان
یعنی هر کار که کنند بصواب دید یکدیگر کنند **وَمَا رَزَقْنَاهُمْ** و آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال **يُنْفِقُونَ** **فَقَرَّ**
میکند در راه خدای **وَالَّذِينَ** و برای آنانکه **إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ** چون برسد ایشان راستی از کافران **يُنْفِقُونَ**
ایشان از دشمن خود انصاف ستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار فرض است و جهاد کرد
بایشان لازم **وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ** و پاداش کردار بد **سَيِّئَةٍ** مثلها که در اوست مانند آن لفظ سینه در ثانی بالک
نه سینه است بر سبیل از دواج کلام است چنانچه و آن عاقبت فوافوا **فَنُفِثَ** پس هر که عفو کند از ستمکار خود
که ستمان باشد و ترک انتقام نماید از وی **وَاصْفَحْ** و صلاحت آرد میان خود و ظالم خود را **فَإِنَّ عَمَلَهُ** پس در
او بر خدایت و عداوتیم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد و بتیان از حسن صبری رحمت الله نقل میکند که روز
قیامت نرا خواهد رسید که هر که برای خدای مری دارد کو بر خیز و بستان بر بخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از ظالم
نَظَرَ عفو نگاه سیر اهل قنوتست و بی هم و عفو کار فوق تمام نیست بلکه از جنم خصم و کرم کن گفته اند

کار

در عفو نیست که در انتقام نیست **إِنَّهُ** بدستی که خدای **لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی
که ابتدا کنند ستم یا در انتقام از خود در گذرند **وَلَمَّا نَسْتَوْصِرْ** و هر که کینه کشد از ظالم **يَعْدُ ظَلَمُهُ** پس از آنکه بر او
کرده باشد **فَأُولَئِكَ** پس آنکس که کینه کشند کان **تَأْتِيهِمْ** نیست بر ایشان **بِمَنْ يَحْيِيهِمْ** هیچ راهی عتاب و ملامت
یا ایشان را کاهی نیست **إِنَّمَا السَّبِيلُ** جز نیست که عاقبت و عاقبت **عَلَى الَّذِينَ** بر کسانیست که ابتدا **يُظْلِمُونَ**
الْعَالَمِينَ ستم کنند بر مردمان **وَيَعْبُودُونَ فِي الْأَرْضِ** و از روی جویند و از حد در گذرند در زمین **بَعِيرَ الْحَقِّ** بی
حق و بخی **أُولَئِكَ** آنکس و موصوف بظلم و بخی **يُحْمَرُونَ** مرایشانراست **عَذَابًا** عذاب در دوزخ و عذاب و دوزخ
وَلَمَّا نَسْتَوْصِرْ و هر که شکستهای کند بر آرد مردمان **وَعَدَّ قَرْصًا** و در گذر از ظلم ایشان و انتقام نکشد **إِنْ ذَكَرَكَ** بدستی
که این صبر و غفران از وی **عَزَمَ الْأُمُورَ** از بهر کارهاست امام زاهد و جلاله گوید از کارهای مردمان است
و هر کس را حق آن نباشد که جناکش و وفا کند بیت فقاخیم و ولایت کنیم و خوش باشیم که در طریقت با کافیت رنج
وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ و هر که آفرود از خدای **فَمَا لَهُ** بر نیست مردمان **وَمَنْ** و هیچ دوستی که کار سازی کند **بِمَنْ يَحْيِيهِمْ**
پس از وفود است خدای مردمان **وَتَرَى الظَّالِمِينَ** و بینی کافران که در آن روز **يُعْرَضُونَ** عرض کرده میشوند
عَلَيْهِمْ بر آتش دوزخ کتابت غیر مذکور است جهت و صحنه هر چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود
نَحْمِصِينَ در حالتی که فروزان باشند و حقیران **بِمَنْ يَحْيِيهِمْ** از خواری و وسوای **يُسْطَرُونَ** منگی در بسوی
آتش **بِمَنْ يَحْيِيهِمْ** از آنکه بسوق بنهان یعنی بیکانه چشم بدوزخ منکرند و از هول و هیبت آن زهر سر بر آرد
ندارند محال فرمود که وقتی که ایشانرا بدوزخ رسانند در دیدن میگردند کاهی بلامکه و کاهی بعرض و کاهی بدوزخ و می
بر مانند که مراد از طرف خفی چشم دست جه کافران نابینا محسوس خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینا
دینی حالات مختلفه هم میکنند **فَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا** ایشانرا بدین حالت بیدار کنند آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی
جو زبان کاری ایشان بیدار گویند **إِنَّ النِّجْمَ** بدستی که زبان کاران **الَّذِينَ خَسِرُوا** آفات که در زبان
گردند **أَنفُسَهُمْ** در نفسها خویش **وَأَهْلِيهِمْ** و در کسان خود **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز و ستیخ زبان در نفسها است
که آنرا ابعاد بتان ستوجبا آتش دوزخ گردانند و زبان در اهالی اورد و سخن اند بآنکه ایشانرا از ایمان باز
داشتند و اگر بهشتی اند بآنکه از دیدار ایشان محروم مانند **الظَّالِمِينَ** بر آیند بدستی که ستمکاران یعنی
شکران **عَذَابٍ مُقِيمٍ** و عذاب بیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع **وَمَا كَانَ لَهُمْ** و نباشد مردی کافران **بِمَنْ يَحْيِيهِمْ**
أُولَئِكَ هیچ دوستان و مدد کاران که بوقت عذاب **يُنْفِثُهُمْ** یاری کنند ایشانرا **وَيَوْمَ** **إِنَّ** **اللَّهَ** عجز خدا
یعنی کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای و عذاب از ایشان باز ندارد **وَمَنْ يَضِلِلِ اللَّهُ** و هر که گمراه
سازد خدا **فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ** پس نیست او را راهی نجات و نجات **إِنْ يَحْيِيهِمْ** اجابت کند **لَنْ يَحْيِيَهُمْ** مبرور و کار خود
یعنی در بزرگوار که **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ** پیش از آنکه بیاید **يَوْمَ لَا تَنْفَعُكَ** که روزی که باز گردیدن نیست مر آنرا **إِنَّ** **اللَّهَ**
از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود **مَالِكُ** نیست شمارش **لِحُجَّتِهِ** هیچ بنای و کین
هیچ **يَوْمَ يَنْفَعُكَ** آنروز و **مَالِكُ** نیست شمارش **لِحُجَّتِهِ** هیچ انکاری را آنچه کرده ایم یعنی عملهای خود را ستمگر
نتوانید شد که ام الکاتبین در محافض نوشته باشند و اعضا و جوارح نیز بدان گواهی دهند **فَإِنْ أَغْنَىٰ عَنْكُمْ** پس

دعوت فرمود **إِلَّا قَالُوا مَكَرُكُمْ** گفتند مکر شماست و توانگران و سروران آن دهر که **أَنَا وَجَدْنَا** بدستی که مایه افتاد
أَبَاؤَنَا بدندان خود را علی امتی بر یکیش و آئینی **وَأَنَا عَلَى آثَارِهِمْ** و ما بر عقب ایشان **مُقْتَدُونَ** افتادگن کما نیم
بدیشان **قُلْ** بگوای محمد و حفص قال یعنی اندر منی گفت آن پیغمبر که **قُلْ أُولُو جُنُودٍ** ایماست بدان جاهل خود میکنند
و اگر چه آورده ام برای شما **يَهْدِي دِينِي** دینی راست تر تا **وَجَدْتُمْ** از آنچه یافته اید **مَلِكِي** بران دین **أَبَاؤُكُمْ** بدندان
خود را ایشانرا تقلید جان را هم بودند که از حفص مناد **قَالَ لَوْ** گفتند **أَنَا إِنَّمَا أَرْسَلْتُمُ** ما بدان جن که شایسته شده مثل
بدان **كَافِرُونَ** ماکر و بدکارانیم پس از ثبات تقلید کار ایشان بعد از و مبارزه کشید **نظم**
خلق را تقلیدشان بر یاد داد که در و صفت بران تقلید باد که چه عقلش سوی بالاسیر و در مخرج تقلیدش بیستی بود
فَأَتَمَّتْ پس ما انتقام کشیدیم **مِنْهُمْ** از آن خلدان معاند باستیصال ایشان **فَانْظُرْ كَيْفَ كَانِ** پس در
نکر که چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمَلِكِينَ** سرانجام کار تکرار یکین کاران در پس سخن تسلیم آنحضرت علی الهی و سلم پس
میفرماید که اگر تقلید بدان سببند یاری تقلید ابراهیم علیه السلام کند که اثر آن **أَبَاؤُهُمْ** است و **أَدَقَالَ** ابراهیم
و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار **لَا يَسْبِقُ** و قوه میبرد و قوم او را بعد از دیدن بتی برستیدند
إِنِّي بَرَأءُكُمْ تَعْبُدُونَ که من ارم از آنچه شما می پرستید **إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي** لیکن آنکی که میافرید مرا **فَإِنَّهُمْ سَرَسُونَ**
پس بدستی که او را ثابت دارد بر هدایت **وَجَعَلَهَا** و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه توحید را **كَلِمَةً بَاقِيَةً** کلام
بایند **فِي عَقِبِهِ** در ذریه خود و از نیست که همیشه در میان او داخل از من علی بنیا و علیه الصلوة و السلام همیشه
موجودی بوده و کسی که مردم را بتوحید خوانند و گفته اند مرا در عقب ابراهیم آل محمد است علی الهی و سلم و ما همه
موجوده وی و بعضی بر آنند که خدای تعالی کلمه توحید را بانی گذاشت در نسل ابراهیم **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**
تا شاید که کاران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند **بَلْ سَمِعْتَ** بلکه بر خور داری دادم **هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** این کلام را از
کفار فرست که معاصر پیغمبر علی الهی و سلم **وَأَبَاؤُهُمْ** و بدندان ایشانرا بعد از از وقت بی اندازه **حَتَّى جَاءَهُمُ**
النُّوحُ نوحی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام **وَقَدْ سَوَّلَ بَيْنَهُمْ** و پیغمبر ایشانرا با لای و معجزات پایا
گشتن توحید **وَأَيَّامَاتٍ** و ایامات **وَلَمَّا جَاءَهُمُ النُّوحُ** و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گزاری این
نعت شکر گزاری کردند ایشان در انکار افزوده **قَالُوا هَذَا أَفَرُوهَا** گفتند این که آورده یعنی قرآن **يَحْجُرُ** جاد و بیست
وَأَنبَاءُ و بدستی که ما بدان **كَافِرُونَ** ماکر و بدکارانیم و با ورنه از آن من مناد شده است **وَقَالَ الْوَادِي** و دیگر
گفتند **لَوْلَا نَزَّلَ** چرا فرستاده نشد **هَذَا الْقُرْآنُ** این قرآن که از پیش خداست **عَلَى رَجُلٍ** بر مردی **مِّنَ الْقُرَشِيِّ**
از یکی از و دیده که مک و طایف است **عَفِيمٌ** مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مک و طایف غنی باخته
این رسیه یا اخنس بن شریق و طایف عرب و ثقیفی با حجب بن عمرو یا کنانه عبد یا نیل مدعی کفار است که در
امر بر رگست بایستی که بر روی بزرگ دادند و بزرگ نزد ایشان شخص بود بر جرح و خارف دنیوی و وفادار و
خیل و چشم و ندانستند که رسالت و نبی مالیت است و استحقاق آن بخلی باشد بفضل روحانیه و کالات قدس و با
این همه اختصاص بفضل خاص از حضرت و اهل الطیبات ع. تا دوسه از آن میان گزینی خواهد که لایم حق سبحانه و تعالی
ایشان میفرماید که **أَمْ يَقُولُونَ** آیا ایشان نجس میکنند **رَحْمَةً مِنَّا** رحمتی برورد کار که تکرار است یعنی ایماست

بدست نصیب ایشانست تا بر هر که خواهند در نبوت بکشایند **فَسَمِعْنَا** ما بخش کرده ام **بَيْنَهُمْ** میان
ایشان **مَعِيشَتَهُمْ** معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان زندگانی کنند **فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا** در حیات دنی و ایشانرا از آن
آن و تغییر آن عاجز ندانم از یکجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت داخل نمایند **وَرَفَعْنَا** و برداشته ام
بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را **أَفَوْقَ بَعْضٍ** و بر بعضی درجات در جهاد در روزی تا یکی توانست و یکی
در ویش با در خیریت که یکی از اوست و یکی بدید یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مغضول است در حقانیت
آورده که تفاوت درجات با خلایق حسنه است خوی هر که بنویسد درجه او بلند تر و این تفاوت برای آن پیدا
کرد **بَعْضَهُمْ** تا فراتر از بعضی آدمیان **بَعْضًا** بعضی دیگر را **سَخَّرَ** یا کار گشته یعنی جمعی جبار و کار فرمایند تا
مهم آنان ساخته و معاش ایشان برداشته کرد و یکی مال حاکم و دیگری باشد و یکی با مال سعادت دیگری نماید
تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود **وَرَفَعْنَا** و بخشش برورد کار توفیق نبوت خیر بهشت
فَمَا يَجْهَرُونَ از آنچه کاروان جمع میکنند از خطام دنیا و آنرا بسبب بزرگ میداند **وَقَوْلَانِ** و بگو **وَالنَّاسُ**
و اگر نه آنست که گشتند آدمیان **أَنَّهُ وَاحِدٌ** یک گروه مجتمع بر حوص بر اختیار دینی بر آخت **يَجْعَلُونَهَا** می
میکردند **لِيُؤْتِيَهُمُ الْغَنَاءَ** برای کسی که نیک و بخیرای **لِيُؤْتِيَهُمُ** مرغانهای ایشانرا **سُقَاتًا** سقعات
سقعات از نقره و **وَعَارِجَ** و نرد بانها که بران **عَلَمًا** بریام آن خانهها **يُظْهِرُونَ** بر آیند و خود را بیاورند
لِيُؤْتِيَهُمُ و ما خیمه مرغانهای ایشانرا **أَنْبُيَاءَ** درها و **سُورَ** و **أَعْلَمًا** و نخته که بران **يَتَكُونُونَ** تکیه کنند
هر از نقره درین آیت اشارت بحقارت دینی یعنی دنیا را بیش از قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب
دنی و جمع آن مشغول شدند چه اگر طبع محبوس است بر محبت دنی و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاد
میل بطرف کفر و فاسقایی کردند و اگر نه من سقف خانهها و نرد بانها و درها خانه و نختهها که او را هر از نقره کردی
وَنَزَّلْنَا و با وجود این همه ایشانرا اطلاع دادی یا جان کردی که اینها را از طلا ساختند **وَأَن كُلَّ ذَلِكِ** و نیست
همه آنچه یاد کرده شد **لَمَّا سَمِعَ لِلنَّاسِ الدُّنْيَا** مگر بر خورداری زندگانی این سرا یعنی در صد در و آل و انشغال است **وَالْآخِرَةِ** و نعمت آخرت و گفته اند بهشت **عِنْدَ رَبِّكَ** نزد پروردگار توفیق در حکم او **وَاللَّتْقِينَ** و بر هر یک کار
که از لوث شرک و دنس معاصی اخراج فرموده اند یا استلذات فانی و تمتعات این جهانی استماع نموده **نظم**
هر کسی که در استماع فانی برافت و اندر طایف و لذات باقی و ثبات آنجا که کمال غنیش بود رسید و آنچه که مقصودش بود بدست
وَمِنْ بَعْضٍ و هر که چشم پوشید یعنی از بعضی **ذِكْرِ الْآخِرَةِ** از یاد کردن خدای یعنی از ذکر کمال و حرام و از
عقاب الهی نترسد و رحمت او امیدوار نباشد **تَقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا** بر کار بروردی **فَقَوْلُهُ قَرِيبٌ** بر آن
دیو مرور اندیشین و هر از و صاحب و ساز بود در دنی و پیوسته با غوا و وسوسه و لو اشتغال نماید در دنیا
الان آورده که شیخ ابوالقاسم قسری قدس سره بایکی از مؤمنان جن دوسه داشت و قی در مسجد رفته بود
جنی گفت ای شیخ مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را در خواب و بعضی را بچوب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی
گفتم فی چشمه را می آید دیدم که بر سر هر یک می نشسته و بعضی را باها بچشم فرو گذاشته و بعضی را کاهی بوی
فرو میگذازد و کاهی بالاسیر و گفتم این چیست گفت بخوان و من بوش من ذکر الرحمن فقیض له شیطانا اینها شایطان

و دوستی خلام یا عبادی و یا ربی حاجات با عیاجها در محبت نفسانیه و استناد آن به لذات حسیه و شهوات
نفسیه است پس در قیامت با سبب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشند از محبت نیز و زوال بدین بلکه چون متنی و جو
نیز در غرض و غایت حصول فیض و آن دوستی بدین معنی بدین شود **نظم** دوستی کان غرض آید شد
دوستی در شوقی آنکه شد مهر که از هر غرضی گشت پاک راست جو خورشید بود تابناک **یا عبادی** منادی در روز
نزد آنکه در متغیبات که خدای سیر میاید ای بندگان من **لا تخف** ترس کار نیست **ملککم الیوم** بر شما امروز از
لغای کار **یا انتم تحزنون** و نه شما اندوه گین شود بر یقوت مقاصد صفت منادی میکند که **الذین امنوا باياتنا**
بندگان ما آمانت که ایمان آوردند بایات کلام ما **و کانوا مسلمین** و بود نذر کردن نهادگان زمان خدا را آنکه نداد
گوید **ادخلوا الجنة** در آید در بهشت **انتم و ازواجکم** شما و زنان و منته **شما تحبونون** شما که اینده شد
یا که ای داشته یا آتش یافته **نظام علیهم** بگردانند بهندگان بهشت در آمد **یصطفی** کاسهای بهین **یز**
ذهب از روز در انواع طعام **و الکواب** و کوزه های در دست و بی گوشه بر از اصناف شرابها و **فیها** و در بهشت
بود ایشان **اما تشبهی الانفس** آنچه از و بود نفسها را و بدین خوش بر آید **و تلك الاصلین** و آنچه بظرف خوش آید شما
را و از آن لذت یابند در وسط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جلال نعم اهل بهشت چه نفیم و یا من جان
یا نصیب نفس است یا بهره عین و درونی فرموده که اهل نظم میاند که بهر عین درجه چیزی تواند بود چنان
که غشاه اعتزال بر نظم بصیرت ایشان طاری گشته تا همان جلال آنکه ستر و یکم بر ایشان پوشید مانند ایتنا
بگوی که و تلذذ الاعین عبارت از جنت بر هر صاحب بصیرتی و شوق لذت عین جز باشد اهل جلال
محبوب تصور نیست **بعین** برده از پیش بر انداز که شتافتانرا **لذت دیدن** جز از دیدن دیدار تو نیست امام
قشیری قدس سر فرموده **لذت دیدن** از خورشید است عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار از و نیز
باشد و از ذوالنون مصری قدس سر نقل کرده اند که شوق نه محبت است هر که دوستی بیشتر شوق بدیدار دوست
زیاده تر و در زبور آمده که اید او در بهشت من از برای طبعان و کفایت من نصیب من کلان و زیاده من جهت
شاکران و انی من بهر طالبان و رحمت من از آن محسان و مغفرت من برای طالبان و من خاصه شتافتان الاطال
شوق الابرار الی لقاء **وانا الیهم** شوقا **نظم** دل از شوق تو خونت ندانم جونت در روز شوق جالت زبانی
در دم شوق تو هر روز و روز میگرد دل شورین من بین که روز از و رفت **آنکه برای قیامت بهشتیان سیر**
که و انتم فیها و شاد در بهشت خالدون جاوید باشند که نیند و کمال نعمت در آنست که او را سیر زوال نباشد
تلك الجنة و آن بهشتی که امروز **التي او رثتموها** میراث داده شدید آنرا آن بهشت موعود است که نور
من عباد نامن کا زقیما و شمار میراث داد **یرثها کثیر نعمون** بآنچه بود بدید که عمل میکردید در دنیا از انواع طامع
و خیرات جز از ابله میراث یاد کرد که خالص است و با استحقاق بدست آید **لکم فیها** من ثمار است در جنت
فاکبه کثیر میوه بسیار **فاکلهون** از آنها بخورید پیوسته در عالم فرموده در حدیث واقع است
که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر آنکه فی الحال شر آن از هلاک رحمت برود **ان شجره** بدین معنی که **کثیر**
و عذاب جهنم خالدون در عذاب و زخمند جاوید مانند کان **لا یفتقر** **نظم** ست نکند و سبک نکرد انداخته

از ایشان **و هر قید** و ایشان در عذاب **مسلون** تا امید است از رحمت نجات و از حقت عقوبات **و ما ظلمناکم**
و ما ست نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن **و لکن کانوا** و لیکن بودند **هم الظالمین** ایشان سنگاران که وضع
عبادت کردند در غیر موضع آن **و قادیان** و چون امید برین از خلاصی نداشتند باز در و رخ را که ای مالک دنیا
از خدای **لیقض علیک** تا حکم کند برای ما یعنی پس انداز **و نیک** برود کار تو تا باز هم از کشیدن عذاب
قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از و زها آن سری که
انکم ما کثون بدین معنی که شما درین کشیدگانید در و رخ که نخواهید مرد و نه عذاب از شما سبک نخوا
گشت پس حق بجهان بعد از جواب مالک بر ایشان **و کونوا** **نظم** بدین معنی که ما آوردیم شما یعنی فرستاد
حق راست و درست بر زبان پیغمبران **و کونوا** **نظم** و لیکن بیشتر شما **لحق کارهون** مرخصان حق را نخواست
بودید و پسند نکردید **انما** بلکه حکم کرد نذران و ساختند **انما** کاری در در حق و ابطال آن یا کیدی برای
پیغمبران **فانما یبوءون** پس بدین معنی که ما نیز حکم کردیم که سایر کارها برای مکافات یعنی در ابطال یک کفار و نصرت
انها **انکم یبوءون** ای ای بندگان ما که ان کفار **لا تسمع** آنکه ما نیشنویس **هم** حق نهانی که در دل
خود میگویند **و یحبهون** و آنچه بر از یکدیگر مشاورت میکنند **بلی** آری بیشتر بر آنرا **و زکات** و فرستادگان
که حفظه اند **لذیه** نزدیک ایشانند و مکر بر ایشان **یکتون** می نویسند از ابرامان ما و بعد از آنکه نهانی
ایشان بر فرشتگان ما اشکارا باشد بر ما که خداوند بر حکومت پوشید مانند **قل** بگوی محمد **ان کان للرحمن** اگر
باشد خدا را **اولد** فرزندی چنانچه همان می برید **فانما اول العابدین** پس من اول برستند کافر من خدایا که
بایستی که من دانه و چون میداند که او را فرزند نیست شما اثبات و دلالت می کنید صاحب کشف در حق این را و گفته
که اگر خدا را فرزندی بودی و بر همان صحیح حق و روشن ثابت شدی من اول اعظم کنندگان بودی و او را یعنی که من پیوسته
خدای **یکم** اگر او را فرزندی بودی هر تعظیم کردی این حق بر تبیل غیث است و معالیه در حق و امام را هد
آورده که روزی نصرت من حار شده اند در لاف که خود نشسته بود و اغلب منادید بر پیش نزدی بود و در آتی
از قرآن خوش نموده **افاز استمر** کرد و ولید غیث را در آن وقت سبیل اسلام بود و پیوسته ستایش قرآن می کرد
ای نصرت من آن است **ای کون** که یون محمد الحق نصرت گفت من نیز حق میگویم محمد سید الانا الله من میگوید
آله الله اما اضافه میکنم الملائکه بنات الله این حق بد پیغمبری اهل عیله و لم رسید و آنحضرت اندوهناک شد و جبر
علیه السلام این آیه فرود آورد و نصرت پیش ولید آمد این آیه بر خواند و گفت خدای محمد مرا تصدیق کرد در این آیه که ان کا
لرحمان و لافنا اول العابدین ولید گفت ای حق خدای محمد ترا تکبیر کرده زیرا که ان بعضی غیث است میگوید که نیست
و نبوده من خدا را فرزندی که فرمود که بگو من اول و خدا **شیخان** پاکست و عیب **ریت السموات و الارض** آفریدگار
آسمانها و زمین **ریت الارض** خداوندش **نظم** از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی ذوالول میگویند
فلذهم پس بگذار ایشانرا **یحوضوا** ناسی کشند در باطل **و یلقبوا** و بازی میکنند در دنی **حتى یلا قولا** تا
بیشتر بگویند **هم** **الذین یوعظون** روز برده و مد داده شد اند ملاقات آن یعنی روز قیامت **وهو الذی** و او است
خداوندی که با استحقاق **فی السماء** در آسمان معبود ملاقات **فی الارض** و در زمین معبود برستندگان از جن

گفت که است گفتند و در آن روز که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه کج و نهانه یا خوار شود
آورد گفتند ای ملک زنها که این شش بفرست بقیه است بروی زمین و میبوسند آن خانه نکند مگر هلاک شود ترا
آنجا باید رفت و قظیم بجای آورد و قربان فرمود تبع برفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنها
بسی توجه فرمود قوم او از حسیب از مخالفت کردند که قوازدین مابکرشته مابنویسازیر تبع دلایل خدا برستی بر ایشان
خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند ما باقی ایشان نمیکند و آتش بود در دهنش کوههای بنی حوین و کوههای بنی
دعوی بودی بدان آتش در آمدی بطل بسوختی و محو را آتشی بر سیدی القصد خود با آتش در آمدند و سلامت بیرون رفتند
و کشیشان ایشان در آمدند بنمای بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله مساییم بیوت نبیوست که تبع نامه نوشت بحضرت
رسالت علی علیه السلام و ایشان مولی بودی سیر که اگر حضرت را در یابد بدور سازد و الا با و لا خود سیر و وصیت نماید
که بر من رسانند فرزندیست و بیکر از نسل شاملی او ابوبکر نصاری بود رضی الله عنه و او نامه بوقفه عرض رسانید حضرت
رسالت بنامه علی صلوات الله سه نوبت فرمود که مرجأ بالآخر الصالح و از قاشی رحمه الله نقلست که ابوبکر اسد حبیری
از تابعه ایمن آورد بر پیغمبر علی علیه السلام قبل از بیعت آنحضرت بمقتصد سال و در درج الدرد آورده که بدت هزار و پنجاه
و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بیعت بوده باشد و ما خلقنا النعمان قال الارض و ما فریدیم ما اسما و در
و ما بینهما و آنچه بیان آنست **لَا عَمْرَی** باری کنان یعنی بیکر از ندره بیاری بلکه مخلوقات را بیکر از ندره و آورده ایم
و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و معطل گذاریم بی ثواب و عقاب **ما خلقنا لها** بنافرین اید اهل الارض و ما را **لَا عَمْرَی**
مگر برای حق که آن شوی است بر طاعت و عقوبت بر عصیت و **لَکِنَّ الْکَثِیْرَ مِنْهُمْ** و لیکن بیشتر شرکان بسبب غفلتند
فکرت **لَا یَعْلَمُونَ** نمیدانند که فکر چیکر حق بود آن **یَوْمَ الْفَصْلِ** بدستی که روزی جدا شدن خوار باطل را جدا
بیان مؤمن و کافر و مطیع و ملامی **سِیِّئَاتِهِمْ أَجْعِلْ** هنگام جمع شدن هم آیتانست **یَوْمَ لَا یَعْنِی** روزی که دفع
نکند **مَوْتِی** دوستی بخودش و ندی **عَنْ مَوْتِی** از دوست و خویش خود **شِئَاءَ** چیزی را از عذاب مایا سود نرساند
کسی را به هیچ چیز و **لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شِئَاءً** و نباشند و ستان که یاری داده شوند از دستان دیگر **لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شِئَاءً** و لیکن
کیسه که خدای بر او بخشوده باشد هیچ مؤمنان ایشان یاری کنند یکدیگر را بشفاعت **لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شِئَاءً** بدستی که خدای عفو
است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد **لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شِئَاءً** همراهیست بر هر که رحمت کند او را بشفاعت **لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شِئَاءً**
بدستی که در خدای عفو یعنی بیهوده آن **طَعَامُ الْإِثْمِ** خوردنی که کارست یعنی ابوجهل و چون بخورد **طَعَامُ الْإِثْمِ** مانند
سر و روی که آخته **یَغْفِلُ فِي الْبَطُونِ** بجوشد در شکم با جوشیدنی **لَعْنَةُ الْوَسْوَاسِ** مانند جوشیدن آب
کم یعنی باران کند و رودهای ایشان را و بکارد از نامها و احوال ایشان حق بجهان زبانه را کوید **خَطَرُ** بکریدن
کنه کار را **فَأَخْلَوْهُ** بس کشیدش بجهت و قهر **لَا تَنْفَعُ نَفْسٌ شِئَاءً** بیانه دوزخ **ثُمَّ صَبُّوا** انگاه بریزند فوق
رَأْسِهِ بر زبر سر او **عَذَابُ الْحَرِيمِ** از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بر آید معذب شود و جانها
درون او از قوم معذبت و بگویند بر او که **فَقَدْ بَلَغَ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** بدستی که تو را
نزدیک قوم خود **الْکَافِرِ** بزرگوار بر نعم خود ابوجهل میگفته علی عزراکم اهل وادیام و در ربط از من بزرگوار
و عزیز تر نیست در دن روز حق بجهان فرماید که او را بگو سید عذاب بکشی که تو دعوی میکردی که عزیز و کرمی **أَهْلًا** این

عذاب **مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** آنست که بودید شما که بآن **تَعْلَمُونَ** شک ای آوردید تا اکنون معاینه دیدید **لَا تَعْلَمُونَ**
بدستی که بر همین کاران **فِي قَامٍ آتٍ** در جایگاهی این باشند یعنی قای که در وفات و مخافات نبوده **فِي قَامٍ آتٍ**
در بوستانها **عَبُودٌ** و سرچشمها **يَلْبَسُونَ** ی پوشند **فِي قَامٍ آتٍ** از هر چیزهای نازک و سبک
مُتَقَابِلِينَ در حالتی که متقابل باشند در محالی یکدیگر تا بهر مستانی باشند و در تفسیر سورا بادی آورد
که این مقابله روز مهملی باشد در در الجلال که حق بجهان همه مومن را بر سر یک خوان بنشانند و هر روی یکدیگر
ی بینند **كَذَلِكَ** همچنین برین حال باشند بی تغییر و تبدیل **وَرَوْحًا** و فری بسیار تر متغییر از **أَجْوَدِ عَيْنٍ**
بر زبان سفید روی کشاده چشم و اختلاف در آنکه ایشان زنان دینی باشند یا حورا و عینی بهشت **بَدْعُونَ**
فِيهَا ی خواهند در بهشت **بَدْعُونَ** هر میوه که آرزو میکنند **أَمِنْ** در حالتی که امین ابد از ضرر یا از انقطاع
آن **لَا يَلْقَوْنَ فِيهَا الْمَوْتَ** در آخرت سر که **لَا الْمَوْتَ الْأَوَّلَى** بعد از مرگ پیشین که در دنی بجهتند
و چون ممود نزد یک مردمان آنست که همه زندگی را در دنی می باشد حق بجهان خبر داد که حیات بهشت را بر ملک
نیست **وَقِيمَهُمْ** و نگاه میدار حق بجهان بهشتیان را و از ایشان دفع میکند **عَذَابُ الْحَرِيمِ** عذاب دوزخ **فَضْلًا**
مِنْ رَبِّكَ از روی کرم و فضل که واقع است از آفرین کار تو **ذَلِكَ** آن صفت عذاب و حیات ابدی در بهشت **هُوَ الْقَوْزُ**
الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ **وَأَمَّا الْفِتْنَةُ** بن برین نیست که ما انسان گردانیدیم و آفریدیم و فرستادیم
بَلِائًا بلیت **ذَلِكَ** بلیت تو **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید که قوم تو فهمد کنند و بدان بندگی کند و ایشان خود میداند که
نشاند **فَأَرْسَلْنَا** پس چشم دار چهره بزرگ بر ایشان فرود آید **فَتَقَبَّلُونَهُ** بدستی که ایشان نیز منتظرند آنچه
بتواند شود اما از آن تو نصرت الی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامشاهی دوستانه از هر زمان فتنی تازه
و دشمنان مردم و رخ باندازد **بِیْنَهُمْ** تا به از او عدل حسن المایب **مَنْ** شرکان را هیبت دوزخ و عذاب

سوره الحاکمیه
بسم الله الرحمن الرحیم

حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند بجهانچه اشارتست بحی و حقیقت و وسیع کنایت از ملک و مجید و
در لطایف آورده که حاکیست از ذات و سیم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ** فرود آمدن
قرآن **مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ** از نزدیک خدایت بر هر طالب **الْحَکِیمِ** دانادرتیسیر و طالب و نقد بر هواها **سُورَةُ**
الْأَنْعَامِ بدستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته **وَالْأَرْضِ** و در زمین از حیال و اشجار و حیوانات
لَا یَاتِیَ الْمَوْتِ نشانه است مرکب و یککان را بر وحدت و قدرت صانع **وَفِي خَلْقِهِمْ** و در آفرینشها از نظمه و
آن از الحالی **وَمَا یَشِئْ** و بر آنچه بر آید در زمین **مِنْ دَانِیَّةٍ** از چندنگان با اختلاف صور و اشکال ایشان
آیَاتٍ علامتهاست برای استدلال بر حکم حضرت ذوالجلال **لَقَوْمٌ یُوقِنُونَ** مرکوبی را که در کمال شدنند یعنی
استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال یقین کردند **وَأَخْلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ** و در اختلاف شب و روز
بالوان و مقادیر **وَمَا أَنْزَلْنَاهُ** و در آنچه فرستاد خدای **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان یا از زمین **وَرَوْحًا** از روی عینی بآن که بسبب

بقیامت و یقینی نیست شمار دران **وَمَاتُحِیْ یَسْتَقِیْمُ** و اما نسیم بیگمان دران یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیامت **وَبَدِّلْ لَھُمْ** و ظاهر شود میثاق از آخرت **سِنَاتٍ مَّا عَمِلُوا** بدادش بدیها که کرده اند در دینی **وَمَّا قَامَ** و فرود آید بدیشان **مَّا كَانُوا یَعِدُ** عذاب آنچه بودند که بدان **یَسْتَعِیْزُونَ** افسوس میداشتند از عقوبات قیامت **وَقِيلَ الْیَوْمَ** و گویند میثاق که امروز **نَنْتَسِبُكُمْ** فروسیکند از میثاق در آتش بنوعی که فروسیکنارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را **كَا تَسِیْئُهُمْ** بخواجه شانیز دست باز داشتید و بغفلت فروگذاشتید **لِقَاءَ یَوْمٍ یَّكُمُ** هَذَا دیدن این روز شما و ساختن نکردید برای حلول آن **وَمَا یَكُمُ النَّارُ** و جایگاه شما آتش است **وَمَا لَكُمْ** و نمیسند شمار این **الْیَوْمَ** یاران و مددکاران که خلاص دهند شمار از آتش **ذَ لِكُمْ** فرود آمدن عذاب بشما **بَا نَكُمُ** اتخذا تم بسبب آنست که شما فراموش کردید **آیاتِ اللّٰهِ** آیات خدا را کتاب خدای یاد لایل قدرت او را **هَؤُلَاءِ** مهر و به بعضی افسوس میکردید یا آن و تفکر نمی نمودید دران **وَعَمْرَ لَکُمُ** لَیْلَةُ الدِّیْنِ و فریفت بود شمار از زندگانی دینی و محبت فانی نمودن ارزاجات جاودا غافل ماندن بودید **فَالْیَوْمَ** پس امروز **لَا یَخْرُجُونَ مِنْهَا** بیرون آورده نخواهید شد از آتش و رنج و کلام **یَسْتَعِیْزُونَ** و نه انداز ایشان که طلب خشودی کنند از ایشان یعنی ایشانرا ننویسد که جز خواهی کنید تا از شما خشور شوند چه خشودی حق از ایشان بغایت دورست **قُلْ لِّلْحَمْدِ** پس من خدا را ست همه شما و ستایشها **رَبِّ السَّمَوَاتِ** آفریدگار آسمانها و **رَبِّ الْأَرْضِ** و ازینکار زمین **رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** پروردگار عالمیان **وَلِلّٰهِ الْکِبَرُ** بزرگواری و مروت و بزرگواری و فرما از کارهای و آثار او ظاهرست **فِی السَّمَوَاتِ** و **لَا دَرَجَةَ** در آسمان و زمین **وَهُوَ الْعَزِیْزُ** و اوست غالب بر هر خلق **الْحَکِیْمُ** دانادر هر کار

سورۃ الاحقاف مکیہ خمس و ثمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **حَم** امام قشیری قدس سره فرمود که حاشا وقت بحکم الهی و سیم کایه
از محمد بادشاهی قسور یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکند هر که امان آرد و در لطایف همی
مذکرت که حمایت اهل توحید باشد و سیم رضایت از ایشان مع المزیده آن عبارت از نظر الی وجه الحی **نیر**
الکتاب فرستادن کتاب بعضی از بعضی **من الله العزیز** از خداوند قوی **غالبات الحکیم** حکم کن با حوا
کار در کردار و گفتار و ناز و نیر او **و ما تملقنا السموات و الارض** یا فریدم آسمانها و زمینها و **و ما بینهما** و آنچه در میان
ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات **الا بالحق** مگر بر راستی هر وجهی که مقتضی حکم و عدالت است
و اجل منی و یا فریدم اینها را مگر باین زمان و زمانی نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود و یا زمانی که هر یک را منتهی ثلث
کرد و زیادت است **والذین کفروا** و آنکه نکر و بد اند یا خست هر این **ما اندروا** از آنچه بهم داده شوند از احوال
بعث و احوال آخر **میر منون** روی کرد اندانند که ندانند فلک کند و نذر و وقوع آنرا مسلم دارند **قل** یا کوی محمد
کافر از که شما **و انتم خرد هید** ما **تدعون** از آنچه می پرسید **من فی ذوالله** بخندای چون ملائکه را **و انما** و جز آن
ادونی ما **اذا خلقوا** بنامید پس که خبر آفرید **اند من الارض** از زمین و اجرای آن **ام هم شریک** یا مریض است
شرکتی **فی السموات** در آفرین آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما ملحد و ایشا نژاد زمینی و آسمان تصرف

[illegible]

بوده صحابه بعد از استماع این روایت خوش دل گشتند و چون تعبیر در واقع شد و از مشرکان مردمان از حدیث و زکوة
بود اصحاب بهر استماع این حدیث اندیشه نازل شد که بگویند اگر ما را بهر جهت خواهند نمود یا نه **این آیه** در
نهی کن **الْمُؤْمِنِينَ** مگر آنچه بر او وحی کرده میشود **بِأَيِّ شَيْءٍ يَتَّبِعُونَ** و اما **وَمَا آتَانَا** و نیستیم **مِنَ الْآلَاءِ** بزرگ
مگر بپرستیدن از مزاب خدای **عَزَّ وَجَلَّ** آشکارا بپرستیدن **مِنَ الْآلَاءِ** و این را عواقب امور و خواستار احوال و وحی الهی خبر توانم
داد و نعم مافال **فَقُلْ** ای دل نالای مضوی و بوالهلی ازین چه نشان یافتی مطلبی سرگشته شدن خواهی و یا خیر
دروادی ما درمی یافتی **قُلْ** بگوئی **عَزَّ وَجَلَّ** خبر دهد که **إِنْ كَانَ** اگر باشد **فَرَأَى** از نزدین خدای **كَفَرًا**
يَوْمَ و کافر شده اید بدان **وَشَهِدَ شَاهِدِينَ** و گواهی داده است گواهی ازین سخن را بپایان یعنی از اخبار ایشان چون
عبدالله سالم گفته اند یا مین بن یامین و رضی الله عنه **مَنْ** بر قرآن که از نزدیک خلعت از سر و
رجه الله منقولست که این شاهد نه این سلام است و نه غیر او از انبیا **بِأَيِّ شَيْءٍ يَتَّبِعُونَ** ازین خبر که اسلام این سلام در مدینه
بوده و آل حم بکفر و آمدن بکفر آید در عالج است که میان رسول صلی الله علیه و آله و قریش واقع بوده و شاهدی
کلیه است **عَلَيْهِمَا** و علی الصلوة و السلام و معنی آیت این که قرآن از نزد خدای بود و شاهدان نکر و دید و موسی علیه السلام
گواهی داده در تورات که او از نزد خلعت **قَاتِلُوا** و بقرآن ایمان آورده **وَاسْتَكْبَرُوا** و شماس کشی کرده اید و بدان
نکر و بدید نه که شماس کاران باشد بر خود درین کار **إِنَّ** بدستی که خدای **يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** راه نماید
کوه ستم کاران و در بادیه خندان فرو میگذازد آورده اند که چون قبایل بنیه و جهینه و اسلم و عفار ایمان
آوردند بنو عامر و عطفان و اسد و اشجع افاز طعن کردند بر ایشان و آیت آمد که **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفته اند آنکه
کافرانند از بنو عامر و امثال ایشان **لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ** برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و اضراب ایشان **لَوْ كَانُوا**
خَيْرًا اگر ایمان خبر بودی و راستی و درستی داشتی **مَا سَبَقُونَا** بدستی نکر فتنی بر ما و ساعت نکر ندی **إِلَّا بَشَرًا**
او را از قبایل بلکه مادران سابق بودی چه ربه ما ازینها بزرگترست و بزرگ و شهرت مایست تر بود بعد از اسلام
این سلام و اصحاب و رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران بر ما نتوانستند بدستی که فتنه
داشت ما بدستی از ایشان است **وَأَذِّنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ** و چون راه نیافتند کفار را بهود بقرآن یا آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
آورده **فَسَبِّحُوا لَهُ** پس بگویند **هَذَا أَفْكٌ قَدِيمٌ** این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میگفته اند
وَمِنْ قَبْلِهِ و حال آنکه پیش از قرآن **كِتَابٌ عَرَبِيٌّ** کتاب موسی یعنی توریه بود و کرد ایدیم ما آنرا **إِنَّمَا** بیثبوتی اهل دین و
رَحْمَةً و سبب رحمت با و در اندکان **وَهَذَا كِتَابٌ عَرَبِيٌّ** و این قرآن کتابست **صَدِيقٌ** تصدیق کنند موقوفه یا کتب منزل را
لِسَانًا عَرَبِيًّا زبان نازی **لِنَذِيرِ الَّذِينَ ظَلَمُوا** نایم کنند آنان که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت و بشری قرآن
مژده دهند است **لِلْحَسْبِ** مگر نیکو کاران از این عنوان **الَّذِينَ قَالُوا** بدستی آنانکه گفتند **إِنَّا لَنَرَاهُ** آفرینکار
ما خراست **ثُمَّ اسْتَفْأَوْا** پس ایستادند بران و عدل نکرند از ان یعنی جمع فرمودند میان فوجیکه خلاصه ملت است
که سنی ملت در برابر حق فرموده که استقامت و زبیدند بحار بر نعمت دارکان شریعت و بغیر بر نایب و ابا
طریق و بغیر بر تصفیه از تعلقات و بار و بار بر نخل از انوار صفات و بر حسن و قبح و جفا از غیر حق و جفا
و کمال استقامت ایست و بیاد داشت که می هم اهل استقامت رسیدن به منزل کمال فکر است بر باطل و خیال است باطلا

ع کرامت نیاید مگر از استقامت **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْنَا** پس هیچ ترسی نیست بر مومنان مستقیم از وسعید مگر و همی بر ایشان
دران جهان **وَلَا غَرَضُ بَنُونٍ** و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان **أَوَلَيْكَ** آنکه درین
ایمان و استقامت **أَتَحَابُّ بِالْحَقِّ** ملازمان باشند **عَلَيْهِمْ** جاوید بود کان دران و یاد او داده شدند
بِعَزِّ آدَامَ ازین **يَا كَاثِرًا يَغْلُوْنَ** با آنچه بودند که عمل میکردند **وَصَدَقْنَا الْإِنْسَانَ** و فرمود بر آدمی **وَالَّذِي لِحَسْبِ**
بهدر و مادر او نیکویی کردن **حَلَّتْهُ أُمُّهُ** برداشته است آدمی را مادر او **وَكُلُّهَا** برنج و غنمی **وَوَضَعَتْهُ** و نهاده
یعنی فرزاده است او را بخت و مشقت **وَحَلَّتْهُ** و نهاده حل او **وَفَصَّلَهُ** و زمان از شیر باز کردن او **وَلَتَلُوْنَ** شهرت می
اگر کسی خواهد که مدت رضع کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضع حوالین کاملین
تَحْتَ آيَاتِهِ تا وقتی که برسد آدمی **أَشْتَدَّ** بکمال قوت خود کسی و سه سالگی است و گفته اند از هر چه تا جمل **بِأَيِّ شَيْءٍ يَتَّبِعُونَ**
سَنَةً و برسد بجهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیت خاص است با میرالمومنین ای بکر صدیق رضی الله عنه که شش ماه در
شکم مادر بود و دو سال تمام شش خورد و هفت ساله بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آنحضرت بیست
ساله بود و در سفر و حضر رفیق و رفیق وی بودی و چون سال مبارک حضرت رسالت بنیاد علیه صلوات الله بحمل رسید
مبعوث گشت و صدیق رضی الله عنه سی و هفت ساله بود وی ایمان آورد و چون جمل سال شد **قَالَ** گفت ای برادر
مِنَ أَوْ رِغْنِي الهام ده مرا تو فوق بخش **أَنْ أَشْكُرَ** تا شکر گویم **نِعْمَتَكَ الَّتِي** آن نعمتی را که بکم عظیم **أَنْعَمْتَ** علی انعام
کرده بر من که نعمت اسلام است **وَقَالَ** و نصیحتی که بیدر و مادر من داده که حیانت و قدرت و نعمت اسلام بزرگتر است
چه از سایر و انصاری که مادر و پدرش هر دو مشرک و کافر بودند و اسلام رسید با شنیدن از صدیق رضی الله عنه نیست **وَلَمْ يَنْفَرِ**
قَرِيبُهُ و دیگر الهام ده که عمل کن عمل ستود که تو پسندی آنرا و از ان شنود با شی حق سبحانه و تعالی و بر استجاب کرد
و تو فوق داد نامه بند را که برای دین عذاب بگردند و پدر و مادر از در جمل بل حبشی است رضی الله عنه **وَأُحْمِلَ** و دیگر
دعا کرد برای او و او خود برین وجه که در صلاح آرد از برای من یعنی صلاح را جاری کرد **أَنْ فِي ذُرِّيَّتِي** در فرزندان من
این دعا نیز شرف اجابت رسید و دخترش مایه رضی الله عنها شرف فراشی اشرف رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرف شد
و برین عبد الرحمن سلطان شد و بر او ابو عقیق نیز بدو کثرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتی یافت در وسط آورد
که از چهار ساله که جد و پدر و بنی و برین نیز باشند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ندید بودند مگر ابو نضاه و ابو بکر
و عبد الرحمن و ابو عقیق رضی الله عنهم و بی قابل بزرگ از او و از صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان شرف
علم و صلاح را است **إِنِّي ثَبَتُ الْيَقِيْنَ** بدستی که من باز گشته بحضرت تو از هر چه رضای تو دران نیست **وَأَنِّي**
و بدستی که من از کردن نهاد کافر فرمان تو **أَوَلَيْكَ** آنکه و که با مادر و پدر نیکویی کرده اند و شکر گفت بجای آورده **أَلَيْكَ**
يَقْبَلُ عَنْهُمْ آنانکه قبول کرده شود از ایشان **أَحْسَنُ مَا عَلِمُوا** نیکوترین آنچه کرده اند قبولی آنست که احسن معنی
حسن باشد یعنی هر عملهای نیک ایشان رقم قبول باید و **وَيُحْيَا** و در گذارند شود **عَنِ سَيِّئَاتِهِمْ** از گناهان ایشان
حفظ در هر دو فعل بنون مفتوحه می خوانند و نصب احسن یعنی ماقول که مگر طاعت ایشان و در گذارند سیئات ایشان
و عدل و باشند **فِي صَاحِبِ الْجَنَّةِ** در میان اهل بهشت **وَمَا الصَّادِقُ** و عدل و دخیل و عدل راست در قبول نیک و عفو
از بدی **الَّذِي كَانُوا** آن و عدل که بودند در دینی **يُوعَدُونَ** و عدل داده شد اند بآن و آن و عدل ایست که و عدل

سورة محمد صلی الله علیه و آله
در بیان احوال

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَاكَ كَافِرُونَ وَاصْدُوا وَابْزَادُوا شَتْرًا مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَزْهَىٰ خَلْقِي مَنَعَ كُفْرًا دَخَلَ
در اسلام مراد شایطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عقبه یا سلطان بدر و ایشان دوازده تن بوده اند از سادات
عرب **أَصْلُ بَاطِلٍ** کذب و دروغ است **عَمَلُهُمْ** عملهای ایشان که از کارهای بد و گناهان و فساد و کفر و غیره است
ضیافت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانی که گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته چون اطعام طعام و صلوات بر ابراهیم
وَأَسْمَاءُ وَكَوَيْدُ بآنچه فرو فرستاده شده است **عَلَىٰ نَحْنُ** بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن و **وَكُلُّهُمْ**
و قرآن راست و درست است با همه صاحب حق و حقیقت آمدن **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانی که گرویدند
بقرآن یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم **وَمَنْ كَفَرَ عَنْهُمْ** در گذاردند خدای و پیوسته از ایشان **سَيَتَّبِعُهُمُ كَافَهُمْ** ایشان و اصلاح
و اصلاح آورد **بِأَلْفِهِمْ** حال ایشان را در دین و دنیا با اصلاح کنند و ایشان را تا ماضی نشوند **ذَلِكَ** آن ضلال و اصلاح
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا یا آنانی که کافر شدند **تَتَّبِعُوا الْبَاطِلَ** در پی رفتند باطل یعنی شیطان را **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
و آنانی که گرویدند **تَتَّبِعُوا الْحَقَّ** و روی کردند حق را که قرآن است آمد بدیشان **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردگار ایشان
كَذَلِكَ همچنین **يُضِلُّ اللَّهُ** بیان میکند خدای **لِلنَّاسِ** برای مردم میان **أَشْأَلَهُمْ** شایسته ایشان را یعنی احوال
فریقین را ظاهر می گرداند **قَدْ أَفْلَحَ الْيَقِينُ** پس هرگاه به بینیدای مومنان **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنان را که کافر شدند بوقت
محاربه **فَضْلُ الْوَقَائِبِ** پس برینید کردن ایشان را از دینی **حَتَّىٰ إِذَا اتَّخَذْتُمْ** تا چون بسیار بکشد ایشان را
نَشْدُوا الْوَقَائِبِ پس استوار کنید بنده یعنی بکری ایشان را با سیری و بیند کنید تا نکرین **فَتَأْتِيهِمْ** تا آنکه
بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و از اد کنید **عَوْسٌ وَآفَاقٌ** و یافا گیرید ایشان فلا گرفتنی **حَتَّىٰ**
تَضَعَ الْحَرْبُ أَلْفًا تا بنهند اهل حرب **أَوْزَارَهُمْ** سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قاتل غارت
نزدیک نرود یعنی به اسلام خواهد بود و در خبر آمد که آخر قاتل است پس با دجال است امام شافعی و امام احمد
رحمهما الله بر آنکه امام محسن است میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا یا با سیران مسلمانان و امام اعظم
رحمهما الله میفرماید که این حکم بنسخت یا مخصوص حرب بود و جلال قتل تعیین است یا استرقاق **وَالَّذِينَ**
اینست کار نگاه دارند این کار را **وَلَوْ تَشَاءُ اللَّهُ** و اگر خواهد خدای **لَا تَصْنَعُ مِنْهُمْ** هر آینه انتقام نکند از دشمنان
شمالی آنکه کارزار کنید **وَلَكِنْ** ولیکن امر کرد جهاد **لِيَسْلُو** تا بیا و نماید **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ** بعضی از شما را بعضی
یعنی معلوم آید ماینده که مومنان را با کافر میباید کرد اند از جهاد کشت و کشت و ثواب و ثواب عظیم بیا بید و کافر را
از ایشان صد تا که شمال بیا بید و از کفر باز ایستند **وَالَّذِينَ قَالُوا** و آنانی که کارزار کنند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا
و بعضی قتل را می خوانند یعنی کشته شوند **فَلَنُجِزِلَنَّ** پس خدای باطل و ضاله نکند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** که داره ایشان را
سَيَسْجُدُ لَهُمْ و در باشد که حق تعالی راه نماید ایشان را در دینی بکارهای صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب
وَنُصْلِحُ بِالْحَمْدِ و اصلاح آورد کارهای ایشان را **وَنُجِزِلَنَّ** و در آرد ایشان را بهشت **عَمَّا هُمْ**

بدستی که تفریق کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شد باشند بدان یا سازل ایشان را قبل از
بدیشان نموده باشد یا خوشبوی ساخته باشد جهت ترویج ایشان بهشت را یا **إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کوه
کویدگان **إِنَّ شَتْرًا** اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر او **يَنْصُرُكُمْ** یاری کند شما را تا بر اعدای مظهر گردید
وَنَبِّتُ أَشْجَارًا و استوار سازد فنهای شمارا در معرکه جهاد تا ستم نشوید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانی که نکر و بیدند
فَنُصْلِحُ خدای و نیکو سازی و هلاکت و اندوز و شقی و نا امیدی را ایشان را است **وَأَصْلُ** و کم و نابود سازد
خدای **عَمَّا هُمْ** علما ایشان را **ذَلِكَ** این خواری و بطلان علم ایشان را **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **كُفِرُوا**
که گناه داشتند و ناخوانهان بودند **مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ** آنچه را که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از امر
بتوحید و قیام با احکام شرع **فَانْجَبُ** پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی **عَمَّا هُمْ** که در کارهای ایشان را که از آن صاحب
داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و مهان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان **أَفَلَمْ يَسِيرُوا** آیا
سیر نکردند کافران عرب استغنام یعنی امرست یعنی باید که سفر کنند **فِي الْأَرْضِ** در زمین مراد بلاد عاد و ثمود است
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند چگونه بوده است **عَاقِبَةُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** عاقبت کافران و سواران حال آنکه پیش از ایشان
بودند از اهل کفر و تکذیب و معصیان **دَّمَ اللَّهُ** هلاک کرد خدای و مذبذب استیصال فرستاد **ظُلُمَهُمْ** بر ایشان
وَاللَّكَافِرِينَ و مرنار و کیدگان را **أَشْأَلَهُمْ** مانند آن عقوبات خواهد بود نه بد کفار است **ذَلِكَ** آنچه
یاد کرده شد از عقوبات دشمنان و نصرت دوستان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بسبب آنست که خدای **مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا** دوست
ایشانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و بسبب آنست که کافران **أَعْدَاءُ** دشمنان
نیست ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای بفضل خود **يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا** در دین و آنانی که گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و آنانی که کارها با کفر از دین و غیره **جَنَاتٍ** بهشتها که میروند **فِي جَنَّاتِ الْأَنْثَارِ** از پروردگار
آن جویها و **الَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانی که کافر شدند **يَتَمَتَّعُونَ** بر خورداری و یا بنده متاع دنی و یا کفر و می خوردند **كَمَا**
تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانچه می خوردند چهار پاییان یعنی ایشان سرورست بر خوردن و عاقبت باید که خوردن و پوری
زیستن باشد یعنی تحت قهرام بدن و تقویت قوی نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوی
نفسانی در استکمال بقدرت ربانی مله و عاوان بودند آنکه عمر خود را طویل خوردن شناسد و در می خوردن با کلهوا
و بقیه امانت چهار پاییان می خورد و خواب طمع نظرش باشد و نیم مافال **يَعْمَلُونَ** خوردن برای زیستن و شکر کردن
نویسنده که زیستن از بهر خوردنست **وَالنَّارُ** و انش و دوزخ **مَثْوًى** مقام و آرامگاه است **لَهُمْ** مرکبان را و
كَأَنَّهُمْ و جندی از اهل دیهها که بهر حال **أَشْدُّ قُوَّةً** سخت تر بودند از روی قوت **مِنْ قَرْنِهِمْ** از اهل
دیه نوالی **أَخْرَجَتْ** آن دیه که بیرون کردن اهل آن را یعنی که **أَهْلُهَا** هلاک کردیم اهل آن دیهها را
فَلَا تَصْنَعُ پس هیچ یاری دهند نبود **لَهُمْ** مردشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد **أَنْفُسَهُمْ** آیهها که باشد
عَلَىٰ بَيْتِهِ بر جوی روشن **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردگار چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مومنان **كُنْ** باشد مانند کسی
که از ستمه یعنی شیطان یا نفس او را بشود **وَأَنْفُسَهُمْ** و از آنکه **لَهُ** بر لای او **سَوْءٌ عَمَلُهُ** بدی کردار او را و از شر که
وَأَتَّبَعُوا و پیروی کرده اند **أَهْلَهُمْ** از و هلاکت خود را چون ابوجهل و شرکان **شَلَّ الْجَنَّةَ** از جهنم آنچه بر روی خویش

یا شفعه غفور من **تَبَخَّلُ** و هر که بخل ورزد یا نه بر او واجب است از انفاق **وَأَمَّا تَبَخُّلُ** پس جز نیست که بخلی ورزد و در نفس
بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد **وَاللَّهُ الْعَنِي** و عینای بی نیاز است از صدقات و انفاق **وَأَنْشُرَ الْفَقْرَ** و شما
مخارجیند با آنچه نزدیک است از ثواب محبت و فواید کرامت پس امروز یکی بر میدوید و فرود آید بستانید و دعوی آن
از شما کم او هیچ کم نشود و شما بر ادوات و مقاصد خود غایب گردید **وَأَنْ تَقُولُوا** و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما
فرض کرده اند از انفاق یا اگر امر از کینید از اسلام و قبول احکام **يَسْتَبْدِلُ** بدل کند **قَوْمًا غَيْرَكُمْ** گروه
دیگر جز شما نیستی شما را هلاک کند و قوی دیگر یابد **فَلَا يَكُونُ** این نباشند آن قوم **أَمْثَلُكُمْ** مانند
شما بلکه فرمان بردار تر باشند و بر هر کار قریبتر گردند و بی نفع اند از من و شاهراست که از حضرت رسالت علی
الله علیه و آله سوال کرد که اینها کدام گروه اند و سلمان رضی الله عنه در بهلولی آنحضرت نشسته بود دست مبارک
بروان سلمان زد و گفت هذا قومه و در خبر آمد که اگر دین من قطع شود تا ثریا فریاد از آسمان دمان از بارسیان و در
لباب آورده که ابوالدرداء رضی الله عنه بعد از قراءت این آیت می گفت ابشر و یا بی فروغ مراد یار سیما نند

سُورَةُ الْفَتْحِ مَكِّيَّةٌ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

بعثت و سید که در سال ششم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب
مزیارت کعبه معظمه زاده الله شرف یافت و عمره گذارد و از آن بعد از استماع آن روایت شد که تغییر واقع
در همان سال بظهور رخا آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بکار سازی مشغول شد و روز و شب غره ذوالقعد
این سال از مدینه بیرون آمد احرام بهم گرفت و هفتاد شتر بهمت هدی با خود ببرد و اهل اصحاب اتفاق کردند
خبر توجه آنحضرت بشارکان مکه رسید بر شمع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از آنکه بیرون آمد در بلاد
الشکریه بزمند و پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه خبردار شد بحدیثه فرود آمد و از جانب کفار عرب بن سعد الشقی
بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از آن جلیس کنائی که مهنر احابیش
بود او هم بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و زیارت کعبه آمد اما قریش بر حجت جاهلیت فرو
ایستاده به هیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول و اصحاب او بیکه در آیند و پیغمبر همانرا رضی الله عنه نزد ایشان
فرستاد و ایشان او را باز کردند و خبر رفتن او رسید و بنزدان سبب بیعة الرضوان واقع جناحه عنقریب مژگون کرد
القصة کفار بعد از استماع خبر بیعت منوهر شد سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح
واقع شد بر آن جمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد و نهان و آشکارا یکدیگر و حلفا یکدیگر
نفرین رسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بکنند و از خود دیگر شریکها نیز واقع شود و اگر صحابه از آن صلح ملول
شدند و آنحضرت همانجا در حدیثه بهر مرد ناسر مبارک ایشان را تیرا شد و بعضی شتر از اوقیان فرود و برخی را
بدست ناجیه اسلی بیک فرستادند و در من بکشتند و بر قتر و ساکنی انجام بخش کردند و از صحابه نیز خط و تقصیر واقع
شد و هدی خود را فرغان کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیست روز در حدیثه توقف فرمود و در حین مراجعت شترها

این سور فرود آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اسب سوار بر من نازل شد که و ستر میدارم از آنچه آفتاب
بران طالع میشود پس سور فتح را بر زبان خواند و ایشان را تعینیت گفت و اصحاب نیز و یارب ادرک باد گفتند **أَنَا فَتَحْنَا**
بدستی که ما حکم کردیم **لَكَ** از برای تو **فَتْحًا مُبِينًا** حکمی پید و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند
که افخ هود در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بوده که مسلمانان که در مکه ایمان خود را
میداشتند سرکشان شدن با کفار بجاهل کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز
بود و از نیست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما یکشایر برای قوشهر که را تعبیر با صبیحت تحقیق
واقع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فذلکست بوسه ای آموخت طلب **لِيَغْنِيَنَّ** تا بیاورد **لِللَّهِ** مژگان
مَنْفَعَتُمْ آنچه که شسته است بیش از صبی **مِنْ زَيْنِك** از آنچه موجب غنا بنویزاند بود **وَمَا تَأْتِيهِمْ** و آنچه میماند است
بوزان یا بیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیت و بعد از آن امام ابواللیث دهر الله فرموده که کاه گذشته
ذنب آدم و حواست و آیند جوار امت یعنی پیامر زید کاه آدم حواری برکت او و می آید کاه امت را بشفاعت او
سلطی رحمة الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافه کرده در وقت ذلت در صلب وی بوده و کناه امت را بوی اسناد
فرموده او پیشرو و کار ساز و ایشانست **قَبِيحَةٌ** و دیگر بفضل صمیم خود تمام گردانند **فَعَسَى** نعمت خود را **أَمَلَكُ**
بر تو بیفتد بلا و یا با علاء دین یا با انعام نبوت یا بقبول شفاعت **وَتَهْدِيكَ** **مِرْطَا** **سَتَقِيْمًا** و بنیاید بر راه راست
یعنی ثابت دارد بران **وَنُصْرَى** **لِلَّهِ** و یاری کند ترا خدای **نُصْرًا** **عِزًّا** یاری کردی که در نصرت و غلبه باشد
یعنی قیام نصرت غالب و قاهر شوی و چون در صلح حدیبیه صحابه بخلاف از عطفه و توددی بودند حق سبحانه فرمود که
هَؤُلَاءِ اوست آنکه **أَنْزَلَ** **الْحَكِيمَةَ** فز و فرستاد آراش و مکنون **فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** در دلهای کرم
لِيُزِيدُوا تا زیادت کنند **إِيْمَانًا** تا کوید و یفتح **إِيْمَانِهِمْ** با کویدنی ایشان یعنی بفرایند یقین خود را با یقین دیگر
یا ایمانی که با اصول دین باشند افزون سازند آنرا با ایمان بفرع شرع **وَاللَّهُ** و هر خدا بر است **خُودِ السَّمَوَاتِ**
لشکرها آسمانها از ملائکه **وَالْأَرْضِ** و جنود زمینی از مومنان مجاهد پس اهل ایمان جهاد کنند و نصرت الهی
و اتق باشند که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی باشد اولیا خود را در وقت
غزایا اعداء خود فرو نهد و در بیعت نصرت از و طلب که نمیدانند نش - هر زن بهلولی و هر پیشه صندریت
وَكَانَ **اللَّهُ** و هست خدای **عَلِيمًا** دانای بمصالح خلق **حَكِيمًا** صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که
سکینه بدلهای کرم و بیکان فرستاد **لِيُزِيلَ** **الْمُؤْمِنِينَ** **وَالْمُؤْمِنَاتِ** در آرد مردان کرم و بیکه را برکت و روح در د
و نبات در عقیدت **بِحَقِّ** **نَجْوَى** بیوسه آنها که بیرون **مِنْ تَحْتِ** **الْأَفْهَارِ** از زیر بنازل یاد رحمت انجاران
جوهرا **لِيُزِيلَ** **فِيهَا** جاوید باشند روی **وَيُزِيلَ** **مَنْهُمْ** و بوی آنکه بیوسه از ایشان **يَسْتَأْتِيهِمْ** بدیهای ایشان
یعنی محو گردانند بیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان در آیند **وَكَانَ** **اللَّهُ** و هست این و عد
مرایشان **عِنْدَ** **اللَّهِ** نزد ملک خدای یعنی در حکم او **فَوْزًا** **عَظِيمًا** و سنکاری بزرگ و چه فوزی عظیمتر از آنکه
ایشان از سکار این شوند و بمقاصد فایز گردند **وَيُزِيلَ** **الْمُؤْمِنِينَ** **وَالْمُؤْمِنَاتِ** و دیگر برای آنست که تا عذاب کند
مردان و زنان منافق و از اهل مدینه **وَالْمُشْرِكِينَ** **وَالْمُشْرِكَاتِ** و مردان و زنان مشرک و از اهل مکه **وَالظَّالِمِينَ**

کات

بیت عمر و بعضی اعراب چون سلم و جهمیه و بنی نضیر و غفار و انجم فرستاد که درین سفر مرافقت و موافقت کنند ایشانرا
از محاربه فریشت ترسیدند و فعل نمود و خلف و وزیرند حق سبحانه و تعالی را پیغمبر خود را که چون بدیدند رسی **سَقُولُ الْخَلْقِ**
نمود باشند که بگویند باز پس ماندگان **بِالْأَعْرَابِ** از بادیه نشینان یعنی قبیله ای که مذکور شد و از آنکه **شَقَلْنَا** شغل
کردار **أَنَوَلْنَا** ما ملای ما که غرض ازین داشت و ضایع میشد **وَأَهْلُونَا** و زنان و فرزندان ما که از یکی بی نوا و بی برکت
ماندند **فَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ** پس طلب آمرزش کن برای ما و این که خلف کرد و در مرافقت موافقت ننمودیم **يَقُولُونَ** و گویند
بِالْأَسْتِغْفِرُ بزمایان خود ما **لَيْتَ** آنچه نیست **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلها ایشان یعنی این احتذار و استغفار بزمایان می کنند
و دل ایشانرا از آن خبر نیست **قُلْ** بگوید در جواب ایشان **فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ** پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند
از شما **بِالْقُدْرَةِ** خداوند **شَيْئًا** چیزی را **إِنْ أَرَادَ** اگر خواهد **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **وَقَتْلَى** و قتل و خطی در مال و اهل
یا عقوبت بخلف **أَوْ أَرَادَ بِكُمْ** یا اگر خواهد شما **نَفَقًا** سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی
بَلْ كَانُوا بلکه هست **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **شَيْئًا** چیزی را **إِنْ أَرَادَ** اگر خواهد **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **وَقَتْلَى** و قتل و خطی در مال و اهل
مشغولی مال و فرزندان باشند **بَلْ كَانُوا** بلکه کانیان **بِالْقُدْرَةِ** خداوند **شَيْئًا** چیزی را **إِنْ أَرَادَ** اگر خواهد **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **وَقَتْلَى** و قتل و خطی در مال و اهل
نکند و منان **إِلَى أَهْلِهِمْ** بسوی اهالی خود بدیده **أَيُّهَا** هر که بلکه شرکان ایشانرا بکنند و سناصل گردانند **وَرَبِّ**
و آراسته شد این کان یعنی شیطان پیارات استصال پیغمبر و اصحاب **إِذْ** و آنرا نامشروع شد **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلها آنها **وَلَطَمْتُمْ**
و کان برید **ظُرُ الشُّوْءِ** کان بد که درین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد **وَكُنْتُمْ** و کشیدید **شَاكِرِينَ** کان **تَوَابُورًا**
کرو و هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت **وَمِنْ لَوْ تَوْبُونَ** و هر که توبه کرد **وَرَبِّ** و هر که توبه کرد **وَرَبِّ** و هر که توبه کرد
تصدیق حکم خدا و رسول کنند **فَأَنَا** پس بدستی که ما آماده کرده ایم **لَكُمْ** برای شما **فَرِحْتُمْ** بر آن که ویدگان **وَأَسْعَدْنَا** آن
افروخته **وَلِلَّهِ** و **مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و مرزدار است **بِأَمْرِهِ** و زمینها و تمام امور مالک هوی و سفلی در قبضه دند
است **يَغْفِرُ** می آمرزد **وَكُنَّا** بزرگ **لَمْ يَشَأْ** هر که خواهد **وَلَعَذَابُ** و عذاب میکند **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** هر که اراده
میکند **وَكُنَّا** و هست **خُدَايَ** خدای **يَغْفِرُ** می آمرزد **وَكُنَّا** بزرگ **لَمْ يَشَأْ** هر که خواهد **وَلَعَذَابُ** و عذاب میکند **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** هر که اراده
باشد که بگویند باز پس ماندگان **بِالْأَعْرَابِ** از بادیه نشینان همان اعراب خواهند گفت **إِذَا انْطَلَقْتُمْ** آنگاه که
بروید **إِلَى خَتَاكُمْ** بسوی غنیمت همارا **وَأَخَذُوا** تا فریاد آنرا که **دَرُوبًا** بگذارید **وَأَتَيْتُكُمْ** تا وید
کنیم شمارا درین سفر آورد مانند پیغمبر علی **وَمَدِينَةُ** و دردی **بِالْحِجَابِ** است **سَنَازِلِيهِ** باز گشت و در محرم سده بیستم
خبر توجه بود و حکم شد که هر که در حدیثیه حاضر بوده بدین غرض و دروغ ایشان درین جنگ اتفاق نکند و چون
عزم بریم شد جماعت خلفان گفتند بگذارید ما موافقت و موافقت کنید و با شما به خبر آیم **يُرِيدُونَ** می خواهند
خلفان **إِنْ يَبْلُغُوا** آنکه تغییر دهند **كَلَّمَ** **اللَّهُ** سخن خدای یعنی حکم او را که فرمود که غیر از حدیثیه بدین حرب نروند
قُلْ **إِنْ يَشَاءُ** بگوئی روی نخواهد کرد ما را **إِنِّي** است **بِعَنِي** یعنی با ما **يُرِيدُونَ** می خواهند **كَلَّمَ** **اللَّهُ** سخن خدای
گفته است **خُدَايَ** **يَمْلِكُ** بیش از همه **شَاكِرِينَ** از آمدن ما بدیده **فَسَقُولُونَ** پس وید باشند که ایشان گویند خدای
بدین **وَكُنَّا** بلکه شاهدی می بیند بر ما **وَأَدْرَكْتُمْ** شریک شما نشود و نه چنین است که خلفان میگویند
بَلْ كَانُوا بلکه هستند **دُرُوبًا** بگذارید **وَأَتَيْتُمْ** تا وید **بِالْحِجَابِ** است **سَنَازِلِيهِ** باز گشت و در محرم سده بیستم
بگویند پس ماندگان

بیت عمر و بعضی اعراب چون سلم و جهمیه و بنی نضیر و غفار و انجم فرستاد که درین سفر مرافقت و موافقت کنند ایشانرا
از محاربه فریشت ترسیدند و فعل نمود و خلف و وزیرند حق سبحانه و تعالی را پیغمبر خود را که چون بدیدند رسی **سَقُولُ الْخَلْقِ**
نمود باشند که بگویند باز پس ماندگان **بِالْأَعْرَابِ** از بادیه نشینان یعنی قبیله ای که مذکور شد و از آنکه **شَقَلْنَا** شغل
کردار **أَنَوَلْنَا** ما ملای ما که غرض ازین داشت و ضایع میشد **وَأَهْلُونَا** و زنان و فرزندان ما که از یکی بی نوا و بی برکت
ماندند **فَأَسْتَغْفِرُ لَكُمْ** پس طلب آمرزش کن برای ما و این که خلف کرد و در مرافقت موافقت ننمودیم **يَقُولُونَ** و گویند
بِالْأَسْتِغْفِرُ بزمایان خود ما **لَيْتَ** آنچه نیست **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلها ایشان یعنی این احتذار و استغفار بزمایان می کنند
و دل ایشانرا از آن خبر نیست **قُلْ** بگوید در جواب ایشان **فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ** پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند
از شما **بِالْقُدْرَةِ** خداوند **شَيْئًا** چیزی را **إِنْ أَرَادَ** اگر خواهد **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **وَقَتْلَى** و قتل و خطی در مال و اهل
یا عقوبت بخلف **أَوْ أَرَادَ بِكُمْ** یا اگر خواهد شما **نَفَقًا** سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی
بَلْ كَانُوا بلکه هست **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **شَيْئًا** چیزی را **إِنْ أَرَادَ** اگر خواهد **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **وَقَتْلَى** و قتل و خطی در مال و اهل
مشغولی مال و فرزندان باشند **بَلْ كَانُوا** بلکه کانیان **بِالْقُدْرَةِ** خداوند **شَيْئًا** چیزی را **إِنْ أَرَادَ** اگر خواهد **خُدَايَ** خدای **يَمْلِكُ** می تواند **وَقَتْلَى** و قتل و خطی در مال و اهل
نکند و منان **إِلَى أَهْلِهِمْ** بسوی اهالی خود بدیده **أَيُّهَا** هر که بلکه شرکان ایشانرا بکنند و سناصل گردانند **وَرَبِّ**
و آراسته شد این کان یعنی شیطان پیارات استصال پیغمبر و اصحاب **إِذْ** و آنرا نامشروع شد **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلها آنها **وَلَطَمْتُمْ**
و کان برید **ظُرُ الشُّوْءِ** کان بد که درین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد **وَكُنْتُمْ** و کشیدید **شَاكِرِينَ** کان **تَوَابُورًا**
کرو و هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت **وَمِنْ لَوْ تَوْبُونَ** و هر که توبه کرد **وَرَبِّ** و هر که توبه کرد **وَرَبِّ** و هر که توبه کرد
تصدیق حکم خدا و رسول کنند **فَأَنَا** پس بدستی که ما آماده کرده ایم **لَكُمْ** برای شما **فَرِحْتُمْ** بر آن که ویدگان **وَأَسْعَدْنَا** آن
افروخته **وَلِلَّهِ** و **مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و مرزدار است **بِأَمْرِهِ** و زمینها و تمام امور مالک هوی و سفلی در قبضه دند
است **يَغْفِرُ** می آمرزد **وَكُنَّا** بزرگ **لَمْ يَشَأْ** هر که خواهد **وَلَعَذَابُ** و عذاب میکند **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** هر که اراده
میکند **وَكُنَّا** و هست **خُدَايَ** خدای **يَغْفِرُ** می آمرزد **وَكُنَّا** بزرگ **لَمْ يَشَأْ** هر که خواهد **وَلَعَذَابُ** و عذاب میکند **بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** هر که اراده
باشد که بگویند باز پس ماندگان **بِالْأَعْرَابِ** از بادیه نشینان همان اعراب خواهند گفت **إِذَا انْطَلَقْتُمْ** آنگاه که
بروید **إِلَى خَتَاكُمْ** بسوی غنیمت همارا **وَأَخَذُوا** تا فریاد آنرا که **دَرُوبًا** بگذارید **وَأَتَيْتُمْ** تا وید
کنیم شمارا درین سفر آورد مانند پیغمبر علی **وَمَدِينَةُ** و دردی **بِالْحِجَابِ** است **سَنَازِلِيهِ** باز گشت و در محرم سده بیستم
خبر توجه بود و حکم شد که هر که در حدیثیه حاضر بوده بدین غرض و دروغ ایشان درین جنگ اتفاق نکند و چون
عزم بریم شد جماعت خلفان گفتند بگذارید ما موافقت و موافقت کنید و با شما به خبر آیم **يُرِيدُونَ** می خواهند
خلفان **إِنْ يَبْلُغُوا** آنکه تغییر دهند **كَلَّمَ** **اللَّهُ** سخن خدای یعنی حکم او را که فرمود که غیر از حدیثیه بدین حرب نروند
قُلْ **إِنْ يَشَاءُ** بگوئی روی نخواهد کرد ما را **إِنِّي** است **بِعَنِي** یعنی با ما **يُرِيدُونَ** می خواهند **كَلَّمَ** **اللَّهُ** سخن خدای
گفته است **خُدَايَ** **يَمْلِكُ** بیش از همه **شَاكِرِينَ** از آمدن ما بدیده **فَسَقُولُونَ** پس وید باشند که ایشان گویند خدای
بدین **وَكُنَّا** بلکه شاهدی می بیند بر ما **وَأَدْرَكْتُمْ** شریک شما نشود و نه چنین است که خلفان میگویند
بَلْ كَانُوا بلکه هستند **دُرُوبًا** بگذارید **وَأَتَيْتُمْ** تا وید **بِالْحِجَابِ** است **سَنَازِلِيهِ** باز گشت و در محرم سده بیستم
بگویند پس ماندگان

من الاعراب اهل بادية ستمدعون زود باشد که خواند شود **اولی قومی** که بپرسیدند
خداوندان کار سخت که اهل باده اند از میان سبیل کذاب یا قایل عرب که میزدند و از وفات سید عالم
علیه السلام یا از هوان و عطفان در جات آنحضرت که بودی چنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم
الحض عنی آنکه شارب جنگ روی محارب مبارز خواهند خواند که شما **ثانی قومی** که کارزار کنید با ایشان و یکسید ایشان
اولی قومی یا مسلمان شوند اگر این قوم شرک بامزدن حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانند قتل است
یا جزیه و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد **ثانی قومی** پس اگر در میان برید کسی که خواندند شاست بقبال آنکه
یونیکم الله بدهد شما را خدای آجرا **احسن** آنی که غنیمت است در دینی و جنت در عقبی **وان تملوا** و اگر
روی بگردانید و پشت بر روی کنید **ثانی قومی** بپرسیدند که این قوم ازین از سر حد بدید یعنی **بکم**
عذاب کند خدای شما **عذاب الیم** عذاب دردناک و چون مخطفان را این همه وعید واقع شد و عفو و رحمت از مسلمانان
اندیشیدند که ما بواسطه ضعف و عجز از جهاد خلف میکنیم تا مال حال ما بجهاد نماند که **لننزل علی الغنی** نیت
بر ما اینها حق گاهی اگر حرب شود **ولا علی الاغنی** و نه بر یک **حج** بزه اگر از جهاد خلف کند **ولا علی المریض** و نه
بر بیمار **حج** تنگی وانی اگر با مجاهدان موافقت نند و اینها معذرت دارند **و فی بیلم الله** و هر که فرمان بردار او شود
و فرستاده او را در جهاد و غیر آن **و فی بیلم الله** در آرد خدای او را بهشت است آنجا که بیوسته بخیر
میرود **و فی بیلم الله** از بر سارکن بهشتیان جویم **و فی بیلم الله** و هر که عارض کند از فرمان خدا و رسول **و فی بیلم الله**
عذاب کند او را خدای **عذاب الیم** عذابی که در آن منقطع نشود و اهل آن منقضي نگردد و آن عذاب همانست که بخاند
امر خدا از دولت لغا و رونی و فی بیلم الله رسول از سعادت شفاعت محرم خواهد بود و نفوذ باه من الخلیفان بیعت
سوز از آنست که هر چه عذاب ز روی سوز و اهل من عذاب همان نیت آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم بدیده نزل بود بر ایشان امیه را بیک فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعث آمد و داعیه حرب ندارد
و اهل که ایشان را از در آمدن و سخن گفتن منع کردند آنحضرت ثانیاً ذوالنورین را رضی الله عنه فرستاد و او را در مکه
نگاه داشتند و آوازه قتل او را افتاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب طلبید و ایشان بقول اصح هر از او باند و بیعت
نمودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از عرب دوی تانند و در زیر درخت سم نشسته بود در کثافت
آورده که حضرت در زیر شجر سم قرار گرفت و شاخی از آن بوشت سباز کش فرود آمد عبد الله مغفل گوید من قایم بود
بر زیر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از بیست مبارک وی برداشتم و محاصره کرده و در زیر درخت و آنکه مطلقاً
نگرین حضرت صلوات الله علیه فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید و معال از این بر روی او نه نقل کرده که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بدو رخ نروید یک کس از آنها که در تحت الشجر بیعت کرده اند و این را بعثت الرحمن گوید چه حاجتی
از من قوم خشود شد چنانچه میفرماید **لقد بعث الله** تحقیق که خدای خشنود گشت **و فی بیلم الله** از روی کار و بیکار
ادباً یعونک و فی بیعت کردند باقی تحت الشجر در زیر درخت سم **فعلیه** بر سر خدا خدای مافی قلوبهم آنچه
در دلها است از انخلاص و فاد صدق و صفا **فانزلنا السکینه** علی من فرستاد آرامش علیهم بر ایشان و آنابهم و یاد
داد ایشان را **فانزلنا السکینه** یعنی نزدیان که فتح خیرست یا مکه یا مکه یا مکه **و فی بیلم الله** و دیگر خبری از ادراک ایشان از فضل خود نمیتواند

بسیار یعنی از خیر یا خدایا **فانزلنا السکینه** و عقار و کاف الله و هست خدای عز و جل غالب
و غلبه دهند دوستان **حکیم** حکم کنند بمغلوبیت دشمنان **و قد کرم الله** و عذر کرده است خدای شما را ای
است **مغافر کثیر** غنیمتها بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم **یا خلدوا** فرامیگردان
تا قیامت **فقتل** پس تمجیل نقد داد **لکم** بر شما **هذه** این غنیمت خیر و گفت و بار داشت و گونه کرد **اولی قومی**
الثانی دستها آمدن میان بعضی اهل خیر و مخطفان ایشان کبخی آمد و عطفان بودند **عنه** از شما تا حلقه ای بود و رسید
بجنگ یا آمدند و ایشان از خوف شامحضاری شدند تا شما مسلم مانند **لکم** و نا باشند آن غنیمت **ایه للوین**
نشانه من مونسان را بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر فتح خیر یا صدق قول که در وعده غنایم **و فی بیلم الله** و برای
آنکه بناید شما را **و اطاعا مستقیماً** راهی راست که منبج قتل است و مستوفی بودن بفضل از وی و بارگشتن کار و بطاعت
لرئیس را باب سیر رحمت ابر بر آنکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از سفر حد بدید مراجعت نمود بحکم و عذر
و نا اهل محاربه کار سازی حرب خیر یا آن فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمد متوجه قلع خیر
و از منزل صحابه را به من جد و ان شدن محرمی بود که از طریق ولای مدینه بمیان قلعهای خیر یا آن در آمد و ایشان بخیر
از قلع بیرون آمدن بایل و نیشه و ادوات زرع و دوی بجاری و من از خود داشتند که نگاه لشکر اسلام بنظر ایشان
در آمدن گفتند و الله محمد و الخیر و روی بجهاد نهادند و آنحضرت فرمود که آنها که خیریت خیر از آنرا با صا
قوم ضا صاحب المذنبین القصة یهود حصاری شد دل بر قتال نهادند مسلمانان اول با اهل نظام حرب کردند
و آن قلع گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در بخاری محاصره مذکور است و حده الله که اول از حصون
حصن نام را فتح کردند برین رضاع و شوق و بعد از آن یهود بحصن معصب بن معاذ تخصص گشتند و بجنگ بسیار کردند
شد و فاشه و استمه و اطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد پس محاصر حصار قوس اشتغال فرمودند و حضرت را
صلی الله علیه و سلم صدای طاری شد و بخیر و سواری نوئی است فرمود و قلع بغایت محکم بود و آنجا حرب فراوان و قلع یافت
و بالآخر بدست بر ترقی می کرد الله و حبه مفتوح گشت و در آن قلعه مرخص خیر یا گشت و در آن حصن از حصار برکن
سیر خود ساخته و یهود زمینها را خواستند و غنایم بسیار بدست محاصره افتاد و کینه ای الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت
را زهر دادند و بره زهر آلود با وی سخن آمد که یا رسول الله ازین بخور که مرا بزرگوارده اند و ظمیر زخمی جز از تو نیست
حرف بره بریان شتو که محضرت **و آخری** و بعد کرد خدای شما را غنیمتها دیگر یافته شهرها دیگر که هنوز **لقد کرم الله**
تا فاد رفتند علیه **علیهما** بدان و غنیدانید آنرا **فانزلنا السکینه** بر کسی که احاطه کرده است علم خدای **یا** آن مرد
غنا و هوان است یا مداین فارس و روم و شام و مجاهد گوید که هر فتحی که تا قیامت بر من است را بدست دهد درین دهر
است **و کرم الله** و هست خدای **علی کل شیء** بر هر چیزها از فتح مداین و اعطای غنایم **و قد کرم الله** و توانا **و لو کانکم**
و اگر قتال کردندی یا شام و حد بدید **الذین کافروا** آنانکه کافر بودند از اهل که و صلح نکردی **و لو کانکم** و هر اینه که
بشتمها یعنی هر گشت کردندی **ثلاً لا یجیدون** پس نیافتندی **و لو کانکم** کار سازی که ایشان نگاه دارد و **لا یجیدون** و نیازی که
ایشان فرامد کردی **و انزلنا السکینه** سنت فاده است خدای سنت نهادنی **الذین کافروا** آن سنوق که گفته است **و فی بیلم الله**
بیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان ترا غالب بوده اند **و فی بیلم الله** و نیازی **و فی بیلم الله** مرسته خدای **و فی بیلم الله**

تغییری در آن مقرر و مستقر شد لا محاله کاین خواهد شد دست تصرف هیچکس در تغییر و تبدیلی
آن نخواهد گشت **نقطه** تغییر یکم از راه یابده تبدیل بفرمان خدا کار ندارد در دایره امر که و پیش بگفت
باینکه چون وجع کار ندارد آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در حدیث بود هشتاد و نه از اهل که حکام
ناراضی از جیل تغییر فرستادند و با خود آوردند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله علیه و آله را
ایشان را بر کشتن و آنحضرت از آن کرد ایشان را و آیت نازل شد که **وَهُوَ الَّذِي** و اوست خداوندی که از حضرت
كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار که را **وَأَعَنَّهُمْ** از شما تا صلی کردند و **أَيَّدِيَهُمْ** و کوفتاه کردند دستهای
شمار از ایشان **بِطَرَفِ مَكَّةَ** در وادی که یعنی مدینه **مِنَ تَعْدَانِ أَطْرَافِ مَكَّةَ** پس از آنکه طرفه را دشوار و غالب
ساخت **عَلَيْهِمْ** بر آن هشتاد و نه **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای **يَمْلِكُ** آنچه میسختن از شما فایده با کفار
برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدادید و میگردانید بجهت تعظیم خانه خدای **بَصِيرًا** بینا و شمار را
جز خواهد داد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** ایشانند آنانکه کافر شدند **وَصَدَّ وَكُفْرًا** و باز داشتند شمار را **بِالسَّجْدِ**
لِلْعِزَامِ از سجده حرام **وَالْهَدْيِ** و منع کردند آنرا نیز که برای قربانی آورده بودند **مَعْكُوفًا** در حالتی که بازداشت
شده بود **أَن يَبْلُغَ** از آنکه برسد **بِحِلَّةِ** بجای او که مکان محرم است یعنی مناجاتگاه معنی آنست که کفار که بسبب آنکه
شمار از عمر و منع کردند قربانی را بجز آنکه نداشتند سختی قتل و استیصال هستند لیکن شمار از دین سالار
قتل ایشان باز میداد بجهت گردیدگان که در مکه هستند **وَلَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ** و اگر نبودند مردان کرب و
نِسَاءً مُؤْمِنَاتٍ و زنان ایمان آورده در مکه که شمار **تَعْلَمُوهُمْ** ایشانرا ندانسته اید و آن هفتاد و نه
و مرد بودند که کمان ایمان کردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودند ایشان در مکه و شمار ایشانرا نمیدانید باجماع ایشان
زیرا که با کفار مختلط اند **أَن تَطُورُوهُمْ** جد است از رجال یعنی اگر آن بودی که آن و شمار هستند و نه آن بودی
که شمار ایشانرا در آستانه قتل بی سیر میکردید یعنی هلاک میساختید **فَصَبَّحَهُمْ** پس صبح شد شمار از
جهت هلاک ایشان **بَعَثَهُ** مکر و حیثی معنی و اندوخته بقتل مؤمنان یا تا وانی چون کفارت و دیت **بِقَوْلِهِمْ** بگویند
بأن تطورهم است یعنی میکشید ایشانرا یا آنکه داند هر اینه مادت شمار ایشان کوفتاه نمیکرد بر منعم کردیم شمار
از قتل اهل که جهت نگاه داشت ایشان و این برای آنست **لِيَدْخُلَ اللَّهُ** تا داخل گردد اند خدای **فِي رَحْمَتِهِ** در بخشش
خود **مَنْ يَشَأْ** هر که خواهد مراد از من تفاوت زیاد و جرات و گفته اند دین اسلام **وَلَوْ تِلْكَ** اگر جراتشندی آن
مؤمنان از کافران و در مکه نبودند **لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا** هر اینه عذاب میکردیم آنانکه کافر میشدند **بِهَنَفٍ**
از اهل که **عَذَابًا أَلِيمًا** عذابی موم و صبح در دنی بقتل و سبی **أَذْجَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا** یاد کردی محمد چون کردند و در آورده
آنانکه نکر ویدند **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلهای خود **لِلْحَبِئَةِ** تعصب و تکبر و غیرت **حَبِئَةِ** حبیب با هلی که بنده
از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را در مکه نمی گذاریم با یاران او و ایشان در واحد بدان و برادر
ما را کشته اند بلام و می که در شمار ما در میانند چون ایشان عصبیت پیش آوردند **فَأَنزَلَ اللَّهُ** پس فر فرستاد
خدای **سَبْحًا** بشارت و وقار خود را **عَلَى رَسُولِهِ** بر فرستاده خود **وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ** و بر مؤمنان تا مقادیر نکرند و
راضی شدن معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نام بود نکل است که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند

نشند که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید **وَاللَّهُ** و ثابت داشت خدای مؤمنان را **كَلِمَةَ التَّقْوَى** بر کلام
تقوی که کلمه شهادت است یا جسم الله الرحمن الرحیم که اهل که نیستند بدین یا محمد رسول الله که بکتابت آن راضی نشدند
وَكَاوُوا و هستند مؤمنان **أَتَى بِهَا سِرًّا** و از غیر ایشان **وَأَهْلَهَا** و هستند اهل آن و اولاد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای **بِكَلِمَتِهِ** **وَعَلَيْهَا** بعد از رجوع از مدینه بعضی از صحابه گفتند تغییر خواب بغیر
صلی الله علیه و آله راست نشد و ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که **لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ**
هر اینه که راست کرد خدای و محقق ساخت **رَسُولَهُ** برای فرستاده خود **الزُّبَانِ** آن خواب را که دیدید بود **بِالْحَقِّ**
براستی و لی بنابر حقی درین سال تا خبر کرد و در سال آیند **لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ** هر اینه در آید شما بمسجد الحرام
أَنزَلَ اللَّهُ چون خواسته است خدای و گفته اند استنساخ کات قول بغیر صلی الله علیه و آله که در وقت تفر و رو
فرمود که بمسجد الحرام در آید انشا الله **إِنِّي** در عملی که این باشد از احادی **مُحَلِّقِينَ** تراشندگان **رُؤُسِكُمْ**
سرهای خود را **وَنُقَاصُكُمْ** و چینه دکان سوزی بعضی تراشند و بعضی بچینه **لَاخَافُونَ** نترسند
از هیچکس **فَصَبَّحَهُمُ** پس صبح شد خدای **مَالَهُمْ تَعْلَمُوهُمْ** شمار اند اینان حکمت قادر و اخیر عمر و **فَجَعَلَ** پس ساخت برای
شما یعنی مقرر کرد این **دِينَ** پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد الحرام بجهت عمر و قضا **أَقْرَبًا**
فقی نزدیک که فتح خیمه است عادل مؤمنان از آن و نه تاخیر عمر خالی شد بان فتح شما که **وَدَّ اللَّهُ** و دوست دارد
اوست آن خداوندی که فرستاد **رَسُولَهُ** رسول خود را که حضرت صلی الله علیه و آله بر او نمودن خلق بایا
کردن احکام **وَدَّ دِينَ** و بدین دست که اسلام است **لِيُظْهِرَهُ** تا غالب گرداند **أَعْلَى الدِّينِ** بر همه دینهای
تا اگر دین حق باشد احکام آن را منسوخ سازد و اگر باطل باشد بر اندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا
که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی علی نبینا و علی الصلاه والسلام باشد **وَقَوْلِيَا**
و بپسند است خدای **شَهِيدًا** گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله نویسد هم خوری که می گویم
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدایست **بِحَقِّ** و آنانکه با ویند از مؤمنان **أَشَدَّ**
دل و غلیظ اند **عَلَى الْكُفَّارِ** بر کافران **وَحَسْبُكُمْ** و مشفقان **بَيْنَهُمْ** میان یکدیگر **وَرَبُّهُمْ** و ربی ایشانرا
وَلَقَدْ و کعب آوردن کافران **نَجَّدًا** سجد کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغولند بنماز و در موضع فرموده که این
مناقب را بجا است همه صحابه رضی الله عنهم اما درین الفاظ ایمان نیست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبت خاص
والذین معه مدح صدیق است رضی الله عنه که بغیر و معیت و وفات در دار و غار مخصوص بود و اشید
علی الکفار صفت فاروق رضی الله عنه که در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق و هر عمار اتقا
است و حاکم بدین گفت و النور بنی است رضی الله عنه که برفا و جواد و نوازی و وفای مشهور و معروفست و زود عا
و خلایق بدان صفات و سبب موسوم و موصوف و کما یجوز شرح حال رضی الله عنه که اکثر اوقات و
اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات می گذشت تا غایب که هر شب آواز می زد تکیه ابرام از طوطی و یا طوطی
عبه علی شریب سید **يُنَبِّئُونَ** می طلبند این بزرگان **وَقَالَ** **لَهُ** فضل از خدای یعنی زیاد و ثواب از وی جوید
وَيُؤْتَانَا و بخشودی حضرت و طلب میکند **سَيَافِرُ** علامتها ایشان **فِي رُؤُسِهِمْ** در رویه ایشان ظاهر بود

ربنای **التجود** از انجمن کردن در لباب میگوید که اثر نماز در جبین بسای ایشاں لایح بود چه روی نماز را بلند
 در نظر اهل دل خورشید نایند است بن کثرت ساقیه باللیل حسن وجهه بالهارد و فحاش مذکور است که چون ارواح
 بی حرکت فرب الکی صافی شد انوار منوافت بر اشباح ظاهر گردد **بیت** در ویش را کواه جم حاجت که ماشا است
 رنگ رخسار دوردیدین و بد آنکه هست **ذلک** این وصف که مذکور شد **شاهم** صفت ایشاں **فی التوریه** در
 کاب موسی علیه السلام یعنی ایشاں بدین صفت در توریه مذکورند **شاهم فی الانجیل** و صفت ایشاں در انجیل یعنی
 دهین صفت در کاب عیسی علیه السلام مطوّرند یا صفت ایشاں در انجیل **کنیع** مانند کشتی است که در اول حال
اخرج شطأ بیرون آرد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید **فازر** بر فوی گردندان یک شاخ
 را **فاسفلد** بس مطوّر شود **فاستوی علی سوط** بس بایستد بر صافهای خود را و اندام بود و گیاه ضعیف با سوز
 گردد **یفج الزراع** بشکفت آرد منار عان را قوت و سطریری و راستی و خوبی او و این مثلی است و مثلی وی حضرت
 است علی علیه السلام و یاران وی رضی الله عنهم که با و دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمد قوت گرفت و سبب
 شد و صحابه از انجیل فزود **لیقبط** تا خشم گیرند **الکفار** یاران پیغمبر کافران اسلام فیزی و هر افرموده که آیت در شان
 بس هر که بریشان خشم کرد و ایشاں را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود **وعد الله الذین آمنوا** و من کردند انوار که در
و عملوا الصالحات آنکه کارهای ستوده **شهم** از ایشان یعنی هم ایشاں را و من فزوده **نغفر** آمرزش گناه **و لعل اعظمها** و بزرگی

ثابت گفت یا رسول الله در کوشش من کز اوست و در مجلس نما با و از بلند سخن می گویم ترسیدم که محل من جبهه شدن باشد
حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که راضی نیستی بآنکه زنده گانی کنی یا خبری و خبری بشنیدی شوی و تو از اهل
بهشتی ثابت گفت خشنودم و بدین شلالت هر کس از در حضور شما بن دارم آید آمد که **اِنَّ الَّذِینَ یَقْضُونَ**
اَمَانَتَهُمْ فرمودند **اَصْوَابُهُمْ** از اذهای خود را **عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ** نزد یک رسول خدای و بآب و از دم سخن میگویند
اُولَئِکَ اَنْکَرُوهُمُ **الَّذِینَ اَسْتَحْنُ اللَّهُ** آنانستند که اخوان کرده است خدای **قُلُوْهُمْ** دلها ایشانرا **لِلنَّفَی** برای نفی
نفی و کشف الاسرار فرموده است که با کیم کرده است حق سبحانه دلها ایشانرا و از نمودن بعضی پاک کردن است بخدا
نزداد رکوع خلاص نمهند تا عشاء بسود و طلا خالص بماند گویند این زار آورده است **بیت** در بوم اخوان کرم بکار
منت دارم که بی غم میبازی **هَلْ هُمْ** می گویند با کیم دلان راست **مَغْفِرَةً** آمرزش گناهان **وَأَخِی عَظِیْمٌ** و در پی بزرگ
بی کران آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سینه فرستاد بجای از اجار بنی النضر آن سویه اسیری جذا را آنجا بدین
آوردند نفی از بنی نهم چون افرح بن حابس و عطارد بن حاجب و زینب و بن بدر و غیر ایشان از بنی اسیران خود بدین
آمدند نزدیک بنم روز بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استراخه فرموده بودند ایشان بدریک یک جمیع از اجار
ظاهر می رفتند و سعی زنده ای محمد بدرای نامهم اسیران مابین از آن حضرت بیدار شد و بیرون آمدن
یکی از ایشانرا حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران را مازا فرگیرد و نصفی را آزاد کند حضرت بخوان کرد و آیت آمد که
اِنَّ الَّذِینَ یُؤَادُّوْکَ بَدِیْنِیْ آنانکه ندای کنند تو را **وَرَأْسُ** **الْجِبَرَاتِ** از بیرون جبرها یا از بدین آن **اَلْکُفَرُ** بیشتر ایشان
لَا یَقْبَلُوْنَ دهن انسانیه ندارند و مراعات ادب نمی دارند **وَلَوْ اَنَّهُمْ** و اگر ایشان **صَبَرُوا** صبر کردند **حَتّٰی**
تُخْرِجَ تا بیرون آید **وَالْیَمْرُؤُا** بسوی ایشان **لَکَانَ** هر اینه بودی **خِیْرُ** بهتر می ایشانرا چه تمام اسیرانرا آزاد
می کردی **وَاللّٰهُ عَفْوٌ** و خدای آمرزنده است کسی که توبه کند از بی ادبی **رَجِیْرٌ** مهر باشت با اهل آداب که تعظیم
سید اولوالالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت و رحمت جالبه نعمت **بیت** سر میا نهاد ادب بکف آوردن این مقام
آنرا که هست سودا بدیدش بدست آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در سال نهم از هجرت ولید بن
را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فرگیرد و میان ولید و ایشان در جاهلیت خوفی واقع بوده چون
خبر آمدن ولید شنیدند از سر صدق در برینه کز شنه طرح محبت میزدند و اختد و مردم بسیار از وی تعظیم و ابلا
باستقبال وی بیرون آمدند او میداشت که بمقتاد وی می آیند فرار نموده بنزد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
آمد و عرض رسانید که بنی المصطلق من شدن قصد قتل من کرده اند و از دزدان و کرمه با باغی و صد خال و ولید را
باجی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آر و قهر انای خالد برفت و کس میان ایشان
فرستاد تا نجس احوال کند آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجای میگذارند و اشعار اسلام از ایشان ظاهر
باز آمد با خالد گفت و خالد عرض حضرت رسانید و آیت آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه مومنان **اِنْ جَاءَکُمْ** اگر آید
رِشَاءٌ ریشیه **فَاصْبِرُوا** در روز کوی بیرون رفتار و فرمان خدای **بِیْنَا** و بجزی یعنی خبری پار و موخ که سبب تالم خواطر باشد
تَقِیْبُنَا بی شخص کیند و نیگوید و در روز **اِنْ تَصِیْبُنَا** تا الو سایند مگوئی **فَوَیْکُمْ** و بجزی **بِیْنَا** بنیادانی یعنی
برید که کافرند و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند **تَضْحِکُوا** بس کردند علی تا غفلت بر آنجه

کرده باشد **تاد مین** است بمانان یعنی بجز فاسق فاجر که با او قوتی که امارات صدقان خبر بخوا
ظاهر گردد و **اعلموا ان فیکم** و بدانید که در میان شماست **رسول الله** فرستاده خدای و تعظیم او اقتضا آن میکند
که سخن دروغ و پیهوده بجز در حقش نکند **لو یطیعکم** اگر فرمان برد شما را یعنی قول شما را بشنود پیغمبر و برای شما
کار کند **فی کثیر من الامر** در بسیاری از کارها **لعلکم تهتدون** بر خفا کنید و هلاک شوید **ولیکن خدای**
تجبت دوست گردانیده است **البکره الایمان** شما ایمان و توحید را **و تریه** و بیاراسته است **انرا فی قلوبکم**
در دلها شما نصب ادله و توضحیح و برای همین **و تریه** و دشمن ساخته است و مکر و کردار این **البکره الکفر** بسوی
شما پوشیدن خور و **الفور** و بیرون رفتن از راه راست و **الغضبان** و نافرمانی کردن **اولک** آنکه و که تحقیق
انجا رفتند **هم الرایشون** ایشانند راه یافتگان بطریق ملاح و آن نیزین ایمان و مکر و کفر **فصل** برائی
است **بنی الله** از خدای یعنی فضلی که خدای شما خواسته و **نعمه** و لغوی از حضرت او **والله علیکم و خدای داناست**
و کذب بجزان **حکیم** حکم کلاست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که تحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای
ناواست انواع فتنهای زاید **نظم** هر که بخواند این زیکی و آن است که گفت فتنه انگیز نکو خلوت کن و گویان نیکو
شوی مکن و تند شو و نیکو آورده اند که میان عبدالله و امام رضا علیه السلام و ابی بجز حضرت رسالت علی علیه السلام
بجاد گرفت و بدانند که از قوم هر یک جماعتی برد آمدند و هم از شتم و سفاهت بجز و بر بجز شد حق بجا
آید فرستاد که **ان طاعتان** و اگر دو گروه **من المؤمنین** از گروهی که **انقلوا** کارزار کنند بایکدیگر **فاصلحوا**
ببین صلاح کنید **بیت** میان ایشان بخصیت و دعوت کنید ایشان را بجهنم خدای **ان یغشوا** بر اگر هم کنند و از
جوبند **انما احسنا** بیکدیگر از دو طایفه **نمی** **الآخری** برای دیگری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای را بپوشد **فصل**
الفرقی بین قتال کنند بان گروهی که نمی بکشند **حق** **نمی** تا باز گردند **الی امر الله** بحکم خدای و گردن گیرند **انرا** بی
اگر باز گردند آن طایفه باقی بر راه حق و توحید ستم نموده احکام شرع را بشکستند **فاصلحوا** باینها بصلاح کنند و میان
ایشان **بالعدل** براسی یعنی بی کمیند یک طایفه و از راه حق بجا و زنده بمانند **اقسطوا** و داد کنید در همه کارها **ان**
الله بدین که خدای **یحب المقسطین** دوست میدارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند
جه مدار کار ملک و دین بر عدالت **نظم** عدل را شکر است جان آزادی • مدلسا طاعت است ملک آزادی
عدل کن و زانکه در ولایت دل در پیغری و زنده عدل **انما المؤمنون اخوة** چنین نیست که مؤمنان برادرند یکدیگر در دین
جه هر مناسبتند باصلی و احکام آن ایمان **فاصلحوا** باین صلاح آرید **بین** میان برادران شما هرگاه
که خلاف و شقاق واقع شود تخصیص اخوین بزرگتر است که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد و کس اند یا
مراد ابنا و بر و خراج باشند و ایشان در برادر بودند **والله** و بهتر میدارد از عذاب الهی در مخالفت فرمان **اعلمکم**
نرحمون شاید که شارسر کرده شود و نفلس که جمعی از بنی تمیم استنزیای کردند و بدویشان صحابه چون عمار
و حباب و بلال و صهیب و سلمان رضی الله عنهم و پیغمبر و فرستاده که **یا ایها الذین امنوا** ای کسانی که ایمان آورده
لا یغفر باید که انفس را نکند و استخفاف نماید **قوم** گروهی از شما **قوم** از گروه دیگر **نمی** **یکونوا** شاید که
باشند تا آنکه انفس را نکند **خیر** **انهم** بهتر از انفس کنندگان و بعضی از اوج طاهرات رضی الله عنهم است

بفرض قامت یا سفید را رضی الله عنها پیغمبر و عیب گردند حق سبحانه فرمود که **لا یغفر** و شاید که زبان استنزیای
کنند **من یسأ** از زبان **نمی** شاید که باشند آنها که استنزیای کرده شدن باشند **خیر** **انهم** بهتر از استنزیای کنند
و البته بنی تمیم رضی الله عنه عیب یکی از اصحاب گفت از آن بنی تمیم آمد که **ولا یلزموا** و عیب میکند **انفسکم** نفسها
خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان مثابه نفس واحدند پس هر که دیگر را عیب کند خود را عیب کرده باشد **ع**
عیب هر کس که کنی هم بنویس که در باز و ابو مالک انصاری عبدالله را بنی تمیم را رضی الله عنه عیب گفت یا نصرانی او در جواب
فرمود که یا یهودی خدای تو ای حکم فرمود که **ولا یلزموا** و عیب میکند یکدیگر را **بالا کتاب** بلیغها ناخوش بجا پیوست
و تر ما که مسلمان شدن باشد ایشان را پیوست و نصرا بلیغ سلف سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند **بیت**
الاسیر الفسوق بدنامیست کسی را یاد کردن فسق یعنی جهود و ترساکفتن **بعد الایمان** بعد از دخول او در ایمان
و من یزین و هر که توبه نکند از بنی تمیمات **فاولک** بر آنکه و **هم الظالمون** ایشانند ستمکاران بر نفس
خود که آنرا در هر من خطا الهی و عقاب بادشاهی آرند **یا ایها الذین امنوا** ای گروهی که ویدگان **اخیبتوا** بپوشید
و بگذارد **کثیر من الظن** بسیار بر از گمانها **ان نفس الظن** بدین سنی که بعضی از گمان **انهم** نه است و گناه
بر آن متفرع میشود و میاید در آنست که گمان چهار قسم است اول امور بد و آن حسن ظن است بخدای و مؤمنان در خبر
آمد که آن حسن ظن بنی ایمان دو چیز حرام و آن گمان بدست بخدای و مؤمنان و آنست موجب اثم سیم میشود و بایه
و آن غری باشد در امر قبل و بنام نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دینی و معانی
محبتی و در دین صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام معانیست و از قبیل جنم شمرده اند تا قیل بدینست
بد نفس مباح و بد گمان باش و و زفته و مکر و رمان باش آورد مانند که در حق از آن کابر محابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار
سلمان رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستاده ادای طاعتی طلبیدند و حضرت با ساسامه رضی الله عنه خواه که کرد
و اسامه گفت خوردن هیچ خوردنی نیست سلمان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند که سلمان
قدی دارد که اگر بجا میسر رود آبش خشک شود بعد از آن در نجس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طاعتی ندان
یا با ما بخور و زید دیگر روز نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند فرمود که جیت این ستمی کوشش که در میان دندانها
شامی بنیم گفتند ما کوشش تناول کرده ابر انحضرت فرمود که کوشش خوردن فی کوی کوشش آدمی میگویم و این آیت
نازل شد که **کل من شئ** و نجس میکند چنانچه در کار اسامه بد گمان شدید و نجس کردید **ولا یغفر** **بعض**
و باید که غیبت کنند بعضی از شما **بعضا** بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آنست که فایدا نکشی بخدی
که آن را بجهنم او بکنید کاره بود آنرا بنی تمیم میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که **ایود** آید و دست میدارد
احکم یکی از شما **ان یاکل** آنرا که بخورد **نمی** کوشش برادر خود را **امیتا** در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس
شما ازین تنفر نماید **فکره** پس مکر و دارید آنرا و خوردید پس همین آنکه اکل کوشش مرده را کارهید باید که غیبت را
کاره باشید **نظم** **انکم** که لو اعمیت از انعامات آن کوشش مرده را غنا ساخته است و آنکس که عیب خلق بر دلخاست
زانست که عیب خویش شناخته است **والله** و بنی سید المصطفی که عیب عیب کردن **ان الله** **یوبد** بدین سنی که خدا
بدین نوبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن **خیر** **انهم** بهتر است بر آنکه باز ایستند از غیبت گفتی آورده اند

که روز فتح مکه جواز طلاق بوفی که بلال رضی الله عنه بربا بیت الحرام زاده الله تعالی باذان مشغول بود در عیبت
وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس دیگر نیافته که بانگ کوبیدن بخیرین کلامه سب
بود در نسب او قتل کردند آیت آمد که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائِمُّوا لِمَا خَلَقْنَاكُمْ بِهِ** بدستی که ما آفرین ای شما را برین
ذِكْرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ از مردی و زنی که آدم و حوا اند و چون هزاران بار درید پس بنسبی بخیر کردن و در نسبی طعن
زدن هیچ وجهی ندارد **شعر** الناس من جهة التمثيل الكفاءه ابوهرادم والام حواة بیت
نسب آدمی که تفاخر و روزن از او دانش و انصاف در یافتند و نزد کسی را نیامد که بگوید که در اصل از آدم و حوا
و آنکه کسی قبایل و عاریتی از دین دارد که اندک شعوب و عرب و بطون برای عداوت نه برای فخر و جانشین می باشد
وَجَعَلْنَا كُتُبَكُمْ شُعُوبًا و کردیم شما را شعوب یعنی جاهلای عظام منسوب باصل واحد **وَقَبَائِلَ** و قبایلها
منسوب بشعوب **لَقَدْ وَفَّوْا** نداشتند سید یکدیگر را و عداوت کردند یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز
شوند جانشین زید قریشی از زید نیمی و بیاید دانست که شعوب بشمل باشد بر قبایل جانشین مشایخ به شعوبست
مشمل بر چند قبیله یکی از آن که دانست و قبیله بر ایرانشال دارد جانشین قریش همان است از کائنات و بعد از عاریت
جانشین لوی بطنیست از قریش و پس از آن اخذ است چون هاشم غنیست از لوی پس عشا برست چون عباس از هاشم
از آن فصیل باشد و آن اهل بیت است چون بنی الهام و کعبه اند شعوب از طحطان باشد و قبایل از بنی نضیر و قریش است
که شعوب از بنی نضیر است و قبایل از عرب و بر هر نضیر **إِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ** بدستی که بر کوار قریش شما **عِنْدَ اللَّهِ** نزد دین خدا
أَتَقِيكُمْ بر هر یک از قریش شماست بر مقتوی نفوس را رسته کمال حاصل کرد و هر که مقتوی بیشتر بود او در مرتبه
فضل بیشتر **الشرع بالعلم والادب** لا بالاصول والنسب **فظهر** بالادب یعنی با بزرگ شوی که بزرگی نبیره ادبست **إِنَّ**
اللَّهَ عَلِيمٌ بدستی که خدای داناست باصل و نسب شما **خَيْرٌ** آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جوی از نیاید بدستی که
انظار که شهادت میکردند و میکنند یا رسول الله تمام عرب نهانزد تو آمدند و ما با اهل و عیال آمدیم و ما را با اهل
با تو قتال کردند و ما غنائ کشیدیم داشتیم الفقه من عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایمان خود و خویشا
فرمود که **قَالَتِ الْأَعْرَابُ لَنَا كُفَّةٌ** اهل بادی از اسد و عطفان که ما ایمان آوردیم و گوید **قُلْ لَنْ يُؤْمِنُوا** بگو
ایمان نیاوردند ما را ایمان اقرار زانست با تصدیق دل شمارا اقرار هست و تصدیق بی گوید که ایمان آورده ایم
وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و لیکن بگوید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و خود
در سب و اظهار که از قریش قبل و پس **وَلَمَّا بَدَّلَ اللَّهُ دِينَهُ** و دین یار است ایمان **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلهای شما لاجرم دل شما بازدار
موافقت ندارد **وَأَن تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** و فرستاده او را با خلاص فلاسرتفاق بگذرید **لَا يَلِيكُمُ**
که نکرانند خدای **يَوْمَ تَأْتِي سَأْلُهُمُ** از هر که در راه شما **سَائِبًا** چیز برای بنام و کمال شمار ساند **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** خدای
آمرزانه است کنایه از کار مطیعان صادر شد باشد **حَسْبُكُمْ** بگویند بنو فیه اجور ایشان **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ** برین
نیست که گوید که آن حقیقی **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانند که ایمان آوردند **وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ** بخدای و رسول او بخاطر و در صفای
یت **ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُولِ السُّلُوكَ** نکرانند بعد از اقرار بر ایمان و برائی تحقیق ایمان خود جهاد کردند **بِمَا نَزَّلَهُ**
بالها خود که بر طایران نفعه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند **وَأَنفُسِهِمْ** و بنفسها خود که مباشرت کردند

شدند **سَبِيلَ اللَّهِ** در راه رضای خدای **أُولَئِكَ** آنکرو و مومنان مجاهد **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ایشانند راست گویند
در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان کوه آمدن سوکن خوردند که ماسون صادق آیت آمد که **قُلْ يَكُونُ** ایشانرا
أَعْلَىٰ لِلَّهِ آیا خبر میکنید خدایا **بِدِينِكُمْ** بکیش خود و بدین سوکن میخورید بر ایمان **وَاللَّهُ شَهِيدٌ** و حال آنست
که خدای میداند **مَنَافِي السَّمَوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از کواکب **وَمَنَافِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از حوله و
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای به همه چیزها علیم داناست و هیچ چیز پنهان نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما
يُنَزِّلُ عَلَيْكَ مَنَافِي السَّمَوَاتِ منی می نهد بر تو **وَأَن أَسْلَمُوا** یا آنکه اسلام آورده اند **قُلْ لَا تَمْنُوا** بگویند منهد **عَلَىٰ** برین
إِسْلَامِكُمْ باسلام خود **بَلِ اللَّهُ** بلکه خدای **يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ** منی می نهد **عَلَيْكُمْ** بر شما **وَأَن هَدَيْكُمْ** یا آنکه راه نموده است شما را
لِلْإِيمَانِ یا ایمان **إِنَّ كَثِيرًا** اگر همدانها **صَادِقِينَ** راست گویند در دعوی ایمان **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** بدستی که خدای میداند
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** آنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال کفر

سُورَةُ مَكَّةَ

ق حروف مقطعه جهت فرقت میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نشانه ای
تشبیهست بر نظم و بحر و اسامی این حروف استلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم
پس در برادر این حروف ردجاعتی است که قرآن اشهر میکند و درین حرف هجینه اندازی است از نامهای خدای یا نام
یا مفتاح اسم قادر و قدر و قهار و قاضی و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارت بکلمه فق یعنی بایست ای محمد
بر عمل یا خبر مامور شد امام ابوالبشیر فرموده که معنی فاق آنست که الله قایم بالنسب و گفته اند فاق نام گویند محیط
یک زمین که حق تعالی آن را از زیر پیر سر آفرین و بدان سو کند و یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا تقریب الکی
سروخی آفرید و پس سون از آن خبر میدهد یا سو کند و خورد بقوت قلب جیب خود **وَالْقُرْآنَ الْحَمِيدَ** و سخن قرآن
بزرگوار که همه آدمیان مسخوث خواهند شد و کافران بیعت نکر و بدند **بَلِ عَجَبًا** بلکه عجب است **أَن جَاءَهُمْ**
از آنکه آمد بر ایشان **مُنْذِرٌ** پیغمبری بهم گفتند **مِنْهُمْ** از جنس ایشان **فَقَالَ الْكَافِرُونَ** پس گفتند که ویرکان و فح
ظاهر در موضع ضمیر جهت تمجید حال ایشانست **هَذَا** این بزرگترین محمد برای رسالت **شَيْءٌ عَجَبٌ** چیزی
شگفت و کاری عجب و دیگر گفتند **أَلَمْ نَأْتِ بِكُم مِّن مِّن قَبْلِهِ مِثْلَهُ وَهُوَ بِالْأَعْيُنِ مُرْدٌّ** و کرد و رخا مارا بعالم حیات باز
خواهند کرد ایندو روح ما با جسد جمع خواهد کرد **ذَلِكَ** این در ما حیات **رَبِّعٌ** بازگشتی و در دست
از عادت و اسکان بر حق بچانه در ایشانرا گفت **قَدْ عَلِمْنَا** بدستی که ما میدانیم **مَّا تَقْعَصُ الْأَرْضُ** آنچه زمین گرداند
زمین از کشت و وبست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان **وَعِنْدَنَا** و نزد دین ما **كِتَابٌ حَفِيفٌ** کتابست
نکاه دارند و مقاصیل اشیا را پس از آنچه از ایشان خالک شد آنرا میدانیم یا نوشته است محفوظ از اندر اس و
تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکسیم پس آماده ایشان بعد از آفرینا شود و جان نیست
که ایشان میگویند **بَلِ كَذَّبُوا** بلکه نکرانند **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** بایستی که راست و درست بایستد صلی الله علیه و آله و سلم **لَا جَاءَهُمْ**

در صورتی که دوم وید برین صفحه مردمان زند شد از قبرها برانید و ملاک که گویند **ذَکَّ** این روز است **یوم الودید**
روزی که هر خلق را بدین وعید میگردید یعنی میتی سبیدند **وَجَاءَتْ** و می آید در آن روز بفرموده **عَمْرُ** هر
کسی **مَعَهَا** ساقی با او رانند یعنی فرشته که او را بموقف حساب میرساند **وَسَمِعَهُ** و با او گوی که بر اعمال نیک و بد او
گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه سابق و نه تالیف و نه پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق خطاب
میرسد که **لَقَدْ كُنْتَ** بدستی که بودی تو که بدینی **فِي غَفْلَةٍ** در غفلت و غمی **هَذَا** ازین روز که **فَكَشَفْنَا** بر او
عَنَّا از دیدن تو **وَإِذَا كُنْتَ** بوشش و غفلت ترا تا بهر شنید بودی معاینه بر بینی **فَبَصُوكَ الْيَوْمَ** پس دیدن تو
امروز بسبب کشف حجاب از تو **وَلَقَدْ كُنْتَ** نیست و گفتند پنداری ایجا یعنی دانای است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از
احوال بهشت و خشم از تو ندیدم و بدان داناشدی **وَقَالَ** و گوید **قَرِيبٌ** هم نشین او یعنی ملکی که بر او موقوف بوده **هَذَا**
اینست **مَالِكٌ** آنچه نزد یک **مِنْ عَذَابٍ** حاضرست یعنی در حق اعمال او پس خطاب شد بسابق و شنید که **الْقِيَامُ** ای **يَوْمَ**
بیگنید در روز **كُلُّ كَفَّارٍ عَنِي** هر کافرستین که در نکش **وَالشَّيْخُ الْخَبِيرُ** منع کنند مرخیر را یعنی باز دارند مال از
حق و مروه و گفته اند در شان ولید یعنی است و میرا دانید و درین اسلام و موهب میگرد اولاد و فرایه خود را از رساندن
و بصفت کفر و عبادتین موصوف بود و صفت دیگرش **مُعَذِّبٌ** در گذاردن از حدود الهی **مُرْسِيٌ** شک آردن در وحدانیت الهی
جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت **مَعَ اللَّهِ** با خدای حق **أَلَمْ يَخْلُقْ** خدای یکی **بِالْقِيَامَةِ** پس در افکند او را **فَالْقِيَامَةُ**
در روز ابعث جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در روز **وَفُجَّ** افکند که بر ابراهیم کاه است دیوی برین سلطه بود
و هر گاه که آن دیو را حاضر سازند انکار کند **قَالَ قَرِيبٌ** گوید هم نشین او یعنی آن دیو که در دینی با وی بوده **رَبَّنَا**
ای پروردگار ما **أَطْفِقْ** من بی راه نگردم او را و در باره او از حد در نکش **وَلَكِنْ كَانُوا** و لیکن بود او **فِي**
ضَلَالٍ در گمراهی **وَرَوَدُوا** و راز و از آن باز نکشت **قَالَ** گوید حق بجهان **لَا تَخْتَصِمِي** انحصار نمیکند **لَدَيْ**
نزد یک **مِنْ هِمَجٍ** فایده برین خصوصیت منی تب نیست **وَقَدْ كُنْتَ** و بدستی که پیش فرستادم **الْيَوْمَ** بالیوم
بشما و بعد خود را در کتب خود و بر اسناد و رسال خود و جلال انوار ابراهیم یعنی غمان و هم عز را از شماست و نیست
مَا يَذْكُرُ الْقَوْلَ تعبیری داده نشود سخن **لَدَيْ** نزد یک **مِنْ عَمَلٍ** یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بان راه نیابد
وَأَنَا بِنَاظِرٍ و من نیستم ستم کننده **لِلْعَبِيدِ** بر بندگان که بی استخفاف ایشان را عذاب کند **يَوْمَ يَقُولُ** یادی روزی که
گوید خدای و جنس بنون سخن از یعنی گویم **مَا يَجْهَرُونَ** سر و دوزخ را **أَهْلُ الْأَلْبَابِ** آیا بر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا
پرسازم از کفار انسخ و سخن بر شن بانی خدای این گوید **وَيَقُولُ** و گوید دوزخ **هَلْ مِنْ زَبَدٍ** آیا همچو زیادتی هست این
استفهام است یعنی زوال یعنی زیاده کن و حق بجهان دیگر کافر بوی میفرستند تا بر شود فوای است که حق بیع الجبار و
فوق فقط قط **بَيْتٌ** این قدم حق را بود که او را کشته غمی حق خودی کلان او کشته و امام زاهد و بعضی دیگر از عتقا
براند که استغفار یعنی غمی است یعنی لا بر نید یعنی بر شدم و زیادتی را که انباش نیست **وَأَزَلَّتْ** و نزد یک بود این
شود بهشت **لِلْعَبِيدِ** برای بر همین کاران **غَيْرِ الْعَبِيدِ** تا کیست یعنی بهشت بدیشان نزدیک بود نه دور
و این پیش از آن باشد که ایشان را بهشت بر ندا و اول بهشت را بدیشان نمایند و سازند و نعم هر یک بنظرش در آنند و
بیغیر این که **مَاتُوا** ایست **مَاتُوا** و آنرا **وَعَدَ** داده شده بودید در دینی و این را آماده کرده ایم **لَكُمْ** و آب برای

هر باز گردیدن از شرک بتو جید یا از معصیت بطاعت یا باز گشته از خلق بحق **حَقِيقٌ** نگاه دارند حدود شرع یا رها
کنند امر و نهی و گفته اند که باز دارند نفس از معصیت یا محافظت کنند عهد و پایی یا نگهبان انفس و اوقات خود
یعنی در هر نفسی از حق غالی ز اهل و غافل نباشد **بَيْتٌ** اگر تو یاس داری یا بر انفس مسلطانی رسانند ازین باب
ترا یک پند بر در هر دو عالم که بر ناید ز جانت **مِنْ خَيْرٍ** هر که برسد از خدای **بِالْقِيَامَةِ** بهر نهانی
و پوشیدگی یعنی عمل خود را خلو بنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا و یکی باشد **وَقَالَ** و بگوید **يَتَذَكَّرُ** و یاد دلی باز
گشته بحق یعنی اقبال کن بطاعت و سر باز زنند از متابعت نفس پس این کس و اقبال او را گویند **أَدْخُلُهَا** در آید
بهشت **يَسْلَمُ** با یعنی سلامت یا شرف یافت بسلام خدای و فرشتگان **ذَکَّ** این روز **يَوْمَ الْخُلُودِ** روز
بقا و ابدیت یعنی درین روز مرگ نباشد **لَهُمْ** من اهل بهشت راست **تَأْتِيَانِي** آنچه خواهند از انواع نعمها
و اصناف از نعمها در بهشت **وَلَدَيَا** و نزدیک ما **يَزِيدُ** زیاده است از آنچه خواهند و اکثر برانند که مراد از نزدیک
رویتست **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بسیار از کسان که اهلک کردم **قَبْلَهُمْ** پیش از ایشان یعنی از قوم نوح **مِنْ خَيْرٍ** از اهل
هر قری که کجاست **وَأَمْ هُمْ** ایشان بهتر بودند **نَسِيتُمْ** از کفار که **بَطْشًا** از روی قوه چون عادی و قوت **فَقَتِلُوا** پس
راه بریدند **فِي الْبِلَادِ** در شهرها یعنی رفتند بحدارت و سفر کردند و مال و متاع بسیار بر دست آوردند **هَلْ مِنْ خَيْرٍ** هیچ
بود در ایشان از کفر یا از امرک یا از فساد اخلاقی که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیر ایشان نیکو **فَإِنْ ذَکَّ** یاد
کرد آنچه مذکور شد درین سخن **لَدَيْ** هر گاه بدو یاد کرد **مِنْ كَانُ** که مرگی با که باشد و روا **قُلْتُ** دلی
در حق او اخبار یا عقلی پیدا کنند از خواب غفلت علی جمیع احوال و شایع و پس نقل میفرماید که موعظه قرآن از دینی
حاضر یا خدای که طرز الهی غافل شود **أَوَلَمْ يَلْقَ السَّيْفَ** یا کسی که القاصع که در بعضی گوش فرادارد و بشنود و بطریق اعتبار
وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن توان کرد در باب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است
و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد بر حق محمد صلی الله علیه و سلم شجاع و سید خراز پس من فرموده که القاصع بوقت
شنیدن قرآن جهان باید که گویا از پیغمبر پیش خود بر در فهم بالا از روز و جهان دانند که از پیغمبر شنیدند پس فهم را
بالا برد و جهان دانند که از خدای پیش خود شیخ اسلام قدس من فرموده که این سخن تمام است و پروردگار گواهی هست
و آن لفظ شهید است و شهید آنرا گویند که از گویند شوند نه از پیغمبر دهند و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که اگر کسی در قرآن ناوونی که از شکم آن شود **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** و بدستی که مایا فریدر آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست **فِي سِتْرَةٍ** ایام دو شش روز از یکشنبه تا شنبه **وَمَا شَتَا** و نرسید ما را در آخرین
آنها **مِنْ لَوْحٍ** هیچ رنجی و مانندی در دقل یهود است که گفتند روز شنبه است و آمده اند که رنگ حضرت مبارک
رسالت علی علیه السلام بعد از استماع فاستراح یوم السبت من شدة آتیه کملة **فَاصْبِرْ** پس شکیبایی کن **فَلْيَأْتِ** و
میگوید هر چه یار سخن شرکان در انکار بهشت یا بر هر چه در باره قوازشان صادر کرد و چون نیست بجز و شمر و چون باور
در حق من گویند از انکار شرک و ولاد و **سَبَّحْ** و غار کائنات **وَبَارِكْ** بسیار پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش
از بر آمدن آفتاب که غار بماند است **فَقُلْ** و غروب **وَبَارِكْ** و غروب و پیش از غروب و در وقت و بین الليل
نَسْتَعِزُّ و در بعضی شب غار کن برای او که غار شام و خفتن است **وَأَدْبَارُ النُّجُودِ** و غار کن ازین سجده امام زاهد

سورة الطور **بسم الله الرحمن الرحيم**

وَالطُّورِ سكوند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند سوره مطلقاً است که او تاد ارض اند و منابع منافع **وَبِكُنَابٍ مَّسْطُورٍ** و سوزند بکتاب نوشته شده **فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ** در صحیفه گشاده که در بوقت خواندن مراد بدین کتاب فرست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رقی منشور مجاز بود چه لوح از زردست نامراد الواح موسی باشد علی بنیفا و علیه الصلاة والسلام که در وقت کتبت بر لوح مسطور بود یا کتب توری که در آن تخت سید عالم علی الهدی و ماسطور بود یا کتب حفظه یا کاتبی که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما کاز و ما بکون در آن می خوانند **وَالْبَيْتِ الْمَقْسُورِ** و بگویند خانه آبادان یعنی کعبه و معوی آن برین وقت حلیان حضرت مجاور است یا صراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و همارت اوبکثر طواف ملائکه است مرآت **وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ** و سوزند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که جمیع انوار حکمت و محض اسرار قدرت است یا عرض عظیم **وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ** و سوزند بر دریای پر برآمدن یعنی بحر محیط با بحر لیوان که زیر عرش است و از آن دریا جهل صباح بر فور و خواهند بارانید بعد از نفع اولی نامرمان منجر تا به از آن بر آید با بحر الجور و جهنم است و زلزله از آب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب برین با حق تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در ورق منشور قلب هم در ازین نوشته شد که کتب فی قلوبهم الایمان و بین معوی سر غار فاست که بمنظران تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف معوی روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بین معوی دلست که با حق تعالی مناجات نماید جواب قسم چیست **أَزْ عَذَابٍ رَّيَّانٍ** بدستی که عذاب برود کار و **لَوْ لَاقِ** هر آینه بود نیست و فرود آمدنی **مَالَهُ** نیست مراد عذاب را **وَأَنْزَلَ** هیچ دفع کردن بلکه به حال واقع خواهد بود **يَوْمَ تَوُودُ السَّمَاءُ** در روزی که بکورد آسمان **مَوَدًّا** گردید یعنی در اضطرار آید و گاه بشکافد **وَتَبْسُ السَّمَاءِ** و روان شوند کوهها یعنی بروند در هوا چون **سُيْلٍ** دخی **قَوْلٍ** پس سخن مذاب **يَوْمَ تَنْزِيلُ** در آن روز که تکیه کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را بدو رخ برداشند **الَّذِينَ هُمْ** آنانکه ایشان **فِي خُزْنٍ** در خزان کردن با قوال باطل که استنهایت است و تکیه بینی و انکار است **يَلْعَنُونَ** بازی میکنند یعنی از کتابیان میانند از روی غفلت و بخان پیورده میگویند **يَوْمَ تَدْعُ** بتی سید از روزی که می افکنند کافران از این میگویند بعنف و قهر **أَلَمْ تَرَ جَهَنَّمَ** بسوی آتش دوزخ **دَعَا** کشیدنی آورد مانند که دستها کنار بر کردنها ایشان بلند و پیشانیهای ایشان از این بشتهای پای باز جفاستند و در دوزخ افکنند و گویند **هَذِهِ النَّارُ الَّتِي** این آن آتش است که در دخی **كُنْتُمْ بِهَا** بودید که بآن **تَلْكُمُ يَوْمَ** تکیه میکردید و اورنید اشید و می پندید و می پنداشتید **أَفَتُفْسِدُونَ** مَدَا آباحت این کی پندید **أَمْ أَنْتُمْ** یا شما **الْأَبْصَارُ** نمی بینید اینجا آنچه در دخی می کنید ما را چشم بند کرد که **أَصْلُوهَا** در آید بدو **فَاصْبِرْ** و ای صبر کنید بر عذاب آن **أَوْ أَقْبِرْ** یا صبر میکنید و هیچ نماید **سَوَاءٌ** یکسانست **عَلَيْكُمْ** بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت بر هیز و محال گردن زدن را بدو معذب خواهد بود **أَمْ أَنْتُمْ خِرٌّ** جز برتر نیست که بادا شداده می شوید **يَا كَذِبُونَ** یا نجیزی که بودید که عمل میکردید در دخی **إِنَّ الْمُتَّقِينَ** بدست فخر بر هیز کار

از کفر و شر **فِي خُزْنٍ** در بوسنهها اند و چه بوسنهها **وَنُفُوسٌ** و نفوسها و چه نفوسها **فَاكِهِينَ** شادمان و لذت یابندگان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بآنچه عطا کرده است ایشان را **وَنُفُوسٌ** آفریدگار ایشان از کفر آنها و جاودانی **وَقِيمَهُ** و بآنگه که داشته ایشان را **وَنُفُوسٌ** آفریدگار ایشان **عَذَابُ الْجَحِيمِ** از عذاب دوزخ و سخن بهشت پیوسته ایشان را گویند **كُلُوا** بخورید از طعامها بهشت **وَأَشْرَبُوا** و پیاشامید از شرابها و می خوردنی و آشامیدنی **هَٰذَا** کوارند که و نفیص و این بادا شد که شمار **يَا كَذِبُونَ** سبب آنچه بودید که در دخی **تَقُولُونَ** عمل میکردید امام زاهد و حرام فرموده که هر چند و عدل بگردانید است اما اصل فضل الهیت و اگر بدید است که مرد کرد را را خواهد بود **فَقَطِّرْ** ندارد فعل آن زور بازو که بامل تو کردیم ترا و به فضل خویش فضل کن مرا و به بعد خود کن با فضل من کار **وَتَكْفُرْ** در بهشت تکیه زده باشند علی **بِشَرِّ مَصْنُوعَةٍ** بر تخنها بافته بر یا بعضی پیوسته **وَرَوْحًا** و ریحها و جفت کرد ایشان را **بِخَبْرٍ** بر زبان سفید روی **عَبَسَ** گشاده چشم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه گردیدند از بخار و رسول **وَاتَّبَعْتُمُ** و ازین در آمدند ایشان را **وَنُفُوسٌ** فرزندان خود ایشان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** در ایمان یعنی ایمان با ایمان در زیت دور و زنیان **لَتَحْقُقَنَّ** در ساینده **بِعَهْدِي** بدیشان **وَنُفُوسٌ** فرزندان ایشان را در دخول بهشت یاد و رسول بدرجات ایشان می اگر در جات آید بلند باشد درجه و زیت را نیز مانند آن بلند کرد اند تا چشم بدان بدیشان روشن کرد **وَنُفُوسٌ** و آنکه تکیه بر دراز سبب این الحاق **بِشَرِّ مَصْنُوعَةٍ** از نواب کردار ایشان **فِي خُزْنٍ** هیچ چیز فرزندان را بدرجه ابارایم بی آنکه نقصان بشوای ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود او را در رفت درجه از آنی دارد شیخ الانام حسین مروز از اسناد خود احمد بن ابی علی من شیخی رحمه الله نقل میکند که ایمان و عمل بهشت و درجات بهشت را حکمت نیست و عمل بهشت و درجات و جز برایمان و عمل نیست و عمل برایمان و عمل بر فضل الهی بر آن نیست **وَنُفُوسٌ** در فضل الهی از این تکیه تافضل نباشد نشود کار نام **كُلِّ غَرَفٍ** هر مردی عاقل بالغ مکلف **يَا كَذِبُونَ** بآنچه کرده باشد **رَهْبَانٍ** در کربست روز قیامت یعنی وابسته است بیادش که از خود و از آن رهای ندارد و بجز دیگری و اصل نیست و زن شکفته نیز حکم دارد **وَنُفُوسٌ** تا هرگاه که وی افزائیم متقیان یعنی زیاده بر آنچه داده ایوا ایشان را میدهند و بهر نوع خواهد **وَنُفُوسٌ** و گوشت از آنچه از روز و برین **يَتَنَازَعُونَ** با یکدیگر داده و ست کنند **فِيهَا** در بهشت یعنی هم هند و از هر بیست **كَاسًا** کاسه مملو از شراب بهشت و اصل آنست که اینها کاس خمرت قسیده می یا سر حرام را بنوشانند **وَنُفُوسٌ** که **لَا تَقُولُ** هیچ سخن پیورده نباشد در آن یعنی در آن شراب آن لغو نگویند و محاسبه نکنند **وَنُفُوسٌ** و نه بزمه مند کردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب افترا باشد **وَيُطَوَّفُونَ** و طواف کنند **عَلَيْهِمْ** بر گرد ایشان برای خدمت **عِلَّالَانِ** **لَهُمْ** خادمان که ایشان هستند بر شکل سیران آفرین شد **كَأَنَّهُمْ** گویا ایشان در صفات لطافت **لَوْ لَوْ مَكُونُونَ** **وَنُفُوسٌ** مرور بدو بشید اند و در صفی که دست کس بدیشان نرسید و یاد تصرف هر ناکس برایشان نوزین و در حال از قنار نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم حق است محذوم چگونه خواهد بود آنحضرت فرمود که فضل محذوم بر خادم چون فضل ماه بدو باشد بر سر او آب و در تیان آورده که ذکر و اولادش بر کان طمانجت اند و اناث ایشان حور و عین و اولاد مؤمنان با برین خود بر همان هیاتی باشند که در دخی بوده اند و ازین نقل عزیمت **وَأَقْبَلَ** و روی می آید **بِعَضِّهِمْ** یعنی از بهشتیان و اقبال میکنند **عَلَى بَعْضٍ** بر بعضی دیگر **تَسَاءَلُونَ** می پرسند از احوال و احوال ایشان **قَالُوا إِنَّا كُنَّا** بگویند

سورة النجم

جون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد را که شاد ازین بدان
 و خطا که در حق بخانه فرود کرد **النجم** بحق ستاره **اذا هوی** چون طلوع کند یا غروب نماید مراد هر ستاره است که راه نما
 مسافر اندر بر و بحر یا کوی که در وقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بر زمین نزدیک آمدند یا آنها که در حجر
 میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نیز بعضی نجم ثریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنی و هوی یعنی نیت
 یعنی سوختن بسور و آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمیع کیهانی است که او اساق باشد و هوی بمعنی سقوط و از امام جعفر
 صادق رضی الله عنه مرویست که مراد ستاره وجود محمد است صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب عراج و در باب کعبه
 مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمراج به از هوی مراد معنی اخذی قیام کرد و نیز محققان سوگند یاد کرده بستان دل
 محمد صلی الله علیه و سلم که بر فلک توحید منقطع شد از ماسوی جویب قسم این که **ما ضل** کما انشد **صاحب** صاحب شامی نجم
 صلی الله علیه و سلم و نسبیة صاحب بیت است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مامور بود بصحبت کاروان جهت دعوت ایشان **و ما غی**
 و خطا نکرد و معتقد هیچ اهل انشقاق **ما یطیق** و معنی نیکو بدین **اللهوی** از هوی نفس خود یا باز روی طبع خود یعنی باطل
 نکر نمیکنند و اصل معنی آنست که طریقی و بقرآن از هوای او نیست **ان هو** نیست آنچه بدان ناطق میشود **الاقوی** بوجهی
 مکرر و کج که فرود آمدن میشود بوی **تجمله** بیاموزانند و بر این وجه آورد بدو **شید** **الفوی** فرشته فصاحت با قوت یعنی
 جبریل علیه السلام و از قوت و آن بود که شهرستان لوط را اهل السلام قطع کرده بیا خود گرفت و باسان نزدیک رسانید
 و بینداخت و بیک اقوم نمود تا می رسیدند **و مر** خداوند صورت نیکو **فاستوی** بیست بایستاد جبریل بر آنچه
 مامورست بران معنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود **وهو** او **بالاقوی** بکاره بلند تر بود
 از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچ کس جبریل را در صورت ملکی او ندید خبر حضرت مصطفی صلی
 الله علیه و سلم را و او در وقت دیدن در کثرت اول که او را بر هیات اصلی او بدید پیوسته شد و چون با خود آمد جبریل را بدید نزد
 خود نشسته دست بر سینه مبارک او و دست بر کفش نهاد و چون بجا آمد ازین خبر صید که **فردی** پس نزدیک آمد جبریل
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه او را دید و پیوسته شد بود **فتدلی** پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی **فکان**
 پس بود مسافت میان جبریل و محمد صلی الله علیه و سلم **قامت قوسین** مقدار در میان **او ادنی** بلکه نزدیکتر از آن **فاوخی**
 پس وخی کرد جبریل و ظاهر ساخت **العین** پس بوی بند خدا که محمد صلی الله علیه و سلم را **فاوخی** آنچه وخی کرد خدای
 یعنی گفت با جبریل علیه السلام و بقول جمیع بعضی از ضمیر راجع بخواست و بعضی به پیغمبر پس نوع که فرود بی نزد یک شد
 محمد صلی الله علیه و سلم بحضرت احدیة یعنی غروب درگاه الوهیت گشت بکانت و منزلت و منزلت و مکان فتدلی پس فرستی
 کرد یعنی چون خدمت که را بر او و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت فرود و چون
 و حال فریب نهست که او را بایکون العبدین و به آن بکون یا خدا انکان قایم قوسین او را و قیامت از نایک و فریب و تقریر محبت
 و بواسطه تقریب با هم در صورت ثبیل بودی شد جاذبه آن بوی بود که چون آید همی و توین قدری خواستندی که

نقص بدان راه نیابد هر یک از ستاره آن مکان خود حاضر ساخته بایک یک انضمام دادند و هر دو بیکار قضیتین را کرده
 و بیکار کشیدن با اتفاق یک نور از آن پدید آمدند و نور ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میل ساخته و نیز
 و تضاد قیاسی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضای و محطی یکی جبریل رضای و محطی آن دیگری باشد پس کو بیاید و بر آیت اعجاز
 آن معنی بودی شد که محبت و قربت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با حق سبحانه و تعالی باشد تا نایک دیافه که مقبول رسول مقبول خداوند است
 و هر دو مصطفوی مرود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نیز محققان در اشارت بیکان نفس مقدس را و است و تدلی
 بمنزله دل مطهر او فکان قایم قوسین بتمام روح بطیبت او او ادنی مرتبه سن منور او و نفس او در مکان خدمت بود و در
 او در منزلت محبت و روح او در مقام قرب و سر او در مرتبه شهادت شیخ ابوالحسن نور برادرش پس از معنی این آیه رسید
 جواب داد که جایی که جبریل در نکند نوری است که از آن خبر تواند داد **بیت** خیمه بر روی زرد و در جهات
 پرده او شدت نور ذات تیری هست از دور گشت پرده کی پرده آن نور گشت که است که بران پرده شود پرده ساز
 زنده کوید از آن پرده باز **فاوخی** وخی که خدای الی محمد بر بند خود مامور می آنچه وخی کرد و بعضی علما گویند او قی
 که تعرض آن وخی نکنید و در پرده بکن ابر و جبریل کوید آنچه از آن وخی در خبری یا اثری بیا رسید باشد که آن هیچ تضاد
 ندارد و در این باب روایات بسیار وارد شده و در تفسیر جواهر بسطی نام یافته اینجا بسط و به اختصاص می رود و اول
 آنکه مضمون وخی این بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاینه بآلت تو و لا بساط محاسنه ایشان بی یکرم دوم آنکه
 حق سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد انا و انت و ماسوی ذلک خلقت لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یا رب انت وانا و ماسوی
 ذلک فرکت لاجلک سیم آنکه است طواعت من بجای آرند و عصیان نیز میورزند طاعت ایشان برضای من است
 و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه اندک و یا قصور بود فو که زیر که کریم
 و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید در گذارم زیرا که رحیم **ما حکمت القواد** دروغ نکت ذلک چه با محمد
 صلی الله علیه و سلم **ما زکی** در آنچه دیدار بر منی بقولی جبریل است علیه السلام و بقول ثانی حق سبحانه و تعالی که جبریل بر بند کبر
 رسول صلی الله علیه و سلم را در شب عراج دید و در عالم آورده که حق سبحانه و تعالی بر صبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در دل و وفاداری
 دل شاهد نمود **نظم** کلام مریدی فی فعل ایشانده خلاوند جهل او بجهت دیده دران دیدن که جبریل را در
 دلش در چشم و چشمش در دلش بود **اقمار** آینه آینه میکند با محمد صلی الله علیه و سلم **ما زکی** بر آنچه دید در شب عراج و بعد از آن بود
 که فر فرشتی صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود بر رسیدند **و لقد راه** و بدرستی که در جبریل را در صورت اصلی او نزد **که**
اخوی بیکار دیگر **عقل** **سندرة النقی** نزدیک درخت سدره المنتقی و در خشیت که علم خلاق بدان منتهی میشود و
 اعمال ایشان من بدیخار سدره بر نمیکند و بتفسیر مشهور معنی آنست که خدا را دید باریکی و قی که خود نزدیک سدره بود
 و قول ابن عباس رضی الله عنه مروی است که فرمود پیغمبر خدا را در شب عراج بدید دل در و نوبت دید و در عالم آورده که آن
 را اصلی او بر قیام درین شب عراج بود برای درخواست تخفیف غار و شاید این روایت ثانیه در بعضی عرجان بوده
عندما نزدیک سدره است **جنة المأوی** بهشت که از اسکا متقیان یا مایه ای ارواح شهیدان است و پیغمبر دید
 جبریل را **اذ یفشی السندرة** آنست که کام که پوشید بود سدره **و اما یفشی** آنچه پوشید بود یعنی لایک بسیار جمع
 بودند بران درخت بر هر یکی ملکی بود و گویند فرشتگان بر حوالی آن درخت طبل را میفونند چون بر او آنها از زمین یا بوشند

آن نور که یا بوده **ما از آغ البصر** میل نکرد چشم محمد یعنی حجب و است سحریت و **طالع** و در رنگ شست از حدی که بر
بود نکرست و بر او در آن است سنایش آنحضرت است بحسب ادب و علوهت که در آن شب بر توالتفات بر هیچ دریا در
کاینات نیفتند و دیدن دل بر نباشد جمال و زوال الی نکلود **نظم** در دیده کشید که از آغ فی باغ نگاه کرد و فی باغ
میروند بر او غش بر و از تاجله ناز و پرده راز به برده زینش دیدن برخاست بی پرده بدید آنچه دل خواست **نظم**
و بخند که دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر یکی از مشرق و مغرب و غروب اخضر و سدره المنتهی و عرش عظیم و کرمی
و سایر عجایب ملک و ملکوتیه **افترائیم اللات و العزیز** هر چه در که لات و عزیز و **نظم** **الثالثة الاخری** و منات هم
دیگری توانست کرد اینها که خدای کرده است لات بی پرده است مرثقیف و باطایف یا فرشی با جله و عزیز در خلی که
خططان آنرا می برستید اند و منات بی که هزیل و بی غریزه که در آن طواف میکرد اند و اینی مشش که بنوک بهادت
می نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بی بی است و این حیوان با ملائکه بنات آمدن حق سبحانه و تعالی
انکم الذکر آیا شمار از زندان نباشد **قاله الانبی** و مرخدا برآماده **تلك** این قصه **اذا** آنهم که که خبر
باشد **نظم** **ضیضی** قسقی بود و نا راست و بی اعتبار که خبر بر که از آن نکل در بدید الحق خود نسبت دهد **ان**
بی نیستند این بیان باعتبار الوهیت **الاستاء** مکر نای چند که بدان **ستتموها** نام نهاده اید ایشان
انتم شما **وایا کفر** و بدوین شما باز روی خود یعنی نام آله بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت مرایشا
هیچ نیست **نا انزل الله** نفر ستاده است خدای بها بعد از ایشان **من سلطان** هیچ جی که جک در او
بر خصم سلطه شوید **ان یقیحون** بی روی نمکند و شرکان در بر ستمش بیان **الا الظن** مکر شک و طعنه یعنی توهم
آن کرده اند که عمل ایشان حق است **و ما نفوی الانفس** و منافعت نمی ناید مگر آنچه می خواهد نفسها ایشان بی روی
طبع را تابع اند و آنچه شیطان می آید در نظر نفس ایشان **و لقد جاءهم** و هر آینه آمد بدیشان **من نورهم**
الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایتند نام **للائس** آیا هست مراسان یعنی کافر را
ما غنی آنچه آرز و بر د از شفاعت بیان یا آنکه کوید بر اینوت بغلای و فلان نرادند **قل الله الا حق** پس مرخدا بر
سلا آخرت **والاولی** و مملکت دینی هر چه خواهد بهر خواهد دهد و کس را بر و حکم نرسد **و کفر من ملک** و بیضا
از فرشتگان **سنة السموات** در آسمانها که کافران اید و از بد شفاعت ایشان **لا تعفی شفاعتهم** سود نکند و در
ایشان **شیئا** چیزی را **الا** مگر **من بعد ان یاد الله** پس از آنکه دستور دهد خدای در شفاعت **من شفاء**
برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند برای هر که اراده کند از هر زمان که کسان او را شفاعت کنند
و یخفی و پند خدای آنکس را برای شفع شدن یا شفع کشن **ان الذین** بدستنی آنکه **لا یؤمنون** نمیکردند
بالاخر پس ای آخر **لیستوا لللائس** هر آینه نام نهاده فرشتگان از **انتم** نام نهاده آن سادگان یعنی تو
بنات **ما و ما لهم** نیست ایشان را به آنچه ایشان را انان میگویند **من علم** هیچ دانشی **ان یقیحون** در دینی روند بدین
کفار **الا الظن** مکران **اولی الظن** و بدستنی که کل **لا یغنی** سود نمی آرد **من الحق** حق **شیئا** چینی بر این حق و این عمل کرد
نویز کرد و در معرفت حقایق اعتدای نباشد **فاخرج** پس روی بگردان **من حق** تو را آنکس که روی میکرد اند **من کونا**

ازد که ماکه فرامست **و لم یورد** و می خواهد بعمل خود **الا لایحی الدنيا** مکر زندگانی دینی را **ذلك** این دوستی و یو و اخلاص
کردن آن **من یلقه** غایت رسیدگی ایشانست **من العلم** از دانش و ازین بخاور نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع
و ادخال آن موقوفست و بعضی علما حکم لغرض را باینه قتال منسوخ دانستند **ان ربکم** بدستنی که آفریدگار تو **هو اعلم** او
داناترست **من حق** یکی که کلاه شود **من سبیل** از راه او که درین اسالم است **و هو اعلم** او داناترست **من حق** یکی که
یکی که راه یافته است بحق و هر یک را جز از حق و او خواهد داد **و الله** و من خدای است **ما فی السموات** آنچه در آسمانها
است از موجودات علویه و **ما فی الارض** و آنچه در زمینها است از مخلوقات سفلیه و او مالک هم است و قادر بر جبر ایشان
پس قیامت خواهد آورد **لیخبری** تا خبر دهد **الذین استأوا** آنانکه بدیدند یعنی کافران شدند **ما یعملون** بعضی باین
کردن یعنی باین دوزخ **من حق** **الذین** **لخسروا** با داشته دهد آنانکه نیکو کردند و توبه و جود قایل شدند **ما یحسبونی**
بیاداش نیکو که بهشت است **الذین** عسنان آنانکه ایشان **یحسبون** بر همین کنند و یا میگویند **کنا بر الاشی**
از کیهانها گاه یعنی کاهان کیم را که در آن باب و عیدی ولد شد و یا بر آن حدی مقرر گشته **و القول** و قولها
بزرگ را یعنی زنا بخصمه که لغش کیم و او کبر فواحش است **الا الله** لیکن اگر کسی بکند آنچه اندک و خیر باشد
از گناه یا بظاهر او گذرد و از قوت بفعل نیاید او مغفورست **ان ربکم** تحقیق آفریدگار تو **واسع** **الغفر** وسیع
آمرزش است و آنچه مغفرت او فرار شده که آگاهان از **نظم** کیم را که ما را راست **بحر کرم** توبی صراحت
ما را که در این صبر و نیت عفو تو زهرم ما فر و نیت **هو اعلم** **بکم** خدای داناترست باحوال شما **اذا انشأکم**
چون بیا فرید شما را یعنی ابتداء آفرینش شما کرد **من الارض** از زمین یعنی از خاک بدو شما را آفرید و دانست احوال
و احوال و اقوال شما را **و اذا انتم** و آن وقت نیز شما **اخرجت** خوردان بودید **فی بطون انهم** در شکمها مآد را از تو
مالم بود بکفایت امور شما **فلا تروا** پس ستایش کنید **انفسکم** نفسها آفریدگار بی کاهی و بسیاری خیر و خوبی او
در لایب آورده که هر گاه کودکی از یهود نمردی گفتندی و صد نیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنید فرمود که پسر
دروغ میکند هیچ مولودی نیست در شکم مادر که او شقی است یا سدید و این آیت مآزل شده او داناترست
باحوال شما در بدایت خلقت و فنی که کودک خوردید در شکم مادر پس خود را ستایید و فو فی آنست که بعضی مردم میکنند
که غار بنا و روز و ماه و آیت آمده سنایش میکنند خود را **هو اعلم** او داناترست **من حق** یکی که تقوی
ورود و در عمل مخلص بود آورده اند که ولید عین در بی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و استماع کلام و
بفرمود مشرکان او را سر زدن کردند که دین بدو از اسبگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدی جواب داد که حکم
از عذاب خدای میترسم که از کفار گفتن این مقدار مال بمن ده اگر عذابی متوجه تو کرد در بردارم و لیس شرط کرد و بعضی
از آن مال بردار و بیانی بکار کرد آیت آمده **الذین** آید دیدی آنکس را که از روی حق **توبی** روی بگردانید
و اعطی قلیل و بداد اندک از مال خود برای و شورت بجز عذاب از **والذین** و باز داشت باقی را پس بجز و کل
بیکدیگر جمع کرد **اعند** آیانزد یک او است **علم الغیب** دانش جینها و پوشیده **تقوی** پس او می بیند یعنی
میداند که صاحب عذاب بر خواهد داشت **ان لم یبنا** آیا خبر کرده نشد است **ما فی تحف** **توبی** تا بجز در دنیا
موی است یعنی توبه و **والله** **الذین** و در بعضی از اینها آنکس که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و

روشن کردن مافی الضمیر بنطبق حکایت یا خلق کرد آدم را و علم اسامی را و اوخت یا موجود آورد و محمد صلی الله علیه و سلم
و یا موزانید و بر این آیه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلت علم الاولین و الاخرین از آن خبر میدهد **وَالشَّمْسُ تَقَاسُفُ**
وَالْقَمَرُ يَرْوَى و ماه میروند **بِحَسَبِ آيَاتِهِ** بحسب ایات معلوم یعنی بروی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر او را در بروج و منازل
و بدین مضمون و اوقات شناخته می شود **وَالنَّجْمُ هَاجِرٌ وَكَيَاكِبُهُ يُرِيدُ** که آسمان هاست و آنرا ساقی باشد و سیر او در بروج و منازل
از بقول **وَالنَّجْمُ هَاجِرٌ وَكَيَاكِبُهُ يُرِيدُ** و کیهان که بروی که سیر او را ساقی باشد و سیر او در بروج و منازل
چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا ساجدان را بر او است و گفته اند ما را بر ساجدان و ساقی است و سیر او در بروج و منازل
بر تسمیه ایشان کما قال الله تعالی **وَالشَّمْسُ تَقَاسُفُ** و بر داشت و حمان آسمان را ایالاتی زمین یا فضا را
وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیا فرید یا منزل که جایگاه را از برای الهام داد و خلقت را بکفایت اتخاذ آن **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** برای آنکه از خود دور
نگذرد **فِي الْمِيزَانِ** در قیاس و بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکند و برستی عالمه نماید **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و برای او
سجده **بِالْقِسْطِ** بعد از معنی زبان ترا و او را است داری **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که میکند بین مافی که میاید این
این هر که اید اهل ترا و او را است قیامت شمس منقذ نشوند **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که بازوی تو
که در آنجا و ترا و او را است هست یکایک هر یکای خویش و روز جزا جلد میبندند پیش **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا و زمین را بکشد و یا بنهاد بر سطح آب **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
انواع میوه است **وَالْفَحْلُ** و خرمایان **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
در فلاح باشد و تخصیص خرمای از فواکه بدو که جهت تفصیل است و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر
شد **وَالْحَبُّ** و در زمین دانه است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
چون کند و جوین آن و نصف کاه است که از آن جدا میشود **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
میکنند و او را است که در زمین شمار از فواکه داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی که در **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
و آدمیان یکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
جادوین سون این حکایت نکل یافته بجهت آنکه این سون شتم است بر ذکر نعم الله پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ را در
فرموده تا اسامی و قاریان شنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند ذکر این برای دفع غفلت و تاکید بجهت و تکریم نعمت و در سجده
حاکم و جلاله از برای بر وضع حد و نفل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این سون را تا آخر بر میخواند بعد از آن فرمود که هر که
که شمار از خلقت می بیند و هر آنکه میگوید که در شمار جوابدین هیچ بار حق اندام جای الاء و سجده نکند بان الا که گوشان انگند
و لا بشی من نعم ربنا نكذب **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
بیا فرید آدم را که بعد از آن است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
چنانکه که بدین است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
یکبار که بدین است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
یکبار که بدین است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
هوای مشغول گویند پس چنان مخلوق است از و منبر آینه و هوای آدم از این شدن از و منبر خاک و آب چون خاک را که
هم منزع شوند آن را طین گویند و چون هوای او آتش مخلط کردند آن را مارچ خوانند و چنانچه تناسل در بشر و الفا است در

تناسل جن بالفا با در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شست هزار سال بوده **فَبَاقِيَ الْأَوَّلِ بَكَاسُ** پس یکدام
از نعمتهای آفریدگار خود که شمار از کل و مارچ آفرید و در وقت حیات از آن فرمود **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ و که در پیشانی است
صفتی و ششوی بر شش و او را اختلاف مشرق و مغرب و هر یک از این نوع فواید است از اختلاف مضمون و حدوث آنچه بهر فصل اطلاق
دارد بلکه شرفی آفتاب و جوب طلب حلیت و غروب و شش و آفتاب و راح **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
بروردگار شما **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
شور و تلخ تا با مراد و **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
هر دو دریا **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
نی جویند بر یکدیگر بعضی بهم می آید و نا خاصیت هر یک باطل شود با از صلی که مقرر شد تجاوز نمی نمایند تا آنجا میان
ایشانست غرق نکرد و اگر یکی بر دیگری بگذرد کف نفع بر طرف رود و منافع بسیار برین دو جهت منزع است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
پس یکدام از نعم آفریدگار شما که شتم بر مصالح کلیه است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
ازین دو دریا یا از بحر هلم و از دریا **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
و فرخت آن فواید باید و این نعم ظاهر است **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
میاید و گفته اند از بحر زمین و بحر آسمان است که هر مال متعلق میشود و بر حاجت نیست که منزع میکند دریا یا آسمان را
نزول و دریا یا زمین را از صعود و از دریا یا ملک فطرت بر دریا یا زمین ریخته بدین صدف درمی آید و از آن لای غنچه
میگردد و امام فخری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و حاس است یا قبض و بسط یا انقباض و هبیت و بر رخ قدرت بسط
ولو ان احوال صافیة و روحان لطیف و اقیه صاحب کشف الاسرار شیخ میگوید که بحر خوف و جلاله مسلمانان است
و از آن که هر روز در دعای بیرون آید و بحر حق و بسط خواص مومنان و از آن جوهر فقر و جود و جلاله و جلاله و جلاله
انیا و صدیقان و از آن که هر ناوای نماید صاحبش در منزلت یا بیاید **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
و که غنچه خوری این که گویای **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
یعنی نور برقی آورده **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
در دریا جهت انتفاع بندگ است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت و معاملات و این نعمتها عظیم است
فَبَاقِيَ الْأَوَّلِ بَكَاسُ پس یکدام از نعمتهای آفریدگار خویش **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
ذی روح **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
خداوند بزرگ و عظمت **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
پس یکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شمار از نعمتهای شما تا آماده شود و کار سازید بر آنرا چه آگاه کرد از بقا
خود تا رجوع بحضرت او کنید و غیر او اعتماد ننمایید **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
میاید از وی **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است
ذات و صفات خود **وَالْأَنفُسُ ظُفُوفٌ** و که در پیشانی است

لک

یاران دست جیب و ایشان بوقت اخراج در شمال دم بوده اند یا نه اما عمل درست جیب ایشان سید محمد با بزر
ی بر نود و زخ بر جیب ایشان است و گفته اند شامه را از نشاء ام گرفته اند و آنان شوم و نامبارک باشند **و السابغون**
و بیشی که چنان بر همه اقسام یا بیش روان بهشت **السابغون** بیشی که چنان با یان چون مؤمن اگر عیون جیب
بخار و صدق و معنی یعنی الله تعالی یا انانکه بدو قبل از گذاردن اند یا غیر علی الله علیه و آله و اهل قرآن یا بیش روان
بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بکبر اول **و تلك المقرونون** آنکه اندر نزد یک گرد آیند شرکان بر حاکم و کلمه
فی جنات النعیم در بوستانها شستل بر انواع نعمت **ثلاثة من الاولین** گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی ام ابیها که گفته
و قلیل من الاخرین از پسینیان یعنی امت محمد علی الله علیه و آله و آله و صفیون سخن اینست که سابقان ام ماضیه
بیش از سابقان این امتند در بنیان آورده که مراد جاعلی اند که انبیا و اعیانه دیدند و بخت ایشان رسید بر بنیان
گرویدند نه تمام انسان ایشان زیرا که امت سابقین پیغمبر علیه السلام و مراد از ام بیشتر خواهند بود چنانچه خوی ما
الکثر الناس تعالیوم القیمة از آن خبر میدهند در حدیث برین رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست هفت
هشتاد ازین امت و چهل از سایر ام و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند **فکی سیر** بر تخمینا **و توفون**
باقیه بر و مشیک بدو و با قوت و زور **مستحکین** تکیه زدگان **علیها** بر آن تخمینا **متقابلین** برابر یکدیگر برآ
خیزند یعنی روی بروی نایب و یار هم ستانند و سرور باشند **و یطوفون علیهم** بگردند بر ایشان برای خدمت و دیدار
گردگان **و یحلبون** چایند مانند گاو بر حیوانات گاو که در حدیث حران و پیانوست از خدمت بکار و گوید از آن
بگوشن و اهای زین و این گردگان را خدای آفرین باشد برای خدمت پیشینیان و از سلطان رضی الله عنه منقول است که
ایشان اطفال شرکانه بخدمت اهل بهشت نمانند و اندر ایشان طواف بکنند **یا حکوایب** بگوشن و اهای زین
و اریضه **و کایب من معین** و جامها از شرابی که روانست در بهشت یا خربال صافی چون آب زلال **لا یضربون** و در
سر نکشند **عنهم** از آن شراب یعنی آن را خوار نباشند **و کایب من توفون** و در عقل و بهوش شوند از آن **و قاکه**
و دیگر بر ایشان سیر گردند بگوها **یا تخیرون** از آنچه اختیار کنند **و تخیر طیبی** و بگوشن بر آن که الطیف لهم است
یا شیمون از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی خواهند جو شید و بریان کرده **و حور** و بر سابقان درخت طوف
می آیند از برای خدمت زنان سفید روی **عین** کشاده چندان در صفا و لطافت **کامثال اللؤلؤ** مانند مروارید **و المکنون**
بوشید در وصف که چهار بر و نشسته باشند و دست اختیار بدو و زمین **جنت** با دوش می دهند ایشان را با دوش
دادنی **یا کواکب الثور** بسبب آنکه بودند که عمل میکردند در دنی **لا یسمعون** نشنوند **فیها** در بهشت **یعنوا** غنا
میورند و فریاد یا سکنند بدو **و لا تأسوا** و سخن گفتن آن موجب گناه باشد چون غش و شنام **الاقیلا**
و لا تأسوا آن گدایان است **سلاما سلاما** آنکه از این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند
و صاحب دست راست **ما اصحاب الیمین** چه از اصحاب دست راست است یعنی هر بزرگ و کم اند
و اهل بهشت **فی شند** در زبرد درخت کنار **و تخفون** بی خار بخلاف ملل دنی آورده اند که مسلمانان نظر
بر وجه افکنند و آن وادیت از لطایف مشتمل بر درختهای سده گفتند چه بودی اگر یا مثل این بودی آید آمد که
اهل بهشت را سده باشد بی خار **و یطوفون** و درخت میوز و میوه ها آن بر هم جین یعنی از اسفل تا اعلی

درخت همه میوه باشد **و یطوفون** و سایه کشید یعنی پیوسته که هرگز نایل نشود و مراد از ظل راحت است **و اما**
مستکوب و آب درین یعنی از جنت عدن فرو میریزد بیوسته نهای دیگر **و قاکه** کثیری و میوه بسیار **و**
مقطوعه نه بریدن شد یعنی هر چه زمانی منقطع نشود بخلاف میوه ها دنی که در فصلی باشد و در فصل دیگر قطع
منع کرده شد یعنی از خوردن بهر چه نوع باز دارند نه چون میوه دنی که بی بهاد است نیاید و **فوق** و کسرت میوه
من نوعه برداشته شدن به قیمت یا دفع القدر و بقول بعضی در شکیات است از زمان و هر نوعه یعنی بر تخت
بلند نشاندن **انما** بدو سو که **ان شاء الله** یا فرید بر آید و سبب کلامت زبان دنی **لا ان شاء** آفریدنی
یعنی بعد از بری خلق کثیر ایشان را خلق دیگر مراد آنست که بیرونان از جوان سار بر یک من **تجعلنا هنی** پس
گردانیدم ایشان را **الباکرا** دختران و و شیر یعنی هرگاه که از رواج نبرد ایشان آیند ایشان را یکی بایند **عرب**
دوست داران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنم و ناز یا شیرین سخن **انوارا** مراد از آن همه میوه
ساله و شوهران بین بهمن سن در تیان آورده که صبیحه را که بهشت آرد بدین سن رسانند و بشوهر دهند
و چون را بین رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشند در دنی بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشت باشند
شوهر او از اهل بهشت بود چون امه فرعون او را یکی از پیشینیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو زانی دارند
و اگر زانی از یک شوهر داشته باشد و بهشتی باشند بزوجه آفرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم **لا یحلب**
الیمین برای اصحاب دست راست و کویا سالی می پرسند که کیانند اصحاب الیمین میفرمایند که ایشان **ثلاثة من الاولین**
گروهی اند از پیشینیان **و ثلثة من الاخرین** و گروهی اند از پسینیان در اصحاب بر و اول آمد که چون آید و قلیل من الاخرین
فرد آمد فاروق رضی الله عنه که آن شد و گفت بانی الله ما توفکر و دیدیم و از ما بجات نیاید مگر اندکی این آید آمد که
و ثلثة من الاخرین حضرت رسول علی الله علیه و آله و آله بر وی خواند و عرض رضی الله عنه فرمود که در صناع ربا پیغمبر صوات الله
و سلام علیه گفت ازین نام آید یک ثلثه است و ازین تا بجات یک ثلثه و در حدیث آمد که از جوانان تکی و نصف اهل
الجنة و غریب که شست که فرمود که اهل بهشت صد و بیست هفت باشند هشتاد از آن امت من خواهد بود و از پنج خلق
میشود که همگی از امت سابقین است حضرت در دوزخ جاوید خواهند ماند **بیت** مانند بزرگان دوزخ خاسیر
کی که را که باشد چنین دستگیر **و اصحاب الشمال** و اصحاب دست چپ **ما اصحاب الشمال** چه خوار و بقیه ازین دوزخ
روز باشند **فی سحر** در آتش سوزان یا در وادی گرمی که حرارت آن در سام ایشان نفوذ کند **و حیم** و در آتش گرم
شاهی در حرارت صاحب تیان آورده که چون حرارت موم در اجساد و اکیاد ایشان تاثر کند بنه جویند بحیم چنانچه
که باز دکان در دنی آید میطلبد و چون در حیم افتد از حرارت آن بیشین متازی گردند بر بنه بر بنه و از آن متا
خبر میدهند که **وظل** و سایه **من بخور** از دود سیاه گرم و گویند بحیم که هست در آتش که دوزخیان بسایان بنه ای
لا یارون خنک نیست مانند سایه های دیگر **و لا یروون** و نه سود رسانند و راحت بخشند و این همه از ایشا را چه
جهت است **انهم کاواکب الدنیا** ایشان بودند قبل از آنک **بیش ازین در دنی مشرقین** بنار و نعمت برورده شد که
و نعم ایشان بجهات بوده و اتباع شهوات **و کواکب الدنیا** و بودند که اصرار می نمودند **و کواکب الدنیا** بر گناه
بزرگ که شکرست یعنی بر آن اقلست سیر گردند یا سکنند در دوزخ می خوردند بر آنکه خشن نخواهد بود **و کواکب الدنیا**

و بعد نیکو میگویند **اِنَّ اَشْيَا** آیا وقتی که بپیر و کما **تَرَا جَا** و کردی خال و عطا ما و استخوانهای کشت و تو
اَوَّلَ الْمَبْعُوثُونَ آیا ما بر اینجه که اینها از قبرها و زند شدگان تکرار استغفار برای ما لغات در انکار و ابا و الا و
آیا بدوان پیشین مابین مبعوث شوند **قُلْ** بگوای محمد در جواب ایشان که **اِنَّ اَوَّلَ لَیْنِ** بدستی که آبا شما از پیشین
ضمیر آن **وَالْاٰخِرِیْنَ** و بینان از شما و غیر شما **لَا تَحْزَنُوا** هر آینه جمع شدگانند **اِلٰی عِقَاتِیْهِمْ** معلوم برای
که مقرر شدن از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع اند و در هر برای سقات خمر که روز معلوم است یا همه مبعوث شوند
بکل حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است یا برای **اِنَّ کُمْ** بدستی که شما **اِنَّ اَوَّلَ النَّاسِ** ای که اهل
از راه حق **اَلْمَلٰٓئِکَۃُ** تکذیب کنندگان بر پشت و نشور و خطاب اهل که و اشال ایشانست میگوید که **اَوَّلَ الْاَوَّلِ**
هر آینه خوردند که این **بِیْنِ شَجَرٍ** از درختی **بِیْنِ شَجَرٍ** که آن درخت است یعنی شمار از زند کنند و از آن درخت بخورند **فَاَلَا**
بسی برکتان باشد **بِیْنِ الْبَطْنِ** از سبزه آن درخت شکهارا **فَشَاوِرُیْنَ** بی آشنانندگان **عَلٰی** بر بالای
زقوم **بِیْنِ الْحِیْمِ** از آب کم آورده اند که مذاب و جمع بدو در میان کلند تا بر سازند شکهارا از زقوم بر نشیند
بریشان بکنند آنکه حیم بریشان هرگز نکند بسیاری از آن آشنانند **فَشَاوِرُیْنَ** بی آشنانندگان از خیم **بِیْنِ**
الْحِیْمِ مانند آشنانندگان شتران تشنگی زده و در میان آب نیافته یاشل ریزش بر یکسان که هر چند آب خورد اثر
آن آب بر او بدید یابد یعنی در میان هر چند حیم آشنانند تشنگی ایشان تسکین نیابد **هٰذَا** این ماکول و مشروب
بِیْنِ الْهَمَمِ بیشکش ایشانست **بِیْنِ الدِّیْنِ** در روزی که بجهنم یا خضری که برای همان آرد و بعد از آن در درون
انواع ماکول و مشروب خواهد بود ایشانرا که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید **بِیْنِ خَلْقِنَا** که ما آفریدیم شمارا
در ابتدا و شما بدین اقرار دارید **لَا تَقْضِیْهِمْ** بی برابا و نیکند آفرینش خود را در انتهاجه برده اهل در خطا
که هر بر این اوقات بر اعلا نیز قادر خواهد بود **اَفْ اَنْتُمْ** خرد هید **بِیْنِ الْهَمَمِ** از آنکه می دیند در هم زدن
اَوْنَمْ تَخْلُقُوْهُ آیا شما می آفرینید که گمان را از آن **اَمْ غَیْ** **لَا تَقْضِیْهِمْ** یا ما می آفرید که آن و شما می دیند با آنکه خالقیم چه
شماران وجه و بر آن نوع که در زند می طلبید و نواز نیست بلکه بر وفق شیت و طبق ارادت می آید **بِیْنِ قَدْرِنَا** ما بدین
از آفرینش شما نقد بر کرد **بِیْنِ شَکْرِیْنَ** بیان شمار کند و مقدار ساختن زمان موت هر کس **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ**
و نیستیم یا بدین گفته شدن بیکی بر یکدیگر یا بدین تواند گفت و از موتی که قدر شده تواند که بجهنم و با این نقد بر کرد
عَلٰی اَنْ یَنْدَلَّ برای آنکه بدین که اینها **اَشْا** که گمان که مانند شما اند یعنی شمارا می آفریند و دیگر آنرا پادیر **وَنَنْشِئْکُمْ**
و پادیر نیز دیگران شمارا **بِیْنِ اَنْتُمْ** در صورتی و هیاتی که می داند از روزی که گمان را در روز شترین صورتی
و موشان را در روزی هیاتی **وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ** و بدستی که دانسته اند شما **اَلْاَوَّلَ** آفرینش نخستین را نطقه
بودید و علقه شدید تا آخر و بدین اقرار دارید **لَا تَنْکُرُوْا** بی جرایا دینیکند توانایی حق را بر شاه اخیری
جهنم که بر آن قلدست از بی علم بر آن بود **فَطَمَر** آنکه از از طوطی نگوید می کند تا بجاوود کا وجود
پادیر که از سیم هلاک روی پوشیم ز سر برده خال هم نواز با مری میگویند کار دار کوشه حدیرون **اَفْ اَنْتُمْ**
اجار نمایند **بِیْنِ اَنْتُمْ** از آنجه کشت میگوید و نمی گذرد زمین می آفریند **اَوْنَمْ تَخْلُقُوْهُ** آیا شما می آفریند آن خیم را
اَمْ غَیْ **لَا تَقْضِیْهِمْ** یا ما دینانند ایم من فعلی است و در فعل خدای و در خبر آمد که تکوین که از شما که در زمین و کلب

ن

کوبید حشرت جد شق ارض و الفا بزد و دوازید است و در بیانیدن از حق سبحانه **لَوْ نَشَاءُ** اگر خواهیم **جَعَلْنَاهُ** اینچنین
که گشته اند **خَطَا** کیهی در هر شکسته پیش از رسیدن یا کاهی درانه **فَطَلَمْتَ تَقْلَهُوْنَ** بی هم روز باشد
از آن قضیه و بلیه که شکست مایند یا بر آفت آن اند و هناك شوند یا از جهنم و سعی خود بشماران کردید و میگویند **اَشْا**
لَمْ یَرَوْهُ آیا ما تا و آن زد کایم و حصص انان خواند بر طبق خبر یعنی بدستی که ما علمت یا فکایم **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ**
ملکهای بی هم کایم از روزی **اَفْ اَنْتُمْ** خبری از هید **اَلْمَاءُ الَّذِیْ تَشْرَبُوْنَ** از آنکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگان
غیاوبی از بسته است **اَنْتُمْ اَنْتُمْ** آیا شما و فرستاده اید از آن **اَلْمَرْوِیْنَ** از او سفید **اَمْ غَیْ** **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ**
فر فرستند ایر آبی شیرین لطیف **فَوَسَّیْ** اگر خواهیم **لَوْ نَشَاءُ** اگر خواهیم که دانیان آن **اَلْاَحْجَا**
تلع و شور و نفع از وی منقطع سازیم **فَلَا تَشْکُرُوْنَ** بی جرایا شکر میگویند خطا بر این نعمت **اَفْ اَنْتُمْ** اخبار کنید
اَلنَّارَ الَّتِیْ تُوْرُوْنَ از آتشی که بیرون می آید **اَوْ شَرَّ** آیا شما **اَفْ اَنْتُمْ** فر بیافزید این **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ** که آن سرخ
و غفارت **اَمْ غَیْ** **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ** آیم اهل وادی شامی از شجر سرخ که مذکور میگویند بر شامی از درخت غفرا که
انچ می خوانند میسازند حق سبحانه از ایشان این دو شاخ ترک آید از آن بیجکه آتش بیرون می آید **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ** که آنرا
آتش را **تَنْکُرُوْا** یاد کردی که چون آنرا میسازند آتش در زیره را یاد کنند یا از انصه ساختیم تا اهل بصیرت دانست که هر که واد
بر اندک آتش از درخت سبز و تر یا وجود مایه در دو که بکفیه خد آتش است هر آینه قادر بود بر ناز و ساختن فلان و جوی
انسان بعد از تشنگی و بر خوردن **فَمَتَاعًا** و ما ساختیم آتش را بر خورداری بی سبب نفع گرفتن **لَقَدْ یُنْزِلُ** سر ساق
و معیار او آتشی که در یک اهل الصدیق چنانکه سر اهل نفعیک **لَقَدْ یُنْزِلُ** بی سبب نفع کوی **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ** بنام برورد کار
بزرگ تو او را بیای که **فَلَا اَنْتُمْ** بی سوختن یاد میکنم **بِیْنِ اَنْتُمْ** و **بِیْنِ** بواقع نجوم فلانی یعنی اوقات نزول آن یا بخار غلی
و ساقط آن صاحب کشف افشوده که تخصیص غار بیت است که غروب دلیل از و الست و نزول التواستلال نوال کرد
بر وجود موشی که تاثیر او را زوال نیست یا مبطا که کوکب یا بخاری آن و در میان آورده که بر اسد ساجد محابه و مقابر ایشان
که مشبه بنجوم کافال علی الله علیه و آله و سلم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کافی قوه خالی و الاله ذات البروج
یا از آن که نجوم ما و بر جسم شیا طین شد و در وقت مولود حضرت بوده علی علیه و آله و سلم و هنگام بعثت او و امام زمان
رحمه الله فرمود که در نجوم فراغت و موقع آن دل تقدیر بجهنم ملوان اده و سلام علیه و آله و سلم بود اما نجوم
بسیار بود هر چه را موقعی و قرآنه امام حسن و امام کسای و هم ما اده که موقع خواندن اند و بدین قول الست و نزول قرآن بر قلب
سوار کردی یعنی نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شد **وَلَا تَنْکُرُوْا** و بدستی که آنجه خدای بران سوختن خورد **لَقَدْ یُنْزِلُ**
لَقَدْ یُنْزِلُ اگر داند **عَظِیْمٌ** **قَوْلٌ** و معجزه جوار قسم جیت **اِنَّ** بدستی که آنجه حضرت و سالک علی علیه و آله و سلم را شناساند
لَقَدْ یُنْزِلُ **کَرِیْمٌ** هر آینه فراتی است بر زکوار و بسیار نفع جه شمل است بر اصول علی که در باب صالح عاشق و عابدی آید که آن
نزد خدای و ملائکه و موشان را احاطه و قاری و معجزه می است و این قرآن فوشته است **فِیْ کِتَابٍ مَّکْنُونٍ** در کتابی پوشیده و نگاه
داشته شد نزد خدای بی دروغ محفوظ **لَا یَمَسُّهُ** نسا اید لوح را بی مطمع نشود بر آنجه در دست **اَلَا الْعَظِیْمُ** و **بِیْنِ**
ملکهای کان یعنی ملائکه که مطهرند از کدورات و اوصاف و در یکدیگر زخم اند کوبند و راد سفید اند و بزرگ و بعضی خیم را می آید از آن
دارند و بر اوصاف است یعنی نکند و محض را که یال شکان از احوال ظاهر آیه نفاست و معنی آن بی بیج و محض باید که

[illegible][illegible]

سورة المجادلة مدنی و می اثنا عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آوردند آنکه روزی او برضایت رضی الله عنه میل نمود به خوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن امتناع کرد و او بر آن گفت ای علی کفر ای و این را اظهار میکنند و در جاهلیت طلاق بوده و خواجه بنا نبود آمدن در منزل استغفار نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تو بروی حرام شدی گفت یا رسول الله وی طلاق نکرد حضرت فرمود که کان نمی برم مگر آنکه تو بروی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خوردن ایشان و سفاقت اینس در برینه بغایت غمناک شد و دیگر باره سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باز کرد و ایندو همان جواب شنید روی نیاز آسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی المال آیت آمد **قُلْ سَمِعَ اللَّهُ تَحْقِيقَ شَهِيدِ خَلْدِي قَوْلَ الْحَجَّاجِ ذَلِكَ** سخن آن زن را که حلال میکرد بانوی زوجه در کار شوهر خود **وَتَشْتَكِي** و ناله کرد و شکایت خود برداشت **إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَدْلٌ** می شنود **وَتَحَاوَرَكُمَا** با هم داد و سخن باز کرد و ایندو شاهد و بعضی نویسنکفی بر و حرام شدی و او میگفت هر اطلاق بلا **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ** بدوستی که خطای شنوای افعال مردانرا **بَصِيرٌ** بیناست باحوال ایشان **الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ** آنانکه اظهار کنند **مِنْكُمْ** از شما مردان **زَنَائِرَهُمْ** از زنان خود و گویند تو بر من چون بشت مادر من **مَاهِقٌ** نیستند آنرا ایشان **أَتَقُولُونَ** مادران ایشان یعنی گفتن این کلام زن کسی دارد و نمیشود **أَنَّهُمْ** نیستند مادران ایشان **فَلَا فَيْقَهُ إِلَّا لِلَّهِ** و **لَا تَقُولُوا** مگر آن زن را که برادر او را از او زواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم برضایت حکم الهیات دارند **وَأَنَّهُمْ** و بدوستی که مردان **لَيَقُولُنَّ** میگویند **مِنْكُمْ** ناشناخته سخن و نادانسته **وَرُؤُوسٌ** و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد **وَأَنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ** و بدوستی که خطای عفو کنند است می گاه تو به کتدگان را ازین قول **عَفُوفٌ** آمرزیدن مر ایشان را با بیجا کفارت و اظهار تشبیه زوجه است بآنچه تغییر کنند بران از و ج یا تشبیه جز شایع از و بعضی که حرام باشد نظر مرد بر بدن از اعضای محارم او خواه نسی و خواه رضای چنانچه گویند تو بر من جو طهر مادر من یا سی تو یا نصف تو چون طهر باطن یا نغذ یا فرج خواهر یا عاقله من و عیال او شوهر پدر کلان نظام میشود **وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ** و آنانکه مظاهر کنند **مِنْ نِسَائِهِمْ** از زنان خود **ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا** پس باز گردند بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بوطی او بذهب امام اعظم رحمه الله یا اساک کنند مر را بر زوجه و در عیب ظاهر و اگر خطا یا با اسکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا طعی کنند بذهب امام مالک رحمه الله و نزدیکی و عیال او باشد و پس بر هر تقدیر کفارت باید داد و پان کفارت اینست که چون کی طهارت کند و عمر غایب و طوطی او یا نگاه دارد بر زوجه یا طعی کند **تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ** پس بروت از آن کرد بدین خواه مومنه و خواه ذمیه و خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گویند فیه مومنه آزاد باید کرد **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا** پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عیال من کنند و دیگر او نسی گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت از جماعت و جمع مظاهر عیال حرام بود قبل از کفارت **وَالَّذِينَ** این حکم بکفارت که ماحور شد بدین **تَوْعُظُونَ** پند داده میشوید بآن تا باز استیذان نفلد بحین الفاظ **وَاللَّهُ يَمُنُّ** و خدای بآنچه شما میکنند **خَبِيرٌ** داناست و بر و بر و شنید می ماند **مِنْ لَزِيْجٍ** پس هر که

نیاید بدین و باید که دارد و بجهت استیجابت یا او را شنید هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بر و زه و این قول امام شافعی است و امام مالک رحمه الله الزام اعتناق بدین میکند و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بدین دارد ازادی باید کرد هر چند بجهت و احتیاج دارد اما اگر بدین دارد و بنفقه محتاج است **فَصَيِّمٌ** شهر **مِنْ مَسْتَبْعِينَ** پس بدین نوزده و دو ماه بودی که در میان آن افطار نکند بدین و اگر افطار کند روزی با سر باید گرفت و اگر عذری دارد خدا خلافت و این دوزخ باید **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا** پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت **فَنَزْنِيْكُمْ** پس هر که نتواند روزه داشت **فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيْنًا** پس بروت طعام دادن شصت مسکین هر یک را نسی صاع از کندهم و از سایر وجوایب غایبه و بذهب امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد **وَالَّذِينَ** این بیان تمام ظاهر شد با احکام مقرر شد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** تا تصدیق کنید مر خدا را **وَرَسُولَهُ** و پیغمبر و را قبول و امر و نهی و **وَالَّذِينَ** و این حکمها **خُذُوا** **اللَّهُ** همه آ خداست که از آن درستوان گذشت **وَاللَّكَاظِرِينَ** و مر ناگردد بکان را که فیهان قبول نکند **عَذَابُ الْيَمِّ** عذاب دردناک است در آخر **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بدوستی که آنانکه **يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** مخالفت و دشمنی بکند با خدای و رسول او از حدود امر و نهی تجاوز نمایند **يَكْفُرُوا** خوار و نکو ساز کرده شوند **بِمَا كَذَّبُوا** چنانکه دلیل و رسوا شد آنانکه **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان بودند از کفار گذشته **وَقُلْ أَتُؤْمِنُونَ** و تحقیق فرستاد و ما آیات **يَتَنَاهَوْنَ** آیتها روشن بعضی قرآن یا بجهت دلالت کنند بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم **وَاللَّكَاظِرِينَ** و مر ناگردد بکان را که فیهان عذاب **يَكْفُرُوا** خوار کنند و رسوا سازند و گفته اند مر ایشانرا است چنین عذابی در آخرت **يَوْمَ يَجْعَلُ اللَّهُ يَاد** کن روزی که بر آنکه در حق همان ایشانرا از خود **حَسِبَ عَمَلُهُمْ** ایشان را که بر کسی غیر جوت غافلند **فَيُنْفِثُهُمْ** پس بجهت ایشان **يَمَاجِلُوا** بآنچه کرده باشند **أَخْصَاءَ اللَّهِ** نگام داشته باشد خدای عمل ایشانرا **وَنَسُوا** و ایشان را فراموش کرده باشند **اللَّهُ** **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر هر چیزها از احوال و احوال و احوال بدین **شَهِيدٌ** گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او را درستواند کرد **بِمِيتَةٍ** حاکم زکم دم زند که گاه نیست حاکم خود که او بدو قصه مشورت و در کشف آورده که روزی زوجه بی عمرو و جیب برادر او باصفوان بی امیه حدیث میکرد و یکی گفت آید ای میدانند آنچه میگوید دیگری گفت بعضی را دانند و آنانکه گفت اگر بعضی را دانند و آنرا بگویند که ما فیهان را از دانستن آید آمد که **أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** آیا نمیدانید که آنرا خدای **يَقُولُ مَا فِي السَّمَوَاتِ** میدانند آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح و **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** نباشد از سه تن را از کتد با هم **الْأَهْلُ** و آنانکه مگر خدای چهارم ایشانست بجهت بعضی جلد میکردند ایشانرا از جثیه اندر رفیق ایشانست و اطلاع دای بر سخن ایشان و **وَالْخَنَازِئِ** و نه بجهت و زکو یا باشند **الْأَهْلُ** مگر او ششم ایشانست بدانش و پیش بینی ایشانرا اش ساخته **وَالْأَهْلُ** و نه کمتر باشند **مِنْ ذَلِكَ** از سه عدد و **وَالْأَهْلُ** و نه بیشتر از پنج **مِنْ الْأَهْلِ** مگر او یا ایشانست بجهت **أَهْلًا** و آنرا باشند در افطار سموات یا در روز و ای ازین جمع او یا باشد اقرب مکان نیست تا با خلای امکه تفاوت کند **بِمِيتَةٍ** این حد در میان عقل و هوش و زینت دم من بشین خوش و فرج و باین دورست از قیاس بر قیاس خود من **أَلَمْ يَكُنْ** پس بجهت هر چهار **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بآنچه کرده اند در دینی از برای تنفیج و شهادت ایشان **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز سخن **إِنَّ اللَّهَ** بدوستی که خدای بر هر چیزها از کفارتها و کردارها **عَلِيمٌ** داناست و نسبت

اذا قال جوت كفت لا انسان اكفر مكرافرا كه من خود ثابت باشي كه من يار و هوادان توام فلما كفر بس چون
براز شات و در زند و نهال شين در زمين دل و استحكام يافت قال كفت شيطان اتي بيري منك من يزار و تو
اتي بدوستي من اخاف الله رب العالمين شين سوار خدای پروردگار عالميان مراد از شيطان ابليس است و از انسا
ابو جهل در آن وقت كه ابو جهل بدر توجه داشت و از قبيله كانه متوهم بود ابليس بصورت سرافه كه در نيس بي كانه بود بر آمد
كفت اي ابوكه مني من يار توام و چون بيد رسيدند و ابليس ديده كه ملاكه بعد اهل اسلام نازل ميشوند بگفت و
كفت من از شما ايندم و در سور انفال اين قضيه مدكور شد و بعضي پند كه شيطان ابليس است بس ابليس مراد از انسا
بس صيضا و اهيكه ابليس او را كفر داشت و در آخر ياري كرد و اين حكايه بر سبيل حال جالست كه بر صيضا هفت
سال خدا را عبادت كرد و ديوان در كار او عاجز شدند ابليس هم لغوا و اضلال او را بر ذمه خود گرفت بيايد بصورت
آدمي و در صومعه او بر يافت مشغول شد و زاهدان از شدت عبادت او تعجب ميان مريد او كشت ابليس عزيمت رفتن كرد
و كجاست جنت شفا من جنت عاقبت اهل لا اله الا هو خست بن شهر آمدن شخصي را تخنيق كرد و بيايد بصورت طبيعي ظاهر كند
او را كفت علاج او اين بود كه صيضا ميسر نيت انگير بايد صومعه بر صيضا آوردند و دي برويد شيطان از دست او
با و كفته شفا يافت القصة ابليس مردمان را استلا و تحلل بياشت و بر صيضا ارشاد ميمورد و بكالت او ميگذاشت
تا در مكي رستم من شد و او را بصومعه زاهد آوردند و دعا كرد و ابليس او را بكالت و زاهد را وصومعه كرد تا با او
بفاخته افرا م نمود و از خوف فضايله او را بكشت و ابليس برادرانش را بران طمع سخت و زاهد را گرفته برادر كردند
و ابليس بهمان صورت اول خود را بر زاهد ظاهر كرد و كفت مرا بچند كنه تا ترا خلاص كنم زاهد او را بچند كرد و ابليس از و پزار
نمود و آن بي عبادت بعد از آن هم عبادت بر ورطه شقاوت ابدى گرفتار كشت پست غافل شود كه كبر مردان مرد را
در سنگ لاخ پادير پاييد اند فلما كان عاقبتهم ما يريست آخر كار ان شيطان و انسان آنها انكه ايشان هر دو في
النار و در آخر تو فرجه باشند بخالد بن فيها جاويد ماندگان دران و ذلك و خلود در آتش جهنم الظالمين ياد
كارانت يا ايها الذين آمنوا اي آنانكه كويد ابد انقو الله بتم سيد از عذاب خدای و بديار كرديد و لشكر نشني و بايد
كه بكني در نفسي و بر بيند ما قدمت اخيرا كه بيش فرستاده است لعنيد بر اي خدای قياست تا اگر نقد طامات و خيرات
كرده شكر كاري نمايد و در يادتي آن كشد و اگر عاصي و سياف فرستاده بشيان شود و تو بكن و انقو الله و بر هر دو
از سطوت الهي تكريم بر بقرتي بر اي تالكيديت يا اول در ادي و اجابت بقرينه اقتران بهر و ثلثي در ترك عاصم بدليل انكه سكر
ان الله يجير بدوستي خدای و انما يما تملكون باجته ميكنند و در كشف الامر فرموده كه اول اشارت باصل تقوى و دو
بكال آن يا اول تقوى عام است و آن بر هر كند باشد از عبادت دوم تقوى خاص و آن اجتناب بود از هر چه ماديون
خواست بعت اصل تقوى كه زاد اين راه است و ترك جموع ماسوي است و لا تكثر نوا و بيايد اي مومنان
كالدن ما تذكروا ان الله بكن اشد من خدا بر ايجون و هود و منافقان و اهل شرك فاستنهم بس خدای
فراموش گردايند بر شيان انفسهم نفسهاي ايشان را تا بر اي آن نقد بخيزي نكردند و گفته اند در تقوى پريشا
دوست و سهل بن عبدالله قدس من فرمود كه بوقت كنه از خدای فراموش كردن خدای من تو بر شيان فراموش
ماخت اوليك انك هو الفاسقون ايشانند برون رفتگان از راه فرمان برداري لايتوي برابر نيتند

من ذيل خدای انصاف العباد يا اول و دو فرجه كه نفس خود را بخوار ساخته مستحق نارسدند و اخلاص الجنت
و اهل بهشت كه در راست كال نفس كوشيدن اهل بهشت حاصل كردند اخلاص الجنت ياران بهشتند يعني ساكنان او
هو القاصرون ايشانند و ساكنان اين بخوار عبادت محم باز شده و در نعيم نعيم بوده كوازلست انكه
بفرستاد بر ما هذا القرآن اين قرآن را على جبل بر كوهي و آن كوه را فهم و ادراك ميداد بر لراينه هراينه
ميداد و را خاشعاً نرسند و فرمان برون مشيد عا شكافه و از هر رخت من خشيته الله از ترس خدای
و از هيبت و عبيد كه دروي هست يعني كوه بايز و كوهي كه قرآن فهم كوي بر سبدي و كردن نهادي امر خدا بر
و دهها سنگين كالفران از ان مناشر ميشود ع اين دل سنگين تو بگذره سوهان كير نيت و تلك الانشال و اين
شها نصرتهم بيان ميكنند للشا رس بر اي بنيه مومنان لعنهم شغلون و شاكه انديشه كنند دران
و بهر بردارند از ان هو الله انكه قرآن فرود فرستاد خدايت الذي آن خدای كه لا اله الا انت معبودي مستحق
عبادت انقو مكر او عالم الغيب و الشهادة داناي بوشيدن و اشكارا و كفت اند عالم بعد دم و موجود يا حيون
و موت با برزق و اجل يا بدي و آخرت يا آنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخششگر و رحيم
عامه سابقه او احاطه جميع خلق نموده در دني الرحمن بسيار بخشايشو كه رحمت خاصه او بومنان رسد و انش
بمغفور و غفران و دوديه و رضوان هو الله اوست خدای الذي انخدای كه بهر وجه لا اله الا انت خدای سري
بريشن انقو مكر و ي الملك بادشاهي كه جلال ذاتش از وجه احتياج مصونست و كال صفات باستغنا
مطلق مخرن القدرى باك از شوايب ماضى و معاييب و متر از نظر اوقات و نوايب السلام سالر
از عيوب و علل و مير از ضعف و مجر و خلل المؤمن من اين كند مومنان از عقوبت بيران ياد اعي خلق بايان و امان
يا صديق و سل يا ظهار مجر و برهان المقيمين كواه راست بر هر چه خلق كند يا نكبان اشيا يا قايوم بعد از ابطع
بر خدای يا حكم كند بچي و كفته اند اين احليت از اسماء الهى كه تاويل آن غير از خدای نداند انقو بر غالب در حكم
يا بخشند عزت الجنت از بزرگوار يا شكتن كاسها يا بصلاح آرند كارها در هم شكسته المكيكر
مستحق كبر يا عظمت سبحان الله با كست خدای عما يشركون از آنچه شريران ميسارند باوي چه واجب
الوجود شرك قبول نكند هو الله الخالق اوست خدای آفريننده يعني نقد بر كفتن خلق بر و فو شيت
و مقتضاي حكمت القاري افريد كار بصفتي ظاهر كند اعيان و آورند از عدم بوجود المصور بخشن
صورت بر مخلوقات و له الاسماء الحسنى سرور است نامها يكو كه در شمع و عقل اجند و مستحق
باشد تسبيح له بياكي يادى كند و در انما في السموات و الارض آنچه هستند در آسمانها و زمين
و از همه نقايص منزه ميدانند هو المعزيب و اوست عزيز و مطلق خود كه مغلوب و مقهور نكرد
المجيب جواب كار در كردار و كفتار خود كه هر چه كند و كويد بر وجه حكمت بود در عين الكمال
آورد كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم جبر على السلام از اسم اعظم بر سيد جواب داد ملىك
باخر سورة المشور ديكر باره بر سيد و هيعين جواب شنيد دقايق حقايق اين اسم اعظم باشد از هر
اسمى بر سبيل تفصيل در جواهر التفسير بايد طلبيد و من الله الامانة والتايب

که در این **سوره** بخدای **رسول** و بعضی ستاده او **و جاهدوا** و جهاد نماید با کافران **فی سبیل الله** در راه خدا
یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا که زاد و راحله و سلاح مجاهدان **فریدوا أنفسکم** و بنفسها خود که ستم من و حق من
و یکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد **تخیر لکم** بهتر است شمار از احکامات میجاء **ان کثرت تعلمون** اگر هستید
که اینده از این تجارت حقیقی را بزرگی فرمود که اصل معامله در تجارت آنست که خیر حق را بدی و حق را بدستی در نجات
از او عبدالله البسری قدس می نقل میکند که بسوی بوی آمد و گفت بسوی روغن داشتیم که سب میاید من بود
از خانه بیرون می آوردم بیفتاد و بیشکست و سب میاید من ضایع شد گفت ای بسوی میاید خود آن ساز که بر
مایه بدوست و الله که بدو تر اهیج نیست در دینی و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس می فرموده که سود تمام
آن بودی که بدو تر هر سودی اشارت بر تبه فناست و در با حق سود و سب میاید در بازار شود **نظم**
ناجده باز از خودی ست شوی بشتاب که از خام فناست شوی از مایه سود و در جهان دست بوی سود تو باز
بس که نهی دست شوی بس اگر ایمان آرید و جهاد کنید **تغیر لکم** بیام از خدای می شمارا **ذو نکر** کاه از کشته
شمار در دینی **و یکم** و در آرد شمارا در عقی **جَنَاتٍ** تجری بیوسنه ها که می رود **من جَنَّتِ الاَمان** از نیرنج
آن جو میاید **و سار کن طیب** و بسکها با کن که واقع باشد **فی جَنَاتٍ** قدس در بوسنه ها جاوید که در
افاقت **ذَکَ** آن مغفرت و داخل بهشت **الْفَوْزَ الْعَظِيمَ** رستگاری است بزرگ **و اخیری**
تَجِبُونَهَا و می شمار است نصی دیگر در دینی که آن را دوست میدارید **نَصِی مِنَ الله** نصرتی از خدای
بر فرشی **و فتح قریب** و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم این عطا قدس می فرموده که نصرت
نوحیدست و فتح نظر بحال مل مجید و نزد محققان فتح باب دل است بتری از مقامات نفس و غنا بر این فتح
معارف یقینیه باشد و هم مومنان را در بر مرتبه شریکست کافال الله سبحانه و تعالی **و یبش المؤمنین** و بشار
ده ای محمد مومنان را نصرت در دینی و محبت در آخرت **یا ایها الذین آمنوا** ای که مومنان مخاطب جاحقی
اند از انصار که در لیله عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب علم است جمیع مومنان را اینست
که کونوا باشید **انصار الله** نصرت کنندگان دین خدای و رسول او و نقد بر کلام چنین است که ای محمد صلی الله علیه و آله
طلب نصرت کن از تو خود **کما قال** همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت **ببینی من یر لی الحق** و بینی میوی می
میجوایان را که خواص او بودند و در دین او بر همه کس سبقت داشتند که **من انصار یر** کیستند یاران و نصرت
کنندگان من و توجه نموده بامس **الی الله** بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خدای **قال**
المواریون گفتند حواریان که درین راه **انصار الله** مایه فاضلان دین خدای و فی الواقع نصرت کردند
دین عیسای را علی بن ابی طالب و علی الصلو و السلام و بعد از رفع وی خلق را بخدا دعوت نمودند **قامت** بس ایمان آوردند
دعوت ایشان **طایفه من یر لی الحق** گروهی از بنی اسیر ایمی و او را بنده و رسول خدای دانستند **و کثرت طایفه**
و کافر شدند که و دیگر و او را بر خدای دانستند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود همان مومنان گفت عیسی علیه السلام
انکون نقوی یا قند و چون بخانه فرمود **فانیدنا الذین آمنوا** بسوی خود ایدم و غالب گردانید آنرا که و بدید عیسی و رسالت
و دعوت او **و علی عا** بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالهست و **فانجوا** بر کشند مومنان **ظاهر** ملائکتان بر کافرا

سورة الاحزاب **بسم الله الرحمن الرحیم**
یسبح یاکی یاد میکند تن بر می نماید **الله** می بخدای **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست از بدایع ملوی **وما**
فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواکب منلی **الملک** بادشاهی که ملک است دایره و بی زوال **القدوس** پاک از زنت
عیب و صفت اختلاف **العزیز** از چندی که مثل ندارد **الحکیم** حکم کنند که راستی بجای آرد **هو الذی یبعث** او
انکس که بر انجمن **فی الامم** در میان امیان ملاقم عهد که اکثر ایشان خوانند و نویسنند بنودند **و یوحی**
فستاده از جمله ایشان یعنی ای نارسلت و از نصرت دور باشد و گفته اند است آنحضرت بجهت آنست که در کتب منقذ بر
وجه مذکور بوده که خاتم انبیای باشد و از جمله در کتب شیعیان اسلام مذکورست که فی ابعث امیانی الیمین و اخیر الیمین
و در ابعث آنحضرت نکست اینجا به بیت اختصار می رود **نظم** فیض ام کتاب پرورش لبای خدایان کنش
لوح تعلیم ناگفته بر هر زمره از لوح داد خبر بر خطا و ستان و سوار اسر کنخواند خطی از آن خطی بسو صفت بویانی
میکنند که **قلوا علیهم** میخواند بر ایشان **ایمان** آنها کلام خدایا یا آنکه امیت مثل ایشان **و یر کتبه** و بالک میسازد ایشان
از دنی که فرجه است عقاید و راست اخلاق **و یعلهم الکتاب** وی آموزد ایشان را قرآن **و الحکمة** و احکام شریعت
و ان کافرا و بدوستی که بود ندان کوه کمال قرآن حیوان و باکان و در امور حکامند **من قبل** پیش از بیعت محمد صلی الله
علیه و آله **لم یغیر لکم** در کار می بود که آن شریک بوده و تبع دین جاهلیت **و اخیری** و دیگر معیشت ساخت
در میان دیگران **منهم** از مومنان که ایشان **لما یحقوا اهلهم** فرسیده اند با ناکه سابقانند اما الا حق خواهند
شد و از تابعین اند و از عالم باور احادیث صحیح میگوید می شود که اینها هم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در
آمد و در ای بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هر دین آخری داخلند **هو الغزیر** و خدای غالب است در امر بیعت هر که
خواهد بر سالت فرستد **الحکیم** خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبری برای امتی **ذلک** این نبوت یا بعث
فضل الله افزونی که خداست **یوتیه** میدهد از امتی **نیشا** هر که ای خواهد و الله **ذو الفضل العظیم** و خدای
خداوند فضل بزرگست که گفت دینی و آخرت در جیب این عقی و مختصر نماید **مثل الذین یجولوا التوریه** مثل آنانکه تجول
کرده شده اند توریه را یعنی حکم شده باو تکلیف احکام توریه بردارند **لم یجولوها** بس بزرگداشتند آن بار را و در
خواندن توریه قناعت نموده بداند و روی بود کار نکردند **مثل الجاهلین** **است** **دا** همچون مثل دراز کوشش که هر چند
کتاب بردارند بدان متغنی نمیشود **نظم** گفت این در عیال اسفاره با را باشد علم کلان بود و نه مله اهل دل حالشان
علماء اهل حق حالشان علم چون بر دل زند باری بود علم چون بر دل زند باری بود چون بدل خدای حق کبری سبقت
چون بگو خدای سیه سازی و حق **یلس** بدشلی است که زده شد **مثل النعم** مثل کوه بود **الذین کذبوا** آنکه
تکذیب کردند **یا ایات الله** چنانها خدا را که دلیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله **والله لا یهدی و خدای راه فلاح**
نی نماید **النعم الظالمین** گروه ستمکاران را که بقصد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این بگویند بخدایا الله
و لجان کاف بر تنده کن در غلظت **المن کلن هو** **قل** بگوی **یا ایها الذین هادوا** ای که می دین یهودیت را بید

یا گفتند بظاهر یا مومنان که ما از شما سیر و در خلوت بار و ساجود بکلمات کفر ناطق گشتند **فقطیع** بر سر
نهاده شد علی **قلیوم** بر دهان ایشان **فقطیع** لا یفقهون پس ایشان نمیدانند که حقیقه ایمان اقرار است بر
و تصدیق بدل آورده اند که این ابی مردی جسم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نیز
بهمان صوره بودند و چون مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدی آنحضرت شکفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان چنانچه
آیت فرستاد که **و اذ انهم** و چون بر پی منافع از **انهم** شکفت آرد ترا **انهم** جسمه ایشان
از تری و نازکی **وان یقولوا** و چون سخن گویند **نستم** لفظ **نستم** کوش کنی تو بر سخن ایشان و باور کنی و حال آنکه
در دم عقل و قلت تدبیرند **کانهم** کویا ایشان **نحش** جو به ایشان شد اند **مستند** بدو را هاب از آنها
یعنی اشیا خدا خلقی از علم و نظر **یحشون** ی پندارند و گمان می برند **کل صبیحة** هر فریاد که بر آید و هر روز
که در مینه برکشند که آن صبح و صلا و اقامه است **علیهم** بر ایشان یعنی بر دلی و بدکاری و ترس ایشان بر توبه است
که هر آری که بشنوند پندارند که نفاق و ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شدن و رسوا خواهند شد **العدو** ایشان
دشمنانند و ترا و هر صوفی از **انهم** بی حد و کن از مکر و غایب ایشان و بر ایشان ایمان سبانی **قال لهم الله**
هلا کرد اندازی ایشان را یا لعنت کند بر ایشان **ان یقولون** چگونه بر گردانید میشود از نظر حق در معال
آورده که بعد از نزول این آیت قوم ابی او را گفتند که این ایها الدیوریه تو نازل شد بر تو زدیک رسول صلی الله
وسلم نا آنحضرت از برای تو آرزو طلبیدن منافق کردن خود قایل داد و گفت مرا گفتند که ایمان آرا آوردم گفتند
زکوة سال بدو دادم همین مانند است که محمد را بچلی می باید کرد آیت آمد که **و اذ اقبل لهم نقالا** و چون گویند منافقا
که بیایید با خدا **یتسففون** نگر تا آرزو طلبیدن شما **رسول الله** فرستاده خدای **لوقا** ببینید رؤسهم
سرها خود را یعنی روی بگردانند و گردن ببینند چنانچه کسی از مکر و بی رویی بنا بد و **انهم یصدون** و فوی بی بی
ایشان را که اعراف میکنند از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و **و هم یستکبرون** و ایشان کردن کشاندن **و علیهم**
یکسانست بر ایشان **انهم یستکبرون** استکبر از حق و حق ایشان را **انهم یستکبرون** یا آرزو طلبیدن شما **انهم یستکبرون**
انهم یستکبرون خدای نیامزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق **انهم یستکبرون** بدستی که خدای **انهم یستکبرون**
انهم یستکبرون راه علاج نمی باید کرد و بیرون رفتن از دایره ملاح **هم الذين یقولون** ایشان ندانند که میگویند
انصار را که شما **لا تستفتوا** نفقه میکنند علی **من عند رسول الله** بر کسی که نزد یک رسول خدا را از فقر و هلاکت
حق یفتوا ناستفت و کردند همان بیرون و بیرون به بدوان بیوندند منافقان انصار را از انفا
بر هلاکت آن مش میکنند **و الله** و حال آنکه خدا را است **انهم یستکبرون** و **الارض** زمین را روزی در آسمان و زمین
و منافع آن بدست قدرت اوست هر که خواهد روزی دهد **و لکن المنافقین** و لیکن منافقان **لا یفقهون**
نمیدانند که از حق علی الاطلاق خواست بجهت آسمان **نظم** خواهند روزی آورده لاجرم بر این توانستند
نازیده او یکی شد پس اگر که شود هستند اسباب ذکر حکم روزی بر سپاهی عهد بی سپاهیان روزی میدهند
یقولون میگویند ای منافق را این است **لکن رجفنا** اگر آرد ویران ازین سفر **الی الدین** بسوی مدینه **لکن**
الارض هر ایامه بر و روزی از زمینها **الله** از مدینه خوار و رام داشت از این نفس اخی او بوده و عرضش از این لفظ دیگر

اشرف و اکل همه مخلوقات علی افضل الصلوات و التسلیات **و الله العزیز** و مر خدا را است عز قدرت در ربوبیت **و یقولون**
و رسول او را عز نبوت و شفاعت **قلیوم** و مکر و بدکاران را عز ایمان و طاعت **و لکن المنافقین** و لیکن منافقان
حقیقت حرمت را **لا یفقهون** نمیدانند نفقت که چون سباه حضرت بنیوی بودی عقیق رسیدند پس این ابی که
هم عبد الله نام داشت و مومن محض بود بر مر راه توقف نمود تا بدوش بر سید شترش بخوابد و بای پر دست شتر
نهاده و گفت بخدا سوگند که تا آنکه ارم که بدینه در آتی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ترا اذن فرماید و بدلی که اذن نوی داری
اوست چون موک حضرت رسالت منقبت بر سید و بران حال اطلاع یافت این ابی را اجازت در آمدن بدینه داد **و اذ انهم**
الذين استوا ای گروه مومنان **لا تلهيكم** مشغول نگردانند شما را **اتواکم** خواستند شما را **و لا اذکم** و فرمودند
شما **عن ذکر الله** از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدای غالب بود بر دوستی همایشان با خدا
که اگر تمام نوال دنی و جمیع نعم آخرت بر روی عرض کنند بفرمود هیچ کدام ننگردند **نظم** خشم دل از نعم دو عالم نیست
مقصود ما ز دینی و عقیق قوی و بی **و من یفعل ذلک** و هر که بکند این کار را یعنی عیال و فرزندان حق تعالی را مانند **و اولیک**
پس آنکه **هم المنافقین** ایشان از میان کار اند که بحقیق فانی باز مانند از عظیم باقی **و انفقوا** و نفقه کنید یعنی
حقوق و لوجه ارجع نماید **ما زلنا** از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید **من قبل ان یأتی**
بیش از آنکه بیاید **خذکم الله** یکی از شما اسباب **یک قول** یک قولی که ای فرید کار من **لوقا** آخرتی
برای ازین سخن یعنی چه شود اگر تا آخر کنی موت **الی اجل قریب** تا زمانی نزدیک **فانصدق** پس تصدیق کن و زکوة ادا کن
و ان من الصالحین و یا شما ازینک مردان و شایسته گان **و لن یؤتی الله** و خدای باز نیفتد **نفسا** هیچکس را از سر که ادا
جاء چون بیاید و برسد **اجلها** وقت رفتن وی یعنی چون عمر یا عمر رسید چیزی بران نیفزاید و از آن که نکند
و الله یخبر و خدای دانست **یأمنون** بآنچه میگوید آسمان و زمین و جبال و بیابانها یعنی بآنچه میگوید از خبر و شمر

سورة السجدة **بسم الله الرحمن الرحیم**
یسبح ربی و یاکبر و ستایش میباید **الله** مر خدا را **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست از روحانیات و **ما فی**
الارض و آنچه در زمینهاست از جسمانیات **له المملک** مر و است بادشاهی که ارض و ما و ما بینها با فرموده **الحمد**
و مر و است ستایش و رفعت آفرینش **و هو علی کل شیء** و او بر همه چیز هست **قادر** مر تواناست **هو الذي خلقکم** او
انکس است که پافرید شما را ای آدمیان **فینکم** بر بعضی از شما **کافر** ناکور و است بحالیت او چون در میان و
شکم مؤمنین و بعضی از شما را و دارند است آفرید کار او را چون اهل اسلام و ایمان **و الله** و خدای **ما تعملون** بصیر
بآنچه میکنید بیناست و معاند باینکه کل بحسب اعمال ایشان خواهد کرد **خلق السموات و الارض** میافرید آسمانها و زمین را
بالحق بر راستی و بحکمت بالغه یا آنکه کن یا برای پان حق تعالی اهل و عدایت اند و حق بدانها ظاهر میگردد **و هو ذکر**
و بیگناشت شما را **فاحسن صوره** و زیور کرد صورتها را و ابدان را و افاضت و اعتدال خلقت تمام قشیری رده افرموده که
ظاهر شما را یا راست بحال قدرت و باطن شما را **و اذین** و فرموده حق تعالی حقیقه حسن انشاءت که او را بصفت او

و فرمان برید و **و انفقوا** و نفقه کنید **خیرا** بهتر و ایضا هر چه بهتر بود در راه حق بدهید **لا یفسدکم**
برای نفسها آنچه فریاد آن بشمارید **و من یوق** و هر که نگاه داشته شود **شیخ** از بخل نفس خود یعنی حق
خدا را اساک نکند و در راه او بذل نماید **و اولئک** پس آنکه در ستیقا **هم المفلحون** ایشان و ستکارانند
در دینی از محو قات و در عقی از عقوبات **ان یقرضوا الله** اگر قرض دهند خدا بر ایضا صفت کند مال را در آنچه فرماید
قرضا حسنا و عقی قرض را طریب نفس **بضاعة** زیاده کرد اند خدای آنرا که داده این **لکم**
برای شما یکی را ده تا هفتصد تا هزار وجه را صد یا بیست و حساب **و یقرضکم** و بیامزد گاهان شمارا که بوده
باشد از اساک و ترک انفاق **والله شکور** و خدای جزا دهند بسیار از انست عطیه جزیل در برابر صدقه
قلیل میدهد **خلیکم** و بر دبارست و محقریت مسکان و بخیل از قبیل نمیکند **ما لا اله الا الله** و انما
نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکند از نصدق و آنچه نهان دارند در دل از راه او اخلاص
الغزیر غالبست انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود **الحکیم** حکم کنند بکس است آنها که از روی صدق و نفاق نمایند

سورة الطلاق

آورده اند که بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خود را در حال بخل طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود تا رجوع کند و آنکه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که **یا ایها النبی ای**
پیغمبر بگوئی است خود را که شما **اذا طلقتم النساء** چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخل بهن را که صغیره
و آیه و حامله نباشند **فطلقوهن** پس طلاق دهید **بعدهن** در عین ایشان یعنی در طهر و بی حایض که شمار توان
کرد از عدت ایشان آنرا و این طلاق می است چه زن بعد از طلاق عدت در می آید و طلاق بدعی آنست که
در حالت حیض یا طهری که در آن بجماعت واقع شده باشد و وقوع یا بدعیه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد
چه زن در آن محل نه معتد باشد و نه ذات بعل و عد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام
اعظم و امام مالک رحمه الله معتبر است پس اگر در طهر یا بجماعت سه طلاق دهند بذهب امام شافعی رحمه الله
سفتست و بذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود بانفاق جهه و رسنت **وانحوا الی الله**
و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط طهر یا از احصای آن عاقل **وانفقوا الله** و بیک و بی سید
از خدای که برورد کار شماست و طلاق سبب دهد و بعد از طلاق **لا تحرجوهن** بیرون نکنید زنان طهر را
و من یخرجهن از خانه آنها ایشان که بوقت زناشوهری بودند تا وقتی که عدت متقضی گردد **ولا تحرجن** و زنان نیز نباید
که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج نکنند **الا ان یاتینکم** مگر آنکه بیایند **بما حیضت من قبله** یعنی زنت هود کرده شدن
و حیض بکس یا خواند یعنی کرداری خوش گذشتن حال زنان بود در بکر داری مراد معینی است که در
حالی باشد چون زناشوهری که برای اقامت محل ایشان بیرون باید آورد یا آنکه بعضی و سفاهت اهل آن خانه را اینها
کنند و در آن حال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم نشود دارد در اسقاط حق ایشان **و تلک** و این حکمها که

شد **خلود الله** حلهها اخلاص **و من یخرج طود الله** هر که در گذارد از حلهها اخلاص **فقد ظلم نفسه** پس
بدستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته **لا تدری** نمی دانی توای طلاق دهند یا نمی داند
هیچ نفسی **لعل الله یخرجک** شاید خدای تو کرد اند **تجددک** پس ازین طلاق **امرا** کار بر ایضا شاید که مرد را بشمار کنند
و دوستی زن در دلی وی بدیدارد تا رجوع نماید **واذا بلغن** پس چون برسند زنان **احلھن** بدست خود یعنی بزبان
آخر بدست **فما یسکوھن** پس نگاه دارد بدیشان از ایضا رجعت نمایند با ایشان و اساک کند **بغير وکف** بیکوی که حق
عاشق و لطف و انقست و دیگر باره طلاق میدهند جهت اخراج بدیشان **اوقافوهن** یا جدا شوید و بیکار
بغير وکف بیکوی یعنی آنچه حق طلاق است از ستم و ملاقا نکند **واشهدوا** و گواه گیرید **و وی علی** دو
خداوند عدل را **بینکم** از شما که فاسق نباشند بر رجعت و این امر بر زبانت و امام شافعی رحمه الله گوید واجب است **و**
اقتوا الشهادة و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت **الله** برای طلب رضا و ثواب خدای **دکم** این
اشهاد و اقامت شهادت **یوعظکم** بند داده میشود **بدون** **کان یوقین** هر که هست که میگوید **یا الله** بخدا
و آنچه فرموده **والیوم الاخری** و روز و سخن و هر چه بدو متعلق است **و من یوق** و هر که برسد از خدای و بر کتب
شاهی شود **یحصل** گرداند و بدیدارد خدای **له** برای او **و یخرجکم** بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا
و آخرت یا هر که بر همین از نعم خدای برای وی برساند از وجه حلال **و یزوقه** و روزی دهد و بر این **و یخرجکم**
تحتسب از آنجا که کان می برد و در شمار نیارد یعنی بخاطر آنکه در **نظم** از سبها بگذرد و تقوی طلب
تا خدا روزی رساند بی سبب حق زانی و خشدت و زوق حلال که نباشد در آن **و یغالی** سبب نزول آیت آنست که
مشركان بیهود بن مالک را اسیر کردند و وی نیز یک پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله بسم یا بایر
کار گرفتار شد و مادرش برنج بسیار میکند و این هر فقر و فاقه بنهایت رسید و بر آنچه سدیدق تواند بود
قدرت نیست حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که تقوی پیش گیر و شکایا باش و تو و مادر او بسیار بگوید لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم عوف یازن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نمودند اندک زمانی را پس عوف از قیل اهل
شرک خلاص یافت و چهار هزار کوفه سفند ایشان را دادند سلامت بدیده آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی و زور
روزی حلال یابد **و من یوق کل** و هر که توکل کند **علی الله** بر خدای و کار خود را بیاورد **فوق حسبه** پس خدا
بسنده است او را در رکعات هم **ان الله** بدستی که خدای **بالع امر** رسانند است کار خود را بهر جا خواهد یعنی
آنچه مراد حق بجانب باشد از وفوت نشود **فقد جعل الله** بدستی که گردانید است خدای و بنید کرده **لیکل شی** را
هر چیزی از فقر و غنا **قل لا** اندازد که از آن در نکند در یا مقداری از زمان که بر ویش نیستد ابوذر غفاری
رضی الله عنه روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من آیتی میدانه که اگر مردمان آنرا بگیرند و
بدان کار کنند هم ایشان را کفایت باشد پس این آیت بر خواند که **و من یوق الله** و من یوق الله و من یوق الله و من یوق الله
و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نفی از بستان فریبست و از ستم خبر میدهد که آن اهل معالزین
انفق و توکل را چه کار اگر کفایت است و از توکی **و من یوق الله** و من یوق الله و من یوق الله و من یوق الله
در طریق تحقیق نتوان نهاد مست **سلوک** راه معنی را توکل یا بدو تقوی **و من یوق الله** و من یوق الله و من یوق الله و من یوق الله

یا آنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بجن و انس یا بکعبه و بیت معبود یا بروج
یا بتلیخ محمد صلی الله علیه و آله و نزول جبرئیل یا باثار رسالت حبیب بن و انوار ولایت او جواب قسرا این که **اِنَّهُ**
بدستی که قرآن **تَقُولُ رَسُوْلٌ** می آید خواندن رسولیت **کَرِيْمٌ** بزرگوار از خدای که عهده است علی الله
طوبه و کفایت اندر جبرئیل علیه السلام و **مَا هُوَ** و نیست قرآن **بِقَوْلِ شَاعِرٍ** یعنی شاعر یا بوجهی که بگوید **فَلْيَلَا**
مَا تَقُولُوْنَ اندکی تصدیق میکند مراد عدم تصدیق **وَمَا هُوَ يَقُوْلُ** که این و نیست قرآن سخن کاهن یا جادو عقیقه
این ابو معیط کان ی برد **فَلْيَلَا مَا تَقُولُوْنَ** اندکی بزرگوار می آید یعنی تذکره نشود **بِقَوْلِ شَاعِرٍ** قرآن فرو فرستاد
است **مِنْ رِزْقِ الْعَالَمِيْنَ** از برورد کار عالمیان **وَلَوْ تَقَوَّلَ** و اگر افترا کند محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا جادو زعم شاست و بگوید
بند **عَلَيْتَا** بر ما **بِقَوْلِ الْفَاوِيْلِ** یعنی سخنانرا **لَا خُذْنَا** تا ما اینه بگیریم یا **بِالْبَيِّنَاتِ** از قوت و توانا
و اثر **لَقَطَعْنَا** بر **رِيْثَةِ الْوَالِدِيْنَ** از ورزاد دل را یعنی هلاک سازیش **فَمَا تَنْكُرُوْنَ** پس نیست از شما این **اِخْد**
همچون یعنی نیستید شاعنه **خَارِجِيْنَ** از دفع کتد آن هلاک را **وَاِنَّهُ** و بدستی که قرآن **لَقَدْ كَرَّمَ** می آید
بدست **الْمُتَّقِيْنَ** بر هر یک کاران را به ایشان بدو شمع اند **وَاِنَّ الْكَلِمَ** و بدستی که می دانی **اِنَّكُمْ** آنکه
بعضی از شما **مَلَكًا** پادشاه **يَايُنْ** که کتب کتد کتد آنرا **وَاِنَّهُ** و بدستی که قرآن **لَحْمِيَّ** می آید سبب حرمت **عَلَى**
الْكَافِرِيْنَ می آید و بدستی که قرآن اهل قرآن شاهد کتد **وَاِنَّهُ** و تحقیق که قرآن **لَحْمِيَّ** می آید **لَحْمِيَّ**
در سبب سبب یکان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه و تعالی منزل شد **فَسَبِّحْ** پس سبج کوی **بِاَمْرِ**
رَبِّكَ الْعَظِيْمِ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزه می آید او را از صفات اسرار و به شایه بزرگ یاد کن

سوره الحاج
در الله الح

آورده اند که نصر بن الحارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد خواست و آنچه می گوید از نزد تو یقین
پس تو سستی بیار او بر سر ما یا ما را به عذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که **سَالِ سَائِلٌ** در خواست خواهند **عَذَابِيْ رَاجِعٌ**
عذای را که بود نیست **لِلْكَافِرِيْنَ** برای کافران که قتل بدست در دینی عذاب الیم در آخرت و گویند که سایل ابو جهم
بود که گفت فاسطط علیا کسفا و قولی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواست و استعمال نمود عذاب ایشان و
هر تقدیر **لَيْسَ لَهُ** نیست مران عذاب را **وَاِنْ رَاجِعٌ** دفع کتد که باز دارد آن **رَاجِعٌ** از جهت خدای چه اراده از لایه
بدان فلق گرفته و مراد الله مدفع نکرد پس در صفت الله میگوید که **ذِي الْمَعَارِجِ** خداوند درجه ها بلند است
یعنی غمها و بهشت که برای دوستان خود می آید کرده یا مصادی که برای معبود کلمات طیبات مقرر فرمود
تَرْجِعُ الْمَلَايِكَةَ بالامیر و نذر و شکان **وَالرُّفُجُ** و جبرئیل با قوی که اعظم اند از ملائکه **اِلَيْهِ** بسوی او خدای یعنی
بوضعی که خدای فرماید فی **يَوْمٍ كَانِ** در روزی که هست **يَقْدَارُهُ** اندازه او **خَيْرٌ مِنَ الْفَتَنِ** سستی بهاء هزار
سال از سالها دینی یعنی اگر یکی از پی آدم خواهد که سیر کند از دینی تا آنجا که محل سیر ملائکه است و ایشان میل روز
سیر و نذر و در مقدار سال تواند رفت و این عباس رضی الله عنهما فرموده که روز قیامت که بر کافران بدین درازی خواهد

گشت و گفته اند در عرصه کاه قیامت بجهاد سولن و موقوف خواهد بود و خلافت در هر موقی هزار سال باز دارند
و بیان آن موافق دارد جواهر التفسیر باید جست و در فوق حالت آورده که هر اسمی را از اسماء الهی و زیست خاص که
تعلق به خود دارد و در قرآن دو روز از آن روز هاست که درستی یک یوم الرب که هزار سال است و یوم ذی الحارح
که بجهاد هزار سال است و بیان اسماء و سنین ابدیه و سیدیه در مطاوی این اوراق نکند هر سخن و قوه و هر کجا
فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر تکلیب منکران **صَبْرًا جَمِيْلًا** شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق و بی غم و شکایت **اِنَّهُمْ**
بدستی که کافران **يُرْوْنَهُ** یعنی بدست روز قیامت را **بَعِيْدًا** دور از اسکان یعنی گویند نیست و نخواهد بود
جایچه در عرف میگویند وقوع فلان کار در دست یعنی محال نمایند **وَتَوْبَهُ** و مامیدان سیر قیامت **قَرِيْبًا** نزدیک
بوقوع **يَوْمَ تَكُوْنُ السَّمَاوَةُ** روزی که گردد آسمان **كَالْهَيْضِ** مانند فلز که لخته یا شل دردی زیت یعنی فلان کلدان
تَكُوْنُ الْجِبَالُ و گردد کوهها **كَالْعِهْنِ** مانند بشم در تن زده شدن یعنی سست شود و ریزه ریزه گردد **وَالْاَرْضُ**
نُجَالٌ خَسِيْمٌ و بر سید نشود هیچ خوشی **جَمِيْمًا** از کناه خوشی خود یعنی هر کسی را از کردار او سوال
کنند **يَبْقَى** و **نُجَالٌ** می آید کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس از خویشان خوش خود را شناسد و با او
او پنا کرد و دانند که هر یک بعل خود مواخذه **يَوْمَ الْحُجُرِمِ** دوست دارد و آرزو بد کافر **لَوْ يَفْقَدُ** آنکه خدا
دهد **مِنْ عِلْمِ اَيُّ مَعَادٍ** از عذاب آن روز **بَنِيْهِ** بدست خود یعنی خدا کند بعضی خود پس از آنکه عزیز تر از خلق
بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد **وَصَاحِبِهِ** و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بود
وَاصِيَهُ و برادر خود را که هر دشت و مرد کار اوست **وَقَصِيْلَتِهِ** **الَّتِي تُوْبُهُ** و خویشان خود را که جای داده اند
او را در دینی نزد خود یعنی پناه گاه وی بوده اند **وَمَنْ فِي الْاَرْضِ** و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است
جَمِيْعًا همه ایشان را یعنی همه خلاص خواهد که فدا دهد **فَرَجِيْحِهِ** پس برهانند او را آن فدا دادن **كَلَّا**
نمیدهد از عذاب **اِنَّهُمْ** بدستی که انش و دوزخ که عجم او و فدا دهد **لَقَدْ** بر پناه نیست خالص **تَرَاَعَهُ** کشتن
لِلشُّوْى مردست و بای شرکان را یا بوست سر ایشان را از صد ساله و دوست ساله یعنی زیاده میزند و
کافر را بخود میکشد چنانچه مضاطیل آهن را جذب کند **تَدْعُوْهُ** می خوانند آتش یعنی میکشد یا زیاده او می خوانند و
در معال آورده که آتش زبان نصیب بنام و لقب می خوانند **بِرَّكَ** کسی را که پشت بر حق کرده است **وَتُوْبَى** و رو
بگردانیدن از فرمان الهی **وَجَمْعٌ** و گرد کرده است **مَلَدْنِيْ** و **اَقَاتَنِيْ** پس در باران کرده و نگاه داشت و حق خدای
ادان کرد **اِنَّ الْاِنْسَانَ** بدستی که آدمی **يُنْكِرُ** آفرین شده است **هَلُوْعًا** هر چه مالهانی و بخیل از ادای حق
ربانی در لباب از مقابل قتل میکند که هلو ع جانور است در بر کوه قاف که هر روز هفت هزار از کاه خدای
یعنی محتاشان آنرا می خورد و آب هفت دریا را می آشامد و در کوه مایوس ماصی ندارد و هر شب در اندیشه آنست که
فراچه خواهد خورد پس حق سبحانه آدمی را در بر صبری و اندیشه روزی بدین پایه تشبیه میکند **مَطَرٌ**
بر سر سر و سر روزی خورد خورده هر چه پیش رجه کم روزی هر روز خوان کم و زره هر چه و امش همچنان
همچون نیست بخور آن **اِذَا مَسَّهُ الشُّرُجُ** چون برسد او را چیزی از مانند فقر و مرض **وَجَزْءًا** جمع کندن و فریاد کردن
وَاِذَا مَسَّهُ الْاَلَمُ و چون برسد او را شکی مثل **وَتَوَاكُرَى** **سُوْمًا** منع کندن نفس خود را از طاعت و مال را از انفع

دارد

خانی که از کعبه آید
معانی که در سبب قیامت
آید و آنکه سبب بود

سورة الفتح
بسم الله الرحمن الرحيم

لا اقيم لانا فيه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آنکه سوگندی خودم بگویم الفتحه روز
رسخیز و الفتحه البته سوگند باد میگویم **بالتغیر اللواتی** بتغییر ملاکت کنند مراد نفس متغیره است که نفس
مقصود ملاکت کند بر نفس طاعت یا نفسی که پیوسته خود را ملاکت کند در تقصیرات و اگر چه اجتهاد او بسیار
بود در عبادات یا نفسی که همیشه لایق است بر نفس اماره را جویای قسم آنکه شایر اینکین خواهد شد
آورده اند که عدلی بر سبیه انحضرت راضی الله علیه و سلم از احوال قیامت برسد و بعد از اخبار انحضرت
گفت که اگر از روز عبادت بنده یا ورنه که ما این استخوانها استغفره بام جمع شود آید آمد که **انحسب الانسان** آیا
ی بنده را آدمی یعنی عدلی **ان لن یجمع** آنکه جمع خواهیم کرد **عظامه** استخوانها را بر آید او را مراد نفس او است
که عظام قالب آنست **لی آری** جمع کنیم پس باید که داند ما را **قادرین** توانا علی **ان نسوی** بر آنکه راست کنیم
بشانه سرهای آنکشان و او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانها بزرگ
چه رسد **یل یبد الانسان** بلکه می خواهد عدلی یا جنس آدمی **لی یفخر** آنکه دروغ گوید **امانه** یا آنچه او را
در پیش است از بهشت و حساب **تیسال** می پرسند با ستم که **ایان** کی خواهد بود **یوم الفتحه** روز رسخیز **کلا**
برو النصیر پس چون خبر شود چشم و **تحقق القصر** و تیره گردد ماه و **جمع الشمس والقمر** و جمع گردد
شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکند **بقول الانسان** کی گوید آدمی یعنی کافر
مکذب **یومئذ** در آن روز **این المفر** کجاست جای که چنین **کلا** نیست مغری **لا ورنه** کاهی نباشد
کافر از **الحدیک** بسوی پروردگار تو یعنی بحکم او **یومئذ المستقر** در آن روز فرارگاه خلق یعنی بهشت و
مفر هر کس از بهشت و دوزخ مفر کند **ینقذ الانسان** خبر کرده شود آدمی **یومئذ** در آن روز **یمّا قدم**
با آنچه پیش فرستاده است از اعمال **لا اثم** و با آنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که کما
از پیش فرستاده است از مال از پس گذاری بحسرت گناه را بپوش نیست که تا غافل و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند
بخت کفرستی ز پیش به باشد که بحسرت ز پس نگاه کنی **یل الانسان** بلکه آدمی **عمل نقیبه** بر نفس خود **نصیر**
خداوند بصیرت است یعنی بیناست بحال خود و گواه است بر افعال و اقوال خود **و لو الفی** و اگر چه الفی نکند
تعاذ بن عذر را خود را یعنی هر چند بر گناه عذر آنکیز و بدینچه مقدورست در دفع جلا اندیش آن
گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغین و جملهای باطل خود را خواهد دانست **بیست**
به خدین عذر آنکیز و خدین جملها سازی جوید آنکه میدانی و میدانی که میدانی این عباس رضی الله عنه فرمود
که چون جبریل علیه السلام وحی بر رسید نام علیه الصلاة والسلام خواندی انحضرت بر زبان با وی خواند تا آخر
نکند آید آمد که **لا تحزنک** محبان **یه** بفرمان **لیس لک** زبانه خود را قبل از انعام و حی **لیتخبر** تا بفحش کنی
بجفظ یا اغروی **ان علیا** بدستی که بر است **جنته** که آوردن آن در دل تو یا یادگیری و **و غفران** و برآ

ایات قرأت آن بر زبان تو **فاذا قرأناه** پس چون بخوانیم آن را بر زبان جبریل علیه السلام بر تو **فاتبع** بر تو
کن **قرآنه** خواندن او را و تا مل فرمودن در آن **قرآن علیا** پس بدستی که بر است **بیان** روشن کردن آنچه شک
باشد از آن بر تو **کلا** نه جفاست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عبقری **بل تحجز الساجده** بلکه دوست
بیدارید تا مدی ستایب کنند را و **ندوون الا حشره** و دوست باز میدانید آخرت باند را و کار بر عکس می باید
و تحجز رو بهای **یومئذ** در آن روز که قیامتست **ناصی** ناز و زبان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و مؤمنان **الی**
لیتخبر تا بفحش کنی **نکیر** از روی بیان و حجاب این صوری که حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که هر دو ترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند میانها و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود و تا
هر سال راه آنرا بنشیند و گوی ترین نزد خدای کیست که نظر کند بوجه آبی بامداد و شبانگاه یعنی بقدار
آن پس آنرا بخواند که وجوه یومئذ ناصیه الی رو بهای ناظم آورده اند که او را در هر یک از اوقات این کلمات است که اللهم
انی اسئلك النظر الی وجهک الکی هر کس بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی دیدن دیدار ندارد **و یومئذ**
یومئذ و رو بهای آن روز **تیسال** تو شوی و تار یک باشند یعنی رو بهای منافقان و مشرکان **نظن** گمان بر آن
غلبه یعنی برای یاکان بر آن نفس یعنی شناسد **ان یفعل** آنکه رسید خواهد **بما** بدو **قوة** بلا و دشمنی
که همه های بهشتی بشکند کفایت است از نزول عذاب عظیم بر او و بقول احادیثی که حجاب از روی رب الارباب
که از فراق تو در جهان بلا نیست **کلا** نه جفاست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل از آن شد **اذ بلغت**
چون برسد روح **التالی** یا استخوانهای سینه و گردن **وقیل** و گفته شود یعنی کسان مختصر یا اینکه گویند **یومئذ**
کیست آنروز کنند و شفا دهند **وظن** و یقین کند مختصر **انه الفراق** که آنچه بدو نازل شد جدا است از دنیا و ملا
ان و التفت الساق و بپسند ساق مختصر **بالتالی** بساق او یعنی پایها را از هم جدا کرد و در حرکت در آن نماند
یا جمع ساق بلفت کلمات معنی باشد یا جمع شود موت بهشت آخر **الی زیات** بسوی جزای پروردگار تو **یومئذ الساق**
آنروز باز گشت باشد که کسی را اخلت خسران برانند که ابو جهمل این را شدت معاد است با حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم واقع بود و در شان او نازل شد که **فلا صدق** بر صدق نکرد ابو جهمل فراتر یا صدقه نداد آنچه واجب مالوی
بود **و کفلی** و بی روی نمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا غار نکند ارد برای خدای **و لکن کذب** و لکن تکذیب کردی **راوتو**
و برکت از راه حق **فرد** بسوی بار گشت **الی اهل** بسوی کسان خود **تخلفی** می خراسد از روی افتخار که من خیر
کاری کرده ام یعنی تکذیب و غیابی **اولی لک** سزاوارست تو ای ابو جهمل **لک** **قافلی** پس سزاوارست تو عذاب
ایمرد و رفیر و هو قیامت **فراوی لک قافلی** پس بخت سزاوارست ترا خود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این
آیه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را در مجلس دید و جامه اش گرفته گفت اولی لک قافلی اولی لک قافلی ابو جهمل گفت
ای محمد مرا می ترسانی نزد بعضی علما اولی یعنی و یل است حق سبحانه چهار گزرت برای آید ابو جهمل را گفت وای بر تو **انحسب**
الانسان آیا می نداند انسان **ان یفعل** آنکه و اگر گفته شود **سدری** عمل و معطل و ضایع که برین صفت و بر عبقری
مبعوث نکرد **انم یلک** آینه و است آدمی **لی یفعل** از نبی بخت شد در **نکیر** **کلا** **علقه** بر تو
است خفته **فخلق** پس خدای پافزیر این را اعضای او را **افسوی** پس راست که صورت او را در و حردر مید

سورة النباكية وهي اربعون اية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دعوت اشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و برود قلمت
بسیر فرمود که تا در بنیوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نزول قرآن و وقوع بعثت اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می پرسید
تا از پیغمبر و مومنان بر میستی بخوندند چنانچه حق سبحانه فرمود **ثُمَّ يَكْفُكُهَا اللَّهُ** ازینجه خبر میسرند که قرآن **عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ**
از پیغمبر بزرگ یعنی قرآن **الَّذِي هُمْ أَتَجْرِبُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ** در آن خبر **تُخْتَلَفُونَ** اختلاف کنند که استدلای او را هر یک یا شتر
یا گاو یا شتر یا گاو و مختلف و مغتفری و اساطیر میگویند و بقول پیام عظیم نبوت آنحضرت که میگویند یا از پیغمبر
است یا بی ما هست یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر بعثت و در آن مختلف بودند حجی میگفتند فیه است
و بیان را شفاعت خواهند کرد و لا شفعا فاعند الله و برخی مطلق آنرا منکر بودند از آن حیثی ثناء الذکر و اگر
شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هر فی شک **فَمَا كَلَّاتِ يَفْلُحُونَ** حقا که بر آنند در یقینات بطلان قول و بحث عقید خود
اختلاف میکردند خواتم **ثُمَّ كَلَّاتِ يَفْلُحُونَ** پس زود بود که بر آنند در یقینات بطلان قول و بحث عقید خود
الَّتِي تَعْمَلُ الْأَرْضُ آیا مانند ساخته البرزخین **يَا مَهَلًا** فزنی کس دره تا فرارگاه شما بود **وَلِيَجْأَتِ** و نگرانید اید
گویم **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** ای شما ازین نادانید استوار باشد **وَتُخْلَقُونَ** و پافزید شما **أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** از هر گونه خبر و ماده
تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردی که نوزاد از سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت **وَجَعَلْنَا** و گردانید اید
فِيكُمْ خواب شما را **بِأَنَاءٍ** راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع جس و حرکت کند تا فوای حیوانیه بر آساید و ماند
ایشان زایل شود **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ** و اختتام شب **بِالْيَاسَاءِ** پوششی تا بطلان همه چیزها را بپوشاند صاحب
فخوات قدس می آورده که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از کلی نظر اخبار بپوشانند تا از خلوات خود از
لذت سکانه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراق و استعلا خود بر خوداری نمایند حضرت شیخ الاسلام قدس می
فرموده که شب برده روزن کار راه است و در روز باز میبلان **وَجَعَلْنَا** و گردانید اید روز را
مست جو در دل شب خیال الیاریفتن من بیند شب که روز باز او نیست **وَجَعَلْنَا النَّهَارَ** و گردانید اید روز را
سَاعَةً وقت طلب عیث یا بختصل آن بخت و جوی کنند **وَنَبْنِئَا** و بنا کردیم **فَوْقَكُمْ** زیر شما **سَاعَةً** شایداً آنست
آمان تحت یعنی حکم و استیلا که در درو فیه و شکافی که نشانه خلل و زل باشد نیست **وَجَعَلْنَا** و پافزید اید در آسمان
سَبْعًا جریانی و هاجا افزینده و بالان یعنی اقیاب **وَالزَّلْزَلَا** و فرو فرستاده اید **مِنْ الْمَضْرُوتِ** از ابرها و فشارند
بیابان **مَاءٍ أَيْ مَجْمُوعًا** و زین **الْفَيْحِ** قالیرون آری به بدن آب **حَبًّا** دانه که قوت کشاید **وَنَبْنِئَا** و بنا کردیم
و کیا و گفته اند بیرون آری از دره دانه در روز زمین **وَجَعَلْنَا** و درختان و بوستانها **أَلْفًا** و در هر یک
بعض بسیار و بعد نزدیک **إِنَّ يَوْمَ الْقَضَى** بدوستی که روز حکم گذاری یعنی روز ستیزگان هست در حکم خدای
سَعَاءًا و قتی مغرور برای محاسبه مخلوق و مجازات ایشان **يَوْمَ نَخْلَعُ** روزی که میدک شود **فِي الصُّورِ** در صورتی
ثانیه **ثُمَّ نَبْنِئَا** پس بلید ثما **أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** از هر گونه خبر و ماده که

رسول صلی الله علیه و سلم را از اخراج بوسیدن فرمود که خسر کرد. شونده صفت از امت بعضی بر صورت بوزن کان
و بعضی بر هیأت خوک و برخی نکو سازان که ایشان را بر وی بدوزخ می کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و کنگان و بعضی
ی خایند با نه اخذ و او آن بر سینما ایشان افتاده باشد و بر او زخمها ایشان سیلان میکند و اهل عجز را از زور کراهت
باشد و بعضی دست و پای بریده باشند و برخی از راه آتشین آویخته و بعضی را تنی باشد بدتر از مردار و بعضی
را احتیاج نمایند باشند از فخران جفیلد بیوستانه ایشان اما بوزن کان محی جیان باشند و خوکان حرام
خوران باشند و نکو سازان خورن کان را بودند و کوران جو رکت نکان در حکم و کنگان و کران آنها که با مال خود
مجبور بوده اند و زبان خایند کان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بریدگان و بختان کان
همایکان و او یخ نکان بدل از غزان و شعایت کنگان بسلاطین و آنها که تنق عظیم دارند با جان شهنوت و باز
دارن کان حق خلی و بوشیدگان بلیاس فطران اهل کبر و نازش **و نَفَحَتِ السَّمَاءُ** و شکافته شود آسمان در آن روز
فَكَانَتْ پس باشد از بسیاری شکاف **أَنْبُوبًا** که در بعضی خداوند درهای از اکثر فرجهای که می نامد او در دست **صُورٍ**
الْجَنَانِ و راند شوند و کوهها در هوا **كَانَتْ سَرَابًا** پس باشند مثل سراب یعنی نمائش که داشته باشند با آب
تفت اجزا بر حقیقت حیلست باقی مانند آن **مَحْتَمٍ** بدوستی که دروغ **كَانَتْ** باشد **فِيهَا** که درگاه خلق یعنی
همه را بر و گزیدار کرد یا کنگاهی که زیانیه در وی ترصد ایستاد باشند برای تعویب کافران و از ایشان توار کرد
یا موصی صدی که خرمند و دروغ انتظار کفار و بر نروغی نه بخت نکیمان موشان میکنند تا در وقت ورود بر مراد
از فخر آنی محرم باشند و این محرم باشد **لِلظَّالِمِينَ** مکاران را که از خداوند گشتگان **بِذُنَابِهِمْ** باز گشت یعنی آرام
جای و قرارگاه **لَا يَبْقَى فِيهَا** درنگ کنندگان در آن **أَحْقَابًا** روزگارهای دراز در عالم از بخت و نفل میکند که آبا
احقاب که حق بجهانم کرده چهل و سه حقیقه است و هر حقیقه هفتاد و هفت روز و هر روز بی هفتصد سال و هر سال سیصد و
روزی و هر روزی هزار سال در صبح آورده که مراد آن نیست که برای عذاب کافران تعیین وقت کرده باشد بلکه حق آنست که
هر حقیقه که گذر و حقو یکروز و یکروز را بدین **لَا يَذُوقُونَ** نمی چشند **فِيهَا** در دوزخ یعنی باید بودا خکی
هوایی چیزی که بدان راحت نمایند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارند و گفته اند بر درجه نم خواست یعنی ایشان را درجه نم
جواب نیست تا اسایش یابند **وَلَا تَعْلَمُ أَلَمِي** ایشانند شرابی **الْأَحْمِيَّ** مکریم و آن آیت که چون نزدیک روی که از گوشه
در وی یزد و چون بخورند اما حشا بار باره شود **وَعَسَا قَا** و مکرر که از ایشان سیلان کند یا اشکها که از سرش
ی بارند یا نهری که بدان حویز کردند **جَزَاءً** یا ادا شد و امید شود با دانی **وَقَا قَا** موافق کردار خود **أَتَتْهُمُ** گناهان بدی
که ایشان بودند **لَا يَنْجُونَ** نمی ترسیدند **حِسَابًا** از حساب آخرت یا امیدوار بودند ثواب آن سوی **وَلَا يَدْرُونَ** و نگذاشتند
میکردند **يَا أَيُّهَا** یا ایها که انبیا بدیشان نمودند **كَذِبًا** بکذب کردن **وَكُلُّ شَيْءٍ** و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت
و معصیت و عجز آن **أَحْصِيَاهُ** شمرده ایمر آنرا یعنی گناه داشته ایمر و نوشته ایمر **كَانَ** نوشتنی و خواهیم گفت شرکان که
قَدْ دُخُوا بنو حشید عذاب دوزخ **فَلَنْ يَرَوْا فِيهَا** می بینند از ازم شمارا همیشه **الْأَعْدَاءُ** که مرغانی بر بالای مرغان در جردن
که این آیت محرم را اینست بر دوزخیان **إِنَّ لِلنَّارِ** بدستی که بر زمین کاران راست **مَقَارًا** گسنگاری از عذاب
یا جای نوز و فلاح که آن **عَذَابُ** با عهست در دوزخ در خان میوه داد و **أَعْنَابًا** و در خان انگور تخصیص غنیمت است

و کسایک و ایشانراست دختر از نارستان **اثرا با** همزدان در تفسیر زاهدی آورده که شانزده
ساله باشند و مردان سه و بی سال باشند و در اغلب تفاسیر هست که هم اهل بهشت از مردان و زنان بی
و سه ساله خواهند بود **و کاس** و برایشان از اجاسها **هافا** پیر از شرب یا کاسهای دربی **لا یشعرون**
نیشخون متقیان **فیهما** در بهشت **لنقوا** سخنان بهیوده و باطل **ولا کذبا** و نه دروغی و گفته اند
نشوند در شرب خمر بهشت یعنی عجب و دروغ بخلاف شادان خریدنی که در عجال ایشان همدان و عین و
خلاف و بدل بسیار بود **جرا** از ادای ایشان از ادای **من ذلک** از برورد کار تو بمقتضی و عدل خود **عطاء**
و عطا کرد ایشانرا از فضل خویش عطا **حسابا** وافی و کافی یعنی بسند یا بر حسب احوال ایشان **و التوفیق**
والا نرضی از بیکار آسمان و زمین **و ما بینهم** آنچه میان ایشانست **الرحمن** بزرگ بخشنای **لا یملکون**
مالک باشند اهل آسمان و زمین **منه** از خدای **خطابا** سخن گفتن یعنی قدر باشند بر آنکه سخن گویند مگر میسر و بزرگ
خطاب کنند با خدای و بعضی این نایند بر ثواب و عقاب و بزرگ که هر ملوک و ملوک مالان توانا بودند **و یوم یوم** و یوم
روزی که بایستد روح **و لا یملکون** و بایستد فرشتگان صفزدگان و روح ملکیت و ملکی بر ارواح و در
معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی نه با صفتی باشد و غای ملک که با کثرت عدد و عین جسد
صغی و او در بزرگی بر ابره بود و در عین المعانی از این معنی در بعضی روایت کرده که مقام روح آسمان و جهات
و هر روز و از ده هزار نسیم میگوید و از هر نسیم او ملکی مخلوقی میگرد و گفته اند روح طایفه اندک از آسمان
و در ایشان فرد ایشان معنی بایستد و ملکی که صغی و گویند روح جبرئیل است علی السلام که با فرشتگان صف بر کشید
لا یملکون معنی گویند در باب شفاعت **الا من اذن** مگر کسی که دستوری دهد **الرحمن** مروتا خدای که شفاعت
کند با شفاعت کند مگر کسی که خدای اذن کند در شفاعت **و قال** و گفته باشند او در دینی **و ما** که توحید یعنی
توین را شفاعت کند **و لا یوم الخلق** آنروز روز قیامت بود فی الله خواهد بود **من شاء** آنکه بخواهد
که خواهد فر کرد **و لا یوم الخلق** بسوی ثواب برورد کار خود **ما** باز گشتی با ایمان و طاعت **انا انزلناکم**
بدستی که مایه کرد در شمار او بنی ساینده **عذابا** از عذاب نزدیک که عذاب آخرت و قرب و رحمت
تحقق است **و یوم الخلق** روزی که بنکر آدی **ما یوم الخلق** در آنچه پیش فرستاده باشد و دست او بی
باز یابد کرد اهرها خود را از خیر و شر **و یوم الخلق** و گویند که درین روز **یا لیتنی** ای کاش که
من **کنت** **توابا** بودی خالک یعنی هرگز آفرید نشدی یا امروز خالک بودی و مرزنده نکردندی و گفته اند بعد
از خیر و عیش که ایشانرا خالک سازند کار این نماند و گفته اند مراد ازین کافر الملبس است و آدم را علیه السلام عیب
میکرد که از خالک آفرید شد و خود را مستود که کن آنی مخلوق چون دران روز که است آدم و فرزندان موسی او
شاهد کند و عذاب شدت خود را بیند آرزو بر که کاش که من از خالک بودی و نسبت بادم داشتی ای
درویش این همه بد و بد و وطنه که خالکان را هست هم طبقه از طبقه مخلوقات دانست **نظم**
خالک را خوار و تیره دید الملبس کرد انکارشان جزو خسین **ما ندر غافل نور باطن او** نشد که زتر کاس او
بهر کس که هست در دل خالک **ابن صداده** اندر افلاک **که بمن خالک نیست مظهر کمال** خالک شو خالک نابود

سورة النازعات **بسم الله الرحمن الرحیم**
و النازعات سو کند بکشند کان **غرقا** شدت و قوت یعنی ملک که کسانها کافران بختی نزع کنند
و النازعات و بفرشتگان بیرون بروند ارواح مؤمنان **انشط** بیرون بروند بی **و النازعات** **سبحان**
و بلا که شنا کنند شنا کردنی یعنی آمد شد مانند در وقت و شتافتن دران جا بجا اهل سیاحت **فالتساقیات**
سبحان پس بفرشتگان پیشی گیرند پیشی گرفتن در فرمان برداری **فالتساقیات** پس سو کند بملک که کند بر کشند
انرا کار دینی یا یعنی جبرئیل که ممل است بر روح و وجود و اسر ایل که نازل است با امور افضیه و اقل و مکانیل
که باران و کیهان متعلق بدوست و عز ایل که قابض ارواح شان باوست و گفته اند که مقسم بر نجوم اند که شتابان
بیرونند از شرق تا مغرب و رویند انداز بر جی بر جی و سیاحت میکنند در فلك و بر جی پیشی میگیرند در سیر
و مدبر اندامی که بدیشان باز بسته است با ذراته چون اختلاف فصول یا اسباب غرائط که همان کشید و روند
از دار السلام یا سیم نمایند در وقت و سبقت کنند در صف جهاد و قد بر یابد بدیشان کار فرخ و طفر و انقباض
که متفرع شوند از شهبان و نشا ط کسان به الم قدس رفته در مراتب از تقاسیم است نمایند و حصول کالات بهشت
فرمایند تا مکمل شد مکمل امور ارشاد کردند و بر هر قدر بر جواب قسم است که شهاب عیوث و عاصب خواهد شد
و یوم الخلق یاد کن آنروز که چند چندند یعنی بلرزد کوی و زمین از هیبت او کافال یوم ترجف
الارض و الجبال و ان یوفی نفعه اولی بود که هر بلرزد و زمین کان بیرونند **تسبحها** **الواقعة** ازین در آید آن را
ازین در آید یعنی نفعه نایبه که خلق زمین شوند **قلوب یومئذ** دلهای آنروز **واحدة** تروسان و لرزان بود
انصارها دیدها خدایان دران دلهای **تسبحها** فرخوایانند بود **تسبحون** میگویند مگران بهشت امروزی
که **انما لمز و دودون** آیات ما را کردید شد کایم **فی الحاقه** بحالت او بی آمارا بعد از مرگ همان جلی که در آن
در خواهند کرد **انما کنتما** آیا چون کردی **عظما** استخوانها گفته نزدیک بخالک شدن مارا عیوث
کردند **قالوا** پس گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد **تلك** **ادان** آن باز گشتن آنکه **کرة** **تسبیح** باز گشتن
باشد باز آن یعنی اگر اراجی باشد بجز من مازیان کلان باشد مرجه بیوسته تکلیف آنروز کرده ابر حق سبحانه
سفر نماید که دشوار میکرد ابر قیامت **لا قاتلها** پس بر نیت که آن **زخوة** **واحدة** یک فریادست یعنی یکمیدان
اسرائیل که بدان زند شوند و خلاق **فادانهم** پس آنفکام ایشان **بالتساقی** بروی زمین هوارا باشند یعنی بر
عشر آید بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ماهم نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل
اربعه که عشر آید بود و خدای عز وجل آنرا کشاده کرد اندر جدا که خواهد و گویند زمین سامه را خدای پافزید از
نقر خام و طول و عرض آن چهل برابر دنیا باشد **هل انیک** آیا آمدتو یعنی آمد **موسی** معنی موسی علیه السلام
دعای خود را بر تو کنم و خبر فرما از من و معنای **و عیدک** **فان** **ادانهم** یاد کن چون بخند موسی **و ربه**
برورد کار او **والله المقتدر** به وادی پاکین **فی لوی** و آن نام وادیت یا بعضی نیز است یعنی پاکین شده یاد و

بارند کرده شد و از دست بر و رسالت **الصفوة** سوی فرعون **انطی** بدرستی و از حد گذشت
در تکرار **فعل** پس بگوید و کای طایفی **هل لك** هیچ هست ترا پس **ان ترکي بسوی آنکه بک شوی از**
کفر و عصیان و اهدیک و هیچ بخیر که راه نما تر **الذین** شناخت برورد کار تو **فخشی** پس بتری
از عذاب برورد کار تو و جز نمانی از سر کشی و نافرمانی موسی علیه السلام بنزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد
و او بجز طلبید **قاه** پس بود او را موسی علیه السلام **الآية الکبری** بجز بزرگتر که قلب صابور بجهه **نکذ**
پس تکرار کرد فرعون موسی را **وعصی** و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا از دهانش افتاد پس از
خدای نیست بلکه سر موسی است **و اذ یست** پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از وی برگردانید **یعنی** می شناسد
بابطال امر او و گفته اند نیز سید از ازدها و روی برگردانید و می شناسد در کربخ **فخشی** پس جمع کرد تو
خود را **فنا دی** پس ندا کرد مرا ایشان را بنفخ خود **قال انارکم الاغلی** پس گفت منم برورد کار بزرگتر
شما یعنی اصنام که بر صورت منند هم خدایانند و من از هر برترم امام فشری قدس سر در لطایف آورده که البلیغ
چون این سخن بشنید گفت مرا طاعت این کلام نیست من دعوی خیرت کردم بر آدم این هم بلادیم فرعون
که چنین لاف میزند تا کار او بکلی خواهد رسید **فأخذ الله** پس گرفت او را از **نکال الاخی** یعقوب
آخر که سوختن است **والاولی** و بوزن دینی که عرق شدنت یا نکال دو کلمه او را مواخر ساخت کلمه اول این
یعنی و کلمه آخر آنکه گفت ما صلیت کم من البغیری و میان این دو کلمه جعل سال بود شیخ رکن الدین علامه الدوله
قدس سر فرمود که وقتی که مرا حال کم بود بر باریت حسین منصور حلاج رفتم چون مرا آیه کردم روح او را در مقام
یافتم از هلیس مناجات کردم که خدایا این چه حالتیست که فرعون انارکم گفت و منصور انالقی هر دو بلیغ دعوی کرد
و روح منصور در علیز است و از آن فرعون در جبین ندای رسید که فرعون بگوید بی در افتاده هم خود را دید و مالا
کم کرد و حسین هم مارا دید و خود را کم کرد پس در میان فرق بسیار است **فطهر** گفت فرعون انالقی گفت است
گفت منصور انالقی و برست این انار ارحمه اللهی محبه و ان انار الله در عقبه و آنکه ان شک سیه بود این
ان مدوی نور بود و این عشیق آن ناهم بود در برای غصول نه و از اتحاد و نه از حلول **ان فی ذلک** بدرستی که در
گرفت فرعون **لعمری** هر آینه بندگی و اعتباری **لین غشی** هر کسی را که از شان لو آن باشد که بتوسل از نافرمانی
مجنب شدن سر بر خطا می نه **انتم** آيا شما ای منکران **انتم خلقت** سخت از روی آفرینش **لم السماء**
یا آسمان یا آن عظمت **بناها** بنا کرد آنرا بر زمین **رفع** برداشت **نمکها** سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا
از زمین بلند ساخت **سقیها** پس آنرا است کرد بی فتور و فطوری **وانطی** و ناریک کرد ایند **لیلها** شب آنرا
واخرج و بیرون آورد **فجیها** روز آنرا اضافه شد و روز بآسمان جهت آنست که حرث آنرا سبب است لایم
زاهد رحمه الله فرمود که روز و شب دینی بآسمان پیدا کرد پس آفرینش آفتاب و ماه و بر و **والارض** و زمین را
بعد ذلک بعد از آفرینش آسمان **فجیها** بکسر و در مبسوط گردانید و ظهور و علایم آنرا پس زمین پیش از
خلق آسمان است و کسرتن او بعد از آن **واخرج منها** بیرون آورد از زمین کسرتن **نماها** آيا و از تغییر منابع
رعیون و **مزجها** و بیرون آورد گیاه و ازها و چراگاههای او را **البحال** از سببها و کوهها را هم و باریک ساخت

و در زمین و اثبات کوهها و انهار و ایهام و ظهور چراگاهها **نماها** لکم از برای خوردن است شمار او **نماها**
و بر چهار پایان شمارا پس چون بیاید بیه بزرگتر و باهول تر که از هر بلایا در سختی سختی باشد و از ساعتی که اهل دوزخ
باید دوزخ را بنند و اهل بهشت را بهشت رسانند جواب از ایند وقت تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود **یوم**
یوم که **الانسان** روزی که یاد آرد انسان **نماهی** آنچه کرده باشد در عمل یعنی هر را نوشته بدست او دهند تا بخواند
و یوم **النجیم** و ظاهر گردانید شود دوزخ **لین یزی** هر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل
روی باشد بیند **فانما انطی** پس اما هر که از حد برده باشد و نکر و بد **وانو لیوم** و بر کرب و زندگانی
دینی را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده و کار او ناساخته **فان النجیم** پس بدرستی که دوزخ **فانما انطی** آن
جای اوست **وانما انطی** و اما هر کسی که ترسید باشد **مقام دینه** از ایستادن خود نزدیک برورد کار خود یعنی
در موقف عتاب و عزم **و نهی النفس** و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را **عن الهوی** آن از روی و یعنی از غنا
حرام و ناپایست **فان الجنة** پس بدرستی که بهشت **فانما انطی** آن آرام جای اوست در فضل آورده که آیت در
شان کیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بوده و خلافی نفس نموده از خدای بترسد و آن اهل است
باز دارد بیعت کردن نفسی بر نفسی از دست کفشی پا و در بهشت آن قست نفس کشد هر نفسی سوی بهشت
هر که خلقت نفسی در برست **یسا لولک** هر رسد ترا ای محمد **عن الساعة** از روز و سختی و میگوید **ایان من سبها**
کی باشد اقامت آن و درجه زمان بیاید **فیمه انک** درجه چیزی تو **من ذکری** آن یاد کردن از غایت رضای معنیها
و نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می خواست که وقت آن از خدای بترسد حق سبحانه و تعالی فرمود که تو از دانسته قضا
برجه چیزی یعنی هر آن حق تو نیست زنها را نهی **الی و لک** به برورد کار توست **نشیها** مستها علم قیامت یعنی
کسی را بجز نهاده اطلاع بر اوضاع حضرت اوست **انما انک** جز نیست که تو **من ذکری** بید کن **من غشیها** هر که
بترسد از قیامت **کان نفع** کو بیا کفار که **یوم یرونها** روزی که بیت قیامت را که از آمدن آن می رسند **لربشوا**
دنک نکرده اند در دنیای **الاعشیة** مگر شبان روزی **افضحها** یا باشت آن روز که عشیة آن مذکور شد یعنی از هر
آن روز مذکور شد که گاهی خود را فراموش کنند و جازانند که نبوده اند در دنیای مگر جانشان تکاهی یا شبان نکاهی

سورة عبس **بسم الله الرحمن الرحیم**

آورده اند که عبد الله ابن ام مکتوم بچشم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آمد و آن حضرت بدعوت صدای فریادش
مشغول بود ام مکتوم بجهت عمو آن حال را ندانست و سخن بر حضرت رسول قطع کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شد و
سارک ترش کرد و از او عرض نمود جبریل علیه السلام آیت آورد که **عبس** ترش کرد روی خود را **وقتی** و روی کرد ایند **ان**
جاءه الاضحی آنکه آمد بسوی او نایبایف عبد الله ذکر اعی اشعار است بعد از او قطع کلام بر رسید انام علیه الصلوة
و السلام **و ما یذکرک** وجهه بجز از آنکه اند **لعمری** شاید این ام مکتوم **یذکرک** یاد شود از انام **اوتدکر** و پند
گیرد **تشفعه الذکر** پس سود دارد او را **تذکره** او **انما ترشفتی** اما آنکس که توانگری دارد یا بی نیازی میکند

نماذجات الطائفة الکبری

از ایمان **فانت** بر تو که برای او **تصدی** دوی می آید یعنی بر او امانی از هر چه بر ایمان او **و ما علیک** و نیست
بر تو وزی و وبالی **ان لا یزکی** که آنکه آن استغنی با نشود با سلام چه بر تو نیست و پس **و اما من جاءک** و اما آنکه
می آید بسوی تو **و یتقی** می شناید در طلب حق این ام مکتوم **و هو یحیی** و او می زند زخای با از از اقرار بسید اهل
نزد تو **فانت عنه** پس تو از **و تلحق** مشغول بشوی منقولست که جبریل علیه السلام این آیت می خواند و بشرع می آورد
آنحضرت متغیر میشد در باب آورده که یک ساعت نرسید آن سر و جو یا رسالت بی آفتاب میشد مثلاً که میر
و راه و ایندیل و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارها که بر اشرف سازد امام زاهد و حماد فرموده که سید عالم
صلی الله علیه و آله از عقب عبدالله رفت و او را باز کرد ایندیل و بجز از آورد و آورد و بجز از آورد و بجز از آورد و بجز از آورد
و بعد از آن هرگاه که او را دیدی که می دانی و گفتی می جان من فدای تو و دیوار او را در مدینه خلیفه کرد و تو
که بفر روی و بیاید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله **خطاب** نمود و می حکم اجازت این هرگاه
آورد و گاهت از سو او این ام مکتوم بود که بعضی بروی قطع کرد **کلا آنها** حقا که این آیه قرآنی **تذکره**
بندست منقولست **فمن شاء** پس هر که خواهد **کری** یاد کند آنرا و بدین معنی کرد و آن آیه نیت کرده شده است
فی تحقیق در تحقیق **مکتی** که می کرده شده نزد پروردگار **مرفوعه** برداشته و بلند قدر **مظفره** پاکیزه از هر
عیبها **یا باری** **مرفوعه** در دست نویسنده کار یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتسخ کردند **حرام** بزرگان
نزدیک خلای یا کریمان و سهرابان بر مومنان که استغفار میکنند را **یا باری** **مرفوعه** میکان **قتل الاصلان** لغت
کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی است که مراد عینه این است که اول دادا پیغمبر صلی الله علیه و آله بود یا آخر
آنحضرت و اصلی اهل مدینه و طلاق داد و گفت کفر بر سر و الجهم از لاهی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و او را نفر
کرد که اللهم سلط علیه کل من کل ذلک و انزل و قتی نکردت که شیر سر او را بکنند و در باب حسان بر تائید
رضی الله عنه قصد مدلول القصد فی سجانه او را لغت کرده میگوید **انکری** که کافر ترین خلق است هیچ نمی آید که خدا
تعالی **من آتی شی** از به جبر **خلقته** بیاورد او را **من نطقه** از مقدار آب بی **خلقته** بیاورد او را **فقد** پس انداز
او بدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر **ثم التویل** **مرفوعه** پس راه بیرون آمدن آسان گردانید
آورد تا مملودش و نشو و نما یافت تا بر رسید **ثم اقامته** پس می آیند او را با حق آنها **او تاج** **مرفوعه** پس خال
در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیندیشد **ثم اقامته** پس چون خواهد خلای **انشره** **مرفوعه** پس زن کرد انداز
و وقت شود باز بسته بشیت اوست **کلا ما یفقی** حقا که نکر از انسان و داد آنکه **دما امره** آنچه خدای فرمود
او را یعنی کافر بجهنم شاق و فانی و اس طاعت و ایمان را کردن تنها و گفته اند مراد از آیه است و هر که هیچ آدمی از
عهد حقوق او را الهی کاینی بر روز نماید و نتواند آمد **نظم** بند همان یکده قصه خویش مژد برگاه خدای آورد
و نه مر او را و نه بشی که نتواند بجای آورد **فلینظر الانسان** پس باید که نظر کند انسان **الطعنه** بخوردنی خود
بجسمت و به بدن که به وجه احراک کرده میشود **اما صینا الماء** بلکه ما رنجیم آب را از بر صینا و رنجی **ثم**
شققنا الارض پس شکافیم زمین را **شققا** شکافتی **فانتبا** پس بر ویانید **فیها** در زمین **حبا** دامنه و
نوار کرد چون خطه و شعر و اشکال **وعنبا** و انکور و قنبا و نال و **و شقنا** و درخت زیتون و **و خللا** و خرما و نال

و خلای علیا و بوستانها دیوار است بزرگ درخت یعنی بخار او سنگاف و بسیار **و فالحنه** و صوها تو **و ابنا** و بوی
خشک یا جر که مایه هر کرد **و شقنا الماء** برای بر خورداری شما **و انما نیکم** و برای منع چهار دیوار شما **فاذا اجابنا القاء**
پس چون بیاید او از گردن یعنی صیحه هر که بشنود که کرد در ادفعه تا نیده است جواب آنکه به بیند اهل و شداید
بسیار **و یوم یفقی الماء** روزی که بگریزد **من اخیه** از برادر خود با وجود سوانست و مهر بانی **و انیه** و از مادر خود
با وجود کثرت حقوق که او را است **و انیه** و از برادر خود با وجود شفقت و ماحفت که از دیدن **و صاحتیه** و از زن خود یا
آنکه موی روزگار او بوده **و انیه** و از فرزندان با خیال استظهار بدیشان **لکل امری** هر مردی **منهم** از اهل قیامت
یومئذ آنروز **شان** **یومئذ** کاریت که مشغول میدار او را از همه دیگران و در باب مشغول قیامت شیخ فرید
الدین عطار را قدس سر حکایتی منظوم است **نظم** کشتی آورد در دریا شکست تخمه را بجهل بر آلاشت
کوبه و موی بران تخمه بماند کارشان بایک کربخه بماند فی زکریه و موی دروی کز فی بوثران کرمه و جانکال تیز
هر دو شان از حال دریای عجب در تحیر باز ماندن خشک لب در قیامت نیز این خوفنا بود یعنی آنجانی که فی مابود
فیجوه رویا باشد **یومئذ** در آن روز **سستی** قیام تابان در رخشان **ضاحکه** خندان **سستی** فرخنده و شادان
بخان از نیران و وصول بر صفا جان **و یومئذ** و رویا باشد **یومئذ** و رویا باشد **یومئذ** و رویا باشد **یومئذ** و رویا باشد
تا رویی **اولئک** آنکه در روی سیه و کوفه و کرد او دارند **هم الکفر** ایشان ناکر و بداند **الفجره** دروغ گوین و ناکار

سورة التکویر
بسم الله الرحمن الرحیم

این عمر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی حایه بیند احوال
آن روز را پس باید که بخواند از الشمس کورت **اذا الشمس کورت** **و اذا النجوم انسدت** **و اذا الجبال انهدت** **و اذا البحار انجفت**
نور او را و نسا آفاق زایل شود مراد آنست که نور کرد **اذا النجوم انکدت** و آنکه که ستاره تیره شود **و اذا البحار انجفت**
و اذا الجبال انهدت و آنکه که هم از اماکن خود منقطع شدن روند شود در هوا جزو **و اذا البحار انجفت** و چون غافها در ماه
از محل ایشان گذرشته و بزادن آن نزدیک شدن و آن نفیس ترین ماله عربست **عطلت** فرونگاشته شود یعنی
کچه را بر روی راجی و مرامات او نماند **و اذا النجوم انسدت** و آنکه که جانوران و حتی **خیرت** جمع کرده شوند و بیک
مخاطب شدن متعادلان **و اذا النجوم انسدت** و آنکه که دریاها را **انجفت** **و اذا النجوم انسدت** **و اذا النجوم انسدت**
با شیر ترانه یک دریا شوند یا خشک سازند یا گرم کنند و بنفسا است در فو حات مذکورست که عبدالله رضی الله
عنه هرگاه که دریا را بدید یعنی با جریقی نمود نارا **و اذا النجوم انسدت** و آنکه که نفسها را **و اذا النجوم انسدت** جفت کرد اند
یعنی هر کسی را با شل او چنانچه صالح و با صالح و طالع را با طالع یا نفوس مومنان را با احوال عین جفت کشت و طالع
یا شایطین یا ارواح را با ابدان **و اذا النجوم انسدت** و آنکه که دختر زن در خاک کرده **سکت** بر رسید شود یعنی
از کار وی تنه و اسوا کند که **یا حی ذنب** بکلام **قلت** گشته شده است جادت اکثر عرب آن بود که دختر
را از خوف و دوشی از جهت حقوق عاری بدیشان زن رفتی کرد و می خوید که از فله او سوال کنند و قولی

آنکه از پرسند که چرا گشتی و فایده این سوال آنکه کوی جواب دهد که می بایم کشتن تا قاتل می بخورد
کرد و **وَأَذِ الْفُجُورَ** و آنکه که نامها اعمال که بوقت مرگ بندگان می کرده باشند **شَرِيفٌ** بارگشا شود و **وَأَذِ الْفُجُورَ**
و آنکه که آسمان **كُشِطَتْ** برکن شود در هر چه **وَأَذِ الْفُجُورَ** و آنکه که در روز **شَرِيفٌ** افزونتر گردد و می
بغض خدای یافته گردد بیشتر از پیشتر **وَأَذِ الْفُجُورَ** و آنکه که بهشت **أَزْلَقَتْ** نزدیک گردانند شود بدو
خدای **عَلَيْكَ نَفْسٌ** بدانند نفسی **مَا أَصْحَرَتْ** آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال و مشورت و آدنی این دوازده
حال که مذکور شد شش بر زمین دنی و شش بر زمین آخرت مشاهده نکند تا آنکه که چه کرده است آنکه که بداند بدید
که با هر چیزی که لطف و عطای است و یا هر شری و ملاق و عنایتی بر کسی که حیرت خورد که چرا زیاده نکرد و بر
بدی اندوه خورد که چرا با شش شد و آن حرمت و اندوه هیچ فایده ندهد **بِغْت** قولم و فرزند غنی شد
که در اندامت نیاید بکار بکوشی و توانی که زمین بوی که در ناتوانی بی غم خوری **فَلَا أَقْبَمُ** پس سوگندی خورم
بِالْخَلْسِ بستاندگان که بهمان شوند در روز **لِجَوَارِ الْكُنُوسِ** روندن کلان در غار خویش در کشف لایسر آورد که
مرا در خسته بقیع اند یعنی رطل و بیشتری و مرغ و زمین و عطارد و خورشید ایشان رجوع است و کنوس ایشان است
و گفته اند کنس کاو کوهی است و کنس **وَالْبَيْلُ** و سوگند شب **أَفْغَسَ** آنکه که بیش آید و هوای آزار دهن
کرد اند و باران رود و ظلمت زایل کرده شود پس کلام از خدا دست **وَالْقَبْجُ** و سوگند بصر **أَفْغَسَ** آنکه که دم زند
یعنی طلوع کند و نفس او بیدار طلوع اوست جوابی که در آن **لَقَوْلِ رَسُولٍ** و گفته اند
فرستاده است **کَرِيمٌ** در ترک خدای یعنی جبریل علیه السلام و در بیان آورد که مراد محمد صلی الله علیه و سلم
و بقول **وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ بِقُوَّةٍ** و بفرموده بود در قلم و نفعات و محبه **وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ بِقُوَّةٍ**
نزدیک خدای عز و جل **تَكِينٌ** بجا و منزلت **مُطَاعٌ** فرمان برده شد در میان ملائکه یعنی هر چه که در فرمان
برون **دَرِ الْأَمَلِ** در آستان در وی گذاری و اگر کویر محراب باشد صلی الله علیه و سلم پس اوصاف قوت و طاقت و
خدای عز و جل در آن و مکانست و مطاع یعنی سباج الدعوه و امین بر امور غیب **وَأَمَّا جَنَّتُمْ** و نیست صاحب شما
یعنی محمد صلی الله علیه و سلم **يُحْيُونَ** یعنی دیوانه جانان کار ببرند **وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ** و بدستی که دیدن خبر جبریل را
ایضا **وَالْأَفْقُ الْمُبِينُ** با نور روشن یعنی طلوع آفتاب **وَمَا هُوَ** و نیست خبر **عَلَيْكَ** بر خبرهای پوشید و آنچه بوی
بد و رسد **يُظِلُّونَ** بخیل که شمارا ظلمت نهد و از شما پوشد **وَمَا هُوَ** و نیست قرآن **يَقُولُ شَيْطَانٍ** سخن دیو و شیطان
دانند از بهشت **مَائِنٌ** بجا و دیدن سخن بدی و راستی و درستی چرا از او امر می کنند **هُوَ** نیست قرآن
الَّذِي كَرَّمَكَ لِلْعَالَمِينَ که بزرگی را بایست محمد صلی الله علیه و سلم که شرف اهل عالم **لَمْ يَشَأْ** بدست از مایان
یعنی قرآن و عظمه است هر که را که خواهد **يَكُنْ** از شما **أَنْ تَشْفِقَ** آنکه مستقیم شود در راه خدای و بی روی می کند
در اسباب عز و جل آورد که ابو جبریل است شنید گفت جبریل را راست و او ایستاده بخواب است و اگر خواهیم مستقیم
شویم و اگر خواهیم نشویم آیت آنکه **وَمَا تَشَأْ** و نخواهید شما استقامت هدایت **إِلَّا أَنْ تَشَأَ اللَّهُ** مگر آنکه خواهد
خدای **رَبُّ الْعَالَمِينَ** برورد کار مایان شیت شمارا شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرمود که حق سبحانه و تعالی
ترا در هر وصفها عجب ساخته است و نخواهی مگر شیت او و گویی مگر بخت و درت او و فرمان نسبی

مگر بفضل او و عفو نشوی مگر بخدایان او بر توجه داری و بکدام فعل نازی و حال آنکه ترا هیچ
نیست **مَعْتَمِدٌ** ز سر تا پا همه بحجیم در هیچ چه پلجی سر همه بحجیم در هیچ
سُورَةُ الْاِنْفِطَارِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا الشَّمْسُ كَانَتْ نَافِثَةً آنکه که آسمان شکافته شود **وَأِذَا النُّجُومُ انْقَرَّتْ** و آنکه که کواکب فرویزد
بیان آورده که کواکب شال غدا میل حلقه از پیش طاق طاق میل حلقه نور در آویخته اند و آن سلسله است سلسله
است چون اهل آسمان می بینند از سلسله از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین نیز **وَأِذَا الْبُحُورُ** و آنکه که
دریاها **فُجَّتْ** روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی بکشانند و هر یک دریا گردد **وَأِذَا الْغُورُ** و آنکه که
کوره ها **بُغِيَّتْ** زیر زمین کرده شود یعنی خاکها را بشویند تا نمذ فوئات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و
مرکبان زند شوند **عَلَيْكَ نَفْسٌ** بدانند نفسی **مَا أَصْحَرَتْ** آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا از معاصی
وَأَمْرٌ و آنچه از پس گذارشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند هر تنی که چه کرده است با او هم و آخر آنکه خطاب
رسد بکار که **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ** ای آدمی **مَا غُرَّكَ** چه چیز تو را بغیبت تا کافر شدی **يَرَى الْكَافِرُ الْكَافِرَ** بیکدیگر
خود گفته اند فریدند او دشمن سلطه بوده یعنی شیطان یا جلی او و طاعت هوا یا بخت دنیا آورد و آنکه که نزول
آید در شان ابوالاشدین است که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بیازرد و عقوبتی بوی نرسید اینجا می بیند
که چه چیز ترا می گردانید تا از عذاب خدای این شدی و او را حال الهی می فرور شد بود جبری از عذاب است که خطا
عام است همه آدمیان را یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا سرور ساخته تا ملامتی شدی در راه خدای و در کشتی در راه فرانی
شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده که اگر خدای از این سوال کند کویر غری کریم در حال التزیل آورده که اهل اشارت
میگویند ابرار اسرار بر درین محل از فراسا کویا بجهت تلقین است بند را تا کویا فریفته شدن بگری تو
چون تو ادی در **طُفُفُوا** من بر تو رسم نه میان دعوا چون تو را شکسته را مازی درست بی خطاها بر سر نهفت
الَّذِي خَلَقَكَ انحرای که با فرید تو و تو هیچ نبودی **فَسَوِّدَكَ** بوی راست کرد اعضا و اجزا **أَفَنْتَدَلَّكَ** پس گردا
ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و تمیز ساخت خلقت که مفارق خلقت ایشانست **فِي مَوَاقِفَ شَاءَ** در هر صورتی که
خواست **رَكِبَكَ** ترکیب کرد ترا و در هر رست **كَأَنَّهُ** نیست جانچه کار نبی بدی که قیامت باشد **لَمْ يَكُنْ يَدْرِكُ**
بلکه تکریم میکنند **لِذِينَ** در و فرار از روی عناد **وَأَنْ عَلِمَكَ** و بدستی که بر شما یعنی بر گردان و گفتار شما
كَافُظِينَ نگاه بانانند از ملائکه **كَرَامًا** بزرگان بنزد خدای **كَاتِبِينَ** نویسندگان روز نامه افعال
و احوال شمارا **يَعْلَمُونَ** میدانند **مَا تَقْعَلُونَ** آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانستی نویسنده
أَلَا أَنْتَ أَرَأَيْتَ بدستی که نیکو کاران و فرمان برداران **أَفَتَقْسِمُ** در بهشت اند **وَأَنْ الْقَحَّارُ** و بدستی که دروغ
گویند و شکران **لَفِي حُجُجٍ** در دروغ **يَقْسِمُهَا** در آیند بدو **يَوْمَ** **الَّذِينَ** روز حساب یعنی قیامت **وَمَا هُمْ**
و نیستند **فَخَارَ عَنْهَا** از دروغ **يَقْسِمُهَا** که شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند **وَمَا أَذْرَكَ** و چه چیز

سورة الطارق

آورده اند که شیعی رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود با هم خود ابوطالب ناکاه ستاره بدرخشید و سعه
 آتش عظیم از وی ظاهر شد ابوطالب بترسید و گفت ای چه چیز است حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه
 علیه فرمود که این ستاره ایست که دیور از آسمان می ریزد و نشانه ایست از قدرت های الهی و طالع خیر علیه السلام
 نازل شد بدین سوره **وَالسَّمَاءُ** سوگند حق آسمان **وَالطَّارِقُ** و گوایک بدشوند شب **وَمَا أَدْرَاكَ**
 وجه چیز تر از آنکه نداد ای که **مَا الطَّارِقُ** چیست طارق **الْبَحْمُ النَّاقِبُ** ستاره رخسند فروزان
 جز شعله آتش جواب قسم چیست **إِنْ كُلُّ نَفْسٍ** نیست هیچ نفسی **لَّمَّا عَلَيْنَهَا حَافِظٌ** الا که بر وی
 است نکه بان که قول و عمل او را نگاه میدارند و احصای نمایند **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ** ای بس باید که نظر کند
 آدمی یعنی کسی که منکر نیست و خیریت باید که درنگ کند در اصل ایجاد **مَا خَلَقَ** از چه چیز آفرین شدن **خَلَقَ**
مِنْ نَّارٍ مخلوق شد از آبی **دَافِقٍ** ریخته شدن در رحم **يَخْرُجُ** آبی بیرون می آید **مِنْ بَيْنِ الصَّلْبِ**
 از میان پشت مردان **وَالْتَّرَائِبِ** و استخوانها **سِينَ** زنانه **إِنَّهُ** بدستی که خدای **عَلَى تَجْعِلُهُ** بر باز گردان
 آن آب بصلبی که از آن بیرون آمدن **لَقَدْ** توانا است یا بر بحث و اماده انسان بعد از موت قادر است
يَوْمَ تَبْلُغُ الشَّرَّاءِ روزی که آشکارا کرده شود نهانیهایی ظاهر کنند غنایات ضمایر را تا طیب آن
 از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را عین کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کس بر آن
 اطلاع ندارد و آدمی بعل آن قایل بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان و بسی رسوایی
 بر آن متنب گردد **نَظَرٌ** کرده زردی کار ببرد و آن یکست که رسوای و عالم نشود
 و در آن وقت که پوشیده هایداشود **فَمَا لَهُ** پس نیست انسان را **بَيْنَ قَوْ** هیچ توانایی در نفس
 او تا عذاب از خود باز دارد **وَلَا نَاصِيَةٍ** و نوباری که بیدد کاری او بلامسوخ گردد **وَالْقَسَمَاءُ**
إِذَا مِيتَ الرَّجُلُ سوگند با آسمان با ااران **وَالْأَرْضِ** ذات الصدع و زمین باشکاف
 که از آن نبات و آب بیرون آید **إِنَّهُ** بدستی که قرآن **لَقَوْلٍ** فصل هر اینه مخفیست
 درست و راست جدا کنند میان حق و باطل **وَمَا هُوَ بِالْمُزِيلِ** و نیست او یازی و باطل و
 فسوس و مخربیت **إِنَّهُ** بدستی که معاندان فریشت **يَكْسِدُونَ** مگر میکنند **كَيْدًا**
 مگر کردی در دارالتدو جهت پیغمبر من این خبر سبق نزول است بر فضل یعنی حق سبحانه و تعالی
 خبر داد که کفار را بی مکر خواهند کرد **وَأَكِيدُ كَيْدًا** و جز امید هم مکر ایشان را باستاند
 جزای مناسب آن **فَيَهْلِكُ الْكَافِرِينَ** پس مهلت ده که کافران را بینه بجهل مکن در
 طلب هلاک ایشان **أَبْقِيَهُمْ** فرود گذار ایشان را **رَدِيبًا** اندک
 زمانی بجز بزرودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیه قتال

سورة الاحقاف

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد دران و اطلاق آن بر غیر خود
 و گویند اسم صله است و معنی آنکه می آید بستانای آفرین کار خود را و از هر صفتی که نشاید را و راستی به کن یا بگوئی سبحان
 ربی الاصلی در خیریت که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اصل او هانی عجب که **الَّذِي خَلَقَ**
 آن خدا را که با فریدم چنان را **فَسَوَّى** و راست کرد خلق هر یک را با آنکه عطا فرمود آنچه او را در کار بود یا آفرید
 آدمی را و راست کرد اجزای او و اعضا او را بر قانون حکمت **وَالَّذِي قَدَّرَ وَاعْتَدَى** تقدیر کرد روزهای **فَهَدَى** بس راه
 نمود بطریق که آسان یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود با استخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکت مولود در رحم
 و راه نمود او را بر بیرون آمدن **وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى** و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی بوی
 جیرین را که چهار پایان بجزند **فَجَعَلَ** بس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی آن **غَشَاءً** غش و پوشیده **أَخْوَى**
 سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند چرا که مقتضات دنی که اول تازه و سیراب و سبز و خرم
 نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود **نَظَرٌ**
 اگر چه خرم طراز است گلشن دنی و بی شکست باد خزان نمی آرد و بگرد خور و قمر و قمر زجای مسرور
 که خنجر چرخ بکندایان نمی آرد آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بسورتی یا آیتی از قرآن نازل شد و بخواهد از
 رسول صلی الله علیه و آله همان را خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل با خبر نرسیده آنحضرة از اول تلاوت کردی بسبب آنکه
 مباد او را بشنود که حق سبحانه آن فرستاده که **سَتَقَرُّنَاكَ** زود باشد که بر تو خوار شود و آری جبرئیل با من باز خواند
فَلَا تَنْتَفِي پس قور بپوش کنی آنرا از قوت خفگی که بنوار زانی داشته امیر ما آنکه قوایم تا خط این هم سور و آیات نشاء
 دیگر باشد بر ما که تو درین آیت بشارتست حضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** مگر خدا
 خواهد که فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت آن منسوخ گردد و حق سبحانه از حفظ و صدور و نحو کند **إِنَّهُ** بدستی که خدای
 میداند آشکارا از احوال خلق **وَمَا يَخْفَى** و آنچه پنهانست از اطوار ایشان **وَيَسْتَرْكُ** و آسان گردانند و فو فی و هم **بِالْبَصَرِ**
 برای سلوک طریقه آسان در حفظ و یاد آید غایب تر از بصیرت آسان **فَنَنْظُرُ** پس بپندد و بقرآن **إِنْ نَفَعْتَ الَّذِينَ كَرِهَ**
 بدستی که سود کند بندگان مؤمنان و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند تو بندگان فرو مگذار اگر کسی بدین شفع شود و اگر
 نشود من آنچه شرط بلاع است یا تو میگویم **ع** تو خواه از تخم بندگی و خوا ملال **سَيَكُونُ** زود باشد که پند ببرد **بِئْسَ**
يَخْسِفُ که بر سر از خدای **وَتَجْعَلُ الْأَشْيَاءَ** و بملوئی کنایه عطف بهجت روی یعنی کار که او فاسق شقی است **الَّذِي أَنْكَرَ بَيْعُ**
النَّارِ الْكُبْرَى در آید آتش بزرگتر یعنی آتش در که جهنم که آن را آتش در کات دیگر نیز نو و سوزنده تر است در حدیث آمده
 که این آتش شامی آتش دوزخ است از هفتاد جز از آتش جهنم و گفته اند ناکره در طبقه سفلی است که جای آفرین
 و منافقان و منکران مابین می بیند و ناکره در طبقه علیا که جای کفار است مصطفی است صلی الله
 علیه و آله **فَنَنْظُرُ** پس آن بختی تر نیز **بِئْسَ** دران ناکره می آید **سَيَكُونُ** و نزدین باشد زندگی که

جمعی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات یا غار صبح و شام یا درجات چنان و در کانت
نیوان یا روز و خمر و غیر یا سجود و سجده و سحر و افعی یا جلیس صفای و رو و بیت الحرام و **اللیل اذا یسر**
و سوکن شب آنکه که بگذرد بی شب قدر و در عین المعانی فرموده که شب زلفه واضح است که علم گیرند
صل فی ذلک آیا هست درین سوکن که یاد کردم **قستم** سوکن بسند **للی جحر** خداوند عقل
و انا اعتبار کند و اندک سوکن نیست محقق و موکد جواش این که هزار خواهد کرد مکن با نرا **انکم ترکتکم**
فعل آیا اندیدی و ندانستی که چه کرد **و تبت** برورد کار تو **بقاد اتم** بقوم عاد یعنی ارم این عاد اولی را عاد
ارم میگفته اند و ارم نام جلال ایشان است جده عاد بر عوس بوده و او بر ارم و ارم بر هام بن فرج علی السلام و
ارم نام بله ایشانست و برین تقدیر مراد ارم اهل ارم باشد پس عادیان را صفت میکند که **ذات العباد خلوا**
فاستهای بزرگ یا اهل خیمها و خراکها **الی لیل الخلق** آن قبیله که آفرین نشد **شاهها** مانند ایشان در درباری قید
و بر روی جسد **فی الیلاد** و اشراف است که ارم نام بله عادیانست و ذات العباد صفت اوست یعنی شهر ارم خلا
بنای بزرگ چنان بنای کشتی آن دره بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال است که عبد الله بن قلابه بطلس
گوشه در محلی مدین میگشت در میان بیابانی شهری رسید که راه محکم داشت و بر خولی آن قصور بسیار عبد الله بایست که
کعبه اینند و احوال شتر خود پرستد در حصا آمد روی دید هر دو مصر اعش بجا هر کمال بجا هر قیمتی و هیچ کس را
آنجا یافت بخیر و چون شهر در آمد جیشش پیروز و جبهه قصورها دید بر سوسنهای زبرجد و باقوت بنا کرده بشتی
از روی یکی از قصر و فرشتهای بر زمین وین و بجای سنگ ریزه و رویهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری
ابهات روان بر روی او و لو و مرجان و درختان بسیار نهاده آن از روی جرد و شکوفه از سیم با خود گفت من
لجنة التي و صلیا المقنون ع اینجه منزل جبهه است اینجه مقام است اینجا بر قدری از آن بجا هر دو
در رشت بسته بهین آمدن بر همان آن کوهرها را در دست او دیدند و در حلقه باقوت بختی کرده قضیه در زبانها
افتاده تا حلی که حال او را بجا و بر روی او نهاده که در آن وقت حالش چو در آنجا کرد و در سحر و سحر و سحر و سحر
او را طلبید و تمام حکایت و بر از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاند و کعبه الاحبار را طلبید از
برسید که در دینی شهر هست که بنا آن از روی و رفع باشد و درختان آن کمال بجا هر کمال بجا هر قیمتی و هیچ کس را
که حق بجهان در فرمان یاد کرده **للی الخلق** شاهان و الیلاد **بیت** شهری جویش از نیکی چون هم فلک بناره روی
و آنرا شاد و عادی ساخته و او با دشاغی عظیم القدر بوده است و نهصد سال عمر داشته و هر چادر عالم زری
و جوهری بود و هر را بجا هر کمال بجا هر قیمتی و هیچ کس را با هر یک از نوکر فرستاد تا شهر ارم بساختند و به سید سال
با تمام رسید و ده سال دیگر نهضت راه اشتغال نمودند و ارم و سلوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنة خود
بنامش آن شهر متوجه شد یکجبه راه میان وی و آن بنا ماندن بود که حق بجهان ملک فرستاد تا سید بر نیای
زد و هر چادر عالم را از نظر دم بوشید شد خواند آن که در زمان حکومت نور روی کوته بالای سرج
رنک سبز چشم که بر روی او خالی و برگردن او علقی باشد با بخار سرد و آن را بید بسوزانند و از ناله
را دید گفت هو و الله ذلک الرجل **و نمود** و دیگر چه کرد خدای تو بقوم نمود **الذین جابوا القصر** آنانکه بیرون

کوهرها برای مای خود **یا لاد** بوادری القری **فرعون** وجه کرد بفرعون **ذی الافناد** خداوند ملک
قوی و لشکر بسیار یا صاحب او فاد که نزد او بدان بازی میکردند یا بطریق جابج تعذیب بنمود **الذین** آنانکه
از بر سر کرده که بجهل و غیایت **طغوا** از حد بندگی در گذشتند **فی الیلاد** در شهرها که حاکم بودند **فاکثروا**
پس بسیار کردند اینند **فی القناد** در آن شهرها بناهی را که آن مخالفت بود با حق و ستکاری بر خلق **نصب** پس
برخت **علیهم** بر ایشان **و تبت** آفرید کار تو **سوط عذاب** نوعی از عذاب چون عرب ضعیف یا زبانه را
سختی عذابها را فرستاد هر کوزه از عذاب و این نوعی میگفتند و چون بقاء و قانون کلام ایشان عذابها خود را
سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعار است بآنکه عذاب دینی ایشان را بجهت عذاب آخرت چون ضرب تازیانه
است بضرع شمشیر **از تبت** بدستی که برورد کار تو **یا المصا** خداوند گذرگاه است یعنی جالجه فوت
نشود چیزی از آنکه که در مرصه انداخته و مترصد گذرگاه است هیچ فوت نشود از حق بجهان نیز هیچ چیزی
نیشود چه هر را می بیند و میشنود و بر جری بوشید نیست **بیت** هم نهان دانند و هر آنچه نهان نباشد
یعلم السر و اخفی صفت اوست **فاما الانسان** اما آدمی یعنی این خلف **اذا انما ابتکله** جو بستاند کن بر روی **و تبت**
برورد کار او یعنی از مایش کند و توانگری و نیکی حالی **فاکثروا** پس کرای کند بجهاد و افتاد **و تبت** و نعمت دهشت
و عیشت و رفاه کرد اند و یاسانی کاروی سازد **فیقول** پس گوید **زنی انک من** برورد کار من بر آنرا
داشت و این این کرانهها فرمود **واما اذا انما اقله** و اما او را چون پیاز نماید بد روی و بختی **فقد کذب** پس
تبت سازد **علیه و تبت** بروردی او را **فیقول** زنی پس گوید آفرید کار من **اهانی** حوار کردم کار من است خود
بخواند و اند و اهانت خود را بد روی و این از قصور نظر وقت فهم است جده آسایش در روی و جد و آسایش
در و نشان فرعون از عدالت **بیت** او دل کرد بدین تحقیق بکری در و نشی اختیار کنی بر تو آنکری **کذا**
نه جانت که کان برده اید ای کافران بلکه کرامت بطاعت و مذلت بمعصیت آن اگر مک عبد الله انعم و بداند
که نمن شمار ابق و سنگ سی اهانت میکند **بل لا تکرهوا النیت** بلکه اهانت شما بدانت که کرای می دارید بپیرا و تبت
نمیدید **کما غاصون** و غرض نمیکند یکدیگر را **اعلی طعام المشکی** بر داد از طعام بد روی و **فاکثروا**
و بخورند مال میراث **لا اکلا** خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنند میان حلال و حرام و زنان و کودکان را
میراث نمیدهند و بهرها ایشان را می خورید **و یجوز الماک** و دست میدارند از **اجنبا** دوستی زوان
یا هر من **کذا** **اذا ذکرت الارض** حقا که چون شکست شود زمین **دککاد** شکستی بعد از شکستی یعنی
بار باره کرد و **و تبت** و باین آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود **و الماک** و باین فرشتگان
بعده محشر **صفا صفا** صفا از بنی صنی بجهت نماز و سبب خود در تفسیر امام ابواللیث و همراه مذکور است که اهل
هر آمانی طی صفا باشند **و یجوز یومئذ یحکم** و لغزده شود از روز حیم در خبر است که هفتاد هزار نام با
س و روز خوار هفتاد هزار فرشته بر هر زبانی جمع شد میکشند و در فرخ از خشم کافران می جوشد تا ابرصان آند
و بر جبهه می بلندند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مثل آنرا که از هول و هیبت بزدانند و میگوید یارب
نفی نفعی حضرت پیغمبر علیه السلام و فرمود **یا ربانی** این وجهم میگوید مالی و مالک با محمد تر ابا من و بر ایا تو کار

حق سبحانه را برین حرام گردانیده است **يَوْمَئِذٍ تَنْذِرُ الْإِنْسَانَ يَادْأُنْفُسِ كَذِبًا** خود را
یابند کرد و آگاه شود از قیامت اعمال خویش **وَأَنَّى يُكَذِّبُ الْإِنْسَانُ مَا رَفَعَهُ** سرور استغفرت یاد کردن و پند
گرفتن چه محل نکرده باشد غیبی و چون بند بندگرتن سودمند دارد از روی حمت **يَقُولُ كُذِّبُوا**
يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِثْلَ مَا تُنَادُونَ بیش میفرستادم عمل خیری **يَكُونُ** برای نذر گشتن درین عالم **فَيَقُولُ مَتَى يَأْتِي الْوَعْدُ**
لَا يُغْنِي عَنْكَ كَذَبُكَ ننگد کسی را عذاب مثل عذاب خدای **أَخَذَ** هیچ یک از مردمان **وَلَا يُؤْنَسُ** و بعد نکند جلاسل و اظلام
هیچکس را **وَنَاقَهُ** مانند بند کردن خدای **أَخَذَ** هیچکس یعنی کس قادر نبود بر عذاب کردن و عقید ساختن کسی را
روز و بزرگتران را بخوابانید و بگوید خدای در دین نذر دین **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ** ای نفس امارت
گرفته بزرگتر که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در سختی **أَرْجِعِي** باز گردانی **إِلَى رَبِّكَ** بسوی پروردگار
خود **وَارْضِي** در حالی که بسند گشته آنچه بتو داده اند **مَرْضِيَّةً** پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت
شود گوید **فَإِنْ خَلَّ بَيْنَ رَأْيِ عِبَادِي** در غرض بندگان نباشد **سَنَ وَأَخْلَى خَلْقِي** و دورای در بخت من باز

سورة الاحقاف

لَا أُقْسِمُ بِسُكُودِي خورم بيقدا البله درین شهر **وَأَنْتَ حَلٌّ** و حال آنکه تو فرود آمدی **بِهَذَا السَّكَةِ** بدین
شهر با آنکه مکه موضع امن و مشابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم داری بوقید ساختن جلول حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در و نال معلوم شود که شرف مکان بکین است **نظير** ای کعبه را ازین قوم تو مد شرف
و بی روی از مقدمه پاک تو صد صفا بطلی از نور طاعت تو یافته فروغ یثرب خاک پای تو بارون تو بها و گفته اند
تو حلالی بدین شهر مکه یعنی می با خواجه از خال و آنچه بر دیگران حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این
وعد است یعنی مکه و قبل بعضی در و از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل **وَوَالله** و سوگند به بدر یعنی آدم یا ابراهیم
علیهما السلام **وَمَّا وَلَدَ** و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه و آله و گفته اند و الله محرمست صلوات الله
سلامه علیه و ما ولد است او و جویمانه قسریاد میکند بحجیب خود و یا است و جواب قسریان که **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ**
بدرستی که آفرید ابراهیم را **فَإِنْ كُنْتُمْ** در غنی و رخ یغنی آنچه بفرز ولادت و رضاع و طعام و معاش و حیوة و
موت بدو میسر شد یا خلق کرده ابراهیم را در طاعت قوت و او جان بقوت بود که ادبی در زیر پای نهاد
و ده تن تناور یکشد بدین زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را برین دست نیست و پیوسته
بغیر اصلی الله علیه و آله چنانکه حق سبحانه فرمود که **أَحْسِبْ** آیا می پنداری ابراهیم را بشدین **أَنْ لَّنْ يَنْتَقِذَ رَأْسُكَ**
قادر شود علیه **أَخَذَ** بر و کسی که از و انتقام پیغمبرین بکشد **يَقُولُ أَهْلَكَ** میگوید ضایع کردم در عدالت
پیغمبر **لَا لَبَدًا** حال بسیار چه رشوت بردم دادی یا پیغمبر را یا از راند **أَحْسِبْ** آیا می پنداری **أَنْ لَّنْ يَرِيكَ** آنکه
ندید است او را **أَخَذَ** بکی در وقت نفقه کردن او را از سوال آنکه کجرا چنین میکنی بجهت خدای او را دیدی و بران
نفقه مجازا خواهد فرمود **أَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ** آیا ندیدی و بر **عَيْنَيْنِ** دو چشم که بدان می بیند **وَلَسْنَا نَأْتِيكَ**

که بدان سخن بگوید **وَنُفِثَ** و در لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و کلام و شرب و معاونة و کلام **وَنُفِثَ**
و نوزید و بر او راه دوستان تا بعد از ولادت دران جنسید به شیر خوردن اشتغال بود یا نمودی و او راه حق
و باطل بازال کتاب و ارسال رسول **فَلَا أَفْهَمُ الْعَقَبَةَ** پس نکندش از عقبه یعنی رنج نکشد در مخالفت نفس و هوا
عقبه مثل است تشبیه کرده بچاهد و با نفس و شیطان بر وفق کسی که تعب و تکلف بر عقبه بالاد و در مخالفت نفس است
که هر مانی که در عدالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نفقه کرد در اختام عقبه نکرد **وَمَا أَذْرَبُ** و بعد از آنکه **تَوَلَّى الْعَقَبَةَ**
چیت عقبه یعنی سبب گذشتن بران **فَلَمْ يَرْجِعْ** و رها نکرده رفتی از بند بندگی این چه مددکاری کردی در دین مکتبه
أَوْ اطْعَمَ یا خوراند این در طعام **فِي يَوْمٍ ذِي شَعْبَةٍ** در روزی با کسی سنی یعنی در وقتی که طعام بدشوار یابد او
بخوراند **يَتِيمًا ذَا مَقْنَصٍ** یتیمی را که خداوند فرایه باشد یعنی با علم خویشی دارد **أَوْ مَسْكِينًا** یا سکی را که **ذَا**
شَعْبَةٍ خداوند خلقتی بود یعنی بهلول و خالک نهاده باشد و این گنا نیست از احتیاج و دست نشانی و رساندن و این چنین کس
عیال مندست یا و ام دار یا پاداری و شکار یا غریبی و ورز داری **مَرَكَا** پس باشد این آزاد گشتن و طعام ده
مَنْ لِّلَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول هم خیرات بشیر طایمانست **وَتَوَاصَوْا** و وصیت کرده اند
یکدیگر را **بِالصَّبْرِ** به شکیبایی بر طاعت یا از معصیت یا در مصیبت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه ایمان آوردند
و صیه نموده اند **بِالْحَمْدِ** بپیشانی و شهادتی برین کار خدای **أُولَئِكَ** آنکه و مومنان صیابر و بران **أَحْصَى اللَّهُ**
احصا کرد دست راستش که از جانب این عرش میشت و در دنیا خداوندین و بیک **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** و آنانکه کرد و
بِأَيِّتَاتِنَا بنشانهها ما یعنی بدلی نصب کرده بر حق از کتاب و حجت **هَرَفْنَا بِالشَّامَةِ** ایشان را صاحب دست چپ کرد
که ایشان از جانب چپ عرش بدو رخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند **عَلَيْهِمْ** بر ایشان است در روز **خَرَجُوا**
یعنی بر آن در که در آنجا معسر باشند بطریق میوشند و مضبوط سازند که در روزی بدان در آید و نه دوری بیرون رود

سورة التمس

وَالشَّمْسُ سوگند به آفتاب **وَفُجِّيها** و تابش وی چون بلند گردد و بوضع جاشت رسید **وَالْقَمَرُ** و بهاء **إِذَا تَلَاها**
چون از درود آفتاب را یعنی پس از آن که غروب کند در لیلۃ الهلال یا طلوع او نال غروب شم باشد لیلۃ البدر و النهار
و سوگند بر و **إِذَا جَلَّاهَا** چو روز روشن کند زمین را یا بزداید نیک تاریکی را **وَاللَّيْلُ** و شب **إِذَا أَغْشَاهَا** چو شب
افاق را یا خورشید یعنی صبح او را **وَالسَّمَاءُ** و سوگند به آسمان **وَبِأَنبَآئِهَا** و کسی که او را بنا کرده است **وَالْأَرْضُ**
و بر زمین **وَبِأَمْثَلِهَا** و کسی که او را گسترده است **وَالنَّفْسُ** و سوگند بپنفس آدم علیه السلام **وَبِأَسْوَآلِهَا** و کسی که
تسویه اعضا او فرموده است **فَالْهَمَّ** بر الهام داده و اعلام نموده بران نفس را **خُجِرَها** دروغ و ناباکی و بی
باکی **أَوْ تَقَوَّيها** و بر هر کاری و نیکو کاری و غریبان برداری یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روش ساخته جواب سوگند
جلیت **قَدْ أَفْلَحَ** بدرستی که مستکار شد **مَنْ تَكَلَّمَا** هر که با کد نفس خود را از ادناس و زایل باشد و نادان و ادانی
بأنواع و اجناس فضايل و **قَدْ غَابَ** و درستی میهم مانند **مَنْ تَكَلَّمَا** هر که کرد نفس خود را بفضی و جهالت و کم ساری

سورۃ التین و السجده

والتین سو کند باخیر و التین و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاکست و بی فساد غذای لطیف میوه المصنوع و ولی شریف کثیر النفع بلین طبع عمل بلغم مطهر کلین دافع ریه مثانه منفع سد جگر و سبب سمن بدن در خبر آمد که او بواسطه قطع کند و نفوس را فایده دهد و بزیتون میوه است و نان خورش و دواور و غنی دارد بسیار نفع و گفته برادر انجیر و بزیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور زیتا و یکی طور تین که هر یک معبد یکی از انبیا بوده با مسجد دمشق و بیت المقدس و در عالم فرمود که تین مسجد اصحاب کفایت و بزیتون مسجد ایللیا و در تینان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه و تعالی بدان قسم یاد می کند که **طور سینین** و سو کند بطور سینا یعنی زیر که محل مناجات حضرت کلیم الله علیه الصلاة والسلام و **هذه البلد الامین** و سو کند بدین شهر امان دهند یعنی مکه که منشاء و مولد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و در حجر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسم است بخمس تینت قلبیه که مشتمل بر علوم دینی و شجره زیتونیه مبارکه سر بر که روشنی بخش صباغ دلست و طور سینین روح معنی که بخلی الهی محلاست و بلز این خفی که محل امن و امانست از هجوم آفات تعلقات الکیوان و جواب قسم آنست که **لقد خلقنا الانسان** برستی که ما آفریدیم آدمی را **فی احسن تقویم** در نیکوترین کاشتنی یعنی مخصوص کردیم بر از میان حیوانات با ینصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع خواص مکنونات با مخلوق ما خیر او را ظاهر اثر و محلی اعراس مثل تحمل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود **ثم زدناه** پس باز کردیم او را **اسفل سافلیین** بر زیر ترین همه فروتر از بعضی عالم طبیعت نازل کردیم بر وی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار را چون دقایق حقایق این آیت در جواب التفسیر بسطی دلپذیر است و خبر یافت اطلاع بر آن حواله بطالعه آنست و گفته اند معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و باز بر وی او را بسن خرافات که ازل عمرت و در آن هیچ کار نتوان کرد و کسی را در آن هیچ مزی نباشد **الا الذین آمنوا** مگر آنانکه بگویند و عملوا الصالحات و کردند عملهای ستوده بایست **فلهم من ربنا ان و است اجر من غیر ممنون** تا برین و کم نباشد یعنی همچنانکه در جوانی و صحت و طاعت ایشان می نوشتند در بری و ضعف با آنکه مرئی کنند بهمان دستور من ایشان ثابت **فایکذبک** پس چه چیز را بر تو کذب می داری مگر بخت **بفد** پس از ظهور و دلایل نامرئی نشوی **بالذین** بر روز جزا و حساب **الذین الله** آید نیست خدای **یا خذک الخاصمین** حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمد که هر که بخواند البسم الله با حکم لاکلین بایست که بگوید بسمی و نا اعلی ذلک من الشاهدین

سورۃ العلق

سورۃ العلق

بسم الله الرحمن الرحیم و اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان حال بر سبیل اجمال آنست **بسم الله** علیه السلام در غار حرا تنگ داشت یا رب الا الهی استاده بود تا که جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدائی بدین است آنکه گفت بخوان آنحضرت فرمود که ما انما بقاری جبرئیل و بر او بگفت و پیغمبر و جانشین و طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما بقاری دیگر باره بگفت و بنیفشرد و بگذاشت پس گفت بخوان اقر با سربینک الذی خلق و غولی آنست که جبرئیل علیه السلام از بر خود نام نهاد و بر پشت که بدو با قوت منسوج بود بر و ز آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خوانم نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و پیغمبر و جانشین نزد یک بود که پیوسته کرد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنکه ویرا گذارست این آیه بخواند که **اقرا** بخوان قرآن داد و فرمود که افتاد گفتن با نشی **یا سیرتک** بنام پروردگار خود **الذی خلق** آن خدای که پیا فرموده چیز را یا خلق کرد آدم را **از خالق الانسان** یا فرید آدمیان را **من خلق** از خود آیدسته **اقرا** بخوان تکرار از برای عبادت **و ربک الاعلی** و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم اوز یارده از همه کرمیان **الذی علمک** آنست که پیا موزانید و نشان **یا قلمک** بقلم قاهر را بخط قید کند و در آنرا نامه آگاهی دهند در تینان آورده که حق پر آدم را علی بنینا و علیه الصلاة والسلام تعلیم کتاب داد و او شمر آنست که اول کسی که خط نوشت از برای خود علیه السلام **علم الانسان** بیا موقت خدای آدمی را **یا اقر تعلمک** آنچه نمی دانست یا خبر را علی علیه و آله تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود **کلا ان الانسان** حقا و بدستی که آدمی را بجهل **لیطغی** هر آینه از غرور و گردن کشی میکند **ان رآه استغنی** بآنکه می بیند خود را که نیاز شدن است یعنی توانگر و هر کسی بسبب مال طغنی شود و عبادت حق فریاد **ان الی ربک** بدستی که بسوی آفریدگار نیست **الرجعی** بازگشت هم در آخرت و آنجا اعمال کار آید اموال **بیت** توانگری نه مال است نزد اهل کار که مال را بکورت و بعد از آن اعمال آورده که او بعمل می کند که اگر بدین غرور او در سجده طهارت بجهنم هر آینه جبرئیل کردن او را بقد خود روزی آنحضرت نماز می کرد او را بخبر کرد و بدشتاب جانبا آنحضرت روان شد و بدو نارسید بازگشت در آن اندوی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه افتاد گفت میان خود و محمد خدای دیدم از آتش نازل دهن باز کرده و مرغان بر در پر یافته این خبر با آنحضرت رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملا که برود نزدی عضو من او را و این آیه آمده که **ان آیت** آیاتی بینی تو **الذی یفقی** آنرا که باز می داند **عبدنا** بند کامل را که محمد است صلی الله علیه و آله و آله **او اهل** بوقی که نماز میکند **ان آیت** آیاتی بینی تو **ان کان** اگر باشد منی از نماز **علی الله** بر او است **اقام** یا فرماید خلق را **یا التقوی** بهر هر کاری او را باز تو را داشت از آن **ان آیت** تکرار بجهت تا کیدست آیاتی بینی تو **ان کان** اگر باشد بکنند او بجهل تو یا منقور و مطلق **توفی** و دروی

بگرداند از ایمان و بگرداند از طریق فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب **الزعم** ایانان است است
ابو جهم از حضرت شیخ نقل می کند که در وقت تحقق برای پند قصدا و از بر کان گفته اند که هر که
ان الله یزیرهم وعلی مندرج است و عیدای و اندر پیشش تا آنکه برای پندای فاسق توبه کنی که برای پند
ای برای اخراج روز که برای پندای در خلوت قصد گناه کرده هشت یار که ترا پسند در ویش از گناه تو بزد
بود و پیوسته میگردید گفتند جلدی چه می کردی خدای عفوست گفت ای هر چند عفو کند محبت از آنکه
لومیدین چه گویند از خود دفع کنیم **بیت** کیوم که تو از سر کن در گذری زان شوم که دیدی که چه کردم
آورده اند که نوبت دیگر حضرت جبرئیل علیه السلام را در ایوان بود و سید و گفت ای محمد ترا می گویند که ام از نماز قصر
نهاد بسیار دارد و عید هارم بود ابو جهم گفت هر چند سالی و حال آنکه محبتی نزد اهل وادی بزرگترست و اهل عیسی
بیشتر آید از آنکه **کَلَّا لَئِنْ لَوِیْتُشَا** حقا که اگر ابو جهم از نه ایستد از ایضای محمد **لَتَنْتَقِمًا بِالْأَنْصَابِ** بیکری او را
بوی پیشانی و در رخ کشیش **بِأَمْرٍ كَاذِبٍ** پیشانی دروغ کوی **خَاطِلُهُ** خطا کار و صف ناصیه نگین او خطا برین
استاد عزت و مراد صاحب ناصیه است **فَلْيَنْدِعْ** کو بخوان ابو جهم **وَأَدِ** اهل مجلس خود را **سَمْعُ**
الْقُرْآنِ زود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بودن و جهم **کَلَّا** نه آنست حق که او گوید **لَا يَنْطَلِقُ**
فرمان بر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش **وَأَنْجِدْ** و جهم کن بر او ام خدای را
وَأَقْرِبْ و نزدیک شو به حضرت احدیت در طریقت آمد که وقتی بنده به برورد کار خود اقرب باشد
که در سجده بود این سخن چهارده است در فتوحات این را بجهان طلب قربت گفت

سورة القدر **سورة البقرة**

حضرت جبرئیل علیه السلام در مجاهد را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای
جهاد کرد احباب عجب شدند گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانا شد رسید حق
بجانه این سوره را فرستاد که **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** بدستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت خبر مذکور دلالت بر قدرت
و شهرت او میکند یعنی بزرگی و شرف مستغنی است از قصص بآن دیگر انزال آنرا بخود استاد فرمود
در وقتی متبرک جلاله فرمود **فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** در شب قدر یعنی ابتدا نزول او در آن شب بوده از پنج غنوط
با صلوات دنی آمد و در بیت العزم بسفر سپرده اند و روح الامیں در مدت بیست و سه سال آیه آید
و سوره و سوره بحسب مصلح بدنی آورده **وَمَا آدُرُكَ** وجه چیز ترا دانایم که در ایند با بدانی که **تَاللَّهِ**
الْقَدْرِ بیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که در طاعت کند عزت و شرف کرد و یا عملی
که در واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر یعنی حکمی که در وقت فصل است هر کاری شکر
بجست که نقص را در راه نبود یا یعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملاکت نشود از بسیاری ایشان
که بنمبر آیند **لَا إِلَهَ إِلَّا الْقَدْرُ خَيْرٌ** شب قدر بهترست **وَالْقَدْرُ شَهْرٌ** از هزار ماه که غازی اسرائیل

در آن چهار کرده مر کسی را که در یاد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم رحمه الله دایر است
در مهال و حضرت شیخ قدس می در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و ربیع الاول دیدم و بیشتر
در رمضان یافته ام و اغلب علماء بر آنند که در ماه رمضان است در دهه اخیر در شبها و ترا صاحب امام
شافعی رحمه الله شب بیست و یکم و بیست و سیم را احیا کنند و حنفیه در جمیع شب بیست و هفتم را
و علاحدی و فلیله القدر که سه بار تکیه یافته و کلمه هر که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است
فی الجملة قول اخیر را تا باید میکند و حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن عبادت
بیت ای خواجه جبرئیل شب قدر نشانی هر شب قدر است قدر بدانی **تَنْزِيلُ الْمَلَكِ** فرود
آیند فرشتگان بر زمین یا آسمان دینی **وَالْقُرْآنُ** و جبرئیل ایشان **فِيهَا** در این شب و قوی آنست که با ملائکه
فرود آید ملک عظیم که روح نام اوست یا حسنی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی
بنیاد علیه السلام و السلام بواجب ملائکه و در تفسیر حضرت خواجه بارساف قدس می مذکور است که روح پیغمبر
علیه السلام فرود آید و در بسیار آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتگان که او را از زمینان علاقه اشنائی هت فرود آید
و بخانهای مؤمنان در روز و جبرئیل و مؤمنان را صلوات کند و علامت صاف جبرئیل علیه السلام افشار اجل و وقت قتل و نشان
بود و بوی شرف از ایشانست که ملائکه در روح فرود آیند **يَا ذِينَ يَتَّبِعُونَ** پیروان آید کار ایشان **يَتَّبِعُونَ** از هر کار و روزگاری
قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت **سَلَامٌ** سلامست از همه آفات **هِيَ** شب قدر **حَقٌّ مَطْلَعُ الْفَجْرِ**
تا میدن سفید صبح اسرار علایق و درین سوره بسیارست و در جواهر التفسیر شمه از آن مذکور و الی الله ترجع الامور

سورة البقرة **سورة البقرة**

لَمْ يَكُنِ الْإِنْسَانُ که فرمودند آنکه کافر شدند بن **أَهْلِ الْكِتَابِ** از اهل توری یعنی یهود و نصاری و **الشركيين**
و از شرکان عرب **سَمِعُوا** باز ایستادگان از کفر **نَحْنُ نَأْتِيهِم بِالْبَيِّنَاتِ** تا آنکه که بدیشان آمدن بچنین روشن
رُسُلًا رسول من الله فرستاده از خدای که محمد است علی الله علیه و سلم **يَتْلُوا** می خواند بر ملت خود **مُحَقَّقًا مَطْلَعًا**
صحیفه با کین از کتب و مهتبان یعنی قرآن و آن را محقق گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع محقق است
فِيهَا در آن صحیفه **كُتِبَ قِيمَةً** نوشته شده است و درست یعنی احکام و مواظقه مقصود از این آیه
آنست که اهل کتاب و شرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر علی الله علیه و سلم بیامد و ایشان را با اعیان خوا
و بعضی مدد توفیق بدو یک ایاز رسیدند **وَمَا تَفَرَّقُوا** و متفرق نشدند یعنی اختلاف کردند در شان محمد علی الله
علیه و سلم **الَّذِينَ آتَوْا الْكِتَابَ** تا آنکه داده شده اند کتاب را **إِلَّا مَكْرًا** مکر **يَتَّبِعُونَ** از پس آنکه آمدن ایشان
أَبْتَةً پیغمبر یعنی پیش از ایشان شخصیت هر جمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه معجزات شد مختلف شد
پس که دیدند نبوی و بعضی کافر شدند **وَمَا آمَرُوا** و امر کرده نشده اند اهل کتاب **إِلَّا لِيُعَذِّبُوا الله** مگر آنکه برستی
گشتند یا را **أَعْلَى** بالکستان **لَهُ** التوفیق بر وی خدای کیش خود را یعنی از شلال و ملائکه با کین باشند **خَشَعَتِ**

میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام **وَقَبُولُ الصَّلَاةِ** دیگر میاورند بآنکه بکار آید از عمر و نه از راه و آن **وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ** و بدهند زکوة و وجه را بجاوی **وَذَلِكَ** و آنچه مامور شده اند بدان **دِينُ الْاِسْلَامِ** و این دین است و درست است **اِنَّ الدِّينَ كُنْهًا بَدِيًّا** بدستی آنکه نکر و بدین **اهل الکتاب** از اهل کتاب یعنی یهود و نصارا **وَالْمُشْرِكِينَ** و از شرکان یعنی بت پرستان **فِي نَارِ جَهَنَّمَ** در آتش دوزخ باشند و زیارت **خالد بن قيس** جاوید در آن **اولئك** آنکه انکروه **شئ البرية** ایشان بدتر بر همه آفریدگان **الَّذِينَ آمَنُوا** بدستی آنکه گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند عملهای پاک و ستوده **اولئك هم ائمه** ایشانند **خالد بن قيس** بهتر از آنکه باشند **خاتم** بادی ایشان که خیر الخلقه اند **عند ربهم** نزد یک پروردگار ایشان **خاتم** **عند ربهم** بویست آنها اقامت **نجري** میروند **من تحتها** از زیر **الانوار** آن جوهرها بویست آن که برون نشاید **خالد بن قيس** باینکه است ایشان **فيماء** در آن بهشتها **ايها** هیئت تا کید خلودست **وَقَبُولُ الصَّلَاةِ** خشنود باشد **خالد بن قيس** از ایشان و طاعتهای ایشان در بید **وَقَبُولُ الصَّلَاةِ** و خشنود باشند ایشان **عنه** از عبادی برادران حساب بدیشان و ایشانرا بینهام مرادات و غایت الغایات یعنی دولت لقا که طلب ای و مقصد اقصی باشد **بیت** دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود مازدنی و عقبی لقا است **ذَلِكَ** آنچه مذکور شد ازجهت و رضوان **لن خشي** برای آنکس است که برسد **رَبِّه** از غفویه پروردگار خود و بوجاهت شویان اشتغال آید

سورة الاحقاف

اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانند شود زمین **وَأُتْبِيتُ الْجِبَالُ** جنبانیدن وی که مقدسست نزد یک **فَتَكُونُ** او بی باثباته و بدان در هر شکسته شود **وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ وَبُيُوتُ الْآفَاقِ** بارهای کران خود را که اجساد اموات و دافین و کفوفت یعنی برانند از درون خود و بیرون آفند **وَقَالَ الْإِنْسَانُ** و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند **هَام** است یعنی هر آدمیان بعد از شاهد این حال گویند **تَالْهَامِ** چیست زمین را که پوشیدهها خویش اشکارای کند **يَوْمَئِذٍ** آن روز **تُخْرِجُ** سخن گوید بزبان **حَلَّ** واضح است که خطای و بر این آرد تا بگوید **أَخْبَارَهَا** خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملها که بر وی صادر شده است از اعمال **بَارِئِك** بسبب آنکه پروردگار تو **أَوْحَى** امر کند پرورد او دستوری دهد که خبره از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده **يَوْمَئِذٍ** آن روز **يَصْذُقُ النَّاسُ** باز گردد مردمان از موقف حساب **أَشْأَانَا** بر آنکه گمان یعنی کرده که بر بعضی است راست و جمعی برست **جِبَالُ** تا نموده شوند **أَهْلُهَا** برای اعمال خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را ببقعه و کسوف نمی نواخت و گفت این اندکست خبری بسیار می باید کرد تا بران مرزد دهند دیگری گناه خود را خوار می داشت و می گفت ما را بنظر و خطر مواخذ نخواهد بود بلکه بجای مراب خواهند کرد حق سبحا و تعالی در شان این دو کس فرستاد که **فَتَنُ يَفْتَسِلُ** پس هر که عمل کند **ثَقَالُ ذُرِّيَّتِهِ** سنگ

فات

مورد یک خورد **خالد بن قيس** نیکی **بیت** به بیند بادی او **وَقَبُولُ الصَّلَاةِ** و هر که بکند **ثَقَالُ ذُرِّيَّتِهِ** بوزن غله صغیر **شَرًّا** بدی **بیت** بیاید کافات آن را این عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ مؤمنی و کافری نیاشد که بکند در دنی خیری یا شوری مگر که خدای سبحانه و تعالی بناید عمل و برابری در قیامت اما سیات مؤمنان و باسیا مرزد و حسنات ایشان را مرزد دهد و حسنات کافران را در کشت و سیات معذب سازد این سعور رضی الله عنه فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و سپهر صلی الله علیه وسلم از احاطه فاذة گفتی در معنی المعانی آورده که صغیر بن ناحیه رضی الله عنه که جد فرزدی بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از آنچه بر تو فرو می آید بر من بخوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت بر وی خواند **كُنْتَ حَسْبِي حَسْبِي** همین بسند است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری از دزه و جهنم و فقر و غلبه نخواهند بر رسید و هیچ گونه فرو گذاشتی نخواهد بود هر اینه امروز بحساب خویش خواهد پرداخت و نکتة حاسب و اقبل از تحاسب و انصب العین خاطر خواهد ساخت **نقطه** حساب کار خود امروز که فرصت زخیر و شریک را جهات حاصل تو اگر بقدر نکوی توانگری خوش باش و بیت بغیر بدی نیستی **بیت**

سورة الاحقاف

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منذ برین عمر و انصاری رضی الله عنه باخبر از صحابه بقیله از کثانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنند و فلان روز باز آید ایشان جهان گردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده بایکدی می گفتند که تمام آن سر پر داریه بلیه هلاک شد اند و کسی خبر ایشان برساند نماند این سخن بومنان رسید اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که **وَالْقَادِيَانُ** سو کند باسیان دوند که بوقت دویدن نفس زنند **فَتُخْرِجُ** نفس زدنی باواز که نه صهیل بود **فَالْمُؤْمِنَاتُ** پس به بیرون آرند گمان آتش از سنگ بیسمها خویش یعنی بیسم و سنگ زیر سر آتش زنند **فَتُخْرِجُ** آتش زدنی **فَالْمُؤْمِنَاتُ** پس قسم بغارت کنندگان **فَتُخْرِجُ** در وقت صبح مراد را که ایشانند **فَتُخْرِجُ** پس بر بویکنهن آن اسبان **بیت** بوقت سفید دم **نَقْعًا** بخاری در کنار آن فیله **فَتُخْرِجُ** پس میان در آمدن **بیت** در آن وقت **فَتُخْرِجُ** و می از دشمنان **دین** از **الانسان** بدستی که انسان مراد این کی مافقی است باجمع خود که از جوهر در میان مردم می آفند و بدین مطلق انسان **وَقَبُولُ الصَّلَاةِ** مرورد کار خود را **فَتُخْرِجُ** نامیاس است و گویند آیت در شان ابو حابس است

مشغول شده اند **تَلْعَفُ بِلُغَا** پس باید که بیستند **رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ** خداوند این خانه عظیم را
ایشان نیست **الَّذِي أَطْعَمَهُمْ** آنرا و ندی که طعام داد ایشان را بدین دور رحمت و سیر کرد **بِهِمْ** از آن
وَأَنفَعَهُمْ و ایمن کرد ایشان را بدین هم محرم ایشان را **بِهِمْ** از ترس آنکه در حوالی که اندوید که ای کشند و غارت میکنند

سُورَةُ الدِّيكَةِ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

مفسران بر آنند که نیمه اول این سوره در شان کافران است و نصف اخیر در باره منافقان آورده اند که ابو جهم
تکذیب میام کردی و هرگاه که ولی بیتی بودی و او بوقت طلب طعم و کسوف از مال خود بزدی و براندی و پیوسته در
طاف از اتفاق باز داشتی و بجهان فرمود که **أَرَأَيْتَ إِيَّايَ** آیا دیدی تو را دانستی **الَّذِي يُكَذِّبُكَ** آنکس را که تکذیب
می کند **يَا لَيْتَنِي** برو جز او باور نمی دار یعنی ابو جهم **فَدَا لَكَ الَّذِي بِي** و آنکس است که بجفت تو **يَتْلُو**
الْبَيْتَ دفع می کند بیتی را و می اند و گفته اند ابو سفیان یا ولید شمری گفته بود و بخش میکرد بیتی از نصیب
طلبید او را بعضی از حق بجهان میزد و می گفت که نزد بیتی را **وَلَا يَخْضَرُ** و نخر نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل
خود را **عَلَى طَعَامٍ أَتَيْتَكُمْ** بر طعام دادن در وقت و محتاج یعنی نه خود میدهند و نه کسی را سیر میاید بلکه از احسان
منع میکند **نَظَرٌ** چون زخم سخته بود بر کوه منع کند از کرم دیگران سخته بخشد و در کرم کرم
خس نکند از سکه و اجسام پس در شان منافقان میگوید **تَوَيْلٌ** پس یعنی عذاب **لِلصَّالِينَ** برای نمازگزاران
دیدی یعنی این ابی و صاحب او **الَّذِينَ هُمْ** آنانکه ایشان **عَنْ صَلَاتِهِمْ** از نماز خود **سَاهَوْنَ** بجهل اند و غفلت
ورزندگان یعنی از آن حسابی نمیکنند و چون مجبور می گردند از آنست اهل اتفاق در خلوت بروای نماز اند
و چون صحبت در سبیل و ادب می کنند **بَيْتٌ** کلید در درون خانه است نماز که در چشم مردم گذاری و در
الَّذِينَ هُمْ يَرُؤُنَ آنانکه ایشان در می بینند در کردار خود باید نمای مردم **وَيَتَّبِعُونَ الْمَأْعُونَةَ** و پیروانند
مال و کوه را یعنی نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدل گردانند و متاع است که در جوار
دلیل و کاسه و نبر و دلو و قوی است که مراد از ماعون است چیزیست که منع آن نشاید آب و آتش و نعل

سُورَةُ الْكَافِرِينَ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

در عالم آورده که ماس بن دایان یا غیر علی الله علیه السلام نزدیک باب بنی سوره ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند
رسالت علی الله علیه السلام بر وز رفت و عاصم بن مجر در آمد جمعی از صدایق فریاد کردند و بر سر آمدند
که با کس می گفتی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر که او را بر نبود این بگفتندی یعنی از عقیق بخاهد
ماند و در آن زمان بر آن حضرت طاهر نام که از صدایق داشت در گذشت بود چون این خبر بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم رسید دل مبارکش اندوید مال شد حق بجهان برای نفرین و تسلی خاطر مبارکش فرمود که **أَنَا أَطْعَمُكُمْ**

الْحَقُّ بدستی که دایم مانده بسیار ای این لفظ فوق است از کثرت یعنی خطا کردیم و تراجیر بسیار و فرزند بسیار و علم
و بسیار در عالم آورده که بسیاری است و گفته اند کثرت ذکر نمودن زمین و آسمان یا کثرت سجده و نماز و هواداد
و اشهر آنست که کثرت در سجده و در احادیث مرایجه آمد که بالای آسمان هفتصد و بیست و یک بار از جبریل رسید که این
فرمود که این جوی کثرت است حق بجهان تو عطا کرده و در عالم التزیل آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که کثرت
در سجده کناره های آن از زشت و مجر و مرد و بیاقت و خال او خوشبوی تر از شل و سفید تر از شیر و بوی او خوشتر
شد و کوه های و مانند ستارگان آسمان هر که از آن جوی آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب ثواب و پادشاه فرموده که کثرت
است بوی جوی و در حد در حد کثرت و این بخت در بوستان معرفت که از آن سیراب شد با لذت تشنه گشت
این است و این معنی خاصه حضرت رسالت و اولیاء است **فَصَلِّ لِنَا لِكُلِّ يَوْمٍ** برای هر روز که خود را
از برای رضای او **وَأَخْرِجْ** و شتر قربان کن برای وی بخش شرکان که برای بنان قربان می کنند یا دست بجهان در نماز
خیزد و بخوان و وضع قلاهد است از سینه و گفته اند از عید است و قربان کردن **أَرْغِطْ لَكَ** بدستی که دشمن تو می باشد
این و ایل **فِي الْأَبْتَرِ** اوست دم بریدن و منقطع از خیر و بی نسل و ذریه است اما نزد مرتب بسیار وصیت شده و آثار
فضل پشمارا قیامت باقی خواهد بود **بَيْتٌ** آثار افتاد تو را حضرت متصل خصم سیه روی تو بچاصل و بخل

سُورَةُ الْكَافِرِينَ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

کرمی از خرمین چون ابو جهم و عاصم و ولید و امیه و اسود بن زید بن عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند که محمد را
بگو که تو یکسال از خدایان ملا بر ستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آری چون پیغام بد آنحضرت رسید پیغام
حال جبریل علیه السلام نازل شد این سوره فرود آورد که **قُلْ يَكُونُ لَنَا الْكَافِرُونَ** ای کافران مراد همان نجاشی است که ملوک
شدند و خدای تو را می دانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگو **لَا أَغْنِي عَنْكُمْ خَوْفُكُمْ**
آنچه شما بر ستید **أَن تَقُولُوا** و نیستید شما **عَابِدُونَ** بر ستید که در حال **مَا أَغْنِي** آنرا که می رسم **وَلَا أُنَافِعُكُمْ**
و نیستیم من بر ستید در حال **مَا أَغْنِي** آنچه شما بر ستید **وَلَا أَنفَعُكُمْ** و نیامشید شما **عَابِدُونَ** بر ستید که
در استیغاث **مَا أَغْنِي** آنرا که من بر ستید **لَكُمْ** مر شما است دین و آیین شما که بر ایند و بخواید
که نیست یا شما را است جزای کردار شما **وَلَا يَنْفَعُكُمْ** و مر است یاد اداش اعمال من و این بمعنی عادت نیز هست و این
آیت بآیت السبغ منسوخ شد ابو جهم رضی الله عنه فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان صعبتر
و سختتر ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او بر او ثواب قرأت ربی از قرآن باشد

سُورَةُ الْكَافِرِينَ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

إِذَا جَاءَهُ چون بیاید **نَضْرُ أَتَى** یاری کردن خدای تعالی **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** وای بر کفار و فتنه سایر بلاد است و

محققان گفته اند توحید بنی وجود متماثل در ماهیت و متکاف در قوت متصور تواند بود و ما آنرا در ماهیت و
متکاف در قوت یا ساختار باشد در رتبه ثباته حلول مثل ولد یا تقدم در آن بمنزله علت مثل ولد و یا مثل
دارن علی مقدارن مثل کفویتن تمهید قائل توحید که به قول ما الله احد الله الصمد متکاف نیست بهر آنکه مقتضی
نقص اول است و لم یولد که اقتضای فی صف دو می کند و لم یکن که کفوا احد که مقتضی فی سیم است تمام شده
و امام جمال الدین ساجی رحمه الله فرموده که معطله گویند که عالم را با صانع نیست و فلا سغه برانند که هست اما او را نام
وصف نیست مذهب ثنویان آنست که هر یک دارنده را اعتقاد آنست که مخلوق ماند یهود و ترسا گویند که او را
زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفوا در وجود بدیع مؤمن گفت هواز تعطیل برآورد چون گفت
از گفتار فلا سغه نیز از کشت جور گفت احد از روش ثنویان آنست که یزدان را ندانند که الله الصمد از مذهب
مشبه دور شد چون لم یولد و لم یکن از یهود و ترسا نیز از یزدان و لم یکن که کفوا احد گفت از معتقد
مغان ترسا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهیچ کبر و ارواح از ذکر الله از بیاحتیاج باید و در لفظ
احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از عقل لم یولد و لم یکن منقطع گردد و شخص از بی
و لم یکن که کفوا احد برآورد رسد گفته اند کلمه هو قسم و الحانست لفظ الله بهرم دانش و دانست نام احد حفظ
گفتار الله الصمد نصیب یابد فانست الفاظ لم یولد و لم یکن که کفوا احد از آن
عالمه و منافست هر که بیس هو رسد و الله است هر که الله را ندانست است هر که احد است در طاعت محبت
در باید محبت هر که صمدیت بشناسد و افاضت هر که لم یولد و لم یکن اعتقاد کند عاقل است هر که لم یکن که کفوا احد
تصدیق نماید یمن است هر که این حقایق را جمع نماید و جزا نالست و شمه از حقایق این سوره در جواهر التفسیر باز نواز یافته

سورة الفاتحة

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشغول بود دختر او پسید بن الیمام از
بیمار لغه بسیار مقدار از شاططه راس آنحضرت و در اندام چند از شطوی بستند و بر نام آنحضرت بر سر
حر کرده در راه در میان بزمی نهادند و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی ملک الله
وجهه فرستاد تا آن رس را بپار و بیا زده که بران زده بودند حق تعالی عز و جل را یا زده بآیت فرستاد و جبرئیل
علیه السلام که قرآن میفرمود بهر آنی عقد از آن رسن کشود و عقبه بن عمار رضی الله عنه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
روایت کرده که ما قعود المعوذون بمثل المعوذ بنین **قل أعوذ بکونیا** میگویم **بیت القلق** باقر بیکار صبح
و گفته اند که خلق چنین بیت که شکافه کرد در جوارح و نوا جنت رسن با حق و ما شکست و زمین جنت پرور
آمدن آب یازند اینست در روز و بر هر تقدیر بخواند از نیا باید گفت **بیت القلق** از نیا بیکار صبح
از موزیات آنی و سبوع و بهایر و هوام **بیت القلق** و از شر شیطان از یک جوار و از یک ملک او بر هر چیز هاید
از شر آفتاب **إذا وقبت** غروب کند یا ماه چون بر آید یا در جوارح ساقط گردد که آن محاکرات اسقام است

و طلوع آن وقت قلت امراض و الام **بیت القلق** و از شر دیندگان یعنی زانی که کلمات میگویند و
میدانند **بیت القلق** در هر که هم مراد دختران پسندند **بیت القلق** و از بیدی حاسدا **بیت القلق**
جواز ظاهر کند حسد در او و مقتضی آن عمل نماید چه اگر بوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد بوی حسد
که در حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حسد داشتند و ختم کرد شر و در این سوره را بر حسد که بر ترصفتی
آن صلی الله علیه و سلم فرموده که اگر از شر حاسدین ترصفتی بودی ختم این سوره بران کردی و اول خطبه که در آنجا
و فتح شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و تحت کاه که بر زمین صامت کشت حسد قایل بود بر هایل **بیت القلق**
حسد انشی از کجی و بر خست حسد او بر راه خطا سوخت که رقم صورت هر یک شوی حسد گذارد که حق بر شوی

سورة النکاس

قل أعوذ بکونیا میگویم **بیت القلق** برورد کار آدمیان **ملك النکاس** باد شاه مردمان **الله**
النکاس معبود انسان **بیت القلق** از شر و سوسه کنند **النکاس** نهان شوند وقتی یاد
خل کنند عادت شیطان آنست که چون بند خلی را بکشد بگریزد و چون از ذکر محافل شود بوسوسه
در آید **النکاس** آنکس که سوسه میکند **بیت القلق** در سینه مردمان **بیت القلق** و **النکاس**
از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الجن و الانس در لباب آورده که درین سوره پنج لفظ ناس واقع شد
و معنی او مکر نیست مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت دالت بران و ثباتی جوانان و لفظ ملک که بفرمویا
طین باشد مشیرت بان و ثبات بران و اسرار که مبین است بر طاعت و عبادت مناسب بان و بدایع
صالحان که وسواس موع است باغوا لیثان و بخامس مفسدان و عطف او بر معوز منه دلال میکند
بران محققان برانند که در پنج کمران کلمه است که آنرا شرات خوانند مخم دروست دلال بر نهایت
و مای دارد و بدین اورداد ایرکونیند و دران اشارتست بران که هر چند او را در نفس او اضطراب کنند و
حاصل او را باز در وضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عرض خود
را بنیج چون نیست و پنج صد و بیست و پنج و علی التماس خلاصه مکنونات که انسانست حدود یک و پنج مظهر
بدیج عضو متقی شود راس و بدین جابن و اطراف هر یک از آنها پنج انتها یافته و در بدین و بطین باعلا
اصابع ظاهرست و در راس بطرف خلاصه بیست و دار ظاهرش جوان خمس ظاهری و باطنی بر پنج خود یک
اراسته شد است موبد این قولست آنکه در سوره ثانیه که سوره قافیه بدو منتهی میشود پنج بار لفظ الناس
تکرار یافته و درین عدد الهی و بیست و پنج و بیان شیطانی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر
یافته و الله علیه و سلم در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سری عزیزست جد این هر دو
بس باشد عرب گویند بسک ای حبل من عنین چنین باشد که حبل من الکن نیز ما اعطینا الذین
الحرفین و در نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت باری هم از یک آید یعنی پسندیدن و حکم

سنای قدس سے اشارت بدین معنی نموده انجا که فرموده **ملت** اول و آخر و آن را با ملت
یعنی اندر دین رهبر تو قرآن پس حبسنا الله وکفی سمع الله من دعا لیس وراء الله خشی
والمحرم والاولی والصلاة والسلام علی محمد المصطفی وعلی المرتضی وعلی ابی طالب
مصابیح انوار النقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون غایت الهی جل و علا و در جانب حضرت
بنام علی علیه السلام و تفسیر مواهب علیه بنام نجسته فرجام امیر کبیر و امیر کبیر مظهر آثار خیر و احسان
مطهر انظار علم و عرفان المودع و النعم و الملقب بقری الخضر **قطعه**
نظام ملت و دولت علی شیر انکه درین معنی بود خورشید رخسار از تفسیر میرزا ابشر وجودش از کتاب جناب
که علم و فضل وجود و لطف و احسان تفسیرش جلاله رایات دولته علی ذوی الدوام منصوب
و آیات خسته علی محایف الایام مکتوبه بانجام رسد اندر فرزندار جمند لازل قررا علی اوقاف صفا
در تاریخ اتمام این رباعی افشاد فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نموده و هر هذا **قطعه**

با خامه که این نامه اقبال نوشت	و انجام سخن و ایمن الفیال نوشت
کفتم به و روز و سال تاریخ نویس	فی الحال دوم ذی شهر شوال نوشت

